فخرالدین هندوشاه نخجوانی

صحاح عجم

دیرینه مختصر و جدید کبیر

به اهتمام: فیروز رفاهی علمداری

فخرالدین هندوشاه نخجوانی

صحاح عجم

دیرینه مختصر **و** جدید کبیر

با استفاده از ۱۵ نسخه دستنویس

به اهتمام :

فیروز رفاهی علمداری

تهران

۱۴۰۳

©Copyrights reserved to Firuz Refahi Alamdari

کلیهٔ حقوق ناشی از پژوهش و نشر این اثر متعلق به فیروز رفاهی علمداری میباشد

❁❁❁❁❁❁❁❁❁❁

این کتاب با همکاری انتشارات فیروزان در تهران برای چاپ آماده شده است. برای تهیه کتاب بصورت الکترونیک به سایتهای معتبر بین المللی و کانال تلگرام @firuzankitab **مراجعه کنید**

استفاده از مطالب کتاب بهر صورت و فورمت با قید منبع بلامانع میباشد

❁❁❁❁❁❁❁❁❁❁

فخرالدین هندوشاه نخجوانی

صحاح عجم کبیر و مختصر

مقدمه و پژوهش: فیروز رفاهی علمداری

ناشر : فیروز رفاهی علمداری

طرح جلد : لیلی رفاهی علمداری

سال نشر: ۱۴۰۳ (۲۰۲۴)

شابک: ۹-۳-۹۸۷۷۱۰۷-۸-۹۷۹

Firuzrefahi@gmail.com

مندرجات

- مقدمه ۳
- هذا کتاب صحاح العجم ۴۷
القسم الاوّل فی الاسماء ۴۷
القسم الثانی فی الافعال ۴۶۷
تتمه فیها القواعد و الامثله ۴۸۸
- اندکس واژه های فارسی ۵۰۴
- بخش دوم لغات ترکی-فارسی ۵۳۹
- گیریش و لوغتین دل اؤزه للیکلری ۵۴۰
- صحاح عجمین تورکجه فارسجا لوغتلری ۵۵۹

-İntroduction
-Azərbaycanca önsöz

مقدمه

کتابیکه در دست دارید متن کامل لغتنامۀ "صحاح العجم" کبیر و مختصر تالیف فخرالدین هندوشاه ابن سنجر صاحبی نخجوانی است.

لغت‌نگاری دوزبانه در تاریخ فرهنگ ترکان ایران تاریخی بس طولانی دارد. حتی اغلب کسانیکه لغت‌نگاری را در فارسی به پیش برده‌اند تبار ترکی دارند. تالیف نخستین لغت فارسی به ترکی در ایران توسط "حسام الدین حسن بن عبدالمومن خویی" به نام "تحفه حسام" در زمان سلجوقیان روم نیمه نخست قرن هفتم محقق شده‌است. حسام الدین خویی که پیش از نگارش "تحفه حسام" لغتنامۀ عربی به فارسی "نصیب الفتیان و نسیب التبیان" را نگاشته است، پایه‌گذار لغتنامه‌نویسی در زبان ترکی بشمار میرود.[1] دومین مولف پس از خویی فخرالدین هندوشاه نخجوانی است که اینک اثر سترگ وی در اختیار علاقمندان قرار میگیرد.

با توجه به نگارش لغتنامه "صحاح عجم" به سال ۶۷۷ هجری قمری به یقین وی در نیمه نخست قرن هفتم بدنیا آمده و در نیمه نخست قرن هشتم حدود سال ۷۲۸-۷۲۷ هجری فوت کرده است. این سالها مصادف است با تاسیس دولت ایلخانیان در ایران و آذربایجان. ایلخانیان حدود هشتاد سال بر اراضی ایران حکومت کردند و شهرهای مراغه، تبریز و سلطانیه را پایتخت خود برگزیدند. در حکومت آنان شخصیتهای علمی و ادبی بسیاری در آذربایجان و ایران پا به عرصه گذاشته و یادگارهای بیاد ماندنی علمی و ادبی فراوانی از آنها در دست است. درین دوره خواجه نصیرالدین طوسی، فضل الله همدانی، عطاملک جوینی و بسیاری دست به آبادانی و آفرینش علمی زدند. ربع رشیدی، زیج مراغه، شنب غازان و بناهای بسیاری درین دوره ساخته شده‌است. کتابسازی و کتابنگاری[2] نیز درین دوره رشد قابل توجهی داشته‌است. یکی از شخصیتهای بنام این دوره که درحکومت و ادب دستی برآتش داشت فخرالدین هندوشاه نخجوانی است.

---

۱ . بزودی کلیه لغتنامه های حسام الدین خویی با استفاده از نسخ جدید و نویافته در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت. ف.ر.ع.

۲ . درینمورد میتوان به «سفینۀ تبریز" اشاره کرد ، که محققین آنرا بعد از "قرآن" با ارزشترین مجموعۀ میدانند و این دستنویس در این دور در شهر تبریز کتابت شده است.

فخرالدین هندوشاه بن سنجرصاحبی نخجوانی یکی از زباندانان و عالمان مشهور دوران خوداست که به حق میتوان وی را یکی از بانیان زبانشناسی زبان ترکی آذربایجانی بشمار آورد. لغتنامه "صحاح عجم"، که در برخی نسخ به صورت "صحاح العجمیه" نیز ثبت‌شده‌است، اثر بی‌همتای دوزبانۀ وی است که از گزندروزگار محفوظ مانده است. براساس اطلاعات مندرج در تالیفات هندوشاه وی در بغداد در مدرسه مستنصریه بغداد تحصیل علوم کرده‌است. او سالهایی را نیز در همین مدرسه به تدریس سپری کرده است. هندوشاه دارای سه برادر بنامهای ناصرالدین قتلغشاه، عزالدین دولتشاه و حسام الدین توغانشاه است که همگی در مناصب دولتی بوده‌اند. فخرالدین هندوشاه علاوه بر مناصب دولتی در علوم زمانه نیز دست داشت و از دانشمندان زمان خود بشمار میرود. سالیان متمادی لغتنامه "صحاح عجم" هندوشاه نخجوانی و اثر فرزندش شمس الدین محمد به نام "صحاح فرس" اشتباه گرفته میشد. دلیل خطا این بود که در هیچکدام از نسخه های دستنویس شناخته شده "صحاح عجم" نام مولف ثبت نشده و صرفا به نام اثر اشاره شده است. نسخه اصلی به خط مولف نیز تاکنون بدست نیامده است. در عین حال، لغتنامۀ دیگری هم بنام "صحاح فرس" توسط فرزند فخرالدین برای زبان فارسی تالیف شده است، که تشابه نام مولفان و تشابه نام آثار و تاحدودی همزمان بودن آنها باعث خبط منابع کلاسیک شده و کاتالوگ نویسان معاصر نیز برین خطا افزودند. کاتالوگ نویسان و برخی از قدما به خطا این دو اثر را یکی دانسته و ازین آثار تحت عنوان "صحاح" ویا "صحاح هندوشاه نخجوانی" نام برده‌اند. خوشبختانه در سالهای اخیر "صحاح فرس" شمس الدین محمد نخجوانی ملقب به منشی توسط عبدالعلی طاعتی بعنوان تز دکتری تصحیح و منتشر گردید و این ابهام از جامعه علمی رخت بربست.[۳]

نسخ "صحاح الفرس" شمس الدین محمد بسیار اندک است، لیکن "صحاح عجم" در نسخ متعدد و درسرتاسر جهان پراکنده‌است. تا آنجا که این راقم میداند نسخ این لغتنامه گرانسنگ در کتابخانه‌های ترکیه، ایران، مصر، واتیکان، فرانسه، آلمان، روسیه

۳ . محمدبن هندوشاه نخجوانی، صحاح الفرس، باهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۵

، صربستان، هند و پاکستان وجود دارد و این نشان از اهمیت والای آن در قرون گذشته بوده است.

"صحاح عجم" در سال ۱۳۶۱ توسط مرحوم غلامحسین بیگدلی بطور ناقص و سرشار از اغلاط املایی و معنایی بر اساس یک نسخه ناقص (نسخه براتیسلاو)، علیرغم وجود نسخ کامل آن در ایران و سایر نقاط، عجولانه توسط نشر دانشگاهی منتشر شده‌است.[۴] مرحوم بیگدلی در شهر باکو در رشته زبان و ادبیات فارسی تحصیل کرده و به گمان بنده آشنایی علمی با زبان ترکی آذربایجانی و خصوصا اشکال تاریخی لغات آن نداشته و این کار وی که بر مبنای یک نسخه ناقص تهیه شده را نمیتوان نشر علمی بشمار آورد. وی درپی این نشر اثر دیگری را به نام "صحاح العجم" نسخه قازان منتشر کرد که ارتباطی با "صحاح عجم" هندوشاه ندارد و فاقد نام مولف و نام اثر بوده و نسخه ناقصی بشمار میرود.[۵] البته انتساب این اثر ناقص به مولفین دیگر محقق شده است.

با توجه به موارد فوق الذکر لزوم بررسی و پژوهش مجدد "صحاح عجم" از یک طرف و یافتن دستنویس‌های قدیمیتر "صحاح عجم" راقم این سطور را بر آن داشت تا با تهیه نسخ متعدد و کامل نسبت به تدوین و تنظیم دقیقتر و کاملتر این اثر اقدام کند.

لازم به یادآوری است که "صحاح عجم" یکبار نیز درسال ۱۹۹۰ در شهر باکو منتشر شده‌است.[۶] نشر باکو با تطبیق سه نسخه دستنویس شهر برلین، نسخه دستنویس شهر سنت پطربورگ و نسخه براتیسلاو تصحیح و منتشر شده‌است. این نشر نیز بدلیل عدم نشاندادن تلفظ واژه‌های قدیمی ترکی محدودیتهای بسیاری را برای محققان و علاقمندان بوجود می‌آورد و براحتی قابل استفاده نیست. تهیه‌کنندگان این نشر مقدمه مبسوطی در مورد اثر به چند زبان تهیه و دربارهٔ فخرالدین هندوشاه نخجوانی و فعالیتهای علمی وی اطلاعات در دست را منتشر کردند. بنا برعقیده تصحیح کنندگان بیش از ۳۰ نسخه دستنویس "صحاح عجم" در کاتالوگهای جهان ضبط شده است. اکنون با توجه به آشکارشدن نسخه کبیر "صحاح عجم" در کتابخانه مجلس شورای اسلامی توسط راقم نشر مجدد آن در تهران میتواند راهگشای تحقیقات آتی بسیاری درین مورد گردد.

---

٤ .هندوشاه بن سنجر صاحبی نخجوانی، صحاح العجم، باهتمام غلامحسین بیگدلی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ١٣٦١

٥ . صحاح العجم نسخه غازان، باهتمام غلامحسین بیگدلی، انتشارات وحید، تهران ١٣٦٦

٦ . هندوشاه نخجوانی ، صحاح العجمیه، متن علمی و مقدمه و ضمیمه بقلم جمیله صادق اوا و طیبه علی عشگراوا، انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم جمهوری آذربایجان، اداره انتشارات شرق-غرب ، باکو ١٩٩٣

در مورد "صحاح عجم" نخستین بار لغت نویس شهیر نعمت اللـه بن احمد الرومی در مقدمه "لغت نعمت اللـه رومی" که درسال ۹۴۷ تالیف کرده، به این لغتنامه در دو شکل مختصر و کامل اشاره کرده‌است. نعمت اللـه در مقدمه لغتنامه‌اش مینویسد: *"... ناکاه بر خاطر فاتر این بندهٔ بیچاره و بی مایه اعنی به نعمت اللـه بن احمد بن مبارک الرومی خطور کرد که از کتب های لغت فارسی لغتها جمع کنم و کتابی سازم ازین بیچاره یادکار ماند و باشد که کار کسی را بشاید. پس با بسیار کوشش از چندین لغات جمع کردم همچو اقنوم عجم و قاسمیه لطف اللـه حلیمی و وسیله المقاصد و لغت قره حصاری و* ***صحاح عجم دیرینه مختصر و صحاح عجم جدید کبیر*** *و جز اینها از بسیار کتب چیدم".*[7]

ملا صالح ابن محمد در مقدمه لغتنامه "الدره قضیه فی الغه الترکیه"[8]که در سال ۹۹۰ هجری در مصر تالیف کرده‌است به "صحاح العجم" به عنوان یکی از ماخذ خود اشاره میکند و مینویسد: " *هذا الرساله ینف و ثلاثون کتابا فی الغات المختلفه من عربی و ترکی و عربی و فارسی و ترکی و فارسی و ترکی و نوایی و ترکی و بهلوی مثل اختری الکبیر و مرقات و نعمه اللـه و حلیمی چلبی و* ***صحاح العجم*** و صحاح *البیان و جواهر العقود و ابن ملک و تحفه الادب و سلسه الذهب و دانستن و نصاب الصبیان و شرح السید الشریف الجرجانی و نصاب الفتیان و نسخه شاهدی و تحفه حسام و لغات کلستان و ایضا ابیات الکلستان العربیه معا و شرحها و لغه ترکییه و نوابیه و لغات المثنوی ملا خنکار العربیه و مما من اللـه تعالی علی به فی تحریر هذه الرساله...."*[9]

حسن افندی در "لسان العجم" لغتنامه فارسی به ترکی که به "لغتنامه شعوری" نیز شهرت دارد، و در سال ۱۱۰۵ هجری جزو نخستین کتب صنعت چاپ جدید در دیار عثمانی از آن یاد میشود، در مقدمه خود تمام فرهنگهایی را که در تدوین اثرش استفاده کرده نام برده و به "صحاح عجم" در دو شکل **صغیر** و **کبیر** اشاره کرده است. درین مقدمه چنین میخوانیم: *" اما بو حقیر ناتوانک ماخذی فرهنگ جهانگیری*

---

۷ . نسخه دستنویس" لغت نعمه اللـه" برلین، ص. ۵۱

۸ . نسخه دستنویس، ص.۱٤

۹ . نسخه دستنویس ، کتابانه ملی فرانسه شماره ۲۷۹ ، ص. ۷

و مجمع الفرس و شرفنامهٔ منیری تالیف ابراهیم قوام فاروقی و فرهنگ محمودی که عزیز الوجود کتاب معتبردر و فرهنگ محمد هندوشاه نخجوانی ***و صحاح عجم کبیر و صغیر*** *و شرح کتاب "السامی فی الاسامی" المیدانی و "مقدمه الادب" العلامه الزمخشری و فرهنگ جامع الغات و فرهنگ کشف اللغه و معیار جمالی تالیف شمس فخری اصفهانی و گرشاسب نامهٔ منصور علی بن احمد الاسدی الطوسی و اقنوم عجم و لغت نعمه اللـه و بحرالغرایب حلیمی و وسیله المقاصد و مقدمه الفرس و کتاب المشکلات و دقایق الحقایق تالیف کمال پاشازاد و مشکلات المثنوی تالیف شیخ اسمعیل انقروی و مشکلات شهنامه و رسالهٔ دستور العمل لمولانا ریاضی و رسالهٔ محمد میرک بدخشی و الحاصل بو مذکور الاسامی اولان کتب و رسائلدن مقبول و غیرمردود اولان لغات صحیحه الورودی معانی متعدده‌سیله علی قدر الامکان جمع و بیان و تحریر و ترتیب و نسق مخصوص و منهج منصوص ایله تفصیل و ..."*.[10]

درمورد شعوری و لغتنامه او باید گفت که این لغتنامه بطور جامع در لغتنامه دهخدا مورد استفاده قرارگرفته، لیکن دهخدا در جای-جای لغتنامه شعوری را جاعل خطاب کرده و این قضاوت وی نادرست میباشد. مثلن در توصیف لغت "شاوین" دهخدا مینویسد: "بمعنی جداکردن تخم پنبه از پنبه است و بمعنی پنبه دولابی که آن را شاوی گویند (فرهنگ شعوری ج.۲ ورق ۱۳۱) اما این لغت با دو معنی آن جای دیگر دیده نشده و محتمل است از مجعولات شعوری باشد.(لغتنامه دهخدا). همچنین در تشریح معنی لغت غژغژه مینویسد: غزغزه مرغ دشتی (فرهنگ شعوری ج.۲ ورق ۱۵ب) در فرهنگهای دیگر دیده نشد و ظاهرا مصحف غرغره است (لغتنامه دهخدا)، لیکن این لغات با همین معانی در "صحاح عجم" وجوددارد درمورد واژه "برنیش" دهخدا مینویسد: کلمه‌ای مجعول با شاهدی از شاعری مجعولتر در فرهنگ شعوری و همین واژه با دو معنی "بوغز سنجوسی" (دردگلو) و "اتمک الاچه‌سی" (کپک‌نان) در "صحاح عجم" وجود دارد و ساخته شعوری نیست. و یقینا حسن افندی آنرا از این منبع نقل کرده است. تعداد اینگونه واژه ها و تهمت های دهخدا درمورد فرهنگ شعوری کم نیست.

---

۱۰ اسان العجم ، ص. ۱۸

از جمله دیگر ماخذی که "صحاح عجم" را مورد استفاده قرار داده و در عین حال از "صحاح فرس" نیز بطور هم زمان استفاده کرده و هردو اثر را بنام هندوشاه ذکر کرده ، کتاب "شرح تحفهٔ شاهدی" تالیف محمد ابن ابراهیم عصمت در سنه ۱۱۱۳ هجری است. او در ذیل توصیف واژه زنخدان مینویسد: "*زنخدان اکک که چکه ده دیرلر ذقن معناسنه شامل الغه و* ***صحاح عجم*** *و نعمه‌اللـه ده اکک معناسنه اولدیغی مسطور*".[۱۱]در توصیف واژه "نوار" مینویسد:" *نوار ضم نون ایله اورغان معناسنه اولدیغی حلیمی و شامل اللغه و صحاح عجمده مسطوردر*".[۱۲]در شرح واژه آهک مینویسد: "*آهک ویدله و کاف عربیله الجی دیدکلری نسنه اکثر چامجیر استعمال ایدرلر صغروج معناسنه توره معناسنه ده کلور حلیمی و نعمه اللـه و صحاح عجم و شامل اللغه ده الچی معناسنه کلدیکی ایکن ناظمک الجی ایله ترجمه‌سی مطابق دکلدر حین تتبعده قصور اتمش*".[۱۳]همچنین در شرح واژه «ارش» مینویسد: "ارش بو محاده ذراع معناسنه در. بلک ایله ترجمه سی خطادر دین اابعده قصور ایتمش. نعمه اللـه و صحاح عجم و شامل اللغه‌ده بلک معناسنده کلدیکی مسطوردر". در شرح واژه «کیاه» میگوید: "کیاه کسر کاف عجمیله اوت نبت معناسنه نوار ضم نون ایله اورغان معناسنه اولدیغی حلیمی و شامل اللغه و صحاح عجمده مسطوردر." نهایت «هیز» را اینگونه نوشته است:" هیز لغت پهلویده حمام طاسیدر. هاء هوزله اولدغی مشتهدات اسدی طوسی و صحاح الفرس هندوشاه تخجوانی و معیار جمالی شمس فخری و تفاسیر حکیم بقراط ارموی ده تصحیح اولنمشدر." دیمک عصمت ایکی لوغتدن "صحاح عجم" و "صحاح الفرس"دن فایدالانمشدر.[۱۴]

از فحوای اطلاعات متقدمین چنین مستفاد میگردد که فخرالدین هندوشاه نخجوانی ابتدا "صحاح عجم" را در حجم کم تالیف کرده و سالهای بعد ضمن مراجعه مجدد به این کار دست به تالیف آن در حجم وسیعتر کرده و "صحاح عجم" کبیر را در حجم بزرگتر به عالم علم بیادگار کذاشته است. درمورد زمان تالیف نخست و تالیف

۱۱ . دستنویس ص. ۳۰
۱۲ . دستنویس ص. ٥۳
۱۳ . دستنویس ص. ٥٤
۱٤ . دستنویس. ص. ۷٦

بعدی تاریخ دقیقی دردست نمیباشد. اگرچه به نظر برخی از محققان مثل آکیموشکین لغتنامه نخست در سال ۶۷۷ هجری نوشته شده است.

پس از نخستین نشر "صحاح عجم" در تهران برخی تلاش کردند این اثر شامخ را انکار کنند و مدعی شدند که فخرالدین هندوشاه چنین لغتی ننوشته است. مشخص نیست هدف آنان از انکار این اثر و یا مولف آن چیست.[15] علت اصلی خطای اینگونه اشخاص اینست که در کاتالوگ نسخ دستنویس، قدیمیترین نسخه "صحاح عجم" که در کتابخانه آنکارا نگهداری میشود و در سال ۷۰۴ هجری استنساخ شده است، (این اثر) به خطا به محمد بن پیرعلی برکوی منسوب شده است. در حالیکه پیرعلی برکوی در سال ۹۲۸ به دنیا آمده است و نمیتواند مولف این اثر باشد. از طرف دیگر برکوی هیچ اثری به فارسی ننوشته است و بجز "وصیتنامه" کلیه آثارش را به زبان عربی نوشته است. طبق نظر محققان برکوی اولین اثرش را در سال ۹۵۰ هجری تالیف کرده است. احمد کایلی در تز فوق لیسانش نشان میدهد که کاتالوگ نویسان به خطا آثار متعددی را به نام محمد بن پیرعلی برکوی ثبت کرده‌اند که مولف آن آثار اشخاص دیگری هستند و از جمله این آثار "صحاح عجم" میباشد.[16]

از طرف دیگر، در پاسخ به این ادعای بی‌اساس مقاله نویس ایرانی، باید به مقاله زبانشناس شهیر روس آکیموشکین در مجله "مطالعات شرق شناسی" اشاره کرد، که در آن با معرفی نسخه دستنویس دانشگاه اکسفورد، که نشان میدهد "صحاح عجم" درسال ۶۷۷ کتابت شده، تمام فرضیات مدعیان ناآگاه در مورد انتصاب "صحاح عجم" به محمدتقی بن پیرعلی برکوی را مردود کرد. آکیموشکین در مقاله‌اش قید کرده است، "*در قسمت پایانی نسخه دستنویس دانشگاه کمبریج که در سال ۸۷۸ هجری استنساخ شده است کاتب نسخه میرحسین تاریخ کتابت نسخه‌ای که از روی آن بازنویسی کرده را تغییر نداده و عینا متن پایانی آنرا بدین صورت ثبت کرده است:*" *تمت الصحاح العجمیه بعون ملک الوهاب بحسن التوفیق و التیسرء التی لابد منها لکل طالب الفارسی من الصغیر و الکبیر فی یوم العصر من یوم .... من اخر شهر ذی*

---

۱۵ سیدمحمدمحیط طبابایی، صحاح العجم کتابی نوساخته و ناشناخته، مجله آینده سال نهم، ص.۸۹۵

۱۶ A Critical Study of Birgivi Mehmed Efendi`s (D.981) Works and Their Dissemination in Manuscripts Form, Master of Art in History Thesis, Bogazici University, 2010.

الحجه فی تاریخ سنه ۶۷۷" (به یاری پروردگار صحاح العجمیه که پیر و جوان همه برای یادگیری زبان پارسی بدون آن نتوانستندی در غروب روز سه شنبه ماه ذی الحجه سنه من الغیر ۶۷۷ به پایان رسید). خداوند مولف و سایر مسلمانان را مورد رحمت قرار دهد)"[۱۷]! جالب است که این حالت در نسخه‌ای که بنده در کتابخانه ملی یافته‌ام عینا تکرار میشود و کاتب نسخه کتبه نسخه‌ای که مورد استفاده وی بوده است را تکرار کرده است. طبق نوشته آکیموشکین نسخه رونویسی به سال ۸۶۷ هجری کتابت شده است. اکنون با توجه به دقت نظر کاتب میرحسین و کاتب نسخه کتابخانه ملی ایران به یقین میتوانیم اعلام نماییم لغتنامه " صحاح عجم" که در سال ۶۷۷ هجری قمری نوشته شده است، متعلق به فخرالدین هندوشاه بن سنجر صاحبی نخجوانی است. به نظر آکیموشکین این نخستین لغت دوزبانه منثور فارسی-ترکی درایران است،که به یقین تمام لغت‌نویسان بعد آن را مورد استفاده قرار داده اند. دستنویس "صحاح عجم" کتابخانه ملی در تهران نیز وضعیتی مشابه را دارد. این لغتنامه در سال ۹۰۲ هجری از روی نسخه‌ای استنساخ شده است که تاریخ کتابت آن در فراغ اینگونه ذکر شده است:"تمت الصحاح العجمیه بحسن التوفیق و التیسر التی لابد فیها لکل طالب الفارسی من الصغیر و الکبیر فی وقت الضحی من یوم الاثنین من اواخر شهر شریف ذی الحجه سنه سبع و ستون و ثمانمامه یسرللـه لمولفها و سایر المسلمین آمین یا ذالطف". این نوشته نشان میدهد که نسخه ابتدا در سال ۸۶۷ کتابت شده است. در شناسنامه مربوط به کتاب نیز اطلاعات کاملا نادرستی مبنی بر اینکه مولف اثر محمدبن پیرعلی برکوی است، تکرار شده است علاوه بر اینها دستنویس دانشگاه لیدن که همزمان مورد استفاده ما قرارگرفته است در سال ۸۷۶ هجری کتابت شده، دلیل دیگری است، که این اثر نمیتواند توسط برکوی نوشته شده باشد. علاوه بر تحقیقات احمد کایلی سایر محققان ترک نیز پیرامون مضمون لغتنامه هندوشاه مطالبی نوشته و اشاره میکنند که پیرعلی برکوی عالم متصوف هنگام تدریس پیروانش جزوۀ مختصری از "صحاح عجم" برای خودش تهیه کرده بود که

۱۷O.A. Akimushkin, On the date of Al-Sihah Al-Ajamiyya`s Composition, Manuscripta Orientalia, International Journal for Oriental Manuscript Research, Vol.3, No.2. June 1997, p.31 www.orientalstudies.ru جهت اطلاعات بیشتر به این سایت مراجعه کنید:

در آن لغات زبان فارسی را برای شاگردانش ضبط کرده بود و بعدها پیروان و شاگردانش به نادرست گمان کردند که وی مولف"صحاح عجم"میباشد. البته تاکنون چنین کتابی و اثر برکوی در هیچ منبعی مشاهده نشده است. این محققان اشاره میکنند که این امر درمورد یک کتاب ریاضیات نیز رخ داده است و برکوی چنین کتابی را که متعلق به مولف دیگری است بازنویسی مختصر کرده و امروزه به خطا او را مولف آن اثر به حساب می آورند. حسن افندی مولف "لغت شعوری" یا "لسان العجم" که ماخذش را یک یک نام برده، و سایر لغتنامه نویسان متاخر هیچکدام نام محمد پیرعلی برکوی را به عنوان لغت نویس یا ماخذ ذکر نمی‌کنند..

محقق روس آکیموشکین در مقاله‌اش که در سال ۱۹۹۷ نوشته شده است از وجود ۴۰ نسخهٔ دستنویس از "صحاح العجم" خبر میدهد. در سالهای اخیر محقق آذربایجانی ابوالفضل قلی‌یف پس از تحقیقات مفصل در کتابخانه های جهان بیش از ۱۰۰ نسخه دستنویس "صحاح عجم" را شناسایی کرده و در مقاله‌ای مفصل ارائه کرده است. قلی یف مینویسد، که بدون هیچگونه شک و شبهه این اثر ارتباطی با پیرمحمد برگوی ندارد و به اشتباه در برخی از کاتالوگ نسخ آنرا به وی منسوب کرده اند.[۱۸]

از طرف دیگر، در لغتنامه"لسان العجم" که قبل از اشارات حاجی خلیفه نوشته شده است، به منابع و فرهنگها اشاره میشود. درین لغتنامه نه تنها به "صحاح " و یا نام مولف آن هندوشاه اشاره میشود، بلکه علاوه بر این به عناوینی مانند **"صحاح ثانی"** (آغال: غین معجمه ایله یدی معنایه کلور اول جنک و خصومته تحریص ایتمک معناسنه کذا فی الصحاح ثانی...")، نیز اشاره میشود. مولف "فرهنگ شعوری" از وجود دو فرهنگ لغت مطلع بوده و آنها در دسترس او بوده‌اند، لیکن از آنجاییکه در مقدمه "صحاح عجم" نام مولف آن ثبت نشده، آنها را منتسب به محمد هندوشاه نخجوانی دانسته است. دلیل قطعی براین فرض ما این است، که برخی از لغاتیکه مولف بدان اشاره کرده و به "صحاح" استناد میکند در لغتنامه "صحاح فرس" وجود ندارد، لیکن در "صحاح عجم" آن لغت ضبط است. برای مثال در توضیح لغت "آزرمیدخت" مینویسد" اصل اسمی

۱۸Hinduşah Nəxcəvaninin Əlsihəh əl-Əcəmiyyə əsəri və onun əlyazma nüsxələri haqqında bəzi qeydlər, AMEA Nəxcivan Bölməsi Elmi əsərləri,2019,No.3, s.134

آزرمیدر، دخت قز دیمکدر حوالی غزنینده بر شهر بنا ایدوب کندو اسمیله تسمیه ایلدی، کذا فی مجمع الفرس."[19] درینجا واژه آزرمیدخت و دخت در صحاح الفرس ضبط نیست،[20] لیکن در "صحاح عجم" ضبط است. در مورد "الوند" در لسان العجم نوشته شده است: الوند: شهر همدان قربنده واقع مشهور بر جبل عالی و شامخ نامیدر. معجم البلدانده الوند اسم جبل در. محمدهندوشاه صحاحده الف مضمومه ایله نقل ایلمش." در فرهنگ "صحاح فرس" به واژه "الوند" برنمیخوریم ، لیکن در "صحاح عجم" این واژه وجود دارد. واژه " بادغرد" در لسان العجم اینگونه معنی شده است" بادغرد خانهٔ تابستانی و بادگیر و یازه مخصوص اولان او. ولایت عجمده یاز اولرنده، دیار رومده اولان بادگیر کبی‌در. بر دیواری تمام کر ایدوب سقفنه بادگیر قورلر. کذا فی الصحاح." این واژه در "صحاح فرس" وجود ندارد. در بیان مفهوم"بَرد" از واژه "**صحاحین**" بمعنی دو کتاب "صحاح" نام میبرد و مینویسد:" *برد بوزن سرد، صحاحین و فرهنگ جهانگیریده و مجمع الفرسده یولدن صاول دیمک معناسنه مسطوردر"*. همانطوریکه حسن افندی نوشته است "برد" در صحاح الفرس "از راه دور گرد"[21] و در صحاح عجم "ایراق اول" معنی شده است. استفاده از واژه "صحاحین" هرگونه شبهه درمورد وجود دو کتاب منتسب به هندوشاه ها را منتفی میکند.

در "لغت اختری" که فرهنگی عربی به فارسی است ذیل واژه "لغز" چنین نوشته شده است: "پارسیان استعمال کننده در آن سخن بوشید باشد" و در "شامل الغه" قره حصاری نیز این واژه چنین است:"لفظ عربی است فارسیان استعمال کنند و آن سخن پوشیده باشد". همین تعریف در "صحاح عجم" چنین است: "عربیدر و پارسیده استعمال اولر اورتلو سزده" و شبیه اینگونه مثالها را بسیار میتوان یافت.

از طرف دیگر، برخی چنین ادعا میکنند که چرا محمد هندوشاه از اشعارش پدرش نقل و قول کرده، لیکن از کتاب لغت او اسمی بمیان نیاورده است. آنچه که محرز است محمد هندوشاه نخجوانی (پسر) از لغتنامه پدرش بسیار استفاده کرده است. وی کلیه واژه های مورد استفاده‌اش را از لغت پدرش اقتباس کرده است. و شاید بهمین دلیل

۱۹ لغتنامه "لسان العجم" چاپ ۱۱۰۵ ، ص. ۱۴۲، برای دسترسی به این کتاب به سایت book.google.com مراجعه کنید.
۲۰ صحاح الفرس ، تصحیح محمد طاعتی ، ص. ۴۴، فصل الدال
۲۱ . محمد طاعتی، ص. ۹۷

نخواسته تحت شعاع این مطلب قرار گیرد که او تمامی واژه های موجود در اثرش را از کتاب پدرش برداشته است. محقق گرامی دکتر طاعتی تعداد واژه های "صحاح فرس" را ۲۳۰۰ ثبت کرده‌است. در حالیکه واژه‌های موجود در "صحاح عجم" مختصر طبق شمارش ما بیش از ۵۰۰۰ عدد و در "صحاح العجم کبیر" بیش از ۱۱۰۰۰ عدد است. با مقایسه این دو مطلب ارزش والای "صحاح عجم" در مقایسه با "صحاح فرس" بخوبی روشن میشود.

در جدول زیر با مقایسه مفهوم چند واژه که بصورت جمله تشریح شده‌اند این برداشت و استفاده از واژه‌نامه پدر توسط فرزند هندوشاه را بروشنی مشاهده میکنیم. این تعاریف نمیتواند بصورت اتفاقی مشابه هم باشند. مثلن واژه "نیوشه" را صحاح فرس "گوش فراداشتن بود" معنی کرده، که دقیقا ترجمه مفهومی "قولاق اورماق" در "صحاح عجم"است، زیرا معادل رایج آن در ترکی آذربایجانی میانه"قولاق آسماق" است.

امثال "***صحاح عجم***"	امثال "***صحاح فرس***"
افدستا بر کلمه در که مرکبدی افدن که عجب معناسنه در و ستادن که اکمک در یعنی عجب اُکمک	**افدستا**: کلمه پهلویست "افد" شگفت بود و "ستا" ستایش و معنی مجموع کلمه ستایش خداوند جل جلاله و غم نواله بود.
بتکوب: بر نوع اکشی رچل در که خوزله و یغردله ایدرلر.	**بتکوب**: ریچارست که از مغز گردگان و شیر و ماست کنند.
پسته// **بسته**: فِستِق	**بسته**: بضم باء فِستِق باشد
فرغند//**فژغند**: ییمش و صرمشق کبی بر اوتدر که صرمشور و قرودور	**فژغند**:گیاهیست که چون لبلاب و کدو بر درخت پیچد و خشک کند.
کهبود: النون کمش و جواهر الور خزینه دار	**کهبد**:خزینه دار بود (یا آنکه سیم و زر پادشاه باو سپارند و او بخزینه سپارد).
پیور: اون بیک پهلویجه	**بیور**: بزبان پهلوی ده هزار باشد
ستان: اَرقه‌سی **اوستنه** اویومش	**ستان**: بر قفا خفته
تار: باش اورته‌سی و اٶرش و قره‌کو (این کلمه در فارسی معانی دیگری هم دارد)	**تار**: چند معنی دارد اول میان سر باشد، دوم تارموی و ابریشم باشد و سون بمعنی تاریک باشد.
کرکر: اللـه آدی پهلویجه	**کرکر و کروکر**: هردو بلفظ پهلوی نام حق تعالی است.

تفشله: اتله وکندانه ایله و قوز ایچیله و یمرده ایله اولان طعام	**تفشیله:** طعامی باشد که از گوشت و گندنا و کوز و مغزخایه و انگبین سازند
ژواه: زندان اهلی نه ویریلن طعام	**زواه**: طعامی باشد که ازبهر زندانیان سازند
چشم آغیل: قاقیوب کوز اوجیله بقمق	**چشم آغیل**: یعنی بگوشهٔ چشم نگریستن
دریواش: اَوْک چورسنده بکلمک ایچون اغچلار	**دریواس:** گرد بر گرد در باشد یعنی چوبهایی که در را محکم دارد و بعضی آنرا چهارچوبه خوانند و کرداگرد خانه را نیز گویند
بامَس: کمسنه در که الونقدن بر یرده قله ایاغی بغلو اولا	**بامَس:** پای بسته و بیچاره بود و آمدن و رفتن نتواند
فغ: بزبان ماورالنهر بین را میکویند	**فغ:** بزبان فرغانه صنم و بت را کویند
جدر: دورت یاشلی دوه	**جدر:** شتر چهارساله باشد

علاوه بر محمد نخجوانی پسر کلیه لغتنامه نویسان کلاسیک ازجمله لطف اللـه حلیمی، نعمت اللـه رومی، رستم مولوی، قره حصاری و حسن افندی و خلف تبریزی و برخی ازلغتنامه های متاخرتر تا سده‌های اخیر (حتی دهخدا بطور غیرمستقیم) از لغتنامه " صحاح عجم" بهره برده‌اند.

لطف الله حلیمی در "*شرح بحرالغرایب*" به لغتنامه "*صحاح فرس*" اشاره مستقیم میکند. برای مثال در توضیح واژه "لج" مینویسد:" *لج دپمک دمکدر. هندوشاه نخجوانی صحاح الفرس آدلو کتابینده بو لغتی کسر لام ایله تصحیح ایلدی. اما معیار جمالی ده اصلوبندان اکلانور که کسر ایله اولمیه."* ویا در شرح واژهٔ "*هچ*" گوید: ... و *هندوشاه نخجوانی صحاح الفرس آدلو کتابنده بی کسر الها دیو تصحیح ایدوبدر."*

لیکن هنگام اقتباس و استفاده از "صحاح عجم" به نام اثر و مولف آن اشاره نمیکند، لیکن شواهد بسیاری وجود دارد که استفاده از لغتنامه فخرالدین هندوشاه را مستدل میکند. حلیمی در شرح واژه "قنک" مینویسد:" *بو لوغتی هندوشاه نخجوانی صحاح* الفرس آدلو کتابنده قاف بابینده نقل ایلدی." در حالیکه این واژه در "صحاح فرس" وجود ندارد و در صحاح عجم در فصل قاف نقل شده است ، مثال دیگر واژه "پکاز" است که حلیمی در معنی آنرا "این" میگوید و مینویسد: "*اسدی طوسی و هندوشاه نخجوانی بو لغتی بویله نقل ایلدیلر و بو بیتی استناد کتوردیلر*". در "صحاح فرس" واژه "پکاز//بکاز" وجود ندارد، لیکن این واژه در "صحاح عجم" به معنای "مغاره،

این" وجود دارد. حلیمی در توصیف واژه "میزد" نوشته "اسدی طوسی و نخجوانی نقلینده یانینک حرکتیله و معیار جمالیده یانینک سکونیله" در صورتیکه در "صحاح فرس" این واژه وجود ندارد و در "صحاح عجم" وجود دارد. لذا درینجا اشاره حلیمی نمیتواند به محمد هندوشاه و "صحاح فرس" باشد.

در جدول زیر مثالهایی از توضیحات توصیفی واژه‌هاییکه بنظر این راقم محتملا توسط حلیمی مستقیما از فخرالدین هندوشاه اقتباس شده‌اند نشانداده میشود. اکثر این امثال بصورت جمله در لغتنامه آمده و بنظرم تشابه جملات نمیتواند تصادفی باشد.

امثال از **"صحاح عجم"**	امثال از **"لغت حلیمی"**
ارغن: بینجک دشت قپچاق لغتلرندندر	**ارغن:** بینوت دشت و قپچاق لغتلرندندیر
صفدر: اول بهادر که صفلری یرتر.	**صفدر**: اول بهادر که صف یرتر و طاغدر.
طالیفسر: قالک قبغلودر که هندوستاندن کلور اغزده طوتلر انزالی منع ایدر	**طالیفسر**: قالک قبغلودر که هندوستاندن کلور اغزده طوتسلر انزالی منع ایدر
کماشیر: بر نسنه در چاوشیره بکزر	**کماشیر**: بر نوعه صمغدر چاوشیره بکزر.
داموز: اول سبد که یاننه برکدوب کُمرُ طاشرلر	**داموز**: اول سبدر که اکی یاننه اغج بقللر کُمرُه طاشرلر
وال: بر نوعه بیوک بالقدر که کمیلر یودر	**وال**: بر نوعه بیوک بالقدر که کمیلر یودر
خرکُش: بر نوع بوجکدر چق ایقلو بر یرینه طولاشور و یابشر	**اول**: چوق ایقلو بوجکدر که یرده دوشنور یاپشور.
دریواش: قاپو سوکلی و دیدیلر که اَوُک چورسنده بکلمک ایچون اغچلار	**دریواس**: قپو صوسی و آغجلاردر که اون چورسنده محکم لک اچون ایدرلر.
جبغت//جبغوت: بر نسنه ایچنه طالدردقلری	**جبغت**//جبغوت:بر نسنه ایچنه طالدردقلری اکین
بانفش//**پانفش**: بنوش اغجی که لسان عصفور انک یمشیدر	**بانفش**: بنوش اغجی که لسان عصفور دیدکلری اوت انک یمشیدر
کفخشنک// کلفهشنک: اولقدن اشغه دونوب سوم اولان بوز	**کفخشنک**// کلفهشنک: اولقدن اشغه تونوب سوم اولان بوز
اُشنه: اغج اوزرینه تیل تیل سچق بتر یوصون دیرلر	**اُشنه**:اغجلر اوزرینده بتر اغ اغ تیل سچق سچق اولور
غَریاسنک: بشی که یاغ اچنده بشوررلر	**غَریاسنک**: بشی که یاغ اچنده بشوررلر
کرده کوه : کردستانده بر یر	**کرده کوه**: کردستانده بر یر

خطیب رستم مولوی مولف دو لغتنامه "تحفه الاخوان"(تالیف ۸۷۸ هجری) و "وسیله المقاصد الی احسن المراصد"(تالیف ۹۰۲ هجری)[۲۲]که منابعش را قید نکرده است نیز از "صحاح عجم" بهره برده است. هم چنین رستم مولوی سنت تنظیم یک لغت مختصر و سپس تکمیل آن بصورت کامل را از هندوشاه پدر تقلید کرده است. خودش در مقدمه لغتنامه دمش ذکر میکند که پس از بیست سال دست به تنظیم لغتنامه "وسیله المراصد"زده است. در جدول زیر پاره ای از واژه های مشابه " وسیله المقاصد الی احسن المراصد" رستم مولوی بعنوان شاهد استفاده از لغتنامه "صحاح عجم" توسط این لغت شناس نامی ارائه میشود:

امثال از "**صحاح عجم**"	امثال از "**وسیله المقاصد**"
آلغونه: ملر که عورتلر یوزلرینه سررلر	**آ لغو نه**: ملر یعنی کلکونه که عورتلر یوزلرینه سردکلری قزلجه درلر
بادفره: اَوُردی یُللُو کشی که صاورر سُیلر	**بادفر**: اَوُردی یُللُو کشی که صاورر سُویلر الندن نسنه کلمز
آریغ بر کمسنک قولندن و فعلندن کوکلنه ایو نسنه ایرشمک	**آریغ** کمسه نک قولندن و فعلندن کلن نسنه
بش: صندوق ده اولن تمر باغ	**بش**:اول دمور که برک اولماغیچون صندوغه دقرلر
دژکوار:: کج سکیجی طعام	**دژکوار**:سکرمسی مشکل طعام
دریچه: بویک قپو ایچندەکی کوچ‌جک قپو	**دریچه**: بویک قپوده اولان کوچک قپو
ستان: اَرقەسی اوستنه اویومش	**ستان**: اَرقەسی اوستنه یتمش کمسنه

از فخرالدین هندوشاه نخجوانی سه اثر- یکی به زبان ترکی آذربایجانی "صحاح عجم" تالیف ۶۷۷ هجری، دومی به زبان عربی، به نام"موارد الادب" تالیف ۷۰۷ هجری که تنها نسخه دستنویس آن در استانبول قرار دارد، و سومی به زبان فارسی بنام "تجارب الاسلف" تالیف ۷۲۴ هجری که از عربی به فارسی ترجمه شده است به روزگار ما رسیده است.

[۲۲] این لغتنامه ها در تهران توسط این مولف منتشر شده و از طریق کانال تلگرامی firuzankitab@ در دسترس علاقمندان میباشد.

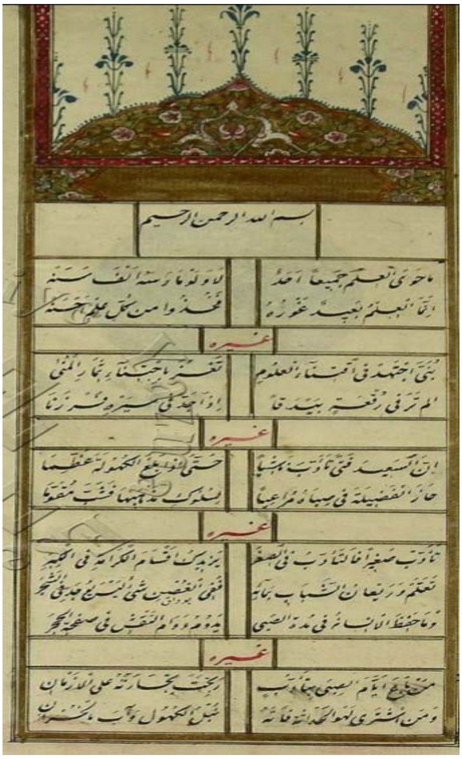

صفحه اول موارد الادب

البته تاکنون نسخه اصلی "صحاح عجم" به خط مولف بدست نیامده است و اطلاع دقیقی از آن در دست نیست. علاوه بر اینها به نام فخرالدین هندوشاه نخجوانی به عنوان کاتب برخی از نسخ قدیم نیز برمیخوریم.[۲۳]در مقاله آقای جواد بشری درمورد این دستنویسها و اشعار نویافته فخرالدین هندوشاه، علاوه بر ابیاتی که در "صحاح فرس" گردآوری شده است، اطلاعات مفیدی میتوان یافت. فخرالدین هندوشاه زمانیکه در مدرسه مستنصریه بغداد تدریس میکرد پارهای از کتب را برای کتابخانه مدرسه بازنویسی کرده است. اینک با در دست بودن نمونه دستخط فخرالدین هندوشاه این امید وجود دارد که، روزی نسخه خود مولف از بین یکصد دستنویس موجود شناسایی شده و در اختیار محققان قرار گیرد.

تبحر فخرالدین هندوشاه به زبان عربی و فارسی مبنای تهیه لغتنامه ترکی شدهاست. دربرخی موارد به هنگام توضیح درمورد فرآیند آوایی و یا تلفظ کلمات از زبان عربی

۲۳. جواد بشری،نکته هایی تازه دربارهٔ هندوشاه نخجوانی و فرزندش شمس منشی،پیام بهارستان پاییز و زمستان ۱۳۷۸، ص. ۱۸۷

استفاده کرده است. برای مثال : چل<چهل (بالکسر یجوز بالهاء بین الجیم و اللام)، پُلپُل <فلفل (بالفارسیین فی الثانی)، فرم (بالزاء المهمله)، کِل (بالکسر و بالفارسی فی الاخرین)، غژم (بالزاء الفارسی فی الثانی و بالزاء المهمله فی الاول)، پروین (قد یحذف الواو و الیاء کماهم). نشست (.فعل بمعنی المصدر و کذا کل ما یجی من مثله). در لغتنامه در بخش مربوط به تصریف افعال از زبان عربی که زبان رایج کتب علمی زمان بوده، استفاده کرده است. در لغتنامه کبیر که باید بعد از سایر کارهایش تالیف شده باشد، تاثیر زبان عربی بیشتر مشاهده میگردد.

تبحر وی به زبان فارسی را درین امر میتوان مشاهده کرد که تا آنزمان لغتنامه‌ای به این حجم در زبان فارسی نگاشته نشده بود و یقینا وی کلیه واژه ها را با تکیه بر تبحرش به زبان فارسی گردآوری کرده‌است. تنها ماخذ و لغتنامه‌های قبل از وی انگشت شمار لغتنامه‌هایی بوده‌اند که به زبان عربی و درچهارچوب لغات قرانی نگاشته شده بود مثل "قره العین". این امر نشان از مطالعات و اطلاعات وسیع وی در زبان فارسی میباشد. کاربرد لغات علمی طبی، جغرافیایی، هیئت و سایر نشان از عمق معلومات او دارد. وی علاوه بر نگارش معادل دقیق لغات فارسی، اغلب به معانی مجازی نیز توجه کرده‌است. علاوه بر اینها برخی از واژه ها نه به صورت معادل رایج بلکه ترجمه واژه ضبط شده است. مانند : "دلتنگ: طارکوکلو" ،" دیوانه سگ: قودوز ایت"، "گوشه نشین: بوجاقده اوتوریجی"، دست یافته: ال بولمش" ، " زردچوبه: صاری اغج// صرو اغج" ، " چهل پای : قرق ایقلو" ، "درست گفتار: ساغ سوزلو" ، "چاشنی گیر: طاد طوتجی"، "بردباری:یوک کتوروجی‌لیک" ، "پی روان: اردنجه کدن". چنین کاری تنها از عهده کسی برمی آید که تسلط کامل به زبانهای مبدا و مقصد داشته باشد. مضمون آثار وی او را جامع علوم و شایسته عنوان دانشمند زبانشناس زمانه‌اش میکند. آنچه که محرز است بدلیل عدم وجود منابع کهن، هندوشاه بر اطلاعات شخصی متکی بوده است، لیکن رگه‌هایی از استفاده وی از اندک منابع موجود را میتوان در توضیح برخی واژه‌ها معین کرد. مانند "پیخشت: از بن کنده بود بیکبارکی" (اسدی،ص.۵۹)، پیخشت: دیبدن قوپمش (صحاح عجم)؛ "تبکوب": ریچالی است که از گوز مغز و سیر و ماست کنند، ترش باشد"(اسدی ،

ص.۲۵) و هندوشاه گوید: "تبکوب: رچلدر که قوز اچیله سرمسقدن دوزرلر اکشی اولور" و "بتکور: بر نوع اکشی رچلدر که خوزله و یغردله ایدرلر"(صحاح عجم).

لغتنامه مرحوم دهخدا نیز بسیار تحت تاثیر "صحاح عجم" بوده است. این تاثیر اگر بطور مستفیم هم نباشد، بصورت غیرمستقیم انجام گرفته است. خود وی اشاره‌ای درینمورد ندارد. برای مثال معنی بلوازه در صحاح عجم چنین است: " بلوازه: اغج اوجی دیواردن چقر ağac ucı divardan çıqar" و در لغتنامه دهخدا چنین آمده:" بلوازه: سر تیر پوشش خانه که از دیوار بیرون آمده باشد." در معنی نال صحاح عجم گوید: " نال : اچی طولمش اینجه قامش içi tolmuş incə qamış" و دهخدا نویسد: "نال: نی میان خالی و کاواک". مثالهایی ازین نوع بسیارست. از آنجاییکه منابع مورد استفاده "لغتنامه دهخدا" لغت شعوری، برهان قاطع، ناظم الاطبا و سایر میباشد، آنها نیز از لغتنامه های ترکی بسیار سود برده‌اند، فلذا دهخدا نیز بطور غیرمستقیم از "صحاح العجم" بهره برده‌است و این تاثیرات غیرمستقیم غیر قابل انکار است. در واقع راهنمای اصلی دهخدا در گردآوری لغات فارسی در "لغتنامه دهخدا" بطور یقین متاثر از شعوری است. اگرچه دهخدا بنادرست ایرادات بسیاری از شعوری گرفته و او را جاعل نامیده است (در توصیف لغات میگوید از جعلیات شعوری است)، لیکن بررسی مجموعه لغتنامه وی بوضوح نشان میدهد که تا چه میزان تحت تاثیر "لسان العجم" حسن شعوری بوده و از حاصل زحمات او استفاده وسیع کرده است. واژه های بسیاری در "لغتنامه دهخدا" است که تنها منابع آن "شعوری" است و در سایر فرهنگها به آنها برنمیخوریم.

منابع مورد استفاده ما

راقم این سطور با استفاده از پانزده نسخه دستنویس[۱] موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی (اختصار م.)، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (اختصار ت.) ، کتابخانه ملی ایران (اختصار ک.)، کتابخانه سلیمانیه (اختصار س.)، کتابخانه براتیسلاو (اختصار ب.)، کتابخانه واتیکان (اختصار و.)، کتابخانه ملی فرانسه شماره ۱۹۸

[۱] . باید خاطر نشان کنم که بدلیل محدویت جا در پانوشت فقط به تفاوت ۷ نسخه اشاره شده است. (ف.ر.ع.)

(اختصار ف) ، کتابخانه دانشگاه لیدن (اختصار ل.) ، کتابخانه ملی فرانسه شماره ۲۹۶ ، دستنویس دانشکده الهیات دانشگاه آنکارا بشماره ۳۶۲۵۵ ، دستنویس دوم کتابخانه دانشگاه لیدن، دستنویس سوم کتابخانه دانشگاه لیدن[۱]، نسخه دستنویس کتابخانه ملی ترکیه بشماره ۷۴۵۷/۱ ، نسخه دستنویس کتابخانه سلیمانیه کلکسیون مراد ملا بشماره ۱۸۰۲ ، نسخه دستنویس دانشگاه استانبول بشماره ۱۴۳۰ و نسخه‌های برلین غربی، نسخه لنینگراد[۲]و دو نسخه دستنویس آنکارا و سلیمانیه استانبول مندرج در تز دکتری[۳]نسبت به تدوین و نشر این اثر اقدام کرده است. تفاوتهای موجود در نشر باکو و تز دکتری فاروق التون در تصحیح اعمال شده است. در مجموع برای بررسی تطبیقی سیزده دستنویس مورد استفاده قرار گرفته است. در این پژوهش دستنویس کتابخانه مجلس شورا (نسخه کبیر) و دستنویس کتابخانه ملی، بدلیل قدمت استنساخ آن نسبت به سایر، نسخ مبنا قرار گرفته است، زیرا به گمان ما کلیه کاتبین هنگام بازنویسی در نسخ دست برده و برخی لغات را به سلیقه خود کم و زیاد کرده‌اند. از طرف دیگر برخی لغت را بدرستی نخوانده و طبق استباط خود آنرا ضبط کرده اند. برای مثال لغت "آسیب" و معادل آن "آشیب" در یک نسخه بصورت "آشیت" ضبط شده است. درعین حال، در اغلب نسخ دستنویس واژه‌هایی در حاشیه ضبط شده‌اند، که میتوانند مربوط به مولف و یا کاتب نباشند و توسط مالکین و استفاده‌کنندگان بدان افزوده شده باشند. لذا مادامیکه دستنویس اصلی مولف بدست نیاید، ما بصورت شرطی این لغات را در تداوین جدید ارائه میکنیم تا در تحقیقات آتی مورد استفاده قرار گیرد. از طرف دیگر، هرچه دستنویس لغتنامه قدیمیتر باشد احتمال وجود لغات اصلی در آن بیشتر خواهد بود. یک نکته را میتوان درمقایسه بیان داشت و آن اینست که هرگاه واژه‌ای در کلیه دستنویس ها موجود باشد، احتمال وجود آن در دستنویس اصلی بیشتر بنظر میآید. برای مثال لغاتی مثل: تاب (بوکمَک)، تاب (قِورَم)، آسیب (طوقشمق)، چادرشب (چرشف)،

---

۱ . از سه نسخه دستنویس نشر باکو و تز منشر شده در ترکیه نیز بدلیل کمبود جا در پاورقی یاد نشده است، لیکن در صورت مشاهده لغاتی که در سایر دستنویسها وجود نداشته آنرا به متن افزوده ایم.

۲ . این دونسخه در نشر "صحاح عجم" باکو مورد استفاده بوده است ، که ما ازان بهره برده ایم.

۳ . این دونسخه در تز دکتری فاروق آلتون مورد پژوهش بوده است، که ما نیز از آن بهره برده ایم.

سرداب (زیرزمین)، سیماب (ژیوه)، کرنب (کَلَم)، البته باید درنظر داشت که کلیه لغات موجود در نسخ دستنویس از نظر بررسی تاریخی و درزمانی زبان حائز اهمیت هستند.

مشخصات مختصر نسخ دستنویس مورد استفاده:[1]

۱-دستنویس مجلس شورای اسلامی (نسخه صحاح العجم کبیر-م)این نسخه در کاتالوگ به نام " الصحاح العجم- صحاح العجمیه" و به شماره ۱۷۹۵۵ ثبت شده است این دستنویس شامل دو لغت "صحاح عجم" قدیم مختصر و "صحاح عجم" جدید کبیر میباشد. تعداد لغات این نسخه در حدود سه برابر "صحاح عجم" مختصر میباشد. در ابتدای نسخه شعری از طالعی افندی نوشته شده است. ابتدای نسخه دستنویس مقدمه "صحاح العجم" است که مقدمه به زبان عربی نوشته شده و در آن به نام کتاب تحت عنوان " صحاح العجمیه" اشاره شده است.

	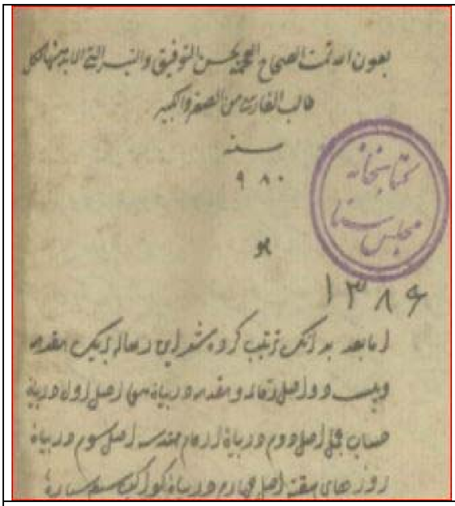
صفحه اول دستنویس مجلس	**صفحه آخر دستنویس مجلس**

نسخه دستنویس از ابتدا باب الالف تا باب الباء فصل خاء چند صفحه افتادگی دارد. لغات افتاده از سایر نسخ ضبط شده است. عناوین بابها و فصول دستنویس با مرکب قرمز و به زبان عربی نوشته شده‌اند. معادل ترکی واژه‌های فارسی در روی آنها ضبط شده است. برخی از واژه هاییکه توضیحات طولانی دارند در حاشیه صفحات نوشته

[1] . تمامی نسخ از طریق سایتهای مربوطه در دسترس عموم است.

شده‌اند. واژه‌ها در فارسی و ترکی مشکول هستند ، علاوه بر این برخی از واژه های فارسی علاوه بر علائم مثلثه از عبارات توضیحی مانند بالکسر، بالفتح و بالضم ، استفاده شده‌است. در برخی از واژه‌ها نیز عبارات بالجیم الفارسی، باء الفارسی اضافه شده است. نسخه دستنویس ۱۵۸ صفحه دارد. در پایان باب الیاء فصل الیاء چند صفحه مجدد از باب الشین فصل الالف افزوده شده است. کلیه واژه‌های موجود درین قسمت در صفحات قبل وجود دارد.

با توجه به کتبه‌های فوق این دستنویس یکی از دستنویسهای قدیمی بشمار میرود و کتابت آن به دوره آق قویونلوها مربوط میشود. در ابتدای لغتنامه "وقف درگاه شریفه" نوشته شده است و در صفحات داخلی مهر "درگاه امی احمد افندی الاسکداری" دیده میشود.

در پایان نسخه نام اثر و تاریخ آن سنه کتابت بدین صورت قید شده است:"*تمت بعون اللـه. تمت الصحاح العجمیه بحسن التوفیق و التسر التی لابد منها لکل طالب الفارسی من السغر و الکبیر سنه ۹۸۰* " در پایان دستنویس به نام کاتب اشاره نشده است.

۲- دستنویس کتابخانه ملی تهران- اختصار(ک)

این نسخه که به شماره ۴-۵۲۰-۵ در کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران ثبت و نگهداری میشود یکی از نسخه های مکمل و خوش خط مورد استفاده است. در صفحه نخست آن "صحاح عجم فی لغت فرس" نوشته شده است. دستنویس دارای افتادگی صفحه نیست و تاریخ کتابت آن یعنی سال ۸۶۷ هجری در پایان دستنویس بدین شکل ضبط شده است: "تمت الصحاح العجمیه بحسن التوفیق و التسر التی لابد فیها لکل طالب الفارسی من الصغیر و الکبیر فی وقت الضحی من یوم الاثنین من اواخر شهر شریف ذی الحجه سنه سبع و ستون و ثمانمامه یسرللـه لمولفها و سایر المسلمین آمین یا ذالطف". در واقع این کتبه مربوط به دستنویس اصلی که نسخه حاضر از آن استنساخ شده است. در حاشیه صفحه پایانی اشاره به کاتب و استنساخ بدین صورت انجام گرفته است. "قد فرغ من تسوید هذالکتاب بعون اللـه الملک الوهاب الفقیر الصغیر الی الغنی الصمد جلیلی بن اخی محمد هداه الی طریق الرشاد و سبیل

السداد فی شهر (قابل خواندن نیست) من شهور سنه اثنی و تسمائه من هجره النبویه المصطفویه" (۹۰۲ هجری). در یادداشت کاتالوگ مربوط به کتاب اینگونه نوشته شده است: " *فرهنگی است که واژه های فارسی را به عربی تفسیر و بیان میکند. سپس کسی معنی ترکی هر واژه فارسی را نیز در زیر نوشته است. چلبی گوید: صحاح عجمیه به فارسی از آن مولانا محمد بن پیرعلی معروف به بیرگلی است.*

صفحه اول نسخه کتابخانه ملی

صفحه آخر دستویس کتابخانه ملی

در نسخه ما نام مولف دیده نمی شود. لیکن چلبی آغاز کتاب را مطابق آغاز نسخه ما نشان میدهد. کتاب به ترتیب حروف است." همانطور که ملاحظه میشود اطلاعات ارائه شده در کاتالوگ دستنویس بکلی نادرست و تحریف است. محمد بن پیرعلی برگوی در سال ۹۲۶ هجری بدنیا آمده و نمیتوانسته در زمان استنساخ دوم آن یعنی سال ۹۰۲ هجری و یا تاریخ کتابت نسخه اولیه سال ۸۶۷ هجری قادر به این کار باشد. دستنویس دارای ۱۲۸ صفحه است و لغات در ۹ سطر بفارسی پی درپی نوشته شده و با همان خط معانی آنها در زیر هر لغت به ترکی آذربایجانی قدیمی ضبط شده است. ناسخ دوم در حاشیه بعضی از صفحات توضیحاتی درمورد برخی لغات اضافه کرده و در آنها به برخی لغتنامه از جمله "بحرالغرایب" حلیمی و "مشترکه لغت" اشاره کرده است ، که تاریخ تالیف آنها متاخرتر از تاریخ تالیف این اثر است.

ألبته ما لغات حاشیه را نیز به متن خود اضافه کرده‌ایم، زیرا که در سایر نسخ به آنها برمیخوریم. مطلب جالب دیگر درمورد دستنویس اینست که کاتب در برخی موارد از عبارت "و فی بعض النسخ" استفاده کرده که نشان میدهد در زمان استنساخ دستنویس (۸۶۷ هجری) نسخ متعددی ازین لغتنامه در دسترس او بوده است.

۳- دستنویس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران – اختصار (ت)

این نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بشماره ۹۲۶۵ تحت نام "فرهنگ فارسی به ترکی استانبولی؟" ثبت شده‌است. در این دستنویس علامت سه نقطه فواصل میان واژه ها و عناوین بابها و فصلها با مرکب قرمز نوشته شده است. واژه های فارسی مشکول هستند، لیکن تنها برخی از واژه های ترکی علامت گذاری شده‌اند. دستنویس کامل است، اما جابجایی صفحات دارد (ص.۲۵،۱۵، ۳۶،۴۵).

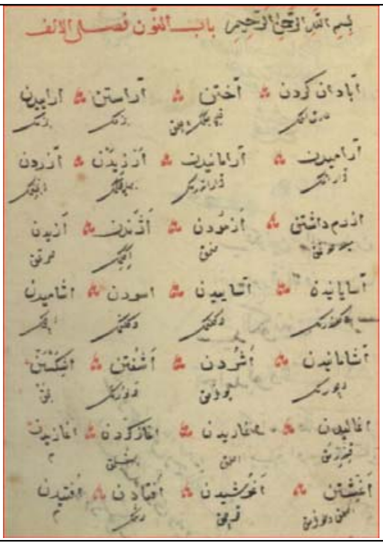

صفحه اول دستنویس دانشگاه تهران

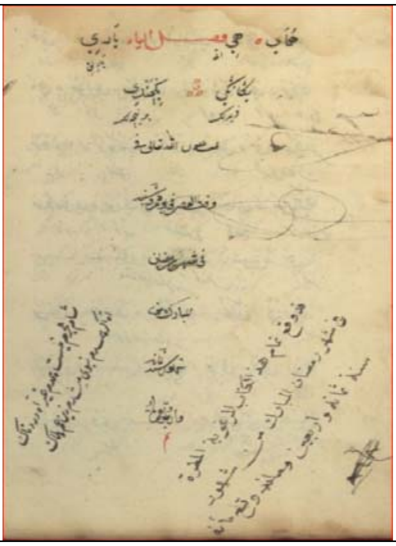

صفحه آخز دستنویس دانشگاه تهران

این دستنویس فاقد مقدمه مولف به زبان عربی است، لیکن عناوین بابها مانند سایر نسخ به زبان عربی است. ترتیب فصول و بابها هم جابجا شده است؛ یعنی درین نسخه ابتدا باب مصادر(باب النون فصل الالف) و امثله (تتمته) و سپس باب اسامی (الاسماء منها ابواب و فی کل واحد) ضبط شده است. در سایر نسخ ابتدا باب اسامی و سپس باب مصادر نوشته شده است. در انتهای دستنویس عبارت : تمت بعون الله

تعالی فی وقت العصر فی یوم دوشنبه فی شهر رمضان المبارک من شهور سنه ثمانه و اربعین و تسعمائه " (۹۴۷) نوشته شده است. لیکن نام کاتب دیده نمیشود.

۴- دستنویس کتابخانه واتیکان – اختصار (و)

این نسخه در کتابخانه واتیکان به شماره Borg.pers.12 ثبت شده است. این دستنویس نسبت به سایر نسخه ها بدخط، لیکن خوانا نوشته شده است. اسامی بابها و فصول با مرکب قرمز نوشته شده است. درینجا معادل ترکی واژه ها در زیر هر واژه ضبط شده است.

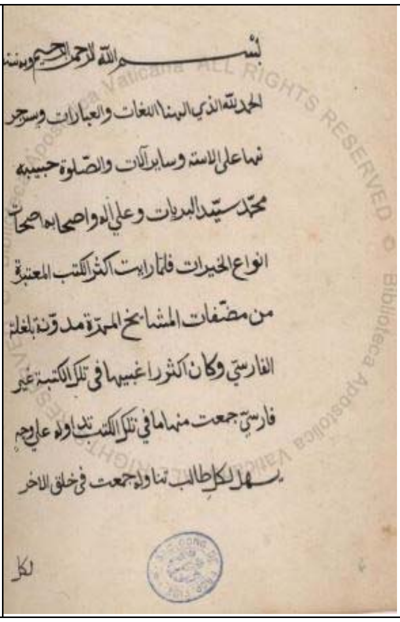
بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
الحمد لله الذی الهمنا اللغات والعبارات وسخر
لنا علی الالسنة وسایر الآلات والصلوة علی حبیبه
محمد سید البریات وعلی آله واصحابه اصحاب
انواع الخیرات فلما رایت اکثر الکتب المعتبرة
من مصنفات المشایخ المبرزة مدونة باللغة
الفارسیة وکان اکثر راغبیها فی تلک الکتب غیر
فارسی جمعت منها ما فی تلک الکتب تداوله علیهم
لیسهل لکل طالب تناوله وجمعت فی خلق الآخر

صفحه نخست نسخه واتیکان

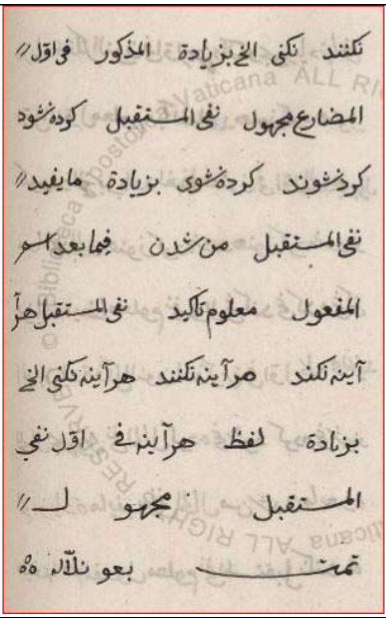
نکنند نکنی الخ بزیادة المذکور فی اول
المضارع مجهول نفی المستقبل کرده نشود
کرده نشوند کرده نشوی بزیادة ما یفید
نفی المستقبل من شدن فیما بعد اسم
المفعول معلوم تاکید نفی المستقبل هر
آینه نکند هر آینه نکنند هر آینه نکنی الخ
بزیادة لفظ هر آینه فی اول نفی
المستقبل مجهول
تمت بعون الله

صفحه آخر نسخه واتیکان

نسخه دستنویس مشکول است و این امر برای تحقیق تلفظ صحیح واژه های فارسی و ترکی در آن سالها منبع خوبی بشمار میرود. در این دستنویس ابتدا مقدمه، باب اسامی، باب مصادر و سپس بخش امثله و ادات به ترتیب ضبط شده است. نسخه ۱۶۸ صفحه دارد. هر صفحه در ۹ سطر نوشته شده است. در پایان دستنویس سال کتابت و نام کاتب ذکر نشده است.

۵-دستنویس کتابخانه دانشگاه لیدن - اختصار (ل)

این نسخه به شماره or. ۶۳۸ در بخش کتب فارسی نگهداری میشود. ۱۷۳ برگ دارد و به خطی خوش نوشته شده است. این نسخه دستنویس نیز مانند سایر نسخ از دو بخش اسامی و مصادر تشکیل شده است. بخش اسامی در ابتدا (ص. ۲) و مصادر "القسم الثانی فی الافعال" بدنبال آن (ص.۱۲۰) قرار دارد.

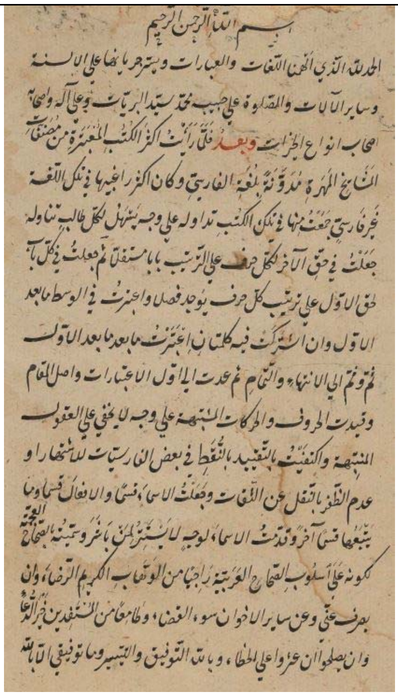

صفحه اول دستنویس لیدن ۶۳۸

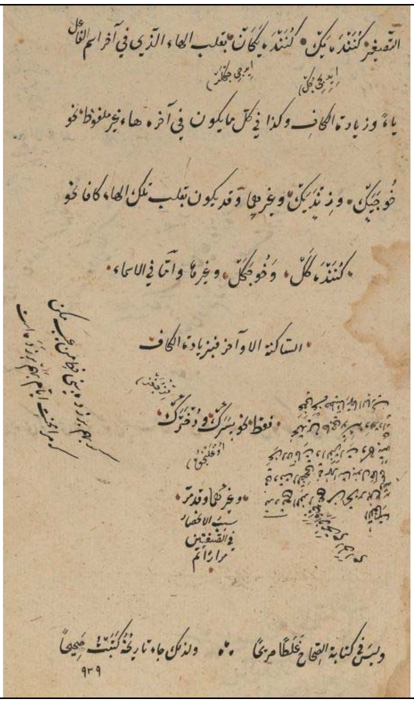

صفحه اخر دستنویس لیدن ۶۳۸

واژه های فارسی و ترکی این دستنویس تا صفحه ۱۰۷مشکول هستند. عناوین بابها و فصلها با مرکب قرمز نوشته شده اند. واژه‌های اندکی در حاشیه صفحات افزوده شده‌است. شاید کاتب بعدا به نسخه دیگری دسترسی پیدا کرده ویا این واژه ها را جا انداخته بوده که بعدا به این دستنویس افزوده است.در دستنویس افتادگی مشاهده نمیشود. در پایان دستنویس تاریخ کتابت و نام کاتب بدین صورت نوشته شده است:" قد وقع الفراغ فر اواخر محرم الحرام من تحریر هذا اللغات فی وقت الضحی فی شهر استانبول حماره اللـه عز الافات و الفترات و کاتبه محمدبن حاجی" و در پایین صفحه نوشته شده:" ولیس فی کتابه الصحاح غلطا صریحا ولذلک جاء

تاریخه کتب صحیحا (۹۳۹)"، بدین ترتیب این نسخه دستنویس در سال ۹۳۹ هجری استنساخ شده است

۶-دستنویس کتابخانه ملی فرانسه – اختصار (ف)

این دستنویس به شماره turc198 ثبت شده است. در ابتدای صفحه نام کتاب "هذا کتاب صحاح العجم" قید شده است. دستنویس دارای ۱۰۷ ورق است. در ابتدا فصل اسماء تا صفحه ۹۸ و تا انتها بخش مصادر و امثله مصادر تا صفحه ۲۱۴ ادامه دارد.

Correctorium Persicum
هذا کتاب صحاح العجم

صفحه اول دستنویس فرانسه ۱۹۸

صفحه آخر دستنویس فرانسه ۱۹۸

بدنبال لغت "صحاح العجم" لغتنامه فارسی به ترکی دیگری بنام "کتاب ترجمه" قرار دارد. در انتهای "صحاح العجم" در مورد تاریخ کتابت و نام کاتب چیزی ثبت نشده است. در انتهای دستنویس نیز تاریخ کتابت و نام کاتب مشاهده نمیشود. لیکن در حاشیهٔ صفحه ۷۲ شعری و مطلبی در مورد ابونصر فراهی نوشته شده است که در پایان اشعار به نام کاتب اشاره کرده است:

" چو خواهی خواند این ابیات هر روز

دعا گو ***سعد منشی*** را بیاد آر".

واژه های فارسی مشکول هستند، که تلفظ آنها را آسان میکند، برخی از واژه های ترکی نیز دارای علائم مثلثه هستند. لذا بلحاظ تاریخی واژه های فارسی و ترکی قابل بررسی دیالکتولوزی هستند.

۷- دستنویس براتیسلاوا- اختصار (ب)

در صفحه قبل از متن اصلی در قسمت فوقانی نوشته شده است "صحاح العجم فی الغت الفارسی". این نسخه دستنویس ۱۰۳ صفحه دارد. در قسمت میانی افتادگی دارد و نسبت به سایر نسخ مورد استفاده ناقصتر میباشد.

صفحه اول دستنویس براتیسلاوا

صفحه آخر دستنویس براتیسلاوا

علت استفاده ازین نسخه بدلیل طبع آن توسط یک ناشر معتبر درایران است. درین نسخه نیز عناوین با مرکب قرمز نوشته شده است. درین نسخه نیز معادلهای ترکی واژه ها در روی هر واژه فارسی قید شده است. کاتب این نسخه در حاشیه لغتهای دیگری را از سایر منابع افزوده است. نسخه بسیار بد خط و ناخوانا نوشته شده است. در صفحه آخر نام کاتب و تاریخ کتابت نه بصورت عرف بلکه با خط دیگری و معکوس بدین صورت ضبط شده است" تمت هذا الصحاح بعون المعلم الفتاح عن ید العبد الضعیف محمد بن مصطفی المحتاج الی رحمه اللـه فی اواسط جمادی الاولی

فی تاریخ سنه احدی و ستین و تسمائه (۹۶۱)." سایر دستنویسها ازین دستنویس قدیمیتر هستند.

۸- نسخه دستنویس استانبول – اختصار (س)

این نسخه در کتابخانه ایاصوفیه استانبول به شماره ۴۶۹۸ ثبت شده است. بسیار نفیس و مرغوب میباشد و با خط خوش نوشته شده است. در هر صفحه واژه های فارسی در هفت سطر و زیر هر واژه معادل ترکی آن با جوهر قرمز نوشته شده است.

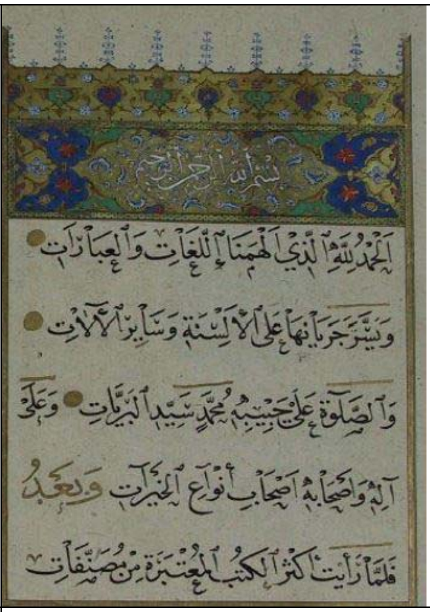

صفحه اول نسخه ایاصوفیه استانبول

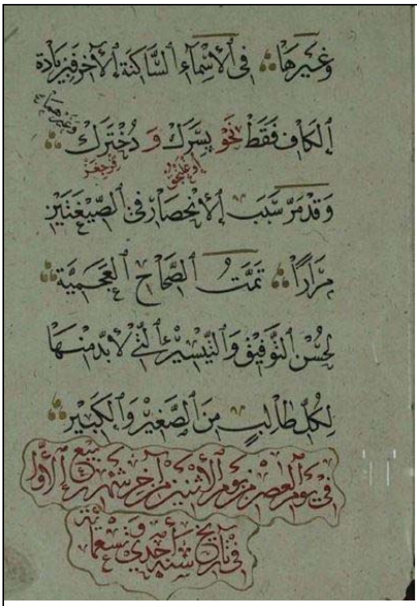

صفحه آخر نسخه ایاصوفیه استانبول

درین نسخه واژه های فارسی و ترکی مشکول هستند. در هر سطر چهار الی شش واژه نوشته شده است. عناوین بابها و فصول لعتنامه به رنگ قهوه ای هستند. هر واژه با واژه بعدی با سه نقطه مثلث شکل جدا شده اند. در پایان این نسخه عبارت " *تمت الصحاح العجمیه بحسن التوفیق و التسر التی لابد منها لکل طالب الفارسی من الصغر و الکبیر*" مانند اغلب نسخ نوشته شده است. در زیر این عبارت یادداشت ناسخ و تاریخ کتابت اینگونه نوشته شده است"*فی الیوم العصر الاثنین من آخر شهر ربیع*

الاول فی تاریخ سنه احدی و تسعمائه" (۹۰۱هجری). این نسخه دستنویس بدون افتادگی در صفحات میباشد.

۹-دستنویس کتابخانه ملی فرانسه به شماره ۲۵۶

این نسخه در کتابخانه ملی فرانسه بشماره turc.256 ثبت شده است. در صفحه نخست آن یادداشت "کتاب لغت صحاح العجمیه" به چشم میخورد. این دستنویس دارای ۱۷۶ ورق است. این نسخه فاقد مقدمه به زبان عربی است و با بخش مصادر آغاز میشود. قسمت فوقانی بخش مصادر بریده شده فلذا عنوان آن معین نمیشود.

صفحه اول دستنویس فرانسه ۲۵۶	**صفحه آخر دستنویس فرانسه ۲۵۶**

درپی مصادر با عنوان "تتمه فیها القواعد و الامثله" بخش تصریف مصادر نوشته شده است و از صفحه ۴۹ " الاسماء " و "باب الالف و فصله" ادامه دارد. واژه های فارسی و ترکی درین دستنویس مشکول هستند و عناوین بابها و فصول با مرکب رنگی ضبط شده‌اند. واژه های ترکی در زیر لغات فارسی به مانند سایر دستنویس ها ضبط شده اند. ایت دستنویس فاقد تاریخ استنساخ و نام کاتب میباشد.

۱۰-دستنویس دوم دانشگاه لیدن به شماره۷۰۱

این دستنویس به شمار ms.or.701 ثبت شده است. این دستنویس نیز مانند سایر نسخ از دو بخش "القسم الاول باب الالف و فصله " و "القسم الثانی فی الافعال " تشکیل شده است. این لغت فاقد بخش تصریف افعال و امثله میباشد. نسخه دستنویس دارای ۹۷ ورق است و کلیه عناوین بابها و فصول با مرکب یکدست مشکی نوشته شدهاست. لغات فارسی مشکول هستند و معانی واژهها در زیر هرلغت نوشته شدهاست.

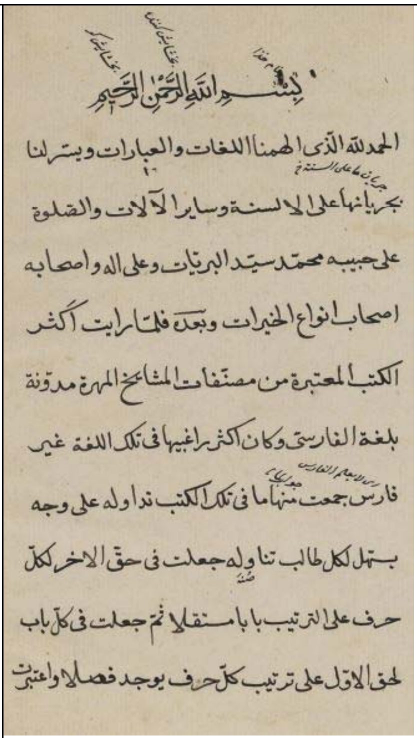

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی الهمنا اللغات والعبارات ویسر لنا
بجریانها علی الالسنة وسایر الآلات والصلوة
علی حبیبه محمد سید البریات وعلی آله واصحابه
اصحاب انواع الخیرات وبعد فلما رایت اکثر
الکتب المعتبرة من مصنفات المشایخ المهرة مدونة
بلغة الفارسیة وکان اکثر راغبیها فی تلک اللغة غیر
فارس جمعت منها ما فی تلک الکتب تداوله علی وجه
یسهل لکل طالب تناوله جعلت فی حق الاخر لکل
حرف علی الترتیب بابا مستقلا ثم جعلت فی کل باب
لحق الاول علی ترتیب کل حرف یوجد فصلا واعتبرت

صفحه اول دستنویس لیدن ۲

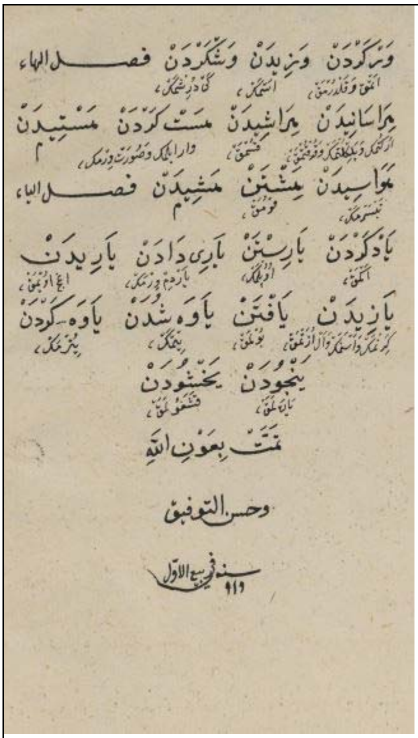

ونرگردن ونزیدن ونشگردن فصل الهاء
هراسانیدن هراشیدن هست کردن هستیدن
هواسیدن هشتن هشیدن فصل الیاء
یادکردن یارستن یاری دادن یاریدن
یازیدن یافتن یاوه شدن یاوه کردن
یخوودن یخشودن
تمت بعون الله
وحسن التوفیق
سنه فی ربیع الاول
۹۱۹

صفحه آخر دستنویس لیدن۲

کلیه واژه های ترکی نیز مشکول هستند. این نسخه با خطی خوانا و مرتب استنساخ شده است. در پایان دستنویس تاریخ کتابت اثر اینگونه ضبط شده است: "تمت بعون اللـه و حسن التوفیق فی ربیع الاول سنه ۹۱۹" هجری. در پایان کتبه نام کاتب و استنساخ کننده قید نشده است. درین دستنویس تعداد مصادر ۶۵۷ عدد است.

۱۱- دستنویس سوم دانشگاه لیدن ۳

این نسخه دستنویس در دانشگاه لیدن بشماره .ms.or ثبت شده است. این اثر در ۱۶۶ورق است. واژه های فارسی همگی مشکول هستند، لیکن واژه های ترکی برخی مشکول میباشند. درین نسخه نیز عناوین بابها و فصلها و بخشهای لغت با مرکب قرمز نوشته شده است و بین واژه ها با مرکب قرمز نقطه گذاری شده است. نسخه دستنویس بدون افتادگی و پارگی فیزیکی است. ابتدا مقدمه و القسم الاول و سپس القسم الثانی و صرف افعال تحت عنوان فصل فی القواعد الاشتقاق نوشته شده است. حاشیه‌نویسی این نسخه نسبت به سایرین کمتر است.

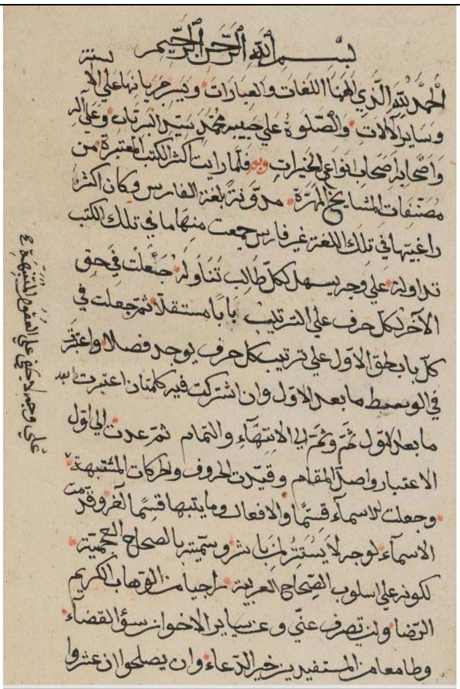
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي الهمنا اللغات والعبارات ويسر بيانها على الاه
وساير الالات والصلوة على حبيبه محمد سيد البريات وعلى آله
واصحابه اصحاب انواع الخيرات وبعد فلما رايت اكثر الكتب المعتبرة من
مصنفات المشايخ المهرة مدونة بلغة الفارس وكان اكثر
راغبيها في تلك اللغة غير فارس جمعت منها ما في تلك الكتب
تداوله على وجه يسهل لكل طالب تناوله جعلت في حق
الاخر لكل حرف على الترتيب بابا مستقلا ثم جعلت في
كل باب لحق الاول على ترتيب كل حرف يوجد فصلا واعتبر
في الوسط ما بعد الاول وان اشتركت فيه كلمتان اعتبرت ما بعد
ما بعد الاول ثم وثم الى الانتهاء والتمام ثم عدت الى اول
الاعتبار واصل المقام وقيدت الحروف والحركات المشتبهة
وجعلت الاسماء قسما والافعال وما يتبعها قسما آخر وقدمت
الاسماء لوجه لا يستتر لناشر وسميته بالصحاح العجمية
لكونه على اسلوب الصحاح العربية راجيا من الوهاب الكريم
الرضا ولن تصرف عني وعن ساير الاخوان سوء القضاء
وطامعا من المستفيدين خير الدعاء وان يصلحوا ان عثروا

صفحه اول دستنویس لیدن ۳

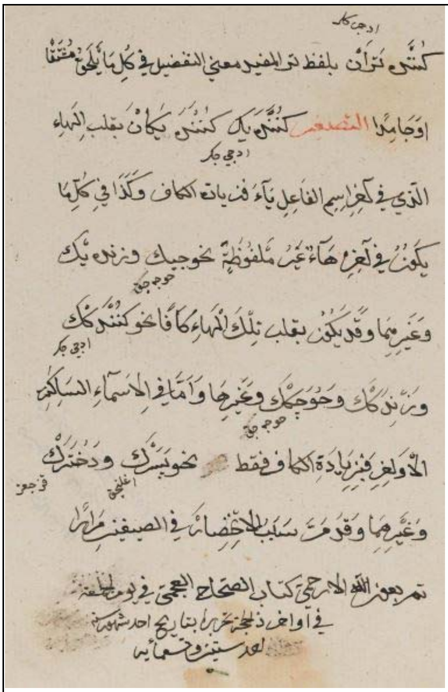
کشتی تران بلفظ تر المفيد معنى التفضيل في كل ما يلحق مشتقا
او جامدا التصغير کشتی یک کشتی یکان بقلب الهاء
الذي في آخر اسم الفاعل ياء في بابه الكاف وكذا في كل ما
يكون في آخره هاء غير ملفوظة نحو جيك ونرديك
وغيرهما وقد يكون بقلب تلك الهاء كافا نحو کشتی کک
ونردكك وخوجكك وغيرها واما في الاسماء الساكنة
الاواخر فبزيادة الكاف فقط نحو پسرك ودخترك
وغيرهما وقد مر سبب الاختصار في الصيغتين مرارا
تم بعون الله الرحيمي كتاب الصحاح العجمي في يوم الجمعة
في اواخر ذالحجة تحريره بتاريخ احد شهور سنة
احد ستين وتسعمائه

صفحه آخر دستنویس لیدن۳

در پایان تاریخ استنساخ نسخه دستنویس بدین صورت ضبط شده است:" تم بعون اللـه رحیمی کتاب الصحاح العجمی فی یوم جمعه فی اواخر ذالحجه تحریره بتاریخ احد شهور سنه احد ستین و تسعمایه" (۹۰۱ هجری). لیکن نام کاتب و استنساخ کننده مشهود نمیباشد. درین دستنویس تعداد مصادر ۶۳۳ عدد است.

۱۲- دستنویس دانشکده الهیات آنکارا

این نسخه دستنویس در دانشکده الیهات آنکارا بشماره ۳۶۲۵۵ ثبت و نگهداری میشود. دستنویس افتادگی ندارد و مشکول است. عناوین و فصلها با مرکب قرمز نوشته شده است. بر اساس کتبه فراغ پایان دستنویس لغتنامه در سال ۹۸۸ هجری رونویسی شده است. دارای خط خوش و با سلیقه است. صاحب کتاب در حاشیه قید کرده است که شرحهای نوشته شده در حاشیه ربطی به لغتنامه ندارد و مربوط به کاتب بدسلیقه میباشد.

	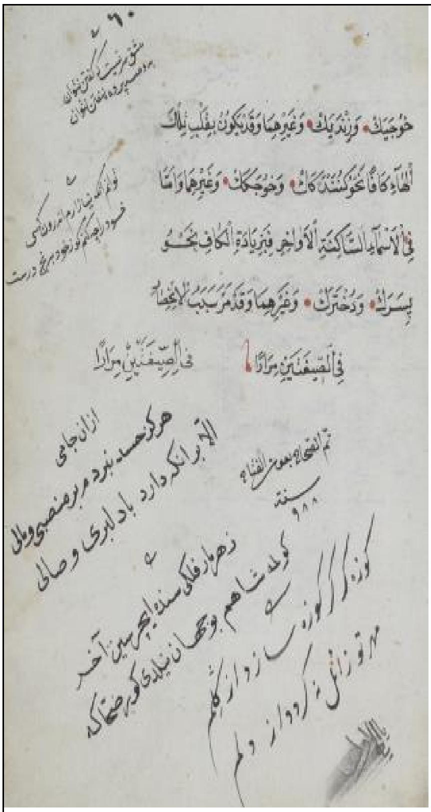
صفحه اول دستنویس آنکارا	صفحه آخر دستنویس آنکارا

در ابتدای صفحه نخست نام کتاب "هذا کتاب صحاح عجمی" نوشته شده است. در پایان نوشته فراغ اینگونه است:"تم الصحاح بعون الفتاح سنه ۹۸۸" نام کاتب در جایی از دستنویس دیده نمیشود.

۱۳- دستنویس کتابخانه سلیمانیه کلکسیون مراد مولا شماره ۱۸۰۲

این نسخه دستنویس در کاتالوگ مربوطه به نام "شمس منس، شمس الدین محمدبن هندوشاه بن سنحر النخجوانی" یعنی فرزند مولف ثبت شده است. دستنویس دبرگ دارد و در زمرۀ "صحاح عجم" مختصر است.

بسم الله الرحمن الرحيم رب يسر ولا تعسر رب تمم بالخير
الحمد لله الذي الهمنا اللغات والعبارات ويسر
جريانها على الالسنة وسائر الايات والصلوة
على حبيبه محمد سيد البريات وعلى اله
واصحابه انواع الخيرات اما بعد فلما رايت
اكثر الكتب المعتبرة من مصنفات المشايخ المهرة
مدونة بلغة الفارس وكان اكثر راغبيها في تلك
اللغة غير فارس جمعت منها ما في الكتب تداوله
على وجه يسهل لكل طالب تناوله جعلت

صفحه اول دستنویس سلیمانیه

تمت الصحاح العجمية عن يد الضعيف النحيف محمد بن احمد
غفر الله لهما ولجميع المومنين في شهر رمضان سنة ٩٥٤
في بلدة طربوزن

صفحه آخر دستنویس سلیمانیه

این نسخه دستنویس در سال ۹۵۴ هجری استنساخ شده است. واژه های فارسی و ترکی هردو مشکول هستند. دستنویس افتادگی ندارد. در پایان آن نام کاتب و سال استنساخ چنین نوشته شده است:"تمت صحا العجمیه عن ید الضعیف النحیف محمد بن احمد غفرالله لهما و لجمیع المومنین فی شهر رمضان سنه ۹۵۴ فی بلده طربوزن". این در پانویس ها ذکر نشده ، لیکن با سایر نسخ مقابله شده است.

۱۴- دستنویس کتابخانه ملی ترکیه

این دستنویس در کتابخانه ملی در بخش کتب فارسی به شماره ۰۶ Mil Yz A ۱/۷۴۵۷ ضبط شده و در کاتالوگ مربوطه چنین نوشته شده است. "کتاب صحاح

العجمیه شمس منشی، شمس الدین محمد بن هندووشاه بن سنجر النخجوانی" . این اثر نیز مانند دستنویس سلیمانیه به نام فرزند هندوشاه نخجوانی ضبط شده است ، که نادرست است. این دستنویس ۳۴ برگ دارد و ناقص است. واژه ها تماما مشکول هستند و عناوین با مرکب قرمز نوشته شده است. به این دستنویس نیز در پاورقی ها اشاره نشده ، لیکن با سایر نسخ مقابله و استفاده شده است. نسخه کتابخانه ملی فاقد نام کاتب و تاریخ استنساخ است و در پایان نسخه به نوشتن "تمت صحاح العجمیه" بسنده شده است.

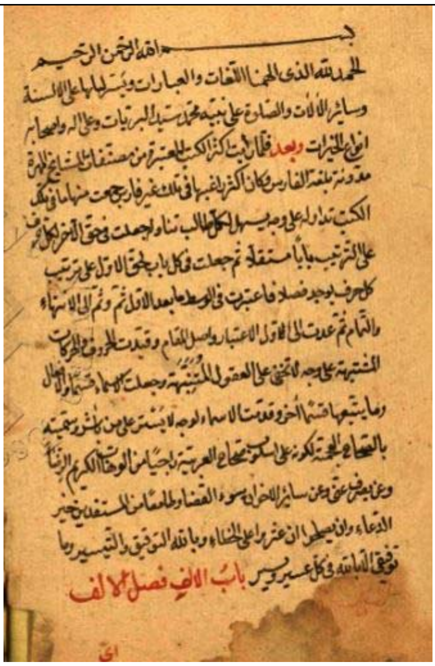

صفحه اول دستنویس سلیمانیه

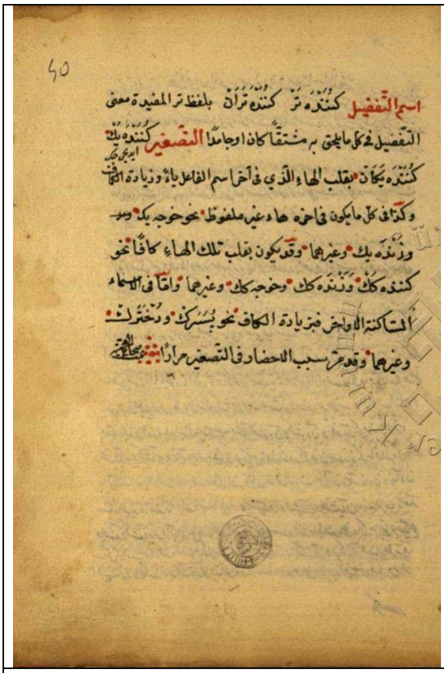

صفحه آخر دستنویس سلیمانیه

۱۵- دستنویس کتابخانه دانشگاه استانبول[1]

نسخه دستنویس در دانشگاه استانبول بشماره ۱۴۳۰ ضبط است. این نسخه در ۱۰۲ صفحه است . عناوین و فواصل میان کلمات با مرکب قرمز نوشته شده است. دستنویس در پایان فاقد تاریخ استنساخ و نام کاتب است. کلیه واژه ها به زبان

[1] . در کتابخانه دانشگاه استانبول به نسخه ای برمیخوریم که از روی "صحاح عجم" کپی شده است ، لیکن بخشهای آن جابجا شده و نام آن در صفحه نخست " هذا صحاح العجمی کامل المکمل و منیه المبتدی" نام نهاده شده است. در کاتالوگ نیز این کتاب بنام "صحاح العجمیه" ثبت شده است.

فارسی مشکول است، لیکن برخی واژه های ترکی مشکول هستند. دستنویس نسخه مختصر است و در ابتدا و میانه افتادگی ندارد. در پایان نام کتاب "صحاح العجمیه" نوشته شده است. درین نسخه دستنویس نیز در بخش نخست "اسامی" و در بخش دوم "افعال و امثله" آن نوشته شده است. این دستنویس در بررسی تطبیقی مورد استفاده بوده ، لیکن در پاورقی ها بدان اشاره نشده است.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي الهمنا
اللغات والعبارات وترجمانها على الالسنة وساير الآلات
والصلوة على محمد سيد البريات وعلى آله واصحابه انواع الخيرات
وبعد فلما رايت اكثر الكتب المعتبرة من مصنفات المشايخ المهرة
مدونة بلغة الفارس وكان اكثر راغبيها في تلك اللغة غير فارس
جمعت منها ما في تلك الكتب تداوله على وجه يسهل لطالب
تناوله جعلت في حق الآخر لكل حرف على الترتيب بابا مستقلا
ثم جعلت في كل باب الحرف الاول على ترتيب كل حرف بعده فصلا
واعتبرت في الوسط ما بعد الاول ثم وثم الى الانتهاء والتمام
ثم عدلت الى قلة الاعتبار واصل المقام وقيدت الحروف
والحركات المشتبهة على وجه لا يخفى على العقول المتنبهة

صفحه اول دستنویس دانشگاه استانبول

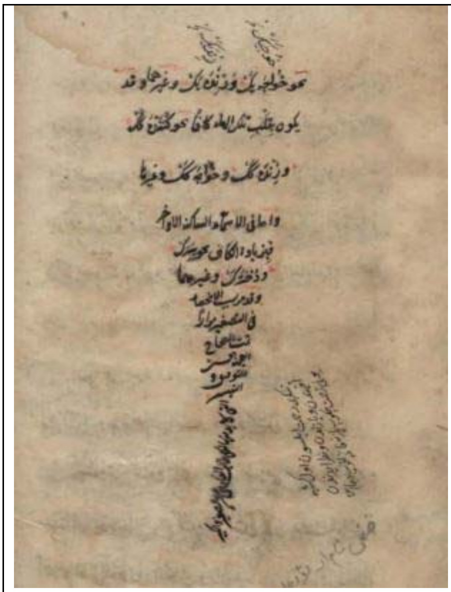

صفحه آخر دستنویس

علاوه بر نسخ فوق اثر منتشر شده در شهر باکو (که با استفاده از دستنویس برلین، دستنویس سن پطربورک و برلتیسلاو تهیه شده) نیز در تطبیق و پژوهش لغتنامه مورد استفاده قرار گرفته است. ازین نسخ (برلین و پطربورگ) واژه‌هاییکه در سایر نسخ نبوده استخراج و به متن افزوده شده است. در نشر باکو از حروف مثلثه و لاتین نویسی جهت تلفظ دقیق لغات (فارسی و ترکی) استفاده نشده است، که نقص عمده این نشر به حساب میآید. همانطوریکه قبلا متذکر شدیم "صحاح العجم" یکبار نیز در تهران منتشر شده است. این چاپ بسیار مغلوط و ناقص بوده و تنها با استفاده از یک نسخه دستنویس ناقص و با ادعای تنها نسخه موجود در جهان منتشر شده، که ادعایی نادرست است.

ما در پژوهش تطبیقی این دستنویسها از روش واحدی استفاده کرده‌ایم. درینجا گونه‌گونگی املا واژه ها نه در پاورقی، بلکه در متن اثر افزوده شده است. از آنجاییکه هر کاتب به سلیقه خود تغییراتی در هنگام استنساخ اعمال کرده است و تثبیت این موارد بسیار دشوار میباشد. کلیه آن تغییرات بر متن مبنا افزوده شده است. در پاورقی ها تنها واژه‌هاییکه در دستنویسها نمیباشند نشان داده شده است. برای مثال اگر یک ناسخ معنی واژه‌ای را نوشته است، ناسخ دیگر مترادف آن واژه را در لهجه و یا زبان رایج زمان خود افزوده است. بهمین جهت چندمعنانی در لغت بسیار واضح است. مادامیکه نسخه اصل به خط خود مولف آشکار نشود، نمیتوان در انتساب یک واژه به او یا عکس آن قضاوت کرد. البته مزیت این روش آشکارکردن اشکال تاریخی واژه ها میباشد و از نظر لگزیگوگرافی و لغت شناسی مورد توجه میباشد.

لغتنامه "صحاح عجم" منبع بسیار پرباری برای بررسی تاریخی فقه اللغه زبان فارسی و پژوهش تاریخی لگزیکولوژی زبان ترکی آذربایجانی شمرده میشود. موارد قابل بررسی در پژوهش تاریخی زبان فارسی شامل موارد زیر میشود:

- بررسی اشکال تاریخی نوشتار یا املا زبان فارسی. مثل نوشتن د// ذ ، ک// ج و حذف بعضی صداها درپایان واژه ها پا//پ ای ، جو// جوی که گاه هردو در یک واژه دیده شده. مثلا: چادر//چازر ، چار// چهار ، چغجیر// چغشیر، سطبر// ستبر، دادر// داذر ، سیور// سیوار ، سیسنبر// سوسنبر ، شاکار// شاهکار.
- بررسی گونه‌گونی تاریخی نوشتار لغات زبان فارسی و معادلهای ترکی در لغتنامه حاضر برای نشاندادن این حالت از علامت موازی (//) استفاده شده است. مثلا: خنفشار// خشنسار، خشک ابزار// خشک اوزار، خروار// خربار، خوار// خور ، خواستار// خوستار، خیاور// خیاوار.
- بررسی فرایندهای آوایی لغات زبان فارسی در بستر تاریخ. درینجا تبدیل ر‹ ل ، ب›و ، خ‹و ، ف›ب ، ف‹و ز‹ی بیشتر مشاهده میشود. مثلا: دشخوار//دشوار ، ورواز// درباز ، زَبر// زَور ، خفه// خبه، زبان// زفان، زبانه// زفانه// زوانه، فاکردن // واکردن در، دارخال// دالخال ، سندروس// صندلوس، سرفه// سلفه ، نیلوفر// نیلوور ، یاور// زاور

- بررسی تاثیرات متقابل لهجه بر زبان معیار و نمود آن در نوشتارهای قدیمی مانند بخشیدن// بخشودن بخشاییدن// بخشوییدن.
- بررسی واژه های دخیل از زبان عربی در زبان فارسی در بستر تاریخ
- بررسی واژه های دخیل زبان ترکی آذربایجانی در زمان تدوین لغتنامه
- بررسی لغات دخیل از سایر زبانهای رایج یا منسوخ در زمان تدوین لغتنامه
- بررسی لغات منسوخ منتسب به زبان پهلوی در لغتنامه
- بررسی سمانتیکی تاریخی مفهوم واژه های زبان فارس
- بررسی تغییرات مفهومی جاری با نگاه به مفاهیم گذشته لغات زبان فارسی
- بررسی شکل‌گیری لغات مرکب و ترکیبات زبان فارسی. جالبترین مثال را میتوان ترکیب اسم+صفت در لغتنامه مشاهده کرد، امری که در زبان معاصر فارسی بصورت صفت+اسم رایج است. برای مثال بجای خرکوه// کوه خر و سنگ مشت // مشت سنگ و کرم خاک// خاک کرم و جو آب// آبجو و سایر مشاهده میشود.

موارد فوق بخشی از ویژه‌گیهایست که از نظر بررسی علمی لغتنامه میتواند مورد استفاده زبانشناسان و ادیبان باشد، البته این گونه پژوهشها را نباید محدود به موارد مورد اشاره دانست.

لغتنامه "صحاح عجم" بصورت فارسی به ترکی تدوین شده است. لیکن به نظر راقم این سطور در فرایند بازنویسی توسط کاتبان دخالتها و تغییرات متعددی در آنها ایجاد شده است ، که بخشی بصورت زیر هستند:

- معانی برخی از لغات بصورت فارسی به فارسی نوشته شده اند: برای مثال **کند**: آلت تناسل، **کنکرزد**: صمغ کنکر، **نرد**: بازی معروف، **هدید**: شیر ترش، **لغز**: غرست و پارسیان استعمال کنند، **هنوز**: یعنی بَعد، **ریس**: سوی پهلوی، **مکتوب جواز**: گذرنامه، **پرکار**: پرکل ، **پیشیاره**: شیشه آب بیمار باشد
- معانی برخی از لغات بصورت فارسی به عربی ثبت شده‌اند. برای مثال: **روزکانه**: وظیفه، **زیره**: کمنون ، **پیکرکر**: نقاش ، **دادکر**: محتسب، **سپهر**: فلک ، **شدکار**: نطس، **شمار**: حساب،

– معانی برخی از لغات بصورت عربی به فارسی ثبت شده اند. برای مثال: **بشار**: سیم کوفت، **شمر**: جوی ، **محفه**: کژاوه ،

– برخی از لغات نه تنها به عربی هستند، بلکه معادل و مفهوم آنها نیز با یک لغت عربی وصف شده است. برای مثال: مفسد: جلویز.

– در برخی ار دستنویسها اسامی خاص (تاریخی،جغرافیایی) افزوده شده‌اند، که شامل همه دستنویسها نمیشوند. در یک دستنویس آن اسامی با عنوان "علم شخص" توصیف شده اند. برای مثال: **بهبود**: علم شخص، **خسروپادشاه**: شهریار، از دیگر مواردی که اعمال نظر کاتبان بشمار میرود، وجود معادلهای متعدد برای یک واژه است. به نظر بنده شاید مولف هندوشاه به نوشتن یک لغت و مفهوم آن به ترکی بسنده کرده‌باشد، لیکن کاتبان با افزودن معانی دیگر یا معادل دیگر آن لغت بر حجم لغتنامه اضافه کرده‌اند. بطورکلی این گونه اضافات در بستر تاریخی به شناخت بهتر زبان درزمانی کمک میکند. تعداد این نوع لغات فراوان است ، به عنوان مثال به تعدادی چند در جدول زیر اشاره میکنیم:

واژه↓	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
دیَس	یولداش	صورت	بکز				
رخسار	یکاق	بکز	یوز				
دَبوس	اوراق	تپوز	چُماق	اوق دمرنی			
خَس	ناکس	چُرچُب	صمان	سپرندی			
دوده	ایس	اوبا	قوم	قبیله			
تَفت	اِیتی	تیز	ایغی	قزمش			
پشکول	قَوی	حریص	چابک	یوک چکیچی		چلبر چایری	
لت	چُماق	پاره	دُکمک	تخت	بر اوج دمرلو اغاجه درلر		
آغوش	قوجاق	قوجوش	قوجمق	قوجقلامق	تخیل باغی		
جَفته	اَصما	بوکلمش	کروَد	کـِلُودِرَه	اغج چناق	کروت ایلمک	
شور	کرک	فتنه	چوراق	طوزلو	صواق	آت بازاری	
آنجوغ	بوروشق	بُرُشمق	بکلم	اُچُق	هوش	اِنجقُرق	
راغ	صحرا	انیش	یوقش	طاغ اتکی	چمن اچنده	باغ ایچنده	

چنبر	قصنق	حلقه	طوق	بوغماق	قوشق	چنبر	
سرخاب	اکیت	برچای	شهرآدی	انقد	اکر ات	تبریزده بر تفرجکاه	
لخت	پاره	چماق	برز	برزدن	برزلیجه	اورتلو یر	عمود
نوا	بایلق	سپاهی	طوتی	چکردک	رونق حال	چلجی آوازی	بر مقام

حتی واژه‌هایی هم هستند که در جدول فوق جا نمیشوند . مثلا "تاب" با یازده معنی و "کاج" با ده معنی مختلف. همانطوریکه در مثالها مشاهده میشود برخی از این گونه‌ها مترادفهای آن لغت هستند، برخی سایر مفاهیم آن لغت هستند و در پاره ای از موارد نیز لهجه کاتب در گونه‌گونه نویسی نقش دارد. این وجه لغتنامه دارای اهمیت زبانشناختی است و از نظر زبانشناسی درزمانی قابل مطالعه میباشد. شمارش و بررسی عمیقتر لغات تک معنایی ما را به نتیجه گیریهای جالبی سوق خواهد داد. درینجا هنگام ضبط معانی ترکی برخی واژه های دخیل نیز مشاهده میشوند. در جدول فوق "راغ: صحرا"، "لت: پاره" ، "آنجوغ: هوش"، "چنبر: حلقه"، "شور: فتنه" از این نمونه ها هستند.

جهت بررسی آماری تطبیقی نسخ دستنویس مصادر موجود در یازده دستنویس در جدول زیر ارائه شده است. در نشر حاضر تعداد مصادر گردآمده ۹۴۵ عدد شده است. با توجه به کمترین تعداد یعنی ۶۰۰ و نشر ما تفاوت ۳۰ درصدی بچشم میخورد.

	م	ک	ل	س	ف	د	و	ب	ل۲	ل۳	ف۲
الف	**۹۱**	۱۰۱	۹۲	۹۱	۱۰۵	۹۰	۱۰۶	۵۳	۹۶	۹۱	۹۰
ب	**۹۶**	۹۶	۹۶	۹۶	۱۱۷	۹۷	۹۶	۱۰۱	۹۸	۹۶	۹۶
ت	**۳۳**	۳۳	۳۳	۳۳	۳۸	۳۲	۳۳	۳۲	۳۳	۳۵	۳۳
ج	**۳۳**	۳۲	۳۳	۳۳	۴۱	۳۲	۳۳	۳۳	۳۴	۲۷	۳۰
خ	**۳۹**	۴۰	۳۸	۳۹	۵۷	۳۹	۳۹	۳۲	۴۲	۳۸	۳۹
د	**۳۷**	۳۵	۳۶	۳۵	۳۹	۳۹	۳۶	ندارد	۳۸	۴۰	۳۶
ر	**۲۷**	۲۶	۲۶	۲۷	۳۱	۲۵	۲۷	۲۵	۲۷	۱۹	۲۵
ز	**۱۰**	۱۳	۱۱	۱۰	۱۷	۱۰	۱۱	۱۱	۱۰	۱۰	۱۰
س	**۲۹**	۳۰	۳۱	۳۰	۳۷	۲۹	۳۱	۳۱	۳۱	۳۲	۳۱
ش	**۴۰**	۴۱	۴۱	۳۸	۵۵	۴۱	۴۲	۴۷	۴۱	۴۵	۴۱

ط	**۴**	۴	۴	۳	۵	۴	۴	۳	۳	۳	۴
غ	**۱۰**	۸	۱۰	۱۰	۱۷	۹	۱۰	۱۰	۱۲	۱۰	۱۰
ف	**۲۷**	۲۹	۲۸	۲۸	۴۱	۲۷	۲۸	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸
ک	**۷۸**	۷۹	۷۸	۷۸	۷۹	۷۵	۷۸	۷۲	۷۷	۷۵	۷۶
ل	**۱۲**	۱۳	۱۲	۱۲	۱۳	۱۰	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
م	**۱۴**	۱۴	۱۴	۱۴	۱۶	۱۲	۱۴	۱۴	۱۵	۱۴	۱۴
ن	**۳۳**	۳۲	۳۳	۳۳	۴۳	۲۸	۳۳	۳۵	۳۳	۳۲	۳۳
و	**۹**	۱۰	۸	۸	۱۱	۹	۱۰	۸	۸	۸	۹
ه	**۸**	۹	۸	۸	۸	۵	۸	۸	۷	۷	۷
ی	**۱۰**	۱۰	۸	۱۰	۱۳	۱۰	۱۰	۱۱	۱۰	۱۰	۱۰
جمع	**۶۴۰**	**۶۵۵**	**۶۴۰**	**۶۳۶**	**۷۹۳**	**۶۲۳**	**۶۶۱**	**۶۰۰**	**۶۵۷**	**۶۳۳**	**۶۳۴**

جدول تعداد مصادر در دستنویسها به تفکیک حروف

نکته جالبی که ازین جدول معین میگردد حروفی هستند که افعال زبان فارسی از آنها ساخته میشوند. با توجه به اینکه حرف«ط» نیز در لغات عربی دیده میشوند تعداد حروف فارسی فعل ساز ۲۰ عدد هستند در حالیکه در زبان فارسی ۳۲ حرف وجود دارد.

بهرصورت "صحاح العجم" منبع بسیار غنی برای بررسیهای زبانشناسی زبان فارسی و زبان ترکی بشمار میرود. لغتنامه "صحاح العجم" از نظر بررسی تطبیقی و گرامری زبان ترکی آذربایجانی نیز فواید بسیاری را دربر دارد. برای تسهیل در بررسی زبان ترکی آذربایجانی راقم با استخراج کلمات ترکی نسبت به تدوین فرهنگ ترکی به فارسی "صحاح عجم" اهتمام کرد که این نشر را نسبت به سایر نشرها غنی‌تر و جهت محققان جذابتر نماید. راقم در بخش دوم اثر (استخراج لغات ترکی) به آن خصوصیات زبانشناختی واژه ها از جمله اشکال نوشتاری، فرایندهای آوایی، مسایل لغوی، اشکال صرفی و موارد نحوی اثر با ذکر مثال پرداخته است. علاوه بر این ، معانی لغاتی که معادل فارسی آن برای دانشوران امروزی و علاقه مندان ناآشنا میباشد، معانی آن لغات از "فرهنگ دهخدا" استخراج و در پاورقیها ضبط شده‌است.

ما در بررسی تطبیقی این نسخ بدین نتیجه می رسیم که بیش از هشتاد درصد لغات فارسی موجود در "صحاح عجم" ملکهٔ ذهن ادیبان امروز نمیباشد و آنان برای درک معانی آن واژه ها نیازمند مراجعه به لغتنامه های مدون هستند. از طرف دیگر بیش از هشتاد درصد لغات زبان ترکی درین لغتنامه در زبان امروزی "ترکی آذربایجانی" مورد استفاده کاربران امروزی است و برای درک معانی آن واژه ها نیازی به مراجعه به سایر لغتنامه ها ندارد. لغات قدیمی که آنرا "لغات منسوخ" نیز میتوان شمرد و در کتب قرون میانه زبان ترکی آذربایجانی بدانها برمیخوریم، را میتوان مجددا برپا کرد. معانی اینگونه لغات با استفاده از "فرهنگ دهخدا"، "لغتنامه فرهنگستان زبان ترکی"، لغتنامه حلیمی، لغتنامه محمد کاشغری و س. توصیف شده است.

با توجه به روش ردیف بندی لغات فارسی در "صحاح عج" که ابتدا بر اساس حرف آخر و سپس حروف اول میباشد و این یافتن لغات را کمی دشموار میکند، در پایان لغتنامه کلیه لغات فارسی بصورت امروزی ردیف بندی شده اس، تا استفاده از لغتنامه برای کاربران راحتتر گردد.

فیروز رفاهی علمداری

تهران ۱۴۰۳

منابع :

۱- صحاح عجم دستنویس کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران بشماره ۵-۵۰۲۴

۲- صحاح عجم دستنویس مجلس شورای اسلامی بشماره۱۷۹۵۵

۳- صحاح عجم دستنویس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بشماره۹۲۶۵

۴- صحاح عجم دستنویس براتیسلاوا بشماره

۵- صحاح عجم دستویس کتابخانه واتیکان بشمارهBorg.pers.12

۶- صحاح عجم دستنویس کتابخانه ایا صوفیه استانبول بشماره۴۶۹۸

۷- صحاح عجم دستنویس کتابخانه ملی فرانسه بشماره ۱۹۸

۸- صحاح عجم دستنویس کتابخانه ملی فرانسه بشماره ۲۵۶

۹- صحاح عجم دستنویس کتابخانه دانشگاه لیدن بشماره ۶۳۸

۱۰- صحاح عجم دستنویس دوم کتابخانه دانشگاه لیدن بشماره ۷۰۱

۱۱- صحاح عجم دستنویس سوم کتابخانه دانشگاه لیدن

۱۲- صحاح عجم دستنویس دانشکده الهیات دانشگاه آنکارا بشماره ۳۶۲۵۵

۱۳-صحاح عجم دستنویس کتابخانه ملی ترکیه بشماره ۷۴۵۷

۱۴- صحاح عجم دستنویس کتابخانه سلیمانیه بشماره ۱۸۰۲

۱۵-صحاح عجم دستنویس کتابخانه دانشگاه استانبول بشماره ۱۴۳۰

۱۶- دستنویس لغتنامه حلیمی ، لطف اللـه حلیمی ، کتابخانه ملی برلین

۱۷- الدره قضیه فی الغه الترکیه، ملاصالح ابن محمد، نسخه دستنویس کتابخانه ملی فرانسه بشماره ۲۷۹

۱۸- الصحاح العجمیه، هندوشاه نخجوانی، بقلم جمیله صادق اوا و طیبه علی عسگراوا، انتشارات شرق-غرب، باکو، ۱۹۹۳

۱۹- صحاح عجم، هندوشاه بن سنجر صاحبی نخجوانی، باهتمام غلامحسین بیگدلی، نشر دانشگاهی، تهران ، ۱۳۶۱

۲۰- محمدبن هندوشاه نخجوانی، صحاح الفرس، باهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۵

۲۱- لسان عجم ، حسن افندی ، چاپ سنگی (قابل دسترسی در google book)

۲۲- شرح تحفه شاهدی ، محمد بن ابراهیم عصمت، نسخه دستنویس

۲۳- رستم ابن یوسف مولوی، وسیله المقاصد الی احسن المراصد، باهتمام فیروز رفاهی علمداری، تهران، ۱۳۹۶

۲۴-- مقاله: صحاح العجم کتابی نوساخته و ناشناخته، بقلم سیدمحمد محیط طباطبایی،- مقاله در مجله آینده سال نهم

۲۵-مقاله: جواد بشری، نکته هایی تازه دربارۀ هندوشاه نخجوانی و فرزندش شمس منشی، پیام بهارستان پاییز و زمستان ۱۳۷۸، ص. ۱۸۷

-A Critical Study of Birgivi Mehmed Efendi`s (D.981) Works and Their Dissemination in Manuscripts Form, Master of Art in History Thesis, Bogazici University, 2010

- O.A. Akimushkin, On the date of Al-Sihah Al-Ajamiyya`s Composition, Manuscripta Orientalia, International Journal for Oriental Manuscript Research, Vol.3, No.2. June 1997

- Əbulfəzl Quliyev, Hinduşah Nəxcəvaninin Əlsihəh əl-Əcəmiyyə əsəri və onun əlyazma nüsxələri haqqında bəzi qeydlər, AMEA Nəxcivan Bölməsi Elmi əsərləri,2019,No.3, s.134

علائم استفاده شده در کتاب:

// خط موازی کاربرد موازی و املای متفاوت واژه را نشان میدهد.

/ برای جدا کردن معانی واژه استفاده شده.

() برای افزودن توضیحات پژوهشگر استفاده شده.

ف. لغات مشترک را نشان میدهد.

معروف - یعنی در زبان مبدا و مقصد مشابه هستند.

هذا کتاب صحاح العجم

الحمد الله الذی الهما اللغات و العبارات و یستر جریانها علی الالسنه و سایر آلات و الصلوات علی خیر خلقه محمد سید البریات و علی آله و اصحابه اصحاب انواع الحیرات و بعد فلما رایت اکثر الکتب المعتبره من مصنفات المشایخ المهره مدونه بلغه الفارس و کان اکثر راغبیها فی تلک اللغه غیرفارس جمعت منها فی تلک الکتب تداوله علی وجه یسهل لکل طالب تناوله جعلت فی حق الاخر لکل حرف علی الترتیب بابا مستقلا تم جعلت فی کل باب لحق الاول علی ترتیب کل حروف یوحد فصلا و اعتبرت فی الوسط ما بعد الاول و ان اشترکت فیه کلمتان اعتبرت ما بعد ما بعد الاول ثم و ثم الی الانتها و التمام ثم عدت الی الاول الاعتبار و اصل المقام و قیدت الحروف و الحرکات المشتبهه علی وجه لایخفی علی العقول المشیهه و جعلت الاسماء قسما و الافعال و ما یتبعها قسما آخر. و قدمت الاسماء لوجه لایسترر لمن باشر و سمیته بالصحاح العجمیه و لکونه علی اسلوب الصحاح العربیه. زاجیا من الوهاب الکریم الرضاء و ان یصرف عنی و سایر الاخوان سوء القضاء و طامعا من المستفیین خیر الدعاء. و ان یصلحوا ان عشر و اعلی الخطاء. و باللـه التوفیق و التیستیر. و ما توفیقی الا باللـلـه فی کل عسر و یسیر.

القسم الاوّل فی الاسماء

السماء منها ابواب و فی کل واحد فصل باب الالف و فصله

باب الالف و فصلها

فصل الالف

ای بارخدایا[1]: چلبم تکری// ای چلبم تنکری çələbim tanrı

ای بارخدایا[2]: ای اللـه ey allah

آتش فزا[3]: اود یفجی od yaqıcı

از آن شما: سزُک// سیزک// سزوک sizün

از آن ما: بِزُمْ// بیزم bizüm

اجرا[4]: طوتلُق tutluq

اژدرها[5]: ف əjdərha

آسا: اَسنَمَک əsnəmək

آسا[6]: مانند manənd

آستا[7]: زنددُر و زند و یا زند اکه کتابدر صحف ابراهیم ده// تفسیر زند و پازند آد کتابدر صحف ابرایمدن Zənd və Bazənd

اِسفیدبا//اسفدبا: بُوزجَه آشی//آش bozca aşı

آسیا: دَکِرمَن dəgirmən

آشنا[8]: بِلِش biliş

آشنا[9]: دوست dost

آشنا[10]: یوزکج yüzkəc

۱ م.// ل.//ف. هذا الاسلوب فارسی فی کل منادی بکلمت ای و بدونها مثل قول الشعراء ساثیا عاشقا صنما اعنی ای ساقیا ای عاشقا ای صنما ترکت الترتیب فی هذا الکمه لیکون الابتداء// هذا الاسلوب قیاسی فی کل منادی بکلمه ای و بدونها ترکت فی هذا الکمه لیکون الابتداء // ت.یوخ

۲ .م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//س. یوخ//ب. یوخ

۳ .م.یوخ // ف.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//س.یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ

٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ.// و. یوخ

٥ . ب. ، غ.: اَژدها

٦ . ل. یوخ

٧ . س. تفسیر زندو بازند هما کتابان من ابراهیم علیه السلام // م. صحف ابراهیم تفسیر// ف. صحف ابراهیم تفسیر// ل. تفسیر زند و زندبازند اکی کتابدر مصحف ابراهیمدن

٨ . ف. یوخ

٩ . ک.یوخ// م. یوخ // ل. یوخ // س. یوخ// ت.یوخ

اَشتا[11]: فرس یلرینک یکرمی التنجی کونی fərəs ilkərinin iyirmi altıncı güni

افدستا[12]: برکلمه در عجب معناسنه در و ستادن که اکمکله یعنی عجب اکمک // بر کلمه درکه مرکبدی افدن که عجب معناسنه در و ستادن که اکمک در یعنی عجب اُکمک// بر کلمه مرکبدر افدن که عجب معناسنه در و ستادن که اوکمک معناسنه در یعنی عجب اوکمک əcəb ögmək

اقلیما[13]: التون و کمش توالی altın və gümüş tuvalı

اکراَ[14]: رشته اشی riştə aşı

الوا[15]: صبر که دوا ایچون ادرلر sabr ki dava içün edərlər

آنانرا[16]: جمع

آنجا: آندَه anda

آنجاها: ج و انلرده//انده لر anlarda

آنرا: اکا ana

آنرا: آنِی anı

آنرا[17]: آنِوک anun

انقردیا[18]: بلادر bəladır

آنها را[19]: انلره anlara

١٠ . م. یوخ // ل. یوخ // س. یوخ// ت.یوخ

١١ . ل. یوخ// س. یوخ// ت.یوخ

١٢ . م.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ// ل.معناسی یوخ//و.یوخ// ت.یوخ

١٣ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

١٤ . م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

١٥ . م. یوخ // ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ //ب. یوخ

١٦ . م. یوخ // ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ

١٧ . م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// ت.یوخ

١٨ . م. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

١٩ . م.یوخ// ف. یوخ

آنها را[۱]: انلری anları

آوا[۲]: آش aş

آوا: آواز avaz

آوا: ینقو yanqu

اورا : اکا // اوکه ana

اورا: اونی// انی onı

اورا[۳]: آنِوک anun

اونیا[۴]: سقندو عصاره معناسنه sıqındu usarə mənasına

آهن ربا: مقناطیس دآشی// مغلادز طاشی// مغناطیس طشی miqnatis daşı

آیا: ای عجب ey əcəb

ای بسا: اِی نیچه// ای نجه ay necə

ایرا[۵]: زیرا zira

ایرسا[۶]: کوک سوسان دبی gök süsən dibi

ایشان را : انلره// انلر anlara

ایشان را : انلری anları

ایشان را[۷]: اَنلرُک anlarun

اینانرا: بونلره// بنلر bunlara

اینانرا: بونلری// بنلری bunları

اینانرا[۸]: بونلرُک bunlarun

اینجا: بونْدَه// بنده bunda

اینجاها: بونلَردَه// بورلرده// بنلرده bunlarda

۱ . م.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ
۲ . م. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۳ . م. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٤ . م. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// ت.یوخ
٥ . م.یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٦ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۷. م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۸. م. یوخ//و. یوخ// ت.یوخ

اینهارا: اینانرا کبدر// کبیدر bunlara

اینهارا[۹]: بنلرده bunlarda

اَیلیا[۱۰]: قدس مبارک آدیدر Quds adıdır

فصل الباء

با[۱۱]: ایله// اله ilə

با[۱۲]: بلَه bilə

با[۱۳]: شوربا şorba

باها// باواها[۱۴]: شوروالر şorvalar

پارسا: پرهیزکار pərhizkar

پاشا: ف paşa

پاشا[۱۵]: آتمَجَه atmaca

بالا: بوی boy

بالا : یُقرو// یوقرو// یوقارو//یُقارو . yuqaru

بالا[۱۶]: دپه dəpə

بالا[۱۷]: فریاد fəryad

با نوا: بای bay

با نُوا[۱۸]: کدبانو kədbanu

با نوا[۱۹]: نصیبلو nəsiblu

ببغا[۲۰]: طوطی tuti

بَتا: قوی// قو یعنی بکذار// قو دمکدر qoy

برآسیا[۲۱]: دکرمنجی dəgirmənçi

۹. م. یوخ//و. یوخ
۱۰. م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۱. م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//م.یوخ// ل.و.بمعنی مع و یستعمل قلیلا بمعنی الی// ت. یوخ
۱۳ . م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ل.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . م. یوخ// ب.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ
۱٥ . م.یوخ//و. یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//م. .یوخ // ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۰ . م .یوخ // ف.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

برنا: یِکت// یکیت yigit

پروا[۱]: فراغت fərağət

پروا[۲]: میل meyl

پروا[۳]: طاقت taqət

پروا[۴]: قولای qolay

پرهٔ آسیا[۵]: دکرمن پری dəgirmən pəri

بزرقطونا[۶]: بوی و بغا یپرغی bir ot adı

بسا[۷]: نچَه// تیچه neçə

بسا: چُوق// جوق// چق çoq

پس فردا//پس فردماینه: یرن دکل بری کون // یارن دکل برکون yarın dəgil biri gün

بکا[۸]: نام درخت

بوریا: صارو قمیش// صاری قَمش// سارو قامش sarı qamış

بوریا[۹]: حصیر həsir

بوشا: فکر fikir

بوشا[۱۰]: یوزه درتلن yüzə dartılan

بوشا[۱۱]: بللو bəllü

بوغرا: صَلمَا salma

بویا[۱۲]: قوقلو qoqulu

پویا[۱۳]: یلکُن yiləgən

پهنا[۱۴]: اینلو enlü

پیدا: بلّو// بللو bəllü

پیشُوا// پَشوا: اویُلمِش// اویولمش کمسنه uyulmuş

بینا: کورر görür

بینا: کورجی// کرجی görüci

بینوا[۱۵]: کویه küyə

فصل التاء

تا[۱۶]: بمعنی الطاق (ادات) ədat

تا[۱۷]: تگ//دک// یعنی فلان وقته دک dək

تا: بمعنی حتی hətta

تا[۱۸]: قات// قت qat

تافسیا[۱۹] : درباس dərbas

ترا[۲۰]: سنی səni

تُرا// تورا: سَکا sana

تَرا: اولُو یوجه دیوار که بر نسنه اوکنه چکرلر // اکنه // اوزرینه ulu yuca divar ki bir nəsnə önünə çəkərlər

ترسا: کافر// کاور kafər

تزدهٔ آسیا: دَکِرمَن چاقلداغی// چَقِلدَغی dəgirmən çaqıldağı

تُفیرا[۲۱]: سیدی غازی بنیری saydı ğazi biniri

تُفیرا[۲۲]: براق طشدر bəraq taşdır

---

۲۱ . م. یوخ // ف. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

۱ . ت.یوخ

۲ . ت.یوخ

۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// ت.یوخ

٤ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// ت.یوخ

۵ . م. یوخ // ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

٦ . م. یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ// و یوخ// ت.یوخ

۷ . ت. یوخ

۸ . م. .یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ

۹ . م. یوخ // ل. یوخ// س.یوخ// ت.یوخ

۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ

۱۲ . م. یوخ // ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

۱۳ . م. یوخ // ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

۱٤ . م. یوخ // ل. یوخ// س.یوخ// ت.یوخ

۱۵ . م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ

۱٦ . م. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

۱۷ . م. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ// ک.یوخ

۱۸ . م. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// ب.یوخ//و.یوخ //ت.یوخ

۲۰ . ک.یوخ// م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

۲۱ . م.یوخ //س.یوخ //ل.یوخ// ب.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ// ک.یوخ

۲۲ . م. یوخ // س. یوخ // ل. یوخ// ب.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ

تماشا[1]: ف tamaşa

توانا: کُجلو//کوجلو güclü

توانا[2]: بای bəy

توتیا: ف tutiya

تنها: یالکوز// یالوکز//یَلکُز//یلوکوز yalnuz

تیما[3]: بستان bostan

فصل الجیم

جدا// جذا: اَیْرو ayru

چرا: نِچون// نِیجون nəçün

چرا[4]: اوتلاق otlaq

چلیپا: خَچ // خج// حاج//کافر خج xaç

چهارپا// چهاروا: دُرد//دورت// درت اَیَقْلو dörd ayaqlu

فصل الحاء

حاشا[5]: کلمه تنزیه kələmeyi-tənzih

حاشا[6]: اول اوت که استانبولده دکملو سبرکه درلر ol ot ki , dügməli süpürgə

حالیا[7]: شمدلیکده şimdilikdə

حاما[8]:کوچوکی ایکی مثقال küçüki iki misqal

حاما[9]: بیوکی اوچ مثقال böyüki iki misqal

حبّذا[10]: نه کوکجک nə göyçək

حبّذا[11]: نه عجب nə əcəb

فصل الخاء

خارا: قتی قره‌طاش// قر طش qatı qara taş

خارا[12]: یوغون حریر// یوغن// یمنی حریر// بر نوعه قماش yoğun hərir

خدا: اللا تعالی// اللـه allah təala

خدا[13]: تنکری// تکری tanrı

خرما: ف xurma

خفتا(ن)[14]: کیم geyim

خنیا: چنک// چلدقلری چنک// چنکی لر جلدغی چنک çəng

خنیا[15]: ایر// بعض الکتب ایر ir

خنیا[16]: صاغو// ساغو sağu

خورا[17]: ییکن yeyəgən

فصل الدال

دارا[18]: علم شخصی و صیغهٔ مبالغه Dara

دانا[19]: بِلجی bilci

دانا[20]: بِلکن biləgən

درّا[21]: بوکورتلن bögürtlən

دروا: حیران heyran

دروا: اَصِلمِش asılmış

دریا[22]: دَکز dəniz

---

۱ . ک. یوخ// ت.یوخ
۲ . ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ // س.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . م. یوخ // س. یوخ // ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ
٥ . ک.یوخ //م. یوخ// س.یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ// و.یوخ//ت.یوخ
٦ . م. یوخ // س. یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ //م. یوخ//س.یوخ//ل.یوخ// ب.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م. یوخ//س. یوخ//ل.یوخ// ب.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . م. یوخ //س. یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ
۱۱ . م. یوخ //س. یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ
۱۲ . م. یوخ
۱۳ . م. یوخ // ف. یوخ // ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ
۱٤ . م. یوخ // ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// بریوخ// // ت.یوخ
۱٥ . م. یوخ // ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ
۱٦ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ
۱۷ . م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ
۱۸ . م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ
۱۹ . م. یوخ// ف. یوخ
۲۰ . م. یوخ // س. یوخ // ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ
۲۱ . م. ی.خ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ
۲۲ . ت.یوخ

دریا[۱]: ف dərya

دَغبا// دوغبا[۲]: بوزجَه آش// بوزچه bozca aşı

دَغبا// دوغبا[۳]: توغا tovğa

دَغبا// دوغبا[۴]: ایران// ایران آشی ayran

دلربا: کوکُل قَپچی// قاپچی könül qapıcı

دلوآسیا: دکرمن سَپدی dəgirmən səpədi

دما[۵]: نفس صیرولغی nəfəs sayrılığı

دما[۶]: یمش اوکر yumuş ögür

دوتا: اکِ قات// اکی iki qat

دوتا[۷]: سایه قَفتَن// صایه قفتان saya qaftan

دیبا[۸]: اطلس atlas

فصل الذال

ذوبا[۹]: بر شراب bir şərab

فصل الراء

را[۱۰]: اکا ana

را[۱۱]: انی// ان anı

را[۱۲]: انکچون anunçun

را[۱۳]: انک anın

رخشا: یِلدریجی// یلدرایجی// یلدره یجی yıldırayıcı

رسوا[۱۴]: ف rusva

روا[۱۵]: ف rəva

روا[۱۶]: ایو eyü

روا[۱۷]: لایق layiq

روا[۱۸]: درست dürüst

روا[۱۹]: یرار// یارر yarar

روح آسا[۲۰]: جان دکلندرجی can dinləndirici

روستا[۲۱]: ال// ایل el

روستا[۲۲]: کوی köy

روشنا[۲۳]: آیدِک// ایدن aydın

روشنا[۲۴]: ایدنلق aydınlıq

روهنا// روهینا[۲۵]: پولاد هندیدر pulad hindi

روهنا//روهینا[۲۶]:هندی قلیجه دخی دیرلر Hindi qılıc

رها[۲۷]: قورتلق qurtuluq

فصل الزاء

زربا[۲۸]: اکسکسوز التون əksiksüz altun

زرسا: سکّه سوز التون// سکسز sikkəsiz altun

زه لخا// زه لحاد [۲۹]: ادکی دکدکلری سز ədüki dikdikləri sız

زیبا[۳۰]: کرکلو//کورکلو görüklü

زیبا: کوکچک// کوکجک gökçək

---

۱ . ک.یوخ
۲ . ت.یوخ
۳ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ
٤ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ
۵ . م. یوخ // س. یوخ// و.یوخ// ت. معناسی یوخ//ک.یوخ
٦ . م. یوخ// ف. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ//ک. یوخ
۷ . م. یوخ // ف. یوخ//س.یوخ // ت.یوخ
۸ . م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ//ک.یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . م. یوخ// و.یوخ
۱۱ . م. یوخ// و.یوخ
۱۲ . م. یوخ// و.یوخ
۱۳ . م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ت.یوخ
۱۵ . ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ //ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//س.یوخ
۲۱ . م. یوخ// س.یوخ// ل.یوخ
۲۲ . م. یوخ// س.یوخ// ل. یوخ
۲۳ . م. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲٤ . م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ
۲۵ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ// م. یوخ // ف. یوخ// و. یوخ
۲۸ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ت.یوخ
۳۰ . ت. یوخ

زیرا: أنُکچون// انکیجون anunçun

زیروا: ف// معروف آش mәruf aş

زیروا// زیره باج[1]: قر آش qıra aşı

فصل السین

سا: خراج xәrac

سارا: خالص xalis

سارا[2]: نام زن ابراهیم Sara

سپوسا// سپوسوا[3]: هرّه hәrrә

سپوسا// سپوسوا[4]: هریسه// هرسه hәrisә

سپوسا// سپوسوا[5]: بولمج bulamac

سبوسوا[6]: سز söz

سبوسوا[7]: خبر xәbәr

سَرما// سروا: سُوُق// صوق// سوق وقت sovuq

سرنا[8]: بوز اوینی buz oyunı

سَروا[9]: سُز// سوز söz

سَروا[10]: خَبر xәbәr

سروا[11]: حدیث hәdis

سروا[12]: افسانه әfsanә

سروا[13]: صفائی sәfayi

سروا[14]: سخن آشکارا دروغ آور aşkar söz

سَزا: لایق layiq

سفیدبا[15]: بر مخصوص آش آدی aş adı

سُکبا: سِرکَلو آش sirkәlü aş

سکبا[16]: اکشی آش әkşi aş

سلیبا[17]: مرکب بالق mürәkkәb balıq

سمنوا[18]: ایرشته اشی әriştә aşı

سنا[19]: نور nür

سنا[20]: سناه sinah

سوزا[21]: اجتغان acıtğan

سوزا[22]: کویندرمه göyündürmә

فصل الشین

شب یلدا[23]: اوزون کیجه uzun gecә

شِتا[24]: قیش// قش qış

شخا[25]: طرمق tırmaq

شغا// شقا[26]: ترکش tәrkәş

شغا// شکا[27]:اوق قویاجق//قویجق oq qoyacaq

شکیبا: صبرلو sәbirlü

شما: سِز// سیز siz

شمارا[28]: سِزَه// سیزه sizә

شمارا[29]: سزلره sizlәrә

---

۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۳ . ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٥ . ک. یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// ت.یوخ
٧ . ک.یوخ// م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// ت.یوخ
٨ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٩ . م. یوخ// و. یوخ
١٠ . م. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١١ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٥ م. یوخ // س. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٢٧ . م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٢٨ . ت.یوخ
٢٩ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ت.یوخ

شنا// شینا[1]: یُزکُج// یوزکج// یوزمک yüzgüc

شنوا: اِشِدِجی// اشیدیجی// ایشدیجی eşidici

شوربا// شوروا: ف şorba

شوغا[2]: اغیل ağıl

شویلا[3]: قوان چیچکی qovan çiçəgi

شیدا[4]: دلو dəlü

شیدا[5]: حیران heyran

شیدا[6]: دیوانه divnə

شینا[7]: یاوز yavuz

فصل الطاء

طلا[8]: التون altun

فصل العین

عنقا[9]: نوعی بود از نوا چون چنگ saz aləti

فصل الغین

غراما// غرما[10]: بر بوجق دنک bir bucuq danək

غراما// غرما[11]: دیدیلر که ایکی بچق iki bucuq

غوربا// غوروا [12]: قوروق آشی qoruq aşı

غوغا: ف qovğa

فصل الفاء

فا// **فرا**[13]: کیرو// کرو gerü

فاشرا[14]: اورنکل evrəngül

فرا: یوقرو// یقرو// یوقارو yuqaru

فرا[15]: قراک qıran

فراخا// فرخا[16]: کیک gen

فراخا// فرخا[17]: کیکلک genlik

فراشا: توی اُرپرسی// اورپرسی// اُورپره سی tüy ürpərəsi

فرخوا// فرخو[18]:دوکک بودمق dügək budamaq

فردا: یرن// یارن// یارین yarın

فنجا[19]: کَرنمَک gərinmək

فنجا[20]: کرنشمک gərnəşmək

فنوا[21]: مغرور اولمش məğrur olmuş

فصل القاف

قبا: قفتان qaftan

قراسیا[22]: کررس kiras

قرانیا[23]: زغل zoğal

قردمانا[24]: کیک سرسی geyik sərəsi

قرفسیا[25]: کبابه kababa

قسطا[26]: بر حکیمدر لوق اوغلنلرندن bir həkim

---

١ . ت.یوخ
٢ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٣ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٤ . ت.یوخ
٥ . م. یوخ // ل. یوخ
٦ . ک.یوخ//م. وخ// ف. وخ//ل.یوخ//و.یوخ// س.یوخ//ب.یوخ
٧ . م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// س.یوخ//ب.یوخ
٨ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٩ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١١ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٢ . م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ // ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٦ . م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٩ . م. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ // و.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٢٦ . م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ

قفا[۱]: اَکسَه ənsə

قفا[۲]: ف

قلیمیا// قیمولیا[۳]: خاک سپید// بر نوع اغ توبراق bir nov ağ topraq

فصل الکاف

کالا: قماش// قمش// قوماش. qumaş

کانا: عقلسُز// عقلسوز aqılsız

کبا[۴]: سوپورندو süpründü

کبا[۵]: عود اغجی ud ağacı

کبیتا[۶]: پشمینه حلوا pəşminə halva

کتخدا[۷]: اولو// الو ulu

کتخدا: ف kədxuda

کجا: قَندَه qanda

کدا[۸]: یُخسُل//یخسول//یوقسول// یغسول// یوخسول yoxsul

کرا[۹]: حجامت ایدیجی həcamət edici

کرا[۱۰]: قان الیجی qan alıcı

کردنا// کژدنا: قوش چوره جک شیش// چورجک شش quş çevirəcək şiş

کردنا// کژدنا[۱۱]: قوش چورجک دمور quş çevirəcək dəmir

کرما: اسّی issi

کرنا: اشک مَنتَرندَن بر نوعی// اشک منتری eşşək mantarından bir növi

کزبوبا[۱۲]: بویاغی قره کون boyağı qara gön

کزما[۱۳]: ف gəzmə

کفا// کنا[۱۴]: قتلق// قاتلق qatlıq

کفا// کنا[۱۵]: رنج rənc

کفرا[۱۶]: چیچک قبجوغی çiçək qabcuğı

کلسیا// کلیسیا: ف

کلیبا// کلسیا[۱۷]: بیر رنج. bir rənc

کُما: مَنتَر mantar

کما[۱۸]: مرول// مرُل marul

کمرا: آغِل// اغول ağıl

کمرا[۱۹]: اطاق خانه را کویند otaq

کَندا: فیلسوف filsuf

کَندا: عالم alim

کندنا[۲۰]: ف gəndənə

کندنا[۲۱]: یعنی کر ات kərə ot

کهربا[۲۲]:ف kəhrüba

کیا// کیانا: پادشاه padişah

کیا// کیانا: عناصر اربعه ənasuri-ərbəə

کیپا: شِرْدَن şırdan

کیرا[۲۳]: طوتجق tutacaq

۱ . م. یوخ// ف. یوخ // ب.// ک.و.لغتان مشترکان بین اللسانین// ت. یوخ
۲ . م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// س.یوخ//ب.یوخ
۳ . م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۷ . ت.یوخ
۸ . ک. بحذف الیاء من آخره
۹ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ت.یوخ
۱٥ . م. یوخ// ل. یوخ// ت.یوخ
۱٦ . م. یوخ// ل. یوخ// ت.یوخ
۱۷ . م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // و.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// م. یوخ // ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . م. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . م. یوخ// ف.معناسی یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//ت.یوخ// و. یوخ
۲۳ . ک. یوخ

کیرا: دتجی// طوتجی// دوتجی اود dutacı

کیرا: طوتقین//طوتقون// دتغون// طتقون// دوتغون tutqun

کیمیا[١]: حیلَه hilə

فصل اللام

لابرلا[٢]: کلاج // قلانج qulanc

لابرلا[٣]: درلو حنکی حلوا dürlü xanəgi halva

لالکا[٤]: بشمق başmaq

لکالخا[٥]: اویان uyan

لوبیا[٦]: بُکرلجه// بوکُرلُجه bügrülcə

لوفا[٧]: قیا قوروغی qaya qoruğı

لیپا// کیپا: شردن کیپا کبی// کیبا کیبی şırdan kipa kibi

فصل المیم

ما: بِز// بیز biz

مارا: بزه// بیزه bizə

مارا[٨]: بزی// بیزی bizi

مانا[٩]: بکزر که// بکزر bənzər ki

ماها[١٠]: بلق یخنسی balıq yaxnısı

مرا: بکا bana

مروا[١١]: ایو فال eyü fal

مرو را: اوکا // اکا ana// ona

مرغوا: یاوز فال// یوز yavuz fal

منکوا[١٢]: علم شخصی Minqu

مینا: جنت cənnət

مینا: کوک gök

مینا: سرچَه sırça

فصل النون

نا: حرف نفی

نابینا: کوزسُز//کزسوز// کوزسوز gözsüz

نابینا[١٣]: کورمز görməz

ناپروا[١٤]: سراسیمه sərasimə

ناخن بیرا[١٥]: درنق بجقی dırnaq bıcaqı

ناربا// ناروا: انار آشی// نار آشی nar aşı

ناسزا: لایقسُز//لایقسوز layiqsüz

ناسزا[١٦]: لایق دکل layiq dəgil

ناشتا[١٧]: جفت// جفت سز cüft//cüftsiz

ناشتا[١٨]: اج ac

ناشتا[١٩]: هنوز قرنی اج اولن hənuz qarnı ac olan

ناشکیبا: صبرسُز//صبرسوز səbirsiz

ناشکیبا[٢٠]: قرارسز qərarsız

نانوا: اتمکجی ətməkçi

ناهمتا[٢١]: بکدش سُز// کدش دکل bəkdəşsüz

---

١ . ک. مشترک بین العرب و العجم
٢ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و.یوخ //ت. یوخ/
٣ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٤ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٥ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٦ . م. یوخ// ف. معناسی یوخ
٧. ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ//ت. یوخ
٨ . ک. یوخ// م. یوخ// و. یوخ//ت. یوخ
٩ . م. یوخ // س. یوخ
١٠ . ک. یوخ// م. یوخ// و. یوخ//ت. یوخ
١١ . م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ//ت. یوخ

١٢ . م. یوخ // س. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
١٣. ک. یوخ// م یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
١٤ . م. یوخ // س. یوخ // ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
١٥ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ت. یوخ
١٦ . ک. یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
١٧ . ت. یوخ
١٨ . ف. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
١٩ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٢٠ . ک. یوخ// ت. یوخ

ناهمتا[1]: یولداش سوز yoldaşsız

نزا[2]: سد sədd

نغوشا: مجوسلر مذهبندن بر مذهب// مجوسلر məcülər məzhəbindən bir məzhəb

نوا[3]: بایلق baylıq

نوا: نعمت nemət

نوا[4]: سباهی sipahi

نوا[5]: طوتی// طتی tutı

نوا[6]: رونق حال rovnəqi hal

نوا[7]: چکردک çəkirdək

نوا: چنک اوازی çəng avazı

نوا[8]: چلجی آوازی çalıcı avazı

نوا[9]: علم موسیقدن بر مقام elmi musiqidən bir muğam

نیا[10]: دده dədə

فصل الواو

وا: کِرُو//کیرو gerü

والا: یُجَه// یوجه yuca

والا[11]: اولو ulu

والا[12]: درست dürüst

والا[13]: بنده کی bəndəgi

وَاوا// ووا: ایو فال eyü fal

واها[14]: اشلر aşlar

ورا: اکا ana

ورغا[15]: بر یمری که کوده ده عارض اولور bir yumurı ki gövdədə ariz olur

ورنا[16]: کوکجه کوکرچین gökcə gökərçin

وستا[17]: صحیف ابراهیم تفسیر Vesta

ویدا[18]: یاوُقلنمِش// یوقلنمش// یاووقلنمش yavuqlanmış

ویرا[19]: اکا ana

فصل الهاء

ها: حاضر اول// حاضر azir ol

همانا[20]: مانا کبدر ولکن بو اولمغه قتی قریبده مستعلمدر و مانا عامدر// مثل مانا mana kibidir nəlakin bu olmağa qatı qəribdə müstəməldir mana amdır

همانا[21]: همان ساعت həman saat

همتا[22]: یلداش yoldaş

همتا[23]: مثل misl

هوا[24]: آرزو arzu

هوا[25]: میان زمین آسمان دیر miyani zəminu asimandır

هویدا: بلّو // بللو bəllü

---

۲۱ . م. یوخ// و. یوخ
۱ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ//ت. یوخ
۲ . م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ//ت. یوخ
۳ . م. یوخ// و. یوخ//ت. یوخ
٤ . م. یوخ// و. یوخ//ت. یوخ
٥ . م. یوخ// و. یوخ//ت. یوخ
٦. ک. یوخ// م. یوخ // ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۷ . ک. یوخ// م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۸ . ک. یوخ// م. یوخ// و. یوخ//ت. یوخ
۹ . م. یوخ// و. یوخ//ت. یوخ
۱۰ . ت. یوخ
۱۱ . ک. یوخ// م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۲ . ک. یوخ// م. یوخ // ف.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۳ . ک. یوخ// م. یوخ // ف.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ

۱٤ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱٥ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱٦ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۷ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۸ . م. یوخ// ف. معناسی یوخ
۱۹ . ک. یوخ
۲۰ . ت. یوخ
۲۱ . ک. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // ف. یوخ// و.یوخ
۲۲ . ک. یوخ// م . یوخ // ف. یوخ//ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// م.یوخ // ف.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//س. یوخ//ب.یوخ
۲٤ . م. یوخ// ف. معناسی یوخ
۲٥ . ک. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ

هویدا: آشکارا// اشکار aşkara

فصل الیاء

یا[۱]: حرف عطف

یا[۲]: یَه ye

یارا[۳]: طاقت təqət

یغما: ف yağma

یکتا: برلک birlik

یکتا: بر قات// بر قت bir qat

یلدا[۴]: کوز اخرنده اولان اوزون کیجه küz axırında olan uzun gecə

۱ . م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ت.یوخ
۲ . م. یوخ// ف. یوخ// ت.یوخ
۳ . م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//س. یوخ//ب.یوخ
٤ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ

باب الباء

فصل الالف

آب: صو su

آب[۱]: روم تاریخنده اغوصتسه درلر Rum tarixində ağustusa derlər

آتش تاب[۲]: کلخان külxan

آتش تاب: کلخانجی//کلخنجی// کولخنجی külxancı

آتش تاب[۳]: اود یالکی od yalını

آذرگُشَسب: مجوسی məcusi

اَسب: آت at

اَسرُب: قرشون// قورشون// قرشن qurşun

آسیاب: صو دَکِرمنی//دکرمن dəgirmən

آسیب: مُحنت möhnət

آسیب[۴]: طُقُشمَق// طوقشمق toquşmaq

آسیب: فتنه fitnə

آسیب[۵]: موج mövc

آشوب[۶]: فتنه fitnə

آشوب[۷]: ارکو// اورکو ürkü

آشوب[۸]: ارکوک ürkük

آشوب[۹]: دِرمِق dırmaq

آشوب[۱۰]: کُسَکو kösəgü

آشوب[۱۱]: طالغه لق dalğalıq

آشیب[۱۲]: زحمت و کزند zəhmət

آفتاب[۱۳]: کنش//کونش günəş

امشب// اینشب: بوکجه//کیجه bugecə

فصل الباء

باب[۱۴]: قپو qapu

باب[۱۵]: اتا ata

پایاپ: صو دبی su dibi

پایاپ: طاقت taqət

پای کوب[۱۶]: رقاص rəqqas

پای کوب[۱۷]: اوینجی// ایونجی oyuncı

بتکوب// تبکوب[۱۸]: بر نوع اکشی رچل در که خوزله و یغردله ایدرلر bir nov əkşi rəçəldir ki qozla və yoğurdla edərlər

پرتاب[۱۹]: اوزاغه اَتلن اوق uzağa atılan oq

پرغاب[۲۰]: صو بندی su bəndi

پوپ[۲۱]: اَو بَزکی// او بزیی ev bəzəgi

پوپ[۲۲]: هر دُشَنَجَک نسنه// دوشنجک هر döşənəcək nəsnə

پوپ[۲۳]: اَو دشکی // دُشَک döşək

---

۱ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ت. یوخ
۳ . م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//س. یوخ//ب.یوخ
٤ . ک. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک. یوخ// م. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٦ . ک. یوخ// م. یوخ// ف. ی.خ// ل. یوخ
۷ . م. یوخ// ف. یوخ
۸ . ک. یوخ// م. یوخ// ف. یوخ // ت.یوخ
۹ . ک. یوخ// م. یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ // و.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک. یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // و.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک. یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۱۲ م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ//س.یوخ
۱۳ . م. یوخ// ف. معناسی یوخ
۱٤ . ک. یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۱٥ . ک. یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۱٦ . م. یوخ// ف. و یجوز حذف یائه// ل. یوخ
۱۷ . م. یوخ// ف. و یجوز حذف یائه// ل. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۱۹ ک.یوخ//م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۲۰ م. یوخ // س. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۲۱ ک. یوخ// م. یوخ// ف. یوخ
۲۲ . م. یوخ// ف. یوخ
۲۳ . م. یوخ // ف. یوخ// ل.یوخ

فصل التاء

تاب[١]: بکمک bükmək

تاب: قورم qıvram

تاب[٢]: دتردرمق ditrədirməq

تاب[٣]: قورَمق qıvramaq

تاب[٤]: بکُو. bükü.

تاب[٥]: استمه istimə

تاب[٦]: طاقت taqət

تاب[٧]: یلدرمق// یلدره مق yıldırmaq

تاب[٨]: قزدرمق qızdırmaq

تاب[٩]: شعله şölə

تاب[١٠]: رنج rənc

تب: اِستِمَه istimə

تبکوب: بر رچلدرکه قوز اچیله صارومسقدن دوزرلر اکشی اولور bir rəçəldir ki qoz içilə sarımsaqdan düzərlər ekşi olur

تراب[١١]: سزندو sızındu

ترب: ف turp

تنّور اشوب: تنور سُپُرجَک سپرکه// سپره جک // سپورجک tənur süpürəcək süpürgə

تنّوراشوب[١٢]: کُسکی//کوسکو//کوسکی kösəgi

تیب[١٣]: محیر قلان mühəyyər qılan

---

١. ت.یوخ
٢. م. یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣. ک. یوخ// ت. یوخ
٤. ک.یوخ// م.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س. یوخ//ب.یوخ
٥. ت.یوخ
٦. ت.یوخ
٧. م. یوخ// ل. یوخ // ت.یوخ
٨. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// ت.یوخ
٩. ک.یوخ// م. یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٠. ک.یوخ// م. یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١١. ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٢. م. یوخ// و. یوخ
١٣. ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

تیر پُرتاب: پرنقو اوق// پرنقی اوقی pıranqu oqı

فصل الجیم

چادرشب: چَرشَف// چارشَف çərşəf

جاروب: سُپُرکه// سپورکه süpürgə

جامه خاب// خواب: کجه اورتنجک نسنه// کجه ارتجک و دشنجک// کیجه دوشنجک و ارتنجک// کیجه اورتنه جک دوشک gecə örtənəcək nəsnə

چپ// چب: صول sol

چرب: یاغلو // یَغلوُ yağlu

جَلَب: روسپی // روسبی ruspi

جَلاب// چلاب: سَلقِم کُپَه// سلغم// سلقم کوپی// سلقم کپی salqım küpi

جُلاب: ف culab

جو آب[١٤]: اَرپَه صویی arpa suyı

چوپ// چوب[١٥]: اغج ağac

فصل الخاء

خاب//خواب[١٦]: اویقو// ایغو//ایقو uyqu

خاب// خواب[١٧]: دُش // دوش düş

خب[١٨]: ابسم əpsəm

خَبب[١٩]: یَلْمَک yəlmək

خَراب[٢٠] : بُوزُق bozuq

---

١٤. ت.یوخ
١٥. ت.یوخ
١٦. ت.یوخ
١٧. ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٨. ک.یوخ// م.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ
١٩. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ// نسخه مجلس تا این صفحه افتادگی دارد// س. یوخ// ت. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

خِرمن کوب[1]: خِرْمَن دُوکَن xırman dögən

خَرَنُّوب[2]: کچی بوُیْنوُزی// بینوزی keçi buynuzı

خرَه چوب[3]: اولکه قَرَه جُو درلر ol ki qaraçav derlər

خصاب[4]: رنک// شول رنک قزله مایل دور اکا خصاب درلر şol rəng qızıla maildır ona xesab dirlər

خِلاب[5]: چامور// چامر// چمُر çamur

خِلاب[6]: بالچق balçıq

خلاب[7]: چارکاو çirkav

خنْب[8]: سُمُک sümük

خُنب// خُمب: کُپ//کُب// کوپ küp

خواب//خاب[9]: اُیقو uyxu

خواب//خاب[10]: دوش duş

خوب: ف// خوب xub

خوب[11]: کوزَل gözəl

خوشاب//خوشاو[12]: لطیف صُو lətif su

خوشاب// خوشاو[13]: طُرو صُو turu su

خوشاب[14]: سبزتازه و تر باشد

خوشاب[15]: درّ یکتا و آبدار باشد

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ت.یوخ
۲ . س. یوخ // ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// س.یوخ//ف.یوخ// ب.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٥ . ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ// و. یوخ // ت.یوخ
۹ . ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۲ . م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ // ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

خوشاب[16]: ف xuşab

خوناب[17]: قَنْلو صُو qanlı su

خیزاَب[18] موج // صو موجی su mövci

فصل الدّال

دراب[19]: علم شخصی Darab

درخت سُنب[20]: اَغَج قوردی یعنی شول قُرد که اغج یَر قُورِدَر ağac qurdı yəni şol qurd ki ağacı yer qurdur

درخت سُنب[21]: اغج دلکن ağac dəligən

دست چپ: صول اَل sol əl

دست چوب[22]: اَل اَغَج əl ağac

دست چوب[23]: اَغَج اَل ağac əl

دلُب[24]: چنار اغجی çinar ağacı

دوشاب: بَکْمَزْ bəkməz

دولاب[25]: ف dolab

دولاب[26]: چَقِرقلو قَونمَه çaqırıqlu qonma

دُنب: قوش قویرغی// قوش قیرغی// قوش قویروغی quş quyruğı

دُنب[27]: قُیرُق// قویرغ// قیرغ// قویروغ quyruğ

فصل الذال

ذاتُ جنب[28]: یان اغرِسِی yan ağrısı

---

۱٦ . ک.یوخ// م. یوخ // ف. یوخ// ق۲. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ // ب. یوخ // ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ل.یوخ//س. یوخ // ب. یوخ // ل. یوخ // ت.یوخ
۱۹ . م. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ل. یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// س. یوخ // ب. یوخ // ل.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ// م.یوخ// س. یوخ // ل.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . س. یوخ// ت. یوخ// بر یوخ//ل.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//س.یوخ// ت.یوخ//ب.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲٥ . م. یوخ// ف. یوخ
۲٦ . ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ت.یوخ

ذُنب// دنب[١]: قُیرُق// قویروق quyruq

ذَرب [٢]: قُوصَق آغْرِسی qusaq ağrısı

فصل الرّاء

راتب[٣] : رزق مقسوم یعنی علوفه ulufə

رَباب[٤]: اَقِلق// اقلغ ıqlıq

رَباب[٥]: دورت قللو طنبوره//دُرت قلو// قلّی
dört qıllü tənbürə

رُب[٦]: هر نسنه نک عصاره اولمش صویی
hər nəsnənin usarə olmuş suyı

رُتب[٧]: درِلُک dirlik

رَسَن تاب[٨]: اِپ بُکجی ip büküci

رکاب[٩]: اُوزَنکو// ازنکو// اُزَنکی üzəngü

روب [١٠]: توج tuc

فصل الزّاء

زُب [١١]: کَکَزْ kənəz

زرداب: صارِ صو// صارو // صَر sarı su

زرداب[١٢]: صاریِ صولو// صارو صولی// صَرو صلو
sarı sulu

زرده چوب: صارو اغاج// صرو آغجی// صَر اَغج
sarı ağac

زَرنَب[١٣]: نوع از خُنب növi əz xünəb

---

٢٨ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ب.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
١ . ک.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ب.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ب.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٤ . ت. یوخ
٥ . ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ب.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//س. یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ// ت.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ت.یوخ
٩ . ف. معناسی یوخ
١٠ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ
١١ . س. یوخ//ف. یوخ// ب. یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٢ . م.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ت.یوخ
١٣ . س. یوخ//ف. یوخ // ت. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

زَکاب: مُرکَب mürəkkəb

زوکاب[١٤]: چوبُق صویی çubuq suyı

زَهاب[١٥]: سِزِندِ// سزندو sızındı

زِماب[١٦]: صو صچرین یر su sıçrayan yer

زِماب[١٧]: صو چقن یر su çıqan yer

زیب// ذیب: کوزل gözəl

زیب// ذیب: اَیو iyü

زیب[١٨]: کورک// کورکی görki\\görk

فصل السّین

سبزه اب[١٩]: کپک تریره سی kəpək tərirəsi

سپیداَب[٢٠]: اُستَباغ istibağ

سپیداَب[٢١]: بر مخصوص اش ادیدر تقریبا
اسفندباج درلر bir məxdud aş adıdır
isfəndbac derlər

ستوراب[٢٢]:طوار طرنغنده طبق علتی tava
tırnağında tabaq illəti

سَذْاب// سذاب[٢٣]: مَعدَنوس// معده نوس
mədənüs

سراب: القم سلقم// الغم صلغم alqım salqım

سراب[٢٤]: شول چورق یر که ایراقدن صو کب کورنور
şol çoraq yer ki iraqdan su kibi
görünür

سراجۀ اَفتاب[٢٥]: کونش چورک günəş
çövürən

---

١٤ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//س. یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//م. یوخ// ب. یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٧. ک.یوخ//م. یوخ // ل. یوخ// ب. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٨. ک.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ت.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
٢٠. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١. ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ //و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٢. ک.یوخ//م. یوخ//س.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣. ل. یوخ
٢٤. ک.یوخ//ل. یوخ // ب.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

سراجهٔ اَفتاب[۱]: باش دوقمش baş doqmuş

سرب: قُرشُون// قرشن qurşun

سرخاب[۲]: اکد// اکیت //آکت anıt

سُرخاب[۳]: بر چای bir çay

سُرخاب[۴]: بر شهر ادی bir şəhər adı

سُرخاب[۵]: پهلوان ادی pəhləvan adı

سُرخاب[۶]: تبریزده بر تفرج کاه Təbrizdə bir təfərrucgah-Surxab

سُرخاب[۷]: انقد anqıd

سرخاب[۸]: اکر ات əgir otı

سَرخواب[۹]: الک اُیقُو ilk uyqu

سرداب: زیرزمین zerzəmin

سرمه جوب[۱۰]: سُرمه چکمک اغج sürmə çəkmək ağac

سعب [۱۱]: محکم möhkəm

سَکاب[۱۲]: قُندوز qunduz

سَکب[۱۳]: اَب ریختن

سُنُب: طِنَق// طرنق// طوینق tıynaq\\tırnaq

سُنُب[۱۴]: یر او yer evi

سِناب[۱۵]: صُودَه یُوزمَک//صود یزمک suda yüzmək

۲۵. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ت.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ت.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
۲. ف. یوخ // ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۴. ک.یوخ//س. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۵. ک.یوخ//س. یوخ// ۲. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۶. ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف. یوخ// و. یوخ
۹. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ// ب.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ب. یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ت.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
۱۴. ک.یوخ//ل. یوخ// ت.یوخ

سنجاب[۱۶]: تخم آکر tuxum əkər

سنجاب[۱۷]: اول جانوردر قیرقنر بیجان کبی درسنی کورک ایدرلر و اول کورکه دخی سنجاب دیرلر ol canavardır qırqınır bican kibi dərisini kürk edərlər və ol kürkə səncab derlər

سُهاب[۱۸]: ستاره روشن sitariyi-rövşən

سیب: آلمَه//الما alma

سیب[۱۹]: باش چکرمش baş çınramış

سیب[۲۰]: انکو önəgü

سیراب[۲۱]: صویه قَنمِش suya qanmış

سیرکوب// سیرکوپ: سرمسق دُکجی// سَرمسَاق // صرمصاق دوکَجِی// صارموسق sarımsaq dögüci

سیلاب [۲۲]: سیل// سیل صویی seyl suyı

سیماب: ژیوه jivə

سماب[۲۳]: سیقل sıqal

فصل الشّین

شاداب: یَشِل// یاشل yaşıl

شاداب: تازه taza

شادخواب[۲۴]: خوش اویقو xoş uyqu

شب: کِجَه// کیجه gecə

شب[۲۵]: مَنتُو mantu

۱۵. ت. یوخ
۱۶. ک.یوخ//م.یوخ//ف. یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//س.یوخ// ف.یوخ // ل.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱. س. یوخ //ت. یوخ
۲۲. ف. معناسی یوخ// ل. یوخ
۲۳. ک.یوخ//م. یوخ //ف.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲۴. ک.یوخ//س. یوخ // ف.یوخ// ل.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۵. ک.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ت.یوخ

شبّ[١]: شاب şab

شبّان فریب[٢]:چُبان اَلدَنقجِ// چوبان آلدنقجی // چبان الدغجی çoban aldanqıcı

شب تاب[٣]: یلدوز قوردی// یلدز قُردی yulduz qurdı

شب تاب[٤]: صارو کدی sarı kədi

شتاب[٥]: اِوْمَک ivmək

شَباب[٦]: یِکیت yigit

شُترشَیب[٧]: اَغج قوردی ağac qurdı

شراب[٨]: اچمک içmək

شَرْب[٩]: اِنجَه کَتَن بزِی incə kətən bezi

شَعب[١٠]: اغَج قوردِ ağac qurdı

شِعب [١١] : دربند dərbənd

شکنب[١٢]: قارن qarın

شِکیب[١٣]: صَبر səbir

شِیب[١٤]: انش eniş

شِیب[١٥]: اشغه aşağı

شِیب[١٦]: آلت یانی// آلتی// آلت alt yanı

شِیب[١٧]: یوریکن yürügən

شِیب[١٨]: اُونَکو önəgü

شِیب[١٩]: باش قَت başqat

شیداب[٢٠]: علم شخصی Şidab

فصل الطّاء

طَرَب[٢١]: شنلیک şənlik

طناب[٢٢]: چادر ابی// اپی çadır ipi

طناب[٢٣]: چادر طنبی// چادر طنابی çadır tənəbi

طناب[٢٤]: ف tənəf

فصل العین

عَوسب[٢٥]: نطاس اولمش یر natas olmş yer

عَذب[٢٦]: طتلو tatlu

عُدوب[٢٧]: بُلَشمِش اُولمَق bulaşmış olmaq

فصل الغین

غاب[٢٨]: اصلسوز سوز əsilsüz söz

غاب: بیهوده سز// سوز bihüdə söz

غاب[٢٩]: جَناق دِبِ // چنق çanaq dibi

غاب[٣٠]: چنق صوکی// صکی çanaq sonı

غاب[٣١]: اصرمق صوکی ısırmaq sonı

غاب[٣٢]: ارسلان یتاغی مشه ərsalan yatağı

---

١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ت.یوخ
٣ . ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٧. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٨. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠. ک.یوخ//ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ب.یوخ// ت.یوخ
١١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢. م. یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
١٣. ت.یوخ
١٤ . ت.یوخ
١٥. ت.یوخ
١٦. ت.یوخ
١٧. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ//م. یوخ// س.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٢١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٢٣. ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤ ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//س.یوخ
٢٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٢٧. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٢٨. ک.یوخ//ب. یوخ// ت. یوخ
٢٩. ک.یوخ//و. یوخ// ت.یوخ
٣٠ . ک.یوخ//ت.یوخ
٣١ . ک.یوخ//ت.یوخ
٣٢. ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ // ت.یوخ

غبغب[۱]: اکک əng

غبغب[۲]: سَقَق// صقق یعنی اکک التنده کی یُمری saqaq-yəni əngin altındakı yumrı

غرَب[۳]: قواق اغاجی qavaq ağacı

غَرقاب[۴]: چَویک çevik

غَرقاب[۵]: بورلغن burulğan

غَزب//غژب[۶]: اوزُم دانه سی// دانسی// ازم دنسی üzüm danası

فصل الفاء

فرداشب[۷]: یارِن کِیجَه yarın gecə

فَرْسب: قاپو قاشی// قپو قوشی// قپی قشی qapu qaşı

فَرْسب[۸]: قاپو دوکنی qapu dögəni

فَرْسب: دوکر آغجی//دُکَر//دکرن dügər ağacı

فِرسب[۹]: اَکِر طومَه əgir toma

فریب[۱۰]: عشوه işvə

فریب: الده یجی// الدنجی// الدیجی aldayıcı

فریب[۱۱]: الدمه aldama

فریب[۱۲]: الدمق aldamaq

فریب[۱۳]: الدنغج aldanğıc

فریب[۱۴]:بویوک صغرتمق اغج böyük sığırtmaq ağacı

فصل القاف

قاب[۱۵]: آشوق// اشُق aşuq

قالب[۱۶]: قَلِب qəlib

قَب[۱۷]: اِشَق aşıq

قصاب[۱۸]: قَصَب qəsəb

قُطب[۱۹]: دکرمن اِکِ dəgirmən igi

قضیب[۲۰]: کیر ذکر zəkər

قلب[۲۱]: بلزوک biləzük

فصل الکاف

کاب: کوپ//کُپ// کب küp

کاب[۲۲]: عِرَاق صِغرِی iraq sığırı

کاسه کباب[۲۳]: کباب چنغی kabab çanağı

کاعب[۲۴]: اولکه نار اغجلر اوله olki nar ağaclara ola

کالَب[۲۵]: قالب qalıb

کامیاب[۲۶]: مُرَاد بُولِجِ murad bulucı

کَب[۲۷]: یکاق ایچی//یکق اچی//اِجِ yanaq içi

کَب[۲۸]: لاف laf

کَب[۲۹]: نطق nütüq

۱. ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲ ب.یوخ
۳. ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ//س. یوخ// ف.یوخ // ل.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ//س. یوخ// ف.یوخ // ل.یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٦. ف. یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ت. یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک. یوخ
۱۱. ک.یوخ// ب.یوخ// س.یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک. یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ // س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//س.یوخ//ل.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//س.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ/ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//س. یوخ // ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. و. یوخ// ب.یوخ
۲٦. ف.معناسی یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت. یوخ
۲۷ . ت. یوخ
۲۸. ک.یوخ//س. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ//س. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

کباب[۱]: ف kabab

کباب[۲]: سُکلَمَه// سُوکُلمه sökülmə

کرداب[۳]: چونمک// چورم// چَولَک çevlik

کرداب[۴]: چولک صو//صو چولکی su çevligi

کرداب: بورلغن// بورلقان// بورلغان// بورلقن
burulğan

کرداب[۵]: اکرک// صو اکرکی su əgrəgi

کَرسَب[۶]: کَرَوَز//کره وز kərəvəz

کَرنَب[۷]: کَلَم kələm

کرنب[۸]: لهانا lahana

کِریب[۹]: اُویُوزلُق uyuzluq

کریب[۱۰]: اَولَک əvələk

کشت براب// کشت دراب//کشتراب: یَغمور اکِن//
اکن یغموری// یغمره اکن// یغمرده اکلن
اکن yağmur əkin

کشکاب[۱۱]: بر اصِل شربت bir əslə şərbət

کشکاب: ارپه صوی arpa suy;

کشکاب[۱۲]: کیشدن اولان ایران keşdən olan
ayran

کُعیب[۱۳]: بلبل bülbül

کَلاب[۱۴]: جمع کَلب kələb

کُلاب[۱۵]: کل صویی gül suyı

---

۱ . ک.یوخ
۲ . ت.یوخ
۳ . ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ// س. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ت.یوخ
۸. م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ف. یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . م. یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱. ت. یوخ
۱۲ .ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//ف.یوخ//ب.یوخ// س.یوخ//و.یوخ
۱۳ .ک.یوخ// س. یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ

کُلاب: ف gülab

کلته چوب[۱٦]: بر اغج که بر قریش یا دخی
زیاده اوله bir ağac ki bir qarış ya
daxi ziyadə ola

کُلخَن تاب[۱۷]: کلخانجِ külxançı

کُلوخ کوب[۱۸]: کسَک دُوکوجِ kəsək dögüci

کَنب// کنو[۱۹]: کَندِر kəndir

کنوب[۲۰]: اسرار دوکجک əsrar dögəcək

کُواب[۲۱]: کلجَک gölcik

کوب[۲۲]: اِبرِق ibriq

کوداب: بریان التندغی آش//بریان اشی buryan
altındakı aş

کوداب[۲۳]: بکمز bəkməz

کوداب[۲٤]: بریان برجِ buryan biric

کوراب[۲٥]: القم سلقم// الغم صلغم ılqım sılqım

کوشاب: بَکمَز// بکمز دوشابی کبی bəkməz

کوشاب[۲٦]: اِحتِلام ihtilam

کوشت کوب[۲۷]: صاتِر// صتور satır

کوشت کوب[۲۸]:اَت دوکجک// دُکجک ət dögəcək

کوهر تاب [۲۹]: دولنبد dülbənd

کوهر تاب[۳۰]: درلک dərlik

---

۱٥ . ک.یوخ// س. یوخ//ف. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ت. یوخ
۲٤. ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٥. س. یوخ // و. یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف.یوخ// س.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ت. یوخ
۲۹. ک.یوخ// س. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳۰. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

کِیب[۱]: سرکشته sərgəştə

کِیب[۲]: هوش huş

فصل اللاّم

لاب[۳]: یَلوَرمَق yalvarmaq

لُب: دوطَق// دودق// طوطَق dotaq

لَبلاب[۴]: سَرمَشِق sarmaşıq

لحب[۵]: کنش یول geniş yol

لُعاب[۶]: صَلْیَر salyar

فصل المیم

مَاب[۷]: قرارکاه qərargah

ماشوب// ماشو[۸]: آلَک ələk

ماشوب// ماشو[۹]: قالوبر// قَلبُور qalbur

ماکوب// مکوک[۱۰]: قامِش لوله qamış lülə

ماهتاب// مهتاب: آی ایدکی ay aydını

ماهتاب//مهتاب[۱۱]: آی ایدنلغی ay aydınlığı

مرورتاب[۱۲]: سرِتماج sırıtmac

مشک تاب[۱۳]: خالص مشک xalis müşk

مَصلب[۱۴]: اشورما aşurma

مُصَلّب[۱۵]: سِتورَت sitürət

مَکیب[۱۶]: بعضیلر هیچ معناسنه درلر، heç

مَکیب[۱۷]: صرمه و صرلمه sarma,saralma

مَکیب[۱۸]: درمه و درنمه dərmə, dərənmə

مَکیب: طوغری یولدن دُونمک استین// طغرو یولدن دنمک استین// دغری doğrı yoldan dönmək istəyən

مَناب[۱۹]: یرینه نایب قویج کمسه yerinə naib qoyucı kimsə

مُنجلاب[۲۰]: مردار murdar

موتاب// موی تاب: موتاف// موتف mutaf

مویزاب: قُوری اوزم صویی// قرو اوزوم صویی// قره اُزم صویی qurı üzüm suyı

مهتاب// ماهتاب[۲۱]: آی آیدکی ay aydını

مهب[۲۲]: چق سویلمک çoq söyləmək

مهراب[۲۳]: علم شخص Mehrab

می ناب[۲۴]: صافی سجی safi süci

فصل النّون

ناب: خالص xalis

ناب[۲۵]: فیلک بیوک دشی//فلک بویک filin böyük dişi

ناب[۲۶]: آزو دشی azu dişi

ناب[۲۷]: آزو azu

---

۱. ک.یوخ//س. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ//س.یوخ// ل.یوخ //ف.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۳. ک.یوخ//س.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ/ س.یوخ //و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//س. یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱. س. یوخ// ب.یوخ
۲۲. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//م.یوخ//س.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م.یوخ//س.یوخ// ف.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ت. یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف. یوخ // ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

ناب[١]: هر نسنه نک دشی hər nəsnənin dişi

نذب[٢]: مستحب müstəhəb

نشیب: انش// انیش eniş

نقاب[٣]: یوزَه توتِلَن پچَه و بَکزَر نسنه yüzə tutulan peçə və bənzər nəsnə

نَقب[٤]: لغم // لقم ləqəm

نکاب[٥]: دستُوانه dəstüvanə

نُکوب[٦]: یولدن کجمک yoldan keçmək

نَهیب: قورقو//قرقو// قورقی qorqu

نَهیب: غصّه ğüssə

نَیاب[٧]: قین qın

نَیاب[٨]: قاب qab

نِیب: المه alma

نِیب[٩]: صاتمه// صتمه// صَتمَق satma

نِیب[١٠]: صرمق sarmaq

فصل الواو

وصوب[١١]: دایم شدن

وقب [١٢]: درامدن

وقوب[١٣]: درامدن تاریکی

فصل الهاء

هَسِیب[١٤]: بور bor

هم لقب[١٥]: لقبده بِر اولمق ləqəbdə bir olmaq

هم نسب[١٦]: اصلده بیر əsildə bir

هم نسیب[١٧]: نسبده بر ləsəbdə bir

هلب[١٨]: طکوز قلی tonuz qılı

فصل الیاء

یباب[١٩]: بوزُق bozuq

یشب[٢٠]: یشم طاشی yəşm taşı

---

١. ک.یوخ//ف. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣. ک.یوخ//س. یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ//م. یوخ//س. یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨. ک.یوخ//س. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ
١٠ م.یوخ//س. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢. ک.یوخ//س.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨. ک.یوخ//ل.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ//م. یوخ//س. یوخ//ل.یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فصل الالف

اَب پشت[١]: اَرلک صویی/ منی که دول دوش الندن اولور ərlik suyı

اَب پشت[٢]: منی // نطفه

آبخوست[٣]: آدَه ada

آبخوست[٤]: جزیره// جزیره باشد که در میان دریا باشد cəzirə

آبدست: ف abdəst

ات[5]: ضمیر خطاب غمزه ات

اردیبهشت// اَردِبهشت[٦]: بر ایک ادیدر تاریخ جلالیده و اورته یاز آیدر/بهارک اورته آیی baharın orta ayı

آزاددرخت[٧]: بر آغج آدیدر که طبیبلر قتنده معروفدر bir ağac adıdır ki təbiblər qatında mərufdur

از ان است// اَز آنست [٨]: اندندر anundur

اَز آن آنست[٩]: اَنُکدُر anundur

از اَنِ اوست[١٠]: انکدر// اکدر anundur

ازاَن اینانست[١١]: بونلَروکدور bunlarundur

اَز آن اینست[١٢]: بونُکدُر bunundur

اَز آن تست[١٣]: سَنَکدور// سنکدر sənindür

از ان شماست[١٤]: سِزوکدور sizündür

از ان ماست[15]: بِزومدور bizündür

اَز آن منست: بَنِمدور//بنومدر bənümdür

اَزوست: م. // اندندر anındır

ازینست: بونْدَندُر bundandur

است[16]: بمعنی در// دُر معناسنه//رابطه فی الفارسی -dir mənasına

است[١٧]: کوت göt

است[١٨]: سرین باشد یعنی یان باش sürin

است[١٩]: یان باش yaşbaş

اسفِست[٢٠]: یاش یونجه که بچله yaş yunca ki biçilə

آفتاب بَرست[٢١]:اوده طابوجی oda tapucı

آفتاب بَرست[٢٢]: کونیک چچکی günəyik çiçəgi

افکند است[٢٣]: براغلمشدر bırağılmıçdır

اَلَت[٢٤]: ف alət

آلست[٢٥]:اوجه uca

آلسْت[٢٦]: سَمِزُک اوجَاسی// اُجسی// اوجسی səmizün ucası

---

١ . س. یوخ//ل.یوخ//ف.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢. ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣. ک.یوخ//س.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. م. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥. م. یوخ// س.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ف.یوخ// ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ .م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ//س.یوخ
٨. م. یوخ // س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٩. م. یوخ// ت. یوخ
١٠. ک.یوخ// س. یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١. ک.یوخ// س. یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٢. م. یوخ // ب. یوخ // و. یوخ
١٣. ب. یوخ
١٤. س. یوخ //ف. یوخ// ب.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . س. یوخ //ف.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٦. ف. یوخ
١٧. ک.یوخ// س. یوخ//ف.یوخ// ب. یوخ// ل.یوخ// و. یوخ
١٨. ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ// و.یوخ
١٩. ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ// و.یوخ
٢٠ . ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ// س. یوخ //ف.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ م.یوخ// س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٢٦. ک.یوخ// م. یوخ// ف.یوخ

الفخت: اندوختن و اندوزنده و جمع کننده

اَن جُنانست[١]: انجلین در ancılayındır

انجخت[٢]: طمع təmə

اَندکست[٣]: آزدر azdur

آنَست[٤]: اُولدُر oldur

اَنفَست[٥]: اورمجکآوی//ارمجک örümcək evi

اَنفَست[٦]: اورمجک//ارمجک آغی örümcək ağı

اَنکُشْت: بَرمَق barmaq

اَنکَشت[٧]: کُمُر//کومور//کومر kömür

اَنکَشت[٨]: طغرجق tağarcıq

اوست[٩] : اولدر oldur

اوکشوت[١٠]: اکلیج əgiliç

آویخته است[١١]: اصلمشدر asılmışdır

اِیفَت[١٢]: کرک gərək

اِیفَت[١٣]:حاجتکه دیلرسین hacət ki diləsrsən

اِیفَت[١٤]:دیلک که دیلرسین dilək ki diləsrsən

اینانوثت// اینانُثَت[١٥]: ترخون tərxun

این جُنانست[١٦]: اوشده ایلدر üşdə eylədir

این جُنینست[١٧]: اوشده بویله در üşdə böylədir

١ . ک.یوخ// س. یوخ // ف.یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢ . ف. یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ف. یوخ
٥ . .ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . م. یوخ// ف. یوخ
٧ . س. یوخ//ف.یوخ
٨ . س. یوخ//ف.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٩ ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٠ . م. یوخ// ل. یوخ
١١ . ک.یوخ//س. یوخ //ف.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//س. یوخ//ف.یوخ/ ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

اینست[١٨]: بودر budur

اینکَست[١٩]: م. بودر budur

اینکیست[٢٠]: بوکمدر bu kimdir

فصل الباء

پاَباَت[٢١]: قوتلو qüvvətlü

باَبت[٢٢]: لایق layiq

بادولت[٢٣]: دلتلی// دولتلو dölətli

بازداشت[٢٤]: منع ایدیجی mən` edici

بازفت[٢٥]: اول اغاج که یل اسدوکجه خوش ققو کلور ol ağac ki, yel əsdikcə xoş qoqu gəlür

بافته است[٢٦]: طوغومشدر töğumuşdur

بَالشت// بالیشت: یَصدُق// یصدوق yasdıq

پای خواست// پایخوست[٢٧]: ایغی بقلو// اَیغوَ بَغلوُ// اایاغی ayağı baqlu

پای خواست[٢٨]: یورغون yorqun

بُت: ف but

بَت[٢٩]: چولخَه چَرشی//چلخه// جلها چریشی// چله چرشی çulha çərəşi

بَت[٣٠]:خشِل xəşil

بخت[٣١]: بسرک دوه büsrək dəvə

١٨ . ک.یوخ// س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ// س. یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ// س. یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//س. یوخ//ف.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ف. معناسی یوخ // ل. یوخ
٢٤ . س.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م. یوخ//س.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ف.یوخ
٢٨ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
٢٩ . ک.یوخ// س. یوخ // ب.یوخ// ت. یوخ
٣٠ . ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ
٣١ . ک.یوخ

بَخت: دَولَت dəvlət

بَخت[۱]: طالع tale

بَدبخت: دولتسُز dəvlətsüz

بدپشت[۲]: توسن// اسب توسن tövsən

بدروشت[۳]: کافرله مسلمان اراسنده اولان دربند kafirlə müsəlman arasında olan dərbənd

بدست// بِذست: قَرِش// قریش qarış

بَرغست: اوتلق کی طَوَره ویررلر// طواره ویرلن اوت// طوره ورلن اوت ot ki tavara verirlər

بَرکست: معاذالله məazallah

بُروت: بِیُق bıyuq

پَری ژفت//پریزفت[۴]:اوچق طوتمش کشی//اچق// دُتمق// طتمش uçuq tutmaq

پَری ژفت//پریزفت[۵]: دیوه چلمش// دیو چالمش divə çalmış

بریوت[۶]: مثل بریون دَمرَه کُو dəmrəgü

پسادست[۷]: ویره سی verəsi

پَست: اَلچَق alçaq

پِست: قَوت// قاوُت qavut

پُست:دکرمن سبکی//اسپکی dəgirmən söbəgi

بَست[۸]: صو// سو قسمتی su qisməti

پُشت: ارقه arqa

پُشت[۹]: ارقلوج arqaluc

۱. ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
۲. م. یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۳. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٤. س. یوخ// ف. یوخ
٥. ک.یوخ// م. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ//ب. یوخ
٦. ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// و. یوخ
۷ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب. یوخ// ت. یوخ
۹ ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ

پلشت[۱۰]: چپل çipil

بِلیت// بلیته[۱۱]: فتیل fitil

بُناست[۱۲]: قزلق صاقزی qızlıq saqızı

پنبه کِست[۱۳]: پنبه ایق قابنک التی دلویجک دکدکلری کونه دیرلر pənbə ayaq qabın altı dəlinəcək dikdikləri gönə dirlər

پَنجه انکشت// پنجنکشت[۱۴]: آیدِ اغجی// ایط اغجی ayıdağacı

پَیخشت[۱۵]: دبله چقمش نسنه dibilə çıqmuş

پَیخشت: دبیله قوپْمِش// دبله قپمش dibilə qopmuş

پَیخشت[۱۶]: دبندن قوپمش// چقمش dibdən çıqmuş

پَیخشت[۱۷]:کوکندن چقرمق kökdən çıqarmaq

بَند دست[۱۸]: بلک bilək

پوزهٔ درخت[۱۹]: اغج اوزده کی ağac özdəgi

پوست: دَرِی dəri

پوست[۲۰]: قین//قنی qın

بَهشت: اوچمق// اُچماَق// اوجماق// اجمق uçmaq

پیخوست//پای خوست[۲۱]: اياغله باصرولمش یر ayağilə basırılmış yer

بیست[۲۲]: یکرمی عددر// یکرم yigirmi

۱۰. ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ
۱۱. ک.یوخ// ل.یوخ//س. یوخ// ب. یوخ// و. یوخ
۱۲. ک.یوخ// م. یوخ//س.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// س.یوخ //ل.یوخ // و. یوخ//ب. یوخ// ت. یوخ
۱٤. ک.یوخ// س. یوخ //ل. یوخ// و. یوخ//ب. یوخ// ت. یوخ
۱٥. م. یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// ب. یوخ
۱۷. ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ
۱۸. س. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۲۰. ک.یوخ// م.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ
۲۱. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲۲. ب. یوخ//ف.یوخِ

بیست[۱]: استادن لفظندن صیغۀ امردر طور دیمک اولور dur

بیست هشت[۲]: یکرمی سکز yigirmi səkkiz

بیست هفت[۳]: یکرمی یدی yigirmi yeddi

پیشادست[۴]: نقد nağd

فصل التّاء

تابوت: ف tabut

تات[۵]: بَرْمَقْجَه اوق barmaqca ovuq

تالَت[۶]: اَغِرْ یَرَق ağır yaraq

تبت[۷]: بر ولایت ادیدر که آکا نسبت اولور Tibət

تَبست: بوزق// بوزوق bozuq

تَبست: فاسِد fasid

تَخت: ف taxt

تخت: کِرَوَد// کروت kirəvəd

تُخت[۸]: اُونَکه // اُنکَه ünügə

تُخت[۹]: اوقه uqa

ترت مرت[۱۰]: طارطغان tartağan

تر بیاوردن کشت[۱۱]: اکنی صویی قرقلنمش əkin suyı qoruqlanmış

تِرست[۱۲]: مکیک məkik

تَرشت[۱۳]: قَزمَه qazma

تَشت: لَگَن ləgən

تَفت: قزمش qızmış

تَفت[۱۴]: اِیت iti

تَفت[۱۵]: تیز tez

تَفت[۱۶]: ایغی ayağı

تِکت: قَرَه صَقز// سَقز qara saqız

تَندرست: صَاغ sağ

تَنکدست: یخسول//یُخسُل//یوخسُل//یوقسول yoğsul

تَنۀ عنکبوت[۱۷]: اُورمجک اَوی örümcək evi

توت: ف tut

تَهنیت[۱۸]: مبارک کردن mübarək kərdən

تُهمت[۱۹]: قَهر qəhr

تیزدست[۲۰]: اَلِ تیز əlitez

فصل الجیم

چاپوت[۲۱]: اسَکی پَمبوق əski pambuq

چاشت// چاشد[۲۲]: قُشْلُق// قوشلق qoşluq

چپ دست[۲۳]: صول اللی soləlli

جبغت//جبغوت//جغبت//جغبوت [۲۴]**:** برنسنه ایچنه طالدردقلری (اکین) bir nəsnə içinə toldurduqları

جَرب دست[۲۵]: اوز اللیلّو// اوز اللّو üz əlli

---

۱. ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخِ// و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۳. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٤. م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٥. ک.یوخ// ف.یوخ//س.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۷. ک.یوخ// م. یوخ//س. یوخ// ل.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت. یوخ
۸. س. یوخ
۹. س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۰. ک.یوخ//م. یوخ//س.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ// س. یوخ//ف.یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۲. ک.یوخ// س. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۳. ک.یوخ//س.معناسی یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ // ت. یوخ
۱٤. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٥. ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٦. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ف. معناسی یوخ
۲۳. ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲٤. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٥. ک.یوخ// ب. یوخ

چربدست[1]: اوزُن اَلّلی// اللو üzən əlli

چرخست[2]: چرمَلَق çırmalaq

چَرخشت: منکنه یعنی اوزُم صِقَجَق məngənə yanı üzüm sıqacaq

چَرخشت[3]: مصندره məsəndərə

چرخشت[4]: سرچه انباری sürçə anbarı

چَرست[5]: چرْتمق cırtamaq

جِرست[6]: قِرجلدِمق qırcıldamaq

جُرعت[7]: صوک son

جُست//چست[8]: چَوک// چابک çəvik

جُست//چست[9]: کوکجک gökcək

جُست//چست[10]: نازک nazik

جغبت// جغبوت [11]: یصدق اچی yasdıq içi

جغبت// جغبوت [12]: دشک اچی döşək içi

چُغرات[13]: دُلمه پنیر dələmə pənir

چُغرات[14]: چُکلِک// چوکلک çöklik

چُغرات[15]: زیبا ziba

چُغرات[16]: نازک nazik

چُغرات: اکشی یوغرت//اکشی یُغرت əkşi yoğurt

۱. م. یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ
۲. ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ //ف.یوخ//
۳. ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ// ک.یوخ
٥. ف. یوخ // ت. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ //ب.یوخ //ت. یوخ
۷. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۸. ب. یوخ// س. یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.معناسی یوخ//ف.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۱۲. ک.یوخ//ل.معناسی یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ // ت. یوخ
۱۳. ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
١٤. ک.یوخ
۱٥. ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ

چَفت: بوکُلمِش// بکلمش bükülmüş

چَفت: قورلمش qıvrılmış

چَفت[17]: بزک bəzək

چَفت[18]: اکلک əklik

چَفت[19]: نازک nazik

جِفت: ف çift

جفت[20]: صَبان saban

جَمسَت: کوک رنکلو جوهر gök rənglü cövhər

چُنانست: اَیلَه دور// ایلدر eylədür

چُنانست[21]: بویله در böylədir

چندانست[22]: اولقدَر olqədər

چندست[23]: نیچه دور neçədür

چندینست[24]: بوقدردور buqədərdur

چنکال خواست[25]: نشان nişan

چنکال خواست[26]: کته kətə

چنکال خواست[27]: کلیچه küliçə

چنکال خواست[28]: یغجمور yağcumur

چُنینست[29]: بیله دور böylədür

چونست[30]: نِتَه دور netədür

چه چیزست[31]: نه نته دور nə nətədür

۱۷. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۱۸. ک.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۱۹. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۲۰. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۲۱. ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ
۲۲. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۲٥. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۲٦. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۲۷. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۲۸. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۲۹. ک.یوخ// س. یوخ //ف. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ
۳۰. ک.یوخ//س. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ

چه کسیست[۱]: نه کمسدور nə kimsədür

چَهِید است[۲]: سَکِرمِش دور səgirmişdir

چیره دست[۳]: اولکه هر ایشه صغنوب یاپشه ol ki hər işə sağınıb yapışa

چیست: نه دور// ندر nədür

چیغوت: یصدوق اچی//یاصدوق ایچی و اکا بکزر نسنه yasduq içi və ona bənzər nəsnə

فصل الحاء

حست[۴]: سری حرکتی sürünün hərəkəti

فصل الخاء

خارپشت: کِرپی// کرپو kirpi

خِت[۵]:یلدِرَمَق// یلدرامق yıldıramaq

خِت[۶]: یلدریجی yıldırayıcı

خدمت[۷]: قوللق qulluq

خَرتوت[۸]: بوکُرتلَن bögürtlən

خَرتوت: قَرَه توت// دوت//طوت qaratut

خَرتوت[۹]: قزل توت qızıltut

خَرخشت: اوزُم// اوزوم صِقَجَق// اُزُم سقَجَق üzüm sıqacaq

خَشت: کَوَن gəvən

خِشت: کرپیچ//کرپچ// کرپوچ kərpic

خفته است[۱۰]: اویومشدور uyumuşdur

---

۱. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ //و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۳. ک.یوخ//م. یوخ// س.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۵. ب. یوخ
٦. ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۷. ک.یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۸. و. یوخ
۹. ک.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ

خلعت[۱۱]: ف xələt

خلقت[۱۲]: یَرَتمق yaratmaq

خُنت: کُوب//کب küp

خُنت[۱۳]: یک فِلَک yig fələk

خُنت[۱۴]: یِلدِرمَق yıldırmaq

خورپرست[۱۵]: اَبم کومجی əbəm köməci

خوش وقت[۱۶]: اَیو وقت əyü vaqt

خُوان دست// خون دست: سفره// صوفره// صفره süfrə

خوان کوشت[۱۷]: قصاب یَغرغی qəssan yağrağı

فصل الدال

داده است[۱۸]: ویرمشدور vermişdür

دار دوست[۱۹]: ایت اُزومی it üzümi

دخت[۲۰]: قیز اوغلن// قز اوغلان// اُغلان qız oğlan

در آن وقت[۲۱]: اول وقتده ol vaxtda

در آن وقت[۲۲]: اول وقت اچنده ol vaxt içində

دِرخت: یاش اغج yaş ağac

دُرست: بُتوُن bütün

دُرست: تمام tamam

---

۱۰. ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۱۱. ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۱۲. ف.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف. یوخ// ل.یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک. بحذف الراء من دختر
۲۱. ک.یوخ// ف.یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ// ف.یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ

دُرشت: اِرِی// ایری iri

درغشت[۱]: سبزه səbzə

درو‌ایست[۲]: کرک gərək

دَست: اَل əl

دستاربست[۳]: دولبند dülbənd

دَست بدست: اَلدَن اَله əldən ələ

دستادست[۴]: نقد nağd

دَست راست[۵]: صاغ اَل sağəl

دَشت: صحرا səhra

دَشت: یابان// بیابان yaban

دوات[۶]: دویت// دوید dəvit

دوپشت[۷]: اکی یوزلو iki yüzlü

دوخت[۸]: کَپَدَه

دوخت[۹]: دِکِلمِش dikilmiş

دوخت[۱۰]: قُوَت qüvvət

دوخته است[۱۱]: دکمِشدور dikmişdür

دوست: ف dost

دوشیده است[۱۲]: صَغمِشدور sağmışdür

دولت[۱۳]: ف dövlət

دویست[۱۴]: اِیکِی یوز// اکی یوز ikyüz

دَهشت[۱۵]: یاولق yavlıq

دَهشت[۱۶]: قورقو qorqu

دَهشت[۱۷]: اوتنمق utanmaq

دهمشت[۱۸]: دفنه آغجِ dəfnə ağacı

دیده است[۱۹]: کورمُشدور görmüşdür

دیودست[۲۰]: الِ تیز əlitez

دیوسپست[۲۱]: قوغه qoğa

دیوسپست[۲۲]: قره یونجه qara yonca

دیوِسپُست[۲۳]: بُغدای اِچِندَه قره مَق buğday içində qaramuq

دیو سَپسُت[۲۴]: بُترَق// بوترق// بتوراق// بیترق butraq

دیو سَپسُت[۲۵]: یونجه yonca

فصل الراء

راحت: ف. rahat

راحت[۲۶]: دکلنمک dinlənmık

راست: طُغری// طوغری toğrı

راست[۲۷]: صاغ//صاغ یان sağ

راست[۲۸]: کوکجک gökcək

راسُخت: رَستق// راستِق// راسُق rastuq

رایَت[۲۹]: سَنجَق sancaq

رَت: یَلنجق// یالنجق yalıncuq

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. م. یوخ//س.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//م. یوخ//س.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٥. ف. یوخ// ل. یوخ
٦. ک.یوخ//س. یوخ// ف.یوخ// ب. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۷. ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۸. ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ// ف.یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ
۱٤. ل. یوخ

۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//س. یوخ// ف.یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ف.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲٥. ک.یوخ//م.یوخ//س.یوخ//ل.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲۸. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

رَت: بوش boş

رَخت: قُماَش qumaş

رَست[۱]: صف səf

رُست[۲]: یتمک معناسنه yetmək

رِشت// رِشیت: قَقُشَق// قغشق qaquşaq

روی سخت[۳]: رستق rasuq

رفت و روب[۴]: سپرکه süpütgə

رَیت[۵]: دُرِلک dirilik

فصل الزاء

زبردست[۶]: کوربز görbüz

زد است[۷]: اورمشدور urmuşdur

زادخواست[۸]: ابراهیم ملتندن بر اولو امامک ادیدر Zadxusət–İbrahim millətindən bir ulu imamın adıdır

زادخواست[۹]: موزه muza

زربفت[۱۰]: التونلوکیمخا//کمخا altınlu kimxa

زربفت[۱۱]: التونلی قفتان altınlı qaftan

زِشت: چرکن// چرکین//چکن çırkin

زَفت: یوغُن// یوغون// یغُون yoğun

زفت: ف zift

زُفت: بَخیل baxıl

زیردست: رَعیت rəiyyət

زیردست[۱۲]: الچق حاللّو alçaq hallu

زیردست[۱۳]: الچق اللو alçaq əllü

فصل السّین

سُپُست: یونجه yonca

سُپُست[۱۴]: قوت qüvvət

سُبلت[۱۵]: بیق bıyıq

سپید پوست: آق بَکِزلو ağbənizlü

سخت[۱۶]: قتی qatı

سخت[۱۷]: قتی بیز qatı bez

سخت[۱۸]: صَیِق بیز sıyıq bez

سرت[۱۹]: آکیر əgir

سِرخِشت[۲۰]: اَوَق یَغمور که سَکوت آغج اوزره یغر uvaq yağmur ki sögüt ağacı üzrə yağar

سردست[۲۱]: بلک bilək

سرشت[۲۲]: یوغورلمش //یغرلمش yoğrulmuş

سرشت[۲۳]: یُوغُرش// یغرِش yoğruş

سرشت: مزاج mizac

سرشت[۲۴]: خو xu

سرشت[۲۵]: طبیعت yoğrış

سرشت[۲۶]: عنصر yoğrış

---

۱. ک.یوخ//م.یوخ// س.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//م. یوخ// س.یوخ// ف.یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//م. یوخ//س.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//س. یوخ// ف.یوخ// ب. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
٧. ک.یوخ//س. یوخ// ف.یوخ// ب. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
٨. ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
٩. ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۱۰ . با یوخ
۱۱. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ت. یوخ
۱۳. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
۱٤. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۱٥. ل. یوخ
۱٦. م. یوخ// ف. یوخ
۱۷. و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۱۸. و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ // و.یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ل.یوخ//س.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ل.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

سَرمست: اَسرُک əsrük

سَرمست[۱]: ف sərməst

سُست[۲]: زبون zəbun

سست[۳]: ککشک gənşək

سست[۴]: کوشک gəvşək

سَفت: محکم möhkəm

سُفت: سِق//صق//صیق// صِوِق نسنه sıq nəsnə

سَقِرلات[۵]: اسکرلت sıqırlat

سَقِرلات: جوقه// چوقه// چوخه çuqa

سُلت: یولاف yulaf

سُلت[۶]: قنندن چقمش اریه qınıdan çıqmış arpa

سُلت[۷]: قنندن چقمش بغدای qınıdan çıqmış buğday

سنک پشت// سنک پوشت : قپلوبغه/ قَپلی بغَه// قبلوبغه// قبلوبغا// قَبل بغا// بغه// بغا qaplıbağa

سوخته است[۸]: کوینمشدر göynəmişdir

سومنات[۹]: کَشیشلک اَوی keşişlik əvi

سیاست[۱۰]: ف siyasət

سی و هشت[۱۱]: اوتوز سکز otuz səkiz

سی و هفت[۱۲]: اوتوز یدی otuz yedi

فصل الشّین

شاخست[۱۳]: اَزِق azıq

شانهٔ دست[۱۴]: دَمِر دَرِق// طَرَق dəmir daraq

شاه بَلت[۱۵]: کَستَنه kəstənə

شاه بیت[۱۶]: ف// معروف şah beyt

شبُت // شپُت: طُورَق اُوتِ// طرق اوتی turaq otı

شب برات[۱۷]: ف// معروف şəbi-bərat

شِپَست[۱۸]: چرکن cirkin

شخت[۱۹]: التون توالی altın tuvalı punar

ششبت[۲۰]: کیجه وقتِ gecə vaqtı

شست: بالق اَغِی balıq ağı

شست: باش برمقده اوق طوتجق یر// اوقلرین دتمق انکیچون// دتجق ییر başbarmaqda oq tutacaq yer

شست: نشتر nəştə

شست[۲۱]: اوق nəştə

شست[۲۲]: بجاق nəştə

شصت: التمش altmış

شفاعت[۲۳]: دلک dilək

شَفت[۲۴] : چرکن ققو çirkin qoqu

شُکفت[۲۵]: هیبت heybət

---

۲۶. ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱. ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۳. م. یوخ// ب.یوخ
٤. ک.یوخ//م. یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ل. یوخ// و.یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//م. یوخ// س.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

شُکفت: تعجب təəcüb

شماتت[۱]: کُلک کلنج gülük gülünc

شَمعت[۲]: چرکن ققو cirkin qoqu

شویت[۳]: طرق اوتی turaq otı

شه توت: بویک توت// بیوک// بیک böyük tut

شهلات[۴]: موملو بال mumlubal

شهوت[۵]: آرزو arzu

شیربخت[۶]: شیرلَغن//شرلغون یاغی şırlağan

شیرخشت[۷]: قَدِن طوزلغی qadın tozlağı

شیرخشت[۸]: اغلان اَمجی oğlan əmici

شیرخشت[۹]: اغلان آشی oğlan aşı

شیرمست[۱۰]: انرمش اَسلان anırmış aslan

شیرمست[۱۱]: توقلو// توقلی// تقلو toxlı

شِیت[۱۲]: رازیانه razyana

شِیت[۱۳]: طورق اوتِ//طرق اوتی turaq otı

شیرزمت[۱۴]: یلک yilin

شبکه[۱۵]: دوزاق duzaq

فصل الصاد

صبابت[۱۶]: اشتیاق eştyaq

صُحبت[۱۷]: جَماع cəma

فصل الطاء

طشت[۱۸]: لکن ləgən

طلیست[۱۹]: خالص xalis

طلاوت[۲۰]: حُسن hüsn

طنسیت[۲۱]: خانۀ تابستان

فصل العین

عترت[۲۲]: بمعنی اصحاب əshab

عترات[۲۳]: فَقر faqır

عزیمت[۲۴]: قصد qəsd

عصمت[۲۵]: صقنمق saqınmaq

فصل الغین

غارت[۲۶]: یَغما yağma

غت[۲۷]: ابله əbləh

غلطیده است[۲۸]:تکرلنمشدور təkərlənmişdür

غنیمت[۲۹]: ف// معروف ğənimət

غوت[۳۰]: یینی اوت yeyni ot

غوت[۳۱]: یینی کشی yeyni kişi

---

۱. ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//م. یوخ//س. یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ل.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱..م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ل.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ل.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

---

۱۷. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//س.یوخ//ل. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤..ک.یوخ//م.یوخ//س.یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//و.یوخ// ب. یوخ //ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//س.یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ // ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//م.یوخ//س.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰. ک.یوخ// م. یوخ //ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱. ک. یوخ

غوشت[1]: یَلنجق yalıncaq

فصل الفاء

فراخ دست[2]: بَای// بای کمسه bay

فراخ دست [3]: غنی ğəni

فراخ دست[4]: کیک اللو gen əllü

فرت: بز اَرِشی// بز اَرِش bez ərişi

فرت[5]: اُرمجک اوی örümcək evi

فرت[6]: اُرمجک آغی örümcək ağı

فرتوت[7]: بونامش// بونَمش// بنامش bunamış

فرهست: جاذولق//جادولک//جازلق cadulıq

فلات[8]: دوز ینمه düz yenmə

فهرست[9]: قانون qanun

فهرست: اوّل کتاب əvvəli-kitab

فطنت[10]: زکیت zəkiyət

فطنت[11]: اُصلوق usluq

فصل القاف

قت[12]: قرو یو(نجه) quru yunca

فصل الکاف

کات: ماوراءالنهرده بر شهرآدیدر// بر شهردر ماوراء النهرده kat şəhər adı

١. ک. یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ .ک. یوخ
٣. .ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ .م. یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک. یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
٧. ک. یوخ// و. یوخ
٨. ک. یوخ//س. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. ل. یوخ
١٠. ک. یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ//س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کاست[13]: اَکسُک əksül

کاشته است[14]: اَکمِشدور əkmişdür

کبت: بال اروسی// بال اَرسی bal arusı

کبریت[15]: ف kibrit

کَبَست: زَهر zəhər

کَپَست[16]: قرغه دولکِ qarğa düvləgi

کَپُست[17]: ابوجهل قرپوزی əbucəhl qarpızı

کَبوَت[18]: سرداندن یعنی سریوب یوز اوستنه دُشمک sürüyüb yüz ustünı düşmək

کَت: هندوستان بکلرینک تخت// هندوستان پادشاهلرنک تختی// هند پادشاهلرنک تختی Hindistan bəglərinin taxtı

کجاست[19]: قَنده دُر qandadur

کجت[20]: کربیچ kərpiç

کجت[21]: طان طمی tan tamı

کدامست[22]: قَنقِدور qaqıdur

کدامین است[23]: قنقسیدور qanqısıdur

کرده است[24]: ایلمشدور eyləmişdür

کُرَبت[25]: اونَکولک önəgülük

کُرَبت[26]: زحمت zəhmət

کُربت[27]: شدت şiddət

١٣ .ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ .ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ .ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ .ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧. س. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کُربت[۱]: غصه ğüssə

کِرفت[۲]: گناه günah

کِرفت[۳]: طوتقون tutqun

کرفت[۴]: بر ایش اشلمک bir iş işləmək

کژپشت[۵]: بوکری// بُکری// بورکُو bükri

کژپشت[۶]: ارقسی چقیق arqası çıqıq

کِزیت[۷]: خراج xərac

کُزیت[۸]: یوزٌ اوستنه دشمک yüzü üstünə düşmək

کست: چِرکِن// چرکین çirkin

کست: کَلم kələm

کشاددست[۹]: اَلِ اَچق əliaçıq

کشاددست[۱۰]: جومرد cümərd

کِشت[۱۱]: اَکِن əkin

کشت[۱۲]: یانِ yan

کُشت[۱۳]: بکر// بوکور bögür

کُشت[۱۴]: دپلدی دیمک اولور dəplədi

کشت برکشت[۱۵]: بر اوتدر که بربرنه طولاشور اوزانور bir otdur ki,birbirinə dolaşır uzanır

کشته است[۱۶]: کورشمشدر gürışmişdir

کشته است[۱۷]: اُلدرمشدُر öldürmüşdür

کشیده است[۱۸]: چَکمِشدور çəkmişdür

کَفت[۱۹]: یَرِلمِش yarılmış

کَفت[۲۰]: یغرن yağrın

کُفت[۲۱]: سوز söz

کفته است[۲۲]: سویلَنمشدور söyləmişdür

کلات: خراب قلعه// خراب xaraba qala

کُل کشت[۲۳]: شول اتفاق سوز واقع اولان سَیرانه درلر şol ittifaqsız vaqe olan seyrinə dirlər

کلُنت[۲۴]: قوش بورنی quş burnı

کنشت[۲۵]: نصرانلر و یهودیلرک کلیسه سی// کلسه// کلیسه kilsə

کَمَست[۲۶]:سرخ طاشِ//بر نوعه طاش sarq taşı

کَمیت[۲۷]: بوز آت boz at

کَمیت[۲۸]: طور آت//طوری//طرو//دوری turı at

کُوت[۲۹]: کوت//کت göt

کُوت[۳۰]: ایقسز ayıqsız

کوره‌ماست[۳۱]: کورَمز یعنی یوغرت ایله سود قرشمش kürəməz yəni yoğurt ilə süd qarışmış

کوَست[۳۲]: یان باشی الب معناسنه yanbaşı alp mənasına

---

۱. ک.یوخ//س. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ// ف. یوخ
۳. م.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
٤. ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
٥. ک.یوخ// ف. معناسی یوخ
٦. ک.یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۸. ک.یوخ// س. یوخ // ف. یوخ // ل. یوخ// و.یوخ
۹. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ف. معناسی یوخ
۱۲. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م. یوخ//س.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//س. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م. یوخ//س. یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. س. یوخ // ف. معناسی یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ
۲۸. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ
۲۹. ل. یوخ // ب.یوخ
۳۰. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ت.یوخ
۳۱. ک.یوخ// س. یوخ // ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۲ . م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کوشت: اَت ət

کونَهٔ درخت[۱]: اغج دبی ağac dibi

کویافت[۲]: حرام زاده haramzada

کیاست[۳]: زیره کی zirəki

کِیت[۴]: حَیران hayran

کیست[۵]: کمدر//کمسدور//کیمدر kimsədür

کَیمخت// کمخت[۶]: صَغر/ صغری sağrı

فصل اللاّم

لاک پشت[۷]: قَپلِ بغه qaplıbağa

لاک پشت[۸]: تسُبغَه tosbağa

لبوت//لُپوت[۹]: عَورت avrat

لت[۱۰]: چُماق çomaq

لت: پاره para

لت[۱۱]: دُکمک dikmək

لت[۱۲]: بر اوج دمرلو اغاجه دخی درلر bir ucı dəmirlü ağaca dəxi dirlər

لت[۱۳]: تخت معناسنه//لخت taxt

لتالت: پاره پاره parapara

لَخت[۱۴]: پاره para

لَخت// **لت**[۱۵]: چماق çomaq

لَخت[۱۶]: برز biraz

لَخت[۱۷]: برزدن birazdan

لَخت[۱۸]: برزلیجه birazlıca

لَخت[۱۹]: تولوزلق یر tuzluq yer

لَخت[۲۰]: اورتلو یر örtülü yer

لَخت[۲۱]: عمود که آنوکله جنک ایدرلر əmud ki anunla cəng edərlər

لعبت[۲۲]: قشنک qəşəng

لغزیده است[۲۳]: طِینمشدور tayınmışdur

لوت: ف lut

لوت[۲۴]: یَلنیجک yalıncaq

لمغهٔ[۲۵]: جایی که خشک ماند

لمع[۲۶]: جمع او (لمغه)

فصل المیم

ماست[۲۷]: یوغرت// یُغرت yoğurt

ماء ثودت[۲۸]: م yoğurt

مبرات[۲۹]: قلم تراش qələmtəraş

مثابت[۳۰]: دوتجک dutacaq

مُدمات[۳۱]: قتِ قزل qatı qızıl

مراعات[۳۲]: کوش فرا داشتن

---

١ . ک.یوخ//م. یوخ//س.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//م. یوخ//س. یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. س. یوخ // ف. یوخ
٦. ف. یوخ
٧. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//م. یوخ//س.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠. ل. یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١. ل. یوخ
١٢. ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣. ک.یوخ// ل. یوخ
١٤ . ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ // و.یوخ
١٥ . ک.یوخ// س. یوخ // ل. یوخ// و.یوخ
١٦ . ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
١٧ . ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
١٨ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ
١٩. ک.یوخ//م. یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
٢٠. ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ
٢١ . س. یوخ
٢٢. ک.یوخ//م. یوخ// س.یوخ // ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ// س. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
٢٥. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧. ف. معناسی یوخ
٢٨. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩ .ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣٠. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ

مُرت[۱]: قاتی پراَکنده qatı pərakənd

مرداد است[۲]: اورته یاز آیی orta yaz ayı

مرقات[۳]: نردبان nərdiban

مزکت// مزکِد: مسَجد məscid

مسافت[۴]: یول ازقلق yol uzaqlıq

مُست: شکایت şikayət

مَست[۵]: کرمش kırımış

مَست[۶]: اَسرک əsrük

مَست[۷]: ف məst

مَسکنت[۸]: مسکنلک miskinlik

مُشت[۹]: یُمرَق// یومرُق yumuraq

مُشت[۱۰]: آوج avuc

مشقت[۱۱]: قَتلِق qatılıq

مفت[۱۲]: ف müftə

مفت: اَیلَق aylaq

مُکنت[۱۳]: قدرت qüdrət

ملامت[۱۴]: رسوایلق rusvaylıq

ممانعت[۱۵]: منع ایلمک mən eyləmək

مملخت[۱۶]: اَدِک ədik

مملخت[۱۷]: بشمق کونِ// کنی başmaq göni

منقبت[۱۸]: بشر başarı

مناقب[۱۹]: جمع او (منقبت)

مَورت[۲۰]: اشی یوق یرلر eşi yoq yarlar

مودت[۲۱]: مَحَبت məhəbbət

مهابت//مهیبت[۲۲]: هیبت heybət

مهره پشت[۲۳]: اوکرغه// اُکرقه onurğa

مَهلت[۲۴]: کَویمک güymək

فصل النّون

نارپوست[۲۵]: نار قَبِ nar qabı

ناغت[۲۶]:باش صویه طالدرمق baş suya daldırmaq

نای یافت[۲۷]: چلاح//چَلَه قَمِشی çula qamışı

نبات[۲۸]: اوت ot

نَبوَت[۲۹]: واپس جستن شمشیر از وهم یعنی قلیج کیرو صچرمق زحمتدن gerü sıçramaq

نخست[۳۰]: الک ilk

نخست: اوّل əvvəl

نُزهت[۳۱]: شادلق şadlıq

---

۳۲. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. س. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ف. ف// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۷ م.یوخ//س. یوخ// ف. یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. م.یوخ//س. یوخ// ف.یوخ//ک.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ ل. یوخ
۱۰ ل. یوخ
۱۱. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ م.یوخ//س.یوخ//ل.یوخ//ف.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۱٤. ک.یوخ// س. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۱٥. ک.یوخ// س. یوخ// ف. یوخ// و.یوخ
۱٦. ف. یوخ// ل. یوخ
۱۷. ف. یوخ// ل. یوخ
۱۸. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ//س. یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰. ک.یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱. ک.یوخ// س. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ

نشست[1]: اوترمق// اوتورمق//اُترمق oturmaq

نشست برخاست[2]: اوتورمق طورمق oturmaq turmaq

نعوت[3]: صفتلر sifətlər

نفت[4]: ف neft

نقمت[5]: کنیسه kənisə

نواخت:اوغشمق//اخشمق// اُخشامق oğşamaq

نواخت[6]: جلغ چلامق// چَلمَق calğı çalmaq

نوبت[7]: کزک kəzək

نوبت: ف növbət

نوشت[8]: ترخون tərxun

نهفت[9]: کزلو// کزلی gizlü

نیک بخت: دَولَتلو dəvlətlü

نیکست[10]: اَیودور// ایودر//ایدر əyüdür

نیست[11]: یوق//یوقدر yoq

نیم بدست[12]: سَره یعنی یرم قرش sərə yəni yarım qarış

نیم برشت// پرشت: رَفَدن پشمش یومرده//رفادن بِشمِش یُمردَه rəfədən bişmiş yumurda

نیم سوخت[13]: اوکسو// اوکسی evkəsü

فصل الواو

وخشت[14]: خمسۀ مسترفه نک بشنجی کونی xəmsəyi müstərqənin beşinci güni

وهشت[15]:م. xəmsəyi müstərqənin beşinci güni

فصل الهاء

هرجاییست[16]: هر قنده دور hər qandadur

هرهفت[17]: نوکر//نکر nökər

هرهفت[18]: هر یدی hər yedi

هست[19]: وار// واردر var

هست[20]: بر داخی وارلی bir daxı varlı

هشت[21]: سَکز səkiz

هفت[22]: یدّی yeddi

هُفت[23]: عقلسوز əqilsüz

هُفت[24]: ابله əbləh

همانست[25]: انجلیندور ancılayındur

همانست[26]: انجق دور ancaqdur

هم پشت[27]: اَرقَه بِر arqa bir

هم کنیت[28]: بر اهل bir əhl

هم کنیت[29]: کنبد بر günbəz bir

هم کنیت[30]: کنیسه بر kənisə bir

---

۱. ل. یوخ (بورادا بیر صحیفه دوشمه سی وار)
۲. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. س. یوخ// ف. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. س. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. س. یوخ// ف. یوخ
۱۰. ف. یوخ
۱۱. س. یوخ
۱۲. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//م.یوخ//س.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ// م.یوخ//س.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ// م.یوخ// س.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// س. یوخ // ف. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. س. یوخ
۱۸. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. س. یوخ
۲۰. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. س. یوخ
۲۲. س. یوخ// و. یوخ
۲۳. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

هنکفت[۱]: قالک نسنه yoqun

هنکفت[۲]: یوغن نسنه yoqun nəsnə

هنکفت: سیق// سِق نسنه sıq nəsnə

هملخت: پنه pinə

هملخت: هم وقت həmvaqt

همینست[۳]: انجق دور ancaqdur

همینست[۴]: انجلیندور ancılayındur

هیمه زفت[۵]: طوتمَرم tutmaram

فصل الیاء

یاقوت[۶]: ف// معروف yaqut

۳۰. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۵. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فصل الالف

اَبلَج[1]: اَچق قَشلُو açıq qaşlu

اَبلوج: نَبات شَکری// نبات شکر nabat şəkəri

اُترج[2]: طورنج turunc

اَخشج// اَخشیج[3]: یَوز yavuz

اَخشج// اَخشیج: ضد zidd

اَخشیج: عناصر اربعه ənasiri-ərbəə

ارج[4]: کوزللیک//کُوزَلک gözəllik

اَرج: قدر qədr

اَرج: قیمت qiymət

اَرج[5]: دولت dəvlət

آرَنج: دِرسَک dirsək

آرَنج: یوجَلِک// یجلک//یوجلمک yücləək

آژنج[6]: چُبُق çubuq

اِسبیداج[7]: اُستُنج ustanc

استفتاح[8]: غلبه استمک ğələbə istəmək

اِسرِنج// سرنج[9]: سُلوکَن sülügən

اِسفِداج//اسفیداج//اسفنلاج//اِسفیدباج[10]: قزِلجَه qızılca

آکَج[11]: عنبر (انبر) ənbür

آکَج[12]: بوز چکجک دمور büz çəkicək dımür

آکَج[13]: شول نسنه‌در که فقاعیلر انکله بوز چکب بوزلغه قویرلر şol nəsnədir fəqailıər anınla büzə çəkib büzəlığa qoyarlar

آکَج[14]: آنَج یعنی اوج دمیرلو بر اغجدر آنکله تمرجیلر کوزچیلر کوز چکرلر کوزلق قویرلر ənəc yanı uci dəmirlü bir ağacdır anınla dəmirçılər küzəçilər köz çəkərlər közliqa qoyarlar

آکَنَج: دولمه بغرسق// طولمه dolma bağırsaq

آکَنَج[15]: قُیون بغرسغِ qoyun bağırsağı

اَلفَنج: قَزَنمَق qazanmaq

اَلنَفج[16]: خارپره xarpara

المشج و المتج[17]: اب مرد و زن بهم امیخته

آلوج: طاغ اَروکِی// اَرُکِی tağ arugı

آماج: نشان nişan

آماج: اَوُق// اُق oq

اَوج: یوجَه// یُجه yuca

اَوُلُنج[18]: جُول cöl

اَوُلُنج[19]: اوزُم چبی//جوپی üzüm çöpi

اومَاج// اُماج: پُوتَه puta

آهَنج[20]: چُکمک çəkmək

آهَنج[21]: فتیل fətil

---

۱. ک.یوخ//س. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//س. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ل. یوخ
٥. ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//م.یوخ//س.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//س.یوخ// و. یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. س. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۱۰. س. یوخ// ف. یوخ
۱۱. ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۲. م.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۳. . م. یوخ // ف. یوخ
۱٤. ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ل. یوخ// و.یوخ
۲۰. م. یوخ
۲۱. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

ایج: هیج// هج heç

فصل الباء

بابونج[1]: بَبَدیَه// بابادیه چیچک babadya

باج: ف bac

بادپیج// بادپچ: صَلِنجَق salıncaq

بادکَنج[2]: قَولِج quluc

باذبیج[3]: صالِنجَق salıncaq

باراج[4]: قابله قبیله qabilə və qəbilə

بارسنج[5]: پَرسَنک pərsəng

بازپیج[6]: بشِک باغرداغی beşik bağırdağı

بازکنج[7]: قولُنج qulunc

بازنج[8]: بَشک چَنبَرِ beşik çənbəri

بازیج[9]: اویون oyun

بَج[10]: اغزک ایچ یانی ağzın iç yanı

بجبج[11]: خوش خوش دیمکدر xoş-xoş deməkdir

بجبج: اُرتلو سوز// سز örtülü söz

بجبج: شول لفظ که چوبانلر انکله کَجِی قغرلر و اخشرلر جکن جکن درلر// شول لفظ که چوبانلر انکله کچی قغررلر و اوخرلر. şol ləfz ki çobanlar anunla keçiyi çağırarlar və oxşarlar. çigin-çigin dirlər.

بچبیج[12]: اشکنجه işkəncə

بچبیج[13]: بلا bəla

بخج[14]: یر اوزرنده یصلنمش//اُزرنه yer üzərində yaslanmış

بخج[15]: یوزی اوزرنه یصلنمش yüzi üzərinə yaslanmış

بخج[16]: یر اوزرنده ترکرلنمش yer üzərində təkərlənmiş

بربانج[17]: شیش şiş

بُرج: ف // معروف burc

بَرخفج: آغِر بَصمَق ağır basmaq

بَرخُواج[18]: اَغرشَق ağırşaq

بَرغَنج[19]: دَباغلر آلَتِ dabağlar aləti

برفنج[20]: کوج یول güc yol

بُرکَج[21]: بُر اول نسنه دور که اَیرغ انک اوزرنه قورلر bir o nəsnədir ki ayrağ anın üzərinə qurarlar

بُرکَج[22]: بر اول نسنه در که اکردن انلو اوله bir ol nəsnədir ki əgərdən enlü ola.

پُرکُنج[23]: قوزلو حلوآ qozlu halva

پرکینج[24]: اق حلوا aq halva

پَرکینج[25]: پشیمان حلوا pəşimən halva

---

۱ . ک.یوخ// س. یوخ//ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//س.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ف. یوخ// ل. یوخ
۱٥. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ// ل. یوخ//س.یوخ //ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// س. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ
۱۹. ک.یوخ// س. یوخ // ف. یوخ // و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ// س. یوخ// ف. یوخ // و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ// س. یوخ// ف. یوخ // و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

برنج: ف burunc

بُروج[۱]: ف buruc

بَسیج: یراق yaraq

بَسیج[۲]: ملزم məlzəmə

بَسیج[۳]: ترتیب سفر tərtıbi səfər

بَسیج[۴]: عزم سفر əzmi səfər

بَشنج[۵]: صودن صِچرَیَن ذره لر sudan sıçrayan zərrələr

بشنج[۶]: یوزده چغن جُغِت üzdə çıxan çığıt

بَشنج[۷]: هَرَک hirək

بفج[۸]: اغز یارِ// اغز یاری ağız yarı

بفج[۹]: شول کمسیه درلر که سویلسه اغزندن توکور صچرر şol kimsəyə dirlər ki söyləsə ağzından tükür sıçrar.

بلوج: صحراده اترنلردن بر قتی عقلسوز طایفه در səhrada oturanlar-bir qatı aqılsız tayfadır.

بلوج[۱۰]: عقلسز əqilsiz

بَنج[۱۱]: بَنَک ازومی bənəg üzümi

بنانج// پنانج [۱۲]: النجلو əlincli

بنانج// پنانج [۱۳]: قملو qumalu

پنانج[۱۴]: عورت و آرو əvrət və əri

پنانج[۱۵]: قومَه quma

پَنج: بش beş

بِنچ// پِنج: برغو// بورغو//بورغون burğu

بِنچ// پِنج[۱۶]: یرق yaraq

بِنچ// پِنج[۱۷]: یَلیق yalıq

پوج: یَصی yassı

پوج: قُوَوق// قوق qovuq

پوج[۱۸]: یَری yarı

بوغَنج: چورَک اُوتی//چرک اُتی çörək otı

بوغنج[۱۹]: مثله (زیبا)ziba

بهیج[۲۰]: زیبا ziba

پیج[۲۱]: طولشمش// طولشمق// دولشمق دور dolaşmaqdur

پیج[۲۲]: صرمق// یره صرمق yerə sarmaq

پیچاپیچ//پچاپچ: بربرینه طولشمق birbirinə dolaşmaq

پیچاپیچ//پچاپچ: طولشق dolaşıq

پیچاپیچ//پچاپچ: قرشق qarışıq

پیچاپیچ//پچاپچ[۲۳]: صرمشق sarmaşıq

پیچاپیچ//پچاپچ[۲۴]: طولشمش dolaşmış

پیچاپیچ//پچاپچ[۲۵]: قرشمش qarışmış

پیروج[۲۶]: (هندوشکا) hinduşka

---

۱. ک.یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳. ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. م.یوخ//ل.یوخ//ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ//با.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ// س. یوخ // ل. یوخ.// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ب. یوخ//ت.یوخ
۷. ف. یوخ
۸. ف. یوخ
۹. ک.یوخ// ف. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ب. یوخ
۱۱. ک.یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// س. یوخ // و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ// س. یوخ // و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ف.یوخ
۲۲. ف.یوخ// ل. یوخ
۲۳. ک.یوخ
۲٤. ک.یوخ
۲٥. ک.یوخ
۲٦. ک.یوخ //م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

بیست پنج[۱]: یکرمی بش yigirmibeş

فصل التّاء

تاج: ف// معروف tac

تاج//تاجک[۲]: اِبِک ibik

تاراج: یَغما yağma

تاراج[۳]: یَغماج yağmac

تالاج//تلاج[۴]: اَواز avaz

تالاج//تلاج[۵]: مشغله// مشغل məşğələ

تبهج[۶]: اری طَهرَه iri tahra

تُتماج: ف// معروف totmac

تجج[۷]: سونمک sövünmək

تجج[۸]: بربرینه سقلمق birbirinə sıqılmaq

تَرتَنج// تَرفنج[۹]: انجه//اینجه یول incə yol

تَرتَنج// تَرفنج[۱۰]:دشوار//دوشوار یول duşvar yol

تَرخنج[۱۱]: اَغر بصمق ağır basmaq

تُرنج// ترج: ف turunc

تَشنج[۱۲]: اَل اَیق بوزلمک əl-ayaq büzülmək

تَماج//تیماج[۱۳]: سَختیان saxtyan

تیماج[۱۴]: ف// معروف timac

تَنج: بربرنه صَقلَمق//بری برینه صارلمق// صرنمق
birbirinə sıqılmaq

تنج[۱۵]: صرلمق// صرنمق sarılmaq

تیزیج[۱۶]: چابقُ çapuq

فصل الجیم

چاچ[۱۷]: چچ çac

چاچ[۱۸]: ختنده بر شهر آدیدر ایو یایلر اکا نسبت اولنور که کمان چاجی درلر
Xütəndə bir şəhər adıdır.Əyü yaylar ana nisbət olunur ki, kamani Çaçi dirlər

چخج[۱۹]: بُغَز شیشِ boğaz şişi

فصل الحاء

حج[۲۰]: ف// معروف həc

حلواج[۲۱]: مرغست مردار خور mürğ

فصل الخاء

خاج[۲۲]: xac

خُراج[۲۳]: چبان çiban

خشکانج[۲۴]: بدنی قوری bədəni qurı

خشکانج[۲۵]: خشک اندام xüşk əndam

خشکانج[۲۶]: بیوک کوده böyük gövdə

خفج[۲۷]: مشهدلر məşədlər

خفنج[۲۸]: قره جلبان qara cılban

---

۱ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ//م. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// ف.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ ..ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ل. یوخ
۱۰ . ل. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . س. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . س. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// س. یوخ // و. یوخ
۱٥ . ک. یوخ
۱٦ .ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ .ک.یوخ//س. یوخ // و. یوخ // ل. یوخ // ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ .ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ .ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ .ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

خفنج[۱]: قوش ابکی qu§ ibigi

خفنج[۲]: نعمت nemət

خفنج[۳]: شادی şadi

خفنج[۴]: ناز naz

خلنج[۵]: چَناق اتدکلری آغج çanaq etdikləri ağac

خلواج[۶]: مردار ین// مردار ین قرغه murdar yeyən qatğa

خلیج[۷]: دکِز قُلاغِ dəniz qulağı

خنج[۸]: بیقوش bayquş

خنج[۹]: نعمت nemət

خنج[۱۰]: شادی وقتی şadi vaxtı

خنج[۱۱]: اولو فایده ulu fayda

خنج[۱۲]: ناز naz

خنج[۱۳]: جماع حالنده و جماع صفاسنده اولان آوازه درلر cəma halında və cəma səfasında olan avaza derlər

خنفج[۱۴]: اسکرک öskürük

خوج[۱۵]: قوش ابکی quş ibigi

فصل الدّال

داج[۱۶]: قراکو qaranu

دُراج[۱۷]: تُراج turac

دُراج: ف turac

دُرج[۱۸]: قَپُرجَق// قبرجق qapurcaq

دُرج[۱۹]: صَندوق// صندُق sanduq

دُرج[۲۰]: صندقچه sandıqça

درج[۲۱]: کُچُجُک صَندوق küçücük sandıq

دُرج[۲۲]: جقه cıqa

دَرج[۲۳]: ف// معروف dərc

دَرج[۲۴]: حجره hücrə

دَرج[۲۵]: مشق məşq

دُواج: چارشَف// چرشف çarşaf

دَوکج[۲۶]: بر اَو bir ev

دیولاج[۲۷]: اوتلوق یر otluq yer

دیولاج[۲۸]: طاشلو یر taşlu yer

دیولاج[۲۹]: دکنلو یر dikənlü yer

فصل الراء

راتیانج[۳۰]: چام سَقِز çam saqızı

رازیانج: رازیانه razyana

رانج[۳۱]: هندوستان قوزی Hindustan qozı

---

۱. ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ
۳. ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ
٤. ک.یوخ//م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ
٥. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٧. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. ف. یوخ // ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٠. ف. یوخ // ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١١. ف. یوخ // ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٢. ف. یوخ // ل. یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٣. ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٤. س. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٥. ک.یوخ//م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. ک.یوخ//س. یوخ// ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨. س. یوخ// ل. یوخ
١٩. س. یوخ
٢٠. ک.یوخ// س. یوخ
٢١. ک.یوخ// س.یوخ
٢٢. ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٢٣. و. یوخ
٢٤. ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥. ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣٠. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣١. ف. یوخ

رانج[۱]: سوزمک// سزمک süzmək

رَخج[۲]: تِتز tetez

رَخج[۳]: چرکن çirkin

رنج: ف rənc

رنج[۴]: اَمک əmmək

رنج[۵]: سزمک sezmək

رنج[۶]: خسته لق xəstəlıq

رَواج[۷]: کچمک keçmək

رواج[۸]: کَجَرلک keçərlik

روسختج[۹]: کار طاش kartaş

ریباج[۱۰]: قوزِ قلاغِ quzı qulağı

ریباج[۱۱]: قَون چِجَکِ qavan çiçəki

ریباج[۱۲]: اسغون uşğun

ریواج// ریوانج// ریونج[۱۳]: اَیرُقِ ayruq

فصل الزاء

زاج: ف. zac

زاج// زاچ: لوخُسَه عورت// لخوسه// لخوصه loxusa övrət

زاج: بر نسندرکه مرکبه قویرلر// بر نسنه در که مرکب بویارلر// بر نسنه در مرکبه قیرلر bir nəsnədir ki mürəkkəbə qoyarlar

۱. ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۲. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//س. یوخ // ف. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//س. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک. یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ// م. یوخ// س.یوخ// ل.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ل. یوخ

زاج[۱٤]: قره بویه qara boya

زَج[۱٥]: قَنَدِ صاری قوش qanadı sarı quş

زَرده برنج[۱٦]: صارو بِرِنج// صاری sarı birinc

زِکنج[۱۷]: بویک چَناق böyük çanaq

زَلج[۱۸]: یَلوَه قوشی yalva quşı

زُملج//زمنج[۱۹]: کَلَبَک kələbək

زُمنج[۲۰]: آوُردَه avurda

زُناج[۲۱]: زعفرانلو صَمصَمه// زعفرنلو سامسه// سمسمه// صامسه zəfiranlı samsama

زُناج[۲۲]: زعفرانلو سنبوسه zəfiranlı sanbusa

زنج[۲۳]: کبلک göbələk

زَنج[۲٤]: بر مملکت məmləkət

زُنج[۲٥]: ف// معروف zünc

زِنج[۲٦]: دمورلو بویه dəmirli boya

زُنج[۲۷]: اولمق ulamaq

زِنج[۲۸]: بر چلقوآلتی// چلغو bir çalğı aləti

زُوَنج// زنوج[۲۹]: مُنَبار// منبر manbar

زونج[۳۰]: اَت قِیمَسی ət qıyması

زهرج[۳۱]: صغر قویروغی sığır quyruğı

۱٤. م. یوخ// ل. یوخ
۱٥. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ت.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
۱٦. ک.یوخ //ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//س. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ ک.یوخ
۲۳. س. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ف. یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف. یوخ // و. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف. یوخ // و. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. م. یوخ
۲۹. ف. یوخ
۳۰. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

زیره باج// زیروا[1]: قر آش qıraş

فصل السّین

ساج[2]: طَیلَسَان taylasan

ساج[3]: سنبزه sənbizə

ساج[4]: اردوج آغجِ arduc ağacı

ساج[5]: بر قره اغجدر که هندستانده اولور bir qara ağacdır ki Hindustanda olur.

ساج[6]: ف sac

سارج[7]: اوتلوکَن ötlügən

سارنج: برکُچوچک قُوش//کوجک قش//کججک//کوچجک bir küçücük quş

ساروج//صاروج [8]: قینامش قوملو کِرج/ قینمش qaynamış qumlu kirəc

ساروج// صاروج: قینمش الجو//قینامش//قاینمش الجو// الجی qaynamış yalçu

ساروج// صاروج [9]: پشمش الچو pişmiş alçu

سِپنج[10]: اَسکی منزلکاه əski mənzilgah

سِپنج: منزلکاه عاریت mənzilgah ariyət

سَخج[11]: ملحمه məlhəmə

سَراغوج// سَراقوج [12]: باش بزی baş bezi

سَراقوج// سَراغوج: نَزکَب nəzkəb

سُرقوج[13]: یوک yük

سِرنج// سیرنج: سُلوکن// سُلکَن sülügən

سَفج//سفجه: اِرشمش قَون irəşmiş qovun

سکار اهنج[14]: قیساج// قصاج qısac

سکنج[15]: قوقُو qoxu

سمج[16]: بوطروم// بوطرُم butrum

سمج //سُمنج [17]: بوغدُم buğdum

سَمنیج[18]: یرمز خو yaramaz xu

سمیج[19]: اولنورجانور یاتغ ovlanur canavar yatağı

سِنج[20]: چنک çəng

سنج[21]: اورندو// اُرندی avrundu

سنج[22]: اوجه uca

سِنج[23]: قبلق یپراغی qablıq yaprağı

سه لنج[24]: دودَغ یَلَه dodaqı yala

سینج[25]: صَبان saban

سینج[26]: نَطَس natas

سی و پنج[27]: اوتوز اوج otuz üç

فصل الشّین

شاهبانج[28]: برنوعه اغجدر مصرده اولور bir növ ağacdır Mısırda olur

۱. ک.یوخ// م. یوخ //س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. م.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ
۸. ک.یوخ// ل. یوخ
۹. ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ
۱۰. ل. یوخ // ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ// و. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// س. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ// ل. یوخ // ت. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦. م. یوخ
۱۷. ک.یوخ// س. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ// س. یوخ // ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ف. یوخ
۲۲. ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//م. یوخ // ل. یوخ .// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

شرفنج: صَرب یول sərb yol

شش خنج[۱]: اوغلانجقلر اوینادوغِ جنک // قوز دکلو یومرو نسنه که اوغلنجقلر اوینارلر آکا اوردی درلر oğlancıqlar oynadığı cəng

ششخنج[۲]: رذاچوقلر rədaçuqlar

ششخنج[۳]: شلور//شلوار şalvar

ششخنج[۴]: ایج طونی iç donı

ششنج//ششخنج[۵]: کوسَه//کُسه kösə

ششنج// ششخنج// شکنج[۶]: بکلم büklәm

شفتاهنج[۷]: هَده دَموری// التونجیلرک حده دیدکلری دمور hədə dəmüri

شفتاهنج[۸]: زرکسنلر// زرکشلر التون و کمش چکب انجلتدکلری دلکی چوق دمر// سرکه کش دموری دلکلودلر کی چق دمر zər kəsənlər altın və gümüş çəkib incəlitdikləri dəligi çox dəmir

شکاراهنج[۹]//سکاراهنج: کورک اِچندن یَل چخَجَق اوج قَوق دمور kürək içindən yal çıxacaq uçı qovaq dəmur

شِکنج[۱۰]: قورِم qıvırım

شِکنج[۱۱]: بُکَلم büklәm

شلوهج[۱۲]: دمر دکنی dəmür digəni

شَمج[۱۳]: بر اَو bir əv

شِنج[۱۴]: چِچَک çiçək

شِنج[۱۵]: خَرَک xərək

شیرین برنج: سدلو برنج// سودلو südlü birinc

شَیطرنج[۱۶]: سَرکُله sərgülə

شیطرنج// شیطره[۱۷]: دارویست (شاتره)

فصل الصّاد

صاروج// صالوج: الچو alçu

صاروج// صالوج[۱۸]: کرَج kirəç

صاروج// صالوج[۱۹]: لوکُن lögün

صاروج// صالوج[۲۰]: کوینمش الجی göynəmiş alçı

طسوج[۲۱]: تسو لفظنده تعرب اولنمشدر təsü

صنج[۲۲]: زنج zənc

صنج[۲۳]: چنک cəng

صِهرنج[۲۴]: قَوق qavuq

صِهرنج[۲۵]: صَولَق sulaq

صِهرنج: حوض havuz

صِهرنج[۲۶]: مَشربَه məşrəbə

فصل الغین

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . م. یوخ // س. یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ
۷ . ک.یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۱۰ . س. یوخ // ف. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// س. یوخ // ف. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // ص. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . س. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

عاج[1]: پیل//فیل سُکوکی pil sünüki

عِلج[2]: قَولَن qulan

عوسج[3]: سنجان دکنی sançan dikəni

فصل الغین

غَارَج: صَبَاح شرابِ sabah şərabı

غامِج[4]: مثل غلج kilid

غبج[5]: چقور یر çuqur yer

غرمج[6]: طارودن بشررلر و قت اونی یاغله بشررلر و قت اولور بشررلر و چکدرولر
darıdan bişirirlər və qatı unı yağilə bişirirlər və qat olur bişirirlər və çəkdirirlər

غرنج[7]: یارمَه// یرمه آشی yarma

غَرنج: تندر چنکالی//چنکال تنور// تنور چنکالی təndir çəngəli

غُرفج[8]: اودن پاره odun para

غَرنج[9]: مثله yarma aşı

غَفج: صُلو قلیج// صولی قلج sulu qılıc

غَفنج: صُوصَاق// صوسَق// سوسق susaq

غَفنج[10]: دولکه dülkə

غلج[11]: طرو قوش// دری قُشی//طری قوشی darı quşı

غلج[12]: دکز سلکی//سلوکی dəniz sülüni

غلج[13]: بر قرتدر که اچلمز بلکی اچدقجه بوزلر bir qurtdur ki açılmaz bəlkə açıldıqca buzulər

غلج[14]: زرکرلر التون و کمش چکُب انجلغدکلری دُکلی چوق دمُر zərkəşlər altın və gümüş çəkib incəlitdikləri dəlügi çox dəmir

غلج[15]: کلید kilid

غلفج[16]: صَرُو آرو// صارو آری// صری اری sarı arı

غلفیج[17]: قوجقلمق qıcıqlamaq

غَلغلیج[18]: قجق qıcıq

غَلغلیج[19]: قجقلنور// قجغلنب و طبانی// طبنی قشنانک// قشننک حرکتِ وکلدوکی // قجقلندوغی وقت ادمک حرکتی و کلدوکی qıcıqlanur və tabanı qaşınanın hərəkəti və güldügi

غِلیواج// غِلواج[20]: دَولنکَج dəvləngəc

غَلمیج[21]: قوچَق quçıq

غُنج[22]: آورُنده avrunda

غنج[23]: سنجکبی// دخی سنج کبی در sinc

غُنج[24]: بادپیچ کبی salıncaq

غنج: کرشمه kirişmə

غنج[25]: کرشمه لی kirişməli

---

١ . ک.یوخ//س. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢ . ک.یوخ// س. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// و. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٧ . م. یوخ // س. یوخ // ب.یوخ// ت.یوخ
٨ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٩ . ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١ . س. یوخ // ف. یوخ// و. یوخ
١٢ . س. یوخ // ف. یوخ// و. یوخ
١٣ . س. یوخ // ف. یوخ // ت.یوخ
١٤ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . م. یوخ
١٧ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٨ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٩. ف. یوخ
٢٠. س. یوخ// و. یوخ
٢١. س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٢. ک. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٣. م. یوخ // و. یوخ
٢٤. ک. یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

غنج: ناز naz

فصل الفاء

فالج[١]: الِ اياغ دترين əl-ayaq ditrəyən

فتیل آهنج[٢]: مقراض miqraz

فتله اَهنج[٣]: اوزُم اچنده کی ارلک üzüm içindəki ərlik

فتیله اَهنج[۴]: قاون اچنده کی ارلک qavun içindəki ərlik

فَتج[۵]: قورغ quruğ

فِرخج// فَرخنج[۶]: قتِی چرکین صورت// قتی چرکین صورتلو نسنه qatı çirikin sürət

فَرغانج[۷]: تَاغ tağ

فَرغانج[٨]: چَپیق çapıq

فرغج[٩]: صارمشق sarmaşıq

فُرنج: اَغز چَورسی ağız çevrəsi

فرهانج[١٠]: اغج یپرغ ağac yaprağı

فرهانج[١١]: چبق çapıq

فرهانج//فرهنج[١٢]: اول دکک که یاتورلر dəgək

فرهنج: ادب ədəb

فرهنج[١٣]: عقل əql

فَلج[١۴]: قَپو باغ qapu bağı

فنج: خاتون xatun

فُنج[١٥]: طون اياغ ton ayağı

فُنج: دبه dəbə

فُنج[١۶]: اوچقور uçqur

فَیج[١٧]: پیک peyk

فُیوج[١٨]: جمع او peyk

فصل القاف

قاج[١٩]: قایسی qaysı

قالج[٢٠]: معروف qalıc

قَنج// فنج[٢١]: دبه dəbə

قوج[٢٢]: دجال dəcal

قوج[٢٣]: جاهل cahil

قولُنج[٢۴]:قرند یل دوکلک qarında yel dögülən

قولنج[٢۵]: بر رنج bir rənc

فصل الکاف

کابلیج[٢۶]: اياغ طاغی سرچَه برمق ayağdakı serçə barmaq

کابلیج: سرچَه برمق// صرچه serçə barmaq

کاج[٢٧]: بمعنی پالیت یعنی کشکه// بلیت palıt

کاج[٢٨]: بَلَمُت bələmüt

---

٢٥ . ک. یوخ
١ . .ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . .ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . .ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . .ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . .ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . س. یوخ
٧ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ف.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ف. یوخ
٢٦ . ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٧ . م. یوخ.// ل. یوخ

کاج[۱]: کشکا//کشکه. kaşki

کاج[۲]: سله// سیله که اکسیه اوررلر silə ki ənsiyə vururlar

کاج[۳]: بر اغج که اکا ساج درلر. bir ağac ki ana sac derlər

کاج[۴]: جام اغج çam ağacı

کاج[۵]: اَردُج aruc

کاج[۶]: یقه قورسی yaxa qurusı

کاج[۷]: بورشق burşaq

کاج[۸]: شاشی şaşı

کاکنج[۹]: برنوع ایت اوزومی bir növ it üzümi

کالوج: یلمک yelmək

کالوج: کچی//کیجی برمق kiçi barmaq

کبج[۱۰]: کوچک اشک küçük eşşək

کبج[۱۱]: ایردن برو ayrıdan birü

کُبیکج[۱۲]: دوکون چیچکی dügün çiçəgi

کخج[۱۳]: قره بویه qara boya

کِج: دَپمَک// دبمک dəpmək

کَج: کرَج kirəç

کَج[۱۴]: بورمق burmaq

کَج[۱۵]: بوغجه boğca

کَج[۱۶]: چنکلدر که انکله بوز چکرلر çəngəldir ki anunla buz çəkərlər

کُج[۱۷]: درسی کیک dərisi gen

کُچکُچ[۱۸]: جومرد cümərd

کرج[۱۹]: بر نسنه‌دن کسلن پاره bir nəsnədən kəsilən parə

کَرَج[۲۰]: دِلیم dilim

کُرنج[۲۱]: طغان toğan

کُرنج[۲۲]: اوکروجک طام

کُرنج[۲۳]: برنج birinci

کِرنج[۲۴]: بورشق// بوروشوق// بُرُشق buruşuq

کِرنج[۲۵]: بُرُشمق buruşmaq

کِرنج[۲۶]: اویکو öykü

کرنج[۲۷]: کِجِی//کیجی بَرمَق kiçi barmaq

کرنج[۲۸]: بَلَمُت bələmüt

کریچ: اورتمک// اُرتمک örtmək

کریج[۲۹]: قورت qurt

کریج[۳۰]: کرج سپدی kirəc səpəti

کَشَنج[۳۱]: قاتِ اوت qatı ot

کفج[۳۲]: کپچه kəpçə

۲۸ . م. یوخ.// ل. یوخ
۱ . م. یوخ
۲ . م. یوخ
۳ . م. یوخ
۴ . ک.یوخ// س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۵ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۶ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۹. ک.یوخ// س.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. م. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ// س.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ// س.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۴ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵. ک.یوخ//س.یوخ//ل.یوخ//ف.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۶. ک.یوخ//س.یوخ//ل.یوخ//ف.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// س. یوخ// ل.یوخ// ف. یوخ// و.یوخ
۱۸. ک.یوخ// س. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.۱یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. س. یوخ// ف. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲. س. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳. س. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۲۴. م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ
۲۵ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۶. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ//س.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰. ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۳۱. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کُلُج: نجس طرتلن سپد nəcis dartılan səpəd

کُلُج[۱]: نجس ورلن سپد nəcis vurulan səpəd

کُلُج[۲]: پالان palan

کِلِج[۳]: احمق ahmaq

کِلِج[۴]: معجب müəccəb

کلخج[۵]: طُکر// طوکره tonra

کلخج[۶]: طوپقده اولن کف و کِیر// چرکی باشد که بر دست و بر جامه نشسته باشد topuqda olan küf və kir

کُلوج[۷]: کف küf

کُلوج[۸]: کلو küləv

کَناج[۹]: دِشِق deşıq

کَنج[۱۰]: کزلو مال gizli mal

کَنج[۱۱]: خزینه xəzinə

کَنج[۱۲]: کلار gəlir

کُنج: بوجاق// بُجاق// بُجق//بوجَق bucaq

کُنج[۱۳]: قوز göz

کُنجکُنج[۱۴]: خُردمُرد xurdmurd

کندش پیچ[۱۵]: حلاجک کله اغاجی həllacın gillə ağacı

کنده پیچ[۱۶]: طلب صرجق tələb sarıcaq

کنکاج: دَنشِق// طنشق// تنشق danışıq

کوج[۱۷]: چوتلق قوشی çutlaq quşı

کوج: ف kuc

کوج: اوکی// اکی ügi

کوج[۱۸]: بیقوش bayquş

کوج[۱۹]: حرامی hərami

کوشت آهنج[۲۰]: یخنی کش yəxni keş

کولاج//کولانج: بر اصل حلوادر// بر درلو حلوا bir dürlü halva

کوهج// کوهنج//کهج[۲۱]: آلُج// آلوج aluc

کوهنج[۲۲]: طاغ اروکی dağ ərigi

کَهج[۲۳]: چلک çiyələk

کَهج[۲۴]: آلچو alçu

کَهیج[۲۵]: طاغ اروکی tağ ərügi

کَهیج[۲۶]: الوج aluc

کیج: احمق axmaq

کیج[۲۷]:کَندُزن کُرجی// کندویی کورجی kəndözün görüci

کیج[۲۸]: کندزنِ کورن kəndözün görən

کیج: حیران heyran

کیکج[۲۹]: کَردَمَه kərdimə

۱. ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ف. یوخ
٦. ف. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰. و. یوخ
۱۱. و. یوخ
۱۲. ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و.یوخ
۱٤. ک.یوخ// ف.یوخ//س. یوخ//ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ// م. یوخ// ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ// س. یوخ // ت. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و.یوخ
١٩ . ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٢١. ت. یوخ
٢٢. س. یوخ// ل.معناسی یوخ// ت.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٣. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧. و. یوخ
٢٨. ک.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩. ف. یوخ

کیکیج[۱]: صو کردسی su gərdəsi

کیلج[۲]: اغرتمه ağartma

کیهیج[۳] : کردمه kərdimə

کیهیج[۴] : صرقن sarıqan

کیهیج[۵] : کسنی تخمِ kasnı toxumı

فصل اللاّم

لج[۶]: عناد اتمک inad etmək

لَج// لیچ[۷]: دپمک dəpmək

لَج// لیچ [۸]: اغز اچِی یه دپمک// اغزی اچنه دپمک ağız içinə dəpmək

لُج[۹]: شوم şum

لَخج[۱۰]: زاج// ساج zac

لَحج[۱۱]: قَرَه قَرغَه qara qarğa

لَخج[۱۲]: شول اری اوتدور که آنی سپورکه ایدرلر şol iri otdur ki anı süpürgə edərlər

لفج[۱۳]: چرکن دودق çirkin dodaq

لفج: دَوَه دودغی// طوطَغی dəvə dodağı

لفج: قلک ططغ ده درلر یوقرو و قورلمش اوله// قلک طوطغ// قلک طوطاغ// قالک طوطغه درلر که یقرو قوررلر qalın dodaq da derlər yuqaru və qurulmuş ola

لُنج[۱۴]: یکاق طاشی//یکق طشی yanaq dışı

لُنج[۱۵]: یکاق چوره سی// یکق چورسی// یاکق یوره سی yanaq çəvrəsi

لُنج[۱۶]: چَمور çamur

لوج: شاشی şaşı

فصل المیم

ماج: قنجق ایت// ات qancıq it

ماج[۱۷]: پوته دشان puta düvşən

ماریج[۱۸]: دوتنسز یالک dutunsuz yalın

ماهی‌زمرج[۱۹]: صغر قویروغی sığır quyruğı

مپیج[۲۰]: صربمه// صرمه sarıma

مپیج[۲۱]: درمه dürmə

مپیج[۲۲]: دریمه dərimə

مج[۲۳]:رودکی شعرنک روایی Rudəki şeirinin raviyi

مَرج[۲۴]: سُنور sinür

مریج[۲۵] : قرشمش اش qarşmış aş

مفج[۲۶]: سیلرکن اغزن دن صو اقجی کشی silərkən ağızdan su aqıcı kişi

مُنج: قون اَرُوسِی// قوان اُرُسی qovan arusı

مَوج[۲۷]: طلس talas

مورج[۲۸]: قَرنجه qarınca

---

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//و. یوخ
۸. و. یوخ
۹. ک.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// ت.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م. یوخ// و.یوخ
۱۱ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ .ل. یوخ // و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . م. یوخ// س. یوخ
۱٥ . م. یوخ// س. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ // و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//م. یوخ / ف. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//م. یوخ / ف. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//م. یوخ / ف. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فصل النّون

ناج[۱]: چام اغجِ çam ağacı

ناج[۲]: سرو sərv

نارَتنج[۳]: اوکرمک// اکرمک ögürmək

نارنج// نارج: ف // معروف naric

نخج[۴]: سُپرکه اوتی süpürgə otı

نزخفج[۵]: صغر دودغی sığır dodağı

نزیج[۶]: جمدیک cəmdik

نستاج// نسج [۷]: طوقوجی toxucı

نشکنج[۸]: چمدِلمک çimdilmək

نضیج[۹]: بشمش bişmiş

نفج: سویلرکن اغزدن سو کلن کمسه// سیلرکن اغز صو آقجی söylərkən ağızından su kələn kimsə

نمج[۱۰]: قونمه اوت qonma ot

نمج//نمیج: سپرکه دوزجک اوت// ال سپرکه دوزه جک süpürgə düzəcək ot

نموزج// نمیج [۱۱]: اسلمک əsləmək

نموزج// نمیج [۱۲]: چاشنی çaşnı

نوج: چام اغجی// شام اغاجی çam ağacı

نیرنج[۱۳] : داستان dastan

نیرنج[۱۴]: حیله hilə

نیرنج[۱۵]: جادولک cadulik

فصل الواو

وادیج// وازیج[۱۶]: اوزم صپی// اوزوم صاپی üzüm sapı

وادیج// واذیج[۱۷]: تین باغ tin bağı

وارنج[۱۸]: کرم یعنی باغ bağ

وارنج[۱۹]: درسک dirsək

وارینَج[۲۰]:اوزمه بکزر نسنه üzümə bənzər

واریج[۲۱]: ارشی اُجی arşı ucı

وَج// **ورج** : اَکِر// اغر// اکری əgir

ورانج[۲۲]: خرمه اپی xurma ipi

ورتاج: اُلو// اولو ulu

ورتاج[۲۳]: بای bay

ورتاج: اَبَم کومجی//کمجی əbəm köməci

ورتاج[۲۴]: اووق اوت اوزرنده کی اوت ovuq ot üzrəindəki ot

ورتیج// ویرتج [۲۵]: بلدرجن// بلدرچین bildirçin

ورتیج// ویرتج [۲۶]: بصره بالی Bəsrə balı

ورج[۲۷]: رونَق rövnəq

ورسیج // ورسینج: اَو اوستِی// اُستی ev üsti

۲۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۳. م.یوخ// و. یوخ// ف.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ//م. یوخ // س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//ت.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//م. یوخ // ل.یوخ//س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ // ب.یوخ// ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. م. یوخ
۱۷. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// م. یوخ //س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲۳ ک.یوخ//ت.یوخ//ل.یوخ// ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
۲٤ . ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//س. یوخ// ل. یوخ // و.یوخ // ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//س. یوخ// ل. یوخ // و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

ورسیج[1]: اَو اوزرِی ev üzəri

ورکالوج[2]: صِنق بَرمَق sınıq barmaq

وهج[3] : یلدردی yıldırı

ویرینج[4]: مثل ورتیج Bəsrə balı

فصل الهاء

هچ// هیج[5]:ییراق دوزتمک yaraq düzətmək

هچ// هیج: سلاح دوزتمک// دتمک silah düzətmək

هیاج[6]: خشک شدن نبات

هیچ: ف heç

هیچ[7]: یوق دیمه yox demə

فصل الیاء

یبروج[8]: قُرُدَن qurudan

یج[9]: اوردک ایچ یوزی avurdun iç yüzi

یفتنج[10]: بریلان در زیانسز باغلر ده اولور//
بر یلاندر که یولرده کزر اما کمسیه زیان ایلمز، bir ilandır ki bağlarda olur kimsənə ziyan etməz.

---

۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ// ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
۲. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۸. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ف. یوخ

باب الحاء

فصل الالف

اَقماح[١]: باش یوقری دوتمق baş yuqarı tutmaq

اَقماح[٢]: چوره بقمق çevrə baqmaq

فصل الباء

بولرتح[٣]:

فصل التاء

ترشح[٤]: تراویدن

فصل الصاد

صباح[٥]: ف sabah

فصل الفاء

فتوح[٦]: حاصل hasil

فصل القاء

قدح[٧]: ف qədəh

قوح[٨]: جاهل کمسه cahil kimsə

فصل الکاف

کاشح[٩]: کزلو دوشمد gizlü duşman

کالح[١٠]: عبوس əbus

فصل المیم

مزاح[١١]: کَنکَل kəngəl

١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

باب الخاء

فصل الالف

آژخ[۱]: سِکِل sigil

آژخ[۲]: قَوُق قوز qovuq qoz

آزخ:باغ بُدَندِسی//بودَندوسی bağ budandısı

اُستاخ[۳]: کستاخ gustax

افراز رخ: یَکاق یمُرِسی//یَکَق یومرسی yanaq yumurusı

آنجوخ: بورشمش// برشمش یوز bürüşmüş üz

آنجوخ[۴]: بورشمش تن bürüşmüş tən

آنجوخ//انجوغ [۵]: صولمش solmuş

اسقناخ[۶]: اشپنق işpınaq

اَوخ[۷]: آه دمک// ای وای ah demək

فصل الباء

باخ[۸]: کچمز//کجمز التون keçməz altın

باخ[۹]: کچمز کمیش//کمش keçməz gümüş

باخ[۱۰]: دون همت dun himmət

باخ[۱۱]: آلچق alçaq

باخ[۱۲]: زیبا ziba

باژخ[۱۳]: آواز avaz

١. ف. یوخ// س. یوخ
٢. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣. م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ
٤ . ت. یوخ
٥. ک.یوخ//ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٧. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٨. و. یوخ
٩. و. یوخ
١٠. ف. یوخ // و. یوخ
١١. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٢. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٣. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

پاسخ// باسخ//پاسوخ[۱۴]: جواب cavab

بخ بخ[۱۵]: خوش خوش xoş xoş

پِخ: چَپَق çapuq

پخ[۱۶]: چناق çanaq

پخ[۱۷]: شطرنج şətrənc

بَرخ[۱۸]: نصیب nəsib

بَرخ[۱۹]: پای pay

بَرخ: برز biraz

پرخ[۲۰]: کچمز keçməz

پرخ[۲۱]: ارتق artıq

پسرکَخ// پسرکاخ: ارکک اوغلان// اوغلن erkək oğlan

بَشیخ// پشیخ// بسیخ: جغت// چغت çığıt

بیخ//پیخ: کوک kök

بیخ[۲۲]: کوز چَپاغ göz çapağı

فصل التّاء

تاخ: طَتُق tatuq

تاخ//تاغ : یانمز اغج// بر اصل اغج در که ینمز yanmaz ağac

تشلیخ// شلیخ[۲۳]: سجاده səcadəh

تلخ// طلخ[۲۴]: اجی acı

١٤. ف. یوخ//
١٥. م. یوخ// ل. یوخ //س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
٢٣. ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

فصل الجیم

چارمیخ: چارمیق//چرموق//چارمق// چرمق çarmıq

چارمیخ[۱]: مسمر اَکج mismar ənəc

چخ//جخ: صوچمق// صُجُمَق sucumaq

چخ//جخ: دورشمک// درشمک düzüşmək

چخ//جخ[۲]: البتیه// البته əlbətə

چرخ: فلک fələk

چرخ: چَقرق// چغرق çıqraq

چرخ: قاتی یای qatı yay

چرخ: یقه yaxa

جَناخ[۳]: دَپنکو.// دبنکو dipəngü

جَناخ[۴]: شول سختیان در که ایرک خشیانن انکینه یمرلر şol saxtyandır ki əyərin xəşəyin anunla yamarlar

جنحاخ[۵]: ایکی طبقلو کَمی کسه ایچینه دخی نسنه قویرلر iki tabaqlı kəmi kisə içinə dəxi nəsnə qoyarlar

جوب سرخ[۶]: بَقَم اَغجِ baqam ağacı

فصل الخاء

خُلخ[۷]: غایتد کوزقلو ğayətdə gözüklü

خُلخ[۸]: شهر ادیدر کوزلدر şəhər adıdır

خمچاخ// خمجاج[۹]: قَولِق qavlıq

خمچاخ// خمجاج[۱۰]: یانجوق yancuq

خنوخ[۱۱]: ادریس İdris

فصل الدّال

دُراخ[۱۲]: ف durax

دُراخ[۱۳]: یام yam

دُراخ: دوراغ// طراق// طرق duraq

دُراخ[۱۴]: اوتلاق یری otlaq yeri

دُراخ[۱۵]: دشلق daşlıq

دُراخ[۱۶]: دِکنلک dikənlik

دربخ// دواخ[۱۷]: تقصیر təqsir

دربخ// دواخ[۱۸]: درتلمق dartılmaq

دَرواخ: صقلغه دنمش// سغلغه دونمش خسته saqlığa dönmüş xəstə

دوخ//دخ: قمش qamış

دُوخ// دخ[۱۹]: حصیر həsir

دُوخ// دخ[۲۰]: قونمه qonma

دوخ: قِندِرَه qındıra

دوزخ: طامو// طَمُو tamu

دیولاخ: اِسزِلق sazlıq//ısızlıq

فصل الرّاء

۲٤. س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱. ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲. و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳. ل. یوخ
٤. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸. ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹. ب.یوخ// ت.یوخ// ک. بالجیم الفارسی و فی بعض الکتب بتقدیم المیم و فی بعضها بتقدیم الجیم
۱۰. ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۱. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲. م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

راخ: تیز یقینه دونلن کمان// دونن// دنن tez yəqinə dönən güman

راسخ[1]: کامل دولتلر که صلح ادر kamil dövlətlər ki sülh edər

رتشلخ[2]: حجامت həcəmət

رُخ[3]: یکاق// یَکَق yanaq

رَخ[4]: چلغو آواز çalğu avazı

رَخ[5]: حلوا ترسی halva tərəsi

رسوخ[6]: (دلوک// دَلِک dəlik

روخ[7]: بغرسق bağırsaq

ریخ[8]: قرین بورسی qarın borusı

ریخ[9]: سرکن sərgin

ریخ[10]: سخن saxın

فصل الزّاء

زُخ// ژاخ// ژخ[11]: غصّلو// غصه لو ğüssəlü

زُخ[12]: اکلدو inildü

زرنیخ: ف zərnix

زفلخ[13]: اشک اولی işin əvvəli

زِلخ: بوز ارمق// بوز اُورمق buz vurmaq

زنخ: اکک əng

زیخ[14]: یورک اوینمق ürək oynamaq

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ// ف. یوخ
٤. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//ف.معناسی یوخ//س.یوخ// و.یوخ // ب. یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱. م. یوخ
۱۲. ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳. ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

فصل السّین

سبخ[15]: اسکی əski

سبخ[16]: عاریت ariyət

سُپوخ// سبوخ: دورتمک// دُرتمک//طرتمک dürtmək

سُپوخ// سبوخ[17]: دوقج doqac

سِتیخ// سِتخ[18]: طغری// طغرو// طغری// طوغرو doğru

سخ[19]: بونجق boncaq

سخ[20]: طاش ارترولمش یولار taş örtürülmüş yollar

سرخ: قزل// قزیل qızıl

سرخه‌سرخ[21]: قتی قزل key qızıl

سرخه‌سرخ//سرخی‌سرخ[22]:کَی قزل key qızıl

سرشاخ[23]: شول اغج دور که انوکله او اوستین اورترلر و اورتویه بصق// بصغی ادرلر// انکله //ارتیه // او ارتوسین اورتدکلری اغاج şol ağacdır ki anunla ev üstin örtərlər və ortaya basaq edərlər

سفاناخ[24]: اسپنق ispinaq

سلیخ[25]: دودغی یلمه dodağı yalama

سنکلاخ[26]: چاقِل یر// چاغل یر çaqıl yer

۱٤. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٥ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
۱۹. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ
۲۳. ف. یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

سنکلاخ[1]: طاشلو ییر// طشلی یر daşlı yer

سنکلاخ[2]:چقللو یول çıqıllu yol

سنکلاخ[3]:طشلی یول taşlı yol

سوراخ[4]: دلوک// دِلک dəlik

سیخ[5]: دمُر شیش// شش dəmir şiş

سیخ[6]: کبابجی دموری kababçı dəmiri

فصل الشّین

شاخ: بودَق// بوطَق//بداق budaq

شاخ[7]: دیرک dirək

شاخ: بوینُز// بینز// بوینوز buynuz

شاخ[8]: طال// طل// دال//دل dal

شَخ[9]: یر قت qatı yer

شَخ[10]: یقه قوره سی yaxa qorası

شَخ[11]: طاغ باشی dağ başı

شخ[12]: طاغ دپسی dağ təpəsi

شخ[13]: طاغ اتکنده اولن قوز یرلر tağ ətəgində olan qüzry yerlər

شُخ[14]: اوزلو بلجقِ üzlü balçıq

شلیخ// تشلیخ: سجّاده səccadə

شکوخ[15]: باشی استه دشمک başı üstə düşmək

شکوخ[16]: ایغی نسنه باتوب سرجمک و اینمق ayağı nəsnəyə batıb sürüçmək və oynamaq

شکوخ: سرچمک// سُرجمک sürüçmək

شوخ: ندیملک nədimlik

شوخ: کِر kir

شوخ: قولق چرکی//قلق qulaq çırki

شوخ[17]: سخت چشم səxt çeşm

شومخ[18]: شوم şum

شامخ[19]: کوه بلند kuhi-bulənd

شامخات[20]: کوهھاء بلند

فصل الصاد

صبرخ[21]: کوشک köşk

فصل الطاء

طبّاخ[22]: بشورجِ bişürici

طَرخ[23]: صو چقرق یر su çıxaraq

طَرخ[24]: طاغ دبنده چقر یر dağ dibində çuxur yer

طریخ[25]: برنوع اواجق بالق bir növ uvacıq balıq

---

٢٦. ک.یوخ// ف. یوخ
١. ف. یوخ
٢. ک.یوخ// ت. یوخ
٣. ک.یوخ// ت. یوخ
٤. ف. یوخ
٥. ف. یوخ
٦. ک.یوخ// ف. یوخ
٧. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٨. م. یوخ // س. یوخ
٩. ک.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٠. ک.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١. ک.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٢ م.یوخ//ف.یوخ//س. یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ م.یوخ//ف.یوخ//س. یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٥. ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٦. ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٧. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فصل الغین

غَلمَلیخ// غلغلیج.[۱]: قلچق qalçaq

غَلمَلیخ// غلغلیج [۲]: قیچق qıcıq

غَلمَلیخ// غلغلیج [۳]: کله کله gülə gülə

فصل الفاء

فاخ[۴]: یورق yuraq

فخ[۵]: دوزق duzaq

فخ[۶]: حق hax

فراخ: کِیک gen

فرخ[۷]: بختلو bəxtli

فرخ[۸]: قوتلو qutlu

فرخ[۹]: همایون humayun

فرخ[۱۰]: مبارک mübarək

فلخ: اش اوّل iş əvvəli

فرازرخ[۱۱]: یکق yanaq

فصل الکاف

کاخ: کوشک// کُشک köşk

کاخ[۱۲]: یوکسک یر yüksək yer

کاخ[۱۳]: یوکسک مقام yüksək məqam

کُخ[۱۴]: بوغج buğca

کُخ[۱۵]: اغلان قورقُدُجی oğlan qoquducı

کُخ// کوخ [۱۶]: یکرمج// یکرِنجی yigrənc

کخ[۱۷]: بر چرکن صورت دور که دزرلر انوکله اوغلانجقلر قورقودرلر bir çirkin sürətdir ki düzərlər anunla oğlancığları qorqudarlar

کِخکِخ[۱۸]: اغلیجی ağlayıcı

کُرخ[۱۹]: کوشک köşk

کرخ[۲۰]: شهر ادی şəhər adı

کروخ[۲۱]: کام kam

کُستاخ[۲۲]: ادبسوز ədəbsiz

کُستاخ: ف güstax

کشخ[۲۳]: بر نوع اووق منتر bir növ uvaq mantar

کَلاخ[۲۴]: بُرک börk

کَلاخ سرخ[۲۵]: قزل بُرک qızıl börk

کلخ[۲۶]: دَشَق daşaq

کل سرخ[۲۷]: قزل بلجق qızıl bılcaq

کل سرخ[۲۸]: اَشون aşun

کل شِخ// کل شج[۲۹]: اوزلو بلجق üzlü balcıq

کلوخ: کَسَک kəsək

---

١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧. ک.یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٨. ک.یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٩. ک.یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٠. ک.یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١. ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ // س. یوخ // و. یوخ
١٢. ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٣. ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤. ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٥. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٦. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٧. م. یوخ // س. یوخ
١٨. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١. ک.یوخ//م. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٢. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٣. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦. ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٢٧. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٨. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٩. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

کَنخ//کتخ: کَش// کشک kəş

کوزَنخ: اکک چُقُری// چغری əng çuxurı

کوزهٔ رخ[۱]: یکاق زنکی yanaq rəngi

فصل الام

لاخ[۲]: بمعنی موضع mövze

لاخ[۳]: لیَک -lik

لاله رخ[۴]: قرمزی یکاق qırmızı yanaq

لبخ[۵]:بر اغج اسمیدر// چناره بکزر بر اغج çinara bənzər bir ağac

لخ// لوخ [۶]: حصیر اوتی həsir otı

فصل المیم

ماخ[۷]: یَرَمَز// یره‌ماز کمش yaramaz gümüş

ماخ[۸]: بکمز دقج bəkməz doqac

ماخ[۹]: همتسز کشی himmətsiz kişi

مَخ[۱۰]: یوز اته اورلن اوین yavuz ata vurulan uyan

مَخ[۱۱]: طمق اویان tamaq uyan

مخ: سُکِی// سُوکی süni

مُخ[۱۲]: الک ilik

مَرخ[۱۳]: چام اغجِ çam ağacı

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. م. یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۳ م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥. م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦. م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷. س. یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ل. یوخ
۱۱. ف. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۲. ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

مَرخ[۱۴]: ایکی اغج دور عرب دیارنده بری برنه اورجق اود چقر bir ağacdır ərəb diyarında biri birinə vuracaq od çıqar

مسخ[۱۵]: یویمق yuymaq

ملخ: چَکرکَه çəkirgə

موخ: عَلَم ələm

میخ: ف mıx

میخ[۱۶]: سکه// سکَ sikkə (qayıran alət)

میدخ// میداخ: یَوز ات// یاوز آت yavuz at

فصل النّون

ناجخ: سُکو دموری که اوجِ ایکی چتال اوله// بر سکی دمرنی که اُجی اکی چتال اوله// بر سکو دمرنی اوجی اکی دللو اولا// اکی چتل سوکی دمرنی süngü dəmiri ki ucı iki çatal ola

ناخ[۱۷]: معروف nax

ناخ[۱۸]: التون لو altunlu

نخ[۱۹]: قتی انجه ابلک// اپلک qatl incə iplik

نخ[۲۰]: ابریشم əbrişəm

نخ[۲۱]: ایکی قرق بجقلو خالی ini qıra bucaqlu xalı

فصل الواو

واخ[۲۲]: متقاب یای matqab yayı

۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ل. یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ف. یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

واخ[۱]: منتر mantar

واخ[۲]: نیزه nizə

واخ[۳]: کَمانَه gümana

وارخ: مَرتک mərtək

وژخ: قرش qarış

وژخ[۴]: اکری anırı

وزُخ[۵]: کوز اوت göz otı

فصل الهاء

هیدخ// هیرخ[۶]: یوز آت// یاوز ات yavuz at

فصل الیاء

یخ[۷]: بزِلو buzlu

یخ: بوز buz

---

۲۲. ک.یوخ//ف. یوخ // ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱. م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف. یوخ // ف یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳. س. یوخ // و. یوخ
٤. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف. یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

باب الدّال

بعض ما ذکرنا فی هذا الباب بالذال المعجمه فی الاصل ولکن اوردت الکل فی باب الدّال المهمله لقله استعمالها بالمعجمه و قیده المعجاه فی محلها. (این توضیحات در دو منبع اساس ما یعنی دستنویس مجلس و کتابخانه ملی بهمین صورت وجود دارد)

فصل الالف

آباد: معمور məmur

آباد: آفرین afərin

ابد[1]: هَمَشَه həməşə

آبسرد[2]: صوق صو sovuq su

آبسرد[3]: یخنی yəxni

آبشخور[4]: صو اَوِ su evi

آبکَند: سیل یولی// سیل یول sey yolı

اتمید: صَبَن// صَباَن sapan

اِدَند[5]: صانمش که sanmış ki

اَرد[6]: اتمکلک اوُن// اون ətməklik un

اَرَد[7]: ایک یکرمی بشنجی کُونِی// ایک یکرمنجی کنی ayın yigirmi beşinci güni

اَرجند: بر شهردور Ərcənd bir şəhərdir

اَرجمند: عزیز əziz

ارجمند: حرمتلو hörmətli

آرزومند: آرزولو// ارزلو arzulu

آرزومند[8]: ارزلیج arzulayıcı

آرزومند[9]: آرزولیق// ارزلیق arzılıq

۱. ک.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤. ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥. ف. یوخ ل.یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦. ل.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷. س. یوخ
۸. ک.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

اُرمُزد// اورمزد[10]: مشتری یلدزِی اوچنجی قات کوکده در Müştəri ulduzı

اُرمُزد// اورمزد[11]: ایوک اول کونی // ایک یکرمی بشینجی کونی ayın yigirmi beşinci güni

اروند[12]: دجله ارماغِی// ارمغی Diclə irmağı

اروند[13]: دره لو طاغ dərəlü dağ

اروند// الوند[14]: همدان طغی// طغ لرندن بر طاغ Həmədan dağı

اروند[15]: تجربه təcrübə

آژند: هَلِک// خَلک həlik

آژند[16]: صِوا// صوه suva

آژند: صِوا بلجِغی// صوه suva balçığı

آژند[17]: اورو بلچقِ uru palçığı

از سرخود[18]: کَندوزُندَن kəndözündən

آزاد[19]: ف azad

آزمند[20]: حریص həris

۹. ک.یوخ// ف.یوخ//ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰. ل. یوخ
۱۱. ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ// ل. یوخ
۱۳ .ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ ل. یوخ
١٥ م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ
۱۷. ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

اسُپرد// اسپرد// اسبر: یخنی yəxni

اسپرود// اِسفِرود: بوغرتلق ددکلری قوش// بَغرتَلق// بغروتلق قوشی bağırtlaq quşı

استاد// استاذ: ف ustad

استخوان رند[١]: لورِ قوشی lorı quşı

استخوان رند[٢]: قرتال دیدکلری بر قوش qartal dedikləri bir quş

اسفندارمد[٣]: قشک اخر ایی qışın axır ayı

اسفندمند//اسفندمذ: آیک ایکنجی کونی// اکنجی کنی ayın ikinci güni

اسفندمند[٤]: خمسه مسترقه نک اوچنجی کونی xəmsəyi müstəçrəqənin üçünci güni

اسکند[٥]: باش اوستندَ دورمش baş üstündə durmuş

آسیاباد: یل// ییل دکرمنی yel dəgirməni

اشتود[٦]: خمسه مسترقنک اکنجی کونی xəmsəyi müstəçrəqənin ikinci güni

اشناد// اسناد: ایک یکرم التنجی کونی// کنی ayım iyirmi altıncı günü

اعتضاد[٧]: محکم اولمق möhkəm olmaq

اعتضاد[٨]: قوت طوتمق qüvvət tutmaq

افد[٩]: عجب əcəb

افروزند[١٠]: اشلیجی işıllayıcı

الوند[١١]:همدان طَاغی//طغی Həmədan dağı

الوند[١٢]: همدان قلعه سی Həmədan aqlası

الصمد[١٣]:پناه نیازمندان pənahi-niyazməndan

امرود[١٤]: ف// اَرمود armud

امروزبامدان[١٥]: بیر کون ارتسی bir gün ertəsi

امید// اومید [١٦]: ف umud

انبان کبود[١٧]: سورقون اغجی surqun ağacı

انداد[١٨]: دیوار صیواسی duvar suvası

اند[١٩]: در محل مند مستعمل است

اند// اوند[٢٠]: اومق// اوممق ummaq

اندود: صِوا// صوه// صیوا sıva

اندود[٢١]: صواق sıvaq

انکژد// انکزد: قَصنِی// قَزنی qasnı

آن مرد[٢٢]: اول اَر ol ər

آوَرد: صوشده دوشرمک// دورشمک// دُرشمک savaşda düşürmək

اَورَند: کُرکَلو//کورکلو görüklü

اَورَند: هیبتلو heybətli

اومید// اُمیّد[٢٣]: اوموت// اومود umut

اهنود[٢٤]: خمسۀ مسترقنک اول کونی xəmsəyi müstəçrəqənin əvvəl güni

ای بدمرد[٢٥]: ای یرامز ار ey yaramaz ər

١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. م. یوخ // س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٧. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٨. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٩. ک.یوخ//ل.یوخ//م. یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٠. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١. ل.یوخ

١٢. ک.یوخ// م.یوخ//س.یوخ// و. یوخ
١٣. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤. ف. یوخ
١٥. ک.یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. ل. یوخ// و. یوخ
١٧. ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ // و. یوخ
١٨. ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ // و. یوخ
١٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠. ف. یوخ
٢١. ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ
٢٢. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٣. ک.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

ایزد// ازید: نام خدای// اللـه تعالی allah təala

اَیمُد//ایمَد[۱]: جفت çift

اَیمُد//ایمَد[۲]: صپان دمری sapan dəmiri

فصل الباء

باد[۳]: یل // ییل yel

باد[۴]: ایک یکرم برنجی کونی// یکرمی یدنجی کنی ayın iyirmi birinci güni

باد[۵]: اولسون دِمَک// السون دیمک olsun demək

بادآورد[۶]: چاتمه دکنی çatma dikəni

بادآورد[۷]: قالوغن دکنی çatma dikəni

باد رد[۸]: یاز او که جق اوجده اوله yaz evi ki çoq ucada ola

باد سرد[۹]: صُوُق یل sovuq yel

باد کرد[۱۰]: قَصُرغه qasırğa

بادکند[۱۱]: دَبَه dəbə

باربُد// پارد: چلجی çalıcı

باربُد// پارد[۱۲]:خسرو پرویزک چلجسی//چالجسی Xosrov Pərvizin çalıcısı

باربُد//پارد[۱۳]:خسرو پرویزک سازنده سی Xosrov Pərvizin sazəndəsi

پارد[۱۴]: سقرقه// صَقِرقَه//صَغِرقه saqırqa

پارد[۱۵]: کَنَه kənə

بارد[۱۶]: بورج burc

پارزد// پیرژد// بیرزد [۱۷]: قصنی qasnı

بازوبند[۱۸]: ف bazubənd

بازوبند[۱۹]: حمیلی həmili

پاغند[۲۰]: آتِلمِش پَمق// پَنبُق// پمبق// بامق atılmış panbıq

پاکند[۲۱]: یاقوت yaqut

بالاد// بالاذ[۲۲]: کوتَل kötəl

بالاد[۲۳]: فایده ایچون یوک چکن اتلر fayda üçün yük çəkən atlar

پالاد// بُالاذ// بُولاد// بُلاد: یَدَک yədək

بامداد[۲۴]: طکله danla

بامداد[۲۵]: ایرته ertə

پانصد: بیش یوز// بشیوز beş yüz

پانید[۲۶]// فانید: حلواجی قز halvacı qız

پانید[۲۷]// فانید: سَکر// شکَر şəkər

پاوند[۲۸]: پیوند peyvənd

پای بند//پابند[۲۹]: ایغی بغلو ayaq bağı

پای بند//پابند: ایق باغی// بغی ayaq bağı

باید[۳۰]: کرک gərək

---

۱. س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲. س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳. م. یوخ
٤. م. یوخ
٥. م. یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢. ب. یوخ
١٣. ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٤. ف. یوخ// و. یوخ
١٥. ف. یوخ// و. یوخ
١٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. م. یوخ// ل.یوخ // س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٨. ل.یوخ
١٩. ک.یوخ// ل.یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٠. ت. یوخ
٢١. ف. معناسی یوخ
٢٢. ف. یوخ
٢٣. ف. یوخ//ل.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤. ف. یوخ//
٢٥. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧. ل. یوخ
٢٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣٠. ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

پای مرد[۱]: نصیب nəsib

پای مُزد// پامزد: اَیق کِرَسی//کریسی ayaq kirəsi

ببرید[۲]: کسدک kəsdin

پُتلاد[۳]: ترشی turşı

بخاوند[۴]: رندلمک rəndələmək

بخجد[۵]: شه şih

بَخرَد[۶]: اُصلو uslu

بد[۷]: یَرَمَز yaramaz

بد[۸]: یَوز yavuz

بدنژاد: یرمز// یره مز اصللّو yaramaz əslli

بَدید[۹]: بللّو// بلّو bəlli

بَدید[۱۰]: اشکاره aşkara

پدید[۱۱]: گُود اَتمَک güd ətmək

برازد[۱۲]: ایودر əyüdür

برازد[۱۳]: هر لایق نسنیه درلر layiq

بَرتاد[۱۴]: فَرفیون fərfiyun

بَرد: اِراق اول// اراغ بول iraq ol

بُرد: الاجه// الجه alaca

بُرد: التمک// ایلتدی// التدی دیمک اولور// فعل ماضی من بردن ilətdi

پُرد[۱۵]: مثل məsəl

پُرد[۱۶]: یکلتمج yanıltmac

بردابرد[۱۷]: چاوشلروک های هوی çavuşlarun hay huyi

بربند// پربند// وربند[۱۸]: کوملِدُرُک// کُمُلدُرُک gömüldürək

پَرفند// پژفند[۱۹]: ریال سوز// ریالی سوز riyalı söz

بَرفند// پژفند [۲۰]: مکر məkr

بَرفند// پژفند [۲۱]: اصلسوز سوز əsilsiz söz

بَرفند// پژفند[۲۲]: محال سُز// محال// محال سوز mahal söz

برفرود[۲۳]: اشغه aşağa

برفرود[۲۴]: یوقرو yuqaru

پُرماورد//پژماورد[۲۵]: قاضی لُقمَسی// قاضی لقمه سی qazi loqması:

برنج زرد[۲۶]: صارو برنج sarı birinc

پُرند: انجه حریر incə hərir

پُرند: صچاق// سجاق//سچق//صچق sacaq

پُرند: اوجرلر دمک// اوچرلردیمکدر uçarlar deməkdir

پرِند[۲۷]: شمشیر(جوهری) şəmşir

پرِند[۲۸]: کومز kümiz

---

۱. ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ف.معناسی یوخ
۸. ک.یوخ// ف.معناسی یوخ// و. یوخ
۹. ک.یوخ// ت. یوخ
۱۰. ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ
۱۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲. ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. م. یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

بَرَند[۱]: یُولُمَک yülümək

پرنداورد[۲]: کوهرجی gövhərci

پرنداورد[۳]: شمشیرجی şəmşirci

بَرومند// برمند[۴]: قوتلو qutlu

بَرومند// برمند[۵]: یمشلو yemişlü

برومند[۶]: اوتلو یر otlu yer

برومند[۷]: اصلو بازرکان əsillü bazirgan

برومند[۸]: حاصل باغ hasıllı bağ

برومند[۹]: اصلو کشی əsillü kişi

پُروند[۱۰]: اَغاج ağac

پرید[۱۱]: چپر اولان çapar olan

پزاد[۱۲]: اولو خواجه ulu xacə

پَزامَند[۱۳]: کزر توقمغی göz toqmağı

پزاوند[۱۴]: قب تَرَقسی qapı taraqusı

پژاوند//پزوند[۱۵]: طَرِقس// طرقوس// طراقوس taraqus

بزخمید[۱۶]: دشی کجی dişikeçi

بزند[۱۷]: حریر hərir

پژغند// بزغند[۱۸]: تتری tətiri

پژغند// بزغند[۱۹]: بَلَمِط// بلمد bələmit

پژغند: بر اوتدر که طباقلر آنوکله سختیان بیرلر// بر یپرق که آنکله سختیان بویرلر bir otdur ki dəbağlar anunla saxtyan boyarlar

پژفند[۲۰]: ریالی// ریالو riyalı

پژفند[۲۱]: محالسز// محال سوز mahal söz

پژفند[۲۲]: یَارِلی سز yarılı söz

بِزمند[۲۳]: کناهلو gunahlı

پژند[۲۴]: شول اغجدر که بویجلر بز انوکله بویرلر şol ağac ki boyacılar bezi anunla boyarlar

پژند[۲۵]: یبان خیاری yaban xiyarı

پژوند[۲۶]: طوی// طوی قوشی toy quşı

بُسد[۲۷]: اووَق انجو uvaq incu

بُسد[۲۸]: مرجان mərcan

پِسند[۲۹]: بکلنمش bəgənilmiş

پَسند[۳۰]: اُروندولَنمش üründülanmüş

پَسند[۳۱]: صفت امر əmr sifəti

بسراید[۳۲]: ارته irtə

بسراید[۳۳]: قلا qıla

بسرخوند[۳۴]: اوغل اوقمش oğul oqumuş

---

۲۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ// س. یوخ// ل.یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ// س. یوخ// ل.یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ// ف. یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف. یوخ// ل.یوخ // س. یوخ // و. یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

---

۱۹. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ
۲۰. م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۱. م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۲. م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٥. ف. یوخ
۲٦. م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ // ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

بشکایت اغاز کرد[۱]: شکایته بشلق بشلدی şikayətə başladı

بشکلید// شکلید: برمغیله کتمک// برمق اوجیله کَدمک // برمق اوجیله کتمک barmaq ucilə gədmək

بشکلید// شکلید: درنقیله کتمک// طرنغله اوجیله کَدمک// طرنق اوجیله کتمک dırnaq ucilə gədmək

بشکلید(ن) // شکلید[۲]: نشان ایلمک nişan eyləmək

پشماکند// بشماکند[۳]: اَیرِم ayrım

پشماکند[۴]: یوکلِ yünli

پشماکند[۵]: کُرتن kürtün

بلند: یوجه// یُجَه yuca

پلید[۶]: کند gənd

پلید: مردار murdar

پلید[۷]: خبیث xəbis

پنجه بند[۸]: عصَاَبه əsabə

بند[۹]: صو کرده سی sü kərdəsi

بَند: باغ bağ

بَند[۱۰]: دوکم dugum

بَند[۱۱]: بقغو baqğu

بَند[۱۲]: بوغُن buğun

پَند: اوکُت// اوُکوُت ögüt

پُند: چَیلَق// چیلاق çaylaq

پُند[۱۳]: کَنَه kənə

پُندُ[۱۴]: صو کَرده مسی su kərdiməsi

بَندِکشاد// بندوکشات//بندکشات: بوغین// بوغن // بُغُن boqun

بنلاد// بنلاذ: بُنیاَد bunyad

پنَنَد: بلُرسوز صَاغِش//بلورسُز صَغِش// بلرسز bəllirsiz sağış

بنیاد: ف bunyad

بُوالکفد[۱۵]: اورشات ürşət

بود[۱۶]: دز diz

بود// بوذ[۱۷]: قرارکاه qərargah

بود// بوذ[۱۸]: اور معناسنه ur mənasına

پود: اَرغَج// اَرقج arğac

پود[۱۹]: انا بقی ana bağı

پوزبند[۲۰]: بوکک بغی// بُکوُک bükük

پوزبند[۲۱]: بزاغو اغزینا بغلارلر // بر نسندر که بوزغی یوزینه طقرلر اناسن اممسون دیو// بوزغی بورننه بغلدقلری توربه اناسن اممه سن دیو bir nəsnədir ki buzağı yüzünə tıqarlar anasın əmməsün deyü

پوژبند[۲۲]: یشمق yaşmaq

---

۳٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲. م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

۳. ف. معناسی یوخ

٤. ک.یوخ//ف. معناسی یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٥. ک.یوخ//ف. معناسی یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۷. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۸. ک.یوخ// م. یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۰. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱۱. ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱۲. ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

---

۱۳. ک.یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱٤. ک.یوخ// ف.یوخ// س.یوخ//ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۹. ک.یوخ//ل.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۰. ف. یوخ// ل. یوخ

۲۱. ف. یوخ// ل. یوخ

۲۲. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

پولاد// بولت: ف pulad

پولاد[۱]:پولاد دمری//بولت دمر pulad dəmiri

بَهبود[۲]: علم شخص Bəhbud

بَهبود[۳]: ایو اتلو دمکدر eyü ətlü

پُهُوذ// پیهود: یانمغه یاقن اولمش// ینمغه یقین اولمش yanmağa yaqın olmuş

بی خرد[۴]: عقلسوز əqilsüz

پِید[۵]: اپاغ باغ ayağbağı

بید: سوکوت// سُکُت// سُکُد sögüt

بیداد: ظلم zülüm

بیداد: ظالم zalim

بیداد[۶]: کوج güc

پیشانی بند[۷]: سجین sicin

بیش خورد[۸]:اوتمه//اوتمه بغدایutma buğday

پیش مزد[۹]: سفته səftə

پیرزاد[۱۰]: قوجه اوغلی ğoca oğlı

پیرزد// پیرژد// پیره زد[۱۱]:دانه چَادِر یعنی بر اوت danə çadur

پیرژد// بیرزد[۱۲]: قصنی qasnı

پیوند[۱۳]: قول qol

پیوند[۱۴]: قول باغ qol bağı

پیوند: اولَشُق ulaşuq

پیوند[۱۵]: ایق باغی ayağ bağı

بینند[۱۶]: کورُرلر دیمک اولور görürlər

بینند[۱۷]: اُمید طوتمق ümid dutmaq

بینند// پنَنَد [۱۸]: عدد مجهولدن عبارتدر ədədi-məchul

فصل التّاء

تارَد[۱۹]: کنه ginə

ترس نه دارد[۲۰]:قورقسی یوقدر qorqusı yoqdur

ترفند//ترفند[۲۱]: مکر məkr

ترفند//ترفند[۲۲]: زرق zərq

ترفند//ترفند[۲۳]: حیله hilə

ترفند[۲۴]: فان fan

ترند[۲۵]: قوچان دیدکلری قوش quçan

تروند[۲۶]: محالسوز mahal söz

تَزد: تخیل چَکِرکَسی//تخل چکرکه سی taxıl çəkirkəsi

تَزد[۲۷]: ترخانه اشی tərxana aşı

تعوید: هیکل heykəl

تعوید: حمایل// حمایلو həmail

تُلد[۲۸]: یومرو طرف yumuru tərəf

---

١ . ک. یوخ
٢ . ک. یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٣ . ک. یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ ک. یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٧ . ک. یوخ//ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٨ . ک. یوخ//س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٩ . ک. یوخ//م. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٠ . ک. یوخ//س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١ . ف. یوخ
١٢ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٣ . ک. یوخ//ل.یوخ//ف.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٨ . ک. یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٩ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٠ . ک. یوخ//ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢١ . ک. یوخ//ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٢ . ک. یوخ//ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٣ . ک. یوخ//ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک. یوخ//ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک. یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک. یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٨ . ک. یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

تلمید[۱]: شاکرد şagird

تلامید//تلماد//تلامد[۲]: جمع تلمید

تند[۳]: بورشق یوزلو آدم buruşuq yüzlü adam

تند[۴]: دشوار düşvar

تند[۵]: صرب sərb

تند[۶]: طونق tonuq

تندباد[۷]: قصرغه qasırğa

تندخورد// تندوخوند[۸]: طارطاغان tartağan

تنومند: صاغ sağ

تنومند: قیغسوز// قیغوسوز// قیغوسز// قیغسز qayğıuız

تَنوَند[۹]: قتی پراکنده qatı pərakəndə

فصل الجیم

جانش ورآید[۱۰]: جانِ چقه canı çıqa

جاوید[۱۱]: ابد əbəd

جاوید[۱۲]: دایم daim

جد[۱۳]:دورت یاشنده دوه dörd yaşında dəvə

چرد//**جرد**: چَردِ بوغه//چَرته بغه//چرتی بوغه çırtıbuğa

چرد//جرد: اوتلوکن// اوتلکن// ادلکَن// اُتلکن ötlügən

چرد// جزد// چژد[۱۴]: صقلق// سقلق sıqlaq

جزد// چژد[۱۵]: باشِی قِلسز başı qılsız

جزد// چژد[۱۶]: انجه آواز incə avaz

جزد//چژد[۱۷]: باش اورتسی//ارتسی baş ortası

جزد//چژد[۱۸]: طاغ باشی// بشی dağ başı

چشم‌بند: کوز باغی// کوز بغی göz bağı

چشم بند: پَچَه// بَچه pəçə

جعد[۱۹]: قورجق صاچ qıvırcıq saç

جغد// چغد: اوکی// اُکی// اُکو ügi

جغد// چغد: بَیقوش// بای قوش bayğuş

چکاد// چکاد: چَلیِ قوش// چول قوشی// چل// چیل çil quşı

چکاد//چکاد[۲۰]: طاغ باشی dağ başı

چکاد//چکاد: باشی قلسُز// باشی قلسوز başı qılsuz

چکاد// چکاد: باشک اورتسی// باش اُرتسی başın ortası

جکرآکند[۲۱]: یاغلی بغرسق yağlı bağırsaq

جکرآکند[۲۲]: یاغ بغر yağbağır

جِلد[۲۳]: پوست pust

جِلد[۲۴]: دری dəri

جَلد[۲۵]: قوی qavı

---

۱. ک. یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲. ک. یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۳. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٤. م. یوخ
٥. ک. یوخ//ف. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦. ک. یوخ//ف. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷. ک. یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک. یوخ//م. یوخ// ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک. اعلم ان تَنوند و خَوند و ترت و مرت و تار ومار کلها الفاظ مترادفه // ت. یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ف. یوخ
۱٥. ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۱٦. ف. یوخ
۱۷. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۱۸. ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ // و. یوخ
۱۹. م. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰. ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥.ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

جَلد[۱]: چوک çevik

چمن بند[۲]: بوکَت bügət

چند: قاچ// صاغش صورمق یعنی قچ qaç

چند[۳]: نیچه وقت neçə vaqt

جُنبَد[۴]: کُنبَد günbəz

جوانمرد: یکت کشی// یکیت yigit kişi

جوانمرد: سَخی səxi

چوب نورد[۵]: کره در یعنی جلهالر بز سرجق سلمن //کردر بز صرجق سلمان girədər yəni culhalar bez sarıcaq sülmən

چوب نورد[۶]: کندور// کندر kündür

چوب نورد[۷]: بز صارجق اغج bez sarıcaq ağac

چوب نورد[۸]: کردر//کردیر اغجی girədir ağacı

جومرد: سخی səxi

جومرد[۹]: یکت کشی yigit kişi

جومرد[۱۰]: ف cümərd

جود[۱۱]: سخی səxi

چوذ[۱۲]: بیقوش bayquş

چونید[۱۳]: نیتسز netəsiz

چهارصد[۱۴]: دورت یوز dört yüz

جهود[۱۵]: ف cuhud

جهید// جهیذ[۱٦]: جیز ceyiz

فصل الحاء

حسود[۱۷]: بَخیل bəxil

فصل الخاء

خاد[۱۸]: دولنکج dəvləngəc

خاد[۱۹]: چیلاق// جَیلَق//چَیلَق çaylaq

خار زرد[۲۰]: چاقشر دکنِ çaqşır dikən

خار سپید[۲۱]: قره یَندق qara yandıq

خانه زاد[۲۲]: طوغدوغی او doğduğı ev

خجند[۲۳]: ابم کومج əbəm köməci

خجند[۲٤]: شهر اد Xucənd-şəhər adı

خذاوند: اش اِسّی iş issi

خذاوند[۲۵]: اولو ulu

خدا یاری دهد[۲٦]: تکری یارِ قله tanrı yarı qıla

خرداد: ایک آلتنجی کونی ayın altıncı güni

خَرُد: لَهِم ləhim

خُرد// خورد [۲۷]: کوجک// کجک küçük

خُرد: اُوَق// اووق ovuq

خِرَد: عقل aqil

خردمند[۲۸]: اوصلو uslu

---

۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ // س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت. یوخ
٤. س. یوخ
٥. م. یوخ // ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦. ل. یوخ
۷. ل. یوخ // و. یوخ
۸. ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹. و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ// رس. یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ف. معناسی یوخ// ل. یوخ
۱۹. ف. معناسی یوخ// ل. یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ// ل. یوخ
۲٦. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

خردمند: عقللو aqıllı

خَزَند// خژند: سکو کبی بر اوت//سُکی suni kibi bir ot

خرسند: قناعت qənaət

خرسند[۱]: خشنود xuşnud

خشم آلود[۲]: ققدوغندن طبطلو اولان qaqduğundan tobtolu olan

خُشنود//خشند[۳]: راضی razi

خُشنود//خشند: ف xuşnud

خُشنود//خشند[۴]: قانع پهلویجه qane

خُشُود//خشوذ[۵]: درنغله قاشیوب یاره لمق //طرنغله قشنوب یرالنمق// درنغله قشیب یرلمق // یرتمق tırnaqla qaşıyub yaralamaq

خُشُود// خشوذ[۶]: اغج دال که اوجن کسلر// بر طال که اوزرده اجن کسرلر ağac dalı ki ucun kəs ərlər

خفید[۷]: بوقلمق boqulmaq

خلد[۸]: کوشواره guşvara

خُلد[۹]: بهشت behişt

خُلد[۱۰]: جنت cənnət

خِلید[۱۱]: بر اثر ترتلن یرده اولر// که دُرتلن// درتمکدن اولور bir əsər ki dürtülən yerdə dütməkdə olur

خِلید[۱۲]: اورتلمش اولمق örtülmüş olmaq

---

۱. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲. م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳. ک.یوخ// و. معناسی یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ// و. معناسی یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۵. و. یوخ
٦. و. یوخ
۷. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸. ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹. ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰. ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱. و. معناسی یوخ

خُنُود: تنبلت// تنبَلید// تبلد tənbəlıd

خواب آلود// خاب آلود: ایوخلو کز// ایقلو// اویقولو کوز uyqulu göz

خواب آلود//خاب آلود: اِمِزقنمق// امزغنمق ımızğınmış

خورشید//خُرشید: کُنَش// کونش günəş

خود: کندو// کندُ// کندی kəndü

خود: باشه کیلن اشق başa geyilən işıq

خونَد[۱۳]: قتی پراکنده qatı pərakəndə

خوی خرد[۱۴]: بالامود palamud

خوی خرد[۱۵]: بلوط palıt

خَوید: یاش ارپه yaş arpa

خَوید[۱۶]: غرباش ارپه ğırbaş arpa

خَوید: اَولَک// الک əvlək

خَوید[۱۷]: حاصل اکلمش یر hasil əkilmiş yer

خَیایَد(ن)[۱۸]: چینَمَک çeynəmək

خیشاوند: حشم həşəm

خیشاوند: قوم qovm

فصل الدّال

داد: عدل ədl

دادشاد[۱۹]: بخشش baxşiş

دادشاد// داشاذ// داشاز[۲۰]: عطا əta

داراد[۲۱]: تکری سخلسن tanrı saxlasın

---

۱۲. م.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸. ل. یوخ
۱۹. ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰. م. یوخ // ف. یوخ

داماد// دَماد: کویکو//کُیَکو güyəkü

دانشمند: ف danışmənd

دُبید[۱]: معجون məcun

دُبید[۲]: دیدلر دوا dava

دد: یرتیجی// یرتجی yırtıcı

دربند// دروند[۳]: ف Dərbənd

دربند// دروند[۴]: دُستق//طوتساق dustaq

درخورد[۵]: لایق layiq

دَرد: اَغری ağrı

دَرد[۶]: بوی boy

دَرد[۷]: رنج rənc

دُرد[۸]: شراب şərab

دُرد[۹]: مُورَد murad

دردمند//دردبند[۱۰]: اَغرلُو ağrılı

دردمند[۱۱]: درتلو dərtli

دردمند[۱۲]: رنجلو rəncli

دُرود: اسنلک əsənlik

دُرود[۱۳]: سلام salam

دزد// دوزد: اُغرِی// اوغری oğrı

دستاکرد// دستاکارد: بچق صَبی// بجق صابی // صپی bıçaq sapı

۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ// ت. یوخ
٤. ک.یوخ//و. یوخ
٥. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦. ک.یوخ// ل. یوخ//ف.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ// ل. یوخ// ف.یوخ//و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۰. ک.یوخ// ف. یوخ
۱۱. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳. ل. یوخ// و. یوخ

دستبند[۱٤]: مجوسیلر اوینی məcusilər oyunı

دشبذ// دشبد[۱۵]: سکوک صندقدن صکره اکری بته sünük sındıqdan sonra əgri bitə

دُشناد: چوق// جق// چُق çox

دُغَد: کَلِن gəlin

دلاد[۱٦]: کویکو güyəkü

دُلبند[۱۷]: ف dülbənd

دَند// دُند: ابله əbləh

دَند// دُند: بی باک// پاک bibak

دند[۱۸]: دفنه اغاجی// دفنی اغجی dəfnə ağacı

دوخ چَکاد: طازبشلو// طازباشلو daz başlı

دود: دوتن//توتون// توتن// تتن dutun

دودکند[۱۹]: بَجا baca

دوکارد[۲۰]: قرقلق qırqlıq

دوکارد: صِندو//صندی//اسِندی// سیندی// سِندو sındı

ده صد[۲۱]: اون یوز on yüz

دهن بند[۲۲]: یاشمق// یشمق yaşmaq

دهن بند[۲۳]: اغز باغِ ağız bağı

دیرند[۲٤]: دَهر dəhr

دیک بند[۲۵]: چلمکچ çölməkçi

دیودارد[۲٦]: هندوستان چامی Hindistan çamı

۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷. ف. یوخ//
۱۸. ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۱۹. ک.یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۵. ک.یوخ// ل.یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

دیودارد[۱]:صنوبر هندی sənübəri-Hindistan

دَیهَمد//دیهمذ//دیهد: ایک اون بشنجی کونی// کنی ayın on beşinci güni

فصل الراء

راد: کریم kərim

راد: جومرد cümərd

راود[۲]: یشل یر// یاشل yaşıl yer

رانیاد[۳]: یدلج yedilici

رانیاد[۴]: مطیع müti

رانیاد[۵]: دلَک dölək

راه آورد// ره آورد[۶]: یول ارمغانِ yol ərməğanı

راه آورد// ره آورد[۷]: ارمغان ərməğanı

راه اورد[۸]: قولاغوز qulağuz

راه سرود[۹]: اِرِ یولِ iri yolı

رَد[۱۰]: یشلو yaşlı

رَد[۱۱]: عاقل aqil

رَد// رذ[۱۲]: بلجی bilici

رَد// رذ[۱۳]: اولو حکیم//الو ulu həkim

رزد// رند[۱۴]: طُوجَه// طویجه toyca

رَزد// رژد: یِیَکَن کِشِی// ییه کَن yeyəgən kişi

رشتهٔ مروارید[۱۵]: انجی دزِسی inci dizisi

رعد[۱۶]: کوک کورلمک gök gürləmək

رَغند[۱۷]: یرتجی اوازی yırtıcı axazı

رَغند[۱۸]: اکیر پارسک اوازنه درلر anır parsın avazına derlər

رفتاد[۱۹]: عود اغجی درلر ud ağacı

رُقاد[۲۰]: اویخو uyxu

رَمَد[۲۱]: کوز اَغرسی göz ağrısı

رند[۲۲]: عیار əyyar

رِند[۲۳]: چوق بلور çox bilir

رِند[۲۴]: دلوجه dəlücə

رند[۲۵]: طوجه toyca

رند[۲۶]: دفنی اغجی dəfni ağacı

رند[۲۷]: ارباب لغه ərbabi lüğət

رُند[۲۸]: سز کلدی söz gəldi

روبند[۲۹]: یشمق yaşmaq

روبند// روی بند: نقاب niqab

روبند// روی بند: پچه// بچه peçə

رود[۳۰]: چای çay

رود[۳۱]: دَرَه dərə

۲۶. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. م. یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ// و. معناسی یوخ// ل. یوخ
۷. و. معناسی یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲. و. یوخ
۱۳. و. یوخ
۱٤. م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ
۲٥. ک.یوخ// م. یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۲۷. ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۲۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ// و. یوخ
۳۰. ک.یوخ// م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۳۱. ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ

رود[۱]: ارماق irmaq

رود[۲]: چنک قلی çəng qılı

رود[۳]: شینکک şənnik

روداورد[۴]: سلندی selindi

ریوند[۵]: اسهال درمانی ishal dərmanı

فصل الزاء

زاد: عُمُر ömür

زاد[۶]: اوغل oğul

زاد[۷]: سن sin

زاد[۸]: ازق azıq

زادمرد[۹]: تمام کشی tamam kişi

زادمرد[۱۰]: اَزِق azıq

زامیاد[۱۱]:فرس ایلرینک یکرمی سکزنجی کونی Fərs aylarının yigirmi səkkizinci güni

زباد[۱۲]:خوش ققلو جانورلر درسی xoş qoxulu canavarlar dərisi

زبان بند: دِل باغی// بغی dil bağı

زبان بند: دِل باغلیجی// بغلیجی dil bağlayıcı

زَبرجد: ف zəbərcəd

زر اندود[۱۳]: التون یلدوزلو altun yulduzlu

زرد: صارو// صری// صرو sarı

زَرَند[۱۴]: طمو damu

زشتیاد// زشتاد[۱۵]: غیبت qeybət

زَغَند:// رغند[۱۶]:یرتجی اواز ایدوب توسُنلُنمش//
یرتجی آواز ایدب توسلنمش yırtıcı avaz edübən novsunlanmış

زَغَند// رغند[۱۷]: پارس اونی pars ünı

زَغَند// رغند [۱۸]: یرتجی جانورک چغرمسی//
اوازِ yırtıcı canavarın çığırması

زمرد[۱۹]: ف zümürüd

زمرد[۲۰]: یشیل طاش yaşıl daş

زَنبَد[۲۱]: دِکرَن digrən

زَند: چاقمق//چقمق طاشی çaxmaq daşı

زَند[۲۲]: بوت اَوِ but evi

زَواد: اَزُقِ// ازوق azıq

زود: تیز// تز trz

زورمند[۲۳]: قوتلو qüvvətlü

زه لحاد// زه لخاد [۲۴]: ادوکه دیدکلری سزو ədük dikdükləri sızu

زَه و زاد// زه زاد: دول طوش// دُل دُش//
دول و دوش döl və töş

زیبد: یراشیق//یرشق//یره شور yaraşıq

فصل السّین

---

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ//ف.معناسی یوخ//س.یوخ//و.یوخ // ب. یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

---

۱٤. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٥. ک.یوخ
۱٦. ک. یوخ
۱۷. ک.یوخ// و. یوخ
۱۸. ک.یوخ// م. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ
۲۲. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲۳. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

ساد[1]: کلکه kölgə

ساد[2]: برابر bərabər

ساد[3]: یاش داش yaşdaş

ساد// ساده[4]: آری arı

سبد[5]: تَزکَرَه təzəkrə

سَپَد: ف// معروف səbəd

سپند[6]: بوبرتک bübürtək

سپند[7]: شول دوشدور که کوز دَکمِش صَنولر کِمسَدَن دفع ایدر şol duşdur ki göz dəgmiş sanırlar kimsədən dəf edər

سپند[8]: یوزرلک yüzərlik

سپندان خورد [9]: خَردَل xardal

سِپهبد// سپهبذ: چری بکی çeri bəgi

سِپهبد// سپهبذ: چری باشی çeri başı

سپهبد [10]: بک bəg

سِپهبد[11]: سپه دارلر sepəhdarlar

سِپهبد[12]: سپهسالار sepəhsalar

سپه اند[13]: بادِشه padişah

سپید// سپیده: آق قَوَق aq qovaq

سپید: قواق اغجه qovaq ağacı

ستاوند// سیتاوند: یوجه صفه که درک اوستنده اوله//یجه// استنده اولا uca sofa ki dirək üstündə olur

سُخُر کند[14]: سفره ویرجی süfrə verici

سربلند[15]: کوچیمن//کُجَیمَن gücimən

سربند[16]: باش اغِ baş ağı

سربند[17]: باش کیمی baş geyimi

سرحد[18]: صنور sınır

سرخباد[19]: یلانجق علتی yılancıq illəti

سرد: صُوُق// صُووق sovuq

سرماسرد[20]: ییلاق yaylaq

سَرمد[21]: پیوسته peyvəstə

سَرمد[22]: اولاشدور ulaşduri

سَرند[23]: بَغدمق baqdamaq

سِرند: یپرقسوزصرمشق// یپرقسز yapraqsız samaşıq

سزد[24]: یراشور yaraşır

سرود[25]: ایرمق// ایرلمق irmaq//irlamaq

سرود[26]: ار// اِیر ir

سرود[27]: ترکی چغرمق türki çağırmaq

سرواذ// سرواز[28]: بوش یعنی خالی boş

---

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ل.یوخ//ف.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف. یوخ// ل.یوخ // س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۲. م. یوخ// ف. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ل. یوخ// و. یوخ
۱٦. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف. یوخ// ل.یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۲٥. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ
۲٦. م. یوخ// ف. یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ف. یوخ

سرواذ[۱]: شعر... (اوخونولمور)

سُرواد[۲]: یوزرلک yüzərlik

سُعد[۳]: توپَلَق topalaq

سفید// سپید: آق aq

سمند[۴]: قولک qulan

سمند[۵]: اَکیر ات// اَکِر آت//آتی anır at

سمند[۶]: یاغر آت yağır at

سمند[۷]: دِینَق dıynaq

سمند[۸]: صَرو اَت saru at

سند: بر ولایت bir vilayət

سند: حرمزاده haramzada

سند: صوغلجان// سُغلجان soğulcan

سنجد: اکدَه igdə

سواد[۹]: دورت یان// دُرت dörf yan

سواد[۱۰]: دورت پاره dörf para

سُود[۱۱]: اَصِّی assı

سودمند[۱۲]: اصللو assıllu

سوکند: آند// اند ایچمک and

سیصد: اوج یوز// اوچیوز üç yüz

سیلاب[۱۳]: سیل یولی sel yolı

سینه بند[۱۴]: ف sinəbəd

۱. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳. ف. یوخ// ل.یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
٥. ف. یوخ
٦. ک.یوخ//م.یوخ//ف یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ل. یوخ
۱۰. ک.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱. ف. یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//م.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فصل الشّین

شاد// شاذ// شاذه: ف şad

شاکرد: ف şagird

شادورد[۱۵]: اَی اغلی ay ağılı

شانهید[۱۶]: یَبا yaba

شاه رود[۱۷]: بر درلو چلغو bir türlü çalğı

شاهد[۱۸]: محبوب məhbub

شاید[۱۹]: اوله که ola ki

شایورد// شادورد[۲۰]: اَی اغلی ay ağılı

شَخُد// شَجد[۲۱]: قاتِ صوق qatı sovuq

شَخود// ناشخود: آخر صوکی// آخور صُیکی// صکی axır sunı

شَخود: طرقماق// طَرِقمَق// درقمق tırıqmaq

شَخود[۲۲]: جراحت cərahət

ششصد: التی یوز// الت یوز altı yüz

شَغاد// شفاد[۲۳]: حلال həlal

شفود[۲۴]: حرام dam

شفتالود[۲۵]: شفتالو şəftalu

شکم بند[۲۶]: قرن باغِ qarın bağı

شکم درد[۲۷]: قرن اغرسی qarın ağrısı

شلوار بند[۲۸]: ایچ طون باغِ iç don baöı

۱۵. ک.یوخ// م. یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// م. یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ// م. یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

شمشاد[۱]: چمشیر//شِمشِر //جمشیر çamşır

شمشاد[۲]: چمشیر اغاجی//شِمشِر اغجِ//جمشیر çamşır ağacı

شمغند: چرکن قخُلو//چرکین قخولو çırkin qoxulu

شمیذ[۳]: کوکجک چراق göyçək çıraq

شمید[۴]: صو باشی// صَوش subaşı

شَمِیدَ// شمیذ: بیهوش// بی هوش bihuş

شنبلید// شنبلیذ[۵]: صرو چکدم saru çigdəm

شنبلید// شنبلیذ: بوی// بَول buy

شنجود[۶]: یرالو yaralu

شنجود[۷]: یره yara

شنید//شمید//شِند[۸]: قوش قیناغی// طینغی//قینغی quş qaynağı

شنید// شِند[۹]: قوش بُرنی quş burnı

شواد[۱۰]: توی قوشی// طوی قُشی toy quşı

شُود[۱۱]: اولدی دیمک اولور oldı

شَوید[۱۲]: طُرق اوتی turaq otı

شهد[۱۳]: اُوغل بالی// اغل oğul balı

شهد[۱۴]: موملو بالی mum balı

شید[۱۵]: کنش بَکی günəş gibi

۲۸. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱. س. یوخ
۲. س. یوخ
۳. ک.یوخ//ف. یوخ // و. یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//سیوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨. ل. یوخ// س. یوخ
٩. ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ
۱۰. و. یوخ
۱۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ// م. یوخ // ف. یوخ

شیذ[۱۶]: کوش بربر دلنجه gəviş

شیراد// شیداد: چُوال کوشَه سی// چوال کَوشسی çuval gəvşəsi

فصل الصّاد

صاد[۱۷]: بَقرَجَ baqırca

صد// **سد**: یوز yüz

فصل الطّاء

طبرزد[۱۸]: اق شکر aq şəkər

طرید: جَولان covlan

فصل العین

عطارد[۱۹]: ف Utarud

عمد[۲۰]:صویه برغلن صال suya burağılan sal

عود[۲۱]: ف ud

عود[۲۲]: بوینی قصه ششتا boynı qıssa şeşta

عید[۲۳]: ف id

فصل الغین

غُدد: بَز// بیز bəz

غُدد[۲۴]: اور ur

غَرد[۲۵]: یاز اَوِ // یای اوی yaz evi

غَرغد//غرقد[۲۶]: سنجان دکنی sancan dikəni

۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۱۷ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ک.یوخت.یوخ
۲٦. ک.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

غُرنبید[۱]: قتِ جغرمق qatı çağırmaq

غَزید: قِزلِقسوز// قزلقسز qızlıqsız

غَند[۲]: دکرمی dəgirmi جمع شده

غُنُد[۳]: جمع اولوب کلمک cəm olub gəlmək

غُنُد: جمع اولمق cəm olmaq

غُنود: راحت اولمق rahat olmaq

غُنود[۴]: امزقنمق imızqınmaq

غُنود[۵]: ایومق// اُیمق uyumaq

غُنود[۶]: ایقو ایچرو اولمق uyxu içəri olmaq

غوشاد[۷]: طوار یتغی tavar yatağı

فصل الفاء

فالاد[۸]: بیهوده سوز bihudə söz

فانیذ[۹]// پانید: اغ جوبی ağ cübi

فانیذ[۱۰]: شول اغج که قپو اوکنه قورلر şol ağac ki, qapu önünə qorlar

فدفد[۱۱]: دوز یر duz yer

فردا بامداد[۱۲]: یارین ایرته yarın ertə

فرزد: تازه چمن که تازه لکی کتمز// تازه لغی yaza çəmən ki tazaləligi getməz

فرزد[۱۳]: اولمق olmaq

فرزند: اوغل oğul

فرزند فرزند[۱۴]: اوغل اوغلِ oğul oğulı

فرسید[۱۵]: اسکمش əskimiş

فرسُد[۱۶]: صولدی soldı

فرسُد[۱۷]: اشندی aşındı

فرساید[۱۸]: اشندی aşındı.

فرساید[۱۹]: صولدی soldı

فرصاد[۲۰]: تود tud

فرغند// فژغند: ییمش و صرمشق کبی بر اوتدرکه صرمشور و قرودور// یمش و صرمش کبی بر اوتدر که طولاشدوغنی قورودر yemiş və sarmaşıq kibi bir otdur ki sarmaşır və qurudur

فرکند: سیل یولی sel yolu

فرود[۲۱]: آشغه aşağa

فرهمند: اوصلو// اُصللو uslu\\asıllu

فریاد[۲۲]: مدد درمک mədəd dirmək

فرید[۲۳]: بکدشی یوق bəkdəşi yoq

فرید[۲۴]: صدفدر sədəf

فسود[۲۵]: بر دانه انجو bir danə incü

فَقاد[۲۶]: قولدن قان الجِ qoldan qan alıcı

فقند// فغند[۲۷]: سچرمق sıçramaq

---

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥. ل. یوخ
٦. ک.یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ

فلاد// فلاذ: هرزه سوز// هرزه hərzə söz

فلاد[۱]: بیل کتورن کمسه bel götürən kimsə

فلخود: جکد// چِکد çigid

فلخود[۲]: چکد چقرمق çigidi çıqarmaq

فلخود[۳]: پنبه چقرمق pənbə cıqarmaq

فلخود[۴]: پموق دکلری pamuq dənləri

فلخید[۵]: پنبه زن باشد

فلغند: بوکلمش//بُکلمش دیوار bükülmüş divar

فَند: هرزه سوز// هرزه سز hərzəs söz

فَند[۶]: یالان سوز yalan söz

فنود[۷]: دکلنمک diklənmək

فنود[۸]: کمسیه موافقت ایلمک kimsəyə müvafiqqət eyləmək

فصل القاف

قتاد[۹]: کون gəvən

قبافد[۱۰]: کسَنَک kösnük

قد[۱۱]: کشنک بویی// بوی kişinin boyı

قداد[۱۲]: قرن اغرسی qarın ağrısı

قَدید: بَصدَرمَه//پَصتِرمه basdırma

قراکند//قزاکند//قژاغند[۱۳]: ات چتالِ ət çatalı

قزاکند[۱۴]: چوقال çovqal

قلقند[۱۵]: قرا بوینُک کوکی qara boyanun köki

قند: شکر şəkər

قنود[۱۶]: الدُنمش aldanmış

قنود[۱۷]: مغرور məğrur

قید[۱۸]: کرفتن giriftən

فصل الکاف

کار بد[۱۹]: یرمز اش yaramaz iş

کارد: بچاق// بِچَق bıçaq

کاسد[۲۰]: قماش qumaş

کاسد[۲۱]: کچمز اقچه keçməz aqça

کاسه بند[۲۲]: چنقچی çanaqçı

کاسه بند[۲۳]: چنق صِنقُن دوزیجی çanaq sınıqın düzəyici

کاسَرود[۲۴]: نام رود Kasrud

کاغد[۲۵]: ف kağıd

کالبد: قالب qalib

کباد[۲۶]: جکر اغرسی cigər ağrısı

کالبذ[۲۷]: سِرجَه بَرمَق serçə barmaq

کَبد[۲۸]: چوقال جنک کوننده کیرلر çuqal cəng günündə geyərlər

---

۲۷. ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک. یوخ
۳. ک.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف. یوخ //س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳. ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢. ک.یوخ// ل. یوخ //س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٣. ک.یوخ// ل. یوخ //س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
٢٧. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

کبد[1]: مشقت məşəqqət

کبد[2]: سرسم sərsəm

کَبَد[3]: لَهِم ləhim

کبود: کُوک نسنه// کک//کوک رنکِ// کبود gök nəsnə

کبود[4]: سرقون اغجِ surqun ağacı

کَرد: توز toz

کَرد[5]: توان təvan

کَرد[6]: پهلوان//دلیر pəhləvan

کِرد: دکِرمی dəgirmi

کِرد[7]: چَوره çevrə

کُرد[8]: بهادر bahadır

کُرد[9]: قوتلو qüvvətlü

کرد آلود: توزلو// توز اولمش tozlu

کرد الود[10]: توز رنکلو toz rənglu

کرداکرد//کردکرد: چَب چوره// چَپ جَورَه cəb-çəvrə

کردَباد//کرده باد: قصورغه//قصرقه//قصرغه qasırğa

کردن بند[11]: طوق toq

کردن بند[12]: بوغمق boğmaq

کردن بند: بیون باغِی// بوین بغی boyun bağı

کُردَند[13]:اغزده چقن اوجق ağızda çıqan uçuq

کُردند[14]: دَمرَکو dəmrəgü

کُزند: زیان ziyan

کُزند[15]: رنج rənc

کژاغند// کژ اکند: یورغان// یورغن yorğan

کژاغند//کژاکند: چقل// چقال//چوقل çuqal

کژاغند// کژاکند[16]: صَوش (کوننده کیرلر)

کژ اکند[17]: حریر hərir

کُزد[18]: کشوردر تعرب ایدیب kəşür

کَزود[19]: طُکوزلان بوجکی tonuzlan böcəyi

کُزید[20]: باش خراج baş xərac

کسانند[21]: کمسلردر kimsələrdir

کلاجود[22]: صغرغی قویجق صلق sağrağı qoyacaq salıq

کلاجود: طپو صغراغی//طاپو صاغرغی// صغرغی tapu şağrağı

کلاه کرد[23]: دکرمی تقیه dəgirmi təqyə

کلند: چَپَه// چاپه çapa

کلوبند[24]: بوغاز باغی boğazbağı

کلوبند: بغمق// بوغمق boğmaq

کلوند[25]: تحفه töhfə

کلید: مِفتاح miftah

کمند: ف kəmənd

---

۲۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ //س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ف. یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ
٤ ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦. ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۸. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۹. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ// ل.یوخ // و. یوخ
۲۳. ک.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٤. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کمند[۱]: چنکل çəngəl

کمند[۲]: سنتراج sunturac

کمند[۳]: صبان اغجِ saban ağacı

کنبد: ف günbəd

کنجد[۴]: سوسَم süsəm

کنجد[۵]: اِکده igdə

کُند[۶]: کودن ködən

کُند[۷]: چُنکَه çöngə

کَند[۸]: کوی köy

کَند[۹]: قُوَاَن سَپدِ qovan səpədi

کَند[۱۰]: قونشق قوخوسی qonşaq qoxusı

کُند[۱۱]: کسَمَز نسنه kəsməz nəsnə

کُند[۱۲]: کَندِر kəndir

کند[۱۳]: الت تناسل aləti-tənasül

کنکرزد[۱۴]: صمغ کنکر səmği kəngər

کنکرزد[۱۵]: کنکر صغزی kəngər sağızı

کُنَند: اکی چتل بَل// ایکی چتال بیل// اکی چاتلی بل iki çatal bel

کَوزَد[۱۶]: بوق بوجکی boq böcəgi

کوزد[۱۷]: اصرغان ısırğan

کوزد[۱۸]: طکزلان قوردی tonuzlan qurdı

کوسپند// کوسفند: قوین// قیون qoyun

کوشاد[۱۹]: جنطانه cüntiyana

کوکرد[۲۰]: ککرت kügürt

کوکنار سپید[۲۱]: اق خشخاش aq xaşxaş

کهبد[۲۲]: سمسار simsar

کهبود// کهبد: التون کمش و جواهر الور خزینه دار// خزینه‌دار که التون و کمش و جواهر اولر altın gümüş və cəvahir olur xəzinədar

کَید[۲۳]: یَوز صنمق yavuz sanmaq

کیسوبند: ساج بَغی// باغی saç bağı

کیسوبند[۲۴]: کوزل طون gözəl ton

فصل اللاّم

لاد: جومرد cümərd

لاد[۲۵]: بر اوغلو زماندر Lad

لاد[۲۶]: یمشق حریر yumuşaq hərir

لاد[۲۷]: واله vala

لاد[۲۸]: برر بایدر یُمِشق// یمشق بای yumuşaq bay

لاد[۲۹]: مهره دیوار möhreyi-divar

لاجورد[۳۰]: ف lacvərd

۱. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ف. معناسی یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٥. ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. م. یوخ // س. یوخ
۱۳. م. یوخ // س. یوخ
۱٤. ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٥. ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ// ل. یوخ
۲٦. ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ
۲۷. ک.یوخ// م. یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۸. ف. یوخ// و. یوخ
۲۹. ک.یوخ// م. یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ

لاجورد// لاژورد: سبزرنک//بر رنک bir rəng

لبند[۱]: دکر dügər

لُد[۲]: اونکو önəgü

لُد[۳]: ازقن azğın

لدود[۴]: ازغن azğın

لدود[۵]: اونکو یوزلو önəgü yüzlü

لکد[۶]: شلاق şallaq

لکد[۷]: شیله şillə

لکد: دَپمک dəpməl

لند[۸]: لاف laf

لند[۹]: ارک التی ərin aləti

لَوَند[۱۰]: نادان nadan

لَوَند[۱۱]: جاهل cahil

لَوَند[۱۲]: روسپی عورت ruspi övrət

لَوَند[۱۳]: اول که نیچه کرکسه یوریه ol ki necə gərəksə yürüyə

لهید[۱۴]: قرن qarın

لَوید[۱۵]: قَزان qazan

فصل المیم

مادرزاد[۱۶]: انه بر قَردَش ana bir qardaş

مارسفند// ماراسفند[۱۷]: ایوک یکرمی طقزنجی کونی ayın yigirmi doqquzunci güni

مانند[۱۸]: بَکدَش bəkdəş

مانند[۱۹]: بَکزر bənzər

ماهی خرد[۲۰]: اوشق بلیق uşaq balıq

ماهی کُرد[۲۱]: قالقان بالق qalqan balığı

مخید: دَپرنیش// دپره نش dəprəniş

مخید[۲۲]: حرکت hərəkət

مخید[۲۳]: جانوردن اوشنوب ات قتی یورمک canavardan üşənib atı qatı yürümək

مُد[۲۴]: ف mod

مَد[۲۵]: دخی اپلک iplik

مداد[۲۶]: مرکب mürəkkəb

مَرد: اَر ər

مُرد[۲۷]: اوشاق uşaq

مُرد[۲۸]: کُجُوجُک küçücük

مُرداد[۲۹]: ایک یدنجی کونی//کنی ayın yeddinci güni

مُرداد[۳۰]: اورته یار آیی orta yaz ayı

مرقد[۳۱]: یَتجَق یر yatcaq yer

مرقد[۳۲]: اولیجق یر ölicək yer

---

۳۰. ک. یوق
۱. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ل. یوخ // ف. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ل. یوخ // ف. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ل. یوخ // ف. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. م. یوخ

۱٦. ک.یوخ// ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷. ف. یوخ
۱۸. ف. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۲۸. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۲۹. و. معناسی یاریمچیقدیر
۳۰. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۳۱. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

مروارید: انجُو incü

مرود[۱]: ارمود armud

مزد: اجرت// اجر ücrət

مزد[۲]: کری kirə

مزد[۳]: مشتری یلدز Müştəri yulduzı

مزید: سِرَمنَه اوینی// صرَمَانَه اویونی// صرَمَنَه اُیونی sıramana oyunı

مستمند: حاجتلو hacətlu

مستمند[۴]: قیغلو qayğulu

مستمند: بغلو bağlu

مسند[۵]: سویکاکی söykəki

مِشوَد[۶]: عمامه əmamə

مقعد[۷]: اوترجق یر oturacaq yer

مکاید[۸]: مکر məkr

ملند[۹]: سوز دکلج söz degiləcək

ملند[۱۰]: اقسمه aqsama

مند[۱۱]: ادات نسبت مثل درمند ədat

موبذ// موید: عالم که اندن روایت ادرلر alim ki andan rəvayət edərlər

موبذ[۱۲]: حکیم həkim

موبذ[۱۳]: دانا dana

مورَد// مُرد : مَرسِن// مرسین mərəsin

مورد[۱۴]: کُول gül

میان بند[۱۵]: قوتاز qotaz

میان بند[۱۶]: اُچقُر uçqur

میان بند[۱۷]: قوشاق//قُوشَق//قُشق//قُشَاق quşaq

میان بند[۱۸]: کمر kəmər

مَید[۱۹]: یَو yavu\\ yavı

مَید[۲۰]: بزمک bizəmək

میزد// میزداد: دوکون// دُوکُن dügün

میزد//میزداد: عشرت مجلسی işrət məclisi

میلاد[۲۱]: ف milad

فصل النّون

نابدید[۲۲]: کورٌنمَز görünməz

نارد// نازد[۲۳]: کَنَه kənə

ناکوارد: تُخمَه toxma

ناکوارد// ناکوار[۲۴]: چوق یمکدن طعام سکمک çoq yeməkdən təamı sinləmək

نامرد[۲۵]: اَرلکسُز ərliksiz

نامزاد[۲۶]: آدلو adlu

نامزاد[۲۷]: اَدَقلو// یادقلو adaqlu

---

۳۲. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱. ک.یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲ . ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳. ل. یوخ
٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ// ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱. م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ل.یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۱٦. ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۱۷. م. یوخ
۱۸. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ // و. یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ // و. یوخ

نامزاد// نامزد[۱]: نشان ایلمک nişan eyləmək

نامزد// نامزاد[۲]: توکورلو//توکرلی//توکرلو tukürlü

ناورد[۳]: شنلک ایلمک şənlik eyləmək

ناوراد[۴]: صوش savaş

ناوراد[۵]: بهادرلک bahadırlık

ناوردآورد[۶]: جَنک cəng

ناوردآورد[۷]: بهادرلق bahadırlıq

ناهید: زوهره// زهره یلدزی Zöhrə ulduxı

نبرد[۸]: حمله həmlə

نبرد: صَوَش// صواش savaş

نبرد[۹]: جنک cəng

نبید: خرمه شرابی// خرما xurma şərabı

نبید[۱۰]: خرمه// خرما شربتی xurma şərbəti

نجد[۱۱]: راه سربالا rahi sərbala

نجد[۱۲]: اولو ulu

نخجد[۱۳]: دَمُر بوققو// بوغی dəmir buğı

نخود: ف noxud

نَرد: بوداَق// بُدَق// بودق budaq

نَرد: بر اغج// اغج bir ağac

نرد: بر ایون/ بازی معروف bir oyun

نَرد[۱۴]: ف nərd

۱. ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲. م. یوخ// ف. یوخ
۳. ک.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ف. یوخ// ل. یوخ
۷. ف. یوخ// ل. یوخ
۸. ک.یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۹. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤. ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

نَرد[۱۵]: اغج اوزدکی ağac özdəgi

نَرد[۱۶]: یپراق yapraq

نزد: یَقِین// یقن// یاقین//یاقن yaxın

نژاد[۱۷]: اصل əsl

نژاد[۱۸]: نسب nəsəb

نَژد// نِژند[۱۹]: غصه ğüssə

نَژد// نِژند: هیبتلو heybətkü

نَژد// نِژند: غصّلو// غصه لی ğüssəlü

نژد// نژند[۲۰]: الو خوجه//اولو خواجه ulu xacə

نژمند[۲۱]: غصلو ğüssəlü

نَشخُود// شخود: اخور صُکی// اَخر صوکی axur sunı

نَشواد[۲۲]: علم شخص Nuşvad

نُشود[۲۳]: یلمق yalamaq

نعلبند: ف nalbənd

نمد: کَچَه kəçə

نمد: ف nəməd

نمازبامداد[۲۴]: صباح نمازی sabah namazı

نماز بامداد: ارته نمازیِ ertə namazı

نمک سود// نمکسوت: ایت بورنی// ات بُرنی it burnu

نمک‌سود// نمکسوت[۲۵]: باصدرمه basdırma

نمک‌سود// نمکسوت[۲۶]: قورو اُت quru ət

۱۵. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷. ف. یوخ
۱۸. ف. یوخ
۱۹. ک.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۰. ل. یوخ
۲۱. ف. یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲. ل. یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

نُوارَد[1]: دَرزِ نُورَد dərzi nəvərdi

نود: طوقسن// طقسان// طقسَن toqqsan

نَود[2]: سَاغِش sağış

نود[3]: اول قَدر ol qədər

نُورد[4]: لایق layiq

نُورد[5]: دورُدی دیمک اولور dürdi

نَورد[6]: سُلمَن// سلمین sülmən

نَورد[7]: خِلَک xilək

نورد[8]: دُرَم duram

نورد[9]: بُکلَم bükləm

نُورد[10]: کِدَر//کردر//کَرآدِر//کَرَه دِر girədər

نُورد[11]: یُمَرجَق yumurucaq

نومید[12]: اومیدسوز ümitsiz

نوند[13]: یورتمه yurtma

نوند[14]: استیجی istəyici

نوند: خبرجی xəbərci

نوند: یورغه// یُرغه yorğa

نوند[15]: الدریجی aldırayıcı

نوند[16]: پیک peyk

نوند: یوکروک// یوکرُک// یُکرُک yügürük

نویذ// نونیذ[17]: طویَمِش tuyamış

نویذ// نونیذ[18]: اویَنق uyanıq

نویذ: مُشتُلُق muştuluq

نویذ: قوت qüvvət

نویذ[19]: ارق arqı

نویذ: عوض əvəz

نویذ[20]: اومدورمق umdurmaq

نویذ// نواد[21]: نَوآلَه nəvalə

نویذ[22]: خبردار xəbərdar

نهاذ[23]: رسم rəsm

نهاذ[24]: آیین ayin

نهاذ[25]: دُزَن düzən

نهاذ[26]: بنیاد bunyad

نهصد[27]: طقوز یوز doqquz yüz

نیارد ستد[28]: الَیمَیَه alımaya

نیازمند[29]: حاجتلو hacətlu

نیزند[30]: بولنق bulanıq

نیزند[31]: چرکن یوزلو çirkin yüzlü

نیرومند: قوتلو qüvvətiü

---

۲۶. ک.یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ .ک.یوخ//م .یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//م .یوخ//ف.یوخ// ل. یوخ //س.یوخ//و.یوخ //ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ //ت.یوخ
۱۰. ف. یوخ// ل. یوخ
۱۱. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. و. یوخ

۱۷. ک.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ل.یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۲۳. ل. یوخ
۲٤. ل. یوخ
۲٥. ک.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۸. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

نیشخورد[1]: کَوشِ kəviş

نیم چمد[2]: بر نوعه مخلوقدر bir növ məxluqdur

نیم‌خورد[3]: یمکدن اَرتَمَ yeməkdən artama

نیم خورد[4]: یَنَه ارتق yana artaq

فصل الواو

والاد[5]: بنیادک اوک صراسی// سرسی bunyadın ön sırası

والاد[6]: قور qur

والاد[7]: مهره məhrə

والاد[8]: بُنجُق buncıq

ورارود// ورزورد[9]: ماوراء النهر اقلیمی Vəravərd

وربند[10]: کومکدرک gömüldürək

وَرستاد: وظیفه vəzifə

وَرند: اورُمجَک// ارمجک hörümcək

وَستاد// وسفاد [11]: جوق//چوق//چق çoq

وُسفاد// وشتاد[12]: رند rind

وسناد// وسفاد [13]: درلو durlu

وند: صنامق// صِنَمَق//صناماق sınamaq

وند: اِشدَه زحمت چَکمک işdə zəhmət çəkmək

وَید[14]: یاوقلنمش// یاوَی قلنمش// یوقلنمش yavıqlanmış

وَید[15]: اکسُوک əksik

فصل الهاء

هدهد[16]: الاجه ابک alaca ibik

هدید[17]: شیر ترش

هَرید[18]: خذمتکار hizmətkar

هشتاد: سکسان səksən

هشتصد: سکزیوز səkkiz yüz

هفتاد: یِتمِش yetmiş

هفتصد: یدی یوز yeddi yüz

هم اورد[19]: بکدش bəkdəş

همچند: اول قدر ol qədər

همچون این باد[20]: بویله اولسون böylə olsun

هم داماد[21]: بَجَنَق bacanaq

همزاد: بیله دوغمش// بله طوغمش// طغمش bilə doğmuş

همزاد[22]: اکز ekiz

همسود: عناب اکده سی//اکدَسی ənnab igdəsi

همسود: ایت بُرنی// ات برنی it burnu

همسود[23]: فایده اورتاغی fayda ortağı

همسوکَند: اَندلو// بله اَندلو andlı

همورد[24]: سقف اغاجی saqaf ağacı

همید[25]: تهمت tömət

---

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
٥. ف. یوخ
٦. ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۷. ف. یوخ
۸. ف. یوخ
۹. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱. س. یوخ
۱۲. ک.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤. و. یوخ
۱٥. ک.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

همید[۱]: ایله eylə

هوشمند: اوصلو// اُصلو uslu

هوشمند[۲]: عاقللو// عقللو qaıllı

هند[۳]: ف Hind

هَوید[۴]: سمرقند səmərqənd

هَوید[۵]: سمره// سمر səmər

هَوید[۶]: دوه پلان dəvə palanı

هَوید[۷]: دوه هودی dəvə həvidi

هید// هیذ[۸]: یبا yaba

هیذ[۹]: بیک کل böyük kəl

هیربد// هیربذ[۱۰]: قاضی جهودان qazi cuhudan

فصل الیاء

یاد: اکمَق anmaq

یاد[۱۱]: حاضر اولن hazır olan

یاد[۱۲]: ازبر دیمش əzbər demiş

یاد[۱۳]: غیبت اتمک qeybət etmək

یاکند[۱۴]: یاقوت yaqut

یزغند[۱۵]: تندی// تتری tətri

یکچند[۱۶]: بیر قچ bir qaç

یوزغند[۱۷]: ادم ... adam

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ
۳ .. ک.یوخ// . ف2یوخ// و. یوخ
٤ . ک.یوخ// .ل. یوخ // و. یوخ
٥ . ک.یوخ// .ل. یوخ // و. یوخ
٦ ک.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٧ ک.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٨. ک.یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٩. ک.یوخ// ل. یوخ // ف.یوخ//و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٠. ک.یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١١ .ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٢ .ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٣ .ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٤ .ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

باب الرّاء

فصل الالف

آبخور: صِوات// صِوت// صواد sıvat

آبخور[١]: صو ایچه جک یر su içəcək yer

آبدار: صولو// صُلو sulu

آبدار[٢]: تازی تر tazəyi tər

آبدار[٣]: سلین sulayn

آبدار[۴]: تری təri

ابر: بُلُت// بُلوت// بولُت bulut

ابر[۵]: سُنکَر sungər

اپر[۶]: قوغ quğ

ابزار[٧]: چَلِک حَدجِ çəllək hədəci

اَبسَر// ابسرد: بخنی// پختی pəxti

آبشخور[٨]: صوات// صوت sıvat

آبکُرَار// اپکرار[٩]: چپار اولاق//چَبَار اولق جبار اُلق// چَبَر// چپر //چابر çapar ulaq

آبکیر[١٠]: کول göl

آبکیر[١١]: کُولجَک gölcək

آبکیر[١٢]: قَتلِق qatlıq

ابکینه کَر[١٣]: سرچَه جِ sırçacı

آبیار[١۴]: صو صوَریجی//صوروجی su suvarıcı

آثَر[١۵]: نشان nişan

آثَر[١۶]: جبان یری çıban yeri

آثَر[١٧]: اِختِیار ixtiyar

آثَر[١٨]: ایز iz

اَجار[١٩]: سرکلو صوغن sirkəlü soğan

اَجُر[٢٠]: کرپچ kərpic

اختر: یلدوز// یلدز//طالع یلدزو ulduz

اختر[٢١]: ایو طالع iyü tale

آخر: ف axir ختم

اَخضَر[٢٢] : دمور بوز اَت dəmür boz at

اخکر[٢٣]: قُور qor

اخکر[٢۴]: سونمش اود اودنی sonmuş od odunı

اخکر[٢۵]: اود کوزی od közi

اخکر[٢۶]: کوز قوری köz qorı

اخکر[٢٧]: کومر kömür

اخکور[٢٨]: قوروق qoruq

آخور: ف axur

آخور[٢٩]: پتور // چقور çuqur

---

١. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٣. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦. م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٠. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١. ک.یوخ// ف. یوخ
١٢. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٣. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤. م. یوخ// ل.یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢١. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٢. ک.یوخ//ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢٣. ف. یوخ
٢٤. ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢٥. ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢٦. ک.یوخ// م. یوخ// ل.یوخ // س. یوخ// و. یوخ
٢٧. م. یوخ// ل.یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٨. ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢٩. ک. یوخ

ادرار[۱] : طوتلُق tutluq

آذر// ازر: اورته یاز آیی orta yaz ayı

آذر// ازر[۲]: اول یاز آیی orta yaz ayı

آذر// ازر [۳]: اود پارسی// اود od parsi

اذر[۴]: خذا xuda

ار// اکر: اکر əgər

ارمکار[۵]: دلَک اِشلو dölək işlü

ار پنیر[۶]: ترخون tərxun

ارزیزکر[۷]: قَلَیجیِ qalayıcı

آزار: انجتمک incitmək

آزار[۸]: ازارلمق azarlamaq

آزار[۹]: بی حرمت bəhürmət

آزار: درهَم dirhəm

ازار: ایچ طونی// اچ طُون// اج iç tonı

ازار[۱۰]: اوت کومری ot kömüri

ازار[۱۱]: کوزک اخر آیی közün axır ayı

ازار[۱۲]: بهارک اول ایی baharın əvvəl ayı

ازر[۱۳]: بها bəha

آزور[۱۴]: حرصلو hirslü

آزیر// اژیر: زیرک zirək

ازیر// اژیر: عالم alim

ازیر[۱۵]: پرهزکار pərhizkar

اِسپَر: قلقان// قَلقَن qalqan

استار[۱۶]: التی بچق درهم altı buçuq dirhəm

استبر[۱۷]: یوغن yoqun

استبر[۱۸]: قالک qalın

آستر: ف یعنی استار astar

اَستَر: قاتیر// قاتر// قَتیر// قَتِر qatır

اُستور: کولک // کُلُک gölük

اُستوار[۱۹]: برک bərk

اُستوار[۲۰]: امین کش əmin kişi

اُستوار[۲۱]: محکم möhkəm

اسد شیر[۲۲]: اصلان برجِ Aslan burcı

اُسَر[۲۳]: سِدوکِه دوتلن کمسه sidügi dutulan kimsə

اسرار[۲۴]: زَوزَک zəvzək

اسرار[۲۵]: ف əsrar

اسرار[۲۶]: مصلیق maslıq

اُسغور[۲۷]: پرسُق porsuq

اُسفور[۲۸]: یوز سویی yüz suyı

اسفندار:صوک قیش آیی//صک قِش son qış ayı

اُسکِدار// اسکُذار[۲۹]: اوراق oraq

---

۱. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ// م. یوخ// ل.یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ
۳ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۸ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. م. یوخ//ل.یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ل. یوخ
۲۰. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤. س. یوخ
۲٥ . ک. یوخ
۲٦. ک.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

اِسکِدار// اسکُدار: بیک// پیک peyk

اسکندر[1]: نام پادشاه İskəndər

اَسمَر[2]: تویلی آت tüyli at

اَسمَر[3]: قلان qulan

اشتر: دوه dəvə

اشترغار[4]: دوه ییجک اوت dəvə yeyəcək ot

اشترغار[5]: دوه دکنی dəvə dikəni

اشتروار[6]: دوه یوکِ dəvə yüki

اَشِر[7]: غصلو qüssəlü

اَشِر[8]: اوُکجَه اغاج ögcə ağacı

اَشِر[9]: نعللین صرمه nəleyn sarma

اَشِر[10]: بربرنه قرشمش bir-birinə qarışmış

اُشغُر// اشغور[11]:یاوز صو//یوز سویی yavuz suyı

اُشغُر// اشغور// اُشقور[12]: پرسق// بُورسَق porsuq

اشقر: قزل یللو آت qara yallı at

اشقر[13]: یلسی قویروغ قره ات yalısı quyruğı qara at

اشکار[14]: بللو bəllü

اَشکَر[15]: اَوجی avcı

آغار[16]: یره یوغُرمق// یَره یُغُرمَق// بر یره یغرمق yerə yoğurmaq

١. ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٧. ک.یوخ//ف. یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨. ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠. ک.یوخ//ف. یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٢. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٣. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٤. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//م. یوخ

آغار// آغاز[17]: اوکجه اغاج ökcə ağacı

آغار// اغاز[18]: نعلین صرمی nəleyn sarımı

آغار[19]: بربرنه اشمش birbirinə aşamış

آغازکار: اشوک// اشک//ایش اولی işün əvvəli

آغازَکار[20]: اشک// اشوک اوکی işün öni

اغَند پُر[21] : یعنی طلو tolu

اَفدَر[22]: قردش اوغلی qardaş oğlı

افدر// اَودر[23]: یکان yegən

آفریدکار// آفریده کار: یارَدجی//یارادیجی// یردجی//یره دجی yaradıcı

افزار: آلَت alət

افسار// افسر[24]: یولر// یولار yular

افسر: تاج tac

افسوسکر: مَسخَرَه məsxərə

افسوسکر[25]: افسون اولیجی əfsun olıcı

افسونکر[26]: افسون اولیجی əfsun olıcı

افشورکَر[27]: یاغ چقرغی yağ çıqrağı

افکار// اوکار: کُتورم//کوتُرُم// کُتُرُم götürüm

افکار// اوکار: بورشمش//یُرلمِش// یورُلمُش yorulmuş

اکار[28]: یر سور مک yer sürmək

اَکَر// اوکر[29]: جُلحَه چُقورِی culha çuqurı

١٧. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ
٢٥. ک.یوخ //ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٦. ک.یوخ // ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٧. ک.یوخ // م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

آلُر[1]: کل ناصر güli-Nasir

الرُّ[2]: دوکمه اِلکِی dügmə iligi

آلُر// الور[3]: اوُجَه uca

الغار[4]: تراش taraş

آمار[5]: یغمور طلب اتمک yağmur tələb etmək

آمَار: استغفار// استغفا istiğfar

آمرزکار: یرلِغجی//یارلغیجی//یارلغه یجی yarlığıyıcı

امیذوار: اومُوجی// اُمُجی// اُومجی umucı

انار: ف anar

انبار: ف anbar

انبار[6]:تخل//تخیل قویجق یر taxıl qoyacaq yer

انباردار[7]: انبار// anbar

انبر: قصج// قساج// قِسَج qısac

انبر[8]: کلبتون kəlbətün

انجام کار: اشوک آخری// اشک اَخر işün axırı

انجام کار[9]: اچروز دیمک içərüz demək

انجیر[10]: ف// معروف əncir

اندر[11]: اچرو// اچری// ایچرو içərü

اندر[12]: خرمن xırman

اندر: اوکی قرنداشی // اُکی ögey

اندر[13]: ار قَردَش اغلی ər qardaş oğlı

اندر[14]: قز قَردَش اغلی// اغلو qız qardaş oğlı

اندرخور[15]: لایق layiq

انکار[16]: ایله صَن eylə san

انکار[17]: صانو معناسنه sanu

انکشتر[18]: باش برمق baş barmaq

انکشتر[19]: بویک برمق böyük barmaq

انکور[20]: اوزوم// اوزُم// اُزم üzüm

آوار[21]: ظلم zülm

اوار[22]: قاتِ چرکن qatı çırkin

اوارزیر[23]: اوُصُرمَق osurmaq

آور: بهادور// بهادر bahadır

آور[24]: کتورج gətürici

آور[25]: دفتر dəftər

آور// آوار[26]: یقین// یقن yaqın

اَوبار[27]: یکلو yüklü

اَوبار: یودمق// یوتمق yudmaq

اَوبار[28]: یودومق yudumaq

اوکار: مثل افکار

اوکار[29]: یکلو yüklü

---

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦. ک.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۹. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک. یوخ
۱۱. و. یوخ
۱۲. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳. م. یوخ // س. یوخ
۱٤. م. یوخ // س. یوخ
۱٥. ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۱٦. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ف. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٥ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ف. یوخ
۲۷. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

اوَنک کرفتار[1]: اَصِلمِش اوغری asılmış oğrı

اَونار[2]: یَتمق// یدمق yatmaq

آهار: چرش çiriş

آهار[3]: خَشِل xəşil

آهن بر[4]: دمر کسجک dəmir kəsəcək

آهن شیار:صَبان دَمُری//صبن saban dəmiri

آهنکر:دمورجِ//دمورجی//دَمُرجی//تمرجی dəmirci

اهوبُر[5]: مَغَارَه mağara

ایار: صوک یاز ایی//یز son yaz ayı

ای پسر[6]: ای اُغل ay oğul

ایدر[7]: انجه anca

ایدر[8]:بو دم budəm

ایدر[9]: دایمی daimi

ایذر[10]: خدا xuda

اِیزور[11]: دُلکَر dülkər

آینه دار[12]: کوزکو کتورجِ güzgü götürüci

آینه‌دار[13]: آینه جی// آینجی aynacı

اَییر[14]: قورت اَشَنی qurutaşanı

فصل الباء

باجدار[15]: باج الجِ bac alıcı

باختر// باخر: مغرب جانبی məğrib

باختر// باخر: شرق // شرق جانبی şərq

بادآور// بادآورد[16]: چَقِر دکنی çaqır dikəni

بادبُر[17]: پرکنج داشی pürgənc daşı

بادبُر[18]: بشرمز başarmaz

بادپر[19]: پرلاغوج// پِرلَغُج pırlağuc

بادپر[20]: آوردی یللو کشی avurdı yellü kişi

باد بهار[21]: بهار یلی bahar yeli

بادِ خور[22]: پنجره pəncərə

بادِ خور[23]: بیچن یر biçən yer

بادر[24]: ایک طقوزنجی کنی// ایک طقزنجی// طوقزنجی کونی ayın toqquzuncı güni

بادر[25]: اوک اورته اغجی evin orta ağacı

بادزهر// پازهر// بازهر: برطاش که انوکله اغو دفع ایدرلر // بر طش که انکله اغو دفع ادرلر bir taş ki anunla ağu dəf edərlər

بادزهر// پازهر// بازهر[26]: اول معروف قیمتلو طاش که روحک قوتنِ صقلر ol məruf qiymətli taş ki ruhun qüvvətini saqlar

---

۲۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳. ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳. ل. یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//م. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//م. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ف. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

بادغر[۱]: شول یازِ اویله دزلر که قپوی اچوق اولر یلدن اوتری şol yazı öylə derlər ki qapuyı açuq olar yeldən ötri

بادغر: یاز اَوِی// یاز آیی yaz evi

بادفر// بادبر[۲]: پِرلَغُج// پرلاغوج pırlağuc

بادفور[۳]: دیدکِن دُتمز dedigini tutmaz

بادکیر[۴]: ییل کیرمکیچون اوجه یاپلان او yil girmək içün uca yapılan ev

بادیار[۵]: رازیانه raziyana

پادیر[۶]: خَتِل اَغجِ// خَتِل اَغجی xətil ağacı

بار: کَرّه kərrə

بار: یمش yemiş

بار: یوک yük

پار: بِلدِر// بالدر bildir

پار[۷]: قپو اوکِ qapı öni

پاره پار: بمعنی پاره پاره

باربردار[۸]: یک الدیجِ yük aldayıcı

بارکیر[۹]: یوک کُتُورِجِ yük götürüci

بارکیر[۱۰]: بَرکر bərgir

بازار: ف bazar

پازار: بر مَرتَک که انوکله اَو اوُرتَرلر bir mərtək ki anunla ev örtərlər

بازبر[۱۱]: اغو طاشی ağu taşı

۱. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٧. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٠. م. یوخ// ف.یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

بازدار[۱۲]: طغانجی//طوغنجی toğancı

باژکیر[۱۳]: شر şər

باژکیر[۱۴]: باج الجِ bac alıcı

پاژهر[۱۵]: بر طاش// طش که آنکله آغو دفع ادرلر// آغو دفع ایدجک طاش bir taş ki anunla ağu dəf edərlər

بازی دار[۱۶]: طوغانچ// طوغنجی//طغانجی// طوغانچی toğancı

بازیکر[۱۷]: اوینجِ// اُینجی// اوینجی oyuncı

بازیور// بازوَر[۱۸]: بَزَکلُو bəzəkli

باستار[۱۹]: خوش عبارتکه هرکشی سوز اراسنده عادتنه کوره تلفظ ایدر xoş ibarət ki hər kişi söz arasında adətinə görə tələfüz edər

باسدار[۲۰]: پاسیبان pasiban

باشنۀ در[۲۱]: قپو اوکجه سی qapu ökcəsi

پاکویار[۲۲]: زتادن صقنن zinadan sıqınan

پالار[۲۳]: اوک اورته اغجی evin orta ağacı

بالاتر[۲۴]: یقرورغی yuqarurağı

باور[۲۵]: اَسِرکَمک əsirgəmək

باور[۲۶]: اننَمَق// انناماق inanmaq

١٢. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٣. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥. م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ
١٦. ف. یوخ// و. یوخ
١٧. ف. یوخ
١٨. ف. یوخ
١٩. ک.یوخ// م.یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ // ب. یوخ// ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٢. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦. م. یوخ

پای افزار[۱]: ایاق قبی// اَیَق قب ayaqqabı

پای افزار[۲]: طولاق// طولَق// طُلاق tulaq

پای افزار[۳]: پابوج pabuc

پایدار// پاییدار[۴]: دایم اولوجی// اُولُجی// دایم الجی daim olucı

پایدار[۵]: کویجی// کیجی//کیوجی güyici

ببر[۶]: اسلان //جانور معروف aslan

ببر[۷]: ارسلان// جانور معروف ərsalan

بتر// بدتر[۸]: یَرمَزرَق// یَرَه مَزرَق// یرامزراق yaramazraq

بتغور[۹]: ایت اَغزِ it ağızı

بتکور// بتکوب[۱۰]: قوز ایجندن و ایرن دن اولان رچل qoz içindən və ayrandan olan rəçəl

پَتیار[۱۱]: بُشتَواَن puştavan

بُتیار[۱۲]: دشمن düşmən

بُتیار[۱۳]: بلا bəla

بُخار[۱۴]: بوغ buğ

بختیار[۱۵]: دولتلو dövlətlü

بختیاور[۱۶]: مثله dövlətlü

بخجور[۱۷]: بخشایش bəşayiş

بخشایشگر[۱۸]: بغشلیجی bağışlayıcı

بخور[۱۹]: ف buxur

بد اختر[۲۰]: یوز طالعلو yavuz talelu

بَد سوار[۲۱]: چالق اَت çalıq at

بدکار[۲۲]: یوز اشلو yavuz işlü

پدر// پذر// بدر[۲۳]: اته// اَتا ata

بِذَر[۲۴]: هرکون کیین طون hərgün geyən ton

پَذَر اندر// اندرپَذَر: اوکی اتا//اته// بابا ögey ata

پذرپذر// پدری پدر: اتا اتاسی//اته اته سی ata atası

پذرپذر//پدری پدر[۲۵]: دده dədə

پذرماذر[۲۶]: انه اتاسی//انه اته سی// انا اتسی ana atası

پذیر[۲۷]: قبول qəbul

پذیرفتار//پذی رفتا: قبول ادجی// ایدیجی aəbul edici

پذیرفتکار// پذیرفتار[۲۸]: اوکت دوتجِ ögüt dutucı

بَر: یمش yemiş

بَر[۲۹]: اوزره// اُزره üzrə

بَر: کوکُس köks

بَر[۳۰]: الت alt

---

۱. ف. یوخ
۲. ف. یوخ// ل. یوخ
۳. م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤. ف. یوخ
٥. ف. یوخ// س. یوخ
٦. ف. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۷. ف. یوخ
۸. ف. یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ف. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ// ف. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ل. یوخ
۲٤. ف. یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ
۲٦. ف. یوخ
۲۷. ک.یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۲۸. ک.یوخ // ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۹. ف. یوخ

بَر[۱]: یوقارو yuqaru

پَر[۲]: یلک yələk

پَر[۳]: فاخر طون faxir ton

پَر: قَنَت// قند// قنات qanat

پَر: یوک yük

پُر// پور: طُلُو// طولو tolu

برابر: ف bərabər

پُراپُر[۴]: طپطلو toptolu

پُراپُر[۵]: طلو طلو tolu tolu

براذر: قَردَش// قرداش// قرنداش qardaş

براذر اندر//براذندر[۶]: اوکی قرداش//قردش ögey qardaş

براذرپذر: اته قَردَشی// آتا قرداشی ata qardaşı

براذرمادر: انه قَردَشی//انا قرداشی ana qardaşı

بَربَر[۷]: یوقرو yuqaru

بَربَر[۸]: اوزره üzrə

برتر[۹]: یوجرَک// یوجه رک yücərək

بر تیر[۱۰]: اوق یلکی ox yələgi

برخور: شریک şərik

برخور[۱۱]: اورتاق ortaq

برخوردار: کوننجِ// کُونَجی//کوانجی// کنانجی// کوتَنجِی güvənici

برخوردار: ف bərxurdar

بَردار: اَصلمش asılmış

بردار[۱۲]: کوترم götürüm

بُردبار[۱۳]: یوک کوترج yük götürüci

بُردبار[۱۴]: حلیم اولان həlim olan

بُردبار[۱۵]: یوش yavaş

بُردبار[۱۶]: قدرت qüdrət

پرده دار[۱۷]: پرده دوتجی pərdə dutucı

پرده دار[۱۸]: برتجی bərdəci

برزکر// بزرکر// بذرکر[۱۹]: اکنجی əkinci

پرستار[۲۰]: قل// قول qul

پرستار: قروش// قَرَه وَش// قراوش qaravaş

پرکار: پَرکَل pərgəl

پرکر// بَرکَر: مرصّع بوین بونجغی که فارس بکلری بوینلرنه اصرلر// مرصع بیون بنجغی که فارس بکلری بویننه اصرلر mürəssə boyub buncağı ki Fars bəgləri boyublarına asarlar

پرندآور: کوهرلو قلج// قلیج gövhərlü qılıc

پروار[۲۱]: بِیسُو// بِسیو bəsü

پروردکار: بسلیجی bəsləyici

پَریر: اسرغی کون// اصرغی کن israğıgün

---

۳۰. ک.یوخ //ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱. ک.یوخ //م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ //ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۳. ک.یوخ //ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ //ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ //ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ //ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٧. ک.یوخ //ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٨. ک.یوخ //ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٩. ک.یوخ //ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٠. ک.یوخ //ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١١. ک.یوخ // ل. یوخ// و. یوخ

١٢. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤. ک.یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ .م.یوخ //ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٧. ک.یوخ // ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٨. ک.یوخ// م. صفحه دوشمه سی وار// ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ // ب. یوخ// ت.یوخ
١٩ . ک. یوخ
٢٠. ل. یوخ// و. یوخ
٢١. ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

پَرپرپریر: دخی اوتکی کون// دون دکل بری کون daxı ötəki gün

پَرپرپریر: داخی اصرغی کون daxı israğı gün

بَزَر// پذر: تخم tuxum

پزنکر// پذنکر// پژنکر: طبّاغ// دباغ təbbağ

بزه کار[۱]: یزقلو yazıqlu

پستر: اوترجق دشک//اوتُره جَک دوشک//اتورجق oturacaq döşək

پسر[۲]: اغلان// اوغلان// اوغلن// بر اغلان که اون بش یاشندن کجمش اولا oğlan

پسر[۳]: اوغل oğul

پسرپسر: اوغُل اوغلی//اغل اغلی oğul oğlı

پسر اندر[٤]: اوکی// اوکای اوغُل ögey oğul

پسندر// بسندر: اتا بر قرداش// اته بر قرطاش ata bir qardaş

بسیار: چوق // چق çoq

بشار: نثار nisar

بشار: صاچو// صَچو// ساچو saçu

بشار[٥]: سیم کوفت sim küft

بَشتَر// پشتر: میکائل Mikail

بناکر// پناکر: یابوجی// پاپجی// یاپُجی yapıcı

بناکر//پناکر: اسکجی// اسکیجی əskici

بلست چهار[٦]: بله یی درت biləyi dört

بلغور: ف bulğur

پنیر: ف// پینر pəynir

پوتیمار: بلقچل//بالقجر//بلقچر قوشی balıqçıl quşı

پور: اوغُل oğul

پور: اغل اغلی oğul oğlı

بور[۷]: آت at

بهر: اُتری // اوتری// اوترو// اوتور ötri

بهر: اُلو// اولو// اوُلی ulu

بهار[۸]: ف bahar

بهار// بهر: بُتخانه butxana

بهتر[۹]: یکرَک yegrək

بهناور// پهناور: انلو// اینلو enlü

بهناور// پهناور[۱۰]: یَصو yassu

پیامبر//پیمبر// پیغمبر[۱۱]: ف Peyğəmbər

بیخاور[۱۲]: دبلو diblü

بیخاور[۱۳]: کوکلو köklü

بیدانجیر[۱٤]: کنه اغجی kənə ağacı

بیدانجیر[۱٥]: کَنَه اوت kənə otı

بیدار//بیذار: اویانیق// اویانق//اوُینُق oyanıq

بیر[۱٦]: یلدرم yıldırım

بیر[۱۷]: کجه طونی//کجه نک دونی// کیجه طنی gecə donı

پیر[۱۸]: قوجه qoca

---

۱. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۲ . ب.یوخ
۳. ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤. ف. یوخ
٥. ک.یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. م. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ
۹. بر یوخ
۱۰. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۱. س. معناسی یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳ ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. و. یوخ
۱۸. ل. یوخ// و. یوخ

پیر[۱]: ف pir

بِیرُبار[۲]: تکری tanrı

پَیرار[۳]: یمشی بول yemişi bol

پَیرار[۴]: کچن ییل دکک keçən yil dəgil

بیزار[۵]: معروف bizar

بیستار[۶]: استاد لفظنک رباسیدر ustad ləfzin rəbasidir

بیشیار// بیشیاره[۷]: سیدک یعنی شیشه اب بیمار باشد که بطبیب نمایند sidük

پیشار// پیشیار[۸]: آوُردَه avurda

پیشار// پیشیار[۹]:نسنه نک خاروره سی nəsnənin qarurası

پیشار// پیشیار[۱۰]: اغلن کوبکن کسن oğlan göbəgin kəsən

بیشتر[۱۱]: آرتوقراق artıqraq

پیشتر[۱۲]: ایلرورک ilərürək

پیشتر[۱۳]: اوکوردی رک önürdirək

بیشخور[۱۴]: اوتمه utma

بیشخور[۱۵]: آزقلو azıqlu

بیشکار[۱۶]: قَبله qabilə

بیشکار[۱۷]: صندق sandıq

بیشکار[۱۸]: صدر sədr

بیشور[۱۹]: صنعتلو sənətlü

بیشه کر[۲۰]: اوسته کر ustagər

پیشه ور[۲۱]: اوسته کر ustagər

پیشه ور[۲۲]: صنعت اهلی sənət əhli

بیطار[۲۳]: ات زحمتنی بلن at zəhmətini bilən

پیغامبر// پیامبر// پیمبر[۲۴]: خبرجی xəbərci

پیکار[۲۵]: جنک cəng

پیکار[۲۶]: صواش savaş

بیکار : اشسوز// اشسُز// ایش سز işsüz

پیکارکر// پیکرکر[۲۷]: نقاش nəqqaş

بَیکانکر[۲۸]: تمرنجی dəmrənci

پیکر[۲۹]: صورت sürət

پیکرکر[۳۰]: صورت دوزوجی sürət düzəci

پیلور[۳۱]: بونجق buncaq

پیلور: چَرچی// چرجی çərçi

بیمار[۳۲]: غصه لو qüssəlü

بیمار[۳۳]: خسته xəstə

بیمار[۳۴]: صَیرُو sayru

---

۱ . ک.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . م. یوخ
۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ
۲٥ .ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ل. یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// س.یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۳ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۳٤ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

پَیور[1]: اون بیک پهلوی onbin Pəhləvicə

فصل التّا ء

تاتار: ف// معروف Tatar

تار: اَرش əriş

تار: قره کو// قَرَکُو qaranu

تار: باش اورتسی// اورتوسی// ارُتسی başortası

تارک سر[2]: باش اوکی baş öni

تارمار[3]: طارطاغان tartağan

تبار: اصل əsl

تبار: کوک kök

تبار: قوم qohum

تبار: قبیله qəbilə

تبار[4]: عادتلر adətlər

تباشیر[5]: تبه شیر təbəşir

تبانجیر[6]: کل فرونی gül furuni

تبذیر[7]: اصراف israf

تبر// تور: بالته // بَلتَه balta

تبیر[8]: طول عَورَت tul övrət

تبیر[9]: طَوُل tavul

تدور// تذرو[10]: سوکلون// سُکلوُن// سُکُلن süglün

تدور// تذرو [11]: مزکلدک məzgəldək

تر: یاش// یَش yaş

تره زار// تریزار: تَرلک//تره لک tərəlik

تره زار// تریزار[12]: کردمه kərdimə

ترکهار[13]: کش ازیجک تکنه kəş əzicək təknə

تزویر[14]: یلان دزمک yalan düzmək

تزویر[15]: حیله کار hiləkar

تسخر[16]: طناز tənnaz

تَشَمُرّ[17]: صلنه صلنه کتمک sallana sallan getmək

تشویر: اوتانمق// اُتَنمَق// اوتنمق utanmaq

تغار: طغَر// طَغار tağar

تغور[18]: طاش برداق taş bardaq

تغور[19]: صخسیدن اولان قبقجق saxsıdan olan qabqacaq

تکاور//تکاول: یلکَن yelkən

تکاور//تکاول[20]: یورغه// یورغه اَت yorğa at

تکابَر[21]: اورمجک اوی örümcək evi

تناور: کوده لو// کودَلو// بُیُوک کَودَلی gövdəlü //böyük gövdəlü

تندر//تندور[22]: یلدرم yıldırım

تندر//تندور[23]: کوک کرلدسی// کورلدوسی// کورلمک // کورمسی gök gürüldüsi

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م.معناسی یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ //ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م.معناسی یوخ// ل.یوخ// ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ
۹ . ک.یوخ//م.معناسی یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ///ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . با. یوخ
۲۳ ک.یوخ

تَنکار[1]: بورق هندی buraq hindi

تَنکار[2]: بر نوع طوزدُر nir növ tonuzdur

تنور: ف// معروف təndir

توانکر: بای bay

توبرَ[3]: تُبره torba

تور[4]: طول عَورت tul övrət

تور[5]: اغج ağac

تور[6]: قیماق qaymaq

تهمتدار[7]: تهمتلو töhmətlü

تیر: اوق// اُق oq

تیر[8]: کمی اوقی gəmi oqı

تیر[9]: عطارد Utarod

تیر[10]: نصیب nəsib

تیر[11]: خزان فصل xəzan fəsli

تیر[12]: آی ay

تیرَ[13]: قرکولق// قرکلق qaranuluq

تیردار: اوقلو // اُوقلوق oqluq

تیرکر[14]: اوقجی oqcı

تیغ سر[15]: یال yal

تیمار[16]: یرمزلق yaramazlıq

١ . ک.یوخ//ف.یوخ //ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . و. یوخ// ب. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ /ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ /ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ل. یوخ
٩ .ف. یوخ// ل.یوخ
١٠ .ف. یوخ// ل.یوخ
١١ .ف. یوخ// ل.یوخ
١٢ .ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ
١٣ .ف. یوخ// ل.یوخ
١٤ .ف. یوخ // ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٥ .ف. یوخ // ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٦ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

تیمار: ف tumar

فصل الجیم

چادر// چازر: ف çadır

چادر// چازر[17]: چارچادر çarçadır

چار// چهار: درت// دوُرت dört

چاشنکیر// چاشنی کیر[18]:طاد طوتجی tad tutucı

چاشنکیر//چاشنی کیر[19]: ف// معروف çaşnigir

چاکَر[20]: قول qul

چاکَر[21]: قرواش// قراوش qaravaş

چاکَر[22]: شاکرد şagird

چاکر[23]: خذمتکار xizmətkar

جامه دار[24]: کسی طوتوجی geysi tutucı

جامَه وار[25]: طون اولاجاق// اولاجق ton olacaq

جاندار: جانلو canlu

جاندار[26]: جلاّد cəllad

جاندار[27]: جناور canavar

جان پذیر[28]: ای اوغل ay oğul

جانور: ف// معروف// جناور canavar

جاوشیر[29]: قاون طوزلق qavun tuzluq

جاوشیر[30]: اوغلان اشی oğlan aşı

١٧ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف. یوخ // ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف. یوخ // ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف. یوخ // ل.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٣ . م. یوخ// و. یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٦ . ک. یوخ
٢٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٨. ک.یوخ//ف.یوخ //ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩. ک.یوخ//ف.یوخ //ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

جایکیر[١]: یر طوتوجی yer tutucı

چتر// **جَدر**[٢]: سایبان sayban

چَخجیر: چاغشیر//چقشور//جغشیر//چغشر//چَغشور çaqşır

جَدَر[٣]:دورت یاشلی دوه dört yaşında dəvə

چَر//**جر**[٤]: چلقه// چلغه//جلقه çalğı

چرازار[٥]: اوتلاق otlaq

چرخه تیر[٦]: چقرق اوقی//چغره çıqraq oqı

چرخه تیر: چکره//جکر//چکوره//چاکر اوق çınra

چغندر: چُکُندُر çuğundur

جکر: بَغر// باغر bağır

جلاکر[٧] : جندرەجی// چندرجی// جنددرجی cındıracı

جلاکر[٨]: جلا ورجی cila verici

چلانکر: چَلنکَر çələngər

چنار: ف// معروف çinar

چنار[٩]: صارو قاواق saru qavaq

چنبر: ف çənbər

چنبر: قاصناق// قَسنَق//قصنق qasnaq

چنبر[١٠]: قواشق// قوشق

چنبر[١١]: حلقه halqa

چنبر[١٢]: طوق toq

چنبر[١٣]: بوغماق boqmaq

چوب بار[١٤]: قزاق qazaq

چوب خور[١٥]: اغج قوردی ağac qurdı

چوبشبار//چوپشیار: صَبان آغَجی sapan ağacı

چودار[١٦]: چاودار çavdar

جَوزهر[١٧]: فلک قمرک مثلندن عبارتدر fələk qəmərin mislindən ibarətdir

جویبار[١٨]: ایرمق// اِرمَق irmaq

جویبار: دره dərə

چهار: دُرت// دورت dört

جهان کیر[١٩]: جهان دوتجی cahan tutucı

چه دور[٢٠]: نه ایراق nə iraq

چهارصد هزار[٢١]: درت یوز dört yüz

چهار هزار[٢٢]: درت بیک dört bin

چهر[٢٣]: بکز bəniz

چُیتر[٢٤]: باش اورته سی baş ortası

چُیتر[٢٥]: چارطاق çartaq

جیر[٢٦]: یورَکلو yürəklü

جیر[٢٧]: جُراتلو cürətlü

چیر[٢٨]: یوزسُز// یزسز yüzsüz

---

٣٠. ک.یوخ//ف.یوخ //ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١. ک.یوخ//ف.یوخ //ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢. ک.یوخ//م.یوخ //ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣. م.یوخ //ف.معناسی یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ
٤. ل. یوخ// و. یوخ
٥. م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦. ل. یوخ
٧. م یوخ
٨. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٠ . م.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١١ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٢ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

---

١٣ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ /ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ /ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ /ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ /ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٨ . ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

چیر[۱]: قیاق qıyaq

چیر[۲]: لایق layiq

چینر[۳]: قاب قجق qabqacaq

جینور[۴]: طُغری toğrı

فصل الحاء

حبر[۵]: طانشمند tanişmənd

حبر[۶]: مرکب mürəkkəb

حدر// جدر[۷]: درت یشارق دوه dört yaşaraq dəvə

حذر[۸]: ف həzər

حصار[۹]: ف// معروف hasar

حصیر[۱۰]: ف// معروف həsir

حبور// حبُر[۱۱]: مرکب mürəkkəb

فصل الخاء

خار: دکَن// دیکَن dikən

خاراور[۱۲]: دکَنلو چاسوس dikənlü çasus

خاراور[۱۳]: چَشِت çaşıt

خارخار[۱۴]: تشویش təşviş

خارخار[۱۵]: غم ğəm

خارخار[۱۶]: اضطراب iztirab

خارخار[۱۷]: طریلمق tarılmaq

خاکسار[۱۸]: طپرقلق topraqlıq

خاکستر: کول// کُل kül

خاور[۱۹]: کونش günəş

خاور: کون باتسی// کن بتسی gün batısı

خاور[۲۰]: کون طوقسی// کن طغسی// طوغنه ده درلر اما اول اصحدر gün toqusı

خاور[۲۱]: لایق layiq

خاور[۲۲]: شعرا اکثر مشرق معناسنه استعمال ایدرلر şuəra ıəksər məşriq mənasında istimal edərlər

خبر[۲۳]: ف // معروف xəbər

خبرکیر[۲۴]: جاسوس casus

ختنبر: بَخیل bəxil

ختنه کر[۲۵]: سنتجی sünnətci

خداوندکار[۲۶]: اِش اِسِی iş issi

خداوندکار[۲۷]: کتخدا kətxuda

خَدَر[۲۸]: اویتمق oyatmaq

خدمتکار[۲۹]: ف xidmətkar

خر: اشک eşşək

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۰. ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۳.. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

خرخیار[۱]: اشک خیار ترب eşşək xiyarı turub

خرد زرسر[۲]: یُند قوشی yond quşı

خرکَر[۳]: اُویز uyuz

خرکَر[۴]: اَکرِی əgri

خرکُر// خرکور[۵]: قُودُق//اشک قودغی qoduq

خرکور: قُلان// قولان qolan

خروار//خربار: اَشَک یوکی//ایکی eşşək yüki

خرنبار// خرانبار[۶]:دریلمک//درلمک//دیرلمک dərilmək

خرنبار//خرانبار[۷]: اولکه اشکه بندروب کزدورُرلر olki eşşəkə bindirüb gəzdürürlər

خرنبار// خرانبار[۸]: جمع اولمق cəm olmaq

خِریدار[۹]: الیجی alıcı

خَسر: قین انا qayınana

خُسُر: قین اتا// قین آته qayınata

خُسرانکر[۱۰]: کُوَیکَو güyəgü

خشتار[۱۱]: کرپیج kərpiç

خنفشار// خشنسار: بر قوشدرکه صوده یوزر bir quşdur ki suda yüzər

خنفشار// خشنسار: قره رنک qara rəng

خُشکار[۱۲]: اری اتمک// ایری iri ətmək

خشک ابزار//خشک اوزار[۱۳]: آش ایچنه قویلان دانه لر aş içinə qoyulan danələr

خشک افزار[۱۴]: جلمک آتی çölmək ətı

خشکامار: قتی تفتیش اتمک qatı təftiş etmək

خُشور[۱۵]: پیغامبر peyğəmbər

خُشینار[۱۶]: صوده اولو باشلی بیوک قوش suda ulu başlı böyük quş

خُشینار[۱۷]: سوفه süfə

خط آور[۱۸]: بیق دَق bıyıqdaq

خُفار[۱۹]: باجج baccı

خم حَر[۲۰]: بُشتَه buşta

خم حَر[۲۱]: اَیواَن ayvan

خمیر: ف xamır

خنجر: ف xəncər

خنجیر[۲۲]: قوقو qoqu

خنجیر[۲۳]: توتن tutun

خَنفر[۲۴]: قاب قجق qabqacaq

خَنور: قاب قجق// قَب قجق// قپقجق qabqacaq

خَنور[۲۵]: قرجه چناق qırca çanaq

خَنور[۲۶]: چولمک çölmək

خَنور[۲۷]: چر التِ çər aləti

---

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦ . ک.یوخ//س. یوخ
۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ
۸. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ // ب. یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . س. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

خنیاکر[۱]: اوزان ozan

خنیاکر[۲]: جنکی çəngi

خنیاکر: ارلیجی// ایرلایجی irlayıcı

خنیاکر[۳]: صغو صاغیجی sağu sağıcı

خنیاکری[۴]: کوندش gündəş

خواب کزار[۵]: ایوغن uyuğan

خوار// خور: حرمتسُز// حرمت سوز hörmətsiz

خُور//خوار[۶]:کون دوغسی gün doğusı

خُور//خوار: کونش // کُنَش günəş

خُور//خوار[۷]: لایق layiq

خُور//خوار[۸]: خورسند xursənd

خُور[۹]: ایک اون برنجی کونی ayın on birinci güni

خوربار[۱۰]: یِیجَک یُوکی yiyəcək yüki

خونکر[۱۱]: طباق tabaq

خواستار// خوستار: دلک دلیجی dilək diləyici

خواستار// خوستار[۱۲]: دلک dilək

خواستار// خوستار[۱۳]: دلک ادجی dilək edici

خوالیکر[۱۴]: خوان سالار// خونسالر xansalar

خوان لیکر[۱۵]: خشنکیر xəşəngir

خوان لیکر// خوالیکر[۱۶]: اشجی aşcı

خواهر// خوهَر: قز قردش qız qardaş

خوهَر پدر[۱۷]: خلا xala

خوهر مادر[۱۸]: تیزه teyzə

خیار: ف// معروف xiyar

خیار شنبر[۱۹]: بر اوت آدیدر bir ot

خیاور// خیاوار[۲۰]: کوج güc

خیاور// خیاوار: اش// ایش کوج iş-güc

خیایر[۲۱]: چَینمک çeynəmək

خَیر[۲۲]: ایو ایش eyü işi

خیر خیر[۲۳]: متحیر mütəhəyyir

خِیر[۲۴]: سببسز səbəbsiz

خیزکیر[۲۵]:دُر دوت//دور دوت اوینی dur tut oyunı

خیور[۲۶]// خربیواز: یراسه yarasa

فصل الدّال

دادار[۲۷]: اللـه تعالی allag təala

دادار[۲۸]: عادل حاکمه درلر adil hakim

دادَر[۲۹]: اللـه ادی allah adı

دادَر// داذر [۳۰]: قرداش// اَر قَردَش qardaş

دادَر[۳۱]: شفقتلو şəfəqətlü

---

۱. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٧. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱٤. م. یوخ
۱٥. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ
۲۱. ف. یوخ// ل. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

دادَر[۱]: یاران yaran

دادکر: عدل ایدجی// ایدیجی// ادجی ədl edici

دادکر[۲]: محتسب mütəsib

دادندر// دادار[۳]: عادل حاکمه درلر adil hakim

دار[۴]: دولو dolu

دار[۵]: آدم اصاجق اغج adam asacaq ağac

دار[۶]: سرای saray

داروی هوشبر[۷]:عقل کدرن دارو aqıl gidərən daru

داروی هوشبر[۸]: عقل الیچی اوت aqıl alıcı ot

دامور//داموز[۹]: بیک بارو böyük paru

دانشخور[۱۰]: دانشمند danişmənd

دانشکر[۱۱]: بلکلو biliklü

دانشور[۱۲]: بِلکلو biliklü

داور آر[۱۳]: یاپوجی yapıcı

داور[۱۴]: حاکم// حکم hakim

داور[۱۵]: قاضی qazi

داور[۱۶]: اللـه تعالی allah təala

دبه کر[۱۷]: برداقچی bardaqcı

دبیر: یازیجی// یزجی// یازجی yazıcı

دختر// دوختر: قیز// قز qız

دختراندر//دختندر[۱۸]: اوکی قیز// اُکی قزögey qız

دَر[۱۹]: حرف بمعنی فیه -da, -də

دَر: قپو qapu

دَر: اچرو// ایچرو içərü

دُر: انجُو incü

دربر[۲۰]: اورزینه üzərinə

دربر[۲۱]: قتنه//قینه qatına

دربدر: قپودن قپویه qapudan qapuya

دربدر[۲۲]: قرشودن قرشویه qarşudan qarşuya

درخور: لایق layiq

درخور[۲۳]: کورکلو görüklü

دردار[۲۴]: قَرَه اَغاج qaraağac

درواز[۲۵]: اوزاغجه uzaqca

دردسر: باش اَغرسی// بَش baş ağrısı

درست کار[۲۶]: صاغ اِشلو sağ işlü

درست کفتار[۲۷]: صاغ سوزلو sağ sözlü

دُرکور: مخالف müxalif

درودکر// دردکر: دُلکَر// دولکر dülkər

دزار[۲۸]: یاپوجی yapucı

---

۳۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ل. یوخ
۱٥ ک.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

---

۱۸ . م. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// م. یوخ // ف. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

دزدار[۱]: ف dizdar

دزدار: قلعه بکی// قلعه بکجسی qala bəkçisi

دزدافشار: بولدوغین اوغرلایجی// بولدوغن اوغُرلَیجی// اَغرلیجی bulduğun oğurlayıcı

دژکوار[۲]: مخالف muxalif

دژکوار[۳]: کج سکیجی طعام gec sinici təam

دژکیر// دُژَه کیر[۴]: اَکِشی igişi

دست ابزار[۵]: آلت alət

دستار: دُلبند// دولبند dülbənd

دستار//دستارچه: یاغلق// یَغلق yağlıq

دستار[۶]: پِشکیر pişkir

دستکار[۷]: صنعت sənət

دست کیر[۸]: ال دوتجی əl tutucı

دست کیر[۹]: طوتساق tutsaq

دستوار[۱۰]: اَل اَغاَجی əl ağacı

دَستور[۱۱]: وزیر vəzir

دَستور[۱۲]: ف dəstur

دَستور// دُستور[۱۳]: قانون qanun

دستیار[۱۴]: یارلق ایدیجی yarlıq edici

دستیار[۱۵]: یَردمجی yardımcı

دُشخوار// دشوار: یاوز// یَوُز yavuz

دُشخوار// دشوار: مشکل müşkil

دُشخوار[۱۶]: حربی hərbi

دَغسر//دُغ سَر[۱۷]: طاز باش tazbaş

دفتر[۱۸]: ف// معروف dəftər

دفتردار[۱۹]: معروف dəftərdar

دکر// دیکر[۲۰]: دَخی// دخی دیمک اولور daxı

دکر// دیکر[۲۱]: اکندو// اکندی ikindü\\ikindi

دکر// دیکر[۲۲]: ایروق ayruq

دلاور: بهادر bahadır

دلیر: مثله bahadır

دلاور[۲۳]: کوکل الیجی könül alıcı

دلپذِر[۲۴]: کوکل الیجی könül alıcı

دلدار[۲۵]: کوکل طوتیجی. könül tutıcı.

دلدار[۲۶]: کوکللو könüllü

دلدار[۲۷]: محبوب məhbub

دلکیر[۲۸]: کوکل دو(تجی) könül tutıcı

دلبر[۲۹]: ف// معروف dilbər

دلبر[۳۰]: کوکل القیجی könül alqıcı

دمار[۳۱]: دوکنمک dükənmək

---

۱ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٩. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٠. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١١. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٢. م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
١٣. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٤. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٥. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

---

١٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٧ . م. معناسی یوخ
١٨ . ف. یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ// م. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٩ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٣٠ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

دِمار[۱]: انتقام intiqam

دمار[۲]: هلاک həlak

دماور// دمابر[۳]: صُونغَن sonuğan

دمدار: قُیرُقلو// قویرقلو// قویرقلی quyruqlu

دنباور// دنب// دم[۴]: قویروق دم دیکلری اصلده دنب ایدی quyruq dom dedikləri əslidə donb idi

دندانکیر[۵]: اسرغان ısırğan

دُوار[۶]: باش دکنرمک baş dönərmək

دوانزده هزار[۷]: اون ایکی بیک on iki bin

دوپیکر: جوزا بُرجی covza burcı

دوپیکر[۸]: جوزا یلدزی covza yıldızı

دُووَر[۹]: چاپراز //چبراز çapraz

دُور: اِراق// ایراق// ارَق iraq

دورادور[۱۰]: اِراق iraq

دوستدار[۱۱]: دوست دوتوجی dost tutucı

دو سر[۱۲]: یلاف yulaf

دوسکر// دوستکر[۱۳]: صوایجی //صواجی sıvayıcı

دو هزار[۱۴]: اکی بیک iki bin

دویست هزار[۱۵]: اکی یوز بیک iki yüz bin

دَهار[۱۶]: نصرت nüsrət

دَهار[۱۷]: مَغاَرَه mağara

ده هزار[۱۸]: اون بیک on bin

دیار[۱۹]: اییل el

دیبادر[۲۰]: فرس ایلرینک سکزنجی کونی Fərs aylarının səkkizinci güni

دی به مهر[۲۱]: فرس ایلرینک اون بشنجی کونی Fərs aylarının on beşinci güni

دیر: کلیسا//کلیسه kəlisa

دیر: کِیج// کِج gec

دیجور[۲۲]: قتی قراکو کیجه// قره کو کجه// قَرَکو کجه qatı qarannü gecə

دیجور[۲۳]: کیجه قراکوسی gecə qarannüsı

دیجور[۲۴]:قراکلق qaranlıq

دیدار// دیذار: یوز// یُز// یوز یعنی وجه yüz

دیده ور[۲۵]: کوروجی görüci

دیده ور[۲۶]: قراول qaravul

دیده ور[۲۷]: خبر ایدیجی xəbər edici

دیرکوار[۲۸]: کیج سکیجی gec sinici

دیک افزار: چَلمَک هَوُجی çölmək havucı

دیک افزار[۲۹]: چلمک قپاغی çölmək qapağı

دیک کیر[۳۰]: چلمک طتیجی çölmək tutıcı

---

۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۹. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ت. یوخ
۲۳. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤ م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳۰. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

دیک کیر[۱]: چولمک طوتجق// دُوتَجَق çölmək dutacaq

دیکر// دکر: دخی daxı

دیکر// دکر: اکندِ// اکندی ikindi

دینار[۲]: وزَنده بر مثقال vəzndə bir misqal

دینار[۳]: مطلق اقجه mütləq aqca

دینار[۴]: فلوری Felüri

دیندار: دین صقلیوجی// دینن صقلیجی din saqlayıcı

دیندار[۵]: دین دوتجی din dutucı

دیوار[۶]: ف// معروف duvar

دیودار[۷]: بر نوعه سود اردج اغاجی در bir növ sud ardıc ağacıdır

فصل الرّاء

رازدار[۸]: کِزلَیجی gizləyici

رامشکر[۹]: چالجی çalıcı

رامشکر[۱۰]: اِرلَیجی irləyici

رامشکر[۱۱]: مطرب mütrib

راهبر: قولاغوز// قلغوز//قولغوز//قُلَغُز qulağuz

راهبر: قُلَوُز qılavuz

راهکذار// راه کزار[۱۲]: یولجی yolcı

راهکذار// راه کزار[۱۳]: کچجک یر keçəcək yer

راهکذار[۱۴]: قولاغوز qulağuz

راهوار[۱۵]: یورغه yorğa

رخسار: یکاق// یَکق yanaq

رخسار[۱۶]: بکز bəniz

رخسار[۱۷]: یوز üz

رزانکور[۱۸]: باغ تَخرَسِی bağ təxrəsi

رزبر[۱۹]: مثله bağ təxrəsi

رُستار// روستار[۲۰]: ترکلک türklük

رُستار// روستار[۲۱]: کویلُو دوه köylü dəvə

رُستار// روستار: کوُیلوُ köylü

رستکار[۲۲]: قورتَلمِش// قُرتلمش qurtalmış

رستکار[۲۳]: قورتلمق qurtulmaq

رَشکیر[۲۴]: کونِلُو günlü

رفتار: اَشکُون eşkün

رفتار[۲۵]: یوروکن yürügən

رفتار[۲۶]: کِدِش gediş

رفوکر: کوزلیجی// کوزَه یجی//کوزیجی//کوزچی küzləyici

رکابذار// رکابدار: اوزنکو دوتجی// اُزنکو طتیجی// ازنکی طوتجی üzəngü tutucı

رنجبر[۲۷]: اشچی işçi

---

۱. ک.یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۲. م. یوخ// ل. یوخ
۱۳ .ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ل. یوخ//ف.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲. ل. یوخ
۲۳. ک.یوخ//و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ .ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب. یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

رنجور[۱]: صیرو sayrı

رنجور[۲]: خسته xəstə

رنجور[۳]: ف rəncur

رنکاور[۴]: دُرلو دُرلو سوزلر یرشدورب سویلیجی
dürlü dürlü sözlər yaraşdırıb söyləyici

رنک آور[۵]: کوکجکلنر کشی göyçəklənər kişi

رنکرز[۶]: بویاجی boyacı

رودآور[۷]: سِلند// سَلِندِی selindi

روزکار[۸]: زمانه zəmanə

روزکار: ف ruzigar

روزکور: کوُندُزکُرمَز//کوُندوزکورمَز// کندز کورمز gündüz görməz

روزنک سر[۹]: اَمِک əmik

روغن کر: یاغجی yağcı

روی کر[۱۰]: قَزَنجِی qazançı

روزه دار[۱۱]: اورُج دوتجی oruc tutucı

رهبر// راهبر[۱۲]: قولاوُز qulavuz

رهوار// راهور:یورغه//یورقه//اُورغا//یرغه yorğa

رهوار// راهور[۱۳]: یول یَراغِ yol yarağı

ریچار// ریچال: رچللو// رَچل rəçəl

ریخته کر[۱۴]: دوکیجی töküci

۱. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. م. یوخ// ف. یوخ//ل.یوخ// و. یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ف. یوخ
۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فصل الزّاء

زاجسور[۱٥]: اوغلان قونقُلِغی oğlan qonaqlığı

زاجسور[۱٦]: لخوسه دیرنکی loxusa dərnəgi

زار[۱۷]: اوُزَنمَک// اُزنمک üzənmək

زار[۱۸]: باطل batil

زار[۱۹]: اِکِی ini

زارخور[۲۰]: اوزییجی üzəyici

زاستر[۲۱]: برطُرفه اوتَوردیک// اوتردیک bir tərəfə ötəridək

ژاغر: قورسق// قوش قورسغی// قُرسَق quş qursağı

زال پیر[۲۲]: اَسکی əski

زال پیر[۲۳]: بونامش bunamış

زال کیر[۲٤]: طوغورُجی doöurucı

زاور[۲٥]: مجال معناسنه məcal

زبان آور[۲٦]: فصیح fəsih

زَبَر// زوَر[۲۷]: یوقرو// یُقارو // یُقَرو yuqaru

زَبکر[۲۸]: اغزین اوتدرمک ağzın ötdürmək

زَبکر: اغزُن بوفلدتمق//پوفلدرمق//بفلدورمق ağzın püflәddirmək

زبور[۲۹]: ف// معروف Zəbur

۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// ف. معناسی یوخ
۱۸. ک.یوخ// ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ // ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ف. معناسی یوخ
۲۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ت. یوخ
۲۸. و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

زجر[۱]: منع məən

زر[۲]: التون altun

زر[۳]: خراج zərac

ژر// زر: قتی قوجه qatı qoca

ژر// زر: زالک اتاسی// زال اته سی Zalın atası

زرد پر[۴]: یوند قوشی yond quşı

زردسر[۵]: مثله yond quşı

زرشکر[۶]: صرما کش sarma kəş

زرکر[۷]: قیومجی// قویمجی// قیمجی quyumcı

زرکر[۸]: التونجی altıuncı

زره کر[۹]: جوشنجی covşənci

زره کر[۱۰]: جبه جی cübbəci

زره کر[۱۱]: چپه دوزجی cübbə düzəci

زریر[۱۲]: صارو اوت saru ot

زریر[۱۳]: صاریلق sarılıq

زغار// ژغار[۱۴]: شفاعت şəfaət

زغار// ژغار[۱۵]: قورقنج آواز qorqunc avaz

زغار// ژغار[۱۶]: قتی ایتی اواز// ات آوازی qəti iti avaz

ژغار// زغار: آوازه// آواز avazə

ژغار[۱۷]: نوا nəva

ژغار// ژغار[۱۸]: نعره nəərə

زغار// ژُغاره[۱۹]: طارو اتمکی taru ətməgi

زغار//زغال[۲۰]: کومور kömür

ژغار[۲۱]: یاش یر yaş yer

زغبر[۲۲]: کتان kətan

زغبر[۲۳]: بیمار کورک bimar gürən

زغبر[۲۴]: بیمار پندوسی bimar pəndüsi

زغبر[۲۵]: بر اوتدر طبیبلر مرو در bir otdur təbiblər mərv dir

زفر[۲۶]: چَکَه // چَکاَ çənə

زفر[۲۷]: چرک çirk

زفر[۲۸]: دولک dölək

زکور[۲۹]: بخیل bəxil

زکور[۳۰]: زفت zift

ژُکور[۳۱]: حمتسز himmətsiz

زَلو کیر[۳۲]: سولک دوتوجی sülün tutucı

زُلیفَر[۳۳]: قوقمق qoqmaq

زُمار[۳۴]: ف// معروف zumar

۲۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ت. یوخ
۳. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ف. یوخ
۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. م. یوخ // و. یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف. یوخ// ف یوخ // و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٥. ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

۱۷ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ// م. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . و. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ف. یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

زمهریر[١]: قتی صوق qəti sovuq

زنّار[٢]: ف zünnar

زن بُذر[٣]: قین اته qayınata

زنبر: طپراق چکدکلری کلیم//توپرق چکدکلر کلم// طبراق topraq çəkdikləri gilim

زنبور: آری// آرو arı

زِنجفر: ف// زنجفره zəncəfrə

زنجور[٤]: ف// معروف zəncur

زنجیر: ف// معروف zəncir

ژنکار// زنکار: پاس pas

زنکبار[٥]: زنکیلر ولایتی// بر اقلیم در Zəngilər vilayəti

زنکبار[٦]: زنک النلو Zəng alınlu

زن ماذر[٧]: قین انه qayınana

زنهار// زینهار[٨]: امان aman

زنهار: خراج کُذار//کذر xərac guzar

زَوَار[٩]: زندانجی zindancı

ژوار// ژووار: محبوسلر خدمتکاری məhbuslar xidmətkarı

ژوانمار[١٠]: کشیش keşiş

ژواغار// ژواغر: بر کشیش ادیدر kəşiş

زواله کر[١١]: زواله کسجی zəvalə kəsici

زودتر[١٢]: تیزرک tezrək

زُوَر// زَبَر[١٣]: اوزو یقارو üzü yuqaru

زُوَر[١٤]:یوقرویه اکندرمک yuqaruya əgindirmək

زوُر: قوت qüvvət

زهار: قَسق // قاسق qasıq

زه خَیار[١٥]: الک دشی خیار ilk dişi xiyar

زَهر: آغو// آقُ// اغو اوتی ağu otı

زَهرِ: اُود// اُد öd

زهردار[١٦]: آغولو ağulu

زیتار[١٧]: زیتوک ثغلی zeytun səğəli

زیر[١٨]: اشغه// آشغا// اشقا aşağa

زیر[١٩]: اشغه و انجه اوتن قوپر یُولی aşağı və incə ötən qubur yolı

زیر زبر[٢٠]: باشی اشغه دکمک başı aşağı dönmək

زیره[٢١]: یبان صوغانی yaban soğanı

زَیکَر[٢٢]: فسکی fəsəki

زینکر[٢٣]: آکرجی əyərci

زینهار// زنهار[٢٤]: امان aman

زیوار[٢٥]: کوی یولی köy yolı

زیور: بزک bəzək

---

١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . م . یوخ// ل. یوخ
٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٩ و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ل. یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ// مجلس ألیازماسیندا بورادا بیر صفحه دوشمه سی وار // ب. یوخ// ت. یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فصل السین

ساجور[۱]: ایت کسمک it kəsmugi

ساختکار: ایش دُوزجی// دوزیجی// دُزُجی iş düzəyici

سار: صغرجق// سغُرجُق sığırcüq

سار: نشان فرسنک که یوللرده قورلر nişan fərsəng ki yollarda qorlar

سازکار: موافق muvafiq

سازلشکر: چری یَرغی// جری یَراغی çəri yarağı

سالار// سالر: شَحنَه şəhnə

سالار// سالر: اُلوُ// اولو ulu

سالار[۲]: نایب naib

سپاسدار[۳]: منت دویجی minnət duyucı

سُپار: صبان دموری//صبن دَمری saban dəmüri

سُپار[۴]: شراب خانه//شُرب خانه şərabxana

سپر: قلقن // قَلقان qalqan

سُبُک کذار[۵]: اسکدار معناسنه üsküdər

سپنکور[۶]: ایت اوزومی it üzümi

سپوسه سر[۷]: قوکاق//قُوکَق//قکاق qonaq

سپوسه سر[۸]: باش قوکاغی baş qonağı

سپهدار[۹]: چری باشی çəribaşı

سپهر: فلک fələk

سپهسالار: صو باشی// بشی subaşı

سپیدار// سپیداره: قُوَق اغجی// قواق qavaq ağacı

ستبر// سطبر [۱۰]: یوغُن// یوغون yoğun

ستبر// سطبر [۱۱]: قالک qalın

سُتور: طَوَر// طوار tavar

سُر[۱۲]: اپله قلدن اولن بشمق// ایپلن قلدن اولان بشمق iplə qıldan olan başmaq

سر: باش baş

سراسر[۱۳]: باشدن باشا başdan başa

سرافزار: یولاَر yular

سرافزار[۱۴]: باشی یوجه başı yuca

سربار: یُک سربری// یوک yük sərbəri

سرتسر//سربسر: باشدن باشه// بشدن بشه başdan başa

سرده سیر[۱۵]: هواسی صوق اولان شهر havası sovuq olan şəhər

سرسر[۱۶]:احمق axmaq

سُرفتار// سررفتار: قتی اُشکون// اَشکن// اشکین qəti üşkün

سرلشکر: چری باشی çəri başı

سرور: اولو// اُلوُ ulu

سریر: قوس قزح یعنی الکم سغمل əlkəm sığmal

سریر: بزنمش تخت bəzənmiş taxt

سک انکور: ات اوزمی// ایت اوزومی// اُزُمی it üzümi

---

۱. ب. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ// ل. یوخ
۵. ک.یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۷. ب. یوخ
۸ .ک.یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۹. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۰. س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۲. ت. یوخ
۱۳. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۱۵. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

سکر[۱]: بر نوعه کربیدر اوزون تولو bir növ kirbidir üzün tuylu

سکسار[۲]: بر مخلوقدر bir məxluqdur

سِکندر[۳]: کوز اغرتمه اوینی göz ağartma oyunı

سُلقور[۴]: چوبلُک çöblük

سمار[۵]: قوغلق اوتی qoğluq otı

سمر: افسانه əfsanə

سمر[۶]: حکایت hekayət

سمسار[۷]: میانجی miyancı

سمسار[۸]: قیمت بلجی qiymət bilici

سمندر// سمندور: بر قوشدر و اود ایجنده اولر// بر قشدر که اودده اولر// بر قوشدر اوتده اولر bir quşdur və od içində olar

سمور: برجانور// بر جنور bir canavar

سَنار: چَولک//جَولک یعنی چَورُم çəvlək

سنار[۹]: چَورُم çəvrüm

سنار[۱۰]: یزکج// یورکَج yüzkəc

سنابر[۱۱]: یُزکُج// یوزکج yüzkəc

سنکبار[۱۲]: طاشلو// طشلو ییر taşlu

سنکسار: طَشلَه دَپلمَک taşla dəpləmək

سنکسار[۱۳]: طاشله رجم ایتمک taşla rəcm etmək

---

۱. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳. ک.یوخ//م.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۷. ل. یوخ
۸. ل. یوخ
۹. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب. یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱. ف. یوخ
۱۲. ک.یوخ

سَنکور: فقاجلر سله سی که اکا فوقه// فقا قویرلر// قویارلر// قُیَرلر fuqacılar sələsi ki ana fuqa qoyarlar

سوار: آتلوُ altı

سور: دُکُن// دوکون// دُکون dügün

سور[۱٤]: شاذلق// شادلق şadlıq

سوزن کر[۱٥]: اکَنجی// اکنه جی//ایکنه جی ignəci

سوسمار: کَلَر kələr

سوسمار[۱٦]: اوواجق کلته uvacaq kəltə

سوفار: اکنه یوردوسی//یوردسی ignə yurdası

سوفار: اُق کُزی// اوق oq gözi

سوکوار// سنکور: یاصلو//یصلو// یاسلو yaslı

سومسار// سوسار: سارمساقلق// سَرمسَقلق sarımsaqlıq

سِیار[۱۷]: منکنه məngənə

سیر: صارمسق//سارمساق//سَرمسَق sarımsaq

سِیر : طوُق// تُوق toq

سِیسَنبَر// سوسنبر: برَسَمه// وَرسمه// ورصمه bərsəmə

سِیسَنبَر// سوسنبر[۱۸]: کونیک چچکی günəyik çiçəgi

سیصد هزار[۱۹]: اوچ یوز بیک üç yüz bin

سیفور[۲۰]: بر نوع قماشدر اطلس جنسنده bir növ qumaşdır atlas cinsindən

سی و چار[۲۱]: اوتوز درت otuz dört

---

۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤. ف. یوخ// س. یوخ
۱٥. م. بورایا قدر م. -ده صفحه دوشمه سی وار
۱٦. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

سِیوَر// سیوار: پهلویجه اون بیک Pəhləvicə on bin

سیه کار[۱]: بخیل paxıl

سیه هزار[۲]: اوچ بیک üç bin

فصل الشّین

شاپر[۳]: چلیک çəlik

شاخ[۴]: یلان بوینوزی yılan buynuzı

شاخ[۵]: بوطاق// بُداق// بوداق budaq

شاخسار: بُینوز// بوینوز // بوینُز buynuz

شاخسار[۶]: بوداق// بُداق// بوطاق butaq

شاخمار// شاهمار: یلان بوینوزی// بینزی// بوینُزی yılan buynuzı

شادخور[۷]: شن آدم şən adam

شادکار[۸]: اشسز işsiz adam

شانزده هزار[۹]: اون التی بیک on altı bin

شاکار// شاه کار[۱۰]: بیکار bekar

شاکار// شاه کار[۱۱]: کرسز اش karsız iş

شاکار[۱۲]: سُخره ایش süxrə işi

شاوغر: بر ولایت// ماوراء النهرده بر ولایتدر Şavğər-Mavəra-I nəhdə bir vilayət

شاه انجیر[۱۳]: بر نوعه اواق انجیردر bir növ uvaq əncir

شاهپر[۱۴]: قندک اوزون یلکی qanadın üzün yələgi

شاه دیوار[۱۵]: ختل xətil

شاهوار[۱۶]: بکی شاه şah biki

شایار: اُجرَتسُز بویرولان ایش// اجرتسوز بیوریلان // بویرلن ücrətsiz nuyurulan iş

شبار[۱۷]: چولیک çevlik

شب دیجور[۱۸]: قصه کجه qissa gecə

شب کور//شپکور: کیجه کورمز//کجه gecə görməz

شب کور// شپکور[۱۹]: کیجه کورمین gecə görməyən

شب کیر [۲۰]: سحر وقتی اون چکرلر səhər vaqtı ün çəkərlər

شب کیر [۲۱]: کیجه اون چکرلر gecə ün çəkərlər

شب کیر[۲۲]: ارتیه دک اولییان ertəyədək ulayan

شب کیر [۲۳]: چرغد çırğid

شتر: دوه dəvə

شتربار[۲۴]: یُک دوسی yük dəvəsi

شتربار// شتروار [۲۵]: دوه یوکی dəvə yüki

شجر[۲۶]: اغج ağac

---

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.معناسی یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ // ب. یوخ// ت.یوخ

شَجرُور[1]: قره توت qara tut

شخار: قالیه// قلیه که انوکله کازرلر بیز//بز دوکرلر//یویرلار//یویرلر qalya ki anunla kazirlar bez boyarlar

شَدیار[2]: سرلمش یر şürülmiş yer

شَدیار[3]: اکلمش یر əkilmiş yer

شدکار[4]: نطس natas

شر[5]: ف// معروف şər

شرابدار[6]: سوجی طوتوجی suci tutucı

شراب خور[7]: اچکیجی içkici

شرمسار: اوُدلُو// اوتلو udlu

شرمسار[8]: خجیل xəcil

ششبر// ششپر// شیشپر[9]: التی ییرقلو چومق // چومق// الت ییرقلو چُمق// چماق altı yapraqlu çomaq

ششبر//ششپر//شیشپر[10]: التی ییراقلو بوزدوغن // دغان altı yapraqlu boz doğan

شُشتَر[11]: شهر ادی Şüştər-şəhər adı

شُشتَر[12]: اویکنلو öygənlü

ششهزار[13]: التی بیک altı bin

ششصدهزار[14]: التمش بیک altmış bin

شعار[15]: کون شوقی gün şövqi

شغر// شغور[16]: پوسُق (بورسق) porsuq

شقر[17]: کلنجک چیچکی gəlincək çiçəyi

شقر[18]: لاله lalə

شکار// شِکِر: آو av

شکارکر[19]: آوجی و غر/// avcı

شِکَر[20]: ف// معروف şəkər

شِکَر[21]: آم am

شکُر[22]: بر نوعه اوزون تولو کرپیدر bir növ üzün tuylu kirbidir

شکوار[23]: غصه لو ğüssəlü

شکوفه دار[24]: چچکلو یر çiçəklü yer

شلوار: اج طونی// ایچ طون// اچ طُنی iç tonı

شَمار[25]: صغش// صاغش sağış

شَمار[26]: حساب hesab

شمارکیر[27]: صایجی saylcl

شمر// شَمسَر[28]: ایچ طونی iç tonı

شَمر[29]: کوچوجک کولجک// کوججک کولجک// کچچک//کچک کلجک kücücül gölcük

شَمر[30]: یمیشلو yemişlü

شَمر[31]: یمیشجی yemişcı

---

١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ
١١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨. م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ
٢٦. ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٨. ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٩. ف. یوخ
٣٠. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

شَمر[۱]: صوجی sucı

شَمر[۲]: صولو sulu

شَمر[۳]: ابکیر abgir

شَمر[۴]: جوی cuy

شُمر[۵]: بابوج babuc

شمشار[۶]: چمشیر çamşır

شُمشیر[۷]: خورد xurd

شمشیر[۸]: قلج // قلیج qılıc

شِمشیرکار[۹]: قلج qılıc

شَنار// شَکار[۱۰]: عیب ayıb

شِناور: یوزکج // یزکج yüzkəc

شنجار[۱۱]: اکلیک ənlik

شِنخیار[۱۲]: ف// معروف şənxiyar

شنکلۀانکور[۱۳]: اوزوم بوطاغی üzüm butağı

شنکونَر[۱۴]: شراب şərab

شنکونَر[۱۵]: تخیل taxıl

شوخ کیر[۱۶]: کیرلو kirli

شور: کَرَک gərək

شور: فتنه fitnə

شور: آت بازاری و اکا بکزینلر at bazarı və ana bənzəyənlər

شور[۱۷]: صواق suvaq

شور[۱۸]: چوراق çoraq

شور[۱۹]: طوزلو tuzlu

شوره کیر[۲۰]: آق التون aq altun

شوریده‌کی‌کار[۲۱]: اشوک قرجاشلغی işin qırcalığı

شَوهر// شُوهیر: عورت اری// ار övrət əri

شهپر//شهبر: قنادک بویک توکی// بیوک قنت// بیک qanadıb böyük tügi

شهپر[۲۲]: قَنَت اوُجی qanat ucı

شهپر[۲۳]: چَلَک çələk

شهر[۲۴]: ف şəhər

شهریار: خسرو پادشاه// پادشاه Xosrov

شهریور: اخر یای آیی axır yay ayı

شهریور[۲۵]: صوک یای ایی son yay ayı

شهریور[۲۶]: هر آیک دردنجی کونی hər ayın dördüncü güni

شهریور[۲۷]: انجونک ایوسی incinün ayusı

شهریور[۲۸]: انجونک آریسی incinün arısı

شهسوار[۲۹]: اتلو atlu

---

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ف. یوخ
۷. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۸. م. یوخ
۹. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲. م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳ . و. یوخ
۲٤. .ک.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ
۲٦. ک.یوخ //م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

شهکار//شاه کار//شدیار:اکلمش ییر//یر əkilmiş yer

شیار// شهکار// شاه کار// شدیار [١]: اکلمش یر əkilmiş yer

شیار[٢]: صبان saban

شیار// پشیار// پیشیار: خسته قاروره سی// قارورسی xəstə qarurası

شیار//شهکار// شاه کار//شدیار: نَطَس// نطاس// نداس natas

شیدار[٣]: چوال کوشه سی çuval gəvşəsi

شیر[٤]: سُد sud

شیر: ارسلان ərsalan

شیراز[٥]: چوال çuval

شیربخشیر[٦]: بر کوک که اچی طاشی صارولغه مایل bir kök ki içi taşı saruluğa mail

شیردار[٧]: سودلک sudluk

شیرین کار: طتلو ایشلو// طاتلو اشلو tatlu işlü

شیرین کار[٨]: حلواجی halvacı

شیزر[٩]: اللـه تعالی allah təala

فصل الصّاد

صابونکر[١٠]: صابونجی sabuncı

صاغر[١١]: قدح qədəh

صاغر[١٢]: صَغرَق// صاغرَق sağraq

صبار[١٣]: تمر هندی təmər hindi

صبر: ف səbir

صبر: بر اَجی اوتدر// بر اَجی اوت bir acı ot

صخر[١٤]: اوسکور üskür

صدر[١٥]: یوک دبینه براغیلن خالی یر yük dibinə burağılan xalı yer

صدهزار[١٦]: یوز بیک yüz bin

صر[١٧]: بابوج babuc

صعتر[١٨]: کیکو اوتی güyəgü otı

صَفدر: صاف یرتجی بهادر// اول بهادر که صفلری یرتر səf yırtıcı bahadır

صنوبر[١٩]: چام اغجی çam ağacı

صُور[٢٠]: سورنا zurna

فصل الطّاء

طالیفسر[٢١]: قالک قبغلودر که هندوستاندن کلور اغزده طوتر انزالی منع ایدر. qalın qabıqludur ki Hindustandan gəlür ağızda tutar ənzali mən edər

طباشیر[٢٢]: ف// تبه شیر təbəşir

طبله خور[٢٣]: صفت بیج bic

طَبَر[٢٤]: شهر آدی Təbər-şəhər adı

طرازکر[٢٥]: علم جی ələmçi

---

١. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٣. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
٤. م. یوخ// ل. یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢. ک.یوخ// م. یوخ
١٣. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩. م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

طنبور: طنوبره// طنبره// طنبورَه tanbura

طومار[۱]: تومار tumar

طِیفَر// طیفور[۲]: اوچوجی قوش uçucı quş

فصل العین

عار[۳]: غیرت ğeyrət

عبیر[۴]: ف// معروف əbir

عرعر[۵]: سرو// سَروی sərv

عرعر[۶]: قوق qovaq

عطاور[۷]: جومرد cümərd

عیر[۸]: (اشک کاروانی) eşşək karvanı

عُبور[۹]: keçid کچید

عمر[۱۰]: ف// معروف ömr

عیارکیر[۱۱]: عیار طوتوجی əyar tutucı

عَقار[۱۲]: بر اغجدر که اوده یقرلر bir ağacdır ki oda yıqarlar

فصل الغین

غار[۱۳]: دافنی اغجی dəfni ağacı

غار[۱۴]: مغاره mağara

غُبار: تُوز toz

غرار: خَرار xarar

غرور[۱۵]: ف// معروف ğurur

غُرغُر[۱۶]: دَبَه// دپه dəbə

غمخور//غمخوار: غم ییجی//یجی ğəm yeyici

غُمکسار[۱۷]: ف ğəmgusar

غُمکسار[۱۸]: قیغولو ایش// ایش qayğulu iş

غُمکسار[۱۹]: مارواش marvaş

غُمکسار[۲۰]: بونداش bundaş

غَنجار[۲۱]: عورتلر درتندکی قزلجه// قزلجه که دورتورلر övrətlər dürtündigi qızılca

غنجار[۲۲]// غنجاره: اکلیک ənlik

غُنجار[۲۳]// غنجاره: تکرک tükrək

غُندبُر[۲۴]: بوطنجق butancıq

غَور[۲۵]: وفاسزلق vəfasızlıq

غَور[۲۶]: خاینلق xainlıq

غور: چوقور// چُقُر// چُقور//چوقر çuqur

غور[۲۷]: او بردق ev bardağı

غور[۲۸]: صرب اغری sərb ağrı

فصل الفاء

فاتِر:[۲۹]: (سست) sust

---

۱. ل. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ف. یوخ
٦. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. م. یوخ// ل. یوخ
۱۷. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ف. یوخ
۲۲. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ//م. معناسی یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

فاطِر[۱]: (خالق) xaliq

فاکردن در[۲]: قپو اچمق qapu açmaq

فِجار[۳]: باشاقلاما başaqlama

فر: قوَت// قوه qüvvət

فر[۴]: رونق rövnəq

فراتر[۵]: کریرک gerirək

فَرخار[۶]: پوت اَوی// بُت اَوی// پُت but evi

فَرخار[۷]: بنده اول bəndə ol

فرخور// فرقور: چل// چل قوشی çil

فرغر: صو یولی که دره ده آزاچق صو و صولو // صو یولی که صویی دکزه بقیه قالور// صویی دکزده بقیه قلر// صو یولی که صویی کدرده بقیه قلور//صو یولنده باقی قلن صو su yoluda baqi qalan su

فرغور[۸]: مردار ققولو نسنه murdar qoqulu

فَرفَر[۹]: بنفشه bənövşə

فرفیر[۱۰]: پرپرم pərpərəm

فَرفور[۱۱]: کلبک kələbək

فَرفر//فَرفور//فرقور[۱۲]: چیل//چل قوشی çil quşı

فَرقور: چِیَل// چل çil

فرمان بُردار: بویرق دوتجی// بُیرُق دوتوجی// دُتُجی// طوتجی buyruq dutucı

فَروار[۱۳]: ییلاق اوی // یای اوی yaylaq evi

فَروار[۱۴]: مرتک mərtək

فَروار: قش اوی qış evi

فروتر: اشاغرق//اشغه رَق//اشغارق aşağaraq

فَژر: بر اجی// اج اوتدر bir acı ot

فَسَار[۱۵]: اسنمک əsnəmək

فَسر[۱۶]:کوکجک kükcük

فَسر[۱۷]: دونوق donuq

فشار[۱۸]: صغش sığış

فشار[۱۹]: صغماق sığmaq

فشار[۲۰]: دقمق tıqmaq

فِکَر[۲۱]: قزلجه qızılca

فکار[۲۲]: کُتُرُم// کتورُم götürüm

فناوار[۲۳]: طون بغلایجق یر ton bağlayacaq yer

فناوار[۲۴]: بر شهر ادیدر Fanavar-şəhər adı

فور[۲۵]: چورزمک çivirzimək

فهِر[۲۶]:مشک ازه جک طاش müşk əzəcək taş

فیار[۲۷]: اش iş

فِیاوَار// فِیاور[۲۸]: چاقال çaqal

---

۱ . ک.یوخ//م.معناسی یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٤ . م. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٦ . م. یوخ

۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۸ . ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

۹ . .ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

۱۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

۱۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

۱۳ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

۱٤ . س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۲ . م. یوخ

۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فصل القاف

قابور[۱]: طوره türə

قار[۲]: قطران qatran

قباور[۳]: کیسولو geyislü

قدیر[۴]: چولمکد بشن اش عربیدر çölməkdə bişən aş

قفل کر[۵]: کلید دوزوجی kilid düzüci

قَمار[۶]: اوج اوتی üç ötey

قنبار[۷]: زنجفر zəncəfir

قندهار[۸]: نام شهریست Qəndəhar

قنطار[۹]: چهل هزار دینار// یوز یکرمی رطل yüz yigirmi rətil

قَیاوار[۱۰]: ایش iş

قَیاوار[۱۱]: کوج güc

قرقور[۱۲]: əcəm gəmi

قِیر[۱۳]: زفت قار لفظندن اوله اولنمش// قار لفظنک امالسی در qar ləfzin imaləsidir

قِیر[۱۴]: قره سقز معناسنه داخی استعمال اولنور. qara saqqız

قَیشور[۱۵]: حجر həcər

قَیشور[۱۶]: الفضه əlfəzə

قیصر[۱۷]: روم پادشاهی Qeysər-Rum padişahi

فصل الکاف

کاتوار//کاتوره [۱۸]: سرکردان sərgərdan

کار: اش iş

کاردار: اش دوتجی// طوتیجی//دتجی//طوتجی iş dutucı

کاردار// کاردر [۱۹]: عمل دار əməldar

کاردکر [۲۰]: بچقچی// بجق جی bıçaqcı

کارزار: صواش//صَوَش//سوش یری savaş

کارزار[۲۱]: اغر ایش ağır iş

کارکر[۲۲]: ایشجی// اشجی işvi

کارکر[۲۳]: کار ادجی// کَر اِدجی kar edici

کارکزار[۲۴]: ایش سوزمجی iş sürümci

کارکزار[۲۵]: وکیل vəkil

کارکزار//کار کذار: ایش بتوریجی// بترجی iş bitüirici

کارکیر: ف// معروف kargir

کارکیر[۲۶]: بنا// بینا bəna

کارکیر[۲۷]: چل یاپو çul yabu

کارکیر[۲۸]: ایش دوتجی iş dutucı

کازر// کازور: کَزُر gazir

---

۱ . ک.یوخ//م.معناسی یوخ //ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢. ک.یوخ//م. معناسی یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٣. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٤. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
١٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ف. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٢ . ف. یوخ
٢٣ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٦ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
٢٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

کاسه بندر[1]: طاباقجی tabaqcı

کاسه‌بندر[2]: چناق بغلیجی//چنق بغله یجی çanaq bağlayıcı

کافر[3]: ف// معروف lafər

کافور: ف// معروف kafur

کافور: بر آق موم bir aq mum

کالبار[4]: دوکلک düglək

کالیار[5]: سلبر salbur

کالیار[6]: آب دهن

کامکار[7]: دلکنی اشلیجی diləgini işləyici

کام کزار// کام کذار: دلک یتوریجی// دلک یترجی dilək yetürici

کاه کیر[8]: چاش قاتیه çaş qatıya

کَبر[9]: کَبَرَه//کَبَرَ gəbərə

کَبر: کَوُر // کاور gavur

کُبر[10]: بر طوندر که جنکده کیرلر// صوشده bir tondur ki cəngdə geyərlər

کُبر[11]: جوشن çovşən

کُبر[12]: اولولنماق ululanmaq

کَبک در[13]: لوامی ککلیک lavamı kəklik

کبوتر: کوکرجین//کوکرچین//ککرجن gögərcin

کَبودر[14]: بو نوعه بوجکدر صولرده اولور bir növ böcəkdir sularda olur

کدایور//کذیور//کریور: روزکار ruzigar

کدایور//کذیور//کریور: اولو// الو نسنه ulu

کدایور//کذیور//کریور[15]: کتخدای خانه kətxudaui xanə

کدیور[16]: او ایس ev iyəsi

کذار[17]: غصه ğüssə

کذار[18]: اریمک ərimək

کذار//کُزار: اودیجی//اوده یجی//اُدیجی ödəyici

کذار// کُزار: امتلا// امتله ımtala

کذر//کدر[19]: کادنی اغاجی kadnı ağacı

کَر: اویوز// اوُیُز// اُیُوز uyuz

کر[20]: ادات فاعل و ادات شرط ədat

کَر[21]: صاغیر// صَغـر sağır

کردار[22]: ایش کوج//اش کوج iş güc

کردار[23]: صنعت sənət

کردر[24]: صوسز یر susuz yer

کردر: صحرا səhra

کردر: طاغ// طاش آتکی tag ətəgi

کردش روزکار[25]: روزکارک دونمسی ruzgarın dönməsi

---

۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲ . م. یوخ
۳ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦ .ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ// ب. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۹. ل. یوخ
۱۰. ف. یوخ
۱۱. ف. یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. م. معناسی یوخ//ل.یوخ//س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ف. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ف. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//س. یوخ// و. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کردکار: اللـه تعالی allah təala

کَردکار[۱]: یلدقلنوب الدایجی yaldaqlanıb aldayıcı

کرده بور//کرده بُر[۲]: بویک بچق// بجق böyük biçaq

کرفتار: دوتغون// طوتغون// دُتغون dutğun

کرفتار[۳]: دوتساق dutsaq

کَرکَر: الـله آدی پهلویجه// اللـه تعالی// اسم خدا allah adı Pəhləvicə

کَرکَر[۴]: یان yan

کَرِکَر// کریکر[۵]: اویوز// اویُز oyuz

کرکر[۶]: مزار məzar

کر کر[۷]: صاغر sağır

کرمسیر// کرمه سیر[۸]: قتی اسی// هواسی اسی اولان یر qatı issi olan yer

کُروَر[۹]: فطرت fitrət

کزر: کَشِر//کشور köşür

کژار[۱۰]: قوش قورصغی quş qursağı

کزکِبار[۱۱]: ام سکجی am sikici

کُزیر: چاره// جار َ çarə

کُزیر[۱۲]: بللو کشی billü kişi

کزیر[۱۳]: سالار salar

کَزیور[۱۴]: اَرکنج ərgənc

کشاورز[۱۵]: اکنجی əkinci

کشت زار: اَکنلِک əkinlik

کَشتی کر[۱۶]: کمی دوزجی gəmi düzəyici

کُشتی کیر: کُورشجی// کُرَشجی gürəşci

کِشمیر[۱۷]: قره یغز qara yağız

کِشمیر[۱۸]: شاه şah

کشور: اقلیم iqlim

کَفتار: سرتلان//سرتلاک//سرتلک sırtlan

کُفتار[۱۹]: سُلک söylək

کُفتار: سوز// سُز söz

کفشکر: بشمَقچی// بشماغجی// بشمق جی başmağçı

کفشیر: لَهم// الِهم// لهیم lehim

کفشیر[۲۰]: کوثر kövsər

کف کیر//کفیر: کَوکیر gögir

کُلزار: کللّک//کوللک güllük

کِلزار[۲۱]: بلجقلق palçıqlıq

کل فام[۲۲]: نار چچکی nar çiçəgi

کَلاکَر[۲۳]: اوختار oxtar

کُلانتر[۲۴]: بویکوجک

کلاه زر[۲۵]: التون اسکرو altun iskərü

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٤ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ب. یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کل باشکر// کلبشکر [۱]: معروف gülbəşgər

کُلنار[۲]: نار چچکی nar çiçəyi

کُلنار: کراس// کرآز kiras

کُلندر[۳]: کاهنج kahınc

کلکر[۴]: بلجقجی balçıqcı

کلوکیر[۵]: بوغز دوتجی boğaz dutucı

کَمار[۶]: صرتمق sırtmaq

کماشیر[۷]: بر نسنه در چاوشیره بکزر çavşıra bənzər

کمان[۸]: یای yay

کمان کر: یایجی// یایجی yayycı

کمر: قشاق// قوشق// قشَق quşaq

کمر[۹]: قیا qaya

کمر[۱۰]: کپری köpri

کَنار[۱۱]: قیی// قی qıyı

کَنار[۱۲]: قرک qıran

کَنار[۱۳]: اَتک ətək

کُنار[۱۴]: سدره یمشی sidrə yemişi

کنجور: خزینه دار xəzinədar

کندآور[۱۵]: فقیر fəqir

کندآور[۱۶]: متکبر mütəkəbbir

کندآور[۱۷]: لاف اورجی laf urucı

کندآور//کندوار[۱۸]: صواش کورمش بهادر// مردانه صوش کورمش بهادر کشی// مردانه صوش کُرمش آر savaş görmüş bahadır kişi

کَندَپیر// کنده پیر: قتی قوجه qatı qoca

کَندر// کندز[۱۹]: اسکی قلعه əski qala

کُندر//کَندور: کَنکر صَقزی// سقزی kəngər saqızı

کُندر//کُندُور[۲۰]: کنلک günlük

کَندور[۲۱]: بیوک پُلید böyük pulıd

کَندَه خمیر[۲۲]: یلق که خمیردن اولور// اون یوالغی// خمیر بلغی un yuvalağı/yalıq

کَندَه خمیر[۲۳]: زواله zəvalə

کَنده کَر[۲۴]: اغج قازیجی ağac qazıcı

کنده کَر[۲۵]: قرآرم qırarım

کَنُکَر: اشک دکَنی eşşək dikəni

کُنکُر[۲۶]: دوپلکجی düpələkçi

کُنکُر[۲۷]: اوکی ügi

کُنکُر[۲۸]: بیقوش bayquş

کُنکَر[۲۹]: اصولسز usulsuz

کُنکور[۳۰]: دلی دوتق کشی dili dutuq kişi

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . س. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ل. یوخ
۱۹ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// م. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کُنکور[۱]: قرتال qartal

کَنور[۲]: بویک کوپدر ارپه بغدای قویجق// بیوک کوب// بیک کُپ böyük küp arpa buğday qoyacaq

کَنور[۳]: پلنک pələng

کنه کار[۴]: سُچلو suçlu

کوار//کواره: یمش سپدی yemiş səpədi

کوار// کواره[۵]: کله kələ

کُوار[۶]: قوش قورصغی// قورسغی quş qursağı

کوجَکتر[۷]: کِجِرَک kiçirək

کَوُر[۸]: اوده طپان کافر oda tapan kafər

کَوُر[۹]: مطلق کافره دخی درلر kafər

کُور: کوزسز//کوزسوز gözsüz

کُور[۱۰]: اوجق uçuq

کوُر[۱۱]: سن// سین sin

کور[۱۲]: قُلان qolan

کور[۱۳]: عشره// عشرت işrət

کُور[۱۴]: سنله sinlə

کُور[۱۵]: یبان اشک yaban eşşək

کور[۱۶]: بازارلو بیوک کوی bazalu böyük köy

کوزر[۱۷]: بشمق استر başmaq astarı

کُوزجَهر// کورچهر: قُیرقلو یلدوز// یلدُز quyruqli yulduz

کوزر[۱۸]: کوزر gözər

کوزِهر[۱۹]: قیرقلو یلدوز quyruqlu yulduz

کوزِهر[۲۰]: فلک قمرک مثلثندن عبارتدر fələk qəmərin mümsələsindən ibarətdir

کوزه کر[۲۱]: بردقجی bardaqçı

کوشوار[۲۲]: کوشوار guşvar

کوشوار[۲۳]: یک دانه انجوه yekdanə incü

کوشوار:کُپه//کوپه küpə

کوشوار[۲۴]: منکوش mənküş

کوشیار[۲۵]: منجم münəccim

کوکنار: خشخاش// خاش خاش xaşxaş

کوکنار[۲۶]: کُکنر kuknar

کوه خر[۲۷]: طاغ (اشکی) tağ eşşəki

کَوهَر[۲۸]: ف gövhər

کوهر[۲۹]: دکشنک اصل dəgişənin əsli

کوهر[۳۰]: اکن اخر əkin axırı

کَوهَر[۳۱]: خر (اذخر) əzxər

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۳. ک.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱. ف. یوخ
۱۲. ف. یوخ
۱۳. ف. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤. ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

۱۷. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ// م.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ل. یوخ// و. یوخ
۲۹. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳۰. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳۱. . ک.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ//س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

کوهسار: طاغلو ییر// طغلو یر taǧlu yer

کوهسار[۱]: طاغلق یر taǧlıq yer

کویر[۲]: چوُرَق یری çoraq yeri

کویر[۳]: چُقُر یر çuqur yeri

کَویر: خذمتکار xidmətkar

کَویر: روزکار ruzigar

کهتر: کِچرَک//کوچورک//کجی رک kiçikrək

کُهربار: ف// معروف gövhərbar

کیار: کاهل kahil

کیاه زار[۴]: اوتلاق یری otlaq yeri

کیاهِ شتر[۵]: دوه اوتی dəvə otı

کَیَر[۶]: کبره kəbərə

کیر[۷]: دَمر کوکلک dəmir könlək

کیر[۸]: دوت کرن dutgilən

کیر: ذکر zəkər

کیر[۹]: قورت qurt

کیسه بُر[۱۰]: یان کسجی yan kəsici

کُیفَر[۱۱]: یوغرت صَتجَق ظرف// یُغُرت صتاجُق ظرف yoǧurt satacaq zərf

کُیفَر[۱۲]: عوض əvəz

کیفر[۱۳]: یرلو درلر yaralu derlər

کیفر[۱۴]: پشمانلغه درلر peçmanlıq

کیفر[۱۵]: کینه دوتنه ده درلر kinə dutana da derlər

کین دار[۱۶]: کین دوتجی kin dutucı

کینوَر[۱۷]: کینَلو kinəlü

فصل اللّام

لاغر: اَرِق arıq

لایق تر[۱۸]: لابق رق layiqraq

لبِ در[۱۹]: قپو یشمغی qapu yaşmaǧı

لتنبر: تنبل کشی tənbəlkişi

لتنبر[۲۰]: چوق ییان çoq yeyən

لَسانُ العصَافِر[۲۱]:تخم چنار çinar tüxümı

لشکر: ف ləşkər

لشکر[۲۲]: چری çəri

لقَن کَرُ[۲۳]: لکن دوتجی ləgən dutucı

لَکتار[۲۴]: بوله مج // بولَمَج bulamac

لَمتُر[۲۵]: سمیز səmiz

لَمتُر[۲۶]: درتسوز dərtsüz

لُمتَر// لمطر[۲۷]: اولکه هیچ نسنه دن قابرماز ol ki, heç nəsnədən qabırmaq

لَنتَر[۲۸]: کودلو کشی gövdəlü kişi

---

۱. ک.یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲. ف. یوخ
۳. ف. یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱. م. یوخ
۱۲. م. یوخ// و. یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

لنکر: ف ləngər

لنکر[١]: یعنی کمی لنکری gəmi ləngəri

لور[٢]: ف lur

لولر[٣]: اسم خدا iiismi-xuda

فصل المیم

ماذر: آنه// اَناَ ana

ماذراندر: اُکی انا // اوکی آنه ögey ana

ماذر پدر[٤]: اته آنسی ata anası

ماذرماذر: اَنا اَناَسی// اَنه آنه سی ana anası

مار: الان// ایلان// یلان// یِلَن yılan

مارافسار: الانجی//یلانجی// یلنجی yılancı

مالدار[٥]: ماللو mallu

مالشِکَر[٦]: دلاک dəllək

ماهار[٧]: بورُندرُق burunduruq

ماهِر[٨]: اوستکر ustagər

ماهی خور[٩]: بالقچر balıqçır

مجَمِر[١٠]: ساقر saqır

محنار[١١]: بوستان اویغی bostan oyuğı

مدخِر[١٢]: ازق ایدیجی azıq edici

مردار[١٣]: ف // معروف murdar

مِر: دوستلق// طوستلق dostluq

مِر[١٤]: کونش// کُنش günəş

مِر[١٥]: برابر چلشمک bərabər çəlişmək

مَر[١٦]: کلامده ارتق kəlamda artıq (söz)

مَر[١٧]: صغیش// صغش//صاغش sağış

مَر[١٨]: ایپ ip

مر[١٩]: چمن çəmən

مُرار[٢٠]:کندردن اولان ایپ kəndirdən olan ip

مُرغزار[٢١]: چمن çəmən

مُرغزار[٢٢]: بخچه baxça

مَرُمَر[٢٣]: ف mərmər

مزدور// مزدُر: کرجی//کومرجی kirəci

مزدور// مزدُر: ارغاد// ارغَت arğad\\ırğat

مِسمار: اِکسرَی // اِسکُری əgsiri

مشکبار[٢٤]: مشکلو یر müşklü yer

مُشکِمار[٢٥]: ایلان مشک ilan müşki

معجَر[٢٦]: برمجک bürümcək

مَکَر: ف// معروف məgər

مکس کیر[٢٧]: بوزاغو buzağu

مکس کیر[٢٨]: یشی yeşi

---

٢٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٤. و. یوخ
١٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. ف. یوخ// ل. یوخ
١٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ
٢٢. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٢٣. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٢٨. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

مَناوَر: بر شهردر ختن قتنده// بر شهرک ادیدر ختن قتنده// چندغی بر شهر آدی
Mənavar- Xütəndə bir şəhər adıdır

مُنج سُتور: طوار اَوروسی// طور اروسی// ارَسی tavar arusı

مُنجیر: مُشبق müşəbbəq

مُنجیر[۱]: تره بوزان tərəbüzən

مَنشور[۲]: بر اصلی چچکدر bir əsliçiçəkdir

مندور: بخیل bəxil\\ paxıl

مندور: یوغن yoğun

مندور: غصّلو ğüssəlü

مَنظر[۳]: پنجره pəncərə

مور: قرنجه qarınca

موسیقار[۴]: ایرلامق ırlamaq

موش خور[۵]: چیلاف çılaf

مهار: یولار yular

مهار[۶]: بورندور burundur (aq)

مهتر[۷]: اولورَق// اُلورق uluraq

مِهر: محبت möhəbbət

مِهر: شفقت şəfəqət

مَهُر[۸]: کونش//کنش günəş

مُهر[۹]: ف möhür

مُهر[۱۰]: دمغه damğa

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ف. یوخ// ل. یوخ
۸. ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۹. ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

مُهر[۱۱]: سکه sikkə

مُهر[۱۲]: دَکن dügün

مهَ ر[۱۳]: متقب matqab

مهیار[۱۴]: علم شخص Məhyar

میتر[۱۵]: م Məhyar

میر: بک bəg

میش نر[۱۶]: قوچ qoç

میوه دار[۱۷]: یمشلو yemişlü

فصل النّون

نااستوار[۱۸]: خاین کشی xain kişi

نابکار[۱۹]: باطل batil

نابکار[۲۰]: مفسد müfsid

ناجار[۲۱]: بلنسز bilənsiz

ناجار[۲۲]: یتمز نسنه yetməz

ناجار[۲۳]: ویره سی verəsi

ناچار: چاره سوز// چارَسُز çarəsüz

ناخن بُر[۲۴]: درنق بجقی dırnaq bıcaqı

ناخن کیر[۲۵]: مثله dırnaq bıcaqı

ناخور[۲۶]: بویک صَغرَق böyük sağraq

۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

نار: ف nar

ناکزیر: چاره سز// مثل ناچار çarəsiz

ناکوار[۱]: تُخمه علتی toxma

نامدار[۲]: آدی چقمش adı çıqmış

نامدار[۳]: اَدلو adlu

نامور: مشهور məşhur

نامور: آدلو adlu

ناوسار[۴]: دکرمن درک dəgirman dirəyi

ناهار[۵]: بِلِش سُز bəlişsüz

ناهار[۶]: نسنه یِمَدُک nəsnə yemədən

ناهموار: دوز اولمین نسنه// دُز اولمیان نسنه // دز اولماین süz olmayan

نبیر[۷]: پُسر پسر püsəri-püsər

نخجیر: آو av

نخجیرکر[۸]: آوجی avcı

نخوار[۹]: ایرکَج irkəc

نر: اَرکَک // ایرکک erkək

نِزار[۱۰]: انجه incə

نِزار: ارُق// آروق arıq

نَسر: طاغ باشنده سایبان// طغ بشنده کی tağ başında sayban

نَسر[۱۱]: طاغ باشنده کولکه لک tağ başında kölgəlik

نَستَر[۱۲]: کل ناصر gül nasir

نَشخوار: کَوِش gəviş

نَشخوار[۱۳]: بیقولنمش دوه یوکی yıyıqulanmış dəvə yüki

نَشر[۱۴]: یارتمق yaratmaq

نِشوار[۱۵]:کوش gəviş

نفیر[۱۶]: بوری buri

نِکار[۱۷]: خوب xub

نِکار[۱۸]: نقش nəqş

نِکارکر: نقاش naqaş

نِکارکر[۱۹]: نقش ایدیجی nəqş edici

نَکونسار// نکوسا: باشی اشاغه// بشی اشغه// باشی اشغا başı aşağı

نِکهدار[۲۰]: صقلایجی // صقلیجی saqlayıcı

نماز دیکر[۲۱]: اکندو نمازی ikindü namazı

نمدار[۲۲]: اصلق islaq

نمدار[۲۳]: نملو nəlü

نمکزار// **نمکدار**: طُوزلُق tuzluq

نمکزار// **نمکدار**[۲۴]: دوزلا tuzla

نمکسار: طوزله//دوزلا//طوزلو//طزله tuzla

نمودار//نمودوار: چاشنکیر çəşnigir

---

۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۴. م.معناسی یوخ//ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ // ت.یوخ
۵. م. یوخ
۶. م. یوخ
۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ //ت.یوخ
۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ //ت.یوخ
۹. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ //ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۱. ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۴. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۶. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ف. یوخ
۱۹. ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ
۲۰. ل. یوخ
۲۱. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۴. ک.یوخ

نمودار//نمودوار: چاشنی çəşni

نمودار// نمودوار: اورنک// اُرنک örnək

نوار: اورغان// اُرغَن// اورکن örgən

نوار: چادر قلکی// قولکی çadır qalını

نوار[۱]: ایورمه ayurma

نوبَر[۲]: تُروندَه türvəndə

نودر[۳]: علم شخص nüdər

نودهزار[۴]: طقسان بیک toqsan bin

نور[۵]: ایدکلق aydınlıq

نَوردکر[۶]: سُلمُنجی sülmünci

نوشادر// نوشاذر: ف// معروف nuşadır

نوشادر// نوشاذر: نشه در// نشادر nişadır

نمیر[۷]: چوق ییکن çoq yeyəqən

نمیر[۸]: کاهل kahil

نهار: آکسلمَک // اکسمک əksimək

نهار: کجمک // کچلمک keçmək

نهار[۹]: تکه təkə

نهار[۱۰]: کُندوز gündüz

نُهبر[۱۱]: اولدر که هربرجی طقوز تقسیم ادرلر و هر بر قسمینه یلدز تعین ادرلر oldur ki, hər burci toqquz təqsim edərlər və hər bir qisminə yulduz təyin edərlər

نه صد هزار[۱۲]: طقسان یوزبیک طقوز یوز بیک toqsan tüzbin toqquz yüz bin

نُهمار[۱۳]: طواق tuvaq

نُهمار: چوق//چق çoq

نیزه دار[۱٤]: سکلو sünlü

نیشتر[۱۵]: نشتر nəştər

نیشتر[۱۶]: اوستره ustura

نیشکر[۱۷]: شکر قاشی şəkər qaşı

نیکوکار[۱۸]: ایو اشلو eyü işlü

نیکتر[۱۹]: ایورک eyürək

نیلوفر// نیلوور: برچچک// چیچک تُرکجه الغر درلر // بر چچک که شربتلره کدر//کرُر bir çiçək

فصل الواو

واتکر[۲۰]: کورکچِی//کرکجی kürkçi

وار: کبی kibi

وار[۲۱]: اومولو umulu

وارکار// ورکار[۲۲]: بوستان خیاری// بستان bostan xiyar

وارکار//ورکار[۲۳]: بستان لکی// بوستان bostan ləki

وارکار// ورکار[۲٤]: مشله یر// مَشعَله məşələ yeri

---

۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۵ . ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//س. یوخ// و.یوخ // ب. یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٤. م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ

وارکار// ورکار[1]: خیار اولکی xiyar əvələgi

وامدار: بورچلو//برجلو//بورجلی borclu

وتر[2]: بلوکور bəlünür

وتر[3]: کِرش kiriş

وَخشوَر[4]: پیغامبر peyğəmbər

وَخشوَر[5]: الچی// الچو elçi

وَر[6]: یقارو yuqaru

وَر[7]: ادات نسبت و حرف شرط ədat

ورکار[8]: قلاغز qılağuz

ورکار[9]: هر نسنه که سورلمیه و اوزلمیه hər nəsnə ki sovrulmaya və üzülməyə

ورکار[10]: قورمق qurmaq

ورزکار// ورزکر// برزکر[11]: اکینجی əkinci

وزیر[12]: ف// معروف vəzir

وَفر[13]// وفره: کوجی güci

وَقور[14]: دوزلک dözlük

ویر[15]: اکمق معناسنه اسم مصدر əkmək

فصل الهاء

هار[16]: انجو دنسی incü dənəsi

هار: انجو دوزی// انجو دزسی// انجو دزنی incü düzəni

هجده‌هزار[17]: اون سکز بیک on səkkiz bin

هجیر[18]: قدرت qüdrət

هجیر[19]: قت qat

هجیر[20]: یای کونینک کون اورته سی gün ortaca

هَر[21]: بُسارَق busaraq

هَرّ[22]: ناله nalə

هَرّ[23]: ورم vərəm

هُر[24]: طوملو tumlu

هُر[25]: کمان طولو kaman tolu

هُر[26]: طومان tuman

هَر: ف hər

هزار[27]: بلبل دیدکلری خوش اوزلو قوشدر// بلبل bülbül

هزار[28]: بلبل آوازلو bülbül axazlu

هزار: بیک// بک bin

هزار بار[29]: بیک کره// بک کره bin kərə

هزار بارهزار[30]: بیک کره بیک// بک کره بک bin kərə bin

هزاران هزار: بکلر بک // بیک کره بیک bin kərə bin

---

۱. م.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ
۲. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف. صفحه دوشمه سی وار//ل.معناسی یوخ//و.یوخ
٥. ف. صفحه دوشمه سی وار// ل. معناسی یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۷. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ف. یوخ// ل. یوخ
۲۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ// س. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳۰. م. یوخ

هزار هزار[۱]: بیک بیک bin bin

هزبر: ارسلان ərsalan

هزبر[۲]: قوی qəvi

هِزیر[۳]: هر نه که اولورسه ایو اوله hər nə ki olursa eyü ola

هژیر[۴]: ایو رای eyü rəy

هُشر// هَستَر[۵]: یُوز yavuz

هشتاد هزار[۶]: سکسن بیک səksən bin

هشت هزار[۷]: سکزبیک səkkiz bin

هفتادهزار[۸]: یتمش بیک yetmiş bin

هشیار[۹]: اَیق ayıq

هفت ده هزار[۱۰]: اون یدی بیک on yeddi bin

هفت هزار[۱۱]: یدی هزار yeddi bin

هفت صدهزار[۱۲]: یدی یوز بیک yeddi yüz bin

هلندور[۱۳]: بر نوعه اوتدر ریباس جنسندن bir növ otdur ribas cinsindən

هم لختکر[۱۴]: بنجی// پنجی// پناجی pinəci

هم لخت کر[۱۵]: اسکجی əskici

هم بار[۱۶]: یوکده بیر yükdə bir

همبر[۱۷]: بکدَش bəndəş//bəkdaş

همسر[۱۸]: باش داش başdaş

همشیر[۱۹]: سدبیر sud bir

هموار[۲۰]: ملایم mülayim

هموار[۲۱]: مناسب münasib

هموار: دوبدوز// دُپدُز düpdüz

هَنبر[۲۲]: بکدش bəndəş// bəkdaş

هنجار: یول yol

هنجار[۲۳]: انجه incə

هنجار[۲۴]: برابر bərabər

هنجار[۲۵]: یول توتمق yol tutmaq

هنجار[۲۶]: بنا (ابی) bina ipi

هنر: ف hünər

هنرور: هنر اسّی hünər issi

هنرور[۲۷]: هنرجی hünərci

هودر[۲۸]: باش باروت baş barut

هَور[۲۹]: ای ay

هَور: کون// کنش// کنک gün\\günəş

هور[۳۰]: قیوبوغندن طنجنمق// قویو بغندن طنجقمق quyu buğundan tıncınmaq

هُور[۳۱]: طماق tamaq

۱. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱٤. ف. یوخ
۱٥. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٦. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ
۲۷. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳۰. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۳۱. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ

هُور[۱]: سرچه sırça

هوش دار[۲]: آیق ayıq

هَویر[۳]: اغجی ağıcı

فصل الیاء

یاددار[۴]: از دوتجی iz dutucı

یادکار: تبرک//تبروک təbərük

یادکار[۵]: اکدُرجی andırıcı

یار: ف yar

یار[۶]: اش eş

یار[۷]: یولداش yoldaş

یاری کر: یاردم ادیجی// ایدیجی yardım edici

یاور[۸]: یارلق ادجی // یاردُمجی yarlıq edici

یاور[۹]: یار yar

یبانکر[۱۰]: غراب ایلیجی ğərab eyləyici

یغر[۱۱]: خاقان آدیدر xaqan adıdır

یغر[۱۲]: پادشاهک آدیدر padşahın adıdır

یکبار[۱۳]: بر کرّه bir kərrə

یک چندبار[۱۴]: بر قچ کون bir qaç gün

یمخور[۱۵]: ایت سککی it sinəgi

یوزدار: پارسجی // پارساجی barsacı

---

۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ف. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۹ . س. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

باب الزّاء

فصل الالف

آب ریز : صو دوکجک یر// صو دُکَجَک یر su dökəcək yer

آتش افروز : اود دوترغی// طُتروق// دُوترَق// دُتُرُق od dutruğı

آتش انکیز: مثله od dutruğı \\ tutruq

آتش باز : ف

آتش باز[1] : اودله اوینایجی odla oynayıcı

آتش باز[2] : اود اویندجی od oynadıcı

آتش باز[3] : یلدرم yıldırım

آخِرروز[4]: اِکَندِی ikindi

آخکوز[5]//اخکوزه: الِک دُوکمه ilik dügmə

آخیز: لُکُنْ // لَکَن ləgən

آخیز[6]: یاپنک بر صرقونن طاشی yapının bir sarqınan taşı

آخیز[7]: دیوار مهره divar məhrəyi

آردبیز[8]: آلَک ələk

آرز: قیمت qiymət

آرزیز: قَلَی qalay

آرنه بیز// ارنبیز: ترخون tərxün

از[9]: -دن (بالقصر بمعنی من) -dan,-dən

آز [10]: طمع təmə

---

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ل. یوخ // ت. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۸ . ل. یوخ
۹. ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ

آز[11]: آرزو arzu

آشپز: آشچِی aşçı

اشترغاز: دَوَه تابانی// دَوَه طَبَنی// طبانی dəvə tabanı

اشترغاز[12]: یندق yandıq

اشترغاز[13]: اکری əgri

اشترغاز[14]: بر اوت bir ot

آشوب انکیز[15]: فتنه انکیز fitnə-əngiz

آغاز: اوّل əvvəl

آغاز[16]: بَشلمَق başlamaq

اَفراز[17]: یُوجَه yuca

اَلبُرز[18]: طاغ آدی tağ adı

اِمرُوز: بکون// بُکُن bugün

اَمرُوز[19] : اَمِرُود amrud

آمیز[20]: اسم مصدر و صیغۀ امر

اَنباز: اورتاق// اُرتَق// اوُرتَق ortaq

آن چیز[21]: اول نسنه ol nəsnə

اندرز[22]: تأسم tasım

اندرز : وصیت vəsiyyət

اندروز[23]: صِوَاَ sıva

---

۱۱ . م. یوخ// ب.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک. یوخ //ل. یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

اندوز[١]: اَندَز یعنی وزن ənduz

انز[٢] : مرجمک mərcimək

آواز: اوُنْ// اُن ün

اَودَز// آبدست[٣]: صو su

اَویز[۴]: اَث as

اَویز[۵]: قَپمَق qapmaq

آویز[۶]: آصِجی asıcı

اَهیز[٧]: یاپه یاپه yapa-yapa

اَیاز[٨]: قول آدی Ayaz-qul adı

آیژ // **اَیز**[٩]: اود قوغی od quğı

اَییز[١٠] : قوُغَه quğa

آیینه اَفروُز[١١]: ایینه اچمق ayna açmaq

فصل الباء

باد پاییز[١٢]: کوز یلی küz yeli

باز: کِنَه genə

باز[١٣]: ینَه yenə

باز: طُغان// طوغان toğan

باز: اُوین// اُیون oyun

باز[١۴]: یِرمَق yırmaq

باز[١۵]: قولَج qolac

باز: اُچمَق// اچُق açmaq

باز[١۶]: طویق tuyaq

باژ[١٧]: خراج xərac

باژ[١٨]: عشر əşr

باران کریز[١٩]: اَلاَجُق//اَلاچُق alaçıq

باران کریز[٢٠]: یغموردن قچب دره جق او
yağmurdan qaçıb duracaq ev

باران کیر[٢١]: اَلاَجق alaçıq

پای فراز//بایفراز: طُولَاق// طُلاَق tulaq

بانک نماز: ازان/ اذان// موذِن آوازی azan

پاکباز: اَیُو نظَرلو əyü nəzərlü

پالیز[٢٢]: بوستان // بستان bostan

پالیز[٢٣]: باغ bağ

پاریز// پالیز [٢۴]: کُوز کُونی küz güni

پای انداز[٢۵]: اول پادشاهلر بصمغچون یرده سورلر
ol padşahlar basmaq üçün yerdə sərərlər

پاییز// پالیز:کوز وقتی//کُز وقت küz vaqtı

بتغوز// پتغوز[٢۶]: یرتجلرک بورنی// یرتجینُک بُرنی
yırtıcıların burnı

بتغوز// پتغوز: یرتجلارک منقار// یرتجینُک منقاری
yırtıcıların minqarı

بتقوز[٢٧] : یرتجی بُرنی yırtıcı burnı

---

١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک. یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣.ک. یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ
١٤ . ف. یوخ
١٥ . ف. یوخ

---

١٦ . ف. یوخ //ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ل. معناسی یوخ
١٨ . ک.یوخ//ل. معناسی یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ف. یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢٢ . ف. یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢٦. س. یوخ// و. یوخ
٢٧. ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

بَخیز[۱]: بسولو یر buslu yer

بدباز[۲]: یاوز اشلو yavuz işlü

پُدفوز[۳]: اغزک طِنی ağızın tini

بَدقوز[۴]: نصیب لو nəsiblü

بدواز[۵]: قرارگاه qərargah

بُردباز[۶]: یواش yavaş

بُردباز[۷]: یوک کوتورجی yük götürüci

پُراز// بُراز[۸]: چفت قیشی çift qayışı

پُراز// بُراز[۹]: اوکندره ögəndirə

پُراز: تصمه// تسمه təsmə

برج کوز// بورج: جَوزا برجی//جَوزَ cuza bürci

بَرز[۱۰]: اکن əkin

بَرز[۱۱]: تمام tamam

بُرز[۱۲]: یوجَه// یُجَه yücə

بُرز[۱۳]: یوجلک// یُجَلک// یجه لک yücəlik

پُرز//پورز[۱۴]: اغز یرُسی//اغیزیورَسی//اغز یوره سی ağız yürəsi

پُرکز[۱۵]: طُواَق tuvaq

پُرکَز[۱۶]: یَپرَق yapraq

پرواز[۱۷]: اوچمق// اُچمَق// اوُچماق uçmaq

پرواز[۱۸]: بِلو bilü

پروز[۱۹]: جامه پوشیدنی یا کستردنی

پرویز[۲۰]: معروف Pərviz

پُرهیز[۲۱]: صَغنمق sağınmaq

پرهیز: ف pəhriz

بُز: کچی keçi

پُژ// پژه[۲۲]: قِراغو// قِرَغو qırağu

پژ[۲۳]: دوغر باشندوغی یوکش doğar başındağı yokuş

پَز[۲۴]: عقبه اولان یر əqəbə olan yer

پژاژ: قَیش qayış

بستان افروز[۲۵]: اوزر آتی üzər otı

بستان افروز[۲۶]: یونت yont

پستان افروز// بستان اوروز[۲۷]: قطیفه چیچکی qətifə çiçəgi

پَشیز: پول// پُل pul

بغاز: چِوِی// جوی çivi

بُغاز[۲۸]: بشمقجیلر قالبی başmaqçılar qalibi

بکاز[۲۹]: این in

بکاز[۳۰]: مغاره mağara

بَکماز// بکمز: سُوَجی// سُجی//صوجی süci

بَکیز[۳۱]: خیارشَنبر xiyarşənbər

---

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١١. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٢. ل. یوخ
١٣. ل. یوخ
١٤. ک.یوخ// م. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. ل. یوخ

١٨. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٩ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢١. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
٢٢. ل. معناسی یوخ
٢٣. ک.یوخ// ل. معناسی یوخ // ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩. م ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣٠. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

پلاندوز[۱]: معروف palandız

بَلوز[۲]: بسکودر کِ دله بلنور büsküdür ki dilə bilinir

بندوز//پندوز: چوالدوز// جوالدُز çuvalduz

پوستین دوز[۳]: کُورکجی kürkçi

پوژ[۴]: انجک incik

پوژ[۵]: بلدر// بالدّر baldır

پوژ[۶]: یرتجلار منقاری yırtıcıların minqarı

پوژ[۷]: یرتجلر بورنی yırtıcıların burnı

پوز[۸]: اغز چوره سی ağız çevrəsi

پوز[۹]: اغزک// اغز اچی ağız içi

پوز[۱۰]: اغزک طاشی ağız taşı

پیاز: صوغان// صوغَن// صُغَن//صُغان soğan

پیاز تیز[۱۱]: اجی صوغان acı soğan

بیروز[۱۲]: طالع سز talesiz

پیروز// فیروز[۱۳]: غالب ğalib

پیروز// فیروز[۱۴]: ظفر zəfər

پیروز// فیروز[۱۵]: یِکِن yenən

پیش نماز// پشنماز[۱۶]: قردش qardaş

پیش نماز// پشنماز: ایمام// امام imam

۳۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ف. یوخ
٥. ف. یوخ// ل. یوخ
٦. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸. م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹. م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۰. م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۱. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ف. یوخ
۱٦. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

بیمارخیز[۱۷]: خسته لقدن قلقن xəstəlikdən qalqan

پِیِهسوز// پهسوز: چراق// چراغ çirağ

فصل التاء

تاز[۱۸]: چپر çapar

تاز[۱۹]: عرف ماورالنهر مفعوله اوغلان دمکدر məfulə

تاز[۲۰]: سکردر səgirdir

تاژ[۲۱]: خیمه پهلویجه xeymə Pəhləvicə

تاس باز// تاص باز: تاس اویندِجِی// اویناديجی tas oynadıcı

تاس باز[۲۲]: چنقچی çanaqcı

تب روز[۲۳]: کُندُز اصتمسی//کوندوز استمَه سی //کُندُوز اسنمسی//صتمه سی gündüz isitməsi

تــبریز: صُفرَه // سُفرَه süfrə

تَبریز: ف// اسم شهر Təbriz

تب لرز: دِتردَن سِتمَه // دترَر استمه ditrədən isitmə

تُراز: کوکچکلک// کوکجکلک gökcəklik

ترک تاز[۲٤]: ات قوشجی at qoşucı

تُرک تاز[۲٥]: یغما ایچون ایل اوزرینه چپمق yağma üçün el üzərinə çapma

ترکز[۲٦]: ترلَه tarla

۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲۳. م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//س.یوخ //و.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

ترکَز[۱]: هِرَک hirək

ترکَز[۲]: نطاس// نطس natas

تَرَه تیز[۳]: کردمه kərdimə

تُز[۴]: برصاروجه لو کوجچک قوش// بر صرجه کویجک قوش// بر صَروجه کچجک قوشدر// بر سَرِجه کوجچک قوشدر bir sarucalı küçücük quş

تُز[۵]: سرچه serçə

تژ[۶]: یوقش yoquş

تژ[۷]: تازه بتمش اکن taza bitmiş əkin

تَژ[۸]: قارق// قرق qarıq

تَژ[۹]: صو قرغی su qarığı

تکژ[۱۰]: بر صروجه کججک قوشدر bir sarıca kücüücük quşdur

تَکَژ// تَکوز: اوزوم چکردکی// اوزم// اُزُم üzüm çəkirdəgi

تَکیز[۱۱]: مثله üzüm çəkirdəgi

تموز: ف// اورته یای آیی orta yay ayı

تندباز[۱۲]: صُیَغَ suyağ

توژ// توز: یای توزی yay tozı

توژ// توز[۱۳]: قَزَنمَق qazanmaq

توژ[۱۴]: عورتلر آدیدر övrətlər adıdır

تیرانداز: اق اَتجی// اوق آتیجی oq atıcı

۱ . ف. یوخ
۲ . ف. یوخ
۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٤ . ف. معناسی یوخ// ل. یوخ
٥ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٧. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٨. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٩. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٠. م. یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٢. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٣. ک.یوخ
١٤. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

تیرَز// تیریز: یَرتَماج // یِرتمَج yırtmac

تیرز//اِترِز[۱۵]: صفره// صیفَره sıfra

تیرِکوز//تیزه کوز[۱۶]: کوزر که انوکله ارپه و بغدای اوارلر gözər ki anunla arpa və buğday ovarlar

تیریز[۱۷]: چاپُق çapuq

تیز: قاقغَن// قاقغان// ققغن qağıqan

تیز: یوریه کن//یوریکن// یُرکَن//یورِکن yürügən

تیز: اِتی // ایتی iti

تیز[۱۸]: کسکن// کوسکن kəsəgən

تیز[۱۹]: یلله مک معناسنه// یلمک//یللمک yelləmək

تیز[۲۰]: اُصُرمَق// اُوصُرمق osurmaq

فصل الجیم

چارمغز// چهارمغز[۲۱]: قوز qoz

چاز[۲۲]: قوربغه qurbağa

جان باز: ف canbaz

چاهویز: قویو اَردَجَق// قُیُو// قویی اَرَدِجی quyu arıdacaqı

چاهیوز[۲۳]: چپه çapa

چاهیوز: قوغَه چِقرِغی// قوغَا quğa çıqrağı

چاهیوز[۲۴]:قوغَه چِغرِچق چنکلر quğa çığaracaq çənglər

جای کیریز[۲۵]: قچاچق یر qaçacq yer (گریز)

١٥. ف. یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٩ . ک.یوخ// ف. یوخ
٢٠ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢١ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

جای نماز: نماز یری// نمازلک// نمازلغ// نمازلعغ// نماز قلجق ییر naçaz qılacaq yer

جرز[۱]: زمین بی نبات zəmini bisübat

جُرز: طوی//تویی// طویی قوش toy

جَرز[۲]: چقر دوغان// چغر طوغن// چقرطغان çağırtoğan

چَرَز: ف çərəz

جَز[۳]: کورق جکرکه koruq çəkirgə

چَز[۴]: کِرپِ kirpi

جُز: غیر// غیری ğeyr//ğeyri

جُز[۵]: ارتق artıq

چُژ[۶]: طون یقاسی ton yaqası

چَغُز: قوربَغا//قوربغه// قُربَغَه// قُربَغا qurbağa

چَغُز[۷]: اول یردر که اچنده چِرکِ اوله ol yaradır ki içində çirk ola

چفتهٔ رز: باغ چَردَق// چَردَغی// چارداغی bağ çardağı

چکلیز// چلکیز: طِلاق// طِلَق tıllaq

چَلویز[۸]: چری اورتدسی çeri ortdası

جِلویز// چلویز: مفسد müfsid

جِلویز// چلویز: غماز ğammaz

جُواز: حوان دستی// هوان دسته سی// هوان دسته havan dəstəsi

جُواز: سرمسق دُکَجی// صرمسق دُوکجَک // اغجدن سرُمسَق دوکجی// دُکَجی sarımsaq döküci

جَواز[۹]: سِتمَه sitmə

چوالدوز: ف çuvaldız

جویی تاز[۱۰]: ارماق irmaq

چهِیز[۱۱]: چَیز ceyiz

چیز: نَسنَه nəsnə

فصل الحاء

حرام مغز[۱۲]: اوکرقه الکی onurqa iligi

حقّه باز: ف hoqqabaz

حکم انداز[۱۳]: اولکه اتدوغن ارمیه ol ki attuğın urmaya

حیز: مخنث müxənnəs

فصل الخاء

خاک بیز[۱۴]: طپراق الیجک topraq əliyəcək

خامسوز: بَزلَمَج bazlamac

خامیاز[۱۵]: بُیوک قَرَن اغرسی boyun qarın ağrısı

خایه ریز[۱۶]: قَیغَنه qayğana

خایه سوز[۱۷]: قَیغَنَه qayğana

خَربوزه// خربوز[۱۸]: قرپوز qarpuz

خَرز[۱۹]: بُونجَق boncaq

---

۱. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲. ف. یوخ// و. یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٧. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤. ک.یوخ// ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

خرکَز[۱]: اویَز// اُوَز// اووَز üyəz//üvəz

خرکز[۲]: کوکوَن gönün

خَریوز//خربیواز[۳]: یاَرَسَه//یرسه//یره سه yarasa

خَزَ[۴]: اِپَک ipək

خَزَ[۵]: اِپلِک iplik

خز[۶]: بر جنوردر توکندن ایو کیسلر اولور و اول کیاسیلره دخی درلر bir canavardır tükündən eyü geysilər olur və ol geysilərə dəxi derlər

خشک افراز[۷]: ف xüşkəfraz

خَلندوز[۸]: کویکو اوتی güyəgü otı

خولیز[۹]: چُوللُق قوشی çullaq quşı

خیمه دوز[۱۰]: چادر دکجی çadır dikici

فصل الدّال

داراز// داداز[۱۱]: یاپجی// یاپوجی// یابجی yapıçı

داز[۱۲]: ف daz

داز[۱۳]: زارلَق zarlıq

داز[۱۴]: قانچق qançıq

داژ// راژ[۱۵]: خرمن xırman

دالبز// دالیز: چولمکجی قوشی// جکمکجی قشی// چولمکجی çolməkçi quşı

دالبز//دالیز[۱۶]: چَکِک قوشی//چکیک çəkik quşı

داموز[۱۷]: صُلُق suluq

داموز[۱۸]: اول سبد که یاننه برکدوب کمره طاشرلر ol səbəd ki yanına bərgidub kəmrə taşırlar

در ان روز: اول کونده// کُندَه ol gündə

دُراز[۱۹]: نام خدا

دُراز[۲۰]: یاپوچ yapuc

دِراز: اُوزُن// اوزون uzun

دَرژ// درز: یِو yiv

دَز[۲۱]: طاغ دَبسی tağ dəbəsi

دِز//دیز[۲۲]: قوله// قلعه qala

دِز[۲۳]: حصار hasar

دِز[۲۴]: دَپَه dəpə

دُز[۲۵]: یرمز خو yaramaz xu

دُز[۲۶]: **دُز** ف

دُز[۲۷]: بدخولک bədxuluq

دُز[۲۸]: ققغانلک qaqığanlıq

دَز[۲۹]: قلعه بیکی qala bəgi

---

۱. ف. یوخ// و. یوخ
۲. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۳. ت. یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ف. یوخ// ل. یوخ // ت. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۱. م. یوخ
۱۲. ف. یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

دست افراز[1]: ال الَتِ// اَل اَلَتی əl alətı

دست افراز[2]: ال اُستی əl üsti

دست آموز: اله اوکرنمش// الده اوکرنمش
جانور// نسنه// اوکرنمش ələ ögrənmiş

دستاویز: ارمغان armağan

دستاویز[3]: ریهان کتوردکلری نسنه reyhan götürdikləri nəsnə

دلنواز[4]: کوکل اُخشایجی könül oxşayıcı

دمساز[5]: موافق müvaffiq

دمساز: رازداش razdaş

دهاز[6]: نعره nərə

دوال باز[7]: قیش باز qayışbaz

دهل باز[8]: طول باز tavulbaz

دهلیز[9]: قاپو اچچی qapu açıcı

دهلیز[10]: ف dəhliz

دیراباز[11]: قصرغه qasırğz

دیرباز[12]: کج اوینجی geç oyuncı

دیرباز[13]: اوزون uzun

دیک‌افراز[14]: چلمک حوجِ çölmək havucı

دیک‌افراز[15]: چلمک قپغی çölmək qapağı

---

۱. ب. یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٨. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
١٠. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
١٢ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥. ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

فصل الراء

راز[16]: سِر sirr

راز[17]: سزو کزلو sözü gizlü

راژ: چچ// جچ// چاج çac

راژ[18]: خرمن xırman

راژ// ژاژ[19]: کنکر دکنی kəngər dikəni

راژ[20]: کلبتین kəlbətin

رَز[21]: باغ چبوق// باغ چبُغی//چپغی bağ çabuğı

رَز[22]: صواش savaş

رَز[23]: باغ bağ

رَژ[24]: قاقمق qaqımaq

رَژ[25]: خشم xişm

رز دوز[26]: باغ دکیجی bağ dikici

رستاخیز// رُستخیز// روستخیز: قیامت//
قیامت کونی qiyamət güni

رسن باز: اپده اویناجی// ایپده اویناديجی//
اوینَیجی ipdə oynayıcı

رعد انداز: طوپچی//طوبجی//توبجی topçı

رمز[27]: اشارت işarət

رنخیز[28]: صبان اَکگَی saban ənəgi

رنکرز: بُویاجِی // بویَجی//بویه جی boyacı

---

١٦. م. یوخ
١٧. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨. ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١. ک.یوخ// ل. یوخ
٢٢. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣. ل. یوخ// س. یوخ
٢٤. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥. ل. یوخ
٢٦. م. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٢٨. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

روبه دوز[۱]: دلکی کورکی dülki kürki

روبه دوز[۲]: دلکی کجی dülki güci

روز[۳]: طالع tale

روز[۴]: کُندُز// کُندوز// کوندُز gündüz

روز[۵]: کون gün

ریز[۶]: اوشق uşaq

ریز[۷]: تکنه təknə

ریژ[۸]: دِلَک dilək

ریژ[۹]: نفس ارزوسی nəfəs arzusı

ریش بز[۱۰]: کچی سقالی keçi saqqalı

فصل الزّاء

ژاژ// ژاژه[۱۱]: کَنکَر دَکنی kəngər dikəni

ژاژ// ژاژه[۱۲]: فحش// نجس föhş\\nəsx

ژاژ// ژاژه[۱۳]: اسکی اوت əski ot

ژاژ// ژاژه[۱۴]: سمز اوت// کیاهیست که در دوغ کنند səmiz ot

ژاژ[۱۵]: خرمن قاپوسی xırman qapusı

زبان کَز[۱۶]: دل یوررسور dili burursur

زبَز[۱۷]: تکنه// دَکَنه təknə

زردوز[۱۸]: سرمه دکجی sarma dikici

زردوز[۱۹]: التون دکجی altın dikici

زردوز[۲۰]: ف zərdüz

ژکار[۲۱]: کوزلک gözəllik

فصل السین

ساز[۲۲]: فایده fayda

ساز[۲۳]: یراق// یَرَق yaraq

ساز[۲۴]: چلغو çalğu

سبز: یشل// یاشل yaşıl

سبوی‌سبز[۲۵]: یشل دستی yaşıl dəsti

سبوی‌سبز// سبوسبز[۲٦]: یاشل کوپَچُک// کبجک // کوپچَک yaşıl güpcək

سَپُرز[۲۷]: طَلاَق// طَلَق tılaq

ستارهٔ دیوانداژ: شیطانه اتدقلری یلدز// الدوز şeytana atdıqları ulduz

ستاویز[۲۸]: رَواَق ravaq

ستیز[۲۹]: اونکو در önəgü

ستیز[۳۰]: پهلویجه بجق در bıcaq Pəhləvicə

سحرخیز: سحر وقتنده دورجی//سحردن طُریجی// طورجی səhər vaqtında durucı

سراغاز[۳۱]: اون ön

---

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٤. ک.یوخ// ب.یوخ
٥. م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۷. .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۱. م. یوخ// ف. یوخ
۱۲. ف. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ف. یوخ
۱۸. ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
۲۰. ک.یوخ// ف. یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ف. یوخ
۲٤. ف. یوخ
۲٥. ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ
۲٦. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. و. معناسی یوخ
۲۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۳۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

سراغاز: آواز// آوازه معروف avazə

سراغاز[۱]: چاغرمق çağırmaq

سرافراز[۲]: باشِ ویرامز کشی baş verəməz kişi

سرافراز[۳]: ادلو وفالو adlu vəfalu

سرپز[۴]: باشجی başçı

سرتیز[۵]: سِوری siviri

سرفِراز[۶]: اولو ulu

سرواز: باشی اچُق// باش آچوق başı açuq

سَکِز[۷]: دأمِر ایکی dəmir iyi

سکز: اَیِ// ایکی iy

سُوز: کوینک// کیُنُک göynük

سیاه روز[۸]: قره کونلو qaragünlü

فصل الشّین

شب افروز[۹]: نور وریجی nur verici

شب باز[۱۰]: خیال باز

شبخیز: کیجه طورجی//کجه دوریجی//دُرُجی gecə durucı

شبدیز[۱۱]: قره ات و بو رنکی ات// قره رک کوک ات qararaq gök at

شب‌کَز[۱۲]: حشرات ارضک بر نوعی həşərənin bir növü

شترغاز: دوه طبانی// دَوَه طَبَنی اُوتی dəvə tabanı

شترغاز[۱۳]: اکری əgri

شترغاز[۱۴]: یندق yanduq

شطرنج باز: ف

شطرنج‌باز[۱۵]: شطرنج اوینیِ şətrənc oyunı

شکار باز[۱۶]: اوجی avcı

شکار باز[۱۷]: اوغری uğrı

شمشیرباز[۱۸]: قلج اوینَدجی// قلیج اویناد‌جی qılıc oynadıcı

شمشیرباز[۱۹]: قلج اوینَیجی qılıc oynayıcı

شَنکریز// شَنکوَیز[۲۰]: زنجبیل شرابی zəncəbi şərabi

شورکز: آق یِلقِن// یلغُون// ایلغن aq yılqun

شومیز// شورِمیز[۲۱]: نَداس // نَطَس nadas

شَونیز: چُورَک اُوتـِی//چُرَک çörək otı

شهباز[۲۲]: قنادک اوزن یورکی qanadın uzun yürəgi

شیراز[۲۳]: سوزمه یوغرت süzmə yoğurt

شیراز: طَرَاق// طُورُق// طُرَق turaq

شیراز: بر مملکت Şiraz-bir məmləkət

شَیز[۲۴]: آبنوس پهلویجه abnus

شَیرز[۲۵]: خدای عزوجل

---

۳۱. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ

۱. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۱۰. ک.یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۱۲. ک.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۱٥. ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ

۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۱۸ . ب.یوخ// ت.یوخ

۱۹. ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ

۲۰. ک.یوخ// ل.یوخ// ت. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

۲۱. ک.یوخ// ل. یوخ// ت. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۲۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۲٤. ک.یوخ//ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ت.یوخ

۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

شیز[۱]:بر اغج در که یای دوزرلر و هندوستاندن کلور bir ağacdır ki yay düzərlər və Hindustandan gəlür

شیشه باز: شیشه اوینیجی şişə oynayıcı

شیشه باز: شیشه اوینَدجی şişə oynadıcı

فصل الصّاد

صورت باز: صورت اوینَدجی sürət oynadıcı

فصل الطّاء

طبل باز[۲]: ف davulbaz

طِراز[۳]: علم جامه یعنی قفتانک اوموزینه دیکلن بزک ilmə qaftanın omuzuna dikilən bəzək

طِراز[۴]: شهر آدی Təraz-şəhər adı

طِراز[۵]: آجی acı

طِراز// طرز[۶]: قفتان اموزینه طلابلر اتدکلری (بزک qaftan omuzuna talabılar (etdikləri bəzək

طِراز// طرز[۷]: یاریق اموزنده طلابلر اتدکلری (بزک yarıq omuzuna talabılar (etdikləri bəzək

طِراز// طرز[۸]: یاریق yarıq

فصل العین

عودسوز// عودساز[۹]: تُتسُو یقه جَق// دتسو یَقَجَق// یاقجق tutsu yaqacaq

عودسوز[۱۰]: تتسو ینقسی//دستو// دُتسو tustu yanqısı

فصل الغین

غازغاز[۱۱]: طَار طاغَان tartağan

غاژ: اَغزی کَیک آدم ağzı gen adam

غز// غَژّ: روسپی// روسبی ruspi

غُز[۱۲]: قومدر که اتراکدن قان دوکجی اوله و کمسدن قورقمیه qovmdur ətrakdan ki qan döküci ola və kimsədən qaormıya

غَژغَژ[۱۳]: یبان اتوغی yaban atuğı

غلیواژ[۱۴]: طوشَنجـیل tovşancıl

غَنز[۱۵]: دشی کجی dişi keçi

غُنوز[۱۶]: اوطَق utaq

غیژ: کوته اوزرنه سورتنمک// مقعد اوزرینه سُرتُنمک göyi üzərinə sürtünmək

فصل الفاء

فاژ: اَسنَمَک// اسنه مک پهلویجه əsnəmək

فَراز: جَمع اولمَق cəm olmaq

فِراز: یوقوش// یوقُش yoquş

فِراز: یوجه // یُجه// یوجا yüzə

فِراز[۱۷]: انیش eniş

---

١ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ب.یوخ// ت.یوخ
١٠ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١١ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

فِراز[۱]: دوز düz

فِراز[۲]: قرشوا// قارشو qarşı

فِراز[۳]: یوقرو yuqaru

فَراویز[۴]: قفتان بشنجغی qaftan başıncağı

فراویز[۵]: برواز parvaz

فرحناک دوخیز[۶]: اکی نسنه ارالغی نک کلکی یر iki nəsnə aralığının gənli yeri

فرداروز[۷]: یارنقی کون yarınğı gün

فَرغز[۸]: صوی درک sü dərəgi

فَرغز[۹]: درچق کمی چقدوغی یر dərəciq kəmi çıxdığı yer

فَرغز[۱۰]: صولو sulu

فرناز: اصلسز// اصل سوز əsilsüz

فرناز: نادان nadan

فریز[۱۱]: ایرق ayrıq

فَز[۱۲]: خفیف xəfif

فَژ[۱۳]: مردار murdar

فژز[۱۴]: آکیر əgir

فغیار[۱۵]: شاکردانه şagirdana

فِلرز[۱۶]: چکک çigin

فلرز[۱۷]: بزدک دوکم bezdən dugum

فلوز[۱۸]: غلبه ğələbə

فوز// فژ[۱۹]: چپل çəpəl

فوژ[۲۰]: قَرِن اغرسی اوتی qarın ağrısı otı

فیروز// فروز: یَکِن// یِکین yenən

فیروز// فروز: ظفرلو zəfərlü

فصل القاف

قاز[۲۱]: ف// معروف qaz

قاز[۲۲]: پرواز pərvaz

قرز[۲۳]: ابریشم əbrişəm

قَز[۲۴]: کوکل gügül

قَز[۲۵]: چیک ابریشم çiy əbrişəm

قلقدیز[۲۶]: قَرَه بویَنُک آغِی qara boyanın ağı

قمارباز[۲۷]: ف qumarbaz

قُندوز[۲۸]: معروف qunduz

فصل الکاف

کارساز[۲۹]: اش دوزجی iş düzəci

کاریز//کریز// کرز[۳۰]: کَرز kəriz

کاریز//کریز // کرز[۳۱]: اَرغ arğ

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ل. یوخ
۲۲. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ// و. یوخ
۳۰. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

کاریز//کریز//کرز[1]: یر التنده صو ارغی//یر آلتنده کیدن صو ارغی// یر التندن کدن صو ارقی یر التنده کدن صو ارغی// یر آلتنده آقن صو ارغی yer altında su arğı

کاریز//کریز//کرز[2]: بر صو یولی bir su yolı

کاز[3]: کژ kəj

کاز صندو// صَندُ //سندی sındu

کاز[4]: دمر کَسَجَک dəmir kəsəcək

کاز[5]: چَتَل çatal

کاژ[6]: شاشی// شاشو şaşı

کاژ[7]: کلنک gülüng

کاژ[8]: کر kor

کاژ: سایبان// سایابان sayban

کاناز// کنز: خرمه صلقمی// خرما سلغمی ایپ// خرمه سلقمی دبی//ساقمی xurma salğımı\\ xurma ipi

کاناز// کنز[9]: سلغم چوبی salğım çöpi

کَبز[10]: یوغن yoğun

کَبز[11]: آدلو adlu

کبوترباز[12]: کوکرچین اوندیجی gökərçin oynadıcı

کَچیز[13]: کرجچی kirəcçi

کُراز[14]:اغزی درچق بردق ağzı daracıq bardaq

کُراز[15]: مسافرلر بردغی// باردغی müsafirlər bardağı

کُراز[16]: ارکک طوکوز// ارکک طکز//طوکزک ارککی erkək donuz

کُراز[17]: اغاج که انکله قیون و صغر صوررلر// چوماق که انونکله قویون و صغر سوررلر ağc ki anunla qoyun və sığır sürərlər

کُراز[18]: دیوار باروجی divar barucı

کُراز[19]: صالنمق//سالنمق sallanmaq

کُراز[20]: بویمک// بُیمک// بیوک böyümək

کُراز[21]: ارکک طوشن// طاوشن erkək tovşan

کراز[22]: طور یرغی// طوار یارغ//دوار یارغی davar yarığı

کُربِز//کوربز[23]: قتلو qutlu

کُربِز//کوربز: زیرک// زیرک آدَم zirək adam

کِربز[24]: چری باشی çeri başı

کُرز// کورز: چُماق// چومَق// چوماق çumaq

کرم خیز[25]: چابُک دَپرَه نَن çabuk dəprənən

کُروز: صاچرمق// سچرَه مَق// صچرَمَق// سجرمق saçramaq

کُروز: شاذلق// شاذیلق şadlıq\\şadilıq

کریز[26]: قچغون qaçğun

---

۱. ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ل.یوخ//س.یوخ //ت.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ// م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ف. یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۹. ک. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ت.یوخ
۱٦. ل. یوخ// ت.یوخ
۱۷. ت.یوخ
۱۸. ک. یوخ// ل. یوخ// ت.یوخ
۱۹. ت.یوخ
۲۰. ل. یوخ// ت.یوخ
۲۱. ک. یوخ// س. یوخ // ت.یوخ
۲۲. ک. یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
۲۳. ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٥. ک. یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کریز// کرز[۱]: قچمق// قاچمق qaçmaq

کُز[۲]: اَرشُون arşun

کِژ[۳]: یلغون// یِلغُن yılğun

کَژ: اکری əgri

کَزکَژ[۴]: اکز akız

کَزکَژ[۵]: اوغری ağrı

کَزکَژ[۶]: آغرق ağrıq

کَزکَژ[۷]: آجی acı

کَزکَژ[۸]: قول qovl

کَزکَژ[۹]: کوکل gügül

کَزکَژ[۱۰]: اِپَک ipək

کَزکَژ[۱۱]: صغرا sağra

کشاورز: اَکنجِی əkinci

کُشُنبُز: تَکَه təkə

کِشنیز[۱۲]: کِشنِج//کشنیج kişnic

کفجالیز// کفچلیز: کپچه دلُکلی// دلُکلی کبجه// دلُکو dəlikli kəpçə

کفجالیز// کفجلیز[۱۳]: ایت بالغی// ات بلغی it balığı

کفجلیز[۱۴]: کَرَوِز kərəviz

کفشدُز[۱۵]: باشمقجی başmaqçı

کلاه دوز[۱۶]: تقیه جی təqyəçi

کلاه دوز: کلاهجی külahçı

کلاه دوز[۱۷]: کلاه دکیجی// دکجی külah dikici

کلاژ[۱۸]: کف küf

کمرساز: تووه// تُوقَه// توق tuqa

کمرساز[۱۹]: قورقرشاق qurqurşaq

کُمیز: سُدُک südük

کَناز[۲۰]: خرمه سلقمی xurma salğımı

کناز[۲۱]: سلقم دبی sakğım dibi

کُناز[۲۲]: کنز اغجی kənəz ağacı

کُندُز: اَسکی قلعه əski qala

کَنیز[۲۳]: قَرَوَش// قره وش qaravaş

کوالدوز[۲۴]: چوالدوز çuvaldız

کُواژ// کواز [۲۵]: طعنه اورماق tənə urmaq

کُواژ// کواز [۲۶]: طعنه tənə

کواز[۲۷]: الده صغر سوره جک اغج aldə sığır sürəcək ağac

کوز//کوژ[۲۸]: بُکری// بکرِ bükri

کَوژ: چفته çəftə

کَوژ: اصما// اَصمَه// اسما asma

کوژ[۲۹]: اکری əgri

۲۶. ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱. ف. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲. و. یوخ
۳. ک. یوخ//ف. یوخ
٤. ک. یوخ// ل. یوخ// ف.یوخ//س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک. یوخ//ل. یوخ//ف.یوخ//س. یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک. یوخ//ل. یوخ//ف.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧. ک. یوخ//ل.یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٨. ک. یوخ//ل. یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩. ک. یوخ//ل. یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٠. ک. یوخ//ل. یوخ// ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١١. ک. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢. ل. یوخ// س. یوخ
١٣. و.یوخ
١٤. م. یوخ// ف.یوخ
١٥. ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٦. ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٧. ک. یوخ
١٨. ک. یوخ// ف. یوخ// ت. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
١٩. ک. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٢٠. ک. یوخ// ف.یوخ// س. یوخ // و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢١. ک. یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣. ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤. ک. یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥. ک. یوخ// ل. یوخ
٢٦. ل. یوخ
٢٧. ک. یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨. ل. یوخ
٢٩. ک. یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ

کوز// کوژ[1]: برداق bardaq

کوز[2]: اُصُرمق osurmaq

کوژ// کوز: قوز qoz

کوزاویز[3]: بردق اصمق bardaq asmaq

کونیز//کَویز: اولچک// اُلجوک// اولجک//الجک ölçək

کونیز// کَویز[4]: شینک şinik

کهریز// کریز: ارماق// ارماغ// ارمَق irmaq

کیژ: چام اغجی çam ağacı

کیژ: چام çam

کیز[5]: قَچمَق qaçmaq

کیکیز[6]: صو کر/ دمسی su kədiməsi

کیکیز[7]: کردمه kərdimə

کیکیز[8]: اصرغان دکن تخمی isirğan dikəni toxumı

فصل اللّام

لعبت باز: اویُنجِی oynayıcı

لَوز[9]: بادَم badam

لغز[10]: عربیدر و پارسیده استعمال اولر **اورتلو سزده** ərəbidir və parsidə istimal olur örtülü sözdə

فصل المیم

مار اموز[11]: یلانجی yılançı

ماز[12]: یَرُق yaruq

ماز[13]: اسهال معجونی ishal məcunı

ماز[14]: قاتی سمز qatı səmiz

ماز[15]: شکن şikən

مالیز: سولُک // سُلُک sülün

ماهیز[16]: صغر قویرغی sığır quyruğı

مَراز[17]: کندر اورغانی kəndir orğanı

مَرز: صنر sınır

مَرز: چمن çimən

مُرز[18]: دَلک dəlik

مُرز[19]: اوترجق یر oturacaq yer

مرز[20]: ایلق oylaq

مُرغوز[21]: کجی kiçi

مُروُز[22]: قبیله یمن ولایتنده Muruz qəbilə Yəmən vilayətində

مُشکز[23]: محکم خالی möhkəm xalı

مُشک دوز[24]: مشکجی məşkçi

مُشک دوز[25]: مشک دکجی məşk dikici

مشلوز[26]: قایسی زردالو qaysı

---

۱ . ک. یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک. یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک. یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ // و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ // و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۱٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

مُصلی دوز[1]: نمازلغی دوزجی amazlıq düzüci

مغز: بین beyin

مغز[2]: الک ilik

مغز[3]: یاغ yağ

مِغیاز: شاکردانه şagirdanə

موزه دوز: اَدکجی ədikci

موزه دوز[4]: اَدُک دکجی ədik dikici

مویز: قوری اوزوم//قُرو اوزم//اُزُم qurı üzüm

مویژِ[5]: سولُکَن sülügən

میز: قونُق qonaq

فصل النّون

ناز: ف naz

ناز[6]: نعمت nemət

ناز[7]: خوشلق xoşluq

ناژ: چَام اغجی// جام çam ağacı

ناژ[8]: سرو اغجی sərv ağacı

ناژ[9]: بر اغجدر که سرو اغجنه بکزر یوجه انوک یمشینه چلغوز درلر بادمله یرلر bir ağacdır ki sərv ağacına bənzər anun yemişinə çəığüz derlər badamla yerlər

نبتیز[10]: اکن سوری inən sivri

نجیز: کین//کِن kin

نَجیز: بُصُو// پصو busu

نغز: اَیوُ eyü

نغز[11]: کوکجک gökcək

نغز[12]: آرو aru

نفت انداز: نفت اتجی// اتیجی nəft atıcı

نفت انداز[13]: نفت طوتجی// طوتیجی nəft tutucı

نفت انداز[14]: طوبجی// طوپجی topcı

نکژ[15]: اوزم چکردکی üzüm çəkirdəgi

نماز: ف namaz

نُواز[16]: خوش دوتمق xoş dutmaq

نُواز[17]: اوخشامق oxşamaq

نُواز[18]: اُصَنمَق usanmaq

نُوز[19]: هَنُز // هنوز hənuz

نُوژ// ناژ: چام //جام çam

نوروز: ف // نوروز Novruz

نَهاز[20]: ارکج ərkəc

نَهاز: تکه təkə

نَهجیز// نهچیز: طولشمق// طُلَشمَق tolaşmaq

نیاز: حاجت hacət

نیز[21]: کنه ginə

نیز: دخی // داخی daxı

---

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ
٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ف. یوخ// س. یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ ک.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فصل الواو

واز// باز: آچق// آجُق //اوچُق açıq

وانساز[۱]: پرکل pərgəl

واراژ[۲]: بویوک دوکوز böyük donuz

وجرکز[۳]: مُفتی müfti

وراز[۴]: طیر ولایتنده بر قبیله Varaz-bir qəbilə

وَرز[۵]: آغِره ağıra

وژ: خشم xişm

وژ[۶]: کینه kınə

وژ: اری خولق// آرُو خوللق arı xuyluq

وژ[۷]: اری خویلو// ارو خُلوُ arı xuylu

فصل الهاء

هاز[۸]: زلفک قورمی zülfün qıvrımı

هاژ: متحیّر mütəhəyyir

هاژ[۹]: خور xor

هرکز// هکرز: ف // هرکز hərgiz

هرروز: هرکون//هرکن hərgün

هُرمُز[۱۰]: مشتری یلدزی//یلدوزی Müştəri

هُز[۱۱]: لقمه loqma

هُز[۱۲]: خراج xərac

هزار[۱۳]: بلبل bülbül

هم راز[۱٤]: راز داش// سرداش sirrdaş

همساز[۱۵]: دوزنلکلر düzənliklər

هملختدوز[۱٦]: اسکجی əskici

هنباز[۱۷]: آرتُق artuq

هَسوز[۱۸]: ات بورنی it burnı

هَنُز// (هنوز)[۱۹]: یعنی بَعدُ bəəd

هیز: حمام طاسی // طسی hamam tası

هیز[۲۰]: بطریق التشبیه مخنثه دخر دیرلر//
مخنت کمسه// مخنث لق ایدن اوغلنلره
استعمال اولندی بونی اکثر عوام مائلی
هرزلر غلط عام قبیلندن در müxənnəs

فصل الیاء

یاز[۲۱]: اسنمک əsnəmək

یاز: اکنجی əkinci

یاز[۲۲]: فلاح fəllah

یاز//باز[۲۳]: قولج // قلج// قولاج//قلاج qolac

یَلغَز[۲٤]: کوکُنَر kuknar

یوز: پارسَ pars

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ف. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ // و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ // ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. س. یوخ// و. یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

باب السّین

فصل الالف

آبنوس: ف abnus

اَرجَس[١]: بَپَانجَا bapanıca

اَرُس[٢]: اَردُج arduc

اَرُس[٣]: چنار// چنار اغجی çinar

ارَس[٤]: کوز یاشی göz yaşı

ارکاس[٥]: واکردانیدن و نکونسار کردن

آس: دَکـرمَن dəgirmən

آس[٦]: قاقم qaqım

آس[٧]: یومشق yumuşaq

اِسباس[٨]: منت minnət

اَسپرس: مَیداَن meydan

اَسپرس[٩]: حیف heyif

اسبوس[١٠]: باغ ییرغی bağ yaprağı

اُستخوطوس[١١]: قره بنر کلو qara punar gülü

اطراطیقوس[١٢]: اَیو قلاغی ayı qulağı

افسوس: مسخرلق// مسخره لک// مسخره لق məsxərəlıq

افسوس: طنز tənz

افسوس[١٣]: اوزی کیتمک üzi ketmək

افسوس[١٤]: حیف //یعنی سخره heyif

افسوس[١٥]: حیف سَمَسی heyifsəməsi

الماس[١٦]: ف almaz

الغرس[١٧]: برم قوشی یعنی یرتجلر الندن النمش قوش پارسی birəm quşı yəni yırtıcılar əlindən alınmış quş parası

القرس[١٨]: یخنی yəxni

آماس[١٩]: کُودَه شیشی gövdə şişi

آماس: شیش şiş

اناغالس[٢٠]: کوزنده کی اوتی gözəndəki otı

انبر بارس[٢١]: قَدِن طوزلغی qadın tuzlağı

اَنبیس[٢٢]: چَچَ که صافی اوله çeç ki safi ola

انبیس[٢٣]: تخیل چچکی taxıl çeçini

انبیس[٢٤]: اون اوکتمک un ünətmək

آنکس[٢٥]: اول کمسه ol kimsə

انبس // انبیس[٢٦]: چاچ çaç

آورَس// اُرس: آردُج // اَروج arduc

اَورَس[٢٧]: میدان meydan

این کس[٢٨]: بو کمسه bu kimsə

---

١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
١٤ . م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
١٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
١٦ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فصل الباء

باس: قورقی//قُرقُو// قورقو// قُرقی qorqı

باس[۱]: بُوک bun

باس[۲]: بیم bim

پاس[۳]: کُزتمک gözətmək

پاس[۴]: رعایت riayət

پاس[۵]: صَقلَمَق saqlamaq

پاس[۶]: نوبت növbət

پاس[۷]: بعضی bəəzi

پارس[۸]: عجم مملکتی Əcəm məmləkəti

بالاس//پلاس[۹]: ف palaz

بالاس[۱۰]: حیران heyran

بالاس[۱۱]: واله valeh

پالاس[۱۲]: آسکی əski

بامَس: تعلقانله ایغی بغلو// تعللقاتیله //
کمسنه در که انولقدن بر یرده قله ایاغی
بغلو اولا// kimsənədir ki ananlıqdan
bir yerdə qala ayağı bağlu ola

بترس[۱۳]:قورقو برکمسه دن qorqu bir kimsədən

بخَس[۱۴]: از قیمتلو az qiymətli

پخَس[۱۵]: کوکل درلغی könül darlığı

پخَس[۱۶]: دل طرلغی// دَرِلغی dil darlığı

پخَس[۱۷]: غمدن صولمق ğəmdən solmaq

پُدوس[۱۸]: اُمید ümid

بَرجاس: اوق نشانی// اُق ox nişanı

برجیس// برجس: مشتری یلدزی// یلدوزی
Müştəri yuduzı

بُرس[۱۹]: بویلو boylu

بُرس[۲۰]: بورندرق burunduruq

بُرس[۲۱]: قشغو qaşğu

بُرس: یواشه اغجی// لیوشه اغاجی // یوشه
lüyşə ağacı

بُرنُس[۲۲]: باش اورتاسی baş ortası

بَرنیس[۲۳]: اولکه قارنده نسنه کسلمش اوله ol
ki qarnında nəsnə kəsilmiş ola

بَرنیس[۲۴]: قرقلق qırqılıq

بَرنیس[۲۵]: مقص maqas

پرواس: بر نسینه ارمدر یومشقمدر بلین دیو
// برنسنه ارمی یمشق می دیو دیمک//
بر نسنه ایریمیدر یمشق میدر بلین دیمکدر
bir nəsnəyi irimidir yumuşaqmıdır
biləyin deyü

بس[۲۶]: چوق çox

---

۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . س. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . م. یوخ// ف. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ت. یوخ

۱٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . م. یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ .ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

پس[۱]: ارد ard

بس: یتَر yetər

پس[۲]: ارغه arğa

پس// بس[۳]: کیرو// کرو gerü

پَس: صوک son

پس[۴]: اکسه ənsə

بَغانوس[۵]: اشکن ات eşkün at

بقس[۶]: شمشاد اغجی şimşad ağacı

پلاس[۷]: شال şal

بَلوس[۸]: دلکجکلک اِیدیجی//دلَکجیلک ادجی// دلککلک dulkuculuk edici

بَلوس[۹]: دلکجکلک ایلمک dulkucukluk eyləmək

بلوس[۱۰]: دلَمک diləmək

پلوس[۱۱]: الچقلق alçaqlıq

پلوس[۱۲]: خوش سوز xoş söz

پُلوس[۱۳]:یبان صوغانی yaban soğanı

بوس: اوپمک öpmək

بیس// پیس[۱۴]: الا ala

بیس// پیس[۱۵]: جذام cuzam

پیغَلوس[۱۶]//پیلغوش: سوسن süsən

پُیوس[۱۷]: طمع tamah

پُیوس[۱۸]:قولق دوتمق کمسه حقمه ایومی سیلر یرمزمی سیلر qulaq dutmaq kimsə haqıma eyümi söylər yaramazmı söylər

فصل التّاء

تاس: ف tas

تاس[۱۹]: لکن ləyən

ترس[۲۰]: قورقو// قُرقو qorqu

ترس[۲۱]: خوف xovf

ترس[۲۲]: قتی تیز qatı tez

تُس[۲۳]: چپ جوره çöb-çörə

تفس[۲۴]: اسکمک əskimək

تَکس[۲۵]: کمک kəmik

تَکس[۲۶]: اوزوم چکردکی//اوزم//ازم üzüm çəkirdəgi

تَکس[۲۷]: خرمه چکردکی xurma çəkirdəgi

تیماس: میشه meşə

تینوس[۲۸]: خرمان نتاسی xırman natası

فصل الجیم

۱. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۳. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۴. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۵. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۶. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ
۹. م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۴. ف. یوخ
۱۵. ف. یوخ
۱۶. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱. ف. یوخ// س. یوخ
۲۲. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۴. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۵. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۶. س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ذل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

جابلوس//پُلوس// بلوس[1]: دُلکلجُک ادجی // دلَکجـیلک ایدیجی// بلوس کبدر dülkücülük edici

جابَلوس[2]: دلکجکلک ایلمک dulkucukluk eyləmək

جاسوس: ف// معروف casus

چرکس: ف// معروف Çərkəs

جوتس[3]: سرای اورتاسنده اولمق تراش ایچون // در میان سرای بکشتن برای غارت saray ortasında olmaq taraş üçün

فصل الخاء

خراس: طَوَرله دونن دکرمن// طورلن دندرلن دکرمن// طوارله دوندوریلان دکرمن//دورله tavarla dönən dəgirmən

خراس[4]: اشک دکرمنی eşşək dəgirməni

خراس[5]: آت دکرمنی at dəgirməni

خرس: اَیو ayı

خرمکس[6]: اشک سککی eşşək sinəki

خرمکس[7]: کوکُوَن

خروس: ف// معروف xoruz

خَس: چوپ چور// چُرچُب// چرجب çörçöb

خَس[8]: سپرندی süpüründi

خَس[9]: صمان saman

خَس// خیس[10]: ناکس nakəs

خلیس: قره طپراق// قَرَطبرق// قرا طُپرق qara topraq

خُنَس[11]: یوه yuva

خُنَس[12]: صغنجه sığınca

فصل الدال

داس: اُرَق// اوُرَق// اوراق oraq

داس[13]: دک// دوک dəvək

داس[14]: باشق صچی başaq saçı

داس[15]: تباهی پهلویجه təbahi

داس[16]: هلاک həlak

داس[17]: داخی شول نسنه در که بر نسنه نک اردنجه کله مست و هست کبی şol nəsnədir ki bir nəsnənin ardınca gələ məst və həst kibi

داس و دلوس[18]: ابور صاپور apur sapur

داس و دلوس[19]: طارطاغان tartağan

دَباس[20]: بکمز صاتجی bəkməz satıcı

دَبوس[21]: اُرَق// اورَق// اوراق oraq

دَبوس[22]: تپوز// تپوز// تبوز tapuz

دَبوس: چُماق// چُمق// جوماق çomaq

دَبوس[23]: طوپوز چوماغی// توپز چماق// توبُز جوماق// تبوزچمق topuz çomağı

۱ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ
٥. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ //ت.یوخ
٦. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۹. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۰. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ //ت. یوخ// و. یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ //ت. یوخ// و. یوخ
۱۳ ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ت. یوخ// و. یوخ
۱۷. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ل. یوخ// و. یوخ
۲۲. س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

دَبوس[۱]: اوق دمرنی oq dəmrəni

دَردپیس[۲]: چرکن çirkin

دَردپیس[۳]: یرمز yaramaz

دَلوس[۴]: اوق دَوَک uvaq dəvək

دَریواس: اُونکو// اَنکو önəgü

دَریواس[۵]: شول اغجکه اوچور نسنیه محکم لکچون قورلر şol ağac ki uçur nəsnəyə möhkəmlik üçün qorlar

دَس// دپس[۶]: بکدش// مانند bəkdəş

دَستاس: دبَک// دیبک dibək

دَستاس: ال دکرمنی əl dəyirməni

دسته کرباس[۷]: بیز دزجی bez düzəci

دنس[۸]: ناکس پهلوی nakəs Pəhləvicə

دوک ریس[۹]: اپلک اکرجی iplik əgirci

دیَس[۱۰]: یولداش yoldaş

دیِس: صورت sürət

دیِس[۱۱]: بکز bəniz

فصل الرّاء

رُبّس// رُبوس [۱۲]: صارو بکزلو saru bənizlü

رُبّس// رُبوس[۱۳]: چوق یی کَن// یباکن çoq yeyəgən

رُبّس// رُبوس: یی کَن// یباکن yeyəgən

رُس[۱۴]: دُزد باشد

رس: بوغَز باغی// بُغَز بَغِی boğaz bağı

رس[۱۵]: بوغماق boğmaq

روشناس[۱۶]: حرمتلو کشی hörmətlü kişi

روشناس// روی شناس [۱۷]: بللو bəllü

روشناس// روی شناس [۱۸]: کرمک görmək

روناس// روِیناس: قزل بویا// بویه qızıl boya

ریباس[۱۹]: آق یلغنه بکزر بر اوت aq yılğına bənzər bir ot

ریباس [۲۰]: اشخون işxun

ریس: سوی پهلوی suy

رِیواس[۲۱]: خردَل xərdil

فصل الزّاء

زان پس[۲۲]: اندن صکره andan sonra

زاوس//زواس: زهره یلدوزی Zöhrə yulduzı

زَکس: بمعنی معاذالله Məazəllah

فصل السّین

ساس[۲۳]: طایفه tayfa

ساس[۲۴]: قبیله qəbilə

سپاس: شکر şükür

---

۲۳. ل. یوخ

۱ ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ

۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٥ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۸ . ک.یوخ

۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱۲ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱۳ . ت. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ

۱٤ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٦ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱۷ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱۸ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۰ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۲۱ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۳ . ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٤ . ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

سپاس: منت minnət

سَپِپوس[۱]: برز قطون bərzqatun

سپس[۲]: بوندن صکره bundan sonra

سَبَس[۳]: صکره sonra

سَبَس[۴]: اردنجه ardınca

سِپَس[۵]: کرو gerü

سُپُس[۶]: بِت bit

سَپوس: کپک kəpək

سَپوس[۷]: هریسه hərisə

ستاره شناس[۸]: منجم münəccim

سَرباس: چماق // چُومَق//چوماق//چمق çomaq

سَرپاس[۹]: کرُز gürz

سَرکیس// سدکیس[۱۰]: الکم سغمل // الکم سغمه əlkim sağmal

سَرکیس[۱۱]: قوس قزح qovsi qəzəh

سَرناس[۱۲]: تختلمش toxtalmış

سَرناس[۱۳]: تختمش toxtamış

سندروس[۱۴]: اولکه تحریف ایدرلر صندلوس درلر ol ki təhrif edərlər sandalus derlər

سِنوس[۱۵]: طناز tənnaz

سوس[۱۶]: بویانمش boyanmış

سوس[۱۷]: ادویه ییوب و دلوک ایدن قورد ədviyə yeyüb dəlük edən qurd

سوس[۱۸]: یمش yemiş

سوس[۱۹]: طبیعت təbiət

سیرناس[۲۰]: م.təbiət

فصل الشّین

شناس[۲۱]: بِلو bəllü

شامس// شاموس[۲۲]: بر نوعه طپرقدر bir növ topraqdır

فصل الضاد

ضُراس[۲۳]: دش آغرسی diş ağrısı

فصل الطاء

طاس[۲۴]: معروف tas

طاوُس[۲۵]: ف tavus

فصل العین

عدس[۲۶]: مرجمک mərcimək

عروس: کَلِن // کلین gəlin

عروس[۲۷]: کویکو güyəgü

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ// و. یوخ
٦. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. م. یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س. یوخ// براتیسلاوا ألیازماسیندا بورادان "باب الام فصل البا"-یا قدر صحیفه دوشمه سی وار
۱۱. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

عجس[۱]: یای قبضه سی yay qəbzəsi

عرس[۲]: دکن dügün

عَسَس[۳]: ف.əsəs

فصل الغین

غرس[۴]: کورکن کوز gürkən göz

غس[۵]: چتوکه پش دمکدر çətük ki piş deməkdir

فصل الفاء

فارس[۶]: عجم ولایت Əcəm vilayəti

فانوس// فنوس[۷]: فنَر// فنار fanar

فُپوس[۸]: مسخرلق məsxərəlıq

فُپوس[۹]: قبمق qabmaq

فراپَس[۱۰]: کرورک gerurək

فَرناس[۱۱]: غافل اولمق اشدنişdən ğafil olmaq

فَرناس[۱۲]: بلمز bilməz

فَرناس: نادان nadan

فَرناس[۱۳]: غافل ğafil

فُرناس[۱۴]: قتی ازغون// قاتِ qatı azğun

فریادرس: فریاد ارشدرجی//ارشدجی fəryad irişdirici

فریادرس[15]: فریاد ارشجی// فریاده ایرشیجی // مدد ارشجی mədəd irişci

فریس[۱۶]: ایرق iraq

فُسافس[۱۷]: تختل بتی taxıl biti

فُسافس[۱۸]: فلسدو fələsdü

فُسوس[۱۹]: اوشق طغرنمش نسنه uşaq toğranmış nəsnə

فسوس[۲۰]: طنز یعنی صُخُن//سخن tənz

فُغوس[۲۱]:مسخرلقه المق məsxərəlıq almaq

فَفلاس[۲۲]: احمق axmaq

فنوس[۲۳]: قمَار qumar

فصل القاف

قسوس[۲۴]: سَرمَشُق sarmaşıq

قُقنُس[۲۵]: بر قوش آدیدر bir quş adıdır

قَنبَریس[۲۶]: سوزمه یوغرت süzmə yoğurt

قُندس[۲۷]: قندز qonduz

قوانوس[۲۸]: ف qovanus

قوانوس[۲۹]: بر بچق وقیه bir buçuq vəqiyyə

قیصوس[۳۰]: مَزبلَه اوتی məzbilə otı

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ// و. یوخ
٥. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ// ف. یوخ //ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ// ف. یوخ //ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. م. یوخ// ف. یوخ //ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ
۱٤. ک.یوخ// س. یوخ // ب.یوخ//ت.یوخ

۱٥. ک.یوخ// س. یوخ
۱٦. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۰. م. یوخ// ف. یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹. .ک.یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰. ک.یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

فصل الکاف

کابوس[۱]: جنکی cinni

کابوس[۲]: اغر بصمق// اغـرلـق ایقوده بَصَر ağır basmaq\\ağırlıq uyquda basar

کاس[۳]: طکز tonuz

کاسه لیس[۴]: چناق یلایجی çanaq yalayıcı

کالوس: ابله əbləh

کالوس[۵]: ازغون azğun

کاموس[۶]: صو صغری su sağırı

کاورس[۷]: چلنک طارسی çələng tarısı

کاورس: صورت طاروسی// طَرِسی sürət tarusı

کاورس[۸]: طارو taru

کاورس[۹]: قنق طاروسی qanaq tarusı

کَپوس: اکری اغج// آکـر əgri ağac

کَرباس[۱۰]: یشل کلر kələr

کَرباس: یاشیل کلته// یشل yaşıl gəltə

کِرباس: بیز// بز bez

کرفس: کَرَوُز kərəvəz (kərəüz)

کرکس: ف kərkəz

کَس: کمسه//کمسنه kimsə

کُس: آم// فرج am

کُماس: اغج کِلندر ağac gilindir

کُندس[۱۱]: آغو قندز ağu qunduz

کوس: قتی طوقشمق// قتی طقشمق qatı toquşmaq

کوس: جنکده چالدقلری قتی بیوک طول// جنکده چالنور بیوک طول// جنکده چالنن بویک طول cəngdə çaldıqları qatı böyük davul

فصل اللّام

لاتیس[۱۲]: هندوستانده بر جزیره آدیدر Lanis

لاس[۱۳]: مرکب لقاسی// لیقَه// لقه mürəkkəb lıqası

لاس[۱۴]: اسدپِ isdəp

لَپوس[۱۵]: کسر kəsər

لخنیس[۱۶]: مُور چیچکلو خیرو mor çiçəklü xeyrü

لُرس[۱۷]: بره یعنی شیله bürə

لُرس[۱۸]: شیله şillə

لُس// لوس[۱۹]: داد dad

لَوَس[۲۰]: اوغورسز uğursuz

لُوس[۲۱]: دلکجکلک// دلک جکلنمک// دلکلنمک// تلکی کجلک dilənciklik

لُوس: الچقلنمق// الچقلق// الجق لنمق alçaqlanmaq

لُوس[۲۲]: عاجزلق// عاجزلک acızlıq

---

۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۱۳ . و. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ف. یوخ//ل.یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۱۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ب.یوخ//ت. یوخ// و. یوخ
۱۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ب.یوخ//ت. یوخ// و. یوخ
۱۹ ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
۲۰ . ف. یوخ.// ل. یوخ// س. یوخ
۲۱ . ف. یوخ// س. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// و. یوخ

لُوس[۱]: عاجز aciz

فصل المیم

ماس[۲]: الماس almas

مالوس[۳]: بر درلو حلوا bir dürlü halva

مالوس[۴]: یاشل کَلته کَلَه yaşıl kəktəkələ

مترس: ف mətərs

مترس[۵]: قورقمز// قورقمه qorqmaz//qorqma

مجلس[۶]: ف məclis

مَرداس[۷]: ال دکرمنی əl dəgirməni

مرس[۸]: مجوسیلرک بر بیکنک آدیدر -Mərs
məcusilərin bir böyügünün adıdır

مس: باقر// بقر bağır

معدنوس: ف mədənüs

مغناطیس[۹]: ف meğnatis

مُقَرنس[۱۰]: مردونلو mərdivanlu

مِکاس[۱۱]: اکسمک əksimək

مکس: سکک sinək

مکیس[۱۲]: محابا mühaba

فصل النون

ناسپاس[۱۳]: شکرسز şükürsüz

ناکس: کُوتی// کُتی köti

ناکس[۱۴]: چوغن çuğan

ناموس[۱۵]: رازلو razlu

ناهَوس[۱۶]: اکسزلین öksüzleyin

نَخاس[۱۷]: قول قراوش qul qaravaş

نخاس[۱۸]: سُزو sizü

نرکس: ف nərgis

نُس: طَینُمق taynumaq

نَس[۱۹]: اغز چوره سی ağız çevrəsi

نسناس[۲۰]: بر نوع مخلوقدر bir növ məxluqdur

نسناس[۲۱]: بر درلو میمون دخی دیرلر. bir dürlü meymun

نفیس[۲۲]: غایت ایو ğayət eyü

نقرس[۲۳]: اَیَق اغرَسی ayaq ağrısı

نقرس [۲۴]: اَیَق رَنجی ayaq rənci

فصل الواو

واپس[۲۵]: کِرو gerü

و بس[۲۶]: انجق ancaq

ورس[۲۷]: لَواَشَه// لوشه lavaşa

وسواس[۲۸]: اندیشه əndişə

---

۱ .و. یوخ
۲ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ //و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ف. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

وس// ویس: بَکدَش bəndəş

فصل الهاء

هِراس: قورقی // قورقو// قُرقی qorqı

هرکس[1]: هر کمسه hər kimsə

هوس: ف həvəs

هوس[2]: آرزو arzu

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

باب الشين

فصل الالف

آباش[١]: سقا səqqa

آباش[٢]: صو چکجک طوار su çəkəcək tavar

اَبرش[٣]: چِل آت çıl at

آبکش: سَقا// صقا səqqa

آتش: اُود od

آخَش: قیمت qiymət

اَخکوش[۴]: خرمانک یشل قروغی xurmanın yaşıl qoruğı

اَذرخش // ازرخش: یِلدِرِم yıldırım

آرایش: بزایش// بَزَیش bəzəyiş

آرایش[۵]: بزک bəzək

اردُش[۶]: سُنِه süni

اردُش[۷]: کش keş

اَرش[۸]: قولاج qolac

اَرش// اریش: قَرش qarış

اَرش// اریش: بِلَک bilək

ارَش[۹]: قول qul

اَرزش[١٠]: بهایه دکمش// بهیه دکش bahaya dəgmiş

آزمایش[١١]: صنمق sınamaq

١ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//
٩ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ //.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . م. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

آزمایش[١٢]: بلا bəla

آزمایش: صَنایش sanayış

آسایش[١٣]: دیکلنِش// دکله نش// دِکلَنِش dinləniş

آسبیوش// اسپیوش: بغا یپرغی//پغا یبرغی// باغ یبرغی درلر بر اوتدر bağa yaprağı

اِسپرَش//اسریش: مَیدآن meydan

اُسپُش[١۴]: بت bit

اُسپوش[١۵]: صوک کوز آیی son küz ayı

اِسپیوش// اسفیوش[١۶]: بزر قطونا bəzr qatuna

استارجه آتش//استاره آتش[١٧]: اود قغلجمی od qığılcımı

اِسرِش// اسریش[١٨]: مَیدان meydan

آش[١٩]: معروف aş

آش[٢٠]: ضمیر غایب مثل غمزه یش

آشامش[٢١]: اچش içiş

آغالیش: قندرش qındırış

آغوش[٢٢]: قوجق// قوجاق qucaq

آغوش: قوجوش// قوجش// قجش qucuş

آغوش[٢٣]: قوجق لامق qucaqlamaq

آغوش[٢۴]: قوجمق qucmaq

١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ //.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ت. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٩. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ
٢٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ

آغوش[۱]: تخیل باغی taxıl bağı

آفرینش: یارادش//یرادِش// یَرَدش//یارِدِش yaradış

آفرینش[۲]: یارالش yaralış

آفرینش[۳]: اوکمک ögmək

اکارش[۴]: منتر mantar

آکوش[۵]: قچن qaçan

آکوش[۶]: کنار kənar

آکین بالش// اکن: یاصدُق ایچی// یَصدق اجی yasdıq içi

آلایش[۷]: بولاشدرش// بولشدُرِش// بُلَشدُرش bulaşdırış

اماش[۸]// اماس: شش şiş

آموزیش[۹]: اوکره نیش ögrəniş

آمیزیش[۱۰]: قارشیش qarışış

آوریش[۱۱]: کتوریش gətiriş

آورکوش[۱۲]: چنک چالان çəng çalan

آویش: کویکو اوتی//کُیکو//کویه کی güyəgü otı

آوباش[۱۳]: هر جنسی بربرن قرشمق// آمیخته بهر جنس hər cinsi bir-birinə qarışmaq

آهن کش[۱۴]: تمر قاپوجی dəmir qapucı

آهن کش[۱۵]: مغناطیس طاشی miğnatis taşı

آیش[۱٦]: کلش gəliş

فصل الباء

پاپوش:پاپوج//پابج//پابوج//بابوج/ باپچ pabuc

پاداش: عَوض əvəz

پاداش[۱۷]: ثواب səvab

بادخوش[۱۸]: خوش یل xoş yel

باراغوش[۱۹]: قوجق طولوسی qucaq tolusı

بارکش: یوک چَکیجی// یُک جکجی yük çəkici

باریش[۲۰]: ف// معروف barış

باشش[۲۱]: صچش saçış

بالش: یصدُق yasduq

بالوش[۲۲]: بوت // پُوت but

بالوش[۲۳]: الو ulu

بانفش// پانفش[۲٤]: بنوش اغجی// بنفش که لسان عصفور انک یمشیدر bənövşə ağacı

بانکش[۲۵]: اوتکن ötəgən

بخش[۲٦]: اُلوُ// الوش// اُولی ölüş

بخش[۲۷]: حصه hissə

بخش[۲۸]: بای// پای pay

---

۲٤. ف. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲. ک.یوخ

۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٤. م. یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ

٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۷. م. یوخ

۸. م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۹. ک. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۳. ف. یوخ//ل.یوخ// س. یوخ //.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۲. و. یوخ

۲۳. ک.یوخ//م. یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ

۲٤. ک.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ //.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٦. ک.یوخ//م. یوخ//.و. یوخ

۲۷. ک.یوخ// م. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت.یوخ

۲۸. ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ//.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

بخش[1]: بولک bölük

بخشایش[2]: نسنه بغشلامق nəsnə bağışlamaq

بخشایش[3]: یارلغمق yarlığamaq

بخشایش[4]: یزقدن کچمک yazıqdan keçmək

بخشش// بخشیش: ف bəxşiş

بخشش// بخشیش: م (بخشایش)

بدکیش: یرامز دینلو//یَرمَز دنلو//یَرَه مَز yaramaz dinlü

بُدُوش[5]: امیذ ümid

بدهوش: دَلّو dəlü

پذیریش[6]: قبول ایرش qəbul iriş

برش: بَغَرسَق اَغرسی bağırsaq ağrısı

پُرچاش[7]: نشانه nişana

پرخاش[8]: جنک cəng

پُرخاش: قرقشه qarqaşa

پُرخاش[9]: طارلمق//طرلمق// طَرلیق tarılmaq

پُرخاش: درِمَلَمق dırmalmaq

بَرش[10]: ایلدیش ilədiş

بَرش//بَرنش[11]: بغرصق اغرسی//بغرسق bağırsaq ağrısı

پرندوش: اصرَغی کیجه//اسرغی کجه//اسراغی israğı gecə

بَرنیش[12]: اتمک الاچه سی ətmək alacası

۱. ک. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ف.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ //.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // ب.یوخ//ت.یوخ
۸.م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ //.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . م. یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ //.و. یوخ// ت. یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک. یوخ// ف. یوخ// ت. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ //.و. یوخ// ب. یوخ

برنیش[13]: بُغَز سَنجوسی boğaz sancısı

برواش[14]: اجا uca

پَرواش[15]: یان باشی yan başı

پرواش[16]: غافل ğafil

پرورش[17]: بسلنمش bəslənmiş

پرورش[18]: بَسُو// بُیسُو // بصو bəsü

بَرُوریش[19]: کلبه شکر kələbə şəkər

بَریش//پریش: اَیـرمَق ayırmaq

پژوهش[20]: ایروش ayruş

پَش//پُش[21]: صندوق ده اولن تمر باغ sandıqda olandəmir bağ

پَش// پُش: قاپوده اولن تمر باغ// قپوده اولان دمر باغ qapıda olandəmir bağ

پَش// **پُش**[22]: قپو میخی// قاپو qapı mıxı

پُش: آت یلوسی// یَلسی at yalusı

بَلمَه ریش[23]: صقالی قبه saqqalı qübbə

بلمه ریش[24]: قبه صقل qaba saqqal

بناکوش: قولق دیبی//قُلَق دِبی//قلاق qulaq dibi

بنیش[25]: بر اغودر هلال شهرنده bir ağudur

بُنیوش[26]: چالش çalış

بُنیوش[27]: دویش döyiş

۱۳. ک. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ //.و. یوخ//ب. یوخ
۱٤ . م.یوخ// ل.یوخ//ف.یوخ// س. یوخ //.و. یوخ//ب. یوخ
۱٥. ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ //.و. یوخ//ب. یوخ
۱٦. ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ //.و. یوخ//ب. یوخ
۱۷. ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ب. یوخ
۱۸. ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ م. یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ //.و. یوخ// ت. یوخ
۲۱. و. یوخ
۲۲. ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۲٥. ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

پوزش: عذر // عزر üzür

پوزش: نصیحت nəsihət

بوسِش[۱]: اوپش öpüş

بَوش[۲]: عظمت əzəmət

بَوش[۳]: چوقلق çoqluq

بَوش[۴]: چق بیوک çoq böyük

بَوش[۵]: کثره kəsrət

بُوش[۶]: چابک çabuk

پُوش// پوشش[۷]: اورتی// اورتو örti

پوشش: اورتش// اُرتِش örtüş

پوشش[۸]: کیه سی// کیسُ geysi//geyəsi

بویش[۹]: پیلایش pılayış.

پویش[۱۰]: ابک قوشی ibik quşı

بوی فروش[۱۱]: قوخولر صاتجی qoxular satıcı

بُیازش[۱۲]: طتلو tatlu

بیست شش[۱۳]: یکرم التی yigirmi altı

بیش: اَرتُق artıq

پیش[۱۴]: اوک ön

پیشا پیش[۱۵]: ایله eylə

پیشا پیش[۱۶]: برابر bərabər

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ// م. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

پیکارکش[۱۷]: صوشچی savaşçı

پیلغوش// پیلکوش[۱۸]: فیل قولاغنه داخی دیرلر. fil qulağına daxı derlər

پیلغوش// پیلکوش: بر کوک رنکلو کلدرکه کنارنده قرجه// قره نقطه لری وار و اواجق برکللری // کوکلری واردر bir gök rənglü güldür ki kənarında qaraca nuqtaları var və uvacıq bərgləri

بَیلکوش[۱۹]: قبلاق یپراغی qablaq yaprağı

بینش[۲۰]: کورش görüş

بیوش[۲۱]: تواضع اتمک təvazö etmək

بیوش[۲۲]: قلق طوتمق qulaq tutmaq

بیهوش[۲۳]: عقلسز aqılsız

فصل التّاء

تابش: یلدراَیش// یلدُرَیش yıldırayış

تابش[۲٤]: قزیش// قازش// قِزِش qızış

تاش[۲٥]: چغر çığır

تاش[۲٦]: قلای که چویدله ایدرلر// چویدله اتدکلری qalay ki çividilə edərlər

تَبش: اسلک// استلک istilik

تَخش[۲۷]: اشغا سرتنمک//اشغه//اشاغه سورتنمک aşağa sürtünmək

تَرسِش[۲۸]: قورقش qorquş

۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤. ف. یوخ
۲٥. ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//ب.یوخ //.و. یوخ
۲٦. م. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ//ب.یوخ //.و. یوخ
۲۷. ف. یوخ
۲۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

ترش: آکشی əkşi

ترکَش: بلیک// بلِک bilik

ترنش[۱]: کچی بینوزی keçi buynuzı

تَش: اغج یرجق بویک کسر//یره جق بیوک کَسُر// بُیُک ağac yaracaq böyük kəsər

تره فروش[۲]: تره صاتجی tərə satıcı

تَفش: کوپُک// کُپُک köpük

تکش[۳]: اوزوم چَکُردَکی üzüm çəkirdəgi

تَمزَش[۴]: اپسم اولش əpsəm ol

توش: طاقت taqət

تَوش[۵]: ارسلان əesalan

تَوش[۶]: حرکت hərəkət

تَوش//توشی[۷]: جان اثری can əsəri

تَوش[۸]: اِسِللق issiliq

توش[۹]: قزغونلق qızğunlıq

تیش[۱۰]: اسلِک issilik

فصل الجیم

چاربالش[۱۱]: عناصر اربعه ənasiri ərbəə

چاربالش[۱۲]: مندر mındır

چاش: چچ // چج// جج çeç

چاش[۱۳]: خرمن xırman

چالِیش[۱۴]: جنک cəng

جانکش[۱۵]: جان چکیشجی can çəkişci

جانکش: جان چَکیجی//چکجی can çəkici

جانکش[۱۶]: اونکو önəgü

چاوش: ف// معروف çavuş

جَخش// چخش: بدنده چقن اُور// جقان bədəndə çıqan ör

جَخش[۱۷]: بوغز ششی boğaz şişi

جَخش// چخش [۱۸]: رنج rənc

جَخش// چخش [۱۹]: علت illət

چَرِش// جرش: اوتلایش// اوتلیش otlayış

چربش// جربش: اوز üz

چَریش[۲۰]: چرویش çərviş

چَشِش// چشیش: طادش// ددیش// طدش// ددش dadış//tadış

چَشِش//جشیش[۲۱]: چربی بوغد çırpı buğda

جَشن: بیرام// بیرم bayram

جماش[۲۲]: اول قوش که اوغرلین آون کوروب بویلار ol quş ki oğurlayın ovun görüb boylar

جمش[۲۳]: کوز göz

جنبش: دَپرنش// دپره نیش// دَبرَنش dəprəniş

چوب فروش[۲۴]: اغج صاتجی ağac satıcı

جوش: قینامق// قَینمق qaynamaq

---

۱. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۴. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۵. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۶. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹. م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۴. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵. ک.یوخ
۱۶. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ// ل. یوخ //و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۴. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

جوشش[۱]: قَینایش// قَینَیش qaynayış

فصل الحاء

حاش[۲]: کلمۀ تنزیه

حاش[۳]//حاشا: اول اوت که استنبولده دکملو سپرکه درلر ol ot ki İstanbulda dügməli süpürgə dirlər

فصل الخاء

خارش[۴]: کجیک//کِچیک gicik

خارش[۵]: کجشمک gicişmək

خارکش[۶]: دکن چَکیجی dikən çəkici

خاش[۷]: ناکس nakəs

خاش[۸]: خاشاک xaşak

خاش[۹]: اشک دکرمنی eşşək dəgirməni

خاککش[۱۰]: طوبرق چکجی//تپراق چکیجی topraq çəkici

خاککش[۱۱]: طوبرق چکجک//تپراق//طبرق topraq çəkici

خاککش[۱۲]: تپراق چکمک// طپرق جکمک topraq çəkmək

خاموش[۱۳]: دنمه dinmə

خاموش[۱۴]: اپسم əpsəm

خاموش[۱۵]: ساکن sakin

خایش[۱۶]: چینه یش çeynəyiş

خَب باش// خاموش: اَپسم اول əpsəm ol

خِدیش: اولو خاتون ulu xatun

خِدیش[۱۷]: کتخدا kətxuda

خراروش[۱۸]// خلالوش: غُوغا ğövğa

خراروش[۱۹]// خلالوش: غَلَبَه ğalaba

خِراش: دیرمق// طَرَمق// درمق dırmuq

خُراش: دایم دشکُون// دشکن daim aşkun

خرده‌فروش[۲۰]: اوواق نسنه صاتجی uvaq nəsnə satıcı

خرکش[۲۱]: غمزه ğəmzə

خرکَش[۲۲]: صُقمان// صوقمان suqman

خرکُش[۲۳]: بر نوع بوجکدر چق ایقلو بر یرینه طولاشور و یابشر عربجه حمارقبان درلر bir növ böcəkdir çoq ayaqlu bir-yerinə dolaşır və yabışır ərəbcə həmar quban dirlər

خرکوش: طَوشن// طَوشان tovşan

خروش[۲۴]: طشمق taşmaq

خروش[۲۵]: بر اواز که اغلاماغله کلر ناکاه// کلور bir avaz ki ağlamağla gəlür nəgah

خُروش[۲۶]: اُن ایلمک ün eyləmək

---

۱ . ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل. یوخ// با.یوخ//ب.یوخ//و.یوخ //ت.یوخ
٤ . ف. یوخ// ل. یوخ
٥ . ک.یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت.یوخ
۷ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// س. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . س. یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ//.و. یوخ //ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ف. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ
۱۷ . ف. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ//ت.یوخ
۱۸ . م. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ//.و. یوخ//ت.یوخ
۱۹ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۲۱ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ت. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
۲۳ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ
۲٥ . ت. یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ

خروش[1]: حمله həmlə

خَش[2]: چورچوب çörçöb

خَش[3]: کوتی// کُتی köti

خشخاش: ف// معروف xaşxaş

خشخاش[4]: سوسم susam

خشخاش[5]: ایچی طولو içi tolu

خطکش: مسطَر müstər

خَکیش[6]: قره بالچق qara balçıq

خَلالوش[7]: قتی غوغا qatı ğövğa

خَلالوش[8]: آواز avaz

خَلالوش[9]: مشغله məşğələ

خَلالوش[10]: غَلَبَه ğalaba

خلیش[11]: اَلیجَق صو ılıcaq su

خَملوش[12]: یای یابن yay yapı

خمیرخوش: قوری // قُزی// قُری qurı

خنده‌خریش: مسخرلغه المق// مسخره لغه آلمق məsxərəlığa almaq

خواجه تاش[13]: بر کشی قوللری bir kişi qulları

خواهش// خوهش[14]: دلک dilək

خواهش// خوهش[15]: دلیش diləyiş

خواهش[16]: شفاعت şəfaət

خورش[17]: ییه جک نسنه yiyəcək nəsnə

خورش: ییش yeyiş

خوش//خویش//خیش[18]: قین اتا qaynata

خوش[19]: ف// معروف xoş

خوش‌منش[20]: خوش کوکللق xoş könüllüq

خون سیاوش[21]: ار قانی// ار قَنی ər qanı

خویش: کَندو // کَند // کَندی kəndi

خویش[22]: خصم xəsm

خویش[23]: قوم qoum

فصل الدّال

داروش[24]: بر علم bir elm

داش: کیرج فرونی// کـرَج// کراج فُرونی kirəc furunı

داش[25]: برداق فُرونی و بوکا بکزر نه وارسه bardaq furunı və buna bənzər nəsnə varsa

دانش: بلّو bilü

دانش[26]: بلکو bilgü

دَخش[27]: باَشلَمَک başlamək

درازکوش[28]: اشک eşşək

دَراغوش[29]: قوجش qucuş

---

۱ . م. یوخ// ف. یوخ//و. یوخ
۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//و. یوخ
۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//و. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//و. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ
۸ . ف. یوخ// ل. یوخ
۹ . ف. یوخ// ل. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ
۱۱ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//و. یوخ
۱۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//و. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ
۱٥ . م. یوخ// ف. یوخ//و. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// س. یوخ// س. یوخ//و. یوخ
۱۸ . ف. یوخ
۱۹ . ف. یوخ // ت.یوخ
۲۰ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//و. یوخ
۲۱ . ف. یوخ
۲۲ . ف. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ
۲٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ
۲٦ . ک. یوخ
۲۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//و. یوخ
۲۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//و. یوخ

دَراغوش[۱] قُجمق qucmaq

دراغوش[۲]: کنش قوجق ایلایش geniş qucaq eyləyiş

دُرباش[۳]: کوز göz

دُرباش[۴]: کُوتَک götək

دُرباش[۵]: طَیاَق tayaq

درخش[۶]: یلدرایش yıldırayış

درخش: یلدریجی // یلدرایجی yıldırayıcı

درخش[۷]: یلدرامق// یلدرَمق yıldırmaq

دُرفش[۸]: عَلَم ələm

درفش: بیز// بز bez

درفش: تمر بیل// دَمُر təmir bel

درفش[۹]: مرزه کدن نشان mərzə gedən nişan

درویش[۱۰]: یخسول yoxsul

دریواش[۱۱]: قاپو سوکلی qapu süküli

دریواش[۱۲]: اَوُک چورسنده بکلمک ایچون اغچلار əvün çevrəsində bükləmək üçün ağaclar

دلکش[۱۳]: کوکل چکیجی könül çəkici

دوش[۱۴]: اوموز // اُموز omuz

دوش: دون کیجه// کجه dün gecə

دوش: چکین//چکن// جکن çigin

دوشِش[۱۵]: صاغش sağış

دورباش[۱۶]: ایراق اول//اراغ iraq ol

دورباش: بوز طوغان//طغان//طغن boz toğan

دوک ریش[۱۷]: اپلک اکریجی iplik əgirici

دَهش: وِرِش// ویرش veriş (vermək)

دیش[۱۸]: ویر انی ver anı

فصل الرّاء

رامش[۱۹]: اِر ir

رامش[۲۰]: فکر fikir

رامش[۲۱]: تدبیر tədbir

رَخش[۲۲]: یلدرم yıldırım

رَخش: یلدراَمَق// یلدَرَمَق yıldırmaq

رَخش: رُستم اَتی Rüstəm atı

رَخش[۲۳]: الاجه alaca

رُخش: شَوق şövq

رُخش[۲۴]: انک یوزی onun üzi

رَش[۲۵]: شادی که عجم ولایتنده یلده بر کره şadi ki əcəm vilayətində bir kərə

رَش: یلدُرُم yıldırım

رَش[۲۶]: ارش əriş

رَش[۲۷]: یلدرامق yıldırmaq

---

۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۷ . م. یوخ
۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۹ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//س.یوخ//.و.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//ت. یوخ//و. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ

---

۱٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۱٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۹ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//س.یوخ//.و.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲٦ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ

رفش// درفش: بز// بیز bez

رَوش: عادت adət

رَوش: یورش// یُرُیش yuruş

رَوُش: یوز// یاوز yavuz

رَوُش: قتی طبیعتلو qatı təbiətlü

روایش[۱]: قیمتلو qiymətlu

رواش// روایش: کجیر// کُجَر// کچَر keçər

روغن‌جوش[۲]: بـشی bişi

رندش[۳]: قَزندو qazındu

روی پوش// بو ش: یوزلک// یُزلُک yüzlik

روی پوش// روی بوش: پَچَه// بچه peçə

روی پوش[۴]: دواق duvaq

رَویش[۵]: یورویش// یورش yürüyiş

رَویش[۶]: یوریمک yürimək

ریش[۷]: قنت qanıt

ریش[۸]: صقل// سَقَل saqqal

ریش[۹]: یاره// یَره yara

ریش[۱۰]: باش بارت başbart

ریش[۱۱]: یاغر yağır

ریش[۱۲]: چبان çıban

رِیم کوش[۱۳]: قولاق چرکی qulaq çirki

فصل الزّاء

زادوش: عُطارد یلدزی Utarud yıldızı

زاوش[۱۴]: زهره یلدزی Zöhrə yıldızı

زَخش: اَلکم سغمل// صغمل// الغم صلغم əlkəm sığmal

زَغریماش[۱۵]: کوک قربندوسی kürk qırpındusı

زُواش[۱۶]: مشتری یلدزی Müştəri yıldızı

زَوَش[۱۷]: قوتلو qüvvətlü

زَوَش[۱۸]: ایتی iti

زَوَش[۱۹]: کسکین kəskin

زهرکوش[۲۰]: قولاق چرکی qulaq çirki

زِیش[۲۱]: چر çer

زِیش: چشمه لولَه سی// لولَسی çeşmə lüləsi

زین پوش[۲۲]:ایر خشه سی əyər xaşası

زین پوش[۲۳]: ایر اورتسی əyər örtüsi

زین پوش[۲۴]: غاشیه ğaşiyə

فصل السّین

سَپرش[۲۵]: میدان meydan

سپه کش[۲۶]: چری چکجی çeri çəkici

سپیدپوش[۲۷]: اقجه قواق aqca qovaq

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۲ . ف. و فی بعض الکتب روشن جوش
۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
۷ م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۸ . ت. یوخ
۹ ..و. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ

۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ

ستاره چهٔ آتش//ستارۂ آتش[۱]: اود قُوغی od quğı

ستایش: اوُکـُش ögüş

سَراغوش[۲]: باش بزی baş bezi

سَراغوش[۳]: نَزکَب nəzkəb

سرپوش// سربوش [۴]: نَزکَب nəzkəb

سرپوش[۵]: سراغوج//سراغوش sarağuc

سرپوش: باش اورتوستی// اورتسی// ارتسی baş örtüsi

سرپوش[۶]: باشه اورتلان نسنه// هر شیکه باشنه اورتلان نسنه başa örtülən nəsnə

سرپوش[۷]: درنجک dərincək

سرپوش[۸]: قبق qabaq

سرخش[۹]: ایرنتو eyrəntü

سرخوش: ف// معروف sərxoş

سرزنش[۱۰]: باشَه قَقمَق başa qaqmaq

سرکش[۱۱]: باش چکیجی// چکجی baş çəkici

سُروش// سُرُش[۱۲]: فرشته firiştə

سُروش// سُرُش[۱۳]: ملک mələk

سُروش[۱۴]: عقل aqıl

سُروش[۱۵]: جبرائیل Cəbrail

سریش// سِیریش[۱۶]: چریش// چرش çiriş

سفال فروش[۱۷]: چنق صاتجی çanaq satıcı

سفال فروش[۱۸]: چولمک دستی çölmək dəsti

سفال فروش[۱۹]: برداق صاتجی bardaq satıcı

سِکالش[۲۰]: اندیشه ایلمک əndişə eyləmək

سِکالش[۲۱]: مکر ایلمک məkr eyləmək

سِکالش[۲۲]: حیله ایلمک hilə eyləmək

سمتراش// سمطراش: طینق یونجق// دوینق// طرنق tırnaq yonacaq

سنکی آتش[۲۳]: چخماق طاشی çaxmaq taşı

سوزش[۲۴]: کوینمک göynəmək

سوزش[۲۵]: کُینُک// کوینک göynük

سوزش[۲۶]: یانش yanış

سوزش[۲۷]: قزشمق qızışmaq

سوزش[۲۸]: کوکل لنمک göynəllənmək

سوزش[۲۹]: کوینش göynəyiş

سُونش[۳۰]: یونقه// یونغه// یوکقه yonğa

سُونش[۳۱]: اکدن دوشن یونقه inədən düşən yonğa

سُونش[۳۲]: طاش قزندوسی daş qazıntısı

سُونش[۳۳]: اکنده inədə

---

۱ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ //.و. یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ
٥ . ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ
۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// ف.یوخ//س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ف. یوخ // ت. یوخ
۱۲ . ف. یوخ // ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۱٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۱٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ //.و. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۲۰ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۲٤ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
۲٥ . ل. یوخ// ت. یوخ
۲٦ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۷ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۸ . ک. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۹ . ک. یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۳۰ . ف. یوخ
۳۱ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۳۲ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ

سیاه پوش[۱]: ایر کید ار ayrı geyid ər

سیاه پوش[۲]: قَره کَین qara geyən

سیاه کوش// سیه کوش: قرَ قُولَق// قره قُلق qaraqulaq

سیاه کوش// سیه کوش[۳]: پورسق porsuq

سیرش[۴]: بُرُنجُک bürüncük

سیرش[۵]: طوتقال tutqal

سینه پوش[۶]: سینه بند sinəbənd

سینه پوش: یَلِک یعنی کبه دُر اورتسن دلب کیرلر// بر اَین کَجَه. yalın yəni kebədir ortasın dəlib geyərlər

سی و شش[۷]: اوتوز التی otuz altı

فصل الشّین

شاباش[۸]: کلمهٔ تحسین

شب پوش[۹]: یورغان yorğan

شبَش// شُپُش: بت bit

شَخص[۱۰]: کندو اوتوردوغی اوی یوکسک اتدرمک kəndü oturduğı evi yüksək etdirmək

شَخص[۱۱]: سرکوجک قوش sarı kücüı quş

شِش: اَلتی// اَلت altı

شُش: اویکن// اُیکن öygən

شِنوش[۱۲]: اشدیش eşidiş

شورش[۱۳]: قَرشمق qarışmaq

شورش: کوکل بولنمق// کوکلی بلنمق könül bulanmaq

شورش[۱۴]: قَرِ بولنمق qarı bulanmaq

شوریده شدن مَنش[۱۵]: کوکل بولنمش اولمق könli bulanmış olmaq

شَوِش[۱۶]: اولش oluş

شَوُش: باغ چُبُوغی// چبغی bağ çübüğı

فصل الغین

غاش: اِکِی یوزلو// ایکی iki yüzlü

غاوش//غاووش: تُخُم خیاری tuxum xiyarı

غِراش: کورک پارَسی//کُرک پاره سی kürk parəs

غَرش[۱۷]: صالقم salqım

غُرش[۱۸]: چاغرمق çağırmaq

غُریش// غرش[۱۹]: اکرَمک// اکرَمَق// اکره مق inrəmək

غش[۲۰]: اوغنمق uğunmaq

غش[۲۱]: اکرلمک inrilmək

غوش[۲۲]: چالجی زخمه سی// چلجی زخمَسی çalçı zəxməsi

غوش[۲۳]: قین اغجی qayın ağacı

غوش[۲۴]: اک اغجی ög ağacı

---

۳۳ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱ . ک. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ// س.یوخ// ت. یوخ
۲ . ک. یوخ// ت. یوخ
۳ . ک. یوخ/ ف. یوخ// ل. یوخ// س یوخ//.و یوخ// ت. یوخ
٤ . ک. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک. یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ// ت. یوخ//.و.یوخ
٦ . ک. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۷ . ک. یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۸ . ک. یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۹ . ک. یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
۱۲ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ

۱۳ ت. یوخ
۱٤ . ک. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱٥ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۱۸ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ//.و. یوخ
۱۹ . ف. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ
۲۰ . ف. یوخ//.و. یوخ
۲۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
۲۲ . ف. یوخ
۲۳ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲٤ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ

غیش[۱]: خیانت xəyanət

فصل الفاء

فاش[۲]: اشکاره aşkara

فحش[۳]: یرسز سز yersiz söz

فحش[۴]: یرمز سز yaramaz söz

فحش[۵]: یرامز ایش// یره‌مز yaramaz iş

فراپیش[۶]: ایلرو ilərü

فَراش[۷]: چقرق قنادی çoqraq qanadı

فِراش[۸]: دوشک döşək

فراموش[۹]: اونودولمش// اُونُدُلمش// اُنودلمش// اندلمش unudulmuş

فراموش[۱۰]: اُنتمَق unutmaq

فَرَحش[۱۱]: قطایف qətayif

فرغیش[۱۲]: اسکی کورک دلوکندن چقن یوک
əski kürk dəlügindən çıxan yün

فرغیش: کورکوک اسک مقدن سرقن یانی// توی // کرکک اسکمکدن صرقن مشی
kürkün əskikmaqdan sarıqan yanı

فرمایش[۱۳]: بیوریش buyuruş

فَرناش[۱۴]: غافل ğzfil

فزایش[۱۵]: آرتش artış

فزایش[۱۶]: آرتورش arturuş

فَش: صورت sürət

فَش[۱۷]: مانند manənd

فَش[۱۸]: بکدش bəndəş

فِش[۱۹]: بورون اوازی burun avazı

فصل القاف

قاش[۲۰]: بکدش bəkdəş

قلم تراش[۲۱]: معروف qələm taraş

فصل الکاف

کاش[۲۲]: کشکی// کاشکه kəşki

کاودُش// کاودوش[۲۳]: یایق yayıq

کاودُش// کاودوش[۲۴]: کُولَک külək

کاودُش// کادوش[۲۵]: کُولَک کوندن سو(د) صاغجق
külək göndən sud sağacaq

کاومیش//کاوموش: صُو صِغِرِی su sığırı

کاهش[۲۶]: اوکسروک əksirük

کاهش[۲۷]: انجه اغری incə ağrı

کپش[۲۸]: قدح qədəh

کُداش[۲۹]: اقرمق aqırmaq

کُداش[۳۰]: درت ایقلو dört ayaqlu

---

۱ . ک. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۲ . ک. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۳ . ک. یوخ// م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ
٤ . م. یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ
٥ . ک. یوخ// ت. یوخ//و. یوخ
٦ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ//و. یوخ
۷ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ//و. یوخ
۸ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ//و. یوخ
۹ . ف. یوخ
۱۰ . ک. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ
۱۲ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک. یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//ت. یوخ//و. یوخ
۱٤ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ//ت. یوخ//و. یوخ
۱٥ . ک. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ

۱٦ . ک. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۱۷ م. یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ // ت. یوخ
۱۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۲۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ

کُذایش[۱]: کوبک بورو göbək buru

کران کوش[۲]: قولق اغرسی qulaq ağrısı

کِراکش[۳]: کره جی kirəci

کربش//کرپش: یاشل کلته//یشل//یشیل yaşıl kəltə

کردش[۴]: کزش gəziş

کَردش// کردیش: دَکزِنش// دَکرِش dönəriş

کَردش// کردیش[۵]: دونش dönüş

کردن کش: بیون چکجی// بُوین چَکیجِی//جاکجی boyun çəkici

کِرده بالش: دَکِرمی یَصدُق dəgirmi yasdıq

کرزش// کورزش: ظلمدن اکلمک zülümdən inləmək

کُرزش[۶]:ظلمدن اغلمق zülümdən ağlamaq

کَرش[۷]: طاغدن دوشن ایدکلیق dağdan düşən aydınlıq

کَرش[۸]: قرن qarın

کرمش[۹]: قوزغونلق qızğunluq

کَرموش[۱۰]: صغرچین sığırçın

کَریش[۱۱]: یلانه بکزر جانور yılana bənzər canavar

کُزارش//کزَرش[۱۲]: خراج xərac

کُزایش: ایجی ارمق// ایچ اورمق içi urmaq

کُزایش[۱۳]: ایجی بورمق// ایچ içi burmaq

کُزایش[۱۴]: اوده مک ödəmək

کَش: قولتق// قولتوق// قلتق qoltuq

کش[۱۵]: صالنوب کزن محبوب sallanıb gəzən məhbub

کش: شاد و خرم صالنن کوزل// صالنان کزل şad xurrəm sallanan gözəl

کِش[۱۶]: قولتق ایچی qoltuq içi

کِش[۱۷]: قولتق کورکی qoltuq kürəki

کشایش[۱۸]: اچجی açıcı

کَشِش[۱۹]: چکلش çəkiliş

کشمش[۲۰]: چکردکسز اوزوم çəkirdəksiz üzüm

کشمش: زردآلو // زردَلو zərdalu

کش مش: رازقی اوزم// اوزوم razıqı üzüm

کشمش[۲۱]: رزاقی اوزوم// اوزم rəzaqı üzüm

کفش: باشماق// باشمق// بَشمَق başmaq

کَلاش[۲۲]: اوکو ögü

کندش[۲۳]: کَلَه gillə

کُندورش[۲۴]: انیش یوقوشلو یر eniş yoquşlu yer

کنده لاش: ییدن یمرده//ییدین yedün yumurta

کنده وش: طاشلو یول//طشلو//دشلو taşlu yol

کنده‌وش: دُشوار یول düşvar yol

---

۳۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ف.یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ//ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ//ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//.ل. یوخ// س. یوخ //.و. یوخ //ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// .ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ//ل.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ

۱۳ . ک.یوخ
١٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٥ . ک.یوخ
١٦ . ک.یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ // ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ
۲۲ . ک.یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ // م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ //ف. یوخ//ل. یوخ //س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ

کُنش: یرامز ایشلو// یره مز اشل// یرمز اشلو yaramaz işlü

کُنش[۱]: جهودلر کلیساسی cuhudlar kəlisası

کَنوش[۲]: سلو səlvi

کَوآتش: اوجاق چقوری// اوجق// اوجق ocaq çuqurı

کوارش: یمک سکرجی معجون // سکردجی yemək sinirici məcun

کوارش[۳]: سکرش siniriş

کُوازش[۴]: قرن بروسی qarın burosı

کورموش[۵]: کوسته بک göstəbək

کورموش[۶]: کوزسوز سچان gözsüz sıçan

کوش: قولاق// قولق// قُلَق qulaq

کُوش[۷]: درش duruş

کُوش[۸]: یایق yayıq

کوشش[۹]: دروشش// دُرشش duruşuş

کوشش[۱۰]: دروشمک dürüşmək

کومش: یر قزیجی// قزجی yer qazıcı

کو مباش[۱۱]: اَیت اولماسون ayıt olmsun

کو مباش[۱۲]: کرکمز gərəkməz

کویش[۱۳]: یایق yayıq

کویش[۱۴]: ایدیش ayıdış

کیرش[۱۵]: دوتش dutuş

کَیش[۱۶]: بز bez

کیش[۱۷]: ترکش tərkəş

کیش: بلیک// بِلِک bilik

کیش: دین din

فصل اللاّم

لاش[۱۸]: لش leş

لاش[۱۹]: ایش iş

لاش[۲۰]: یاورشه yavurşa

لاش[۲۱]: یق معناسنه yoq

لاش[۲۲]: لَواَشَه// یَواَشه lavaşa

لَرزش[۲۳]: دتریش titrəyiş

لغزش[۲۴]: طاینش tayınış

لَقش[۲۵]: قونت اشنی qont qşını

لِکاش[۲۶]: یول yol

لَواش[۲۷]: یواشه//لواشه yavaşa

لوش: چامور// جُمره//جَمور çamur

لَوِش[۲۸]: اغرمق ağrımaq

لوش[۲۹]: بتاق چامور bataq çamurı

لوش[۳۰]: اغزی کیک ادم ağzı gen adam

---

۱ . ک.یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ // م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۳ . ک.یوخ // ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ//.و.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و.یوخ//.ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ//. ت. یوخ
۱۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ//.ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۸ . م. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۲۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۲۹ . ک.یوخ// ت. یوخ

لوش[۱]: اَغزی اکری// اَغزی اَکر ağzı əgri

لوش[۲]: قره بالجق qara balçıq

لیش[۳]: بلیش biliş

فصل المیم

ماش: مُردُمَک mərcümək

مالِش[۴]: اوش ovuş

مَدکش[۵]: تمر ایلمک چکیجی təmir eyləmək çəkici

مدهوش:اوصِی کِتمِش//اُصی//اوسی ussı getmiş

مدهوش[۶]: عقلسز əqilsiz

مرداش[۷]: داستان dastan

مرزنکوش[۸]: چکدم çigdəm

مرزنکوش[۹]: سمز ابک اوتی səmiz ibik otı

مرزنکوش// مزنکوش [۱۰]: اق کل aqgql

مرزنکوش[۱۱]: جانوردن قورقوب قتی اَشمک canavardan qorqub qatı eşmək

مَردوش[۱۲]: مشکان muşkan

مروارش[۱۳]: انجو incü

مرزوش[۱۴]: مشکل müşkül

مِشمش[۱۵]: زردالو zərdalu

مطروش[۱۶]: صغر sığır

مَکش[۱۷]: امش əmiş

مُنش: همت himmət

مُنش: اُلولق// اولولق ululuq

مُنش[۱۸]: ادمه متعلق اولن عناصر adama müəlliq olan ənasir

مَنش[۱۹]: کوکلو خوش könlü xoş

مَنش[۲۰]: تکبر təkəbbür

مَنش[۲۱]: کوکل könül

مَنش[۲۲]: طبع təb

مورش[۲۳]: بونجق// بنجق buncıq

موش: سچان// صچان// سچَن sıçan

مهوش[۲۴]: کوزل gözəl

میش: قُویُن // قیون qoyun

میخوش: اَکشی əkşi

می فروش[۲۵]: سُجی صاتجی süci satıcı

فصل النّون

نازبالش[۲۶]: دکوجی دکمه یصدق döküci dinmə yasdıq

نازش[۲۷]: فخر fəxr

ناخوش[۲۸]: خوش دکل xoş dəgil

۳۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ//ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ//.و.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ//ت. یوخ
۸ . ف. یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ف. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ//ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۱٥ . ف. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل.یوخ//س. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ//ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.معناسی یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ل.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.معناسی یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ل.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.معناسی یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ل.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. معناسی یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ

ناخوش[۱]: طادسز tadsız

ناخوش منش[۲]:کوکلی بولانمش könli bulanmış

ناغُوش[۳]: باشن صویه قومق başın suya qoymaq

ناغُوش[۴]: باشی صویه صقمق// صوقمق başı suya soqmaq

نالش: اکلَیش inləyiş

نان خورش: اتمک قاتوغی// اتمکی قاتغی// قَتُغی ətməkk qatuğı

نبارش[۵]: اونکو önəgü

نرمه کوش[۶]: قولاق یوموشاغی qulaq yunuşağı

نُش// نیش[۷]: بکدش bəkdəş

نِشینش[۸]: اوتورش oturuş

نِکرش[۹]: باقش baqış

نکوهش: خورلایش//خورلَیش//خُرلَیش xorlayış

نُمایش[۱۰]: کوستریش göstəriş

نُمایش[۱۱]: خیال xəyal

نَمش[۱۲]: بر جانوردر که صرتلانی اولدرر bir canavardır ki sərtlanı öldürür

نُموزش[۱۳]: اورنک örnək

نَوش: نواله nəvalə

نَوش: عوض əvəz

نُوش: اچمک içmək

نُوش[۱۴]: بال bal

نُوش[۱۵]: سکمک sinmək

نُوش[۱۶]: ایچ معناسنه iç

نُوش[۱۷]: ایچه جک نسنه içəcək nəsnə

نوشش[۱۸]: اچش içiş

نویسش[۱۹]: یازیش yazış

نُوازش: اوخشایش// اُخشایش// اُغشَیِش// اوغشَیِش oğşayış//oxşayış

نیش[۲۰]: اغو ağu

نیش// نُش: نشتر neştər

نیش[۲۱]: دیکن dikən

نیش// نش[۲۲]: طوار نشتری tavar neştəri

نیایش// نیاش: القش alqış

نیایش[۲۳]: دلمک diləmək

نیوش[۲۴]: قورقه دتمق qulaqa dutmaq

نیوش[۲۵]: اشت eşit

نیوش[۲۶]: قلق اورمق qulaq urmaq

فصل الواو

وارش[۲۷]: حاضر طعام hazir təam

---

۱ . ک.یوخ// ت.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//.و.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//.و.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// و. یوخ // ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// و. یوخ // ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //ت. یوخ
۱۰. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱۱. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
١٤ . ل. یوخ// ت. یوخ
١٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٨ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٣ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٧ . ک.یوخ// ف.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ

وَخش[۱]: بلخ ولایتنده بر شهر آدی -Vəxş Bəlx vilayətində bir şəhər

ورخیزش[۲]: طورش turuş

ورزش//ورزیش: دورشِش// دُرشِش duruşuş

ورزش// ورزیش[۳]: ایکنمک öykənmək

ورکوش[۴]: سالقم کوپه salğım küpə

ورکوش: کُپه// کُبَه küpə

وَش: کبی معناسنه مهوش دیرلر//کبی gibi mənasına-məhvəş dirlər

وغیش [۵]: چُق// چوق çoq

فصل الهاء

هراش: قوصماق//قُسمق// قوُصمَق// قوسمق// قصمق qusmaq

هِرسه فروش[۶]: هِریسه صاتجی hərisə satıcı

هرش[۷]: اغز ağuz

هُش[۸]: عقل aqıl

هُش[۹]: اوک ög

هشتویش[۱۰]: خمسهٔ مسترقنک دورنجی کونی xəmsə müstərqənin dördünci güni

هوش: اوص// اُص uss

هوش: جان// جانی can

هوش: پهلوجه هلاک معناسنه در// هلاک اولمق həlak olmaq

هیش[۱۱]: صَبأَن اوقِی saban oqı

هِیمه فروش// همه فروش[۱۲]: اودون صاتجی odun satıcı

هیمه کش[۱۳]: اودونجی oduncı

---

۱ . ک.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ف. یوخ
٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٧ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
٨ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٩ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
١٠ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//.و.یوخ// ت.یوخ
١١ . ل. معناسی یوخ// ت. یوخ
١٢ . ک.یوخ// ت. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ
١٣ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ

باب الصاد

فصل الدال

دوص[1]: دمُر صُوى dəmir suyı

فصل الشين

شخص[2]: حريف hərif

شص[3]: اولته olta

١ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٣ ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ

باب الضاد

فصل الراء

ربض[1]: مسيره məsirə

ربض[2]: برج bürc

فصل القاف

قراض[3]: مضاربه müzaribə

فصل الميم

مربض[4]: اغل ağıl

١ ک.يوخ// ف. يوخ// ل. يوخ// س. يوخ//و. يوخ// ت. يوخ
٢ ک.يوخ// ف. يوخ// ل. يوخ// س. يوخ//و. يوخ// ت. يوخ
٣ ک.يوخ// ف. يوخ// ل. يوخ// س. يوخ//و. يوخ// ت. يوخ
٤ ک.يوخ// ل. يوخ// س. يوخ//و. يوخ// ت. يوخ

باب الطاء

فصل الالف

آب نشاط[۱]: او صویی که امرنمدن کلور o suyı ki imrənmədən gəlür

فصل الباء

بط[۲]: قاز qaz

بربط[۳]: قپوز // قوپوز qopuz

فصل الخاء

خط[۴]: بیق bıyıq

خط[۵]: یازو yazu

خبط[۶]: بوزلمق bozmaq

خربط[۷]: سمز səmiz

خربط[۸]: قرنی بیوک کمسه qarnı böyük kimsə

خربط[۹]: ازغون azqun

خربط[۱۰]: قاز qaz

خربط[۱۱]: ابله əbləh

خمیط[۱۲]: بریان ایلمک büryan eyləmək

فصل الراء

رباط[۱۳]: کاربان سرای karbansaray

رباط[۱۴]: قربه باغی qırba bağı

فصل السین

سعوط[۱۵]: دوه ک dəvək

سفط[۱۶]: سبد səbəd

سقط[۱۷]: هرزه hərzə

سقط[۱۸]: هرنسنه نک خرابی hər nəsənin xarabı

سلیط[۱۹]: یوزسوز عورت üzsüz övrət

سماط[۲۰]: خون xan

سمط[۲۱]: حاشلاما haşlama

فصل الشین

شاط[۲۲]: کُوچُوجُک kücücük

شاه بلوط// شه بلوط [۲۳]: کستانه kəstanə

شاه لوط[۲۴]: طونبل اروک tonbul ərük

شبوط[۲۵]: اکلیوس بالق əklius balığı

فصل العین

طط[۲۶]: بیز z be

طط[۲۷]: کلر kələr

---

۱. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۳ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٤ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۷ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۸ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۹ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۰ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۲ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۳ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٤ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٥ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٦ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ل. یوخ // س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ل. یوخ // س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱۹ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۰ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۱ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٢٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

طط [۱]: یشل کلته yaşıl kəltə

فصل الغین

غلط [۲]: یووالانماق yuvalanmaq

فصل الفاء

فاط [۳]: کُچُوله küçülə

فصل القاف

قحط [۴]: قوراقلق quraqlıq

قسط [۵]: توزاده جک اغجی tuzadacık ağacı

قیراط [۶]: درتمک درت بویی darmaq dört boyı

فصل المیم

ملاط [۷]: هلیک həlik

ملط [۸]: مثله məlit

فصل النون

نمط [۹]: اورتک örtük

نفط [۱۰]: کنه نفت ginə nəft

فصل الواو

وطواط [۱۱]: قرلغوج qırlağuc

---

۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۳. ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٤. ک.یوخ//م.یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ
٥. ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۷ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۸ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۹ .ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱۰ ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱۱. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ

باب الظاء

قصل الشين

شواظ[1]: تویله قوشی

قصل القاف

قرظ[2]: قوزق

١ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٢ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ //.ت. یوخ

فصل الدال

درع[۱]: عورت کوکلکی övrət könləyi

فصل الراء

ربع[۲]: دردنجی dördünci

فصل الشین

شعاع// **شعار**[۳] : کون شوقی gün şövqi

شفاع[۴]: صوده یوزمک suda yüzmək

فصل الفاء

فقاع[۵]: فقه fəqa

فقع[۶]: لاف laf

فصل القاف

قلاع[۷]: اغر قبرجق ağır qabarcuq

قمع[۸]: برز قوتوسی bərz qutusı

فصل الکاف

کژع[۹]: وشق vaşaq

کوع[۱۰]: درسک dirsək

فصل المیم

مایع[۱۱]: صوق sovuq

مطواع[۱۲]: قتی مطیع qatı müti

مربع[۱۳]: یایلا yayla

مرمع[۱۴]: اق طاش aq taş

فصل المیم

نقوع[۱۵]: صوده بتن دوا اوتلری suda bitən dava otları

---

۱ ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۲ ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۳ ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ// ت.یوخ
٤ ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٥ ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٦ ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۷ ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۸ ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۹ ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱۰ ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ

۱۱ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱۲ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱۳ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱٤ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ //.و. یوخ // ت. یوخ
۱٥ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ

باب الغين

فصل الالف

آب تیغ[1]: قلج صویی qılıc suyı

ارغ[2]: کوک قوز gök qoz

اُرغ[3]: چوروک قوزçürük qoz

اَرغ[4]: ایچ طولمش قوز içi tulmuş qoz

آروغ// آرغ// آزوغ: کَکرمک gəgirmək

آروغ[5]: بچق bıçaq

آروغ[6]: اوکی ögey

آریغ[7]: طرلغنمق برکشی سوزندن tarlığınmaq bir kişi sözündən

آزغ// آزوغ: اغج بوطاغی// اغاج بوداغی// بُدَغی // بودغی//بداغی ağac budağı

آزغ[8]: باغ جبوغ کم بوداندوغی وقت bağ çubuğı kimi budandəğı vaqt

آزیغ// آزغ: بر کمسنک قولندن و فعلندن کوکلی کلن کوکجک نسنه // بر کمسنک قولندن و فعلندن کوکلنه ایو نسنه ایرشمک bir kimsənin qovlundan və felindən könlünə gələn göyçək nəsnə

اشترمرغ[9]: دَوَه قوشی dəvə quşı

اشتروغ[10]: دوه طبانی dəvə tabanı

اشتروغ[11]: یندق yanduq

اشتروغ[12]: اکر əgri

آمُرغ[13]: آزَهجُق نسنه//اَزجُق//اَزَچوق azacuq nəsnə

آمروغ[14]: یوجه yücə

آمروغ[15]: هیبتلو heybətlü

آمیغ[16]: قَرشمَق qarışmaq

آمیغ[17]: قرشمش qarışmış

آمیغ[18]: جماع cəma

انباغ[19]: قومه quma

آنجوغ[20]// انجوخ: بُرشُمق buruşmaq

آنجوغ[21]: اِنجقُرق// امجقرق incqırıq

آنجوغ[22]: اُجَق// اووجق// اُجُق uçuq

انجوغ[23]: بکلم bükləm

انجوغ[24]: هوش hüş

انجوغ[25]// انجوخ: بوروشق// بُروشُق//برشق buruşuq

اودرغ[26]: قرانلو qaranlu

اوراغ[27]: اوراق ovraq

---

١ .ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٢ م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٣ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٤ .ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٧ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٨ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ت. یوخ
٩ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
١١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ

١٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
١٣ . م. یوخ
١٤ . ک.یوخ// ف. یوخ/ ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٦ . ل. یوخ//.و. یوخ
١٧ . ک.یوخ// ف. یوخ// ت. یوخ
١٨ . ف. یوخ//.و. یوخ
١٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٢٠ . ف. یوخ
٢١ . ف. یوخ
٢٢ . م. یوخ// ف. یوخ//.و. یوخ
٢٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٥ . ک.یوخ// ت. یوخ// س.یوخ// ت. یوخ
٢٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٢٧ . ک.یوخ// ف. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ

فصل الباء

باغ[۱]: ف// معروف bağ

باغ// بوغ[۲]: صو اوزونده اولور بر جانور// صو ازرنده اولر بر جانور su üzərində olur bir canavar

بالُغ[۳]: بوینُزدن دوزلمش قدح buynuzdan düzəlmiş qədəh

برغ// پژغ// پزغ[۴]: صو بَندی su bəndi

برغ[۵]: ارق// آرُق arıq

بزغ: قربَغَه// قُربغا// قوربغه qurbağa

بشترغ[۶]: قادین طوزلوغی qadın tuzluğı

بشترغ[۷]: دیکین// دکن dikən

بشترغ[۸]: بریه اغجی bəryə ağacı

پلوغ[۹]: صغماق sığmaq

پناغ: اپلک اوُجی// ابلک iplik ucı

بندروغ[۱۰]:سد که ارغ چقرمق ایچون بغلرلر sədd ki arğ çıqarmaq üçün bağlarlar

بوغ[۱۱]: ف buğ

بوغ[۱۲]: یوجه uca

بوغ[۱۳]: بوغچه boğça

پی آمیغ[۱۴]: سکرلو ات sinirlü ət

بی آمیغ[۱۵]: قرشمدق qarışmaduq

پنجال مرغ[۱۶]: قوش بورنی quş burnı

فصل التاء

تاغ[۱۷]:سَکُسُوک اغجی//سَکسُک sənsün ağacı

تاغ[۱۸]: طاشلوجه امرود taşluca əmrud

تاغ[۱۹]//تاخ: محکم اودن// اودُن odun

تاغ[۲۰]: بلود اغجی balud ağacı

تاغ[۲۱]: قز آغجی qoz ağacı

تارمیغ: طومان// طُمان// طومَن// طمن tuman

تارمیغ[۲۲]: یولن قراکولوغی yolun qaranluğı

تخم مرغ[۲۳]: یُمردَه yumurda

تخم مرغ[۲۴]: قوش یومرداسی quş yumurdası

تَرَه دوغ//تردوغ: تازَه ایران// تَزۀ اَیرَن taza ayran

تغنغ// تقنغ[۲۵]: کوپچک// کُپجُک küpcək

تفاغ[۲۶]: قفا سکوکی qafa sünüki

تفاغ[۲۷]: صاغر دخی مستعملدر sağır

تک مرغ[۲۸]: قوش بورنی// بُرنی quş burnı

تناغ: صُکره ایچلَن قدَح// اچلن sonra içilən qədəh

توغ//تاغ: اودن/ تاغ کبی odun/tağ kibi

تیغ: قلیج// قلج qılıc

---

۱ . ت. یوخ
۲ . ت. یوخ// ل. یوخ
۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٤ . م. یوخ
٥ . س.یوخ //.و. یوخ // ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٧ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٨ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٠ . م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// ت. یوخ
١١ . م. یوخ// ل. یوخ// ف. یوخ
١٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ// ت. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٨ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٩ . ف. یوخ // ت. یوخ
٢٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٣ . ک.یوخ
٢٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ
٢٥ . ف. یوخ
٢٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٧ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٨ . ف. یوخ// ت. یوخ

تیغ: آی و کون شعاعی ay gün şuai

تیغ[۱]: آی کون کلفی ay gün kilifi

تیغ[۲]: طاغ اوجی انجه سی tağ ucı incəsi

تیغ[۳]: طاغ بُرنی tağ burnı

فصل الجیم

چراغ: ف// معروف çırağ

چرغ[۴]: چاقرطوغن// چغِرطُغان//چقِرتغن çaqırtoğan

جزغ[۵]: قوربغه qurbağa

چغ[۶]: اورمجک örümcək

چغ[۷]: بویوندرق boyunduruq

چناغ: ف çanaq

چناغ: اوکوز اَیَری // اُکُز öküz əyəri

چناغ[۸]: قدح qədəh

چناغ: دپنکی// دپنکو// دَبنکِی dipəngi

چنک مرغ: قوش قیناغی// قُش قَینَغی quş qaynağı

جوغ// چوغ: صو ارقی// ارغی su arğı

جوغ// چوغ// چغ: بیوندروق// بوُیندُرق// بیندُرُق boyunduruq

فصل الخاء

خایه مرغ[۹]: قوش یومرداسی quş yumurdası

خایه مرغ[۱۰]: یُمُرده yumurda

فصل الدّال

داغ: دوکُن// دوکون// دُکُن dügün

داغ[۱۱]: طامغه// طَمغَا// طمقه tamğa

دُغ[۱۲]: طاز taz

دروغ: یلان yalam

دزاغ[۱۳]: طوزاغ tuzağ

دریغ: منع mən

دریغ: حیف heyif

دریغ[۱۴]: طاتیماق tatımaq

دماغ[۱۵]: بین beyin

دوغ: اَیراَن ayran

دوغ[۱۶]: قمش qamış

فصل الرّاء

راغ[۱۷]: صحرا səhra

راغ[۱۸]: انیش eniş

راغ[۱۹]: یوقش yoquş

راغ: طاغ اَتکی tağ ətəgi

راغ[۲۰]: چمن ایچنده او çəmən içində ev

راغ[۲۱]: باغ ایچنده او bağ içində ev

روز بامیغ[۲۲]: بولتلو کون bulutlu gün

---

۱ . ک.یوخ
۲ . ف. یوخ
۳ . ف. یوخ
٤ . ل. یوخ
۵ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// یا . یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۱۰ . ک.یوخ
۱۱ . ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//.و.یوخ//ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۵ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ//ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ//ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ//ت. یوخ

روز بی میغ[۱]: بولوتسز کون bulutsuz gün

فصل الزّاء

زاغ[۲]: کوشه کمان guşeyi-kaman

زاغ[۳]: قرغه qarğa

زاغ: قراجه بورنی قزلجا قرغه// قرجه بُرنِی قزلجه قرغه qaraca burnı qızılca qarğa

زُروغ[۴]: ککرمک gəgirmək

زُروغ[۵]: ایچقرق içqırıq

زیغ: حصیر həsir

زیغ[۶]: یر دوشجک نسنه yerə döşəcək nəsnə

فصل السّین

ساغ[۷]: کرمید او kərəmid ev

سپاغ// سباغ// صباغ[۸]: قاتیق// قاتِق qatıq

سَپریغ[۹]:ازم صلغمی üzüm salğımı

ستاغ: قصر// قصرغه qısır

ستاغ[۱۰]: کوشک köşk

ستاغ: اَیَرسُز آت// اَیرسوز آت əyərsiz at

ستاغ[۱۱]: بوداغ budağ

ستیغ[۱۲]: اوق کبی طوغرو oq kibi toğru

ستیغ: طوغرو// طُغرو// طوغری toğrı

ستیغ[۱۳]: ایق اوزرینه اولن نسنه ayaq üzərinə olan nəsnə

سغ[۱۴]: او اوستی ev üsti

سغ[۱۵]: کومج göməc

سُغ[۱۶]: دمره کو dəmrəgü

سَغ[۱۷]: اوزادوسنه یارلمش uzadusına yarılmış

سرداغ[۱۸]: بر درلو تتماج bir dürlü tutmac

سماروغ: طومالان مانتار// طُملاَن tumalan mantar

سیغ[۱۹]: ایو eyü

سیغ[۲۰]: کوکجک gökcək

سیغ[۲۱]: آرو aru

سیمرغ// سمرغ[۲۲]: عنقا ənqa

سیمرغ// سمرغ[۲۳]: ف simürğ

فصل الشّین

شترمرغ: دوه قوشی//دوه قُشی dəvə quşı

شُغ:صغر بینوزی//بوینُزی//بینزی sığır buynuzı

شُغ[۲۴] اَز// اَزَجق نسنه azacıq nəsnə// az

شغ[۲۵]: ایرسز ات əyərsiz at

شُورتاغ// شرتاغ: صارو اغج// صرو saru ağac

شورتاغ// شرتاغ[۲۶]: قمده بترجک اغجی qumda bitərcək ağacı

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ//ت. یوخ
۲ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ//ت. یوخ
۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// م.. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ //.و. یوخ // ت. یوخ
۸ . ت. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۹ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ//ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲۳ . م. یوخ// ل. یوخ// ف. یوخ
۲٤ . م. یوخ
۲٥ م. یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ت. یوخ

شوغ: بویک قَبَرجُق// قبرجق böyük qabarcıq

شیردوغ// شیرین دوغ[1]: سوده یغرت قتمق// بر نسندر که سدله یوغرت قرشدرمقدن اولور südə yoğurt qatmaq

شیردوغ// شیرین دوغ: کورَه مَز// کورَمَز// کُرَمَز kürəməz

فصل الصاد

صباغ[2]: قاتـق qatıq

صمغ[3]: پُس püs

فصل الفاء

فارغ[4]: بوش boş

فراغ[5]: صُوُق ییل// بل sovuq yel

فراغ[6]: فراغت fərağət

فَرَسترُغ// فَرَستروغ: قارلغوج// قرلغوج// قرلغج qarlağuc

فروغ: ایدکلیق// اَیدکلق// اَیدنلق aydınlıq

فُغ: معشوق// معشوقه məşüq

فُغ: دوست dost

فُغ[7]: بت فرغانلر دلنجه// بزبان ماورالنهر بت را می کویند büt

فصل الکاف

کریغ[8]: صوبسولی subsulı

کریغ: قَچمَق// قجمق qaçmaq

کُزغ// کُژاغ// کژغ[9]: خُصیَه xosya

کزغ// کُژاغ[10]: وشق// وشاق. vaşaq

کلاغ: قَرغَه// قرقَه qarğa

کُناغ: اَبریشم قاتی// اَبرِشم قتی əbrişəm qatı

کناغ[11]: کوکل قردی gügül qurdı

کناغ[12]: اپلک iplik

کناغ[13]: قتی ازغون qatı azğun

کنجد کاغ[14]: سوسم یاغی susam yağı

کَنددماغ// کنده دماغ: اَزغون دماقلو// ازقون دماغلو azğun damağlu

کَنددماغ// کنده دماغ[15]: خودبین//خُدبین xudbin

کَنددماغ// کنده دماغ[16]: کندزن کورجی kənözin götüci

کوغ[17]: درسک dirsək

کوغ[18]: یلک yələk

کیغ[19]: چپاق// چاپُق// چَپق çapuq

کیغ[20]: قَچمَق qaçmaq

فصل اللاّم

لاغ[21]: کَنکَل kənkəl

---

۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// ت. یوخ
۱ . م. یوخ// ل.یوخ// ف. یوخ//و. یوخ
۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// س.یوخ//و. یوخ // ت. یوخ
٥ . ل. یوخ
٦ . ل. یوخ
۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ

۹ . م. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ //ل.یوخ//س.یوخ//ت.یوخ//و.یوخ//ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// س. یوخ
۱٦ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ل. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۲۱ . م. یوخ

لوغ[۱]:صاغمق//ساغمق//سَغمَق//صَغمق sağmaq

لوغ[۲]: اچمک// ایچمک içmək

فصل المیم

ماغ[۳]: چَیِر çayır

ماغ[۴]: چَمَن çəmən

ماغ[۵]: قره بولق qarabulaq

ماغ: قَره بَتَق qarabataq

ماغ[۶]: مَرغ زار// مُرغزار mürğzar

ماغ[۷]: اوردک ördək

مُرغ: قوش// قُش quş

مَرغ[۸]: مَرغول mərğül

مَرغ[۹]: شول خرم یر که انده درلو درلو مرغوللر اولور şol xürrəm yer ki anda dürlü-dürlü mərğüllər olur

مُغ// موغ[۱۰]: صغر بوینُزی// بینوزی// بینزی sığır buynuzı

موغ: اوده طپانلر کشیشی//اوده طپنن کششیلر oda tapanlar keşişi

موغ[۱۱]: کافر kafər

موغ[۱۲]: دریک dərin

میغ: بولت// بُلُت bulut

فصل النون

نباغ[۱۳]: اپلک اوجی iplik ucı

نعاغ[۱۴]: تحفه töhfə

نغنغ[۱۵]: بیوک مزر که یاروسی درت (یوک اولور) böyük müzür ki yarısı dörd

فصل الواو

وراغ[۱۶]: خرمه ایچی// خرما ایبی xurma ipi

ورغ: صو بندی su bəndi

ورغ: کول göl

وروغ[۱۷]: ککرمک gəgirmək

وَزغ// وزوغ: کلته کلی// کَلته کلَه kəltəkələ

وَزغ// وزوغ: قوربغه//قربغا//قربغه qurbağa

فصل الیاء

یالغ// یالوغ: سقر قدحد کی صغر بوینوزندن ایدرلر سرخوشلق اخرنده انوک ایله اچرلر // بوینوزدن قدح که سرخوشلک اوزره انکله ایچرلر// بینزدن بر قدحدر که سرخوشلق اخرنده انکله اچرلر sağır qədəh ki sığır buynuzdan edərlər sərxoşluq axırında anun ilə içərlər

یوغ: بویوندرق// بویندُرق// بیندُرُق boyunduruq

---

۱ . م. یوخ
۲ . م. یوخ// ل. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// س.یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۰ ..و. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٦ . ک.یوخ// ت. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٧ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ

باب الفاء

فصل الالف

اژدف: آلوُج اغاجنه اطلاق اولنر aluc ağacı

اژدف[١]: آلوُج یمشنه اطلاق اولنر aluc yemi.i

آصف[٢]: در لسان تازی الکبر وزیر سلیمان نبی معناسی اوللق lisani-tazi əlkəbir vəzir Süleyman nəbi mənası ululuq

فصل الباء

پای باف: جولاه// جلها// جُولَه// چُله çulah

برف: قَر// قار qar

بَرنجاسف// بلنجاسف[٣]: قوان چیچکی qovan çiçəgi

پف[٤]: اف دیمک üf demək

فصل التاء

ترف[٥]: قورت qurut

تشریف[٦]: خلعت المق xələt almaq

تف: قزقین// قِزقِن// قـزغون qızqın

تف[٧]: قاب qab

تف[٨]: بوغ// بوغجه buğca

تف[٩]: قتی اود qatı od

تُف[١٠]: تُو دیمک اولور tü deməkdir

تلف: ف tələf

تلف[١١]: طاغلش tağılış

تلف[١٢]: هلاک اولمق həlak olmaq

تلاتوف[١٣]: مثل تلف tələf

تلاتوف[١٤]:مرداردن صَغنمَین آدم//صقنمین//صقنماین murdardan saqınmayan adam

تلاتِف// تلاتوف[١٥]: چپَل çəpəl

تلاتِف// تلاتوف[١٦]: یکرنجی yiyrənci

توف// نوف: یانغی// یَنقوُ yanqu

فصل الجیم

جاف// جافجاف: هرجایی hərcayi

جاف// جافجاف: روسپی ruspi

جاف[١٧]: قوری quri

جافجاف[١٨]: چکچک çəkçək

جوف[١٩]: درون dərun

فصل الحاء

حریف[٢٠]: یار yar

فصل الخاء

خریف[٢١]: پاییز payız

---

١ ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٣ . ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ت. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٧ . ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٨ . ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٠ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٣ . ک.یوخ// س. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٤ . ف. یوخ
١٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٧ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
١٨ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٩ . ک.یوخ// ف. یوخ // س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٢٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ت. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٢١ . ک.یوخ// ف. یوخ// س.یوخ //.و. یوخ // ت. یوخ

خریف[۱]: کوز وقتی kü vaqtı

خزف[۲]: سَقسی saqsı

خف[۳]: چاقماق قَوی// قاوی çaqmaq qavı

خف[۴]: بز قَوی// بیز قاوی biz qavı

فصل الدال

دفاف[۵]: معروف dəfçi

دف: ف// معروف dəf

دیاباف(دیباباف)[۶]: کمخه جی kimxaçı

فصل الراء

رف[۷]: اول که اَو دیوارلرنده ایدرلر ol ki ev divarlarında edərlər

فصل الزاء

ژرف: دَریک// دَرِک dərin

زلف: ف// معروف zülf

زلف[۸]: بیرچک birçək

زلف[۹]: مو میان چشم و کوش

زندواف// زنده واف: بُلبُل bülbül

زنک دف// ژنک دف: دف پُولی dəf pulı

زیف: ادبسز// ادپسُز// اَدبسوز ədəbsiz

فصل السین

سخیف[۱۰]: بُون کشی bön kişi

سُرف[۱۱]: اوکسرک öksürük

سُرف[۱۲]: اُکسُرمه öksürmə

سُرف سُرف[۱۳]: یلپُومَه yalpuma

سفوف[۱۴]: خراسان xurasan

سکاف[۱۵]: ابریشم کلوسی əbrişəm kəlvəsi

سکاف[۱۶]: یانمش کومش yanmış gümüş

سله باف[۱۷]: سبدچی səbədçi

سندف[۱۸]: بر درلو طاوول bir dürlü tavul

سنجاف[۱۹]: معروف səncaf

سیمکرف// شنکرف [۲۰]: سنجفره səncəfirə

فصل الشین

شاف: ف// معروف: şaf

شَرف: شَرَفَه şərəfə

شکاف: یرق yarıq

شکرف: اَیُو eyü

شکرف: قَوِی qəvi

شکرف[۲۱]: بیوک böyük

شکرف[۲۲]: اولو ulu

شندف: طَوُل tavul

شنکرف: سنجفر// سنجفره// زنجفر səncəfirə

شنکرف[۲۳]: فسلکن fəsilkən

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// م. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٤ . م. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ/ ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٤ . ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ//ت. یوخ
۱٥. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱٦. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۷. ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۸. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۹. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۰. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ

فصل الصاد

صوف[۱]:یوک yün

فصل العین

علف[۲]: یم yem

فصل الغین

غف: قویرجق صاج// قورجُق سَاچ qıvırcıq saç

غلاف[۳]: قاب qab

غلاف[۴]: قین qın

فصل القاف

قف[۵]: بر اصل قپدر دستی کی dəsti bir əsil qab

فصل الکاف

کاف[۶]: کندوزن اکمک// اوکمک kəndözin ögmək

کاف[۷]: طاغ یرغی tağ yarığı

کاف[۸]: دیوار دلکی divar dəligi

کالیف[۹]: الپ alp

کُرف[۱۰]: قره سَقز// قَرَه صغر qara sığır

کذاف//کُزاف[۱۱]: یرامز سوز yaramaz söz

کذاف//کُزاف: بیهوده سوز bihudə söz

کذاف//کُزاف: بَیهوده ایش// اِش bihudə iş

کرسف[۱۲]: طوقه toqa

کرسف[۱۳]: دویت لقه سی davıt laqası

کشَف[۱۴]: قَبلوبَغه// قپلوبغا qablubağa

کشَف[۱۵]: یاتق برداق//یتوق yatuq bardaq

کف[۱۶]: آیه aya

کف[۱۷]: کوکل könül

کف[۱۸]: کوبک köpük

کوف// کف: اوکی// اوک// اُکو// اکی ügi

فصل اللام

لاف: اوُکُنمَک// اوکنمک ögünmək

لحیف[۱۹]: اوکرنجک نسنه ögrənəcək nəsnə

لوف[۲۰]: ایو پنجری ayı pəncəri

لیف[۲۱]:خرما اغجندن اولان لیفه//خرمه xurma ağacından olan lifə

لیف[۲۲]: خرمه اغجندن اولان ایپ//خرما اغجندن اولن ایب//اب xurma ağacından olan ip

لیف[۲۳]: کتان kətan

فصل النون

ناخلف[۲۴]: یرامز اوغل yaramaz oğul

ناطف// نطاف: آَق حلوا aq halva

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ . م. یوخ// ل. یوخ// و.معناسی یوخ
۷ . م. یوخ// ل. یوخ // ف. یوخ//و. معناسی یوخ
۸ . م. یوخ// ل. یوخ // ف. یوخ// و. معناسی یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// س.یوخ //.و. یوخ // ت. یوخ
۱۰ . و. یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// س. یوخ// س.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۱٤ . ل. یوخ
۱٥ . ل. یوخ// س.یوخ//. ت. یوخ// و. یوخ
۱٦ . ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۱۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//.و.یوخ
۲۱ . ت. یوخ
۲۲ . ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ

ناف: کوبک// کوبک اولور// کُبَک göbək

ناف[۱]: دکرمی یصدق dəgirmi yasdıq

نشاف[۲]: یمکسز yeməksiz

نشاف[۳]: اچمکسز içməksiz

نشاف[۴]: صوسز susuz

نوف//توف: طاغدن کلن ینغو// طقدن کلن
یَنقو tağdan gələn yanğü

فصل الهاء

هدف[۵]: نشان nişan

همرف[۶]: آزوسی بتمش azusı bitmiş

همرف[۷]: دشی تمام دوزَن طوار dişi
tamam düzən tavar

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ // ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ // ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ت. یوخ

باب القاف

فصل الالف

ابلق[١]: الاجه alaca

اُخرق[٢]: تکنه tәknә

ازاد خلق[٣]: خلقه تمام xalqı tamam

اشفق[٤]: متغیر اولمق mütәğәyyir olmaq

اشفق[٥]: قرش مورش اولمق qarış-muruş olmaq

اشق[٦]: وشغه vәşğә

افلاق[٧]: شاعرلغه قتی حریص اولمق şairlığa qәti hәris olmaq

فصل الباء

بادقبرق[٨]: کوز طوغوسی یل küz toğusı yel

باسلیق[٩]: قولده آشغی طمر qolda aşağı tamar

بغلتاق[١٠]: تَکَلَه tәkәlә

بلق[١١]: صو su

بوق// پوق: بوُرِی büri

بوغراق: صَلمَا salma

بیهق[١٢]: یکرک yegrәk

فصل التاء

تتق[١٣]: طونق tonaq

تُتق[١٤]: پرده pәrdә

تریاق[١٥]: ف tiryaq

تفریق[١٦]: پراکنده کردن

فصل الجیم

جناق// چناق[١٧]: دِپنکُو// دَبنکو dipәngü

جردق[١٨]: ققردُق qaqırduq

چوسق[١٩]: چرداق çardaq

جوق[٢٠]: بولک bölük

جَوق[٢١]: جَماعَت cәmaәt

چهارطاق// چارطاق: چرداق// چَردَق// جردق çardaq

فصل الخاء

خرق[٢٢]: دریدن dәridәn

خربق[٢٣]: کرپی kirpi

خریق// خربق: بر اوت bir ot

خفرنق[٢٤]: چیرکین çirkin

خفرنق[٢٥]: ایکرنج iyrәnc

خناق[٢٦]: بوغز اغرسی boğaz ağrısı

---

١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٤ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٥ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٧ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٨ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
١٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
١١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
١٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
١٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
١٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٦ . ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
١٧ . م. یوخ// ت. یوخ
١٨ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
١٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٢٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢١ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٢ . ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٣ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // یا. یوخ
٢٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // یا. یوخ

خندق: ف// معروف xəndəq

خندق[۱]: یعنی هندک xəndək

فصل الدال

دبق[۲]: اوکسده öksüdə

دَبق[۳]: کوکجه gökçə

دقاق[۴]: اون صاتجی un satıcı

دلق[۵]: خرقه xirqə

دورق[۶]: طورق اوتی turaq otı

دورق[۷]: سوزلمش یوغرت süzülmüş yoğurt

فصل الراء

رق: دَرِیدَن کاغذ// دَرِدَن dəridən kağaz

رمق[۸]: باقیه جان baqıya can

رمق[۹]: جان اثری can əsəri

رواق: یُوجَه اَو yuca ev

رواق[۱۰]: یالک هر نسنه‌نک صافسی yalın hər nəsnənin safisi

رونق[۱۱]: یراشق yaraşıq

ریق[۱۲]: تُکُرَک tükürük

ریق[۱۳]: اتَرک// اُوتُرُک ötürük

فصل الزاء

زنبق[۱۴]: معروف zanbaq

زورق: کجوجک کَمی// کِجِی کَمی//کِچِی küçücük kəmi

زیبق[۱۵]: سندک sindik

فصل السین

سارق// سازق: چام اغجی çam ağacı

سارق[۱۶]: چرا çıra

سرمق[۱۷]: سِرکِن sərgin

سلاق[۱۸]: معروف salaq

سلاق[۱۹]: فصیح زبان fəsih

سماق[۲۰]: معروف sumaq

فصل الشین

شوهق[۲۱]: علف ələf

شیرزق[۲۲]: یراسه سدوکی// یارسه سُدکی yarasa südügi

فصل الصاد

صدوق[۲۳]: طغرو سوزلو toğru sözlü

صندق// صندوق: ف// معروف sandıq

فصل الطاء

طاق//طاقیه: موصندره//مُصَندَرَه müsəndərə

---

۲۶ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// ف. یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۱۳ . ت. یوخ

۱٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۷ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ف. یوخ// ل. یوخ // س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱۹ . ف. یوخ// ل. یوخ // س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۲۰ . ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ل. یوخ // ت. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ

طاق[1]: بر قت// قات qat

طاق[2]: تک tək

طاق[3]: کمر kəmər

طاق[4]: چردق çardaq

طمطراق[5]: اولو پادشاهلق ulu padşahlıq

فصل العین

عاشق[6]: معروف aşiq

عقیق: ف// معروف əqiq

فصل الفاء

فایق[7]: کذیده güzidə

فسق[8]: معروف fisq

فواق[9]: انجقرق incqırıq

فندق// فندوق[10]: ف// معروف findıq

فصل القاف

قاق[11]: قوری qurı

فصل الام

لعوق[12]: یلمج yalamac

لقلق[13]: لیلک//لکلک leylək

فصل المیم

مدق[14]: چلاه توقماغی cullah toqmağı

منجنیق[15]: مانجیلق mancanıq

مَنجوق[16]: علم باشی ələm başı

مُنجوق: صنجاق بشی// سنجاق باشی//سنجق sancaqbaşı

فصل النون

نبق[17]: اکرن əgrən

نسق[18]: یول yol

نسق[19]: بر وجه اوزرینه bir vəch üzərinə

نهیق[20]: اشک eşşək

فصل الواو

وزق// وژاق[21]: آکِر əgir

واقواق[22]: بر مشهور اغج ادیدر bir məşhur ağac adıdır

وسق[23]: التمش صاع altmış sa

وسق[24]: قراکو قاپلامق qaranu qaplamaq

وشاق// وشوق [25]: تکلهtəkələ

وَشق[26]: اوشق// اُوشُک// اُشُک uşuk//uşuq

فصل الیاء

---

۱ . ل. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲ . ل. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۱۰ . ف. یوخ // ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ//ت. یوخ
۱۳ ف. یوخ // ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۸. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۱۹. ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ // س.یوخ//.و. یوخ// ت. یوخ
۲۰. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۲۱. ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۲۲. م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ
۲۳. ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//.و. یوخ // ت. یوخ
۲٤. ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ //.و. یوخ // ت. یوخ
۲٥. ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ //.و. یوخ // ت. یوخ
۲٦. ف. یوخ // ت. یوخ

یرنداق[۱]: آَق تصمه aq tasma

۱ . م. معناسی یوخ

باب الكاف

فصل الالف

آبناک[١]: صولو sulu

اخکوک[٢]: چاغالا çağala

اخکوک[٣]: قورق خرماسی//خرمانک کوک قوروقی xurma qoruqı

آدرنک// آذرنک[٤]**:** محنت möhnət

آدرنک// آذرنک[٥]**:** غصه ğüssə

آدرنک// آذرنک: تارُمار// تارومار tarumar

آدرنک// آذرنک// ازرنک: هلاک həlak

آدنک: قلچق qılçaq

آذرنک// ازرنک[٦]: هر نه ایریشن رنج həyə irişən rənc

آذرنک// ازرنک[٧]: اولو غم ulu ğəm

اراک[٨]: مِسواَک اغجی misvak ağacı

اراک[٩]: مِسواَک misvak

اَرتنک[١٠]: بر کتابدر مانی اختراع اتدکی اکه بیوردی و نقش مانی دخی درلر bir kitabdır Mani ixtira etdi ki buyurdi və nəqşi Mani daxı derlər

ارژنک// اژنک: مانک وزیریدر که هر نفشی که انک خاطرنه کلور مانی آنی نقش ادرلردی // مانی نقاشک وزیری هر نقشی که انک خاطرنه کله مانی انی نقش ایدردی و مانی نک خوش صورتلو کتابلری و مانی نک محبوبلری و کتابلری اولدغی اولر Mani nəqqaşın vəziri hər nəqşi ki anun xatirinə gələMani anı nəqş edərdi və Maninin xoş sürətlü kitabları və Maninin məhbublarınvə kitabları olduğı olar

ارشک[١١]: اویخو اوتی uyxu otı

آرنک[١٢]: درلو اما حق بودر dürlü

آرنک[١٣]**:** کونه gunə

اژدنک: اسم دیوان ismi divan

اژدهاک// ازهراک[١٤]: نام ضحاک Zəhak

اژنک[١٥]: قاقیدقده چاتلان قاش// قاقماغله قاش بُرشُغی// قاقیجق اولن قاش برشیغی// قاقیجق قاش برترمق qaqımağla qaş burşağı

ازفنداک: قوس قزح qövsi-qəzəh

آزفنداک[١٦]: الکم سغمل əlkəm sığmal

ازفداک[١٧]**:**ضحاک اژدرهافش ادیدر Zəhak əjdərhafəş adıdır

اژنک[١٨]: کینه kinə

آژنک[١٩]: دلکو dülkü

اسپرک[٢٠]: معروف isparak

---

١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ//س.یوخ // و.یوخ//ت. یوخ
٣ . ل.یوخ//س.یوخ // و. یوخ// ت. یوخ
٤ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٥ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٧ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٨ . ک.یوخ//ت. یوخ
٩ . ت. یوخ
١٠ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١٢ . ک. یوخ// م. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١٣ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک. یوخ// ل. یوخ//س.یوخ // ت. یوخ
١٥. ک. یوخ// ف. یوخ.
١٦ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// ت. یوخ
١٧ . م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ//س.یوخ // و.یوخ//ت. یوخ
١٨. ل. یوخ// س.یوخ // و.یوخ// ت. یوخ
١٩ . ل. یوخ//س.یوخ// و.یوخ // ت. یوخ

اسپرک[۱]: یان yan

اسپرک[۲]: ایکو eyəgü

استرنک[۳]: بولوت bulut

استرنک[۴]: بت but

استرنک[۵]: عقیم عورتلره بطریق التشبیه دیرلر əqim övrətlərə bətəriqi-təşbih derlər

استرنک[۶]: قواق اغجی//قواق اغجدر که آنک یمشی آدم صورت کبدر qovaq ağacı

استرنک// استرزنک[۷]: دوغرمز عورت// دُغرمَز // طوغورمز // طغرمز doğurmaz övrət

استرنک// استرزنک[۸]: آق قواق aq qovaq

استرنک[۹]: واقواق اَغجی/وَق وَق vaqvaq ağacı

اشترکاوپلنک[۱۰]: زرنافه ددکلری جانور که بوینی دوه بوینی کبی اوزندر و ایقلری صغر ایقی کبی و کوده سی پلنک کوده سی کبدر zürnafa

اشترکاوپلنک[۱۱]: زرنافه//زورناپا zürnapa

اشتالنک[۱۲]: انجیک//انجوک//اَنجک incik

اشتالنک[۱۳]: طُوپُق//طُبُق//طپق//توبق topuq

اُشک[۱۴]: انچقرق inçqırıq

اَشک: کوزیاشی// کُز یَشی göz yaşı

اصطراک[۱۵]: میعه سایلنک قورومشی miə sailənin qurumuşı

افرنک: اولولق// اُلُولق// الولک ululuq

افرنک[۱۶]: یوجه لک// یجلک yucalıq

افرنک[۱۷]: کوکجَکلک// کوکچَکلِک gökcəklik

افرنک[۱۸]: کوکچک gökcək

انباک[۱۹]: یانجق yancıq

انبوهناک[۲۰]: چوغراق çoqraq

اندک: آز az

اندُوهناک// اندهناک[۲۱]: غملو ğəmlü

اندُوهناک// اندهناک[۲۲]: غُصلُو qüssəlü

اندُوهناک// اندهناک[۲۳]: قیغولو qayğılü

آنک[۲۴]: اول کشی ol kişi

آنک[۲۵]: ده ین deyən

آنک[۲۶]: اوشته// اشده üştə

آنک[۲۷]: قورشون qurşun

اَنک[۲۸]: اَرُو aru

انکشتسُترک: باش بَرمَق baş barmaq

اورنک// اوژنک: تخت taxt

اورنک// اوژنک[۲۹]: تاج tac

اورنک// اوژنک[۳۰]: عقل aqıl

---

۲۰ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۳ . ک. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٤ . ک. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٥ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۷ . ک. یوخ// ل. یوخ
۸ . ک. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ
۹ . م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ
۱۰ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ف. یوخ // ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ // ت. یوخ
۱۲ . ل. یوخ// و.یوخ
۱۳ . م. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۱٤ . ک. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱٥ . ک. یوخ// ف یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ک. یوخ// ف. یوخ// س.یوخ// و.یوخ
۱۷ . ک. یوخ// ل. یوخ
۱۸ . ک. یوخ// ل. یوخ
۱۹ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲۰ . ک. یوخ// ل. یوخ// ت. یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲۱ . ت. یوخ
۲۲ . ک. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۲۳ . ک. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲٤ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲٥ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲٦ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۷ . ک. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۸ . ک. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۹ . ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ

اوژنک[1]: کوزللیک gözəllik

اوژنک[2]: نقاش کتابی nəqaş kitabı

آونک: هَوَنک həvəng

آهک[3]: اَلچی// آلجو alçı

آهک[4]: خزرمه xəzrəmə

آهک[5]: سدک sidik

آهک[6]: کِرج// کیرج kirəc

آهنک[7]: آوازه avazə

آهنک[8]: قصد qəsd

آهنک[9]: اکللق anıllıq

ایجک[10]: بونده bunda

آیزک// ایژک[11]: آغج قوردی ağac qurdı

آیزک// ایژک[12]: اود قوغی od quğı

اینک[13]: اوشده// اشدَه // اِشدَ üşdə//işdə

اینک[14]: اشبودر işbudur

اینک[15]: شمدی şimdi

فصل الباء

پاچنک// باجنک: کوشکک کوکجک پنجره سی //کجک// کوچوجک //کُچوجُک
köşkün küçücük pəncərəsi

٣٠ . ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١ . ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٢ . ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٣ . ف. یوخ
٤ . ف. یوخ// س.یوخ// ت. یوخ
٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٧ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٨ . ف. یوخ
٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١١ . ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١٢ . ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١٣ . ف. یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ

بادرنک: شین// شن خیاری şin xiyarı

بادرنک[16]: تورنج// تُرَنج turunc

بادروک[17]: بویان buyan

بارزنک[18]: باغلق که اغلنجغلر بوینه اصرلر bağlıq ki oğlancuğlar boynuna asarlar

باریک[19]: اینجه// اِنجَه incə

باریک[20]: یوفقه yufqa

باشترک// باسترک: الا سِغرجق// آله صِغِرجُق // آلجه صغرجُق ala sığırcuq

باشنک: قوری اوزم سلقمی//قرو اوزوم صلغمی// اُزم qurı üzüm salğımı

باشنک[21]: تخم خیاری//توخُم خیار tuxum xiyar

باشکوک[22]: اش بشاریجق iş başaracaq

باک[23]: قَیغُو qayğu

پاک[24]: آرو// آری arı

پالارک[25]: قلیچ qılıc

پالانک[26]: پولاد تمری pulad dəmiri

پالاهنک // پالهنک// پلهنک: چلبور// چلبیر// چلبر تمرسی çılbur təmrəsi

پالاهنک[27]: یولار صابی// یولر صَبِی// یلار صبی yular sabı

بالشک[28]: کوچوجک یصدق küçücük yasdıq

١٦ . ف. یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// ویوخ// ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
١٩ . ف. یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٢١ . م. یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
٢٣ . م. یوخ// ت. یوخ
٢٤ . ت. یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت. یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت. یوخ
٢٧ . ک.یوخ// م. یوخ

پالک// پالیک[۱]: پابوج pabuc

پالیک[۲]: چارُق çarıq

بانک: آواز avaz

بانک[۳]: ازان// اذان azan

پاهک[۴]: شکنجه و صیغهٔ امر işkəncə

پتک// بتک: چکیج//چَکوُج// چَکُج çəkic

پتک// بتک[۵]: پهلویجه چکمک çəkmək

بُتوک// تبوک[۶]: طبله təblə

بچشک// بجِشک// بزشک: اوتجی otcı

بَخسب بویانک// بوینک// پویانک: اویقوده خورلمق // ایوقده خوریلمق//اُیقُدَه خورلدمق // اویخوده uyquda xoruldamaq

پدربزرک[۷]: دده dədə

برای اَنک[۸]: آنکیچون anunçün

پُرتک[۹]: یلَکَن yilgən

پُرتک[۱۰]: اَشکُون آت eşkün at

برتنک[۱۱]: طاپقر tapqur

برتنک[۱۲]: بَغردَق bağırdaq

برق سکوکاک[۱۳]: یلدرم yıldırım

برک// بلک: یَپراق// یبرق// یپرق yapraq

بَرَک[۱۴]: بر قماش bir qumaş

برک// بلک[۱۵]: یراق// یارق yaraq

برک[۱۶]: نصیب nəsib

پَرک[۱۷]: چالندو// چلندو çalındu

پرک[۱۸]: پرکار pərkər

پَرستُک: قرلاغوج// قرلغوج// قَرلَغج qırkağuc

برشک[۱۹]: سبب səbəb

پَرنک: اصل əsl

پَرنک[۲۰]: جله cila

بزشک[۲۱]: اوتاجی otacı

بزشک[۲۲]: طبیب təbib

بَزرَک[۲۳]: کتان تُخمی// کتن kətan toxumı

بزرک[۲۴]: بیُوک// بُیُک böyük

بزرک[۲۵]: اولو ulu

بُزک[۲۶]: تسبیح قوردی təhbih qurdı

پژوک// پُژواک: یانغی// یَنقو yanğı

پَساک: کُلدَن و ریحاندن بر تاجدر عشرتده کیرلر güldən və reyhandan bir tacdır işrətdə geyərlər

پس آهنک[۲۷]: چری اردسی çeri ardısı

پس آهنک: چری اوک// اوکی// اُکِی çeri öni

پس آهنک[۲۸]: پیش کش// پشکش peşkeş

۲۸ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲ . م. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۳ . ل. یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// س.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//ویوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۹ . ف. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ت. یوخ
۱٤ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۷ . و.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ت. یوخ
۱۹. ک.یوخ// س. یوخ // و.یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۱. س. یوخ // و.یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۳ . م. یوخ
۲٤ . ف. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ

پستراهنک//پستراهنک: چارشب// چارشَو// چارشف çərşəf

پستر اهنک[۱]: یورقان yorqan

پسترک[۲]: کرنجه یعنی کری// یرو geri

پسترک[۳]: کیرورک gerürək

بستُ یک[۴]: یکرم بر igirmi bir

پُسنک// پستنک[۵]: اُکدَه igdə

پَشک: چِه çeh

پُشک// بشک[۶]: قرغو//قراغو// قرغه qırağu

پِشک// بشک[۷]: قرعه qura

پُشک// پشتک: قــغ qığ

پُشک[۸]: طاغرجق tağırcaq

پُشک[۹]: کیر kir

پشک[۱۰]: قوین قیغی qoyun qığı

بشک// پشک: قورجق ساج qıvırcıq saç

بشنک//پشنک//پشک[۱۱]: بُرغُو burğu

پشنک[۱۲]: قازما qazma

بَک[۱۳]: جاکان که اندن حصیر ایدرلر cakan ki, andan həsir edərlər

بَک[۱۴]: نردبان اياغی nərdiban ayağı

پَک// بک: یَلمک yilmək

پَک[۱۵]: یلیک yəlik

پَک: او آلتی// او الت ev aləti

پُک[۱۶]: قوربغه// قربغه qurbağa

بکوک: اوق نشانی oq nişanı

بکوک[۱۷]: تویقار قوشی// توی قر// یویقر// تویغر قُشی toyqar quşı

پلالک: هندی قلیج//هندو قلج Hindu qılıcı

پلالک: پولاد تَمر//پلاد دَمُر pulad təmir

بَلسک[۱۸]: تمر شیش// شیش دَمُر təmir şiş

بَلسک[۱۹]: شیش şiş

بَلسک[۲۰]: قرش qarış

پلک[۲۱]: صرب sərb

پُلک[۲۲]: بورچق// بوُرجَق// بُرچَق burçaq

پُلک[۲۳]: بقلی baqalı

پُلک[۲٤]: بُکرَلجه bögrəlcə

پُلک[۲۵]: بُکرَک bögrək

بلک[۲٦]: کوز قپاغی göz qapağı

بِلک[۲۷]: عطا əta

بِلک[۲۸]: پیشکش peşkeş

پلنک: قَپلان// قَبلاَن// قپلَک// قبلک qaplan

پلوک[۲۹]: دوه قیغی dəvə qığı

---

۲۸ . ف. یوخ
۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ/ب/ و.یوخ//ت. یوخ
۵ . ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۷ . ف. یوخ
۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . س. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۵ . ک.یوخ
۱٦ . س. یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ل. یوخ
۱۸ . ک.یوخ
۱۹ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲۰ . ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ف. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۵ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲٦ . ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ

پلنک مُشک[1]: بر اوتدر رنکی خرما رنکنه بکزر bir otdur rəngi xurma rənginə bənzər

بنچشک// پنجشک: سَرچَه serçə

پنجیک: بشده بر beşdə bir

بنک: زَوزَک zəvzək

پنیرک: ابم کُمجی// آبه کومجی əbəm köməci

پوپک// بوبک: هُدهُد hudhud

بوسک[2]: قنات qanat

پوشک[3]: کدی kədi

پوک// بوک: اولا که// اولا که دیمک// اُلاک ola ki, (demək)

پوک// بوک: قاو qav

پوک// بوک: غله// غله قیوسی ğəllə quyusı

پوک// بوک[4]: غله قویلنمش quylanmış ğəllə

پوک[5]: خاشاک xaşak

بولکنجک//پولکنجک: مَسخَرَه məsxərə

بولکنجک[6]: طُرفه türfə

بویک[7]: بویان// بوبان buyan

بویانک// پویانک: بویان buyan

بویانک[8]: معدنوس maydanus

بی باک[9]: قیرماز qırmaz

بی باک[10]: اوتانمز utanmaz

بی برک[11]: الی بوش əli boş

بی برک[12]: یپراقسز اغج yapraqsız ağac

بیدمشک: قوخولو سوکود// ققلو سکوت// ققولو سُکُت// قوقلو سکد qoxulu sögüd

پیراستن تاک[13]: باغ فلسلمک bağ fəlsiləmək

پیک[14]: یپار یوشانی yapar yovşanı

پیک: ف// معروف peyk

پیشترک[15]: اوکدن دمک öndən

پیشترک[16]: ایلرورک ilərirək

پیلک[17]: یصی دمرنلو بیوک اوق yassı dəmrənlü böyük oq

پینوک[18]: کَش kəş

پیوک: کَلین// کَلن gəlin

بیهیزک[19]: تاریخی فُرس عادتنجه یوز یکرمی یلده بر کره ارتُردقلری آی tarixi Fərəs adətincə yüz yigirmi yildə bir kərə arturdıqları ay

فصل التاء

تابناک[20]: یلداریجی yıldırayıcı

تابناک[21]: بَرقلو bərqlü

تابناک[22]: نورلو nurlu

تاجک// تاج: خُرُوس اُبکی xoruz ibigi

تاجک// تاجیک[23]: پارسی اوی Parsi evi

---

۲۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یو// ل. یوخ // س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// م. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ل. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ

تارک: باش تپه سی// دپه سی// بش دَپسی baş dəpəsi

تارک[1]: یارق باشی yarıq baı

تارک[2]: دبجک dəbəcik

تاریک: قراکو// قَرکو// قره کو qarannu

تاریک[3]: قَرَه کُولُق qarannuluq

تاریکک[4]: قراکوجوک qarannucuq

تازیک[5]: فارسی بلمز ادم Farsi bilǝz adam

تاک// تک[6]: دَوَک// دوه dəvək

تاک[7]: باغ bağ

تاک[8]: چرتلق اغجی çırtlıq ağacı

تاک[9]: تکک چُبوغی tənək çubuğı

تالانک[10]: تسز شفتالو tatsız şəftalü

تالانک[11]: سوسُزشفتالو susuz şəftalı

تالانک[12]: قایسی// قیسی qaysı

تالانک[13]: طاغ اروکی tağ ərügi

تبرک[14]: طبل təbil

تَبک[15]: سفله süflə

تبنک[16]: اینلو enlü

تبنک[17]: محکم اغلان möhkəm oğlan

تبنک[18]: قُیمجلر تولَسی quyumcular təbləsi

تبنک[19]: دیدیلر قالبدر که التونی و کمشی و باقری اریدور اکا دوکرلر// قیمجیلر قالبی quyumcular qalibi

تبوراک// تبورک: دَف dəf

تَبوک: بقاللر طبله سی//طَبلَسی baqallar təbləsi

تدک[20]: دراج durrac

تراک[21]: چتلدو çatıldu

تراک[22]: چتلیوب یارلمق çatlayıb yarılmaq

ترسناک: قورقلو// قرقلو qorqulu

ترسناک[23]: قورقولوراق qorquluraq

ترشکک[24]: اکشجلیک əkşicilik

تُرک[25]: خطا و ختن و قیجان اهلی Xata və Xütən və Qıycan əhli

ترک[26]: ف// معروف Türk

ترک[27]: تولقه/ توغولغه tulğa//tuğulğa

ترک[28]: طمر tamar

ترک[29]: تقیه ترکی təqyə türki

ترنک[30]: آواز avaz

تریاک[31]: معروف tiryak

---

۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
٦ . ف. یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۰ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۱۲ . س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲٦ . س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۳۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۳۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ

تفتیک: ف tәftik

تف دیک// دف دیک[1]: چولمک بوغی çölmәk buğı

تف دیک// دف دیک: آش بوغی//بُغی aş buğı

تک: یلمَک yilmәk

تک: یورغا yorğa

تک: حمله در hәmlә

تک[2]: یلمه yilmә

تَک[3]: دیب// دب dib

تک[4]: ققر qaqır

تک[5]: ققرلاک qaqırlak

تُک[6]: قوش بورنی quş burnı

تک از پس تک[7]: یلمکدن صکره یلمک yelmәkdәn sonra yelmәk

تکرک[8]: طُلو// اواجق طولو uvacıq dolu

تکوک[9]: جانور صورتنده دوزتمش ایق canavar sürәtindә düzәtmiş ayaq

تلتک: قیومجی قالبی// قیمجلر قَلبی quyumcular qalibi

تلک[10]: هندوستان قماشلرندن بر قماش در Hindustan qumaşlarından bir qumaşdır

تنک: طار // طَر tar

تنک[11]: قولاک//قلاک//قولک//قُلَک qulan

تنک[12]: طاغ باشی// طغ بشی tağ başı

تنک[13]: چوال çuval

تنک[14]: یُوقَه// یُقَه yuxa

تنک[15]: یوفقه//یفقه//اتمک یفقه سی yufqa әtmәk yufqası

تنُک[16]: صوق sovuq

تنُک[17]: seyrәk sәrәn

تنکاتنک// دنکادنک[18]: قصق qısıq

تنکاتنک[19]: قصلج qıslac

تهک[20]: بوش boş

تهک[21]: یالنجق yalıncıq

تیرخدنک[22]: قوش اوقی quş oqı

تیرکک[23]: اوقچوغ oqçuq

تیره رنک[24]: بولانق bulanıq

فصل الجیم

چاک: یرتماج// یرتمَج yırtmac

چابک: چَوُک// چویک çevük

جاخسوک[25]: اُوت اوُراَغی ot orağı

چاریک[26]: درتده بر dörtdә bir

چالاک// چلاک// چابک: چویک// چَوُک çevik

---

١ . ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٢ . ک.یوخ
٣. ک.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٤. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٥. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٦. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٧. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٨. م. یوخ// ل. یوخ
٩. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
١٠. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
١١. ف. یوخ
١٢. ف. یوخ
١٣. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
١٤. ک.یوخ// م. یوخ// ت. یوخ
١٥. ت. یوخ
١٦. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
١٧. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
١٨. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
١٩. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٢٠. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٢١. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٢٢. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٢٣. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٢٤. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٢٥. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٢٦. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ

چالاک// چلاک// چابک[1]: جلد cəld

جامه غوک[2]: یوسون yovsun

چربُک[3]: یرامز سوز yaramaz söz

چرک: ف// معروف çirk

چرک[4]: کیر kir

چرک[5]: اصلمش اغج asılmış ağac

چشمک: کُوزلُک// کُزلُک gözlük

چفنک[6]: چوللق قوشی çullaq quşı

چک[7]: قاضی بتسی qazi bətəsi

چکاوک// چکاو[8]: چیک// چکُک çəkük

چکاوک// چکاو [9]: طرغی// طرغا turğay

چکچاک//چکجاک: آوازه که اُپمکدن حاصل اولور //

او آواز که ایرمق دن حاصل اوله ol avaz ki, öpməkdən\\irmaqdan hasil ola

چکچاک[10]: اوپمک// اُپمک öpmək

چکجاک[11]: چق چق معناسنه çaqçaq

چکک[12]: سَرچه sərçə

جنک[13]: صواش savaş

جنک: ف cəng

چَنک: قَینَق// قیناق qaynaq

چَنک: چالنن ساز// ساز التی کم چالارلر//

چالنان ساز آلتی çalınan saz aləti

چُنک[14]: قراول// قَرَوُل// قُورُوآل qaraul

جنک[15]: الدر دیو برقمق aldır deyü bıraqmaq

چنک[16]: قوردالی qurdalı

چنک[17]: قولاق دالی qulaqdalı

چنکلوک[18]: خسته لقدن الن دزنه اورمش

آدم// خسته لکدن الن دیزینه اوران//

وُرمِش xəstəlıqdan əlin dizinə urmuş adam

جوانیک[19]: دشی سَرچَه dişi serçə

چوبک[20]: اغج جک ağacıq

چوبک[21]: یمق چقرامق yumaq çaqramaqı

جوشک[22]: قفتالک qaftanlıq

چوک[23]: پادشاه اوکنده دز قویوب یُوکِنمَک دن

عبارتدر padşah önündə diz qoyub yüginməkdən ibarətdir

جویک[24]: ارماجق irmacıq

چهاریک// چاریک[25]: درتده بر// دورتده بری dörtdə bir

فصل الخاء

خاجسوک//جاخسوک[26]:اوت اوراغی ot orağı

خارجنک[27]: تمر دیکن dəmir dikən

۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۸ . ف. یوخ
۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱٤ . م. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۱۸ . م. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲٥. ک.یوخ// م. یوخ
۲٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ

خارچنک// خرچنک[1]: ینَکَج yenkəc

خاشاک: چورچب//چیرچوب//چُرچُب çörçöb

خاشاک[2]: سلندی selindi

خاک: تبراق// تپراق// طُبرَق tobraq

خاک نمک[3]: اول اویونکه اغلنجقلر طپراق یغب ایچنده نسنه کزلرلر قسمتنده هرکمه چقرسه غالب اولور ol oyun ki, oğlancıqlar topraq yiğib içində nəsnə kizlərlər qismətində hər kimə çıxsa ğalib olur

خاسک//خایسک: چکیج// چَکُچ// چَکُج çəkic

خاسک// خایسک[4]: اولو چکج ulu çəkic

خایسک[5]: اورس ors

خایک[6]: چکرکه çəkirgə

خباک[7]: صغرک ارککی sığırın erkəgi

خباک[8]: قوینک ارککی qoyunun erkəgi

خباک[9]: طوار آغلی tavar ağılı

خباَک[10]: قیون// قویُن اغلی qoyun ağılı

خبزدَک// خبزدوک: دکوزلان قوردی// طکزلان قُردی// طکزلن// طُوکُزلَن donuzlan qurdı

خبزک[11]: بوغز بوغمق boğazı boğmaq

خبک[12]: آت یا غیر طوار صو ایچرکن صقلق ویرمک at ya qeyri, tavar su içərkən sıqlıq vermək

خدنک[13]: قوش اُوقی quş oqı

خدنک[14]: قایین اغجی//قیون اغج// قاین// قین qayın ağacı

خدنک// خدک[15]: کربی// کرپی kirpi

خدنک[16]: ینکج yengəç

خدوک[17]: قَقمق// ققیمق qaqımaq

خدوک[18]: یلک yilək

خرایک[19]: خوزان یر xozan yer

خرخیک[20]: خورزم مملکتنده مشهور صحرادر Xarəm məmləkətində məşhur səhradır

خرچنک[21]: یَنکَج yenkəç

خرچنک[22]: یانجیق yançıq

خرجیک[23]: کیک یازی gen yazı

خُردیکک[24]: کوچوجک küçücük

خرسک[25]: اوزون اشک دیرلر بر ایون اوغلنجقلره مخصوصدر// اوزون اوینی uzun eşşək dirlər bir oyun oğlancıqlara məxsusdur

خرسنک[26]: قلک qalın (taş)

خرسنک[27]: اویونجک کی طاش اترلر دخی بعضی بعضنه ینه oyuncık ki taş atarlar daxı bəzi bəzinə yenə

---

١ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٣ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٧ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٨ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١٠ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١٣ . ف. یوخ
١٤ . ف. یوخ
١٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١٧ . ف. یوخ// س. یوخ
١٨ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
١٩ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ت. یوخ
٢١ . ک.یوخ// م. یوخ
٢٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و.یوخ//ت. یوخ
٢٣ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٢٥ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٢٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٢٧ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ

خرسنک[۱]: بویک دکرمن böyük dəgirmən

خَرک[۲]: یَغرِق// یغرک yağrıq

خَرک[۳]: باغ چرکی bağ çirəgi

خَرک[۴]: قل التنه قونولن نسنه qıl altına qonulan nəsnə

خسک[۵]: پیک peyk

خشتک// خشتجه[۶]: بیوک//پیک büyik

خشتک// خیشتک[۷]: شتک// اشتک iştək

خشتک[۸]: باش طاغی baş tağı

خشک: قوری// قُرو// قری quru

خشک[۹]: کوزه دوشن چوب gözə düşən çöp

خشمناک[۱۰]: قاقی غان qaqığan

خُشوک: بر سغر بینوزی کبی قدحدر که التوندن کمشدن ایدلر// بر صغر بوینزی کبی قدحدر التوندن و کمشدن اولور bir sığır buynuzı kibi qədəhdir ki, altından güçüşdən edərlər

خشوک[۱۱]: حرامزاده həramzada

خشوک[۱۲]: حرامزاده həramzada

خفک: بوغمق// بُغمَق boğmaq

خکشک// خُلشک[۱۳]: اوغلنجقلر یوندوغی برداق // یندغی oğlancığlar yonduğı bardaq

خکشک// خُلشک[۱۴]: اغلنجقلر دزدکی برداق oğlancığlar dizdügi bardaq

خکشک// خُلشک: اوغلنجقلر یاپدغی برداق oğlancığlar yapduğı bardaq

خلیک[۱۵]: طورقی turqay

خنجک: قوری دیکن//قُردکَن//قرو quru dikən

خنجک[۱۶]: منکش یمشی mənəgiş yemişi

خنجک[۱۷]: یوشان yovşan

خندک: ف xəndək

خنک: ککز kənəz

خُنک[۱۸]: نه اومونلو// امنلو nə umanlu

خُنک[۱۹]: صوق sovuq

خُنک[۲۰]: نه بختلو nə bəxtlü

خنک[۲۱]: ککز kənəz

خُنک[۲۲]: طوبی لک tubalik

خنک// خدنک: یورغه// یورقه yorğa

خنک// خدنک: بوز آت boz at

خواب سبک[۲۳]: ایمیزغنمق imızğınmaq

خوک: طوکوز// طُکُز// طکوز tonuz

خودرنک[۲۴]: بر درلو رنک bir dürlü rəng

خودرنک[۲۵]: کندودن رنکلو که کمسه المش اولمیه kəndündən rənglü ki, kimsə almış olmaya

---

۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲ . ف.یوخ//ل.یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف.یوخ//ل. یوخ

۱٤ . ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ
۱۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ

خودرنک[۱]: برلو رنکلو birlü rənglü

خیارک: ف// معروف xiyarək

خیک: طولوم// تولُم tulum

خیک: اوفورلمش طل üfürülmüş tul

فصل الدال

دانک: درهم// درَم Derhəm\\derəm

دانک[۲]: بر دنک یعنی التی دن بری dang- altıdan biri

دَبک[۳]: محکم möhkəm

دَبک[۴]: اَتلُو ətlü

دَبک[۵]: قالک qalın

دخترک[۶]: قزچوغز qızcuğaz

دخترک[۷]: قز قرداش qız qardaş

دخترک[۸]: خَمچُک xəməçük

دردناک: دَرتلو// دَردلُو dərtlü

درک[۹]: یغلق yağlıq

درک[۱۰]: دستارچه dəstərçə

درمسنک[۱۱]: بر درَم اَغرَی bir dirəm ağırı

درنک: اَکلَنمک əglənmək

درنوک[۱۲]: بر اصل شادروان bir əsl şadırvan

دُژاهنک[۱۳]:یرامز خولو//یَرَمز خُلوُ yaramaz xulu

دژاهنک[۱۴]: ایت it

دُژآهنک[۱۵]: بدخو bədxu

دُژآهنک[۱۶]: تند tünd

دژ هخت کنک[۱۷]: قدس مبارک آدیدر Quds mubarək

دستاهنک[۱۸]: طوتُق tutaq

دستک: ایپ طوقویجق// ایپ طُقُیَجَق// اب دُقِیجَق ip tuquyacaq

دفتوک// دفنوک[۱۹]: غاشیه ğaşiyə

دلتنک[۲۰]: طار کوکلو dar könüllü

دلیک// دلیل[۲۱]: نشانه nişana

دنک: ف// معروف dəng

دنک[۲۲]: حیران heyran

دنکادنک// تنکاتنک: بربرینه یقین اوتورمَق// بربرنَه یقین اوتُرمَق bir-birinə yaqın oturmaq

دنکادنک// تنکاتنک: برابر bərabər

دودآهنک: دوتن چقچق یر// توتون چقن یر// توتن چقجق یر// دُتون چقجق یر // دُتُن dütün çıqacaq yer

دَوزک: قبا نسنه qaba

دَوزک: بر شوخجه قورد// بَر شُخجه قورت// بر شوخجه قُرت bir şuxca qurd

دُوک// دُک[۲۳]: اَغِرشق ağırşaq

---

۱ . م. یوخ// ل. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۰ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ف. معناسی یوخ
۱٤ . ف. معناسی یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱٥ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱٦ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ف. یوخ

دُوک// دُک[١]: ایک// اِک ig

ده یک[٢]: اونده بر onda bir

دیزک[٣]: شهر ادی Dizək-şəhər adı

دیدک[٤]: اُغلان oğlan

دَیلمُک// دیلموک[٥]: بوی یعنی آدم صوقوجق// بو boy

دیک: چولمَک // چُلمَک çölmək

دیک بردیک[٦]: دلبردک dilbərdək

دیوانه سک[٧]: قودوز ایت quduz it

دیوک[٨]: تخیل بت taxıl biti

دیویک[٩]: کوه güvə

فصل الراء

رَشک: کُنـــی güni

رشک: بت سرکه سی//بیت سرکَسی bit sirəgəsi

رک: طَمَر tamar

رک[١٠]: غیرت ğeyrət

رکوک[١١]: اوغلان بزی oğlan bezi

رنک: ف rəng

رنک[١٢]: کیک بزاغسی// بوزغسی// بزغسی geyik buzağısı

رنک[١٣]: طاغ بزغسی tağ buzağısı

رنک[١٤]: طاغ کچسی tağ keçisi

رنک[١٥]: حیله hilə

ریدک[١٦]: قندق qonduq

ریزه ناک[١٧]: اوواغراق uvaqraq

ریزماک[١٨]: کیرلو kirlü

ریک: قوم // قُم qum

ریک[١٩]: طاغ tağ

فصل الزاء

زاک: زاج zac

زاک[٢٠]: خراج xərac

زاک[٢١]: قره بویه qara boya

زبرتنک[٢٢]: اشورمه قولاک aşurma qulan

زبرتنک[٢٣]: تبقُر tabqur

ژراغنک: قوملو یر// قُملو qumlu yer

زردک[٢٤]: صاروجه saruca

زرشک: قادین طوزلوغی// قَطون دزلغی// قَدُن طزلغی// طوزلغی qatın tuzluğı

زرنک: طَمو tamu

زرنک[٢٥]: اولمق olmaq

زروک[٢٦]: سلوک sülük

زغنک: انجقرق// انچقُرق incqıraq

٢٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ
١ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٥ . م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٨ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١١ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٢ . ف. یوخ// ل. یوخ
١٣ . ف. یوخ// ل. یوخ
١٤ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٥ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٦ . م.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٨ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢٣ . ک.یوخ// م.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // و. یوخ// ت. یوخ
٢٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

زغنک[۱]: لحظه ləhzə

زغنک[۲]: زَحمَه zəhmə

ژفک// زفک: چاپاق// چَبَق// چَپق çapaq

ژفک// زفک[۳]: چرک çirk

زک[۴]: اوکمزلمک önməzləmək

ژکاک: مردار ییجی قوش murdar yeyici quş

زمخک//زمحک[۵]: سموک səmük

زَنک[۶]: عورتجک övrətcik

زنک: بر مملکت Zəng-bir məmləkət

ژنک// زنک: پاس// پَس pas

ژنک[۷]: کونش شعلسی// کنش günəş şöləsi

ژنک[۸]: یاما yama

زیرک: ف// معروف zirəh

زیرتنک[۹]: یوخاری آدی قولاک yuxarı adı qulan

فصل السین

سادک[۱۰]: سوری سکک sivri sinək

ساذاک// سازاک: بوخاری آردی buxarı ardı

ساذاک// سازاک// سارک[۱۱]: بر هزاردستان کبی اوزلوجه قوشجه غز// بر خوش اوازلوجه قوش هزاردستان کبی// بر خوش آوازلوجه قوشجغزدر که هزار دستان کبی یعنی

۱ . ل. یوخ// و. یوخ
۲ . ک.یوخ// م. یوخ//ف.یوخ // ل. یوخ// س. یوخ // ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ف.یوخ
٥ . ف. معناسی یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ // ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۷ . ف. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ف.یوخ// ت. یوخ
۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ف.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
۱۱ . م. یوخ

بلبل کبی// بر خوش آوازلجه قوشجغزدر هزاردستان کبی hezardəstan kibi bir xoşavazlu quşcuğaz

سارخک[۱۲]: پُشه//بشه pəşə

سارخک[۱۳]: اوزون اَیقلو اوَز پُشه üzün ayaqlu üvəz

سبک: یین// یینی yeyni

سبک[۱٤]: سست süst

سَپردک// سبردرک[۱٥]: دستارچه dəstarcə

سَبردک// سپردرک: یاغلِق// یَغلِق yağlıq

سپرک// سبرک[۱٦]: صرو اغج saru ağac

سبزارنک[۱۷]: یشیل رنکلو yaşıl rənglü

سبزخنک[۱۸]: اکر ات anır at

ستاک[۱۹]: اغج بوداغی ağac budağı

ستاک: کُشُر //کنشر یعنی بر اوت köşür

سُتُرک: باش بَرمَق baş barmaq

سترک[۲۰]: قوتلو qqqüvvətlü

سترک[۲۱]: بویک böyük

سُترک[۲۲]: اونکو önəgü

سُترک[۲۳]: باشی قتی başı qatı

سُترک[۲٤]: یوزسوز yavuz söz

سَترنک[۲٥]: سطرنج sətrənc

۱۲ . م. معناسی یوخ // ف. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲۰ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲۱ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

سَترنک// سترک[۱]: وق وق اغجی// وق واق vaqvaq ağacı

سَترنک// سترک[۲]: قواق اغجی// قَوق اغجی qovaq ağacı

سَترنک// سترک// استرنک: طوغرمز عورت// طغرمز doğurmaz övrət

سُتک[۳]: بیلی اینجه beli incə

سُتوربانک// ستربانک: یُوند قوشی// یُند قُشی yond quşı

سُتوربانک// ستربانک[۴]: صغرجق قوشی sığırcaq quşı

سربانک[۵]: قیز// قز قوشی qızquşı

سرخ جنک[٦]: بُرنی قزل سرچه burnı qızıl serçə

سرخک: قزلجه qızılca

سرشک: کوزیاشی// کوز یَشِی göz yaşı

سرشک: یَغمُر// یَغمور قطره سی yağmur qətrəsi

سرشک[۷]: یَغمُرطملسی// یَغمور طمله سی yağmur tamlası

سرشک[۸]: قزل کل qəzəl gül

سرشک: بر اغج که اق کوللری واردر اکا آزاده اغجی درلر//ازاد bir ağac ki aq gülləri vardır ana azadə ağacı derlər

سرشک[۹]: چشمه صویی çeşmə suyi

سرنک[۱۰]: سَرکن sərgin

سرهنک[۱۱]: چری باشی çeri başı

سسک[۱۲]: لوند قوشی lond quşı

سُک[۱۳]: بر خوش ققلو طارودر یاش املجوک عصاره سیدر درلر bir xoş qoqulu darudur yaş əmləcün üsarəsidir derlər

سَک: ایت // ات it

سَک[۱۴]: یکسری egsiri// yegsiri

سک[۱۵]: سَرکه sirkə

سُک[۱٦]: خوش قوخو xoş qoqulu

سُک// **سوک**[۱۷]: غصه qüssə

سکاراهنک// سکارآهنج[۱۸]: قصاج qısac

سکاک[۱۹]: تحته taxta

سکسک[۲۰]: یلکن آت yilgən at

سلک[۲۱]: بورچق burçuq

سَماک: بکچلو یول// بَکُجلو// بکچل bükçül yol

سنک: طاش taş

سنکلانک[۲۲]: یوند قوشی yond quşı

سنکک: طولو// تُلو// تولو tolu

سوک[۲۳]: بغدای صالقمی buğday salqımı

سوک[۲٤]: طاری سالقمی tarı salqımı

---

۲۵ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۱ . م. یوخ// ف. یوخ

۲ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۳. ک.یوخ// م. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

٥ . ف. یوخ// و. یوخ

٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۷ . و. یوخ

۸ . ک.یوخ// و. یوخ

۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ

۱۱ . ف. معناسی یوخ

۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۱۳ . ک.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۱٤ . ف. معناسی یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۱٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۱٦ . ک.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۲۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۲۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

سوک: یاص// یاس yas

سوک// سک[۱]: مصیبت müsibət

سوک[۲]: کوسه رَک kösərək

سهمناک: قورقولو// قورقُلو// قُرخُلو// قرقلو qorqulu

سهمناک[۳]: آجی اوت acı ot

سهمناک[۴]: قوقنج qorqunc

سهمناک[۵]: اوق oq

سهمناک[۶]: نصیب nəsib

سیرَنک[۷]: سیمرغ simürğ

سه یک// **سیَک**: اوچده بر// اوجده بری üçdə bir

سیوک[۸]: اوتوزده بر otuzda bir

فصل الشین

شابانک[۹]: بر نوعه اغجدر مصر ولایتنده بَرتوق bir növ ağacdır Misir vilayətində, bartuq derlər

شابیزک[۱۰]: قوریدَن qurudan

شاخک[۱۱]: اکلیل ایلملک əklilul mülk

شاک[۱۲]: شِشک// شِیشک şişək

شاک[۱۳]: اغج دبندن چقن دال ağac dibindən çıqan dal

شاک[۱۴]: یاداقلو کشی yadaqlu kişi

شاماک[۱۵]// ساماکچه: کچوجک کوکلک بیوک کوکلک التنه کیرر کردن صقلاسون ایچون altına böyük küçücük könlək geyərlər kirdən saqlasun

شاماک[۱۶]: قلندری qalındarı

شاماک[۱۷]: نیمتنه قفتان qaftan

شبک[۱۸]: ایجی قزلجه منطر// آجی قزل مَنتَر içi qızılca mantar

شب پرک[۱۹]: یراسه yarasa

شپرانک[۲۰]: اکل اواز inil avazı

شتالنک[۲۱]: بالدر baldır

شتالنک: طُپوق// طُپُق//طبق topuq

شتالنک[۲۲]: ایشک aşık

شتالنک[۲۳]: چنک ابریشمی çəng əbrişəmi

شتر پلوک[۲۴]: دوه قیغی dəvə qığı

شترنک: شطرنج// سطرنج şətrənc

شرفاک: آیَق آوازی ayaq avazı

شرناک[۲۵]: اَلچق اَواز alçaq avaz

شرنک: آغُو ağu

شرنک[۲۶]: حنظله اجی بر اوتدر hənzələ acı bir otdur

ششیک[۲۷]: التیده بر// التده بر altıda bir

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۳ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ت. یوخ

ششک[۱]: چاپاق çapaq

شفترنک//تالانک[۲]: بر یانی اق و بر یانی قزل شفتالو
bir yanı aq və bir yanı qızıl şaftalı

شفترنک//تالانک [۳]: بریانی اق و بر یانی قزل قیسی
bir yanı aq və bir yanı qızıl qaysı

شفک[۴]: شول آز نسنه‌د کی انی نظره کتوربلر
şol az nəsnədi ki,anı nəzərə gətürürlər

شفک[۵]: کوتی کشی که مفسد و طغان اولا
köti kişi ki, müfsid və tağan ola

شک: ف// معروف şək

شلک[۶]: قره کل qaragil

شلک: قره بلجق// قره یوزلو بلچق که باتان
کشی ایاغن کوجله الور// قره اوزلو بلجق
که باتق ایق کوجله آلور// قتی اوزلو بلجق
که باتن کجله چقر qara yüzlü balçıq
ki, batan kişi ayağın güclə alır

شلوهک[۷]: دَمر دکَن dəmir dikən

شنک و مشنک[۸]: اغریلر آدیدر uğrılar
adıdır

شنک[۹]: کوکل اچجی و یاپراقسز اغج و کول könül
açıcı və yapraqsız ağac və gül

شنک: شیرین حرکت لو محبوب// شیرین
حرکتلو کشی// شیرین حرکتلو مجبوب
şirin hərəkətlü məhbub\\kişi

شنک: خلقی ایو// بدخلو bədəxlü

شنک: نابکار nabəkar

شنک[۱۰]: بکلم bükləm

شنک[۱۱]: سمز اوزون یوغن کشی səmie uzun
yoğun kişi

شوخناک[۱۲]: کیرلورک kirlürək

شوشک//شوشنک: دُرت قللو طنبوره//
دورت قللو طَنبُره dört qıllü tanbura

شولک[۱۳]: قَرَه بُوز اَت qara-boz at

شیرخشک[۱۴]: شرخشت şirxeşt

فصل الصاد

صدبرک[۱۵]: بر نوعه کلدر sədbətg-bir növ gül

فصل الطاء

طبلک[۱۶]: دَبلَک dəblək

طنک[۱۷]: اواز avaz

طورک[۱۸]: علم شخص Türək-şəxs adı

طوطک//طوطیک[۱۹]: طوطیجق// طوطی tutıcıq

فصل العین

عروسک[۲۰]: کلنچوک gəlincük

عروسک[۲۱]: کویکوجک güyəgücük

علک[۲۲]: صقز // سقز saqız

عنک// عنک[۲۳]: بزرخانه bərzxana

۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۲ . ف. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// // ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٧ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٨ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٩ . ک.یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
١٠ . ک.یوخ
١١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٣ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٧ . ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٨ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٩ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢٢ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

عنک: اوکجه کدن خر// اکجه کیدن اشک
öncə gedən eşşək

فصل الغین

غارشک[١]: قپو ارینه قونن اغج qapu ardına qonan ağac

غالوک: بالجقدن دوزولن کمانکُره طاشی//
چمردن دوزلن کمان کوره طَشی balçıqdan çamlurdan düzülən kamankürə taşı

غاوشنک// غوشنک[٢]: صغر سورجک اغج //
سغر سوره جک اغج// سُرجک sığır sürəcək ağac

غدنک//غذنک: ابله əbləh

غدنک//غذنک: نادان nadan

غدنک[٣]: اندامسز əndəmsiz

غَریاسنک[٤]: بشی که یاغ اچنده بشوررلر bişi ki, yağ içində bişürürlər

غرنک[٥]: یومشق اواز yumuşaq avaz

غرنک: اغلمقله و زارلغله کلن اواز// آواز که
اغلامغله و زارلغله کلور ağlamaqla və zarlığla gələn avaz

غژنک[٦]: کیزلو اغلایش gizlü ağlayış

غشاک[٧]: قُوقمِش qoqumuş

غشاک[٨]: ناخوش naxoş

غشاک// غُساک[٩]: مردار قُقو murdar qoqu

---

٢٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢ . ف. یوخ
٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// م.یوخ// ف.معناسی یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ // ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٧ . ف. یوخ
٨ . ک.یوخ// ف. یوخ
٩ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

غش مشک[١٠]: رامک ramək

غمناک[١١]: غصه لورق ğüssəlüraq

غمناک[١٢]: قیغُلو qayğulu

غنک//عنک[١٣]: بزرخانه bərzxana

غوالنک[١٤]: زردالو قوریسی// زَردَلو قُرسی zərdalu qurusı

غوشنک// غاوشنک// کاوشنک: اوُکَندرَه//
اُکَندِرَه ögəndirə

غوغاک [١٥]: تعزیه təziyə

غوک: قُربَغه// قوربَغه //قُربَغا qurbağa

فصل الفاء

فاختک[١٦]: اوکیک ügəyik

فاسترک[١٧]: قرلغوج qırlağuc

فام رنک[١٨]: رنکلر اخرنده زیاده یه دلالت ایدر rənglər axirində ziyadəyə dəlalət edər

فتراک[١٩]: تصمه təsmə

فتراک[٢٠]: قایش qayış

فتراک[٢١]: تُرکی tərki

فتراک[٢٢]: قَنجُغَه qancuğa

فدرنک: تروقز// طِرقَز//طرقس taraqus

فذرنک[٢٣]: توقاج toqac

---

١٠ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٢ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٤ . ف. یوخ// و. یوخ
١٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٨ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢١ . ف. یوخ
٢٢ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢٣ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

فذالک[١]: اصل əsl

فذالک[٢]: قانون qanun

فذانک[٣]: مَندل məndil

فراشتوک//فرشتک// فرشک//فراشترک//فرشتوک// فرشترک[٤]: قرلغوج//قرلغج//قارلغج qırlağuc

فَرژنَک[٥]: اوغلانجق oğlancıq

فرسک// فرشک[٦]: کج یتشن اوزوم gec yetişən üzüm

فرشک[٧]: ازوم دانسی üzüm danəsi

فرسنک[٨]: اون اکی بیک آدم// اون اکه اَدم یر on iki addım yer//on iki bin addım

فرهنک: عقل əql

فرهنک: هنر hünər

فرهنک[٩]: ادب ədəb

فغاک[١٠]: حرامزاده haramzada

فغاک[١١]: بولک bulan

فغاک[١٢]: احمق ahmaq

فلاسنک: صپان sapan

فلاسنک[١٣]: صپان طاشی sapan taşı

فلرزنک[١٤]: بزدن دُکُم bezdən dügüm

فلرزنک[١٥]: بزدن چقن bezdən çıqın

فنک[١٦]: قوتدر// بر جانور qut (qurd)

فنک[١٧]: اغج یین یشیلجه قورد ağac yeyən yaşılca qurd

فیلک: ایکی چاتال تمرنلی اوق// اکی چتل دمرنلو اوق iki çatal təmrənli oq

فینک[١٨]: کوپک طاشی köpük taşı

فصل القاف

قالاسنک// قلاسنک// قلماسنک[١٩]: صپان طاشی // صپان sapan taşı

قنک[٢٠]: اوت قوردی ot qurdı

قنک[٢١]: یمش قوردی yemiş qurdı

فصل الکاف

کابوک[٢٢]: فوق fuq

کابوک[٢٣]: فوق لق fuqluq

کابوک[٢٤]: زنبیل zənbil

کابوک// کپوک: کومَس// کُمَس küməs

کاجیک// کاچیک[٢٥]: اغده// اغطا// اَغطَه ağda

کار نیک[٢٦]: ایو ایش eyü iş

کاک[٢٧]: بَکسِمَد bəksiməd

کاک[٢٨]: کوز ببکی göz bəbəgi

---

١ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٣ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٤ . س. یوخ// و. یوخ// م. یوخ// ل. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٧ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٨ . ف. یوخ
٩ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٠ . ف. یوخ// ل. یوخ
١١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
١٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
١٧ .ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت. یوخ
١٨ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ت. یوخ
١٩ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
٢٠ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢١ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢٢ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢٣ . ک.یوخ// م.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢٥ . ف. یوخ
٢٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٢٧ . ف. یوخ// ل. یوخ
٢٨ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ

کالنک[۱]: طرنق کسجک// طَینَق کَسَجک tırnaq kəsəcək

کاواک[۲]: اچی بوش// بوش içi boş

کاورنک[۳]: فریدونک اکُزی// فرودون اکوزی Firudinin öküzi

کاونجک//کاولجک//کاوکک[۴]: شین خیاری// خیار şin xiyarı

کپک//کبک[۵]: کَک لِک// کَکلِک kəklik

کبوک[۶]: کوکچه قوش gökçə quş

کراک// کرک[۷]: قارتال qartal

کراک// کرک[۸]: بر درلو قوش bir dürlü quş

کراک[۹]: جُلُق // چُلق çuluq

کرتک[۱۰]: تُقمَق toqmaq

کُرک//کورک: قورد// قورت// قوت qut//qurt

کرک[۱۱]: چقال çuqal

کرک[۱۲]: یرتجی yırtıcı

کرک[۱۳]: بر قوش آدیدر ارسلان پنجه لو و صغر بوینُزی // بر قوش آدیدر که باشنده بوینوزی واردر bir quş adıdır arslan pəncəli və sığır buynuzı var

کُرَنک[۱۴]: طورنه turna

کُرنک[۱۵]: لشکر جمعی طوتدوغی یر ləşkər cəmi tutduğı yer

کزمازک[۱۶]: یلقن قوز اغجی yılqun ğoz ağacı

کشک: کیش//کش kiş//kəş

کشک[۱۷]: جلاه لر اپلک اچاجق cullahlar iplik açacaq

کشک[۱۸]: سَقسَغان saqsağan

کشفک: یتُق برداق// بَردق yatuq bardaq

کشفک[۱۹]: اغزی کسیک ağzı kəsik

کشنک[۲۰]: یاتوق برداق yatuq bardaq

کشنک[۲۱]: چوللق çullaq

کشنک[۲۲]: قز قوشی qız quşı

کشورک[۲۳]: اقلیم اچوجی iqlim açucı

کفک:کوپوک// کُپُک köpük

کفک[۲۴]: اوُجَ اراسی//اَرَسی//اره سی avuc arası

کفچلیزک[۲۵]: چومچه بالق çümçə balığı

کفچلیزک[۲۶]: چومچه çümçə

کفجوک: کَپچه// کَبجَه küpçə

کفجوک[۲۷]: ایر کیچوکی əyər küpçügi

کلفخشنک//کلفهشنک.[۲۸]: اولقدن اشغه دونوب سوم اولان بوز oluqdan aşağa donub som olan buz

کفکوک: اَسکی بورک // برک əski börk

---

۱ . ف. یوخ
۲ . ف. یوخ
۳ . ف. یوخ// ت. یوخ
٤ . ف. یوخ
٥ . ف. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۹ . م. یوخ// ف. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ // ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٤ . م. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

کلک[۱]: قامش qamış

کلک: قلم qələm

کَلَک[۲]: شاشی şaşı

کلاسنک: صپان طاشی// صَباَن طَشی// دَشی sapan taşı

کُلنک: طورنا // طُرنا// طرنَه turna

کُلنک[۳]: چاپا çapa

کُلنک// کلکنک: ف// معروف külәng

کلی تنک[۴]: صوق بالچق suvaq balçıq

کنارنک: عسس əsəs

کنارنک: باجدار bacdar

کنارنک[۵]: صاحب طرف sahibi tərəf

کنارنک[۶]: کزلو اغلامق gizlü ağlamaq

کنجشک[۷]: سَرچَه// سَرجه serçə

کندمک[۸]: دلاق dıllaq

کُنک: دلسز// دلسوز dilsiz

کنک: قرت اوغلان// اغلان qırt oğlan

کَنک: ارقه سی کوز// ارقه کزی arqa göz

کَنک: یرمز سوزلو آدم//سزلو yaramaz sözlü adam

کَنک: بر بتخانه در ترکستانده اولور bir butxana Türkistanda

کَنک: بر شهر ادی کنه انده وار Gəng Türkistanda bir şəhər

کنیزک: قراواش// قَرَه وَش// قَرَوَش qaravaş

کواژنک[۹]: قاشی النی اوزرینه دوکولن صاچ qaşı alnı üzərinə dökülən saç

کوپک[۱۰]: پاپادیه چچکی papadiya çiçəgi

کوچک// کوجک: کوچوجک// کیچی// کچی kücücük //kiçi

کوخک[۱۱]: تعزیه təziyə

کوخک[۱۲]: اوزوم جبنسی üzüm çəbnəsi

کوذک// کوزک: اوغلان که اون بش یاشندن اکسک // اُغلان oğlan ki on beş yaşından əksik

کورک[۱۳]: بادربلو طاووق badırbalu tavuq

کوزنک[۱۴]: علم شخص Küzənk

کوشالنک[۱۵]: طورنه// طورنا// طُرنا turna

کوشک: ف// معروف köşk

کوک[۱۶]: مارول// مَرل marul

کوک[۱۷]: خشخاش xaşxaş

کوک[۱۸]: عقلسز əqilsiz

کوهنک[۱۹]: ایت درسکی it dirsəki

کیارنک[۲۰]: چری باشی çeri başı

کیک: بُرَه// بُری bürə

کیک: کوز ببکی göz bəbəgi

فصل اللام

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲ . ف. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۷ . ف. یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//ب.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// ب.یوخ//و. یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

لارنک[۱]: larəng لارنک معروف

لاک: تَکنَه təknə

لاک: قزل بلجق که اکله طون و دری بویرلار
qızıl balçıq ki, anunla ton və dəri boyarlar

لاک[۲]: قزل چَمُر qızıl çamur

لاک[۳]: کوک gök

لاک// لک// لک و پک[۴]: یلمَک yilmək

لالک[۵]: پشمق başmaq

لغزناک[۶]: اتمک تکنه سی ətmək təknəsi

لغزناک[۷]: بالچق تکنه سی balçıq təknəsi

لُک[۸]: یوپورمق// یوپرمق yupurmaq

لک[۹]: احمق axmaq

لک[۱۰]: نشان دلکی nişan dəligi

لَک: ف// معروف lək

لَک[۱۱]: کندوزنی بزایب ار کشیلنمک// کندزنی بزیب کشلنمک// کندنی بزیب کشلنمک
kənözini bəzəyib ər kişilənmək

لَک[۱۲]: بویک چبان böyük çıban

لکلک: ف ləklək

لک و بک : یلمک yilmək

لک و پک[۱۳]: سزمق sızmaq

لَنک: اقساق// اخسق// اَغسَق aqsaq

لِنک: کپچه بالدری// بالدر kəpçə baldırı

لِنک[۱۴]: کپچه kəpçə

لِنک: بالدر// بلدر baldır

لوشناک[۱۵]: قرو بلچقلو صو quru balçıqlu su

لوک: اوُر ur

لیک[۱۶]: معروف leyk

لیولنک[۱۷]: کـش keş

فصل المیم

مادر بزرک[۱۸]: بیوک انا böyük ana

مارناک[۱۹]: ییلانلو ییر yılanlu yer

ماکوک[۲۰]: چکیک çəkik

ماکوک[۲۱]: قایش qayış

ماکوک[۲۲]: ف یعنی مکوک məkük

مامک[۲۳]: مامجق mamacıq

ماهناک[۲۴]: ای ایدیکی ay aydını

مچاچنک// مجاجنک: زیبق// زَبَق zıbıq

مجرک// مچرک[۲۵]: سخره səxrə

مجرک// مچرک[۲۶]: اشسز işsiz

محراک[۲۷]: دویت قرشدراجق dəvit qarışdıracaq

---

۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۲ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ت.یوخ
۵ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//س. یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//س. یوخ// ت.یوخ
۸ . ف. یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۳ . م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٤ . ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۵ . ف. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٦ . س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۷ . م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۵ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

محک[۱]: قازیاجاق qazıyacaq

مدنک// مزنک [۲]: انحتار دش anaxtar diş

مدنک[۳]: مفتاح دندانه سی//دندانسی miftah dəndanəsi

مردآسا شدن کودک[۴]: اوغلان صفتلو اولمق oğlan sifətlü olmaq

مرداسنک// مردسنک: ف// مرده سنک səng mürdə

مردک[۵]: ارجوکز ərçükəz

مردمک[۶]: کوز بباکی göz bəbəgi

مردمک[۷]: کشیجک kişicik

مردمک[۸]: مثل مردک ərçükəz

مرک[۹]: اولم ölüm

مزنک[۱۰]: کلید kilid

مساک[۱۱]: ریحانلرک و اغجلروک دبندن قوپریلان اغجق reyhanların və ağacların dibindən qoparıla ağacıq

مسنک// منک[۱۲]: قمار qumar

مسنک[۱۳]: لاف laf

مسنک[۱۴]: دیلاق dıllaq

مشتاسنک// مشت سنک[۱۵]: ایا طاشی aya taşı

مشتاسنک// مشت سنک[۱٦]: ال طاشی əl taşı

مُشک: ف// معروف müşk

مَشک: طولوم// تولُم// تُلُم//تولوم tulum

مَشک[۱۷]: تُلُق tuluq

مشبک[۱۸]: شبق şəbbəq

مشبک[۱۹]: کوزه مک gözəmək

مَشنک[۲۰]: لاف laf

مغاک[۲۱]: تصغیر təsğir

مغاک: چُوغُر ییر// چُقُر یر çuğur yer

مغاک[۲۲]: اچوک uçuq

مغلاک: درویش dərviş

مغلاک: حقیر həqir

مُغلاک[۲۳]: الی بوش əli boş

مُغلاک[۲۴]: فقیر faqır

مُغوشک: اوده طپانلرک کششی// اوده طبنن کشیشلر// اوده طپنلر کششی oda tapanlar keşişi

مک[۲۵]: اممک// ام دیمک اولور əm//əmmək

مک[۲٦]: قصاجق سُکی// قصه جق سکودر آنکله قولان آولرلر qısacuq süni anunla qulan ovarlar

مکوک: ف məkik

مکوک[۲۷]: لیسان leysan

---

۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲. ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۳ . م. یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٦ م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۷ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// م.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ
۲٥ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

مکوک[۱]: قزح// قدح qədəh

ملک[۲]: طنق دبنده اقلق tıynaq dibində ağlıq

منجک[۳]: حقه‌باز اویونی//اُینی//اوینی hoqabaz oyunı

منجک[۴]: حقه باز hoqabaz

مندک[۵]: پاره پاره para-para

منک// مشنک[۶]: لاف laf

موشناک[۷]: سچانلو پیه sıçanlu pəyə

مهک[۸]: سکل sigil

مهناک// مهنک[۹]: ای ایدیکی کیجه ay aydını gecə

میغ ناک[۱۰]: بولوتلو کون bulutlu gün

فصل النون

ناردانک// **ناردنک**[۱۱]: ف nardənə

نارنک// **نارینک**: نارنج narinc

نا رنک[۱۲]: رنکسز rəngsiz

نارمشک[۱۳]: قزلجق و علاجک بر بلوکی qızılcıq və əlacının bir bölügi

نازک: ف// معروف nazik

نازنک[۱۴]: نازلو nazlu

نافه مشک[۱۵]: کوبک مشکی göbək müşki

ناک: غصلو اولدغی یرده نعت معناسین وررلر غمناک کبی یعنی غملو// غُصلُو الدغی یرده لغت معناسن ویرور// بو بر عبارتدر که فلالمی دیجک یرده در مثلا غمناک درلر غصلو دیجک یرده

نان تنک[۱۶]: یوفقه اتمک yufqa ətmək

نان تنک: یُوقه//یُقه// یوقا yuqa

ناوک[۱۷]: قو غش اوقی// قوش qovuş oqı

ناوک: اُوق// اق oq

نرسک// نَسک.[۱۸]: مَرجـمک məcimək

نزدیک: یقین// یَقن yaqın

نزک[۱۹]: مرجمک məcimək

نَسک: مرجمک məcimək

نَسلُک[۲۰]: کافرلرکتابندن بر ورق// پاره kafirlər kitabından bir varaq parə

نشک[۲۱]: صال اغجی sal ağacı

نشک: ختل اغجی xətil ağacı

نشک[۲۲]: آزاد azad

نشک[۲۳]: ازو// ازُق azu//azuq

نشک[۲۴]: یمش ویرمین اغج yemiş verməyən ağac

نقوشاک// نغوشاک[۲۵]: کافرلر مذهبی// بر مذهبدر کافرلر مذهبنده kafirlər məzhəbi

---

۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٦ . ل. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ف. معناسی یوخ// ل. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٦ . ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// و. یوخ
۲۰ . و. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// و. یوخ// و. یوخ
۲۲ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

نَک: اشته// اشده iştə

نلک: طاغ اَرُوکی// اَرُکی// ارسی yağ ərügi

نَمشک[۱]: چورک اوتی çörək otı

نمک: طوز tuz

نمنک[۲]: یمش yemiş

ننک: عار ar

نوبک[۳]: بت but

نوبک[۴]: دَرک dirək

نوبک[۵]: باغ بوداه سی bağ budası

نَوک[۶]: یَلمان yalman

نوک: سوکو// سکی اوجی süni ücı

نوک[۷]: سکی تیزلکی//سوکو تزلکی sügni tizligi

نوک: اوج// قلم اوجی qələm ucı

نوک: اوق oq

نوک: ادک و بشمق بورننه طاقلان تمر// ادک و بشمق بورنن محکم ایتمک ایچون اولان دمر// ادک و بشماق اوجنه محکم لکجون اولن دمر// ادک و بشمق بورننه اورلن دمور // ادک و بشمق برننه محکملمچون اولن دمر ədük və başmaq burnuna taqılan təmir

نهنک: صو اسی su issi

نه یک// نهیک: طوقزده بر// طُقزدَه بر toqquzda bir

نیک: اَیُو əyü

نیرک// نیرنک[۸]: پوکی// بُکی büni

نیرک// نیرنک[۹]: جادو cadu

نیرک// نیرنک[۱۰]: نقش nəqş

نیرنک: هیولا// هیولی// هیولِ heyvəli

نیم لنک: قربان// قوربان qurban

نیم لنک: یای yay

نیوک: کلین// کَلن gəlin

فصل الواو

وایزک[۱۱]: قوغ quğ

ورکاک[۱۲]: بر نوعه چیلق در bir növi çaylaqdır

ورکاک[۱۳]: سچانجل در sıçancıl

ورکک[۱۴]: بر قوشد کی قربالق ارقه سی یشیل bir quşdu ki qurbalıq arqası yaşıl

وزک[۱۵]: دستمال dəsmal

وزک[۱٦]: قُربغَه qurbağa

وژنک// ورنک: یَماَ yama

وسترک: یبان چیچکلری//چچکلری yaban çiçəkləri

وسترک// وسترنک[۱۷]: ایت بورنی it burnı

ونمشک[۱۸]:مَنَوَش اغجی// بَنوش mənəvəş ağacı

---

۲٥ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٤ .ل. یوخ// و. یوخ
٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦ ت.یوخ
۷ . ک.یوخ

۸ . ل. یوخ
۹ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۰ .ل. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف.۱. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف.۱. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ف. یوخ// س. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۸ . س. یوخ

ونمشک[۱]: منشدر// منوش درلر بر یمش mənəvəş

وننک[۲]: اوزوم سالقمی üzüm salğımı

وهنک[۳]: حلقه halqa

ویک: وای معناسنه// بمعنی وای vay

ویک[۴]: طبلاق// طوبی لک tobalaq

ویک[۵]: اللهک رحمت سنک اوزکی اولسون دیمکدر

فصل الهاء

هُباک: دَپَه // دبه dəpə

هباک[۶]: باش اورته سی baş ortası

هباک[۷]: او اورته سی ev ortası

هرژفدنک[۸]: قندز طشغی qunduz taşağı

هروک[۹]: قزامق qazama

هزاک[۱۰]: ابله əbləh

هزاک[۱۱]: جاهل cahil

هشت یک: سکزده بر// بری səkkizdə bir

هفتورنک: یدی لر یلدوزی// یدیلر yeddilər

هفتورنک[۱۲]: یدی قراواش yeddi qardaş

هفت یک: یدیده بر yeddidə bir

هم جنک[۱۳]: بر جنک ایلین bir cəng eyləyən

هم رنک[۱۴]: بر درلو bir dürlü

هم سنک[۱۵]: بر وزنده bir vəznidə

هلاک: ف// معروف həlak

هلاک[۱۶]: فوت fovt

هلاک[۱۷]: اشه قصد ایلمک işə qəsd eyləmək

هلاک[۱۸]: عقل əql

هلاک[۱۹]: لاف laf

هلیاک[۲۰]: کش keş

هنک: اُوص// اص us

هنک: قوَت qüvvət

هنک[۲۱]// آهنک: قصد qəsd

هوسناک[۲۲]: اوزلاییجی uzlayıcı

هوشنک[۲۳]: اوصلو usslu

هوشنک[۲۴]: بر پادشاه ادی Hüşəng

هولناک[۲۵]: قورقولو// قورقلو qorqulu

فصل الیاء

یالونیک[۲۶]: شیوه şivə

یالونیک: جهان پهلوانی cahan pəhləvani

یزک[۲۷]: قراوول qaravul

یزک[۲۸]: یوا yava

---

۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٤ . ل. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۱ م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

یزک[۱]: آوارا کمسنه avara

یشک[۲]: طوکوز ازوسی// طکز ارُسی// ازسی
tonuz arusı

یشک[۳]: نشتر اوجی nəştər ucı

یَک: قُربَغه qurbağa

یک: بر bir

یکایک: بربر bir bir

یک باسرک[۴]: بر کزون bir kəzün

یک رنک[۵]: بر درلو رنکلو bir dürlü rəng

یک یک[۶]: بربر bir bir

یوک[۷]: طاغ اون tağ ünı

ینک[۸]: عادت adət

---

۲۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲ . ف. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// م. یوخ

باب اللام

فصل الالف

اَبهل[1]: اردجک ترلجه یمشی// اَردُج یمشی arducun tərlicə yemişi

اَجل[2]: اولم وقتی ölüm vaqtı

اجفیل[3]: ارکک دوه قوشی ürkək dəvə quşı

اَخال[4]: سقط səqət

اَخال[5]:دُشجک یر//دُوشجَک نسنه düşəcək yer

اَخال[6]: دوشکن düşəgən

اَخکل: قلج// قلیج جق qılçıq

ازکیل[7]: دونکل// دُنکَل درلر بر یمش döngəl

ازکیل[8]: موشمولی یمش// موشمله muşmula

اسبَغول// اشبغول: بُوی boy

اسبَغول// اشبغول: بزر قطونا ددکلری اوت bəzər qatuna dedikləri ot

اسل[9]: بر اوت bir ot

اشکل: بُقاغو// بوققو buqağu

اشکل[10]: باقلاغو// بقلوا baqlava

اصطبل[11]: طوار آخری tavar axırı

آغیل[12]: کوز قُیرغیله بغمق göz qırağilə bağmaq

---

١ . م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ // و. یوخ// ت.یوخ
٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٣ م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٤ . م. یوخ
٥ . م. یوخ// ت.یوخ
٦ م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٧ . م. یوخ// ف. یوخ
٨ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٩ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ// م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ // س. یوخ // و. یوخ
١١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

آغیل[13]: کوز اوجیله بقمق göz öcilə bağmaq

آل: قرار اتمک qərar etmək

امسال: بو ییل // بو یل bu yil

اَندوک[14]: کلیمدن تخت gilimdən taxt

انکشتال[15]: اکری کشی که ضعیف المزاج در əgri kişi ki, zəifulmizac ola

اول[16]: الک əvvəl

آیلول// ایلول: الک کوز آیی//کز ilin küz ayı

آینده سال[17]: کلن ییل gələn yil

فصل الباء

باتنکال[18]: بادلجان badılcan

پاچال: چولحه چوقوری// جلحه// چلها// چله چُقُری çulha çuquri

پاچال[19]: آشچی چقوری aşçı çuqurı

پارسال: بلدرکی ییل // بلدر bildir

باطل[20]: ف// معر ف batil

بال: قنات// قنت qanat

بال[21]: اوزن uzan

بال: بازو bazu

بال[22]: بوی boy

بال[23]: بوسک busun

---

١٣ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت.یوخ// ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت.یوخ
٢١ م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ

بال[۱]: صوت suva

پالایال: محکم کوکللی möhkəm könülli

پالال[۲]: ترخانه tərxana

بخکلول[۳]: چتک قوز çitən qoz

بددل// بزدل[۴]: یَرَمَز yaramaz

بددل// بزدل: یورکسز// یُرکسُز// یورکسوز yürəksüz

بددل[۵]: یرامزکوکل لو// یره مز کوکللو yaramaz könüllü

براجیل[۶]: کرفس kərəfs

پرده دل[۷]: یورک قنی yürək qını

پرده دل[۸]: یورک قاب yürək qabı

برطیل[۹]: قیزل برک qızıl börk

برطیل[۱۰]: قلابق qalabaq

برنهال[۱۱]: فدان لمش fıdanlımış

پریرسال[۱۲]: اوتکی ییل ötəki yil

پُژغول[۱۳]: قُلتُق qultuq

پژغول// پزغول[۱۴]:یارو// یره دوکلمش بغدایدن بشن آش// دکلمش بغدای اشی yarı dögülmüş buğdaydan bişən aş

بزفل[۱۵]: تسبیح قوردی təsbih qurdı

پُژول: طپوق// طُپُق// طُبُق topuq

پژول[۱۶]: عاشق aşiq

بسمل[۱۷]: بُغَزلَنمش boğazlanmış

بسمیل[۱۸]: دپلمک dəpləmək

پشکل// پیشکیل[۱۹]: قــغ qığ

پشکل: قورجق// قِورچَق qıvırcıq

پشکول[۲۰]: چلبر چایری çalbır çayırı

پشکول: قَوی qəvi

پشکول: حریص həris

پشکول: یوک چکجی// یُک چکیجی yük çəkici

پشکول[۲۱]: چابک çabuk

بُشل[۲۲]: طباق tabaq

بغل: قولتوق// قلتوق// قُلتُق qoltuq

پل[۲۳]: کُپری köpri

پل[۲۴]: اوکجه// اُکجَه ökcə

بلبل: ف// معروف bülbül

پُلپل: بوبَر// بِبر bibər//bübər

بنیش دل[۲۵]: کوکل آرام könli aram

پول[۲۶]: ف pul

پول[۲۷]: برداق bardaq

بهل// بل[۲۸]: قو دیمک// قو qo

---

۲۳. م.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٤ . س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٥ . و. یوخ
٦. ک.یوخ//م. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٤ . ف. یوخ// ب.نوسخه سینده "سین" بابندان بورایاجان صحیفه دوشمه سی وار

۱۵ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ف. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۲۳ . ل. یوخ
۲٤ . ل. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

پیخال[۱]: قُوش بُوقی// قش بغی//بقی quş poğı

پیخال[۲]: قوش// قُش ترسی quş tərsi

پیرارسال[۳]: اتکی ییل ötəki yil

پیرارسال[۴]: اصراَغی ییل israğı yil

پیرارسال[۵]: بلدر bildir

بی دل[۶]: یورکسز yürəksiz

پیر زال[۷]: اولو قوجه ulu qoca

بیل: ف// معروف bil

پیل[۸]: فیل fil

فصل التاء

تابال: اوزدَک// اُزدک özdək

تابال[۹]: قنت qanat

تابال[۱۰]: بوی buy

تابال[۱۱]: صوه suvat

تابل[۱۲]: اش چَورُجـــی aş çəvrüci

تاول[۱۳]: کنج صغر gənc sığır

تاول[۱۴]: توسن صغر tövsən sığır

تپخال[۱۵]: اوچق که اغزده چقر uçaq ki, ağıda çıqar

تخکلول[۱۶]: چتک قوز cətin qozı

تُرخال[۱۷]: قوش صاکی quş sanı

تَشبیل// تَشبیل [۱۸]: اولته olta

تَکل[۱۹]: کورکی gürki

تکل[۲۰]: خوب روی xubruy

تکل[۲۱]: نوخاسته növxastə

تکل[۲۲]: کنج یکت gənc yigit

تل[۲۳]: درزی کیسه سی dərzi kisəsi

تل[۲۴]: دپه جوک// دَپَجُک dəpəcük

تملول[۲۵]: خیروک xeyrük

تُنبل: آل al

تُنبل: مکر məkr

توابل[۲۶]: آش ایچنده قودقلری حوایج aş içində qoyduqları həvaic

توپال//توبال[۲۷]: دمر ترسی dəmür tərsi

توپال//توبال: دَمُر بُوقی//دَمُور بُغی dəmür buğı

توشمال[۲۸]: اش اری aş əri

تُول: اوق// اُق تولُسی// طولسی‌لیق oq tulası

تُول[۲۹]: زامق zamıq

تُول[۳۰]: چامور çamur

تَویل[۳۱]: طاز taz

تیزدل[۳۲]: زیرک zirək

۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۸ . ف. یوخ// ل. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ل. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۲٦ . م ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۲۷ . س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

فصل الجیم

چال[۱]//خرچال: قوه اسحاق دیدیکلری قوش quvvətul-əshaq

چال[۲]//خرچال: قرجسق// قَرَجَه سَق qaraca saq

جدول[۳]: ف// معروف cədvəl

چشم آغیل[۴]: قاقیوب کوز اوجیله بقمق// ققیب// ققیوب// اُجیله// اُجله qaqıyıb göz ucilə baqmaq

چُغل[۵]: بَیقوش bayquş

چکل[۶]:ترکستانده بر غایت کورکی چوق شهردر و قمو پوته طپرلر و انده بر معظم بتخانه-نک آدیدر Türkistanda bir ğqyət göriki çoq şəhərdir və qamu buta taparlar və anda bir müəzzəm butxanənin adıdır

چُل: ف// معروف çul

چِل// چهل: قِرق qırq

جِل[۷]: قرب اتدکلری صاب qırb etdikləri sap

چُملول//جملول: صالنجق//صَلَنجَق salıncaq

جندال[۸]:فیلسوفلرک خاص مستعدلری filosofların xassı müstəidləri

جنکال[۹]: اصمک asmək

چنکال[۱۰]: ملق یعنی ات اصجق malaq yəni ət asacaq

چنکال[۱۱]: اوق نشانی oq nişani

چنکال: قوش قایناغی// قُش قَینَغی quş qaynağı

چنکل: ف// معروف çəngəl

چنکول[۱۲]:الی و ایاغی اکری əli və atağı əgri

چوال// جوال: ف// معروف çuval

چول// جول[۱۳]: جُوَل// چوَل çöl

چیل// جیل: بر بولک آدم// بر بُلُک آدم bir bölük adam

فصل الحاء

حال[۱۴]: ف// معروف hal

حچکوک[۱۵]: یایاق یورین خاج yayaq yürüyən xaç

حدل[۱۶]: حضض həzəz

حواصل[۱۷]: بر نوعه کورُک bir növ kürk

فصل الخاء

خال[۱۸]: بَک bün

خال[۱۹]: جوز civzi

خبکال[۲۰]: نشانه nişana

خجل[۲۱]: اوتانجی utancı

خُذل[۲۲]: خضض həzəz

---

۳۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ

۱ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۲ . ف. یوخ

۳ . ف. یوخ

٤ . ف. یوخ

٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ

٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ

۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ

۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ

۱۱ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ

۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

۱۳ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱٤. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ

۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ

۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ

۱۸ . ت. یوخ

۱۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ

۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ

۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ

خرجال[1]: کوکجه قرغَه gökcə qarğa

خرجال[2]: توی// توی قوشی toy quşı

خَشل[3]: مقل مکی müqli Məkki

خَل[4]: سرکه sirkə

خلال[5]: دش قورجلاق diş qurculağı

خلال[6]: دش قورداغی diş qurdağı

خلال[7]: برنسنۀ ارالمق bir nəsnəyi aralamaq

خلال[8]: ف// هلال halal

خلال[9]: قلبیر qəlbir

خنجیل[10]: صَلنجَق salıncaq

خُول//زول: چوللق// چولُق//جلق قوشی çulaq quşı

خُول[11]: اغج دلکن قوش ağacdələn quş

خُول[12]: چکک قوشی çəkik quşı

خَوَل[13]: خدمتکارلر xidmətkarlar

خوهل//خواهل: کب قسقسی// قِسقُو küp qısqusı

خیال[14]: ایخوده کوریلن صورت uyquda görülən sürət

فصل الدال

دار بلبل[15]: دار فلفل dari-filfil

دارخال// دالخال// درخال[16]: دکلجک اغج dililəcək ağac

دارخال// دالخال// درخال[17]: دکمه// دکمه اغج dikmə ağac

دال[18]: قَرتَل// قرتال qartal

دامغول: اوُر ur

داهول: سِرتماج// سیرتمَج// صِرتمَج// سِرتمَج sırıtmac

داهول[19]: جانور قوقوداجق اویق canavar qoqudacaq oyuq

دَخل: تخیل// تَخل taxıl

درخت مقل[20]: ابوجهل قرپوزی اغجی əbucəhl qarpuzı ağacı

دستمال: ف// معروف dəsmal

دغل// زغل[21]: قماش qumaş

دغل// زغل: غالب// قلب qəlb//ğaııb

دغول[22]: بویک صغرق böyük sağraq

دغول[23]: شول نسنه‌در کم دره دن و بیکاردن صو چکرلر şol nəsnədir kim, dərədən və pinardan su çəkərlər

دُغول[24]: حرامزاده haramzada

دل: کُوکُل könül

دل[25]: یورک yürək

دلال[26]: ف// معروف dəlal

---

١ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
٢ . ف. یوخ// س. یوخ// ت. یوخ
٣ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
٧ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . م. یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢٦ . ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

دمال// دنبال[1]: چِبَان çıban

دمل// دُنبُل: چِبَان çıban

دنبال[2]: ارد ard

دنبال// دمال: قویرق// قویروق// قُیرق quyruq

دنبال// دمال[3]: صوک son

دنکل: ابله əbləh

دنکل: اندمسز// اندام سُز əndəmsiz

دنکل: دیو یوزلو div üzlü

دول: قُوغَه// قَغَه quğa

دوال: تاصمه// تصمه təsmə

دوال[4]: قایش// قَیش qayış

دُهل: طَوُل// طاول// دول tavul

دُهل: علامت əlamət

دیکرسال[5]: کلجک ییل gələcək yil

فصل الراء

رطل[6]: جام شرابی cam şərabi

رطل[7]: یوز یکرمی سکز درم yüz yigirmi səkkiz dirəm

رومال// روصل: یوز سیلجک// یُز سلجَک yüz siləcək

ریچال// ریجال: رَچَل// رجل rəçəl

ریچال// ریجال[8]: ترشی turşi

فصل الزاء

زال: قَتی قُوجَه qatı qoca

زال: قتی قاری// قَری// قَرِی qatı qarı //qarı

زال[9]: رستمک باباسی Rüstəmin babası

زرجول[10]: چلیک çəlik

زغال: کومر// کُمُر kömür

زغال[11]: اکرن əgrən

زغل[12]: قِزِلجُق qızılcıq

ژکال// زنکال[13]: کومر// کُمُر kömür

زلال[14]: جنتدن چقن صو cənnətdən çıqan su

زلال[15]: بوغزدن ایچرو اخن صو boğazdan içərü axan su

زنبیل: ف zənbil

زنجبیل[16]: ف zəncəbil

زنده پیل[17]: دشی فیل// دشی پیل dişi fil\\pil

زنده پیل[18]: ارکک دیو erkək div

زوال[19]: کومر kömür

زول[20]: قدح qədəh

زول// ژول[21]: چوللق قوشی//چُلَق çullaq quşı

زول[22]: دشی پیل dişi pil

زیغال// زیفال: قَدَح qədəh

---

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . و. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۸ . ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱٦ . ف. یوخ
۱۷ . ف. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۲۱ . ف. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ

فصل السین

ساده دل[۱]: بون bön

ساده دل[۲]: کوکل صافی könül safi

سال: یل// ییل yil

سَبَل[۳]: کوز اغرسی göz ağrısı

سپل[۴]: دوه تابانی dəvə tabanı

ستول// سُتل[۵]: اوتمَه// اُتمَه ütmə

سربال[۶]: کوکلک könlək

سرل[۷]: دوه طبنی dəvə tabanı

سطل[۸]: صوصاق// صوسَق//صوصق susaq

سطل[۹]: کام طاسی kam tası

سفال: سَقسِی//صاقسِی جناق برداق کبی saqsı-çanaq bardaq kibi

سکال: صنو// صَانو sanu

سکول[۱۰]: تعزیه təziyə

سُل: اویکَن// اُیکن öygən

سِل[۱۱]: اکجه اغری incə ağrı

سمندل[۱۲]: کلر کبی بر جانور kələr kibi bir canavar

سنبل[۱۳]: ف sünbül

سندل[۱۴]: بَشمَق başmaq

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// ب.یوخ// و. معناسی یوخ
۷ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ

سوفال[۱۵]: مثل سوفار sufar

سوَل[۱۶]: دَوَه طَبنی// طبانی dəvə tabanı

سیل: ف seyl

سیل[۱۷]: سیل// سیل صوییی seyl suyi

فصل الشین

شال: اق پلاس// پَلاس// پلان palas

شال: کچوجک کلم// کوججک کلیم// کججک küçücük kilim

شال[۱۸]: چول çul

شاه بال[۱۹]: قنادک اوزون توکلری qanadın uzun tügləri

شاهول[۲۰]: یاپو// یاپوجی ترازسی// یپوجی ترَزسی // ترازوسی yapu tərəzisi

شقاقل[۲۱]: معروف şaqal

شغال// شکال: چقال// چَقَل// چاقال//چغل çaqal

شکال: دوشاق// طُشَق// طوشق duşaq

شکال// شکیل[۲۲]: کوستک//کُسدَک göstək

شِل[۲۳]: حربه hərbə

شِل[۲۴]: صبقین sapqın

شل[۲۵]: قولان qulan

شنبل[۲۶]: بوی boy

شنکال[۲۷]: اکلیک ənlik(şəncar)

۱٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۱٦ . م. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ل. یوخ
۱۸ م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
۲۰ . و. معناسی یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یو// س. یوخ خ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

شَنکل: کوزل// کُزل gözəl

فصل الصاد

صقال[١]: جندره cındıra

صل[٢]: مار قهقهه دیدوکلری mari-qəhqəhə

صندل[٣]: ف səndəl

صوطل[٤]: چُکُندُر çuğundur

فصل الطاء

طبل[٥]: طَوُل tavul

طرنفیل[٦]: معروف tərənfil

طنبُل[٧]: دُنبَک dünbək

طنبُل[٨]: دبلک düblək

فصل العین

عقول[٩]: دوا که قرنه قرونبه دو dava ki qarını qurunbadır

فصل الغین

غال[١٠]: این in

غال[١١]: تکرکنمک təkərkənmək

غربال// غربیل: قلبیر//قَلبوُر// قَلبُر qəlbür

غزل: معروف شعر// شعر معروف// شعر şeir

غِسل[١٢]: حطمی xətmi

غُل[١٣]: بوقاغو// بقغو buqağu

غُل[١٤]: بچقو// بچقی biçqu

غُل[١٥]: باغ bağ

غُلغل[١٦]: غوغا ğovğa

غُلغل[١٧]: غَلَبَه ğalaba

غلغل[١٨]: دله دوشمک dilə düşmək

غَملول[١٩]: آتُک ایسی atun ülpi

غُنجال//غنچال: یاش یمش// یَش yaş yemiş

غول: دیو بیابانی// دیو بیابان// دیو یابانی div biyabani\\yabani

فصل الفاء

فال[٢٠]: ف// معروف fal

فتیل[٢١]: ف// معروف fitil

فجل[٢٢]: ایغر ayğır

فُجُل[٢٣]: طُپُق// طُبُق topuq

فرخال: صرقق صاچ// صاری قوق صاچ// سرقُق ساچ// سرقوق ساج sarqıq saç

فرخول// فرغول: تأخیر ایلمک təxir eyləmək

فلفل[٢٤]: بُبَر bibər

فندل: طره قاز// طِرقَز// طیرقز turqaz

فول: فَک// فیک fik

---

٢٧ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٧ . ک.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٣ . ف. یوخ
١٤ . ف. یوخ
١٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . م. یوخ
٢٤ . م. یوخ

فول: فکر fikir

فیال: اوّل əvvəl

فیال[1]: دمرک dəmrən

فیال: اوک ön

فصل القاف

قابول[2]: اول طُرّه که دیوار اوزرینه ایدرلر ol turra ki, divar üzərinə edərlər

قانبیل[3]: اشچیلر اوتی aşçilər otı

قَتال: غمدن اوُلدُرمک//اُلدرمک ğəmdən öldürmək

قچل// قجل[4]: صقسقان saqsaqan

قزیل[5]: معروف qızıl

قِزیل[6]: قوت qüvvət

قفل: کلید kilid

قلقل[7]:بر اوتدر که یاوشانله اچرلر خسته لق ایچون bir otdur ki yavşanla içərlər xəstəlıq üçün

قنبیل[8]: بر اوتدر که یَوشنیله ایچرلر اسی خسته لغیچون// بر اوت در که اچرلر اسی خستلقچون bir otdur ki yovşan ilə içərlər issi xəstəlıq üçün

قندیل[9]: معروف qəndil

قوطیل[10]: یتمش ایکی مثقال yetmiş iki misqal

قیفال[11]: باش طمری baş tamarı

فصل الکاف

کاچال// کاجال: اَو اَسبابی ev əsbabi

کاجول// کاخول[12]: اَلاجه صغرجُق alaca sığırcuq

کارافزول[13]: بلتیجی baltayıcı

کاکل[14]: ف kakil

کاکل[15]: اسرکن isirgin

کاکل[16]: دپه ساچی dəpə saçı

کال: قَچمَق// قاچمق//قجمق qaçmaq

کال[17]: خام یمش xam yemiş

کانون اول[18]: اول قیش ایی// اورته قش آیی əvvəl qış ayı

کاهل: ف// معروف kahil

کتل[19]: طاغ اَلمَسی tağ alması

کچول// کجول: رقص اوررکن کوتن اوینمق// کوتین اوینمق رقص اوینرکن rəqs urarkən götün oynamaq

کسیل[20]: اُزمک// اوزمک// اُزمک üzmək

کسیل: کُندرمک göndərmək

کفل: سَغری// صَغری sığrı

کَل: ف// معروف kəl

کُل: ف // معروف kül

۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . م. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//م.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. م. یوخ// ف. معناسی یوخ

کِل: بالچق// بَلچق//بلجق balçıq

کلال: باش اورتوسی// اُرتُسی// اورته سی baş ortası

کلال[۱]: الن اوستی// الین alın üsti

کلال[۲]: الن ارتسی// الین اورتسی alın ortası

کُلول[۳]: بورچَق// بُرجق// بورجق burçaq

کلول[۴]: یومق// یُماق// یُمَق yumaq

کلول[۵]: النی اراسی alnı arası

کنجال[۶]: کُسبَ küsbə

کنعال[۷]: یان کسیجی// کسیجی yan kəsici

کوال[۸]: چوال çuval

کوال[۹]: قزانمق qazanmaq

کوپال: یابوجی// یاپوچی yapucı

کوپال[۱۰]: تمر چوماق//دَمُر جومَق// چمق dəmir çomaq

کوبول[۱۱]: بَبَادیه اوتی babadiya otı

کوتوال: اش// ایش اَری iş əri

کوتوال[۱۲]: دزدار dizdar

کوتوال[۱۳]: قلعه قپوسی qala qapusı

کوچال[۱۴]: او التی ev aləti

کوردل[۱۵]: کودن kodən

کوشمال[۱۶]: قولق بورماق qulaq burmaq

کول[۱۷]: یوغون yoğun

کول[۱۸]: طاصلاق taslaq

کول[۱۹]: خروس ابکی xoruz ibigi

کُول[۲۰]: عقلسز əqilsiz

کُول: ابله əbləh

کوهل[۲۱]: الچق alçaq

کهکل[۲۲]: صمانلی بلچق samanlı balçıq

کیخال[۲۳]: طتلو چکردک tatlu çəkirdək

کیخال[۲۴]: آری arı

کَیهال: یوجَه yuca

فصل اللام

لال: دلسز// دلسوز dilsiz

لال[۲۵]: کند küt//künd

لال[۲۶]: لعل ləl

لعل: ف// معروف ləl

فصل المیم

مال: بَکدَش// بکداش bəkdaş

مالامال: طُپطُلو// طبطولو//طبطلو//طوبطلو toptolu

ماهی کول[۲۷]: صازان بالق//سَزان بالغی sazan balığı

---

۱. ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ
۲. ف. یوخ// و. یوخ
۳. ت. یوخ
٤. ل. یوخ
٥. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ // ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷. م. یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ف. یوخ
۱۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۲. ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۳. و. یوخ
۲٤. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ //ل.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ//س.یوخ// و.یوخ
۲٦. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۲۷. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

ماکول: بوغز باغی// بُغز بَغی//بوغاز boğaz bağı

ماکول[۱]: چق ییجی çoq yeyici

مثال[۲]: اورنک örnək

مثقال[۳]: معروف misqal

مجرل// مجرک[۴]: اشسزلک işsizlik

مجرل// مجرک[۵]: مسخره لق məsxərəlıq

محمل[۶]: دهل dühül

مخمل[۷]: قطیفه qətifə

مرغول[۸]: اورولمش صاج örülmüş saç

مرغول: قِورجَق زلف qıvırcıq zülf

مرغول[۹]: قِورجَق ساچ qıvırcıq sac

مُغل[۱۰]: بی میوه beymivə

مغول// مَغال: طاطار// تاتار Tatar

مغول //مغال: اودَه طَپَنلرک کشیشی// اوده طپنلر کششی oda tapanlar keşişi

مَکل: آدم بوغزنَه کیدن سُلُک//آدم بوغازینه کدن سولک//سلوک adam boğazına gedən sülün

مُل: سُجی süci

ملکل[۱۱]: ابم کومجی əbəm köməci

مندل: دیو درجی چکدکی چزی// دیو کتوریجی چکدوکی جزی div gətürici çəkdigi çizi

منزل[۱۲]: قوناق qonaq

موزه مال[۱۳]: ادکسز کشی ödüksüz kişi

موسیقال[۱۴]: بر درلو قوشدر قمری کبی bir dürlü quşdur qumri kibi

مول[۱۵]: یولدن کیه yoldan giyə

مول[۱۶]: یولدن دنمک yoldan dönmək

مول[۱۷]: یولدن اکلک yoldan əkilən

مول[۱۸]: اویناش oynaş

میل[۱۹]: درت یوز آدم dört yüz adam

میل: ف meyl

فصل النون

نال: انجه قَمش// اینجه اچی طولمش قامش// قمیش içi tolmuş incə qamış

نال[۲۰]: قلم اُرتَه سی// اورتسی qələm ortası

نال[۲۱]: قلم اوجی qələm ucı

نایل[۲۲]: اوقچی oqçı

نارچیل[۲۳]: هندستان قوزی Hindustan qozı

ناطل// نیطل[۲۴]: یدی درم yeddi dirəm

ناطل// نیطل[۲۵]: دیدیلر اکی استار iki estar

ناطل// نیطل[۲۶]: دیدیلر ایکی وقیه iki vəqyə

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// و. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۲۰ . ل. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ل. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

نتیل: مکر məkr

نتیل: حیله hilə

نجیل[1]: ایرق ayrıq

نخل[2]: اغل ağıl

نخجل[3]: بر درلو طوزاقدر انوکله کل طوتر bir türlü tuzaqdır anunla kəl tutar

نخجیروال[4]: آوجی avcı

نخجیل[5]: چمدک که عربجه قرص درلر çimdik

نرکال[6]: دلَنجیلر dilənçilər

نزل[7]: قونوقلق qonuqluq

نشل: اَصمق// اسمق asmaq

نشبیل[8]: بالق طوزاغی balıq tuzağı

نشبیل[9]: اولته olta

نعل: ف// معروف nal

نَغل[10]: دکون dügün

نُغُل// نغول: دریک// دَرک// درین dərin

نُغُل// نغول: اینجه// انجه incə

نغل[11]: چُقُر çuqur

نغل[12]: این in

نفل[13]: یول اوزرنه یاپلان کاربانسرای yol üzərinə yapılan karbansaray

نُقُل: چَرَز çərəz

نفول[14]: بلدر baldır

نکال[15]: عذاب əzab

نکل[16]: اَمرَد که هنوز خطی کلممش اولا// خطی کلممش آدم هنوز əmrud ki, hənuz gəlməmiş ola

نول[17]: طینمق taynumaq

نول[18]: اغز طشره سی ağız tışrası

نویل[19]: آلین// اَلن alın

نهال: فدان اغجی//فدان//فطن//فطان fidan ağacı

نیبال[20]: تبت ولایتنده بر یردر که مشکک ایوسی انده اوله Nipal–Tibət vilayətində bir yerdir ki, müşkün eyüsi anda ola

نیدل[21]: اغرلق که ایقوده بَصَر ağırlıq ki, uyquda basar

نیل[22]: ف// معروف Nil

نیل: چوت// جوت// جود çüt

نیم بسمل[23]: یاروسی بوغزلمش yarısı boğazlamış

نیم زال[24]: ارته یشلو orta yaşlu

فصل الواو

واغل[25]: حاضر طعام hazir təam

---

۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . م. یوخ
۱۷ . م. یوخ// ف. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

وال[۱]: بر نوعه بیوک بالقدر که کمیلر یودر bir növə böyük balıqdır ki, kəmiləri yudar

وال[۲]: چبوق بالق çubuq balıq

وزل[۳]: کلته اکله kəltə kələ

وکیل[۴]: معروف vəkil

وَیل: ظفر zəfər

ویل[۵]: هلاک həlak

ویل[۶]: جهنم cəhənnəm

فصل الهاء

هال: آرام aram

هال: قرار qərar

هِل[۷]: قوبو quyu

هل[۸]: یه ya

هل[۹]: آری arı

هلال[۱۰]: معروف hilal

هلهل[۱۱]: اولدریجی öldürəyici

هل هل[۱۲]: بقمه جی baqmacı

هل هل[۱۳]: تمر قیناق təmir qaynaq

همال[۱۴]: بربریله مصاحب اولان bir birilə müsahib olan

همال[۱۵]: بکدش// بکداش bəndəş

همال[۱۶]: باشداش başdaş

هَول: قُورقُو// قُرقو qorqu

هیکل[۱۷]: صورت sürət

هیکل[۱۸]: فارسیجه// فارسیده پتخانه putxana

هیکل[۱۹]: بازوبند bazubənd

هیکل[۲۰]: عربجه هیبتدر// عربده heybət

فصل الیاء

یال[۲۱]: یاغرن yağrın

یال[۲۲]: بازو bazu

یال[۲۳]: بویون boyun

یال// یل[۲۴]: پهلوان pəhləvan

یالبال[۲۵]: بوی بوصون boy busun

یال یال[۲۶]: سُجی süci

یخجال[۲۷]: بُوزلق buzluq

یکسال[۲۸]: بر یل bir yil

یل// یال[۲۹]: بهادر bahadır

یل[۳۰]: چری çeri

۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . م. یوخ// و. یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . م. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . م. یوخ// ل. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

باب الميم

فصل الالف

ابریشم[1]: ف// معروف əbrişəm

آبله چشم[2]: ایت درسکی it dirsəki

آبیشم[3]: کوکل gügül

آتشی سم[4]: طوار دینغندن جغن اود tava taynağından çığan od

اخکم[5]: قَصنَق//الک قاصناغی ələk qasnaq

اِدام[6]: قتق qatıq

ادرم[7]: ایر کیجه سی əyər keçəsi

آذرم[8]: اَیَر قُملَری əyər qumları

آرام[9]: قرار qərar

آرام[10]: دکلنمک dinlənmək

آرام[11]: میل meyl

آرام// آزرم [12]: محابا// محابه mühaba

آزرم [13]: میل meyl

آزرم [14]: محابا// محابه mühaba

اژدهام[15]: طاوشنجیل tavşancıl

استیم[16]: یک اسنغبه yin asınğaba

اشتوم[17]: بورچق سپورکسی buçaq süpürgəsi

اشقلم[18]: چنک اتمک çəng etmək

اشکَم[19]: قَرن// بمعنی شکم یعنی قرین qarın

آشم: چاغشر// چَقشیر// چغشیر// چغشر çağşır

آشم[20]: شلوار şalvar

افام// فام// اُوام// وام[21]: بُورج borc

انجام[22]: صُوک son

اَندام[23]: ف// اَنداَم// اَندم əndəm

اَندام[24]: راستلق rastlıq

اَندام[25]: یرلو یرنده yerlü yerində

اَندام[26]: طوغری// طوغرو// طُغرو//طغر//طغری doğrı

اوستام// اوسنام: معتمد mötəmid

اوستام[27]: انام کشی inam kişi

ایم[28]: ابو əbü

اینکَم[29]: اوشده یم üşdəyəm

اینکِم[30]: اوشده بیز üştə biz

فصل الباء

بادام: ف// معروف badam

پادام[31]: مصلی mıslı

---

١ . ف. یوخ
٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ف. یوخ// س. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ف. یوخ// س. یوخ
١٠ . ف. یوخ
١١ . ک.یوخ// م. یوخ
١٢ . ک.یوخ// م. یوخ
١٣ . ک.یوخ// م. یوخ
١٤ . ک.یوخ// م. یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ل. یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . م. یوخ
٢٣ . م. یوخ
٢٤ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢٥ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . م. یوخ
٢٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

بادوژنام[۱]: اود کوینکی od göynəgi

باد کرمک[۲]: اسی یل issi yel

باذرام[۳]: اوصی کتمش ussi getmiş

باذرم// بازرم: هَرزَه hərzə

باردُم//پاژدم//پالدم[۴]: قوسقون// قُسقُون qusqun

بازبام[۵]: طغانجی toğancı

بافدم[۶]: عاقبت aqibət

بام[۷]: طکله tanla

بام: طَام اُستی// طام اوستی tam üsti

بام[۸]: مکان məkan

بام[۹]: ارتَه irtə

باهم: بِله bilə

بجکم[۱۰]: قش اوی qış evi

بجکم[۱۱]: صفه səfə

بچم// بجم: نظام nizam

بچم[۱۲]: دوزَن düzən

بدخیم[۱۳]: یرمز یارلو yaramaz yaralu

بدرام[۱۴]: طوسون tosun

بَدرام[۱۵]: بزنمش مجلس bəzənmiş məclis

بدکردام[۱۶]: یاوز اشلو yavuz işlü

پرچم// برجم: پرچُک// بُرچَک// برجک pürçək

پرچم// برچم[۱۷]: توغ tuğ

پرچم// برچم[۱۸]: صبان saban

بردم[۱۹]: تمام tamam

بَرکم: منع اتمک mən etmək

بَرسام[۲۰]: دیوانه divanə

برسام[۲۱]: کوکس صانجی سی köküs sancısı

بروبوم[۲۲]: وطن vətən

بروبوم[۲۳]: قرارکاه qərargah

بزم[۲۴]: چادر çadır

بزم[۲۵]: قنقلق qonaqlıq

بزم[۲۶]: سوجی مجلسی süci məclisi

بَزم: تمام tamam

بَزم: عشرت işrət

پژغم[۲۷]: قرط دکنی qart dikəni

بزغم[۲۸]: قاقیا آنک عصاره سیدر aqaqlya anun usarəsidir

پَژم[۲۹]: قِرغو qırağu

پژُم[۳۰]: یوز yavuz

پَشترم[۳۱]: قبرجق qabarcuq

---

۳۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ف. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. م. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱٦. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ
۳۰ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

پُسترم //پشترم//بشترم: قورداشنی//قُرت اَشنی// قورت اشنی// قُرداَشنی qurdaşanı

پشرم[۱]: یوز yavuz

پشرم[۲]: قراغو qırağu

بشم[۳]: امتلا // مثل پژم imtila

پَشم: یوک// یُک yün

بفخم[٤]: چوق çoq

بَقم: ف baqam

بَقم[٥]: شجر معروف baqam

بلخم[٦]: صپان sapan

بلخم[٧]: حلاج چَکی həllac çəni

بلک جشم// بلکی چشم: کوزقپاغی// کُزقَپَغی // قباغی// قبغی göz qapağı

بم[٨]: یوغون اواز// یوغن yoğun avaz

بم: بَانُب آوازی bənb avazı

بُندام[٩]: کوک یوزی دولمق gök yüzi dolmaq

بوم[۱۰]: بَیقوش bayquş

بهرام: مریخ Merix

بهرام[۱۱]: بهرام کور Bəhran kur

بهرام[۱۲]: هر آیک یکرمنجی کونی hər ayın yigirminci güni

بهرام[۱۳]: بر کون آدی birgün adı

بَهرَم[۱٤]: عَصبُر əsbər

بَهم// باهم[۱٥]: بلَه bilə

بیم: قُرقو// قُورقُو qorqu

بی شرم[۱٦]: اودسُز// اُدسُز udsuz

بی شرم[۱۷]: ادبسز ədəbsiz

پیام// پیم[۱۸]: خبر xəbər

پیچش شکم[۱۹]: قرنی بورمق qarnı burmaq

پیغام// پیغم: ف peyğam

پیغام// پیغم[۲۰]: خبر xəbər

پیله چشم: کوز قَپَغی// کُز قَبَغِی göz qapağı

فصل التاء

تارم[۲۱]: یای اوی yay evi

تارُم[۲۲]: قراکو او// قَرَک او qarannu ev

تارُم: قَرَه اَو// قَرا اَو qara ev

تبرم[۲۳]: خاتون بدریکی xatın bədriki

تُتُم// تُم[۲٤]: سُماق sumaq

تَحکَم: یای اَوی // اَو yay evi

تُخم: ف tuxum

تُخم[۲٥]: یمرده yumurda

تَخم[۲٦]//فخم: کُونِلک günlik

۳۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ف. معناسی یوخ
۱۱ . و. یوخ
۱۲ ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . و. یوخ// ب. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ب. یوخ
۱۷ م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٤ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲٦ . ل. یوخ

تَخم[۱]//فخم: کونلِک چَادِر//کنلک günlik çadır

تَم[۲]: کوز طوتلق göz tutluq

تَم[۳]: کُز طوتمق// کوز طتمق// دتمق göz tutmaq

تَم[۴]: کوزی بورنن سنبل gözi bürünən sünbül

تندرام[۵]: صرب sırb

تهم[۶]: بُیک پهلوان// بویک و پهلوان böyük pəhləvan

تیرام[۷]: بیوک عورت böyük övrət

تیرُم[۸]: اولو خاتون ulu xatun

تیزکام[۹]: یُوریکَن yürigən

تیم: کاربان سَرای karbansaray

تیم[۱۰]: بزاستان bazastan

فصل الجیم

چارم[۱۱]//چهارم: دردنجی//طرتجی törtünci

جام: ف cam

جام[۱۲]: سرچه قدح sırça qədəh

جام[۱۳]: بوش قدح boş qədəh

جام: طلو قدح tolu qədəh

جام[۱۴]: کوزکو gügü

جام[۱۵]: اَلولر پنجرسنده اولان سُرچه evlər pəncərələrində olan surça

جام[۱۶]: اولر تَرَجَسنده اولن سِرجَه evlər tərəcəsində olan sırça

جام جام[۱۷]: قَت قَت qat qat

چام[۱۸]: دانه dana

چام[۱۹]: دکن dəkin

چَرم: کُون gön

جِرم[۲۰]: چرکین çirkin

جُرم[۲۱]: صوج suc

جُرم[۲۲]: کناه günah

چشم[۲۳]: قدح qədəh

چشم[۲۴]: حمایل həmayil

چشم: کوز//کُز göz

چشم پنام// چشم مَنام[۲۵]: تعویذ təviz

چشم پنام// چشم مَنام[۲۶]: حمایل// حمایلو həmayil

جم[۲۷]: ف cəm

جم// چم[۲۸]: پیاله piyala

جم[۲۹]: جمشید اوی Cəmşid evi

چم[۳۰]: بکلمک bükləmək

---

۱ . ل. یوخ
۲ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ // م. یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٥ . . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦. م. یوخ// ل. معناسی یوخ
۷. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۸. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۹. ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۰. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ
۱٦. ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب. یوخ
۱۷. م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . م. یوخ// ل. یوخ//
۲٦ . م. یوخ//ل. یوخ//
۲۷ . م. یوخ
۲۸ . م. یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

چم: مَعنی məni

چم[1]: اشچی işci

جوش دیک خشم[2]: قاقیجی کچمک qaqıcı keçnək

جوش دیک خشم[3]: چولمک قیغاسی دیکمک çölmək qağası dikmək

جُوم[4]: الجی alıcı

چُوم: ایج // ایچ iç

چوم[5]: ایچ// ایج یاغی iç yağı

چوم[6]: قره او qara ev

جُوم[7]: اینجه// انجه incə

چونم[8]: نیجه یم necəyəm

چونیم[9]: نیته ییز netəyiz

چهارم: دُردُنجی// دوردُنجی// طرتنجی dördünci

فصل الخاء

خاشۀ چشم[10]: کوزه دوشن چوب gözə düşən çöp

خام: دباغ دَرسی// دباغ سوز دری// دماغ dəbağ dərisi

خام[11]: کمند kəmənd

خام[12]: اولمدق olmaduq

خام: چِیک// چِک çig

خرم: شاذ// شاد şad

خُرام: خوب خاتونلر xub xatun

خُرام: صَالَنمق sallanmaq

خُرام: صَالَنمق// صَلَنجَق sallanacaq

خدم[13]: قوللق ایدیجیلر qulluq edicilər

خَشم[14]: ف xişm

خَشم[15]: قاقماق qaqmaq

خَشَم: قوللقچیلر //قوللغجیلر //قللق جلر // قولقجلر qulluqçılar

خُطام[16]: ایب ip

خلم: سُمُک// سُموک sümük

خَم[17]: قوروم// قِورُم qıvrım

خَم[18]: قورلمش qıvrılmış

خَم[19]: اَکلِک əgilik

خَم: اَکلِمش əgilmiş

خَم: طَاق// طاق اَیوان taqi eyvan\\taq

خُم: کُوب// کُپ// کُب//کوپ küp

خُم[20]: کوپ قرندوسی küp qarandusı

خوردۀ آلایم[21]: بلمد// بلمود balmud

خیشوم[22]: کَکِز// کاکز gəniz

خیشوم[23]: بُرون اچی burun içi

خیم[24]: چَپَق çapaq

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ
٦ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ف. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . م. یوخ// ف. یوخ
۱٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ب. یوخ
۱۸ . ف. یوخ// ل.یوخ
۱۹ . ب. یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ف. یوخ// ل. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . م. یوخ

خیم[۱]: جراحت cərahət

خیم[۲]: جُوال çuval

خیم[۳]: بَغَرسَق bağırsaq

فصل الدال

دام: طوزاق//طوزَق//طُزَق//دُزَق//دوزخ tuzaq

دام[۴]: طاق taq

دام[۵]: آغ// آق aq

داهیم[۶]: بکلیک bəglik

درم: اَقچَه// اَقجه aqça

درم[۷]: درهم dirhəm

دَرهم[۸]: طولاشق// طلاشق tolaşıq

دریم[۹]: اَودن اوه evdən evə

دریم[۱۰]: بلنمک bələnmək

دژم[۱۱]: قیغو qayğu

دژم[۱۲]: قیغولو qayğulu

دژم[۱۳]: غصلو qüssəlü

دَژم: بورتارمق// پورتَرمق// بُرتَرمق// بورترمق burtarmaq

دُژخیم//دژخیم[۱۴]: یَرامَز خُولو// یره مز خُلو// یَرمَز yaramaz xulu

۱ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ//س.یوخ
۵ . م. یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ //ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . م. یوخ
۱٤ . م. یوخ// ف. یوخ

دژخیم[۱۵]: جلاد cəllad در شهنامه در محل جلاد مستعمل است.

دُژهم// دزهم: بَز // بیز bəz

دژنام[۱٦]: الده کی باشابارت əldəki başbart

دشخیم[۱۷]: سوکمک// سُکمک sögmək

دشنام: سوکمک// سُکمَک sögmək

دلارام[۱۸]: معشوق məşüq

دَم[۱۹]: ساعت saat

دَم[۲۰]: وقت vaqt

دَم: نفس nəfəs

دَم// دمه: کُورُک// کُرک Kürək

دَم[۲۱]: دقان duqan

دُم// دوم[۲۲]: قُیرُق// قویرُق quyruq

دمادم: دَمبَدَم dəmbədəm

دمادم[۲۳]: برابرنجه bərabərincə

دمام[۲٤]: بر دوادر زعفرانه بکزر bir dəvadır zəfərana bənzər

دنبال چشم[۲۵]: کوز قویروغی göz quyruğı

دوادَم[۲٦]: اغج کوبکی ağac göbəgi

دوُم: اکنجی// ایکنجی ikinci

دهم[۲۷]: اوننجی onuncı

دهنۀ لکام:اُویان آغزِلغِی//اُویَن uyan ağızlığı

۱۵ . م.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ //ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . م.یوخ//ف. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//س.یوخ//ل.یوخ//
۲۱ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ //ت.یوخ
۲۲ . م. یوخ// ف. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ف. یوخ// ل. یوخ

دیو کندم: بُوغدای بتی//بُغدَی//بغدای//بوغدی buğday biti

دیهم[۱]: عجم بکلری کیدکی مرصع تاج// عجملر کیدوکی مرصع تاج Əcəm bəgləri geydikləri mürəssə tac

فصل الراء

رام[۲]: یاواش// یَوَش// یَواَش yavaş

رام: دولک// دُلَک dölək

رام[۳]: بیون ویرمک boyun vermək

رام[۴]: دلمک dölәmək

رام[۵]: ایک یکرم برنجی کونی ayın yigirmi birinci güni

راه کذار طعام//ره کذر طعام[۶]: قزل اوکک// اُکک qızılünək

رُخام[۷]: مرمر mərmər

رَزم: جنک cəng

رَزَم[۸]: رُخام ruxam

رسم[۹]: قانون qanun

رسن دام[۱۰]: طوزاق ایپی tuzaq ipi

رقم: نشان nişan

ریم: ارک // اَرِیک irin

ریختم: طام اورتسی// اُرتَسی tam örtüsi

فصل الزاء

زخم: یارا// یارَه// یَره// یارَ yara

زَوَرنیم[۱۱]: اکندورُک əyindürük

زَوَرنیم[۱۲]: اکندورمک əgindürmək

ژم[۱۳]: اووردا avurda

فصل السین

سام: الکم صغمال// الکم سغمل əlküm sağmal

سَپرغم// سپرم: رَیحان reyhan

سپرغم// سپرم[۱۴]: فسلکن fəailgən

سپیده دم: ارته آقلغی ertə aqlığı

سپیدفام[۱۵]: اقچیل aqcıl

ستام: بَزَک// بزاک bəzək

ستام: آت میخی// مخی at mıxı

ستام[۱۶]: ایر آلتی əyər altı

ستم: جَور cövr

ستم[۱۷]: کوج güc

ستیم[۱۸]: قَنلُو اِرک جمع اولمش جراحت// یرده جمع اولمش قنلو ارک qanlı irin cəm olmuş cərahət

سخن نافرجام[۱۹]:کرکمز سوز gərəkməz söz

سرانجام[۲۰]: صُک اوجی son ucı

سرخ فام// سرخ بام[۲۱]: قزلساغو// قزل ساغو// قِزِلسَغو// قزل سغو qızılsağu

---

۱ . ف. یوخ
۲ . و. معناسی یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . س. یوخ// و. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// م. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ف. یوخ

سرخُم[۱]: کوپ قپاغی küp qapağı

سرسام[۲]: صیقلمق sayıqlamaq

سرسام[۳]: صایقلغَن sayıqlağan

سرسام[۴]: سَمَه səmə

سرم[۵]: قجـــی qıcı

سریشم// سرشم: طوتقال// طُتقال// طوتقَل// طُتقل tutqal

سست اندام: بولج / پولوج// پولج puluç

سست اندام[۶]: فولج fuluç

سَکم[۷]: تکری دوه جوکی tanrı dəvəcügi

سکم[۸]: چُرغَد çırğıd

سَلم[۹]: اُغلان تختسی oğlan taxtası

سَم[۱۰]: آغو ağu

سُم[۱۱]: طِینَق// طرنَق//طوینق tırnaq//tıynaq

سُم[۱۲]: زیرزمین// زرزمین zerzəmin

سوزن نیام[۱۳]: اکنه لیک ingəlik

سوم[۱۴]: اُچُنجی// اوچُنجی üçüncü

سوتام: آز نسنه az

سویشم[۱۵]: یشیل طاش yaşıl taş

سَهم: اُلو// اولو// اُولُش ülüş//ülü

سَهم[۱۶]: قورقو// قُرقو qorqu

سَهم[۱۷]: حصه hissə

سیام[۱۸]: ماوراء نهرده بر طاغدر Mavərinəhrdə bir tağdır

سیاه فام[۱۹]: قره صغو qarasağu

سیم[۲۰]: بر شهر ادیدر که جمله خلقی سپاهی سی و شاهی عورتلر ایدی اول شهره یقین یرده بر اولو اغاج واریدی هرکز اکا خزان بورنمزدی انلردن بریسی قچن اوغلان استسه اول اغاجه سورونوردی طقوز ایدن صکره بر قز دخی ظهوره کلوردی اول اغجی انلر قیل ایدنمشلردی اسکندر ذوالقرنین ابی حیوان جست و جو ایدرکن اول شهره اوغرادلمغه یقیندر.Sim-Şəhər adı

سیم[۲۱]: کُمِش gümüş

سیوم[۲۲]: اوتوزنجی otuzuncı

فصل الشین

شام: اغشَام// اَخشَام// اَغشَم ağşam

شام[۲۳]: شهر آدی Şam-şəhər adı

شادکام[۲۴]: سَونجی sevinci

شادکام[۲۵]: سَوُنمش// سونش sevinmiş

شادکام[۲۶]: شادلنمش şadlanmış

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ب.یوخ
۳ . م. یوخ //ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . م. یوخ
۱۲ . م. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . م. یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٦ . ف. یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . م. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . م. یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲٥ . ب. یوخ
۲٦ . ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ

شاه‌اسپرغم// شاه سپرغم[۱]:سلطان فسلکن sultan fəsilkən

شاه اسپرم// شاهسپرم[۲]: امیر عاشقان əmiri- aşiqan

شاهسپرم[۳]: فسلکن fəsilkən

شاهسپرم// شاهسفُرم[۴]: ریحان reyhan

شبرم[۵]:بر نوعه سودلوکن bir növ südlügən

شبشهٔ کندم: بغدای بتی//بُغدَی buğday biti

شبنکاهم// شبهنکام[۶]: اخشم وقتی axşam vaqtı

شبنکاهم// شبهنکام[۷]: کیجه وقتی gecə vaqtı

شبنم[۸]: چه çeh

شَجام// سَجام[۹]: اغج قورودان قتی صُوق// اغج قُرودُن قتی صَوق// اغج قوردن قتی سوق ağac qurudan qatı sovuq

شرم: اوُد ud

شرم[۱۰]: حیا həya

ششم[۱۱]: التی altı

شکم: قَرن// قرین qarın

شلغم: ف// معروف şəlğəm

شلم[۱۲]: اغج پوسی// پُس ağac pusı

شُم//شمم: چراق//چاریق//چَرق//چارق çarıq

شُم[۱۳]: اراَق ! iraq

۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ل. یوخ// و. یوخ
۹ . م. یوخ
۱۰ . م. یوخ//ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۱۳ . م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

شوخ چشم[۱۴]: کوزی شطر gözi şatır

شوم: ف// معروف şum

شیرَم[۱۵]: قرشیق qarışıq

شیلم[۱۶]: دَلُوجَه که بُغدایدن آزَر dəlücə ki, buğdaydan azar

شیم: برکوچوجک بالقدی ارقسنده نقطه لر وار // بر کچوجک بالقدر که ارقه سنده آق نقطه لری وار// بر کچوجک بلقدر که ارقسنده اوق نقطلری اولور// کچجک bir küçücük balıqdır arxasında noqtalar var

فصل الطاء

طارم[۱۷]: فلک fələk

طارم[۱۸]: قبه qübbə

طارم[۱۹]: اَوک اغجلری evin ağacları

طارم[۲۰]: تخته او taxta ev

طارم[۲۱]: قره اَو qara ev

طارم[۲۲]: اَو اوکی// او اُکی ev öni

طلسم[۲۳]: ف tilsim

طلسم[۲۴]: یلانی طوتغون yalanı tutğun

فصل الغین

غُرم: یَبَان قوینی// یبن yaban qoyunı

۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . م. یوخ// و. یوخ
۲۱ . م. یوخ
۲۲ . م. یوخ// و. یوخ
۲۳ . ف. یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

غژم : خشم xişm

غژم : کین kin

غژم: ازوم سَلقُمی// اوزوم صَلقمی// اُزم üzüm salğımı

غُژُم[۱]: دانه لغدک اوزم سلقمی dənəlığdan üzüm salğımı

غژُم[۲]: اینک مملری inək məmələri

غلام[۳]: قول qul

غلام[۴]: اغلان oğlan

غم[۵]: ف ğəm

فصل الفاء

فام[۶]: بَکدَش bəndəş

فام[۷]// وام: بورج bürc

فام[۸]: درلو یشماق dürlü yaşmaq

فام[۹]: رنک rəng

فاجام: اَغَجدَه قَلَان خرمه// اَغَجدَه قالان خرما // قلن ağacda qalan xurma

فالزم[۱۰]: سن لازم اول یعنی ملازمت ایله sən lazim ol

فخم[۱۱]: شکرجینلر چادری şəkərçinələr çadırı

فخم[۱۲]: شکرجیلر .şəkərcilər

فَدام[۱۳]//تخم: یشماق yaşmaq

فَدام[۱۴]//تخم: یمش آلتی yumuş altı

فَدم[۱۵]: عاقبت امور aqibət

فراهم[۱۶]: جمع معناسنه cəm

فرزام[۱۷]: لایقلو layiqlu

فَرم[۱۸]: اش اخری işin axiri

فَرم[۱۹]: قیغلو qayğulu

فَژم : غصه ğüssə

فرجام// فرنجام: ایش آخر// اش آخری iş axiri

فرجام[۲۰]: فایده fayda

فسیام[۲۱]: طرفه türfə

فلخم[۲۲]: قپو حلقه سی qapu halqası

فلخم[۲۳]: حلاج چکی həllac çəni

فیدوم[۲۴]: سَرخَشت sərxəşt

فصل القاف

قاقم[۲۵]: بر اصل جانور bir əsl canavar

قلم[۲۶]: ف// معروف qələm

قیصوم[۲۷]: قوان چیچکی qovan çiçəgi

فصل الکاف

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ف. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ
۱۹ . س. یوخ// و. یوخ
۲۰ . م. یوخ// ل. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

کافورسپرم[۱]: صارو چچکدر کافور کبی قوقار saru çiçəkdir kafur kibi qoqar

کافورسپرم[۲]: عَبیثران abisran

کالم: ار کورمِش عورَت// کُرمِش ər görmüş övrət

کالم:عورت کورمش ار//کرمش övrət görmüş ər

کام: مُراد murad

کام[۳]: مراد اوممق murad ummaq

کام: طماق// طَمَق tamaq

کام: آدم addım

کام: اوُیان// ایُن// اُویَن uyan

کام[۴]: چنک çəng

کاوچشم: صغرکوزی اوزمی// اوزوم// صِغِرکُوز اُزُم sığır gözi üzümi

کاودم[۵]:جنکده چالنان بوری//چالنن cəngdə çalınan bor;

کاودم[۶]: بر درلو صارو چچک در bir dürlü saru çiçək

کاودم// کاو دوم[۷]: کوچک زورنا küçük zurna

کتوم[۸]: کل قوشی kəl quşı

کتوم[۹]: چنق قوشی çanaq quşı

کدام// کزام: قنقی qanqı

کدام[۱۰]: قنده qanda

کرام[۱۱]: اولو ulu

کرام[۱۲]: حرمتلو hörmətlü

کرسم[۱۳]: زعفران zəfəran

کِرم: قُرت// قورت// قُرتجُغز qurt

کِرم[۱۴]: قورت که آته دوشر// قرت که اته و اشه دوشر qurt ki ətə və aşa düşər

کَرَم: ف kərəm

کَرم: اِستی// اِسِّی isti

کُرُم : قیغی// قیغو qayğı

کرماکرم[۱۵]: قتی اسّی qatı issi

کَرکم[۱۶]: الکم سغمل əlkəm sığmal

کُرکم[۱۷]: ف kürküm

کزم[۱۸]: صُولر قراکَنده بتن تازه چمن sular qıtaqında bitən tazə çəmən

کژدُم: عقرب əqrəb

کژُم: قَرامُق// قَرَمُق qaramuq

کَم: اَکسوک// اَکسُک əksük

کُم[۱۹]: بلورسز// بلُرسُز bilirsiz

کُم[۲۰]: یاوقولنمش yavuqlanmış

کُم[۲۱]: ایتُک itik

کمان رستم[۲۲]: الکم سغمل əlkəm sığmal

کمان سام[۲۳]: الکم سغمل əlkəm sığmal

کلم: ف// معروف kələm

---

۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٥ . ل. یوخ
٦ . ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// م.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//ف.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ف. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

کلیم: ف// معروف gilim

کَنام: اوتلاق// اوتلق// اتُلَق otlaq

کنام[۱]: این ın

کندم: بُغدَای// بُغدَی buğday

کور کندم[۲]: صغر منتر sığır mantar

کنده شدن طعام[۳]: طعام قوقمق təam qoqumaq

کوذیم[۴]: دوشر یر düşər yer

فصل اللام

لاجرم[۵]: چاره سز çarəsiz

لام: بزَک bəzək

لام[۶]: طَیلَسان taylasan

لَجم[۷]: اوز بالچق لغدان پاره لنمش üz balçıqlığdan parələnmiş

لُغام[۸]: دوه کوپوکی dəvə köpügi

لَکام[۹]: قنطارمه qantarma

لَکام[۱۰]: صولق//سُلُق//سُلک sulaq

لِکام// لغام [۱۱]: لجام licam

لِکام// لغام[۱۲]: اُویان uyan

لوم[۱۳]: دره کنارنده بتن اوت dərə kənarında bitən ot

لوم[۱۴]: حوض کنارنده بتن اوت havuz kənarında bitən ot

لوم[۱۵]: قورت qurt

لیام[۱۶]: یرامز کمسنه yaramaz kimsələr

فصل المیم

ماتم: یاس yas

مام: آنَه// آنَاَ ana

ماه تمام[۱۷]: ای بدری ay bədri

ماه سام[۱۸]: بر یروک آدی Mahsam-bir yerün adı

ماهی شیم[۱۹]: چوکا بالیق çuka balığı

ماییم: بِزُز biziz

مردَم: اَر ər

مردَم[۲۰]: اَرَن ərən

مردُم[۲۱]: کشی// کشی لر kişilər

مردمک چشم// مردم[۲۲]: کوز ببکی göz bəbəgi

مرزُبوم: صنور// سنور sınur

مرسوم[۲۳]: بیُروق buyruq

مرهم: ف// معروف məlhəm

ملغم[۲۴]: سجق یاغی sıcaq yağı

منم: بنن// بنم bənin//bənim

موسم[۲۵]: طویک بازار وقتی toyun bazar vaqtı

موم: ف// معروف mum

---

۱ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٦ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱۰ . ک.یوخ

۱۱ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱۲ . ف. یوخ

۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۰ ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۲۱ . ک.یوخ

۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فصل النون

نام[۱]: آد ad

ناخنۀ چشم[۲] : کوزده بتن ات gözdö bitən ət

نازک اندام[۳]: نازک انداملو nazik əndamlı

نافرجام: فایده سز // فایده سوز faydasız

نافرجام[۴]:کججک//کُچوجُک//کوکجک//کچک küçücük

نافرجام[۵]: یرامز yaramaz

ناکام: ناچار naçar

نجم[۶]: ایرق ayrıq

نرم: یوموشاق// یُمُشق yumuşaq

نژم// نزم: بولت // بُلُت bulut

نژم// نزم[۷]: طومان// طُمان// طُمن tuman

نژیم: طومان tuman

نسرم[۸]: الاجق alaçıq

نشرم[۹]: قوز یر qüzey yer

نغام: هوا یوزن طوتان توز//یزن// طوتن hava üzün tutan toz

نقام[۱۰]: توزلو tozlu

نقام[۱۱]: بولانق bulanıq

نم: یاش// یَش yaş

نم[۱۲]: اول əvvəl

نهاد مردُم: آدمُک دوزنی// اَدَمُک دُزَنی adamın düzəni

نهم[۱۳]: طقوزنجی toqquzünci

نیم: یاریم// یَرم// یارم yarım

نیام: قین// قِن qın

نیش کژدم[۱۴]: عقرب نیشتری əqrəb neştəri

فصل الواو

وام[۱۵]: بورج // بُرج bürc

ورم[۱۶]: شش şiş

ویدکم[۱۷]: یوقلانمشدر yavuqlanmışdır

فصل الهاء

هاسُم[۱۸]: بل bel

هشتم[۱۹]: سکزنجی səkkizinci

هفتم[۲۰]: یدنجی yeddinci

هم[۲۱]: اویلَه öylə

هم[۲۲]: بِله bilə

همدم[۲۳]: اویله اولجی öylə olıcı

همدم[۲۴]: بِله اولجی bilə olıcı

هم شکم: اِکِیز// اِیکِیز// اِکِز ekiz

هم شکم: اِکِیز قزدش// اِکِز ekiz qardaş

همنام: آداش// اَدَش addaş

---

۱ . ب. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
٤ . ک.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ // و. یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ.// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ. // ل. یوخ// س. یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ف. یوخ
۱٥ . ب.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . م. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . م. یوخ

هندام: اصول // اوصُل// اوصول üsul

هنکام: وقت vaqt

هوریم[۱]: آق aq

هیزم: اودن// اودون odun

فصل الیاء

یام[۲]: چپرله بلجی çaparla bilici

یازدهم[۳]: اون برنجی on birinci

یشم: یاشیل طاش// بر یشیل طاش// یَشِل yaşıl taş

یکدم: بِر دَم bir dəm

یک چشم[۴]: بر کوزلو bir gözlü

یُشترم[۵]: قورت اشنی qurtaşanı

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

باب النون

فصل الالف

آبادان// آوادان// آبدان[۱]: ابادان abadan

آبادان// آوادان// آبدان[۲]: عمارت imarət

آبادان// آوادان// آبدان[۳]: معمور məmur

آبان[۴]: بر ایک آدی در bir ay adıdır

آبان[۵]: اورته یای آیی orta yay ayı

آبدان: قَوُق// قاوق qavuq

آبدان[۶]: محل آب məhəlli-ab

آبدان[۷]: صولق sulaq

آبدان[۸]: حوض hovuz

آبدان[۹]: مشربه məşrəbə

آبدستان[۱۰]: ابریق ibriq

آب دندان: زبون zəbun

اَبرنجن: بلَزِک// بلازک biləzik

ابرنجن[۱۱]: خلخال xalxal

آبروغَن[۱۲]: اَشک آوزی aşın üzı

آب روغن[۱۳]: اوز öz

آبستن[۱۴]: یوکلو اولمق yüklü olmaq

آبستن[۱۵]: حامله عورت hamilə övrət

آبستن[۱۶]: یکلولک yüklülük

آبستن[۱۷]: یکلو yüklü

آب کین[۱۸]: آبکینه abkinə

اَبومان[۱۹]: پشیمان peşiman

آبیشن// آویشن [۲۰]: کویکو کوککی güyəgü köklügi

آتشدان: اُوجَق ocaq

آتش کون[۲۱]: اود یاقجی od yaqıcı

آجَستن[۲۲]: اغج ağac

آجستن[۲۳]: طاش taş

آختن[۲۴]: الجی alıcı

آخریان[۲۵]: متاع məta

آخریان[۲۶]: قوماش// قُماش qumaş

آخریان[۲۷]:قوماش صوکی//قُماش qumaş süni

اخشیجان: عناصر اربعه ənasiri-ərbəə

آذرکون[۲۸]: صارو کل sarugül

آذریون[۲۹]: خطمی xətmi

آذریون[۳۰]: مرسین mərsin

---

١ . س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ل. یوخ
٤ . م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٦ . ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ب.یوخ// ت.یوخ
١٨ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩ . ک.یوخ
٣٠ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

آذین// آذرین[1]: شهرلرده بیرام کونی و بکلر کلدکی ایلدکلری بزک // اتدکلری
şəhərlərdə bayram güni və bəglər gəldigi eylədikləri bəzək

اربون[2]: صاتو بازار اقچه سی satu bazar aqçası

اربیان[3]: احتیان بالغی ahtıyan balığı

اَرزآن: اوجوز// اُوجُز ucuz

ارزن// ارذن[4]: طاری// طَرُو tarı

ارزن[5]: بر اغج که قتی اولر bir ağac ki qatı olur

ارسلان[6]: معروف ərsalan

ارسن: اردج arduc

ارغن[7]:بینجک دشت قپچاق لغتلرندندر binəcək

ارغُن[8]: بنوت binüt

ارغنون[9]: بر چالغو// چَلغو bir çalğu

ارغنون[10]: بر ساز bir saz

ارغوان[11]: بر چچک// ججک bir çiçək

ارغوان[12]: بر اغجدر که قزل کللری اولر// بر قوپو قزیل چچک bir ağacdır ki qızıl gülləri olar

ارغوان[13]: دلوجه کچی بوینوزی اغج
dəlüçə keçi buynuzı ağacı

ارمون[14]: سفته siftə

---

۱ . ت. یوخ
۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . س. یوخ
٥ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ب. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . م.یوخ// ف. یوخ
۱۲ . ف. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

آرِن// آرنج[15]: درسَک dirsək

ازان[16]: اَندَن andan

از آَن آن: آنُک // اَنوک anun

از آَن آنان: اَنلروک// اَنلرُک anlarun

از آَن این: بونک// بونوک bunun

از آَن اینان[17]: بونلرک//بونلروک bunlarun

از ان ایشان: بونلروک // انلروک// اَکلَرُک
anlarun\\bunlarun

از ان شان[18]: انلروک anlarun

از ان من: بنم// منم mənim\\bənim

از ان مان[19]: مثله mənim\\bənim

از برای من: بنمچون// بنم ایچون// بنومچون
bənimçün

از بهرمن: بنمچون// بنم ایچون// بنومچون
bənimçün

از بهرمن[20]: بندن اوتوری bəndən ötri

اژدن[21]: طوشانجیل tovşancıl

اژدن[22]: الچی alçı

اژکان: غصه ğüssə

اژکن[23]: بلمزلنمک bilməzlənmək

اژکهن: کاهل kahil

اژکهن[24]: اشسز işsiz

اژکهن[25]: باطل batil

---

۱٥ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . م. یوخ
۱۷ . ل. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ //ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ل. یوخ

ازمان// اژمان: دریغ dəriğ

اژمان[۱]: حیف heyif

ازمان// اژمان[۲]: پشیمان peşiman

ازمان// اژمان[۳]: حسرت həsrət

ازمن[۴]: بندن bəndən

آزمون[۵]: آزمایش azmayiş

ازین[۶]: بوندن bundan

آسان: کَکَز kənəz

اسپتان[۷]: یوزرلیک تخمی yüzərlik tuxumı

اسپندان[۸]: یوزرلیک yüzərlik

اسپنون[۹]: بزر قطونا bəzərqətuna

آستان[۱۰]: اشیک eşik

استخوان[۱۱]: سکوک//سوکک//سُکک sünük

استخوان[۱۲]: کَموک// کَمُک kəmük

استخوان زن[۱۳]: لوری قوشی lorı quşı

اِستُرون// سِتَروَن// ستروان[۱۴]: قصر که یوکی اولمیه

بعضلر در که هرکز دغمز qısır ki yüki

olmaya bəzilər erd ki hərgiz doğmaz

اُستون: درَک dirək

آستین: ینک// یک//ییک yin

آستین[۱۵]: قفتان یکی qaftan yini

اسفتان[۱۶]: اسرغان دکینی isırğan dikəni

اسکتان[۱۷]: فرجک اکی یانی fərəcin iki yanı

آسمان: کوک// کُک gök

آسمان[۱۸]: فرس آیلرینک یکرمی یدنجی کونی

Fərs aylarının yigirmi yeddinci güni

آسیابان: دکیرمنجی// دَکِرمَنجِی dəgimənci

آسیابان[۱۹]: دَکِرمن دشیجی dəgimən daşıyıcı

آسیازن[۲۰]: دکرمنجی dəgirmənci

آسیازن[۲۱]: دکرمن دشیجی dəgirmən daşıyıcı

اشتربان[۲۲]: دوه جی dəvəci

اُشنان: چُغان// چوغان// چوغَن çuğan

آشیان[۲۳]: یووَه// یوَه// یُووَ yuva

آفرین: آلقِش alqış

آفرین[۲۴]: خدا xuda

آفریده کان[۲۵]: یرادلمش yaradılmış

افزون[۲۶]: اَرتُق// اَرتوق artuq

افزون[۲۷]: زیاده ziyada

افزونان[۲۸]: ارتقلر artıqlar

افسان: بِلَکی// بِلَکو biləgi

افسان[۲۹]: بلزیک biləzik

اَفسنتین[۳۰]: بر درلو اوت bir dürlü ot

---

۱ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ
٤ . ک.یوخ//م. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ
۱۳ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . م. یوخ// ل.یوخ//س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ل. یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

افسون[۱]: ف əfsun

افسون//افسان[۲]: سحر اوقومق sehr oqumaq

افسون//افسان[۳]: اوفوره مک//اُرمَک üfürmək

افسون[۴]: عجب əcəb

افسون[۵]: بکِ bün

افغان: زارلغی چَغِرمَق//زارلغله چاغِرمَق zarlığla çağırmaq

آفیلن[۶]: بر اوت که افلک درلر// اولک əvələk

اَکسون[۷]: بر نوعه قره رَک اطلسدر bir növ qararaq ətləs

اَکلیون[۸]: کلستان کمخه gülüstan kimxə

آکنان[۹]: مغاره mağara

اکندن[۱۰]: طولدورلمش صوجق toldurulmuş sucuq

اکنون[۱۱]: شمدی şimdi

آکین: یَصدُق ایچی// اِجی yasdıq içi

آکین[۱۲]: یَصدُق yasdıq

آلِن[۱۳]: قپو سوواسی qapu suvası

آماذان[۱۴]: حاضر اولمق hazir olmaq

آماذان[۱۵]: کلمک gəlmək

آمان[۱۶]: سلامت sələmət

---

۱ . م. یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . و. یوخ
۱۲ . م. یوخ
۱۳ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

امرعاشقان// امیرعاشقان: برجچکدر// چچک// بر چیچک bir çiçək

آن[۱۷]: اول ol

آنان[۱۸]: اَنلَر anlar

آن آن: آنُک// انکدُر anun..anundur

آن آنان: انلروکدر// انلروک// اَنلرُک anlarun

آن ایشان: مثل آن آنان// بونلروک// بونلرک bunlarun

آن این: بونک bunun

آن اینان: بونلروک// بنلرُک// بونلرک bunlarun

انبان[۱۹]: طَغَرجُق tağarcıq

انبازان[۲۰]: اورتقلر ortaqlar

انجمن: درنک dərnək

انجمن: مجلس məclis

آن جهان[۲۱]: معروف o dünya

انچنان[۲۲]: انجلین ancılayın

اندرون: اِیچرو// اچَرو içərü

اندون[۲۳]: تکری tanrı

اندون[۲٤]: بویله böylə

اندون[۲٥]: شمدی şimdi

اندهکین// اندوه کین: غصه لو// غصلو ğüssəlü

انشخون[۲٦]: چیچک çiçək

انکبین: بال bal

---

١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ف. یوخ. ل. یوخ
۱۸ . ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ف. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

آن کسان[۱]: اول کمسه لر ol kimsələr

آن من[۲]: بنم// بنوم bənüm

آنی آن[۳]: انکدر anındır

انکدان[۴]: بر اوتدر غریب انجدن دیرلر ğərib incidən

انکشت کمین: سِرچَه// سرجه بَرمق sərçə barmaq

انکشتری کن[۵]: یوزک دوزجی yüzük düzüci

انکیان[۶]: کنکر kəngər

انکیان[۷]: سرغلی sarığlı

انکیبون//اکیبون//آنکسون: بوقلمون کبی بر درلو رنکله کزر بر طونکه هر دمده // بر طون که هر دمده بر درلو رنکله کورینور بوقلمون دیرلر// بر طوندر که هر دمده بر درلو رنکله کورنور بوقلمون کبی bir tondur ki hər dəmdə bir rənglə görünür buqələmun kibi

انکلیون[۸]: انجیل// ترسالر ایچنده بر معتمد کتابدر incil

انیران[۹]: فرس ایلرینک اوتوزنجی کونی Fərəs aylarının otuzuncu güni

آنیسان: یَلان سوز// یلانسُز yalan söz

آنیسون: ف// معروف ənisun

آیین[۱۰]: کوکم güküm

آنین[۱۱]: یایوق// یَیُق// بیوق yayuq

آنین[۱۲]: ناله nalə

آنین[۱۳]: یُیورمَق yayurmaq

آنین[۱۴]: طاش یرقی taş yaraqı

آوان[۱۵]: دِیوان divan

اورمان//اُرمان[۱۶]: زحمت zəhmət

اورنجن[۱۷]: خلخال xalxal

اوژن[۱۸]: اقدرجی معناسنه صفتدر مفعولله مرکب اولنور aqıdırıcı

اویان[۱۹]: طاغ tağ

اویشن[۲۰]: کیَکو اوتی güyəgü otı

آهرمن// اهریمن: دیو div

آهن// آهین: دُمُر//تَمُر təmür

آهنین[۲۱]: تمرلو نسنه// دمرلو// دمرنلو dəmirlü

آهنین: تمردن// دمردن اولان نسنه dəmirdən

آهون: کدوک// کدیک// کَدِک gədük

آهون: دَلیک// دَلِک dəlik

آهون[۲۲]: دیوار دلیکی divar dəligi

آهون[۲۳]: اغز ağız

آهون// آهول[۲۴]: لَغم liğəm

آهون[۲۵]: مغاره mağara

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۱ . ب.یوخ
۱۲ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ف.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٦ . ف. یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . م. یوخ// و. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ف. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک. یازیسی سهودر/یوخ

آهوَن[۱]: یکشنبه کونی//روز yekşənbə güni

اَهوان[۲]: کیک بوزاغوسی keyik buzağusı

ایدون[۳]: بویله böylə

ایذون[۴]: شمدی şimdi

ایذون[۵]: شیلکه şöylə ki

ایزان// ایران: اَیُک اوتوزنجی کونی// ایک اوتزنجی کنی ayın otuzuncı güni

ایشان: اَنلَر anlar

ایشان[۶]: بونلر bunlar

ایمن[۷]: قیغوسز qayğusız

این: بو bu

اینان: مثل ایشان// بونلر bunlar

این جهان[۸]: بو جهان

این چنین[۹]: بونجلین buncılayın

این کسان[۱۰]: بو کشیلر bu kişilər

ایوان: یوجه طاق// اوجه طاق uca taq

ایوان: شاهلر اوتراجق یر// شهلر اوتوره جق یره درلر//اوترجق şahlar oturacaq yer

ایوان[۱۱]: قپو qapu

ایوان[۱۲]: چادر çadır

آیین//آین: توره// تُرَه// طره törə

آیین[۱۳]: ترتیب tərtib

آیین[۱۴]: رسم rəsm

فصل الباء

بابزن//بابذن[۱۵]: تمُر شیش//دَمُر شِش dəmür şiş

پارنجن[۱۶]: اَیَق منکل ayaq məngili

باتنکان[۱۷]: بادَلجان//بادَرجان//بادنجان//باطلجان badıncan//badılcan

باخسه زن[۱۸]: دیور یاپوچی divar yapıcı

بادبان// باذبان : یِلکَن yelkən

باد برین: صبا یِیلِی// یلی səba yeli

بادبیزن[۱۹]: یل ایلیه جک مروحه yel eyləyəcək mərühə

بادخون[۲۰]// بادخور: یل کرَه جک پنجره yan girəcək pəncərə

باد زمستان[۲۱]: قیش یلی qış yeli

بادزن[۲۲]: اود اشلیجک od işləyəcək

بادویزن[۲۳]: یلک yelək

باذستان[۲۴]: طوراق اوتی turaq otı

باذستان[۲۵]: رازیانه raziyana

باذوان[۲۶]: طوراق اوتی turaq otı

باذوان[۲۷]: رازیانه raziyana

---

۲۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک. یوخ// ف. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ل. معناسی یوخ
۱۸ . ک. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

باذوان[1]: یقه yaqa

باران: یَغمور// یَغمُر yağmur

باردان[2]: یوک یاب قویاجق// یک یاپ قیجق// یُک یپ قویَجَق yük yap qoyacaq

باردان[3]:قاب قجق قویجق نسنه qabqacaq qoyacaq nəsnə

بارسنجن[4]: پَرسَنک pərsəng

پارسیان[5]: زاهدلر zahidlər

بازرکان: ف// معروف bəzirgan

بازستان[6]: عشر الیجی əşr alıcı

بازستان[7]: باج الیجی bac alıcı

بازکون[8]: اکری əgri

بازکون[9]: باشی اشغه başı aşağa

بازوان[10]: چپ çəp

باسامان: صالح salih

باسامان: یونلو// یُنلو yönlü

باسامان[11]: ایو əyü

باسامان[12]: صابر sabir

باسبان// پاسوان: ف pasban

باسبان// پاسوان[13]: نوبتجی növbətci

باسبان// پاسوان[14]: بکجی bəgci

باستان[15]: قدیم qədim

باستان[16]: اوکدونکیلر önündəkilər

پاسیان[17]: اَسکی əski

پاسیان[18]: قدیم qədim

پاشنین[19]: تخته پاره‌لری که اغجدن قوپررلر taxta parələri ki ağacdan qopararlar

باطن[20]: کزلو gizlü

باغبان// باغوان: ف// معروف bağban

پاک دامن[21]: آری اتکلو//ایری//ارو arı ətəklü

پاک دامن: ایو نظرلو eyü nəzərlü

پاک دامن[22]: ایو اتکلو eyü ətəklü

پاک دامن[23]: آری نظرلو arı nəzərlü

پاک دامن[24]: زنادن برو zinadan bəri

پاک دامن[25]: آری آدلو arı adlu

پاکین[26]: اریلر arılar

بالاترین[27]:بوندن یوقارورق bundan yuqaruraq

پالان[28]: ف// معروف palan

پالان[29]: صمر səmər

بالان[30]: دهلیز dəhliz

بالان[31]: ترخانه tərxana

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ل. یوخ// ل. یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ل. یوخ
۲۲ . ک.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ف. یوخ

بال زن[۱]: قنات قاقجی کوکرجین qanat qaqıcı gögərcin

بال زین[۲]: دبَنکُو dibənkü

بالش چرمین[۳]:کوندن یصدق göndən yasdıq

بالش چرمین[۴]:سختیان یصدق saxtyan yasdıq

پالیزبان[۵]: بوستانجی bostancı

پالیزبان[۶]: باغجی ار bağcı ər

پالیزین[۷]: دبنکی dibənki

بالین: یَصدُق yasduq

بام‌ستون[۸]: چارداق که استونلری دخی دوزنلمش çardaq ki süyunları daha düzənilmiş

بان: بر اغج خوش قخولو که اکا قد تشبیه اولونور // بر اغج ایدیدر bir ağac

بان[۹]: بر نباتنک تخمدر که اهل اکسیر انک یغیله بعضی ادویه نی تنقیه ادرلر bir nəbatın tuxumudur ki, əhli iksir anun yağilə bəzi ədviyələri tənqiyə edərlər

پایان: صُوک// صُک son

پای افرنجن[۱۰]: ابق منکلی ayaq mənəli

بتیان: دُشمَن // دوشمان duşman

بجان من[۱۱]: بنم ایچون bənim içün

بچکان[۱۲]: اوغلانجوقلر oğlancuqlar

بخکلویون[۱۳]: چتین قوز çətin qoz

بخجکین[۱۴]: جکر یلانجی cigər yalancı

بخلکون[۱۵]: چیک قوز çətin qoz

بخلکون[۱۶]: مثل بخکلویون çətin qoz

بخوردان[۱۷]: بخورجی buxurcı

پدرزن[۱۸]: قین آتا// قین آته qayınata

بدن[۱۹]: معروف bədən

بدین[۲۰]: بوکا buna

بدین[۲۱]: بونکله bunla

برابر من: بنم قَرشُوم//بنوم قَرشُم bənim qarşum

براذران[۲۲]: قَرداشلر qardaşlar

بُران[۲۳]: کسکون//کَسکُن kəsgün

بُران[۲۴]: کَسکَن kəsəgən

پَران[۲۵]: اوچوجی uçucı

پران[۲۶]: طغلمش tığılmış

برای من[۲۷]: بنمچون// بنومچون bənimçün

بر باران[۲۸]: یغموره اَکِلَن//یغمره yağmura əkilən

بربروشان// پُروشان[۲۹]: اومت//اُمُت ümmət

بربط زن[۳۰]: قوپوزچی qopuzçı

بر بهمن[۳۱]: اورته قیش ایی orta qış ayı

---

۳۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ ..م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹.. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٤ . م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ف. یوخ
۲۹ . ف. یوخ// ل. یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

پَرپهن[۱]: پرپرم pərpərəm

پربهن// بربهن[۲]: تخمکان toxumkan

پرچین[۳]: چَالوُ çalu

پرچین[۴]: دیوار کنارلری// کناری divar kənarları

پرخین[۵]: فدا fida

پردستان[۶]: اُمت ümmət

برزا کُن[۷]: اکنجی əkinci

برزن: اوزُن صوقق// سُوقَق// سُقَق// سُقاق uzun soqaq

برزن[۸]: محله məhəllə

برزون[۹]: ترکی آت türki at

برزین: ابراهیم عس ملتندن بر دانا کشی// ابراهیم امامرلندن بر کشی İbrahim millətindən dana bir kişi

برسون[۱۰]: فرفیون fərfiyun

برسیان[۱۱]: ماططَق matıtaq

پرسیاوشان[۱۲]: بلدری قَرَه baldırı qara

برفدان[۱۳]: قارلق qaelıq

برقندان: شک کونلری// کُنلَری şən günləri

برکریزان[۱۴]: کوز ایی küz ayı

برکستوان: آت چُوقَلی//چُقِلی at çuqalı

۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ
۳ .م. یوخ
٤ .م. یوخ// ل. یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ل. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

برکوکان[۱۵]: نوای مطرب nəvayi-mütrib

پرکین[۱۶]: اوجق ocaq

پرمایون[۱۷]: فریدون صغری Fridun sığıri

بر من[۱۸]: بنم اوزرومه bənim üzərümə

پرن[۱۹]: اولکر// اُلکر یلدزی Ülkər yulduzı

پرن[۲۰]: آی ay

برَن[۲۱]: سیرکو sirgü

پر نان[۲۲]: اتمک الاجه سی ətmək alacası

برنجن[۲۳]// ابرنجن: بلزیک biləzik

پرندون: اوتکی کجه// اوته کی کیجه// اتاکی کجه //اتکی کجه ötəki gecə

پرنیان[۲٤]: حریر hərir

بُرون : طَشرَه taşra

پرویزن//پرویزان[۲٥]:اَبرشم آلَک ibrşim ələk

پروین: اولکر// اُلکر ülkər

پُرهان[۲٦]: کُونُو günü

پُرهان[۲۷]: غصه ğüssə

برهمن[۲۸]: طانشمند tanışmənd

برهمن[۲۹]: حکیم آدلو hə adlu

برهنکان[۳۰]: یالنجاقلر yalıncaqlar

۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . م. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// و. یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

پرهون// پریون: پَرکَل دایره سی//دایرسی// طایره سی pərgəl dairəsi

بریان: ف// معروف biryan

پریشان[۱]: طاغوق// طَغُق tağuq

پریشان[۲]: طَغُنُق dağunuq

پریون// بریوت: دَمرَه کُو//تمرکی//دمرکو dəmrəgü

پریون[۳]: قوزلوغن qozluğan

بزرکان[۴]: اولولر ulular

پژمان[۵]: قَیغُلو qayğulu

پژمان[۶]: قیغو qayğu

پژمان[۷]: غصه لو ğüssəlü

پژوین[۸]: مردار murdar

پژوین[۹]: چرکین çirkin

پزهان// بزهان[۱۰]: ایرتمک//ایرتمق irtəmək

پزهان// بزهان[۱۱]: کَنور kənvir

پزهان// بزهان[۱۲]: آرزو arzu

پژهان[۱۳]: شادلق şadlıq

بزین[۱۴]: ییه صو yiyəsü

بسابان[۱۵]: زاهد zahid

بسابان[۱۶]: اوصلو uslu

۱ . و. یوخ
۲ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ //ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ //ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

بسان[۱۷]: صورقون sorqun

بسان[۱۸]: طعام təam

بس بود بر من[۱۹]: یتر بکا yetər bana

بُستان: ف// بوستان bostan

پستان: اَمجَک əmcək

پستان[۲۰]: فستقلر fıstıqlar

پس کوههٔ زین: اَیَرک اَرد قَشی// اَیروک ارد قاشی əyərün ard qaşı

پسین[۲۱]: صُکرَه غی//صوکره غی//صوکرغی//صکرغی sonrağı

پسین[۲۲]: صکره sonra

پسین[۲۳]: کری gəri

بسمان[۲۴]: اوچ öc

پشتی بان// پشتوان// پشتیوان[۲۵]: ارقه ویره جک// ارقه ویریجی arqa verəcək

پشتی بان[۲۶]:خاتل اغجی//ختل//قتل xətil ağacı

پشتی بان// پشتیون: تکیه لنه جک//تکیه لنجک // تَکیلَنَجَک təkyələnəcək

پشتی بان[۲۷]: قپو آغجی qapu ağacı

پشتی بان[۲۸]: طاینجق tayancaq

پشمین[۲۹]: یکلو yünlü

بشوتن[۳۰]: بدخو bədxu

۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ// و. یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

پشیمان: ف// معروف peşiman

بشین[۱]: ارتقلو artıqlu

بعد از ان//بعدزان: اَندَن صُکرَه//بوندن صکره andan sonra

بغلان[۲]: توابع بلخ Bəğlan-təvabe Bəlx

بلکن// پیلکن[۳]: مَنجَلق//مانجلق mancalıq

بلکن// پیلکن[۴]: مَنجِنیق mancanıq

پلندین: قپو پروازی// برواز qapu parvazı

پلندین: اَو چَورَه سی// او چوروسی//اجورسی ev çəvrəsi

بمن[۵]: بکا bana

بمن[۶]: بنمله bənimlə

بُن// بون[۷]: دیب// دب// دیپ dib

بُن[۸]: کوک kök

پنبه کَن[۹]: پموقجی pamuqçı

پنجشکریان[۱۰]: بنوش اغجینک یمشی که لسان عُصفر درلر bənəvəş ağacının yemişi ki, lisani-əsfər derlər

پنجکان[۱۱]: بش بش beş-beş

پنجمین[۱۲]: بشنجی beşinci

بند آهنین[۱۳]: بوقاغو buqağu

بنطافلون[۱۴]: بش برمق اوتی beşbarmaq otı

پنهان[۱۵]: ف pünhan

پنکان[۱۶]: طاس tas

پنکان[۱۷]: کوچک طاس küçük tas

پنکان[۱۸]: فقاجی طاسی qafacı tası

پنکان[۱۹]: شربت طاسی şərbət tası

پنکان[۲۰]: ساعت شیشه سی saat şişəsi

بُنکَن[۲۱]: کوک چقره جق kök çıqaracaq

پوته کان[۲۲]: بوته قندوغی buta qanduğı

بوری زن[۲۳]: معروف burizən

پوست لیان//پوستیان[۲۴]: صغری sağrı

پوستین[۲۵]: کُورَک//کُرک kürk

بوستین[۲۶]: عیبلامق eyblamaq

بوغلَصتَن[۲۷]: کاوزبان gozban

بوقلمون[۲۸]: درلو درلو رنکلر//کلستانی کَمخَه در درلو درلو کورینور dürlü-dürlü rənglər

بوکان[۲۹]: بوزلق buzluq

بوکان[۳۰]: مزر mizrə

بوکان[۳۱]: رحم rəhim

پوکان[۳۲]: اوغلان یاتاغی oğlan yatağı

---

۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ف. یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ف. یوخ// س. یوخ
۱۹ . م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
۲۰ ک.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ //ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . م. یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

بومهن[1]: زلزله zəlzələ

پویان[2]: ییلگَن yilgən

بوی مادران[3]: قوان چیچکی qovan çiçəgi

بوی مادران[4]: ایبر یاوشان ipar yovşan

بوی مادران[5]: ایوه دانا ayva dana

بویدان[6]: قابورجق//قپرجق//قُبُرجق qaburcaq

بهاران[7]: معروف baharan

بهاران[8]: اوکوز کوزی öküz gözi

بهان[9]: یکلر yeklər

بهتان[10]: ف// معروف böhtan

بهتران[11]: اَیُولَر əyülər

بهترین[12]: یِکرَک yegrək

بهرمان[13]: قِزِل یاقوت qızıl yaqut

بهرمان[14]: ابریشم قفتان əbrişəm qaftan

بهر من[15]: بندن اوتوری bəndən ötri

پهلوان[16]: چری باشی çəri başı

پهلوان: ف// معروف pəhləvan

پهلویان[17]: یانلری yanları

پهلویان[18]: اَیَکُو eyəgü

بهمان[19]: فلان یلکی filan yilki

بهمن[20]: اون برنجی آی on birinci ay

بهمن[21]: فرس ایلرینک اکنجی کونی fərəs aylarının ikinci güni

بهمن[22]: ارته قش آیی orta qış ayı

بهمن[23]: ایکی درلو اری در بری آق و بری قزیل iki dürlü arıdır biri aq və biri qızıl

بهمن[24]: علم شخص Bəhmən

پهن// پهین: اینلو// انلو enlü

بهین[25]: یکرک yegrək

بیابان[26]: یبان یری yaban yeri

بی آن[27]: آنسز ansız

پیرامون//پیرامن: چَپ چَورَه çəpçörə

پیراهن: کوکلَک könlək

پیراهن[28]: کوملک gömlək

پی روان[29]: ardınca gedən

بیرون// برون: طَشرَه taşra

پیره زن//پیرزن: قَری qarı

پیره زن//پیرزن [30]: عَورَت övrət

بی سامان[31]: فاسق fasiq

پیشکان[32]: اوغلن طغردن عورت oğlan toğurdan övrət

---

۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ
۲۹. ک.یوخ//م.معناسی یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ // ب. یوخ// ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//م. یوخ//. ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//. ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

بیشکان[۱]: مَامُو mama

پیشکان[۲]: اَوُردَه avurda

پیش کوهۀ زین: اَیرُک اوک قاشی// اَیروک// قشی əyərin ön qaşı

بیشین// پشین[۳]: اَرتُغلی// ارتُقلی// ارتقلو artığlı

پیشین// پشین: اوکدونکی// اُکدَنکی//اوکدکی öndəki

پیشین//شین: اویله//اُیله öylə

پیشین//شین: اویله نمازی öylə namazı

پیکان[۴]: اوق دمره نی//دُمرَن oq dəmrəni

پیکان سرپهن[۵]: اوجی یصّی تمرن ucı yassı təmrən

پیکن[۶]: قز الک// قل الَک qıl ələk

پیکن: کُزر// کوزر gözər

پیکن[۷]: بُیُک قلبور//اُبیوک قلبیر böyük qalbır

پیلبان: فیلجی// فیلجِ// فِلجی filci

بیمارترین// بیماری ترین: صیروجغی// صیرُجغی sayrucağı

بیمارژون: صَیرولقدَن طورمش// دُرمش sayrulıqdan turmuş

بیمارستان[۸]: بیمارخانه bimarxana

بیمارستان[۹]: تیمارخانه timarxana

بیمارکونه[۱۰]: صیرو بکزلو sayru bənizlü

پیمان: عهد əhd

پیمان: قول qovl

پیمان[۱۱]: اولجک// اوج ölçək

بین[۱۲]: کور دیمکدر gör

بیوکان// پیوک[۱۳]: کلن gəlin

بیوکان[۱۴]: کویکویه دیرلر güyəgü

فصل التاء

تابان: یلدریجی//یلدرایجی//اِیلدِرَجی yldırayıcı

تاب رسن[۱۵]: ایب قتی ip qatı

تابستان: یای// یای فصلی yay

تابستن[۱۶]: یای ایی yay ayı

تالشان// تالسان[۱۷]: طَیلَسان taylasan

تابه بریان//تاوه[۱۸]: معروف tava biryan

تاغستان[۱۹]: داغنلو یر dağınlu yer

تالسان[۲۰]: طایلسان taylasan

تاوان: اودَک// اُدَک ödək

تاوان[۲۱]: بورج// بُرج borc

تاوان[۲۲]: بزک bəzək

تُبان[۲۳]: تمان tuman

تبرزین: اَیَر ناجاغی//نَجاغی//نَجَغی əyər nacağı

تبرزین[۲۴]: طوپوز topuz

۳۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ
۱ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ
۲ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۳ . م. یوخ
٤ . ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ//. ل. یوخ// و. یوخ
٦ . و. یوخ
۷ . م. یوخ// و. یوخ
۸ . ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ//. ف.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ//. ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

۱۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ف. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

تبرزین[۱]: چومق çomaq

تبرزن[۲]: بالته جی baltacı

تحتهٔ نان[۳]: یصطغاج yastağac

تخمکان: بر اوت bir ot

تخمیان[۴]:تخمکین طوخمی toxumgin toxumı

ترجمان// ترجمن[۵]: دلبند dilbənd

ترخون: ف// معروف tərxün

تردامن[۶]: یاوُز نظرلو// یَوُز نظرلو yavuz nəzərlü

تردامن[۷]: یَرَمَز نظرلو yaramaz nəzərlü

تردامن[۸]: حیز// حیض hiz

ترسان// ترسیان[۹]: قُورقَق qorqaq

ترسان// ترسیان[۱۰]: قُورقُو//قُرقو qorqu

ترسایان[۱۱]: کافرلر kafərlər

ترش شیرین: مایَه خوش// میخوش meyxoş

ترکون[۱۲]: قَنجیق qancıq

تُرنجان[۱۳]: بادرنبو badıranbu

ترنجبین// ترکُبین[۱۴]: کَزَنکو gəzəngü

ترنکبین// ترانکبین: بصره بالی Bəsrə balı

تَریان: چِت قَلبُر//چیت قالبور çıt qalbur

تشت خوان[۱۵]: سینی sini

تکین[۱۶]: پهلوان pəhləvan

تلاتون//تلاتوف: مرداردن یغلنمین آدم//یِغلنن// یِغلنمور// یغلنمز murdardan yığlanmaz adam

تله زنان[۱۷]: اکسه لمک

تَن: ف// معروف tən

تُن[۱۸]: بر نوعه بیوک بالقدر که بحر مظلمدن شام دکزنه چقر bir növ böyük balıqdır ki, bəhri-Müzləmdən Şam dənizinə çıqar

تنبان// تومان: تُمان // تومان tuman

توان[۱۹]: کوج güc

توان[۲۰]: کوجی یتمک güci yetmək

توان[۲۱]: ایلمکی یرار eyləməgi yarar

توان[۲۲]: الدن کلر əldən gələr

توباتون[۲۳]: کلخان külxan

توبان[۲۴]: کورشچیلر طونی gürəşçilər tonı

توپ رسن// تورسن[۲۵]: اپ قابی ip qabı

توران[۲۶]: ف// معروف Turan

توسن : ف tövsən

توسن[۲۷]: کوده ات gödə at

توسن//توسون: یاوز ات // یَوز آت yavuz at

---

۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ب.یوخ//ت.یوخ
۷ ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ت.یوخ
۸ . و. یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ
۱۰ . ف. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱٥ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

توشدان[۱]: ازیق قویجق azıq qoyacaq

توشمان// توشه مان: قوتلو qüvvətlü

توشمان[۲]: نشان nişan

توشمان[۳]: سرای او saray evi

تون[۴]: کُلخان// کُلخَن külxan

تون[۵]: شهر ادی Tun-şəhər adı

تونیان[۶]: کلخانجیلر külxancılar

تهمن[۷]: پادشاه آدی Təhəmtən-padçah adı

تیردان[۸]: اوقلُق oqluq

تیردان: تیرکَش// تَرکَش// تَرکَشلو tirkəş

تیردان[۹]: اوقلُو// اوخلو oqlu

تیرنان//تیربان: اوقلاغو// اُقلَغو// اوقلغو oqlağu

فصل الجیم

چارکون[۱۰]: بَسباَسَه bəsbasə

چارمیخ پالان[۱۱]: پالان اغجی palan ağacı

چارمین[۱۲] : دوردنجی dördünci

جاروب زن[۱۳]: سپرکجی süpürkəci

جامکان: ف// معروف

جامدان// جامه دان: طون قویجق// قویاجق//
قویه جق// قیجق نسنه ton qoyacaq nəsnə

جامدان[۱۴]: طوشک قویجق töşək qoyacaq

جامین: جاملو// چاملو çamlu

جامین// چمین: سُدُک// سیدک sidik

جان[۱۵]: جنیلر آتی cinilər atı

جان: ف// معروف can

جانان[۱۶]: معروف canan

جاویدان: ابدی// ابد əbədi

چبدان[۱۷]: صَبَلُوج ویرمَق sapaluc vurmaq

چتن[۱۸]: اَیَرک قملری əyərin qomları

جُداکان// جذاکان: ایرولَر// اَیرِلَر ayrular

جُدان[۱۹]: غیریلر ğeyrilər

جُدان[۲۰]: ارتقلر artıqlar

جدکان[۲۱]: مخالف تدبیرلر müxalif tədbir

چراغدان[۲۲]: چراغ قویجق çırağ qoyacaq

چراغدان[۲۳]: چراغ اتدکلری التک باشی

چراقین//چراغین: چراقبه//چراغبا//چِرَقبَه çıraqba

چرامن// چرامین: اوتلاق//اوتلَق//اُتلاق otlaq

چرامین[۲۴]: علف ələf

چرب سخن[۲۵]: ایو سوزلو əyü söz

جُرعدان[۲۶]: ماسلق قویجق maslıq qoyacaq

چشمه زن[۲۷]: معروفçeşməzən

جشن//**چشن**: بیرام bayram

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ف. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

جعن[۱]: قلیج باغی qılıc bağı

جعن[۲]: بورما burma

چکن[۳]: بر نوعه مرغوب اطلس در bir növ ətləs

چکن[۴]: خروسک بوینی توکلرندکی دخی دیرلر
xoruzun boynu tüklərinə daxı derlər

جلنجبین: کُلَنکبین kələngəbin

جُمان[۵]: نازیله صالنجی nazilə sallancı

چمن[۶]: ف çəmən

چمن[۷]: چایر çayır

چمن[۸]: صو بندی su bəndi

چمن[۹]: باقچه baqça

چمن[۱۰]: بقلر اچنده طوغری اچق یول baqça
içində doğrı açıq yol

جماز دوان[۱۱]: دوه جی dəvəci

چنان[۱۲]: انجلین ancılayın

چنان// جنان[۱۳]: اَیلَه eylə

جنبنده کان[۱۴]: دپره نجیلر dəprəncilər

چندان[۱۵]: اولقدر olqədər

چندان[۱۶]: نیچه neçə

چندن//جندُن[۱۷]:صندل اغجی sandal ağacı

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ف. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ف.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ف. یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ت. یوخ
۱٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ت.یوخ

چندن// جندُن[۱۸]: صندل sandal

چندین[۱۹]: بر نیچه bir neçə

چندین[۲۰]: بوقدر bu qədər

چنین: بونجلین buncılayın

چنین[۲۱]: بویله böylə

جوان// جوبان[۲۲]: یِکِت yigit

جوانان// جوبانان[۲۳]: جمع یکتلر yigitlər

چوپان// چوبان: ف// چُبان// جوبان çoban

چوب زین[۲٤]: ایر صغرسی əyər sağrası

چوپکین[۲٥]: پمق چقره جق pamuq çıqaracaq

چوب نان[۲٦]: اُقلَغُو oğlağu

چوبین[۲۷]: اغجدن اولن نسنه ağacdan olan

جوشن: چوقال// چُقَل//چوقَل çuqal

جوفکین[۲۸]: پموق تمری pamuq təmiri

چوکان:چوکَن//چُکَن//چوکان//جوکن çövgən

جولان[۲۹]: معروف cövlan

جو من[۳۰]: بنم کبی bənim kibi

چون: نته // نتا netə

چون: کبی kibi

چون[۳۱]: نچه necə

چونان[۳۲]: اَیلَه əylə

---

۱۸ . ف. یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

جویان: استَیجی//استیجلر istəyicilər

جهان: ف// معروف cahan

جهان[۱]: اخرت axirət

جهان[۲]: روزکار ruzgar

چهان[۳]: چق çoq

جهانیان[۴]: تکری تعالی tanrı

جهودان[۵]: جهودلر cuhudlar

چین: معروف بر اقلیم// اِقلِم bir iqlim

چین: قِورِم qıvrım

چین[۶]: بُکلَم bükləm

چین[۷]: دوشرمک dəvşürmək

چیستان[۸]: مثل məsəl

چیستان[۹]: یکلتج yanıltıcı

چیستان[۱۰]: عجب سوز əcəb söz

چیستان[۱۱]: اتمجه دیدکلری سز atmaca söz

چیلان// جیلان: قورتلر اولدغی میشه// قرتلر // قوردلار qurtlar olduğu meşə

چینه دان[۱۲]: قُرسَق qursaq

فصل الحاء

حبردان[۱۳]: دویت dəvit

حرون[۱۴]: کوره آت kürə at

حزیران[۱۵]: بر آیک آدیدر روم تاریخنده آنک اون دوردنجی کونی سرطان برجنه bir ayın adıdır Rum tarixində anun on dördüncu güni Sərətan bürcünə...

حلقه چین[۱۶]: حلوا halva

حمدان[۱۷]: ارک آلتی ərin aləti

حیران[۱۸]: قاماشمش qamaşmış

حیزان[۱۹]: مخنثلر müxənnəslər

فصل الخاء

خاتون [۲۰]: قادین// قطین// قاطن//قَطون// قادن // قاطون qadın

خاتون[۲۱]: کیرجه// کرَجَه//کِرَچَه kirəçə

خارنان[۲۲]: قازغان qazğan

خارون[۲۳]: چالی çalı

خاقان: خان کبی// خان کبیر xani-kəbir

خاقان[۲۴]: سلطان sultan

خاکدان[۲۵]: طپراقلق// تُپرَقلق topraqlıq

خاکدان[۲۶]: چوپلیک çöplük

خاکستردان[۲۷]: کل دکجک یر kül dökəcək yer

خامدان: قلم قویجَق//قُیَجَق qələm qoyacaq

۳۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ف. یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ف. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۰ . ف. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

خامیان[۱]: اسنمک əsnəmək

خان[۲]: بک bəg

خان: سلطان sultan

خاندان// خانه دان [۳]: اَو اسّی ev iyəsi

خاندان// خانه دان[۴]: اَو قَومی ev qovmi

خانمان[۵]: طَوَر// طوار tavar

خانمان[۶]: اُرُز// اُروز// اُورُز uruz(ruzi)

خانمان[۷]: مال mal

خانمان[۸]: مملکت məmləkət

خانمان[۹]: دُکلی رخت dükəli rəxt

خانمان// خانه دان [۱۰]: اَو بَرخ i ev bərxi

خانۀ کمان[۱۱]: یای بغری yay bağrı

خاین[۱۲]: معروف xain

ختلان[۱۳]:ختن ولایتنده بر یرک آدیدر Xutlan bir yerin adı

ختن[۱۴]: بر مملکت Xütən bir məmləkət

خداخون: شهادت برماغی// بَرمَغی şəhadət barmağı

خدایکان[۱۵]: سلطان sultan

خدایکان[۱۶]: اولو ulu

خدایکان[۱۷]: صاحب دولت sahibi-dövlət

خراطین[۱۸]: صُغُلجان soğulcan

خراطیون[۱۹]: یر باغرماغی

خربان[۲۰]: اشکچی eşşəkçi

خُرجین//خورچین: اکبه//هَکَبَه həkbə

خرک زمین[۲۱]:یره سرونور یورر ایقلوجا جانوردر yerə sürünür yürür ayaqlıca canavar

خرمان: کون آغلی// کُن// کونی gün ağılı

خرمدان[۲۲]: کیسه kisə

خرمدان[۲۳]: چانق çanıq

خرمن: ف// معروف xırman

خزان[۲۴]: کوز آیی küz ayı

خزان[۲۵]: کُز آیینک اون سکزنجی کونی küz ayının on səkkizinci güni

خَزمیان[۲۶]: قُندُز قَیرِی qonduz qırı

خزیران[۲۷]: قشک اول آیی qışın əvvəl ayı

خشتزن//خشتیزن: کربیج کَسجی// کرپچ کَسیجی // کرپچ kərpic kəsici

خشمکین: خَشملو xişmlü

خشمکین[۲۸]: غصه لو ğüssəlü

خشمکین[۲۹]: قاقیغان qaqığan

خشمکین[۳۰]: غضبلو qəzəblü

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ف. یوخ
٤ . ف. یوخ
٥ . ف. یوخ
٦ . ف. یوخ
۷ . ف. یوخ
۸ . ف. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

خشین: بولانق رنکلو//بولَنوق// بولنُق bulanıq rənglü

خشین[1]: بر اصل طوغان// طُغان bir əsl toğan

خشین[2]: اقچل نسنه aqcıl nəsnə

خشین[3]: طنلو آق نسنه tanlu aq nəsnə

خفتن: یَتسُو yatsu

خفتن: اویومق// اَویمَق// اُیومَق// اُیمَق uyumaq

خفتان[4]: کیم geyim

خفتان[5]: جوشن cövşən

خفتان[6]: پَمُق چوقال// چُقالی// چقل// چغل pamuq çuqal

خفتان [7]: چُقَل// چقلی// چوقال çuqal

خفتان[8]: کیم پمقدن اولور جنک یوزنده کیجک geyim pamuqdan olur cəng yüzündə geyəcək

خلخان[9]: چوغانه بکزر بر اوتدُر اندن کلکر ایدرلر çoğana bənzəe bir otdur andan gilkir edərlər

خُلقان[10]: اَسکِی کیسی əski geysi

خُلقان: اَسکِی əski

خماهن: قَرَه مُهرَه که قزلسقو اولا// قزل سغو // سَغِی// قزل صاغ اوله qara möhrə ki qızılsağu ola

خندان[11]: کولیج// کُلجِی// کولجی gülüci

خندان[12]: کولکن güləgən

خوان// خون[13]: نعمت nemət

خوان// خون[14]: یین yeyən

خوان// خون[15]: حاضر ییجک hazir yeyəcək

خوجه تاشان[16]: بر کشی قوللری bir kişi qulları

خودبین: کَندِن کوروجی// کندزن کُرجِی// کندوزن // کندوی کورجی kəndözin görüci

خودبین[17]: اوزُن کوریجی özün göriyici

خوستران//خواستران: اوشَجُق قورتچوغزلر// اُشَجق قُرتجغَزلر//اُوَق قورقتجق لر// اَوَجُق قوردجغزلر uşacıq //uvacıq qurtcuğazlar

خون: قان qan

خون[18]: یَغرق yağrıq

خون سیاوشان: اکی قرداش قانی// ایکی قَردَش قنی iki qardaş qanı

خوهن[19]: کوزل یاغ gözəl yağ

خوهن[20]: باغ حره کی bağ hərəgi

خوی چین[21]: یونه yona

خوی چین[22]: ایرمه ayırma

خوی چین[23]: عرقیه ərəqiyyə

خوی چین[24]: درسلجک dəri siləcək

---

۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ // ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ل. یوخ// و. یوخ
۸ ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ //ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ
۱۱ . م. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . س. یوخ// و. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ف. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ

خوی چین[1]: تکلتی təkləti

خویشاوندان[2]: حشملر həşəmlər

خویشاوندان[3]: قوملر qovmlar

خویشتن//خیشتن: کندوسی//کَندُو//کندی kəndisi

خیزران[4]: اغج دبی ağac dibi

خیزران[5]: اغج کوکی ağac köki

خیزران[6]: بر نوعه اوزون چبق در که اندن قلخان ایدرلر bir növ uzun çubuqdur andan qalxan edərlər

فصل الدال

دار برنیان[7]: باقم اغجی//بقم baqam ağacı

دار بُزین[8]: ایت اوزومی it üzümi

دادستان[9]: داد ایلیجی dad eyləyici

داستان: ف dastan

داستان: حکایت hekayət

داشن[10]: عطا əta

دامان// دامن: اَتَک ətək

دبستان[11]: مکتب خانه məktəbxana

دبیرستان// دبرستان: مکتب məktəb

دبیرستان// دبرستان: مکتب خانه məktəbxana

دختر زن[12]: اوکی قیز ögey qız

دده کان//ددکان[13]: قورت قوش//قرت qurtquş

دده کان// ددکان[14]: یرتجی جانورلر// یرتجیلر// یرتجلر yırtıcı canavarlar

در آن[15]: انده anda

دراز زبان[16]: یوزسز yüzsüz

دراقن[17]: بر نوعه شفتالودُر bir növ şəftalu

دربان: قپوچی//قاپوجی//قبوجی//قَپُجی qapucı

درختستان//درخستان[18]: اغجی چُق ییر// اغج چوق یر ağacı çoq yer

درختستان[19]: اغجلق ağaclıq

درخشان[20]: یلدرایجی yıldırayıcı

درخور تن[21]: کندو قدرنجه kəndü qədrincə

درفشان[22]: یلدرایجی yıldırayıcı

درکون[23]: قپو اوستی qapu üsti

درکون[24]: اولو قنده uluqında

درکون[25]: ترکی قایش tərki qayış

درمان[26]: اَمسَم// ام سم əmsəm

درم زن[27]: اقچه کسجی aqça kəsici

در من[28]: بنده bəndə

---

٢٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

---

١٣ . ف. یوخ
١٤ . ف. یوخ
١٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ف. یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ف. یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

دروازیان[۱]: دربند بکچی سی dərbənd bəkçisi

درودکر[۲]: دولکر dülkər

دروزن[۳]: تخیل بجدرمک taxıl biçdirmək

دروغ زن[۴]: یلانجی yalancı

درون: اِیچرو// اجَرو // اِچرو içərü

دُرَیحان[۵]: اولدر که هر برجک دره جه لرن اوچر اوچر قسمت ایدرلر oldur ki , hər bürcün dərəcələrin üçər-üçər qismət edərlər

درین[۶]: بونده bunda

دُژن[۷]: ایتی iti

دستاران// دستان: شاکردانه şagirdanə

دست ابرنجن// برنجن[۸]: ال بلیزکی// بلرزوکی əl biləzigi

دستارخون[۹]: پیشکیر pişgir

دستان[۱۰]: مکر məkr

دستان[۱۱]: حیله hilə

دستان: رستمک باباسی Rüstəmin babası

دُستون: سَرکَن sərgin

دست شکن[۱۲]: قورجق qıvırcıq

دستوان[۱۳]: ناطر natur

دشتوان[۱۴]: قورُجی qorucı

دشتوان// دشتمن[۱۵]: باغ باغچه بکلیجی// بغچه// بخچه bağ-baxça bəkliyici

دشمن: ف// معروف düşmən

دشمنان[۱٦]: دشمنلر düşmənlər

دغلزن: قلبلق ایدیجی// قلبلک ایدیجی// قَلپَق ادُجی qalabalıq edici

دغلزن[۱۷]: قالبازان qalıbazan

دغل زن[۱۸]: کندو خاتونندن غیری خاتونه دکمک kəndi xatunundan ğeyri xatuna dəgmək

دکان[۱۹]: اکثر əksər

دکان: ف// معروف dukan

دکران[۲۰]: غیریلر ğeyrilər

دکرکون[۲۱]: بر درلو دَخی bir dürlü daxı

دلستان[۲۲]: کوکُل آلجی könül alıcı

دلفین[۲۳]: طکز بالق tonuz balıq

دلفین[۲۴]: صویه دوشوب قورتلان بالق suya düşüb qurtaran balıq

دمان[۲۵]: اوجه uca

دَمَتان: رازداش// رازدَش razdaş

دمنه کان[۲٦]: حیله کار hiləkar

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . و. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . م.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

دندان: دیش// دش diş

دوان[1]: یلیجی yilici

دو برادران[2]: فرقدان یلدوزی fırqdan yulduzı

دو برادران[3]: سکسان sınsın

دو چندان[4]: ایکی اول مقدار iki ol miqdar

دودمان: اولو قبیله // قبیله qəbilə

دودمان اوبا // اوبه// اُبه oba

دور آنین[5]// رانین: چاغشیر çağşır

دوربین: ارخدن کرجی// اراقدن کوریجی//
ایرقدن کوریجی// ارقدن کُرجِی اَیو//
ارخدان کورُجی iraqdan görücı

دوربین[6]: اَیو فکرلو əyü fikirlü

دوربین[7]: غایت زیرک ğayət zirək

دوزخیان[8]: طامو اهلی tamu əhli

دوستکان: معشوقلر// معشوقه məşuqələr

دوکان: اکیز// اکشَر اکشَر ikişər

دوکان[9]: اغج قوردی dugan

دوکان دوکان[10]: اکشر اکشر ikişər ikişər

دون: اَشَغَه همتلو aşağa himmətlü

دون: آلچَق کشی alçaq kişi

دهان: آغِز ağız

دهقان: اکنجی// اَکینجی əkinci

دهقان[11]: کویلو köylü

دُهلبان: طَوُلجی// تولجی tavulcı

دُهل زن[12]: طاولجی tavulcı

دهین[13]: سد اغزی süd ağızı

دیباجیان[14]: ایکی یکاق iki yanaq

دیبادین// دیبدان[15]: فرس آیلرینک یکرمی
اوچنجی کونی Fərəs aylarının
yigirmi üçünci güni

دیدان: الک قیش آیی ilin qış ayı

دیدبان//دیده بان: کوزُجی//کوزوجی gözüci

دیژان[16]: قلّی qıllı

دیکدان[17]: qazan قازان

دیک سنکین[18]: طاش چلمک taş çölmək

دین[19]: ف din

دیوان: ف// معروف divan

فصل الراء

ران: اویلق// اُیلُق oylaq

راسن//راهن: اندیز// اَندوز andız

راسن//راهن [20]: کورن اغجی// کُرَن gürən ağacı

راسن[21]: کوکم اغجی gügəm ağacı

راسن//راهن [22]: قوزی قولاغی quzı qulağı

رانین[23]: چاغشیر çağşır

---

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ل. یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . م. یوخ

۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ// ف. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// م.یوخ// ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ // ب.یوخ // ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ب. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

رَانین: اسم// اَشَم işəm

رانین[1]: تمان tuman

رانین[2]: اوغ oğ

راهبان[3]: یولجی yolcı

راهزن// رهزن [4]: یول اوریجی// اُورُجی// اُریجی yol urıcı

راه زن// رهزن [5]: حرامی hərami

راه کهکشان: حاجیلر یولی// حاجلر hacılar yolı

راه کهکشان[6]: صمان یولی saman yolı

راه نمون[7]: یول کوسترجی yol göstərici

رایکان: اَیلَق aylaq

رایکان[8]: بَلَش biləş

رُبون: اصّی issi

رُبون: طوتساق//تَساق//دُتسَق//دُتساق//دوتساق tutsaq

رخبین[9]: قُرات صویی qurut suyı

رخشان: یلدرایجی// یلدرجی yıldırayıcı

رخین: اوکُندُره// اُکندِیرَ// اُکَندرَه ögəndirə

رزبان: باغبان// باغوبان bağban

رزفین[10]: سرمه کلید sürmə kilid

رزفین[11]: بعضلر اناختار دمیشلر anaxtar

رُستمین[12]: اوت که بتمش دُر ot

رسن: ایپ// اب// اپ ip

رشکین[13]: کونوجی günüci

رَشن: ایک اون سکزنجی کونی// ایوک اون سکزنجی کنی ayın on səkkizinci güni

رعین[14]:کندوزین بزه یجی kəndözün bəzəyici

رَغین// رغنین[15] : شلوار şalvar

رُغَنین[16] : چِرخِتَه çirəxtə

رقان// رقون[17]: خنا xına

رقان// رقون[18]: زعفران zəfəran

رَکبان[19]: دنب dünb

رکزن// رکژن: قان اَلیجِی// اَلِجِی qan alıcı

رَمان[20]: قاچیچی qaçıcı

رَمکان: قِسرَق// قسراق qısraq

رَموان[21]: چوبان// چُبان çoban

رموان[22]: خرکَلی جی// خرکله جی// خَرکَلَجِی xərgəlləci

رنجن//ریخن: یوموشق قَرِن yumuşaq qarın

رنجین[23]: صپان قلیجی sapan qalayıcı

رنجین[24]: صپان اککی//ایکی sapan ənəgi

رنک زن: بویاجی//بویه جی//بیاجِی//بویجی boyacı

روان: جان can

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ف. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ف. یوخ
۲۲ . ف. یوخ
۲۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

روان: اَقماق// اَقمَق aqmaq

روان[1]: اقر نسنه aqar nəsnə

روان[2]: چست دپرنمک çüst dəprənmək

روبن[3]: قرینجه qarınca

رودکان[4]: کودن بغرسق gödə bağırsaq

روزبان: چاووش// چاوُش//چَوُش çavuş

روز روشن[5]: بولوتسز کون bulutsuz gün

روزن: دریچه// درچه// دَرَه جه//درَجَه dəriçə

روزن[6]: باجه baca

روزن[7]: پنجره pəncərə

رُوشن[8]: ایدین aydın

رُوشن[9]: ایدکلی aydınlı

رُوشن[10]: ف rövşən

رُوشن[11]: رسم rəsm

روشن: بَجَه اغجی// بَاجَه اَغَج// پچه آغاجی baca ağacı

روغن: یاغ// یَغ yağ

روغندان[12]: یاغ قابی yağ qabı

رومیان[13]: رومیلر Rumilər

رومیان[14]: کَروَزٌ kərəvəz

رون[15]: اوتوری ötüri

رون[16]: انوکیچون anunçün

روهن[17]: بر خاص پولاددر و دیدیلر هندیدر Hindi pulad

روهن[18]: هندی قلیج دخی دیرلر Hindi qılıc

روین: قزل بویه// قزل بویا qızıl boya

روین//روبین: قزل بویه//بویا//بُیا qızıl boya

رَیحن[19]: توکوی töküy

ریزان//**ریزن**: دوکلن//دوکولکَن//دُکُلکَن// دوکالن dökülən

ریزان// ریزن [20]: دوکوجی döküci

ریزن[21]: صوریجی savurayıcı

ریزنان: سُرمَه کلید// کِلِد sürmə kilid

ریسمان: اِپلیک// ابِلک // اپلِک iplik

ریش دهن[22]: اغزده اولن اوچق ağızda olan uçuq

ریمن[23]: مکار məkkar

ریم آهن: تمر بغی// دَمُر بوقی təmir buğı

ریون[24]: اوکی کیدیجی öni gedici

فصل الزاء

زان[25]: اندن andan

زُبان// زُفان: دِل dil

زبانتران[26]: هجو ایدیجی həcv edici

---

۱ . ک.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . م. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . م. یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

ژُبان[۱]: یاوز yavuz

ژُبان[۲]: قاقغن qaqğan

زبرین[۳]: اوستنده کی üstündəki

زبرین[۴]: اوستُنکی//اُستُنکِی//استونکی üstünki

زبرین[۵]: یوقرویجی yuqaruyıcı

زبرین[۶]: یوقروکی yuqarukı

زبون[۷]: یَوَشمِش yoşumış

زبون[۸]: قماش المدن بهاسنی ویرن qumaş almadan bahasını verən

زراغن: قَتِی یِر qatı yer

زرده زمین: کُشر// کَشُر// کَشُور köşür

زرغن[۹]: آریلر arılar

زرغن[۱۰]: قابا qaba

زرفین[۱۱]: طَرقَس//طِره قَس//طِرقَز taraqus

زرفین[۱۲]: قُپو درغُوسی qapu darağusı

زریقان[۱۳]: اوز öz

زرین: التونلو// التونلی altunlu

زرین[۱۴]: یراقان// یَرَقان// یورغان yarqan

زغن[۱۵]: دولنکج// دولکج dəvlükəc//dəvlənkəc

زغن[۱۶]: قور qur

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . م. یوخ// ف. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ
٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ف. یوخ// و.یوخ
۱۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ف. یوخ
۱٥ . ف. یوخ// و.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

زغن[۱۷]: چَیلَق çaylaq

زفرودین[۱۸]: بهارک اول آیی baharın əvvəl ayı

زفرین[۱۹]: کورک// قپو کورکی qapu kürəgi

ژکان: صَمُردوغن// صُمَردَغَن samırduğan

زلیفن//زلیفین[۲۰]:قورقُتمق//قرقتمق//قوقتمق qorqutmaq

زلیفن//زلیفین[۲۱]: قورقمق qorqmaq

زمان[۲۲]: مهلت möhlət

زمستان[۲۳]: قش// قیش qış

ژمکان[۲٤]: قاسُق قلـــی qasuq qılı

زمین: یر yer

زن: عَورَت övrət

زنخدان[۲٥]: اکک چوقوری əng çuqurl

زنخدان: اکک əng

زندان: ف// معروف zindan

زندانبان: زِندانجِی zindancı

زندران[۲٦]: هزار دستان həzardəstan

ژنک آهن//ژنکار آهن: تمر پاسی//دمیر//دَمُر təmir pası

زنیان[۲۷]: انیسون ənisün

زوپین// زوبین[۲۸]: ماتراق//ماترَق//مترق matıraq

زوپین[۲۹]: حربه hərbə

۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲۰ ب.یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲۳ . ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ف. یوخ
۲۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

زوپین[1]: صپقین// سَپقون sapqın

زَوَردین: نوروز آیی növruz ayı

زورین[2]: یوقروقی yuqaruqı

زهدان: اوغلان یتغی// اُغلان یتاغی// اُغلَن// اوغلن یَتَغِی oğlan yatağı

زهدان[3]: اُشَغ یتاغی uşağ yatağı

زیان: ف// معروف ziyan

ژیان[4]: اکرغان//اکرتغن//اکرَه غَن//اکرغن anırğan

ژیان[5]: قاقغن qaqığan

ژیان[6]: چیان çıyan

ژیان[7]: اوکرمک ögürmək

ژیان[8]: خشملو xişmlü

ژیان[9]: یاوز yavuz

زیتون[10]: معروف zeytün

زیرفون[11]: بیج اَکده bic igdə

زیرین[12]: اشغرک// اشغه aşağıraq

زیرین[13]: اشغاغی//اَشَغَکی//اشغاکی aşağağı

زین[14]: ایر əyər

زیوان[15]: دلوجه dəlücə

فصل السین

ساربان: دَوَه جی// دوه چی// دَوَجی dəvəci

ساززن: چالیجی// چَلیجی// چَلجِی çalıcı

سالکان[16]: یللق yillik

سالیان[17]: مثله yillik

سامان: یُون// یُن yön

سامان[18]: ایو خولو// ایوخو//اویخو əyü xulu

سامان[19]: اوکت ögüt

سامان[20]: صبرلق səbirlıq

سامان[21]: دوزن düzən

سامان[22]: آرام aram

سامان[23]: اندازه əndazə

سامان[24]: آخرکار axiri-kar

سامون[25]: اوچ قراط üç qirat

سان[26]: یون yön

سان[27]: دوزن// دُزن düzən

سان[28]: دزکن düzgün

سان: رسم// رسیم rəsm

سانکین[29]: بریه bəryə

ساون// ساوین[30]: کلَتر kəltər

ساوین[31]: پموق ساپدی pamuq səpədi

۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ // ب.یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // و.یوخ ب.یوخ// ت. یوخ
٤ . ف. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// م.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ف. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۲ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ف. معناسی یوخ// و.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

سایبان// سایوان// سایه بان: صَیواَن// سَیوان sayvan

سایبان// سایوان// سایه بان: کولکه لک// کولکَلِک kölgəlik

سپدچین// سپدجین[١]: یمش دراجک سپد//درجک // دره‌جک yemiş dərəcək səpəd

سپدچین//اسپدجین[٢]:یمش قویجق سپد yemiş qoyacaq səpəd

سبستان// سپستان[٣]:بر نوع طبیب bir növ təbib

سپندان: یوزرلیک// یوزرلُک//یُزَرلِک yüzərlik

سپیدهٔ زمان[٤]: اسدویج isdivic

سپیددان[٥]: خردل xardal

ستان[٦]: اَرقه سی اوزرینه اویومش// اَرقسی اوزرنه اُیومش arqası üzərinə uyumuş

ستان[٧]: اَرقه سی اوستنه اویومش//اَرقسی//اَرخسی // اویمش// اُیمش arqası üstünə uyumuş

سِتَروَن//استروان[٨]:قصر عورت//قسِر qısır övrət

سِتَروَن// ستروان: قصر// قسِر qısır

ستوربان[٩]: طوار کودوجی tavar güdüci

ستوردان[١٠]: اخور axur

ستودان[١١]: کافرلر مشهدی kafərlər məşhədi

ستودان// ستوان[١٢]: کافرلر مقبره سی kafərlər məqbərəsi

ستون[١٣]: ایق ayaq

ستون: درَک dirək

سحبان[١٤]: شعرادن بر کمسه نک ادیدر که فصاحتده و بلاغتده نهایته یتمش Səhban-şair adı

سختیان: ف// معروف saxtyan

سختیان[١٥]: قتلق qatlıq

سختیان[١٦]: غماز ğəmmqz

سخن// سُخون: سُوز// سُز söz

سخن آفرین[١٧]: سز برشدوریجی söz birişdirici

سخن چین[١٨]: غماز ğəmmaz

سخن چین[١٩]: قودیجی qoduyıcı

سربان[٢٠]: یوقوش yoquş

سربان// سریان[٢١]: سریر sərir

سربایان// سرپایان[٢٢]: دُلبَند dülbənd

سرحان[٢٣]: قورت qurt

سرغین[٢٤]: بوینُزدان سُرنا buynuzdan zurna

سرقین[٢٥]: ترس tərs

سرکردان[٢٦]: معروف səgərdan

سرکنکبین[٢٧]: ف sirkəngəbin

---

١ . ب. یوخ
٢ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٧ . ب.یوخ// ت. یوخ
٨ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١١ . ب.یوخ // ت. یوخ
١٢ . ک.یوخ//م.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٢ . ک.یوخ// و.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٧ . م. یوخ // ف. معناسی یوخ

سرکین: طَواَر تَرَسی// طَوَر// دَوَر tavar tərəsi

سرکین کردان// سرکین کردن[۱]: دکزلن قوردی// طوکزلان قردی// طوکزلن قوردسی// طکزلن
tonuzlan qurdası

سرکین کردان[۲]: بوق بوجکی poq böcəgi

سُرمدان: ف sürmədan

سُرمدان[۳]: سرمه قویجق sürmə qoyacaq

سرنکون: باشی اَشَغَه// باش اَشَغا başı aşağa

سرون[۴]: یان باشی yan başı

سُرون: اوُجَه uca

سریشه کُن[۵]: اون یوغوروجی un yoğurucı

سرین: اَورُندو// اُرَندُو// اُرِندِی üründü

سرین[۶]: اویلق oylaq

سفالین[۷]: قاصناقجی qasnaqcı

سفالین[۸]: برداقجی bardaqcı

سفالین[۹]: چناقجی çanaqcı

سفالین[۱۰]: چلمکجی çölməkci

سفالین[۱۱]:صقسی دن اولان قاب قجق saqsıdan
olan qabqacaq

سِکان[۱۲]: اُوچَر// اُچَر üçər

سکان سَکان[۱۳]: اوُچَر اوُچَر üçər üçər

سکبان: ف səgban

سکبان[۱۴]: ایت یدیجی it yidici

سکنجبین[۱۵]: سرکنکبین// سکنکبین// سرکنجبین
sərəngəbin\\səkəngəbin

سمن: بر آق چیچک// بر ججک// بر چچک
bir aq çiçək

سنان[۱۶]: سُکو دَمُری sünü dəmüri

سنبان[۱۷]: علم شخص Sənban

سنجین// سندین[۱۸]: ایچی قوق içi qovuq

سندان: اورُس// اُرُس ors

سندیان[۱۹]: بَلُوط اَغجی palıt ağacı

سندین// سنجین[۲۰]: ایچی قووق içi qovuq

سنکدان[۲۱]: قورصاق qursaq

سنکدان[۲۲]: قوش قورصاغی quş qursağı

سنکستان: طاشلِق// طَشلِق taşlıq

سنکستان[۲۳]: طاشلو یر taşlu yer

سنکلان[۲۴]: یوز قوشی yavuz quşı

سنکل زن[۲۵]: چَکُردَن çagurdan

سنکین: اَغِر//آغر ağır

سوزان[۲۶]: کویوجی göyüci

سوزن: اِیکنه// اکنَه ignə

سوسن: ف// معروف süsən

سومان[۲۷]:چین ولایتنده بر یردر Suman-bir yer

---

۱ . م. یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . م. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ل. یوخ

۱٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٥ .ف. معناسی یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت. یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

سوهان: اِکَه// اِیکَه inə

سویدان[1]: مشهدلر məşhədlər

سوی من: بندَن یکا bəndən yana

سهمکین[2]: قورقوجی qorqucı

سیاهان[3]: قرالقلر qaralıqlar

سیاهان[4]: مرکبلر mürəkkəblər

سیاه کازران[5]: زفت zift

سیبستان[6]: المالق almalıq

سیسارون[7]: شونیز کوکی şüniz köki

سیمرین[8]: باشچی başçı

سیمین[9]: کومشلو// کمشلو نسنه gümüşlü

سیمین[10]**:** کُمِشدن نسندر//کومِشدَن gümüşdən

فصل الشین

شابوران//شابورقان[11]: بر نوعه قتی دمر bir növ qatı dəmür

شادان[12]: ف// معروف şadan

شادان[13]: سَونَن کمسنه sevinən kimsə

شادُبان[14]// شادمان: ف şadman

شادروان: ف şadırvan

شادروان[15]: بویوک دوشک böyük döşək

شادروان[16]: سرای خالسی saray xalısı

شادروان[17]: نقشلو دوشک naqışlu döşək

شادروان[18]: ای و کون ay və gün

شادمان: ف// معروف şadman

شادکامه کردن دشمن[19]: دشمن شاد ایلمک düşməni şad eyləmək

شاشه دان[20]: قَوُق qavuq

شامان[21]: اندزه əndəzə

شان[22]: موملو بال mumlu bal

شان[23]: اوغل بالی oğul balı

شان[24]: کومج بالی kömәc balı

شان[25]: کومج// کومج kömәc

شان[26]: اکنجیلر آلتی əkinçilər aləti

شان[27]: بلَکُو biləgü

شان[28]: حق haqq

شان[29]: قالب qalib

شان[30]: چورک çörək

شان[31]: ضمیر جمع غایب و شانیدن لفظندن صیغۀ امر

شانه دان//شاندان: طراقلِق//طَرَقلِق//طارقلق taraqlıq

٢٧ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ .ف. معناسی یوخ
١٠ . م. یوخ// ف. یوخ
١١ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٣ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٦ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٧ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٩ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٣٠ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٣١ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

شاوین[۱]:پموق چقره جق pamuq çaqracaq

شاهان[۲]: بکلر bəglər

شاهین[۳]: ف şahin

شاهین[۴]: طغان toğan

شاهین[۵]: ترازو عمودی tərəzi amudı

شاهین[۶]: چوبانلر دودوکی çobanlar düdügi

شایان: حلال halal

شایکان[۷]: شاهلره لایق نسنه şahlara layiq

شایکان[۸]: اَیلَق aylaq

شایکان[۹]: کِزلو کنج// کِزلو نسنه gilü gənc

شبان: چوبان// جُبان// چُبان çoban

شُبان[۱۰]: یکتلر yigitlər

شبتان[۱۱]: کجه یتاجق یر//کیجه یاتجق// یتجق gecə yatacaq yer

شبتان[۱۲]:کیجه یتاغی gecə yatağı

شبتان[۱۳]: ایلاق aylaq

شبستان[۱۴]: کیجه وقتی gecə vaqtı

شبستان: کیجه‌لیک// کیجَلک// کجه‌لک// کِجَلِک gecəlik

شبیخون// شبخون: دون بَصقُونی// بَسقُونی// بَسغُنی// بَسغونِ dün basğunı

شتابان[۱۵]: ایویجی ivici

شتابان[۱۶]: ایوَه کَن ivəgən

شتاب باران[۱۷]: یللی یغمور yelli yağmur

شتربان// شتروان: دوه جی// دَوَجِی dəvəci

شخش// شخیش[۱۸]: اسکی əski

شران[۱۹]: چاغلاک çağlayan

شران[۲۰]: شُورلدَه یَن صو şoruldayan su

شران[۲۱]: یغمُر yağmur

شربین: قَترَان اَغَجی// قَتَرن اَغجِ qatran ağacı

شرم زن[۲۲]: عورت فرجی övrət fərəci

شرمکین[۲۳]: اوتانق utanıq

شرمکین: اوُدلوُ // اُدلو udlu

شرمکین[۲۴]: اوُدلوُ کشی udlu kişi

ششکان[۲۵]: آلتی altı

شفان[۲۶]: موملو بال mumlu bal

شکان// شکن[۲۷]: بُکلَم büklәm

شکان//شکن[۲۸]: سِنیق//سِنق//صِنق sınıq

شکرسان[۲۹]: صولو یر sulu yer

شکرستان[۳۰]: شکرلیک şəkərlik

---

۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ
۴ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۵ . ک.یوخ// ف. یوخ
۶ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ف. یوخ
۸ . ف. یوخ
۹ . ف. یوخ// ل. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ب.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۴ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۶ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۴ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۶ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ
۲۸ . ف. یوخ// ل. یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

شکرشان[۱]: اوغول بالی// اُغل// اوغل oğul balı

شکرشان[۲]:موملو بال//مُملو mumlu bal

شکمدان[۳]: قرنلو qarınlu

شکمران[۴]: قرن لردیجی qarınlardıcı

شُمان[۵]: فغان fəğan

شمعدان[۶]: معروف şamdan

شمن: بوته طَپُوجیلَر// پوته طَپِجلِر// پوته دَپوجِلَر buta tapucılar

شمن[۷]: پوته طاپانلر// بوته buta tapanlar

شن[۸]: تاراج tarac

شوخکین[۹]: کِیرلو// کِرلُو kirlü

شورستان[۱۰]:چوراقلق//چُورَقِلق//چرقلق çoraqlıq

شورستان[۱۱]: طوزلی// طوزلو tuzlu

شورکین[۱۲]: طوزلو // طوزلی tuzlu

شورکین[۱۳]: طوزاقلو tuzaqlu

شوکران[۱۴]: بالدرآن baldıran

شومین[۱۵]: اسفناغ isfanağ

شومین[۱۶]: نداس nadas

شون[۱۷]: بویک// بُیُک// بُیوک büyik

۱ . ف. یوخ
۲ . ف. یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۴ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۵ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۶ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۹ . ب.یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ف. یوخ
۱۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۴ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۶ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ب.یوخ// ت. یوخ

شهد شان: کُمَج بال// کومج kömәc balı

شهدشان[۱۸]: بویک büyik

شهرستان: ف şəhristan

شهرستان[۱۹]: اولو شهر ulu şəhər

شیان[۲۰]: قَردَش قانی qardaş qanı

شیر اوژن[۲۱]:ارسلان اقدریجی ərsalan aqdırıcı

شیر زبان[۲۲]: طتلو دل tatlu dil

شیرین[۲۳]: حلوا halva

شیرین: طَتلُو tatlu

شیره روغن// شیرروغن//شیروغن[۲۴]: شیرلوغن یاغی// شرلغن یغی şırluğan yağı

شیوا زبان[۲۵]: طتلو دل tatlu dil

شیوا زبان[۲۶]: فصیح fəsih

شیون: شوآن// شیوان şivən

شیون[۲۷]: ماتم matəm

شیون[۲۸]: یاس yas

شیلان[۲۹]: پادشاهلرینک شولانی padşahların şöləni

شین[۳۰]: سبسی sibisi

شین[۳۱]: دلکلُو دُودُوک dəliklü düdük

فصل الصاد

۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۴ . ک.یوخ//ف. یوخ
۲۵ . ک.یوخ//س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۶ . ک.یوخ//س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ل. یوخ. // س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ل. یوخ. // س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

صابون[۱]: معروف sabun

صحن[۲]: بویک قدح böyük qədəh

صحن[۳]: یوقش yoquş

صحن[۴]: اورته orta

صدهزاران[۵]: یوز بکلر yüz binlər

صفراغون[۶]: برتلچق bırtılçaq

صمغ کُن[۷]: پُس ایلین pus eyləyən

فصل الضاد

ضربان[۸]: صوقولدامق soquldamaq

فصل الطاء

طبان[۹]: معروف taban

طپان[۱۰]: اکری شنه əgri şənə

طبرخون[۱۱]: بیره بولی//بره//بوره birəbolı

طبرخون[۱۲]: قوری اغج qurı ağac

طبرخون[۱۳]: تازیانه tazyana

طبرستان[۱۴]: شهر ادی Təbəristan-şəhər adı

طرخون//طبرخون[۱۵]:کیر بولی//کره kirəbolı

طبرخون[۱۶]: کرده بالش girdə balış

طغدان[۱۷]: قورصاق quesaq

طلق الیدین[۱۸]: الی آچق əli açıq

طوطیان[۱۹]: طوطیلر tutilər

طیلسان[۲۰]: ف taylasan

فصل العین

عُطرُفان// عطرفون[۲۱]: خروس xurus

عطسه زدن: اَغسِرمَق// اَخسُرمَق ağsırmaq

عطن[۲۲]: طاغ اتکی tağ ətəki

عنان[۲۳]: جلبر cılbur

فصل الغین

غران[۲۴]: بکریجی bəgici

غرن[۲۵]: انچقرا انچقرا آغلمق// انچغرو انجغرو
inçqıra-inçqıra ağlamaq

غرن[۲۶]: انچقراق اغلمق inçqıraq ağlamaq

غرن[۲۷]: اغلمق ağlamaq

غریوان[۲۸]: فریاد fəryad

غریوان[۲۹]: فغان fəğan

غریون[۳۰]: پیشکش peşkeş

غریوَن[۳۱]: بلیک belək

غژ غژان[۳۲]: ایمکلیو ایمکلیوری imərkliyü
iməkliyüri

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ف. یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

غش[۱]: امرَنمک imrənmək

غلبکن// غلپکین: مُشَبَک قابی//مشبق قاپو// قپی // قبِ müşəbbəq qapı

غلیجن[۲]: یَارپُوز yarpuz

غلیرن[۳]: قَرَه بَلچُق qara balçuq

غمان: غصه// غم ğüssə-ğəm

غمکین[۴]: غصه لو// غملو ğəmlü

غن: صُوقُو طاشی// صوقی طشی// صقو suqu taşı

غوکان[۵]: قربغه (لر) qurbağalar

غولین[۶]: کوپچُک küpcük

فصل الفاء

فاشرشین[۷]: بر نوعه صرمشق در حسن یوسف دیرلر bir növ sarmaşıqdır Hüsni-Yüsif derlər

فالجیقن[۸]: بو اوتی buv otı

فرارون// فرون: خرده الدز//یلدوزلر xırda yıldızlar

فرارون// فراران//فرون[۹]: شور یلدُزلر که سیرنده اورنده اولا şor yıldızlar

فراوان[۱۰]: ف firavan

فراوان[۱۱]: کچر keçər

فراوان// فیرَوان: بول// بُل bol

فراوان[۱۲]: بری بری اردنجه biri biri ardınca

۳۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . م. یوخ// ف. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فربیون[۱۳]: فرفیون fərfiyun

فرخنای دوچین[۱٤]:ایکی نسنه نک اراسنک کیک-لیکی iki nəsnənin arasının genligi

فرخویدن[۱٥]: باغ فلسلمک bağ fəlsiləmək

فرزان: علم elm

فرزان: حکمت hikmət

فرزان[۱٦]: معرفت mərifət

فرزندان[۱۷]: اوغللر oğullar

فرزین[۱۸]: شطرنج فرزی şətrənc fərzi

فرسطون[۱۹]: بُویُک قَپَان böyük qapan

فرفر کودکان[۲۰]: پرلاغُوج pırlağuc

فرفهن[۲۱]: پـرپـرم pırpırım

فرفیون[۲۲]: پـرپـرم pırpırım

فرکن: یِکِی ارمَق// یَکِ ایرمق yeni irmaq

فرکن[۲۳]: صو ارغی su arğı

فرمان[۲٤]: بیرق// بویرُق buyruq

فرمان[۲٥]: بویرمَق buyurmaq

فرمکین[۲٦]: قیغولو qayğulu

فرُن// فرون [۲۷]: ف// معروف Firün

فروتن[۲۸]: الچق کشی alçaq kişi

۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فروتن[۱]: تواضع اهلی tәvazö әhli

فَرودین[۲]: قبله یلی// قبله یولی qiblә yolı

فروردیان[۳]: خمسه مسترقه یعنی شول بش کندر کم محاسبلر قتنده اکسوک کلور
şol beş gün kim mühasiblәr qatında әksik olur

فروردین: الک یاز آیی ilk yaz ayı

فرهمین[۴]: اوصلو uslu

فریدون// فزیدون[۵]: ارتق artıq

فریدون[۶]: شهر ادی şәhәr adı

فریدون[۷]: پادشاه ادی padşah adı

فزون: اَرتُق// اَرتوق// اَرتُق artuq

فژاکن[۸]//فژ: مردار murdar

فسان بَلکَو// بِلکِی bilәgü (daşı)

فسلیون[۹]: برز قطونا bәzәrqatuna

فسون[۱۰]: اوقومق و اوفرمک oqumaq vә üfürmәk

فسون[۱۱]: افسون әfsun

فعاکن[۱۲]: چیرکین çirkin

فغان[۱۳]: ف fәğan

فغان[۱۴]: شـوآن şivәn

فلاخن//فلخن[۱۵]: صَبان//صَپان طاشی sapan taşı

فلیوان[۱۶]: اود طپانلر oda tapanlar

فلیوان[۱۷]: اوده طاپوجی oda tapucı

فلیوان[۱۸]: ارتقلر artıqlar

فلیوان[۱۹]: معده دن اشغه دکولن mәdәdәn aşağa dökülәn

فوردکان//فوردیان[۲۰]:خمسهٔ مستقرقه دیدکلری کونلر xәmsә müstәqrәqә dediklәri günlәri

فوکان[۲۱]: فَقاع fәqa

فصل القاف

قارن// قارون[۲۲]: علم شخص Qarun-şәxs

قازغان// قزغان: قزان// قَزَن qazan

قالطابان[۲۳]: کیدی gidi

قالون[۲۴]: اَیُو әyü

قالون[۲۵]: هندستانده بر جزیره آیدر-Qalun Hindistanda cәzirә adı

قان[۲۶]: بوی بوسک boybusun

قانون: بر اصل چاغلو// بر چَلغو آلتی// بر چلغو bir әsl çalğu alәti

قانون[۲۷]: اصل әsl

قانون[۲۸]: ترتیب tәrtib

---

۱ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲ . ت. یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . م. یوخ// ف. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٥ . ل. یوخ// س. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ .م. معناسی یوخ// س. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

قانون[۱]: توره törə

قَربان[۲]: جماع cəma

قرفسیون[۳]: کبابه kababa

قژاکن// فرکن// فژاکن [۴]: مردار murdar

قزین[۵]: ابریشم جنسی əbrişəm cinsi

قطران[۶]: کنه قطران kənə qətran

قهرمان[۷]: بویروغن یرینه یتوریجی buyuruğun yerinə yetürici

قهرمان[۸]: دلاور dilavər

قهرمان[۹]: علم شخص Qəhrəman-şəxs adı

قهستان[۱۰]: طاغلق tağlıq

قهستان[۱۱]: میشلک meşəlik

قهستان[۱۲]: اورمان orman

فصل الکاف

کابان//کاوبان[۱۳]: سغرتماج// صغرتماج sığırtmac

کابان[۱۴]: بر پادشاه ادی که ضحاک زماننده صغرتماجه نشبت ایدرلردی و یری واریدی bir padşah adı ki, Zəhakın zamanında sağırtmaca təşbih edərlərdi və yeri var idi

کابین// کاوین[۱۵]: ف kəbin

کابین// کاوین: نکاح nikah

کابین[۱۶]: قالیک// قالک qalın

کاربان//کاروان: ف// معروف karvan

کاربان سرای[۱۷]: ف// معروف karvansaray

کاردان[۱۸]: ایش بلیجی iş bilici

کاردان[۱۹]: معروف kardan

کارکن: اشچی işçi

کارین: اراَق// ایراق iraq

کاسه سفالین[۲۰]: طاشل چناق taşlı çanaq

کاکیان[۲۱]: کیک keyik

کاکیان[۲۲]: عُصفر تُخمی asfur toxumı

کاله دان[۲۳]: قوماش قویاجق او qumaş qoyacaq ev

کامران[۲۴]**:** مراد murad

کامران[۲۵]: مراد سُرُجی//سورُجی murad sürüci

کامران[۲۶]: اکلو کشی əglü kişi

کامران[۲۷]: اشکین آت eşkin at

کامون[۲۸]: رازیانه raziyana

کامین[۲۹]: اکیز aniz

کان[۳۰]: معدن mədən

کان[۳۱]// **کون**: جماع cəma

---

۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٤ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٥ . و.یوخ
۱٦ . ف. یوخ// ل. یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

کانون[۱]: سرکردان sərgərdan

کانون[۲]: اُوجَق ocaq

کانون[۳]: کومر اوجق kömür ocaq

کاو آهن[۴]**:** صپان تمری sapan təmüri

کاوبان[۵]: پادشاه padşah

کاوبان[۶]: تمرجی təmirci

کاوبان[۷]: صغر کودوجی//کودجی//کُدُجی sığır güdüci

کاودان[۸]: صَمَنلق samanlıq

کاو زبان//کاو زوان[۹]**:** صغردل اوتی//صغردلی دیدکلری اوت sığırdili

کاو زن[۱۰]: صغین کیک sığın keyik

کاه بُن[۱۱]: اکین əkin

کاهدان//کهدان[۱۲]: صمنلق//صَمانلِق samanlıq

کُبان[۱۳]: قپان qapan

کبستان[۱۴]: منکَنه məngənə

کبوتر بان[۱۵]: کوکرجین gögərçin

کتان[۱۶]: کر kər

کتان[۱۷]: // ف کتان

کَتران: قَطران// قطرن qətran

کتمستوان//کتم تو[۱۸]: قجق qıcıq

کچون[۱۹]: بوکوکلمک büküklәmәk

کچون[۲۰]: بوکمک bükmək

کَچون: کَچِم// کَجِم keçim

کچین[۲۱]: انکه enkə

کدامین//کذامین[۲۲]: قنقیسی//قنقسی qanqısı

کدبانو شدن زن[۲۳]: عورت اغر کابنلو اولماق övrət ağır kəbinlü olmaq

کَران[۲۴]: قیی qıyı

کَران[۲۵]: قراک qıraq

کِران[۲۶]: اغر ağır

کران[۲۷]: قر qır

کران[۲۸]: اوجوز(؟) ucuz

کران[۲۹]: کل kol

کران[۳۰]: یمک معناسنه در yemək

کران[۳۱]: بَهَالُو bahalu

کراهون[۳۲]: علم شخص Kerahun

کردان[۳۳]: دُونکَن dönəgən

کردان[۳۴]: چوبلیک çöblik

---

۳۱ . ک.یوخ// ل. یوخ
۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۷ . م. یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//م.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//م.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ل. یوخ// و.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ف. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ف. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲٦ . ف. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کردکون[1]: توز بولاشمش toz bulaşmış

کردکون[2]: توز رنکلو toz rənglü

کرده کان// کردکان: قُوز qoz

کَردن: بیون// بوُیُن// بُین boyun

کَردون: فلک fələk

کَردون: قاکلی// قَکلِی// قَکلو qanlı

کردُن[3]: قلاباق qalabaq

کرزن: بر مرصع تاجدر عجم بکلری التون

زنجیرله باشلری اوزرنه اصرلر کاه کاه کیرلر //

برمرصع تاجدر که عجم پادشاهلری باش‌لری

اوزرینه اصرلر کاه کاه کیرلو bir

mürəssə tacdır, Əcəm bəgləri altun

ərinə asarlar, zəncirlə başları üz

gah gah geyərlər

کرزن[4]: کوزل نسنه لردن و درلو قاشلردن دوزلمش

یولار gözəl nəsnələrdən və dürlü

qaşlardan düzəlmiş yular

کُرزبان// کُرزمان : عرش ərş

کرستون// کرستان// فرسطون: بیوک قپان//

قپَن// قبان böyük qapan

کرکدن[5]: ف// معروف gərgədən

کرکمان[6]: قره یونجه qara yonca

کرکین// کژکین// کزکن[7]: اویوز// اویُز uyuz

کرکین//کژکین// کرکن: اویوزلو//اویزلو uyuzlu

کرمابان//کرمابوان//کرمابان// کرماوکان:

حمامجی hamamcı

کروکان[8]: دوتی düti

کروکان[9]: اوخ ox

کَرهدان[10]: چوپلیک// چوبلک//جبلُک// چُپلُک

çöplik

کرهتن[11]: اورمجک örümcək

کره تن[12]: تَرتُر tırtır//tərtür

کریان[13]: آغلاغان ağlağan

کریان: اغلَیجی// اَغلایجی ağlayıcı

کریبان// کریوان: یَقَه// یقا yaqa

کژ دندان[14]: ایشنمش دش eşinmiş diş

کژزمان//کزبان[15]: عرش ərş

کژزمان[16]: کوک gök

کزنکبین: بصره بالی Bəsrə balı

کزنکبین[17]: طبع təb

کزنکبین[18]: ارکان arkan

کزوان[19]: بر اوتدر ترنج کبی قوقر bir otdur

türənc kibi qoqar

کزین: اورندو//اُرُندی//اورندی//اُرُندِ öründü

کزین[20]: باش خراج baş xərac

کسان[21]: کمسلر kimsələr

کَشان[22]: چکلی çəkəli

---

١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٥ . و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦. ک.یوخ // م. یوخ // س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٧ . ک.یوخ

٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ب.یوخ// ت. یوخ
١١ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
١٢ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
١٣ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢١ . ک.یوخ//ل. یوخ // س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کشتی بان// کشتی وان: کَمجِی gəmici

کشکین[۱]: ارپادان اولان اتمک// ارپه دن// ارپدن اولن arpadan olan ətmək

کشکین[۲]: بقلدن اولان اتمک// بقله دن کمجلر اتمک// باقلادن اولن اتمک bağladan olan ətmək

کشکین[۳]: طرودان اولان اتمک// طارودن کمجلر اتمک// طارودن اولن tarudan olan ətmək

کشن[۴]: چوق çoq

کُشُن: بوغره// بوغر// بُغرَه buğra

کُشُن[۵]: دوه dəvə

کُشُن[۶]: بوللق bolluq

کُشُن[۷]: غلبه لق ğalabalıq

کشنجان[۸]: کـرپی kirpi

کفن[۹]: ف// معروف kəfən

کلابدان// کلبدان: ف// معروف gülabdab

کلان[۱۰]: بویوک// بویُک// بُیُک böyük

کلان[۱۱]: یوغون yoğun

کلاوه کن[۱۲]: کلوه ایلجی kələvə eyləyici

کلبن[۱۳]: کل اغجی gül ağacı

کلبن[۱۴]: بر دب چیچک// بر دبلی چجک// بر دپ چچک bir dəb çiçək

کلبتان// کلبتن[۱۵]: ف// معروف kəlbətin

کلخان// کلخن: ف// معروف külxan

کلدان// کلدن: ف// معروف güldan

کلستان: ف gülüstan

کلستان[۱۶]: کلک güllük

کلستان[۱۷]: کل güı

کلشن[۱۸]: ف gülşən

کلشن[۱۹]: کلک güllük

کلشن[۲۰]: کل gül

کلکون[۲۱]: الا رنک ala rəng

کلندان[۲۲]: کل قویاجق gül qoyacaq

کل نسرین[۲۳]: کل ناصر gül nasir

کل هون[۲۴]: کسکلوییر kəsəklü yer

کلنکبین[۲۵]: ف// معروف kələngəbin

کلیددان[۲۶]: کلید قویلجق kilid qoyacaq

کلیددان[۲۷]: کلید قُوآنـــی kilid qovanı

کمان: یای yay

کُمان: شک // شبهه şək-şübhə

کُمان: صَنماق// صَنمق sanmaq

---

۱ . ف. یوخ
۲ . ف. یوخ
۳ . ف. یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ // ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۱۰ . ل. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ

۱٤ . ف. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//م.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//م.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ف. معناسی یوخ// ل. یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کمان آسمان[۱]: الکم سغال əlkəm sığmal

کماندان[۲]: قربان qurban

کمترین: آکسکِلُرَک// اکسوکرک// آکسکلورک əksiklürək

کمرزرین//کمرزین: قورقوشَق// قورقشق// قورقشاق qurquşaq

کمیزدان[۳]: هوریز// هورَز// هوروز hüriz

کمیزدان: قاوق// قَوُق qavuq

کُمین[۴]: طوری ات turı at

کَمین[۵]: اَکسُکلو əksiklü

کَمین[۶]: بوصو// بُصو// بُسو busu

کَن: اغج کانی// اغچ کان ağac kəni

کُن: دِیبی// دب// دبی// دِپی dibi

کُن: سوق// صوق savuq

کندم کون// کندم کن[۷]: بغدای رنکلو buğday rənglü

کنده دهن[۸]: قوقر اغزی qoqar ağzı

کنکران[۹]: چاودار çavdar

کنودان[۱۰]: کَندر تُخمی kəndir toxumı

کنون: شِمدِی şimdi

کنهان[۱۱]: بر نوع اغج در صقزلق اغجی درلر saqızlıq ağacı

کواره دان[۱۲]: چوبان çoban

کوبین[۱۳]: باغ اولچکی bağ ölçəgi

کوبین//کوپین: سُزکُج// سُوزکَج süzkəc

کوبین//کوپین: اُلچک//اُولجَک//الجک ölçək

کوتلان[۱٤]: دوجی اکی// دوه جی dəvəci igi

کوتلان[۱٥]: حصار اری// اَر hasar əri

کودن: ف küt

کودن: پَلانلو آت// پلان اَتِی// پالانلو آت palanlu at

کودبان[۱٦]: خَطَب اَغجی xətəb ağacı

کوزبان//کوذیان[۱۷]//کوذینه: توقماق// طوقماق// توقمَق toqmaq

کوذین// کوزین//کوذیان//کوزیان: طوقماق// توقمَق// تقمق// توقماق toqmaq

کوران[۱۸]: لشکرک طتدکی یر جمع اولدقده ləşkərin tutduğı yer cəm olduğda

کورستان[۱۹]: قبرلیق qəbirlıq

کورستان[۲۰]: مقبره məqbərə

کورکن[۲۱]: سین قَزجی// سِن sın qazıcı

کَوزستان[۲۲]: قوزلُق qozluq

کوزن//کوذن: یَبان صِغِری yaban sığırı

کوشه نشین[۲۳]: بوجاقده اوتوریجی bucaqda oturayıcı

کوفجان[۲٤]: بر اصل نداس nadas

---

۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ف. یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٥ . ک.یوخ
٦ . ک.یوخ
۷ . ک.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ل. یوخ// و.یوخ
۱٥ . ل. یوخ// و.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۰ . م. یوخ// ف. یوخ
۲۱ . ک.یوخ
۲۲ . م. یوخ
۲۳ . ک.یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کوفجان[1]: بر اصل بوغز بویون boğaz boyunı

کوفجان[2]: بر طایفه نک آدیدر کرمان طغلرنده اولور Kufcan-bir tayfanın adıdır ki,Kirman tağlarında olur

کولان[3]: حضض həzəz

کومن: آکِد // اکدو // آکت anıt

کومَن: اُکی// اوکی ügi

کُون// کُن: دبُر dübür

کُون//کُن[4]: کوت// کوت بسا göt

کون[5]: درلو dürlü

کون[6]: رنک rəng

کون[7]: نوع növ

کَون[8]: یر دکنی yer dikəni

کَوَن[9]: بر درلو اغج//بر اغج bir dürlü ağac

کوناکون: دُرلو دُرلو dürlü-dürlü

کوهان: اورکُج// اُرکُج// اُرکُچ örküc

کوهامون[10]: طوز طاغی düz tağı

کوهدان: متوضه// متوضا mutavazza

کوهدان[11]: قدمکاه qədəmgah

کوهستان: طاغلق// طغلق tağlıq

کوهستان: یایلاق//یایلق//ییلاق//یایلَق yaylaq

کوهستان[12]: میشه meşə

کوهستان[13]: بوستان bustan

کوهه زین[14]: ایر قاشی əyər qaşı

کهتران[15]: کیچیلر kiçilər

کهن[16]: اَسکِی əski

کهکشان[17]: ف kəhkəşan

کهکشان[18]: حاجیلر یولی hacılar yolı

کهکشان[19]: کوکدکی آق یول//کوک یوزنده کی آق یول// کوک دکی اَق یُل gök yüzündəki aq yol

کهین[20]: کچی برماق kiçi barmaq

کهین[21]: کچی// هر نسنه نک کچسی kiçi

کیان[22]: پادشاهلر// شاهلر şahlar

کیان[23]: عرب چادری Ərəb çadırı

کَیان: کِمسَلَر// کِملَر kimsələr

کَیّان: بر قُوشَق// بر قوشاق// بر قُشاق// بر قشق bir qovşaq

کیاخن: طَتلو سوز// طادلو سُز//طاتلو tatlu söz

کیستان[24]: یاغ صقه جق yağ sıqacaq

کیشن[25]: کوستک köstək

کیکن[26]: کردمه kərdimə

کیوان: زحل Zuhəl

کیوان: فلک fələk

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٤ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٥ . م. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۷ . ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۸ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ف. یوخ
۱۷ . و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ف. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . و.یوخ
۲۲ . ف. یوخ
۲۳ . ف. یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کیهان[۱]: پادشاه padşah

کیهان: اکنجی// اکنج əkinci

کیهان : جهان cahan

کین[۲]: ادات نسبت مثل غمکین gin-

کین[۳]: ارالق aralıq

کین[۴]: ف kin

فصل اللام

لادن[۵]: ف ladan

لادان//لادن[۶]: بر اوت bir ot

لافزن[۷]: اوکونوجی ögünüci

لاله کون[۸]: قیرمزی رککلو qırmızı rənglü

لبن[۹]: میعهٔ سایله miə sailə

لخشان// لخشن[۱۰]: طاینجاق//طیاَنجَق tayınacaq

لژن// لژدان// لژدن: قوی دبنده قبوقره بلجق//قِوقَرا بلچِق quyu dibində qabqara balçıq

لژن[۱۱]: قره بالجق//بلجُق qara balcıq

لعل کون[۱۲]: بر نوعه کل آدیدر bir növ gül

لغزان[۱۳]: طاینجق tayınacaq

لکدزن// لکرزن[۱۴]: دپلکن dəpləgən

لکن[۱۵]: شمعدان şamdan

لکن// لقن : ف// معروف ləyən

لکن[۱۶]: دَمُردن اوجق// اُجَق dəmirdən ocaq

لنکان[۱۷]: اقساق aqsaq

لنکان لنکان[۱۸]: اقساق اقساق aqsaq-aqsaq

لوس زن[۱۹]: طاولچی//طاَوجی//طوجی tavulçı

لولیان[۲۰]: جنکنلر çingənlər

لولیان[۲۱]: قره چلر qaraçılar

لولیین[۲۲]: بیر ابریق bir ibriq

لونالون[۲۳]: درلو درلو رنکلر dürlü-dürlü rənglər

لیان[۲۴]: کوزل//کزل gözəl

لیان[۲۵]: یلدرایجی yıldırayıcı

لیان: ایدنلق که یلدرایجی اولا// آیدکلق کم یلدریی اوله yıldırayıcı

لیکن// لکن[۲۶]: ف// معروف lakin

لیکن// لکن[۲۷]: اوت دیمکدر əvət deməkdir

لیمون: ف// معروف limon

فصل المیم

مابون[۲۸]: خاین xain

مابون: حِیز hiz

ماچان[۲۹]: دایرینماق dayrınmaq

---

١ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . ف. یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١١ . ک.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ف. یوخ// ل. یوخ
١٦ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٩ . ف. یوخ// ل. یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٢ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٤ . م. یوخ// و.یوخ
٢٥ . ک.یوخ
٢٦ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٧ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

ماچان[۱]: قَنجق ایت qancıq it

ماجن[۲]: آریسز arısız

مادر زن[۳]: قاین انه qayınana

مادیان//ماذیان: قَسرَق//قصراغ//قصرَق qısraq

ماران[۴]: تمرجلر təmircilər

مار کران[۵]: یاوز یلان yavuz yılan

مارنین[۶]: برر بری عورتدر انلردن حکایت اولنور bir ər biri övrət , anlardan hikayət olunur

ماعون[۷]: قماش اوی qumaş evi

ماکیان[۸]: نوقلر// تَوُق // تاوُق tavuq

ماکیان[۹]: تَوُز tavuz

مامیران[۱۰]: بر اوتدر bir ot

مان[۱۱]: اَو بَرخ ev barx

ماه پروین[۱۲]: جَدوار cadvar

مبهن[۱۳]: جانان canan

مبهن[۱۴]: طوزوغی بولودوکی یر tuzuğı bölüdügi yer

مرجان: اوغلان// اُغلان oğlan

مرجان[۱۵]: انجو incü

مردافکن[۱۶]: ار اقدریجی ər aqıdırıcı

۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٨ . و. یوخ
٩ . ک.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

مرداوژن[۱۷]: ار اقدریجی ər aqıdırıcı

مردان[۱۸]: ارنلر ərənlər

مردان[۱۹]: اَرلر ərlər

مرزبان[۲۰]: او اسّی ev issi

مرزبان[۲۱]: قوری اسّی qorı issi

مرزُبان[۲۲]: ترازو دلی tərəzi dili

مرزَبان[۲۳]: سنور بکلیجی sınır bəkləyici

مرغزن//مرغذن: یهودلر مسجدی// یهودیلر کلیساسی yəhudilər kilisəsi

مرغزن//مرغذن[۲۴]: یهودیلر سنله سی yəhudilər sinləsi

مرزغن[۲۵]: مشهدلر məşhədlər

مرزغن[۲۶]: سنله sinlə

مُژکان: کِرپِکلر// کِرپِک kirpiklər

مژدکان[۲۷]: مشتلق لر muştuluqlar

مستان[۲۸]: اَسرُکلر əsrüklər

مسین[۲۹]: بقردن اولن نسنه baqırdan olan

مشک زمین: طوپالاق//توپَلاَق//تُوبَلَق//تبالق// طپلاق// توپلق topalaq

معجون[۳۰]: معروف məcun

من[۳۱]: بطمن batman

۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ف. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ
۲۰ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

من: بَن bən

موتان[۱]: چاره سز çarəsiz

موژان[۲]: نرکس nərgis

موژان[۳]: کوزل کوز//کوز gözəl göz

موزه بالانین[۴]: تمزه دیرلر قزلر کلین اولدوغی وقت کیدکلری ادکدر nəmzə dirlər
qızlar gəlin olduğı vaxt geydikləri ədikdir

موفلون[۵]: اکلیدالملک əklidul mülk

مول مکُن[۶]: اغرلق ağrılıq

مول مکُن[۷]: اکلنمه əglənmə

مول مکُن[۸]: یمکدر yəmindir

موی چین[۹]: قل قوپوراجق qıl qopuracaq

مهتران[۱۰]: اولولار ulular

مهربان: شفقتلو şəfqətlü

مهره زن[۱۱]: مهره لیجی möhrələyici

مهره کژدن[۱۲]:بیون اونورغاسی boyun onurğası

مهرکان[۱۳]: خزان وقتی xəzan vaqtı

مهرکان//مهرجان[۱۴]:کوز کون//کُزکُنی küz güni

مهمان: قونق// قُنق qonuq

میان: اورتَه // اُرته orta

میانکین[۱۵]: چق اورته çoq orta

میزبان[۱۶]: قونوقچی// قونقجی qonuqçı

میتین: کُلُنک// کولنک külüng

میدان: ف// معروف meydan

مکون[۱۷]: کیزلو اولان نسنه gizlü

میخ چوبین[۱۸]: چیوی çivi

میخ چوبین[۱۹]: قزق qazıq

میشین[۲۰]: قویون qoyun

مَیکون: سُجی رنکلو// سوجی süci rənglü

میکون[۲۱]: قزلساغو qızılsağu

میمون[۲۲]: قوتلو qutlu

میمون[۲۳]: مبارک mübarək

مینان[۲۴]: ایریک irik

میهن// میهین[۲۵]: آرام یری aram yeri

میهن// میهین[۲۶]: خانمان xanuman

میهن// میهین[۲۷]: دپچک dipçək

فصل النون

ناتوان: کوچسز// کوج سُز// کچسُز güçsüz

ناخن: دِیرناق// طـرنَق// دِرنَق dırnaq

نادان: بِلمَز bilməz

نار بستان[۲۸]: نار مملی nar məməli

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ل. یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ل. یوخ// و.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . م. معناسی یوخ// ل. یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// و.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

نار بستان[۱]: امجک دَگرمَسی əmcək dəgirməsi

ناردین[۲]: سُنبل sünbül

نارستان: نارلق// نرلق narlıq

نارکیان[۳]: یومری تمر که چکوج ایچون اوله yumurı təmir ki, çəküc içün ola

ناروان[۴]: یورلمز yorulmaz

ناروان[۵]: اقمز aqmaz

ناروان[۶]: جانسز نسنه cansız

نارون//ناروان: طغرو آغَج// طغری// طغُر// طوغری toğrı ağac

نارین[۷]: تر tər

نارین: تازه جه// تزجه təzəcə

نارین: اری یعنی پاک// آری arı

نازنین[۸]: نازک nazik

نازنین[۹]: معشوقه məşüqə

نازنین[۱۰]: اسیرکیجی əsirgici

نازون[۱۱]: برک اغج bərk ağac

ناکهان[۱۲]: ف nəgahan

نالان[۱۳]: اکلیجی inləyici

نامدان[۱۴]: بتی قویجق biti qoyacaq

نان: اَتمَک ətmək

نان بازکن[۱۵]: اتمکجی ətməkci

نانچین[۱۶]: تَنُوردَن اَتمَک چقاره جَق tənurdan ətmək çıqaracaq

ناودان// ناودن: اوُلُق oluq

ناودان// ناودن[۱۷]: چرتلیک// چرتلک// چُرتک // چورتلک çərtlik

نای بان[۱۸]: دودکجی düdükçi

نخستین[۱۹]: اولکی əvvəlki

نخکلون[۲۰]: چیتن (قوز) çitən qoz

نردبان: ف// معروف nərdivən

نزد من: بنم یقینم// یاقنم// یقنم bənim yaqınım

نزد من[۲۱]: بنم یانم bənim yanım

نسترین// نسترن: زانابق// زُنبَق zanbaq

نسترین// نسترن[۲۲]: کل ناصر gülnasır

نسترین// نسترن: کُلَف küləf

نسرین// نسترن[۲۳]: ف nəsrin

نسرین[۲۴]: زانابق// زُنبَق// زنبوق zanbaq

نسرین: بر اصل کل bbbir əsl gül

نسرین[۲۵]: صارو کل saru gül

نشان[۲۶]: دیک دیمک dik demək

نشان: ف// معروف nişan

---

۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

---

۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ف. یوخ// و.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//. و. یوخ
۲۳ . ل. یوخ
۲٤ . ک.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ل. یوخ // س. یوخ // و. یوخ

نشیمن: اوترق// اتورق oturaq

نشیمن[۱]: اوتوراجق ییر//اوُتَرَجَق oturacaq yer

نشمن: بخت baxt

نشمن[۲]: یرسو yersü

نشیمن[۳]: ایق ayaq

نفرین[۴]: ایلنج// اِلَنج ilənc

نفرین[۵]: یکرنک yirəng

نفرین[۶]: قرش qarış

نفرین[۷]: قَرغش qarğış

نقلدان: تَبسِی// تپسی təpsi

نکران: کوز دَکمک// دیمک göz dəymək

نکران: کز دِکمک göz dikmək

نکهبان: صقلایجی// صقلیجی// سَقلیجی// سقلایجی saqlayıcı

نکون: باشی اشغه دیکلمک// اَشغَا başı aşağa dikmək

نکین: یُوزُک قاشی// یُزک قشی yüzük qaşı

نماز پیشین[۸]: اویله نمازی öylə namazı

نماز خفتن[۹]: یتسو نمازی yatsu namazı

نمدزین[۱۰]: اَیرِم əyrim

نمدزین[۱۱]: ایر کیجه سی əyər keçəsi

نمکدان[۱۲]: طوزلق// طزلق tuzluq

نمکدان[۱۳]: طوزه له// طوزلا//طوزله tuzla

نمکین[۱۴]: طوزلو// طزلو//طزله tuzlu

نمکین[۱۵]: نَملو nəmlü

نمکین[۱۶]: یاش yaş

نمکین[۱۷]: یاشلو yaşlü

ننکین[۱۸]: عارلو arlu

نوان: نسنه اوقمقده و حرکتده فکرلو کشی// نسنه اوقمقده یا فکرده حره کتلو کشی fikirlu kişi nəsnə oqumaqda ya hərəkətdə

نوان[۱۹]: اوخشمق oxşamaq

نوان[۲۰]: خوش طوتمق xoş tutmaq

نوایین[۲۱]//نوآهین: یکیله طُورَن نسنه yenilə törən

نوداران[۲۲]: شاکردانه şagirdana

نوژان: قورقنج// قُرقُنجی// قُرقُنج //قورقنجق qorqunc

نون: شیمدی// شـمدی şimdi

نَویین// نوین[۲۳]: شهزاده şəhzadə

نهادین[۲۴]: دنیا نبیلری dünya nəbiləri

نهالین[۲۵]: دوشک döşək

نهان: کِیزلو// کِزلو gizlü

۱ . ک.یوخ// و. یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ف. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۲. م. یوخ // ل. یوخ
۱۳ . م. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ
١٤ . ک.یوخ
١٥ . ک.یوخ// م. یوخ/ ف. یوخ
١٦ . ف. یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ
١٨ . ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٩ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

نهاندان[۱]: طواری کیزلمک یر tavarı gizləmək yer

نهنبن: قاپَق//قَپق//قاپوق//قپاق qapaq

نهنبن[۲]: چلمک çölmək

نهنبن[۳]: طواغ tuvağ

نهنبن[۴]: تنه tənə

نُهبین[۵]: حَدسُز یُولُک hədsiz yülük

نیدلان:اغر بصان//اَبصن//باسن ağır basan div

نیزن//نی زن: دودکچی//دُدُکجی düdükçi

نیسان[۶]: بهارک اورته آیی baharın orta ayı

نیسان[۷]: ماییس mayıs

نیسان[۸]: مخالف müxalif

نیستان: قَمِشلق// قامشلق qamışlıq

نیکین[۹]: ایولک əyülük

نیلکون[۱۰]: یغمورلو بولوت yağmurlu bulut

نیم جوان[۱۱]: اورته یاشلو orta yaşlu

فصل الواو

واپسین//وابسین: اردجغی//ارتجغی//ارتده غی // اردجه غی // اردنده غی //اردنجغی ardındağı

واپسین[۱۲]: آدم ترس adam tərsi

وابستن[۱۳]: اوک آلاجه ön alaca

واردان[۱۴]: اوراراجق uvraracıq

واردان[۱۵]: اوقلاغو// اقلغو oqlağu

واردن[۱۶]: آوردا avurda

واردن[۱۷]: آورَه uvra

وارون[۱۸]: شوم şum

وارون[۱۹]: دولتسز dövlətsiz

وارن// وارین: دیرسک//درسَک dirsək

والان[۲۰]: پهلوان pəhləvan

ورخان[۲۱]: فایده لو faydalu

ورفان// ورخان: شفیع şəfi

وردان: چارداق// چاردق// چَردَق// چَرداَق çardaq

ورشان[۲۲]: بر اصل کوکرجین gögərcin

ورغن[۲۳]: بر یُمری که کودَدَه عارض اولور bir yumrı ki, gövdədə ariz olur

ورهمین[۲۴]: اویکونش و ارپه بغدی قریشان// ارپه و بغدای اونیله بشمش اتمک arpa və buğdar unilə bişmiş ətmək

وژنین: دَوَه آیرانی// آیرنی dəvə ayranı

وژنین[۲۵]: قمز qımız

وسنان[۲۶]: اویور کشی uyur kişi

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ //ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ //ت.یوخ
۳ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت. یوخ
٤. ک.یوخ//م.یوخ //ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ //ت.یوخ
۵ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ل. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۵ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

وشک کردن بدن[۱]: آت یا طوار صو اچرکن صقلق ویرمک at ya tavar su içərkən sıqlıq vermək

وغزن[۲]: مشهد məşhəd

وغزن[۳]: کورستان//کرستان məşhəd

ویران[۴]: خراب xarab

ویران[۵]: ف viran

فصل الهاء

هامون: دوز ییر// دُز یـر düz yer

هامون[۶]: صحرا səhra

هامون[۷]: یازو ییر yazu yer

هان[۸]: ایو iv مصدر هاندن

هان[۹]: للتحضض بعض ایت دیمکدر ayıt

هان[۱۰]: بیل دیمکدر bil

هان[۱۱]: تیز دیمکدر tez

هاون: ف// معروف havan

هاون[۱۲]: طاش دیبک taş dibək

هاون[۱۳]: اغج دیبک ağac dibək

هجین[۱۴]: اصلی یرامز آت yaramaz at

هراسان: قُورقَق// قُرقق qorqaq

هزاردستان: بُلبُل bülbül

هست دهان[۱۵]: عود هندی ud Hindi

هشکان هشکان[۱۶]: سکز سکز səkkiz səkkiz

هشتمین[۱۷]: سکزنجی səkkizinci

هفتکان هفتکان[۱۸]: یدی یدی yeddi yeddi

هفتمین[۱۹]: یدنجی yeddinci

هلیون[۲۰]: مُرجوَ murçuva

همان: اَنجَق ancaq

همان[۲۱]: انجلین ancılayın

همایون: مبارک mübarək

همایون[۲۲]: قوتلو qutlu

همتان[۲۳]: سیزدکلو sizdənlü

همچنان: اَنجِلَین ancılayın

همچنان[۲٤]: بویله böylə

همچنان[۲۵]: اویله öylə

همچنین[۲۶]: بونجلاین//بونجِلَین//بونجیلین buncılayın

همچنین[۲۷]: بویله böylə

همچون[۲۸]: ایلدر eylədir

همدان[۲۹]: Həmədan همدان

همداستان[۳۰]: قانع qani

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۳ . ک.یوخ// م. یوخ
٤ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۵ . ک.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

همزبان: دلدَش dildaş

همسایه کان[۱]: قوکشیلر qonşılar

همعنان[۲]: آتله بله ییاق یورین atla bilə yayaq yürüyən

همکان// همکنان[۳]: دوکلسی düglәsi

همکین: اش// اِیش eş

همکین[۴]: یولداش yoldaş

همنشین[۵]: اش eş

همنشین[۶]: یولداش yoldaş

همنشین: هم صحبت həmsöhbət

همه مردمان[۷]: دوکلی ارنلر dügəəli ərənlər

همین: اَنجَق ancaq

همیدون[۸]: ایله ilə

همیدون: همیشه həmişə

همیدون[۹]: دولت dövlət

هوسین[۱۰]: قوما quma

هیمستان[۱۱]: اودونلق odunluq

هیمدان[۱۲]: اودونلق odunluq

هِین[۱۳]: انجق ancaq

هِین//مثل هان [۱۴]: تیز//تیز اول tez\\tez ol

هِین[۱۵]//مثل هان: ایت et

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ // ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

هِین// مثل هان: اَیو// او iv

هِین: سیل sel

هِین[۱۶]: یل yel

هَیون: یورغه دوه yorğa dəvə

هَیون[۱۷]: بویک دوه böyük dəvə

فصل الیاء

یاران[۱۸]: پیغمبر و اصحاب یارنلری peyğəmbər və yaranları

یاران یاران[۱۹]: تابعین tabein

یازان: قصد qəsd

یاسمن// یاسمین: ف// معروف yasəmən

یخدان: بوزلق// بزلق buzluq

یخدان[۲۰]: بوز buz

یزدان: خذاتعالی// اللـه تعالی//خدا allah

یفن[۲۱]: غایتده پیر اولان کمسه ğayətdə pir olan kimsə

یکان یکان: بر بر // برر برر birər-birər

یکران[۲۲]: فستق fıstıq

یکران[۲۳]: قولن آت qulan at

یکسان//یکسون: بر دوزنه//دُزنه bir düzənə

یکسان// یکسون[۲۴]: برابر bərabər

یکسان// یکسون[۲۵]: بر یکا bir yana

یوکان[۲۶]: بدره bedrə

---

۱٦ . ک.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

یکون[۱]: دُپدُز düpdüz

یوزبان[۲]: پارَسجی// بارسَجِی barsaçı

یوزدان//یُزدان: پارَسجی//پارسیجی//بارسجی barsacı

یوزدان// یُزدان: پارسلق// بارسلق barslıq

یون:ایَر کیچه سی//کَچَسی//کجسیəyər keçəsi

۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

فصل الالف

آبخو// آبخور[1]: صِوات// صِوَت sıvat

ابخو[2]: جزيره cəzirə

ابرو: قاش// قش qaş

آتشکاو: اکسو// اکسی əgsü

آتشکاو: کوسَکی//کُسَکو//کوسَکُو//اکسَکی kösəki

اخترکو[3]: فالجی falcı

اخترکو[4]: يوريجی yorucu

اخترکو[5]: يزجی yozucı

اخکلندو[6]: چخشاغو// چخشغو çığşağu

ارداو[7]: جازوی caduy

ارداو[8]: پری pəri

آرزو: ف arzı

آرزو[9]: ديلک dilək

ازو// از او: اَندَن andan

ازان او: اَنُک anun

ازآن تو[10]: سنک اوستندن اوتوری sənin üstündən ötri

ازآن تو[11]: سنک sənin

افسو[12]: يابا yaba

آلو[13]: اريک// أَرک ərik

آلوبالو[14]: کراس kiras

آمو: غيرت ğeyrət

آمو: صوه// صو su

آمو[15]: شش şiş

آن اُو[16]: انک// اوين oyun//anun

آن تو[17]: سنکدر sənindir

او[18]: اول ol

او[19]: ف o

اوسو[20]: ياس yas

آو[21]//**آب**: صو su

آهو: کيک keyik

آهو[22]: عيب ayıb

فصل الباء

با تو: سَنُکلَه// سنوکله sənünlə

بادرو: بر تَرَه دُور ريحان کبی bir tərədür reyhan kibi

باذرو// بازرو[23]: يارپوز// يَرپُوز yarpuz

پاردو[24]: باغ صاروغی bağ sarığı

بارو: بُرج// بورج bürc

١ . ف ١. بحذف الراء من آخره و اصله آبخور// ت.يوخ
٢ . ک.يوخ//ف.يوخ//ل.يوخ//س.يوخ//و.يوخ//ب.يوخ//ت.يوخ
٣ . ک.يوخ//ف.يوخ//ل.يوخ//س.يوخ//و.يوخ//ب.يوخ//ت.يوخ
٤ . ک.يوخ//ف.يوخ//ل.يوخ//س.يوخ//و.يوخ//ب.يوخ//ت.يوخ
٥ . ک.يوخ//ف.يوخ//ل.يوخ//س.يوخ//و.يوخ//ب.يوخ//ت.يوخ
٦ . م.يوخ//ل.يوخ//س.يوخ//و.يوخ//ب.يوخ//ت.يوخ
٧ . ک.يوخ//ف.يوخ//ل.يوخ//س.يوخ//و.يوخ//ب.يوخ//ت.يوخ
٨ . ک.يوخ//ف.يوخ//ل.يوخ//س.يوخ//و.يوخ//ب.يوخ//ت.يوخ
٩ . ک.يوخ// ل. يوخ// و. يوخ// ب.يوخ// ت.يوخ
١٠ . ک.يوخ// ل. يوخ// س. يوخ// و. يوخ// ب.يوخ// ت.يوخ
١١ . ک.يوخ// ل. يوخ// س. يوخ// و. يوخ// ب.يوخ// ت.يوخ
١٢ . ک.يوخ//ف.يوخ//ل.يوخ//س.يوخ//و.يوخ//ب.يوخ//ت.يوخ
١٣ . ف. معناسی يوخ// س. يوخ
١٤ . م. يوخ// س. يوخ// و. يوخ// ب.يوخ// ت.يوخ
١٥ . ک.يوخ//ف. يوخ// ل. يوخ// و. يوخ// ب.يوخ// ت.يوخ
١٦ . ک.يوخ//ف. يوخ// ل. يوخ// و. يوخ// ب.يوخ// ت.يوخ
١٧ . ک.يوخ//ف.يوخ//ل.يوخ//س.يوخ//و.يوخ//ب.يوخ//ت.يوخ
١٨ . س. يوخ // و. يوخ// ب.يوخ// ت.يوخ
١٩ . ل. يوخ// و. يوخ// ب.يوخ// ت.يوخ
٢٠ . م. يوخ// س. يوخ// و. يوخ// ب.يوخ// ت.يوخ
٢١ . . ف.١يوخ//ل.يوخ//ب.يوخ// ت.يوخ//س.يوخ
٢٢ . ف. يوخ
٢٣ . با. يوخ//ب.يوخ
٢٤ . ک.يوخ// ف. يوخ// ل. يوخ// س. يوخ// و. يوخ

بارو[۱]: حصار برجی// بورج hasar bürc

بارو[۲]: یلدرم yıldırım

بارو[۳]: ف baru

پارو[٤]: کورک kürək

بازرو[٥]: معدنوس mədənus

بازو: قِریجه// قَرِجَه qarıça

بازو[٦]: قاپو صوه سی qapu sıvası

باشو: بر یوغون اغجدر که چوبانلر و مسافرلر کوتوررلر// بر یوغن اغج در که چُبانلر و یا مسافرلر کتوررر//چوبانلر کوتوردوکی و مسافرلر کوتردکی اوزون و یوغون آغج bir yoğun ağacdır ki, çobanlar və misafirlər götürürlər

پاقو[۷]: مریخ دیدکلری بر یر آدی Merix dedikləri bir yer adı

بالو: سکِل sigil

بانو: خاتون xatun

باهو: دَکَنَک dəgənək

بَختو: یلدُرم yıldırım

بَدو[۸]: اول əvvəl

بر او[۹]: اندن یکا andan yana

برای او[۱۰]: انک ایچون anun içün

برای تو[۱۱]: سنوک ایچون sənin içün

پرتاو[۱۲]//پرتاب: ایراقَه آتلَن اوُق// اوزاغه اتلن اوق atılan oq

بر تو[۱۳]: سنک اوزروکه sənin üzərünə

پرتو[۱٤]: اشلامق ışılamaq

پرتو: شُعلَه şölə

پَرخو: تخته دن انبار// تختدن یاپلان انبر taxtadan yapılan anbar

پَرخو[۱٥]: فی بعض الکتب سریون sarpun

پَرخو[۱٦]: شاذلق şadlıq//şazlıq

پُرخو[۱۷]: خربره xırbıra

پُرخو[۱۸]: اش اوی aş evi

پردو: بَاجَه baca

پردو[۱۹]: مرتک mərtək

پرستو: قرلاغج// قرلَغُوج// قَرلَغُج// قَرلَنغج qırlağuc

پرسیان دارو[۲۰]: ماططَق matıtaq

پرندو: کَیرَک gəyrək

پَرو[۲۱]: اُلکَر ülkər

بَرَو[۲۲]: آی ایدیکی ay aydını

بُرو// ابرو[۲۳]: قاش// قَش qaş

برهنه جو[۲٤]: قابسز ارپه qasız arpa

پستو: دَستی dəsti

---

۱ ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

پستو: کوپه جک// کُوپَجُوک//کُپجُوک//کپجک pəstu

پشتمازو[۱]// مازه: اوکورغه onurğa

پشمازو[۲]//مازو: سَکردن səgirdən

بِکاو[۳]: امر من کندن

پلاو// پیلُو[۴]: دانه برنجی daneyi birinci

پنج پهلو[۵]: بش بوجقلو// بیش بُجَقلو beş bucaqlu

پندو// بندو: مردار murdar

پندو[۶]: صو کرده مسی su kərdiməsi

بو// بوی[۷]: قوغو// قوقِی//قوقو qoqu

بوبو[۸]: هُدهُد hudhud

بوبو[۹]: آرزومندی// آرزومند arzumənd

بوبو[۱۰]: الاجه ایبک alaca ibək

پولاو[۱۱]: یاغسُز دانه//یغسز دنه yağsız dənə

به تو[۱۲]: سنوکله sənünlə

بهر او[۱۳]: انوکیچون anuniçün

پهلو: یان yan

پهلو: اَیَکُو iyəgü

پیازو[۱۴]: اجی صوغان acı soğan

پَیاستو[۱۵]: کرنشمک gərnəşmək

بی او[۱۶]: انسز ansız

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ل. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٧ . ف. بحذف الیاء من آخر- معناسی یوخ
٨ . م. یوخ
٩ .م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . م. یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

پیرو: اَردُجَه کیدوجی// اَرتُجَه کدجی ardıca gedüci

بیست دو[۱۷]: یکرمی اکی yigirmi iki

پیشرو// بشرو: اوکجَه کیدجی//اکجه کدجی öncə gedici

بینو// پینو: کَش// کیش kəş

بینو// پینو[۱۸]: کشی ایران kəşi ayran

پَینُو[۱۹]: مایه// مایه کش mayeyi kəş

بیو// پَیو[۲۰]: کیوه// کُوَه gəvə

بیو[۲۱]: طاغ tağ

پیو[۲۲]: اکیز اوغلان// اکز اُغلان ekiz oğlan

پَیُو[۲۳]: کَوهَر gövhər

فصل التاء

تارمو// تامو: قل قاتی// قَتی qıl qatı

تاو//تو[۲۴]: قات // قت qat

تاو// تاب[۲۵]: کسو küsü

تاو// تاب[۲۶]: طاقت taqət

تبنکو: صَندُق sanduq

تذرو// تزرو: سوکلون//سُکلوُن//سُکُلَن süglün

ترازو: ف// معروف tərəzi

تَسو[۲۷]: دُرت بلوکدن بر بلوک dört bölükdən bir bölük

١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٨ . ک.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ// ب.یوخ
٢٠ . ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

تَسو: بحق ربع// بر ربع bir rüb

تَسو[۱]: چکردک آغری çərdəkin ağırı

تفُو[۲]: تُو// توو tü

تفُو: یوزه توکورمک// یُزه تکُرمک//توکرمک yüzə tükürmək

تکاپو[۳]: یلمک yilmək

تَکوبو// تکوپو: یلپ یوپورمق//یلب یوپرمق// یُپُرمَق yilib yoparmaq

تنندو// تندو[۴]: اورمجَک// اُرمُجَک örümcək

تَو// تف: قِزدُرمق qızdurmaq

تَو[۵]: حبّه // چَپَه habba

تَو[۶]: یازیلرده صو اککلنن یر yazılarda su əklənən yer

تو: سن sən

تو برتو: کوزلُمه// کُزلَمه gözləmə

تو برتو[۷]: قفا برجورک qafa bürücürək

تو برتو[۸]: طاقت taqət

تیو[۹]: کوجی یتمک güci yetmək

تیو[۱۰]: بهادر bahadır

تیو: طاقت taqət

تیهو[۱۱]: چل// چیل çil

تیهو[۱۲]: بوش boş

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ب.یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٤ . ل. یوخ
٥ . ف. یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . م. معناسی یوخ// و. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فصل الجیم

جاذو[۱۳]: ف cadı

جاذو: بوکوجی// بُکُجی// بکوجی büküci

چارسو// چهارسو: درت بوجاقلو//دورت بُجَقلو// بجقلی dört bucaqlu..

چارسو// چهارسو [۱۴]: شارشو şarşu

جارو: سُپُرکَه süpürgə

جارو[۱۵]: حوض havuz

چارو[۱۶]: یَلچوُ alçu//yalçu

چاکشو// جَاکشو//خاکشو[۱۷]: بر قره اوتدی که کافور شیشه سینه قویرلر تا کافور خراب اولماسون// قره جه و انجکدر کافوره برغورلر // بر قاره دانه در که انوکله کافر ازرلر کوزه قیرلر bir qara otdır ki kafu şişəsinə qoyarlar ta kafur xarab olmasın

جامه بازرو[۱۸]: اش طونی iş tonı

چاو[۱۹]: قوش آوازی quş avazı

چاو[۲۰]: چرکن اونمک çirkin ünmək

جاوجاو//چاوچاو: سَرچَه آوازی sərçə avazı

جاوجاو//چاوچاو[۲۱]: قوش دوکونی quş düguni

چُرپو[۲۲]: چروش çərviş

چُرغاتو: اَمزُکلوطاس//طاس əmzüklütaş

چرندو[۲۳]: کلر kələr

۱۳ . ل. یوخ// و. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

چرندو// چرنده: کمیرک//کَمرَک gəmirək

چرو[۱]: ایت انوکی it ənügi

چرو[۲]: خیارک کنجی xiyarın gənci

چغو: بیقوشه بَکزَر بر قوش//بیقشه bayquşa bənzər bir quş

چَکو: زَخمَه zəxmə

چکاو// چکاوک: چکیک قوش//چَکُوک//چکُک çəkik quşı

جو: اَرپَه arpa

جو// جوی[۳]: ارماغ//ایرمق//ارمَق irmaq

چو[۴]: کبی kibi

چیترو//چیزو: کیرپی// کرپی kirpi

فصل الخاء

خارو[۵]: قلیج یعنی قلیج جوک qılıcük//qılıc

خاکشو// جاکشو: بر قاره دانه در که انوکله کافر ازرلر کوزه قیرلر// بر قره اوتدرکه انوکله کافور ازرلر داخی کوزه قویارلر// بر قره دانه در کافوریله ازرلر کوزه قویرلر bir qara otdır ki kafu şişəsinə qoyarlar ta kafur xarab olmasın

خالو: طایی// طایُو tayı

خبزدو// **خفزدو**: طکوزلان قوردی// طُکُزلان قُردی// طوکزلن tonuzlan qurdı

خَذیو// خدیو: یکان// یکانه yeganə

خذیو[۶]: حاکم ایش hakim işi

خَذیو// خدیو: ایو افندی// اللـه تعالی و فی بعض الکتب خداوند allah təala

خربوزه هندو[۷]: قرپوز// قَرپُز qarpuz

خزو[۸]: تکرک tükürək

خَستو: اقرأر iqrar

خسرو[۹]: ف xosrov

خسرو[۱۰]: ایو افندی əyü əfəndi

خسرو[۱۱]: پادشاه padşah

خُسو[۱۲]: قین انه// قین آتا qayınana

خَشو[۱۳]: قین آنا qayınata

خُو: ف xu

خُو[۱۴]: عادت adət

خُو[۱۵]: قلنج// قلچ qılınc

خُو[۱۶]: قوت qüvvət

خَو[۱۷]: پهلویجه اغج دالی ağac dalı

خوشاو[۱۸]: طوار tavar

خوشاو[۱۹]//خوشاب: خوشاب صو xoşab su

خوش بو[۲۰]: خوش قوخو xoş qoxu

خیو[۲۱]: تکرک tükürək

خیرو[۲۲]: خادم یعنی خایو xədmi yəni xaya

---

۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ف. و بحذف الیاء من اخر
٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

---

۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . س. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// و. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٥ . ل. یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ف. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ف. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

خیرو: خطمی xətmi

فصل الدال

داربو[۱]: عود آغاجی ud ağacı

دارو: دَواَ dava

دارو[۲]: علاج əlac

دارو[۳]: غایت ایو کمسه ğayət iyü kimsə

دارو[۴]: بر نوع سَرو اَرُدج اغاجی در bir növ sərv arduc ağacıdır

داو[۵]: قوو qov

داو[۶]: قولامق qovlamaq

داو[۷]: سیرکنمک sirkənmək

داو[۸]: سوکمک sükmək

داو[۹]: نرد nərd

داو[۱۰]: نرد اویونجی سی nərd oyuncusı

درخوردار شو[۱۱]: برخوردار اول bərxürdar ol

درو[۱۲]: ایچین için\\biçin

دسمو[۱۳]: بوکرولجه bügrülcə

دو: اکی// ایکی// اِکِه iki

دو بازو//دوبارو[۱۴]: هِلک//خلک//حَلِک həlik

دو بازو[۱۵]: اکی قول iki qol

دوتو//دُتو//دوتا: اکی قاَت// ایکی iki qat

دو دو[۱۶]: اکی اکی iki- iki

دوقو[۱۷]: یبان کشورنک تخمی yaban köşürün tuxunı

دلو[۱۸]: قوغَه// قُغا // قغه quğa

دلو[۱۹]: دکرمن سپدی dəgirmən səbədi

دهُو[۲۰]: سَرَندب طاغی Sərəndib dağı

دیو: ف// معروف div

فصل الراء

راسو[۲۱]: آس// اَرص as

راسو[۲۲]: کلنجوک// کَلِنجک gəlincük

راسو[۲۳]: اورج چیچکی oruc çiçək

راسو[۲۴]: ارشون arşun

راسو[۲۵]: پُرسُق porsuq

رفو[۲۶]//رفوه: کوزه مک küzəmək

روبرو : یُوزبَیُوز// یُزبَیُز//یوربیُز yüzbəyüz

روبرو[۲۷]: یوزه یوز yüzyüzə

ریش کاو[۲۸]: مثلدر شول کمسه دنک یره مزله تابع اوله و اونلروکله... məsəldir şol kimsədən ki,yaramazlara tabe ola və anlarunla...

١ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . س. یوخ
١٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
١٨ . ف. معناسی یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ف. یوخ
٢٢ . ف. یوخ
٢٣ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ//و. یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
٢٦ . ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٧ . ب.یوخ// ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

ریو[۱]: کوز بَغلَمَق// کز göz bağlamaq

ریو[۲]: کوز باتمق gözə batmaq

ریو[۳]: هیله (حیله) hilə

ریونجو//ریوآنجو: اَغَج قوردی ağac qurdı

فصل الزاء

زالو// زَلو[۴]: سولک // سُلُک sülün

زانو[۵]: دیز // دز diz

زرساو// زر بیاو: قینامش کومش// قَینَمش کمش qaynamış gümüş

زر ساو[۶]: سکی مز آلتون səgiməz altın

زردآلو: ف// معروف zərdalı

زُرُو// زلو[۷]: سولک// سُلُک sülün

زو[۸]: تیز tiz

زو[۹]: اندن andan

زیلو: زیلی // زُلی zili

زیو[۱۰]: اغج قوردی ağac qurdı

فصل السین

ساو: التون اوءاغی//اواغی//اواغ//اوغی altun uvağı

ساو[۱۱]: خراج xərac

سپو// سبو: دستی dəsti

سپو// سبو[۱۲]: سَکک sənək

۱ . ب.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۷ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ
۹ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// و. یوخ

ستُو// سه تا// سه ته[۱۳]: اوچ قات üç qat

سختو[۱٤]: کـیپا gipa

سرخاو// سَرخواب[۱٥]: ایلک اویوخو// الک اُیقُو ilk uyuxu

سَرو: ف// معروف sərv

سُرُو: بینوز//بوینوز// بُوینُز//بینُز buynuz

سرولفجتین[۱٦]: اردنج ardunc

سرولفجتین[۱۷]: اندازه əndazə

سُکارُو[۱۸]: چُورَک çörək

سُکارُو[۱۹]: دیدیلر که بغاچه buğaca

سندلو[۲۰]: صندلوس sandalus

سنمو// سمنو[۲۱]: هَر // هره اشی hərə aşı

سمنو// سنمو[۲۲]: بولمج bulamac

سنمو// سمنو[۲۳]: رشته// اِرِشتَه آشی əriştə aşı

سو// سوی: جهت cəhət

سو// سوی: طرف tərəf

سو// سوی[۲٤]: ایدکلق aydınlıq

سه سو: اوُج طَرفَلو// اوچ üç tərəflü

سه سو[۲٥]: اوج بوجاقلو//بچقلو üç bucaqlu

سیرو[۲٦]: کرپی kirpi

۱۲ . ف. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱٦ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۷ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ// س. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ف. معناسی یوخ
۲٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

سیو// **سیب**[۱]: المه alma

سیو دو[۲]: اوتوز ایکی otuz iki

فصل الشین

شاه بو[۳]: عنبر ənbər

شبدو[۴]: کجلیک gecəlik

شب رو[۵]: عسس əsəs

شب رو[۶]: کجه یورویوجی gecə yürüyüci

شترکاو (پلنک)[۷]: زرافه ددکلری جانور که بوینی دوه بوینی کبی و ایقلری صغر ایاغی کبی zürafə dedikləri canavar ki boynu dəvə boynu kibi ç ataqları sığır ayağı kibi

شش پهلو[۸]: اَلتِی بوجاقلو// بوجَقلو// بچقلو altı bucaqlu

شش پهلو[۹]: اَلت طرفلو altı tərəflü

شفتالو[۱۰]: ف// معروف şəftali

شناو[۱۱]: صوده یوزمک suda yüzmək

شَو[۱۲]: کجه gecə

شُو[۱۳]: لپه ləpə

شهبارو[۱۴]: قندق qəndəq

شیو// شِیب [۱۵]: انش// انیش eniş

شیو[۱۶]: لاپه lapa

فصل العین

عو// **عَیو**[۱۷]: کُرُلدو gürüldü

عو// **عَیو**[۱۸]: آواز avaz

فصل الغین

غاژغاو// غژغاو [۱۹]: قویروغی پرچملو صغر// یابان صغری که قویروغن قوتاز ایدرلر yaban //sığırı ki, quyruğun qotaz edərlər quyruğı pürçəmlü sığır

غاوشو: تخم خیاری//خیار توخومی//تخمی toxum xiyarı

غدو[۲۰]: بوزا buza

غرو[۲۱]:قارقی قلم//قَرغُو//قَرقو//غرقی qarğu qələm

غرو[۲۲]: غزی ğəzi

غرو[۲۳]: غرغر یدیجک نسنه ğorğor edəcək

غریو[۲۴]: فریاد fəryad

غریو[۲۵]: فغان fəğan

غریو[۲۶]: ناله nalə

غُلو[۲۷]: مبالغه mübaliğə

غو// غیو[۲۸]: کُرُلدو gürüldü

فصل الفاء

۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۹ . ک.یوخ//م یوخ//ف. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵ . ک.یوخ//م. یوخ// ف.یوخ// و. یوخ
۱٦ . م. یوخ// ف.یوخ// س. یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲۱ . ف. یوخ// س. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۲۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۵ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ .م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فال کو[۱]: فالجی falcı

فِراح رو[۲]: یوروکن yürügən

فراز رو[۳]: قرشو دار qarşu dar

فراژ نو[۴]: پروانه pərvanə

فَرخو[۵]: باغ فلیسلمک bağ fəlsilmək

فرخو[۶]: دکک بودمق// دَوک بوطَمَق dənək budamaq

فرخو[۷]: باغ بودمق bağ budamaq

فرو[۸]: اشغه aşağa

فلیو[۹]: اکسوک عقل əksük əql

فَنو: الدامق// اَلدَمق// الده مق aldamaq

فصل القاف

قلاجو[۱۰]: صکرَه sonra

قلاجو[۱۱]:. یَلَاق yalaq

قنو[۱۲]: بر یر آدی Qanu-bir yer adı

فصل الکاف

کارو//کاردو[۱۳]: کومج// کُمَج//کومچ kümək

کارو//کاردو: خرما چیچکی//خرمه چچکی xurma çiçəgi

کارو//کاردو[۱۴]:خرما چکردکی xurma çəkirdəgi

کاردو: بایات // بَیات bayat

کاسمو: قاَسُق قلی// قسق qasıq qılı

کاسمو[۱۵]: طوکوز قلی tonuz qılı

کاسو[۱۶]: پاردیج pardıc

کاسو[۱۷]: باغ صاریغی bağ sarığı

کاسو[۱۸]: یاراصیق yarasıq

کاسو[۱۹]: ابله əbləh

کاسو[۲۰]: کورکلو görüklü

کاسو[۲۱]: سرکذشت sərgüzəşt

کاشو[۲۲]: قسغون مندک qusğun

کالیو[۲۳]: سرکذشت sərgüzəşt

کالیو[۲۴]: ابله əbləh

کالیو[۲۵]: یَرَمسُق yaramsuq

کاو: صغر sığır

کاو: بهادر bahadır

کاو[۲۶]: بخت bəxt

کاو[۲۷]: صیغۀ امر (کاویدن)

کاو[۲۸]: محتشم möhtəşəm

کاهو: مارِل// مارول//مرل marol

کاهو[۲۹]: صَلاَچَه salaça

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . م. یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ل. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦ . م ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . و. یوخ
۲٥ . م. یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کبستو: آغو ağu

کبستو[۱]: قرغه دولکی qarğa düvləgi

کبستو[۲]: قرقه قَوُنی//قرغه//قرغا qarğa qavunı

کپو[۳]: بلسز bilsiz

کتوو[۴]: بیونک اشغه طمری boyunun aşağı tamarı

کتم تو[۵]: قجقلامق qıcıqlamaq

کدو: قَبَق// قوری قبق qurı qabaq\\qabaq

کدبانو: اُولو خاتون// الو ulu xatun

کدبانو[۶]: اغری بنلو ağrı banlu

کَرَو[۷]: قووق دش// قُوُق دشی qovuq diş

کــرو: دوتی// طُتی// دُتو// طتو// دوتو dutı

کــرو[۸]: اوج ovc

کرباسو : کلته کلی// کَلتَه کَلَه kəltə kələ

کرچفو// کرجفو[۹]: یِلوَه yalva

کردالو//کردآلود[۱۰]: توزا بولاشمش// توزه بولشمش// بُلَشمش toza bulaşmış

کردالو//کردآلود[۱۱]: توزه بولنمش toza bulanmış

کرنجو[۱۲]: آغر بَصمَق ağır basmaq

کرنبو[۱۳]: کلم شورباسی kələm şorbası

کفت کو// کفت کوی[۱۴]: سوز و صو// سُزصو// سزصاو sözsöv

کفۀ ترازو[۱۵]: ترازو ایاسی tərəzi ayası

کلاو[۱۶]: اپلک کلوه سی iplik kəlvəsi

کلشو[۱۷]: کمک kəmik

کلکزو[۱۸]: اسکی əski

کَلو: بوغَز// بُغز// بُغاز boğaz

کمان ابرو[۱۹]: ف// معروف kamanəbru

کندرو: کلنک// کُنلک//کونلک günlük

کَندو[۲۰]: قونلق// قُوانلق qovanlıq

کَندو : قُوآن// قوون qovan

کَندُه کو[۲۱]: اغج اوچجه ağac uçca

کنشتو[۲۲]: بر اصل ات bir əsl ot

کَنَو//کنب: کَندر kəndir

کَو: چوقور// چُقُر// چوقر çuqur

کَو//کیو: بهادر bahadır

کَو//کیو: اولو// اُلو ulu

کُو: قَنی qanı

کُو// کوی[۲۳]: محله məhəllə

کو[۲۴]: صنکی sankı

کواچو[۲۵]: صَلنجَق salıncaq

کوستو[۲۶]: حنظل اوُتی hənzəl otı

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . م. یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ب.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ف. معناسی یوخ
۱۰ ف. بحذف الدال من آخره
۱۱ . ک.یوخ// ف. بحذف الدال من آخره
۱۲ . ف. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ف. یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ل. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کوکو[1]: اوکیک// اُکیک ügəyik

کیبو// کیپو[2]: کلپک//کَلَبک//کَلبوک kələbək

کیبو// کیپو[3]: اَصمَه asma

کیپو[4]: مارل// مارول// مرول// مرل marol

کیتو[5]: شول قوشدر که اغجدن اپلر جمع ایدر ایچنده یوا ایلر şol quşdur ki, ağacdan iplər cəm edər içində yuva eylər

کیسو[6]: صاج بولکی// ساچ بُلُکی// ساج بولوکی saç bölügi

کیل دارو[7]: ایرلتو iyrəltü

کیل کزو[8]: اَسکی قلعه əski qala

کِیلو[9]: طهارت ایچون صو قراکنده اشدکلری taharət içün üu qıranında işədikləri

کیو[10]: اُلو بک ulu bəg

فصل الام

لغو[11]: یرامز سوز yaramaz söz

لولو[12]: قات qat

لهو[13]: هر نسنه که کشی مشغول اوله hər nəsnə ki kişi məşğul ola

فصل المیم

ماذه کاو// ماذکاو: اینَک// انَک inək

ماذو// مازو: ف// معروف mazu

ماذو// مازو[14]: سکردن səkirdən

ماستو[15]: کش kəş

ماشو// ماشوب: آلَک ələk

ماشو// ماشوب: قالوبر// قَلبُور// قلبر// قالبر qalbır

ماده کاو[16]: اینک// انک inək

ماهو[17]: ینقو yanqu

مُرتاو[18]: فرمان mazman

مَرجو[19]: مرجمک mərcimək

مرو[20]: اکا ana

مرو[21]: شیله şiylə

مشکو: بتخانه// بوتخانه butxana

مشکو: خسرو پرویز و شیرنک خلوت خانه سی// خسرو و شیرین خلوت خانسی Xosrov və Şirinin xəlvətxanəsi

مشو// میشو[22]: بورجق// بورجاق burçaq

مَنو// مینو: اوچماق// اُچمَق// اُچماق uçmaq

مُنجُو: مَرجمَک mərcimək

مو// موی: قل// قیل qıl

مینو// مینو[23]: جنت cənnət

مینو// منو[24]: منو بکی یعنی اچماق uçmaq

مینو[25]: سرچه sırça

---

۲٦ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲ . ک.یوخ// م.یوخ

۳ . م.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ

٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

٦ . ک.یوخ// م. یوخ

۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۳ . ف. یوخ

۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ

۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

میو[۱]: تنک tənək

میو[۲]: چُپُق çupuq

فصل النون

نارخو[۳]:جلنار culnar

ناو: اولُق// اولوق// اُلوق oluq

ناو[۴]: تکنه təknə

ناو[۵]: طوم tum

ناو[۶]: اچی اویولمش içi uyulmuş

نای کلو[۷]: بوغز دلوکی// بُغَز دَلکی boğaz dəligi

نای کلو[۸]: بوغاز دودُکی

نرم رو[۹]: دولک آت dölək at

نره کاو: اوکوز// اوکُز// اُکُز öküz

نره کاو[۱۰]: بوغه buğa

نزد تو[۱۱]: سنک قتنکده sənin qatında

نسبو[۱۲]: طیانَجَق tayınacaq

نسو[۱۳]: سیرینجق sıyrınacaq

نمکسو[۱۴]: basdırma

نو[۱۵]: یکی// یکو yeni

نیرو: قوَت qüvvət

نیسو: نشتر // نیشتر neştər

نیکو: اَیو əyü

نیو[۱۶]: کربز gürbüz

نیو[۱۷]: بهادر bahadır

نیو: طاقت taqət

نیو[۱۸]: آلب // الب alp

فصل الواو

وارو[۱۹]: اوسُحک evsəcək

وسبو [۲۰]: طاینماق tayınmaq

وسو[۲۱]: اغز چوره سی ağız çevrəsi

فصل الهاء

هزارتو[۲۲]: بیک قات bin qat

همچو[۲۳]: بویله böylə

همچو[۲۴]: کبی kibi

همرو[۲۵]: یولداش yoldaş

فصل الیاء

یالو[۲۶]: دنیز کناری dəniz kənarı

یکسو[۲۷]: بر یکا bir yana

ینپلو[۲۸]: هفته بازاری həftə bazarı

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۷ . ف. یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٤ . ف. معناسی یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٥ . ف. یوخ// و. یوخ
۱٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۱۸ . و. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

باب الهاء

فصل الالف

آب افسرده[1]: پختی paxtı

آب افسرده[2]: طوکمش صو dönmüş su

ابتره[3]: قولق درلر که یوکدن قولمشدر qavlaq derlər ki yükdən qalmışdır

آبخانه[4]: قدمکاه qədəmgah

آبخانه[5]: مستراح// مُسترخ müstərah

آبخوره: صِوات// صِوَت// صِوَد sıvat//suvad

آبده: هرزه سُویلَیجی// سُیلیجی hərzə söyləyici

آبراهه[6]: صو یولی su yolı

آبره[7]: قفتان بزی qaftan bezi

آبزه[8]: صزندو sızındu

آبستنگاه// آبشتنکاه[9]: مستراح müstərah

آب سیاه[10]: کوز یاشی göz yaşı

آبکاه[11]: چشمه آخری çeşmə axırı

آبکامه: تورشی صویی//ترشی turşu suyı

آبکامه// اَب کامه[12]: تُورشی turşu

آبکامه: تَرخانه// ترخنه tərxana

آبکامه[13]: یمک سکرنجی نسنه لر صویی yemək sinirənci nəsnələr suyı

آبکامه[14]: بازرکان اشی bəzirgan aşı

آبکامه[15]: اتمک ترشی ətmək turşı

آبکینه[16]: سِرچَه sırça

آبله[17]: چبان çıban

آبله// آبیله[18]//آوله: قَبَرجُق qabarcuq

آبله[19]: چچک çiçək

اَبله[20]: بون bön

آبلیسه[21]: اکنجی əkinci

آب ماه[22]: یایک صوک آیی yayın son ayı

آبه[23]: صاغر sağər

آتاله[24]: بولاما bulama

آتش زنه: چاقمق//چقماق//چَقمَق çaqmaq

آتشکده//آتشکِره: اوُجَق// اُجَق// اوچق ocaq

آتشکده: اوُدَه طپانلر کلیسه سی// طَپَنلر کلسسی oda tapanlar kilisəsi

آتشکده[25]: کشیش اَوی// اوُدی keşiş evi

آخته[26]: طشره چکلمش tışra çəkmiş

آخته[27]: ارشدرمش irişmiş

آخته[28]: اننمش ənənmiş

---

١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . م. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ف. معناسی یوخ
١٧ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

آخته[۱]: اُکرنمش öġrənmiş

آخلوژه//آخلوره// آخلودَه[۲]: اِلک//ایلک ilik

آخکوژنه// اخکوژه [۳]: چاغلی çağalı

آخکوژنه//اخکوژه [۴]: قورق خورما qoruq xurma

آخکوژه[۵]: سلمن دوکمه sülmən dügmə

آخور کرمایه[۶]: قورنا qorna

آخیه[۷]: طوار tavar

اُدره[۸]: دپللیک dəpəllik

اُدمَه[۹]: بغدای اکلو buğday əklü

آذینه//آدینه: اینَه کونی// اذینه// باللسان عرب یوم الجمعه//ف adinə güni

اراسته[۱۰]: بزلمش bəzəlmiş

آرامکاه[۱۱]: دولنجک یر dölənçək yer

آرامکاه: قرار یری// قرار یر qərar yeri

اَردهاله//آژدهاله: بولاماج// بولامج// بُولَماَج// بوله‌مج bulamac

اَرده[۱۲]: اون un

آردینه[۱۳]:اون آشی un aşı

آرغده[۱۴]: خشمله حرکته کلن یرتجی xişmilə hərəkətə gələn yırtıcı

آرغده[۱۵]: اشه حریص اولان işə həris olan

اَرغده[۱۶]: قاقمش qaqımış

اَرغده[۱۷]: دلی dəli

اَرّه : بچقُو// بجغو buçqu

اَرَه: دیش دبی// دش diş dibi

آزاده: فارغ fariğ

آزاده[۱۸]: تمام tamam

از ان انکه[۱۹]: اندن برو که andan bəri ki

از بهر چه[۲۰]: اندن اوتوری andan ötri

از چه[۲۱]: ندن nədən

آزموده[۲۲]: صنانمش sınamış

ازوغ کرفته[۲۳]: باسلانمش baslanmış

آژنده[۲۴]: هلیک həlik

آژنده[۲۵]: صوا اراسنداغی بالچق sıva arasındağı balçıq

آژه[۲۶]: اَلچی// اَلچُو alçu//alçı

آژه[۲۷]: یوغرلمش کرپچ yoğrulmuş kərpiç

آژینه//آژنه: دِشکی//دشکون//دشکو dişəgi

آژینه//آژنه: توقماق دوشکو//دقمق دوشکی دِشکی// دشکو toqmaq düşəgi

آژینه: طوقماق// تُوقمَق// توقماق toqmaq

اسپاه[۲۸]: سپاهی sipahi

---

۲۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ// ک.یوخ//ت.یوخ

۱ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲ . ف. یوخ

۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٦ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۷ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۸ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۹ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۰ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۱ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۳ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٤ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۵ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٢٦ . ل. یوخ

۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

اسب کُره[۱]: قولون qulun

آستانه: آلت ایشک// ایشک// اشک alt eşik

استره[۲]: ف// معروف üstürə

استره[۳]: دیوانه divanə

اُستُره[۴]: یُورکَن// (یولوکن) yülügən

استنبه[۵]: کوپه köpə

آسته: چَکِردَک çəkirdək

آسته[۶]: آستار astar

اُستوره// اُستُره[۷]: کـرِی// کریه kərəy

اُستوره// اُستُره[۸]: باش قازیاجاق استره// باش قزیه جق استره baş qazıyacaq üstərə

اسفده: اکسی اودن// اکسُو egsü odun

اسفندارماه// اسفندرماه[۹]: صوک قیش آیی// صک قش son qış ayı

اسکنه[۱۰]: ای ay

اسکه[۱۱]: فرج قیسی fərəc qıyısı

آسمانه[۱۲]: او دَپسی// اَو دپه سی ev dəpəsi

آسمانه[۱۳]: او باجَسِی ev bacası

آسمانه[۱۴]: او ستون ev sütunı

آسمانه[۱۵]: ظالم zalim

آسمانه[۱۶]: دستی dəsti

آسوده[۱۷]: دکلنمش dinlənmiş

آسه[۱۸]: قلیج qılıc

آسه: کَرنمَک gərinmək

آسیابه// آسیانه[۱۹]: بلکو biləgü

آسیاخانه: دکرمن اوی dəgirmən evi

آسیمه// آسمه[۲۰]: حیران heyran

اشتوانه[۲۱]: بزک bəzək

اَشتوه[۲۲]: بر آجی اوت bir acı ot

اشغاره[۲۳]: پُرسُق porsuq

آشفته[۲۴]: دلی dəli

آشفته: دیوانه divana

آشفته[۲۵]: مجنون məcnun

آشکاره[۲۶]: ف aşkara

آشکاره[۲۷]: بللو bəllü

اشکنبه: ف işkənbə

اشکوفه: چیچک// چچک çiçək

اشکوفه[۲۸]: قوصماق qusmaq

اشکونه[۲۹]: ترس tərs

اشکوهه[۳۰]: انجقرق incqıraq

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . و. یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// س. یوخ
۸ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ف. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ب.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ف. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۵ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

اُشنه[1]: اغج اوزرینه تیل تیل سچق بتر یوصون دیرلر ağac üzərinə til-til saçaq bitər- yovsun

اشنوشه// شنوشه[2]: اَخسُرُق axsıraq

آشیانه: یُوَه// یُووَ// یووه yuva

آشیانه[3]: یلان یتاغی yılan yatağı

آشیکاه[4]: قدمکاه qədəmgah

آشیکاه[5]: متوضا//متوضه// متوضی mütəvəzza

آصیه[6]: خرما ایله بشمش هره اشی xurma ilə bişmiş hərrə aşı

آغاره[7]: سزو که کونله پُشت اراسنه دکرلر// بشمقجیلر کونله پشتی اراسنده دکدکلری نسنه sızu ki gönlə puşt arasına dikərlər

اُغره[8]: خیارک xiyarək

اُغره[9]: هر یُمری که کوده ده ظاهر اولا hər yumurı ki gövdədə zahir ola

آغشته// آغیشته: حَیرَان hayran

آغیشته[10]: نم چکب یمشنمش نسنه nəm çəkib yumuşanmış nəsnə

آغشته//آغیشته[11]:صوارلمش یر suvarılmış yer

آغشته//آغیشته[12]: صولانمش نسنه sulanmış nəsnə

اُطره[13]: اوت یا بکی اشه قویالر ot ya kibi aşa qoyarlar

آفتاب کاه: چوغاج یر// چوغَج çuğac yer

آفتاب کاه[14]: کونیی یر güney yer

آفتابه// آفتاوه// آبتابه: ابرق// بَقِر ابریق// بغر ابرق bağır ibriq

افراخته[15]: یانمش yanmış

افراخته[16]: یوجلمش yucalmış

افراخته[17]: طبان taban

افراشته[18]: یوجه yuca

افراشته[19]: خانکی حلوا xanegi halva

اَفرُسه[20]: المق almaq

افرنجه[21]: اول که اُغلَنجقلری قورقودُرلر ol ki oğlancuqları qorqudurlar

افروشه// افروشته: خَنکَی حلوا// خانکی// خانه کی حلوه// هنکی xənegi halva

افروخته[22]: یالکلانمش yalınlanmış

افروخته[23]: پاسی اچلمش pası açılmış

افروزنده[24]: صایقل اوروجی sayqıl urucı

افریده[25]: یرادلمش yaradılmış

افسانه: حکایت hekayət

افسانه: مثل məsəl

---

۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ف. یوخ// ل. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م..یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

افسانه[۱]: شک şək

افسرده[۲]: طوکمش tonmuş

افسرده[۳]: پختی paxtı

اَفشره[۴]: صقندی sıqındı

آقشته[۵]: کلر kələr

آکاه// آکه: خبردار xəbərdar

آکاه[۶]: اویانق oyanıq

اکر[۷]: ف// معروف əgər

اکرچه: ف// معروف əfərçi

آکَنده: صُوجُق// صوچُق sucuq

آکنده[۸]: طپطلو نسنه toptolu nəsnə

آکَنده[۹]: طولمش//طیلمش tolmuş

آکُنده[۱۰]: آخُور axur

آلانه//آله[۱۱]: طغان یووه سی// طوغن یوواسی toğan yuvası

آلانه[۱۲]: سَایَه saya

آلانه[۱۳]: کولکه kölgə

آلانه[۱۴]: قپو حلقه سی qapu halqası

الایه[۱۵]: لاله lalə

البان کُبوه[۱۶]: سرقون//صورقون surqun

آلتابه[۱۷]: بقر چولمک baqır çölmək

آلغونه//آلکونه[۱۸]: فِکَر که عورتلر یوزلرینه سررلر fəkər ki övrətlər yüzlərinə sürərlər

آلُفته[۱۹]: آشفته aşuftə

آلُفته[۲۰]: دلو dəlü

الفغده: ذخیره// زخیره zəxirə

الفخته: قَزَنلمش// قزانلمش// قَزَه نِلمِش qazanılmış

الفنجیده[۲۱]: قزانلمش qazanılmış

آلوجه// آلوچه[۲۲]: قرامق qaramuq

آلوجه// آلوچه: طاغ اَرُوکی//اَرِکی tağ ərügi

آلوده[۲۳]: بولشمش// بُلَشمش bulaşmış

آلوده[۲۴]: بولنمش bulanmış

آلوده[۲۵]: ضعیف zəif

آلوده[۲۶]: اولمش ulamış

آله[۲۷]: طوشانجل یوسی// طَوشَنجل یواسی tovşancıl yuvası

آله//آلوه: طوشانجل//طَوشَنجل tovşancıl

آله[۲۸]:طوغان یواسی// طغان یوسی toğan yuvası

آماده[۲۹]: حاضر اولمش// اُلمِش hazır olmuş

آماده[۳۰]: یَرقلَنمش yaraqlanmış

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ .ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ // س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ت. یوخ
۱۱ . ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ
۱۲ . ف. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . م. یوخ// س. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۲۱ . م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۳ . ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب. یوخ
۲۹ . ف. یوخ// ل. یوخ
۳۰ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

آماده[1]: دزلمش dizilmiş

آماه: شیش// شش şiş

آماه[2]: کلکن نسنه gəlikən

امروزینه[3]: بوکونکی bugünki

امسالینه[4]: بو یلکی bu yilki

امشبینه[5]: بو کیجه کی bu gecəki

امنه[6]: اودون بَغی odun bağı

امیخته[7]: قرشمش// قارشمش qarışmış

آمیزنده[8]: قرشدریجی qarışdırıcı

آمیزه// آمیژه: قَرشمش// قارشمش qarışmış

انبازده[9]: مالیله و قومیله تکبرلک ایدن کمسه malilə və qovmilə təkəbbürlük edən kimsənə

انباشته[10]: طولمش قویی tolmuş quyı

انبره[11]: قساج qısac

اَنبسته[12]: قاتلمش qatılmış

اَنبسته[13]: قورلمش qurılmış

اَنبسته[14]: طُونمش donmış

اَنتلَه[15]: مغرب ولایتنده بتن جدوار Məğrib vilayətində bitən cidvar

انبوه// انبه: چوق// چُق çoq

انبُه// انبوه[16]: کیک gen

انبُه[17]: غلبه یول ğalaba yol

انجره[18]: دکَن اصرغَان dikən isırğan

انجوجه[19]: صولمش solmuş

انجوغ کرفته[20]: ال بورشمش əl bürüşmüş

انجوغ کرفته[21]: انجقرق طوتمش incqırıq tutmuş

آنچه[22]: اول نسنه ol nəsnə

انجیزه// انجیره: دوبر دلوکی// دُبُر دلُکی dübər dəlügi

اندازه[23]: ف// معروف əndaza

اندازه[24]: قسم qisim

اندرونه[25]: چارشق çarşaq

اندره[26]: اوکی اوغل ögey oğul

اندره[27]: انده anda

اندک مایه[28]: از بهالو az bəhalu

اندک مایه[29]: از سرمایه لو az səmayəlü

اندوخته[30]: قزانلمش qazanılmış

اندوزه[31]: کل بنفشه gül- bənöfşə

اندوه[32]: قیغو qayğu

---

۱. م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۵. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸. ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٤. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۵. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۲. ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

اندوه[۱]: غم ğəm

انده// اندوه: غصه ğüssə

اندیشه: ف// معروف// اندشه əndişə

اندیشه[۲]: فکر fikir

انزه[۳]: مرجمک mərcimək

آنکاره[۴]: حساب دفتری hesab dəftəri

آنکاره[۵]: حکایت دفتری hekayət dəftəri

انکاشته[۶]: استون üstün

آنکامه[۷]: هنکامه hənganə

آنکاه// آنکَه[۸]: اول وقت ol vaqt

آنکاه// آنکَه[۹]: اندن صکره andan sonra

انکبینه[۱۰]: ایستبل istibal

انکژده// انکژد[۱۱]: قاصنی// قاسنی qasnı

انکشتوانه// انکُشتَه// انکشتنه[۱۲]: یوکسوک// یُکسُک yüksük

انکشته[۱۳]: اولولار// الولر یعنی اکابر ulular

انکُشته//انکشپه: یابا// یَبا// یبه yaba

آنکُله: دُوکمه// دُکمه dügmə

آنکُله[۱۴]: الک ilik

انکور روباه[۱۵]: تولکو اوزومی tülkü üzümi

انکور روباه[۱۶]: ات اورومی it üzümi

آنکه: اولکی// اولکه// اول کمسه ol ki

انوشه[۱۷]: صاغ sağ

انوه[۱۸]: اومدی// اُمدِی// امد umdı

آواره: ف// معروف avara

آواره// آوره[۱۹]: قفتان یوزی qaftan yüzi

آواره[۲۰]: دَفتر dəftər

آوازه: ف// معروف avazə

آوازه[۲۱]: چاو çav

آواه// آوه[۲۲]: آش aş

آوراسته[۲۳]: یوجلمش yucalmış

آورچه// آورجه//آواره: دَفتر dəftər

آوردکاه[۲۴]: جنک یری cəng yeri

آوله// آواله[۲۵]: جانور canavar

آوله[۲۶]//آبله: قبرجق qabarciq

آوله[۲۷]//آبله: چیچک çiçək

آونده[۲۸]: صوا صوجی sıva sıvacı

آونده[۲۹]: قاب قاجاق qabqacaq

آونرنده[۳۰]: جلق cıllıq

آوَه[۳۱]: آه دیمک ah demək

آویخته[۳۲]: صرقق sarqaq

---

١ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢ . م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤.. م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ف. یوخ
٩ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ل. یوخ// س. یوخ
١٣ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ// ف. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٢١ . ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣١ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

آویزه[۱]: قولق صلغمی// قولاق سلقمی
qulaq salqımı

آویشه[۲]: یاواشه yavaşa

آه[۳]: ف// معروف ah

آهانه[۴]: باش دپه سی baş dəpəsi

آهانه[۵]: دپه // دَبَه dəpə//dəbə

آهخته// آهنجه[۶]: چکلمش çəkilmiş

آهسته[۷]: قول qul

آهسته[۸]: اَرقُون arqun

آهسته[۹]: دولک// دُلَک dölək

آهنجه: بز چنیر bez çınyar

آهوبره: کَیِک بزاغوسی// بُزَه غوسی// بزغسی
// بوزاغوسی// بوزغوسی keyik buzağusı

آهیانه[۱۰]: اکسه // کَسه öksə

آهیانه[۱۱]: یلم قره yelim qara

آهیانه[۱۲]: باش چناغی// چَنَغی baş çanağı

ایار[۱۳]: ایارج معجون ayaracııı məcüni

ایارده[۱۴]: صحف ابراهیم تفسیری کتابی
sühəfi- İbrahim təfsiri kitabı

آیذه// آیزه// آیده: صزندی// سزندو sızındı

آیژه[۱۵]: قوغ quğ

۳۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ف. یوخ
٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ
۸ . ف. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ف. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ف. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

ایغده[۱٦]: یَینجک کشی که بیهوده لاف ایدوب اوُکنور
yeynicək kişi ki bihudə laf edüb ögünür

ای کندیده[۱۷]: ای ییلی ay yiyəli

این ماه[۱۸]: بو ای bu ay

این همه[۱۹]: بو دکلو bu dükəlü

آییشه[۲۰]: چاشد çaşıd

آیینه: ف// معروف ayna

فصل الباء

با بچه[۲۱]: بچه beçə

با بچه[۲۲]: اوغلانلو oğlanlu

با بچه[۲۳]: کوچکلو küçüklü

پا بنده[۲٤]: ایق باغی ayaq nağı

بابونه: بابادیه چیچَکی//چِچَکی babdya çiçəgi

بابه[۲٥]: طاقلمش tıqılmış

بابه[۲٦]: طولدرلمش toldurulmuş

پاتابه// پاتاوه: طولاق//طُولَق//طُلَق tulaq

باتونه[۲۷]: نشانلو طغان nişanlu tağan

پاتیله[۲۸]: حلوا قزانی// قَزَنِ halva qazanı

پاتیله[۲۹]: حلواجی قزانی halvacı qazanı

پاتیله[۳۰]: حلواجی قَزَغانی halvacı qazğanı

۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ل. یوخ

پاتیله[۱]: تنجره tənçərə

پاچله[۲]: بر اصل اياق قابی ayaq qabı

پاچه// پاجه//پايچه: ف// معروف paça

باخسه[۳]: مهره دیوار möhrə

باد افراه// بادافزاه[۴]: يلوارمق yalvarmaq

بادافراه// بادافزاه: عقوبت uqubət

بادافراه// بادافزاه[۵]: خفتان کورن اوت
xaftan gürən ot

باد افراه// بادافزاه[۶]: يِلپزه//يِلپُزَ yelpaza

بادام تره[۷]: فسلکن fəsilkən

بادپره[۸]: پیرلانغج//پرلَنقُج//پِرلَنغِج pırlanğuc

بادخایه: دَبَه// دَپه dəbə

بادره[۹]: ايچ طُون بَاچَه سی iç ton paçası

بادرنبویه// بادرزنبويه: قووان اُتی//قُوآن اوُتی //
قون اوته qovan otı

بادریسه// بادریه: آغِرشَق ağırşaq

بادُروزه[۱۰]: حایل hail

بادُروزه[۱۱]: هرکونکی hər günki

بادُروزه[۱۲]: هرکون کیجک طون hər gün
geyəcək ton

پادشاه// پادشه: ف padişah

پادشاه// پادشه[۱۳]: سلطان sultan

بادفره[۱۴]: پرلاغُج pırlağuc

بادفره[۱۵]: اَوُردی یُللُو کشی که صاورو سُیلر
avurdı yeli kişi ki savurur söylər

باد قبله[۱۶]: قبله یلی qiblə//Qəbələ yeli

بادگاه// بازگاه[۱۷]: ایق// اياق يولی ayaq yolı

بادکنده[۱۸]: قاولیجه qavlıca

پادوله[۱۹]: بر لاغجی اش باشارماز کشی bir
lağıcı iş başarmaz kişi

باده[۲۰]: ف// معروف badə

باده[۲۱]: شراب şərab

بادیانه//باذيانه: طوراق اوُتی//طُرَق turaq otı

بادیانه// باذيانه[۲۲]: رازیانه raziyana

بادیه[۲۳]: بریه bəryə

بادیه[۲۴]: اوتسوز یر // اتسز otsuz yer

بارُبنه//باروبنه: يوک ياب//يُک ياپ//يَب yük
yab

بار ذره[۲۵]: جفت cüft

بار ذره[۲۶]: صبان دمرسی sapan dəmrəsi

پارساله[۲۷]: بلدرکی bildirki

بارگاه// بارکه[۲۸]: آستانه astana

بارگاه// بارکه[۲۹]: قَپُو اوُکِی// اُکِی qapu öni

---

۳۰ . ک.یوخ// ل. یوخ
۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//م.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ل. یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . و. یوخ
۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥. ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦. ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//م.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ل. یوخ

بارکاه// بارکه[١]: چادر اوکی çadır öni

بارکاه// بارکه[٢]: چادر çadır

بارنکبویه[٣]: تَرَه خراسانی tərə xurasani

بارنده[٤]: یاغجی yağcı

پاروچه[٥]: بالچق طپراقدن طاشدقلری balçıq və topraqdan taşıdıqları

پاروزه// بادروزه[٦]: هرکونکی hər günki

باره: آت at

باره: بارو baru

باره[٧]: رشوت rüşvət

پاره[٨]: ف// معروف parə

پاره پاره[٩]: پاره para-para

پاره پاره[١٠]: کسلمش kəsilmiş

پارینه[١١]: بلدرکی bildirki

باریه[١٢]: دیوار طایاق اولان اغج divara tayaq olan ağac

پازاوه[١٣]: جُلهالَرک اَیغله بَصدقلَری پَتَت cullahların ayağla basdıqları patat

باز بچه[١٤]: طغان یاروسی toğan yavrusı

بازخیمه[١٥]: عشر و باج الجی bac alıcı

بازرکاه[١٦]: بازار یری bazar yeri

بازکاه[١٧]: اياق یولی// ایق ayaq yolı

باژکونه//وارونه// پاشکونه[١٨]: ترس tərsə

بازه[١٩]: طغان toğan

پازه[٢٠]: اَل اَغاجی əl ağacı

پازه// پازوه [٢١]: سکل sigil

پازه[٢٢]: ساعت saat

بازیچه[٢٣]: اویون oyun

بازیچه[٢٤]: اویونجق oyuncaq

پاژیره[٢٥]: ایق التی ayaq altı

پاسام پیه[٢٦]: جَوز یاغی cəvüz yağı

باسَره[٢٧]: اَکنلک əkinlik

پاشام پیه[٢٨]: بغرساق یاغی bağırsaq yağı

پاشامه[٢٩]: بُرُنجُک// بورنجُک bürüncük

پاشانه[٣٠]: ایچ یاغی iç yağı

پاشانه[٣١]: صنجامش sancamış

پاشکونه[٣٢]: اوغلن ترس کلمک//اوغلان طوغرکن ترس کلمش// اُغلَن ترسی کلمک// اُغلان oğlan toğarkən tərsə gəlmiş

پاشکونه//پاسکونه[٣٣]: ترس tərsə

پاشنه// پاشینه: اوُکچَه// اُوکجَه// اکچه ökçə

---

١ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ
٣ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ت. یوخ
٩ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
١٨ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦. م. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩ . ب. یوخ
٣٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣٢ . ف. یوخ// س. یوخ
٣٣ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

باشونه[۱]: اُشَغ تَرس کلمک uşağı tərsə gəlmək

باشه// پاشه[۲]: اَتمَجَه// اُدمَجَه atmaca

پاشیده[۳]: قارپوز سالغمی qapuz salğımı

پاشیده[۴]: اوزم سالغمی üzüm salğımı

باطیه: ف badya

باطیه// بادیه[۵]: بریه bəryə

باغچه[۶]: ف// معروف bağça

باغنده// پاغنده: پاموقلانمش// پَمُقلنمش// پامُقلنِمش// پموقلنمش pamuqlanmış

باغوجه// باغوچه[۷]: کَلَبُک kələbük

باغوجه// باغوچه [۸]: کلنجک قوردیکه الاجه و آغولو اولور// اغولو قره جه قورت// بر اغولو الاجه قورت// بر اغولجه قورت// بر الجه اغولو قرد gəlincik qurd ki alaca və ağulu olur

بافته[۹]: اریمش ərimiş

بافته[۱۰]: طوقونمش toqunmuş

بافنده[۱۱]: جلاح cullah

پاکاه//باکاهه[۱۲]: اياق يولی// ايق ayaqyolı

پاکاه[۱۳]: خَلا xələ

باکاهه[۱۴]: آخور axur

پاکوره[۱۵]: طورفانده türfəndə

پاکیزه[۱۶]: اری// اریجه arıca//arı

پاکیزه[۱۷]: تمیز təmiz

پالارخانه[۱۸]: او اورته سی ev ortası

بالش تکیه[۱۹]: طایانجق یصدق tayanacaq yasdıq

بالکانه: پنجره// پنجرَ pəncərə

پالوده// پالوزه: ف// معروف paluda

پالوده// پالوزه[۲۰]: سُزُلمش// سوزلمش süzülmüş

پالوده[۲۱]: بر جانور bir canavar

پالونه: سوزَک// سُزُک süzük

پالونه[۲۲]: صوات sıvat

پالویه: قرلغوج// قَرلِغُج// قرلنغیچ qırlağuc // qırlanğuc

پالیزکاه[۲۳]: بوستان bostan

پالیزکاه[۲۴]: باغچه یری bağça yeri

بامبره[۲۵]: درجه dərəcə

بامزه: طَتلُو tatlu

بانزده// پانیزده: اون بش// بیش on beş

بانَه[۲۶]: قاسُق قلی qasıq qılı

باه// باهه[۲۷]: اولسون// اولسون دمک olsun

---

۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ب. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ف. یوخ
۸ . ف. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ل. یوخ// و. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ل. یوخ// س. یوخ

باه// باهه[۱]: جماع cəma

پایچه[۲]: طمان tuman

پایچه[۳]: عورت طونی پاچه سی// طون پچسی övrət tonı paçası

پایچه[۴]: اِبم پچسی// پاچَسی əbəm paçası

پایچه// پاچه[۵]: طون ton

پاینده[۶]: ابدی əbədi

پایه[۷]: بَصمَق basamaq

بتخانه// پتخانه: ف butxana

بتخانه// پتخانه[۸]: بت اوی but evi

بتکده: ف butkədə

بتکده// بتکره[۹]: بت اوی but evi

بتکده// بتکره[۱۰]: خرابات butkədə

بتیاره// پتیار[۱۱]: دشمن طوتولان نسنه düşmən tutulan nəsnə

بتیاره[۱۲]: شاب şab

پتیله[۱۳]: فتیله fitilə

بچه[۱۴]: صرماشق sarmaşıq

بچه// پچه: یاوری// یَوری// یَورو yavrı

بچه[۱۵]: کُچُوجُک اوغلان//کوجک//کجحک// کوچجک küçücük oğlan

بچه[۱۶]: کُچُوجُک//کوجک// کجحک//کوچجک küçücük

بختکاره[۱۷]: یینلیک yeynilik

بخته[۱۸]: بویُک böyük

بُخته[۱۹]: بشمش bişmiş

بخسوده// بخشوده: ینجلمش yencılmış

بخسوده// بخشوده: ینجه لنمش// یِنجَلَنمِش yencilmiş

بخسیده[۲۰]: طارلغه کلمش tarlığa gəlmiş

بخشاینده[۲۱]: رحمت rəhmət

بخشاینده[۲۲]: عفو ایدیجی əfv edici

بخله[۲۳]: تخمکن tuxumkən

بخنوه// بختوه// بخنویه[۲۴]: یلدرم yıldırım

بختوه// بخنویه[۲۵]: ایت اوازی it avazı

بخیه// پخیه[۲۶]: شولال دون //شُلال//شولال// شولل şolal don

بخیه[۲۷]: نِکنده nigəndə

بدخواه[۲۸]: یاوز صانجی yavuz sanıcı

بدرقه[۲۹]: قولاغوز// قولَغُوز// قلاغوز qılağuz

بدرقه[۳۰]: قولاوز// قلاوُز qılavuz

بدرقه[۳۱]: یولداش yoldaş

---

۱ . ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.ی
۳ . ک.یوخ// و. یوخ
٤ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . و. یوخ
۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ل. یوخ
۱٦ . ل. یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ف. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٦ . ف. یوخ
۲۷ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۲۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ// ل.یوخ// ب.یوخ
۳۰ . م. یوخ// ف.یوخ// س.یوخ
۳۱ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

بدرقه[۱]: باج bac

بُدره[۲]: هَمیان həmyan

بدنه[۳]: قربان دوه سی qurban dəvəsi

پَدَه[۴]: اقچه قواق ağça qovaq

پَدَه[۵]: قواق آغجی qovaq ağaçı

پُده[۶]: قاَو qav

پذیرنده[۷]: قبول ایدیجی qəbul edici

پذیره[۸]: قارشلامق qarşılamaq

برادر خوانده[۹]: قرداش طوقوشماق qardaş toquşmaq

برادر زاده[۱۰]: قرداش اوغلی qardaş oğlı

براده[۱۱]: اوق ovuq

پرازوانه[۱۲]: بجق پرازوانه سی bıçaq pərazvanəsi

پرازوانه[۱۳]: بجق دیپچکی bıçaq dipcügi

برآورده//پرآورده[۱۴]: یاپُو// یپو// یابو yapu

بُراه//پراه[۱۵]: کوزللیک//کوزلک//کُزَه لِک//کُزِللِک gözəllik

بُراه[۱۶]: بَزک bəzək

بُرایه[۱۷]: قلم یوندوسی qələm yondası

پرپره[۱۸]: قزل فلورنی qızıl floreni

پرپره[۱۹]: قزل التون qızıl altun

بربنده//پربنده// پربند[۲۰]: کولمدرک//کلمدُرُک// کملدُرَک gömüldürək

پُرتکه[۲۱]: یلکن آت yiləgən at

پرتله[۲۲]: باغرداق bağırdaq

پرتله[۲۳]: طولاق tulaq

پر تیره[۲۴]: پرتاو اوقی purnav oqı

برداشته: یردان کتورلمش اوغلان// یردَن کوترُلمُش اُغلان// یرندن کُتُرلمِش اوغل yerindən götürülmüş oğlan

برده[۲۵]: قول// قل qul

برده[۲۶]: قراواش//قَره وش//قَراوَش//قَروَش qaravaş

برده// پرده: ف// معروف pərdə

پرده// برده[۲۷]: اورتی örti

پرزه[۲۸]: چوقه و نه کم اکا بکزر واریسه کیچک çuqa və kim ana bənzər varisə kiçik

پرژه[۲۹]: جفت اوکوزی çift öküzi

بَرطله: بورک// بُرک börk

بَرطله: قزل تقیه qızıl taqya

برطله[۳۰]: قلابق qabalaq

برکاله// پرکاله: یاما// یَمَا// یَمَه yama

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ف. یوخ
۱٥ . ف. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ف. یوخ
۲٦ . ف. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

برمخیذه: اتاسن اناسن انجتمش//اته سن انه سن // اتاسین و اناسین atasın anasın incitmiş

برمخیذه[١]: اتاسن اناسن انجیدن//اته سن انه سن // اتاسین و اناسین atasın anasın incidən

برموزه[٢]: بزم اوزریمزه bizim üzərimizə

بُرمه[٣]: ایر əyər

بُرمه: ماطقاب// مَتقَب matqab

پرندوشنبه[٤]: اصراغی کون ısrağı gün

پروازه[٥]: بسلنمش bəslənmiş

پروازه[٦]:اول یمک که بشوب کیده نک اردنجه التورلر و عشرت وقتنده یخدقلری آتش اسسی ol yemək ki bişirib gedənin ardınca ilətürlər və işrət vaqtında yaxdıqları ataş issi

پروانه[٧]: یوموش اوغلانی//یُمُش اُغلان//یومش اوغلان yumuş oğlanı

پروانه[٨]: ف// معروف pərvanə

پروانه[٩]: کلبک kələbək

پروانه[١٠]: چرمین çarmın

پروانه[١١]: چراق çıraq

پروانه[١٢]: چری قولاغوزی çeri qulağuzı

پرورده[١٣]: بسلنمش bəslənmiş

پروره[١٤]: بسلنمش bəslənmiş

پرونده[١٥]: کازر ایکی// انی gazır ini

پرونده[١٦]: طون باغی ton bağı

پرونده[١٧]: بَقلَنمش بیز یوکی bağlanmış bez yüki

برّه: قوزی quzı

پره[١٨]: کلید پرسی kilid pərəsi

پره[١٩]: کلید دلی kilid dili

پره[٢٠]: کلید دشی kilid dişi

پره[٢١]: قنت qanat

پره[٢٢]: بر اغج در که یمش ویرمز// ورمز// کتورمز// کَتُرمَز bir ağacdır ki yemiş gətirməz //verməz

برهنه: عُریان üryan

بریده[٢٣]: کسلمش kəsilmiş

پریرسالینه[٢٤]: اوتکی یلق ötəki yılıq

پریره// پرپرینه: اوُتَکی کونکی//کون//اتاکِی// اتکی ötəki güni

بزاد برآمده[٢٥]: یاشده بویک اولان yaşda böyül olan

بزجامه[٢٦]: کوزل کیسی gözəl geysi

پژده// بَزده[٢٧]: خبر اشتمک xəbər eşitmək

---

١ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
٨ . ف. یوخ// ل. یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٩ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف. یوخ// و. یوخ
٢١ . ک.یوخ//.م یوخ// ف. یوخ
٢٢ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ
٢٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

بزرک مایه[۱]: اولو اصللو ulu əsillü

بزغاله[۲]: اوغلاق//اغلاق//اغلق//اوغلق oğlaq

بزغ بسته[۳]: صو بندی su bəndi

پزغ سمه[۴]: قربغه یوسنی qurbağa yovsunı

بَزغه[۵]: اوزم هره کی//حَرک üzüm hərəki

بزه: کُناه günah

پزیره[۶]: اتمکلک اون ətməklik un

پژمرده[۷]: صولمش solmuş

پُژوه// پژوده[۸]: جِیندِرمک// جِندَرمَک// چندِرمک cindirmək

پُژه[۹]: اَکِر əgir

پژه[۱۰]: قراغو qırağu

پژه[۱۱]: قیغو qayğu

پژه[۱۲]: یراق yaraq

پسارده[۱۳]:صورلمش یر که تربض درلر suvarılmış yer ki tərbiz derlər

بستوقه[۱۴]: کوپجُک küpəcük

پسته//بسته: فِستِق fıstıq

بسته[۱۵]: بغلو // بقلو baqlu

بسته[۱۶]: اویوشمش uyuşmuş

بسته[۱۷]: نقشلو بیز naqışlu bez

پسندره[۱۸]: حرامزاده haramzada

پَسنده[۱۹]: قالک qalın

پسنده[۲۰]: بکنلمش bəgənilmiş

پسندیده[۲۱] بکنلمش bəgənilmiş

پس فرداینه[۲۲]: یارن دکل بری کونکی yarın dəgil bəri günki

پشت ماره//پشمازه: سَکِردَن səgirdən

پشت مهره: اوکورغه// اکُرقَه// اوکُرقَه onurqa

پشتواره// پشتباره[۲۳]: اَرقَه یُوکی//یُکی arqa yüki

پشتواره[۲۴]: سلیک səlik

پُشته[۲۵]: بلَک// بیلک belək

پُشته[۲۶]: دَپچُک//دپه جُک//دپاجُک dəpəcük

پشته[۲۷]: یوکسک// یُکسَک yüksək

پشکله[۲۸]: قلاب qulab

پشکله[۲۹]: اولکه قپو سُوَه سن انکله محکم ایدرلر ol ki qapu sıvasın anunla möhkəm edərlər

پُشمه[۳۰]: حلوا halva

پشمه[۳۱]: چَشمک çeşmək

پشمینه: یکدن اولان نسنه//یوککدن اولن yündən olan nəsnə

---

۲۷ . ف. یوخ// و. یوخ

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲ . ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٥ . ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۸ . ف. یوخ// ل. یوخ

۹ . م. یوخ// و. یوخ

۱۰ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۳ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٤ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٥ . ت. یوخ

۲٦ . ت. یوخ

۲۷ . ک.یوخ// ب.یوخ

۲۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۹ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۳۰ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۳۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

پُشنجه[۱]: فرجه fırça

پشولیده[۲]: قارجاشیق qacaşıq

پشه[۳]: اووز سکک üvəz sinək

پشه[۴]: اوزو// اُوز üvəz

پشه: سوری// سور سکک siviri sinək

پشیزه// بشیزه: اوزم صلقمی//اُزُم سالقمی// سَلقمی üzüm salqımı

پشیزه[۵]: بالق درسی balıq dərisi

بط[۶]: قاز qaz

بغازه[۷]: چوی çivi

بفره[۸]: کجی güci

بکانه[۹]: استرم istərəm

پکاه// بکاه[۱۰]: ایرکن erkən

پکاه// بکاه[۱۱]: صبح وقتی sübh vaqtı

بکره[۱۲]: بقره baqra

پکره[۱۳]: خرابات xərabat

بکه[۱۴]: کعبه kəbə

بکه[۱۵]: بازار bazar

بلابه[۱۶]: سوکمک söymək

بلابه[۱۷]: یرامز کمسه yaramaz kimsə

پلاده[۱۸]: یدک yədək

بلاده// پلاوه: دولتسز//دولتسوز dövlətsüz

پلاده[۱۹]: عقلسز aqılsız

پلاوه[۲۰]: شاکردانه şagirdanə

پلانه[۲۱]: یرامز ایش yaramaz iş

پلانه[۲۲]: یرامز عمل yaramaz əməl

بلایه[۲۳]: دولتسز// دولتسوز dövlətsüz

بلبله[۲۴]: کِلِندر kilindir

بلغونه// پلکونه[۲۵]: فَکر یعنی قزلجه// فکر که عورتلر یوزلرینه سوررلر fəkər yəni qızılca ki övrətlər yüzlərinə sürərlər

پلمرده[۲۶]//پژمرده: صُولمش solmuş

پلمرده: سولبک// سُلپُک solpuk

بلَنجه[۲۷]: طرفه türfə

بلَنجه[۲۸]: مسخره məsxərə

بلوازه[۲۹]: دیواردن ارتق درکک اوجی divardan artıq dirəgin ucı

بلوازه: دیواردن چقن اغج اوجی// اغج اوجی دیواردن چقر// چیقن divardan şıqan ağacın ucı

پلوازه[۳۰]: شیشه şişə

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ .ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ف. یوخ
۲۱ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

پله: نردبان ایاغی// آیغی nərdiban ayağı

پله[۱]: کوز قباغی göz qapağı

پَلَه// بلّه: ترازو کفه سی// تَرَزو کَفَسی tərəzi kəfəsi

پلیته// بلیته: فتیل// فتیله fitil\\fitilə

بلیله[۲]: عیار ayar

پناکاه//پناه کاه: صغناجق یر// صغنجق یر sığınacaq yer

پناه: صغناجق// صغنجق sığınacaq

پناه: صغندی// صغنجق یر sığındı

پنبه دانه[۳]: چکته// چِکِد çigid

پنبه دانه[۴]: چِقرِق çaqraq

پنبه[۵]: پَمُق pamuq

بنتومه[۶]: کوکجه قرت که اغجلرده یاتر gökcə qurt ki ağaclarda yatar

پنجاه// پنجه: اَللِی əlli

بنجپایه[۷]: بنک اغجی bənəg ağacı

پنجه[۸]: اَیَه// آیه aya

پنجه: الین// اَلن alın

پنجه[۹]: بر اصله رقص bir əslə rəqs

پنجشنبه[۱۰]: ف pənçşənbə

بند پاتره[۱۱]: اکن سکوکی əkin sünüki

بند پاتره[۱۲]: کسمک kəsmik

بندقه[۱۳]: بر درم آدیدر و دیدیلر که بر مثقال bir dirəm adıdır və dedilər ki bir misqal

بندکاه[۱۴]: دوکم dügüm

بندکاه[۱۵]: باغ bağ

بندکاه[۱۶]: بوقاغو buqağu

بندکاه[۱۷]: یوغون yoğun

بندَکاه[۱۸]: یوه yuva

بندَرکاه// بندرکه [۱۹]: مِلوَن melvən

بنده: قُول// قل qul

بنده[۲۰]: قویرق quyruq

بنده کاه[۲۱]: اعضانک مفصلی əzanın məfsəli

بندینه//بندنه//بندیده: دوکمه//دُکمه dügmə

بنفشه: ف// معروف bənöfşə

پنکاه[۲۲]: یوک yük

پنکاه// بنکاه: اوبه// اُبه oba

پنکاه// بنکاه: قبیله qəbilə

بن کوه[۲۳]: طاغ دبی tağ dibi

بُنه[۲۴]: رخت rəxt

بُنه[۲۵]: مزبله məzbilə

بُنه[۲۶]: عیال əyal

بنه[۲۷]: اُغرق uğraq

---

۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٥ . ف. یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۳ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// ویوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

پنیرمایه// پنیرماه: پنیر مایه سی//مایَسی pənir mayası

بنینه// بنیسه[۱]: شاه تَرَه// شهتره şahtərə

پوبه// بوبه: هدهد hudhud

بوپه[۲]: یلک ibik (quşı)

پوپه[۳]: استمک istəmək

بوته[٤]: ف buta

پوته[٥]: کمش صزراجق//کومش صزِدرجق// سزرجق gümüş sızdıracaq

پوته[٦]: کومش اریدجک نسنه gümüş əridəcək nəsnə

پوخله[۷]: سمز اوت//سمزلک اوتی//سمزلک sımiz otı

پوخله[۸]: بالدرن// بلدرن baldıran

پوخله[۹]: تخمکان tuxmakan

پوخله[۱۰]: باک تخمی ban tuxumi

پُوده// پوذه[۱۱]: قرپندی//قِرپندو//قِربندی qırpındı

پُوده[۱۲]: قریلصه qırılsa

پَوده// پوذه: طوتراق//طُتراق//طوترق// طُترق // دتراق// دوتراق tutraq//dutraq

پوده // پرذه[۱۳]: قاو // قَو qav

پوذینه[۱٤]: نَعنَه// نعنا nan

بوذینه// پوزینه[۱٥]: سمزلیک//سمزلک اوتی səmizlik otı

بوریه: قامش// قَمِش qamışı

بوریه[۱٦]: سأز قمشی saz qamışı

بوزه// پوزه[۱۷]: قووق قوز qavuq qoz

بوزه// پوزه[۱۸]: قووق//قوق qoruq

پوزه//پوده[۱۹]: اینجیک// انجَک incik

پوزینه[۲۰]: قنطار qantar

پوزینه// بوزینه: میمون meymun

پوژینه// پوزینه: یارپُوز yarpuz

بوسه[۲۱]: اوپمک// اُپمک öpmək

بوسه[۲۲]: اوپوش öpüş

پوسه[۲۳]: الکم ساغمال// سغمل əlkəm sağmal

پوسیده// بوسیده[۲٤]: چوروک çürük

پوشنده[۲٥]: کویوجی küyüci

پوشنده[۲٦]: اورتولوجی örtülüci

پوشنه[۲۷]: اوتورلجک örtüləcək

پوشنه[۲۸]: کینجک geyincək

پوله: یوموشاق قاوون// یُمشَق قارن// یُومشق قون yumuşaq qavunn

---

۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ
٦ . م.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ
۸ . ک.یوخ
۹ . ک.یوخ
۱۰ . ک.یوخ
۱۱ . م. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . م. یوخ// س. یوخ
۱٤ . ک.یوخ
۱٥ . ف. یوخ
۱٦ . ک.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ف. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ف. یوخ
۲٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

پوله[1]: پنیل جک bəniyülcik

پوله[2]: امزوک əmzük

پویه[3]: یلمک// ییلمک yilmək

پویه[4]: کوکل دیلک gönül diləgi

پویه[5]: خرمن xırman

بویه: حرص hirs

بویه[6]: آرزومندلک arzuməndlik

به: یِیک//یک yeg

به: آیو // آیوه ayva

بهره[7]: حصه hissə

بهره[8]: اُلوش// اُلی// اوُل//الو uluş

بهمن ماه: اورته قیش ایی// اُرته قش آی orta qış ayı

بهمنجه[9]: بهمن آینک اکنجی کونی Bəhmən ayının ikinci güni

بَهنانه: کُلیجَه// کلیچه küliçə

بهنه[10]: اول کدیکی نسنه غازلر ایچنده طوپ اُینرلر طپان درلر ol kədi ki nəsnə ğazarlar içində top oynarlar, topan derlər

بهه[11]: اکه egə

پیاده[12]: سطرنج پیاده سی şətrənc piyadası

پیاده[13]: شطرنج بیره قی şətrənc bayraqı

پیاده: یایا// یَیَا // یایه yaya

پیاده[14]: یَیاَق// یایاق yayaq

پیاله: طولو قدح // طلو tolu qədəh

بیته[15]: هل hül

بیچاده// بیجاده[16]: کهربا kəhruba

بیچاده// بیجاده: الاجه بونجق//الجه بنجق// اله // بر درلو بنجق alaca boncıq

بیچاره[17]: ف beçara

پیچه// بیچه: صارماشیق// سَرمَشُق// صَرمَشِق sarmaşıq

پیچیده[18]: صارماشیق// سَرمَشُق sarmaşıq

بیخته[19]: درمانده dərmandə

بیخته[20]: عاجز aciz

بیخته[21]: النمش ələnmiş

بیخسته[22]: درمانده dərmandə

بیخسته[23]: عاجز aciz

بیخوسته[24]: آیاغله باصرقمش ییر ayağıla basırılmış yer

پیرایه// **بیرایه**: بزک// بیزک bəzək

پیرایه// بیرایه[25]: زینت zinət

---

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ت. یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . م. یوخ
۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

پیروزه// فیروزه[١]: بر ماوی طاش که یوزکلره قاش اولنور bir mavi taş ki yüzüklərə qaş olunur

پیروزه: ف// معروف piruzə

پیروزه: ظفر zəfər

پیره// بیره[٢]: اوغُل بالی//اغل oğul balı

پیره// بیره[٣]: شکر şəkər

بیست سه[٤]: ایکرمی اوچ igirmi üç

بیست نه[٥]: یکرمی طقوز yigirmi toqquz

پیسه: آلا// آلَه نسنه ala

پیسه[٦]: صقسغان saqsağan

پیسه[٧]: الاجه قرغه alaca qarğa

پیشه[٨]: صنعت sənət

پیشه[٩]: هنر hünət

پیشه[١٠]: اویومش uyumuş

پیشه[١١]: **ف** peşə

بیشه: میشَه meşə

پیش‌خواره// بیش‌خوره: اُوتمه// اُتَمه utma

پیش خواره[١٢]: ازقلق azıqlıq

پیشکاره[١٣]: وردا avurda

پیشکاه//پیشکه: قَپُو اوُکی//قَبو اُکی qapu öni

پیشکاه[١٤]: اوده باش اولان آدم evdə baş olan adam

پیشکاره[١٥]: ماما mama

پیشیاره[١٦]: اوردا avurda

پیشیاره[١٧]: ماما mama

پیشیاره[١٨]: سیدُک sidük

پیغاره[١٩]: ملامت اتمک məlamət etmək

پیغاره: باشه قاقماق// قاقمق// ققمق başa qaqımaq

پیغاره[٢٠]: سرزنش sərzəniş

پیغاره[٢١]: لعنت ایلمک lənət eyləmək

پیغاره[٢٢]: لعنت ایتمک lənət eyləmək

پیغاره[٢٣]: ناکس nakəs

پیغله// پیغوله: بوجق// بُجَق// بِجَاق bucaq

پیغله// پیغوله[٢٤]: تَکیَه təkyə

پیغوله[٢٥]: بوخاری اردی// بخاری buxarı ardı

پیغه[٢٦]: قاو qav

بیکانه: یاد کمسه// یاد yad

بیکاه: وقتسز vaqtsız

بیکاه// بیکاهه[٢٧]: ایر er

بیکاه// بیکاهه[٢٨]: ایرلمق erlamaq

---

١ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ف. یوخ// ل. یوخ// ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ// و. یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ف. یوخ// ل. یوخ//س. یوخ// و. یوخ
٢٠ . م.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ
٢٢ . م. یوخ
٢٣ . ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ //ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ف. یوخ// و. یوخ
٢٦ . ک.یوخ // م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

پیلاسته// پیلسته[۱]: فیل سُکوکی fil sünüki

پیله// بیله[۲]: ایکی چاتال تمرنلی اوق// اکی چتل دمرنلو اق iki çatal dəmrənli oq

پیله[۳]: کوکل قوردی gügül qurdı

پیله[۴]: کوکل قوزاسی//قوزسی gügül quzası

پیله[۵]: کوز قپاغی// قَبغی göz qapağı

پیمانه[۶]:اولچک//اولجک//اُلچک//اُلجَک ölçək

پیمانه[۷]: قدح qədəh

پیمانیده[۸]: اولچوجق ölçücaq

بی مزه[۹]: لذتسوز ləzzətsüz

بی مزه[۱۰]: طاتسُز// طتسُز tatsuz

بیناره: دیو div

بیناره: چرکن//چرکین çirkin

بیناره[۱۱]: چرکین صورت که کورن قورقار// چرکن صورت که کورن انجنور// انجنر çirkin surət ki görən qorqar

بینه// پینه[۱۲]: ف pinə

بیواره[۱۳]: غریب ğərib

پیوزه[۱۴]: بویک böyük

پیوسته[۱۵]: باغلانمش bağlanmış

بیوه: طول عَورَت tul övrət

بیه// به[۱۶]: اَیوَه

پیه// بیه: ایچ یاق// ایج یاغی// یغی içyağı

بیهوده[۱۷]: باطل batil

بیهوده[۱۸]: ناحق nahaq

بیهوده: هرزه سوز// هرزه hərzəsöz

بیهوده[۱۹]: یونسز سوز yönsüz söz

فصل التاء

تابه// تاوه: طَوَه // تَوَه// توبه tava

تابه// تاوه [۲۰]: طغان// طغن tağan

تابخانه[۲۱]: طاوخانه tavxana

تابده: ابلیک بوکوجی// بُکُجی iplik büküci

تابنده[۲۲]: یلدرایجی yıldaryıcı

تابینه[۲۳]: سودلو اش sudlu aş

تاخته[۲۴]: قوشولمش آت qoşulmuş at

تاخته[۲۵]: یارشماق yarəşmaq

تاخته[۲۶]: ایومک ivmək

تاخته[۲۷]: قوشماق qoşmaq

تاره: قپان ترازوسی// قاپَن تَرَزُسی qapan tərəzisi

تازه[۲۸]: ف// معروف taza

---

۱ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲ . ف. یوخ
۳ . م. یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ // ف. یوخ
٥ . ف. یوخ
٦ . ف. یوخ
۷ . ف. یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ف. یوخ
۱۱ . ک.یوخ
۱۲ . و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

۱٦ . ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ

تازیانه// تازانه: قامجی//قَمچی//قَمجِی qamçı

تاسه[1]: طونجمق tuncımaq

تاسه[2]: طَرلمَق// طارلمق tarılmaq

تاسه[3]: طرقماق tarıqmaq

تاسه[4]: طارسنمق tarsınmaq

تاسیده[5]: طونجوقمش tuncuqmuş

تافته[6]: بوکلمش اپلک bükülmüş iplik

تاکدانه[7]: چرتلق یمش çırtlıq yemişi

تالواسه[8]: تاسه tasa

تالواسه[9]: تالواسه talvasa

تاموره[10]: ابرق ibriq

تاه// **تا**: قت[11] qat

تاوه[12]: آشو aşu

تاوه: ف tava

تباه[13]: خراب xərab

تباه: آزغون// اَزقون azğın

تباه[14]: چورک çürük

تبانجه[15]: شاپلا// شابَله// شاپِلَه şapala

تبانجه[16]: سیلَه sillə

تباهه// تباه[17]: بورانی// بُرانی burani

تباهه// تباه[18]: یمردالو قَلیَه// یمرده لی قالیه // یمردلو قلیه yumurtalu qəlyə

تب باده[19]: استمَه// ستمه isitmə

تب باده[20]: دترر استمَه// دترَ// دتره ditrər isitmə

تبخاله[21]: چچک دن بوزلمش یوزده اولان دانه- لره دیرلر çiçəkdən büzülmüş üzdə olan danələrə derlər

تبخاله[22]:استمه صوکنده طوطاقده اوچق چخماق isitmə sonunda totaqda uçaq çıxmaq

تبخاله[23]: استمه صوکنده طوطاق تبسرمک// ستمه صوکنه دودق دبسرمک//طوطق//طودق isitmə sonunda totaq təbsirmək

تبخاله[24]:تبسرمک//دبسرمک//تپسرمک təbsirmək

تبسته: صچاقلو قالی//سَچقلو خالی//صچقلو saçaqlu xalı

تبسته[25]: فرنکی قالی// خالی firəngi xali

تبنکه// تنبکو.[26]: صندُق sanduq

تبه[27]// تباه: چورک// جرک çürük

تبیره[28]: سویلن بغدای اون قلبری soyulan buğday un qalbırı

تبیره[29]: طَوُل tavul

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ف. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ف. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ف. یوخ// و. یوخ
۱۸ . ف. یوخ
۱۹ . ف. یوخ// و. یوخ
۲۰ . ف. یوخ
۲۱ .م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ف. یوخ
۲۳ . ف. یوخ
۲٤ . ف. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . م. یوخ// و. یوخ

تبیره[۱]: پاره پاره parə -parə

تبیکه[۲]: الک آلتی ələk altı

تبیله[۳]: تابله tabla

تبینه[۴]: عنکبوت پرده سی//پردسی ənkəbut pərdəsi

تبینه[۵]: اورمجک اوی örümcək evi

تبینه[۶]: اُرُمجَک اَغی örümcək ağı

تبیه[۷]: نهالیجه nahalıçə

تخته[۸]: اورمجک اوی örümcək evi

تخته: ف taxta

تخته جامه[۹]: قساج qısac

تَخله[۱۰]: عصا əsa

تَخله[۱۱]: نعلین nəleyn

تخمه[۱۲]: طعام سکرمک təam sinirmək

تخمه// تخم[۱۳]: ف tuxum

تخمیانه: سَکرَک segrək

تخمیانه[۱۴]: خودرلو تخم xudurlu tuxum

تخمیانه[۱۵]: تخمکان yuxumkan

تراره: تَرسلیک// تَرسلِک tərslik

تراشه: یونقه//یونغه//یوکقه//یوکغه yonğa

۱ . ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک/یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . م. یوخ

تراشه[۱۶]: آکری əgri

ترانه[۱۷]: طول tavul

ترانه[۱۸]: پاره پاره paə-parə

ترانه[۱۹]: زورنا zurna

ترانه//[۲۰]: آکری // اکز əgzi

ترخانه[۲۱]: ف// معروف tərxana

ترخجه[۲۲]: تفک tüfək

ترخینه//تلخینه[۲۳]: ترخانه// ترخَنه tərxana

ترخینه[۲۴]: ترخون tərxun

ترزده[۲۵]: قاضی بتسی qazi bitisi

ترسیده//ترسیذه[۲۶]: قورقجی qorqucı

تُرشه//تروشه[۲۷]: قوزی قولاغی// قزی قُلاغی// قوزِ قولَغِی quzı qulağı

تروشه: مثله (تروسه//ترویه) düşvar yol

ترونه[۲۸]: اکزِ əgzi

ترویه// تُروسه[۲۹]: سکر sınır

ترویه// تروسه[۳۰]: دشوار یول düşvar yol

ترونده: طورفنده// طرونده// طرفنده// تُرفَندَه türfəndə

تره: تَرَه // ف tərə

تُره[۳۱]: قجـــی qıcı

١٦ . م.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ل. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//س.یوخ// و. یوخ//ت.یوخ

ترینه[١]//ترخینه//ترخنه: ترخانه tərxana

ترینه[٢]: باغ کلمی bağ kələmi

تریوه[٣]: ایری یول əyri yol

تریوه[۴]: دشوار یول düşvar yol

تریوه[۵]: کرنک کرمک یول girən girmən yol

تزده// تژده[۶]: دکرمن مُزدی dəgimən müzdi

تزده// تژده[٧]: دکرمن حقی dəgimən haqı

تژه[٨]: کرش اغجی kirəş ağacı

تژه: طام اوقِی// دام اُقِی tam oqı

تژه[٩]: طام قراکی tam qırakı

تژه[١٠]: طام اورتاسی tam ortası

تژده[١١]: اونلوغی// اونلق unluğı// unluq

تشنه[١٢]: ساعت نامه saatnamə

تشنه: صُوسز susuz

تغاره: یشل کوپجیک// یاشل کُپَجُک// کبجک yaşıl küpəcük

تفته: قیزمش// قِزمش qızmış

تفسیره[١٣]: قاروره qarura

تفشره[١۴]: باغلاغو bağlağu

تفشله[١۵]: انله وکندانه ایله و قوز ایچیله و یمرده ایله اولان طعام unla və kəndanə ilə və qoz içilə və yumurda ilə olan təam

تفشله[١۶]: قَیله کزر qəlyə közər

تفشله[١٧]: دیدیلر بَغلَوَه baqlava

تفشه[١٨]: طَعنَه təənə

تفشیره//تغشیره[١٩]:مرجمک آشی mərcimək aşı

تفشیره// تغشیره[٢٠]: مرجمک mərcimək

تفنه// تفته[٢١]: اورمجک اوی örümcək evi

تفه[٢٢]: کینه kinə

تفه[٢٣]: خرما xurma

تقده[٢۴]**:** کشنیز gişniz

تقرده[٢۵]: کرویه kərvəyə

تکره[٢۶]: اوزم قابی üzüm qabı

تکه[٢٧]: طون باغی ton bağı

تکیه[٢٨]: سبله səpələ

تَکیه[٢٩]: سویکی کو söykəgü

تلایه: قراول// قَرَوُل qaravul

تلایه[٣٠]: قره غُول qarağul

تلخه[٣١]: ککره gəgirə

٣١ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . م. یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٨ .ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ// و. یوخ
١٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

١٥ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ ف. یوخ
٢٠ ک.یوخ// ف. یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . م. یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٣٠ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ

تلوسه: قابجیق//قَبجُق//قپجق//قپچق qabacuq

تلوله[۱]: خرما قبی xurma qabı

تله[۲]: فَق// فقه faq

تله[۳]: اوتو دَمُری// اُتِی üti dəmiri

تلّه[۴]: سبک söbək

تله[۵]: اکنه لک ignəlik

تلیه[۶]: هکبه həkbə

تندیسه: اوُیُق// اُیق oyuq

تندیسه[۷]: لاجه laca

تندی کوه[۸]: صرب طاغ sırb tağ

تنبسه//طنبسه//تنفسه [۹]: خالی// قالی xalı

تنفه[۱۰]: کوکجک خالی // قالی gökcək xalı

تنفه[۱۱]: اوزن صاج uzun saç

تنکه[۱۲]: التون altun

تنکیره[۱۳]: تنجره təncərə

تنیسه//تنبیسه// تنایسه: هکبه həkbə

تنیسه[۱۴]: اونلق unluq

تننده: اورمجک// اُرُمجک örümcək

تنوره[۱۵]: معروف təndir

تنوره: تَندُره// تندوره təndirə

تنوره[۱۶]: تمر تَندُره// تندوره dəmir təndirə

تنه: اوزدک// اُزدَک özdək

تنه[۱۷]: کنده göndə

تنه[۱۸]: ایچرو içərü

تواره[۱۹]: پُسور اَو püsür ev

توبره: ف// تورِوا torba

توبره[۲۰]: اوق تولُسی oq tovlası

توته: بَک bün

توته// توده: دَپَچُک // دَپجَک dəpəcük

توجبه: سیل sel

توخته[۲۱]: اودنمش ödənmiş

توخته[۲۲]: قونمش qonmuş

توخته[۲۳]: کوچمن köçmən

توخجه[۲۴]: تفنک tüfəng

توخجه: تَرک tərək

توده// توذه: یغین// یغن yığın

توده// توذه[۲۵]: اُکُم// اوکم ögüm

توده// توذه[۲۶]: دپچک// دَپَجُک dəpəcük

توشه: آزق// اَزُق azıq

توله: اُق تُلوسی// اوق تولُسی oq tulası

---

۳۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ف. یوخ
۳ . ف. یوخ
٤ . س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٥ .ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ل. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ// ل.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ب.یوخ//ت.یوخ

---

١٦ . ک.یوخ
١٧ . ک.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ// ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ف. یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

تولبره: اکه دیکدکلری اغج// اوکه دکدکلری اغاج// اکا // اوک اغچ ögə tikdikləri ağac

ته[1]: قات qat

ته[2]: اق بلکی oq biləgi

ته[3]: ایز iz

تهیکاه[4]: بوش بوکر boş bögür

تهیکاه[5]: بوکر// بوکور// بُکور// بکر bögür

تهیکاه[6]: بکرک یتاغی bögr\k yatağı

تیراره// تیراژه: الکم سغمل// الکم صغمال

تیرماه: الک یاز آیی ilk yaz ayı

تیرماه: کوز آیی// کُز آیِ küz ayı

تیره: بولنق// بلَنُق// بولانق bulanıq

تیره[7]: طُنُق// طونق tonuq

تیره[8]: اود کوزی od közi

تیره[9]: مرتک mərtək

تیره[10]: بر قوشدر اوکیک مقداری bir quşdur ügiyik miqdarı

تیژه[11]: کَسَر kəsər

تیسه[12]: کوکرچنه بکزر بر قوش gögərçinə bənzər bir quş

تیشه: کَسَر kəsər

تیمنده[13]: پلنک pələng

فصل الجیم

چابله// چاوله [14]: کل gül

چارپاره[15]: معروف şarpara

چارپاره[16]: دورت پاره dört para

چارده// چهارده: اون دُرت//دورت on dört

چارشنبه[17]: معروف çərşəmbə

چارکوشه[18]: درت بوجاقلق dört bucaqlıq

چارروزه//چهار روزه: دُورت کونلک// دُرت کُنلُک dört günlük

چاره: مدد mədəd

چاره[19]: حیله hilə

چاشتکاه//چاشکاه[20]: قوشلق//قوشلق وقتی qoşluq vaqtı

چاشتکاهینه[21]: قوشلق وقتی qoşluq vaqtı

چاشته[22]: قوشلق آشی qoşluq aşı

جامه[23]: کیسی geyisi

جامه[24]: طون// طُن ton

چامه[25]: شعر şeir

چامه[26]: قصیده qəsidə

چانه: چِکَه çənə

---

۱ . م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ // ب.یوخ//ت.یوخ
٤ .ک.یوخ// م. یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ //ت.یوخ
٥ . ب.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ویوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . م. یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

چاوله[1]: گل دوکمه سی پهلویجه gül dügməsi

جاه: دولت dövlət

جاه: منصب mənsəb

جاه[2]: عزت izzət

چاه[3]: قُویی// قُیی// قوی quyı

جای پناه[4]: صغناجق یر sığınacaq yer

جایگاه[5]: صغناجق یر sığınacaq yer

جایگاه: طوره‌جق ییر// طرجق یر// طورجق// درجق turacaq yer

چَپچله// جبچله[6]: بوز اورمق// بُز اُرمق buz urmaq

چَپچله[7]: طاینمق tayınmaq

چپچله[8]: چومچه بالق çömçə balıq

چبچله[9]: صرنجق اوینی sıyrıncaq oyunı

چبچله[10]: دیدیلر کُیکن اوینی göykən oyunı

چبه// چپه: زغر// صغر zağar

چَپه// چَبَه: صولوق// صُولُق suluq

چَپه// چَبَه: صُولُق// صولوق solaq

جبیره[11]: یَرقلنمش yaraqlanmış

چراغ// جراغ پایه[12]: پروانه pərvanə

چراغ //جراغ پایه[13]: چراقبه//چرقبا çıraqba

چراغ بره[14]: چراقبه// چرقبا çıraqba

چراغ بره[15]: پروانه pərvanə

چراگاه: اوتلق یری//اوتلاق//اُتلَق یِر otlaq yeri

چرخه// جرخه: چِقرِق//چغرق çıqraq

چرخه[16]: قلغان// قَلُوغان qaluğan

چرخه[17]: فلک fələk

چرخله[18]: کنه یک// کُونیُک// کُنَیک günəyik

چَردَه: صقر// سقر ات sıqır at

جرعه: پیاله صوکِی// صُکی piyala sunı

جرمه[19]: بوز آت boz ət

چرنده[20]: کمیرک gəmirək

چرنده[21]: اوتلر جانور otlar canavar

چرویده: چاره استمک çarə istəmək

چَره[22]: اوز// اُز öz

جرّه[23]: اَمزُک əmzük

جریده[24]: دفتر dəftər

چریه[25]: قُرصَق qursaq

چزدره// چزده: قاقیرداق// قاقِردَق// قَقردَق qaqırdaq

چزده[26]: چاقیرطغان çaqırtoğan

چزده[27]: طارله قوشی tarla quşı

چسبیده[28]: اوکلمش ekləmiş

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ف. یوخ// ل. یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ف. یوخ
۱۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٥ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ

چشمه: ف// معروف çeşmə

چشم کُشته[۱]: شاشی şaşı

چغاله[۲]: چاغاله çağala

جُغاله[۳]: قوش بولوکی quş bölügi

جُغاله[۴]: / قوشلر درنَکی quşlar dərnəgi

جُغامه//چامه[۵]: شعر و قصیده şeir qəsidə

چغانه[۶]: اقلوق// اقِلق iqlıq

چغانه[۷]: بر چلغو bir çalğu

چفرسته[۸]: سپرجان sopurcan

چغزابه// چغزاوه// چغزواره[۹]: قُربَغَه یوسنی// یوسکی qurbağa yovsunı

چغوزه[۱۰]: مثل چلغوزه Hindustan qozı

چغنه// چغانه[۱۱]: کافر اقلقی kafər iqlıqı

جَفته[۱۲]: اَصمَه// اَصما asma

جَفته[۱۳]: بُکُلمُش// بوکلمش bükülmüş

جَفته[۱۴]: کروت ایلمک girəvəd eyləmək

جفته[۱۵]: کرود girəvəd

جُفته[۱۶]: کـلُودرَه gilüdirə

جفنه[۱۷]:بویک اغج چناق böyük ağac çanaqı

چکامه// چغامه[۱۸]: شعر şeir

چکامه// چغامه[۱۹]: قصیده qəsidə

چکچاکه بوسه[۲۰]: اوپمک اوازه سی öpmək avazəsi

چکرآکنده// جکرآکنده: یاغ بغر//یغی// یغ yağ bağır

چکر آکنده//جکر آکنده[۲۱]: سوجق sucuq

جکر کوشه[۲۲]: معروف

چکونه// چه کونه: نه دورلو// نه دُرلو nə dürlü

چکونه// چه کونه[۲۳]: نته netə

چکه//چکاکه: طامله // طَملَه tamla

جلاه[۲۴]: جلهه cullah

چلغوزه: هِندستان قزی// هِندوستان قوزی Hindustan qozı

چلغوزه[۲۵]: کوکنار قوزی kuknar qozı

چلغوزه[۲۶]: فستق fıstıq

چلغوزه[۲۷]: فندق fındıq

جلوه[۲۸]: چالغانی یورمک// چَلقنی چَلقنی یوریمک // چلقه نی چلقه نی یُرمک// چلغنی چلغنی یورومک çalqanı-çalqanı yürümək

جُله[۲۹]: بر اصل اوت bir əsl ot

جُله[۳۰]: قفای لوت qafayı lüt

جُله: قوصره qavsara

---

۱ . ف. معناسی یوخ
۲ . ک.یوخ// ف.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ل. یوخ// و. یوخ
۷ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ف. یوخ
۱۳ . م. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ //ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ
۲۸ . ب.یوخ// ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

چلّه[۱]: بر نوعه منتردر bir növ manatar

چلّه[۲]: مدت خلوت müddəti-xəlvət

چلّه[۳]: مدت نفاس müddəti-nifas

جلیده//چلیده: مصایقل// مُصَیقل müsiqəl

جلیده//چلیده[۴]: انکشته əngüştə

جمازه[۵]: ییل دوه سی yil dəvəsi

چمانه: سوجی قپاغی //سُجی قَبَاغی//قبغی sucı qabağı

چمانه[۶]: سوجی قَبی // سُجی sucı qabı

چُمانه[۷]: میانه meyana

جمجمه[۸]: اغج قدح ağac qədəh

جمره[۹]: الغم سالکم alğam-salğam

جمره//چمره: ف çəmrə

چمنده[۱۰]: صلنه صلنه sallana-sallana

جنازه[۱۱]: صلاجه اغجی salaca ağacı

چنانه[۱۲]: بر نوعه اویون bir növ oyun

جنبنده[۱۳]: دبرنجی dəprənici

چنبه[۱۴]: دَکَجَک dögəcik

چنبه: دُکَج//دوکج dögəc

چُنجه[۱۵]: اوزم چکردکی üzüm çəkirdəgi

جنبه[۱۶]: دپرنجی dəprənici

چنده[۱۷]: نیچه neçə

چنده[۱۸]: قچه qaça

چنکاله[۱۹]: ملق malaq

چنکاوه[۲۰]: علم شخص Çəngavə

چنک موزه[۲۱]: ادک بورننده اولان سوریجه ədükün burnunda olan sıvırca

چنه[۲۲]: قوش یمی quş yemi

جَنیبه// جنیبت: یدَک yədək

جنینه[۲۳]: یورک (yürük (dəvə

چوبینه// چوپینه[۲۴]: قرغو qırğü

چوپینه[۲۵]: قوغی قوشی quğı quşı

جواذه[۲۶]: استمه istəmə

چوپه[۲۷]: اوغلاق oğlaq

چوچه[۲۸]: بلبجه bülbülcə

چورابه//جورابه: بنددن صزب آقن صو//بندن سزب// بندن آقب سزن صو bəndən sızıb aqan su

جوزکره[۲۹]: دُکمَه dügmə

چُوژه//جُوزَه : یَوری// یاوری yavrı

جُوزَه// چُوژه[۳۰]: ابلک ilik

جُوزَه// چُوژه[۳۱]: دوکمنک ایلکی dögmənin iligi

---

۱ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.معناسی یوخ//س.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ب.یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// ب.یوخ//ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ف. یوخ// ف یوخ// و. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

چوش پره[1]: بورک börək

چولامه//چولاه: جلهه//جله//چله//چولهه cullah

چولاه[2]: حُلَه hülə

چه// چکونه: نه مثلا نه درلو دیدوک کبی//
نه درلو nə dürlü

چه: حرف التصغیر نحو غلامچه/-جق مثلا
غلامجق (غلامچه) دیدکلری کبی// -cıq
məsələn ğulamcıq

چهارخانه[3]: بر درلو اش bir dürlü aş

چهارخانه[4]: کپه// کوپه küpə

چهار روزه[5]: دُرت کونلک dört günlük

چهارده[6]: اون درت on dört

چهارساله[7]: درت یللق dört yıllıq

چهارسوی راه[8]: یول چوره سی yol cəvrəsi

چهار مه[9]: درت ایلق dört aylıq

جهان زنده[10]: برنوعه چیچک در هرکز رنکی صولمز
bir növ çiçəkdir hərgiz rəngi solmaz

چهره[11]: بکز bəniz

چهره: یوز// یُز yüz

چهنده[12]: چپلق ات çaplıq at

چهنده[13]: سکرکن səgirkən

جهودانه[14]: اووق بغرساق که طغرلمش اوله و
صوجق اوله ovuq bağırsaq ki toğrulmuş
ola və sucuq ola

جهودانه[15]: باغ اروکی bağ ırügi

چیچله[16]: اسلیک issilik

چیده[17]: دوزلمش düzülmüş

چیره[18]: فصیح fəsih

چیره[19]: غالب کشی ğalib kişi

چیره[20]: اوستن üstün

چیره[21]:یورکلو yürəklü

چیره[22]:جراتلو cürətlü

چینه: بک که طوزاغه قورلر و بر قوشچوغزی
بک قورلر// بک که طزاغه قورلر// بک که
دزاغه قورلر//دُزَغه//دوزغه قویلن بَک
ben ki tuzağa qorlar

چیوه[23]: سندک sindik

چیوه[24]: ژیوه jivə

فصل الحاء

حبّه[25]: بر چکردک آغری bir çəkirdək ağırı

حرامزاده[26]: معروف haramzada

حربکاه[27]: جنک یری cəngyeri

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ل.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ل.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ل.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

حربه[1]: سوکی// سوکو süni

حفنه[2]: بر اووج bir ovuc

حقنه[3]: معروف haqna

حلال زاده[4]: معروف halalzada

حمدونه[5]: میمون meymun

حمزه[6]: بلغور شورباسی balğur şorbası

حوسه[7]: قوتلو qutlu

حوسه[8]: نعمتلو nemətlü

حیکل[9]: ایت اوزومی it üzümi

حیره[10]: اکسه ənsə

فصل الخاء

خابکاه: اویخو یری// اویقو// ایقو uyxu yeri

خاب دیده[11]: دوشی ارمش düşi irmiş

خابجامه[12]: اویخو دوشکی uyxu döşəgi

خاذه[13]: طغری اغج بوداغی// طُغر بُدَق toğrı ağac budağı

خارچینه: دکَن چقرَه جَق// جقرجق// چقرجق // چیقرجق نسنه dikən çıxaracaq

خاره// خارا: بر نوع حریر// بر نوعه حریره bir növ hərirə

خاره// خارا: قَتِی قَرَه طاش //قارَه qatı qara taş

خاره[14]: کنلک günlük

خار سه کوشه[15]: بوطراق butraq

خاروه[16]: قلچق qılcaq

خاشه: چورچوب// چُرچُپ// چورچب çörçöb

خاشه[17]: سلندو silindü

خاک روبه[18]: سپرندی// سزندو süpüründi

خاک روبه[19]: چولمک çölmək

خاک کرمَه[20]: صُغُلجان soğulcan

خاله[21]: دیزه deyzə

خامیازه[22]: اسنمک əsnəmək

خامه[23]: یونولمادق قلم yonulmadıq qələm

خامه[24]: قلم qələm

خامه[25]: قم دپه qum dəpə

خامه: قِل// قل اَو qıl əv

خامه: صُراحی// صوراحی surahi

خانه: اَو əv

خایسته[26]: چینمیش çeynəmiş

خایسته[27]: چَینَیُوب یین اوغلان// یبان// چیکیب// چنیب çeynəyüb yeyən oğlan

خایکینه: قایغنه// قیغَنَه// قیقنه qayqana

خایه[28]: یُمردَه yumurda

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ل.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//ل.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٢٧ . ب.یوخ// ت.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

خایه[۱]: خُصیَه xosyə

خایه[۲]: طَشَق taşaq

خایه کنده[۳]: طشاغی چکنمش taşağı çəkilmiş

خبربروزه[۴]: خبر چندرجی xəbər çındırıcı

خَبه[۵]: بوغز boğaz

خَبه[۶]: بُغَزلَنمش boğazlanmış

خَبه[۷]//خفه: بوغمق// بُغمَق boğmaq

خُبه // خوبه[۸]: تودُرِی tudəri

خبیره[۹]: اغلان اُمجی oğlan umucı

خبیره[۱۰]: اوموجی// امَجی umucı

خبیره[۱۱]: صرماشق sarmaşıq

خبیره[۱۲]: صرلمش sarılmış

ختنه[۱۳]: سُنَت sünnət

ختنه نکرده[۱۴]: سنت سز sünnətsiz

خُجسته: مُبارَک mübarək

خُجسته[۱۵]: قوتلو qutlu

خُجسته[۱۶]: اورتاسی قره صارو کل ortası qara sarı gül

خدایکاه[۱۷]: اولو بک ulu bəg

خدزه[۱۸]: اود قوغی od quğı

خراباتخانه[۱۹]: کبلکن kibilkin

خراشه: طرمق//طرَه مَق//دِرمُق tıramaq

خراشه[۲۰]: طرملامق tırmalamaq

خربزه//خربوزه: قاوون// قاون// قَوُن qavun

خرپشته[۲۱]: ف xərpüştə

خرپشته[۲۲]: اوکورغلو طام اورته سی önürüğlü tam ortası

خَرپَشه[۲۳]: سوری سکک siviri sinəgi

خَرپَشه[۲۴]: اشک سککی eşşək sinəgi

خَرپُشه[۲۵]: کرپی kirpi

خربنده[۲۶]: اسکجی əskici

خرچینه[۲۷]: اسکیجی əskici

خرچینه[۲۸]: هَکبَه həkbə

خرخراه[۲۹]: اولکه بری بری استنه بُغَزلَرلَر ol ki biri biri üstünə boğazlarlar

خردادماه[۳۰]: صوک یاز ایی son yaz ayı

خردادماه[۳۱]: خَشینَه xəşinə

خُرده: اواق// اوُق// اووق ovuq

خَرده[۳۲]: دکو dökü

---

۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱ . ل. یوخ
۲ . ک.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ
۱۰ . ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ //و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

---

۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ
۲۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . م. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//م.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳۰ . ف. یوخ
۳۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳۲ . ک.یوخ//ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ

خَزه[1]: یمرده صاروسی کبی نسنه در که صغر اودنده اولور yumurda sarusı kibi nəsnədir ki sığır udunda olur

خرزه[2]: اَر آلتی ər aləti

خرزهره[3]: اغی// اغو اغجی ağu ağacı

خرزهره: اشک تُربی// تُربی// توربی eşşək turubi

خرسند[4]: قناعت qənaət

خرفه[5]: سمز اوت səmiz otı

خَرفه[6]: پرپرم pərpirəm

خرقه[7]: اسکی پاره əski para

خرقه[8]: بز پاره سی bez parası

خرکاه//خراکاه: قَره اَو// قَرَ اَو qara əv

خرکرّه//خرکوره: اشک قودُق//قودک// قُدُق // قودغی// قودوغی eşşək qoduğı

خرکله[9]: خرکل xərgəllə

خرمن آفتاب ماه[10]: ای کون اغلی aygün ağılı

خرمن کاه[11]: خرمن یری xırman yeri

خرمهره[12]: ایت بونجوغی// بُنجُغی it buncüğı

خرمهره[13]: کوز بونجوغی// بُنجُغی göz buncüğı

خُروسه[14]: طلّاق// طلق tıllaq

خُروه: خُروُس xorus

خروهه: طوزاق بِکی//طزق//طوزق بقی tuzaq bəgi

خروهه[15]: تلبه təlbə

خَره[16]: یوزلو بَلچق yüzlü balçıq

خریده[17]: صاتون النمش satın alınmış

خریده[18]: اوتاغن خاتونی otağın xatunı

خریط[19]: کیسه kisə

خزده[20]: کناه günah

خزنده[21]: حشرات həşərat

خزینه[22]: معروف xəzinə

خسبنده[23]: اویویجق uyuyıcaq

خستره[24]: دبرانجی dəbrənici

خُستوانه[25]: درویش dərviş (qirqəsi)

خسته: ف// معروف xəstə

خسته[26]: یرلو yaralı

خسرینه[27]// خُسو: قین انا qayınana

خُسوره[28]//خسُر: قین تا//پدرزن qayınata

خُشاره[29]: یمک یرکن دکلن اتمک اوواغی yemək yerəkən dökülən ətmək uvağı

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ب.یوخ// ت.یوخ

۱٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

خَشاوه: اکن یرین اریتماق//اکین یردن ارتمق // اکن یری اَرتماق// اکن یرن آرتمق əkin yerin arıtmaq

خشتجه[۱]: کوکلک یوی könlək yivi

خشتجه//خشتک[۲]: پیک// بیوک büyik

خشت پخته[۳]: کَرَه مید kərəmid

خشته[۴]: حَربَه hərbə

خشک خفه[۵]: اَغجدَن بُودَنَن قورو اودون ağacdan budanan quru odun

خشک رنده[۶]: یبوستدن اویوز yübüsətdən uyuz

خشکمازه[۷]: قو // قاو qav

خشکمازه[۸]: بوداق budaq

خشک نانه[۹]: قرو اتمک quru ətmək

خفاجه:خام قاوون//خم قَاوُن//قَون xam qavun

خفاله: قوش سُروسی// قُش سُرُسی// سورسی quç sürüsi

خفته[۱۰]: اوکسرمک öskürmək

خفته[۱۱]: اویور uyur

خفته[۱۲]: اُیُومُش uyumuş

خفجه[۱۳]: سبکی söbəki

خفجه[۱۴]: قاضی چماغی qazi çomağı

خفه[۱۵]: بوغمق// بُغمَق boğmaq

خفه[۱۶]: بوغرلمش boğurulmuş

خلاشمه[۱۷]: تُخَمَه اولمق tuxma olmaq

خلاشمه[۱۸]: کوِر طُتُلمَق kivir tutulmaq

خَلاه[۱۹]: چامور çamur

خُله[۲۰]: مَنِی məni

خُله[۲۱]: بورون سمکی// سُمک burun sümügi

خَله: کَمِی کورکی// کمی کوره کی// کُرَکی gəmi kürəki

خَله: هذیان// هده یان//هدیان həzyan

خَله[۲۲]: کندر kəndir

خَله[۲۳]: آی iy

خلیته: بیز توربا‌ه//بز تُبرَه//توبره//توروه bez torba

خلیته[۲۴]: خلته xəltə

خمبره// خمباره[۲۵]: کوپه جک// کُپجوک küpəcük

خمره[۲۶]: کوپه جک//کُپجوک// کُپجُک// کبجک küpəcük

خمله[۲۷]: بیجاق bıcaq

خمیده[۲۸]: اکلمش əgilmiş

خمیر کنده[۲۹]: معناسی یوخ (آکشی خمیر)

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ //ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

---

۱٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۲۱ . ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . م. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

خمیره//خمیرمایه: ف// خمیر xəmir

خنبه: بیوک کوپ که اچنه تخیل قویرلر// بویک کبی که تخل قورلر// بیک کپ که تخل قیرلر//یررلر böyük küp ki içinə taxıl qoyarlar

خنبره[۱]: دبقاللر انباری dabbaqlar anbarı

خنبره[۲]: قومبره//قُمبَره//قُنبَره // qumbara qunbara

خنبیده[۳]: مشهور məşhur

خنجه// خنچه[۴]: جماع آوازی// جماع وقتنده جماع صفاسی اولن اوازه // جماع صفاسندن ظاهر اولن آواز vəma avazı

خنجه// خنچه[۵]: منی məni

خنجیده[۶]: اَنزَرُوت ənzərüt

خنده[۷]: کُلمَک// کولمک gülmək

خنیده[۸]: مشهور məşhur

خنیده[۹]: ارنودلمش// اُرُندُلنمش// اورُندلَنمش// اورندولنمش üründüllənmiş

خواجه[۱۰]: ف// قوجه qoca

خواجه[۱۱]: بای bay

خوازه[۱۲]: کوشک پادشاه köşk

خواسته[۱۳]: مال mal

خواسته[۱۴]: دلک dilək

خوَچه//خواچه[۱۵]: خُروس اِبِکی xoruz ibigi

خودخُروه// خودخوده[۱۶]: امیرعارفان//عاشقان əmiri aşiqan

خوذده[۱۷]: طکوزلان بوجکی tonuzlan böcəgi

خورابه[۱۸]: شول ایرماق که صویونی قویو ویرمیلر şol irmaq ki suyunı quyu vermiyələr

خورابه: غایتده اولو کشی که جمیع اولولق اسبابی انده اولا// بیلنه ğayətdə ulu kişi ki cəmii ululuq əsbabı anda ola

خور ماه[۱۹]: یاز آیی yaz ayı

خورنده[۲۰]: ییجی yeyici

خوره[۲۱]: ایوز باش // ایُزباش uyuz baş

خوره[۲۲]: ینر باش// ینور باش yınur baş

خوره: باش بارت// بش برت baş bart

خوره[۲۳]: جذام cuzam

خوره بسته[۲۴]: اویوشمش قان uyuşmuş qan

خوژه[۲۵]: قیاسه qıyasa

خوسته[۲۶]: قماش qumaş

خوسره[۲۷]: قاینجی qayıncı

---

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . م. یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ب. یوخ
٥ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ف. یوخ
۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۹ . ک.یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ب. یوخ
١٦ . ل. یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

خوشه[۱]: سلقم salqım

خوشه//غوشه[۲]: بغدای باشی buğday başı

خوشه: باشق// بَشَق başaq

خوکنه[۳]: چوللق çullaq

خونابه: قانلو صو// صولو قان// صُلو غَن// سُلو غن // صو قرشمش قان// سولُکن// صلو قن qanlı suğğsulu qan

خون آلوده کرده[۴]: قانه بولشدرلمش qana bulaşdırılmış

خون آلوده کرده[۵]: یاصی اغجی//یَصی اغاجی yassı ağac

خونجده: اکلیک// اَکلِک əklik

خونجیده[۶]: اوکوز ات öküzotı

خونَه: یَصّی آغج// یَصی اَغاج yassı ağac

خِوه[۷]: دروینجه dərəvincə

خوی خوره[۸]: تکلتی təkləti

خه[۹]: طَنِز // طنزَه tınza

خه[۱۰]: اویک // اُیک üyük

خهخه// خه خه: زهی زهی// زهی زهی دیمک zeh zehi

خیده[۱۱]: درلمش dərilmiş

خیره[۱۲]: قُماش qamaş

خیره[۱۳]: کوزی قماشماق gözi qamaşmaq

۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ل. یوخ
۱۰ . ف. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ف. یوخ

خیره[۱۴]: کوزی طونق// طُنُق gözi tonuq

خیره[۱۵]: بولَشُق bulaşuq

خیره[۱۶]: بولنق bulanıq

خیره[۱۷]: عقلسز aqılsız

خیره[۱۸]: سرسم sərsəm

خیره[۱۹]: بد اندیش bədəndiş

خیسته[۲۰]: جکمه دک çəkmədən

خیکجه[۲۱]: دیکچر dikçir

خیکله[۲۲]: بر نوعه اُتدر bir növ ot

خیمه: چادر çadır

خیوله// خوله[۲۳]: ابله əbləh

فصل الدال

دابه// **دبه**: کُون بَردَق gön bardaq

دادخواه[۲۴]: شکایتجی şikayətçi

داده[۲۵]: ویرمش vermiş

دارمامونیه[۲۶]: توانی اورتلو او tavanı örtülü ev

دارَپژه[۲۷]: اسکتی isgiti

دارنده[۲۸]: طوتوجی tutucı

دارنده[۲۹]: کندرجی kəndirici

۱۳ . ف. یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۹ . م.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

داسکاله[۱]: کوجک اوراق küçük oraq

داسه: قلجُق// قِلچِق qılçuq

داسه[۲]: باشاق صپی// بشق başaq sapı

داسه[۳]: اوراق oraq

داسه[۴]: هلاک həlak

داسه[۵]: فساد fəsad

داسه[۶]: بالچق کی چناق چولمک دوزرلر balçıq ki çanaq çölmək düzərlər

داغنه[۷]: داغلو dağlu

دالبزه// دالوزه//دارپژه[۸]: اِسکتی isgiti

داله: قارطال// قَرتَل// قرتال qartal

داله// دالوده [۹]: لوری luri

دالیزه[۱۰]: چولمکچی قویوسی çölməkçi quyusı

دالیزه[۱۱]: قیز قوشی qız quşı

دالیژه[۱۲]: چکیک قوشی//چکک çəkik quşı

دانجه[۱۳]: مرجمک mərcimək

دانزده//دانجه[۱۴]: مثله mərcimək

دانژه// دانیژه: مرجمک mərcimək

دانژه//دانیژه: اوت بالدری//بلدری ot baldırı

دانه: ف// معروف dənə

دانه[۱۵]: قوش یمی quş yemi

داه[۱۶]: قوللقجی// قُللق‌جلر// قول لقجی qulluqcı

داه[۱۷]: ویر دیمک// ور دمک ver demək

داه.// **ده**[۱۸]: اون on

داه[۱۹]: ماراسه marasa

دایژه[۲۰]: چوللق قوشی çulluq quşı

دایه[۲۱]: معروف daya

دپایه[۲۲]: مکتب خانه məktəbxana

دَبه// دابه[۲۳]: کون برداق gön bardaq

دَبَه: قولنج// قولَج qulunc

دُپوچه//دپوجه: سولک// سُلُک sülün

دخترینه[۲۴]: قیز اوغلان qız oğlan

دُخمه: کافرلر مشهدی// مشهد// مَشَد kafərlər məşədi

دُخنه[۲۵]: دَستی dəsti

دده: یِرتجِی yırtıcı

درازه[۲۶]: اوزون uzun

درازینه[۲۷]: اوزونجه uzunca

درّاغه[۲۸]: قراچی qaraçı

درجه[۲۹]: اک یوقروغی اغج ek yoğruğı ağac

درخت خانه[۳۰]: او مرتکی ev mərtəgi

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ف. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ

---

۱٥ . ک.یوخ// ف. یوخ
۱٦ . ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
۲۳ . ف. یوخ// س. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

دردانه: ف dürana

دردانه[۱]: انجو ذرسی incü zərrəsi

دردزه[۲]: اوغلان بروسی oğlan burusı

درزاده[۳]: دکرمن صواغی dəgirmən suvağı

دُرزاده[۴]: صُوَیَجَق تَختَسی suvayacaq taxtası

درغاله[۵]:طاغ دَپسنده‌کی یول//دپسندکی tağ dəpəsindəki yol

درغاله//دزغاله [۶]: دروند//دربند dərbənd

درگاه[۷]: اولو صنعه ulu söna

درگاه[۸]: اوزون uzun

درگاه: قپو اوکی// اوک// اُکی qapu öni

درگاه//درکه[۹]: قپو اوستی qapu üsti

درمانده: ف dərmandə

درمانده[۱۰]: عاجز قالمش aciz qalmış

درماه[۱۱]: الک قیش آیی ilk qış ayı

درم خریده[۱۲]: صَتون النمش satun almış

درمنه: ایپر یوشان// یُوشَن ipər yovçan

درنده[۱۳]: یِرتجی yırtıcı

دَروه: یُمَه yama

دُروَه[۱۴]: سِمِیه اتمَک semeyə etmək

دروازه: قلعه قَپُوسی qala qapusı

درونه[۱۵]: حلاج یایی həllac yayı

درویزه: کَزمَک kəzmək

درویزه: دلَنمک // دیلنمک dilənmək

دره[۱۶]: قرن qarın

دَرَه[۱۷]: بیک کبه قرن//کبه قرین böyük küpə qarın

دِرّه: توره// طرّه törə

دره[۱۸]: یُمری// یمرو yumrı

دریاچه[۱۹]: بویک کول// کول böyük köl

دریچه[۲۰]: بویک قپو ایچنده کی کوچ.جک قپو پنجره böyük qapu içindəki küçücük qapu pəncərə

دریچه: پنجره pəncərə

دریچه[۲۱]: طاغ باشی tağ başı

دُریشه: صچق// سَچَق//صاچق saçaq

دُریشه[۲۲]: لوله lülə

دریوزه[۲۳]: اودن اوه دیلنمک əvdən əvə dilənmək

دریوزه[۲۴]: شهر زقاقی şəhər zuqaqı

دُزدافشره[۲۵]: نه بولورسه اُغرلَیان nə bulursa oğurlayan

دزغاله[۲۶]: حصار قله سی hasar qalası

---

۳۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . م. یوخ
٦ . م. یوخ// ف. یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱٥ . س. یوخ
۱٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// م. یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// م. یوخ
۱۹ . ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ف. یوخ// س. یوخ

دزغاله[۱]//درغاله: طاغ دپسندکی یول tağ dəpəəsindəki yol

دزغاله[۲]//درغاله: دروند // دربند dərbənd

دزغاله[۳]: حرب یول hərb yolı

دَزینه[۴]: طاغ دپه سی tağ dəpəsi

دژاکاه// دژاکه[۵]: قاقمش کشی// قَقمش qaqımış kişi

دژکاه// **دژاکاه**// دژاکه[۶]: بدخو اولان کمسنه bədxu olan kimsənə

دَژَه[۷]: یرتجی yırtıcı

دَژه[۸]: مهره// مهر möhür

دَژه[۹]: کلر kələr

دُژه// **دزه**// **دُزینه** : بز biz

دَژینه: بَز دزکبی//مثل دژه// دُزه کبی biz

دژینه[۱۰]: شمامه şamama

دستارچه[۱۱]: دلبندجک dülbəndcik

دستارچه[۱۲]: پشکرجک pişkircik

دستارچه[۱۳]: مَندیل məndil

دست اره[۱۴]: ال بچق سی əl buçqusı

دستانه[۱۵]: طوتق//دُتُق//دوتق//دتوق dutaq

۱ . م. یوخ // ف. یوخ// س. یوخ
۲ . م. یوخ // ف. یوخ// س. یوخ
۳ . ک.یوخ// م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ت.یوخ
٤ . ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ل. یوخ
٩ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ
١١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ف. یوخ// ل. یوخ

دستبانه//دستانه[۱۶]:حَلاج یاینک طُتَغی//یایی دُتغی// دتاغی həllac yayın tutağı

دستبانه// دستوانه[۱۷]: اولچک əlçək

دستگاه[۱۸]: یرق yaraq

دستگاه// دستکه[۱۹]: تمسُک ایده جک نسنه təməsük edəcək nəsnə

دستگاه// دستکه[۲۰]: ال اوره جک əl uracaq

دستمبویه[۲۱]:ییلانعیج//ییِلَنغوج//ییلنقج yıylanğüc

دستمبویه[۲۲]: شَمامَه şamama

دستوانه[۲۳]: طغان الوی toğan əligi

دستوانه[۲۴]: چوقال قوللغی çuqal qolluğı

دستوانه[۲۵]: نی ney

دسته[۲۶]: صاپ sap

دسته[۲۷]: دوتق dutaq

دسته: ف dəstə

دست یافته[۲۸]: ال بولمش əl bulmuş

دست یانه[۲۹]: قامجی qamçı

دستینه: قُول باغی// بَغی qolbağı

دستینه: پادشاهلر چلبی و توقیع//توقیعی// پادشهلر نشانی// مکتوبی padşahlar nişanı

دسکره: طاغ بأشی// بشی tağ başı

١٦ . ل. یوخ
١٧ . ک.یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٨ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٩ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢١ . ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٢ . م. یوخ// ل. یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

دَسه[۱]: اپلیک صارماشیغی iplik sarmaşığı

دَسه[۲]: جُلاهک یُماغی cullahın yumağı

دَسه[۳]: اُرخون arxun

دشنه// دشنوه[۴]: بویک بیچاق böyük bicaq

دشنه// دشنوه: خَنجر xəncər

دغدغه[۵]: قَجَق qıcıq

دفه[۶]: تُغه toğa

دکانجه[۷]: سُکُو səkü

دکانجه[۸]: بازار سکسی bazar səkisi

دلاله[۹]: یوز // یاوزدر yavuz

دلاله//دلال: پوزه ونک// پوزونک// پُزَوَنک//
پژَونک püzəvəng

دلاله[۱۰]: پوزه ونک دوتوجی püzəvəng dutucı

دل شده[۱۱]: ازوغولنمش azuğlanmış

دله: سَکسار sənsar

دله[۱۲]: اُزدَک üzdək

دلیده[۱۳]: بلغور bulğur

دمامه[۱۴]: دیلک dilək

دم بریده[۱۵]: قویروغی کسوک quyruğı kəsük

دُمچه: چورچب// جُرچُب// چرچب çörçöb

دُمچه: طاووس قوروغی// طاوُس قُیرُغی// قویرغی
// قیروغی// قیرق tavus quyruğı

دُمچه[۱۶]: یونجه yonca

دُمچه[۱۷]: قوش قویروغی quş quyruğı

دمدمه[۱۸]: کورلدی//کرکدی//کلدِی //کولدی gürüldi

دُمغزه// دمغژه[۱۹]: قویرق بتن یر quyruq bitən yer

دُم غزه// دمغژه[۲۰]: بزدم büzdüm

دُم کرفته[۲۱]: پیمش piyimiş

دمنه[۲۲]: دلکو dilkü

دمنه[۲۳]: چِقال çaqal

دمه// دمدمه: دپی// دِپ dipi

دمه[۲۴]: کورک kürək

دمه[۲۵]: طمان tuman

دمیده[۲۶]: بلرمش bəlürmüş

دمیده[۲۷]: ایرته اقلغی ertə aqlığı

دنباله[۲۸]: چبان cıban

دنباله[۲۹]: کوز قویروغی göz qutruğı

دنبه// دنباله: قویروق// قُیرُق quyruq

دندانه: مفتاح دشی miftah dişi

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

---

۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۵ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

دنقه[1]: دَلُوجَه حُک که بغدایدن اَرر dəlücə hük ki buğdaydan urar

دنکلاله[2]: دلوجه doluca

دنکلاله[3]: قار کبی qar kibi

دنکلاله[4]: چکلمش دیش کوکی çəkilmiş diş köki

دَنه[5]: بدن bədən

دَنه[6]: تکبر təkəbbür

دَنه[7]: شادیلق şadilıq

دَنه[8]: تیزلک tizlik

دنه کرفته[9]: ییلن کمسنه yayılan kimsənə

دوازده//دوانزده//دوانیزده: اُون ایکی// ایک // اِکِی on iki

دُواسپه[10]: اولاق ulaq

دُواله[11]: اُشنَه üşnə

دُواله[12]: دَوَه لَردَن بر دَوَه در dəvələrdən bir dəvə

دوبخچه[13]: سرجَان sırcan

دوخته[14]: یلر yilər

دوخته[15]: دکلمش dikilmiş

دود کَنده[16] اس کرمش طعام iss görmüş təam

١ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣ . ک.یوخ// م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

دودله: طوقورجن//طقرجن//دقورجن//طقُرجن // طوقرجن toğurcın

دودله: چلیک// جلک// چَلِک çəlik

دوده[17]: اس // ایس iss

دوده: اوبا// اوبه oba

دوده: قوم و قبیله qovm-qəbilə

دوژنه[18]: سغر سیکک sığır sinək

دوژنه[19]: سیکک لرنک سورسی sinəkləinin sivrisi

دُوژه//**دوزه**[20]:بتراق//بوترَق//بترق//پُترَق butraq

دوژینه[21]// دوزه: بَز biz

دوسنده[22]: یاپوجی yapucı

دوسنده: اوُزلُو بالچق // ازلو بَلچق

دوشیده: امزکلو عورت əmziklü övrət

دوشیده[23]: صاغلور sağılur

دوشیزه// دوشیذه: قیز اوغلان// قز اوغلن // کیز اُغلان qız oğlan

دوشینه[24]: دون کیجه dün gecə

دوغنینه[25]: طوزلو tuzlu

دوغَه[26]: یاغک صزرَجق دبنَه چوکَر yağın sızaracaq dibinə çökər

دوکچه[27]: ماسوره masurə

دوکریسه: اک// ایک ig

١٧ . ک.یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ// و. یوخ
٢١ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

دُوکریه[۱]: ایلمک ilmək

دُوکریه[۲]: اغرشاق ağırşaq

دُوکریه[۳]: ایک ilmək

دَوله[۴]: کرته کلی gərtəkli

دُوله[۵]: قسرغه//قصرغه//قصرقه//قصرغا qasırğ

دُوله//دودله[۶]: طوقورجن// طُقرجِن// طقرجق toqurcan

دومویه[۷]: قـرغل qırğıl

دَونده[۸]: یلیجی yiləyici

دویسه//(دوریشه)[۹]: مقرمه məqrəmə

دویسه[۱۰]: زیلو zilü

دَه : اون on

ده : کوی köy

ده : ویر دیمک // دخی ور دمک// ویرver

دهاده[۱۱]: اکی طرفدن iki tərəfdən

دهاذره[۱۲]: اسنَمَک əsnəmək

دهانه[۱۳]: اغزلق// اغزلک ağızlıq

دهره[۱۴]: طینق یونجق اورق tuynaq yonacaq oraq

دهره: نعلبند بچقوُسی// بجغوسی// بچقیسی nalband bıçqusı

دهره[۱۵]: خنجر xəncər

---

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٥ . ف. یوخ// ل. یوخ
٦ . ف. یوخ// ل. یوخ
۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

دهله[۱٦]: قندره qındıra

دهله[۱۷]: کوُن gəvən

دهنده[۱۸]: ویریجی verici

دَهَنَه: اوُیان اَغزلغی//اُیان//اویَن uyan ağızlığı

دَهَنَه[۱۹]: بر نوعه طاش bir növ taş

دهوه[۲۰]: قوغه quğa

دهیره[۲۱]: سود اغزی sud ağızı

دیبه // دیبا[۲۲]: اطلس atlas

دیدگاه: باقه جاق یر//بَقجَق baqacaq yer

دیده[۲۳]: کوز göz

دیده[۲٤]: کوزببکی göz bəbəgi

دیده[۲٥]: کورمک görmək

دیده[۲٦]: کورمش// کمش görmüş

دیرینه: چوقدانکی// چُقدَنکی// چوقدَنکی çoqdanki

دیرینه[۲۷]: کچرک geçrək

دیرینه[۲۸]: قدیم qədim

دیژه//دیزه[۲۹]: مور // مُر رَنک mor rəng

دیژه//دیزه[۳۰]: بوز رَنک boz rəng

دیژه//دیره[۳۱]: اکثر// آغر// اکر آت anır at

---

۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ل. یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ // ب.یوخ// ت.یوخ
۲۹ . ف. یوخ// ل. یوخ
۳۰ . ک.یوخ
۳۱ . م. یوخ// ف. یوخ

دیکانه[۱]: کیربی.kirpi

دیکپایه: صَاج آیق// ساج اَیاَغی sac ayağı

دیک پایه[۲]: سوجق sacaq

دیکر سالینه[۳]: کله جک یل gələcək yil

دیکر سالینه[۴]: کله سی یل gələsi yil

دیکینه[۵]: دونکیdünki

دیماه: الک قیش آیی ilk qış ayı

دینارویه[۶]: چَوُردُک çövürdük

دینه[۷]: دونکی düngi

دیوانه[۸]: دلو dəlü

دیوچه[۹]: سولک sülün\\ sülü

دیوچه[۱۰]: کویه// کوَه güvə

دیوچه[۱۱]: تخیل بتی// تخل بتی taxıl biti

دیه[۱۲]: کوی köy

دیه[۱۳]: اوبه oba

فصل الذال

ذات الریه[۱۴]: اویکن زحمتی öygən zəhməti

فصل الراء

راتیانه[۱۵]: چام صاقزی çam saqızı

رازیانه[۱۶]: ف// معروف razyana

راسته[۱۷]: اشی صاغنَه طُتَان işi sağına tutan

راسته[۱۸]: صاغه طوتن sağa tutan

رافه: یَندَّق yanduq

رافه[۱۹]: یَندَّق دکنی yanduq dikəni

راه[۲۰]: یول yol

راه شاه[۲۱]: سیاح .səyyah

راه شاه[۲۲]: اولو یول ulu yol

ربوخه[۲۳]: جماع وقتنده شهوتی کلمکه یقین اولان
cəma vaqtında şəhvəti gəlməgə yaqın olan

ربوه[۲۴]: یوجه یر yuca yer

ربیبه[۲۵]: اوکی قز ögey qız

رجاله[۲۶]: ببالر babalar

رُجله[۲۷]: پرپرم pırpırım

رخساره[۲۸]: بکز bəniz

رخساره[۲۹]: یوز yüz

رخنه: کدِیک// کَدوک// کَدُک gədik

رخنه[۳۰]: یای کزی yay gözi

رخنه[۳۱]: دیوار divar

رخنه[۳۲]: یاریق yarıq

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٦ .ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ف. یوخ// ل. یوخ
۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ف. یوخ// ل. یوخ
۱۱ . ف. یوخ
۱۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . م. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ
۲۰ . م. یوخ//و.یوخ//و.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

رده// رذه[1]: سطر sətir

رده// رزه: صَف səf

رزه[2]: وزیر vəzir

رزه[3]: دُکمه dügmə

رزه[4]: قپو کورکی qapu kürəki

رزه[5]: خرما یپراغندن ایپ xurma yaprağından ip

رژه[6]: شربت şərbət

رژه[7]: کمان kaman

رسته[8]: صف səf

رسته: قورتلمش//قورتولمش//قرتلش qurtulmuş

رسیده[9]: بالغ اولمش baliğ olmuş

رسیده[10]: ایرشمش// ارشمش irəşmiş

رسیده[11]: یتلمش yetilmiş

رشته: اَرشته əriştə

رشته[12]: ایپ// اب ip

رشته[13]: فتیل fitil

رشته[14]: اول رنج که بخاراده و یمنده اولور
ol rənc ki Buxara və Yəməndə olur

رشته[15]: اپلیک// اپلک iplik

رُشکه[16]: بت سرکه سی// سرکسی bit sirgəsi

رُشکه[17]: یوق کنی yavuq güni

رغاوه[18]: اوکوز کوبکی öküz göbəgi

رغاوه[19]: کوز ببکی göz bəbəgi

رَغوه: یوند قوشی// یونت قُشی// ینت yund quşı

رُفته// روفته: سُپرُندی// سُپرُندُو// سبروندی süpüründi

رُفوه[20]//رفو: یَما yama

رُفوه[21]//رفوه: کوزه küzə

رُمنده[22]: اورکجی ürkəci

رکوه[23]: کچکل kəçkül

رَمه: سُری // سُرو// سوری süri

رُنبه: قاسق قِلِی // قَسِق qasıq qılı

رنجه[24]: خسته لق xəstəlıq

رنجه[25]: امک əmək

رَنده: ف// معروف rəndə

روان خواه[26]: دلَنجی dilənci

روانه[27]: کچَر // کَجَر keçər

روانه[28]: یورر yürür

روباه// رُباه//روبه[29]: دلکُو dilkü

روبیه[30]: کوزچی küzəçi

رَوچه[31]: چام اوزم çam üzüm

---

٣٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٩ . ل. یوخ
١٠ . ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٢ . ب. یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ف. یوخ// ل. یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ
٢٩ . ف. یوخ// و. یوخ
٣٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

روذه// روده[۱]: صوجق sucuq

روذه// روده[۲]: بغرساق// بَغِرسَق bağırsaq

روذه[۳]: چالغو قلی çalğu qılı

روذه[۴]: حاشلامه haşlama

روزانه[۵]: وظیفه vəzifə

روز دیده[۶]: یاشامش yaşamış

روزکانه[۷]: وظیفه vəzifə

روزنه[۸]: باجا baca

روزنه[۹]: درچه dəriçə

روزه[۱۰]: اورُج // اوُروُج oruc

روزینه//روزیانه[۱۱]:کندزکی//کندزکه gündüzki

روزینه// روزیانه: کوندوز//کندز gündüz

روزینه//روزیانه: کونلیک//کُونُلک//کُنلِک günlük

روستازاده[۱۲]: کوکده طوغمش اُغلان köydə toğmuş oğlan

روستازاده[۱۳]: ایلده طوغمش اُغلان eldə toğmuş oğlan

روستازاده[۱۴]: کویده طوغمش اُغلان köydə toğmuş oğlan

روغنینه// روغینه: قاطمار// قَتمَر// قاتمَر qatmar

روغنینه[۱۵]: کوزلی közli

روله: کلته کله kərtənkələ

روینه// رویینه[۱۶]: قزیل بویا qızıl boya

روینه[۱۷]: قلایلو qalaylu

رها کرده[۱۸]: صالی ویرمش Salı vermiş

رهی بنده[۱۹]: قول qul

ریخته[۲۰]: دوکلمش dökülmüş

ریخته[۲۱]: شکردن دوزلمش معروف طارُو şəkərdən düzəlmiş məruf taru

ریزه[۲۲]: اووق دوکلمش ovuq dögülmüş

ریزه: اووق// اواق// اَوَق ovuq

ریزه[۲۳]: دکر dögər

ریشه[۲۴]: دزلمش dizilmiş

ریشه: صچق//سَچَق//سجق//سَچاق saçaq

ریشه[۲۵]: ناسوره علتی nasura illəti

ریشیده[۲۶]: کوزکوز gözgöz

ریشیده[۲۷]: نقشلو (حریر) naqışlu hərir

ریکاسه//ریکاشه: کیرپو// کیرپی//کربی kirpi

ریمه[۲۸]: چباق// چَپَق çapaq

ریونجه[۲۹]: اغج قوردی ağac qurdı

---

۳۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱ . م.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۲ . ت. یوخ

۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//م.یوخ//ت.یوخ

۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱۰ . ب.یوخ

۱۱ . ک.یوخ

۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٦ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۲۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۲٤ . ف. یوخ

۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۲۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

ریوه[۱]: مکر mәkr

ریوه[۲]: آل al

ریتانه[۳]: چام صقزی çam saqızı

فصل الزاء

زاره: زارلق zarlıq

ژاژه//ژاژ[۴]: کُنگَر kәngәr

ژاژه//ژاژ [۵]: فحش// نجس nәcis

ژاژه//ژاژ: هرزه hәrzә

ژاژه//ژاژ [۶]: اشک اوتلنه eşşәk otlana

ژافه[۷]: دَوَ طپانی dәvә tapanı

ژاله[۸]: قتی یغمور// تکرک باشدqatı yağmur

ژاله[۹]: قراغوچه// قرغووچه// قرغو qırağuca

ژاله[۱۰]:اوفورلمش طل//خیک باشüfürülmüş tul

زاوه[۱۱]: ایکر inir

زاوه[۱۲]: زاری zari

زاولانه//زوالانه//زولانه: بوقاغی//بُقاغو//بوقاغو// بقغی buqağı

زاویه[۱۳]: بوجق bucaq

زاینده[۱۴]: طوغرویجی toğuruyıcı

زبان بره// زُوان بره[۱۵]: بَغَا یَپرَغی boğa yaprağı

زبان خوه// زبان خواه: دلَنجی dilәnci

زبانه//زُفانه//زوانه:یالک//یَلِک//یالوک yalın

زبانه//زُفانه//زوانه[۱۶]: اود یالوکی//یالکی//یلکی od yalını

زبانیه[۱۷]: جنهم خدمتکارلری cәhәnәm xidmәtkarları

ژبره[۱۸]: ژیوه jivә

زُبطانه: توفنک// تُفَک tüfәk

زخره//زفره: اویوندا اوتورمق// ایوینده اترمق// ایونده ارترمق// اوُینده اوترمق// اُینده oyunda oturmaq

زخمه[۱۹]:چالغو چالجی آلت çalöu çalıcı alәt

زدوده[۲۰]: مصیقل müsiqәl

زدوده[۲۱]: اچلمش açılmış

زده[۲۲]: صاف saf

زردچرده[۲۳]: صاروشین// صروشن sarışın

زردچوبه//زردچووه[۲۴]:صاری اغج//اصرو sarı ağac

زردخایه[۲۵]: یمورده صاروسی yumurda sarusı

زرده[۲۶]: ف zәrdә

زرده[۲۷]: کَشُر// کشیر kәşir

زر رشته[۲۸]: التون صرما altun sarma

زر رشته[۲۹]: قلبودان qalbudan

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ب.یوخ
٥ . ک.یوخ// ب.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٩ . ت. یوخ
١٠ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٦ . ک.یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ
٢٧ . ف. یوخ// ل. یوخ
٢٨ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

زرریزه[۱]: اوق التون ovuq altun

زرریزه[۲]:التون اووغی//اواغی//اوغی altun ovuğı

زر ساوه[۳]: طاری قتی اولمق tarı qatı olmaq

زرنه[۴]: صاری زرنیخ// زرنیخ sarı zərnix

زرو[۵]: سُلُک sülük

زروره[۶]: اوُماج umac

زره[۷]: دمر کوکلک//کُکلک dəmir gönlək

زره[۸]: کیم geyim

ژُغاره// ژغاله// زغاله: طاری اَتمَکی// طری// طارو// طارِ tarı ətməgi

زغاره//زغاله[۹]: اکشمش خمیر əkişmiş xəmir

زغاله[۱۰]: صغر سکی sığır süni

زغاله[۱۱]: خمیر یوماغی xəmir yumağı

زغاله// زغال[۱۲]: کومور kömür

زغاله[۱۳]: قزلجق qızılcaq

ژکاره[۱۴]: اوُنَکو önəgü

ژکاسه[۱۵]: کیرج kirəc

زلابیه: زُلبَیه zülbəyə

زَله[۱۶]: اولو کوترمک ölü götürmək

زله[۱۷]: اورَق قوشی oraq quşı

زمانه[۱۸]: معروف zəmanə

زمره[۱۹]: بولک bölük

زمزمه[۲۰]: چالغو اوازه سی çalğu avazəsi

زُمه: شاَب// شاپ şab

زنانه[۲۱]: ار عورتی ər övrəti

زنانه[۲۲]: عورت کیه جکی övrət geyəcəyi

زنباره// **زنبر** [۲۳]: ف zənbərə

زنباره[۲۴]: سخیف səxif

زنچه: باَزاَر عُورَتی// بازر عورت bazar övrəti

زنده[۲۵]: قُرقنجی qorqunci

زنده[۲۶]: بویک büyük

زنده : دری diri

زنده[۲۷]: کافرلر کتابی kafər kitabı

ژنده[۲۸]: صوفیلر طونی sufilər tonı

ژنده[۲۹]: یَمالو طُون yamalı ton

ژنده: اَسکی əski

ژنکُلاله[۳۰]: دلوجَه که یَغَر doluca ki yağar

ژنکَله[۳۱]: دُکمه dökmə

ژنکله[۳۲]: قیون صغر بقا ایاغی qoyun sığır buqa ayağı

---

۲۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱ . م. یوخ// . ف. یوخ// ب.یوخ
۲ . ک. یوخ// ل. یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ف. یوخ// و. یوخ
۸ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل.یوخ// ب.یوخ
۳۱ . ف. یوخ
۳۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ

زنکله[۱]: اوازه آدی avaz adı

ژنکله[۲]: بَقَنق baqanaq

زنکَله[۳]:چکراغی//جکرغی//چنقراغیçınrağı

ژنکلیچه[۴]: اغزی اچق چینغراغی ağzı açıq çınrağı

زنویه[۵]: ایتنک اولوماسی itin uluması

زَواده: ازیق// اَزُق// اَزوق azuq//azıq

زَواره[۶]: رستم قرداشی Rüstəm qardaşı

زَواله[۷]: هرنسنه که یُمری اولا hə nəsnə ki yumurı ola

زُوانه: لیفه ا// لِقَا // لقه liqa

ژواه[۸]: زندان اهلی نه ویریلن طعام zindan əhlinə verilən təam

ژواه[۹]: مَحبوسیلر ایچون بشن یمک məhbuslar üçün bişən yemək

زَوله: طورغی//طُرغَی دیکلری قوش turğay

زوبعه: قَصُرغَه// قصرقه qasırğa

زه[۱۰]: کرش// کریش kiriş

زه[۱۱]: یای کریشی yay kirişi

زه[۱۲]: مَتِبل// مفتل məftül

زَه[۱۳]: یقه yaqa

زَه[۱۴]: سزندی sızındı

زَه[۱۵]: دیو div

زَه[۱۶]: اوغلان بروسی oğlan burusı

زه// زهی[۱۷]: کلمۀ تحسین zehi

زَهره: اوُد öd

زیرجام[۱۸]: زیر طونی zir tonı

زیره[۱۹]: صوه sıva

زیره: کمنون kimnün

زیلوچه: زلیجیک//زِلوجک//زلوچک//زلجک zilücik

زیلوچه[۲۰]: زیلوجه zilücə

زین کوهه[۲۱]: ایر قاشی əyər qaşı

ژیوه[۲۲]: سیدک// سدک sidik

ژیوه// ژوه: ف// معروف jivə

فصل السین

ساده[۲۳]: سایه// سیا//صیا saya

ساده[۲۴]: اشلمش işləməmış

ساده[۲۵]: یوفقالمش yufqalmış

ساده[۲۶]: نقش سز naqışsız

ساده کرده[۲۷]:اود یری کسلمشöd yeri kəsilmiş

ساز راه[۲۸]: یول یراغی yol yarağı

سازنده[۲۹]: معروف sazəndə

---

۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ف. یوخ
٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// م.یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// م.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ف.یوخ// س. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ//ل.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ
۲۱ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ف. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

سالخداه[1]: صاحب طالع sahibi-tale

سال خورده[2]: یاشلی yaşlı

ساله[3]: یاش yaş

ساله[4]: حیوان یاشی heyvan yaşı

سالیانه//سالینه: یِللِق//یِلک//بر یللق yillik

ساماکچه[5]// شاماک: کوکلک könlək

ساوین پنبه: پانبق سَپَدی//پموق//پمُق pamuq səpədi

سایه: کولگَه kölgə

سپاسه[6]: لطف lütf

سپاه// سپه//اسپاه: چری çəri

سبزدانه[7]: بنفشه bənöfşə

سبزه: چمن çəmən

سبزه: یشیلاق//یشللِق//یشل لک yaşıllıq

سبزه[8]: یاشل yaşıl

سپسه[9]: کپک kəpək

سُپشه[10]: تخل بتی taxıl biti

سُپشه[11]: برشق barşaq

سبکه[12]: قویون سروسی qoyun sürüsi

سبلت دمیده[13]: بیق دوه bıyıq dəvə

سَپوسه: قوکاق//قکاق//قوکق qonaq

سپیدار//سپیداره: قُوَق اغجی// قواق qavaq ağacı

سپیدمهره[14]: بوری burı

سپیده// سپید[15]: بیاض bəyaz

ستارچه//ستاره چه: قُوغ quğ

ستاره: یلدز// یلدوُز yulduz

ستانه[16]: اشک eşik

ستانه[17]: دَکَک کُوزی dəgək gözi

ستاوه[18]: سمر səmri

ستایشکاه[19]: شاه بیت şahbeyt

ستایشکاه[20]: قصیدۀ مدحه انتقال ایده جک qəsidə mədhi intiqal edəcək

سُتره[21]: اُستُره// اوستره// اوستوره üstürə

سُتره[22]: اولک əvlik

ستم کاره[23]: کوج ایدیجی güc edici

ستنبه[24]: اولو ulu

ستنبه[25]: جنک ایدیجی کشی cəng edici kişi

ستنبه[26]: کبه kübə

ستنبه[27]: مکتبر müktəbər

ستنبه: بویک تنلو// بیُک// بیوک böyük tənlü

ستنبه[28]: بیک یزلو böyük yüzlü

---

۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// و. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . م. یوخ// ل. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ .ک.یوخ//م.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ

ستنبه[١]: قوی qəvi

ستنبه[٢]: زورلو zorlu

ستوچه// ستوجه: آلا کجیکن دیدکلری قوش// آلَه کجک// اَلا کجکن ala gücügən

ستوچه[٣]: آلا طغان ala toğan

ستوره[٤]: صروجه اوستره saruca ustura

ستون خانه[٥]: اوک اوست اغجی و طیبعت əvin üst ağacı

ستوه[٦]: صَروجه آرِی// اَرو saruca arı

ستوه[٧]: صارو آرِی// صَرو// اَرو saru arı

ستوه[٨]: اشک اروسی eşşək arusı

ستوه[٩]: عاجز aciz

ستوه[١٠]: سرکردان sərgərdan

ستیزه: اونَکُو// انکو önəgü

ستیژه[١١]: ماسُورَه masura

ستوه سینه[١٢]: اونکو önəgü

ستیهه[١٣]: اونَکُو önəgü

سحرکاه[١٤]: سر وقتی səhər vaqtı

سخته[١٥]: موزون یعنی طارتلمش tartılmış

سخره[١٦]: ف səxrə

سخن خوره[١٧]: آرسز arsız

سِدره[١٨]: او طره سی əv tarası

سِدره[١٩]: چارداق çardaq

سِدره[٢٠]: قپو اوستی qapu üsti

سِدره[٢١]: اولو صغر ulu sığır

سدره[٢٢]: اوُیُون// اُیون// ایوان// اوین oyun

سَدره//**سده ره**: طوقورجین// طُقُرجین// طُغرجن // طوقرجن// طقرجن toqurcın

سَده[٢٣]: نقشسز nəqşsiz

سَده[٢٤]: شب یلدا صباحی کیجه سی şəbi-yəlda sabahı gecəsi

سَده[٢٥]: سایه کیچسی saya gecəsi

سراپرده[٢٦]: حجاب hicab

سراپرده[٢٧]: اَیو کچر نسنه əyü keçər nəsnə

سراپرده[٢٨]: کونلک//کنلک günlük

سراپرده[٢٩]: چادر تنفی çadır tənəfi

سراپرده[٣٠]: ایچ پرده// پرده iç pərdə

سراپرده[٣١]: اولو چادر ulu çadır

سراپرده[٣٢]: بویک چادر böyük çadır

سراجه// سراچه [٣٣]: ای اغلی ay ağılı

---

١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . م. یوخ
٣.. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ب. یوخ
٧ . ک.یوخ// م. یوخ// ب. یوخ
٨ . ک.یوخ//م.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ
٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
١١ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

١٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . م. یوخ// و. یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٨ . ف. یوخ// ل. یوخ
٢٩ ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣١ . ک.یوخ
٣٢ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// و. یوخ// س.یوخ// ت.یوخ

سراجه// سراچه[۱]: کون اغلی gün ağılı

سراجه// سرایچه: طاش سرای//طَش taş saray

سراجه ماه// سراچه ماه: آی آغلی ay ağılı

سراسمه[۲]: باشی چَلقَنمش başı çalqalanmış

سراسمه: باشی چلقنمق başı çalqalanmaq

سرُب[۳]: راستق طاشی rasttaq taşı

سربهنجه[۴]: باش قبه baş qaba

سرُخاره[۵]: خاتونلر دورونه جکنه صانچدقلری طولو ایکنه xatunlar dürünə çənənə sancdıqları tolu ignə

سرُخاره: طوبلو ایکنه//طُبلو اکنَه// طپلو// توبلو toplu ignə

سرُخجه//سرخه: عَورتلر قِزلجه سی// قزلجَسی övrətlər qızılcası

سرخچه// سرخه//سرخژه[۶]: قزامق// قَزِمُق// قزموق qızamuq

سرخچه//سرُخژه//سرخزه//سرخیژه[۷]: حصبه// حسپه// حصبا həsbə

سرُخه[۸]: قزل اوکک qızılünək

سرخیجه[۹]: مثل سرخیزه qızamuq

سرخیزه//سَرخیژه[۱۰]: قزموق//قَزمُق qızamuq

سردابه// سرداوه[۱۱]: صو // یر التنده صو yer altında su

سردابه//سرداوه[۱۲]: صو طوراجق اَو//درجق su turacaq əv

سرداوَه[۱۳]: چارداق çardaq

سرده[۱۴]: طورفانده türfəndə

سرده[۱۵]: کیج ایرشن یمش gec irişən yemiş

سررشته[۱۶]: اپلک اوجی iplik ucı

سررشته[۱۷]: آز نسنه az nəsnə

سَرسَره[۱۸]: یوقوش باشی yoquş başı

سرفه//سُلفه//سرخه: اوکسرک//اکسرک öskürük

سرفه// سُلفه[۱۹]:اُکسُرمه öskürmək

سرفه// سُلفه[۲۰]: اوکسرمک öskürmək

سرکذشته[۲۱]: باشدن کچمش قصه başdan keçmiş qissə

سرکشته[۲۲]:باشی چکلنمیش başı çinlənmiş

سرکشته[۲۳]: باشی چزکنمِش başı çizginmiş

سرکشته[۲۴]:باشی چکزنمِش başı çikzinmiş

سرکشته: بشی چَلقَنمِش başı çalqalanmış

سرکشته: حَیران heyran

سرکه: ف// معروف sirkə

سرکه[۲۵]: اکری əgri

سرمایه: ف sərmayə

---

۳۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک. یوخ
۳ . ف. یوخ ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . و. یوخ
۷ . و. یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// م. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// م.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ
۲۳ . و. یوخ
۲٤ . و. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

سرموزه[۱]: سلبر silbir

سرموزه[۲]: سوقمَا soqma

سُرمه: ف sürmə

سَرمَه[۳]: بوزاغی اُتی//بزاَغو اوتی//اوت buzağı otı

سَرمه[۴]: سَرکن sərgin

سَرمه[۵]: اَکِر əgir

سَرَه[۶]: یوقش yoquş

سَرَه[۷]: کجر اقچه keçər aqça

سَرَه[۸]: ایو یار iyü yar

سره[۹]: ایو کچر نسنه əyü keçər

سره[۱۰]: بلیک bilin

سُره[۱۱]: سلبر silbir

سَزه// سده: سایه کَجَسی//کیچسی saya gecəsi

سعفه[۱۲]: باش چبان baş çıban

سعفه[۱۳]: بغر bağır

سُغده[۱۴]: بلی بکلمش قوجه beli bükülmüş qoca

سُغده[۱۵]: حاضر hazir

سُغده[۱۶]: مهیا mühəyya

سفالین کاسه[۱۷]: چناق سقسی çanaq saqsı

سفالینه[۱۸]: سقسی saqsı

سَفته: ارمغان ərməğan

سُفته[۱۹]: دلنمش dəlinmiş

سُفته[۲۰]: اورمش örmüş

سُفته[۲۱]: صفدرلمش sıfdarlamış

سفجه// سفج [۲۲]: کلک قرپوز kələk qarpız

سفجه// سفچه//سفج: دولک//دُوکلَک düvlək // düglək

سُفره: ف// معروف süfrə

سُفره[۲۳]: چهره// جهت çöhrə

سُفله[۲۴]: بخیل baxıl

سُفله[۲۵]: طوبالاق topalaq

سکاچه[۲۶]: آغر بصماق// بَصمَق ağır basmaq

سکاچه[۲۷]: آغر بصان دیو aöır basan div

سکارانه// سکارنه[۲۸]: چتیک قوز çətik qoz

سکاسغبه[۲۹]: زبون zəbun

سکافه[۳۰]: زخمه zəxmə

سکاله: نجس nəcis

سکاله[۳۱]: آدم ترسی adam tərsi

سکته[۳۲]: اوغلانجقلر آوداجق یمش oğlancıqlar avıdacaq yemş

---

۱ . ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ
۴ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۵ . ک.یوخ // م.یوخ//ف.یوخ// ل. یوخ
۶ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۴ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۶ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ف. یوخ
۲۴ . ف. یوخ
۲۵ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۶ . ف. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ف. یوخ
۳۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

سکچه[۱]: زغار zağar

سکچه[۲]: اینک inək

سکرفنده[۳]: سورچه کن آت sürüçəkən at

سکره[۴]: انجرق incıraq

سکزه[۵]: اوسکرک üskürük

سکنه: اِی//آی ay

سکه[۶]: سرکو sürgü

سکه[۷]: صوقاق باشی soqaq başı

سکیخانه: میخانه meyxana

سکی دیوانه[۸]: قودوز ایت quduz it

سکی مانده[۹]: مثلث شرعی müsəlləsi şəri

سَلمه[۱۰]: مانتار mantar

سُلوه: سَلبَر salbar

سله[۱۱]: سپد səpəd

سُمانه: بلدرجین// بلدُرجن bildirçin

سمچه: بوطُرُم// بودرم buturum

سمغنده[۱۲]: حایضه عورت haizə övrət

سمنه[۱۳]: سَمِز səmiz

سمنه[۱۴]: خبک دوه xəbək dəvə

سمه: زوله// زِولَ zəvlə

سمه[۱۵]: یوسک yovsun

سنباده[۱۶]: سنباده طاشی sənbadə taşı

سنب خانه[۱۷]: زیرزمین zerzəmin

سنبوسه: صامصه//صمصمه samsama

سنبه[۱۸]: تفت təft

سنجه[۱۹]: طُرتُق tartuq

سندره[۲۰]: حرامزاده haramzada

سنده[۲۱]: یغون بق yoğun poq

سنکبویه[۲۲]: کرو کوزی girü gözi

سنکجه[۲۳]: طاشچوغز taşcuğaz

سنکچه[۲۴]: طُلُو که یَغَا tolu ki yağa

سنکخاره[۲۵]: قتی طاش qatı taş

سنکخاره[۲۶]: قره طاش qara taş

سنکخوره[۲۷]: مرغیست (بغرتلق)

سنکدانه[۲۸]: پونله punla

سنکدانه[۲۹]: پونچی punçı

سنکلاره[۳۰]: قره طاش qara taş

سَنکه[۳۱]: مثل سکی (نیزه) süni

سَنه[۳۲]: ییل yil

سَنه[۳۳]: لغت lənət

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ل.یوخ.// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

سِنَه[١]:بر نوع قاتی دمردر صویی کندویه چکر bir növ qatı dəmürdür suyı kəndüyə çəkər

سنیژه// سیژه[٢]:ماسوره//مَصُره//ماسُرَه masura

سواره[٣]: مسجد سوپروندوسی məscid süpüründüsi

سواره[٤]: بلزک biləzik

سواره: قنداره// قِندره qındıra

سواسه[٥]: اوتوز اوچ otuz üç

سوخته[٦]: ینمش yanmış

سوخته: اَکسی əgsi

سوخته[٧]: قاو// قَو qav

سوخته[٨]: کولش külüş

سوده[٩]: ازلمش əzilmiş

سوراخ کوه[١٠]: مغاره mağara

سوزه[١١]: سُقرَه süqrə

سوژه[١٢]: کیسی یکی geysi yini

سوژه[١٣]: اشتک eştək

سوفجه[١٤]: شوشه şüşə

سوفجه[١٥]: سبیک söbigə

سومه[١٦]: جنکک نشانی cəngin nişani

سو نُه[١٧]: اوتوز طقوز otuz toqquz

سوُه[١٨]: اِیکلَنمَک inələnmək

سوهَه: اکه اوواغی//ایکه اُواغی//اکنه اوغی inə uvağı

سوهه[١٩]: اورس ors

سه: اوچ üç

سه په[٢٠]: اوج آیقلو üç ayaqlu

سه په[٢١]: ساچ آیقی saç ayaqı

سه پرده[٢٢]: طوقورجین// طُقُرچین toqurcın

سه تا//**سه ته**: اوج قات// اوچ قت üç qat

سه داه[٢٣]: طوقورجین toqurcın

سهرداره[٢٤]: بر دورلو کک لیک bir dürlü kəklik

سه شاخه[٢٥]: یابا yaba

سه شنبه: ف// معروف sişənbə

سه کوشه[٢٦]: تمر دیکن dəmir dikən

سیاه// **سیه**: قَرَه qara

سیاه چرده[٢٧]: قَرَه یاغیز// یَغز qara yağız

سیاهچه[٢٨]: قرامق/ قَره مَق// قَرمَق qaramuq

سیاهچه[٢٩]: قره جه qaraca

سیاهدانه[٣٠]: چورک اوتی çörək otı

سیاه کاسه[٣١]: قره چَنَقلو qara çaaqlu

سیاه کاسه[٣٢]: بَخیل bəzil

---

١ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٨ . ب.یوخ
٢٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٣٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣١ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

سیاهی سیاه[۱]: قتی قره qatı qara

سیدره[۲]: طُقُرچین اوینی toqurçın oyunı

سیرکوبه//سیرکوب[۳]: سَرمسَق دوکَجَک sarımsaq dökəcək

سیزده: اون اوچ// اُچ on üç

سیسه[۴]: یان باشی yanbaşı

سیله[۵]: قیون و کیک سُری// سوری qoyun və keyik sürüsi

سینه: کوکس// کُکُس köks

سیوده[۶]: اکلنمش inələnmiş

فصل الشین

شاخوره[۷]: کرپیج قوروغی kərpic furunı

شادکونه[۸]: کوکجک ترخانی gökcək tərxanı

شادمانه[۹]: شنلیک şənlik

شادَنه[۱۰]: مرجمک داشی mərcimək daşı

شاره: دُلبَند dülbənd

شاره[۱۱]: ابلهلر شاهی əbləhlər şahi

شاشه: سُدُک südük

شافکاه// شکافته[۱۲]: یارلمش yarılmış

شافکاه// شکافته[۱۳]: حُقه آدی hoqqa adı

شاکردانه[۱۴]: معروف şagirdana

شاکونه[۱۵]: یرلیجی عورت irlayıcı övrət

شاماکه: قره صقز// سَقز qara saqız

شاماله[۱۶]: قره یاغیز// یَغز qarayağız

شانه: طَرَق taraq

شانه[۱۷]: یغرن// یغرین yağrın

شانه[۱۸]: قشرغی qaşırağı

شانه[۱۹]: یابا yaba

شانه[۲۰]: طالو talu

شانزده//شاذده[۲۱]: اون آلتی// آلت on altı

شاه// شه[۲۲]: ف// سلطان soltan

شاه[۲۳]: کویکو güyəgü

شاهتره[۲۴]: عنبر ققوسنه دخی درلر ənbər qoqusu

شاهتره[۲۵]: شهتره şəhtərə

شاه داره[۲۶]: اولولق ululuq

شاه دانه[۲۷]: انجنک اَرُسی incinün arusı

شاه دانه[۲۸]: کَندر تخمی kəndir toxumı

شاهراه[۲۹]: اُولو یُول ulu yol

شاهزاده[۳۰]: سلطان اوغلی soltan oğlı

شاهنشاه[۳۱]: بکلربکی bəglər bəgi

---

۳۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ل. یوخ
۱۷ . ف. یوخ// ل. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ت. یوخ
۲۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ل. یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

شاهنشاه[۱]: سلطانلر سلطانی soltanlar soltanı

شایسته[۲]: لایق layiq

شایسته[۳]: یارار yarar

شایکینه[۴]: اوجوز ucuz

شای وَرد ماه[۵]: ای آغلی ay ağılı

شبانکاه[۶]: اخشم وقتی axşam vaqtı

شبانکاه// شبنکاه[۷]: کِیجه وقتی//کِجه وقت gecə vaqtı

شبانکاه[۸]: کجکی gecəki

شبانکاه[۹]: کجلک طعام gecəlik təam

شبانکاهینه[۱۰]: اقشامکی axşamki

شبانه// شبینه[۱۱]: کیجه کِی//کِجَکِی gecəki

شبانه[۱۲]: کیجه طعامی//کجلِک طعام gecəlik təam

شبانه[۱۳]: کجلک gecəlik

شبپره//شپ پاره//شب پژه[۱۴]: یاراصه//یَراسَه yarasa

شب سده[۱۵]: صایا کیجه سی saya gecəsi

شَبشه// شُبسه[۱۶]: یوشان yovşan

شُبشه// شَبسه: تخیل بتی // تخل taxıl biti

شبکاه[۱۷]: اَغیل// دوه اغلی dəvə ağılı

شبه: طعام təam

شَبَه[۱۸]: بونجق// بُنجُق buncuq

شَبَه[۱۹]:برنج کبی بونجق burunc küpi buncuq

شَبَه[۲۰]: توج tuc

شتابزده[۲۱]: ایوه جک ivəcək

شحنه[۲۲]: نایب naib

شحنه[۲۳]: صُوباشی// صوبشی subaşı

شخانه[۲۴]: کازرلر خالسی kazurlar xalası

شخولنده[۲۵]: صقلیق sıqlıq

شخولنده[۲۶]: یرتجی yırtıcı

شراب ده[۲۷]: ساقی saqi

شرحه[۲۸]: ات شرحه سی ət şürhəsi

شرزه[۲۹]: اکراغان//اکرَه غَن//اِکَرغَن anırğan

شرزه[۳۰]: قاقغان// قاقغَن// ققغن qaqığan

شرزه[۳۱]: سُرُتقن//سرتغن//صورتغن sorutğan

شرقه[۳۲]: آوآر avar

شُرَه[۳۳]: حرص hirs

شرینه[۳۴]: اغلنجقلر باشنده چقن باص oğlancıqlar başında çıqan bas

---

۳۱ . ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ
۱ . ف. یوخ// س. یوخ//ب.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . م.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// ل. یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ل. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ل. یوخ// ب. یوخ
۳۰ . ل. یوخ
۳۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ
۳۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

شسته[۱]: یونمش yuvunmuş

شعبه[۲]: بوداق budaq

شعله[۳]: معروف şölə

شغاره// اشغاره[۴]: بورسُق//پُرسق pursuq

شغته[۵]: دیوانه divanə

شَغه[۶]: ال قرصمق əl qarsmaq

شُغه[۷]: الی قبرمق əli qabrmaq

شُغه[۸]: الی قراجه لانمش اشلمکدن// اَل قرَمَق əli qaracalanmış işləməkdən

شُغه: قَبَرمَق// قپارمق//قابرمق qabarmaq

شُفانه: دولنکجدن بویوک ایکی اوچ رنکلو بر قوشدر//دولنکج کبی اکه اوج رنکلو قوش// دولنکجدن بیوک اکی اوج رنکلو بر قوش dəvlənkəcdən böyük iki üç rənglü bir quşdur

شفته[۹]: کروت kıravat

شَفره[۱۰]: بیوک بچق böyük bıçaq

شَفره[۱۱]: بشمق بچقوسی başmaq bıçqusı

شِفشه[۱۲]: حلاج توقماغی//توقمغی//تُقمَغی həllac toqmağı

شفه//شفسه//شفشه[۱۳]: حلاج توقماغی// توقمغی həllac qoqmağı

شفه//شفسه[۱۴]:حلاج جوبوغی həllac çubuğı

شکاسه[۱۵]: کیرپی// کرپی kirpi

شکافه[۱۶]: چالجی زخمه سی çalıcı zəxməsi

شکافته[۱۷]: یارلمش yarılmış

شکافته[۱۸]: َحُقه آدی hoqqa adı

شکره[۱۹]: او قوشی av quşı

شکره[۲۰]: آو اوکرتدکلری جانور av ögrətdikləri canavar

شکسته[۲۱]: صنمش sınmış

شکفته[۲۲]: ایج iç

شکله[۲۳]: دلیم dilim

شکله[۲۴]: یاریم yarım

شکمبه// شکنبه: قرن qarın

شکنبه[۲۵]: ف işkənbə

شکنجه: ف// معروف işkəncə

شکنجه[۲۶]: قالب qalib

شکنجه: اشکنجه işkəncə

شَکَنه//**سکنه**: آی ay

شَکَنه[۲۷]: بکلو bünlü

شَکَنه[۲۸]: قورجق qıvırcıq

شکوه: هیبت// هیبتلو heybətlü

---

٣٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
٦ . م.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ
٨ . ک.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٠ .ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١ .ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٢ . ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٣ . ف. یوخ// ل. یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ// م.یوخ //ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
٢٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

شکوه[1]: کوکچکلیک//کوکجکلک //ککجکلک// کوکجک gökcəklik

شکوفه:چیچک//اچچک//اجچک//اججک çiçək

شُکوله: چتن قوز//چتک قوزی çitən qozı

شکونه[2]: هیبتسز heybətsiz

شکوهه[3]: دمر دکن dəmir dikən

شَکه[4]: قسمت qismət

شکیمه[5]: عادت ایلمک adət eyləmək

شُله[6]: عورت فرجی// فرج övrət fərəci

شُله[7]: اَمجک amcık

شُله//شوله[8]: بستانجیلر و حمامجیلر کَمره قوردَه جَقلری یر hammamcılar və bostancılar kəmrə qurducuğları yer

شَله[9]: قدمکاه qədəmgah

شلغه//شلفه: یابا // یَبَا yaba

شمارکاه[10]: حساب ییری hesab yeri

شَمامَه: ییلانغج//یَیلَنقُوج//ییلنغج//ییلنقج// ییلغج// ییلنقیج yıylanquc

شمغنده[11]: چرکین çirkin

شَمه: آغز ağuz

شمیده[12]: عقلسز aqılsız

شناه: صوده یوزمک// یوزمک// یُزمَک suda yüzmək

شنبلیله// شنبلید: بُوی buy

شنبیره[13]: طغاز طرناغی toğaz tırnağı

شنبه: ف// معروف şənbə

شنکینه[14]: توخَاج tuxac

شنکینه[15]: مَنطل qapı mandalı

شنکله[16]: کوکل اچوغی gönül açuğı

شنکله جامه[17]: بز بوکلمی bez büklәmi

شنوشه// اشنوشه[18]: اغسرمق// اَخسُرمَق axsırmaq //ağsırmaq

شنه// شیه//شهیه[19]: اَت کشنه دوکی//کشندکی //کشندوکی at kişnədügi

شنه[20]// شیه: آت کِشنَمَک at kişnəmək

شوره: چُورَق çuraq

شوره[21]: طوزلو tuzlu

شوره[22]: مرکب mürəkkəb

شوریده: قارجاشمش// قَرجاشُق// قرجَشِق qarcaşmış

شوزه// سوژه// سوزه[23]: سُغرَه suğra

شوشه[24]: سوبکه// سَبیکَه sübəkə

شوشه[25]: چُبُق çubuq

شوغاه// شوکاه[26]: دوه آغلی// اَغیل dəvə ağılı

---

١ . ک.یوخ// ف. یوخ
٢ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ل. یوخ
٧ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // ب.یوخ// ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٩ . ب.یوخ// ت.یوخ
٢٠ .ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ت.یوخ
٢١ ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ //س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ .ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ل. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

شوله// شله[1]: بوقلق buqluq

شولیده[2]: آخور axur

شولیده[3]: حیات həyat

شَوَه[4]: قیمتی طاش qimətli taş

شوی دیده[5]:ارکورمش عورت ər görmüş övrət

شهپره[6]: قاقی قری عورت qaqı qarı övrət

شهدانه[7]: کنویر kənvir

شهدانه[8]: غایتده خوب ğayətdə xub

شهریورماه[9]: یاز آینوک آخری yaz ayın axırı

شهره[10]: مشهور معناسنه məşhur

شهره[11]: مشهورلک məşhurlük

شه[12]: کــیَکُو güyəgü

شه[13]: ایلنج iylənc

شه[14]: قریش qırış

شه[15]: بیزار bizar

شه[16]: کمسه نک یوزینه توکورمک kimsənin yüzünə yükürmək

شیرامله[17]: صوده اصلَنمش اَملَج süddə islanmış əmləc

شیرخوره[18]: سود امر اوغلان sud əmər oğlan

شیرشرزه[19]: طونق tonaq

شیرشرزه[20]: یاووز قاقغن yavuz qaqığan

شیرشرزه[21]: قتی سکرکن qatı sıgirkən

شیره// شیرنه[22]: سود// سُد sud

شیره[23]: ف// شیره// شره şirə

شیرینه: ینر باش// ینور yınur baş

شیرینه[24]: باش برت başbart

شیشه: ف şüşə

شیشله[25]: دیدلمش didimiş

شیشله[26]: ددلمَک didilmək

شیشله: پارلنمک// پاره لنمق// بارلنمق parələnmək

شیشله[27]: پارشق paraşaq

شَیطره// شیطرنج[28]: sərgilə

شیفته: حیران heyran

شیفته[29]: دلرمش dəlirmiş

شیله[30]: یاوشاق yavşaq

شیله: لاپه پیرنجی//لَپَا برنج//لَپه lapa birinc

شیوه: ظریقه// طریق təriqə

شیوه[31]: ناز naz

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ت. یوخ
۲۳ . ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ
۲٥ . ک.یوخ
۲٦ . م. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ

شیه[١]: شنه کبی şənə

شیهه// شیه[٢]: آت کشندوکی at kişnədügi

فصل الصاد

صُبره[٣]: پیچ piç

صدپایه: چَیان çayan

صدفه[٤]: طُقُوز toquz

صدفه[٥]: قیه qaya

صره[٦]: کیسه kisə

صعوه[٧]: یوند قوشی// یُند قشی yond quşı

صعوه[٨]: سرجه serçə

صفه[٩]: معروف و صفه sofa

صندوقچه[١٠]: صندقجق sanduqcuq

صندوقچه// صندوقه: کوچوک صندوق//کچک صندق//کچوجک//کججک küçücük sanduq

صومعه[١١]: عبادت ایده جک یر ibadət edəcək yer

فصل الضاد

ضجره[١٢]: کوکل طارلغی könül tarlığı

ضربخانه[١٣]: طوپخنه topxana

فصل الطاء

طاپنجه[١٤]: صپن sapan

طاپنجه// طپانجه//طبانجه [١٥]: خَپاز//خپز// خبز // هَبَز// قَبزَه xapaz //qabaza

طاپنجه[١٦]: طبنجه tapanca

طاقیه// تاقیه: مصاندره//مُصَندره musandara

طاقیه: تقیه taqya

طاهریه[١٧]: اتلو قورق آشی ətlü qoraq aşı

طریقه[١٨]: اکابر بولکی

طعنه[١٩]: انجینه جک سوز incinəcək söz

طُرّه: تورَه // تُوَر türrə

طلایه[٢٠]: قرَه وُل qaravul

طنبسه[٢١]: قزنکی خالی// قالی qəzinni xalı

طنفه[٢٢]: ایکی یوزلو حالی iki yüzlu xalı

طویله[٢٣]: طاوله tavula

طِیره[٢٤]: قاقمش کشی qaqımış kişi

طِیره[٢٥]: خشم xişm

طِیره[٢٦]: غضب ğəzəb

فصل العین

عاده[٢٧]: فکر fikir

---

٣١ . ف. یوخ

١ . م. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

٢ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

٣ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٥ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ

٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٧ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٩ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

١٠ . م.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٤ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٥ . ک.یوخ// ف. یوخ

١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

١٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

١٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

١٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٢٠ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

٢١ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

٢٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٢٥ . ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

٢٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ

٢٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

عبریه[۱]: دیلی dili

عجّه[۲]: قَیغَنَه qayğana

عدبه[۳]: یُلغون قوزاغی yılqun quzağı

عروبه: آدینه کن// اَینه کونی adinə güni

عروس پرده[۴]: بر نوعه کلدر لعل کون دیرلر bir növ güldür ləlgün dirlər

عشقه[۵]: اوزملو صارماشق üzümlü sarmaşıq

عشوه[۶]: işvə

عصیده[۷]: خانکی حلوا xanegi halva

عصیده[۸]: بولامج bulamac

عطسه[۹]: اغسرمق ağsırmaq

عقیده[۱۰]: əqidə

عکه[۱۱]: قره بقال qara baqal

عکه[۱۲]: صقسغان// سَقسَغَان saqsaqan

عَنده[۱۳]: کَرتَه کلَه kərtəkələ

عیشه[۱۴]: کیاه یعنی اوت giyah yəni ot

فصل الغین

غاره[۱۵]: مغاره mağara

غاژه: یوزه سورته جک قزلجه// یزه سُرتَجَک قزلجه yüzə sürtəcək qızılca

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

غالیَه: قاینامش مشک// قَینَمش// قَینامش qaynamamış müşk

غالیه[۱۶]: کوبک مشکی göbək müşki

غباره// غبازه[۱۷]: بویندرق boyunduruq

غباره// غبازه[۱۸]: دیدلر صبان saban

غتغره[۱۹]: عَجَمی əcəmi

غده: بوز // بَز boz//bəz

غراوه[۲۰]: حرار hərar

غُرچه// غرجه: اَبله əbləh

غرچه[۲۱]: زبون کشی zəbun kişi

غَرغنجه[۲۲]: اول عَورت که جَماعه دویمَز ol övrət ki cəmaa doymaz

غرفه[۲۳]: ضای say

غُرَنبه//غَرنبه: غوغه// غوغا ğovğa

غُرَنبه// غَرنبه: غَلَبَه ğalaba

غرواَشه// غُراوشه [۲۴]: صُوف آلتلرندن بر آلَت sof alətlərindən bir alət

غرواشه[۲۵]: اغرشاق ağırşaq

غزغژه[۲۶]: یبان قواغی yaban qovağı

غزیه[۲۷]: کیزلو اغلمه gizlü ağlama

غُشه[۲۸]: قره نسنه دی مسکه قاترلر qara nəsnədir məskə qatarlar

غشیه[۲۹]: یره که قوخور yara ki qoxur

۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ف. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ل. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ب.یوخ// ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

غفه[١]: کُرک// قوزی دریسندن اولان کُورکه دیرلر
quzı dərisindən olan kürkə dirlər

غُلاله[٢]: زره التندن کیدکلری کوکلک zireh
altında geydikləri könlək

غلام باره[٣]: ف ğulambara

غلبه[٤]: یکنیلک yegnilik

غُلَبَه[٥]: آلا قرغه ala qarğa

غَلبه: صقسقن// سقسقان// سقسغن saqsaqan

غَلته[٦]: اوقلاغو// اُقلغو// اوقلغو oqlağu

غلغله[٧]: دویشمک döyüşmək

غلغله[٨]: غوغا ğovğa

غلغله[٩]: غَلَبه ğalaba

غَمزه[١٠]: ف// معروف ğəmzə

غَمزه[١١]: کُوز قَقمَق göz qaqımaq

غَمزه[١٢]: کرپُک معناسنه دخی کلور kirpik

غمنده: غصّلو ğüssəlü

غمیازه// غمیزه[١٣]: اسنَمَک əmnəmək

غنازه[١٤]: اوکندره ögəndirə

غنجاره[١٥]: آکلیک ənlik

غنجاره[١٦]: فکَر fəkər

غنجه[١٧]: ف ğönçə

غُنچه[١٨]: صو قبرجوغی su qabarcuğı

غُنده[١٩]: کوُک کَلتَه gök kəltə

غُنده[٢٠]: آکشی خمیر əkşi xəmır

غَنده: اورمجک// ارمجک örümcək

غَنده[٢١]: بُو bö

غوره : قُورُوق// قورُق qoruq

غوزه:پموق قوزه سی//پَمبُق//پمق قوزسی pamuq
qozası

غوشه: قِین آغاجی//قوین آغجی qayın ağacı

غوشه//خوشه[٢٢]: بغدای بشی buğday başı

غوشینه[٢٣]: چوغانه بکزر بر اوت در که
انوکله کیسی یورلر// انوکیله طون یورلار
çovğana bənzər bir ot ki anunla
geysi yurlar

غوطه// غوته: صویَه طالماق//طَلمَق//دَلمق//
طالمق suya talmaq

غویه[٢٤]: یایق// یاَیوُق yayuq

غویه[٢٥]: طورنا turna

غیاره[٢٦]: اوکندره ögəndirə

غیبه[٢٧]: بُویُک buyuk

غیشه: حَصیر قمش//قمش حصر həsir qamış

غیمه[٢٨]: سُنکر süngər

٢٩ . ک.ی.خ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١ . ک.یوخ//ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//م.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ف. معناسی یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ل. یوخ
١١ . ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ

١٧ . ک.یوخ// ف. یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٩ . ل. یوخ
٢٠ . ل. یوخ
٢١ . ک.یوخ// س.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٣ . ت. یوخ
٢٤ . ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٨ . م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

فصل الفاء

فاخته: اوکیک// اُکیک ügəyik

فاخیز آمده[۱]: امکله اولمش imәklә olmuş

فازه[۲]: یورغه آت yorğa at

فاژه[۳]: کرینمک// کَرِنمَک gərinmək

فاغره[۴]: اَغز اَچُق ağzı açüq

فافیره[۵]: حَصیر اوتی həsir otı

فالوده: پالُودَه paluda

فانه: چیوِی// چوِی çevi

فتنه[۶]: طالقالق talqalıq

فتیله[۷]: فتیل fitil

فحزه[۸]: طعام təam

فحزه[۹]: اتمک ətmək

فراته// فلاته[۱۰]: بَسدل// بستل basdil

فراخیز آمده[۱۱]: امِکلِمکه باشلامش اوغلان// یوریمکه بشلمش اُغلان// اوغلن imәklәmәgә başlamış oğlan

فراعه[۱۲]: قلم سلجک یر qələm siləcək yer

فراسته[۱۳]: کسرلک kəsərlik

فربه: سَمُز// سموز səmüz

فرخسته[۱۴]: سُرُندُو süründü

فرخشته// فرخشه : قَطایِف qataif

فرخنده[۱۵]: قوتلو qutlu

فرخنده: مُبارَک mübarək

فردا ینه[۱۶]: یارنکی yarınki

فرزاذه[۱۷]: زُولَه zəvalə

فرزانه[۱۸]: اوصلو uslu

فرزانه[۱۹]: قوتلو qutlu

فرزانه[۲۰]: مبارک اوله mübarək ola

فرزانه[۲۱]: فرزین fərzin

فرزانه[۲۲]: معتبر mötəbər

فرزه[۲۳]: یشیل مینه yaşıl meynə

فرسوده: دُوکُلمش//دُکِلمِش dökülmüş

فرسوده[۲۴]: اوُلمش ovulmuş

فرسوده[۲۵]: اکسلمش əksilmiş

فرسیده[۲۶]: صلمش solmuş

فرسیده[۲۷]: اشنمش aşınmış

فرشته[۲۸]: کوندرلمش göndərilmiş

فرشته: ف// معروف firiştə

فرغنده[۲۹]: بغدای اونیله ارپه اونی قریشق اتمک buğday unilə arpa unı qarışıq ətmək

---

١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . م. یوخ
٢٢ . م. یوخ
٢٣ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . س. یوخ// و. یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فرغنده// فرغند[1]: یاش اوت بولوکندن بر بولک yaş ot bölügündən bir bölük

فرفره[2]:پرله (لغوج)// پَرلاغُوج pırlağuc

فرفه[3]: خرفه xurfa

فرمان به[4]: بیوریجِی buyurucı

فرمان ده: بویرُجی// بیورجی// بُیُرُجِی buyurucı

فرموده[5]: فریضه fərize

فرموده[6]: بویورلمش buyurulmuş

فروچه// فزوجه[7]: چُق// چوق// جوق çoq

فروریزدن مزه[8]: کیرپک دوکلمک kirpik dökülmək

فروزنده[9]: اچیجی açıcı

فروزینه[10]: طوتروق//دُتُرُق//دوترُق//طوترق// طتروق tuturuq

فرومانده: یُورُلمِش yorulmuş

فرومانده[11]: عاجز aciz

فرومایه[12]: الچق اصللو alçaq asıllu

فرومایه: اصِلسِز// اصِل سُز asılsız

فرونشسته[13]: اشغه اتورلمش aşağa oturulmuş

فروهخنه[14]:بربرینه قرشمش bir-birinə qarışmış

فروهیده: عاقل aqil

فروهیده: زیرَک zirək

فرهنجه[15]: اوکرتمش ögrətmiş

فرهیخته[16]: بلور bilür

فرهیخته// فروهیخته[17]: ایشه اوکرنمش// اُکرَنمش// اوکرَنمِش işə ögrənmiş

فروهیخته[18]: اشمش aşamış

فَره[19]: ارتقلق artıqlıq

فَره[20]: فضل gəzlə

فره[21]: اویکلمش öygəlmiş

فِریه[22]: لعنت lənət

فزوچه// فروجه[23]: چُوق çoq

فَژه[24]: مُردار murdar

فسانه[25]: قصه qissə

فسانه[26]: حکایه (حکایت) hikayət

فسیله[27]: بویوک سُرو اتدن// سوری süri

فغواره: انجنوب آه اتمین// انجِنُب آه ایدن incinib ah etməyən

فغواره[28]: اوتانب utanıb

فغواره[29]: خجل xəcil

---

٢٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٠ . ف. یوخ
١١ . ف. یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . م.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ// ف. یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٠. ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ// ت. یوخ
٢٣ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
٢٤ . ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٩ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ

فکانه: دوشُد اوغلان الملی//دُشُر//دُشدُ düşüd oğlan

فُله[۱]: سود// سُد sud

فُله: اغز// آغوز که قویوندن اولور ağuz ki qoyundan olur

فلاته//فراته: بکمز بَستل// بستلی//بَستِل// بَسدل bastıl

فلاده.// فلاذه[۲]: یونسز سز yönsüz söz

فلاده// فلاذه[۳]: بیهوده سوز bihudə söz

فلخمه[۴]: چولحه لر آلتی culhalar aləti

فلخمه[۵]: حلاجلر آلتی həllaclar aləti

فِسله[۶]: متل məsəl

فنجه[۷]: دَپه dəbə

فنه[۸]: سیلمک söyləmək

فنه[۹]: فکک fing

فنه[۱۰]: فیک fig

فوده[۱۱]: آبکامنک مایه سیabkamənin mayası

فوطه// فوته: ف// معروف fitə

فُوَه[۱۲]: قزل بویا qızıl boya

فه[۱۳]: قویساق quyısaq

فه[۱۴]: کرک kürək

فهمه[۱۵]: کرک kürək

فیروزه: پیروزه pirüzə

فیلجه[۱۶]: کیرج kirəc

فصل القاف

قابله[۱۷]: ماما mama

قافله[۱۸]: ف qafilə

قافله[۱۹]: کروان kərvan

قافله[۲۰]: قپوجیلر qaoucılar

قالیچه:ف xalça

قالیچه// قالجه// قالچه: خالیچه// خالچه xalça

قالیه[۲۱]: قالیه qalya

قامه[۲۲]: آدمک قامتی adəmin qaməti

قباله[۲۳]: قاضی بتسی qazi bitisi

قبه[۲۴]: تربه torba

قبه[۲۵]: چادر çadır

قحبه[۲۶]: اورسپی uruspi

قرابه[۲۷]: قبه قولاق qaba qulaq

قرطه[۲۸]: تَکَلَه təkələ

قُرفه[۲۹]: کلاه kulah

قِرفه[۳۰]: خارچین xarçın

---

۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

قریسه[1]: لور lur

قَژله[2]: سَقسَغان saqsağan

قصبه[3]: شهر اورته سی şəhər ortası

قطیعه[4]: معروف qətiyə

قصمه[5]: مسواک پاره سی misvak parası

قطره[6]: طاملا tamla

قطعه[7]: ایر پاره سی əyəy parası

قُفه[8]: یاغجیلر زَنبلی yağcılar zənbili

قَفه[9]: ماما mama

قلیه: ف// معروف qalya

قناره: ف// معروف qanara

قنجوغه[10]: ترکی tərki

قنجه[11]: ناز ایتمک naz etmək

قنینه[12]: صراحی surahi

قنینه[13]: شیشه şişə

قیه[14]: هزار بیک قات həzar bin qat

فصل الکاف

کابیله: هَوَان// هَوَن havan\\həvən

کاتوره: باشی دکزنمک مرداردن//بشی دَکزِنمِش
başı dön zinmək murdardan

کاچره// کاچیره[15]: سرچه sırça

کاچینه[16]: عصفور تخمی asfur toxumı

کاذه[17]: کولکه لیک kölgəlik

کارتنه[18]: بوُی boy

کارزارکاه[19]: صواش ییری savaş yeri

کارکاه[20]: تزکاه یری təzgah yeri

کارکاه[21]: ایش یری iş yeri

کارکاه[22]: ایش دُزَنِی// اش دوزنی iş düzəni

کارنامه: اورنک// اُرنَک örnək

کازه[23]: الاچق alaçıq

کازه: کُملُه// کومله gömələ

کازه[24]: قامش او qamış ev

کازه[25]: کمله اوی gömələ evi

کازه[26]: باغ اوی bağ evi

کازه[27]: طاغ اوی// داغ tağ evi

کازکاره[28]: صِندی sındı

کازکاره[29]: اوزیجی üzəyici

کازیده//کازیره//کازنده[30]: هَلکَجُک həlkəcük

کاژیره[31]:عُصفورتخمی//عَصفُرتخومی asfur toxumı

کاسته[32]: اکسوک əksük

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . م. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٥ . ک.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ
۲۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۳۰ . ف. یوخ// ل. یوخ
۳۱. ب.یوخ// ت.یوخ
۳۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کاسکینه[۱]: قرق قوش qırıq quşı

کاسکینه[۲]: اَرو// اَرٌ قوشی aru quşı

کاسکینه[۳]: چوللق çullaq

کاسکینه[۴]:کوکجه قرغه//ککچه gökçə qarğa

کاسه: چَنَق çanaq

کاشانه[۵]: حجره hücrə

کاشانه[۶]: اوده oda

کاشانه[۷]: قیش// قوش// قش اَوی qış əvi

کاشانه[۸]: اَو əv

کاشانه: مقام məqam

کاشته[۹]: اکمش əkmiş

کاشته[۱۰]: اکلمش əkilmiş

کاغنه//کاغینه[۱۱]: باشمقچی بچقسی//باشمقجی بوجقسی// بشمقجی بچق // بِجغِسی başmaqçı bıçqusı

کاغنه//کاغینه[۱۲]: بانبول قوردی//بانبل قُردِی banbul qurdı

کاغینه[۱۳]: باشمقجی// بشماقجه başmaqcı

کاغنه// کاغینه[۱۴]: برنج قوردی birinc qurdı

کاغنه// کاغینه[۱۵]: قودوز قوردی quduz qurdı

کاغنه// کاغینه[۱۶]: آلَه کُلُک ala külük

کاغه[۱۷]: بلیسز bilisiz

کاغه[۱۸]: نادان nadan

کاکنه[۱۹]: ایت اوزومی it üzümi

کالفته[۲۰]: آشُفته aşuftə

کاله[۲۱]: قُماش qumaş

کاله: اولمادُق قون//اولمدُق قاون olmaduq qovun

کاله[۲۲]: ارشمش قَاوُن irişmiş qavun

کاله[۲۳]: دنیا فایده سی dünya fadası

کاله[۲۴]: دنیا قوشی dünya quşı

کالیده[۲۵]: اورپرمش ürpərmiş

کالیده[۲۶]: قیورجق صاجی qıvırcıq sacı

کالیده: اُرلمش ساج// اورلمش صاچ örülmüş saç

کالیوه[۲۷]: احمق کورکلو ahmaq görüklü

کالیوه[۲۸]: نسنه بلمز nəsnə biməz

کالیوه[۲۹]: احمق ahmaq

کالیوه[۳۰]: باشدن کچن نسنه‌لر başdan keçən nəsnələr

کالیوه[۳۱]: دلو dəlü

کام وریژه[۳۲]: ارزو arzu

کامه: ترخانه tərxana

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ف. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ف. یوخ// و. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . م. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . م.یوخ// ف. یوخ
۱۲ . م. یوخ// ف. یوخ
۱۳ .. م.یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.معناسی یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ // ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . م یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . م. یوخ// // ف. یوخ //س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کامه[۱]: ترخانه اشی tərxana işi

کامه[۲]: سکریجی sinrici

کاواره[۳]: صغرباش sığırbaşı

کاودوشه// کاودوش[۴]: کُولَک külək

کاوه[۵]: محتشم möhtəşəm

کاوه[۶]: بهادر bahadır

کاه[۷]: اریمش التون و کمش قویه جق بوته// اَرِمش// قیجق ərimiş altun və gümüş qoyacaq buta

کاه// که [۸]: وقت vaqt

کاه[۹]: صَمان// صَمَن saman

کاه: تخت taxt

کاینه[۱۰]: کوز göz

کبابه[۱۱]: ف kababa

کبوده[۱۲]: سیرغون sirğün

کبوله[۱۳]: ککلوک دیدکلری قوش kəklük dedikləri quş

کبه[۱۴]: یومق// یُمَق// یوماق yumaq

کبّه//**کببه**[۱۵]**:** حجامت شیشه سی həcəmət şişəsi

کپه[۱۶]: صرقه sırqa

کپه[۱۷]: طماق tamaq

کبیسه[۱۸]: کسوردن جمع ایدوب ییل آخرنده اوتن کون küsürdən cəm edüb yil axırında ötən gün

کبیکه[۱۹]: دُکُن چیچکی dügün çiçəgi

کتاره[۲۰]: حَربَه xarba

کتره[۲۱]: زیره زبر zirüzəbər\\ riz riz

کجاوه // کجابه[۲۲]: محافه məhafə

کَچَلَه//کجله: صَقسِغان// صقسقن// سَقسَغان saqsağan

کَحشه[۲۳]: اَشَغَه// اشغا aşağa

کده[۲۴]: آو əv

کدُیه[۲۵]: دلنجی dilənci

کذرکاه//کزرکاه[۲۶]: کچد//کیجد یری keçid yeri

کذرکاه//کزرکاه[۲۷]: کچد// کیجد keçid

کذرنامه[۲۸]: مکتوب جواز məktub cavaz

کذینه[۲۹]: بیوک چَکُوج böyük çıküc

کُراسه: دَفتَر dəftər

کراشیده[۳۰]: طاغوق tağuq

کراشیده[۳۱]: آشفته معناسنه aşüftə

---

۱ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// م.معناسی یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ // ب.یوخ // ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ
۹ . ک.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و. یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ف. یوخ
۱٥ .ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۳ ل. یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۲۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

کراغه[۱]: قرغو qarağu

کرانمایه[۲]: آغر بهالو ağır bahalu

کرانمایه[۳]: آغر آصللو ağır əsillü

کرانه[۴]: قراک qıran

کرایه[۵]: ارقوش arıquşı

کرایه[۶]: بویُن بورن (قوش) boyun buran

کرایه[۷]: کری kiri

کرباسه[۸]: کَرتَنکَلَه kərtənkələ

کربه[۹]: کَدی kədi

کُرته//کرنه[۱۰]: یکتا yekta

کِرته[۱۱]: بر نوع دکندر آنی دوه قتی یر bir növ dikəndir anı dəvə qatı yer

کُرته// قرطه: تَکلَه قفتان təkələ qaftan

کِرته: یُندَق yanduq

کُرته//کرنه[۱۲]: کوکلک könlək

کُرته[۱۳]: یلک yalın

کُرته[۱۴]: سایه// کولکلک kölkəlik

کرتینه[۱۵]: توقمق toqumaq

کرتینه[۱۶]: کتخدا kətxuda

کرتینه[۱۷]: اکنج əkinc

۱ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ل. یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// م. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۸ . ک.یوخ// م. یوخ// و. یوخ
۹ . ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ
۱۲ . ف. یوخ// س. یوخ
۱۳ . ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ
۱٤ . ف. یوخ// س. یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کردابه[۱۸]: علم شخص Girdabə

کردنه[۱۹]: کرده برون girdə burun

کردون کَرده[۲۰]: کرک ایلتمش کرده gərək ilətmiş kürdə

کِردَه: ف girdə

کُرده: بُکرَک// بوکرک bögrək

کُرده[۲۱]: صرلمش sarılmış

کُرده کاه//کورده کاه: بُکرَک یری bögrək yeri

کرده کوه[۲۲]: کردستانده بر یر Kürdüstanda bir yer

کرسنه: آج ac

کرشمه[۲۳]: ناز naz

کرشمه: کوز اوجیله بقماق// کُز اُجیله بقمق göz ücilə baqmaq

کرفته[۲۴]: طتقون tutqun

کرکاه[۲۵]: اویوز uyuz

کرمابه[۲۶]: حمام hamam

کرم آبه: الی صو// الو صو ilıq su

کرمابه[۲۷]: اسّی صو issi su

کرم کاه[۲۸]: اصی ییر issi yer

کَرمه[۲۹]: اسی issi

کَرمه[۳۰]: آغ اتمک ağ ətmək

۱۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کَرمه[١]: اووق اتمک ovuq ətmək

کَرنه[٢]: اکر دکلسه əgər dəgilsə

کُرنه[٣]: درلیک dərilik

کَروه[٤]: اسکمش əskimiş

کَروه[٥]: دوکلمش دش dökülmüş diş

کَروه[٦]: کاس تلخ یعنی قره قوق qara qovuq

کروه: بلُک// بُلوک// بولک bölük

کروهه[٧]: یوماق// یُماق// یُومَق yumaq

کروهه[٨]: تومار اوق tumar oq

کروهه[٩]: یومروجق yumurucuq

کروی[١٠]: یُماق yumaq

کرویده[١١]: مومین mömin

کرویده[١٢]: انانجی inancı

کرویه[١٣]: دیلنجی dilənci

کِرَه: دوکوم// دوکم // دُکوم// دُکم düğüm

کِرَه: قِورم qıvrım

کَره: دولت dövlət

کِره// کزه[١٤]: اورمجک اوی örümcək əvi

کِره[١٥]: یوغون کورک yoğun gürki

کَره: اصلو// اوصول// اُصُول usul

کُرّه: طای tay

کُرّه[١٦]: قودوق qoduq

کُرّه[١٧]: قولان qulan

کُره[١٨]: احمق ahmaq

کُرَه[١٩]: ترقز// طرقز tırqaz

کُره[٢٠]: طَمَق// تمق tamaq

کره[٢١]: قلم یوغونی غیری ینک اولسون
qələm yoğunı ğeyrisinin olsun

کِرَه[٢٢]: کیر kir

کِرَه[٢٣]: پاس pas

کره[٢٤]: مردار اتمک murdar etmək

کره[٢٥]: کفلو اتمک küflü ətmək

کریچه[٢٦]: حجره hücrə

کریژکاه[٢٧]: قچاجق یر qaçacaq yer

کریشه[٢٨]//کریش: بریه ده بر نوع قصاجق یلاندر
bəryədə bir növ qısacıq yılandır

کرینده[٢٩]: اغلاییجی ağlayıcı

کریوه[٣٠]: آشوری// آشور aşurı

کریوه[٣١]: یوقش yoquş

کریوه[٣٢]: بلک bələn

---

١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ل. یوخ
٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

١٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
١٩ . م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
٢٠ . م. یوخ// ف. یوخ// س.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٢٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٢٩ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٣٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣١ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

کریه: اَغلامَق// اَغلَمق aǧlamaq

کژابه// کژاوه[1]: کرش kəriş

کژابه// کژاوه[2]: محافه mahafə

کژابه// کژاوه//کژوه: محفه məhəfə

کژابه//کزابه[3]: بشیک جنبری// بشک/ چَنبَر beşik çənbəri

کزنده[4]: اِصِیریجی ısırayıcı

کزنده: اصِرجِی ısırıcı

کژنه// کزنه: کچکن//کِجکَن gicikən

کزنه//کژنه//کژانه[5]: دوه یه جک اود dəvə yeyəcək ot

کُژه// کَذه: کرتلیک kirtlik

کَژه[6]: سرکدن چقن sirkədən çıxan

کزینه[7]: اوکرتلنمش ögrətlənmiş

کژرنه[8]: بره birə

کزکره[9]: دوکمه dügmə

کسترانده[10]: دوشوجی döşəci

کستمه[11]: خَنطُل hənzəl

کسدانه[12]: معروف kəsdana

کشاد نامه[13]: بتی منشوری biti mənşuri

کشاده: آچُق açıq

کشتره[14]: قرندک رنده سی qırından rəndəsi

کشت کاریزه[15]: اکلمش اکین əkilmiş əkin

کُشتی کاه[16]: کورش ییری gürəş yeri

کشفنه[17]: یتق برداق yatıq bardaq

کشفته[18]: پریشان اولان pərişan olan

کشکوفه[19]: سرچه sırça

کشکینه[20]: نانی باشد

کشنه[21]: بورجَق burçaq

کشه[22]: چکو ابی çəkü ibi

کشه[23]: خط xətt

کشه[24]: دلنجی dilənci

کفجه: کَبچه// کپچه kəbçə

کفچه لیزه[25]: چومچه بالغی çömçə balığı

کفچه لیزه[26]: ایت بالق it balığı

کفچه لیزه[27]: چومچه çömçə

کفره[28]: کلید kilid

کفه[29]: کسمک// کَسمُوک kəsmük

کفه[30]: قاوزا qavza

کفه[31]: یوغونی yoğunı

۳۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ب. یوخ
٤ . ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کلابه[١]: کَلَب// کلبچه kələbçə

کَلابه// کلافه[٢]: کلوه// ف kələv

کُلابه[٣]: اوواق کول uvaq göl

کلاته[٤]: کلته kələtə

کلاته[٥]: شهَر یوره سی//یرَسی şəhər yörəsi

کلاته[٦]: شول یاپودر که سرایه بکزر و طورلاله اولر اوله şol yapudur ki saraya bənzər və torı lala əvləri ola

کلاژه[٧]: شاشی şaşı

کلاژه[٨]: صقسقان// سَقسَغان saqsağan

کلاشکره[٩]: کف küf

کلاغ بیشه[١٠]: جماز قرغه cəmmaz qarğa

کلافه[١١]: اپلیک کلوه سی iplik kələvəsi

کلافه//کلاف[١٢]: کلوه kələvə

کلاله// کلالَ[١٣]: دوکلمش صاچ dökülmüş saç

کُلاله// کلالَ: زُلف zülf

کلاله[١٤]: کول// کل دسته سی gül dəstəsi

کِلانه[١٥]: اوجق oçaq

کلانه[١٦]: کوسی kösi

کلاه// کله[١٧]: بورک// بُرک// بولک börk

کلاه// کله[١٨]: تقیه təqyə

کُلبه[١٩]: عطار قاینه جوغی əttar qaynacuğı

کُلبه[٢٠]: کوچجک حجره küçücük hücrə

کُلبه[٢١]: بورنمش کردک bürünmüş gərdək

کلبه[٢٢]: الاجق// الاچُق alaçuq

کلته//کلیته[٢٣]: قویروغی کَسِوک اَشک// قُیرُغی کَسُک quyruğı kəsik eşşək

کلخرجه[٢٤]: قَجمَق// قَجَق qıcımaq

کل خواره[٢٥]: صُغُلجان soğulcan

کِلغونه//کلکونه[٢٦]: قزلجه که یوزه دُرتَرلر qızılca ki yüzə dürərlər

کِلغونه//کلکونه[٢٧]: قزلجه که یوزه سررلر// سورترلر qızılca ki yüzə sürərlər

کلندره: قوَتلو کشی qüvvətlü kişi

کلنده[٢٨]: اُولچک ölçək

کلوبه[٢٩]: صورغج sorğuc

کُلوته[٣٠]: نزکب nəzkəb

کلوشه// کلوسه[٣١]: یارا// یارَه yara

کُلوله// کلیچه: یموق// یُماق// یوماق yumaq

کِله: شکایت şikayət

کلّه[٣٢]: باش baş

١ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٣ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . م. یوخ// ل. یوخ
٥ . م. یوخ// س. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
١٣ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ل. یوخ// ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ب.یوخ
٢٣ . ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//م. یوخ ل. یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.معناسی یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ // ت.یوخ
٢٦ . ف. یوخ// س.یوخ
٢٧ . ک.یوخ
٢٨ . ک.یوخ //م.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٩ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣٠ . و.معناسی یوخ
٣١ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣٢ . ک.یوخ// ل. یوخ

کلّه[1]: قفه qafa

کَله[2]: سُری// سوری süri

کله[3]: تقیه təqyə

کله// کلاه: ف kulah

کُلیجه// کلیچه: ف küliçə

کُلیچه[4]: چورک çörək

کلیدانه[5]: کلید قُوانی kilid qovanı

کُلیده//کالیده: طاغلمش//طَقِلمِش//طِغِلمِش tağılmış

کُماشه[6]: کومش// کُمِش gümüş

کماشه[7]: صو صغری su söğırı

کمانچه[8]: اَقلِق ıqlıq

کمان کروهه[9]: کمان کره kaman kərə

کمانه[10]: کمند kəmənd

کمانه[11]: یرامز ایش اشلجی yaramaz iş işləyici

کَمانه: ماتقاب یایی// متقَب یای matqab yayı

کمترینه[12]: اَکسرَک حَاللو əksirək hallu

کمراه: ازقون// ازغون azğun

کمه[13]: بزک bəzək

کمیژه//کمیزه: قرشُق اوت qarışaq at

کمیژه[14]: قُرسَق// قورسق qarasaq

کمینگاه//کمنگاه: بوصو یری//بُصُو busu yeri

کناره[15]: قراک qıran\\qırak

کناه// کنه: ف// معروف günah

کنبوره: دیمک// دمَک demək

کنبوره[16]: اشتمک eşitmək

کنبوره[17]: غلبه ğalaba

کنجاره//کنجاله[18]: سپسی//سُبسی söbüsi

کنجاره// کنجاله[19]: کُسبه küspə

کَنجده[20]: توتیا tutiya

کَنجه[21]: اکه کی التی ششمش اشک// اککی آلتی شمش əngi altı şişmiş eşşək

کُنجه[22]: کوز// کُز

کُنجه[23]: هکبه həkbə

کنجه[24]: کشی kişi

کنجینه: خزینه xəzinə

کنجینه[25]: خزینه اچنده که کلور xəzinə içində nə gəlür

کنداموه: مردارتو murdar tüy

کنداموه[26]: بیونی boyunı

کندانه[27]: کندر تخمی kündür toxumı

کندبویه: مردارلق murdarlıq

---

۱ . ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . م. یوخ
۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخم.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۸ . ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// و.یوخ
۱٤ . ف. یوخ// ل. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ف. یوخ
۱۷ . ف. یوخ// و.یوخ
۱۸ . س. یوخ
۱۹ . س. یوخ
۲۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ت. یوخ
۲۲ .م. یوخ// س. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

کندُخانه[۱]: دیناق dinaq

کندُخانه[۲]: قوانلق qovanlıq

کندُخانه[۳]: کوچک سپد küçük səpəd

کندمه// کندبه: ســکِل sigil

کندواله[۴]: قارت ار qart ət

کندواله[۵]: قوتلو qüvvətlü

کندواله[۶]: محکم möhkəm

کندوخانه//کندُخانه[۷]: قوانلق یر qovanlıq yer

کندوله[۸]: بویُک پَلَنک böyük beləng

کنده چاه[۹]: قندق کسمک qəndəq kəmək

کنده چاه[۱۰]: کومله// کُملَه gömələ

کَنده: ییمش yiyimiş

کُنده[۱۱]: ییه yiyə

کُنده: اَکشی خَمیر əkşi xəmir

کُنده[۱۲]: آخر axır

کُنده[۱۳]: اغج کومله سی//کُمله//کُملَه ağac göməli

کُنده[۱۴]: اودون یوکی// اودن// ادن یکی odun yüki

کُنده: طَلَب tələb

کُنده[۱۵]: قصد qəsd

کُنده[۱۶]: تُمروم// تومروم// تومرُم tünrüm

کُنده[۱۷]: یومرق yumruq

کُنده[۱۸]: اوزدک özdək

کُنده[۱۹]: طلیسه təlisə

کَنده[۲۰]: خندق// قندق xəndəq

کنده[۲۱]: اغج ağac

کُنده[۲۲]: کَلَبه kələbə

کُنده[۲۳]: کله gillə

کنده[۲۴]: کومله// کُملَه gömələ

کنغاله: روسپی// روسبی ruspi

کنغاله[۲۵]: اولکه اغرلین اوین و دوستن کوزه دُر ol ki oğurlayın oyun və dostun gözədür

کنغاله[۲۶]: رُسبی بارَه rüsbibarə

کنغاله[۲۷]: قَحبه باشی qəhbə başı

کنکاله[۲۸]: قرت آر qırt ər t

کُنکره[۲۹]: ارلیک ərlik

کُنکره: حصار بدنی hasar bedeni.

کُنکره: ف. küngərə.

کُنکره: بدن beden.

کَننده[۳۰]: قازیجی qazıcı

کَننده[۳۱]: قازما بالته qazma balta

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۵ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ف. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// م. یوخ// و.یوخ
۱۵ . ک.یوخ// ف. یوخ
۱٦ . ک.یوخ// م. یوخ// و.یوخ// بریوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . م. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲٤ . و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۵ . ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ

کُننده[۱]: ایلایجی eyləyici

کنودانه: کَندر تخمی kəndir toxumı

کنیسه[۲]: کلیسا kilisa

کواچه[۳]: صَلنجَق salıncaq

کواره: سَپَد// سَبَد səpəd

کواره[۴]: یاش حرما قورجین سپد// سَبَد yaş xurma qoracıyan səpəd

کواره// کواژه[۵]: رفدن یمرده// اورفدن urufdən yumurda

کواژه// کواره[۶]: طَعنَه tənə

کواژه[۷]: کله بک kələbək

کواه: طانُق// طنق tanıq

کواه[۸]: شاهد şahid

کوباره//کوپاره: صغر سوروسی// سِغِر سُرُسی// سورسی sığır sürüsi

کوبله: صو قبرجوغی//قَبَرجغی su qabarcuğı

کوپله[۹]: کاسد kasıd

کوپه[۱۰]: حجامتجیلر شیشه سی hicamətçilər şişəsi

کوتاه// کوته[۱۱]: قصَه qıssa

کوچه[۱۲]: قله qüllə

کوچه// کویچه[۱۳]: صوقاق// سُقاَق soqaq

کودره// کوردہ: اووق اردک// اوُق اُوردَک uvaq ördək

کوره[۱۴]: سیل یولی sel yolı

کوره[۱۵]: اوجق oçaq

کوره[۱۶]: شهر اونی şəhər üni

کوذینه//کوزینه[۱۷]:کازر توقماغی kazur toqmağı

کوذینه//کوزینه[۱۸]:بویُک تُقمَق böyük toqmağı

کوزاوره[۱۹]: پرداق آصاجق bardaq asacaq

کوزاوره[۲۰]: صغنی کیک sığını gen

کوز چهره[۲۱]:قویرقلو یلدز quyruqlu ulduz

کُوز سکارنه[۲۲]: چتک قوز çətik qoz

کوزکاه[۲۳]: قوزلق qozluq

کوزکاه[۲۴]: قوز qoz

کوزکاه[۲۵]: کاره

کوزکاه[۲۶]: قوز وقتی qoz vaqtı

کوزکره[۲۷]: دوکمه دشی dügmə dişi

کوزه//کوزُره[۲۸]: صوغن soğan

کوزه: ف küzə

کوزه: بردق bardaq

کوزه پنبه[۲۹]: پمق قوزاغی pamuq qozağı

---

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// م.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ت. یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ل. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ل. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ف. یوخ// و.یوخ
۲٤ . ف. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۵ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . م. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

کوزینه: قُوزلُو حلوا qozlu halva

کوساله: بوزاغو//بُزاَغو//بزغو//بوزغو buzağu

کوسته[۱]: حنظل اوتی hənzəl otı

کوسه: ف // کُسَه kösə

کوشتابه//کوشت آوه[۲]:ات شورباسی ət şorbası

کوشت آکنده[۳]: بورک börək

کوشت آوه[۴]: کُفتلو آش güftəli aş

کوشت آوه[۵]: قیمَلو آش qıymalı aş

کوشخیه[۶]: قُلاغَه کیرَن بوجوک qulağa girən böcək

کوشخینه[۷]: پوسی püsi

کوشواره[۸]: کُپه// کوپَه// کبه küpə

کوشواره[۹]: یکدانه yekdana

کوشه: ف köşə

کوشه[۱۰]: بوجق// بُجَق bucaq

کوشه[۱۱]: الک ilik

کوشه[۱۲]: قلب qülp

کوفازه[۱۳]: اورکج örgüc

کوفته[۱۴]: دوکولمش dögülmüş

کوفته[۱۵]: ف güftə

کوفشانه[۱۶]: جُلاه cullah

کوکنار سیاه[۱۷]: قره خشخاش qara xaşxaş

کومه//کوهه[۱۸]: جبه cəbbə

کَوَندَه: اون چُوالی un çuvalı

کونسته// کونشته: سکردن səkirdən

کونسته[۱۹]: صغر sığrı

کونسته[۲۰]: بوغز ات boğaz at

کونسته[۲۱]: اوجا uca

کونه[۲۲]: کوت göt

کونه: دُبُر dübür

کونه[۲۳]: دورلو// دُرلو dürlü

کوه: طاغ tağ

کوه: نجس nəcis

کوهه//کوهَ[۲۴]: صو موجی su mövci

کوهه// کوه: اَیَر قاشی// قشی əyər qaşı

کویچه[۲۵]: طار صوقق tar soqaq

کویچه//کویجه[۲۶]: اینجه صوقاق//انجه سوققق//سُقَق incə soqaq

کویچه[۲۷]: حجره hücrə

کُویه[۲۸]: بویان کوکی// بوین buyan köki

کُویه[۲۹]: طوار یتاغی//طور یتغی tavar yatağı

که[۳۰]: کم // کیم kim

---

۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ف. یوخ// س. یوخ
۹ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.معناسی یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// م. یوخ// ف.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ف. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . م. یوخ
۲۹ . م. یوخ
۳۰ . ک.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

که[۱]: کمی// کیمی kimi

که[۲]: ادت و رابطه ədat və rabitə

که[۳]: کچی kiçi

کهنه[۴]: اَسکِی əski

کهواره: بشیک// بشک beşik

کهیله[۵]: بون کشی bun kişi

کیاه: اوُت ot

کیستاره[۶]: شکنجه şikəncə

کیسه[۷]: کسه kesə

کیفه[۸]: اووج ovuc

کیله// کیلج[۹]: کلَه gilə

کیمه[۱۰]: یُکرنجی ات yigrənci ət

کیمه[۱۱]: قرقل کشی qırqıl kişi

کینه[۱۲]: کین دوتوجی kin dutucı

کینه[۱۳]: کین// کن kin

کینه[۱۴]: ادات نسبت مثل نَمکینه ədati-nisbəst misli nəməkinə

کیهه[۱۵]: بوکَرتُلان bögürtlan

کییه// کیه: حَجامت یری həcəmmət yeri

کیّه[۱۶]: مَصطَکی məstəki

۱ . ک.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ف. یوخ
٥ . م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ف. معناسی یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

فصل اللام

لابه//لاوه: یَلوارمق// یَلورمق yalvarmaq

لاروه[۱۷]: بلدرچین bildirçin

لاله: ف// معروف lalə

لاخوشته// لاخوشه[۱۸]: طوتماج//تتماج tutmac

لاشه[۱۹]: لش ləş

لاشه[۲۰]: اوموز omuz

لاغیه[۲۱]: سُدلوکَن südlügən

لاکچه// لاکشه[۲۲]: طوتماج// تُتماج tutmac

لاکچه//لاکشه[۲۳]: دیدیلر اوماج umac

لامامه[۲۴]: طیلسان taylasan

لامامه[۲۵]: یوزک yüzük

لامه[۲۶]: هر نسنه دُلبند اوزرینه بقلیالر hər nəsnə dülbənd üzərinə baqlayalar

لانه: یُوَه// یُوَ yuva

لانه[۲۷]: بَطال batal

لبیشه[۲۸]: بوری burı

لپاچه[۲۹]: یکسز اتک yinsiz ətək

لپاچه[۳۰]: سرتاق sırtaq

لپاچه[۳۱]: ژنده قفتان qaftan

لپاچه// لپاجه[۳۲]: تَکَلَه// تکَه لَه təkələ

۱۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ف. یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

لتباره//لتپاره: بوزدَغان// بوزطغان// بوزطغن yavuz toğan

لَتره[١]: پاره para

لَتره لتره[٢]: پاره پاره para-para

لَتره لتره[٣]: پرتلمش pörtülmüş

لَته[٤]: صوق راق sovuqraq

لخشه[٥]: ارشته ərişte

لرزان شده[٦]: دتره مش ditrəmiş

لرزان شده[٧]: اوشومش üşümüş

لرزه: دِتره مک// دترَمَک ditrəmək

لرزه[٨]: دتره مه ditrəmə

لُرَه[٩]: پاره پاره اُولمش نسنه parapara olmuş

لُرَه[١٠]: اَسکمش نسنه əskimiş

لُرَه[١١]: لور lur

لشکربزوه[١٢]: جاسوس casus

لشکرگاه: چَری یری çəri yeri

لعبه[١٣]: اویون oyun

لغزیده[١٤]: طاینمش tayınmış

لَقوه[١٥]: دتره مه ditrəmə

لکانه: یَغبَغر//یاغ بغری yağbağır

لکنچه: کُجوجک لکن// کُچُوجُک//کچجک// کججک küçücük ləgən

لنبه[١٦]: سَمُز ار səmiz ər

لنبه[١٧]: سَمُز تنلو səmiz tənlü

لنجه[١٨]: صلنمق// صالنمق salınmaq

لنجه[١٩]: صَلنجَق salıncaq

لواشه[٢٠]: معروف lavaşa

لوزه// لوره[٢١]: لور lor

لوره[٢٢]: چقور یرده قلان سیل صویی çuqur yerdə qalan sel suyı

لوزه//لوره[٢٣]: سیل یولی sel yolı

لوزینه: باداملو حلوا badamlu halva

لوزینه[٢٤]: بادام حَلواسی badam halvası

لوسانه[٢٥]: چاره ک çarəlik

لوله: بیکار لوله سی//بکار لولَسی//پکار binar lüləsi

لوله[٢٦]: اَمزُک əmzük

لوله[٢٧]: بدرک bədrik

لویشه: یاواشه// لَواشَه yavaşa

لهجه[٢٨]: دلک سویلیجک یری dilin söyləyəcək yorı

لیمه: چارق// چَرِق çarıq

لیوه: ابله əbləh

---

٣٢ . م. یوخ
١ . ک.یوخ// م. یوخ
٢ . و.یوخ
٣ . ک.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ
٩ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//م یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٧ . ب.یوخ// ت.یوخ
١٨ . م. یوخ
١٩ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ب.یوخ// ت.یوخ
٢١ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ// م. یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ// و.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

لیوه[۱]: یالداقلانمش yaldaqlanmış

فصل المیم

ماده// ماذه// مازه[۲]: دِشِی dişi

ماذینه[۳]: هر جنسدن دشی hər cinsdən dişi

مارچوبه[۴]: سکیون بر اوتدر صرو چیچک sekliyün bir otdur saru çiçək

مارجوبه[۵]: ماهی خوره باشد

مارکژه// مارکرزه: یاوز یلان//یَوز yavuz yılan

ماره[۶]: بویوک یلان böyük yılan

ماریده[۷]: دایه daya

مازه[۸]: اغج قابی ağac qabı

مازه[۹]: اوکورغه ایلکی onurga iligi

مازه[۱۰]: بوطاق butaq

مازه[۱۱]: کَسلَن چُبُق kəsilən çubuq

مازیاره//مازیانه[۱۲]: بر نوع حلوا//اصل bir növ halva

ماستاوه[۱۳]: یوغرتلو اش yoğurtlu aş

ماست مایه[۱۴]: طامیزلق tamızlıq

ماستینه[۱۵]: کش kəş

ماسوره// ماشه: مَسِرَه//مَصُرَه//ماسوره masıra

ماسوره[۱۶]: سرچان sırçan

ماسه[۱۷]: اِی ay

ماسه[۱۸]: اغران ağıran

ماسه: کورَک// کُرَک kürək

ماسه// ماشه [۱۹]: قساق qısaq

ماشه: ف // معروف maşa

مالکانه[۲۰]: حلوای خشک halvayi-xüşk

ماله: سرکه// سُرکی// سرکِ sürgi

ماله[۲۱]: قصرسق qısırsaq

ماله[۲۲]: بشماقچلر لیفی başmaqçılar lifi

ماله[۲۳]: چولحه لر لیفی culhacılar lifi

مالیده[۲۴]: اشنمش aşanmış

مالیده[۲۵]: اولمش ovulmuş

مالیده[۲۶]: بره لنمش bərələnmiş

مانا که[۲۷]: بکزره کی bənzər ki

مانده[۲۸]: یورغون// یورغن yorğun

مانده[۲۹]: قلنمش qalınmış

مانده[۳۰]: قالمش qalmış

مانده[۳۱]: بکزه یش bənzəyiş

ماه// مه: آی ay

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ف. یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// و.یوخ // ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ف. یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

ماهکانه[1]: یکی ای yeni ay

ماهکانه[2]: آیِلق aylıq

ماهودانه[3]: حب الملوک بر اتدر خمیردن həbbulmüluk bir otdur xamırdan

ماهه: ماتقاب// متقَب matqab

ماهیانه//ماهینه: آیِلق aylıq

ماهیانه[4]: قورمش بالِق qurumuş balıq

ماهی آوه//ماهیابه[5]: بالق شوروه سی balıq şovası

ماهی آوه//ماهیابه[6]:بالق یَخنسی balıq yaxnısı

ماهیچه[7]: م mahiçə

ماهی کده[8]: جمر بالق cımır balıq

ماهی کوره[9]: صازن بالغی sazan balığı

مایه[10]: دیش diş

مایه: طامیزلق// دَمُزلق// طَمزلق tamızlıq

مایه[11]: اصل əsil

مایه[12]: یاولاق yavlaq

مایه[13]: خمیر مایه سی xəmir mayası

مایه[14]: سرمایه sərmayə

مَتاره[15]: کون بَردَق//کُن gön bardaq

مته[16]: ماتقاب matqab

متنجوشه[17]: نعنا// نَعنَه nana

محروسه[18]: قلعه qala

محله[19]: معروف məhəllə

مخاطه[20]: سپسَتان sebistan

مخرفه[21]: اغجلر اراسندن کچن یول ağaclar arasından keçən yol

مَخنده: کوکسی اوزرینه یورین// کوکزی اُزرینه یُرین köksi üzərində yürüyən

مداره[22]: معروف mudara

مذقه[23]: حلاج دکانی həllac dükanı

مرخشه: نَجس nəcis

مردادماه[24]: اورته یای آیی orta yay ayı

مردانه: اَرنَه ərənə

مردمانه[25]: کشیانه kişiyana

مردم زاده//مردوم زاده: کِشِی عَیالی//عیالِ kişi əyalı

مُرده: اُلی// اوُلو// اَلو ölü

مرغانه[26]: یمرده yumurda

مرمازه[27]: دشی dişi

مرزنجوشه[28]: سنبل sünbül

مَزه[29]: طاد// داد dad//tad

مَزه[30]: چاشنی çaşnı

---

١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٣ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . م. یوخ
١٥ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٩ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣٠ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

مژده: مُشتُلُق muştuluq

مژده ده[۱]: مشتلایجی muştalayıcı

مژه: کیرپیک// کرپک kirpik

مزیده[۲]: صرمانا اویونی sarımana oyunı

مستکاره[۳]: دوتغون سُجی// دُتَغَن// طُوتَغَن dutğun sucı

مستکانه[۴]: دوتاغان سُجی tutağan sucı

مستکانه[۵]: دوتقون dutqun

مسته[۶]: قوش اوینی quş oyunı

مسته[۷]: اوندی avındı

مستینه[۸]: بُوزجَه آش bozca aş

مسخره: ف// معروف məsxərə

مسکه[۹]: تره یغی// ترَ یاغ tərə yağı

مسکه[۱۰]: کَرَه یاغی// یغی kərə yağı

مشته[۱۱]: معروف müştə

مشته [۱۲]: توقماق toqmaq

مَشکزه[۱۳]: بلغاری bulğarı

مصطبه[۱۴]: عربیلر ییری ərəbilər yeri

مطموده[۱۵]: تخیل قویاجق taxıl qoyacaq

معده[۱۶]: قورصاق qursaq

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ // ل. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ف. یوخ// و.یوخ
۹ . ف. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م.یوخ// ف. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

معلقه[۱۷]: کپچه kəpçə

مغاره[۱۸]: معروف mağara

مغالچه[۱۹]: چقورجق çuqurcuq

مغزه[۲۰]: الک ارترمق ilik artırmaq

مغنده[۲۱]: قورت اشنی qurt aşını

مقرعه[۲۲]: چکچ çəkic

ملاژه: قزل اوکَک// اُکک qızılünək

ملاژه// ملاز: طماق// طَمَق tamaq

ملاژه[۲۳]: کَرتَلیک kərtəlik

ملاطه: هلیک// هَلک həlik

ملاه[۲۴]: قاصر قمش həsir qamış

ملعقه[۲۵]: علف قویجق ələf qoyacaq

ملعقه: قاشِق// قشُق qaşuq

منج ستوره[۲۶]: صاروجه اری saruca arı

منده: سنق دَستی// صنق دَسِی sınıq dəsti

منده[۲۷]: صنقق باردق// سنق sınqıq bardaq

منزلگاه[۲۸]: قونق یری اولدوغی qonaq yeri

منزلگاه[۲۹]: یولجلر اوی اولدوغی yocular əvi

مورچه: قرنجه qarınca

مورچه[۳۰]: قرنجه جق qarıncacıq

مور(د) دانه[۳۱]: مرسین یمشی mirsin yemişi

---

۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ

موریانه// مریانه: دَمُر قوردی//قُردِی dəmür qurdı

موریانه[۱]: پاس// باس pas

موریه[۲]: کتک götük

موزه: ادوک// اَدُک ədik

مو سترده[۳]: طاز باش taz baş

موسیجه[۴]: بر درلو قوشدر قومرلار بکی// بر قوش آدیدر قمریه بکزر bir dürlü quşdur qumrular biki

مونجوشه[۵]: سنبل sünbül

موی چینه[۶]: قل قوپه راجق qıl qoparacaq

موی چینه[۷]: منقاش manqaş

مویزه// مویژه: سوِلک//سُلوکَن//سُلِکَن sülügən

مویه: اَغلَمَق ağlamaq

مویه: اِکلَمَک inləmək

مویه[۸]: صاغو// سغو sağu

مویه[۹]: سَقق saquq

مَه // **ماه**: آی ay

مِه: اوُلوُ// اُلو ulu

مِهاره[۱۰]: بویندرق//بورُندُرُق//بوندُورُق//بُرُندُرُق buorunduruq

مِهاره[۱۱]: محفه//محافه//معفه//مَیفَه məhəfə

مِهاره[۱۲]: یولار yular

۳۱ . ک.یوخ //ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . س. یوخ
۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ
۹ . م. یوخ
۱۰ . ف. یوخ
۱۱ . ف. یوخ

مهرکاه[۱۳]: کوکُل könül

مهرماه[۱۴]: کوز کونلری küz günləri

مُهره// مه[۱۵]: اوکورغه//اَکرقه//اَکرغه onurğa

مُهره// مه: بونجق// بُنجَق buncuq

مَهره[۱۶]: کوز اوی göz avi

مهره: ف möhrə

میانه: اورته چاَق// اُرتَه چق çaq orta

میته: کُوَه güvə

میره[۱۷]: طعام təam

میره[۱۸]: دوزنلک düzənlik

میره[۱۹]: اتفاق ittifaq

میزده[۲۰]: سجی اورمش sucı urmuş

میزده[۲۱]: سرخوش sərxoş

می زده: مخمور maxmur

میشنه[۲۲]: جهودلرمعلمی cuhudlar müəllimi

میشینه[۲۳]: قویون سروسی qoyun sürüsi

میعه[۲۴]: قره کلک qara külək

میکده[۲۵]: سجی اوی sucı əvi

میکده[۲۶]: میخانه meyxana

میلاوه[۲۷]: شاکردانه şagirdana

۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ //س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

مینه// مینا[1]: سرچه surca

میوه: یمش yemiş

میویزه[2]: موزج mivizəc\\müzəc

میویژه[3]: صارمشیق// صَرمَشق sarmaşıq

فصل النون

نابسوده[4]: یوننمش yonunmuş

ناخداه[5]: کمیجلر رئیسی gəmicilər rəisi

ناخداه[6]: کمچیلرک اُلُوسی gəmicilərin ulusı

ناخسته[7]: اینجه اپلیک incə iplik

ناخنه[8]: چبان çıban

نارسیده[9]:یتشممش اکر ادم yetişməmiş əgir adam

نارسیده[10]: بالغ اولمامش//اولممش baliğ olmamış

نارسیده[11]: بالغ اولمین baliğ olmayan

ناره[12]: قَپان دلی qapan dili

نازنده[13]: فخرلایجی fəxrlayıcı

نازنده[14]: نازلایجی nazlayıcı

ناسره: کچمَز اقچه//کجمز keçməz aqça

نافه: کُوبَک// کُبَک مُشکی göbək müşki

ناقوره[15]: مشربه məşrəbə

ناکاه[16]: وقتسز vaqtsız

ناکاه[17]: اکسز// اکسیز ansız

ناکاه: اَکسُزین// اکسیزین ansızın

ناکرویده[18]: کافر kafər

ناله[19]: ایکِی// اکِ// اکِی ini

ناله[20]: افغان əfğan

نامه[21]: مکتوب məktub

نامه[22]: بـتی // بت biti

ناموراه// ناموره: اَدلُو adlu

ناموراه// ناموره[23]: اُلو ulu

ناموراه// ناموره: مشهور məşhur

نان خواه[24]: بر درلو دوه bir dürlü dava

نان شته[25]: یونمش بغدای اتمکی yonmuş buğday ətməgi

ناوه: اوُلُق// اولوق// اُلوق// اُلُق oluq

ناوه: چامورتَکنَه سی//چامر تَکَنسِی// جَمُور çamur təkənəsi

ناوه[26]:خَمَرتَکنَه سی//تکَنسِی xəmər təkənəsi

ناوه[27]: تکنه təkənə

نایژه: تاخل صَپی// تخیل صابی taxıl sapı

نایژه: صَمان بُوغی// صَمَن بوغِنِی saman buğı

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.معناسی یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . م. یوخ// ل. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

۱٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ف. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۹ . ف. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ .. م. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// م. یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ
۲۷ . ک.یوخ

نایجه[۱]: ماسر masır

نایژه[۲]: سوکونمش تخیل sogunmuş taxıl

نایژه[۳]: لوله نی lüləyi-nay

نبرده[۴]: بهادر bahadır

نبزه[۵]: لقب ləqəb

نبهره: کچمز اقچه// کَچمَز keçməz aqça

نبیره: اوغل اوغلی// اُغُل اُغُلی oğul oğlı

نبیره[۶]: اغل بالی oğul balı

نخاس‌خانه[۷]: جاریه بازاری cariyə bazarı

نخاس‌خانه[۸]: خلایق بازاری// قلایق//غلایق// قَلَیَق qalayıq bazarı

نخاس‌خانه[۹]: قول قراوش(بازاری) qul-qaravaş

نخله[۱۰]: عصا باشد əsa

نخله[۱۱]: نعلین باشد nəleyn

نرماذه[۱۲]: خنثی xünsa

نره[۱۳]: ذَکَر zəkər

نره[۱۴]: صو مَوجی// مجی su movcı

نره// نرینه[۱۵]: ارکَک erkək

نرکه: چَرکه// جَرکَه// جرکَ cərgə

نرموره//نرموزه//نرموله [۱۶]: صلنجاق// سَلِنجاق// صلنجق// صالنجق salancaq

نژه[۱۷]: غصه ğüssə

نژه// تژه : اَو اوُقی ev oqı

نستوه[۱۸]: جدالدن یوز چورمز کشی// جدلدن دنمین cədəldən yüz çevirməz kişi

نسیه[۱۹]: ویره سی verəsi

نشاسته[۲۰]: ف// معروف nişasta

نشانه[۲۱]: پوته puta

نشستگاه[۲۲]: اوتوراجق یر oturacaq yer

نشستگاه[۲۳]: کوت قراکی göt qıraqı

نشسته[۲۴]: اوتورمش oturmuş

نشکرده: بشمقچی بچقی سی// بچقُوسی// بجغسی// بچقسی başmaqçı bıçqusı

نشیره[۲۵]: کنلک günlük

نعره[۲۶]: هایقرماق// هایقرمَق hayqırmaq

نعره[۲۷]: بغرمق bağırmaq

نعشیله// نعشله: قالیه// قَلیَه qəlyə

نغمه[۲۸]: آواز avaz

نقاره: ف// معروف naqara

نقافه[۲۹]: جامه دان camadan

---

۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦ .م.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۷ . م.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ // ت. یوخ
۸ . ف. یوخ// ل. یوخ
۹ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ل. یوخ
۱٤ . ک.یوخ
۱٥ . ک.یوخ
۱٦ . م. یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ف. معناسی یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ف. معناسی یوخ
۲۱ . ف. یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲٦ . ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ت. یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ

نقره: کمش gümüş

نقره[۱]: کمش که سوزلمش اوله gümüş ki süzülmüş ola

نقشیره[۲]: بوزچه // بُوزجَه آش bozca aş

نکره[۳]: اوزدک özdək

نَکنده[۴]: معروف nigəndə

نکوره[۵]: خور xor

نکوهیده[۶]: خورلنمش xorlanmış

نمازکاه[۷]: مصلی müsəlla

نمک سوذه[۸]: طوزاکلنمش اتtuzaklanmış ət

نمونه[۹]: .مثل misil

نمونه[۱۰]: . نمونه nünunə

نُمونه[۱۱]: بطال batal

نُمونه: چشنی// چاشنی çaşnı

نواجسته[۱۲]: یکیلَه دکلمش باغ yenilə dikilmiş bağ

نواده// نواذه [۱۳]: تورون torun

نواده//نواذه [۱۴]: قیز اوغلی qız oğlı

نواده//نواذه[۱۵]: اوغل اوغلی// اغلی oğul oğlı

نوازده// نوزده: اون طقوز// طُقُز on toqquz

نواله[۱۶]: لقمه loqma

۱ . ک.یوخ
۲ . ک.یوخ// م. یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۹ . ک.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۱ .م. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
١٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
١٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ

نواله[۱۷]: دکَه// دِکِ // دِکِی dikə

نواله: خلیفه لقمه سی// لقمسی xəlifə loqması

نواله[۱۸]: زواله// زوله// زُله zəvalə

نواور[۱۹]: بدعت büdət

نواور[۲۰]: چرکین çirkin

نواور[۲۱]: بطال batal

نوباوه: طرفانده//طرونده// طُرفَندَه türfəndə

نوحه// نوبه[۲۲]: صغو صغماق sağu sağmaq

نودره// نوذه[۲۳]: مکرم اوغل mükərrəm oğul

نوده// نوذه[۲۴]:الوزاده uluzadə

نورده[۲۵]: اسلنمق اغجی aslanmaq ağacı

نورده: درَک dirək//dürək

نوسه: الکم صغمال// سغمل əlkəm sağmal

نوشه[۲۶]: مثله نواله (زواله و زوله) zəvalə

نوکرده[۲۷]: تورون torun

نوکفاره[۲۸]: یغشق yansaq

نوک نیزه[۲۹]: سوکو اوجی süngü ucı

نَوَنده: زیرَک zirək

نویه: اوزدک// اَزدَک özdək

نویه[۳۰]: فِطان fıtan

نُه: طقوز// طُقز// طغز toquz

۱۷ . م. یوخ// ل. یوخ
۱۸ . و.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۳۰ . م. یوخ

نَه: یوق yoq

نِه: قو دیمک qo demək

نهاله[١]: کمله gömələ

نهاله[٢]: اوج کومله‌سی// کُمله avcı gömələsi

نهاله[٣]: بوسو یری// بُصُو// بُسو busu yeri

نهالیچه[٤]: کوچوجک نهاله küçücük nahala

نهان خانه[٥]: کیزلنجک او gizlənəcək əv

نهان خانه[٦]: کلَر kilər

نهره: یَیُق// یَیُوق// یایق yayuq

نهره[٧]: کوش küş

نهفته[٨]: کیزلو gizlü

نهینه[٩]: قرق qırıq

نیزه[١٠]: نیشتر neştər

نیزه[١١]: سکو// سُکی sünü

نیژه[١٢]: کونلک gönlək

نیسته[١٣]: یق دیه جک یرده شاید دیمک yoq deyəcək yerdə şayəd demək

نیشه[١٤]: نشتَر nəştər

نیفه[١٥]: طون اَغی ton ağı

نیفه: طون یَقاسی ton yaqası

١ . م.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢ . ف. یوخ
٣ . ف. یوخ// ل. یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٧ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٠ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١١ . ک.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٤ . ک.یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف. یوخ

نیمه: یاریم // یارم yarım

نیمچه[١٦]: کوچوجک قلج küçücük qılıc

نیمچه: یَرِمجه// یارِمجَه yarımca

نیمچه: بر یراق// یارق// یَرَق bir yarıq

نیم سوخته[١٧]: اکسو əksü

نیوشه[١٨]: ادک ödək

نیوشه[١٩]: قُلَق اُورمَق qulaq urmaq

فصل الواو

وارونه//باژکونه//پاشکونه[٢٠]: ترس tərsə

واژکونه[٢١]: قفتانی ترس کیمک qaftanı tərsə geymək

واسمه[٢٢]: راستق rastıq

واشامه: دولبند// دُلبَند dülbənd

واشامه[٢٣]: درینجک dərincək

واشه[٢٤]: اتمجه atmaca

واشه[٢٥]: قرغو qırğu

وامانده:کیرو قَالمِش//کرو قلمش gerü qalmış

وام خواه[٢٦]: الملو almalu

واهم جسته[٢٧]: کرُسنَه قورلمش gerüsinə qıvrılmış

وردانه: خطابجی اوقلاقوسی//خطَپچی اُقلَغُسی // خَطَبجِی اقلاغسی xutabçı oqlaqusı

١٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٩ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٢ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٧ .ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

وردنه[۱]: اتمک کورکی ətmək kürəgi

ورده: قیه ککرجن//قیا کوکرجینی qaya gögəcini

ورده[۲]:کوکرجین بَرجِی//کوکرجن gögərcin bürci

ورطه[۳]: کوتلکن بالجق kötülgən balçığı

ورکاه[۴]: کوبجر küpcər

ورنه// وکرنه[۵]: یوخسه//یوقسه// یخسه دیمک yoqsa//yoxsa

ورواره[۶]: اَو اوُستینَه اَو əv üstünə əv

ورواره[۷]: چَردَق çardaq

ورواره[۸]:طام اوستنده کی حجر tam üstündəki həcər

وزاغه[۹]: کلته کله kəltəkələ

وژه[۱۰]: قرش qarış

وسمه[۱۱]: چوت یپراغی çüt yaprağı

وسمه[۱۲]: راستق// راسُق rastıq

وشکرده[۱۳]: بر ایشه اتانلمش کشی bir işə atanılmış kişi

وشکرده[۱۴]: دُلَک// دولک dölək

وشکرده[۱۵]: مال فکر ایدیجی//ادجی mal fikredici

وشنه[۱۶]: اَت کشَنَمَکی at kişnəməgi

وشه: اوُشَق uşaq

وشه[۱۷]: ایو əyü

وشیه[۱۸]: کککل// کککل kənkəl

وشیه: لطیفه lətifə

وشیه[۱۹]: خورَتَه xorata

وفایه[۲۰]: کوجیمن gücimən

وفایه[۲۱]: چار دوشیجک çarə döşəyəcək

وفره// وفر: کُجِی güci

وفره// وفر: کِرکِد// کِرکِت kirkit

وقه[۲۲]: اوقیه دن مخفف در uqaya

ولادنه// ولاده// ولایه[۲۳]: مهره məhrə

وَندَه[۲۴]: کردمه kərdimə

ونیزه// ونیژه: کنکر صاقزی// صقزی// سقزی kəngər saqızı

وه[۲۵]: واه دیمک vah demək

ویرانه: ف// خراب xətab

ویژه: آری نسنه// آری arı nəsnə

ویژه[۲۶]: صافی نسنه safi nəsnə

ویژه[۲۷]: خالص xalis

ویسه[۲۸]: ایو əyü

ویشه[۲۹]: صارماشق sarmaşıq

---

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٥ ل. یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ
٧ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ
٨ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
١٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
١١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
١٢ . ف . یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف .یوخ //س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٤ . م. یوخ
١٥ . م. یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٨ . م. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٢٢ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٢٧ . ک.یوخ// م. یوخ
٢٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٢٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ

ویله[1]: وای vay

فصل الهاء

هاژه[2]: غصلو// غصه لو ğüssəlü

هاژه[3]: پَشیمان peşman

هاژه[4]: طنمق// دِنمَق dınmaq

هاله[5]: آی آغلی ay ağılı

هاون دسته[6]: معروف həvən dəstə

هجده//هژده//هشت ده[7]: اون سکز on səkiz

هده// هذه[8]: حق خوفی اوله həqq xofi ola

هده// هذه[9]: حق سوزی اوله həqq sözi ola

هده// هذه[10]: حق həqq

هراسه: قورقی// قورقو // قُرقِی qorqı

هراسه[11]: بوک bük

هرآینه[12]: لابد labud

هرآینه// هرانه: البته// البتده//البتته əlbəttə

هرجا که[13]: هر قنده کی hər qanda ki

هرچه[14]: هر نه hər nə

هرخیوه[15]: التون کی کومش ایچنده دلمش altun ki gümüş içində dolmuş

هرزه: ف// معروف hərzə

هرکاره[16]: تنجره təncərə

هرکاره[17]: بقر چولمک baqır çölmək

هرکاره[18]: هَلکَجُک//هلکجوک həlkəcük

هرکاه[19]: هر کاه hərgah

هروانه[20]: بیمارستان bimaristan

هر مه[21]: هر آی hər ay

هزار چشمه[22]: چوق رنکلو چبان çoq rənglü çıban

هزارخانه[23]: قبه// کیپه kipə

هزار خانه[24]: یمرده yuçurda

هزاره: هزاردستان// هزاردستاره həzar dəstan

هزارینه[25]: هر التون که ایرتلانممش اوله hər altun ki ayırtlanmamış ola

هزبه[26]: چکدم çəkdəm

هزیره// هژیره: اَیُو əyü

هزیره// هژیره: کُوزَل// کُزَل gözəl

هزینه[27]: خراج xərac

هزینه[28]: نفقه nəfəqə

هفت// هفته[29]: یدی yedi

هفت دانه[30]: عاشوره آشی aşura aşı

---

١ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٢ . ف. یوخ
٣ . ف. یوخ//ل. یوخ
٤ . م. یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٧ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٩ . ک.یوخ
١٠ . م. یوخ
١١ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
١٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٨ . م. یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٨ . م. یوخ ل. یوخ// س. یوخ
٢٩ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٣٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

هفت ده//هفتنده// هفده[1]:اون یدی on yedi

هق کُرده[2]: چق اپلیک çoq iplik

هلبه: بوُی boy

هله: ف hələ

هماره: دایم daim

هم بهره[3]: نصیبی بر nəsibi bir

هم پیشه[4]: صنعتی بر sənəti bir

هم خوره[5]: بِله ییجی bilə yeyici

هم خوره[6]: بِله ییان bilə yeyə

هم خوه[7]: بله دیجی bilə deyici

همخویه: بلَه ییان// بله یین bilə yayan

هم ده[8]: بر کویلو bir köylü

همراه: یوُلدَاش yoldaş

همزاده[9]: بله طوغمش bilə toğmuş

همسایه: قوکشی//قونشی//قُنشِی qonşı

همواره: یُندَک yöndək

هموا(ر)ره[10]: دوبدز düpdüz

هموا(ر)ره: دُز یر düz yer

همه: دُکَلی// دوکِلی // دُکَلِ dögəli

همه[11]: قَموُ qamu

همیشه: ف// همیشه//همشه həmməşə

همیشه[12]: باقی baqi

همیشه[13]: دایم daim

هنجاره: قیغلو qayğulu

هنجه[14]: اسنَمَک əsnəmək

هندوانه: قَرپوُز// قرپُز//قربز qarpuz

هنکامه: اوین یری//این//ایون oyun yeri

هنکامه[15]: درنَک یری// درنک dərnək yeri

هوژه[16]**:** چکوک قوشی çəkük quşı

هوشازده// هوشاذده: صُوصَلـق اولان دَوَه// صُوصَلِق//صوصالق susalıq olan dəvə

هوش رفته[17]: اوصی کتمش ussı getmiş

هیده// هید[18]: یابا// یبا yaba

هیره: سُکسُون süksün

هیزینه[19]: یووقی yuvqı

هیضه[20]: ایچ لچمک تخمدن içləçmək toxumdan

هیله: قصرقه//قَصُرغَه.// قاصرغه qaırğa

هیمه: اوُدوُن// اُودُن odun

هینه[21]: قنا qına

فصل الیاء

یاد کیرنده[22]: ازبرلییجی əzbərləyici

یاره: زخم zəxm

یاره: بلزک//بلوکوز//بلرزُک//بلازُک biləzik

---

١ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ // ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ // ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٧ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ
١١ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

١٣ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٥ . ک.یوخ
١٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٨ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٢٠ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٢١ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٢ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

یاره// یازه: رشوت // رشوَه rüşvət

یاره// یازه[۱]: یار yara

یاری ده[۲]: یاردم ویریجی yardım verici

یازده// یانزده: اون بر on bir

یاژه// یاشه[۳]: یونسز سوز yöbsüz söz

یاژه// یاشه[۴]: هرزه سوز hərzə söz

یافته[۵]: بولونمش bulunmuş

یافته: برات barat

یاوه// یافه// یاژه: هرزه hərzə

یاوه[۶]: یاووقولنمش yavuqlanmış

یاوه[۷]: یتیک// یِتِک yitik

یخجه[۸]: بوزلق buzluq

یخجه[۹]: طولو// طُلوُ که یاغر tolu ki yağar

یراعه[۱۰]: کسلمش قلم kəsilmiş qələm

یشمه[۱۱]: یرنداق yarandaq

یکانه: فرید fərid

یکپاره[۱۲]: بر پاره bir para

یک بوغچهٔ جامه[۱۳]: بر بوغچه طون bir boğça ton

یکره[۱۴]: بر اوغوردن bir oğurdan

یکرده[۱۵]: بر سطر bir sətir

یکساله[۱۶]: بر یاشار bir yaşar

یکشنبه: ف// معروف yekşənbə

یک کونه[۱۷]: بر دورلو bir dürlü

یکه[۱۸]: شنلیک şənlik

یلمه: جوشن çövşən

یلمه[۱۹]: طوما قفتان toma qaftan

یلمه[۲۰]: طَلمَه قفتان tolama qaftan

یله: بوُش boş

یله[۲۱]: صلمه کندرمک salma göndərmək

یله[۲۲]: صَلمَه salma

ینوشه[۲۳]: یوزیجی yüzüyici

ینوشه[۲۴]: دکمجی dinməci

یوبه// یویه: آرزومندلک arzuməndlik

یوزه[۲۵]: اسنمک əsnəmək

یوزه[۲۶]: پارس pars

یوه[۲۷]: طغان toğan

یوه[۲۸]: دلوجه dəlücə

یوهه[۲۹]:دلوجه آدلو قوش dəlücə adlu quş

یوهه//یهه [۳۰]: دلوجه طغان dəlücə toğan

---

۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ف. یوخ// ل. یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱. ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// و.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// و.یوخ
۲۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۲ . ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۹ . ل. یوخ
۳۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ

فصل الالف

آبادانی[۱]: عمارتلیک imarətlik

آبادانی[۲]: عمارتلو imarətlu

آب بینی[۳]: بورون صویی burun suyı

آب جوی[۴]: ارمق صویی irmaq suyı

آب روی[۵]: یوز صویی yüz suyı

آبستنی[۶]: یوکلولک yüklülük

آبسردی[۷]: سرک یولنه کلن صو sərin yoluna gələn su

آبی: ایوه// اَیوُ ayva

آبی[۸]: صویه منسوب suya mənsub

آبی[۹]: اوُردَک// اردک ördək

آتشی[۱۰]: اوده منسوب oda mənsub

آجلغی[۱۱]: ضیافت عامه ziyafət

اچی[۱۲]: اتمجه atmaca

اچی[۱۳]: وزیر vəzir

آدمی[۱۴]: کیشی kişi

ار عجمی[۱۵]: یکرمی آرشون مقداری اوزون اپلک yigirmi arşın uzun iplik

ارزانی[۱۶]: اوجزلق ucuzluq

ارزانی[۱۷]: عمرلق ömürluq

آری: اَوَت// اَوَد əvət

آری[۱۸]: بلی bəli

ازهم فرادن پای[۱۹]: اياغی بربرندن کری قومق ayağı bir-birindən geri qoymaq

آسانی[۲۰]: ککزلک kənəzlik

آسای[۲۱]: راحت rahat

اسپری[۲۲]: تمام tamam

آسمانی[۲۳]: ف// معروف asimani

آسمانی[۲۴]: بر مشهور رنک bir rəng

آشتی[۲۵]: بارشق barışıq

آشتی[۲۶]: باریش barış

آشتی: صلح sülh

آشکوی[۲۷]: یجه کوشک yuca köşk

آشکوی[۲۸]: چارطاق çartaq

اشکی[۲۹]: سرکه sirkə

آشنایی[۳۰]: بلشلیک bilişlik

افزونی[۳۱]: ارتق لق artıqlıq

---

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . م.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ف. یوخ// ل. یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ .م.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . م.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ

آلوای دشتی[۱]:صبُر اوتی sabur otı

آلوی دشتی[۲]: قرامق qaramuq

آلوی دشتی[۳]: طاغ اروکی tağ ərüki

آمانی[۴]: صغنماق sığınmaq

آمانی[۵]: خراج دیر کل فر xərac

آموی: بر شهردر جیحون کنارنده جیحون دخی درلر Amuy-Cehhun kənarında bir şəhər

انبازی[۶]: اورتقلق ortaqlıq

انبوهی: چوقلق// چُقلُق çoqluq

انبوی[۷]: بوی کرفته یعنی قوقو آلمش qoqu almış

انجوغ پیشانی[۸]: آلین بروشوغی// الن alın buruşuğı

آنجایی[۹]: انده غی andağı

اندرونی[۱۰]: ایچروکی içərüki

اندکی[۱۱]: آزلق azlıq

انکشتری[۱۲]: یوزُکُ// یُزُک yüzük

انکشتری[۱۳]: انکشته əngüştə

انکونی[۱۴]: باطل اشلیجی batil işləyici

آوی[۱۵]: آواز avaz

آوی[۱۶]: ینغو yanğu

آهن ربای[۱۷]: مغناطیس طاش miğnatis taş

ای بارخدای: ای چلبم تکری ey çələbim tanrı

ایمنی[۱۸]: ایمین لک iminlik

اینجایی[۱۹]: بوندوغی// بونده کی bundakı

اینکی[۲۰]: اشده سین iştə sən

فصل الباء

پادشاهی[۲۱]: بکلک bəglik

بارانی: یَغمُرلِق//یغمورلق yağmurlyq

باردانی[۲۲]: یُک قویجق//قُیجق yük qoyacaq

باردانی[۲۳]: یوک یغاجاق yük yığacaq

بارکی[۲۴]: یوک طَو[illegible]ِی yük tavarı

بارکی[۲۵]: بارکیر bargir

باره نبوی[۲۶]: فسلکن fəsilkən

بارندکی[۲۷]: یَغش yağış

بارنده کی[۲۸]: یاغیچیلیق yağıçılıq

باری[۲۹]: چونکی çünki

باری[۳۰]: حاصل hasil

باری: حق تعالی Həqq təala

باری خدای[۳۱]: مولانا دمک اولار mövlana

بازداشتی[۳۲]: طوتماقلق tutmaqlıq

---

۳۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ف. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ف. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۲٤ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

بازی[۱]: اویون// اوُین oyun

باسامانی[۲]: صالح لک salehlik

پاسبانی[۳]: بکچیلیک bəgçilik

پاسبانی[۴]: نوبنچی لیک növbətçilik

پاکابوی[۵]: زنادن بری zinadan bəri

پاکی[۶]: آریلق arılıq

پاکیزه کی[۷]: آری لک arilik

بالانی[۸]: یک آت yük at

پالانی[۹]: پالاندوز palanduz

پالانی[۱۰]: پالانجی palancı

پالانی[۱۱]: پالان دوزوجی palan düzici

بالای[۱۲]: کوُتَل آتی//کتل kötəl atı

پالای[۱۳]: یدک yədək

بالایی[۱۴]: باش اورته سی baş ortası

بالایی[۱۵]: یوجه yuca

بالش نشینی[۱۶]: مندر mındır

بالش نشینی[۱۷]: اوتوراجق یصدق oturacaq yasdıq

پالودکی[۱۸]: سوزک süzək

پانیدانی[۱۹]: بویونلق boyutluq

پای//پا [۲۰]: ایق ayaq

بدخوی[۲۱]: یرامز خویلوق yaramaz xuyluq

بدری[۲۲]: یاووزلق yavuzluq

پدیرای[۲۳]: قابـل qabil

پذری[۲۴]: اتالق atalıq

پدرانی// پَذرانی[۲۵]: آتَیوار//آته یوار atayuvar

پذرانی[۲۶]: باباسی وار babası var

پذرانی[۲۷]: اته کبی المق ata kibi olmaq

براذری[۲۸]: قرداشلق qardaşlıq

برتری[۲۹]: یوجلیک yücəlik

برخی[۳۰]: بر از bir az

پُردانی: مَعرفتلو mərifətlu

بردباری[۳۱]: یوک کتوروجی لیک yük götürücülik

بردسی[۳۲]: کلینلک صاتجی gəlinlik satıcı

بُردی[۳۳]: حَصر اوُتی həsir otı

برد یمینی[۳۴]: یمن الاجه سی Yəmən alacası

پَرَکی// پراکی: تَقیَه təqyə

بر نشستی[۳۵]: اوتوراجق یر oturacaq yer

---

۳۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ

٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱۲ . م. یوخ

۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ// ب.یوخ//ت. یوخ

۱٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٧ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۱٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ

۲۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٥ . م. یوخ // ف. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٧ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت.یوخ

۲٨ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۲٩ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۳۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۳۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۳۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۳۳ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

۳٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

برنایی[۱]: یکتلیک yigitlik

برنایی[۲]: یکت کشی yigit kişi

پرواری[۳]: بسلو// پسلو اولان bəslü olan

پروسی[۴]: بسلو bəslü

پری[۵]: جن// ف pəri

پری[۶]: کنش günəş

پری افسای//پَرسای[۷]: دیو چلمش کشی div çalmışkişi

پرهیزکاری[۸]: زاهدلک zahidlik

پرهیزکاری[۹]: صاقنجی لک saqıncılık

پریشانی[۱۰]: طاغوق لق taquğluq

بزرکی[۱۱]: اولولق ululuq

بزرکواری[۱۲]: زیاده اولولق ziyadə ululuq

بز کوهی[۱۳]: طاغ کچسی tağ keçisi

پسری[۱۴]: اوغلانلق oğlanlıq

بسی[۱۵]: چوق çoq

بسیاری[۱۶]: چوقلق çoqluq

پشتی: طیاناجق یصدق//دیانَجَق// دَینجق tayanacaq yasdıq

پشتی[۱۷]: یَصدُق yasdıq

پشک شدن موی[۱۸]: قیل قوریجق اولمق qıl qıvırcaq olmaq

پشکوی[۱۹]: چلریک çələrik

پشکوی[۲۰]: طوبی toba

پشکوی[۲۱]: لوک lök

بط آبی[۲۲]: اوردک ördək

بفتری: کُجِی// کُوجِی güci

بقلی[۲۳]: کواس kivas

بلشکی[۲۴]: چوبان سوُزَکی çoban süzəki

بلی[۲۵]: قصدا qəsdən

بن ساری[۲۶]: اکیز anız

بنفشی: بر اصل رنک که بنفشه رنکنه بکزر// بنفشه رنکلی bənəfşə rəngli

پوچ بینی// پوچ بینی: یصِّی برونلو// بورنلو// برنلو yassı burunlu

بوری: ف// معروف buri

بوری// پوری[۲۷]: میخ اوُجِی mıx ucı

بوی: قوقو// قُقُلو// قُقُو qoqu

بهرکی[۲۸]: بایلق baylıq

بهشتی[۲۹]: اوچماقلق uçmaqlıq

بهلوی[۳۰]: مغان لغتی muğan lüğəti

بُهمی[۳۱]: پسک اوتی pəsək otı

---

۳۵ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ

---

۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ف. یوخ// ل. یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳۱ . ک.یوخ//م.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

بهنایی[۱]: یصلوک yassılıq

بهی[۲]: ایلولک əyülik

بهی[۳]: یک لک yeylik

بهیی[۴]: ایو əyü

پی: سکر sinir

پی[۵]: ایز // اِز iz

پی[۶]: آرد// ادات ard

پی//پیه : ایچ یاغی// اج یغی// ایج iç yağı

بی: حرف نفی در بی اندام یعنی اندامسز

بیابانی[۷]: سزلک sazlıк

پیاپی[۸]: بر بر اردنجه bir-bir ardınca

پیادکی[۹]: ییالق yayalıq

بی چاره کی[۱۰]: چاره سزلک çarəsizlik

بیداری[۱۱]: اویخوسزلق uyxusuzluq

بیداری[۱۲]: اویانقلق//اوینُقلق//اُیانِقلق oyanıqlıq

بیرژی[۱۳]: اُوَق دَوَک uvaq dəvək

بی روزی[۱۴]: طالعسزلک talesizlik

پیروزی[۱۵]: یکلیک// یکنلک yeninlik

بیستکانی[۱۶]: ایلق aylaq

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . س. یوخ
٦ . س. یوخ// و.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ف. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ ..ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.معناسی یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ

پیستی[۱۷]: الاتنلو alatənlü

پیسی: تنی آلَه اولمق//الا tən ala olmaq

پیسکی[۱۸]: الالق alalıq

پیشانی: آلن alın

پیش دستی[۱۹]: اوکلولک önlülük

بی شرمی[۲۰]: اودسزلک udsuzlük

بی شرمی[۲۱]: اوتانمامق لق utanmamaqlıq

پیغمی[۲۲]: خبرجی لیک xəbərçilik

بی کاری[۲۳]: اشسزلک işsizlik

پیلۀ بینی[۲۴]: بورون قنادی burun qanadı

بیماری[۲۵]: خسته لک xəstəlik

بی نوی[۲۶]: طاتسِزلق tatsızlıq

بینی: بوُروُن// بُورُن//برون burun

فصل التاء

تابستانی[۲۷]: یایلق yaylıq

تاری: قَرَاکوُلق//قره کولق//قرکولق//قرکلق qaranuluq

تاریکی// تارکی[۲۸]: قراکولق qaranuluq

تازی: عرب// عربی آت Ərəb atı

تازی: بَدَوی// بدَوی آت bədöy at

تباهی[۲۹]: آزغونلق azğunluq

تباهی[۳۰]: چرکلک təbahi

۱۷ . ک.یوخ
۱۸ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٥ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٦ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

تبری[۱]: سُمّاق sumaq

ترسایی[۲]: کافرلق kafərlıq

ترش روی[۳]:طونق یوزلولک tonuq yüzlülük

ترش روی[۴]: طُنق یوُزلوُ//یزلو tonuq yüzlü

ترش روی[۵]: اکشی یوزلو əkşi yüzlü

ترشی[۶]: آکشیلک əkşilik

ترکی غربی[۷]: بر قومدر قان دکوجی کمسه دن قورقمزلر bir qomdur qan töküci kimsədən qorqmaz

تری[۸]: یاشلق yaşlıq

تَسی// تشی[۹]: بر نوعه اوزون تلو کرپی bir növ uzuün telli kirpi

تشرین ثانی[۱۰]: اورتا کوز آیی orta küz ayı

تشنکی[۱۱]: صوسزلق susuzluq

تشویری[۱۲]: اوتانماقلق utanmamaqlıq

تفشی[۱۳]: قریجک qəricik

تفشی[۱۴]: تبسی təbsi

تکاپوی: اشغه یوقاری یلمک// آشغا یوقرو aşağı-yuqarı yelmək

تکاپوی[۱۵]: تیزتیز کَلُب//کلوب کتمک//تزتز کلب کتمک tez-tez gəlib getmək

تلخی[۱۶]: آجی لک acılıq

تلنکی[۱۷]: جمریلک cımaralık

تلنکی[۱۸]: کُلخان جَمرَه سی külxan cımarası

تُلنکی[۱۹]: اکریلک əgrilik

تُلی[۲۰]: درویش dərviş

تُلی[۲۱]: قسیک qəsik

تُلی[۲۲]: بوُکُرتلاَن bögürtlən

تندرستی[۲۳]: صاغلق sağlıq

تندروی[۲۴]: طونق یوزلولک tonuq yüzlülük

تندروی//تُندُری[۲۵]: طُنُق یوزلو//دونق tonuq yüzlü

تُندی[۲۶]: کودده اولان یمرجق gövdədə olan yumurcuq

تُندی[۲۷]: صرب بکجه اولان یر sərb bükcə olan yer

تن شوی[۲۸]: غسل ğüsl

تنک نای[۲۹]: طَارلق tarlıq

تنکی[۳۰]: طارلق tarlıq

تنه شوی[۳۱]: الو یویجق تخته // اوُلوُ یوُیاجَق تخته// آَلی یویجک تخته// الی ییجق تخته əl yuyacaq taxta

---

۳۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ
۲ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۳ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ
۱٦.. ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۲٥ . ف. یوخ// ل. یوخ
۲٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۳۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۳۱ . ک.یوخ

توانایی[۱]: کوجلولک güclülük

توانکری[۲]: بایلق baylıq

توتکی[۳]: بر نوعه اَغجدر bir növ ağac

تودری[۴]: قوُش اَتمَکی quş ətməgi

توزی: پموقلی قَفتاَن//پَمبَقلوُ//پمقلو pamuqlu qaftan

توزی[۵]: بولاشق bulaşıq

توشی[۶]: جان اثری can əsəri

تونی// تُنی: کلخانی//کُلخَنجی//کلخانجی külxancı

تویی// توی[۷]: سنمیسن//سنمسون sənmisən

تویی// توی[۸]: سن سین// سن سن sənsin

تهی//تی: بوُش boş

تیرکشتی: کَمی اوُقی gəmi oqı

تیرکی[۹]: بولانق bulanıq

تیزنای[۱۰]: زورنا zurna

تیزه کری[۱۱]: چوستلق çustluq

تیزی: اتیلک// اتلک itilik

فصل الجیم

جابلوسی: دلکوجکلک//دلکوُجِلک// دلکجکلک dülkücüklük

جابی[۱۲]: خراج جمع ایدیجی xərac cəm edici

جادوی// جاذوی// جازوی[۱۳]: بوکجی// بکی جی// بُکجِی// بکوجی büküci

جاذویی: بوکوجیلک// بوُکیجلک// بُکجلک// بکوجیلک bükücülük

چارپای// چهارپای[۱۴]: دورت// دُرد// دُرت ایقلو dört ayaqlı

چاشتی[۱۵]: قوشلق ایشی qoşluq işi

چاشنی: طاد یعنی لذت// داد//دات dad

چاشنی[۱۶]: چَشنی// جاشنی çaşnı

چالی[۱۷]: طوزاق tuzaq

جامه شوی: طوُن یوُیـجی// دون یویجق// ییویجی//ییجی ton yüyüci

جامکی: طوُنلُق// دونلق tonluq

جامواری[۱۸]: مثله-طوُنلُق tonluq

جانی[۱۹]: جانین canın

جاودانی[۲۰]: ابدلک əbədilik

جاویدی[۲۱]: ابدی əbədi

جای[۲۲]: یر yer

جای: طُرَه جَق یر//طوراجق//طرجق turacaq yer

جای بهاری[۲۳]: یازلا yazla

جبوسی[۲۴]: نفاق nifaq

---

۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٥ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۷ . ف. یوخ
۸ . ف. یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ف. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ل. یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥. ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۱٦. م. یوخ
۱۷. ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

چپی[۱]: سله که سُکوت اَغَجندَن دوزرلر sələ ki sögüt ağacından düzərlər

جدای[۲]: ایرولق ayrılıq

جدایی[۳]: ایرولق ayrılıq

چربی[۴]: اوزلک özlük

چربوی: اوز// اُزلوُ özlü

چربوی[۵]: چرویش çəbiş

جست و جوی[۶]: صورمق sormaq

جست و جوی[۷]: ایزلمک izləmək

چَشکی[۸]: ابریق ibriq

چنکالی[۹]: سی اتمک یاغلی

جکری[۱۰]: ف// معروف cigəri

چنکی: چنک چلجی// چالچی//چالجی çəng çalıcı

جنکی[۱۱]: صواش savaş

جوانی[۱۲]: یکتلک yigitlik

چوب جامه شوی[۱۳]: درقچه daraqça

چوب سای: دورپی// دُرپی dürpi

چوب دستی[۱۴]: ماتراق matraq

چوب دستی: ال اغجی əl ağacı

چوغری[۱۵]: یُغُرت yoğurt

چونی[۱۶]: نته سین netəsin

چونی[۱۷]: نیجه سن// نجَه سین necəsin

جوی : ایرمق// ارمَق// ارماق irmaq

جویباری[۱۸]: چای çay

جویباری[۱۹]: دَرَه dərə

چهارپای[۲۰]: دُرت اَیقلو dört ayaqlu

چهل پای [۲۱]: قرق ایق qırq ayaq

چهل پای [۲۲]: قرِق ایقلو qırq ayaqlu

چیرکی//چیره کی[۲۳]: یوزسزلک//یُزسُزلک yüzsüzlük

چیرکی[۲۴]: یورکلولک yürəklülük

چیرکی[۲۵]: یِکَنلک yeninlik

چیزی[۲۶]: نسنه nəsnə

فصل الخاء

خای: لَخنَه// لحنه laxna

خذای[۲۷]: تنکری//تکری tanrı

خذای[۲۸]: حق جل جلاله Həqq

خراباتی: فاسق fasiq

خله کشتی[۲۹]: دُمَن dümən

---

۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۴ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۵ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۶ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ف. یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۴ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۶ . ف. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ف. یوخ
۱۸ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . م. آلیازماسیندا بورادا صحیفه دوشمه سی وار و یئنیدن "ش" حرفی ایله علاوه صحیفه لر گؤرونور.
۲۰ . م. یو// ف. یوخ// ل. یوخ
۲۱ . ک.یوخ
۲۲ . ک.یوخ
۲۳ . ف. یوخ
۲۴ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۲۵ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۶ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۷ . م. یوخ// ف.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت.یوخ
۲۸ . ک.یوخ
۲۹ . ف. یوخ

خلهٔ کشتی[۱]: کمی سُردکلَری اَغج gəmi sürdükləri ağac

خوردنی//خُردنی: ییسی// ییَه سی yiyəsi

خوش روی: کُرکلو یزلو// کورکلو یوزلو görüklü yüzlü

خوش روی[۲]: کولر یوزلو gülər yüzlü

خوی: درَ tər

خوی: خو// خوی xuy

خهی[۳]: زهی مثلنه مستعملدر zehi

خی[۴]: تُلُم tulum

خیری: رواق خانه rəvaqi-xanə

خیری[۵]: بر کل bir gül

خیلی: ف// معروف xeyli

فصل الدال

دارای: انباردر// انباردار//انبردر anbardar

داربوی[۶]: عوُد اَغجی ud ağacı

داوری[۷]: حکم hökm

درازنای[۸]: اوُزوُنلک uzunluk

دَرای: چاک// چَک çık//çək

درای: اچرو// ایجرو// ایچرو کل içərü gəl

درای[۹]: جقه کل دمکدر çıqa gəl

درزی: ف dərzi

دروای: اَصلمِش asılmış

دری[۱۰]: پارسی Parsi

دَستکانی[۱۱]: پیاله صُکی piyala süni

دستکانی[۱۲]: پیاله چنکی piyala çənəgi

دَستکانی[۱۳]: چنک قدحی çənəg qədəhi

دستی: طَغَر tağar

دشتی : یَباَنی// یابانی yabanı

دلکشای[۱۴]: کوکل اجیجی könül açıcı

دَمیدکی[۱۵]: اندامک قَبَرَه قَبَرَه اولمشی əndamın qabara-qabara olması

دوال پای[۱۶]: قوُش باَلدرلوُ quş baldırlu

دوستکای[۱۷]: کشنک حالی دوستلری دلَدوُکی کبی اوُلمق kişinin halı dostları dilədügi kibi olmaq

دوروی[۱۸]: ایکی یوُزلوُ iki yüzlü

دوموی: قِرقِل// قـرغیل qırqıl

دی: دون dun

دَی[۱۹]: الک قش آیی ilin qış ayı

دیوپای// دیرپای: اُرُمجَک örümcək

فصل الراء

رای[۲۰]: بر سلطان// سلطان آدی bir sultan

رای[۲۱]: فکر fikir

رای[۲۲]: تدبیر tədbir

---

۱ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۵ . ف. یوخ
٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۹ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// و.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ// ل. یوخ//س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ت. بوخ
۲۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

رسوای: ف rusvay

رُکوی// رکو: بِز// بیز bez

روی// رو: یوز yüz

روی[۱]: تُوج tuc

روذه‌کانی: یوغن بغرسق//یَغُن yoğun bağırsaq

روزی: رِزق rizq

روزی[۲]: برکون دمکدر birgün

روستایی: کویلو// کویلی köylü

روستایی[۳]: کویلِک//کویلولک köylülük

روستنی[۴]: بتجک bitəcək

روشنایی: ایدکلق// ایدنلق aydınlıq

روشنی[۵]: ایدکلق// ایدنلق aydınlıq

روغنی: صوُجُق sucuq

روغنی[۶]: یغلو yağlu

رهنمای: قلاوز// قلاغوُز qılağuz//qılavuz

رَهی[۷]: قول qovl

ری: نام شهر Rey şəhət adı

فصل الزاء

زاری[۸]: ف zari

زاری: اُزَنمک// اُوزَنمَک üzənmək

زاهری[۹]: توُج tuc

زرنی[۱۰]: زرنخ// زرنیخ zərnix

زُفتی: یُغُنلُق// یوغنلق// یوغونلق yoğunluq

زُفتی[۱۱]: جغانلق//چغانلق//جِغَنلِق cuğanlıq

زُفتی[۱۲]: بخللک bəxillik

زُفتی[۱۳]: جَلُتلُک cəlütlük

زمی[۱۴]: یر yer

زندکانی: دِرِلک dirilik

زنکی: ف zəngi

زنهاری: خراج کذار//کداری xəracgüzari

زهی: ف // کلمه تعجب zehi

زی[۱۵]: لباس libas

زی[۱۶]: یکا yana

زی[۱۷]: زیستن لفظندن صیغهٔ امر

ژَی[۱۸]: کوُلجَک gölcək

زیبایی: کوُکچکلک//کوکجکلک gökcəklik

فصل السین

ساتکنی//ساتکینی[۱۹]: بُیوُک اَیاغ که طُلو ایدرلر اهل شراب böyük ayaq ki tolu edərlər əhli-şərab

ساری[۲۰]: بر فرسخ یرده دکلن میل bir fərsəxdə dikilən mil

سازی[۲۱]: موافقلق müvafiqlıq

سازی[۲۲]: یراشق yaraşıq

۲۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ف. یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۸ ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ل. یوخ // س. یوخ // و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ف. یوخ

۱۱ . ک.یوخ// ل. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ
١٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۸ . ل.یوخ// و.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ف. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

سازکاری: موافقلق//موافق müvafiqlıq

سازکاری: یارشقلق yaraşıqlıq

سپاری[۱]: قرپ اولان صاپ qırb olan sap

سپاهی: ف sipahi

سپرچی[۲]: شادلق şadlıq

سپری: تمام اولمق tamam olmaq

سبزی[۳]: یشللق yaşıllıq

سبزی[۴]: بوستان// بُستان bostan

سُرای[۵]: عورت سون övrət sevən

سُرای[۶]: آره اویکنن عورت ərə öykənən övrət

سَرای : ف saray

سُرای[۷]: ایره// ار irə

سرخی[۸]: قزیل qızıl

سَری: اولولق// اُلُولِق ululuq

سعتری[۹]: عورت سون عورت övrət sevən övrət

سعتری[۱۰]: اَرَه اویکُنَن عورت// اویکن ərə öykünən övrət

سفیدروی[۱۱]: یوزی آغ yüzi ağ

سُقدی[۱۲]: بِجِی bici

سک آبی: قُندُز// قندوز//قوندز qonduz

سنجد[۱۳]: اکدا igdə

سنجدبوی[۱۴]: بر نوعه کلدر bir növ gül

۱ . ک.یوخ//م.معناسی یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ف. یوخ// و.یوخ
٤ . ک.یوخ// ف. یوخ// و.یوخ
٥ . ک.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . گ.یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . م. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۸ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . م. معناسی یوخ// ل. معناسی یوخ
۱۰ . م. معناسی یوخ// ل. معناسی یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ف. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//.م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

سنجد کرکانی[۱۵]: عُناب ənnab

سنی: سُکی دَمُری// سکو دَمرنی//دمری süni dənrəni

سوی// سو[۱۶]: یکا yana

سوی// سو[۱۷]: طَرف tərəf

سورنای: زورنه//ضُرنَه//زُرنه//ذرنَه//ضورنه zurna

سوری[۱۸]: بر نوعه قزل کلدر bir növ qızıl güldür

سوری[۱۹]: قره بوینک قزلنه سوری دیرلر qara boyanın qızıına süri derlər

سه پای[۲۰]: ساج اَیغی sac ayağı

سهی: طُغری// طُغر// طُغرو//طوغرو doğru

سی: اوتوز// اُتوز// اوتز otuz

سینی// **سنی**: ف sini

سیسری: دونله اوتن چکرکه// دُنله اوتان چَکُرکَه dünlə ötən çəkirgə

سیکی// سکی: سُجی//سوجی süci

سیلی// سلی[۲۱]: زِلی// زیلی zili

سیلی// سلّه[۲۲]: طپانچه tapança

فصل الشین

شادی: سَونمک sevinmək

شانه روزی[۲۳]: اولولق ululuq

شاونی: قوندَق// قُندق qondaq

۱٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . م. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱. ف. یوخ
۲۲. ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

شاهبوی: عنبر قخوسی// قوقسی//قوقوسی// قُقسی// ققوسی ənbər qoqusı

شاه‌صینی[۱]: بر عصاره در قمان و جامه اورنده مهرلر bir üsarədir

شُب یمانی[۲]: زاج یمنی zaci- Yəməni

شبان روزی[۳]: ف şəbənruzi

شبانی[۴]: کیجه لیک gecəlik

شبی[۵]: دریه که کیجه یله یاتورلر dəryə ki gecə bilə yaturlar

شبی[۶]: دخی بر کیجه دیمک اولور: daxi bir gecə

شکیبایی: صبرلولق// صبرللق səbirluluq

شکوهی[۷]: اولولق// اُلولق ululuq

شلبوی: ایاق آوازی// اَیَق ayaq avazı

شنبوی[۸]: خطمی xətmi

شوی[۹]: عورت اری övrət əri

شوی[۱۰]: خشیل xəşil

شوی[۱۱]: طرق اوتی turaq otı

شیانی:خراسانیلر قتنده یدی مثقال اغری بردرهم Xurasanilər qatında yeddi misqal ağrı dirhəm

شیرینی// شیرنی: طتلولق tatluluq

شیرینی// شیرنی[۱۲]: حلوا halva

۱ ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۳ .ک.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . م. یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . س. یوخ
۱۰ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ل. یوخ

شیرینی// شیرنی[۱۳]: طتلو نسنه//طتلولق tatlu nəsnə

شیرازی: بر درلو حلوا bir dürlü halva

شیرازی[۱۴]: شیرازلو Şirazlu

فصل الطاء

طغرای[۱۵]: پادشاه نشانی padşah nişani

طغری[۱۶]: زاغنوس zağanus

طُفیلی// طفیل: اویاندی// اویندی// اویوندو// اوُیندو uyundı

طوطی: ف tuti

طِیره کی//طیرکی: قاقمَقلِق//قَقمَق لق qaqımaqlıq

فصل العین

عروسی[۱۷]: دوکون dügün

علک رومی[۱۸]: مصطکی صقزی məstəki saqqızı

فصل الغین

غارجی[۱۹]: اولکه صباح وقتنده شربت (اچر) ,ol ki sabah vaqtında şərbət içər

غاوشوی[۲۰]: تخم ایچون قونلمش خیار tuxum içün qoyulmuş xiyar

غبژی// غبجی[۲۱]: چقر یر çuqur yer

غفژ// غفج[۲۲]: چقر یر çuqur yer

۱۳ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ
۱٤ . ک.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م. یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

غوشای: ازم// اوزُم سلقمی üzüm salğımı

غوشای[۱]: تزک təzək

فصل الفاء

فجای[۲]: دیردکدن صکره اغجده قلان (اوزوم) dərdikdən sonra ağacda qalan üzüm

فراخی[۳]: کیکلک genlik

فراموشی[۴]: اونتمقلق unutmaqlıq

فربی[۵]: سمز səmiz

فروتنی: اَلچَقلِق alçaqlıq

فرغوی: طغان کبی بر قوش// طوغان toğan kibi bir quş

فری[۶]: آفرین afərin

فری[۷]: تحسین təhsin

فزای[۸]: فزودن لفظندن صیغهٔ امردر

فسوس کاری[۹]: ف fususkari

فهمهٔ کشتی: کمی کُرَکی//کورکی gəmi kürəgi

فهمهٔ کشتی[۱۰]: کمی سورجک اَغج gəmi sürəcək ağac

فصل القاف

قاطانقی[۱۱]: سوکو اوتی sevgi otı

قاقلی[۱۲]: بر اوت qaqlı

قطربی[۱۳]: بر نوعه اقجدر bir növ ağac

قلعی[۱۴]: قلای qalay

قی[۱۵]: قصمق qusmaq

فصل الکاف

کاچی// کاجی: بولَماج// بُلَماَج bulamac

کاربان سرای//کاروان سرای: ف karbansaray

کارفرمای[۱٦]: ایش بویروجی//اِش بیوریجی// بُیُرجِی iş buyurucı

کاس موی// کاسمو: قَاسق قِلی//قَسق قلی qasıq qılı

کاسنی: کینک// کُنَیک//کونیک günəyik

کاسنی[۱۷]: یوه yava

کاسنی[۱۸]: قصنی qasnı

کاشی[۱۹]: صرچه

کَپی// کبی: میمون meymun

کَبرنای: اوزان//اُوزُن//اوزون uzun

کدای: یقسل// یخسول// یُخسُل//یوقسل yoqsul

کَدی[۲۰]: اوکُت onut

کرامی[۲۱]: اولو ulu

کرامی[۲۲]: حرمتلو hörmətlü

کِرای: کراییدن کبی girayidən kibi

کرای[۲۳]: دُندُرمَق dondurmaq

---

۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱ . ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// م. معناسی یوخ// ف. معناسی یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ// م.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ل. یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۹. م. یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
۲۰ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۲ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۲۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ت.یوخ

کردنای[۱]: کباب چوره جک شش kabab çevirəcək şiş

کردنای[۲]: پرلاغوج pırlağuc

کردنای[۳]: اغلنجقلر جکرغی oğlancıqlar çınrağı

کرسی: ف kürsi

کرمی: اسّلک issilik

کَرنای: تخمکان tuxmakan

کره نای//کَرنای: صُرنه//صورنه//صرنا surna

کَری: اَولَک əvlək

کزای//کژنای: اصِرمق isırmaq

کسی: برکمسه// کمسه bir kimsə

کُستی : زنار// زننار zunnar

کسنی//کاسنی: قاصنی// قَصنی qasnı

کشاده روی[۴]: آچق یوزلولک açıq yüzlülük

کشاده روی: آچق یزلو// اَچُوق یوزلو açıq yüzlü

کِشتی: کَمِی gəmi

کُشتی[۵]: کورش طتمق//کُرش güraş tutmaq

کُشتی: کورش// کُرَش güraş

کشنی: اِرکَکلِک erkəklik

کفت کوی//کفتُ کو: سوزصاو//سوزصو sözsöv

کفت کوی// کفتُ کو[۶]: سوز کلجی söz gəlici

کَملی: تَنُور tənur

کمی//کمین[۷]: بوصو یِرِی//بصو یر//بُسُو //بوسو//پصو busu yeri

کندای: فالجِی falçı

کوزکانی: سَختیان saxtyan

کوش سرای: هرنه دنسه اشدوب ایو فهم ایده کشی// هرنه دیلسه ایشدوب فهم ایلیان// هرنه دنلسه اشدب ایو فهم ادن کشی// ایلمک hərnə eşidib fəhm edən kişi

کوش ماهی: مَرجَم قولاغی// مرچمزن قلاغی// مَرجَم قولغی mərçəm qulağı

کوهاموی[۸]: بر اویون آدیدر bir oyun adı

کوهری[۹]: بدل bədəl

کوهری[۱۰]: عوض əvəz

کوی[۱۱]: محله məhəllə

کوی[۱۲]: توب// طوپ top

کوی[۱۳]: سوز söz

کوی[۱۴]: سویله دیمکدر söylə

کی: قچن qaçan

کی: پادشاه// بر پادشاه آدی padşah

کیتی: جهان cahan

کیتی: جهان بزیجی// بیزه نجی cahan bəzətici

فصل الام

لای// لالی: چمور// چَمُر çamur

لامانی[۱۵]:دلکوجک لک//دلکجکلک dülkücüklük

لامانی[۱۶]: دلکجیلک dülkücülük

---

۱ . ک.یوخ//۰م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۷ . ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ل. یوخ
۱۲ . و.یوخ
۱۳ . ل. یوخ// و.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ل. یوخ// و.یوخ
۱٥ . ب.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ// ت.یوخ

لایِنی[۱]:بر نوعه کوکلک در قصه جق و یکلری طراجق bir növ gönləkdır qıssacıq və yanları daracıq

لچی// لجی: چِکَه çənə

لختی: بِرَز biraz

لوری: ف // مشهور قوش// بر قوش bir quş

لوری[۲]: شهور فرس

لوری[۳]: بر طایفه bir tayfa

فصل المیم

ماخجی//ماخچی: پالان آتی//پلان palan atı

مار افسای: ایلانجی//یلانجی//یِلَنجِی yılancı

مارماهی: ایلان بالغی// یلان بلق// یلن بلغی yılan balığı

ماردی[۴]: قزل qızıl

ماهی: بالِق// بلق balıq

متواری// متوار: کِزلُو gizlü

مرازی[۵]: مَرزَی// مرزَه mərəzə

مرازی[۶]: بر طاش bir taş

مردری[۷]: خاکی xaki

مرده شوی: اولو یویجی//اُلو یوییجی ölü yuyucı

مرغابی// مرغآب: اوردک// اُردک ördək

مرواری[۸]: انجُو incü

مری[۹]: ارسلان اوزرینه اتفاق ایدوب کوکل برله کتمک arslan üzərinə ittifaq edib könül birlə getmək

مژده کانی//مژدکانی: مُشتُلُق muştuluq

مستی[۱۰]: شکایت ایلمک رسمی şikayət eyləmək rəsmi

مشکوی: پتخانه// بُتخانه butxana

مَطری[۱۱]: چندری cındırı

مَطری[۱۲]: علم اوجی ələm ucı

مغنی: ف müğənni

منی: متکبرلک// مکتبر mütəkəbbirlik

منی[۱۳]: تکبرلک təkəbbirlik

منی: حماقت himaqət

موی: قِل// قیل qıl

موری: کُب// کوب// کوپ küp

موری: کوتک// کتک götük

موم کافوری: اَق مُوم aq mum

مهربانی: شفقتلولق//شفقتلولک şəfəqətluluq

مهمانی: قونقلق// قونَق لِق // قُنقلق qonaqlıq

می[۱۴]: سُجی// سوجی süci

می[۱۵]: شراب şərab

می[۱۶]: ادات حال نحو می برد

میان سرای: سرای اورته سی//اُرتَسی saray ortası

میشنای[۱۷]: ماططاق matataq

۱ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// م. یوخ
٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ// ب. یوخ
٦ .ک.یوخ// م.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ

۹ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ک.یوخ
۱٤ . ف. یوخ
۱٥ . ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٦ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

فصل النون

نای: بُغَز دِلکی// بغاز دَلکو// بوغز// بوغاز
boğaz dəligi

نای// نی: قامِش// قَمِش qamış

نای[١]: سِبسِی sibsi

نابی نا// نابینا: کورمَز// کُرامز görəməz

ناشی[٢]: رقیب rəqib

ناشی: ف naşi

نبی// نوی: خبرجی// خبر xəbərci

نعشی[٣]: معناسی یوخ

نُوی[٤]: مثل məsəl

نهادی// نهاری: قاعده qaidə

نهادی// نهاری[۵]: وضع vəz

نهاری[۶]: ازجق طعام که قشلق یه لر// ازجق طعام که صباح ینور// ینُر azacıq təam ki qoşluq yerlər

نهاری[٧]: صفرای کسجی səfray kəsici

نهالی: ف nahalı

نی: دودک// دُدُک duduk

نی[٨]: قمش qamış

نی: حرف نفی

نیکویی: اَیولک// آیلک əyülik

فصل الواو

وادی[٩]: دره dərə

وادی[١٠]: علت جذام باشد

وای: ف vay

وایلی// ویلی: م vay (وای)

ورزی: زنجیر zəncir

وسنی: قوما// قومَ quma

وشنی// وشی[١١]: قزل qızıl

وی: اول // اوکه ol\\ona

وی: حرف ندا

وی[١٢]: آدک ödək

فصل الهاء

هزارتوی[١٣]: قرق بایر qırq bayır

هستی: وارلِق varlıq

هشیاری: آیلق// آیولق// اَیقلِق ayıqlıq

همای : ف humay

هنی[١٤]: سکک sinən

هوازی[١۵]: نازک nazik

هی[١۶]: حرف نفی یعنی اتمه etmə

هیولی[١٧]: رنکسز و نقش سوز نسنه rəngsiz və nəqşsiz nəsnə

فصل الیاء

یارای[١٨]: مجال məcal

---

١٧ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت.یوخ
١ . ک.یوخ
٢ .م.یوخ//ف. یوخ//ل. یوخ//س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣ . ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . و.یوخ
٦ . ک.یوخ// م. یوخ
٧. ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
٨ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

٩ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٢ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٦ . ف. یوخ// ل. یوخ
١٧ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٨ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

یارای[1]: طاقت taqət

یاری: یارِلق yarlıq

یاری[2]: یاردم yardım

یکانکی[3]: یکلک yeklik

یکانکی[4]: برلق birlıq

یکبارکی[5]: بر کزدنلک bir kəzdənlik

یکچندی: برقچ// بر قاچ bir qaç

یکی[6]: بریسی birisi

---

١ . ک.یوخ// م.یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٢ . ک.یوخ
٣ . ف. یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

القسم الثانی

فی الافعال و لایجی منه الاباب واحد و هو باب النون

فصل الالف

آبادان کردن: عمارت ایلمک imarət eyləmək

آبدان//آبدن کردن[1]: م imarət eyləmək

آب تاختن[2]: سبمک səpmək

آبستن[3]: یکولو اولماق yüklü olmaq

آجستن[4]: اغج دنکلمک ağac dinkləmək

آجستن[5]: اغج دکمک ağac dikmək

آختن: قلج چَکمک qılıc çəkmək

آختن[6]: قلج چالمق qılıc çalmaq

آختن[7]: چاپمق// چپمق çapmaq

آختن[8]: نکندلمک nigəndələmək

آختن[9]: اکرتمک ögrətmək

آختن[10]: ادمان اتمک idman etmək

آراستن: بَزمَک// بیزه مک bəzəmək

آرایبدن: بَزمَک// بیزه مک bəzəmək

آرامانیدن:قرار اِتدُرمک/ ایتدرمک qərar etdirmək

آرامیدن: قرار اتمک qərar etmək

ارزیدن: بَهَایه دَکمَک bəhayə dəymək

اروندیدن[11]: کاهلنمک kahillənmək

آزردن: اِنجتمک incitmək

آزردن[12]: آزارلمق azarlamaq

آزرمانیدن[13]: حسرتلنمک həsrətlənmək

آزرم داشتن[14]: مَیل دُتمَق// مِیلّه دوتمق// میلله دُتمق meyllə tutmaq

آزرمیدن[15]: حُرمتلو طُوتمق hörmətlü tutmaq

آزمان خوردن[16]: حسرت چکوب غصلنمق həsrət çəkib ğüssələnmək

آزمان خوردن[17]: بر وقت اولمش اشه پشمان اولمق و تاسف اتمک bir vaqt olmuş işə peşman olmaq və təsüf etmək

آزمانیدن[18]: آزمان خوردن həsrət çəkib ğüssələnmək

آزمانیدن[19]: حسرتلنمق həsrətlanmaq

آزمودن: صِنَمق// سنمق sınamaq

آزیدن[20]:دَکَندَلَمَک//تِکَندَلَمک dikindələmək

آزیدن[21]: اکنه یله صرمق// صَرمَق sarımaq

---

١ . ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٢ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٣ . م. یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٥ . ک.یوخ//م. یوخ // ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . و. یوخ
٧ . س. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ک.یوخ
٨ . م. یوخ// ل.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٩ . م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٠ . م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١ . م. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ//ک.یوخ
١٢ .م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٣ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
١٥ . م. یوخ // ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ//ک.یوخ
١٦ . م.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ//ک.یوخ
١٧ . م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
١٨ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ//ک.یوخ
١٩ . م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
٢٠ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
٢١ . و. حاشیه ده: فی بعض النسخ ایکنه یله صَرمق

آژندن: اکلَمک eklәmәk

آژندن[1]: صنجمق sancmaq

آژندن: قیلله بر نسنه برکتمک qılla bir nәsnәyi bәrkitmәk

آسایانیدن: دِکلَندُرمک dinlәndirmәk

آساییدن[2]: دِکلَندِرمک dinlәndirmәk

آسودن// آساییدن: دِکلَنمَک dinlәnmәk

اسیری شدن[3]: تمام اولمق tamam olmaq

آشامیدن: اِچمَک// ایچمک içmәk

آشامانیدن: اِچِرمک içirmәk

آشردن// آشوردن: یُوغُرمَق// یغُرمق yoğurmaq

آشفتن[4]: دلُرمک// دلورمک dәlirmәk

آشفتن[5]:قَرِش مَرِش اولمق qarışmarış olmaq

اشکستن: صِنمَق// صنمک sınmaq

اَشُندن[6]: دَلورمک dәlürmәk

آغاریدن[7]: اصلامق// اصلمق islamaq

آغاریدن[8]: اصلَنمق// اِصلَنمک// islanmaq

آغاریدن[9]: یوغرمق yoğurmaq

آغاز کردن: باشلمق// بشلمق başlamaq

آغازیدن[10]: م başlamaq

آغالیدن[11]: قِیندُرمق//قندُرمق qındurmaq

آغشتن[12]: کَودَه اویشمق gövdә uyuşmaq

آغشتن: اِصلَنمق// اصلَمق islanmaq

آغشتن: طُغرِمق//طوغرِمق//دوغرمق toğrımaq

آغوشیدن: قوجمق// قُجمق qucamaq

افتادن: دُشمک// دوشمک düşmәk

افتاندن[13]: سلمک salmәk

افتیدن: دُشمک// دوشمک düşmәk

افراختن: یوجلتمک// یُجَلتمک// یُجلمک // یوجلمک yücәltmәk

افراشتن: یوجلمک// یُجلمک yücәlmәk

افراشتن[14]: یوجلتمک//یُجلتمک yücәltmәk

افروختن: یالِکلَنمق yalınlanmaq

افروختن[15]: یالکلنمق yalınlanmaq

افروزانیدن: یالکاندروق//یالِکلَندُرمق yalınlandırmaq

آفریدن: یَرَتمَق//یارتمق yaratmaq

افزاییدن: اَرتُرمق artırmaq

اَفزودن: ارتمق artmaq

افژولیدن: یلتمک yilәtmәk

افسانیدن[16]: حکایت ایتمک

افسرانیدن: طوکدرمق// طکدرمق// دُوندُرمق tondurmaq

افسردن: طکمق//طوکمق//دوکمق tonmaq

افشاردن[17]:هرزه سویلمک hәrzә söylәmәk

افشاندن[18]: سِلکمک// سِکلمک silkәmәk

افشاندن[19]: صچمق// صاچمق saçmaq

---

۱ . ک.یوخ
۲ . ک.یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٤ . ل. یوخ
٥ . ک.یوخ//م.یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ// س.یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۷ . ل. یوخ
۸ . ل. یوخ
۹ . ک.یوخ
۱۰ . ب.یوخ// ت. یوخ
۱۱ . ب.یوخ// ت. یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٤ . ک.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٥ . ف. یوخ // ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٦ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۷ . م. یوخ//س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ب.یوخ// ت. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ

افشرانیدن: صِقدرمق sıxdırmaq

افشردن: صِقمق sıxmaq

افکندن: بِرَقمق bıraxmaq

آکاهانیدن[۱]: اویارمق// اُیَرمق// اویَرمق uyarmaq

آکاهانیدن[۲]: طویدرمق// طُیرمق//طیدرمق duydurmaq

آکاهانیدن[۳]: طُیرمق maq duyur

آکاهیدن: ایانمق// اُینمق// اوینمق//اویانمق uyanmaq

آکاهیدن: طویمق// طیمق duymaq

آکندن: طِقمق tıxmaq

آکندن[۴]: طُلدُرمق doldurmaq

آلاییدن: بُلَشدُرمق// بولاشدِرمق// بولَشدِرمق bulaşdırmaq

آلودن[۵]: بَلَشمق// بولَشمق bulaşmaq

الفختن[۶]: قزنمق qazanmaq

الفغدن[۷]: ذخره قزنمق zəxirə qazanmaq

الفنجیدن[۸]: قزنمق qazanmaq

الیدن[۹]: صوجومق// صجمق sucımaq

آلیزیدن: سَکرِمک səgirmək

آمادن[۱۰]: حاضر اولمق hazir olmaq

آمادن[۱۱]: درلمک dərləmək

آمادن: یَرَقلَمَق yaraqlamaq

آماسانیدن[۱۲]: ششُرمک//شیشورمک şişirmək

آماسانیدن[۱۳]: ششدرمک şişdirmək

آماساییدن[۱۴]: شیشرمک// شیشورمک şişirmək

آماسیدن[۱۵]: شِشمک şişmək

آماهانیدن: شِیشرمک// شیشورمک şişirmək

آماهیدن: شِشمک şişmək

آمدن: کَلمک gəlmək

آمدشد کردن[۱۶]:کلش کیدش ایتمک -gəliş gediş etmək

آمرزیدن[۱۷]: یارلِغَمق// یَرلِغَمق yarlığamaq

آموختن: اُکرَنمک// اوکرنمک öɡrənmək

آمودن[۱۸]: حاضر اولمق hazır plmaq

آموزانیدن[۱۹]: اکرَتمک// اوکرتمک öɡrətmək

آموزیدن[۲۰]: اُکرَنمک öɡrənmək

آمیختن: قَرشمق qarışmaq

آمیختن[۲۱]: قرشدرمق qarışdırmaq

آمیزانیدن: قرشدرمق qarışdırmaq

آمیزیدن[۲۲]: قرشدرمق// قرشمق qarışmaq

آمیغتن[۲۳] : مثل انباشتن doldurmaq

انباشتن: طولدرمق// طُلدُرمق// دولدُرمق doldurmaq

---

۱ . ک.یوخ

۲ . ک.یوخ

۳ . م. یوخ //ف. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

٤ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ

٥ . ل. یوخ

٦ . م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

٧ . م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

٨ . م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

٩ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

١٠ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ

١١ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ

١٢ . ک.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ

١٣ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ//س. یوخ// ت. یوخ

١٤ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ // ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

١٥ . ف. یوخ// ت. یوخ

١٦ . ک.یوخ//م. یوخ//س.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

١٧ . ب.یوخ// ت. یوخ

١٨ . ف. یوخ

١٩ . ف. یوخ

٢٠ . ف. یوخ

٢١ . ک.یوخ//م.یوخ// س.یوخ//ل.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ

٢٢ . ک.یوخ

٢٣ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ

انبودن: دِوشرمک// دُشرمک düşürmək

انبوسیدن:
دوشرمک//دُشرمک düşürmək

انجالیدن: طویدرمق// طیدرمق duydurmaq

انجالیدن[۱]: یورومق//یورمق yormaq

انجامیدن[۲]: آخر اولمق axır olmaq

انجامیدن[۳]: آخر اتمک axır etmək

انجنیدن: انجتمک incitmək

انجنیدن: پاره لمق// پارَلَمق paralamaq

انجنیدن[۴]: اکلمک inləmək

انجوخدن[۵]: بورشمک bürüşmək

انجیدن[۶]: طُغرَمق// طوغرمق toğramaq

انداختن: آتمق atmaq

اندرخوردن[۷]: لایق اولمق

اندرخور شدن[۸]**:** لایق اولمق

اندوختن: قَزَنمق qazanmaq

اندودن: صِوَمق// صوه مق//صوامق sıvamaq

اندیدن: کاهل اولمق kahil olmaq

اندیشیدن[۹]: اندیشه ایلمک// اندشه اتمک əndişə eyləmək

اندیشیدن// اندشیدن[۱۰]: فکر ایتمک fikir etmək

اندیشیدن[۱۱]: غصه لنمق qüssələnmk

انکاریدن: صانمق// صَنمق sanmaq

انکاشتن: صَنمق sanmaq

آنک زدن[۱۲]: تخیل صورمق taxıl savurmaq

انکنیدن[۱۳]: طوقمق tıxmaq

انکیختن: قَبَرمق// قَپَرمق// قوپرمق qoparmaq

انکیزانیدن: قبرتمق// قپردمق qopartmaq

آوازدادن[۱۴]**:** چغرمق// چاغرمق çağırmaq

آوازدادن[۱۵]: اواز ویرمک avaz vermək

آوازیدن[۱۶]: چغرمق// چاغرمق çağırmaq

اوباریدن[۱۷]: یودمق yudmaq

اوباشتن[۱۸]: یودمق // یوتمق yutmaq

آوردن: کتورمک// کتُرمک gətirmək

آوریدن: یورَمق yormaq

اوزولیدن[۱۹]: قندرمق qındurmaq

اوکندن[۲۰]: برقمق bıraxmaq

آویختن: اَصمق asmaq

آونیدن[۲۱]**:** اوممق ummaq

آویزانیدن: اَصدُرمق asdırmaq

آهنجیدن[۲۲]: جان طوتمق can tutmaq

آهنجیدن: جان طرتمق can tutmaq

آهنک کردن[۲۳]**:**جان طوتمق can tutmaq

آهنک کردن[۲۴]**:**طرتمق// درتمق can dartmaq

---

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۲ . ل. یوخ
۳ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ// س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
٤ . م.یوخ//ل.یوخ//ف.یوخ// س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
٥ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و.یوخ//ب.یوخ// ت. یوخ
٦ . ف. یوخ
۷ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ // ب.یوخ// ت. یوخ
۹ . ل. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۲ . م. یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۱۳ . ک.یوخ//م.یوخ//س.یوخ//ل.یوخ// و یوخ//ب.یوخ//ت. یوخ
۱٤ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۱٥ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱٦ . م. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۷ . ک.یوخ// م. یوخ //س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۱۸ . ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ
۱۹ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۰ . ک.یوخ//م. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۱ . ک.یوخ//م.یوخ//س.یوخ// ل.یوخ// و.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۲۲ . ک.یوخ
۲۳ . ک.یوخ// ل. یوخ

آهنک کردن[1]: قصد ایلمک qəsd eyləmək

آهنک کردن[2]: قصد اتمک qəsd etmək

آهنکیدن: قصد ایلمک qəsd eyləmək

آهیختن: طرتمق tartmaq

آهیختن[3]: قلج بجاق چکمک qılıc biçaq çəkmək

آهیختن[4]: قصد اتمک qəsd etmək

آهیختن[5]: ایچرمک içərmək

ایستادن// استادن: طُورمق//طرمق durmaq

ایستانیدن// استانیدن: طورغوزمق//طرقوزمق / طرغوزمق//طورقزمق// طرغزمق duquzmaq

ایستیدن// استیدن: مثل ایستادن durmaq

فصل الباء

باختن// بازیدن: اویانمق// اُوینمق// اینمق oyanmaq

پاختن[6]: چپمق çıpmaq

بارانیدن: یاغدرمق// یَغدرمق yağdırmaq

باریدن: یَغمَق yağmaq

بازانیدن[7]: اوینتمق// اُینتمق oynatmaq

بازیدن: اویانمق// اوینمق oynamaq

باسیدن[8]: قُورُمق// قُرمق qorumaq

باسیدن[9]: قُرقمق// قورقمق qorxmaq

باشیدن: اولمق olmaq

باشیدن// پاشیدن: قاتلنمق qatlanmaq

پاشیدن: قاقلقمق // ققلقمق qaqılanmaq

پاشیدن// باشیدن[10]: اتمق atmaq

پاشیدن[11]: صَچمَق saçmaq

بافتن: طُقُمق// طوقمق// دُقِمق toxumaq

پالانیدن: سُزدُرمک süzdürmək

پالاییدن[12]: اوزَتمق// اوزَدمق uzatmaq

پالودن: سُزمک// سوزمک süzmək

بالستن//بالیشتن//بالشتن: صوکنه خیر اولسون دمَک// خیراتی sona xeyr olsun demək

بالیدن[13]: اُوزَمَق uzamaq

باورکردن: انانمق// اَنَنمق inanmaq

بایستن[14]: کَرَک اولمق gərək olmaq

پاییدن: کویمک// کُیمک güymək

پاییدن[15]: طرو طرمق//طورمق//درمق doru durmaq

پختن: بشمک//پشمک bişmək

بخستن: اویخوده خورلمق//اویقوده خرلمق// اویغوده// اویقده uyxuda xorlamaq

بخشاییدن: اَسِرکَمک əsirkəmək

بخشودن[16]: اَسِرکَمک əsirkəmək

بخشودن[17]: باغشلمق//بَغشلَمق bağışlamaq

بخشیدن: باغشلمق// بَغشلَمق bağışlamaq

---

۲٤ . ک.یوخ// ل. یوخ

۱ . ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ

۲ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ

۳ . م.یوخ // ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ // ب.یوخ// ت.یوخ

٤ . م.یوخ // ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ // ب.یوخ// ت.یوخ

٥ . م.یوخ // ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ // ب.یوخ// ت.یوخ

٦ . ک.یوخ//م.یوخ // ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ // ب.یوخ// ت.یوخ

۷ . س. یوخ

۸ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ

۹ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱۰ . ک.یوخ// م. یوخ // ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ

۱۱ . م. یوخ// ل. یوخ

۱۲ . ک.یوخ

۱۳ . م. معناسی یوخ

۱٤ . م. معناسی یوخ

۱٥ . ک.یوخ

۱٦ . ک.یوخ

۱۷ . ک.یوخ

بدرآمدن: طشره کلمک tışra gəlmək

پذیره شدن[۱]: قرشو اولمق qarşı olmaq

پذیره شدن[۲]: قرشولمق//قرشولمک qarşılamaq

پذیرفتن[۳]: قبول اتمک qəbul etmək

پذیرفتن[۴]: قبول ایلمک qəbul eyləmək

برازیدن: یارشمَق// یرَشمَق yaraşmaq

پراکندن: طَغِلمق// دغلمق dağılmaq

برآمدن: چقه کلمک çıxa gəlmək

پرانیدن: اُوچُرمَق// اوچورمق uurmaq

برآوردن// پرآوردن: چِقَرمَق çıxarmaq

برآوردن// پرآوردن[۵]:یترمک//ابترمک//ابتورمک

برآوردن// پرآوردن: یاپمق//یابمق yapmaq

برآوردن// پرآوردن[۶]: بشرمک başarmaq

برآوردن// پرآوردن: قالدرمق// قلدرمق qaldırmaq

پرتمیدن: تَبسَرمک təbsirmək

برخاستن: ارُو طورمق//اورطرمق//اوری درمق uru durmaq

بردن: اِلتمک ilətmək

پرداختن: تمام ایلمک tamam eyləmək

پرداختن[۷]: تمام اولمق tamam olmaq

پرداختن[۸]: قُرتُلمق qurtulmaq

برداشتن: قالدُرمق// قلدرمق qaldırmaq

برداشتن[۹]: کتورمک götürmək

برزیدن// بزریدن[۱۰]: اکن اکمک əkin əkmək

پرزیدن[۱۱]: طشله قیو طلدرمق taşla quyu doldurmaq

بزریدن// برزیدن[۱۲]: اکن اکمک əkin əkmək

پرسانیدن: صُردُرمق//صوردرمق sordurmaq

پرستیدن: طَپمق// طبمق tapmaq

پرسیدن: صُرمق// صورمق sormaq

برکردن: قالدُرمق// قلدرمق qaldırmaq

برکندن: قپرمق// قوپرمق//قبرمق qoparmaq

برنشستن: بنمک binmək

برنشستن: یوقارو اوتُرمق// یوقری اوتورمق yuxarı oturmaq

برنهادن[۱۳]: یقارو قومق//یوقارو قومق//یوقری قمق//یقار// یُقَرو yuxarı qoymaq

برنهادن[۱۴]: یوقارو قلدرمق yuqaru qaldırmaq

پرورانیدن: بسلتمک bəslətmək

پروردن[۱۵]: بسلمک bəsləmək

پرورده کردن[۱۶]: بسلمک bəsləmək

برون آوردن: چقرمق çıxarmaq

برون آوردن: طشره کترمک// طاشره کتورمک tışra gətirmək

برون آمدن: چقمق çıxmaq

برون آمدن: طشره کلمک tışra gəlrmək

پروندیدن:پوزه ونک دوتمق//پُزَونک دتمق// طوتمق pəzəvəng tutmaq

---

۱ . ک.یوخ// ل. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۲ . م. یوخ// ف.۱.یوخ
۳ . ت.یوخ
٤ . ک.یوخ//م.یوخ // ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ //و.یوخ// ب.یوخ
٥ . ک.یوخ//م. یوخ // ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ
٦ . ک.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ//م. یوخ //ف.یوخ//ل.یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ//م.یوخ //ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ //م. یوخ //ف. یوخ//ل.یوخ//و.یوخ// س.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . و. یوخ// ب.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//م. معناسی یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ .ک.یوخ//م.یوخ//ف..یوخ // ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . ب.یوخ
۱٤ . ک.یوخ//م. یوخ // ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ب.یوخ
۱٦ . م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

پرونده کردن// پروندکردن: پوزه ونک دوتمق// پُزونک طوتمق//دتمق pəzəvəng tutmaq

برهم شدن: بربری اوستنه اولمق// بربر اُستنه اُلمق// بری بری اوسته birbiri üstünə olmaq

پرمودن// پرهودن: اوتده صَرَرمق// اوددن صَرارمق// صَرَمق odda sararmaq

پرهیزکردن[۱]: پرهیز ایلمک pəhriz eyləmək

پرهیزکردن[۲]: یغلنمق yığılanmaq

پرهیزیدن[۳]: پرهیز ایلمک pəhriz eyləmək

پرهیزیدن[۴]: یغلنمق yığılanmaq

پریدن: اوچمق//اوجمق//اچمق uçmaq

بریدن[۵]:کَسمک kəsmək

پریزفت شدن: اوچُق طوتمق// اُچُق دوتمق// دتمق uçuq tutmaq

پزانیدن//پژانیدن[۶]: بشرتمک bişirmək

پزانیدن//پژانیدن[۷]: بشُرمک bişirmək

پژمرانیدن: صولدرمق// صلدرمق soldurmaq

پژمردن: صولمق// صلمق solmaq

پژمریدن: صولدرمق// صلدرمق soldurmaq

پژوهیدن[۸]: ایرتمک irtəmək

پژوهیدن[۹]: استمک istəmək

پژهان بردن[۱۰]: آرزو التمک arzu ilətmək

پژهیدن[۱۱]: آرزو التمک arzu ilətmək

پزیدن// پژیدن: بشرمک bişirmək

پزیدن//پژیدن: بشمک bişmək

بُزیدن: چمدلمک//جِمدِلمک çimdiləmək

پژیدن[۱۲]: اَویشمک əvişmək

بستن: بَغلمق bağlamaq

بسمل کردن: بوغزلمق// بغزلمق boğazlamaq

پسندیدن: بَکنمک bəgənmək

بسودن: دَکمک dəkmək

بسودن: دوتمق// دُتمق// طتمق tutmaq

بسودن: یُقَمَق // یوقَمق yuqamaq

بسیچیدن//پسیچیدن//پسجیدن: یرقلمق yaraqlamaq

بسیچیدن//پسیچیدن//پسجیدن: یَرَقلنمَق yaraqlanmaq

بشلیدن// پشلیدن: یاغمق// یُقَمَق//یوقامق yuqamaq

پلملیدن[۱۳]: چورشمک çəvrişmək

پناهیدن: صِغِنمق sığınmaq

پنداشتن: صنمق sanmaq

پند داشتن[۱۴]: اوکت دوتمق//اُکود طوتمق//اوکُد دُتمق ögüt tutmaq

بودن: اولمق olmaq

پوزیدن: عذر ایلمک üzr eyləmək

بوسیدن: اُپمک// اوبمک öpmək

پوسانیدن: چُرتمک çürütmək

---

۱ . م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ
۳ . م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . ک.یوخ
٥ . ب.یوخ
٦ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ .// و.یوخ// س.یوخ// ت.یوخ
٧ . ب.یوخ
٨ . م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ // ب.یوخ//ت.یوخ
١٠ . ک.یوخ
١١ . س. یوخ
١٢ . ک.یوخ//م. یوخ//ف.یوخ//س.یوخ//ل.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
١٣ . م. معناسی یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ

پوسیدن: چوریمک//چُرمک//چورمک çürümək
پوشانیدن: کَیدُرمک//کویدرمک geydirmək
پوشانیدن: ارتدرمک//اورتدرمک örtdürmək
پوشانیدن: یابدرمق// یاپدرمق yabdırmaq
پوشیدن[١]: کیمک geymək
پوشیدن[٢]: ارتمک// اورتمک örtmək
پوشیدن: یاپمق yabmaq
بوشکردن: کی دُرشمک//دورشمک key dürüşmək
پویانیدن: یُلدُرمک yildirmək
پوییدن: یِلمک yilmək
بوییدن: یِیلَمق yıylamaq
بوییدن[٣]: قوقمق qoqmaq
پهیدن: بَصمق basmaq
پچانیدن// پیچانیدن: صردرمق sarıdırmaq
پیچیدن: صرمق sarımaq
پیختن: اُلَمک ələmək
پیرابیدن// پیرانیدن: سپلتمک səpələtmək
پیراستن: سپلمک səpələmək
پیراستن[٤]: بزمک bəzəmək
پیکیدن[٥]: یومشلمق// یمشلمق yumuşalmaq
پیکیدن[٦]: یومشتمق yumuşatmaq
پیکیدن[٧]: یومشلتمق yumuşaltmaq
پیمودن: اولچمک// الجمک ölçmək

١ . ک.یوخ
٢ . ل. یوخ
٣ . ک.یوخ// و. یوخ
٤ . و. یوخ
٥ . ب.یوخ// ت.یوخ
٦ . ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ
٧ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ

پیوستن: اولَشمق// اولاشمق ulaşmaq
پیوسیدن: صنجو صَنجمق sancı sancmaq

فصل التاء

تابیدن: یلدره مق// یِلدِرمق yıldıramaq
تاختن: سکرتمک// سَکردَمک səgirtmək
تاختن[٨]: چاپمق çapmaq
تازیدن: م çapmaq
تازیدن: م səgirtmək
تاسه کرفتن: تاسه دوتمق//طوتمق// دتمق tasa dutmaq
تاسیدن: تاسه لنمق// تاسَلَنمق tasalanmaq
تافتن: دوغمق//دُقمق doqumaq
تافتن: دوغرمق//دُقرمق//دغرمق doqurmaq
تافتن[٩]: بوکمک// بکمک bükmək
تافتن: قُزمق qızmaq
تافتن[١٠]: قزدرمق qırdırmaq
تافتن[١١]: دُندرمک//دوندرمک döndərmək
تالیدن: چکْره مق//چکرَمق çınramaq
تراشیدن: یونمق yonmaq
تراویدن: صِزمَق sızmaq
ترسانیدن: قورقتمق// قرقتماق//قرقتمق qorqutmaq
ترسیدن: قُرقمق// قورقمق qorqmaq
ترشیدن: اَکِشمک əkşimək
ترکیدن// تراکیدن: یارلمق//یرلمق yarılmaq

٨ . م. یوخ
٩ . و. یوخ
١٠ . ک.یوخ
١١ . ل. یوخ

ترکیدن[1]: چتلمق//چاتلمق//جاتلمق çatlamaq

ترنجیدن:ینجوب صقمق encib sıqmaq

ترنجیدن[۲]: صقمق sıqmaq

تسبیدن: قِزمق qızmaq

تفریدن: قَوُرمق// قزمق qavurmaq

تفسیدن: تبسرمک//تپسرمک təbsirmək

تکیدن: سِکِرتمک səgirtmək

تلاویدن: صِزمق sızmaq

تمزدن: اپسم اولمق// ابسم əpsəm olmaq

تنبیدن: چزمک// جزمک çizmək

تنجیدن[۳]: مثل ترنجیدن sıqmaq

تن زدن[۴]: کج یتمک güci yetmək

تنسانیدن: طونجقدُرمق//طُنجدُرمق toncuqdurmaq

تنسیدن: طونجقمق// طنجقمق toncuqmaq

تنیدن: اورمجک آغ ارمک// اُرمجک örümcək ağ örmək

تنیدن[۵]: طغومق// طغمق//طوقمق// دقمق toqumaq

توانستن: کوج یتمک// کُج güci yetmək

توانیدن: م güci yetmək

توختن: ارکمک irkmək

توختن: قَزَنمق qazanmaq

تولیدن: صَنجمق// سَنجَمق sancmaq

تولیدن : اقلَمَق oqlamaq

تیره شدن: بولنمق// بولانمق bulanmaq

تیره شدن: قاقمق// قَقمق qaqimaq

تیزدادن: یللمک yilləmək

تیزیدن// تزیدن: م yilləmək

فصل الجیم

چاهیدن: اوشُمک//اُشُمک//اوشومک üşümək

چامیدن// جامیدن[۶]: اِشُمک işəmək

چاییدن: مثل üşümək

جخشیدن: طای بلکلمک tay bəlinləmək

چخیدن[۷]: بکلم بکلم المق büklәm büklәm olmaq

چربیدن: یاغلو اولمق// یغلو yağlu olmaq

چرخشت کردن:

چرست کردن: قرجلدمق qurculdamaq

چرستدن//چرستیدن[۸]:قرجلدتمق qurculdatmaq

چرانیدن[۹]: اوترمق otarmaq

چریدن: اوتلمق// اتلمق otlamaq

چسبانیدن[۱۰]: میل اتدرمک meyl etdirmək

چسبانیدن[۱۱]: میل ایلمک meyl eyləmək

چسبانیدن[۱۲]: یاپشدرمق// یپشدرمق yapışdırmaq

چسبیدن[۱۳]: میل اتدرمق// اتدرمک meyl etdirmək

چسبیدن//**جسبیدن**[۱۴]: میل ایلمک meyl eyləmək

---

۱ . ل. یوخ
۲ . ک.یوخ// م. معناسی یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۳ . ک.یوخ
٤ . ک.یوخ
٥ . ل. یوخ

٦ . ک.یوخ// ل. معناسی یوخ
۷ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ک.یوخ// ل. یوخ
۹ . ک.یوخ// م. یوخ // س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ
۱۳ . و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱٤ . م. یوخ// ف. یوخ

چسبیدن// جسبیدن: یاپشمق// یپشمق yapışmaq

جُستن: استمک istəmək

جَستن[1]: صچرمق sıçramaq

جَستن: سَکرِتمک// سکرمک səgirtmək

چشانیدن: طَطُرمق//طدُرمق//طاطدرمق taturmaq

چشیدن: ططمق//طتمق//طاطمق//طدمق tatmaq

چغزیدن[2]: قربغا اتمک// قربغه اُوتمک qurbağa utmək

جَفتن: اصمه دَرمک asma dirmək

جَفتن[3]: اصمه دوزمک asma düzmək

چفسانیدن: یاپشدرمق// یپشدرمق yapışdırmaq

چفسیدن: یابشمق// یپشمق yapışmaq

چقسیدن[4]: قازوق قاقمق// قزق ققمق qazuq qaqımaq

چقیدن[5]: قازوق قاقمق// قزق ققمق qazuq qaqımaq

چقیدن[6]: قیزمق qızmaq

چکانیدن: دمزرمق// طمزرمق damzırmaq

چکیدن// چکدن: دَمماق// طممق// طاممق dammaq

چلیدن: کَمُرمک// کمورمک gümürmək

چلیدن[7]: بَکرِمَک bəgirmək

چمیدن: تفرج ایلمک təfərrüc eyləmək

١ .م. یوخ
٢ م. یوخ
٣ .ک.یوخ
٤ . ل. یوخ
٥ . ک.یوخ
٦ . ک.یوخ
٧ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ// ت.یوخ

چمیدن[8]: میل ایلمک meyl eyləmək

جنبانیدن:دَبرندرمک//دپرندرمک dəbrəndirmək

جنبیدن[9]: دَبرنمک// دپرنمک dəbrənmək

جنکیدن: جنک اتمک// ادمک cəng etmək

جوشانیدن: قینتمق qaynatmaq

جوشیدن: قَینَمک// قینمق qaynamaq

جهانیدن: سکرتمک// سکردرمک səgirtmək

جهیدن: سَکرمک səgirmək

چیدن: درمک dərmək

چیره شدن// چره شدن: یورکلو// یره کلو// یرکلو اولمق yürəklü olmaq

چیره شدن// چره شدن: یکن اولمق yinən olmaq

چیره شدن[10]: جست و چالاک اولمق cüst və çalak olmaq

چیره شدن[11]: یوزسز اولمق yüzsüz olmaq

فصل الخاء

خابیدن: اویُمق// اویومق uyumaq

خاریدن: کجیمک// کجمک gicikmək

خاریدن: قَشِمق//قاشِمق qaşımaq

خاستن: اُرو طُرمق// اورو طورمق// درمق uru turmaq

خاییدن: چَینَمک çeynəmək

خبه کردن//خفه: بوغمق//بُغمق boğmaq

خبیدن: اایاغله بصمق// اَیغله ayağla basmaq

٨ . م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٩ . ب. یوخ
١٠ . ک.یوخ
١١ . ک.یوخ

خراشیدن: درمَلَمَق// طرمَلَمق dırmalamaq

خرامیدن: صَالنمق// صَلنمق salanmaq

خروشیدن: شنلکله جغرمق// چاغِرمق şənliklə çağırmaq

خریدن: صاتون المق// صَتون satın almaq

خزیدن: امکلمک iməkləmək

خزیدن[1]: سُرُنمک sürünmək

خزیدن[2]: سُرتنمک// سورتنمک sürtünmək

خزیدن : قالقمق// قلمق qalqmaq

خَستن: اوشنمق// اُوشَنمَک üşənmək

خسبانیدن[3]: یاتُرمق//یتورمق//یترمق yatırmaq

خسبانیدن[4]: یاتتمق yatıtmaq

خسبانیدن[5]: اویتمق uyutmaq

خسبیدن: یاتمق// یتمق yatmaq

خسبیدن: اویمق// ایومق// اویمک// ایمق uymaq

خشکمار کردن: بر سوزی بغایت صُرمق// غایتده bir sözi bəğayət sormaq

خفتن: ایومق//اویمق//اویمک//ایمق uymaq

خفتن: یاتمق yatmaq

خفتیدن//خفیدن: م yatmaq

خفتیدن//خفیدن: م uymaq

خفیدن[6]: اُکسُرمک//اوکسرمک öksüəmək

خفیدن[7]: بوغلمق// بغلمق boğalamaq

خلانیدن: صنجدرمق sancdırmaq

۱ ک.یوخ// م. یوخ// س. یوخ
۲ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۳ . م. یوخ// ف. یوخ
٤ . س. یوخ// بریوخ// ت.یوخ
٥ . ک.یوخ
٦ . ل. یوخ
٧ . ل. یوخ

خلانیدن[8]: صوقدرمق soqdurmaq

خلانیدن: باترمق// بترمق batdırmaq

خلیدن: صنجمق//صانجمق sancmaq

خلیدن: صوقمق// سقمق// صقمق //سوقمق soqmaq

خلیدن: باتمق// بتمق batmaq

خم دادن: اکِلمک əgilmək

خم دادن[9]: قورلمق qıvrılmaq

خم دادن[10]: قورمق qıvırmaq

خمیدن: م qıvrılmaq

خمیدن: م əgilmək

خندانیدن: کُلدُرمک güldürmək

خندیدن: کُلمَک// کولمک gülmək

خنیدن[11]: درملمق dırmalamaq

خوبانیدن//خوابانیدن: اویتمق// اُویُتمک uyutmaq

خوابیدن// خوبیدن[12]: اویمق//ایومق uymaq

خواندن//خوندن: اوقمق oqumaq

خوچیدن[13]: کوز یشرمق//کُز göz yaşarmaq

خورانیدن[14]: یمدرمک yemdirmək

خورانیدن: یدرمک yedirmək

خوردن[15]: یمک yemək

خوریدن[16]: یمک yemək

خوستن: دلمک// دیلمک diləmək

٨ . ک.یوخ
٩ . ل. یوخ
١٠ . م. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١١ . م. یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ
١٢ . ک.یوخ
١٣ . م. یوخ // ف. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
١٤ . ک.یوخ
١٥ . ک.یوخ// ل. یوخ
١٦ . ک.یوخ//م. یوخ//ف. یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

خوستن[۱]: استمک istəmək

خوسیدن: بورشمق// بُرُشمق buruşmaq

خوسیدن: دلی بورمق//بُرمق dili bururmaq

خوشیدن: خوش کلمک xoş gəlmək

خونانیدن: اوقتمق// اقتمق oqutmaq

خیانیدن[۲]: اغرلمق ağırlamaq

خیزانیدن: طرقزمق// طرقوزمق turquzmaq

خیزیدن: طُرمق// طورمق turmaq

خیسانیدن: اِصلَتمق islatmaq

خیسیدن: اِصلَمق islamaq

فصل الدال

دادن: ورمک vermək

داشتن: دوتمق//دُتمق//طتمق//طوتمق dutmaq

دامیدن: صَوُرمق// صاورمق savurmaq

دانستن: بلمک bilmək

دانیدن// داییدن: تَکَرلنمک təkərlənmək

درآغوش کردن: قوجمق//قوچمق qucçaq

درآغوش کردن[۳]: قوجقلمق qucaqlamaq

در آمدن: اچرو کلمک içəru gəlmək

در آوردن: اچرو کترمک//کتورمک içərü gətirmək

دراوانیدن[۴]: بجدرمک becdirmək

درخشانیدن: یلدرتمق yıldırtmaq

درخشاییدن[۵]: م yıldırtmaq

درخشیدن// درفشیدن: یلدرمق//یلدره مق yıldırmaq

دردکردن: اَغرِمق ağrımaq

درشدن: اچرو اولمق// اچری içərü olmaq

درشدن[۶]: اچرو کِرمک// اِچری içərü girmək

در کردن[۷]: اچرو ایلمک içərü eyləmək

در کردن[۸]: کورمک// کرمک girmək

درنک کردن: اَکلَنمک əglənmək

درنکیدن: م əglənmək

دِروانیدن[۹]: بچرمک biçirmək

دِروانیدن: بِجدُرمک// بچدرمک biçdirmək

درود کردن[۱۰]: سلام ایلمک salam eyləmək

درود کردن[۱۱]: سلام ورمک salam vermək

درود کردن[۱۲]: اسنلمک əsənləmək

درودکردن[۱۳]: اُکمک// اوکمک ögmək

دُرودن[۱۴]:م əsənləmək

دُرودن[۱۵]:م ögmək

دُرودن[۱۶]:م salam vermək

دَرون آمدن: اچرو کلمک içərü gəlmək

دَرون آمدن: اچرو کرمک içərü girmək

دِرویدن// درودن: بجَمک// بچمک biçmək

دریافتن: اکلمق anlamaq

---

۱ . ک.یوخ//م. یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ب.یوخ
۲ .م. یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//س. یوخ//و. یوخ//ت.یوخ//ب.یوخ
۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ف.یوخ// ل.یوخ//س. یوخ// و. یوخ// ت.یوخ
۴ . ک.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ // و. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۵ . س. یوخ// ب.یوخ
۶ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۷ . ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۸ . ل. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ// ت.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ
۱۱ . ل. یوخ
۱۲ . ل. یوخ
۱۳ . ل. یوخ
۱۴ . ب.یوخ// ت.یوخ
۱۵ . ب.یوخ// ت.یوخ
۱۶ . ب.یوخ// ت.یوخ

دریافتن: ارشمک irişmək

دریافتن: بولمق// بولماق bulmaq

دریدن: یرتمق yırtmaq

دزدیدن: اُغرلمق// اوغرلمق oğurlamaq

دمارآوردن:دکدنجه قِرمق dükədincə qırmaq

دمار آوردن[1]: دوکننجه قِرمق dükənincə qırmaq

دمیدن: افرمک// اوفرمک// افورمک//اورمک üfürmək

دمیدن: بتمک bitmək

دمیدن: بلورمک// بلرمک bəlirtmək

دوانیدن: سَکرتدُرمک//سکردمک səgirtdirmək

دوختن: دِکمک dikmək

دوخت کردن: کَپَدَه ایلمک//کبده kəpədə eyləmək

دوست داشتن: سَومَک sevmək

دوسانیدن: صوتدرمق// صوزدزمق sıvatdırmaq

دوسانیدن: یَپشدُرمق// یاپشدرمق yapışdırmaq

دوسیدن : صِوَمق suvamaq

دوسیدن : یپشمق// یاپشمق yapışmaq

دوشانیدن: صاغدرمق//صغدُرمق sağdırmaq

دوشیدن : صاغمق//صغمق sağmaq

دویدن[2]: سَکرتمک// سکرمق səgirtmək

دیدن: کُرمَک// کرمق// کورمک görmək

فصل الراء

راندن: سُرمک sürmək

ربابیدن: قاپدُرمق// قبدرمق qapdurmaq

۱ م.یوخ//ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲ . ک.یوخ

ربودن: قاپمق//قابمق//قپمق//قبمق qapmaq

رخشیدن[3]: یلدرمق yıldırmaq

رسانیدن: ارشدرمک irişdirmək

رَستن: قُرتِلمق// قورتلمق qurtulmaq

رُستن : بتمک bitmək

رِستن[4]: بچمک biçmək

رسیدن: ارشمک irişmək

رَفتن : کِتمک getmək

رُفتن: سُپُرمک süpürmək

رمانیدن: اُرکتمک// اورکتمک ürkütmək

رمیدن: اُرکمک ürkmək

رمیدن[5]: بلکمک bəlinmək

رنجانیدن: انجتدرمک// انجددرمک incitdirmək

رنجیدن: انجتمک // انجدمک incitmək

رنجیدن[6]: انجمک incimək

رندیدن: قَزِمَق qazmaq

رندیدن: بلله طبراق اَتمق//طپرق bellə topraq atmaq

روبانیدن: سُپُرتمک süpürtmək

رویانیدن: بِتُرمک// بتورمک bitürmək

رهاکردن: قُرتَرمق// قورترمق qurtarmaq

رهاکردن[7]: صلورمق//صلورمک//صالی ورمک salı vermək

رهانیدن[8]: م salı vermək

رهیدن: قُرتُلمق// قورتلمق qurtulmaq

۳ ک./ س. اصله درخشیدن
٤ . ک.یوخ
٥ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// س.یوخ
٦ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// س.یوخ
٧ . ک.یوخ
٨ . ب. یوخ

ریختن: دُکمَک// دوکمک dökmək

ریدن[۱]: تفیط اِتمک təfit etmək

ریدن[۲]: صجمق sıçmaq

ریزانیدن: دُکدُرمک dökdürmək

ریستن: بجتلمک// بجدلمک becətilmək

ریشتن: اَکرِمک əgrimək

ریهیدن[۳]: طپرآق اتمق// طپرق topraq atmaq

ریهیدن[۴]: طپرقمق topraqmaq

فصل الزاء

زادن: طُغمق// طوغمق toğmaq

ژاویدن : کَوشمک kəvşəmək

ژاویدن[۵]: چینمک çeynəmək

زاییدن: طُغرمق// طُوغرَمَق doğurmaq

زدن[۶]: طوغمق dökmək

زدن[۷]: ورمق// اُورمق urmaq

زداییدن: پاس آچمق pas açmaq

زداییدن[۸]: پاس آچدرمق pas açdırmaq

زدودن: م pas açmaq

زدودن: م pas açdırmaq

زفرفیدن: اَزَجُق یمک// اژجُک azacuq yemək

زنودن// زنویدن: سِکلَمَک siniləmək

زنودن// زنویدن: اولومق// اولُمق ulumaq

ژولیدن: اَسکمک əskimək

ژولیدن[۹]: دودلمک// ددلمک didəlmək

ژولیدن: صاچ بوزَرمق//ساچ saç bozarmaq

زهیدن[۱۰]: اقمق axmaq

زهانیدن[۱۱]: اققمق axıqmaq

زیستن[۱۲]: دِرلَمک dirilmək

فصل السین

ساختن: دُزمک//دوزمک düzmək

ساویدن: اَزمک əzmək

ساییدن: م əzmək

سپردن: اِصمَرلَمَق ismarlamaq

سپری شدن: تمام اولمق tamam olmaq

سپوختن: دُرتمک// دورتمک dürtmək

ستادن// ستدن: اَلمق almaq

سُتردن: یُلُمک yülümək

سُتردن[۱۳]: یونمق//یُنمق//یومق yonmaq

ستردن :ییمق //یمق yuymaq

سُتودن: اوکمک// اُکمک ögmək

ستیزیدن[۱۴]: اونکی نمک//انکیلنمک// انکلنمک önəgilənmək

ستیهیدن// ستهیدن[۱۵]: م önəgilınmək

سختن: قتلنمق // قَتلمق qatılanmaq

سراییدن : اَرلَمق// اِرلَمَک ırlamaq

سرکشته شدن[۱۶]: دَکزِنمَک dəgzinmək

---

۱ . ک.یوخ // س. یوخ
۲ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ل. یوخ
٤ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ
٥ . ک.یوخ
٦ . ک.یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . م. یوخ
۸ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// س.یوخ
۹ . ل. یوخ
۱۰ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//س.یوخ
۱۱ م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//س.یوخ
۱۲ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۱۳ . ک.یوخ
۱٤ . ب.یوخ
۱٥ . ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . ک.یوخ//لوغتلرده یوخ متیندن آلسنیبدر. :کاتوره معناسیندا

سرشتن//سرشدن: یوغُرمق//یُغورمق//یُغُرمق yoğurmaq

سِرنکیدن[۱]: یارچلشمق//یرچلشمق yarçılaşmaq

سِرنکیدن: یارچلنمق yarçılanmaq

سِرنکیدن : کیک ایلمک gen eyləmək

سُرفیدن: اُوکسُرمک//اکسُرمک öksürmək

سرودن: اَرلَمق// ارلمک ırlamaq

سَزیدن: لایق اولمق layiq olmaq

سُفتن: دلمک dəlmək

سفلیدن: سِقلَق ورمک// ورمق sıqlıq vermək

سُفلیدن// سرفیدن[۲]: اُکسُرمک// اوکسُرمک öksürmək

سکالیدن: یاوز صَنمق//یَوز yavuz sanma

سکیزیدن: صَوجُمق//صُجمق//اصوچمق sucumaq

سناب زدن: یُزمک// یوزمک yüzmək

سنجیدن: طَرتمق tartmaq

سنجیدن[۳]: تراز طوتمق taraz tutmaq

سوختن: کوینمک// کُینَمک göynəmək

سودن: اَزمک əzmək

سودن: سُرتمک sürtmək

سوزانیدن:کیندُرمک//کویُندرمک göyündürmək

سوک داشتن[۴]: یاص دوتمق//یاس طوتمق//ادتمق yas dutmaq

فصل الشین

شاریدن: چاغلمق// چَغلمق çağlamaq

شاشیدن: اِشمک işəmək

شاشیدن: سبمک// سپمک səpmək

شاشیدن[۵]: سَپَلَمک səpələmək

شایستن: یاره مق// یَرَمق yaramaq

شاییدن: لایق اولمق layiq olmaq

شبلیدن//شفلیدن: صقلق// سِقلَق ورمک sıqlıq vermək

شتابانیدن: اودرمک ivdürmək

شتافتن// شتافدن: اَومَک ivmək

شخشیدن: طوقنمق// دُقُنمق toqunmaq

شخودن: درملَمَق// طِرمَلمق dırmalamaq

شخولیدن: چغرمق çağırmaq

شخولیدن: کشنمک kişnəmək

شدن: اولمق olmaq

شدن[۶]: کتمک getmək

شرمیدن[۷]: اوتَنمَق utanmaq

شُرّیدن : چِرلَمق// جرلَمق çırlamaq

شستن: یومق// یُمق yumaq

شفلیدن//شبلیدن[۸]: صقلق ورمک sıqlaq vermək

شکار کردن: اَو اَولَمق av avlamaq

شکافتن//کافتن: یارمق// یرمق yarmaq

شکردن[۹]: فیل شکار کردن

شکردن// شکار کردن[۱۰]: اَو اَولمق av avlamaq

شکرفیدن: دَرِک اولمق dərin olmaq

شکرفیدن: عجبلمک// عجبلمق əcəbləmək

---

۱ . ک.یوخ
۲ . ت. یوخ
۳ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و.یوخ
۴ . ک.یوخ

۵ .ک.یوخ// س. یوخ
۶ .ک.یوخ
۷ . س. یوخ
۸ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ
۹ م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// ب.یوخ//س. یوخ//و.یوخ
۱۰ . ک.یوخ

شکرفیدن[۱]: تعجب ایلمک təəcüb eyləmək

شکستن: صِنمَق// صمق sımmaq//sınmaq

شکفتن: عجبلمک// عجبلمق əcəbləmaq

شُکفتن: چچکلنمک// چچکلنمق çiçəklənmək

شکوختن[۲]: سملجیب نزاعَه دُرمق// طورمق// سمجلیوب// طُرمق// دورمق sümülcüyüb nizaa turmaq

شکوخیدن[۳]: سملجیوب نِزاعَه دتدرمق sümülcüyüb nizaa dutdurmaq

شکیفتن// شِکفتن: چچک اچلمق çiçək açılmaq

شمردن: صَیمق saymaq

شمیدن: شِوان ایلمک şıvan eyləmək

شمیدن: ییلمک yilmək

شمیدن : قوقلمق// قوقمق// ققولمق// قخولمق qoqulamaq

شناسانیدن[۴]: اَکلَتدرمق anlatdırmaq

شناسانیدن: اکلتمق anlatmaq

شناختن: اکلمک// اکلمق anlamaq

شناوکردن//سناب: صوده// صودَ یُزمک suda yüzmək

شنجیدن: انجتمک// انجدمک incitmək

شنوانیدن: اشتدُورمک eşitdürmək

شنودن: اشتمک// اشتدمک eşitmək

شنیدن//شنودن: م eşitmək

شوخیدن: الدملیک ایلمک// الدَملِک ildəmlik eyləmək

شورانیدن: دَلُرتمک dəlürtmək

شورانیدن: قرشدرمق// قارشدرمق qarışdırmaq

شوریدن: دَلُرمک dəlürmək

شوریدن[۵]: قَرِشمق qarışmaq

شوریدن[۶]: قرشتمق// قرشدرمق qarışıtmaq

شولودن[۷]: اندیشلنمک əndişələnmək

شولیدن[۸]: اندیشه لنمک// انده شه لنمک// اندشلنمک əndişələnmək

شویانیدن: یودُرمق// یُودُرمک yudurmaq

شیفتن: مثل شوریدن

شَییدن: دقنَمق daqınmaq

فصل الطاء

طبیدن //طلبیدن: طَلَبَمق yələbləmaq

طرازیدن[۹]: طوی الملک toy ilmələmək

طرازیدن: طون علملمک ton ilmələmək

طلبیدن: طلب اتمک tələb etmək

طیره شدن[۱۰]: قاقمَق qaqımaq

فصل الغین

غالیدن: یان اوزرنه یُوَه لنمق// یانه ازره یولَنمق// یانی اوزرینه یوالنمق yanı zərinə yuvalanmaq

غِراسیدن// غَرمیدن[۱۱]: قَقِمق qaqımaq

---

۱ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و.یوخ//ت.یوخ
۲ . م. یوخ// ل. یوخ
۳ . ک.یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۴ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۵ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۶ . ک.یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۸ . ل. یوخ
۹ . ک.یوخ
۱۰ . س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// م. یوخ//ف.یوخ

غرّیدن[۱]: کورله مک gürləmək

غرّیدن: ککره مک// کُوکَرُمک gügrəmək

غرّیدن[۲]: کَرِنمک gürünmək

غژیدن[۳]: بربری اوستنه یغمق// بربر اُستنه bir-biri üstünə yıqmaq

غَس کردن[۴]:چَتوکه پِس دیمک çətügə pis demək

غلتانیدن: یوه لندرمق//یولندرمق yuvalandırmaq

غلتانیدن[۵]: یوه لنمق// یولنمق yuvalanmaq

غلتیدن: یوه لمق// یولمق yuvalamaq

غلتیدن//غلطیدن[۶]: یوه لنمق// یوولنمق yuvalanmaq

غنجه کردن[۷]: یُوغُرمق yoğutmaq

غنشیدن: هرزه سُیلمک// سویلمک hərzə söyləmək

غنودن: امزقُنمق// اِمزغنمق imızğınmaq

غوریدن کشکورمک//کشکرمک küşkürmək

غولانیدن[۸]: قِناتمق// قَینَتمق qaynatmaq

غولیدن[۹]: قِنامق// قَینمق qaynamaq

غویه زدن[۱۰]: یایوق یاپمق yayuq yapmaq

فصل الفاء

فاخیدن: پَامُق ددمک//پمق دتمک pamuq didmək

۱ .م.یوخ//ف.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . م. یوخ
۳ . ب. یوخ
٤ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// ب.یوخ//س. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
٥ . ک.یوخ
٦ . م. یوخ// ف. یوخ// ل.یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۷ . ک.یوخ//م. یوخ// ل.یوخ// ب.یوخ//س. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ
۸ . ک.یوخ
۹ . ک.یوخ
۱۰ . ک.یوخ//م.یوخ// ل.یوخ// ب.یوخ//س. یوخ// و. یوخ//ت.یوخ

فتادن[۱۱]: دشرمک düşürmək

فتادن: دُشمک// دوشمک düşmək

فِتالیدن: اَزُب اشغا دُکمک// اوزب اشغه دوکمک üzüb aşağı dökmək

فُتودن: سوزده توقف ایلمک//سزده sözdə təvəqüf eyləmək

فراختن: یقرو کترمک// یقارو کتورمک yuqaru götürmək

فراختن[۱۲]: ککیمک//ککنمک//کلمک// کیکمک genimək

فراشیدن: دوشمک// دُشمک//دوشه مک düşmək

فراشیدن: تنی چمقشمق təni çımqışmaq

فراموش کردن: اونتمق// اُنتمق unutmaq

فرخمیدن// فاخیدن: پامق ددمک pamuq didmək

فرستادن: درمک // دِریمک dirimək

فرسودن: اُوصَنمق usanmaq

فرسودن: یِکرَنمک yinrənmək

فرسودن: ددلمک didilmək

فرمودن: بویرمق//بیورمق//بیُرمق buyurmaq

فرهیختن: صِرتمق sırıtmaq

فروآمدن// فرود: اشغه کلمک//اشغا aşağa gəlmək

فروآمدن// فرود[۱۳]: اشغه انمک// اشغا aşağa enmək

فرو بردن: یوتمق// یُتمق yutmaq

فروختن: صَتمَق// صاتمق satmaq

۱۱ . ک.یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ
۱۳ . ک.یوخ

فرورفتن: طالمق// طلمق talmaq

فرورفتن: باتمق//باطمق// بتمق batmaq

فریبانیدن: آلدَتمق aldatmaq

فریختن: دنک اولمق dəng olmaq

فریفتن: الده مق// آلدَمق aldamaq

فزودن: آرتمق artmaq

فسردن: دوکمق// طوکمق// طکمق tonmaq

فشردن: صِقمق sıqmaq

فشاندن: سلکمک silkəmək

فکندن: بِرَقمق buraqmaq

فلخمیدن: مثل فسردن tonmaq

فلخودن: چکدی ارتمق//چکد çigidi arıtmaq

فلخودن: سَچی آرتمق//صجی saçı arıtmaq

فنجیدن: کرنمک gərinmək

فنجیدن[١]: کونمک göyünmək

فهمیدن: آکلمق anlamaq

فصل الکاف

کارانیدن: آکدُرمک//اکدرمق əkdürmək

کارانیدن: اشلتمک işlətmək

کاریدن: اکمک// اکمق əkmək

کاریدن[٢]: اِشلمک işləmək

کاستن: آکسمک əksimək

کاستن[٣]: اکسلمک əksimək

کاشتن: آکن آکمک// اکمک əkmək

کافتن//شکافتن[٤]: یارمق// یرمق yarmaq

کاویدن: یر قزمق yer qazmaq

کاوهیدن: دبرتمک// دپرتمک dəbrətmək

کاهانیدن: آکسدُرمک əksidürmək

کاهیدن: آکسِلمک əksilmək

کاهیدن[٥]: آکسِمک əksimək

کاییدن: یفعل لمک//یفعلمک yəfəlləmək

کداختن: اَرِمک ərimək

کدازانیدن: اَرتمک əritmək

کذاشتن//کداشتن : قُومَق qomaq

کذارانیدن[٦]: قدرمق qodurmaq

کذرانیدن[٧]: کُچرمک köçürmək

کذشتن// کذاشتن[٨]: کُچمک köçmək

کرازیدن: صالنب نازیله کتمک// صالنوب نازله sallanıb nazilə getmək

کرانیدن: دوتدرمق//دتدرمق//دتدورمق// دوترمق dutdurmaq

کرایستن: صَلَمق salmaq

کراییدن[٩]: میل اتمک meyl etmək

کراییدن: میل ایلمک meyl eyləmək

کراییدن[١٠]: ورمق// وارمق varmaq

کُراییدن: مثل کرایستن salmaq

کرد آمدن: درِلمک dərilmək

کرد آمدن: جمع اولمق cəm olmaq

کرد آوردن: دوشُرمک dəvşürmək

---

١ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٢ . ک.یوخ
٣ . م. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . م// ل. اصله شکافتن

٥ . ب.یوخ//ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٧ . ب.یوخ
٨ . ب.یوخ
٩ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// و. یوخ// س.یوخ
١٠ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ

کرد آوردن: جمع ایلمک cəm eyləmək

کرد کردن: م cəm eyləmək

کردن : اَیلمک eyləmək

کردانیدن: دکزندُرمک dönüzindürmək

کردانیدن[۱]: دُندرمک döndərmək

کردانیدن: دکزمک dönüzmək

کردیدن: دکزنمک dönzinmək

کردیدن: دکزیمک dönzimək

کردیدن: دنمک dönmək

کرسیدن: درَشمک dürüşmək

کرفتن: دوتمق// دُتمق// طوتمق dutmaq

کرویدن: انانمق inanmaq

کریانیدن[۲]: اغلتمق// اغلاتمق ağlammaq

کریختن: قچمق// قجمق qaçmaq

کریزانیدن: قچرمق qaçırmaq

کریز کردن[۳]: چاره ایلمک çarə eyləmək

کریستن : اَغلمق// اَغلامق ağlamaq

کُزارانیدن// کزرانیدن: اودَدمک // اوده مک// اودتمک ödədəmək

کزاردن: اوده مک// اودَمک ödəmək

کِزانیدن: اصرتمق// اِصِرمق isıetmaq

کِزاییدن[۴]: مثل کرایستن

کُزاییدن[۵]: زیان ایلمک ziyan eyləmək

کُزاییدن[۶]: زیان اتمک ziyan etmək

کَزیدن: اِصِرمَق isırmaq

کُزیدن: اورندلمک// اُرُندلمک// اورندولمک üründüləmək

کسترانیدن//کوسترانیدن: دوشتمک// دُشتمک döşətmək

کستردن: دوشمک// دُشمک döşəmək

کستریدن[۷]: دُشمک//دوشمک döşəmək

کُسلاندن// کوسلاندن: اُزدرمک// اوزدَرمک üzdərmək

کُسستن//کوسستن: اَزمک// اوزمک üzmək

کُسستن//کوسستن: اُزلمک// اوزلمک üzülmək

کسیختن[۸]: م üzmək

کشادن: اَچمق// اَجمق açmaq

کَشتن: دُنمک// دونمک dönmək

کُشتن: دَپَلَمق//دَپَلَمک// دپه لمک dəpələmək

کشتی کرفتن[۹]: کرش ایلمک güreş eyləmək

کشتی کرفتن[۱۰]: کُرَش دوتمق// دُتمق// کورش طوتمق gürəş dutmaq

کشودن[۱۱]: اَچِلمق//اجلمق açılmaq

کشودن[۱۲]: اچمق açmaq

کشیدن: چکمک çəkmək

کفتن: سُیلمک// سویلمک söyləmək

کفانیدن[۱۳]: چاتلدرمق// چتلتدرمق çatlatdırmaq

کفانیدن[۱۴]: دتدُرمک ditdürmək

---

۱ . ک.یوخ
۲ . ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
٤ . م. یوخ
٥ . ک.یوخ//س. یوخ// و. یوخ //ت.یوخ
٦ . ک.یوخ//م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ
۷ م. یوخ
۸ م. یوخ
۹ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۱۰ م. یوخ
۱۱ . ت.یوخ
۱۲ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ// و. یوخ// س.یوخ//ب.یوخ
۱۳ . ب.یوخ
۱٤ . ب. یوخ

کفیدن[۱]: چتلمق çatlamaq

کفیدن[۲]: دتمک// دودمک ditmək

کماریدن: صرتمق sırıtmaq

کماشتن[۳]: صِرِتمق sırıtmaq

کماشتن[۴]: اِسمَرلَمق// اِصمَرلمق ismarlamaq

کمان بردن: شک اتمک şək etmək

کمان بردن: ظن اتمک zən etmək

کمانیدن: م zən etmək

کُم شدن: یتمک yitmək

کُم کردن: یِتُرمک// یتورمک yitirmək

کمین کردن[۵]: پصو قورمق pusu qurmaq

کُمیزیدن//کمیزدن: اُشُمک işəmək

کنجانیدن[۶]: صِغِرمَق sığırmaq

کنجیدن: صِغمَق sığmaq

کندانیدن: قِزدرمق qazdırmaq

کندن: قازمق// قزمق qazmaq

کندیدن: ییمق //ییمک yiyimək

کوارانیدن: سِکُرمک// سکرمق sinrümək

کوارانیدن[۷]: سِکُرتمک sinürtmək

کواریدن[۸]: سِکرمک// سکورمک sinirmək

کواریدن[۹]: سکمک sinmək

کواژه کردن: قینمق qaynamaq

کواژه کردن: صولَمق// صویلمق soylamaq

۱ . ک.یوخ
۲ . ک.یوخ
۳ . ک.یوخ//م.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۴ . ت.یوخ
۵ . م. یوخ//ف.یوخ// ل.معناسی یوخ// س.یوخ// ب.یوخ// ت. یوخ
۶ . ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . ب.یوخ//ت.یوخ
۸ . ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . ک.یوخ

کواژه کردن[۱۰]: یمرده رفودن اَیلمک// ارُفدن yumurda rəfüdən eyləmək

کواژه کردن[۱۱]: یمرده رفودن اَولمق yumurda rəfüdən olmaq

کوپانیدن: دُکدُرمک// دوکدرمک dögdürmək

کوزیدن: یلمک// یللمک yelləmək//yelmək

کوش داشتن[۱۲]: قلاق دتمق qulaq dutmaq

کوش داشتن[۱۳]: دکلَمک dinləmək

کوش کردن: م. dinləmək

کوشیدن: دورشمک// دُرُشمک dürüşmək

کوفتن: دوکمک// دُکمک dögmək

کویانیدن: سُیلتمک// سُویلتمک söylətmək

فصل اللام

لابه کردن: یلوارمق// یلورمق// یالورمق yalvarmaq

لابیدن:یالورمق//یَلوارمق//یلوَرمَق yalvarmaq

لافیدن: اوکُنمک// اُکُنمک ögünmək

لرزانیدن: دترَتمک ditrətmək

لرزیدن: دِترَمک ditrəmək

لغزانیدن: طایندرمق// طیندرمق tayındırmaq

لغزیدن: طاینمق// طینمق tayınmaq

لنجیدن: طَرتمق// طارتمق tartmaq

لنکیدن: آغسَمَق ağsamaq

لوغیدن: صاغمق// صَغمق sağmaq

لیسانیدن: یلتمق // یالتمَق yalatmaq

۱۰ . م. یوخ// ف.یوخ//ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ
۱۱ . ک.یوخ// ل. یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۳ . م. یوخ

لیسیدن: یلمق// یالَمق yalamaq

فصل المیم

مالیدن: اُومق ovmaq

مالیدن[۱]: سِلمک silmək

مالیدن: دُرُتمک dürtmək

ماندن: قالمق// قَلمق qalmaq

ماندن[۲]: قُومَق qomaq

ماندن[۳]: یورُلمق yorulmaq

مانستن: بکزمک bənzəmək

مچیدن: قرومق// قورومق qorumaq

مخیدن: حرکت اتمک hərəkət etmək

مردن: اولمق// اولمک// اُلمک ölmək

مزیدن// میزیدن: اَممک əmmək

مسیدن// مچیدن: قروَمق// قورومق qorumaq

مکیدن: اممک əmmək

مولیدن[۴]: اکلنمک əglənmək

موییدن: صاغو صاغمق// صغو صغمق sağu sağmaq

میچودن: قِورمق qavırmaq

میرانیدن: اُلدرمق// اُلدرمک öldürmək

میزیدن: مثل مکیدن əmmək

فصل النون

ناریدن: اولَلمَق ulalamaq

نازیدن: نازلنمق// نزلنمق nazlanmaq

۱ . ک.یوخ// ف. یوخ
۲ . ل. یوخ
۳ . ف. یوخ
۴ . ب.یوخ//ت.یوخ

ناکرویدن[۵]: اننممق inanmamaq

نالیدن: اِکلمک inləmək

نامیدن[۶]: اَد قومق ad qomaq

نامیدن[۷]: اوقومق oqumaq

نبشتن: یازمق// یزمق yazmaq

نخشیدن: قفا کموکن اوتمق qafa kəmügin dutmaq

نشاندن[۸]: اُوترمق oturmaq

نشاندن: دکمک dikmək

نشخوار کردن[۹]: کَوشِمک gəvşəmək

نشستن[۱۰]: اوترمق oturmaq

نغزیدن: کوکچک اولمق//کوکجک gökcək olmaq

نکاریدن[۱۱]: نقش ایلمک nəqş eyləmək

نکاریدن[۱۲]: نقش اتمک nəqş etmək

نکاشتن[۱۳]: نقش ایلمک nəqş eyləmək

نکاشتن: جزمک// چزمک//چوزمک cizmək

نکاه‌داشتن: صقلیو دوتمق// دُتمق saqlayu dutmaq

نکاه داشتن[۱۴]: صقلمق saqlamaq

نکاه کردن//نکاکردن: بَقمق baqmaq

نکاه کردن[۱۵]: کورمک görmək

نکاه کردن[۱۶]: نظر اتمک nəzər etmək

۵ . ک.یوخ
۶ . ب.یوخ//ت.یوخ
۷ . م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// و. یوخ
۸ . ک.یوخ//م. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۹ . فعل لوغتلرده یوخ متندن آلینیب
۱۰ . ل. یوخ
۱۱ . ک.یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۲ . م. یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ
۱۳ . س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۵ . م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// و. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ

نکرستن: بقمق baqmaq

نکریدن: بقمق baqmaq

نکوهیدن: خورلمق// خُرلمق xorlamaq

نکوهیدن[۱]: قنمق qınamaq

نمودن: کُسترمک// کوسترمک göstərmək

نمودن[۲]: کُزکمک gözükmək

ننک داشتن[۳]: عار دوتمق// دُتمق ar dutmaq

ننک داشتن[۴]: عارلنمق arlanmaq

نواختن: اوخشمق// اُخشَمق oxşamaq

نوازیدن: اوخشمق oxşamaq

نَوَرانیدن//نوردانیدن[۵]: دُردُرمک dürdürmək

نَوَردیدن: دُرمک dürmək

نوشانیدن: اچرمک içirmək

نوشیدن: اچمک içmək

نوشتن// نوشدن: یازمق// یزمق yazmaq

نویدن: امزقنمق// امزغنمق imızğınmaq

نوید دادن: عوض ویرمک//ورمک əvəz vermək

نویسانیدن//نوسانیدن[۶]: یازدرمق yazdırmaq

نهادن: قومق qomaq

نهاریدن[۷]: قُرقمق// قورقمق qorqmaq

نهانیدن[۸]: کزلنمک gizlənmək

نُهفتن[۹]: کزلنمک gizlənmək

نُهفتن[۱۰]: اورتمک// ارتمک örtmək

---

۱ . ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ//ل. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۲ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۳ . ک.یوخ// ف ۲. یوخ// س. یوخ //ت.یوخ
٤ . م. یوخ// و. یوخ
٥ . ک.یوخ
٦ . ب. یوخ
۷ . و. یوخ// ب.یوخ
۸ .ک.یوخ// م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و.یوخ
۹ . ب. یوخ
۱۰ . ل. یوخ // و. یوخ

نُهفتن[۱۱]: کزلمک gizləmək

نیوشه کردن: دلکوجلک ایلمک// دُلکجلک dülkücülük eyləmək

نیوشیدن[۱۲]: اِشِتمَک eşitmək

فصل الواو

واپکیدن: آغِزه اتمق ağıza atmaq

واخیدن: دِتمک ditmək

وارانیدن[۱۳]: قسرمق qusurmaq

واریدن: بجتلمک// بجدلمک becətlmək

وارنیدن[۱۴]: قسدرمق qusdurmaq

واکردن: یاپمق// یبمق // یپمق yapmaq

واکردن: اچمق// اَجمق açmaq

ورخاستن[۱۵]: ارو طرمق uru turmaq

ورداشتن[۱۶]: الرو کترمک ilərü götürmək

ورداشتن[۱۷]: یقارو دتمق yuqaru dutmaq

ورکردن: اَتمق atmaq

ورکردن: قالدُرمق// قلدرمق qaldırmaq

ورکردن[۱۸]: یلمق yılmaq

ورزیدن: دُرشمک dürüşmək

وزیدن: اَسمک əsmək

وشکردن:کی دُورشمک//درشمک key dürüşmək

فصل الهاء

هاندن: اومک evmək

---

۱۱ . م. یوخ// ف. یوخ// ل. یوخ// س. یوخ//و.یوخ
۱۲ . ک.یوخ// ت. یوخ
۱۳ . م. یوخ//ف. یوخ//ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ
۱٤ . م. یوخ// ف. یوخ// س. یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٥ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱٦ . م. یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ//و.یوخ//س.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۷ . ک.یوخ//م.یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// ب.یوخ//ت.یوخ
۱۸ . ک.یوخ//م. یوخ// ف.یوخ// ل.یوخ// س.یوخ// و.یوخ//ت.یوخ

هراسانیدن: اورکتمک//اَرکتمک ürgütmək

هراسانیدن[۱]: بَلِکلَنمک bəlinlətmək

هراسانیدن[۲]: قرقوتمق//قورقتمق//قرقتمق qorqutmaq

هراسیدن: قُرقمق// قورقمق// قُوقمق qorqmaq

هراسیدن: اُرکمک ürkmək

هراسیدن[۳]: بَلِکلمک bəlinləmək

هست کردن: وار ایلمک var eyləmək

هست کردن[۴]: صورت ورمک sürət vermək

هستیدن: وار ایلمک var eyləmək

هستیدن[۵]: صورت ورمک sürət vermək

هواسیدن: تَبسَرمک təbsirmək

هوس کردن[۶]: تَبسَرمک təbsirmək

هوس کردن: ف// هوس اتمک həvəs etmək

هشتن//هیشتن: قومق// قمق qomaq

هشیدن: قومق// قمق qomaq

فصل الیاء

یادکردن: اَکْمَق anmaq

یارستن[۷]: اویلمق uyalmaq

یارستن// یاریدستن: ادپلُمک// اُدَبلمک ədəbləmək

یاری دادن: یاردم ویرمک// ورمک yardım vermək

یاریدن: اغاج اوُیْمَق// اغج اُیمق ağac oymaq

یازیدن: گَرنمک gərinmək

یازیدن[۸]: اَسنَمک əsnəmək

یازیدن[۹]: ال اوزتمق əl uzatmaq

یافتن: بولمق bulmaq

یاوه شدن: یتمک yitmək

یاوه کردن: یتُرمک// یتورمک yitürmək

یخشودن: قشاغلمق// قشغی لمق// قشغولمق qoşağlamaq

یخشودن[۱۰]: یاره لمق// یرَلمق yaralmaq

ینجودن: یاره لمق// یرَلمق//یرنمق yaralmaq

---

۱ . ک.یوخ
۲ . ک.یوخ//م. یوخ
۳ . ک.یوخ
٤ . ل. یوخ
٥ . ل. یوخ
٦ . ب. یوخ
۷ . ک. یوخ
۸ . م. یوخ
۹ م.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ//و.یوخ
۱۰ . ک.یوخ// م.یوخ// ف.یوخ//ل.یوخ//س.یوخ//ب.یوخ//ت.یوخ

تتمه فیها القواعد و الامثله

اعلم کما ان الصرفیین جعل الفعل و مایشتق منُه میزانا و بینا زنوا غیره به و کذلک جعلنا ما یرادفه فی الفارسی اعنی **کردن** و ما یُخرج منه میزانا و بینا فیه القواعد و الامثله لیقاس علیه غیره مهما امکن و انما بینا بالعربی لان تفسیر الفارسی بالفارسی لاینفع فی غیر العجمیه زیاده نفع

الامثله المختلفه

کرد (فعل ماضی) ایلدی برکمسه کچمش زمانده eylədi bir kimsə keçmiş zamanda

کند (فعل مضارع)، ایلربرکمسه کلجک زمانده eylər bir kimsə keçmiş zamanda

کردن (مصدر)، ایلمک eyləmək

کننده (اسم فاعل)، ایلیجی eyləyici

کرده (اسم مفعول)، ایلنمش eyləmiş

نکرد (جحد)، ایلمدی eyləmədi

هنوزنکرد (مبالغه جحد) دخی ایلمدی daxı eyləmədi

نمی کند (نفی حال)، ایلمز شمدکی حالده eyləməz şimdiki halda

نکند (نفی مستقبل)، ایلمز کلجک زمانده eyləməz gələcək zamanda

هر آینه نکند(تأکید نفی مستقبل)، البته ایلمز کلجک زمانده əlbətə eyləməz gələcək zamanda

بُکُند (امر غایب)، ایلسون eyləsün

مکند (نهی غایب)، ایلمسون eyləməsün

کن (امرحاضر) ایله سن eylə sən

مکن (نهی حاضر) ایلمه eyləmə

کردن کاه (اسم زمان اسم مکان) ایلمک زمانی eyləmək zamanı

آلت کردن (اسم آلت) ادجک التی[۱] edəcək aləti

یک بار کردن (بناء مره[۲]) بر کره ایلمک bir kərə eyləmək

یک کونه کردن (بناء نوع) بر درلو ایلمک bir dürlü eyləmək

کننده تر (افعل تفضیل) اِدِجرَک[۳] edəcirək

۱. ک. ایلمک التی
۲. ک. یک باری کردن - باب امر
۳. ک. ایلجی رک

کننده یک (تصغیر) ادجِجَک edəcicək

المطره الماضی المعلوم

کرد(فعل ماضی مفرد غایب) ایلدی بر کیمسه کچمش زمانده eylədi bir kimsə keçmiş zamanda

کردند (فعل ماضی جمع غایب) ایلدلر کچمش زمانده eylədi keçmiş zamanda

کردی (فعل ماضی مفرد مخاطب) ایلدک سن کچمش زمانده eylədin sən keçmiş zamanda

کردید (فعل ماضی جمع مخاطب) ایلدکز سز کچمش زمانده eylədiniz siz keçmiş zamanda

کردم (نفس متکلم وحده) ایلدم بن کچمش زمانده eylədim bən keçmiş zamanda

کردیم (نقس متکلم مع الغیر). ایلدک بز کچمش زمانده eylədik biz keçmiş zamanda

اعلم انه لافرق فی الصیغ الفارسیه بین المذکر و المونث و التثنیه و الجمع لفظا بل یمتارکل منها (عن الاخر) بحسب القراین فلذلک أنخصرت الامثله فی الستنه و کیفیته اشتقاق **کرد** من **کردن** و البواقی منه طاهر للمتوجه بادنی توجه

الماضی المجهول

کرده شد (فعل ماضی مفرد غایب) ایلندی کچمش زمانده eyləndi keçmiş zamanda

کرده شدند (جمع غایب) ایلندلر کچمش زمانده eyləndilər keçmiş zamanda

کرده شدی (مفرد غایب) ایلندک کچکش زمانده eyləndin keçmiş zamanda

کرده شدید (جمع مخاطب) ایلندکز کچمش زمانده eyləndiniz keçmiş zamanda

کرده شدم (نفس متکلم وحده) ایلندم بن کچمش زمانده eyləndim bən keçmiş zamanda

کرده شدیم (نفس متکلم مع الغیر) ایلندک بز کچمش زمانده eyləndik biz keçmiş zamanda

المنضم الی لفظ اسم المفعول.

الحکایت عن الحال الماضی المعلوم

می کرد (مفرد غایب) ادردی edərdi

می کردند (جمع غایب) ادرلردی edərlərdi

می کردی (مفرد مخاطب) ادردک edərdin

می کردید (جمع مخاطب) ادردکز edərdiniz

می کردم (نفس متکلم وحده) ادردم edərdim

می کردیم (نفس متکلم مع الغیر) ادردک edərdik

و من المجهول

کرده می شد (مفرد غایب) ایلنردی eylənürdi

کرده می شدند (جمع غایب) ایلنرلردی eylənürlərdi

کرده می شدی (مفرد مخاطب) ایلنوردک eylənürdün

کرده می شدید (جمع مخاطب) ایلنوردکوز eylənürdünüz

کرده می شدم (نفس متکلم وحده) ایلنوردم eylənürdüm

کرده می شدیم (نفس متکلم مع الغیر) ایلنوردک eylənürdük

بزیاده کلمه فی علی الماضی الاصلی فی المعلوم و علی الفرعی اعنی شد فی المجهول ثم هنا امثلات اخر یفید کا منها نوعا من الاخبار عن الماضی. منها نحو[1].

کرده است (مفرد غایب) اتمشدُر etmişdür

کرده اند (جمع غایب) اتمشلردر etmişdürlər

کرده ای (مفرد مخاطب) اتمشسندر etmişsəndür

کرده اید (جمع مخاطب) اتمش سزدر etmişsizdür

کرده ام (نفس متکلم وحده) اتمشمدر etmişimdür

کرده ایم (نفس متکلم مع الغیر) اتمشزدر etmişizdür

لفظ است رابط تفید الثبوت اذا اتصلت بکلمه مفتوح الاخر یحب اثبات الفها خطا و اما لفظا فیجوز حذفها و اثباتها کما هنا و اذا اتصلت بساکن الاخر یجب حذفها لفظا و خطا. نحو نیکست و بدست و غیرهما. و قد بحذف تائه لفظا و قد یحذف هی بالکلیه و یکتفی بکسر آخر الکلمه. نحو این دیکرست و آن دیکر. بکسر الراء و لفظه اند کلمه یفید الجمعیه وحال الفها کحال الف لفه است علی ما لایخفی و کثیرا ما یحذف دالها و الظاهر آنها هی لفظ است ولکن قلبت سنه نونا و تاوه دالا فعلی هذا الهمزه فی المخاطب و المتکلم مختصر منها و اختلاف حرکتها بملایمه مابعدها و منها نحو

کرده بود (مفرد غایب) اتمشدی etmişdi

کرده بودند (جمع غایب) اتمشلردی etmişlərdi

کرده بودی (مفرد مخاطب) اتمشدک etmişdün

کرده بودید (جمع مخاطب) اتمشدلر etmişdilər

---

[1]. در نسخه مجلس از اینجا به بعد معانی افعال صرف شده نوشته نشده است و از نسخه کتابخانه ملی افزوده شده است.

کرده بودم (نفس متکلم وحده) etmişdim

کرده بودیم (نفس متکلم مع الغیر) etmişdük

بابراز الضمایر فی ماضی بودن المنضم الی لفظ اسم المفعول و منها نحو

کرده بوده است : اتمش مش etmişmiş

کرده بوده اند : اتمش لرمش etmişlərmiş

کرده بوده ی : اتمش مشسن etmişmişsən

کرده بوده اید : اتمش مشسز etmişmişsiz

کرده بوده ام : اتمش مسن etmişmişim

کرده بوده ایم : اتمش مسز etmişmişiz

باظهار الرابط مفردا و جمعا و منها بحو

می خوست کردن : اتسه کرکدی etsə gərəkdi

می خوستند کردن : اتسلر کرکدی etsələr gərəkdi

می خوستی کردن : اتسک کرکدی etsən gərəkdi

می خوستید کردن : اتسکز کرکدی etsəniz gərəkdi

می خوستم کردن : اتسم کرکدی etsəm gərəkdi

می خوستیم کردن : اتسوز کرکدی etsüz gərəkdi

بضم مایفید الحکایه عن الحال الماضیه المشتقه من خواستن الی المصدر و الحاق الضمایر بالاول و منها نحو

توانست کردن : اده بلدی edə bildi

توانستند کردن : اده بلدلر rdə bildilər

الح بالظهار الضمایر فی الجزء الاول الدی هو ماضی توانستن و منها نحو

توانسته است کردن : اده بلمشدر edə bilmişdür

توانسته اند کردن : اده بلمشلردر edə bilmişlərdür

الح بالرابط کما مرّ و منها نحو

می توانست کردن : اده بلوردی edə bilürdi

می توانستند کردن : اده بلورلردی edə bilürlərdi

الح بزیاده مایفید الحکایه عن الحال الماضییه لتوانستن علی المصدر باظهار الضمایر فی المزید و منها نحو

بایست کردن : اتمک کرک اولدی etmək gərək oldı

بایستند کردن : اتمک کرک اولرلردی etmək gərək olarlardı

الح بزیاده ماضی بایستن مع ضمایره علی المصدر و منها نحو

می بایست کردن : اتمک کرک اولردی etmək gərək olardı

می بایستند کردن : اتمک کرک اولرلردی etmək gərək olrlardı

الخ . بزیاده مایفید الحکایه مع ضمایر و منها نحو

بایسته است کردن : اتمک کرک اولمشدر etmək gərək olmuşdur

بایسته اند کردن : اتمک کرک اولمشلردی etmək gərək olmuşlardı

الح بالرابطه کما مرّ مرارا و منها نحو

شایست کردن : اتمکه یردی etməgə yaradı

شایستند کردن : اتمکه یاره دلر etməgə yaradılar

شایستی کردن : etməgə yaradun

الی آخر. بزیاده ماضی شایستن مع الضمایر و منها نحو

شایسته است کردن : اتمکه یاره مشدر etməgə yaramışdur

شایسته اند کردن : اتمکه یاره مشلردُر etməgə yaramışlardur

شایستهٔ کردن : اتمکه یاردلردی etməgə yaramışlardı

الح بالرابط و منها نحو

می شایست کردن : اتمکه یارردی etməgə yarardı

می شایستند کردن : اتمکه یاره مش سن etməgə yararlardı

الح. بمایفید الحکایه مع الضمایر و منها نحو

کرده شده بود : ایلنمشدی eylənmişdi

کرده شده بودند : ایلنمشلردُر eylənmişlərdür

کرده شده بودی : ایلنمشدُک eylənmişdür

الح. بزیاده اسم مفعول شدن و ماضی بودن بعد مفعول الاصل باتصال الضمایر الی الثالث و منها نحو

کرده شده بوده است : ایلنمش مش eylənmişmiş

کرده شده بوده اند :ایلنمشلرمش eylənmişlərmiş

الخ بالرابطه کما عرفت و هذا المقدار مما یتعلو بالماضی کاف المبتدی فاذا اردت تعدیه هذا القواعد الی غیر هذا المصدر من المصادر فاخذف فیها مثل ما حذفنا فیه ورد هناک عین مازدنا هنا حتی تفیدک تلک هذا المعانی ولکن لاتفعل ان ما ذکر تحت کل منها من القیود هو مایسعمل کل فیه عرفا لاعین مایفید مفرد انه فی الاصل ثم اعلم انه قد ظهر من المذکورات ان الیاء المشتاقه التحتانیه المکسوره ما قبلها یفید الخطاب و قد یجی ایضا للمصدریه اما وحدها کما فی ساکن الاخر نحو مردی ای الرجولیه اومع الکاف الفارسی کما فی متیحرک الاخر نحو زندکی ای الحیتیه و للتنکیر نحو مردی ای رجل من الرجال و للنسیه کما فی لغه العرب ظاهر.

المضارع المعلوم

کند (فعل مضارع مفرد مذکر غایب) اِدَر بر کمسه کلجک زمانده یه شمدکی حالده edər bir kimsə gələcək zamanda ya şimdiki halda

کنند (جمع غایب) اِدرلَر کلجک زمانده یه شمدی حالده edərlər gələcək zamanda ya şimdiki halda

کنی (مفرد غایب) ادرسن کلجک زمانده یه شمدکی حالده edərsən gələcək zamanda ya şimdiki halda

کنید (جمع مخاطب) ادرسز سز کلجک زمانده یه شمدکی حالده edərsiz gələcək zamanda ya şimdiki halda

کنم (مفرد متکلم وحده) اِدَرِن بن edərən bən

کنیم (نفس متکلم مع الغیر) ادرز بز edəriz biz

بحذف نون کردن و قلب رایه نونا قلبا ابدالیا ولیس اشتقاق المضارع فی الفارسی من المصدر قیاسا بل سماعی الا یری ان الخاء من ساختن ینقلب الی الزاء نحو سازد ومن شناختن الی السین نحو شناسد ومن فروختن الی الشین نحو فروشد ولکن انقلابه الی الزاء اکثر و کذا لام ینضبط حال کل مصدر فی اشتقاق مضارعه منه. فمن اراد ان یتکلم بالفارسی فعلیه ان

یحضر المصادر و یضبط مضارع کل منها من الافواه و یقین غیره علی ما فی هذا الکتاب ثم یمارس ثم. اعلم کما ان المضارع فی العربی یحتمل الحال و الاستقبال لکن بدخول السین اوسوف یخنص بالاستقبال و بدخول اللام للحال کذلک فی الفارسی یحتملهما لکن بدخول کلمه می یخنص للحال نحو می کند و بدخول الباء یختص بالاستقبال نحو بکند. و هذا الباء یکون مضموما اذا کان اول المضارع مضموما کما هنا و کذا.

اذا کان یاء او میما و ان لم یکمنا مضمومین نحو بُبُرد و بفتح الثانی فی الثانی و بمیرد .

و اما اذا کان مفتوحا او مکسورا یکون الباء بکسورا نحو بداند و بشناسد.

و اما اذا کان اول المضارع همزه ینقلب بعد دخول هذا الباء و النون او لمیم النافیین یاء نحو بیفتد و نیفتد و میفت من افتادن. و کذا من غیره مما فی اوله الهمزه.

المضارع المجهول

کرده شود (مفرد غایب) ایلنر کلجک زمانده eylənər gələcək zamanda

کرده شوند (جمع غایب) ایلنرلر کلجک زمانده eylənərlər gələcək zamanda

کرده شوی (مفرد غایب) ایلنرسن کلجک زمانده eylənərsən gələcək zamanda

کرده شوید (جمع مخاطب) ایلنرسز کلجک زمانده یه شمدکی حالده eylənərsiz gələcək zamanda ya şimdiki halda

کرده شوم (نفس متکلم وحده) ایلنرن بن کلجک زمانده یه شمدکی حالده eylənərən bən gələcək zamanda ya şimdiki halda

کرده شویم (نفس متکلم مع الغیر) ایلنرز بز کلجک زمانده یه شمدکی حالده eylənəriz biz gələcək zamanda ya şimdiki halda

بزیاده مضارع شدن بعد اسم المفعول و ابراز الضمایر فی المضارع و یجوز زیاده الباء و کلمه من المذکورین فی اول هذا المضارع ایضا لیختص لاحد المحتملین و هنا امثلات اخر یفید کل منها نوعا من الاخبار عن المضارع او الحال کما کان فی جانب الماضی کذلک و منها نحو

خوهد کردن اتسه کرک etsə gərək

خوهند کردن اتسه لر کرک etsələr gərək

خوهی کردن اتسک کرک etsək gərək

خوهید کردن اتسکز کرک etsənüz gərək

خوهم کردن اتسم کرک etsəm gərək

خوهیم کردن اتسوز کرک etsüz gərək

و منها نحو

نواند کردن اده بلور edə bilür

توانند کردن اده بلورلر edə bilürlər

توانی کردن اده بلورسن edə biıürsən

الح. و منها نحو

باید کردن ادمک کرک edmək gərək

بایند کردن ادمک کرکلر edmək gərəklər

ال اخر. و منها نحو

شاید کردن اتمکه یارر etməgə yarar

شایند کردن اتمکه یاررلر etməgə yararlar

باتصال الضمایر فی الکل الی الزواید التی هی مضارع خواستن و مضارع توانستن و مضارع بایستن و مضارع شایستن و یجوز ادخال المذکورین فی اولها ایضا لللاختصاص المذکور و یجوز حذف الدال من تواند فی الفرد فقط. وح یفید معنی مجهولیا نحو توان کردن می توان کردن.

ثم اعلم انه بحری الاستفهام فی کل ما بحری فیه الخبر بلفظ الخبر بعینه. لکن یفرق بینهما بحرکه المتکلم عند المتکلم کما لا یخفی المصدر.

اعلم ان المصدر یحی علی الطریق المشهور. نحو **کردن** اِدمَک edmək مفردا و **کردنها** اِدمکلر edməklər بزیاده الهاء و الالف فقط جمعا. و اما ما یدکر مثالا للجمع فی اکثر المدونات المتداوله اَعنی کردنیها. وما یکون علی وزنه من سایر المصادر. فلیس بجمع المصدر بل لما یدک علی المعدلمعنی یدل علیه المصدر یعنی **کردنیها** جمع کردن ادجک edəcək . ای المعد للفعل و **خوردنیها** جمع **پوشیدنی** کیجک eyəcək . و قد یذکر الماضی و الامر و یرادُ بهما المصدر نحو **کفت کوی** سیلمک söyləmək و **زدکیر** وُرمق و دُتمق vurmaq və dutmaq . للمتکلم و الاضرب و الاخذ. و من ثم یجوز فی کل ما یترکب مع المصدر ممامضی حذف النون. و استعمال الباقی علی صیغه الماضی نحو بایست کرد و باید کرد وقس علیهما غیرهما. وقد یوجد المعنی المصدری بالباء کمامر و بایصال الشین المعجمه الی آخر صیغه الامر نحو دانش و پرورش و روش. للعلم و التربیه و الذهاب. و اذا ارید ان یحعل المصدر مجهولا حی بلفظ شدن بعد لفظ اسم المفعول نحو **کرده شدن**

اَیلَنمَک eylənmək . و کذا فی غیره. ثم ان المصدر کما لایحتمل الضمایر فی العربی. ولکن یضاف الیها نحو فعله فعلهما فعلهم الی آخره. کذلک فی الفارسی نحو

کردنش اُنک اتمکلکی anun etməkligi

کردن او م. anun etməkligi

کردن ایشان انلرک اتمکلکی anlarun etməkligi

کردن انان م. anlarun etməkligi

کردنت سنک اتمکلک sənün etməkligün

کردن تو م. sənün etməkligün

کردن تان سزک اتمکلکز sizün etməkliginüz

کردن شما م. sizün etməkliginüz

کردنم بنم اتمکلکم bənim etməkligim

کردن من م. bənim etməkligim

کردن ما بزم اتمکلکمز bizim etməkligimüz

فظهر ان الشین المعجمه ضمیر الغایب و التاء ضمیر المخاطب و المیم ضمیر المتکلم. و لایبعد ان یکون کردنت مختصرا من **کردن تو** و **کردن** تاُ من **کردن توان** و **کردنم** من **کردن من** و الحذف و الاختصار کثیر فی الفارسی جدا.

اسم الفاعل

کننده اِدجِی edici

بزیاده النون الساکن و الهاء الغیر الملفوظ علی لفظ المضارع للمفرد. وقد یفید هذا الهاء مع الاسماء المرکبه المفتوحه الا و اخر الداله علی العدد معنی آخر نحو

یک ساله بر یللق bir yıllıq

دو ساله اِکی یللق iki yıllıq

چهار مرده دُرت ارلک dört ərlik

و غیرها

و هذا معنی کلی قیاسی فی مثل هذا الترکیب کننده کان بزیاده لفظ کان علی المفرد. و القاعده فی اخذ جمع الاسم فی الفارسی. ان الاسم لایح اما ان یطلق علی الحیوان او علی

الجماد. فالاول بالالف و النون اذا کان آخره ساکنا نحو. آدمیان و جانوران. و بالکاف الفارسی قبل ذینک الالف و النون ان کان متحرکا نحو کننده کان و فرشتکان و خوجکان.
و اما الثانی قبا لالف و الهاء غالبا نحو آسمانها و زمینها . وقد یوخذ معنی اسم الفاعله من غیر المشتق عقارنه لفظ کر نحو **زرکر** التونجی altuncı و **کفشکر** و غیرهما. او لفظ بان نحو باغبان و کشتی بان. او لفظ دار نحو باجدار.و علم دار. او مشتق مختصر مناسب لما یراد منه الفاعل نحو جوهرشناس و آش پز. اصلهما جوهرشناسند و آش پرند.
و اما طریقه الصفه المشتبهه فبزیاده الالف فی آخر صیغه الامر نحو. **دانا** و **شنوا** و **توانا و** فی المفرد للراسخ فی صفته العلم و السمع و الطاقه. و بزیاده الیاء و الالف الاخر و النون فی الجمع نحو **دانایان.**

اسم المفعول

کرده . بزیاده الهاء الغیر الملفوظ فی آخر الماضی بعد الفتحه للمفرد کرده کان بزیاده لفظ کان کما فی اسم الفاعل للجمع و لاستواء المذکر و المونث و التثنیه و الجمع الفارسی. لایجی من اسم الفاعل و المفعول و الصفه المشبهه الا لفظان.
و اما نحو.

کننده است اِدجیدَر edicidür

کننده اند اِدجیلردُر edicilərdür

کننده یی ادجی سن edicisən

کننده اید ادجی سز edicisiz

کننده ام ادجی بن edici bən

کننده ایم ادجی یُز ediciyüz

فغیر مختص بها بل یخری فی کل اسم یحمل علی الاخر نحو به است به اند و خوب است و خوبند و بدست و بداند و غیرها مطلقا

الجحد المعلوم

نکرد (مفرد غایب) اتمدی کچمش زمانده etmədi keçmiş zamanda

نکردند (جمع غایب) اتمدلر کچمش زمانده etmədilər keçmiş zamanda

نکردی (مفرد مخاطب) اتمدک کچمش زمانده etmədin keçmiş zamanda

نکردید (جمع مخاطب) اتمدکز کچمش زمانده etmədiniz keçmiş zamanda

نکردم (نفس متکلم وحده) اتمدم بن کچمش زمانده etmədim bən keçmiş zamanda

نکردیم (نفس متکلم مع الغیر) اتمدک بز کچمش زمانده etmədikz keçmiş zamanda

بزیاده النون المفتوحه فی اول الماضی.

الجحد المجهول

کرده نشد ایلنمدی eylənmədi

کرده نشدند. ایلنمدیلر eylənmədilər الخ. بزیاده تلک النون فی اول الجزء الثانی و یجوز زیادتها فی الاول .

معلوم مبالغه الجحد

هنوز نکرد دخی ایلمدی daxı eyləmədi

هنوز نکردند دخی ایلمدیلر daxı eyləmədilər الخ. بزیاده لفظ هنوز فی اول الجحد.

مجهول مبالغه الجحد

هنوز کرده نشد دخی ایلنمدی daxı eylənmədi

هنوز کرده نشدند دخی ایلنمدیلر daxı eylənmədilər الخ بزیاده ایضا ای لفظ هنوز

معلوم نفی الحال

نمی کند (نفی حال) ایلمز شمدکی حالده eyləməz şimdiki halda

نمی کنند ایلمزلر شمدی حالده eyləməzlər şimdiki halda

نمی کنی ایلمزسن شمدکی حالده eyləməzsən şimdiki halda . الی آخره بزیاده ذلک النون المذکور فی اول کلمه می المفیده للحال.

مجهول نفی الحال

کرده نمی شود ایلنمز شمدکی حالده eylənməz şimdiki halda

کرده نمی شوند ایلنمزلر شمدکی حالده eylənməzlər şimdiki halda الی آخره بزیاده ما یفید نفی الحال من شدن مابعد صیغه اسم المفعول.

معلوم نفی المستقبل

نکند ایلمز کلجک زمانده eyləməz gələcək zamanda

نکنند ایلمزلر کلجک زمانده eylənməzlər şimdiki halda

نکنی ایلمزسن کلجک زمانده eylənməzsən şimdiki halda. الی آخره بزیاده المذکور فی اول المضارع.

مجهول نفی المستقبل

کرده نشود ایلنمز کلجک زمانده eylənməz gələcək zamanda

کرده نشوند ایلنمزلر کلجک زمانده eylənməzlər gələcək zamanda

کرده نشوی ایلنمزسن کلجک زمانده eylənməzsən gələcək zamanda بزیاده ما یفید نفی المستقبل من شدن فیما بعد اسم المفعول.

معلوم تاکید نفی المستقبل

هر آینه نکند البته ایلمز کلجک زمانده əlbətdə eyləməz gələcək zamanda

هرآینه نکنند البته ایلمزلر کلجک زمانده əlbətdə eyləməzlər gələcək zamanda

هرآینه نکنی البته ایلمزسن کلجک زمانده əlbətdə eyləməzsən gələcək zamanda الخ. بزیاده لفظ هرآینه فی اول نفی المستقبل.

مجهول تاکید نفی المستقبل

هرآینه کرده نشود البته ایلنمز کلجک زمانده əlbətdə eylənməz gələcək zamanda

هرآینه کرده نشوند البته ایلنمزلر کلجک زمانده əlbətdə eylənməzlər gələcək zamanda الخ بزیاده ما یفید نفی المستقبل.

ثم اعلم ان هذا النون النافیه ترادفی نفی کل ما ذکرنا فی فصل الماضی و المضارع فی اول المزیدات و ان کان یجوز زیادتها فی البعض فی اول المزید علیه و هذا ظاهر عند من یتوجه الیه ادنی توجه غیر محتاج الی تعداده و کذا ترادفی اول المصدر و اسمی الفاعل و المفعول و غیرها فی الاسماء مشتقاء او جامدا. اذا ارید منها النفی و قد یلحق باخره الالف نحو نادان و نامرد للابله و المخنث. اوا لهاء الغیر الملفوظ نحو این آنست وح. قد یذکر وحده مثلا اذا فیل لک هل فعلت الامر الفلانی تقول انت فی الجواب نه یفهم المخاطب مرادک بواسط القراین. و قد یذکر فی مثل هذا المقام بالیاء مقام الهاء. لکن الیاء تکون ملفوظ و هی مکسوره نحو نی.

و قد یلحق باخره رابطه نحو نیست بحذف الف لفظ است. و کذا یجوز کسرها فی کل محل یکون مابعده یاء نحو نیامد و غیره.

معلوم امر الحاضر

بکن (مفرد مخاطب) اِد سن ed sən

بکنید (جمع مخاطب) اِدک سز edin siz

بحذف دال المستقبل و تسکین النون فی الاول و بزیاده الیاء بین النون و الدال فی الثانی.

اعلم انه کما یدخل فی اول المضارع حرف الباء لیختص الاستقبال کذلک یدخل فی اول الامر و النهی بل الماضی و المصدر ایضا للتا کید کما یدخل لاجله در و بر و دا و فرا . و ان کان یفید بعضها معنی آخر فی البعض و حال حرکه بلک الباء و حال ما بعده هنا کما مر فی المستقبل بعینه فلا حاجه الی الاعاده. وقد یحی مفتوحه للقسم بخذا و الاستعطاف نحو بسرتو. و للتعدیه و المصاحبته بالالف و بدونه کما مر فی الاسماء.

مجهول امر الحاضر

کرده شو ایلن سن eylən sən

کرده شوید ایلنک سز eylənin siz

کرده شوم ایلنین بن eylənin bən

کرده شویم ایلنلم بز eylənin biz

بزیاده لفظ معلوم امر الحاضر من شدن مع الضمایر فی آخر اسم المفعول فی الاولین و سحی اصل الآخرین. و یجوز بالباء فی لفظ الامر المذکور کمامر.

معلوم نهی الحاضر

مکن ادمه edmə

مکنید ادمک edmən

مجهول نهی الحاضر

کرده مشو ایلنمه eylənmə

کرده مشوید ایلنمک eylənmən

کرده مشوم ایلنمیین eyləməyəyin

کرده مشویم ایلنمیلوم eylənməyəlüm
بزیاده المیم علی لفظ الامر فیهما.

معلوم امر الغایب

بکند ادمسون edməsün

بکنند ادمسونلر edməsünlər

بکنم اده یم edəyim

بکنیم اده لوم edəlüm

علی لفظ المضارع بعینه ولکن یفرق بینهما بالقراین و قیل یزاد بین النون و الدال الف نحو کناد . و هو غیر مستعمل الا نادرا و قد یحی بزیاده لفظ کو علی اول امر الحاضر و آخره نحو کو بکن. کوبکنید. او بکن کو. بکنید کو و هو قلیل ایضا.

مجهول امر الغایب

کرده شود ایلنسن eylənsin

کرده شوند ایلنسنلر eylənsinlər

کرده شوم ایلنیین eylənəyin

کرده شویم ایلنلوم eylənəlüm

بزیاده لفظ معلومه من شدن فی آخر اسم المفعول. و یجوز بالباء کما مر و المتکلمان منه کالمتکلمین من مجهول امر الحاضر بلا فرق لان ما لهما واحد و لذا جاء آمنه مع انهما لایجیان من معلومه لما بین فی العربی.

معلوم نهی الغایب

مکند ادمسون edməsün

مکنند ادمسونلر edməsünlər

مکنم ادمیین edmiyəyin

مکنیم.ادمیلوم edmiyəlüm

بزیاده المیم فی اول امره و یجوز زیاده النون ایضا بل هی اکثر استعمالا.

مجهول نهی الغایب

کرده مشود ایلنمسون eylənməsün

کرده مشوند ایلنمسونلر eylənməsünlər

کرده مشوم ایلنمیین eyləməyəyin

کرده مشویم ایلنمیلوم eylənməyəlüm

بطیاده المیم فی اول ما زید فی مجهول امره و یجوز هنا ایضا بالنون و للا سنواء المذکور غیر مره انحصرت الاو امر و النواهی فیما انحصرت من الصیغ.

اسم الزمان و المکان

کردن کاه اییلیجک وقت eyləyəcək xaqt – اییلجک یر eyləyəcək yer

کردن کاهها اییلیجک وقتلر eyləyəcək xaqtlar – اییلیجک یرلر eyləyəcək yerlər

هذا بحسب الاصل و اما فی اکثر الاستعمال فینفرد کل منها عن الاخر. ثم ان اسم الزمان غالبا یکون فی الجوامد بلفظ کان نحو **صبح کاه** (ارته وقتی) ertə zaqtı و **چاشتکاه** (قوشلق وقتی) qoşluq vaqtı و **شبنکاه** (کجه وقتی) gecə vaqtı. و من المشتقات ایضا نحو **کریزکاه** (قچجق یر) qaçacaq yeri و **چراکاه** (اتلق یری) otlaq yeri . وقد یحی من الجوامد بلفظ **زار** نحو **لاله زار**(لاله بیتجک یر) lalə bitəcək yer و **خربزه زار**(قون بیتجک یر) qovun bitəcək yer . و بلفظ دان نحو **قلمدان** (قلم قویجق) qələm qoyacaq و **جامدان** (طون قیجق) don qoyacaq . و اما اسم الالت و بناء المره و بناء النوع فلیس ضیغ مخصوص بل یستعمک فی اسم الالت باضافه لفظ الاله الی کل مایزاد آلته نحو **آلت کردن** (اشلمک الت) işləmək aləti و **آلت نوشتن** (یزمق آلت) yazmaq aləti و **آلت خوردن** (یمک آلت) yemək aləti . او یذکر اسم کل آله مخصوصه نحو **قلم** و **قلم تراش** و غیر هما. و اما فی بناء المره و النوع یضم الی الفعل مایفید الوحده و النوعیه نحو **یکبارکردن** (بر کره اتمک) bir kərə rtmək و **یاری کردن** : و **یک کونه کردن** (بر درلو اتمک) bir dürlü etmək . و کذا فعل التعجب لیس له لفظ مخصوص بل یستعمک بما یفید معنی التعجب نحو **زهی کردن** ، **زهی کننده** ، **چه عجب کردن است** و **چه عجب کننده است** و غیرها.

اسم التفصیل

کننده تر (ادجرک) edicirək

کننده تران (ادجرکلر) ediciRəklər
بلفظ تر الفید معنی التفصیل فی کل ما یلحق به مشتقا او جامدا.

التصغیر

کننده یک (ادجی جک) edicicək

کننده یکان (ادجی جکلر) edicicəklər

بقلب الهاء الذی فی آخر اسم الفاعل یاء و زیاده الکاف و کذا فی کل ما یکون فی آخره یاء غیر ملفوظ نحو **خوجیک** و **زنده یک** و غیرهما. وقد یکون بقلب تلک الهاء کافا نحو **کننده کک** و **زندکک** و **خوجکک** و غیرها.

فی الاسماء الساکنه الاخر فیزیاده الکاف فقط نحو **پسرک** (اوغلنجق) oğlancuq و **دخترک** (قزجغز) qızcüğaz و غیرهما. وقد مر سبب الانحصار فی الصیغتین مرارا.

تمت الصاح العجمیه لحسن التوفیق و التیسیر التی لابد منها
لکل طالب من الصغیر و الکبیر.
فی وقت الضحی من یوم الاثتن من اواخر شهر
شریف ذی الحجه سنه سبع و ستون و ثمانما
۸۶۷

اندکس

ردیف بندی واژ های استفاده شده در لغتنامه بر اساس حروف الفبا

آب
آب افسرده
آب بینی
آب پشت
آب تاختن
آب تیغ
آب جوی
آب روغن
آب روی
آب ریز
آب سیاه
آب کَرار
آب ماه
آب نشاط
آباد
آبادان
آبادان کردن
آبادانی
آباش
آبان
آبخانه
آبخو
آبخور
آبخوره
آبخوست
آبدار
آبدان
آبدان کردن
آبدست
آبده
آبراهه
آبزه
آبستن
آبستناه
آبستنی
آبسر
آبسرد

آبسردی
آبشتنکاه
آبشخور
آبک چشم
آبکامه
آبکاه
آبَکدَار
آبکش
آبکند
آبکُوَار
آبکیر
آبکینه
آبله
آبلیسه
آبناک
آبنوس
آبه
آبی
آبیار
آبیشم
آبیشن
آتاله
آتش
آتش افروز
آتش انکیز
آتش باز
آتش تاب
آتش زنه
آتش کون
آتشدان
آتش فزا
آتشکاو
آتشکده
آتشکِره
آتشی
آتشی سم
آجستن

آجلغی
آختن
آخته
آخر
آخِرروز
آخِریان
آخَش
آخکوز
آخلودَه
آخلوره
آخلوژه
آخور
آخور کرمابه
آخیز
آخیه
آدرنک
آدمی
آدینه
آذر
آذرکشسب
آذرکون
آذرم
آذرین
آذریون
آذین
آذینه
آراستن
آرام
آرامانیدن
آرامکاه
آرامیدن
آرایش
آراییدن
آرَد
آردبیز
آرزو
آرزومند

آرغ
آرغده
آرنآرَنج
آرنک
آروغ
آری
آریغ
آز
آزاد
آزاد خلق
آزاددرخت
آزاده
آزار
آزخ
آزردن
آزرم
آزرم داشت
آزرمانیدن
آزرمیدن
آزغ
آزفنداک
آزمان خوردن
آزمانیدن
آزمایش
آزمودن
آزموده
آزور
آزوغ
آزیدن
آزیغ
آژخ
آژدهاله
آژنج
آژند
آژندن
آژنده
آژنه

آژه
آژینه
آس
آسا
آساش
آسان
آسانی
آسای
آسایانیدن
آسایش
آساییدن
آسبیوش
آستا
آستان
آستانه
آستر
آسته
آستین
آسمان
آسمانه
آسمانی
آسمه
آسودن
آسوده
آسه
آسیا
آسیاب
آسیاباد
آسیابان
آسیابه
آسیاخانه
آسیازن
آسیانه
آسیب
آش
آشامانیدن
آشامیدن

آشپز
آشتی
آشردن
آشفتن
آشفته
آشکاره
آشم
آشنا
آشنایی
آشوب
آشوب انکیز
آشوردن
آشیان
آشیانه
آشیب
آشیکاه
آصیه
آغار
آغاره
آغاریدن
آغاز
آغاز کردن
آغازکار
آغازیدن
آغالیدن
آغالیش
آغشتن
آغشته
آغشه
آغوش
آغوشیدن
آغیشته
آغیل
افام
آفتاب
آفتاب بَرس
آفتاب کاه

آفتابه
آفتاوه
آفریدکار
آفریدن
آفریده کار
آفرین
آفرینش
آفیلن
آفریده کان
آقشته
آکاه
آکاهانیدن
آکاهیدن
آکَج
آکنان
آکَنَج
آکندن
آکَنده
آکوش
آکه
آکین
آکین بالش
آل
آلانه
آلایش
آلاییدن
آلتابه
آلر
آلَسْت
آلغونه
آلُفته
آلکونه
آلو
آلوای دشتی
آلوبالو
آلوج
آلوجه

آلودن
آلوده
آلوی دشتی
آله
آماج
آمادن
آماده
آماذان
آمار
آماس
آماسانیدن
آماساییدن
آماسیدن
آمان
آمانی
آماه
آماهانیدن
آماهیدن
آمدشد کردن
آمدن
آمرزکار
آمرزیدن
آمُرغ
آمروغ
آمو
آموختن
آمودن
آموزانیدن
آموزیدن
آموزش
آموی
آمیختن
آمیز
آمیزانیدن
آمیزنده
آمیزه
آمِیزیدن

آمیزش
آمیژه
آمیغ
آمیغتن
آن
آن آن
آن آنان
آن اُو
آن ایشان
آن این
آن اینان
آن تو
آن جهان
آن جُنانست
آن چیز
آن کسان
آن من
آنان
آنانرا
آنجا
آنجاها
آنجایی
آن مرد
آنجوخ
آنجوغ
آنچه
آنرا
آنَست
آنک
آنکاره
آنکامه
آنکاه
آنکس
آنکُله
آنکَه
آنها را
آنی آن
آنیسان
آنیسون
آنین
آوا

آوار
آواره
آواز
آوازدادن
آوازه
آوازیدن
آواله
آوان
آواه
آور
آوراسته
آورچه
آوَرد
آوردن
آورَس
آورکوش
آوره
آوریدن
آوریش
آوله
آونا بمد
آونده
آونرنده
آونک
آوَه
آوی
آویختن
آویخته
آویخته است
آویز
آویزانیدن
آویزه
آویش
آویشن
آویشه
آویندن
آه
آهار
آهانه
آهخته
آهرمن

آهسته
آهک
آهن
آهن بر
آهن ربا
آهن ربای
آهن شیار
آهن کش
آهَنج
آهنجه
آهنجیدن
آهنک
آهنک کردن
آهنکر
آهنکیدن
آهنین
آهو
آهوبره
آهول
آهون
آهیانه
آهیختن
آهین
آیا
آیده
آیذه
آیزک
آیزه
آیژ
آیژه
آیش
آیلول
آین
آینده سال
آینه دار
آییشه
آیین
آیینه
آیینه اَفروُز

ابد
ابر

اَبرش
اَبرنجن
ابرو
ابریشم
ابزار
اَبِسَر
ابسرد
ابکینه کَر
اَبلَج
ابلق
اَبلوج
ابله
ابنیس
اَبومان
اَبهل
ات
اتحاد
اُترج
اتمید
اَثَر
اَجار
اَجُر
اجرا
اَجل
اچی
اَخال
اختر
اخترکو
اَخته
اَخشنج
اَخشیج
اخشیجان
اَخضَر
اخکر
اَخکل
اخکلندو
اخکم
اخکور
اَخکوژنه
اخکوژه
اخکوک

اَخلوکش
اَخیز
ادام
اُدره
اُدمه
ادَند
اَذاعه
اذر
ار
ار پنیر
ار عجمی
اراسته
اراک
ارامکار
اربیان
اَرج
ارجد
اَرجَس
ارجمند
اَرجند
اَرد
ارداو
اَردبهشت
اردُش
اَرده
اَردهاله
اردن
اَرز
ارزانی
اَرزآن
اَرزش
ارزن
ارزیدن
اَرزیز
ارزیزکر
ارژنک
ارَس
اَرُس
ارسلان
ارَش
ارشک

ارغ
اَرغده
ارغُن
ارغنون
ارغوان
ارکاس
اُرمُزد
ارنبیز
اَرنه بیز
اروند
اروندیدن
اَرَه
اَرّه
اریش
اریون
از
اَزار
از ان است
از ان انکه
ازآنِ اوست
ازآن ایشان
از آن این
از آن اینان
ازآن اینانست
از آن آن
از آن آنان
از ان شان
ازآن شماست
ازآن ملست
از ان مان
از ان من
از او
اَز آن اینست
اَز آن آنست
اَز آن تست
از آن شما
از آن ما
اَز آن منست
از برای من
از بهر چه
از بهرمن
از چه

از سر خود
ازار
ازان
ازان او
ازآن تو
ازدم
ازر
اَزرخش
ازرنک
ازکیل
ازمان
ازمن
اَزمند
ازو
اَزوست
ازوغ کرفته
ازهراک
ازهم فرادن پای
ازید
ازیر
ازین
ازینست
اژدرها
اژدف
اژدن
اژدنک
اژدهاک
اژدهام
اژکان
اژکن
اژکهن
اژمان
اژنک
اژیر
اسَامِر
اَسب
اسب کُره
اِسباس
اِسبَغول
اسبوس
اِسبیداج
اسپاه

اسپتان
اسپَر
اَسُپرد
اَسپرس
اِسپرَش
اَسپرک
اسپرود
اُسپُش
اسپندان
اسپنون
اُسپوش
اِسپیوش
است
استا
اُستاخ
استاد
استادن
استاذ
استانیدن
استبر
استخوان
استخوان رند
استخوطوس
اَستَر
استرزنک
استرنک
استروغ
استُرون
اُستُره
استفتاح
استنبه
اُستوار
اُستور
اُستوره
اُستون
استیدن
استیم
اسد شیر
اُسَر
اسرار
اَسرُب
اِسرِش

اِسرِنج
اَسریش
اسفتان
اِسفَداج
اَسفَدبا
اسفده
اِسفَرود
اَسفِست
اسفندار
اسفندارماه
اسفندارمد
اسفندرماه
اسفندمذ
اسفندمند
اسفنلاج
اُسفور
اسفیداج
اسفیدبا
اِسفیدباج
اَسقناخ
اسکتان
اسکِدار
اسکند
اسکندر
اسکنه
اسکه
اَسمَر
اسمین
اسناد
اسیری شدن
اَش
اشبغول
اَشتا
اشتالنک
اشتر
اشتربان
اشترغار
اشترغاز
اشترکاوپلنک
اشترمرغ
اشتروار
اشتوانه
اشتود
اشتوم
اَشتوه
اَشِر
اشغاره
اُشغُر
اشغور
اشق
اشقر
اشقلم
اُشقور
اَشک
اشکار
اَشکَرّ
اشکستن
اشکل
اشکَم
اشکنبه
اشکوفه
اشکونه
اشکوهه
اشکی
اشناد
اُشنان
اَشُندن
اشنوشه
اُشنه
اصطبل
اصطراک
اطراطیقوس
اُطره
اعتضاد
اَعنات
اَغار
اَغاز
اُغره
اَغَند پُر
افتادن
افتاندن
افتیدن
افد
اَفدَر
افدستا
افدستا
افراختن
افراخته
اَفراز
افراز رخ
افراشتن
افراشته
افرُسه
افرنجه
افرنک
افروختن
افروخته
افروزانیدن
افروزند
افروزنده
افروشته
افروشه
افریده
افزار
افزاییدن
اَفزودن
افزون
افزونان
افزونی
افژولیدن
افسار
افسان
افسانه
افسانیدن
اَفستین
افسر
افسرانیدن
افسردن
افسرده
افسو
افسوس
افسوسکر
افسون
افسونکر
افشاردن
افشاندن
افشرانیدن
افشردن
اَفشره
افشورکَر
افغان
افکار
افکند است
افکندن
اقلیما
اَقماح
اکار
اکارش
اَکَر
اکراً
اکرچه
اَکسون
اکشوت
اَکلیون
اکن بالش
اکنون
اکیبون
الایه
البان کبوه
اَلبُرز
البعوضه
اَلَت
الجابیه
الجفنه
الجیت
اَلچَنه
الرُ
السریه
الصمد
الغرس
الغنج
الفار
الفخت
الفختن
الفخته
الفغدن
الفغده
اَلفَنج
الفنجیدن
الفنجیده
القرس
القلسته
الماس
الموات
الوا
الور
الوند
الیدن
الیدین
اَلیزیدن
اُماج
امرود
اَمرُوز
امروزبامدان
امروزینه
امسال
امسالینه
امشب
امشبینه
امنه
امیخته
اُمیّد
امیذوار
امیر عاشقان
انار
اناغالس
انبار
انباردار
اَنباز
انبازان
انبازده
انبازی
انباشتن
انباشته
انباغ
انباک
انبان
انبان کبود
انبر
انبر بارس
انبره
انبس
اَنبسته
انبودن
انبوسیدن
انبوه
انبوهناک
انبوهی
انبوی
انبُه
انبیس
اَنتلَه
انجالیدن
انجام
انجام کار
انجامیدن
انجخت
انجره
انجمن
انجنیدن
انجوجه
انجوخیدن
انجوغ
انجوغپیشانی
انجوغ کرفته
انجیدن
انجیر
انجیره
انجیزه
انچنان
اند
انداختن
انداد
اندازه
اَندام
اندر
اندرپَذَر
اندرخور
اندرخورشدن
اندرخوردن
اندرز
اندروز
اندرون
اندرونه
اندرونی
اندره
اندشیدن
اندک
اندک مایه
اَندکست
اندکی
اندوختن
اندوخته
اندود
اندودن
اندوز
اندوزه
اَندوک
اندون
اندوه
اندوه کین
اندوهناک
انده
اندهکین
اندُهناک
اندیدن
اندیشه
اندیشیدن
انز
انزه
انشخون
اَنفَست
انقردیا
اَنک
انکار
انکاریدن
انکاشتن
انکاشته
انکبین
انکبینه
انکدان
انکژد
انکژده
انکشپه
اَنکَشت
انکشت سُترک
انکشت کمین
انکشتال
انکشتر
انکشتری
انکشتری کن
انکشتنه
انکشتوانه
انکُشتَه
انکلیون
انکنیدن
انکور
انکور روباه
انکونی
انکیان
انکیبون
انکیختن
انکیزانیدن
انم
انوه
انیران
او
اوار
اوارزیر
اُوام
اَوبار
اوباریدن
اوباش
اوباشتن
اَوخ
اَودر
اودرغ
اَودَز
اورا
اورار
اوراغ

اَورَس
اورمان
اورمزد
اورنجن
اورند
اورنک
اوزولیدن
اوژن
اوژنک
اوست
اوستام
اوسنام
اوسو
اوکار
اوکر
اوکندن
اول
اَولُنج
اومَاج
اومید
اَونار
اوند
اَونک کرفتار
اونیا
اویان
اَویز
اویشن
اهنود
اَهوان
اهوبُر
اَهیز
ای بارخدای
ای بارخدایا
ای بدمرد
ای بسا
ای پسر
ای کندیده
ایار
ایارده
آیاز
ایج

ایجک
ایذر
ایذون
ایرا
ایران
ایرسا
ایزان
ایزد
ایزور
اَیز
ایژک
ایستادن
ایستانیدن
ایستیدن
ایشان
ایشان را
ایغده
ایفَت
اَیلول
اَیلیا
اَیمُد
ایمنسز
ایمنی
این
این جُنانست
این جُنینست
این جهان
این چنین
این کس
این کسان
این ماه
این همه
اینان
اینانوثت
ایناَنُثَت
اینانرا
اینجا
اینجاها
اینجایی
اینست
اینشب

اینک
اینکَست
اینکم
اینکی
اینکیست
اینهارا
ایوان
اَییر
اَییز

با
با بچه
با تو
باب
بابَت
بابزن
بابونج
بابونه
بابه
باتنکال
باتنکان
باتونه
باج
باجدار
باجنک
باحه زن
باحیه زن
باخ
ب
باخر
باخسه
باخه
باد
باد افراه
باد برین
باد بهار
باد پاییز
باد خور
بادِ رد
باد زمستان
باد سرد
باد شکوبوی

باد قبرق
باد قبله
باد کرد
باد کرمک
بادافزاه
بادام
بادام تره
بادآور
بادآورد
بادبان
بادبُر
بادبیزن
بادپچ
بادپر
بادپره
بادپیچ
بادخایه
بادخوش
بادخون
بادر
بادرنبویه
بادرنک
بادرو
بادُروزه
بادروک
بادره
بادریسه
بادریه
بادزهر
بادغر
بادفر
بادفره
بادفور
بادکاه
بادکند
بادکنده
بادکیر
بادوژنام
بادولت
باده
بادیار

بادیانه
بادیه
باذرام
باذرم
باذرو
باذستان
باذوان
باذیانه
بار
باراج
باراغوش
باران
باران کریز
باران کیر
بارانی
بارانیدن
باربُد
باربردار
بارُبنه
بارُد
باردان
باردانی
باردُم
بارسنج
بارسنجن
بارکاه
بارکش
بارکه
بارکی
بارکیر
بارندکی
بارنده
بارنکبویه
بارو
باروبنه
باره
باری
باری خدای
باریدن
باریش
باریک

باریه
باز
باز بچه
بازار
بازانیدن
بازبام
بازپیچ
بازخیمه
بازدار
بازداشت
بازداشتی
بازرکان
بازرکاه
بازستان
بازفت
بازکاه
بازکنج
بازکون
بازنج
بازو
بازوان
بازوبند
بازه
بازی
بازی دار
بازیج
بازیچه
بازیدن
بازیکر
بازیور
بازوَر
باژبر
باژخ
باژکیر
باس
باسامان
باسامانی
باسبان
باستار
باستان
باسترک

باسخ
باسدار
باسَره
باسلیق
باسیدن
باشترک
باشش
باشکوک
باشنهٔ در
باشو
باشونه
باشه
باشیدن
باطل
باطن
باطیه
باغ
باغبان
باغچه
باغنده
باغوان
باغوجه
باغوچه
بافتن
بافته
بافته است
بافدم
بافنده
باک
باکاهه
باکَنج
بال
بال زن
بال زین
بالا
بالاتر
بالاترین
بالاد
بالاذ
بالاس
بالان

بالای
بالایی
بالستن
بالش
بالش تکیه
بالش چرمین
بالش نشینی
بَالشت
بالشتن
بالشک
بالُغ
بالکانه
بالَنفج
بالو
بالواسه
بالوش
بالیدن
بالین
بام
بام ستون
بامبره
بامداد
بامزه
بامَس
بان
بان فراز
بانزده
بانفش
بانک
بانک نماز
بانکش
بانو
بانوا
بانَه
باواها
باور
باورکردن
باه
باها
باهم
باهو

باهه
باید
بایستن
ببر
ببرید
بَت
بَتا
بتخانه
بتر
بترس
بتغور
بتقوز
بتک
بتکده
بتکوب
بُتوک
بُتیار
بتیاره
بتیان
بَج
بجان من
بجبج
بجشک
بجکم
بجیج
بچبیج
بچشک
بچکان
بچم
بچه
بحکلویون
بَحلم
بخ بخ
بُخار
بخاوند
بخت
بختکاده
بَختو
بختوه
بخته
بختیار

بخج
بخجد
بخجکین
بخجور
بَخرَد
بخَس
بَخسب بونیک
بخُسب پویلک
بخستن
بخسوده
بخسیده
بخش
بخشایش
بخشایشکر
بخشاینده
بخشاییدن
بخشش
بخشودن
بخشیدن
بخکلول
بخلکون
بخله
بخنوه
بخنویه
بخور
بخوردان
بَخیز
بخیه
بد
بد اختر
بَد شوار
بدباز
بَدبخت
بدپشت
بدتر
بدخواه
بدخوی
بددل
بدر
بَدرام
بدرآمدن
بدرقه

بدروشت
بُدره
بدری
بدست
بَدقوز
بدکار
بدکردام
بدکیش
بدن
بدنژاد
بدنه
بَدو
بدواز
بُدوُش
بدهوش
بَدید
بدین
بذَر
بذرکر
بَر
بر او
بر باران
بر بهمن
بر تو
بر تیر
بر من
بر نشستی
برابر
برابر من
براجیل
برادر خوانده
برادر زاده
براده
براذر
براذر اندر
براذر مادر
براذرپذر
براذری
بُراز
برازد
برازران

برازیدن
برالکند
بُران
بُراه
برای آنک
برای او
برای تو
برای من
بُرایه
برآسیا
برآمدن
برآوردن
برآورده
بربانج
بَربَر
بربروشان
بربط
بربط زن
بربند
بربنده
بربهن
بَرتاد
برتر
برتری
برتنک
بُرج
برج کوز
بَرجاس
برجم
برجیس
بَرخ
برخاستن
بَرخفج
بَرخُواج
برخور
برخوردار
برخی
بُرد
برد یمینی
بردابرد
بَردار

برداشتن
برداشته
بُردبار
بردباری
بُردباز
بردسی
بردم
بردن
برده
بُردی
بَرز
برزا کُن
برزقطونا
برزکر
برزن
برزون
برزیدن
برزین
بُرس
بَرسام
برسون
برسیان
بَرش
برشک
بَرطله
برطیل
برغ
بَرغست
بَرغَنج
برف
برفدان
برفرود
برفنج
بَرفند
برق سکوکاک
برقندان
برک
برکاله
بُرکَج
برکردن
برکرزیران

بَرکست
برکستوان
برکم
برکندن
برکوکان
برم
برمخیذه
برموزه
بُرمه
برنا
برنایی
برنج
برنج زرد
بَرنجاسف
برنجن
بَرَند
بُرنُس
بَرنش
برنشستن
برنهادن
برنهال
بَرنیس
بَرنیش
بُرو
بُروت
بُروج
بَروریش
برومند
برون
بُرون
برون آمدن
برون آوردن
برّه
برهم شدن
برهمن
برهنکان
برهنه
برهنه جو
بریان
بریدن
بریده

بَریش
برین
بریوت
بز
بز کوهی
بزاد برآمده
بزجامه
بزخمید
بزدل
بَزدهمک
بَزَر
بزَرک
بُزرک
بزرک مایه
بزرکان
بزرکواری
بزرکی
بزریدن
بزشک
بزغ
بزغ بسته
بزغاله
بزغم
بزغه
بزفل
بُزک
بَزکَر
بَزم
بِزمند
بزن
بزند
بزه
بزه کار
بزهان
بُزیدن
بس
بس بود بر من
بسا
بسابان
بسان
بَست

بستُ یک
بُستان
بستان افروز
بستان اوروز
بستن
بستوقه
بسته
بُسد
بسراید
بسرخوند
بسمان
بسمل کردن
بسمیل
بُسند
بسندر
بسودن
بسی
بسیار
بسیاری
بَسیج
بسیچیدن
بسیخ
بشار
بَشتَر
بشترغ
بشترم
بشرو
بشک
بشکایت اغاز کرد
بشکلید
بُشل
بشم
بشماکند
بَشنج
بشنک
بشوتن
بَشیخ
بشیزه
بشین
بط
بط آبی
بعد ازان

بعلی
بُغاز
بغتری
بغل
بغلان
بغلتاق
بَفانوس
بفتری
بفج
بفحم
بفره
بفسنج
بقس
بَقم
بَک
بکا
بکاز
بکانه
بکاه
بکره
بَکماز
بکمز
بکوک
بکه
بَکیر
بل
بلابه
بلاده
بُلاذ
بلایه
بلبل
بلبله
بلخم
بلست چهار
بَلسک
بلشکی
بلغور
بلغونه
بلق
بلک
بلک جشم
بلکن
بلکی چشم
بُلاذ
بَلمَه ریش
بلنجاسف
بلَنجه
بلند
بلوازه
بلوج
بَلوز
بَلوس
بله
بلی
بِلیت
بلیته
بلیله
بم
بمن
بُن
بن ساری
بن کوه
بُناست
بناکر
بناکوش
بنانج
بنتوحه
بَنج
بنجال
بِنچ
بنچشک
بَند
بند آهنین
بَند دست
بندو کشلت
بُندام
بندپاتره
بندرکه
بندروغ
بندقه
بندکاه
بَندِکشات
بندکشاد
بندنه
بندو
بندوز
بنده
بنده کاه
بندینه
بنطافلون
بنغوز
بنفشه
بنفشی
بنک
بنکاه
بُنکَن
بنه
بنیاد
بنیش
بنیش دل
بنینه
بُنیوش
بنیه
بو
بوبک
بوبو
بوبه
بوپه
بوته
بود
بودن
بوذ
بوذینه
بور
بورج کوز
بوری
بوری زن
بوریا
بوریه
بوزه
بوس
بوستین
بوسِش
بوسک
بوسه
بوسیدن
بوسیده
بُوش
بوشا
بوشکردن
بوغ
بوغرا
بوغراق
بوغلَصتَن
بوغَنج
بوق
بوقلمون
بوک
بوکان
بولرتح
بولکنجک
بوم
بومهن
بون
بوی
بوی فروش
بوی مادران
بویا
بویانک
بویدان
بویش
بویک
بویه
بوییدن
به
به تو
بهار
بهاران
بهان
بَهبود
بهتان
بهتر
بهتران
بهترین
بهر
بهر او
بهر من
بهرام
بهرکی
بَهرَم
بهرمان
بَهشت
بهشتی
بهل
بهلوی
بَهم
بهمان
بهمن
بهمن ماه
بهمنجه
بُهمی
بهنانه
بهناور
بهنایی
بهنه
بهه
بهی
بهیج
بهین
بهیی
بی
بی او
بی آمیغ
بی آن
بی باک
بی برک
بی چاره کی
بی خرد
بی دل
بی روزی
بی سامان
بی شرم
بی شرمی
بی مزه
بی نوی
بیابان
بیابانی
بُیازش
بیته
بیجاده
بیچاده
بیچاره
بیچه
بیخ
بیخاور
بیخته
بیخوسته
بید
بیداد
بیدار
بیداری
بیدانجیر
بیدمشک
بیذار
بیر
بیرایه
بِیربُار
بیرزد
بیرژی
بیروز
بیرون
بیره
بیزار
بیس
بیست پنج
بیست دو
بیست سه
بیست شش
بیست نه
بیست هشت
بیست هفت
بیستار
بیستکانی
بیش
بیش خورد
بیشار
بیشتر
بیشخور
بیشکار
بیشکان
بیشور
بیشه
بیشه کر
بیشین
بیطار
بیکار
بَیکانکر
بیکانه
بیکاه
بیکاهه
بیل
بَیلکوش
بیله
بیم
بیمار
بیمارترین
بیمارخیز
بیمارژون
بیمارستان
بیمارکونه
بیماری
بیماری ترین
بین
بینا
بیناره
بینش
بینند
بینو
بینوا
بینه
بینی
بیو
بیواره
بیوش
بیوکان
بیوه
بیه
بیهق
بیهوده
بیهوش
بیهیزک
بـلک
پا بنده
پاَبَات
پاپوش
پاتابه
پاتاوه
پارنجن
پاتیله
پاجه
پاچال
پاچله
پاچنک
پاچه
پاختن
پاداش
پادام
پادشاه
پادشاهی
پادشه
پادوله
پادیر
پار
پارد
پاردو
پاررنک
پارزد
پارس
پارسا
پارسال
پارساله
پارسیان
پارو
پاروچه
پاروزه
پاره پاره
پارهو
پاریز

پارینه
پازار
پازاوه
پازوه
پازه
پازهر
پاژ
پاژدم
پاژه
پاژیره
پاس
پاساپیه
پاسبانی
پاسخ
پاسکونه
پاسوان
پاسوخ
پاسیان
پاشا
پاشام پیه
پاشامه
پاشانه
پاشکونه
پاشنه
پاشنین
پاشه
پاشیدن
پاشیده
پاشینه
پاغند
پاغنده
پاقو
پاک
پاک دامن
پاکابوی
پاکاه
پاکباز
پاکند
پاکوره
پاکویار
پاکی
پاکیزه
پاکیزه کی
پاکین
پالاپال
پالاد
پالار
پالارخانه
پالارک
پالاس
پالال
پالان
پالانک
پالانی
پالانیدن
پالاهنک
پالای
پالاییدن
پالدم
پالک
پالودکی
پالودن
پالوده
پالوزه
پالونه
پالویه
پالهنک
پالیز
پالیزبان
پالیزکاه
پالیزین
پالیک
پامزد
پانصد
پانفراز
پانفش
پانید
پانیدانی
پانیزده
پاوند
پاهک
پای
پای‌افرنجن
پای افزار
پای انداز
پای باز
پای باف
پای بند
پای‌خواست
پای‌خوست
پای کوب
پای مرد
پای مزد
پایاپ
پایان
پایچه
پایخوست
پایدار
پاینده
پایه
پاییدار
پاییدن
پاییز
پاژهر
پپرهون
پتک
پُتلاد
پَتیار
پتیله
پچاپچ
پچانیدن
پِخ
پختن
پخَس
پخسوده
پدر
پَدرانی
پدربزرک
پدرزن
پدری پدر
پُدقوز
پُدوس
پَدَه
پدید
پدیرای
پدیرنده
پدیره
پذر
پَذَر اندر
پذرانی
پذرپذر
پذرماذر
پذری
پذنکر
پذیر
پذیرفتا
پذیرفتار
پذیرفتکار
پذیرفتن
پذیره‌شدن
پذیریش
پر
پر تیره
پر نان
پُراپُر
پُراز
پرازوانه
پراکندن
پراکی
پَران
پرانیدن
پراه
پربهن
پرپره
پرپرینه
پَرپهن
پرتاب
پرتاو
پُرتک
پُرتکه
پرتله
پرتمیدن
پرتو
پُرچاش
پرچم
پرچین
پرخ
پُرخاش
پُرخو
پرخین
پُرد
پرداختن
پُردانی
پردستان
پردو
پرده
پرده دار
پرده دل
پرذه
پُرز
پُرزه
پرزیدن
پرژه
پرسانیدن
پَرسای
پرستار
پَرستُک
پرستو
پرستیدن
پرسیان
پرسیاوشان
پرسیدن
پرغاب
پَرفند
پرک
پرکار
پرکاله
پرکر
پُرکز
پرکم
پُرکُنج
پَرَکی
پرکیج
پرکین
پَرکینج
پُرماورد
پرمایون
پرمودن
پرمون
پُرمه
پرن
پُرند
پرندار
پرنداورد
پرندآور
پرندو
پرندورن
پرندوش
پرندوشنبه
پرندون
پرنفک
پرنک
پرنیان
پَرو
پروا
پروار
پرواری
پرواز
پروازه
پرواس
پرواش
پروانه
پرورانیدن
پروردکار
پروردن
پرورده
پرورده کردن
پرورشُو
پروره
پروسی
پُروشان
پُروند
پروند کردن
پرونده
پرونده کردن
پروندیدن
پرویز
پرویزن
پروین
پره
پُرهان
پرهودن
پُرهیز
پرهیزکاری
پرهیزکردن
پرهیزیدن
پری
پری‌افسای
پَری ژفت
پرید
پریدن
پَریر
پریرسال
پریرسالینه
پریره
پَریریریر
پریزفت
پریزفت شدن
پریشان
پریشانی
پریون
پرهٔ آسیا
پَز
پزاد
پَزامَند
پزاوند
پُزز
پزغ
پزغمسه
پزغول
پزنکر
پزهان
پزیدن
پزیره
پژ
پژاژ
پژانیدن
پژده
پژغ
پژغم
پژغند
پژغول
پژفند
پَژم
پژمان
پژماورد
پژمرانیدن
پژمردن
پژمرده
پژمریدن
پژند
پژنکر
پژواک
پُژوک
پُژول
پژوند
پژوده
پُژوه
پژوهیدن
پژوین
پژه
پژهان بردن
پژهیدن
پژیدن
پس
پس آهنک
پس فردا
پس‌فردانیه
پس کوههٔ زین
پساره
پساک
پَست
پستان
پستان‌افروز
پستر
پستراهنک
پسترک
پُسترم
پستنک

پستو
پسته
پسجیدن
پسر
پسر اندر
پسرپسر
پسرکاخ
پسرکَخ
پسری
پَسند
پسندر
پسندره
پسنده
پسندیدن
پسندیده
پُسنک
پسیچیدن
پسین
پَش
پُش
پُشت
پشت باره
پشت ماره
پشت مهره
پشت واره
پشتر
پشترآهنک
پشترم
پَشترم
پشتوان
پُشته
پشتی
پشتی بان
پشتیوان
پشرم
پشک
پشک شدن موی
پشکل
پشکله
پشکول
پشکویی
پشلیدن
پَشم
پشمازو
پشمازه
پشماکند
پشمه
پشمین
پشمینه
پَشنج
پُشنجه
پشنک
پشنماز
پشوا
پشولیده
پشه
پَشیج
پشیخ
پَشیز
پشیزه
پشیمان
پشین
پف
پَک
پکاه
پکره
پل
پلاده
پلاس
پلالک
پلاندوز
پلانه
پلاو
پلاوه
پلاوه
پُلپل
پلشت
پُلک
پلکونه
پلمرده
پلملیدن
پلندین
پلنک
پلوازه
پلوس
پلوغ
پلوک
پلّه
پلهنک
پلیته
پلید
پناغ
پناکاه
پناکر
پنانج
پناه
پناه کاه
پناهیدن
پنبه
پنبه دانه
پنبه کست
پنبه کَن
پَنج
پنج پهلو
پنجال
پنجال مرغ
پنجاه
پنجپایه
پنجشک
پنجشکریان
پنجشنبه
پنجکان
پنجمین
پنجنکشت
پنجه
پَنجه انکشت
پنجه بند
پنجیک
پَند
پند داشتن
پنداشتن
پندو
پندوز
پنغوز
پنکان
پنکاه
پَنَد
پنهان
پنیر
پنیرک
پنیرمایه
پوبه
پوپ
پوپک
پوته
پوته کان
پوتیمار
پوج
پوج بینی
پوخله
پود
پوذه
پوذینه
پور
پوری
پوز
پوزبند
پوزز
پوزش
پوزه
پوزیدن
پوزینه
پوزهٔ درخت
پوژ
پوژینه
پوسانیدن
پوست
پوست سیان
پوستیان
پوستین
پوستین دوز
پوسه
پوسیدن
پوسیده
پُوش
پوشانیدن
پوشش
پوشک
پوشله
پوشنده
پوشیدن
پوق
پوک
پوکان
پول
پولاد
پولاو
پولکنجک
پوله
پویا
پویان
پویانک
پویانیدن
پویش
پویه
پوییدن
پوژبند
پهسوز
پهلو
پهلوان
پهلویان
پهن
پهنا
پهناور
پُهُوذ
پهیدن
پهین
پی
پی آمیغ
پی روان
پیاپی
پیادکی
پیاده
پیاز
پیاز تیز
پیازو
پَیاستو
پیاله
پیام
پیامبر
پیج
پیچاپیچ
پیچانیدن
پیچش شکم
پیچه
پیچیدن
پیچیده
پیخ
پیخال
پیختن
پیخسته
پَیخشت
پیخوست
پید
پیدا
پیر
پیر زال
پَیرار
پیرارسال
پیراستن
پیراستن تاک
پیرامن
پیرامون
پیرانیدن
پیراهن
پیرایه
پیراییدن
پیرزاد
پیرزد
پیرزن
پیرژد
پیرو
پیروج
پیروز
پیروزه
پیروزی
پیره
پیره زد
پیره زن
پیس
پیستی
پیسَکان
پیسکی
پیسه
پیسی
پیش
پیش خواره
پیش خوره
پیش دشتی
پیش کوههٔ زین
پیش مزد
پیش نماز
پیشاپیش
پیشادست
پیشار
پیشانی
پیشانی بند
پیشتر
پیشترک
پیشرو
پیشکاره
پیشکان
پیشکاه
پیشکه
پیشکیل
پیشوا
پیشه
پیشه ور
پیشیار
پیشیاره
پیشین
پیغاره
پیغام
پیغامبر
پَیغَلوس
پیغله
پیغم
پیغمبر
پیغمی
پیغوله
پیغه
پیک
پیکار
پیکارکر
پیکارکش
پیکان
پیکان سرپهن
پیکر
پیکرکر
پیکن
پیکیدن
پیل
پیلاسته
پیلبان
پیلسته
پیلغوش
پیلک
پیلکن
پیلکوش
پیلُو
پیلور
پیله
پیله چشم
پیلهٔ بینی
پیم
پیمان
پیمانه
پیمانیده
پیمبر
پیمودن
پَینُو
پینوک
پینه
پیو
پَیور
پیوزه
پُیوس
پیوستن
پیوسته
پیوسیدن
پیوک

پیوند
پیه
پیِهسوز
پیهود

تا
تاب
تاب رسن
تابال
تابان
تابخانه
تابده
تابستان
تابستانی
تابش
تابل
تابناک
تابنده
تابوت
تابه
تابه بریان
تابیدن
تابینه
تات
تاتار
تاترا
تاج
تاجک
تاجیک
تاخ
تاختن
تاخته
تار
تاراج
تارَد
تارک
تارک سر
تارکی
تارُم
تارمار
تارمو
تارمیغ
تاره
تاری
تاریک
تاریکک
تاریکی
تاز
تازانه
تازه
تازی
تازیانه
تازیدن
تازیک
تاژ
تاس
تاس باز
تاسه
تاسه گرفتن
تاسیدن
تاسیده
تاش
تاص باز
تاغ
تاغستان
تافتن
تافته
تافسیا
تاک باز
تاک
تاکدانه
تالاج
تالانک
تالَت
تالسان
تالشان
تالواسه
تالیدن
تاموره
تاو
تاوان
تاول
تاوه
تاه
تایر
تایستن
تب
تب باده
تب باوه
تب روز
تب لرز
تبار
تباشیر
تُبان
تبانجه
تبانجیر
تباه
تباهه
تباهی
تبت
تبتک
تبنک
تبخاله
تبذیر
تبر
تبرزن
تبرزین
تبرک
تبرم
تبری
تَبریز
تَبست
تبسته
تَبش
تبک
تبکوب
تبنکو
تبنکه
تبوراک
تبورک
تَبوک
تبه
تبهج
تبیر
تبیره
تبیکه
تبیله
تبینه
تبیه
تپخال
تُتق
تُتُم
تُتماج
تجج
تَحت
تحتهٔ نان
تَحکم
تُخت
تخته جامه
تَخش
تخکلول
تَخله
تخم
تُخم
تخم مرغ
تخمه
تخمیان
تخمیانه
تدک
تدور
تذرو
تر
تر بیاوردن
کشت
ترا
تراب
تراره
تُراز
ترازو
تراشه
تراشیدن
تراک
تراکیدن
ترانکبین
ترانه
تراویدن
ترب
ترت مرت
تَرتَنج
ترج
ترجمان
ترجمن
تُرخال
ترخانه
ترخجه
تَرخنج
ترخون
ترخینه
تردامن
تردوغ
تِرِز
ترزده
ترس
ترس نه دارد
ترسا
ترسان
ترسانیدن
ترسایان
ترسایی
ترست
تَرِسش
ترسناک
ترسیان
ترسیدن
ترسیده
تَرش
ترش روی
ترش شیرین
تَرشت
ترشح
ترشکک
تُرشه
ترشی
ترشیدن
ترف
تَرفنج
ترفند
تَرک
ترک
ترک تاز
ترکُبین
ترکز
ترکش
ترکون
ترکی غربی
ترکیدن
تُرنج
تُرنجان
ترنجبین
ترنجیدن
ترند
ترنش
ترنک
ترنکبین
ترنیان
تروبه
تروسه
تروشه
تروند
ترونده
ترونه
ترویه
تره
تَرَه تیز
تره دوغ
تره زار
تره فروش
تری
تریاق
تریاک
تریان
تریزار
ترینه
تریوه
تُز
تَزد
تزده
تزرو
تزویر
تزیدن
تژ
تژده
تژه
تُس
تسبیدن
تسخر
تَسو
تَسی
تَش
تَشبیل
تَشت
تشت خوان
تشریف
تشرین ثانی
تشلیخ
تَشَمُرّ
تَشنج
تشنکی
تشنه
تشویر
تشویری
تشی
تعو
تعوید
تغار
تغاره
تغشیره
تغنغ
تغُو
تغور
تف
التفاتات
تفاغ
تَفت
تفته
تفتیک
تفدیک
تفریدن
تفریق
تفس
تفسیدن
تفسیره
تَفش
تفشره
تفشله
تفشه
تفشی
تفشیره
تفنه
تفُو
تفه
تُفیرا
تقده
تقرده
تقنغ
تک
تک از پس تک
تک مرغ
تکاپو
تکاپوی
تکاور
تکاول
تکَبَر
تِکت
تَکَرک
تکره
تَکَژ
تَکس
تکش
تکل
تَکوبو
تکوپو
تکوک
تکه
تکیدن
تکین
تَکینر
تکیه
تل
تلاتف

تلاتوف
تلاتون
تَلاج
تلامد
تلامید
تلاویدن
تلایه
تلتک
تلخ
تلخه
تلخی
تلخینه
تُلد
تلف
تلک
تلماد
تلمید
تُلنکی
تلوسه
تلوله
تله
تله زنان
تُلی
تلیه
تَم
تُم
تَماج
تماشا
تمزدن
تَمزَش
تملول
تموز
تُن
تن شوی
تنارغ
تناغ
تناور
تنایسه
تنبان
تنبسه
تنبکو
تُنبل
تنبیدن
تنبیسه
تَنج
تنجیدن
تند
تندباد
تندباز
تندخورد
تندر
تندرام
تَندرست
تندرستی
تندروی
تُندُری
تندو
تندوخوند
تندور
تُندی
تندی کوه
تندیسه
تنسانیدن
تنسیدن
تنفه
تنک
تنکاتنک
تنک نای
تَنکار
تَنکدست
تنکه
تنکی
تنکیره
تنندو
تننده
تنور
تنّوراشوب
تنوره
تنومند
تَنوَند
تنه
تنه شوی
تنها
تُنی
تنیدن
تنیسه
تنیه
تَنۀ عنکبوت
تو
تو برتو
توابل
تواره
توان
توانا
توانایی
توانستن
توانکر
توانکری
توانیدن
توباتون
توبال
توبان
توبرَ
توبره
توپ رسن
توپال
توت
توتکی
توته
توتیا
توجبه
توخبته
توختن
توخته
توخجه
تودری
توده
توذه
تور
توران
تورسن
توز
توزی
توژ
توسن
توسون
توش
توشدان
توشمال
توشمان
توشه
توشه مانلو
توشی
توغ
توف
تُول
تولبره
تولد
تولدلو
تُولمغ
توله
تولیدن
تومان
تون
تُونُلخَن
تونی
توی
تَویل
تویی
تَو
ته
تهاری
تهک
تهم
تُهمت
تهمتدار
تهمن
تَهنیت
تهی
تهیکاه
تی
تیب
تیر
تیر پُرتاب
تیراره
تیراژه
تیرام
تیرانداز
تیربان
تیرخدنک
تیردار
تیردان
تِیرَز
تیرکر
تیرکشتی
تیرکک
تیرِکوز
تیرکی
تیرُم
تیرماه
تیرنان
تیره
تیره رنک
تیره شدن
تیریز
تیز
تیزدادن
تیزدستز
تیزدل
تیزکام
تیزنای
تیزه کری
تیزه کوز
تیزی
تیزیج
تیزیدن
تیسه
تیش
تیشه
تیغ
تیغ سر
تیم
تیما
تیماج
تیمار
تیماس
تیمنده
تینوس
تیو
تیهو
تبریز
جابلوس
جابلوسی
جابی
جاخسوک
جادو
جاذو
جاذوی
جاذویی
جارو
جاروب
جاروب زن
جاروکَه
جازوی
جاسوس
جاف
جافجاف
جَاکشو
جام
جام جام
جامدان
جامکان
جامکی
جامه
جامه بازرو
جامه خاب
جامه خواب
جامه دار
جامه دان
جامه غوک
جامَهَ وار
جامواری
جامیدن
جامین
جان
جان باز
جان پذیر
جانان
جاندار
جانش ورآید
جانکش
جانور
جانی
جاه
جاوجاو
جاودانی
جاوشیر
جاوید
جاویدانابد
جاویدی
جای
جای بهاری
جای پناه
جای کیریز
جای نماز
جایکاه
جایکیر
جاییده
جبغت
جبغوت
جبیره
جخ
جخش
جخشیدن
جدا
جُداکان
جُدان
جدای
جدایی
جَدَر
جدکان
جدول
جَدی
جذ
جذاکان
جر
جراغ پایه
جَرب دست
جربش
جرچه
جرخه
جردق
جرز
جرش
جِرشت
جُرعت
جُرعدان
جرعه
جُرم
جرمه
جرّه
جَز
جُز
جزد
جزغ
جسبیدن
جُست
جست وجوی
جَستن
جَشن
جشیش
جعد
جعن
جُغاله
جغبت
جغبوت
جغد
جفت
جَفتن
جفنه
جکر
جکر آکنده
جکرآکند
جکرکوشه
جکری
جِل
جُلاب
جلاهِهه
جَلَپ

جلد
جلنجبین
جله
جلوه
جِلویز
جلیده
جلیده
جم
جماز دوان
جمازه
جماش
جُمان
جمجمه
جمره
جَمسَت
جمش
جملول
جَناخ
جنازه
جناق
جناَک
جنان
جنبانیدن
جُنبَد
جنبش
جنبنده
جنبنده کان
جنبه
جنبیدن
جنحاخ
جندال
جندُن
جنک
جنکال
جنکی
جنکیدن
جنیبت
جَنیبه
جنینه
جهان
جهان زنده

جهان کیر
جهانیان
جهانیدن
جهود
جهودان
جهودانه
جهید
جهیدن
جو
جواَب
جو من
جواذه
جَواز
جوال
جوان
جوانان
جوانمرد
جوانیتلک
جوانیک
جوب سرخ
جوبان
جوبانان
جوبک
جوتس
جود
جورابه
جوزکره
جُوزَه
جَوزهر
جوش
جوش‌دیک‌خشم
جوشانیدن
جوشش
جوشک
جوشن
جوشیدن
جوغ
جوف
جوفکین
جوق
جولان
جُوم

جومرد
جوی
جویان
جویبار
جویباری
جویک
جویی تاز
جیر
جیل
جیلان
جینور

چابک
چابله
چاپوت
چاچ
چادر
چادرشب
چار
چار روزه
چاربالش
چارپاره
چارپای
چارده
چارسو
چارشنبه
چارطاق
چارکوشه
چارکون
چارم
چارمغز
چارمیخ
چارمیخ پالان
چارمین
چاره
چارو
چاریک
چاز
چازر
چاش
چاشت
چاشتکاه

چاشتکاهینه
چاشته
چاشتی
چاشد
چاشکاه
چاشنکیر
چاشنی
چاشنی کیر
چاک
چاکر
چاکشو
چال
چالاک
چالی
چالِیش
چام
چامه
چامیدن
چانه
چاه
چاه ویز
چاه یوز
چاهیدن
چاو
چاوچاو
چاوش
چاوله
چاییدن
چب
چب دان
چبچله
چبه
چبوسی
چپ
چپ دست
چپچله
چپه
چپی
چتر
چتن
چخ

چخج
چَخجیر
چَخش
چَخش
چخیدن
چَر
چرا
چرازار
چراغ
چراغ بره
چراغ پایه
چراغدان
چراغین
چراکاه
چرامن
چرامین
چرانیدن
چرب
چرب‌سخن
چربدست
چربش
چربُک
چربوی
چربی
چربیدن
چُرپو
چرجست
چرخ
چرخشت
چرخله
چرخه
چرخه تیر
چرد
چَردَه
چرزدان
چرزدن
چَرست
چرست کردن
چرستدن
چرستیدن
چَرِش

چرغ
چَرغاتو
چرک
چرکس
چَرم
چرنده
چرندو
چره
چره شدن
چرو
چرویده
چریدن
چریده
چَریش
چریه
چَز
چزدره
چزده
چزردان
چُژ
چژد
چسبانیدن
چسبیدن
چسبیده
چست
چشانیدن
چَشِش
چَشکی
چشم
چشم آغیل
چشم بَنام
چشم بند
چشم کُشته
چشم مَنام
چشمک
چشمه
چشمه زن
چشن
چشیدن
چشیش
چغ

چغاله
چغامه
چغانه
چُغرات
چغرسته
چَغُز
چغزابه
چغزاوه
چغزواره
چغزیدن
چُغل
چغندر
چغنک
چغنه
چغو
چغوزه
چَفت
چفتهٔ رز
چفرسته
چفسانیدن
چفسیدن
چقسیدن
چقیدن
چک
چکاد
چکاذ
چکاله
چکامه
چکانیدن
چکاو
چکاوک
چکجاک
چکچاک
چکچاکه‌بوسه
چکدن
چکرآکنده
چکک
چکل
چکلیز
چکن
چکه

چَکو
چکونه
چکیدن
چُل
چلاب
چلاک
چلاکر
چلانکر
چلغوزه
چلکیز
چلّه
چلویز
چلیپا
چلیدن
چم
چُمانه
چمره
چُملول
چمن
چمن بند
چمنده
چمیدن
چمین
چنار
چناغ
چناق
چنان
چُنانست
چنانه
چنبر
چنبه
چُنجه
چند
چندان
چندانست
چندست
چندن
چنده
چندین
چندینست
چنک

چنک دالی
چنک مرغ
چنک موزه
چنکال
چنکال خولست
چنکاله
چنکالی
چنکاوه
چنکل
چنکلوک
چنکول
چنکی
چنه
چنین
چُنینست
چه
چه چیزست
چه دور
چه کسیست
چه کونه
چهار
چهار روزه
چهار سوی راه
چهار مه
چهار هزار
چهارپا
چهارپای
چهارخانه
چهارده
چهارساله
چهارسو
چهارصد
چهارصد هزار
چهارطاق
چهارم
چهارمغز
چهاروا
چهاریک
چهان
چهر
چهره
چهل پای

چهلرق
چهنده
چَهِیداست
چهِیز
چو
چوال
چوالدوز
چوب
چوب بار
چوب جله شوی
چوب خور
چوب دستی
چوب سای
چوب شبار
چوب فروش
چوب نان
چوب نورد
چوبان
چوبینه
چوپ
چوپ نین
چوپان
چوپشیار
چوپکین
چوپه
چوپین
چوپینه
چوچه
چودار
چوذ
چورابه
چُوژه
چوسق
چوش پره
چوغ
چوغری
چوک
چوکان
چولامه
چولاه
چُوم
چون

چونان
چونست
چونم
چونی
چونید
چونیم
چُیتر
چیترو
چیچله
چیدن
چیده
چیر
چیرکی
چیره
چیره دست
چیره شدن
چیره کی
چیز
چیزو
چیزی
چیست
چیستان
چیستانل
چیغوت
چیل
چیلان
چین
چینر
چینه
چینه دان
چیوه

حاش
حاشا
حال
حالیا
حاما
حبّذا
حبر
حبردان
حبور
حبّه

حج
حچکوک
حدر
حدل
حذر
حرام مغز
حرامزاده
حربکاه
حربه
حرون
حریف
حزر
حزیران
حست
حسود
حصار
حصیر
حفنه
حقّه باز
حکم انداز
حلال زاده
حلقه چین
حلواج
حمدان
حمدونه
حمزه
حواصل
حوسه
حیران
حیره
حیز
حیزان
حیکل

خاب
خاب آلود
خاب دیده
خابجامه
خابکاه
خابیدن
خاتون
خاج

خاجسوک
خاذ
خاذه
خار
خار زرد
خار سپید
خارا
خارا
خاراور
خارپشت
خارجنک
خارچنک
خارخار
خارسه کوشه
خارش
خارکش
خارنان
خارو
خارون
خاروه
خاره
خاریدن
خاستن
خاش
خاشاک
خاشه
خاشهٔ چشم
خاقان
خاک
خاک بیز
خاک روبه
خاک کرمَه
خاک کش
خاک نمک
خاکدان
خاکدانَقلق
خاکسار
خاکستر
خاکستردان
خاکشو
خال

خالو
خاله
خام
خامدان
خامسوز
خاموش
خامه
خامیاز
خامیازه
خامیان
خان
خاندان
خانمان
خانه
خانه دان
خانه زاد
خانهٔ کمان
خاور
خای
خایسته
خایسک
خایش
خایک
خایکینه
خاین
خایه
خایه ریز
خایه سوز
خایه کنده
خایه مرغ
خاییدن
خَب باش
خباک
خَبب
خبر
خبربروزه
خبرکیر
خبزدَک
خبزدو
خبزدوک
خبزک

خبط
خبک
خبکال
خَبه
خبه کردن
خبیدن
خبیره
خِت
خَتلان
ختن
ختنبر
ختنه
ختنه کر
ختنه نکرده
خُجسته
خجل
خجند
خدا
خدا یاری دهد
خداخون
خداوندکار
خدایکان
خدایکاه
خَدَر
خدزه
خدک
خدم
خدمت
خدمتکار
خدنک
خدوک
خِدیش
خدیو
خذاوند
خذای
خذل
خَذیو
خر
خَراب
خراباتخانه
خراباتی

خُراج
خراروش
خراس
خُراش
خراشه
خراشیدن
خراطین
خراطیون
خُرام
خرامیدن
خرانبار
خرایک
خربار
خربان
خربزه
خربط
خربق
خربنده جی
خَربوز
خربوزه
خربوزه هندو
خربیواز
خرپشته
خَرپَشه
خَرتوت
خرجال
خرچنک
خُرچین
خرچینه
خرخراه
خَرخشت
خرخیار
خرخیک
خرَد
خُرُد
خرداد
خردادماه
خردزرسر
خردمند
خُردنی
خَرده
خرده فروش

خُردیکک
خَرز
خرزه
خرزهره
خرس
خرسک
خرسند
خرسندود
خرسنک
خرسنکن
خُرشید
خرفه
خرق
خرقه
خَرک
خرک‌زمین
خرکاه
خرکَر
خرکرّه
خرکز
خرکَش
خرکله
خرکور
خرکوره
خرکوش
خرم
خرما
خرمان
خرمدان
خرمکس
خرمن
خرمن آفتاب ماه
خرمن کاه
خِرمن کوب
خرمهره
خرنبار
خرند
خَرَنّوب
خروار
خروس
خُروسه
خروش
خروشیدن
خُروه
خروهه
خَره
خرَه چوب
خِریدار
خریدن
خریده
خریش
خریط
خریف
خریق
خز
خزان
خزده
خزف
خزمیان
خَزَند
خزنده
خزو
خزیدن
خزیران
خزینه
خژند
خَس
خسبانیدن
خسبنده
خسبیدن
خستره
خَستن
خَستو
خُستوانه
خسته
خَسر
خُسُر
خُسرانکر
خسرو
خسرینه
خسک
خُسو
خُسوره
خَش
خشاره
خشاوه
خَشت
خشت پخته
خشتار
خشتجه
خشتزن
خشتک
خشته
خشتیزن
خشخاش
خشک
خشک ابزار
خشک افزار
خشک اوزار
خشک خفه
خشک رنده
خشک نانه
خُشکار
خشکامار
خشکانج
خشکمار کردن
خشکمازه
خَشل
خَشم
خشم آلود
خشمکین
خشمناک
خشند
خشنسار
خُشنود
خَشو
خُشُود
خشوذ
خُشور
خشوک
خشین
خُشینار
خصاب
خط آور
خط
خُطام
خطکش
خف
خفاجه
خُفار
خفاله
خفتا
خفتان
خفتن
خفته است
خفته
خفتیدن
خفیدن
خفج
خفجه
خفدک
خفرنق
خفزدو
خفک
خفنج
خفه
خفید
خفیدن
خکشک
خُلشک
خَکیش
خَل
خِلاب
خلاشمه
خلال
خَلالوش
خلانیدن
خَلاه
خُلخ
خلخان
خلد
خلش
خلعت
خُلقان
خلقت
خلم
خلنج
خَلندوز
خلواج
خَله
خله کشتی
خُله
خلیته
خلیج
خلِید
خلیدن
خلیس
خلیک
خلهٔ کشتی
خُم
خَم
خم حَر
خم دادن
خماهن
خُمب
خمباره
خمبره
خمجاج
خمچاخ
خمره
خَملوش
خمله
خمیدن
خمیده
خمیر
خمیر کنده
خمیرخوش
خمیرمایه
خمیره
خمیط
خناق
خنْب
خنبره
خنبه
خنبیده
خُنت
خنج
خنجر
خنجک
خنجه
خنجیده
خنجیر
خنجیل
خنچه
خندان
خندانیدن
خندق
خندقدک
خندک
خنده
خندیدن
خُنَس
خنفج
خَنفر
خنفشار
خُنک
خنوخ
خُنُود
خَنور
خنیا
خنیاکر
خنیاکری
خنیده
خَو
خُو
خواب
خواب آلود
خواب سبک
خواب کزار
خواب
خوابیدن
خواجه
خواجه تاش
خواجه‌جه
خواچه
خوار
خوازه
خواستار
خواستران
خواسته
خوالیکر
خوان
خُوان دست
خوان کوشت
خوان لیکر
خواندن
خواهر
خواهش
خواهل
خوب
خوبانیدن
خوته
خوج
خوجه ناشان
خوجیدن
خوَچه
خوچیدن
خود
خودبین
خودخُروه
خودرنک
خوذده
خور
خور ماه
خورا
خورابه
خورانیدن
خوربار
خورپرست
خورچین
خورد
خوردن
خوردنی
خوردهٔ دیم
خورش
خورنده
خوره بسته
خوره کر
خوره
خوریدن
خوژه
خوستار
خوستران
خوستن
خوسته
خوسره
خوسیدن
خوش
خوش
خوش بو
خوش روی
خوش منش
خوش وقت
خوشاب
خوشاو
خوشه
خوشیدن
خوککوز
خوکنه
خُول
خوله
خولیز
خون
خون آلوده کرده
خون سیاوش
خون سیاوشان
خوناب
خونابه
خونانیدن
خونجده
خونجیده
خونَد
خوندن
خونکر
خونَه
خِوه
خوهَر پدر
خوهر مادر
خوهش
خوهل
خوهن

خوی چین
خوی خرد
خوی خوره
خوی
خَوید
خویش
خویشاوندان
خویشتن
خه
خهخه
خهی
خی
خیار
خیار شنبر
خیارک
خیال
خیاوار
خیاور
خَیایَد(ن)
خیایر
خیده
خَیر
خیر خیر
خیرزان
خِیرنالک
خیرو
خیره
خیری
خیزاَب
خیزان
خیزانیدن
خیزکیر
خیزیدن
خیس
خیسانیدن
خیسته
خیسیدن
خیشاوند
خیشتن
خیشوم
خیک
خیکجه
خیکله
خیلی
خیم
خیمه
خیمه دوز
خیو
خیور
خیوله

دابه
داج
داد
دادار
داداز
دادخواه
دادر
دادَر
دادستان
دادشاذ
دادکر
دادن
دادندر
داده
داده است
داذر
دار
دار برنیان
دار بُزین
دار بلبل
دار دوست
دار ملمونیه یوان
دارا
داراد
داراز
دارای
داربو
داربوی
دارَپژه
دارخال
دارنده
دارو
داروش
داروی هوشبر
داز
داس
داس و دلوس
داستان
داسکاله
داش
داشاز
داشتن
داشن
داغ
داغنه
دال
دالبذ
دالبز
دالخال
دالوده
دالوزه
داله
دالیژه
دام
داماد
دامان
دامغول
دامن
دامور
دامیدن
دانا
دانجه
دانزده
دانژه
دانستن
دانش
دانشخور
دانشکر
دانشمند
دانشور
دانک
دانه
دانیدن
دانیژه
داو
داور
داور آر
داوری
داه
داهول
داهیم
دایژه
دایه
داییدن
دَباس
دبرستان
دبستان
دَبَق
دَبک
دَبوس
دَبَه
دبه کر
دُبید
دبیر
دبیرستان
دپایه
دپس
دپوجه
دُپوچه
دُتو
دُخ
دُخ یر
دخت
دختر
دختر زن
دختراندر
دخترک
دخترینه
دختندر
دَخش
دَخل
دُخمه
دُخنه
دد
ددکان
دده
دده کان
دُر
دَر
در ان روز
در آمدن
در آن
در آوردن
در کردن
در من
درآ
دراب
دُراج
دُراخ
دراز
دراز زبان
درازکوش
درازنای
درازه
درازینه
دراغوش
درآغه
دراقن
دراوانیدن
درای
درآغوش
کردن
درآن وقت
دُرباش
دربان
دربخ
دربدر
دربر
دربند
دُرج
دَرج
درجه
درخال
دِرخت
دِرخت خانه
درخت سُنب
درخت مقل
درختستان
درخستان
درخش
درخشان
درخشانیدن
درخشاییدن
درخشیدن
درخور
درخور تن
درخوردار شو
دُرد
دَرد
دردار
دردانه
دردبند
دَردپیس
دردزه
دردسر
دردکردن
دردمند
دردناک
درز
درزاده
درزی
دَرز
دُرست
درست کار
درست کفتار
دُرشت
درشدن
درع
درغاله
درغشت
دُرفش
درفشان
درفشیدن
درکاه
دُرکور
درکون
درکه
درم
درم خریده
درم زن
درمان
درمانده
درماه
درمسنک
درمنه
درنده
درنک
درنک کردن
درنکیدن
درنوک
درو
درو زن
دروا
دَرواخ
دروار
دروازه
دروازیان
دِروانیدن
دروای
دروایست
درود
درودکر
درودکردن
دُرودن
دروغ
دروغ زن
دروکر
درون
دَرون آمدن
دروند
درونه
دُروَه
دِرویدن
درویزه
درویش
دره
دَرهم
دری
دریا
دریاچه
دریافتن
دریچه
دُرَیحان
دریدن
دُریشه
دریغ
دریم
درین
دَریواس
دریواش
دریوزه
دُز
دَز
دِز
دزار
دزاغ
دُزخیم
دزد
دُزد افشره
دزدار
دزدافشار
دزدیدن
دزغاله
دُزهم
دَزینه
دُزینه
دژه‌حنت‌کنک
دژاکه
دژاهنک
دژخیم
دژکاه
دژکوار
دژکیر
دَژم
دُژن
دژنام
دَژه
دُژه کیر
دَس
دَست

دست ابرنجن
دست ابزار
دست اره
دست افراز
دست آموز
دَست بدست
دست چپ
دست چوب
دَست راست
دست شکن
دست کیر
دست یافته
دست یانه
دستادست
دستار
دستاران
دستاربست
دستارچه
دستارخون
دَستاس
دستاکارد
دستاکرد
دستان
دستانه
دستاویز
دستاهنک
دستبانه
دستبند
دستک
دستکار
دَستکانی
دستکاه
دستکه
دستمال
دستمبویه
دستوار
دستوان
دستوانه
دُستور
دَستور
دُستون
دسته
دسته کربلس
دستی
دستیار
دستینه
دسکره
دسمو
دَسه
دشبد
دشبذ
دَشت
دشتمن
دشتوان
دشتی
دُشخوار
دشخیم
دشمن
دشمنان
دُشناد
دشنام
دشنوه
دشنه
دشوار
دُغ
دُغ سَر
دَغبا
دُغد
دغدغه
دَغسر
دغل
دغل زن
دغلزن
دغول
دف
دفاف
دفتر
دفتردار
دفتوک
دف دیک
دفنوک
دفه
دقاق
دُک
دکان
دکانجه
دکر
دکران
دکرکون
دل
دل شده
دلاد
دلارام
دلال
دلاله
دلاور
دلُب
دلبر
دُلبند
دلپذِر
دلتنک
دلدار
دلربا
دلستان
دلفین
دلق
دلکش
دلکشای
دلکیر
دلنواز
دلو
دلوآسیا
دَلوس
دله
دلیده
دلیر
دلیک
دلیل
دُم
دم بریده
دُم غزه
دُم کرفته
دما
دمابر
دَماد
دمادم
دمار
دمارآوردن
دماغ
دمال
دمام
دمامه
دمان
دماور
دَمَتان
دُمچه
دمدار
دمدمه
دمساز
دمغژه
دمغژه
دمل
دمنه
دمه
دَمیدکی
دمیدن
دمیده
دُنب
دنبال
دنبال چشم
دنباله
دنباور
دُنبُل
دنبه
دند
دندان
دندانکیر
دندانه
دنس
دنقه
دنک
دنکادنک
دنکلاله
دَنه
دنه کرفته
دو
دو بازو
دو برادران
دو چندان
دو دو
دو سر
دو هزار
دوات
دُواج
دواخ
دوادَم
دُوار
دوازده
دُواسیه
دوال
دوال باز
دوال پای
دُواله
دوان
دوانزده
دوازده هزار
دوانیدن
دوانیزده
دوبخچه
دوپشت
دوپیکر
دوتا
دوتو
دوجق
دوخ
دوخ چکاد
دوخ یر
دوخت
دوخت کردن
دوختر
دوختن
دوخته
دوخته است
دود
دود کَنده
دودآهنک
دودکند
دودله
دودمان
دوده
دور
دورادور
دورآنین
دورباش
دوربین
دورق
دوروی
دوریشه
دوزخ
دوزخیان
دوزد
دَوزک
دوزه
دوژنه
دُوژه
دوژینه
دوسانیدن
دوست
دوست داشتن
دوستدار
دوستکان
دوستکای
دوستکر
دوسکر
دوسنده
دوسیدن
دوش
دوشاب
دوشانیدن
دوشِش
دوشیدن
دوشیده
دوشیده است
دوشیذه
دوشیزه
دوشینه
دوص
دوغ
دوغبا
دوغنینه
دوغَه
دوقو
دُوک
دوک ریس
دوک ریش
دوکارد
دوکان
دَوکج
دوکچه
دوکریسه
دُوکریه
دول
دولاب
دولت
دَوله
دوم
دوُم
دوموی
دومویه
دون
دَونده
دُوور
دویدن
دویست
دویست هزار
دویسه
ده
ده صد
ده هزار
ده یک
دَهار
دهاز
دهان
دهانه
دهره
دَهش
دَهشت
دهقان
دُهل
دهل باز
دُهل زن
دُهلبان
دهله
دهلیز
دهم
دهمشت
دهن بند
دهنده
دَهنَه
دهنهٔ لکام
دهوه
دهیره
دهین
دَی
دیاباف
دیار
دیبا
دیباباف
دیباجیان
دیبادر
دیبادین
دیبدان
دیبه
دیبهمر
دیجور
دیدار
دیدان
دیدبان
دیدک
دیدکاه
دیدنک
دیده
دیده است
دیده بان
دیده ور
دیذار
دیر
دیراباز
دیرباز

دیرپای
دیرکوار
دیرند
دیره
دیرینه
دیزک
دیژان
دیژه
دیَس
دیش
دیک
دیک افراز
دیک افزار
دیک بردیک
دیک بند
دیک سنکین
دیک کیر
دیکانه.
دیکپایه
دیکدان
دیکر
دیکر
دیکر سالینه
دیکرسال
دیکینه
دیل پایه
دَیلمُک
دیلموک
دیماه
دین
دینار
دیناروِیه
دیندار
دینه
دیو
دیو سَپِسُت
دیو کندم
دیوار
دیوان
دیوانه
دیوانه سک

دیوپای
دیوپست
دیوچه
دیودار
دیودارد
دیودست
دیولاج
دیولاخ
دیویک
دیه
دیهد
دیهم
دَیهَمد
دیهمذ
درفش
درک
دژاکاه
دژم
دنکل
ده
دهاده
دهاذره
دهُو
دهیان

ذات الریه
ذاتُ جنب
ذَرب
دنب
ذوبا

را
راتب
راتیاده
راتیانج
راحت
راخ
راد
راز
رازدار
رازیانج
رازیانه
راژ

ژاژ
راست
راسته
راسخ
راسُخت
راسن
راسو
راغ
رافه
رام
رامش
رامشکر
ران
رانج
راندن
رانیاد
رانین
راود
راه
راه اورد
ره آورد
راه زن
رهزن
راه سرود
راه شاه
راه کنار طعام
ره کنر طعام
راه کهکشان
راه نمون
راهبان
راهبر
راهزن
راهکذار
راه کزار
راهن
راهوار
رای
رایَت
رایکان
رُب
رَباب

رباط
رباییدن
رُبّس
ربلس
رُبوس
ربض
ربضیره
ربع
ربوخه
ربودن
رُبون
ربیبه
رَت
رُتب
رجاله
رُجله
رَخ
رُخ
رخام
رخبین
رَخت
رَخج
رخسار
رخساره
رَخش
رُخش
رخشا
رخشان
رخشیدن
رخنه
رخین
رَد
رذ
رده
رَز
رز دوز
رزانکور
رزبان
رزبر
رَزد
رژد

رند
رزفین
رزم
رزه
رَژ
رژه
رس
رسانیدن
رَست
رستاخیز
رُستخیز
روستخیز
رُستار
روستار
رستکار
رُستمین
رستن
رسته
رسم
رسن
رسن باز
رَسَن تاب
رسن دام
رسوا
رسوای
رسوخ
رسیدن
رسیده
رَش
رشت
رشته
رشتهٔ مروارید
رَشک
رُشکه
رشکنه
رَشکیر
رشکین
رشلخ
رَشن
رِشیت
رطل

رعد
رعد انداز
رعین
رغاوه
رَغند
رُغَنین
رَغوه
رغین
رَغنیر
رف
رفت و روب
رفتاد
رفتار
رَفتن
رُفتن
رُفته
رفش
رُفنده
رفو
رفوکر
رُفوه
رق
رُقاد
رقان
رقم
رقون
رک
رکاب
رکابدار
رکبان
رکزن
رکژن
رکوک
رکوه
رُکوی
رَمان
رمانیدن
رَمَد
رمز
رمق
رمکان

رموان
رَمه
رمیدن
رُنبه
رنج
رنجانیدن
رنجبر
رنجن
رنجور
رنجه
رنجیدن
رنجین
رنخیز
رُند
رِند
رندش
رَنده
رندیدن
رنک
رنک آور
رنک زن
رنک
رنکاور
رنکرز
روا
رَواج
رواخ
رواش
رواق
روان
روان خواه
روانه
روایش
روبانیدن
روب
روباه
روبرو
روبن
روبند
روی بند
روبه دوز

روبین
روین
روبیه
رَوچه
روخ
رود
روداورد
رودآور
رودکان
روذه
روذه کانی
روده
روز
روز بامیغ
روز بی میغ
روز دیده
روز روشن
روزانه
روزبان
روزکار
روزکانه
روزکور
روزن
روزنک سر
روزنه
روزه
روزه دار
روزی
روزینه
روستا
روستازاده
روستایی
روستنی
روسختج
رَوش
رُوشن
روشنا
روشناس
روی شنلس
روشنایی
روشنی

روغن
روغن جوش
روغن کر
روغندان
روغنی
روغنینه
روغنینه
روله
رومال
رومیان
رون
روناس
رویناس
رونق
روهن
روهنا
روهینا
روی
روی پوش
روی
سخت
روی کر
روی
رویانیدن
روین
روینه
رویینه
رَویش
رها
رها کرده
رهاکردن
رهانیدن
رهبر
رهنمای
رهوار
رَهی
رهی بنده
رهیدن
ریباج
ریباس
رَیت
ریچار
ریچال
ریخ
ریختم
ریختن
ریخته
ریخته کر
ریخن
ریخین
رید
ریدن
ریز
ریزان
ریزانیدن
ریزماک
ریزن
ریزنان
ریزه
ریزه ناک
ریژ
ریس
ریستن
ریسمان
ریش
ریش بز
ریش دهن
ریش کاو
ریشتن
ریشه
ریشیده
ریق
ریک
ریکاسه
ریکاشه
ریم
ریم آهن
رِیم کوش
ریمن
ریمه
ریو
ریواج
رِیواس
ریون
ریونجو
ریوآنجو
ریونجه
ریوند
ریوه
ریهیدن
ریبانه
ربوه
رشک
زاج
زاچ
زاجسور
زاجور
زاد
زادخواست
زادمرد
زادن
زادوش
زار
زارخور
زاره
زاری
زاستر
زاغ
زاک
زال
زال پیر
زال کیر
زالو
زامیاد
زان
زان پس
زانو
زاور
زاوس
زاوش
زاولانه
زاوه
زاویه
زاهری
زاینده
زاییدن
زُب
زباد
زبان آور
زبان بره
زبان بند
زبان خواه
زبان کَز
زُبان
زبانتران
زبانه
زبانیه
زَبَر
زبرتنک
زَبرجد
زبردست
زبرین
زبز
زُبطانه
زَبکر
زبور
زبون
زَج
زجر
زُخ
زخره
زَخش
زخم
زخمه
زداست
زداییدن
زدن
زدودن
زدوده
زده
زر
زر اندود
زرساو
زر رشته
زر ساو
زر ساوه
زر و پیر
زر و سر
زر وشکر
زراغن
زربا
زربفت
زرجول
زرد
زرداب
زردآلو
زردچرده
زردچوبه
زردخایه
زردک
زردوز
زرده
زَرده برنج
زرده چوپ
زرده زمین
زرریزه
زرسا
زرشک
زرغن
زرفین
زرکر
زَرنَب
زَرَند
زرنک
زرنه
زرنی
زرنیخ
زرو
زُرُو
زروره
زُروغ
زروک
زره
زره کر
زریر
زریقان
زرین
زِشت
زشتیاد
زعار
زغار
زغال
زغاله
زغریماش
زغل
زغن
زَغَند
زغنک
زغیر
زفت
زُفتی
زفر
زفرقیدن
زفرودین
زفره
زفرین
زفلخ
زک
زَکاب
زَکس
زِکنج
زکور
زلابیه
زلال
زَلج
زلف
زلو
زَلو کیر
زَله
زُلیفَر
زلیفن
زِماب
زُمار
زمان
زمانه
زمحک
زمرد
زمزمه
زمستان
زمُنج
زمه
زمهریر
زمی
زمین
زن
زن بُذر
زن ماذر
زُناج
زنّار
زنانه
زنباره
زَنبَد
زنبق
زنبور
زنبیل
زنج
زنجبیل
زِنجفر
زنجور
زنجیر
زنچه
زنخ
زنخدان
زَند
زندان
زندانبان
زندران
زندکانی
زنده
زنده پیل
زنده واف
زنک
زنک دف
زنکبار
زنکله
زنکی
زنودن
زنویدن
زنویه
زنهار
زنهار
زنهاری
زنیان
زو
زَواد
زَواده
زَوَار
زَواره
زُواش
زوال
زَواله
زواله کر
زُوانه
زوبعه
زوپین
زود
زودتر
زوُر
زُوَر
زَوَردین
زورق
زورمند
زَوَرنیم
زورین
زَوَش
زوکاب
زول
زولانه
زُوَنج
زَه
زِه
زَهاب
زهار
زهِ خَیار
زهدان
زَهر
زهرج
زهردار

زهرکوش
زَهره
زه نحاد
زه نخا
زَه و زاد
زهی
زیان
زیب
زیبا
زیبایی
زیبد
زیبق
زیتار
زیتون
زیخ
زیر
زیر زبر
زیرا
زیرتنک
زیرجام
زیردست
زیرفون
زیرک
زیروا
زیره
زیره باج
زیرین
زیستن
زِیش
زیغ
زیغال
زیغیر
زیف
زَیکَر
زیلو
زیلوچه
زین
زین پوش
زین کوهه
زینکر
زینهار

زیو
زیوار
زیوان
زیور
ژاژ
ژاژ
ژاژه
ژاغر
ژافه
ژاله
ژاویدن
ژُبان
ژبره
ژر
ژراغنک
ژرف
ژغار
ژُغاره
ژفک
ژکار
ژکاره
ژکاسه
ژکاک
ژکال
ژکان
ژُکور
ژم
ژمکان
ژنده
ژنک
ژنک آهن
ژنکار آهن
ژنک
ژنکار
ژنکله
ژنکلیچه
ژنیر
ژووار
ژواغار
ژواغر
ژوانمار

ژواه
ژول
ژَوله
ژولیدن
ژَی
ژیان
ژیوه
سا
ساتکنی
ساج
ساجور
ساختکار
ساختن
ساد
سادک
ساده
ساده دل
ساده کرده
سازاک
سار
سارا
ساربان
سارج
سارخک
سارق
سارک
سارنج
ساروج
ساری
ساز
سازاک
ساز راه
ساززن
سازکار
سازکاری
سازلشکر
سازنده
سازی
ساس
ساغ
سال

سال خورده
سالار
سالخداه
سالکان
ساله
سالیان
سالیانه
سام
ساماکچه
سامان
سامون
سان
سانکین
ساو
ساون
ساوین
ساوین پنبه
ساویدن
سایه
سایه بان
ساییدن
سبد
سَبردک
سبز
سبز خنک
سبزارنک
سبزدانه
سبزه
سبزه اب
سبزی
سَبَس
سپستان
سبک
سُبُک کذار
سبکه
سَبَل
سُبلت
سبلت دمیده
سبوسوا
سبوی سبز
سُپار

سپاری
سپاس
سپاسدار
سپاسه
سپاغ
سپاه
سپاهی
سَپپوس
سَپَد
سپدچین
سپر
سپرچی
سبردرک
سپردن
سَپُرز
سَپِرش
سپرغم
سپرک
سپری
سپری شدن
سُپُس
سُپُست
سپسه
سُپشه
سپل
سِپنج
سپیج
سپند
سپندان
سپنکور
سپو
سُپوخ
سپوختن
سَپوس
سپوسا
سَپوسات
سَپوسک
سَپوسه
سپوسه سر
سپه اند
سپه کش

سِپهبد
سپهدار
سپهر
سپهسالار
سپید
سپید پوست
سپید
سپیدآب
سپیدار
سپیدپوش
سپیددان
سپیدفام
سپیدمهره
سپیده دم
سپیده
سپیدهٔ زمان
ستادن
ستارچه
ستاره
ستاره چهٔ آتش
ستارهٔ آتش
ستاره شناس
ستارهٔ دیوانداز
ستاره انداز
ستاغ
ستاک
ستام
ستان
ستانه
ستاوند
ستاوه
ستاویز
ستایش
ستایشکاه
ستبر
ستبغ
سُتردن
سُترک
سُترکتی
سَترنک
ستَرَون
سُتره

سُتک
ستم
ستم کاره
ستنبه
سه تا
ستوان
ستوچه
ستودان
سُتودنمک
ستوراب
سُتورار
ستوربان
سُتوربانک
ستوردان
ستوره
ستول
ستون
ستون خانه
ستوه
ستوه سینه
ستونه
سِتیخ
ستیز
ستیزه
ستیزیدن
ستیژه
ستیغ
ستیم
ستیهه
ستهیدن
سجاب
سحبان
سحرخیز
سحرکاه
سخ
سخت
سختن
سختو
سخته
سختیان
سَخج

سخرلند
سخره
سخن
سخن آفرین
سخن
چین
سخن خوره
سخن نافرجام
سخیف
سَدْاب
سدره
سَده
سُر
سَر
سراب
سراپرده
سرات
سراجه
سراجه ماه
سرایچه
سراجهٔ آفتاب
سراسر
سراسیمه
سراچه
سراغاز
سَراغوج
سَراغوش
سرافراز
سرانجام
سَرای
سُرای
سراییدن
سربار
سَرباس
سربال
سربان
سربانک
سرپایان
سربسر
سربلند
سربند

سربوش
سربهنجه
سَرپاس
سرپز
سرپوش
سرتسر
سرتیز
سرحان
سرحد
سرخ
سرخ جنک
سرخ فام
سرخاب
سُرخاره
سرخاو
سَرخواب
سرخباد
سُرخجه
سرخه
سرخچه
سُرخژه
سرخش
سرخِشت
سرخَک
سرخُم
سَرخواب
سرخوش
سُرخه
سرخه سرخ
سرخی
سرخیجه
سرخیزه
سرد
سرداب
سردابه
سرداغ
سرداوَه
سردست
سرده
سرده سیر
سررشته

سرزنش
سرسام
سَرسَره
سرشاخ
سرشت
سرشتن
سرشک
سرغین
سُرف
سُرف سُرف
سرفتار
سرفتن
سرفِراز
سرفه
سُرفیدن
سُرقوج
سرکذشته
سرکردان
سرکش
سرکشته
سرکشته شدن
سرکنکبین
سرکه
سَرکیس
سرکین
سرکین کردان
سرلشکرشی
سرلنی
سرم
سرما
سرماسرد
سرمایه
سرمایی
سَرمد
سُرمدان
سرموزه
سرمه
سرمه جوب
سرنا
سَرناس
سِرنج
سَرند

سرنک
سرنکون
س□رنکیدن
سَرو
سروا
سُرواد
سرواز
سرود
سرودن
سراییدن
سرور
سُروش
سرو لفجتین
سرون
سره
سرهنک
سَری
سریر
سریشم
سریشه کُن
سرین
سزا
سزد
سَزه
سَزیدن
سده
سست
سست اندام
سسک
سطل
سعب
سعتری
سُعد
سعفه
سعوط
سغ
سُغده
سفال
سفال فروش
سفالین
سفالین کاسه

سفالینه
سفاناخ
سُفت
سُفتن
سُفته
سفج
سفجه
سُفره
سفط
سُفله
سفلیدن
سُفلیدن
سفوف
سفید
سفیدبا
سفیدروی
سقدی
سَقِرلات
سقط
سُک
سک انکور
سک آبی
سَکاب
سکاچه
سکار اهنج
سُکارُو
سکاسغبه
سکاف
سکافه
سکاک
سکال
سکالش
سَکاله
سکالیدن
سَکان
سَکان سَکان
سکاوانه
سَکب
سکبا
سکبان
سکچه

سکر
سکرفنده
سکره
سکز
سکزه
سکسار
سکسک
سکم
سکنج
سکنجبین
سکندر
سکنه
سکول
سکه
سکی
سکی دیوانه
سکی ماده
سکیخانه
سکیزیدن
سُل
سل
سلاق
سُلت
سُلفه
سُلقور
سلک
سَلم
سَلمه
سُلوه
سله
سله باف
سلیبا
سلیخ
سلیط
سُم
سماب
سمار
سماروغ
سماط
سماق
سَماک

سُمانه
سمتراش
سمج
سمچه
سمر
سمسار
سمط
سمغنده
سمن
سُمنج
سمند
سمندر
سمندل
سمنو
سمنوا
سمنه
سَمنیج
سمور
سمه
سمیج
سنا
سِناب
سَناب زدن
سنابر
سنار
سنان
سنُب
سنب خانه
سنباده
سنبان
سنبل
سنبوسه
سنبه
سَنج
سنجاب
سنجاف
سنجد کرکانی
سنجدبوی
سنجه
سنجیدن
سنجین
سند

سندان
سندروس
سندره
سندف
سندل
سندلو
سُنده
سندیان
سندین
سنک
سنک پشت
سنکبار
سنکبویه
سنکجه
سنکچه
سنکخاره
سنکخوره
سنکدان
سنکدانه
سنکدزن
سنکسار
سنکستان
سنکک
سنکلاخ
سنکلاره
سنکلان
سنکلایک
سنکالیک
سَنکور
سَنکه
سنکی آتش
سنکین
سنمو
سنوس
سِنه
سنی
سنیژه
سو
سواد
سوار
سواره

سواسه
سوتام
سوختن
سوخته
سوخته است
سُود
سودمند
سودن
سوده
سور
سوراخ
سوراخ کوه
سورنای
سوری
سُوز
سوزا
سوزان
سوزانیدن
سوزش
سوزن
سوزن کر
سوزن نیام
سوزه
سوس
سوسمار
سوسن
سوفار
سوفال
سوفجه
سوک
سوک داشتن
سوکند
سوکوار
سوَل
سوم
سومان
سومسار
سوسار
سومنات
سومه
سُونش

سوُه
سوهان
سوهه
سوغه
سوی
سوی من
سویدان
سویشم
سه
سه پای
سه پرده
سه په
سه تا
سه داه
سه سو
سه شاخه
سه شنبه
سه کوشه
سه لنج
سه یک
سُهاب
سهپبد
سهرداره
سَهم
سهمکین
سهمناک
سهی
سی
سی و پنج
سی و چار
سی‌وشش
سی‌وهشت
سی‌وهفت
سِیار
سیاست
سیام
سیاه
سیاه پوش
سیاه چرده
سیاه روز
سیاه فام
سیاه‌کازران
سیاه کاسه
سیاه کوش
سیاهان
سیاهچه
سیاهدانه
سیاهی‌سیاه
سیب
سیبستان
سیخ
سیدره
سِیر
سیراب
سیرش
سیرکوب
سیرکوبه
سیرناس
سیرَنک
سیرو
سیری
سیسری
سیزده
سیسارون
سِیسَنبَر
سوسنبر
سیسه
سیصد
سیصدهزار
سیغ
سیفور
سیکی
سیل
سیلاب
سیله
سلّه
سیلی
سیم
سیماب
سیمرغ
سیمرین
سیمکرف
سیمین
سینج
سینه
سینه بند
سینه پوش
سینی
سیو دو
سیب
سیوده
سِیوَر
سیوک
سیوم
سیه
سیه کار
سیه هزار
شاباش
شابانک
شابوران
شابورقان
شابیزک
شاپر
شاخ
شاخسار
شاخست
شاخک
شاخمار
شاهمار
شاخوره
شاد
شاداب
شادان
شادُبان
شادخواب
شادخور
شادروان
شادکار
شادکله کردن دشمن
شادکونه
شادمان
شادمانه
شادَنه
شادورد
شادی
شاره
شاریدن
شاشکاه
شاشه
شاشه دان
شاشیدن
شاط
شاف
شاک
شاکار
شاه کار
شاکرد
شاکردانه
شاکونه
شال
شام
شاماک
شاماکه
شاماله
شامان
شامخ
شامخات
شامس
شاموس
شان
شانزده
شانزده‌هزار
شانه
شانه دان
شانه روزی
شانهید
شانهٔ دست
شاوغر
شاونی
شاوین
شاه
شاه‌اسپرغم
شاه انجیر
شاه بال
شاه بَلت
شاه بلوط
شاه بو
شاه بیت
شاه داره
شاه دانه
شاه دیوار
شاه رود
شاه صینی
شاه لوط
شاه
شاهان
شاهبانج
شاهبوی
شاهپر
شاهتره
شاهد
شاهراه
شاهزاده
شاهسپرم
شاهسپرم
شاهنشاه
شاهوار
شاهول
شاهین
شای‌وَرد‌ماه
شایار
شایان
شاید
شایستن
شایسته
شایکان
شایکینه
شایورد
شاییدن
شب
شب افروز
شب باز
شب برات
شب پرک
شب پوش
شب تاب
شب‌دیجور
شب رو
شب کَز
شپکور
شب کیر
شب یلدا
شَباب
شبار
شبان
شبان‌روزی
شبّان فریب
شبانکاه
شبانکاهینه
شبانه
شبانی
شبپره
شپ پاره
شُبت
شبتان
شبته
شبخانه
شبخیز
شبدو
شبدیز
شبرم
شبست
شبستان
شُبسه
شُپُش
شَبشه
شبشهٔ کندم
شبک
شبکاه
شبکهٔ
شبلیدن
شبنکاهم
شبهنکام
شبنم
شبوط
شبوی‌سبز
الشبه
شَبَه
شبی
شبیخون
شُبیمانی
شبیَه
شپ سده
شپرانک
شِپَست
شتا
شتاب
شتاب‌باران
شتابان
شتابانیدن
شتابزده
شتافتن
شتافدن
شتالنک
شتر
شتر پلوک
شترباد
شتربار
شتربان
شُترشَیب
شترغاز
شترمرغ
شترنک
شَجام
شجر
شَجرُور
شخا
شحنه
شَخ
شُخ
شخار
شخت
شَخُد
شخش
شخشیدن
شَخص
شَخود
شخودن
شخولنده
شخولیدن
شدکار
شدن
شَدیار
شر
شراب
شراب خور
شراب ده
شرابدار
شرابی
شران
شَرْب
شربین
شُرتاغ
شرحه
شرزه
شَرف
شرفاک
شرفنج
شرقه
شرم
شرم زن
شرمسار
شرمکین
شرمیدن
شرناک
شرنک
شُرَه
شُریدن
شرینه
شستن
شسته
شُش
شش پهلو
شش خنج
شش یک
ششبت
ششبر
شُشتَر
ششخنج

ششصد
ششصدهزار
ششک
ششکان
ششم
ششنج
ششخنج
شکنج
ششهزار
شِش
شِص
شصت
شعار
شَعب
شعبه
شعله
شُغ
شَغاد
شغاره
شغال
شکال
شُغانه
شغته
شغر
شغور
شغود
شقا
شفاع
شفاعت
شفان
شَفت
شفتالو
شفتالود
شفتاهنج
شفترنک
شفته
شفره
شفشه
شفک
شفلیدن
شُفه

شفته
شقاقل
شقر
شک
شکار
شکار باز
شکار کردن
شکاراهنج
شکارکر
شکاسه
شکاف
شکافتن
شکافته
شکافه
شکال
شکن
شکُر
شکردن
شکرسان
شکرشان
شکرستان
شکرف
شکرفیدن
شکره
شکستن
شکسته
شُکفت
شکفتن
شکفته
شکله
شکلید
شکم
شکم بند
شکم درد
شکمبه
شکمدان
شکمران
شکنب
شکنبه
شکِنج
شکنجه

شکَنه
شکوار
شکوخ
شکوختن
شکوخیدن
شکوفه
شکوفه دار
شُکوله
شکونه
شکوه
شکوهه
شکوهی
شَکه
شکیب
شکِیبا
شکیبایی
شکِفتن
شکیمه
شل
شلبوی
شلغم
شلغه
شلک
شلم
شلوار
شلوار بند
شلوهج
شلوهک
شَله
شوله
شلیخ
شُم
شما
شماتت
شَمار
شمارا
شمارکاه
شمارکیر
شَمامه
شُمان
شمبذ

شَمج
شَمر
شمردن
شمشاد
شمشار
شمشیر
شمشیرباز
شمشیرکار
شَمعت
شمعدان
شمغند
شمغنده
شمن
شَمه
شَمیدَ
شمیدن
شمیده
شمیذ
شن
شنا
شناختن
شَنار
شناس
شناسانیدن
شناو
شَناور
شَناوکردن
شناه
شنبل
شنبلید
شنبلیله
شنبوی
شنبه
شنبیره
شِنج
شنجار
شنجود
شنجیدن
شنخیار
شِند
شمید

شندف
شنک
شنک و مشنک
شنکال
شنکرف
شَنکریز
شَنکل
شنکله
شنکله جامه
شنکلهٔ انکور
شنکونَر
شنکینه
شنو
شنوا
شنوانیدن
شنودن
شِنوش
شنوشه
شنه
شنودن
شنیدن
شَو
شواد
شواظ
شوخ
شوخ چشم
شوخ کیر
شوخکین
شوخیدن
شُود
شور
شورانیدن
شوربا
شوروا
شورتاغ
شورستان
شورش
شورکز
شورکین
شورِمیز
شوره
شوره کیر

شوریدن
شوریده
شوریده شدن
شوریده کی کار
شوزه
شَوُش
شوشک
شوشنک
شوشه
شوغ
شوغا
شوفناک
شوکران
شولک
شولودن
شوله
شولیدن
شولیده
شوم
شومخ
شومین
شون
شَونیز
شَوَه
شَوهر
شوهق
شوی
شوی دیده
شویانیدن
شویت
شَوید
شویلا
شوییل
شه
شه توت
شهبارو
شهباز
شهپر
شهپره
شهد
شهدانه
شهدسان

شهدشان
شهر
شهرستان
شهره
شهریار
شهریور
شهریور ماه
شهسوار
شهکار
شهلات
شهوت
شیار
شیان
شیانی
شِیب
شِیت
شِیتان
شید
شیدا
شیداب
شیدار
شیذ
شیر
شیر اوژن
شیر زبان
شیراد
شیراز
شیرازی
شیراملە
شیربخت
شیربخشیر
شیرخشت
شیرخشک
شیرخوره
شیردار
شیردوغ
شیرین دوغ
شَیرز
شیرزق
شیرزمت
شیرشرزه

شیرَم
شیرمست
شیرنه
شیره
شیره روغن
شیروغن
شیرین
شیرین برنج
شیرین کار
شیرینه
شیرینی
شیز
شیزر
شیشله
شیشه باز
شیشه
شَیطرنج
شَیطره
شیفتن
شیفته
شیلان
شیلم
شیله
شیم
شین
شیو
شِیب
شیوا زبان
شیون
شیوه
شیه
شیهه
شَییدن

صابون
صابونکر
صاد
صاروج
صاغر
صبابت
صباح
صبار

صباغ
صبر
صبرخ
صُبره
صُحبت
صحن
صخر
صد
صدبرک
صدپایه
صدر
صدفه
صدوق
صدهزار
صدهزاران
صر
صره
صعتر
صعوه
صَفدر
صفراغون
صفه
صقال
صل
صمغ
صمغ کُن
صنج
صندوق
صندل
صندوقچه
صندوقه
صنوبری
صُور
صورت باز
صوطل
صوف
صومعه
صِهرنج

ضجره
ضُراس
ضربان
ضربخانه

طابنجه
طاپنجه
طارم
طاس
طاق
طاقیه
طالیفر
طاوُس
طاهریه
طبّاخ
طباشیر
طبان
طبانجه
طَبَر
طبرخون
طبرزد
طبرستان
طبل
طبل باز
طبلک
طبله خور
طبیدن
طپان
طِراز
طِرازکر
طرازیدن
طَرَب
طَرخ
طرخون
طرز
طرنج باز
طرنفیل
طُرّه
طریخ
طرید
طریقه
طسوجر
طشت
طط
طعنه
طغدان
طغرای
طغری
طفیل
طُفیلی
طلا
طلاوت
طلایه
طلبیدن
طلخ
طلسم
طلق
طلیست
طمطراق
طناب
طنبسه
طنبُل
طنبور
طنسیت
طنک
طورک
طوطک
طوطی
طوطیان
طوطیک
طوق
طومار
طویله
طیره
طیره شدن
طیره کی
طِیفَر
طیفور
طیفه
طیلسان

عاج
عاده
عار
عاشق
عبریه
عُبور
عبیر
عترات
عترت
عجس
عجّه
عدبه
عدس
عُدوب
عَذب
عرس
عرعر
عروبه
عروس
عروس پرده
عروسک
عروسی
عزیمت
عَسَس
عشقه
عشوه
عصمت
عصیده
عطارد
عطاور
عُطرُفان
عطرخون
عطسه
عطسه
زدن
عطن
عَقار
عقول
عقیده
عقیق
عکه
عِلج
علف
علک
علک رومی
عمد
عمر
عنان
عَنده
عنقا
عنک
عو
عود
عودساز
عودسوز
عَوسب
عوسج
عیارکیر
عید
عیر
عیشه
عینت

غاب
غار
غارت
غارَج
غارجی
غارشک
غارغار
غاره
غاژ
غاژغاو
غاژه
غاش
غاکوک
غالوک
غوغاک
غال
غالیدن
غالیه
غامِج
غاوش
غاوشنک
غاوشو
غاوشوی
غُبار
غباره
غبج
غبژی
غبجی
غبغب
غت
غتغره
غُدد
غدنک
غدو
غده
غرار
غراش
غراما
غران
غُراوشه
غراوه
غرَب
غربال
غربیل
غرچه
غَرد
غرس
غَرش
غَرغد
غرقد
غرغر
غَرغنجه
غُرفج
غرفه
غَرقاب
غرم
غرما
غرمج
غرنج
غرن
غُرَنبه
غُرنبید
غَرنج
غرنک
غرو
غرواَشه
غرور
غَریاسنک
غرّیدن
غریو
غریوان
غریوَن
غُز
غَژّ
غَزب
غزغژه
غزل
غُژُم
غَزید
غزیه
غژ غژان
غَژغَژ
غژم
غژنک
غژیدن
غس
غسل
غش
غش مشک
غشاک
غُساک
غشرغاو
غاژغاو
غشه
غشیه
غغه
غف
غَفج
غفژ
غَفنج
غُل
غلاف
غُلاله
غلام
غلام باره
غلبکن
غُلَبَه
غلتانیدن
غلته
غلتیدن
غلج
غلط
غلطیده است
غلغل
غلغله
غَلغلیج
غلفیج
غَلمَلیخ
غُلو
غلیجن
غلیرن
غَلیمج
غِلیواج
غِلواج
غلیواژ
غم
غمان
غمخور
غمخوار
غَمزه
غُمکسار
غمکین
غَملول
غمناک
غمنده
غمیازه
غن
غنازه
غنج
غنجار
غَنجار
غنجاره
غُنجال
غُنچه
غُنُد
غُندبُر
غَنده
غَنز
غنشیدن

غنک
غنود
غنودن
غُنوز
غنیمت
غو
غیو
غواد
غوالنک
غوت
غور
غور
غوربا
غوروا
غوره
غوریدن
غوزه
غوش
غوشاد
غوشای
غوشت
غوشنک
غوشِنه
غوشینه
غوشه
غوطه
غوته
غوغا
غوک
غوکان
غول
غولانیدن
غولیدن
غولین
غویه
غیاره
غیبه
غیژ
غیش
غیشه
غیمه

فا
فاتِر
فاجام
فاخ
فاخته
فاخنک
فاخیدن
فاخیزآمده
فارس
فارغ
فازه
فاژ
فاژه
فاسترک
فاش
فاشرا
فاشرشین
فاط
فاطِر
فاغره
فافیره
فاکردن در
فال
فال کو
فالاد
فالج
فالجیقن
فالزم
فالوده
فام
فام رنک
فانوس
فانه
فانیذ
فایق
فُپوس
فتادن
فتالیدن
فَتج
فتراک
فتنه

فتوح
فتود
فُتودن
فتیل
فتیل آهنج
فتیله
فتیلهٔ آهنج
فِجار
فَجای
فُجل
فخل
فحزه
فحش
فخ
فخم
فَدام
فدرنک
فدفد
فَدم
فذالک
فر
فرا
فراپِس
فراپیش
فراتر
فراته
فلاته
فِراح رو
فراخ
فراخ دست
فراخا
فرخا
فراختن
فراخی
فراخیز آمده
فرارون
فَراز
فراز رو
فرازرخ
فراژ نو
فراسته

فَراش
فراشا
فراشترک
فراشتک
فراشیدن
فراعه
فراغ
فراموش
فراموش کردن
فراموشی
فراوان
فَراویز
فراهم
فربه
فربی
فربیون
فرت
فرتوت
فرجام
فَرَحش
فرحناک دوخیز
فرخ
فَرخار
فرخال
فرخج
فَرخنج
فرخسته
فرخشته
فرخمیدن
فاخیدن
فرخنای دوچین
فرخنده
فرخو
فرخور
فرقور
فرخول
فرغول
فرخویدون
فردا
فردا بامداد
فرداروز
فرداشب

فردینه
فرزاده
فرزام
فرزان
فرنان
فرزانه
فرزد
فرزند
فرزندان
فرزندفرزند
فرزه
فَرژنک
فرساید
فَرْسب
فرستادن
فَرَسترُغ
فرسُد
فرسطون
فرسک
فرسنک
فرسودن
فرسوده
فرسید
فرسیده
فرشته
فرشک
فرصاد
فَرغانج
فرغج
فرغر
فرغند
فژغند
فرغنده
فرغور
فرغوی
فرغیش
فَرفر
فرفر کودکان
فرفره
فَرفور
فرفه

فرفهن
فرفیر
فرفیون
فرقور
فرکن
فژاکن
فرکند
فَرم
فرمان
فرمان بُردار
فرمان به
فرمان ده
فرمایش
فرمکین
فرمودن
فرموده
فرُن
فرون
فرناز
فَرناس
فَرناش
فُرنج
فرنین
فرو
فرو بردن
فروریزدن مزه
فرو نشسته
فَروار
فروآمدن
فروتر
فروتن
فروتنی
فروچه
فروختن
فرود
فَرودین
فروردیان
فروردین
فرورفتن
فروزنده
فروزینه

فروغ
فرومانده
فرومایه
فروهخنه
فروهیده
فره
فرهانج
فرهست
فرهمین
فرهنج
فرهنک
فرهیختن
فرهیخته
فروهیخته
فری
فریاد
فریادرس
فریب
فریبانیدن
فریختن
فرید
فریدون
فریز
فریس
فریفتن
فریه
فَز
فزای
فزایش
فزوچه
فزودن
فزون
فَژ
فژر
فژز
فَژم
فَژه
فَسَار
فُسافس
فُسافس
فسان

فسانه
فَسر
فسردن
فسق
فسلیون
فسود
فسوس
فسوس کاری
فسون
فسیام
فسیله
فَشّ
فشار
فشاندن
فشردن
فصای
فطنت
فعاکن
فغ
فغاک
فغاک
فغان
فغواره
فُغوس
فغیار
فَفلاس
فَقاتُر
فَقاد
فقاع
فقع
فقند
فغند
فکار
فکانه
فکَر
فِکندن
فلات
فلاته
فراته
فلاخن
فلخن

فلاد
فلاده
فلاسنک
فَلج
فلخ
فلخم
فلخمه
فلخمیدن
فلخود
فلخودن
فِلرز
فلرزنک
فلغند
فلفل
فلو
فلوز
فُله
فلیوان
فناوار
فنج
فنجا
فنجه
فنجیدن
فند
فندق
فندل
فنک
فنله
فَنو
فنوا
فنوس
فنه
فواق
فوده
فور
فوردکان
فوردیان
فوز
فژ
فوژ
فوطه
فوته
فوکان
فول
فُوَه
فه
فهِر
فهرست
فهفه
فهمیدن
فهمهٔ کشتی
فیار
فیال
فیاوَار
فَیج
فیدوم
فیروز
فیروزه
فیلجه
فیلک
فینک
فُیوج

قاب
قابور
قابول
قاتل
قاج
قار
قارون
قاز
قازغان
قزغان
قاش
قاطانقی
قافله
قابله
قاق
قاقلی
قاقم
قالاسنک
قلاسنک
قلماسنک
قالب
قالج
قالطابان
قالون
قالیچه
قالیه
قام
قامه
قان
قانبیل
قانون
قَب
قبا
قبافد
قباله
قباور
قبه
قت
قتاد
قَتال
قچل
قحبه
قحط
قد
قداد
قدح
قَدید
قدیر
قرابه
قراسیا
قراض
قراکند
قزاکند
قرانیا
قَربان
قردمانا
قرز
قرطه
قرط
قرفسیون
قُرفه
قرفیا
قرقور
قرمه
قریسه
قَز
قز اکند
قزیل
قزین
قژاکن
قَژله
قسط
قسطا
قسوس
قصاب
قصبه
قصمه
قضیب
قُطب
قطران
قطربی
قطره
قطعه
قطیعه
قف
قفا
قفل
قفل کر
قَفه
قُقنُس
قلاجو
قلاع
قلب
قلعی
قلقدیز
قلقند
قلم
قلم تراش
قلیوان
قلیه
قَمار
قمارباز
قمع
قناره
قنبار
قَنبَریس
قنبیل
قَنج
قنجوغه
قنجه
قند
قُندس
قُندوز
قندهار
قندیل
قنطار
قنک
قنو
قنود
قنینه
قوانوس
قوج
قوح
قوطیل
قولنج
قهرمان
قهستان
قی
قَیاوار
قید
قِیر
قیراط
قَیسور
قیصر
قیصوم
قیفال
قیقوس
قیمولی
قلیمیا
قیه

کاب
کابان
کابلیج
کابوس
کابوک
کپوک
کابیله
کابین
کاوین
کات
کاتوار
کاتوره
کاج
کاجول
کاخول
کاجیک
کاچیک
کاچال
کاچره
کاچیره
کاچی
کاچینه
کاخ
کادوش
کاذه
کار بد
کار نیک
کار
کارافزول
کارانیدن
کاربان سرای
کارتنه
کارد
کاردار
کاردان
کاردکر
کاردو
کارزار
کارزارکاه
کارساز
کارفرمای
کارکاه
کارکر
کارکزار
کار کذار
کارکن
کارکیر
کارنامه
کاروان
کاریدن
کاریز
کارین
کاز
کازر
کازور
کازکاره
کازنده
کازیره
کازه
کازه
کازیره
کاژ
کاژیره
کاس
کاس موی
کاست
کاستن
کاسته
کاسد
کاسَرود
کاسکینه
کاسمو
کاسنی
کاسو
کاسه
کاسه بند
کاسه بندر
کاسه سفالین
کاسه کباب
کاسه لیس
کاش
کاشانه
کاشتن
کاشته
کاشته است
کاشح
کاشو
کاغب
کاغد
کاغنه
کاغه
کاغینه
کاف
کافتن
کافر
کافور
کافورسپرم
کاک
کاکل
کاکنج
کاکنه
کاکیان
کال
کالا
کالب
کالبد
کالح
کالران
کالفته
کالم
کالنک
کالوج
کالوس
کاله
کالیار
کالیده
کالیف
کالیو
کالیوه
کام
کام کزار
کام کذار
کام ویژه
کامران
کامکار
کاموس

کامون
کامه
کامیاب
کامین
کان
کانا
کاناز
کانون
کانون اول
کاو
کاو آهن
کاو زبان
کاو زن
کاواره
کاواک
کاوبان
کاوچشم
کاودان
کاودوش
کاودم
کاودوشه
کاورس
کاورنک
کاومیش
کاوه
کاوهیدن
کاویدن
کاه
کاه بُن
کاه کیر
کاه
کاهانیدن
کاهدان
کاهش
کاهل
کاهو
کاهیدن
کاینه
کاییدن
کَب
کبا

کباب
کبابه
کباد
کُبان
کبت
کبج
کبخ
کبد
کَبر
کبریت
کَبز
کَبَست
کبستان
کبستو
کَبک در
کَبوت
کبوتر
کبوتر بان
کبوترباز
کبود
کَبودر
کبوک
کبوله
کببه
کبیتا
کبیسه
کبیکه
کُبیلج
کَپَست
کپش
کپک
کپو
کَپوس
کپه
کپی
کَت
کتاره
کتان
کتخدا
کَتران
کتره

کتل
کتم تو
کتمستوان
کتور
کتوم
کتوو
کَج
کجا
کجاست
کجاوه
کجت
کَچپز
کُچکُچ
کَچَلَه
کچول
کچون
کچین
کَحشه
کُخ
کخج
کِخکخ
کَدا
کداختن
کدازانیدن
کُداش
کدام
کدامست
کدامین است
کدامین
کدای
کدایور
کدبانو
کدبانوشدن زن
کدو
کده
کَدی
کدیور
کدُیه
کذار
کذارانیدن
کذاشتن
کُذایش

کذر
کذرانیدن
کذرکاه
کذرنامه
کنشتن
کذینه
کر
کرا
کراز
کرازیدن
کُراسه
کراشیده
کراشیده
کراغه
کراک
کِراکش
کِرام
کرامی
کران
کران کوش
کرانمایه
کرانه
کرانیدن
کراهون
کرای
کرایستن
کرایه
کراییدن
کَرباس
کرباسو
کرباسه
کُربت
کربخو
کِربز
کَربز
کربش
کربه
کرتک
کُرته
کرج
کرچغو

کرخ
کَرد
کرد الود
کرد آمدن
کرد آوردن
کردَ باد
کرد کردن
کرداب
کردابه
کردار
کرداکرد
کردالو
کردان
کردانیدن
کردر
کردش
کردش روزکار
کردکار
کردکون
کردن
کردن بند
کردن کش
کردنا
کردنای
کُردَند
کردنه
کَردون
کردون کرده
کردَه
کرده است
کرده بالش
کرده بور
کرده کان
کُرده کاه
کرده کوه
کردیدن
کردیدن
کردُن
کُرز
کُرزبان
کرزش

کرزن
کَرسَب
کرستون
کرسف
کرسم
کرسنه
کرسی
کرسیدن
کَرش
کرشمه
کُرف
کرفت
کرفتار
کرفتن
کرفته
کرفس
کرک
کُرک
کرکاه
کرکدن
کرکر
کرکس
کَرکم
کرکمان
کرکین
کَرم
کرم خیز
کرم کاه
کرما
کرمابان
کرمابه
کرماکرم
کرمسیر
کرمش
کَرموش
کرمه
کرمی
کرنا
کَرنای
کبرنای
کرنب

کرنبو
کُرنج
کریچ
کُرنک
کرنه
کرنینه
کَرَو
کروخ
کُروز
کروکان
کروه
کروهه
کروی
کرویدن
کرویده
کرویه
کُره
کِره
کَره تن
کرهتن
کَرهدان
کَری
کریان
کریانیدن
کریب
کریبان
کریج
کریچه
کریختن
کریز کردن
کریزانیدن
کریژکاه
کریستن
کَریش
کریشه
کریغ
کرینده
کریوه
کریه
کَرکَر
کُز

کزار
کُزارانیدن
کزاردن
کُزارش
کُزاف
کِزانیدن
کزای
کُزایش
کُزاییدن
کزبوبا
کُزد
کزر
کُزغ
کژغ
کزکِبار
کزکَره
کَزکَژ
کزم
کزما
کزمازک
کُزند
کزنده
کزنکبین
کزنه
کزوان
کَزود
کزه
کُزیت
کُزید
کَزیدن
کزیر
کزین
کزینه
کَزیور
کِژ
کژ اکند
کژ دندان
کژ زمان
کژابه
کژاوه
کژار

کژاغند
کژاکند
کژایه
کژپشت
کژدُم
کژرنه
کژع
کژغ
کژُم
کس
کسان
کسانند
کست
کُستاخ
کستراننده
کسترانیدن
کوسترانیدن
کستردن
کستره
کستریدن
کستمه
کستی
کسدانه
کُسستن
کُسلاندن
کسی
کسیختن
کسیل
کش
کشاد نامه
کشاددست
کشادن
کشاده
کشاده روی
کشان
کشاورز
کشایش
کُشت
کشت براب
کشت دراب
کشت برکشت
کشت زار
کشت کاریزه
کَشتن
کشته‌است
کشتی
کشتی بان
کُشتی کاه
کَشتی کر
کشتی کرفتن
کُشتی کیر
کشخ
کَشِش
کشَف
کشفته
کشفک
کشفنه
کشک
کشکاب
کشکوفه
کشکین
کشکینه
کشمش
کشمشَلو
کِشمیر
کَشن
کُشنبز
کَشَنج
کشنجان
کشنک
کشنه
کشنی
کشنیز
کشودن
کشور
کشورک
کشه
کشیدن
کشیده‌است
کُعیب
کف
کفا
کفانیدن
کَفت
کفت کو
کفت کوی
کَفتار
کفتن
کفته است
کفج
کفجالیز
کفجلیز
کفجوک
کفجه
کفچلیزک
کفچه لیزه
کفخشنک
کلفهشنک
کفرا
کفره
کفش
کفشدُز
کفشکر
کفشیر
کفک
کفکوک
کفیر
کفل
کفن
کفه
کفیدن
کفهٔ ترازو
کَل
کلبشکر
کل خواره
کل سرخ
کل شِخ
کل فام
کُل کشت
کل نسرین
کل هون
کَلاب
کلابدان
کَلابه
کلات
کلاته
کلاجود
کَلاخ
کَلاخ سرخ
کلاژ
کلاژه
کلاسنک
کَلاش
کلاشکره
کلاشن
کلاغ
کلاغ بیشه
کلافه
کلاف
کَلاکَر
کلال
الکلاله
کلاله
کلان
کُلانتر
کلانه
کلاو
کلاوه کین
کلاه دوز
کلاه زر
کلاه کرد
کلاه
کلبتان
کلبن
کلبه
کلته چوب
کلته
کُلُج
کلخ
کلخان
کلخج
کلخرجه
کُلخَن تاب
کلدان
کُلزار
کلستان
کلسیا
کلشن
کلشو
کلغونه
کلک
کلکر
کلکرو
کلکون
کلم
کُلنار
کلُنت
کلند
کلندان
کُلندر
کلندره
کلنده
کلنک
کلنکبین
کَلو
کلوبند
کلوبه
کُلوته
کُلوج
کلوخ
کُلوخ کوب
کلوشه
کلوکیر
کلول
کُلوله
کلیچه
کلوند
کلّه
کلی تنک
کلیبا
کُلیجه
کلید
کلیدانه
کلیددان
کُلیده
کلیم
کلیه
کَم
کُم
کُم شدن
کُم کردن
کما
کَمار
کماریدن
کُماس
کماشتن
کماشه
کماشیر
کمان
کمان ابرو
کمان آسمان
کمان بردن
کمان رستم
کمان سام
کمان کر
کمان کروهه
کمانچه
کماندان
کمانه
کمانیدن
کمترین
کمترینه
کمر
کمرا
کمراه
کمرزین
کمرزرین
کمرساز
کَمَست
کَملی
کمند
کمه
کمین
کَمیت
کُمیز
کمیزدان
کُمیزیدن
کمیژه
کَمین
کمین کردن
کمینکاه
کن
کَناج
کنار
کنارنک
کناره
کناز
کناغ
کَنام
کناه
کَنب
کنبد
کنبوره
کَنج
کنجاره
کنجال
کنجانیدن
کنجد
کنجدکاغ
کَنجده
کنجشک
کُنجکُنج
کنجور
کنجه
کنجیدن
کنجینه
کَنخ
کند
کندا
کندامویه
کندانه
کندانیدن
کندای: فالجِی
کندآور
کندوار
کندبویه
کنده پیر
کندُخانه
کنده دماغ
کُندر
کندرو
کُندُز
کُندس
کندش
کندش پیچ
کندم
کندم کون
کندمک
کندمه
کندن
کندنا
کَندو
کندواله
کندوخانه
کَندور
کُندور
کُندورش
کندوله
کنده
کنده پیچ
کنده چاه
کَندَه خمیر
کنده دهن
کنده‌شدن طعام
کَنده کَر
کنده لاش
کنده وش
کندیدن
کُنش
کنشت
کنشنو
کنعال
کنغاله
کنک
کنکاج
کنکاله
کَنُکَر
کنکران
کنکرزد
کُنکره

کُنکور	کوپانیدن	کوزاوره	کوشت آهنج	کونسته	کهکشان	کیغ	لاجورد
کُنَند	کوپک	کوزاویز	کوشت کوب	کونشته	کهکل	کیفاله	لاژورد
کَننده	کوپله	کوزبان	کوشتانه	کونه	کهن	کیفر	لاخ
کَنَو	کوپه	کُوزجَهر	کوشت آوره	کونَه درخت	کهنه	کیفه	لاخوسته
کنودان	کوپین	کوزد	کوشخینه	کونیز	کهواره	کیک	لاخوشه
کنودانه	کُوت	کوزر	کوشخیه	کوه	کَهیج	کیکج	لاد
کَنور	کوتاه	کوزکانی	کوشش	کوه خر	کهیله	کیکن	لادن
کَنوش	کوتلان	کوزکاه	کوشک	کوهامون	کهین	کیکیج	لارنک
کنون	کوتوال	کوزکره	کوشمال	کوهامونی	کی	کیکیز	لاروه
کنّه	کوج	کوزن	کوشوار	کوهان	کیا	کیل دارو	لاس
کنه کار	کوجَکتر	کوزَنخ	کوشواره	کوهج	کیابست	کیل کزو	لاش
کنهان	کوچال	کوزنک	کوشه	کوهدان	کیاخن	کیلج	لاشه
کَنیز	کوچک	کوزنه	کوشه نشین	کوهر	کیار	کیلو	لاغر
کنیزک	کوچه	کوزه	کوشیار	کوهرتاب	کیارنک	کیله	لاغیه
کنیسه	کویچه	کوزه پنبه	کوشیدن	کوهری	کیان	کَیمخت	لاف
کو	کوخک	کوزه کر	کوع	کوهسار	کیاه	کیمه	لافزن
کُواب	کوداب	کوزهِر	کوغ	کوهستان	کیاه زار	کیمه	لافیدن
کواچو	کودره	کوزیدن	کوف	کوهل	کیاهِ شتر	کیمیا	لاک
کواچه	کودن	کوزینه	کوفازه	کوهن	کِیب	کین	لاک پشت
کُوار	کوده	کوزۀ رخ	کوفتن	کوهنج	کیبو	کین دار	لاکچه
کوارانیدن	کوذبان	کورستان	کوفته	کوهنک	کیپا	کینو	لاکشه
کوارش	کوذجان	کوژ	کوفجان	کوهه زین	کِیت	کینوَر	لال
کواره	کوذک	کوز	کوفشانه	کوهه	کیتی	کینه	لالک
کواره دان	کوذیم	کوس	کوک	کوی	کیج	کیو	لالکا
کواژهه	کوذین	کوساله	کوکرد	کویافت	کیخ	کیوان	لاله
کواریدن	کوذینه	کوسپند	کوکنار	کویانیدن	کیخال	کیوره	لاله رخ
کواز	کور ٠	کوَست	کوکنار سیاه	کویچه	کَید	کیّه	لاله کون
کُوازش	کور کندم	کوستو	کوکو	کَویر	کیر	کیهال	لام
کُواژ	کوراب	کوسته	کول	کویش	کیرا	کیهان	لامامه
کواژنک	کوران	کوسه	کولاخ	کویه	کیرش	کیهه	لامامه
کواژه	کوردل	کوش	کولانج	کویین	کیز	کیهیج	لامانی
کواژه کردن	کورستان	کوش داشتن	کولان	که	کیژ	کییه	لامه
کوال	کورسکاونه	کوش سرای	کولنارسپید	کهبد	کیست	کرو	لانه
کوالدوز	کورک	کوش کردن	کومباش	کهبود	کیستاره	لاب	لای
کواه	کورکن	کوش ملهی	کومش	کهتر	کیستان	لابرلا	لالی
کَوآتش	کورموش	کوشاب	کومن	کهتران	کیسو	لابه کردن	لایق تر
کوب	کوره	کوشاد	کومه	کَهج	کیسوبند	لابه	لایین
کوبله	کوره ماست	کوشالنک	کون	کَهچ	کیسه	لاوه	لُب
کوبول	کوز	کوشت	کُن	کهربا	کیسه بُر	لابیدن	لبِ در
کوپاره	کوز چهره	کوشت آکنده	کوناکون	کُهربار	کیش	لاتیس	لبخ
کوپال	کوژ	کوشت آوه	کَوَندَه	کهریز	کیشن	لاجرم	لَبلاب

لبن
لبند
لبوت
لبیشه
لپاچه
لَپوس
لت
لتالت
لتپاره
لَتره
لَتره لتره
لتنبر
لته
لُج
لیچ
لچی
لجی
لحب
لَحج
لَحم
لحیف
لخ
لوخ
لَخت
لت
لختی
لَخج
لخشان
لخشن
لخشه
لخنیس
لُد
لرزان شده
لرزانیدن
لَرزش
لرزه
لرزیدن
لُرس
لُرَه
لژدان
لژن
لژدن
لُس
لَسانُ العصافِر
لشکر
لشکربزوه
لشکرکاه
لُعاب
لعبت
لعبت باز
لعبه
لعل
لعل کون
لعوق
لُغام
لغز
لغزان
لغزانیدن
لغزش
لغزناک
لغزیدن
لغزیده
لغزیده است
لغو
لفج
لَفش
لقِلق
لَقن کَرُ
لَقوه
لک
لک و پک
لکاش
لکالخا
لَکام
لکانه
لَکتار
لکد
لکدزن
لکلک
لکن
لقن
لکنچه
لُمتَر
لمطر
لمع
لمغهٔ
لنبه
لَنتَر
لُنج
لنجه
لنجیدن
لند
لَنک
لنکان
لنکان لنکان
لنکر
لنکیدن
لَواش
لواشه
لوبیا
لوت
لوج
لور
لوره
لوری
لَوز
لوزینه
لَوَس
لوس زن
لوسانه
لوش
لوشناک
لوغ
لوغیدن
لوف
لوفا
لوک
لولَر
لولو
لوله
لولیان
لولیین
لوم
لونالون
لَوَند
لَوید
لویشه
لهجه
لهو
لهید
لیام
لیان
لیپا
لیسانیدن
لیسیدن
لیش
لیف
لیک
لیکن
لکن
لیمون
لیمه
لیولنک
لیوه
لـنک
ما
ماء ثودت
مَاب
مابون
ماتم
ماج
ماجن
ماچان
ماخ
ماخچی
مادر بزرک
مادر زن
مادرزاد
ماده
ماذه
مازه
ماذیان
ماذر
ماذر پدر
ماذراندر
ماذرماذر
ماذو
مازو
ماذه کاو
ماذکاو
ماذینه
مار
مار افسای
مار اموز
مار کران
مارا
مارافسار
ماران
مارجوبه
ماردی
مارسفند
ماراسفند
مارکرژه
مارکرزه
مارماهی
مارناک
مارنین
ماره
ماریج
ماریده
ماز
مازه
مازیاره
مازیانه
ماس
ماست
ماست مایه
ماستاوه
ماستو
ماستینه
ماسوره
ماشه
ماسه
ماش
ماشو
ماشوب
ماشه
ماعون
ماغ
ماکوب
مکوک
ماکول
ماکیان
مال
مالامال
مالدار
مالِش
مالِشکَر
مالکانه
مالوس
ماله
مالیدن
مالیده
مالیز
مام
مامک
مامیران
مان
مانا
مانا که
ماندن
مانده
مانستن
مانند
ماننده
مانه کاو
ماه
ماه پروین
ماه تمام
ماه سام
ماها
ماهار
ماهتاب
مهتاب
ماهِر
ماهکانه
ماهناک
ماهو
ماهودانه
ماهه
ماهی
ماهی آوه
ماهیابه
ماهی آوه
ماهیابه
ماهی خرد
ماهی خور
ماهی زمرج
ماهی شیم
ماهی کده
ماهی کُرد
ماهی کوره
ماهی کول
ماهیانه
ماهیان
ماهینه
ماهیچه
ماهیز
مایع
مایه
ماییم
مبرات
مبهن
مپیچ
متاره
مترس
متنجوشه
متواری
متوار
مته
مثابت
مثال
مثقال
مج
مچرک
مجلس
مجَمِر
مچاچنک
مچیدن
محراک
محروسه
محک
محله
محمل
محنار
مَخ
مُخ
مخاطه
مخداز
مخرفه
مخرل
مخمل
مَخنده
مخیدن
مخیذ
مَد
مُد
مداد
مداره
مدخِر
مدق
مَدکش
مُدمات
مدنک
مزنک
مدهوش
مذقه
مَر
مِر
مرا
مُرار
مَراز
مرازی
مراعات
مربض
مربع
مُرت
مرتاو

مَرج
مرجان
مَرجو
مَرخ
مرخشه
مرد
مُرداد
مرداد است
مردادماه
مردار
مَرداس
مرداسنک
مردسنک
مرداش
مردافکن
مردان
مردانه
مرداوژن
مردآسا شدن
کودک
مردری
مردک
مردُم
مردم زاده
مردوم زاده
مردمانه
مردمک
مردمک چشم
مردم چشم
مردن
مَردوش
مُرده
مرده شوی
مرز
مرزَبان
مرزُبوم
مرزنجوشه
مرزنکوش
مزنکوش
مرزوش
مرس

مرسوم
مَرغ
مرغ آب
مرغ آبی
مرغانه
مرغدن
مرغذن
مرغزن
مُرغزار
مرغوا
مُرغوز
مرغول
مدغول
مرقات
مرقد
مرک
مرمازه
مَرُمَر
مرمع
مرو
مروا
مروارش
مرواری
مروارید
مرود
مرورا
مُروُز
مرهم
مری
مریج
مزاج
مزد
مزدور
مزدُر
مزرغن
مزکت
مزکد
مزنک
مَزه
مزید
مزین

میزیدن
مزیده
مژدکان
مژده
مژده ده
مژده کانی
مُژکان
مژه
مس
مسافت
مسانک
مَست
مستان
مستکاره
مستکانه
مستمند
مسته
مستی
مستینه
مسخ
مسخره
مسرورتاب
مَسکنت
مسکه
مِسمار
مسند
مسنک
منک
مسیدن
مچیدن
مسین
مشبک
مُشت
مشتاسنک
مشت سنک
مشته
المشج والمتج
مشقت
مَشک
مُشک
مشک تاب

مُشک دوز
مشک زمین
مشکبار
مَشکره
مُشکز
مُشکِمار
مشکو
مشکوی
مشلوز
مشمش
مَشنک
مشو
میشو
مِشوَد
مصطبه
مَصلب
مُصلی دوز
مَطری
مطموده
مطواع
معجَر
معجون
معدنوس
معده
معلقه
مُغ
مغاره
مغاک
مَغال
مغول
مغالچه
مغز
مغزه
مُغل
مغلاک
مغناطیس
مغنده
مغنی
مُغوشک
مِغیاز
مفت

مقرعه
مُقَرنس
مقعد
مک
مکاس
مَکاید
مَکَر
مکس
مکس کیر
مَکش
مَکل
مُکنت
مکوک
مکون
مَکیب
مکیدن
مکیس
مُل
ملاژه
ملاز
ملاط
ملاطه
ملامت
ملاه
ملخ
ملط
ملعقه
ملغم
ملک
ملکل
ملند
ممانعت
مملخت
من
مَناب
مناره
مناقب
مَناوَر
منج
مُنج سُتور
منج ستوره

منجک
مُنجلاب
منجنیق
مُنجُو
مُنجوق
مَنجون
مُنجیر
مندک
مندل
مندور
منده
منزل
منزلکاه
مَنش
مُنش
مَنشور
مَنظر
منقبت
منک
مشنک
منکوا
منم
مَنو
مینو
منی
مو
مو سترده
موبذ
موید
موتاب
موی تاب
موتان
مَوج
موخ
مودت
مور
مَورت
مورج
مورچه
مورد
مُرد

موردانه
مورش
موری
موریانه
مریانه
موزه
موریه
موزه بالانین
موزه دوز
موزه مال
موژان
موسم
موسیجه
موسیقار
موسیقال
موش
موش خور
موشان
موغ
موفلون
مول
مول مکُن
مولیدن
موم
موم کافوری
مونجوشه
موی
موی چین
موی چینه
مویز
مویزاب
مویزه
مویژه
مویژ
مویه
موییدن
مه
مهابت
مهیبت
مهار
مهاره

مهب
مهتاب
ماهتاب
مهتر
مهتران
مَهُر
مُهر
مِهر
مهراب
مهربان
مهربانی
مهرکان
مهرکاه
مهرماه
مهره
مهره پشت
مهره زن
مهره
کژدن
مُهره
مهک
مَهلبت
مهمان
مهمانی
مهناک
مهنک
مهوش
مهیار
می
می زده
می فروش
میان
میان بند
میان سرای
میانکین
میانه
میتر
میته
مینه
میتین
میچودن

میخ
میخ چوبین
میخوش
مَید
میداخ
میدخ
میدان
میر
میرانیدن
میره
میز
میزبان
میزد
میزده
میزیدن
میش
میش نر
میشنای
میشنه
میشین
میشینه
میعه
میغ
میغ ناک
میکده
میکون
میل
میلاد
میلاوه
میمون
مینا
مینان
مینو
مینه
میو
میوه
میوه دار
میویزه
میویژه
میهن
میهین
نا
نا رنک
نااستوار
ناب
نابدید
نابکار
نابکار
نابی
نابینا
ناپروا
ناتوان
ناج
ناچار
ناجخ
ناخ
ناخداه
ناخسته
ناخلف
ناخن
ناخن بُر
ناخن بیرا
ناخن کیر
ناخنه
ناخنهٔ چشم
ناخورد
ناخوش
ناخوش منش
ناغُوش
نادان
نار
نار بستان
ناربا
ناروا
نارپوست
نارتنج
نارچیل
نارخو
نارد
نازد
ناردانک
ناردنک
ناردین
نارستان
نارسیده
نارکیان
نارمشک
نارنج
نارنک
نارینک
ناروان
ناروَن
ناره
ناریدن
نارین
ناز
نازبالش
نازش
نازک
نازک اندام
نازنده
نازنک
نازنین
نازون
نازیدن
ناژ
ناسپاس
ناسره
ناسزا
ناشتا
ناشکیبا
ناشی
ناطف
نطاف
ناطل
نیطل
ناغت
ناف
نافرجام
نافه
نافه مشک
ناقوره
ناک
ناکام
ناکاه
ناکرویده
ناکزیر
ناکس
ناکوار
ناکوارد
ناکهان
نال
نالان
نالش
ناله
نالیدن
نام
نامدار
نامدان
نامراد
نامزاد
نامزد
نامواره
ناموره
نامور
ناموس
نامه
نامیدن
نان
نان بازکن
نان تنک
نان خواه
نان خورش
نان شته
نانچین
نانوا
نانیژه
نایژه
ناو
ناودان
ناودن
ناوراد
ناورد
ناوردآورد
ناوسار
ناوک
ناوه
ناهار
ناهمتا
ناهموار
ناهَوس
ناهیذ
نای
نای بان
نای فت
نای کلو
نایجه
نایژه
نایل
نبات
نبارش
نباغ
نبتیز
نبرد
نبرده
نبزه
نبشتن
نبق
نبلاذ
نیلاز
نَبوَت
نبهره
نبی
نبید
نبیر
نبیره
نتیل
نجد
نجم
نجیز
نجیل
نحج
نخج
نخ
نَخاس
نخلس خانه
نخجد
نخجل
نخجیر
نخجیرکر
نخجیروال
نخجیل
نخرار
نخست
نخستین
نخشیدن
نخکلون
نخل
نخله
نخم
نخود
نَخیز
نذب
نر
نَرد
نردبان
نرسک
نَسک
نرکال
نرکس
نرکه
نرم
نرم رو
نرمازه
نرموله
نرموره
نرموزه
نرمه کوش
نره
نره کاو
نره
نرینه
نزا
نِزار
نزخفج
نزد
نزد تو
نزد من
نزدیک
نزک
نزل
نُزهت
نزیج
نژاد
نژد
نژند
نژم
نزم
نژمند
نژه
نژیم
نَس
نُس
نسبو
نستاج
نسج
نَستَر
نسترین
نسترن
نستوه
نَسر
نسرم
نسرین
نسق
نَسک
نسناس
نسو
نسیه
نُش
نشاسته
نشاف
نشان
نشاندن
نشانکر
نشانه
نشبیل
نَشخوار
نشخوار کردن
شخود
نَشر
نشرم
نشست
نشست برخلست
نشستکاه
نشستن
نشسته
نشک
نشکرده
نشکنج
نشل
نشمن
نَشواد
نشوار
نُشود
نشیب
نشیره
نشیمن
نشمن
نِشینش
نضیج
نعاغ
نعره
نعشی
نعل
نعلبند
نغام
نغز
نغزیدن
نعشله
نغل
نُغُل
نغول
نغمه
نغوت
نغوشا
نفت
نفت انداز
نفج
نفرین

نفط
نفل
نفنغ
نفیر
نفیس
نقاب
نقاره
نقافه
نقام
نَقب
نقرس
نقره
نقشیره
نُقُل
نقلدان
نقمت
نقنق
نقوشاک
نغوشاک
نقوع
نقول
نک
نکاب
نِکار
نَکارکر
نَکاریدن
نکاشتن
نکاه داشتن
نکاه کردن
نکران
نکرستن
نِکرش
نَکره
نکریدن
نکژ
نکل
نَکند
نُکوب
نکوره
نکون
نَکونسار

نکوسا
نکوهش
نکوهیدن
نکوهیده
نکهبان
نِکهدار
نَکین
نلک
نم
نماز
نمازبامداد
نمازپیشین
نمازخفتن
نمازدیکر
نمازکاه
نُمایش
نمج
نمد
نمدار
نمدزین
نَمش
نَمشک
نمط
نمک
نمک سود
نمکسوت
نمک سوذه
نمکدان
نمکزار
نمکدار
نمکسار
نمکسو
نمکین
نمنک
نمودار
نمودوار
نمودن
نموزج
نمیج
نُموزش
نمونه

نمیر
ننک
ننک‌داشتن
ننکین
نو
نوا
نواجسته
نواخت
نوخت
نواختن
نواده
نواذه
نوار
نُوارَد
نُواز
نوازده
نوزده
نُوازش
نوازیدن
نواله
نوان
نواور
نواهین
نوباوه
نوبت
نوبَر
نوبک
نوج
نوحه
نوبه
نود
نوداران
نودر
نودره
نوذه
نودهزار
نور
نورانیدن
نوررانیدن
نورد
نُورد

نَوردکر
نورده
نوردیدن
نوروز
نُوز
نوژان
نوسه
نَوش
نُوش
نوشادر
نوشاذر
نوشانیدن
نوشت
نوشتن
نوشدن
نوشش
نوشه
نوشیدن
نوف
نوک
نوک نیزه
نوکرده
نوکفاره
نول
نومید
نون
نوند
نَوَنده
نوید دادن
نویدن
نوید
نویذ
نواد
نونیذ
نویسانیدن
نوسانیدن
نویسش
نویل
نَوین
نوبین
نویه

نَه
نُه
نِه
نِهصدهزار
نه یک
نهاد مردُم
نهادن
نهادی
نهاری
نهادین
نهاذ
نهار
نهاری
نهاریدن
نَهاز
نهال
نهاله
نهالی
نهالیچه
نهالین
نهان
نهان خانه
نهاندان
نهانیدن
نُهبر
نهبین
نهنبن
نَهجیز
نهچیز
نهرف
نهره
نهصد
نهفت
نُهفتن
نهفته
نهم
نُهمار
نُهنبین
نهنک
نَهیب
نهیق

نهینه
نی
نیا
نَیاب
نیاردستد
نیاز
نیازمند
نیام
نیایش
نیاش
نِیب
نیبال
نیدل
نیدلان
نیرک
نیرنک
نیرنج
نیرو
نیرومند
نیز
نیزن
نیزند
نیزه
نیزه دار
نیژه
نیسان
نیست
نیستان
نیسته
نیسو
نیش
نیش کژدم
نیش
نش
نیشتر
نیشخورد
نیشکر
نیشه
نیفه
نیک
نیک بخت

نیکتر
نیکست
نیکو
نیکوکار
نیکویی
نیکین
نیل
نیلکون
نیلوفر
نیلوور
نیم
نیم برشت
نیم بسمل
نیم جوان
نیم چمد
نیم خورد
نیم زال
نیم سوخت
نیم سوخته
نیم لنک
نیمچه
نیمه
نیو
نیوش
نیوشه
نیوشه کردن
نیوشیدن
نیوک

وا
وابستن
واپس
واپسین
واپکیدن
واتکر
واخ
واخیدن
وادی
وادیج
وازیج
وار
واراز

وارخ
واردان
واردن
وارش
وارکار
ورکار
وارن
وارین
وارنج
وارنیدن
وارو
وارون
واریج
وازیج
واریدن
وارینج
واز
واژکونه
واسقه
واشامه
واشه
واغل
واقواق
واکردن
وال
والا
والاد
والان
وام
وام خواه
وامانده
وامدار
وانساز
واها
واهم جسته
وای
وایزک
وایلی
و بس
ویلی
وتر

وَج
وخرکز
وَخش
وخشت
وَخشوَر
وَر
ورا
وارارود
ورزورد
وراز
وراغ
ورانج
وربند
ورتاج
ورتیج
ویرتج
ورج
ورخاستن
ورخان
ورخیرش
ورداشتن
وردان
وردانه
وردنه
ورده
ورز
ورزش
ورزیش
ورزکار
ورزکر
ورزی
ورزیدن
ورس
وَرستاد
ورسیج
ورسینج
ورشان
ورطه
ورغ
ورغا
ورغن
ورغیش
وغیش
ورفان
ورکار
ورکاک
ورکالوج
ورکاه
ورکردن
ورکک
ورکوش
ورم
ورنا
وَرند
ورنه
وکرنه
ورواره
ورنانه
وروغ
ورهمین
وزاغه
وزُخ
وزک
وزل
وزوغ
وزغ
وزیدن
وزیر
وژ
وژاق
وژخ
وژنک
ورنک
وژنین
وژه
وستا
وَستاد
وسفاد
وسترک
وسترنک
وُسفاد
وشتاد
وس
وسق
وشاق
وسمه
وسناد
وسفاد
وسنان
وسنی
وسو
وسواس
وَش
وشق
وشوق
وشک کردن بدن
وشکردن
وشکرده
وشنه
وشعنه
وشنی
وشی
وشه
وشیه
وصوب
وطواط
وغزن
وفزن
وفایه
وفایه
وَفر
وفره
وقب
وقوب
وَقور
وقه
وکیل
ولادنه
ولاده
ولایه
وند
وَندَه
ونمشک
وغشک
ونک
ونیزه
ونیژه
ووا
ووج
وه
وهج
وهشت
وهنک
وی
وَید
ویدا
ویدکم
ویر
ویرا
ویران
ویرانه
ویربغج
ویژه
ویس
ویسه
ویشه
ویشه کردن
ویک
ویل
ویله
ها
هار
هاز
هاژ
هاژه
هاسُم
هال
هاله
هامون
هان
هاون
هاون دسته
هباک
هجده
هجده هزار
هجیر
هجین
هچ
هدف
هده
هدهد
هدید
هذه
هَرّ
هُر
هر مه
هِراس
هراسان
هراسانیدن
هراسه
هراسیدن
هراش
هرانه
هرآینه
هرجا که
هرجاییست
هرچه
هرخیوه
هرروز
هرزه
هرژفدنک
هرسه فروش
هرش
هرکاره
هرکاه
هرکز
هرکس
هُرمُز
هروانه
هروک
هرهفت
هَرید
هُز
هزار
هزار بار
هزار بارهزار
هزار چشمه
هزار خانه
هزار هزار
هزاران هزار
هزارتو
هزارتوی
هزارخانه
هزاردستان
هزاره
هزارینه
هزاک
هزبر
هزیره
هزینه
هژده
هژیر
هژیره
هست
هست کردن
هَستَر
هستی
هستیدن
هَسوز
هَسیب
هُش
هشت
هشت ده
هشت هزار
هشت یک
هشتاد
هشتاد هزار
هشتصد
هشتم
هشتمین
هشتن
هشتویش
هُشر
هشکن هشکن
هشیار
هشیاری
هشیدن
هفت
هُفت
هفت دانه
هفت ده
هفت ده هزار
هفت صدهزار
هفت هزار
هفت یک
هفتاد
هفتادهزار
هفتصد
هفتکان هفتکان
هفتم
هفتمین
هفتورنک
هفته
هفده
هق
هق کُرده
هل
هل مل
هل هل
هلاک
هلال
هلب
هلبه
هلندور
هله
هلیاک
هلیون
هم
هم اورد
هم بار
هم بهره
هم پشت
هم پیشه
هم جنک
هم خوره
هم خوه
هم داماد
هم ده
هم راز
هم رنک
هم سنک
هم شکم
همِ فروش
هم کنیت
هم لختکر
هم لقب
هم نسب
هم نسیب
هماره
همال
همان
همانا
همانست
همای
همایون
همبر
همتا
همتان
همچنان
همچند
همچنین
همچو
همچون
همچون این باد
همخویه
همداستان
همدان
همدم
همراه
همرف
همرو
همزاد
همزاده
همزبان
همساز
همسایه
همسایه کان
همسر
همسود
همسوکَند
همشیر
همعنان
همکان

همکین	هوسناک	یاد	یبانکر	یکدم
هملخت	هوسین	یاد کیرنده	یبروج	یکده
هملختدوز	هوش	یاددار	یج	یکران
همنام	هوش دار	یادکار	یخ	یکزه
همنشین	هوش رفته	یادکردن	یخجال	یکسال
هموار	هوشازده	یار	یخجه	یکساله
همواره	هوشمند	یاران	یخدان	یکسان
همورد	هوشنک	یاران یاران	یخشودن	یکسو
همه	هول	یارای	یخلکون	یکسوان
همه مردمان	هولناک	یارستن	یراعه	یکسون
همید	هَوید	یاره	یرنداق	یکشنبه
همیدون	هویدا	یاری	یَزدان	یکون
همیشه	هَویر	یاری دادن	یُزدان	یکه
همین	هی	یاری ده	یزغند	یکی
همینست	هیاج	یاری کر	یزک	یل
هنبار	هیج	یاریدن	یشت	یلدا
هَنبر	هیچ	یاز	یُشترم	یَلغَز
هنجار	هیدخ	یازان	یشک	یلمه
هنجاره	هیده	یازده	یشم	یلمه ریش
هنجه	هیذ	یازدهم	یشمه	یله
هند	هیربد	یازه	یغر	یمخور
هندام	هیره	یازیدن	یغما	ینپلو
هندوانه	هیز	یاسمن	یفتنج	ینجودن
هنر	هیزم	یاشه	یفن	ینک
هنرور	هیزینه	یافتن	یک	ینوشه
هَنُز	هیش	یافته	یک بلسرک	یوبه
هنک	هیشتن	یاقوت	یک بوغچهٔ جلمه	یوز
هنکام	هیضنه	یاکند	یک چشم	یوزبان
هنکامه	هیکل	یال	یک چندبار	یوزدار
هنکفت	هیله	یال یال	یک رنک	یوزدان
هنوز	هیمدان	یالبال	یک کونه	یوزغند
هنی	هیمستان	یالغ	یک یک	یوزه
هوا	هیمه	یالو	یکان یکان	یوغ
هوازی	هیمه زفت	یالوغ	یکانکی	یوک
هواسیدن	هیمه‌فروش	یالونیک	یکانه	یوکان
هودر	هیمه کش	یام	یکایک	یون
هور	هینه	یاور	یکبار	یوه
هوریم	هیولی	یاوه	یکبارکی	یوهه
هوژه	هَیون	یاوه شدن	یکپاره	یهنی
هوس	هـین	یاوه کردن	یکتا	یهه
هوس کردن	یا	یباب	یکچند	ییست
			یکچندی	

ایکنجی بؤلوم

صحاح العجم

تورکجه-فارسجا

Sihahi Əcəm

Türkcə-Farsca

بیرنئچه سؤز

لوغتلر دیلی فرقلی-فرقلی یؤنلردن آچیقلاییر. لوغتلر یالنیز سؤزلرین معناسینی یوخ ، بلکه دیلی ایشلدن اینسانلارین دونیا گؤروشونو، عئلمی نایپلیتلرینی، فلسفی باخیشینی، جوغرافییا تئرمینلرینی ، علمی اوسلوبا لازیم اولان تئرمینلرینی ، فولکلور ، ادبی بدیعی تفکوروندە أساس رولو اولان بدیعی بیرلشمه‌لری و یوزلرله دیل قایدالارینی اؤزونده قورویوب ساخلاییر. خالقلارین آراسیندا کؤرپو کیمی وظیفه داشییان لوغتلری یالنیز دیلشوناسلیق باخیشدان دییل موختلیف یؤنلردن آراشدیرماق مومکوندور. بیز بورادا اولان سؤزلری دیلین موعاصیر و تاریخی گؤروشلری یؤنوندن آچقلاماغا چالیشاجاییق.

بیرینجیسی بو ایشی گؤرمک اوچون بیزه خام ماده لازیم ایدی. بونا گؤره، بورادا سیرالانان سؤزلر ألیازمانین متنی أساسیندا حاضیرلانیبدیر. بو ایشین پراکتیکی أهمیتی اولدوغو اوچون بو ایشه تشبوث لازیم گؤردوک. لوغت و لئکزیکوقرافی ایشینه ماراقلاری اولانلار و بو ساحه‌ده تدقیق آپارماق ایستیینلر اوچون بئله سیرالانما لازیم ایدی. بو ایشدن ألده اولان نتیجه‌لر بونلار اولا بیلر:

۱- متینده ایشلنیلن تورکی سؤزلرین ساییسی و تیپلری آشکار اولونور.

۲- سیرالانمادا تورکی سؤزلرین فارس دیلینده بیر نئچه قارشیلیغی اولدوغو بللی اولور.

۳- سؤزلرین قراماتیک آچیقلانماسی اوچون یاردیمجی اولور.

۴- بورادا فعللر، ایسیملر و سایر مورفولوژی حیصه‌لرده ایشتیراک ائدن شکیلچیلر آیدینلاشیر.

۵- دیلیمیزده ساده، دوزلتمه و مورکب سؤز واحیدلرینی موعیین ائتمک اوچون یارارلی اولور.

۶- دیلیمیزین أسکی سؤزلری ایله برابر تلفوظو ده وئریلیر.

۷- قرافیکامیزین أسکی خصوصیتلرینی گؤرمک مومکون اولور.

۸- آماری جهتدن بیزه ایستاتیک تحلیلده یاردیم ائدیر.

۹- فعللرین حاللانما فورمالارینی بیر یئرده توپولو گؤرمک اولور.

۱۰-دیلیمیزده سیرالانمادا ساییتلرین گوجو آشکارلانیر. بورادا أول سایتلر گلیر، سونرا سامیتلر. بو دا دیلیمیزین طبیعی سیرانما آخاریدیر.

۱۱- سؤزلرین ائنسیکلوپدیک معناوارلیغی کی مدنیتیمیز اوچون آچار رول اوینابیر،آشکار اولور.

۱۲- دیلیمیزین علمی اوسلوب اوچون یارارلی اولان تئرمین سؤزلر آشکار اولور.

۱۳- أسکیلشمیش و آرخاییک سؤزلری راحتجا آشکار ائتمک اولور.

۱۴- دیلیمیزین سؤز وارلیغینی و سؤز گوجونو آیدینلاشدیریر.

۱۵- دیلیمیزده اوچاغدا اولان آلینما سؤزلر مؤعیین اولونور. سؤزلوکده قارشیسیندا (ف) یازیلان سؤزلر فارسجا ایله اورتاق سؤزلردیرلر.

۱۶- سؤزلرین قرافیک واریانتلاری موعیین اولونور.

۱۷- دیلیمیزین ایلکین و سونراکی مرحله اولان ثانوی حرفلرین وارلیغی آشکار اولونور.

۱۸- قومشو دیللردن آلینان آلینمالار آشکار اولونور.

هندوشاه نخجوانی بو سؤزلویو اوشاقلار اوچون یوخ، بلکه اونو بؤیوکلر اوچون حاضیرلاییبدیر. او دؤورلرده بئله بیر قایدا واریدی کی، کیتابلاری نظم ایله یازیردیلار کی، اونون أزبرلنمه‌سی داها راحات اولسون. بورادا سیرالادیغیمیز سؤزلر متنین موختلیف فصیلرینده اولان سؤزلردیر. بعضی سؤزلر متینده معناسینا گؤره یوخ، حاللاناماسینا گؤره قئید اولونوبدور. اونا گؤره بو حیصه‌ده بؤتون سؤزلری ایستر صرفده اولسون، ایستر معنالانان حیصه‌ده اولسون بیر یئرده توپلامیشیق.

سیرالانمادان آشکار اولور کی، معنا باخیمیندان سؤزلری دؤرد یئره بؤلمک اولار: بیرینجی او سؤزلر کی، اوخوجو هم تورکجه سینی، هم ده فارسجاسینی باشا دوشور. ایکنجی قروپدا اوخوجو سؤزلرین تورکجه‌سینی آنلاییر، فارسجاسینی بیلمیر، آنجاق اونون نه معنادا اولماسینی تورکجه سیندن باشا دورشور. اوچونجو قروپدا اوخوجولار تورکجه سینی بیلمیرلر و فارسجاسینی آنلاییرلار و بو یولدان تورکجه‌سینی ده باشا دوشور. دؤردونجو قروپ سؤزلر اونلاردیر کی، اوخوجو نه تورکجه سینی، نه ده فارسجاسینی باشا دوشمور. بئله سؤزلر یا أسکیلشمیش سؤزلردیر، یا دا دانیشیق دیلده فعال اولمایان سؤزلردیر. بو سؤزلرین فارسجا معناسینی "*فرهنگ دهخدا*"، تورک دیل قورومونون یاییملادیغی "تاراما سؤزلویو" ویا سایر لوغتلردن علاوه ائتمیشیک کی، اوخوجولار معنالارینی داها یاخشی باشا دوشسونلر.

سؤزلوکلر اؤز سؤزلریله یالنیز معنا چالارلارینی یوخ، هم ده سؤزلرین قراماتیک گؤرسکلرینی آشکار ائدیر. بیز بو سؤزلرین یاردیمی ایله اونلاردا اولان سؤزدییشدیریجی و یا حال دییشدیریجی علامتلری موشاهیده ائدیریک. باشقا یؤندن سؤزلر مورفولوژی حیصه‌لرینه عایید اولان سؤزقروپلارینی دا موعیین ائدیر. بو سؤزلوکده سؤزلریمیزی چاغداش و تاریخی باخیمدان تحلیل ائتمک اوچون اونلاری علامتلرینه گؤره آشاغیداکی بؤلمه‌لرده گؤز کزدیرمیشیک.

بونو دا قئید ائتمک لازیمدیر کی، بیز ألیازمالاری ایملا باخیمدندان تحلیل ائتمه میشیک. بئله ایشه ألیازمالارین چوخلوغو و او دؤورده یازیدا ایستاندارد بیر قایدا اولمادیغی اوچون یان گئچمیشیک.

آلیازمالارین دیل اؤزللیکلری:

آلیازمالارین دیل اؤزلیکلری دیلیمیزین تاریخی باخیمدان آراشدیرماسی اوچون عوضسیز ماتئریال اورتایا قویور. بو اؤزلیکلری هم عومومی باخیمدان، هم ده خصوصی اولاراق بو آلیازمالارا عایید اولماسینی گؤرمک اولار. بورادا اولان خصوصیيتلری قرافیک، فونئتیک، مورفولوژی ، لئکزیک و سینتکتیک یؤندن اینجه‌لمک اولار.

۱-آلیازمانین قرافیک اؤزلیکلری:

قرافیک جهتدن آلیازمالاردا چوخ واریانتلیلیق بیرینجی یئرده دیر. بیز بورادا سؤزلرین ایملاسینی واحید بیر گؤرسکده یوخ بیر نئچه گؤرسکده گؤروروک. چوخ واریانتلیلیق أصلینده سایيتلرین یازیسیندا داها قاباریق گؤرونور. سامیتلرین یازیسیندا ثابیتلیک داها مؤحکم قورونور. بورادا واحید بیر مسله بودور کی، هم سامیتلر، هم ده سایيتلرین یازیلیشیندا آهنگ قانونو وار. سایيتلرین یازیلیشی اوچون خصوصی قرافیکدن ایستیفاده اولونمور، آنجاق اینجه، قالین اولماق ایله بونو سؤزلرده موشاهیده ائدیریک. سامیتلر سؤزون باشیندا، اورتاسیندا و سونوندا اوچ موختلیف واریانتدا ، آنجاق فرقلی گؤرسکده گؤزه چارپیر.

سؤزلرین واریانتلی یازیلیشی:

آلیازمالارین آیری بیر قرافیک اؤزللیيی ده سؤزلرین ایملاسیندا اولان ایکیلیک، اوچلوک و یا اوچدن چوخ اولان سؤزلردیر. بورادا ائله سؤز وار کی، اونلارین ایملاسی ثابیت دییلدیر. بئله تیپلی سؤزلر همین دؤوره مخصوص اولان باشقا آلیازمالاردا دا گؤزه گؤرونور. بونون بیر سببی ده موختلیف کاتیبلر طرفیندن، فرقلی جغرافیالاردا حاضیرلانمش آلیازمالاردیر. دئمک عنعنه ایله شخصی سلیقه آلیازمالاردا عکس اولونوبلار.آشاغیداکی جدولرده بئله سؤزلرین اؤرنکلری گؤستریلیر.

تورکجه سؤزلر:

بو تیپلی سؤزلرده چوخ واریانتلیلیق داها چوق سسیز حرفلر یعنی ت//ط//د ، ق//غ، ص//س ، ب//پ ، ج//چ سامیطلرینده گؤزه چارپیر. بورادا بعضی واحیدلرده سایطلرین یازیلیب –یازیلماسی دا واریانت یارادیر. آشاغیداکی جدولده بیر نئچه اؤرنگ وئریلیبدیر.

بیرینجی گؤرسک	ایکینجی گؤرسک	بیرینجی گؤرسک	ایکینجی گؤرسک	بیرینجی گؤرسک	ایکینجی گؤرسک

ایری	اری	**چارشف**	چرشف	**اصلان**	اسلان
کوب	کب	**صارو**	صرو	**اغاج**	اغج
بوترق	بیرق	**کیجه**	کجه	**ویرمز**	ورمز
طوغری	طغری	**صقق**	سقق	**کتورمز**	کترمز
یالنجق	یلنجق	**قاپو**	قپو	**بصان**	باسن
چیچک	چچک	**اوزوم**	اوزم	**اقساق**	اغسق
چالغو	چلغو	**طنبی**	طنابی	**اغشام**	اغشم
سوری	سُری	**قورد**	قرد	**چوماق**	چمق
سُوز	سز	**آرزولو**	ارزلو	**اووج**	اوج
سُوجی	سُجی	**آرمود**	امرود	**آوردا**	آورده
برماغی	بَرمَغی	**اروق**	ارق	**یاغلو**	یغلو
شیش	شش	**قوان**	قون	**ینور**	ینُر
شیمدی	شِمدی	**آس**	اَص	**اویقو**	ایغو
دوش	دش	**اشچی**	اشجی	**ازقون**	ازغون
سپورکه	سپرکه	**بوغی**	بغی	**صو**	سو

تورکجه واریانتلی یازیلان سؤزلر:

بورادا گؤستریلن اؤرنکلردن آیدین اولور کی، یازی استانداردی اولمادیغی بیر دورومدا هر کاتیب سلیقه‌سی ایله یازیبدیر. بوندان علاوه ، زامان و مکان عنعنه‌لرینه اویغون کاتیب سؤزلری قولاغ سسی أساسیندیازیبدیر. بورادا ایکیدن (یوخاریداکی جدول) یئددییه چاتان واریانتلاری موشاهیده ائتمک اولور.

۱–نجی واریانت	۲–جی واریانت	۳–نجی واریانت	۴–نجی واریانت	۵–نجی واریانت	۶–نجی واریانت	
بولوج	بولج	پولج				
بوکرولجه	بوکرلجه	بکرلجه				
بولوت	بولت	بلوت	بلتا			
قاپوق	قاپَق	قَپق	قپاق			
طُورُق	طَرَاق	طُرَق	دوراغ			
یالکوز	یلکز	یلکوز	یلوکوز			

بالامود	بلمود	بلمد	بَلَمَت	بلَمِط		
طورفانده	طرفانده	طرونه	طُرفَندَه	تُرفَندَه		
بوکوجی	بوکجی	بکجی	بکوجی	بکیجی		
بولاماج	بوله مج	بولَماج	بولمج	بُلَماج		
صندو	صندی	سیندی	سندی	سندو		
ییبوخسول	یوقسول	یخسل	یغسول	یخسول		
طوپالاق	توپلاَق	تُوبَلَق	تبالق	طپلاق	توپلق	
قادین	قادن	قاطون	قاطن	قَطون	قطین	
طوپالاق	توپلاَق	طپلاق	توپلق	تُوبَلَق	تبالق	
چاپاق	چَاپُق	چپاق	چباق	چَپق	چَبَق	
قویروق	قویروغ	قویرُغ	قویرق	قُیرُق	قیرغ	
طراقوس	طرقس	طره قس	طرقز	طره قاز	طبرقز	طرقوس
جولاه	جلها	جوله	چله	جلاه	چلاح	جلهه
طوتراق	طوتراق	طُتراق	طُترق	دتراق	دوتراق	طوترق
ییلانعیج	ییلانغج	یَیلَنقُوج	یِیلَنغوج	ییلنقج	ییلنقیج	ییلنغج
صارمسق	صرمصاق	صرمسق	صاراموسق	صارومسق	سارمساق	سَرمسَق

فارسجا واریانتلی یازیلان سوزلر:

فارسجا اولان سؤزلرین یازیلیشیندا گؤرونن واریانتلیلیق فارس دیلینده اولان ألیازمالاردا دا موشاهید ه اولونور و یالنیز بیزیم ألیازمالاریمیزا مخصوص دییل. اؤرنکلردن آیدین اولور کی، ب//پ، ج//چ ، د//ت ، ب//و فورمالاری و سسلیلرین یازیلیب-یازیلماماسی داها یایغیندیر. بونلارا دیلچیلیک ایضاحی وئرمییه ائحتیاج یوخدور و بیز بونی عنعنه سایا بیلریک.

بیرینجی گؤرسک	ایکینجی گؤرسک	بیرینجی گؤرسک	ایکینجی گؤرسک	بیرینجی گؤرسک	ایکینجی گؤرسک
خواندن	خوندن	**سرت**	سرات	**خواب**	خاب
چاشت	چاشد	**کاغنه**	کاغینه	**خوشاب**	خوشاو
جبغت	جبغوت	**شوربا**	شوروا	**پشتیبان**	پشتیوان
جغبت	جغبوت	**کحشه**	کخشه	**کاجیک**	کاچیک
خُوان دست	خون دست	**قاب**	قب	**بادریسه**	بادریه

پشت باره	پشت واره	**شجام**	سجام	**دوک**	دک
ریوانجو	ریونجو	**آزغ**	آزوغ	**اشنوشه**	شنوشه
ایزک	آیژک	**سفید**	سپید	**استرنک**	استرزنک
شبهنکام	شبنکام	**کازه**	کاره	**باشترک**	باسترک
دادر	دادار	**ششپر**	ششبر	**کوهنج**	کوهج
کهیج	کهج	**صاروج**	صالوج	**نیایش**	نیاش
ستادن	ستدن	**تالاج**	تلاج	**ژغار**	زغار
شادورد	شایورد	**سوی**	سو	**پایخواست**	پایخوست
ماراسفند	مارسفند	**ریوانج**	ریونج	**سوسن**	سوسان

آلینما سؤزلرین یازیلیشی:

ألیازمالارین باشقا بیر قرافیک اؤزللییی ده آلینما سؤزلرین یازیلیشیدیر. بیر چوخ حاللاردا آلینما سؤزلر منشاء دیلده اولدوغو کیمی یازیلسا دا ، ائله سؤزلره ده راستلاشیریق کی ، دیلیمیزین قانونلارینا اویغون اولاراق تلفوظ أساسیندا یازیلیبلار. أصلینده بو دوغرو یازیلیشدیر و آلینمالاری منشأ دیلده اولدغو کیمی یازماق سهودیر و بئله یازماق تلفوظ آسیمیلاسینی یارادیر و دیلیمیزین تلفوظ آهنگی پوزور. بو قایدا چاغداش دؤوروموزده داها اؤنم داشییر. بیز فارسجا تحصییل آلدیغیمیز اوچون هرگاه سؤزلری منشأ دیلده اولدوغو کیمی یازساق اونلاری باشقا جوره تلفوظ ائده بیلمه‌ریک و دیلیمیزی کورلاداریق.

منشأدیلده	ألیازمادا	منشأدیلده	ألیازمادا	منشأدیلده	ألیازمادا
سپسوا	سپوسوا	**ششپر**	شیشپر	**جانور**	جنور
شنا	شینا	**امام**	ایمام	**برج**	بورج
کلیسا	کلیسیا	**دوات**	دویت	**دانشمند**	طانشمند
بتخانه	بوتخانه	**رشت**	رشیت	**ناخن برا**	ناخن بیرا
مغ	موغ	**بهادر**	بهادور	**کسترانیدن**	کوسترانیدن
بارکیر	برکر	**شیرینی**	شیرنی	**بلوط**	پلید/ بلت
بخشِش	بخشیش	**گردِش**	کردیش	**سوسن**	سوسان
رشت	رِشیت	**مغ**	موغ	**چشش**	چشیش
کُرک	کورک	**دشمن**	دوشمان	**دُبر**	دوبر
قربان	قوربان	**دختر**	دوختر	**شورتاغ**	شرتاغ

دشوار	دوشوار	**تنور**	تندر	**فتله**	فتیله
رفته	روفته	**پاسخ**	پاسوخ	**دزد**	دوزد
زنهار	زینهار	**پاسبان**	پاسیبان	**کسستن**	کوسستن
صاندیق	صندوق	**پیشکش**	پشکش	**کهبد**	کهبود

آلینما سؤزلرین بیرلشملرده یازیلیشی:

-صفت موصوف و اضافت بازیلیشیندا بیرلشمه‌لر تلفوظ فورماسی کیمی یازیلیر. مثلن:
سنکی آتش< (سنگ آتش)، آتشی سم < (آتش سُم)،

۲-ألیازمالارین اورفوفونئتیک و فونئتیک اؤزه‌للیکلری:

ألیازمالارین فونئتیک باخیمدان آراشدیرماسی دیلیمیزین تاریخی اوچون بیر نئچه مسئله‌نی آیدینلاشدیریر. ألیازمالارین فونئتیک اؤزه‌للیکلرینده چوخ دییشیکلیک گؤرونمور. بئله حال بوتون تورک دیللرینده (چوواش و یاکوت دیللرینده باشقا) ثابیتدیر. بعضی سسلرین تاریخی اینکیشافینی گؤرمک مومکوندور. بونلار آشاغیداکیلاردیر:

– ألیازمانین فونئتیک اؤزه للیکلریندن بیری ده آهنگ قانونون کیفیتیدیر. بوگونکی چاغداش دیلیمیزین عکسی اولاراق، اورتا و قدیم دؤورده سؤزلر حالانان زاماندا، یا دا شکیلچی گؤتورن زامان دوداق آهنگین اوستون مووقعینی موشاهیده ائدیریک. بو مودئل آهنگلشمه بوگون گونئی دیالئکتلرینده داها قاباریق موشاهیده اولونور. لوغتدن میثالار: دقدوکوز< tıxdınız، انجندوکوز<incitdiniz، دوغردوکوز< doğradınız ، اروک<ərik، بولشدوم< bulaşdım ، کتوردم <gətirdim ، اینجو< inci، ایکلدو<inildi .

– بعضی سؤزلر آغیز فورماسیله یازیلیبدیر. مثلن: اَرمود<اَمرُود (armud) آز < (آغیز) ، آلته< (آلوده) ، کوکیر< کفکیر (gögir) . بو حالدا دوشولن سسدن اؤنجه گلن سسلی اوزانیر.

– بوگون چاغداش دیلیمیزده ایشلنن «خ» سسی أسکی گؤرسکی اولان «ق» سسی ایله سؤیله نیلیر. ألبته بورادا «خ» ایله اولان واریانتلارا دا راستلاشیریق. مثلن : صقندو < sıxıntı ، یوقرو//یقارو<yuxarı ، لغلنمق<laxlanmaq ، صقمق< sıxmaq ، قوقی< qoxu ، قوقمق<qoxumaq ، ارقه<arxa ، چق<çox ، قرق < qırx ، صقلمق< saxlamaq ، قورقمق<qorxmaq ، اکک چوقوری<əng çuxurı ، دوقمق<toxumaq، چخماق çıxmaq، اویقو// اویخو uyxu، قفتان//خفتان xaftan

– أدبی دیلیمیزده ائله سؤزلر وار کی، اونلار«ق» ایله تلفوظ اولونور، آنجاق شیفاهی دانیشیق دیلینده یا دیالئکتلرده اونو «خ» ایله تلفوظ ائدیرلر. ألیازمانین دیلینده بئله حالارا راستلاشیریق و دانیشیق فورماسینی موشاهیده ائدیریک. مثلن:.

– «گ» سسین موقعی ثابیتدیر. بوگونکی دیلیمیزده بو سس ایکی سایت آراسیندا موقعینی ایتیریر و «ی» سسی ایله تلفوظ اولونور. ائلجه ده بیر سیرا سؤزلرده بو سسی بوگون «ی» ایله تلفوظ ائدیریک. مثلن: اکر<əyər ، دکیرمن< dəyirmən ، دَکِرمی یَصدُق< dəyirmi yasdıq ، کوکجک< göyçək ، سکود<söyüd ، اکنه<iynə ، ایکرمی<iyirmi ، اوکوت<öyüt ، اوکرنمک<öyrənmək. بوندان علاوه سؤزون سونوندا «ک» سسین «ی» سسی ایله تلفوظو آذربایجان تورکجه‌سینه مخصوصدور کی، ألیازمادا بیر میثالینا راست گلیریک. <u>توی</u> اورپره‌سی tüy ürpərəsi (فراشا). لوغتین ألیازماسیندا بیر میثالدا ک<ی ایله یازیلماسینی موشاهیده ائدیریک: او بزیی əv bəzəyi (پوپ).

– ألیازمادا ائله سؤزلره راست گلیریک کی، چاغداش دیلیمیز ایله موقاییسه ده اونلاردا سس اینوئرسییاسینی (یئردییشمه سی)گؤروروک. مثلن: اوکسورمک<öskürmək، یوکسوک< üskük ، اقسورمق<asqırmaq، دوتسق<dutsaq ، اکسکرک< əskikrək ، اکسک< əskik ، غس<سغ اغسرمق ağsırmaq< آسغیرماق و کس<سک أکسیمک əksimək< أسکیمک.

– چاغداش دیلیمیزده باشیندا «هـ» سسی ایله دییلن و یازیلان سؤزلر ألیازمادا بو سس اولمادان ایشلنیبدیر. مثلن: این<hin (کنام)، ایس <his (دوده) ، اورلمش صاج < hörük saç (کالیده)، اورمجک <hörümcək (تننده). بو تیپلی سؤزلردن ائله آلینمالار وار کی، بیز اونلاری «ه» ایله تلفظ ائدیریک آنجاق مبدا< دیلده «ه»-سیز تلفوظ اولورلار . مثلن: آونک (هونک) ، انکامه (هنکامه)، اکبه (هکبه). بلکه ده بو سؤزلر بیزیم دیلدن فارس دیلینه گئدیبلر.

– چاغداش دیلیمیزده «ت» ایله تلفوظ اولونان سؤزلر، ألیازمانین دیلینده «د» ایله ایشانیلیبدیر: دقمق<tıxmaq ، یمرده< yumurta ، دلکولک< tülkülük ، دیکن< tikən ، دپمک<təpik ، دپرندرمک< tərpəək، دوقمق<toxumaq، دوتسق < tutsaq

– ألیازمادا سؤزون باشیندا و سونوندا «ت» ایله یازیلان سؤزلر ، چاغداش دیلیمیزده «د» ایله یازیلیرلار. مثلن: سؤزون باشیندا : طغرجق<dağarcıq ، طولو<dolu ، طمق< damaq ، طول عورت< dul arvat، طوغری<doğrı ، طورنا<durna ، طلق<dalaq ،

طوز< duz ، طوزلو<duzlu ، طوشنجیل<dovşancıl ؛ سؤزون سونوندا : قنت<qanad ، بولت<bulud ، اوکوت<ögüd ، دورت <dörd ، سوکت<söyüd

– سؤزون باشیندا ایشلنیلن «ی» سسی، چاغداش دیلیمیزده ایشلنمیر. بو دوروم باشقا اوغوز قروپونا داخیل اولان تورک دیللرینده (تورکییه، تورکمن) ثابیتلشیبدیر. مثلن: یوکسوک< üksük، یلدز<ulduz ، یلدرم< ıldırım، یوزکجی<üzükçi ، یوجه<uca ، یورک<ürək ، یوزمک< üzmək، یل<il ، ییلمک<eyləmək ، یَلَک< lələk ، یوز<üz

– سس آرتیمی: «ر» سسی ایله باشلانان آلینما سؤزلرده سؤزون اوللینه "ای//او" سسی علاوه اولونور. بئله حال چاغداش دیلیمیزده ده ایشلکدیر. مثلن: رشته< ارشته ، ایرشته اشی ، اُورُز uruz خانمان (بو روزی//روز سؤزودور)

– سس دوشمه سی حادیثه سینه آلیازمادا ایشلنیلن سؤزلرده، چاغداش دیلیمیز ایله موقاییسه ده ، راستلاشیریق. بئله حال هم اؤز سؤزلریمیزده ، هم آلینما سؤزلرده گؤزونور. مثلن: انار < نار ، طغان یاروسی(toğan yarusı) < یاوری (yavrı) ، طینق// طرنق < tırnaq ، بلازک// بلرزک< bilərzik– بورادا «ر» سسی دوشمه سی وار.

– باشقا تورک دیللرینده اولان «اویخو» سؤزو چاغداش دیلیمیزده سس دوشمه سی نتیجه سینده «یوخو» کیمی ایشلکدیر. آنجاق لوغتین دیلینده اونون أسکی واریانتی گؤزه دوشور. مثلن: **اویخوده** خورلدمق (یوخودا)

– سؤزون موختلیف یئرلرینده ب<م عوضلنمه سینی گؤروروک. بوحادیثه نی تاریخی باخیمدان اولچمه لییک. غربی اوغوز لهجه سینین ایکیلشمه سینین بیر اؤنمه لی حادیثه سی ائله بودور. بورادا آذربایجان تورکجه سی "م" سسینه و أسکی آنادولی تورکجه سی «ب» سسینه داها چوخ اوستونلوک وئریر. لوغتده بئله سؤزلره راستلاشیریق. بو تیپلی سؤزلر بیر چوخ حاللاردا هم "م" و هم ده "ب" ایله یازیلماسینی گؤرمک اولور: بونجق// بنجق (مهره، والاد، مورش، بیجاده، شبته) ،

–دیلیمیزین تاریخی فونئتیکاسینا مخصوص اولان بیر دورومو لوغتده موشاهیده ائدیریک. چاغداش دیلیمیزده «و» ایله تلفوظ اولونان بیر نئچه سؤزده اونون أسکی فورماسی اولان «غ» سسی ایله یازیلیش و تلفوظونه راست گلیریک. مثلن: قلاغوز < قلاووز (qılağuz>qılavuz)، باقلاغو< باقلاوو (baqlağu>baqlavu)، بوزاغو< بوزوو (buzağu>buzov)

– دیالئکت خصوصیتی سایيلان چ < ش عوضلنمه‌سینه بیر نئچه سؤزده راستلاشیریق: شاشی (لوچ) <çaşmaq، چه<şeh (شبنم)

– ألیازمانین دیلینده ن>م عوضلنمه‌سینه راست گلیریک. مثلن: طرمق//درمق (دیرناق). ائله بونا اوخشار بیر دوروم دا نب >م و نم>مم عوضلنمه سیدیر کی چاغداش دیلیمیزده ده فعالدیر. بو عوضلنمه‌نین أسکی اؤرنگینه قُنبَره > قُمبَره// قومبره(خنبره) سؤزودر کی، فارس دیلینه ده آلینما کیبی داخیل اولوبدور. انبار > آمبار، پنبه > پامق و صنمق > صممق سؤزونه لوغتده راست گلیریک.

– لوغتده ر> ل عوضلنمه سینه بیر نئچه میثالدا راستلاشیبریق. بو دورومو فارس دیلینده ده موشاهیده ائدیریک. أسکی دیلیمیزده سؤزون باشیندا «ر» سسی ایشلنمیر و بونون تاثیرینده سؤزون اورتاسیندا ر= ل عوضلنمه‌سی باش وئریر. مثلن:

-ألیازمانین دیلینده ل >د عوضلنمه‌سینه یالنیز بیر نومونه ده راست گلیریک. چاغداش لهجه‌لریمیزده بئله عوضلنمه نورمال ساییلمیر. مثلن: بغدمق bağdamaq (سرندیدن) بغلمق bağlamaq .

– ن>ی سس دییشمه‌سی حادیثه‌سینین نادیر بیر نومونه‌سینی ألیازمانین دیلینده موشاهیده ائدیریک. ألیازمالاردا بیر نئچه سؤزده بوگونکی دیلیمیزده اولان «ن» سسی ألیازمانین دیلینده «ی» واریانتینا راست گلیریک: کوکلک >کوینک. (könlək)

– ل> د سس دییشمه‌سی حادیثه سینه ألیازمادا راستلاشیریق. بو تیپلی دییشمه بیر میثالدا موشاهیده اولونور. ازبرلمیش əzbərləmiş > ازبردیمش əzbərdəmiş

– تاریخی فونئتیکانین سس دییشمه‌سی حادیثه‌سینین باشقا اؤرنه‌یی ر> ل دییشمه سیدیر کی، ألیازمادا راستلاشیریق. ماراقلی بودور کی، عینی حادیثه نی أسکی دری-فارس دیلینده ده موشاهیده ائدیریک. مثلن: ایلنج ilənc> ایرنج، کورش güləş> ، کورشجی güləşçi> ، بورک // بولک (börk)، دوت کرن>(dutgilən) و فارس دیلینده کنجاره// کنجاله، بادلجان// بادرجان // بادنجان(badılcan)، منیم فیکریمجه أسکیده ل سسی ایشلک اولوب و سونرالار بعضی اؤزنکلرده یئرینی ر سسینه وئریبدیر. مثلن لوغتده دودغی یلمه dodağı yalama یوزونده یالماق سونراکی یارماق(yarmaq) معناسیندا ایشلک اولوبدور . بوگون دیلیمیزده یارما(yarma) (دوغرانیلمیش آرپا) معناسیندادیر. و دوداغی یلمه dodağı yalama سؤزو ده دوداغی یاریلمیش معناسیندا لوغتده موحافیظه اولوبدور.

–ألیازمادا دیلمیزین تاریخی فونئتیکاسینین نادیر بیر نومونه سیله قارشیلاشیریق. بورادا چوخ قدیملرده باش وئرمیش ت//د>ج عوضلنمه سیدیر. بو عوضلنمه نین ایزینی چاغداش دیلیمیزده اولان دیرناق و جیرماق سؤزلرینده موشاهیده ائدیریک. لوغتدن باشقا

اؤرنکلر: دیرمق //طَرَمق//درمق dırmaq <جیرماق (خراش)، نته//نتا netə<نیجه(چگونه)، جوش پره< دوش بره düşbərə، دینق < جایناق caynaq (طوار دینغندن جغن اود tavar daynağından çığan od : آتشی سم) آلیازمادا بیزه یادیکار گلن طرملمق//درمقلمق (خراشیدن) فعلی بو حادیثه نین قدیم اورنکیدیر. باشقا اؤرنکلر نته //نته‌لک< نئجه//نئجه لیک ، مُردُمَک< مرجمک mərcümək (ماش)، قجغلنب < قدیقلنمک qıdıqlanmaq (غلغلیج شدن)، قورجلامق < قوردالاماق qurdalamaq (آمیزیدن)، درقمق < جیریقمق (شخودن).

-آلیازمادا دیلمیزین تاریخی فونئتیکاسینین نادیر بیر نومونه سیله قارشیلاشیریق. بورادا چوخ قدیملرده باش وئرمیش ت//د<ی عوضلنمه سیدیر. بو عوضلنمه نی چاغداش دیلیمیزده اولان گودمک سؤزلرینده موشاهیده ائدیریک. کودمک<کویمک güymək: (پاییدن)

– سسلرین اوزانماسینی دانیشیق دیلیمیزده اولدوغی کیمی آلیازمانین بیر نومونه‌سینده موشاهیده ائدیریک. بورادا ایکی سسلی آراسیندا اولان بیر سس‌سیزین دوشمه‌سی نتیجه سینده اولکی سس اوزانیر. آز قوقی//آز قوقو (غشیه)< آغیز قوخی (بورادا «غ» سسینین دوشمه سینه گؤره بیرینجی«آ» سسی اوزون تلفوظ اولونور.[1]

– سؤزون ترکیبینده اولان« پـر pr » مثلن: یقه یپرغی، طپرق و س. چاغداش دیلیمیزده «رپـ rp» ترکیبی ایله ایشلنیلیر. مثلن: طپرق// طورپق (torpzq)، یپرقسزآغج (yarpaq)، کوپری (körpü)، دپرندرمک (tərpətdirmək)، دپرنمک (tərpənmək) ، کپری (kirpi).

– گئری آسیمیلاسیا نومونه سینه آلیازمانین دیلینده راستلاشیریق: تس ts < سس ss مثلن: ایستی issi< اسّی ، ایستیلیک issilik< اسّیلک، (سق) sq < (قس) qs و (رب) rb <(بر) br مثلن: توربه(torba)< تبره(tobra)، اصقرمق (aqsırmaq) <اقصرماق (asqırmaq) ، (نم) < (مم) صنمق sınmaq < صممق (شکستن) ، ل ل< رل rl=ll مثلن: یوورالانماق <یوه‌لنمق (غلتیدن)

– سسلرین یئر دئییشمه‌سینه آلیازمالارین دیلینده راست گلیریک. بورادا کل > لک حالتینه دوشور. سِلکمک>سِکلمک (افشاندن)

[1] . جهت اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به: فیروز رفاهی علمداری، مبانی لهجه شناسی زبان ترکی آذربایجانی (آواشناسی)، تهران، ۱۳۹۴، ص. ٦٥

– لوغتین دیلینده چاغداش لهجه‌لریمیزده موشاهیده ائدیلن ب>و عوضلنمه‌سینه راست گلیریک. مثلن: توروا//توربه (torba) توبره

–لوغتین دیلینده چاغداش لهجه‌لریمیزده موشاهیده ائدیلن ل>د عوضلنمه‌سینه راست گلیریک. مثلن: ازبردیمش əzbərdemiş : یاد

۳-آلیازمانین لئکزیک اؤزللیکلری:

«صحاح عجم»-ده اولان سؤزلرین سایی کفایت قدر چوخدور، آنجاق اونلارین هامیسی گؤندلیک دانیشیق دیلینده ایشله‌نیلن سؤزلر دییل. بونا گؤره ده همین سؤزلرین بیر دیل عالیمی و یا بیر لوغت یازان طرفیندن بیلینمه‌سی اونون علمی بیلیک احاطه‌سینین علامتیدیر. بو منطیقه گؤره فخرالدین هندوشاه دئمک اولار کی، بو سؤزلری یازاندا اوز لئکزیک علمیندن یارارلانیبدیر. بورادا یالنیز دیلیمیزه مخصوص اولان سؤزلر یوخ، بلکه باشقا دیللر، او جومله دن پهلوی، هیند، سُریانی، خوارزمی دیللر ده ایشاره اولونور. سؤزلرین علمی یوکی گؤستریر کی، فخرالدین هندوشاه گئنیش بیلیکلی عالیم اولوبدور. علمی تئرمینالوگییاسینین دایره‌سی چوخ گئنیشدیر. زمانه‌سینین بوتون علمی ساحه‌لرینده ایشلنیلن سؤزلرین ایزینه راست گلمک اولور. لوغتده ایستر تورک سؤزلری اولسون، ایسترسه ده آلینما سؤزلر، بونلار ایکی قروپ اولورلار. بیرینجیسی بوگون ده دیلیمیزده فعال اولانلار و ایکینجیسی بوگون دیلیمیزده فعال سایيلمایانلار. آشاغیدا بو اؤزه لیکلره ایشاره اولونور:

–لوغتین لئکزیک اؤزللیکلریندن بیریسی اونون أسکی اولان سؤزلرین تصویریدیر. أسکی سؤزلرین (فعال اولمایان سؤزلر) بیر قروپو، بوگون ایجتیماعی حیاتین دییشمه‌سی نتیجه سینده اورتادان چیخیبلار. مثلن: یزقلو yazıqlu (بزه کار)، یزقدن کچمک yazıqdan keçmək (بخشایش)، سزو که کونله پُشت اراسنه دکرلر sızu ki gönlə püşt arasına dikərlər (آغاره)،

– سؤزلرین آلینما پروسئسینده بئله بیر حال وار کی، مبدا دیلیندن آلینان سؤز اوزن بیر مدت مقصد دیلده اولان اؤز برابری ایله اورتاق ایشلنیلیر و سونرا اونو مئیداندان چیخاردیر. بئله حالا "صحاح عجم دیلینده" راستلاشیریق. مثلن: اسکی-پاره əski-para (بورادا أسکی سؤزو پاره معناسیندادیر)،

– بیر قروپ سؤزلر ده منشأ دیلین تاثیرلی آلتیندا (دیل خارجی تاثیر نتیجه سینده) دیلدن اوزواقلاشیب غیرفعال اولوبلار. بو سؤزلری یئنیدن برپا ائتمک اولار. بو دا

جمعیتده اولان دیل سیاستی اوجباتیندان باش وئریر. بلرسز (ناپیدا، کُم)، گورسک (فرم، تصویر)، اود (شرم)، اولچک (پیمانه، اندازه)، اوشو (تاوه)، کوتورم (افکار)، یالک (شعله، زبانه) ، بلش (آشنا)، بونه مش (فرتوت)، دوتی (گرو) و س. .

– بیر قروپ أسکی سؤزلر «آلینما أسکی سؤزلردیر». بو سؤزلر ایستر فارس دیلیندن، ایسترسه باشقا دیللردن آلینمیش اولمالارینا باخمیاراق آرتیق بوگون دیلیمیزده فعال دییللر. بو سؤزلر همین دؤورون طلباتی أساسیندا دیلیمیزه داخیل اولموشدور. مثلن: بخن ، بومه (کبک)، پاردم ، تیمار، چاشنی کیر، چنبر، خلخال، خشنود، خنب ، خایه، دایه، دولاب، دویت، ریسمان، زیب، زردآلو، سپد . بو تیپ آلینما سؤزلرین بیر سیراسی هله ده دیلیمیزده فعالدیرلار. مثلن: چمن، خرما، خرمن، خمیر، خیار، درد، درزی، درمان، درویش، دستور، دشمن، دوست، دین، رنده، زمان، سرای، زندان، سرکه، زیان، ساز، سوسن، دوا .

– بیر قروپ آلینمالار وار کی، اونلار چوخ دا فعال دییللر، چونکی اونلارین تورکی دیلینده قارشیلیغی وار و آلینمانین ایشلنمه‌سینه بیر او قدر ده ائحتیاج یوخدور. مثلن : کیسه (چوال ، طوربا)، قوربغه (غوک).

– بیر قروپ آلینمالار وار کی، اونلار أسکی زامانلاردا بیزیم دیلدن فارس دیلینه گئچیبلر و مولفین زامانیندا فارس دیلینده فعال اولوبلار. بئله سؤزلرین بیر قروپو چاغداش فارس دیلینده قدیمی ساییلیرلار، لاکین بیر قروپو هله ده همین دیلده فعالدیرلار. مثلن: کوتک (kötük) (دُرباش، چوبدستی)، کسه kosa (کوسه)، توقماق (تخماق، میخکوب)، دجال (قوج)، تیماج (سختیان)، دزاغ (طوزاغ)، یزک (جلودار،پی قراول) سعدی یازیر:

سعدیا لشکر سلطان غم ملک وجود
هم بگیرد که دمادم یزکی می آید
حذرکار مردان کار آگه است
یزک سد روئین لشکرکه است

کمال اصفهانی:

ای گاه تربیت صفت ذات تو رحیم — وی گه صفدر یزک تو بیم

ایرج میرزا گوید:

چه خواهند از جان هم این دو قوچ — که جنگیده با هم سر هیچ و پوچ

– بعضی آلینمالار دیلیمیزین تلفوظو ایله اویغولاشیبلار. میثال اوچون «ر» سسی دیلیمیزده سؤزون باشیندا ایشلنمدیيی اوچون بئله آلینمالار «ر» سسیندن اوول «ای//أ» سسینین قبول ائدیرلر. مثلن : ایرشته آشی< رشته (سمنو) ،

– «ف» ایختیصاری ایله گؤستریلن سؤزلرین هامیسی فارسجادان آلینماییبلار، بلکه فارسجا، عربجه و تورکجه‌ده اورتاق اولاراق ایشلنیرلر. بئله آلینمالارین بعضیسی عربجه‌دن و یا تورک دیلیندن فارسجایا داخیل اولوبلار و ائله بونا گؤره ده اورتاق اولوبلار. مثلن: پنیر، قوز (جوز)، نقاره (طبل).

– آرخاییک فعللر آلیازمادا اؤزل أهمیتی اولان حیصه دیر. بیلیریک کی، أسکیلشمه پروسئسی فعللرده چوخ آز باش وئریر و بئله فعللر أساسن غیرفعال اولورلار. سؤزلوکده بیر نئچه نومونیه راست گلیریک. مثلن: آغونمق (دینجلمک)، اکلنمک (نفرین کردن)، درملمق(خراشیدن) ، یرلغمق (آمرزیدن) ، واز کلمک (باه آمدن)، کویمک (پاییدن)، سوزمک (پالودن)، طپمق (پرستیدن)، التمک (بردن)، اوصّی کتمک (بیهوش شدن)، یلمک (پوییدن)، یکزمک (تابیدن)، قیوقزمق (چاهیدن)، کمورمک (چلیدن)، اکشمک (ترشیدن)، سکرتمک (دویدن)، ارلمق (سراییدن)، انکولک ایلمک (ستریدن)، اومک//ایومک (شتاب کردن)، اصروق (کزیدن) ، اوکنمک (لافیدن)، صرتمق (کماریدن)، صرقرنمق (منکیدن)، کنکل ایلمک (مزاح کردن) ، ارو دورماق (ورخاستن). آرخاییک اولان فعللرین برپاسی و یئنیدن دیلیمیزه قایتاریلماسی واجیب و مومکوندور.

– چاغداش تورکیه تورکجه‌سینده اولمایان و بیزیم دیله مخصوص اولان سوزلر. بئله سؤزلر مولیفین کیملیک و دیل منسوبییتینی ده گؤستریر. بو سؤزلر آذربایجان تورکجه‌سینه مخصوصدور: اینکinək (ماده کاو)، هندوشکا hunduşka (پیروج–بوقلمون)، ترله tarla (ترکز–مزرعه)، بیرچک birçək(زلف)، بولbol (فراوان) ، توقtox (سیر)، دربندdərbənd (محله، راه)، بَجَنَق bacanaq (هم داماد)، دیبک // اغج دیبکdibək (هاون) ، چولمکçölmək (دیک)، شلاق şallaq (لکد)، قیغنهqayğana (خایه ریز)، قلیهqəlyə (نعشیله)، یمرده‌لی قلیهyumurtalı qəlyə (تباهه)، شوقşövq (رُخش)، شور یلدزلر çur ulduzlar (کواکب نحس)، بلسنجه biləsincə (اندرو)، چیممکçimmək، مئشهmeşə (بیشه) ، کوبودgobud (خشن) ،کوکم gugum (سوقابی)، اشخونuşğun (ریباس)، شاپلاşapala (تپانچه)، شیلاقهşıllağa (لکد)، لیلک leylək (لقلق)

– دیلیمیزه مخصوص اولان سؤزلیرین بیر قروپو همین لهجه ده اولان آغیزلارا مخصوص اولان سؤزلر داخیل اولور. بورادا تبریز و نخجوان لهجه‌لرینه مخصوص اولان سؤزلری

خصوصی قئید ائتمک لاریمدیر. مثلن: قیلهqəlyə (جلفا منطقه سینده داها رایج اولان سؤز)، چوپهçopa (بزغاله) (نخجوندا رایج اولان سؤز).

– چاغداش دیلیمیزده اولدوغو کیمی لوغتده "یاپمق" و "قلمق" فعللرین موقعیی ضعیفدیر. بو حال باشقا تورک دیللرینده (خصوصن تورکیه و تورکمن دیللرینده) گوجلودور. چاغداش دیلیمیزده یاپمق (چورک یاپمق) و آز حاللاردا تیکمک معناسیندا گؤرونور. بعضی حاللاردا اونون قارشیلیغی کیمی قورمق ایشلنیلیر. مثلن: بوصو قورمق (pusu qurmaq). "قلماق" فعلی ده یالنیز "ناماز قیلماق" فورماسیندا ایشلنیلیر. بورادا هرایکی فعل اصلی معناسیندا ایشلنیلیر. چوخ ماراقلیدیر کی، کاشغرینین قئیدینه گؤره اوغوزلار "او یوکونج اتدی" (ناماز قلدی) دیرلر.

– لوغت فارس دیلینی اؤیرمک اوچون حاضیرلانیبدیر ، بونون اوچون بورادا علمین موختلیف ساحه‌لرینه عاید اولان تئرمینلره راست گلمک اولور. مثلن نوا: علم موسیقیده پرده ادیدیر ، آواز آدیدر که علمه اوله ؛ نهفت: پرده آدیدر علم موسیقیدن

۴-مورفولوژیک اؤزه‌للیکلر:

آلیازمالارین دیلینده موعاصیر دیلیمیزده اولان بوتون کیفیتلری گؤرمک اولار. بورادا سؤزلرین قورولوشو، سؤزدوزلدیجی شکیلچیلرین قبولو و مورکب سؤزلرین یارانماسی عینیله چاغداش دیلیمیزده اولدوغو کیمیدیر. آلیازمانین دیلینده چاغداش دیلیمیزده اولان حاللاردان علاوه اؤزل خصوصییتلره ده راستلاشیریق کی، آرتیق چاغداش دیلیمیزده فعال دئییللر. بونلار آشاغیداکیلاردان عبارتدیر:

– آلیازمانین دیلینده موشاهیده اولونان سؤزدوزه لدیجی شکیلچیلر. بورادا چاغداش دیلیمیزده اولان شکیلچیلرین هامیسینا راست گلیریک. بوندان علاوه غیرفعال شکیلچیلری ده موشاهیده ائتمک اولور: - جی (اکنجی ، ایرجی، اکنه جی)، -لو (اینلو ، اوصلو)، -لیک//لوک- لق //لوق (اسّیلک، بشلق، دلکولک) ،-جک (امجک) ، -زیک (امزوک//امزک، بلزک//بلازوک)، -سز (ایش سز، امیدسیز، چاره سوز)، - اق//-وق (اوتورق، اویوق) ، -جق // جاق (اوغلنجق، دغرجق)، -لاق (اویلق ، بوزلق)، -أک//-وک (اورک صاج، اولچک، چاپک)، -ماز//مز (یرتمز ، بلمز، دویمز)، - ون (اوستون)، - کون (دوزکون ، صپقون)، - ک (بزک ،)، - کی//کو (بلکو)، - اوناق (بوغنق).

–صفتین درجه لنمه سینه چاغداش دیلیمیزده فعال اولان بوتون فورمالارینی لوغتده گؤرمک اولار. مثلن : صاروشین (زردچرده)

– چاغداش دیلیمیزده چوخ فعال اولمایان –جوغاز //-جوکز شکیلچینین ایزینی "صحاح عجم" لوغتینده موشاهیده ائتمک اولور. **ارجوکز** ərçükəz (مردک)

– بوندان علاوه درجه بیلدیرن -صاغو//-صاغی که چاغداش دیلیمیز اوچون آرخاییک سایپلیر، لوغتده موشاهیده اولونور. مثلن: قره صغو qarasağu (سیاه فام)، قزلسقو qızılsağu (سرخ فام). بو سیرادان صفتلرده درجه گؤسترن و چاغداش دیلیمیزده فعال اولمایان -جیل// -چل شکیلچیسی موشاهیده اولونور. مثلن: اقچل// اقچیل aqçıl (سپیدفام).

– صیفتین درجه‌لنمه‌سینده ایشتیراک ائدن –رک //-راق شکیلچیسی آرتیق أدبی دیلیمیزده فعال دییل و یالنیز دیالئکتلریمیزده (مثلن تبریز دیالئکتینده) اونلارا راستلاشیریق: ایورک eyürək (نیکتر)، ایلرورک ılərirək (بیشترک// پیشتر)، اکسوکرک əksiklürək (کمترین)، اوکوردی‌رک önürdirək (پیشتر) ، کِچیرَک kiçirək (کهتر)، چوغراق çoqraq (انبوهناک)، بوللورق (انبوهناک) ، آشاغرق aşağaraq (فروتر)، الچقرق (پستر)، اولورق uluraq (مهتر)، کریرک gerirək (فراتر) ، لابق رق layiqraq (لایق‌تر) ، یوجه‌رکyücərək (برتر) .

– ألیازمانین دیلینده صفت یارادان أسکی –کی شکیلچیسینه راست گلیریک. بورادا بو شکیلچی زمان بیلدیره‌ن سؤزه علاوه اولونوبدور : اخشمکی axşamki (شبنکاهینه)، چقدن کی çoqdanki (کهن)، دونکی dünənki (دوشیه)، دونکی کونکی dünənki günki (دی روزینه)، دونکی کون dünənki gün (دی روز)، دونکی کیجه dünənki gecə (دوشینه)، دون کیجه کی dün gecəki (دوشینه)، یارنکی yarınki (فردایینه) .

– ایسیملردن صیفت یارادان و بوگونکی دیلیمیزده فعال اولمایان "-وار" شکیلچیسینه راست گلیریک. چاغداش دیلیمیزده دلی وار (دلی صو) کیمی. مثلن: آته‌یوار atayıvar (پَدرانی) باباسی وار babası var (پدرانی).

– چاغداش دیلیمیزده فعال اولان «-یانا» شکیلچیسنین ایزینی لوغتده بیر اؤرنکده موشاهیده ائتمک اولور. مثلن: کشیانه kişiyana (مردمانه). بو حال باشقا اوغوز لهجه‌لرینده یوخدور و یالنیز آذربایجان تورکجه‌سینه مخصوصدور.

– «پ» عونصورو ایله یارانان صیفتین درجه‌لنمه‌سینه همین صفتین بیرینجنی هجاسینین سونونا علاوه اولوناراق «پ» سسی ایله یارانان فورمایا راستلاشیریق: طولو<طپطلو (پراپر)، دوز<دُوبدُز (هموار)

– «م» عونصورو یاردیمی ایله یارانان صیفتلرین درجه‌لنمه‌سینه بیر میثالدا راست گلیریک. قاریش> قرش مرش اولمق(آشفتن)

– عوضلیکلرین هامیسی آلیازمادا اؤز عکسینی تاپیبدیر. بوردا چاغداش دیلیمیزده اولان عوضلیکلرله یاناشی، بوگون دیلیمیزده فعال اولمایان عوضلیکلره و یا فورماسی و تلفوظو دییشیلمیش عوضلیکلره ده راست گلیریک. مثلن: قنی> هانی (کو)، قنده>هاردا (کجا)، قنقی>هانکی (کدام)، قموسنده>هامیسیندا (درهمه)، اول>او (او)، بوندن غیر (جزین)، بو (این،اینک)، بوقدر (چندین)، بنوم (آن من) ، بن (من)، بکا (بمن)، بزوم (آن ما)، کندو (خویش، خود)، کمسه (کس)، برکمسه (کسی). شمدیکه حالده (در زمان حال)، نچون (چرا).

– غیرفعال ساییلان «– جلایین» شکیلچیسی ایشاره عوضلیکلرینه آرتیراراق ظرف یارادیر. مثلن: انجلین در ancılayındır (آن جُنانست) ، بونجلاین buncılayın (این چنین).

– سئمانتیک جهتدن ظرف اولان سؤزلره لوغتده راست گلیریگ. بورادا هم چاغداش دیلیمیزده فعال اولان و هم ده آرتیق آسکیلشمیش ظرفلره راستلاشیریق. مثلن: شمدی (اکنون)، ارو دورماق (ورخاستن) ، یوقاروغی (زیرین)، اول وقت (آنک)، چق (بس).

– آلیازمانین دیلینده سایلارین فرقلی نؤوعلرینه راستلاشیریق. بورادا میقدارسایلاری ، سیرا سایلاری ، بؤلکو سایلاری، کسر سایلاری و غیرموعیین سایلاری اؤزعکسینی تاپیبدیر. التی یوز بیک، سکز یوز بیک، یوزکزیوزبیک (اون میلیون)، آلتنجی، طوقوزنجی، بشنجی، بربر (یکایک) ، آلتده بر (شش یک)، یدیشر (هفتکانه)، کز (دفعه)، کرّه (بار) ، چق ، نچه (چند) ، آز (کم). برز (پاره) ، برپارچه (پاره).

–فعللریمیزین أمر فورماسینین دانیشیق فورماسینا آلیازمانین دیلینده بیر میثالدا راست گلیریک. بوگون ده آغیزلاریمیزدا فعال اولان و یالنیز آذربایجان تورکجه‌سینه مخصوص اولان "-گیلن gilən-" شکیلینه راست گلمک ماراقلی اورنکلردندن ساییلیر. دوت کرن dutgilən : (کیر). بو میثالدا ل>ر سس دئییشمه‌سی ده باش وئریبدیر.

– مورکب فعللرین یارانماسیندا فعلی باغلاما ایله یاردیمجی فعللرین بیرلشمه‌سینین آسکی فورماسینی لوغتده موشاهیده ائتمک اولور. مثلن » چقه کلمک (çıxa gəlmək)،

– مورکب و جمعلیک بیلدیرن سؤزلرین یارانماسیندا همین ایسیمین بیرینجی هجاسینین تکراری ایله (هجانین سونونا پ //م//ر// علاو اولونور: چورچوپ (چوپ+چو+ر)

– فعللرده «کرک+ مصدر» آنالیتیک قورولوشلو ترکیبی فورماسینا لوغتده راست گلمک اولور: کرک اولمق (بایستن) ، کرکسه یوریمک (لَوَند)

– فعلی باغلامانین أسکی بیر فورماسی اولان –یو (-yu,-yü) شکیلچیسینه ألیازمانی دیلینده راستلاشیریق. مثلن: صقلیو دوتمق (نکاه داشتن)،

– چاغداش دیلیمیزده آرتیق فعال اولمایان و تاثیرلی فعللیندن تاثیرسیز فعل یارادان – غوز شکیلچیسینی بیر نئچه اؤرنکده گؤرمک اولور. مثلن: طورغوزمق (ایستانیدن/ خیزانیدن)

– ألیازمانین دیلینده فعللرین سیراسیندا ساده و دوزلتمه فعللرایله یاناشی یاردیمجی فعللرین واسیطه‌سیله یارانمیش مورکب فعللره ده راستلاشیریق. بو دا مورکب فعللرین (ترکیبی فعللرین) یارانما تاریخینین قدیم اولماسینی گؤستریر. ألیازمانین دیلینده آشاغیداکی تیپلره راستلاشیریق:

اولمق: اوجوز اولمق ، بلش اولمق ، حیران اولمق، آو اولمق ،

ایلمک// **اتمک** : دعا اتمک ، حکایت ایلمک ، طمع ایلمک ،

دوتمق: اورج دوتمق، پزه‌ونک طوتمق ، قولق دتمق

التمک: اشغه التمک

ویرمک: اوکت ویرمک، جواب ورمک

کوسترمک: کاهللیک کوسترمک، الچقلق کوسترمک، حاجت کوسترمک

کلمک: جانا کلمک، بر یره کلمک، اشغه کلمک

یتمک: کوجی یتمک

ایلمک// المق: معمور ایلمک، اصمه لیک ایلمک، افغان ایلمک

قلمق: نماز قلمق، یاری قلمق ، یاوی قلمق

یاپمق: یایق یاپمق

دکمک: بهایه دکمک، بهاسنه دکمک

چکمک: جان چکمک ، اجرو چکمک، ایچ چکمک، بجق چکمک

المق: آبدست آلمق، اودنج آلمق ، صاتون آلمق ، مسخرلغه آلمق

آچمق: باش آچمق، پاس آچمق ، تنن آچمق ، چیچک آچمق

اِچمک: آند اچمک ،صوجی اچمک

قومق: آصلی قومق ، اشاغه قومق ، طوتی قومق

اورمق: یوز اُورمَق ، اکسری اورمق، بویندرق اورمق
مصدرلری ایله مورکب مصدرلرین یارانماسیندا ایشتیراک ائتمه سینی گؤروروک.
-ألیازمانین دیلینده مورفولوژی واحیدلرین حاللانماسیندا بیر میثالدا «ن» عونصوری یئرینه «ی» عونصورون علاوه اولونماسینی موشاهیده ائدیریک. بورادا "اغزی **اچنه** دپمک//اغزی **اجی یه** دپمک ağız <u>içinə\\içiyə </u>dəpmək (لج//لیچ).
- «لا//له» ایله برابر –لن شکیلچیسینه راست گلیریک. مثلن: ایپلن قلدن اولان بشمق// اپله قلدن اولن iplən qıldan olan başmaq

۵-سینتکسیس اؤزه‌لیکلر:

لغتنامه‌نین دیلینده نحوی موناسیبتلری ده گؤرمک مومکوندور. سینتکیک علامتلردن بئله آشکار اولونور کی، چاغداش دیلیمیز ایله همین دؤورون دیلی آراسیندا چوخ آز فرق وار. بو دا بیزه ثبوت ائدیر کی، استاندارد دیلیمیز همین دؤورده أن مؤکمل سوییه‌سینده اولموش و ایشلک- پراکتیکی وظیفه‌سینی یئرینه یئتیریرمیش. موألیف لوغتین بیر پارا یئرلرینده سؤزون معناسینی جومله حالیندا ایضاح ائله‌میشدیر. بو حالدا دیلیمیزین همین جومله‌لرده نحوی اؤزه‌لیکلرینی ائحتیوا ائتمیشدیر. بئله تیپلی جومله و بیرلشمه لرین آراشدیرماسی گؤستریر کی، چاغداش دیلیمیز ایله او دؤورون دیلی آراسیندا هیچ بیر تفاوت یوخدور. حتا، دئییه بیلرم کی، بیر ایکی کیچیک فرق ده چاغیمیزدا حاضیرکی لهجه‌لریمیزده اؤزونو گؤستریر. باخمیاراق کی، أدبی دیلده منسوخ اولوبلار. مثلن: تامامليق حالیندا اولان سؤزلرده منسوبیت علامتی حذف اولونور. بوندان علاوه ألیازمانین دیلینده بیرلشمه‌لره ده راستلاشیریق. چاغداش دیلیمیزده اولدوغو کیمی، موعیین علامتلر دوشوبدور. ألیازمادا دا بیرلشمه‌لرین جوربجور تیپلرینه راست گلیریک. بورادا هم ثابیت بیرلشمه‌لر ، هم سربست بیرلشمه‌لره، هم ده تعینی سؤز بیرلشمه‌لرینه راست گلمک مومکوندور. مثلن : آخشام نمازی (axşam namazı)، اخلت اغجی (axlat ağacı)، قاین آته (qayınata)، قین آنا (qayınana)، قَب قجق (qabqacaq)، قتی غوغا (qatı qovğa)، کیتی نما. (gitinuma)
- ألیازمانین دیلینده تعیینی سؤز بیرلشمه‌لرین هر اوچ نووعونه راست گلیریک. بونلارین ایچینده بیرلشمه نین هر ایکی طرفی بیر دیلدن ویا چئشیتلی دیللردن اون سؤزلره راست گلمک اولور. مثلن: غایتده آق ترکیده .

-بیرینجی نووع تعیینی سؤز بیرلشمه‌لری: بقر چولمک (baqır çölmək)، قازما بالته (qazma balta)،

-ایکینجی نووع تعیینی سؤز بیرلشمه لری: بازرکان اشی (bəzirgan aşı)، باش تپه‌سی (baş dəpəsi)، باک تخمی (ban tuxumi) ، اوغول بالی (oğul balı)، ایت بورنی (it burnu)،

– اوچونجو نووع تعیینی سؤز بیرلشمه لری: بالک صافسی (balın safisi)،

بونلاردان علاوه دیلیمیزه مخصوص اولمایان و فارس دیلیندن آلینما ساییلان ایضافت بیرلشمه‌لرینه ده لوغتده راست گلیریک. بئله تیپلی بیرلشمه‌لرده ایضافت علامتی دیلیمیزین قایدالارینا اویغون اولاراق چوخ حاللاردا "ی" ایله گؤستریلیر. مثلن: پدری پدر pedəri-pedər (پدرِ پدر یئرینه)، اوّل کتاب əvvəli-kitab .

A –

آبادان abadan: آبادان// آوادان// آبدان

آبدست abdəst: آبدست// ف

آبکامنک مایه‌سی abkamənin mayası: فوده[۱]

ابکیر abgir: شَمر[۲]

آبنوس abnus: شَیز[۳] پهلویجه/ آبنوس// ف

ابو abu: ایم[۴]

ابور صاپور apur sapur: داس و دلوس[۵]

آت at: اَسب/ باره/ بور[۶]

آتلوٌ altı: سوار/ شهسوار[۷]

ات آوازی at avazı: ژغار[۸]

آتُک الپی atun ülpi : غَملول[۹]

آت چُوقَلی at çoqalı: برکستوان[۱۰]

ات چتالِ at çatalı: قزاکند[۱۱]

آت دکرمنی at dəgirməni: خراس[۱۲]

ات قوشجی at qoşucı: تَرک تاز

آت کِشنَمَک at kişnəmək: شنه[۱۳]

---

۱. دهخدا: خمیر خشک را گویند که از آن آبکامه سازند و آن خورشی است مشهور در صفاهان
۲. دهخدا: تالاب ، حوض خرد
۳. دهخدا: چوب سیاه که از آن طبق و کاسه سازند
۴. دهخدا: زن بی شوهر / ت. شاشما، قورقو اونلمی
۵. دهخدا: دورافکندنی مثل خار و خس، ضایعات
۶. دهخدا: اسب سرخ
۷. دهخدا: ماهر در اسب سواری
۸. دهخدا: فریاد سهمناک، بانگ
۹. دهخدا: یوخ/تاراما: ارکک حیوانین جینسل آلتی
۱۰. دهخدا:روپوش که در جنگ روی اسب اندازند
۱۱. دهخدا: زره جنگ
۱۲. دهخدا: آسیابی که با چهارپا گردد.
۱۳. دهخدا: شیهۀ اسب

اَت کشنَمَکی at kişnəmәgi: وشنه

اَت کشنه‌دوکی at kişnədügi: شیه[۱۴]

آت میخی at mıxı: ستام[۱۵]

آت یَلِسی at yalısı : پُش[۱۶]

اَکیر **آتی** anır at: سمند/ دیره/سبزخنک[۱۷]

اَشکُون **آت** eşkün at: پُرتک/ کامران[۱۸]/ بَغانوس[۱۹]

اَیَرسُوز **آت** əyərsiz at: ستاغ[۲۰]

بدَوی **آت** bədöy at: تازی

پالان **آتی** palan atı: ماخچی[۲۱]

پلان **آتِی** palan at: کودن[۲۲]

پالانلو **آت** palanlu at: کودن

بوغز **ات** boğaz at: کونسته

ترکی **آت** türki at: برزون[۲۳]

چالق **آت** çalıq at: بَد سوار

چپلق **ات** çaplıq at: چهنده

چِل **آت** çıl at: اَبرش[۲۴]

دولک **آت** dölək at: نرم رو

رُستم **آتی** Rüstəm atı: رَخش

سورچه‌کن **آت** sürçəkən at: سکرفنده[۲۵]

---

۱۴. ک./ م.: بالباء المثناه العانته و مرادفه بالنون
۱۵. دهخدا: لگام، یراق و دهنۀ اسب
۱۶. دهخدا: کوی گردن و کاکل اسب
۱۷. دهخدا: اسب تیره رنگ
۱۸. دهخدا: چهار نعل
۱۹. دهخدا: بغانوش:اسب تندرو و تیزگام
۲۰. دهخدا: کره اسبی که هنوز زین ندارد
۲۱. دهخدا: اسب دو رگه از نژاد عربی و ترکی
۲۲. دهخدا: اسب کند رو
۲۳. دهخدا: ستور و اسب تاتاری، اسب ترکی
۲۴. دهخدا: اسب با خالهای سرخ و سفید و دنگارنگ
۲۵. دهخدا: اسب و استر سکندری خور

صَرو **اَت** saru at: سمند[۱]

طوری **آت** turı at: کَمیت/ کُمین[۲]

قرت **آت** qart at: کنکاله[۳]

قوشولمش **آت** qoşulmuş at: تاخته

کوُتَل **آتی** kötəl atı: بالانی[۴]

کوده **ات** gödə at: توسن[۵]

یاوز **اَت** yavuz at: هیدخ/ خدنک / میدخ[۶]

یورغه **آت** yorğa at: فازه/ تکاور

یک **آت** yük at: بالای

آت بازاری و اکا بکزینلر at bazarı və ana bənzəyənlər: شور[۷]

ات زحمتنی بلن at zəhmətini bilən: بیطار

آت یا طوار صو اچرکن صقلق ویرمک at ya tavar su içərkən sıqalıq vermək: خبک

آتله بله یباق یورین atla bilə yayaq yürüyən: همعنان[۸]

یوز **اته** اورلن اوین yavuz ata vurulan uyan: مَخ

قره **ات** و بو رنکی **ات** qara at: شبدیز

دمور **بوزآت** dəmür boz at : اَخضَر[۹]

قرمرک کوک **ات** qararaq gök at: شبدیز

قزل یللو **آت** qara yallı at: اشقر[۱۰]

فایده ایچون یوک چکن **اتلر** fayda üçün yük çəkən atlar: بالاد[۱۱]

یلسی قره **ات** yalısı qara at: اشقر

قویروغ قره **ات** quyruğı qara at: اشقر

اتا// آته ata: پدر / باب

اتالق atalıq: پذری

آته یوار atayıvar: پَدرانی

اتا اتاسی ata atası: پدر پدر

آتا قرداشی ata qardaşı: برادرپذر

اتا آنسی ata anası: ماذر پدر

انا اتاسی ana atası: پذرماذر

اتا بر قرداش ata bir qardaş: پسندر[۱۲]

اته کبی المق ata kibi olmaq: پذرانی

اتاسین اناسین اِنجِتمش atasın anasın incitmiş: برمخیذه[۱۳]

اتاسین اناسین انجیدن atasın anasın incidən: برمخیذه

آتش باز atəşbaz: آتش باز// ف

آتمق atmaq: انداختن/ باشیدن/ ورکردن

آتانماق atanmaq: (انداخته شدن)

آتِلمِش پَنبُق atılmış panbuq: پاغند[۱۴]

نفت **اتیجی** nəft atıcı: نفت انداز

اوزاغه **اَتلن** اوق uzağa atılan oq: پرتاب

شیطانه **اتدقلری** یلدز şeytana atdıqları ulduz: ستاره انداز

---

۱. دهخدا: اسب زرد رنگ
۲. دهخدا: اسب سرخ فش و دم سیاه
۳. دهخدا: کندواله به معنی تنومند
۴. دهخدا: اسب غیراصیل، اسب بارکش، اسب کتل
۵. دهخدا: ناآموخته، سرکش
۶. دهخدا: اسب سرخان، اسب سرکش
۷. دهخدا: هیجان، فتنه، شور
۸. دهخدا: دو سوار که پهلوبه پهلو حرکن کنند.
۹. تاراما: سورولمه میش آت
۱۰. دهخدا: اسب سرخ فش
۱۱. دهخدا: اسب جنیبت، اسب یدک
۱۲. دهخدا پسر زن یا مرد از همسر دیگر
۱۳. دهخدا: فرند خودسر و نافرمان
۱۴. دهخدا: پنبهٔ زده باشد که بریسند

اولکه **اتدوغن** ارمیه ol ki attuğın urmaya: حکم انداز[۱]

بر ایشه **اتانلمش** کشی bir işə atanılmış kişi: وشکرده[۲]

آتمَجَه atmaca: چیستان/ مثل

اتمجه دیدکلری سز atmaca söz: چیستان

آتمَجَه// اُدمَجَه atmaca: باشه[۳]/ اچی

اتوغ atuğ: غَژغَژ[۴]

یبان **اتوغی** yaban atığı: غَژغَژ

آج ac: کرسنه

قرنی اج اولن qarnı ac olan: ناشتا

آجی acı: تلخ / طِراز/ کَزکَژ

آجی‌لک acılıq: تلخی

اجتغان acıtğan: سوزا

اجی صوغان acı soğan: پیازو/ پیاز تیز

بر **آجی** اوت bir acı ot: صبر/ فژر[۵]

اچمق// اَجمق açmaq: کشودن/کشادن/واکردن

آچدرمق açdırmaq: زداییدن/ کشود

اَچِلمق açılmaq: کشودن

اچیجی açıcı: کشایش/ فروزنده

آچُق açıq: کشاده/ باز

اچلمش açılmış: زدوده

اَچق قَشلُو açıq qaşlu: اَبلَجْ

آچوق یوزلو açıq yüzlü: کشاده روی

آچق یوزلولک açıq yüzlülük:کشاده روی

الی **آچق** əli açıq:کشاد دست

ایینه **اچمق** ayna açmaq: آیینه اَفروُز[۷]

بردق **اچمق** bardaq açmaq: کوز اویز[۸]

اقلیم **اچوجی** iqlim açucı: کشورک(شا)

پاس **آچدرمق** pas açdırmaq: زدودن

پاس **آچمق** pas açmaq: زداییدن

پاسی **اچلمش** pası açılmış: افروخته

چچک **اچلمق** çiçək açılmaq: شِکفتن

قاپو **اچچی** qapu açıcı: دهلیز

قپو **اچمق** qapu açmaq: فاکردن در

کوکل **اجیجی** könül açıcı: شنک/ دلکشای

کوکل **اچوغی** gönül açuğı: شنکله[۹]

اغزی **اچق** چینغراغی ağzı açıq çınrağı: ژنکلیچه[۱۰]

بقلر اچنده طوغری **اچق** یول baqlar içində doğrı açıq yol: چمن[۱۱]

احمق axmaq: کیج/ لک/ فغاک/کالیوه/ کُره / کِلِج/ فَفلاس/ سرسر

احمق کورکلو axmaq görüklü:کالیوه

احتیان بالغی ahtıyan balığı: اربیان[۱۲]

آخر axir: فرجام/ فرَنجام/ ف

آخر اتمک axır etmək: انجامیدن

---

۱. دهخدا: تیرانداز که تیر او خطا نکند

۲. دهخدا: شخصی را گویند که در کار تجربه داشته باشد

۳. دهخدا: پرنده ای مانند باز لیکن کوچکتر

۴. دهخدا: غژغژه یا غرغر// غرغره مرغ جنگلی

۵. دهخدا: گیاهی است که درد شکم را سود دارد و آنرا گیاه ترکی و اگر(ənir) ترکی خوانند

۶. دهخدا: گشاده رو، نیکو روی

۷. دهخدا: صیقل دهنده آیینه، صقال

۸. دهخدا: هرچیز که کوزه را بدان آویزان کنند

۹. همان شنگل است بمعنی زیبا

۱۰. دهخدا: زنگوله دهان گشاد

۱۱. دهخدا: راه باشد میان بوستان و باغ

۱۲. دهخدا: ملخ دریایی، میگو

آخر اولمق axır olmaq: انجامیدن

آخر یای آیی axir yay ayı: شهریور

اکن **اخر** əkin axırı: کوهر

ایش **آخری** işin axiri: فرجام/ فرَنجام[1]

اشوک **آخری** işün axırı: انجام کار

چشمه **آخری** çeşmə axırı: آبکاه[2]

قشک **اخر** ایی qışın axır ayı: اسفندارمد

کوزک **اخر** آیی küzün axır ayı: ازار

یاز آینوک **آخری** yaz ayın axırı: شهریورماه

کوز **اخرنده** اولان اوزون کیجه küz axırında olan uzun gecə: یلدا

رنکلر **اخرنده** زیادەیه دلالت ایدر rənglər axirində ziyadəyə dəlalət edər: فام رنک

اخرت axirət: جهان

آخُور//آخر axur: آکُنده/باکاهه/شولیده/ ستوردان

آخور صوکی axır suni: نَشخُود/ شخود[3]

طوار **آخری** tavar axırı: اصطبل

آد ad: نام

آداش// اَدَش addaş: همنام

آدلو adlu: نامزاد/ نامور/ نامدار/ نامواره/اَکبز

ادلو وفالو adlu vəfalu: سرافراز

آدی چقمش adı çıqmış: نامدار

آد قومق ad qomaq: نامیدن

آری **آدلو** arı adlu: پاک دامن

---

۱. دهخدا: پایان

۲. دهخدا: آبخور ، جای آب

۳. دهخدا: شخودن یعنی مجروح کردن به دندان یا به ناخن

اوازه **آدی** avaz adı: زنکله

حُقه **آدی** hoqqa adı: شاشکاه/ شکافته

حکیم **آدلو** həkim adlu: برهمن

اَدَقلو// یادقلو adaqlu: نامزاد

آدم addım: کام

اون اکی بیک **آدم** on iki bin addım: فرسنک

درت یوز **آدم** dört yüz addım: میل

آدم adam : ف

ادمک سسی adamın səsi: یوزغند[4]

آدم ترسی adam tərsi: واپسین/ سکاله[5]

آدمُک دوزنی adamın düzəni: نهاد مردُم

آدم صوقوجق adam soqucaq: دَیلمُک[6]

آدمک قامتی adəmin: قامه[7]

زیرک **آدَم** zirək adam: کُربِز[8]

شن **آدم** şən adam: شادخور

یتشممش **ادم** yetişməmiş adam: نارسیده

آدم اصاجق اغج adam asacaq ağac: دار

آدم بوغازینَه کیدن سُولُک adam boğazına gedən sülün: مَکل[9]

ادمه متعلق اولن عناصر adama müəlliq olan ənasir: مُنش

بر بولک **آدم** bir bölük adam: چیل[10]

---

۴. دهخدا: بانگ و آواز انسانی

۵. دهخدا: فضله سگ

۶. دهخدا: رتیل

۷. دهخدا: قد و قواره در ترکیب طویل القامه

۸. دهخدا: زیرک ، دلیر // تورکجه گوربوز بوگون جربزه فارس دیلینده قالیبدیر

۹. دهخدا: زالو

۱۰. دهخدا: یک گروه از مردم با ویژگیهای مشترک

اغزی کیک **ادم** ağzı gen adam: لوش[1]

اوده باش اولان **آدم** əvdə baş olan adam: پیشکاه

بورشق یوزلو **آدم** buruşuq yüzlü adam: تند

خسته‌لکدن ا لن دیزینه اوران **آدم** xəstəliqdan əlin dizinə uran adam: چنکلوک

فارسی بلمز **ادم** Farsi biləz adam: تازیک

مرداردن صَغنمَاین **آدم** murdardan sıqınmayan adam: تلاتوف[2]

مرداردن یغلنمز **آدم** murdardan yığlanmaz adam: تلاتوف

یرمز سوزلو **آدم** yaramaz sözlü adam: کَنک

آدَه ada : آبخوست/ جزیره

آدینه کونی adinə güni: آینه/ عروبه[3]

ارا // اره ara: خلال

ارالق aralıq: کین[4]

النی **اراسی** alnı arası: کلول

اوُجَ **اراسی** avuc arası: کفک[5]

بر نسنهٔ **ارالمق** bir nəsnəyi aralamaq: خلال (کردن)

اغجلر **اراسندن** کچن یول ağaclar arasından keçən yol: مخرفه[6]

---

1. دهخدا: کج دهان، جذامی
2. دهخدا: پلید، چرکین، کثیف
3. دهخدا: روز جمعه
4. دهخدا: عداوت، بغض
5. دهخدا: کف دست

ایکی نسنه‌نک **اراسنک** کیک‌لیکی iki nəsnənin arasının genligi: فرخنای‌دو چین

سزو که کونله پُشت **اراسنه** دکرلر sızu ki gönlə püşt arasına dikərlər: آغاره[7]

صوا **اراسنداغی** بالچق sıva arasındağı balçıq: آژنده[8]

خوش عبارتکه هرکشی سوز **اراسنده** عادتنه کوره تلفظ ایدر xoş ibarət ki hər kişi söz arasında adətinə görə tələfüz edər: باستار[9]

کافرله مسلمان **اراسنده** اولان دربند kafirlə müsəlman arasında olan dərbənd: بدروشت[10]

آرام aram: هال / قرار/ آرام قرار

آرام یری aram yeri: میهن

کوکل **آرام** könli aram: بنیش دل

آرپَا// آرپه arpa: جو

آرپَه صویی arpa suyı: جو آب/کشکاب

غرباش **ارپه** ğırbaş arpa: خَوید[11]

قابسز **ارپه** qasız arpa: برهنه جو[12]

یاش **ارپه** yaş arpa: خَوید

---

6. دهخدا: راه فراخ
7. دهخدا: دوال یا تسمه که در میان رویه و تخت کفش دوزند
8. دهخدا: ملاط روی سنگ و آجر میکشند
9. تکیه کلام
10. دهخدا: بد راه ، بد روش
11. دهخدا: بوته جو و گندم که هنوز خوشه نبسته باشد
12. جو پرکنده ، جو پرک

قنندن چقمش **اَرپه** qınıdan çıqmış arpa: سُلت[۱]

ارپه بغدای قویجق بویک کوپدر böyük küp arpa buğday qoyacaq: کَنور[۲]

ارپادان اولان اتمک arpadan olan ətmək: کشکین[۳]

ارپه و بغدای اونیله بشمش اتمک arpa və buğda unilə bişmiş ətmək: ورهمین[۴]

بغدای اونیله **ارپه** اونی قریشق اتمک buğday unilə arpa unı qarışıq ətmək: فرغنده[۵]

اَرتمق artmaq: اَفزودن/ فزودن

اَرتُرمق artırmaq: افزاییدن

آرتش artış: فزایش

آرتورش artırrş: فزایش

اَرتُوق artuq: فزون/ افزون/جُز/ فزیدون/ بیش/ هنبار/ پرخ[۶]

آرتوقراق artıqraq: بیشتر

ارتقلر artıqlar: افزونان/ جُدان/ فلیوان[۷]

ارتقلق artıqlıq: فَره / افزونی

ارتُقلی artığlı: بیشین

یمکدن **اَرتَمَ** yeməkdən artama: نیم خورد

یَنَه **ارتق** yana artaq: نیم خورد

الک **ارترمق** ilik artırmaq: مغزه[۸]

دیواردن **ارتق** درکک اوجی divardan artıq dirəgin ucı: بلوازه

تاریخی فُرس عادتنجه یوز یکرمی یلده بر کره **ارتُردقلری** آی tarixi Furs adətincə yüz yigirmi yildə bir kərə arturdıqları ay: بیهیزک[۹]

اُرخون arxun: دَسه[۱۰]

آرد// ارت ard: دنبال/ پس/ پی// ادات

اردنده غی ardındağı: واپسین

اردنجه ardınca: سَبَس

اَردُجَه کیدوجی ardıca gedüci: پیرو

اردنجه کدن ardınca gedə: پی‌روان

بوخاری **آردی** buxarı ardı: سازاک[۱۱]/ پیغوله

بری بری **اردنجه** biri biri ardınca: پیاپی/ فراوان

چری **اردسی** çeri ardısı: پس آهنک

قپو **اردینه** قونن اغج qapu ardına qonan ağac: غارشک[۱۲]

آردُوج // اَردُج arduc: آورَس[۱۳]/ اُرس/ ارسن/کاج

اردوج آغجِ arduc ağacı: ساج[۱۴]

اَردُج یمشی arduc yemişi: اَبهل[۱۵]

---

۱. دهخدا: جو بی پوست
۲. دهخدا: جای غله در خانه، کندوله
۳. دهخدا: نان جو
۴. دهخدا: نان آرد گندم و جو آمیخته بهم پزند
۵. دهخدا: پیچک/ دربنجانل از آردجو و گندم مخلوط
۶. دهخدا: گشاد، فرخ (پهلوی)
۷. دهخدا: بیهوده، بیفایده
۸. دهخدا:تکه ای که بین زیره و رویه دوخته میشود
۹. دهخدا: بهیزک یعنی کبیسه
۱۰. دهخدا: گلوله ریسمان و ابریشم جولاهان، دسک
۱۱. دهخدا: دالان ، دهلیز، رواق
۱۲. دهخدا: دیده نشده/ درلغتنامه فانه مترادف است
۱۳. دهخدا: سروکوهی، عرعر
۱۴. دهخدا: درخت ساگ
۱۵. دهخدا: از گونه های سروکوهی

بر نوع سَرو **اَرُدج** اغاجی در bir növ sərv arduc ağacıdır: دارو

بر نوعه سود **اردج** اغاجی در bir növ söğüt, ardıc ağacıdır: دیودار[۱]

بر نوع سَرو **اَرُوج** اغاجی در bir növ sərv aruc ağacıdır: دارو

اردنج ardunc: سرو لفجتین[۲]

آرزو arzu: آز/هوس/شهوت/کام وریژه/ هوا/ف

ارزولو arzulu: آرزومند

ارزلیج arzılayıcı: آرزومند

آرزولیق arzılıq: آرزومند

آرزومندلک arzuməndlik: بویه[۳]

آرزومندی arzumənd: بوبو

اَرزو التمک arzu ilətmək: پژهان‌بردن

نفس **ارزوسی** nəfs arzusı: ریژ

آرسز arsız: سخن خوره[۴]

اَرشُون arşun: کُز

یکرمی **آرشون** مقداری اوزون اپلک yigirmi arşın uzun iplik: ار عجمی

ارشون arşun: راسو

ارشی اُجی arşı ucı: واریج/ وازیج[۵]

ارغاد// ارغَت arğad: مزدور

اَرغَج// اَرقج arğac: پود

اَرق// ارغ arq: کاریز/ برغ

صو **ارغی** su arğı: چوغ[۶]

سد که **ارغ** چقرمق ایچون بغلرلر sədd ki arğ çıqarmaq üçün bağlarlar: بندروغ[۷]

ارق arqı: نویذ[۸]

ارقه// ارغه arqa: پس/ پُشت

ارقسی چقیق arqası çıqıq: کژپشت

اَرقَه بِر arqa bir: هم پشت

ارقه کوز arqa göz: کَنک

ارقه ویره‌جک arqa verəcək: پشتی‌بان

ارقه ویریجی arqa verəcək: پشتی‌بان

اَرقَه یُوکی arqa yüki: پشت باره

اَرقه‌سی اوزرینه اویومش arqası üzərinə uyumuş: ستان[۹]

اَرقه‌سی اوستنه اویومش arqası üstünə uyumuş: ستان

ارقلوج arqaluc: پُشت[۱۰]

اَرقُون arqun: آهسته

اَرمود// اَمِرُود armud: اَمرُوز/ مرود/ امرود// ف

طاشلوجه **امرود** taşluca əmrud: تاغ[۱۱]

آرو// آری aru: سیغ/ نغز/ اَنک/ ساد/ پاک/ کیخال / ویژه/ هل

اردمق// اَرتمق arıtmaq: پاک (کردن)

آریسز arısız: ماجن[۱۲]

۱. دهخدا: نوعی سروتناور و بلند، صنوبر هندی
۲. دهخدا: سرو کوهی
۳. دهخدا: آرزو
۴. دهخدا: گفتار درشت، گستاخ و بی ادب
۵. دهخدا: شاخه درخت رز
۶. جوبیار ، جویک
۷. دهخدا: بندی باشد که‌باخلک‌وگل‌و شاخه سازند
۸. دهخدا: مصدر نویدن یعنی جنبیدن، لرزیدن (ارقنماق و طرپنمک)
۹. دهخدا: بر پشت خوابیده
۱۰. دهخدا: ارخالق نیم تنه \ تاراما: آرخالیق ،
۱۱. دهخدا:چوبی بود که آتش آن ده شبانه روز بماند.
۱۲. دهخدا: مرد بی باک ، تاراما: آرخالیق

اریلر arılar: پاکین

آریلق arılıq: پاکیزه کی/ پاکی

آری اتکلو arı ətəklü: پاک دامن

آری آدلو arı adlu: پاک دامن

اری خوللق arı xuyluq: وژ[۱]

ارو خویلو arı xuylu: وژ

آری نظرلو arı nəzərlü: پاک دامن

سَچی **اَرتمق** saçı arıtmaq: فلخودن[۲]

قویو **اَردَجَق** quyu arıdacaq: چاهویز[۳]

ارُوق// آرُق aruq: نِزار/ لاغر

آری// آرو arı: زنبور/ منج

آریلر arılar: زرغن

اَرو قوشی aru quşı: کرایه/کاسکینه[۴]

اشک **اروسی** eşşək arusı: ستوه

بال **اروسی** bal arusı: کبت[۵]

صَارو **آرِی** saru arı: ستوه

صَروجه **آرِی** saruca arı: منج ستوره/ ستوه

طوار **اَروسی** tavar arusı: منج ستور

قوان **اَرُوسِی** qovan arusı: مُنج[۶]

ایکی درلو **اری**در بری آق و بری قزیل iki dürlü arıdır biri aq və biri qızıl: بهمن

آز az: اندک/ سوتام/ سررشته

آزَجُق azacıq: شُغ/ آمُرغ

اَزَجُق یمک azacuq yemək: زفرفیدن[۷]

آزدر azdur: اَندکست

آزلق azlıq: اندکی

از بهالو az bəhalu: اندک مایه

از سرمایه‌لو az səmayəlü: اندک مایه

از قیمتلو az qiymətli: بخَس

بر از// برز bir az: برخی/ بَرخ/ لَخت/ لختی

برزدن birazdan: لَخت

برزلیجه birazlıca: لَخت

ازجق طعام که قشلق یه‌لر azacıq təam ki qoşluq yerlər: نهاری

ازجق طعام که صباح ینور azacıq təam ki sabah yeyinir: نهاری

آزاد azad: آزاد// ف

آزاده اغجی azadə ağacı: سرشک[۸]/ نشک

ازارلمق azarlamaq: آزار

اذان// ازان azan: بانک

اذان **آوازی** azan avazı: بانک نماز

آزقون//ازقن//اَزغون//ازغن azqun: لدود/ لُد[۹]/ تباه /کالوس/خربط/کمراه

آزغونلق azğunluq: تباهی

ازوغولنمش azuğulanmış: دل شده

اَزغون دماقلو azğun damağlu: کَنددماغ

قاتی **ازغون** qatı azğun: فُرناس/[۱۰] کناغ

آزو// ازُق azu: ناب/ نشک[۱]

---

[۱]. دهخدا: مهرورز

[۲]. دهخدا: پنبه دانه را از پنبه جدا کردن

[۳]. دهخدا: هیوز قلابی که از چاه دلو یا سلو برون آرند

[۴]. دهخدا: مرغی است سبز رنگ به سرخی مایل.

[۵]. دهخدا: زنبور عسل

[۶]. دهخدا: زنبور ، زنبورعسل

[۷]. دهخدا: اندک خوردن

[۸]. دهخدا: زرشک

[۹]. دهخدا: دشمن سخت

[۱۰]. دهخدا: غافل ، نادان

آزو دشی azu dişi: ناب[۲]

آزوسی بتمش azusı bitmiş: همرف[۳]

طوکوز **ازوسی** tonuz azusı: یشک[۴]

اَزُوقِ// ازُق// ازیق azıq: زَواده/ زاد/ توشه/ زادمرد / شاخست

آزقلو azıqlu: بیشخور

ازقلق azıqlıq: پیش خواره

ازق ایدیجی azıq edici: مدخِر[۵]

ازیق قویجق azıq qoyacaq: توشدان

آس// اَص as: راسو

آستار// **آستر** astar: آسته/ آستر// ف

بشمق **استر** başmaq astarı: کوزر

آستانه astana: بارکاه

اَسلان ⇦ ارسلان ərslan

آسمانی asimani : آسمانی// ف// معروف

بر مشهور **رنک** bir rəng: آسمانی

آش aş: آوا/ آواه/ آوه/ واه// باه/ با

آشچِی aşçı: آشپز/ خوالیکر

اشلر aşlar: واها

آشچی چقوری aşçı çuqurı: پاچال

اشچیلر اوتی aşçilər otı: قانبیل

اش اوی aş evi: پُرخو[۶]

اش اری aş əri: توشمال[۷]

[۱] . دهخدا: نوک و منقار مرغان
[۲] . دهخدا: دندان نشتر، دندان بزرگ حیوانات
[۳] . دهخدا:اسب پنج ساله که همه دندانهایش برآمده/ حلیمی: گوسفندی که همه دندانهایش درامده باشد.
[۴] . دهخدا: دندان بزرگ بود از ان ددان
[۵] . دهخدا: آنچه ذخیره شود
[۶] . دهخدا: انباری یا جای ریختن آرد یا غله در خانه
[۷] . دهخدا: خوانسالار، رکابدار

آَش بوغی aş buğı: تفدیک

اش چَورُجِی aş çəvrüci: تابل[۸]

آَشک اوزی aşın üzı: آبروغَن

اَرشته**آشی** əriştə aşı: سنمو/ اکراً

اکشی **آش** əkşi aş: سُکبا

بازرکان **اشی** bəzirgan aşı: آبکامه

زیر **اشی** zirə aşı: زیره باج

سِرکَلو **آش** sirkəlü aş: سکبا[۹]

سودلو **اش** sudlu aş: تابینه

عاشوره **آشی** aşura aşı: هفت دانه[۱۰]

قر**آش** qıraş: زیروا[۱۱]

قوروق **آشی** qoruq aşı: غوربا

قوشلق **آشی** qoşluq aşı: چاشته

قیمَلو **آش** qıymalı aş: کوشت آوه

کُفتلو **آش** güftəli aş: کوشت آوه

مرجمک **آشی** mərcimək aşı: تفشیره/شادَنه

نار **آشی** nar aşı: ناربا

هره **اشی** hərrə aşı: سبوسا

یوغرتلو **اش** yoğurtlu aş: ماستاوه

بر درلو **اش** bir dürlü aş: چهارخانه

بر **آش** آدی aş adı: سفیدبا

اتلو قورق **آشی** ətlü qoruq aşı: طاهریه

آش ایچنده قودقلری حوایج aş içində qoyduqları həvaic: توابل[۱]

[۸] . دهخدا: ادویه، چاشنی غذا
[۹] . دهخدا: آش سرکه
[۱۰] . دهخدا: آش عاشورا، آش شله قلمکار
[۱۱] . بوگون آذربایجاندا قیرآشی بیر خورک وار.ر.ع.

چولمکد بشن **اش** çölməkdə bişən aş:

قدیر خرما ایله بشمش هره **اشی**

xurma ilə bişmiş hərrə aşı: آصیه[۲]

آش ایچنه قویلان دانه‌لر aş içinə qoyulan

danələr: خشک ابزار

بر مخصوص **اش** ادیدر تقریبا اسفندباج درلر bir

məxdud aş adıdır isfəndbac derlər:

سپیدآب

قورت که **اشه** دوشر qurt ki aşa düşər:کِرم

یارو دوکلمش بغدایدن بشن آش yarı

döyülmüş buğdaydan bişən aş:پزغول

آشغا// اشغه// اشقا aşağa: زیر/ زیرین/ فرو/

فرود/ برفرود/ شِیب/ کَحشه

اشغه‌رَق aşağaraq : فروتر

اشغاکی aşağıkı: زیرین

اشغه انمک aşağa enmək: فروآمدن

اشغا کلمک aşağa gəlmək: فروآمدن

اَشَغَه همتلو aşağa himmətlü: دون

اشغه اتورلمش aşağa

oturulmuş:فرونشسته

اشاغهسورتنمک aşağa

sürtünmək:تَخش[۳]

آشغا یوقاری یلمک aşağı-yuqarı

yilmək: تکاپوی

باشی **اشاغه** başı aşağı: نَکونسار/

بازکون/ نکون/ سرنکون

---

۱. دهخدا: مصالح طعام، ادویه های غذا

۲. دهخدا: آش که از گندم و خرما کنند، آشام خرما

۳. دهخدا: صدر مجلس

اشغه و انجه اوتن قوپر یُولی aşağı və

incə ötən qubur yolı: زیر[۴]

باشی **اشغه** دکمک başı aşağı dikmək:

نکون/ زیر زیر (نکاه کردن)

بیونک **اشغه** طمری boyunun aşağı

tamarı: کتوو

قولده **اشغی** طمر qolda aşağı tamar:

باسلیق[۵]

آشفته aşuftə : آلُفته/ کالفته/ کراشیده

آشکارا//اشکار//آشکاره aşkara: هویدا/

بَدید/ فاش/ آشکاره// ف

اشمق aşamaq: اغار(یدن)[۶]

اشمش aşamış: فروهیخته[۷]

اشنمش aşanmış: مالیده

بربرنه **اشمش** birbirinə aşamış: اَغار[۸]

اشنمق aşınmaq: فرسودن/ فرسیدن[۹]

اشندی aşındı: فرسُد/ فرساید

اشنمش aşınmış: فرسیده

آشو aşu: تاوه

اشورما aşurma: مَصلب[۱۰]

اشورمه قولاک aşurma qulan: زبرتنک[۱۱]

آشوری// آشور aşurı: کریوه[۱۲]

---

۴. دهخدا: دهلیز، دالان (باریک)

۵. دهخدا: سیاهرگ ، رگ پشت و پای(زمخشری)

۶. دهخدا: سرشتن، آمیختن

۷. دهخدا: فرو کشیدن، رو به پایین کشیدن

۸. دهخدا: آمیخته و سرشته

۹. لوغتده مصدر فورماسی یوخدور، ناتوان و فرسوده کردن معناسیندا

۱۰. دهخدا: جامه با طرح چلیپا ، خرما خشک

۱۱. دهخدا: تنگ دوم زین اسب

۱۲. دهخدا: زمین بلند، تپه

اَشوق// اشُق// ایشک aşuq: قاب/ شتالنک

اَشون aşun: کل سرخ

اصلان//اسلان//ارسلان aslan: ببر/ تَوش/شیر / هزبر/ ببر جانور معروف

ارسلان اقدریجی ərsalan aqdırıcı:شیراوژن

اصلان برجِ Aslan burcı: اسد شیر

انرمش **اَسلان** anırmış aslan: شیرمست

ارسلان یتاغی مشه ərsalan yatağı: غاب[1]

ارسلان اوزرینه اتفاق ایدوب کوکل برله کتمک arslan üzərinə ittifaq edib könül birlə getmək: مری

بر قوش آدیدر **ارسلان** پنجه‌لو و صغر بوینُزی bir quş adıdır arslan pəncəli və sığır buynuzı var: کُرک// کورک

اصللو əsillü: نژاد/ سودمند/ فرهمند/مایه

اَغر **اَصللو** ağır əsillü: کرانمایه

الچق **اصللو** alçaq asıllu: فرومایه

اولو **اصللو** ulu əsillü: بزرک مایه

یره‌مز **اصلّلو** yaramaz əslli: بدنژاد

اَصما// اَصمَه asma: جَفته[2]

اصمه دوزمک asma dirmək: جَفتن[3]

اَصمق// اسمق asmaq: آویختن/ نشل[4]

اَصدُرمق asdırmaq: آویزانیدن

اَث as: اَویز

آصِجی asıcı: آویز

اصما asma: کَوژ[5]

اَصلمش asılmış: بَردار/ دروای

اصلمشدر asılmışdır: آویخته است

اصلمش اغج asılmış ağac: چرک

اَصلِمِش اوغری asılmış oğrı: اوَنک کرفتار

اسلنمق اغجی aslanmaq ağacı: نورده

ات **اصجق** ət asacaq: چنکال

باغلق که اغلنجغلر بوینِنه **اصرلر** bağlıq ki oğlancuğlar boynuna asarlar:باررنک[6]

اصمک asmak: جنکال

اَصمَه asma: کیبو[7]

اَصِّی assı: سُود

اطلس atlas: دیبا

بر نوعه قرمزک**اطلس** bir növ qararaq ətləs: آکسون

بر نوع قماشدر **اطلس** جنسنده bir növ qumaşdır atlas cinsindən: سیفور

بر نوعه مرغوب **اطلس**در bir növ ətləs:چکن

آغ ağ: فرت/ اَنفَست[8]

اورمجک **آغی** örümcək ağı: فرت/تبینه[9]

باش **اغِ** baş ağı: سربند

بالق **اَغِی** balıq ağı: شست[10]

طون **اَغی** ton ağı: نیفه[11]

---

[1]. دهخدا: جنگل، بیشهٔ شیر
[2]. دهخدا: داربست درخت انگور
[3]. دهخدا: داربست ساختن از برای تاک
[4]. دهخدا: آویختگی (قدیمی)
[5]. دهخدا: زالزالک
[6]. دهخدا: دست پیچ اطفالی که در گهواره میخوابانند
[7]. دهخدا: مرغی است انرا دینار گویند آشیانی سازد که از درخت آویزان باشد
[8]. دهخدا: تار (عنکبوت)
[9]. دهخدا: تار (عنکبوت)
[10]. دهخدا: تور ماهی
[11]. دهخدا: بند شلوار

آغاج// اغج ağac: چوب/ کنده/ تور/ پُروند/ نَرد/ شجر/ آجستن

اغجلق ağaclıq: درختستان

اغججک ağaccıq: جوبک

اغاج اوُیْمَق ağac oymaq: یاریدن

اَغَج اَل ağac əl: دست چوب

اغجاوزده‌کی ağac özdəgi: پوزۀدرخت/نَرد

اغج اوُچجه ağac uçca: کنده کو[1]

اغاج بوداغی ağac budağı: آزغ/ ستاک

اغج پوسی ağac pusı: شلم[2]

اغج دالی ağac dalı: خَو پهلویجه

اغج دبی ağac dibi: خیزران/کونَه درخت

اغج دکمک ağac dikmək: آجستن

اغج دلکن ağac dəligən: درخت سُنب

اغج دنکلمک ağac dinkləmək: آجستن[3]

اغج دیبک ağac dibək: هاون

اغج صاتجی ağac satıcı: چوب فروش

اغج قابی ağac qabı: مازه

اغج قازیجی ağac qazıcı: کَنده کَر

اغج قدح ağac qədəh: جمجمه

اغج قوردی ağac qurdı: آیزک / ریونجو[4] / چوب خور/ زیو/ شُترشَیب/ دوکان/ اوزدکی

اغج کانی ağac kəni: کَن[5]

اغج کِلندر ağac gələn: کُماس

اغج کوبکی ağac göbəgi: دَوادَم[6]

اغج کوکی ağac köki: خیزران

اغج کومله‌سی ağac gömləsi: کُنده

اغج ییرغ ağac yaprağı: فرهانج

اردوج **آغجِ** arduc ağacı: ساج[7]

آزاده **اغجی** azadə ağacı: سرشک[8]

اغی **اغجی** ağu ağacı: خرزهره

اک **اغجی** ög ağacı: غوش[9]

اکری **اغج** əgri ağac: کَپوس[10]

اَل **آغاجی** əl ağacı: پاژه/دستوار/چوب‌دستی

آندوز **اغجی** andız ağacı: راهن/ راسن

اوکجه **اغاج** ögcə ağac: آغار/ اشر

بنک **اغجی** bənəg ağacı: بنجپایه

پالان **اغجی** palan ağacı: چارمیخ پالان

جمشیر **اغاجی** çamşır ağacı: شمشاد

چنار **اغجی** çinar ağacı: دُلب

خَتِل **اَغجِی** xətil ağacı: پادیر/پشتیبان

خَطَب **اَغجی** xətəb ağacı: کودبان[12]

دکلجک **اغج** dikiləcək ağac: دالخال

دکمه **اغج** dikmə ağac: دارخال[13]

دوکر **آغجی** dügər ağacı: فَرْسب[14]

[1]. دهخدا: چوبکه هنگام شکستن کنده لای شکاف میگذارند
[2]. دهخدا: صمغ و انکوم درخت
[3]. دهخدا: نشاندن درخت
[4]. دهخدا: موریانه و کرم چوبخوار
[5]. دهخدا: جای درختناک و انبوه از درخت
[6]. دهخدا: صمغ سرخ مایل به سیاهی
[7]. دهخدا: درخت ساگ
[8]. دهخدا: زرشک
[9]. دهخدا: چوب سخت، درخت خدنگ
[10]. دهخدا: خمیده
[11]. دهخدا: دیرک، ستون چوبی پشت دیوار
[12]. دهخدا: چوب جهاز شتر
[13]. دهخدا: قلمۀ درخت، نهال نونشانده
[14]. دهخدا: درخت ستبر که بدو بام را بپوشانند

سرو **اغجی** sərv ağacı: ناژ[۱]

سقف **اغاجی** saqaf ağacı: همورد

سَکسُوک **اغجی** sənsün ağacı: تاغ[۲]

سورقون **اغجِی** surqun ağacı:انبان‌کبود[۳]

شمشاد **اغجی** şimşad ağacı: بقس

صارو **اغج** saru ağac: شُرتاغ / سپرک

صارو **آغجی** sarı ağac: زرده چوپ

صلاجه **اغجی** salaca ağacı: جنازه[۴]

صَبان **اغَجی** sapan ağacı:چوب‌شبار/ کمند

صقزلق **اغجی** saqızlıq ağacı: کنهان

صندل **اغجی** sandal ağacı: چندن[۵]

عود **اَغاجی** ud ağacı: داربو/کبا/ رفتاد

فدان **اغجی** fidan ağacı: نهال

قایین **اغاجی** qayın ağacı: غوش/خدنک[۶]

قَترآن **اَغَجی** qatran ağacı: شربین[۷]

قَرَه **اَغاج** qaraağac: دردار

قز **آغجی** qoz ağacı: تاغ

قوری **اغج** qurı ağac: طبرخون[۸]

قُوَق **اغجی** qavaq ağacı: سپیدار

قپو **آغجی** qapu ağacı: پشتی بان

کادی **اغاجی** kadı ağacı: کدر

۱. دهخدا: درخت کاج، درخت صنوبر
۲. دهخدا: درختی که هیزم کنند و آتش آن‌بسیار بماند.
۳. دهخدا: کبوده: درختی بلند و بی بر، بید مشک
۴. صالاجا در واقع چوب تابوت است
۵. دهخدا: صندل باشد
۶. دهخدا: درختی با چوب سخت که از آن نیزه و تیر و زین و مانند آن سازند
۷. دهخدا: درخت قطران نوعی صنوبر است
۸. چوبی‌بلندسرخ‌که‌بعضی آنرا طفالغو گویند،چوبدستی

کرش **اغجی** kiriş ağacı: تژه

کل **اغجی** gül ağacı: کلبن

کله **اغاجی** gillə ağacı: کندش پیچ

کنز **اغجی** kənəz ağacı: کُناز[۹]

کنه **اغجی** gənə ağacı: بیدانجیر[۱۰]

کورن **اغجی** gürən ağacı: راسن[۱۱]

کوکم **اغجی** gügəm ağacı: راسن[۱۲]

لیوشه **اغاجی**lüyşə ağacı: بُرس[۱۳]

مِسواَک **اغجی** misvak ağacı: اراک

مَنَوَش **اغجی** mənəvəş ağacı: ونمشک[۱۴]

وَقوَاق **اغجی** vaqvaq ağacı: سَترنک

یاپراقسز **اغج** yapraqsız ağac: بی برک

یاش **اغج** yaş ağac : دِرخت

یستی **اغج** yastağac: تختۀ نان

یَصّی **آغاج** yassı ağac: خونَه[۱۵]

یاصی **اغاجی** yassı ağacı: خون آلوده‌کرده

یواشه **اغاجی** yavaşa ağacı: بُرس[۱۶]

اغج دلن قوش ağacdələn quş: خُول

اغج دبندن چقن دال ağac dibindən çıqan dal: شاک

۹. دهخدا: بن خوشه خرما یا انگور
۱۰. دهخدا: بوتۀ کرچک
۱۱. دهخدا: سوسن کوهی، زنجبیل شامی/ نباتیست که بوی او چون بوی شیر باشد و گویند که مانند علفی باشد که ترکان «قجی» گویند و چون دنبۀ گوشت فربه را با آن خورند بهم کرده، عظیم لذیذ باشد (صحاح فرس)
۱۲. دهخدا: یکنوع درخت، به ترکی قزلجق گویند
۱۳. دهخدا: چوبی که بر بینی اسب کنند
۱۴. دهخدا: میوۀ درخت بنه، ونوشک نیز گویند
۱۵. دهخدا: غلطک، وردنه، چوبیکه بدان خمیر پهن‌کنند
۱۶. دهخدا: سرو کوهی، میوه سرو کوهی

اغج یره‌جق بویک کسر ağac yaracaq böyük kəsər: تَش[۱]

اغج یین یشیلجه قورد ağac yeyən yaşılca qurd: فنک[۲]

اغج دال که اوجن کسلر ağac dalı ki ucun kəsərlər: خُشُود[۳]

اغجدن اولن نسنه ağacdan olan: چوپین

اغجلر اراسندن کچن یول ağaclar arasından keçən yol: مخرفه

اغج اوزرینه تیل تیل سچق بتر یوصون دیرلر ağac üzərinə til-til saçaq bitər-yovsun: اُشنه[۴]

اغاج که انکله قیون و صغر صوررلر ağac ki anunla qoyun və sığır sürərlər: کُراز

اغج قورودان قتی صُوق ağac qurudan qatı sovuq: شَجام[۵]

اَغجدَن بُودَنَن قورو اودون ağacdan budanan quru odun: خشک خفه

اغجدن سرُمسَق دوکجی sarımsaq döküci: جُواز

اَغَجدَه قَالاَن خرمه ağacda qalan xurma: فاجام

اغجی چُوق ییر ağacı çoq yer: درختستان

اک یوقروغی **اغج** ən yoğruğı ağac: درجه[۶]

اغاج اوج دمرلو ucı dəmirlü ağac: لت[۷]

سُرمه چکمک **اغج** sürmə çəkmək ağacı: سرمه جوب

چناره بکزر بر **اغج** çinara bənzər bir ağac: لبخ

حلاجک کله **اغاجی** həllacın gillə ağacı: کندش پیچ

بز صارجق **اغج** bez sarıcaq ağac: چوب‌نورد

بر آغج ایدیدر bir ağac: بان

دیوار طایاق اولان **اغج** divara tayan olan ağac: باریه

صغر سوره جک **اغج** sığır sürəcək ağac: غاوشنک

قپو اردینه قونن **اغج** qapu ardına qonan ağac: غارشک[۸]

قمده بترجک **اغجی** qumda bitiricək ağacı: شورتاغ[۹]

یمش ویرمین **اغج** yemiş verməyən ağac: نشک[۱۰]

بویک **اغج** چناق böyük ağac çanaqı: جفنه[۱۱]

او ارتوسین اورتدکلری **اغاج** ev örtüsün örtdükləri ağac: سرشاخ

بر **اغج**در که یمش کتورمز bir ağacdır ki yemiş gətirməz: پره

---

۱. دهخدا: تیشه درودگری
۲. دهخدا: زالو (کرم ساقه خوار)
۳. دهخدا: شاخی باشد مانیده که ببیر ایند
۴. دهخدا: اشنان گیاهی است خوبو که بدان شستشو کنند
۵. دهخدا: سرمای سخت
۶. دهخدا: پله، نردبان // درچه: دریچه
۷. دهخدا: عمود ، گرز
۸. چفت چوبی پشت درد
۹. دهخدا: گیاه زردی که در ریگستان روید
۱۰. دهخدا: درخت ناژو را گویند
۱۱. دهخدا: ظرف بزرگ چوبی برای درست کردن خمیر

بر **اغج**در که یمش ویرمز bir ağacdır ki yemiş verməz: پره

بر **اغج**دور عرب دیارنده بری برنه اورجق اود چقر bir ağacdır ərəb diyarında biri birinə vuracaq od çıqar: مَرخ[۱]

بر **اغج** که قتی اولر bir ağac ki qatı olur: ارزن

بر درلو **اغج** bir dürlü ağac: کَوَن

بر **اغجدر** که قزل کللری اولر bir ağacdır ki qızıl gülləri olar: ارغوان

بر اغج که اق کوللری واردر اکا آزاده **اغجی** درلر bir ağac ki, aq gülləri vardır ana azadə ağacı derlər: سرشک[۲]

بر **اغج** در که یای دوزرلر و هندوستاندن کلور bir ağacdır ki yay düzərlər və Hindustandan gəlür: شیز

بر اغج که بر قریش یا دخی زیاده اوله bir ağac ki bir qarış ya daxi ziyadə ola: کلته چوب

بر **اغجدر** که اوده یقرلر bir ağacdır ki oda yıqarlar: عَقار[۳]

ریحانلرک و اغجلروک دبندن قوپریلان **اغجق** reyhanların və ağacların dibindən qoparıla ağacıq: مساک[۴]

بر اصل **اغج** در که یانمز bir əslə ağacdır ki yanmaz: تاخ

۱. دهخدا: درخت بادام تلخ که چوب آن زود آتش‌گیرد
۲. دهخدا: زرشک
۳. دهخدا: اثاث خانه ، درخت
۴. دهخدا: جای و محل قرار گرفتن چیزی

بر **آغج** آدیدر که طبیبلر قتنده معروفدر bir ağac adıdır ki təbiblər qatında mərufdur: آزاددرخت

بر نوع **اغج** در صقزلق **اغجی** درلر saqızlıq ağacı: کنهان

بر نوعه **اَغجدر** bir növ ağac: توتکی

بر نوعه **اغجدر** مصر ولایتنده بَرتوق درلر bir növ ağacdır Misir vilayətində, bartuq derlər: شابانک

شول **اغج** در که بویجلر بز انوکله بویرلر şol ağac ki boyacılar bezi anunla boyarlar: پژند[۵]

شول اغجدور که انوکله او اوستین اورترلر و اورتویه بصغی درلر şol ağacdır ki anunla ev üstin örtərlər və örtüya basağı derlər: سرشاخ

شول **اغج** که قپو اوکنه قورلر şol ağac ki, qapu önünə qorlar: فانیذ

اول **اغاج** که یل اسدوکجه خوش ققو کلور ol ağac ki, yel əsdikcə xoş qoqu gəlür: بازفت

دلوجه کچی بوینوزی **اغج** dəlüçə keçi buynuzı ağacı: ارغوان

بر قره **اغجدر** که هندستانده اولور bir qara ağacdır ki Hindustanda olur.: ساج

برنوعه **اغجدر** مصرده اولور bir növ ağacdır Mısırda olur: شاهبانج

بر **اغجدر** که سرو اغجنه بکزر یوجه انوک یمشینه چلغوز درلر بادمله یرلر bir

۵. نعمت الله رومی: فین آغجی

ağacdır ki sərv ağacına bənzər anun yemişinə çəığüz derlər badamla yerlər: ناژ[۱]

سلَه که سُکوُت **اَغَجندَن** دوزرلر səlә ki sögüt ağacından düzərlər: چپی[۲]

بر مشهور **اغج** ادیدر bir məşhur ağac: واقواق

بر نوع سَرو اَرُوج **اغاجی** در bir növ sərv aruc ağacıdır: دارو

یوغون **اغجدر** که چوبانلر و مسافرلر کوتوررلر bir yoğun ağacdır ki, çobanlar və misafirlər götürürlər: باشو[۳]

اغجدن سرمُسَق دکجی sarımsaq döküci: جُواز/ سیرکوب

الده صغر سورەجک **اغج** əldə sığır sürəcək ağac: کواز[۴]

بر **اغج** که قتی اولر bir ağac ki qatı olur: ارزن[۵]

بر نوعه **اقجدر** bir növ ağac: قطربی

کوکجه قرت که **اغجلرده** یاتر gökcə qurt ki ağaclarda yatar: بنتوحه[۶]

خرما **اغجندن** اولان لیفه xurma ağacından olan lifə: لیف

اغده// اغطا// اَغطَه ağda: کاچیک[۷]

اَغِر// آغر ağır: سنکین/ کران

اَغر اَصللو ağır əsillü : کرانمایه

اغر ایش ağır iş : کار زار

آغر بصماق ağır basmaq: سکاچه/ بَرخفج / تَرخنج / کرنجو/ کابوس

اَغر بهالو ağır bahalu: کرانمایه

اغر قبرجق ağır qabarcuq : قلاع[۸]

اغر کابنلو ağır kəbinlü: کدبانو

اَغِرْ یَرَق ağır yaraq: تالَت

چکردک **آغری** çərdəkin ağırı: تَسو/ حبّه

اغربصان دیو ağır basan div: نیدلان/ سکاچه[۹]

بر درَم **اَغرَی** bir dirəm ağırı: درمسنک[۱۰]

اغرلق ایقوده بَصَر ağırlıq uyquda basar: کابوس/ نیدل

عورت **اغر** کابنلو اولماق övrət ağır kəbinlü olmaq: کدبانو شدن زن

اغران ağıran: ماسه[۱۱]

اغرشاق// اَغرشَق ağırşaq: دُوکریه/ دُوک/ غرواشه/ بَرخُواج/ بادریسه

اَغره ağra: ورز[۱۲]

اَغری// اوغری ağrı: درد/ کَزکَژ

اَغرِمق ağrımaq: دردکردن

اغرمق ağrımaq: لَوِش[۱]

---

۱. دهخدا: درخت صنوبر، درخت کاج

۲. دهخدا: دیده نشد خطای کاتب است این باید چبین بمعنی سبد چوبی باشد.

۳. دهخدا: چوبدستی، عصا، دگنگ

۴. دهخدا: چوبی که خر و گاو بدان رانند

۵. دهخدا: چوبی که از وی عصا سازند

۶. دهخدا: مرغابی بزرگ، هوبره

۷. دهخدا: شیرهٔ انگور، عصیده

۸. دهخدا: بیماری که در دهان گوسفندان پدید آید، گیاهست

۹. دهخدا: بختک

۱۰. دهخدا: وزن یک درم

۱۱. دهخدا: سخت

۱۲. دهخدا: کشت، کار، پیشه

آغرق ağrıq: کَزکَژ[۲]

اغرلق ağrılıq: مول مکُن

اَغِرلُو ağrılı : دردمند//دردبند

اغری بنلو ağrı banlu: کدبانو

انجه **اغری** incə ağrı: کاهش/ سِل[۳]

باش **اَغرسی** baş ağrısı: دردسر

بوغز **اغرسی** boğaz ağrısı: خناق

بُیوک **اغرسی** boyun ağrısı: خامیاز

جکر **اغرسی** cigər ağrısı: کباد

دش **آغرسی** diş ağrısı: ضُراس

صرب **اغری** sərb ağrı: غور

قرن **اغرسی** qarın ağrısı: شکم درد/ قداد

قُوصَق **آغْرِسی** qusaq ağrısı: ذَرب[۴]

قولق **اغرسی** qulaq ağrısı: کران کوش

کوز **اَغرسی** göz ağrısı: رَمَد/ سَبَل

یان **اغرِسِی** yan ağrısı: ذاتُ جنب

قَرِن **اغرسی** اوتی qarın ağrısı otı: فوژ

اغز ağız: دهان/ آهون/ هرش

اغزلق ağızlıq: دهانه[۵]

آغِزه اتمق ağıza atmaq: واپکیدن

اَغز اَچُق ağzı açüq: فاغره[۶]

اغز اچی ağız içi: پوز

اغز باغِ ağız bağı: دهن بند

اغیز یورُەسی ağız yürəsi: پوز[۷]

اغز چورەسی ağız çevrəsi: پوز/نَس/وسو/ فُرنج

اغز طاش ağız taşı: پوز

اغز طشرەسی ağız tışrası: نول

اغز قوقسو ağız qoqusu: پَیاستو[۸]

اغز یارِی ağız yarı : بفج

اغزک طِنی ağızın tini: پُدفوز[۹]

اَغزی اکری ağzı əgri: لوش[۱۰]

اغزی کسیک ağzı kəsik: کشفک[۱۱]

اغزین اوتدرمک ağzın ötdürmək: زَبکر[۱۲]

قوقر **اغزی** qoqar ağzı: کنده دهن/ سکنج

اُویان **اغزلِغِی** uyan ağızlığı: دهنهٔ لکام

اغزی کیک ادم ağzı gen adam: لوش/غاژ

اغزده اولن اوچق ağızda olan uçuq: ریش دهن

اغزده چقن اوجق ağızda çıqan uçuq: کُردَند

اغزک ایچ یانی ağzın iç yanı: بَج[۱۳]

اغزی درچق بردق ağzı daracıq bardaq: کُراز[۱۴]

---

۱. دهخدا: کسی که دهانش کج باشد

۲. دهخدا: ناراحتی خارش مانند و درد خفیف

۳. تاراما: ورم

۴. دهخدا: مرضی درجگر و آن سنگ پیداکردن کبد باشد

۵. اکینچی آلتی

۶. هندی دارو

۷. دهخدا: گرداگرد دهان جانوران چهارپا

۸. دهخدا: دهان دره، بوی دهان

۹. دهخدا: گرداگرد دهان، لب، لفج

۱۰. دهخدا: کج دهان ، جذامی

۱۱. ذهخدا: زنگوله دهان گشاد

۱۲. دهخدا: دهان پرباد کردن

۱۳. دهخدا: درون دهان

۱۴. دهخدا: شیشه و کوزهٔ سرتنگ، ظرف سفالین بیدسته

اغزی اچنه دپمک ağız içinə dəpmək: لَج[۱]

اغزٌن پوفلدرمق ağzın püflədirmək: زَبکر / بوی دهان

اغزی اچق چینغراغی ağzı açıq çınrağı: ژنکلیچه[۲]

قالک قبغلودر که هندوستاندن کلور **اغزده** طوترلر انزالی منع ایدر. qalın qabıqludur ki Hindustandan gəlür ağızda tutarlar ənzali mən edər: طالیفسر

اَغسرِمَق//اَخسُرمَق ağsırmaq: عطسه زدن/ عطسه / شنوشه

اَخسُرٌق axsıraq: اشنوشه[۳]

آغسَمَق//اقسمق// اخسمق ağsamaq:لنکیدن

اقساق aqsaq: لَنک/ لنکان

اقساق اقساق aqsaq-aqsaq: لنکان لنکان

اغشَام// اَخشَام// اَغشَم ağşam: شام

اقشامکی axşamki: شبانکاهینه

اخشم وقتی axşam vaqtı: شبانکاه

اَغلامَق// اَغلَمق ağlamaq: کریستن/ کریه/ مویه

اغلاتمق ağlammaq: کریانیدن

اَغلاغان ağlağan: کریان

اغلاییجی ağlayıcı: کرینده/ کِخکِخ/کریان

کزلو **اغلامق** gizlü ağlamaq:کنارنک[۴]

کیزلو **اغلایش** gizlü ağlayış: غژنک[۵]

اغلمقله و زارلغله کلن اواز ağlamaqla və zarlığla gələn avaz: غرنک

بر اواز که **اغلاماغله** کلور bir avaz ki ağlamağla gəlür: خروش

آغو//اغی ağu: سَم/زهر/نیش/شرنک/کبستو[۶]

آغولو ağulu: زهردار

آغو اوتی ağu otı: زَهر

اغو اغجی ağu ağacı: خرزهره

آغو قندز ağu qunduz: کُندس[۷]

اغو طاشی ağu taşı: باژبر

بر **اغو**در هلال شهرنده bir ağudur: بنیش

کلنجک قوردیکه الاجه و **آغولو** اولور gəlincik qurdı ki alaca və ağulu olur: باغوجه[۸]

بر طاش که انوکله **اغو** دفع ایدرلر bir taş ki anunla ağu dəf edərlər: بادزهر

آغوز ağuz: فله/ شمه[۹]

سود **اغزی** sud ağızı: دهیره/ دهین[۱۰]

آغوز که قویوندن اولور ağuz ki qoyundan olur: فُله

آغول//اغیل//اغل ağıl: شوغا/کمرا/نخل/مربض[۱۱]

دوه **اغلی** dəvə ağılı: شوغاه / شبکاه

طوار **آغلی** tavar ağılı: خباک[۱۲]

قویون **اغلی** qoyun ağılı: خباک

---

۱. دهخدا: لگد ، ستیزه کردن

۲. زنگوله دهان گشاد

۳. دهخدا: عطسه

۴. دهخدا: قوی دل

۵. دهخدا: صدای گریه و زاری

۶. دهخدا: بسیار تلخ/ حنظل؛ زهر گیاه

۷. دهخدا: گیاهی سمی

۸. دهخدا: مگسک، کاغنه/ لوغتده بابنول قوردی

۹. دهخدا: نخستین شیر گاو یا گوسفند بعد از زایمان

۱۰. دهخدا: ماده شتر کم شیر

۱۱. دهخدا: طویله

۱۲. دهخدا: چهاردیواری بدون سقف محل نگهداری حیوان

کون **اغلی** gün ağılı: سراجه/ خرمان

ای کون **اغلی** aygün ağılı: خرمن آفتاب ماه

ای و کون **اغلی** ay və gün ağılı: شادِروان

آفرین afərin: آباد / فری

آق// آغ aq: سفید/ سپیده/ هوریم

اقچل نسنه aqcıl nəsnə: خشین

اقچه قواق aqca qovaq: سپیدپوش/ پَدَه[۱]

اغرتمه ağartma: کیلج

آغ اتمک ağ ətmək: کرمه

آق التون aq altun: شوره کیر

آق بَکِزلو ağbənizlü: سپید پوست

اق پلاس palas: شال

اَق تصمه aq tasma: یرنداق

اغ توبراق ağ topraq: قیمولیا

اغ جوبی ağ cubi: فانیذ[۲]

اَق حلوا aq halva: ناطف/ پرکینج[۳]

اق خشخاش aq xaşxaş: کوکنار سپید

اق شکر aq şəkər: طبرزد[۴]

اق طاش aq taş: مرمر

آق قواق aq qovaq: استرنک[۵]

اق کل aqgül: مرزنکوش[۶]

اَق مُوم aq mum: موم کافوری

آق یِلقِون aq yılqun: شورکز/اعذبه

ایرته **اقلغی** ertə aqlığı: سپیده دم

طنلو **آق** tanlu aq: خشین[۸]

کوک یوزندەکی **آق** یول gök yüzündəki aq yol: کهکشان

کوز اغرتمه اوینی göz ağartma oyunı: سکندر[۹]

آق یلغنه بکزر بر اوت اقچیل aq yılğına bənzər bir ot: ریباس

اَقچَه// اَقجه aqça: درم/ دینار

اقچه کسجی aqça kəsici: درم زن

کجر **اقچه** keçər aqça: سَرَه

کچمز **اقچه** keçməz aqça: نبهره/ناسره /کاسد

مطلق **اقچه** mütləq aqca: دینار

صاتو بازار **اقچه**سی satu bazar aqçası: اربون[۱۱]

اقچیل// اقچل aqçıl: سپیدفام/ خشین[۱۲]

اقسمق aqsamaq: (لندیدن)

اقسمه aqsama: ملند[۱۳]

اَقلِق// اقلغ ıqlıq: کمانچه/ رَباب

اَقماق//اَقمَق aqmaq: زهیدن/تراوان(شدن)[۱۴]

اققمق axıqmaq: زهانیدن[۱۵]

---

۱. دهخدا: درختی است بی بر مانند سپیدار
۲. دهخدا: شکرقلم، نوعی حلوا / شکرپنیر هم گویند
۳. دهخدا: نوعی حلوا
۴. دهخدا: بسیار شیرین
۵. دهخدا: مهر گیاه، یبروح الصنم، مردم گیاه
۶. دهخدا: گیاهی خوشبو از خانواده نعناع، انجرک
۷. دهخدا: نوعی درخت گز که در شوره زار روید
۸. دهخدا: هرچیز سیاه رنگ که در آن سپیدی باشد
۹. دهخدا: نوعی بازی که کف دستها را در زمین نهاده و پاها را بلند کرده راه روند
۱۰. دهخدا: سیم قلب، پول قلب
۱۱. دهخدا: بیعانه
۱۲. دهخدا: هرچیز سیاه و تیره که دران سپیدی باشد
۱۳. دهخدا:غرغرمکن، از مصدر لندیدن باخودسخن گفتن
۱۴. دهخدا: تراویدن آب از در چیزی
۱۵. دهخدا: گشاد کردن و بیرون آوردن آب از شکاف چیزی

اغجی ağıcı: هَویر

اقدریجی aqıdırıcı: افکن/ اوژن

اقر aqar: روان

اقمز aqmaz: ناروان

ار **اقدریجی** ər aqıdırıcı: مرد اوژن

ارسلان **اقدریجی** ərsalan aqdırıcı: شیر اوژن

بندن صزب **آقن** صو bəndən sızıb aqan su: چورابه[1]

اقرمق aqırmaq : کُداش[2]

اک اغجی oq ağacı: غوش[3]

اک an : کاه

اکسیز// اکسز ansız: ناکاه

اکسزلین ögsüzleyin: ناهَوس//(ناهوش)[4]

اَکسُیزین ansızın: ناکاه

اَکِیر// اَکِر // اغر anır: وزخ[5] زخ

اکری anırı: وزخ[6]

اکرغان anırğan: ژیان/ شرزه

اکرتغن anırğan: ژیان

اَکیر آتی anır at: سمند/ دیره/سبزخنک

اکیر پارسک اونی anır barsın ünı: رَغند

انرمش اَسلان anırmış aslan: شیرمست

اکیز anız: کامین[7]

اکیز anız: بن ساری[8]

اکلمق// اکلمک anlamaq: فهمیدن[9] شناختن

اکلتمق anlatmaq: شناسانیدن

اَکلَتدرمق anlatdırmaq: شناسانیدن

اَکْمَق anmaq: یاد/ یادکردن/ ویر[10]

اکدُرجی andırıcı: یادکار

اکللق anıllıq: آهنک

اکیت//آکت// ایکت//اکد//اکید anıt: کومن[11] سرخاب[12]

آل al: ریوه/ تُنبل[13]

الدامق aldamaq: فَنو/ فریب/ فریفتن

اَلدَتمق aldatmaq: فریبانیدن

الدمه aldama: فریب

الده یجی aldayıcı: فریب

الدُنمش aldanmış: قنود[14]

چوبان **آلدنقجی** çoban aldanqıcı: شبان فریب

یلدقلنوب **الدایجی** yaldaqlanıb aldayıcı: کَردکار

الا// آلَه ala: کلکون[15]

اله بونجق ala boncıq: بیجاده[16]

---

۱. دهخدا: آبی که از زیر سد جاری شود
۲. دهخدا: لغت عراقی است سختی کننده
۳. دهخدا: چوبی است سخت که سپاهیان سلاح و خنیاگران ازان زخمه سازند، درخت خدنگ
۴. دهخدا: دفعتنا ، ناگاه، بی خر
۵. دهخدا: آواز بلند، فریاد هیایو
۶. دهخدا: صوت ، آوا
۷. دهخدا: ریشهٔ خولنجان
۸. دهخدا: ساقهٔ گندم و جو
۹. ک./م.: مرکبه من العربی و العجمی
۱۰. دهخدا: حافظه، فهم، بخاطر سپاری
۱۱. دهخدا: جغد یا مرغی شبیه به بط
۱۲. دهخدا: نوعی مرغابی، خرچال
۱۳. دهخدا: مکر ، حیله
۱۴. دهخدا: غره در گفتار و کار
۱۵. بو سؤز بوگون قزل آلا بالیق آدیندا فارسجادا وار
۱۶. دهخدا: نوعی سنگ قیمتی، گهربا

الا رنک ala rəng: کلکون

الاصِغِرجُق ala sığırcuq: باسترک[1]

آلاطغان ala toğan: ستوچه[2]

آلاقرغه ala qarğa: غُلَبَه[3]

آلاکجیکن ala gücügən: ستوجه

اَلَه کُلُک ala gülük: کاغینه[4]

الاجه قرغه alaca qarğa: پیسه

اتمک **الاجه‌سی** ətmək alacası: پرنان / بَرنیش[5]

کلنجک قوردیکه **الاجه** و آغولو اولور gəlincik qurdı ki alaca və ağulu olur: باغوجه

الا// آله ala: پیس/ پیسه

الالق alalıq: پیسکی

الا تنلو alatənlü: پیسی

الاجه alaca: ابلق/ رَخش/ بُرد[6]

الاجه ایبک alaca ibik: بوبو/ هدهد

الاجه بونجق alaca boncıq: بیجاده

اَلاجه صغرجُق alaca sığırcuq: باسترک/ کاخول[7]

یمن **الاجه‌سی** Yəmən alacası: برد یمینی[8]

اَلاچُق// اَلاَجُق alaçuq: باران‌کریز/ نسرم/کلبه / باران کیر/ کازه[9]

۱. دهخدا: نوعی سار
۲. دهخدا: نوعی شاهین ه متلون است
۳. دهخدا: کلاغ پیسه
۴. دهخدا: کرمی است سرخ و سیاه و زهردار
۵. دهخدا: برش نان
۶. دهخدا: پارچه راه راه، رنگارنگ
۷. دهخدا: نوعی سار مثل کاخول
۸. دهخدا: نوعی پارچه کتان
۹. دهخدا: سایه بان

آلب // الب alp: کالیف/ نیو[10]

آلت alt: شِیب/ ایشک/ بَر

آلت ایشک alt eşik: آستانه

آلت یانی alt yanı: شِیب

ایق التی ayaq altı: پاژیره

الک آلتی ələk altı: تبیکه[11]

زره **التندن** کیدکلری کوکلک zireh altında geydikləri könlək: غُلاله

سَقَق یعنی اکک **التنده‌کی** یُمری saqaq yəni əngin altındakı yumrı: غبغب

قل **التنه** قونولن نسنه qıl altına qonulan nəsnə: خَرک[12]

کچوجک کوکلک بیوک کوکلک **التنه** کیرر کردن صقلاسون ایچون küçücük gönlək böyük gönlək altına geyərlər kirdən saqlasun: شاماک[13]

آلت alət: دست ابزار/ دست افزار/ ف

الت تناسل aləti-tənasül: کند

اَر **آلتی** ər aləti: خرزه[14]

ارک **التی** ərin aləti: حمدان/ لند[15]

ال **الَتِی** əl alətı: دست افراز

او **آلتی** əv aləti: پَک/ کوچال[16]

ایر **آلتی** əyər aləti: ستام[17]

۱۰. دهخدا: دلیر ، پهلوان
۱۱. دهخدا: ابزار نانوایی
۱۲. دهخدا: قطعه چوبی که‌روی کاسه آلت ساز گذارند
۱۳. دهخدا: جامه کوتاه ، سینه بند، جامه کوچک
۱۴. دهخدا: آلت تناسلی مرد که سطبر باشد
۱۵. دهخدا: پسر که مقابل دخترست، آلت تناسلی
۱۶. دهخدا: ادوات حانه، مایحتاج خانه
۱۷. هخدا: سر افسار، ساز و برگ اسب

حلاجلر **آلتی** hallaclar aləti: فلخم[۱]

یمش **آلتی** yemiş aləti: فدام[۲]

دَباغلر **آلَتِ** dabağlar aləti: بَرغَنج

ساز **التی** کم چالارلر saz aləti kim çalarlar: چنک

چراغ اتدکلری **التک** باشی çırağ etdikləri alətin başı: چراغدان

التون altun: طلا/ زر/ تنکه

التون لو altunlu: ناخ

التون اسکرو altun iskərü: کلاه زر

التون اوهاغی altun uvağı: ساو[۳]

التون توالی altın tuvalı: اقلیما/شخت[۴]

التون دکجی altın dikici: زردوز

التون یلدوزلو altun yulduzlu: زراندود

آق **التون** aq altun: شوره کیر

اکسکسوز **التون** əksiksüz altun: زربا

قزل **التون** qızıl altun: پرپره[۵]

کچمز **التون** keçməz altın: باخ

زرکشلر **آلتون** و کمش چکب انجلغدکلری دُکلی چوق دمُر zərkəşlər altın və gümüş çəkib incəlitdikləri dögəli çox dəmir: غلج

التمش altmış: شصت

التمش بیک altmış bin: ششصدهزار

التمش صاع altmış sa: وسق[۶]

---

۱ . دهخدا: مشتهٔ حلاجان،/حلاجلر توخماغی

۲ . نرم کننده کفش

۳ . دهخدا: زر و سیم براده شده

۴ . دهخدا: خرد و باریک از هر چیزی

۵ . دهخدا: پول، پشیزریا، بعضی دینار گفته اند

۶ . دهخدا: بار شتر به مقدار شصت صاع

آلتی// آلت altı: شِش/ ششم / ششکان

التی‌دن بری dang altıdan biri: دانک

التیده بر altıda bir: شش‌یک

آلتِی بوجاقلو altı bucaqlu: شش پهلو

آلت طرفلو altı tərəflü: شش پهلو

التی بچق درهم altı buçuq dirhəm: استا

التی بیک altı bin: ششهزار

التی یوز altı yüz: ششصد

اوتوز **التی** otuz altı: سی و شش

یکرم **التی** yigirmi altı: بیست شش

اون التی بیک on altı bin: شانزده هزار

التی یپراقلو بوزدوغان altı yapraqlu bozdoğan: ششپر

التی یپرقلو چومق altı yapraqlu çomaq: ششپر

آلچَق alçaq: پَست/ باخ/ کوهل

الچقلنمق alçaqlanmaq: لُوس[۷]

آلچَقلِق alçaqlıq: فروتنی/ لُوس/ پلوس

آلچق آواز alçaq avaz: شرناک

الچق اصللو alçaq asıllu: فرومایه

الچق اللو alçaq hallu: زیردست

الچق حاللّو alçaq hallu: زیردست

آلچَق کشی alçaq kişi: دون/ فروتن

آلچو// آلچی// الجی// یَلچوُ alçu: آهک/ کَهج / آژه/ صاروج/ اژدن/ چارو[۸]

پشمش **الچو** pişmiş alçu: ساروج

---

۷ . دهخدا: چاپلوسی کردن

۸ . دهخدا: ساروج ، آهک مخلوط

قینمش **الچو** qaynamış yalçu: ساروج

کوینمش **الچی** göynəmiş alçı: صاروج[۱]

الدریجی aldırayıcı: نوند[۲]

الدر دیو برقمق aldır diyü bıraqmaq: جنک

الغم سالکم// القم سلقم//الغم صلغم alğam-salğam: جمره/[۳] سراب/ کوراب

آلقِمق alqımaq: (آفرین و نیایش کردن)

آلقِش alqış: آفرین/ نیایش

کوکل **القیجی** könül alqıcı: دلبر

الما// **آلمَه** alma: سیب/ نِیب

المالق almalıq: سیبستان

طاغ اَلمَسی tağ alması: کتل

الماس almas: ماس/ الماس// ف

المق almaq: خریداری کردن

الیجی alıcı: خریدار

صاتون **المق** satın almaq: خریدن

صَتون **النمش** satun alınmış: درم خریده

مسخره‌لغه **آلمق** məsxərəlığa almaq: خنده خریش

قماش **المدن** بهاسنی ویرن qumaş almadan bahasını verən: زبون[۴]

اَلمق almaq: ستادن// ستدن

الیجی alıcı: آختن/ جُوم/ اَستان

الملو almalu: وام خواه

اَلیمَیَه alımaya: نیارد ستد

باج **الیجی** bac alıcı: باژکیر/ بازستان/ باجدار / باز خیمه

خلعت **المق** xələt: تشریف

عشر **الیجی** əşr alıcı: بازستان[۵]/بازخیمه

قان **آلیجِی** qan alıcı: رکزن/کرا

قوقو **آلمش** qoqu almış: انبوی/ بوی کرفته

کوکُل **آلجی** könül alıcı: دلستان

مسخرلق **المق** məsxərəlıq almaq: فُغوس[۶]

یک **الدیجِ** yük aldayıcı: باربردار

عقل **الیجی** اوت aqıl alıcı ot: داروی هوشبر

قولدن قان **الجِ** qoldan qan alıcı: فَقاد

آلُوج// اَلج aluc: اژدف/کوهج/ کهیج[۷]

آلوُج اغاجنه اطلاق اولنر aluc ağacına itlaq olunur: اژدف

آلوُج یمشنه دخی اطلاق اولنر aluc yemişinə daxı itlaq olunur: اژدف

اللــه تعالی allah təala: خدا/دادار/داور/ کردکار / ایذر/ شیزر/ کَرکَر پهلویجه

اللهک رحمت سنک اوزکه اولسون allahın rəhməti sənin üzünə olsun: ویک

آلین// آلن alın: پیشانی/ نویل/ پُنجه[۸]

النی اراسی alnı arası: کلول

الین اوستی alın üsti: کلال[۹]

الین اورتسی alın ortası: کلال

آلین بروشوغی alın buruşuğı: انجوغ‌پیشانی

---

۱. دهخدا: آهک رسیده ویا پخته

۲. دهخدا: اسب تندرو

۳. دهخدا: اخگر، تکه آتش

۴. مانند مثل: آش نخورده و دهن سوخته

۵. دهخدا: کسی که عشور زمین و باغ و اشجار ستاند

۶. یافته نشد، شاید فسوس باشد و خطای کاتب است

۷. دهخدا: آلوی کوهی

۸. دهخدا: پیشانی بزبان ماوراالنهر(اسدی طوسی)

۹. دهخدا: میان سر، تارک سر

النی اوزرینه دوکولن صاچ qaşı alnı üzərinə dökülən saç: کواژنک

آم am: کُس / شِکَر

اَمجک amcık : شُله

ام سکجی am sikici: کزکِبار

امان aman: زنهار// زینهار

اَمرَد که هنوز خطی کلممش اولا amrad ki, hənuz gəlməmiş ola: نکل[۱]

آموی بر شهردر جیحون کنارنده Amuy- Cehhun kənarında bir şəhər: آموی

آمیز اسم مصدر و صیغهٔ امر

اَنااَ// آنه ana: ماذر/ مام

اتا آنسی ata anası: ماذر پدر

انا اتاسی ana atası: پذرماذر

اَنا اَنااَسی ana anası: ماذرماذر

انا بقی ana bağı: پود[۲]

انا قرداشی ana qardaşı: براذر مادر

انه بر قَردَش ana bir qardaş : مادرزاد

اتاسین **اناسین** اِنجِتمش atasın anasın incitmiş: برمخیذه

اتاسین **اناسین** انجیدن atasın anasın incidən: برمخیذه

اناختار// انحتار anaxtar: رزفین[۳]

انحتار دش anaxtar dişi: مدنک[۴]

انبار//انبر ambar: انبار// ف

انباردار ambardar: دارای انبار

تختەدن یاپلان **انبار** taxtadan yapılan anbar: پَرخو

دبقاللر **انباری** dabaqlar anbarı: خنبره

سرچه **انباری** sürçə anbarı: چرخشت[۵]

انجق ancaq: همان/ همین/ هِین/ و بس

انجق دور ancaqdur: همینست/ همانست

انجلین ancılayın: انچنان/چنان/همچنان/همان

انجلیندور ancılayındır: همانست/ اَن جُنانست/ همینست

انجلیندر ancılayındır: اَن جُنانست

انجلیندور ancılayındur: همانست/همینست

انجه anca: ایدر[۶]

آند and: سوکند

اَندلو andlı: همسوکَند

آند ایچمک and: سوکند(خوردن)

بیله **اَندلو** bilə andlı: هم سوکَند

اَندَن andan: از او/ ازان/ زان

انده anda: اندره/ در آن/ آنجا

اندەغی andağı: آنجایی

انسز ansız: بی او/ بی آن

اندندر anundur: اَز آنست

اَنوک anun: از اَن آن/ ازان او

آنُکدُرanundur: آن آن / از اَنِ اوست

اَنلَر anlar : ایشان/ آنان

---

۱. دهخدا: پسر نوخاسته، تگل ، امرد بی ریش

۲. پوزبند گوساله

۳. دهخدا: کلید چوبین

۴. دهخدا: کلید چوبین و دندانهٔ کلید

۵. دهخدا: آنجایی که انگور برای شراب بپالایند

۶. دهخدا: اکنون، صحاح فرسده اینجا معنی اولوبدور

انلرده anlarda : آنجاها

انلروک anlarun: از ان ایشان/ ایشانرا

انلروکدر anlarun: آن آنان

انلره anlara: ایشان را/ آنها را

انلری anları: آنها را/ ایشان را

انوکیچون anuniçün: بهر او

انک ایچون anun içün: برای او

انی anı: را / آنرا

اندن اوتوری andan ötri: از بهر چه

اندن برو که andan bəri ki: از ان انکه

اَندَن صکره andan sonra: آنکاه/ زان پس

اندن یکا andan yana: بر او

انک یوزی onun üzi: رُخش

اندیز // اَندوز andız: راهن[1]/ راسن[2]

انقد//اکیت//اکید anqıd: سُرخاب[3]

آو av: شکار// شِکِر/ نخجیر

اَولمق avlamaq: شکارکردن

آوجی avcı: شکارکر/ نخجیروال/ اَشکَرّ/ نخجیرکر/ شکار باز

اوندی avındı: مسته[4]

اَو اَولمق av avlamaq: شکردن//شکارکردن

اوج کومله‌**سی** avcı gömələsi: نهاله

او قوشی av quşı: شکره

آو اوکرتدکلری جانور av ögrətdikləri canavar: شکره

اولنور جانور یاتغ avlanur canavar yatağı: سمیج

آوارا کمسنه// آواره avara: یزک/ آواره ف

آواز avaz: بانک/ نغمه/ تَلاج/ باژخ/ ترنک/ عو / آوا/ خَلالوش/ طنک

اواز ویرمک avaz vermək: آوازدادن

اذان **آوازی** azan avazı: بانک نماز

اَلچق **آواز** alçaq avaz: شرناک

انجه **آواز** incə avaz: جزد

اکل **اواز** inil avazı: شپرانک

بلبل **آوازلو** bülbül axazlu هزار

بَانُب **آواز** bənb avaz: بم

چنک **اوازی** çəng avazı : نوا

سَرچَه **آوازی** sərçə avazı: جاوجاو

قوش **آوازی** quş avazı: چاو

موذِن **آوازی** azan: بانک نماز

قتی ایتی **اواز** qəti iti avaz: ژغار[5]

قورقنج **آواز** qorqunc avaz: زعار[6]

یرتجی **اوازی** yırtıcı avazı: رَغند

یوغون **اواز** yoğun: بم

یومشق اواز yumuşaq avaz: غرنک[7]

یرتجی **اواز** ایدوبن نوسُنلنُمش yırtıcı avaz edübən novsunlanmış: زَغَند[8]

---

[1] . دهخدا: نام درختی که به ترکی قزلجوق گویند

[2] . دهخدا: سوسن کوهی درخت پیلگوش،زنجبیل شامی

[3] . دهخدا: نوعی مرغابی، خرچال

[4] . دهخدا: طعمه پرندگان شکاری

[5] . دهخدا: نعره، فریاد

[6] . دهخدا: فریاد سهمناک، آواز بلند

[7] . دهخدا: صدایی که هنگام گریستن در گلو پیچد

[8] . دهخدا: صدای جانوران درنده

بر **اواز** که اغلاماغله کلور bir avaz ki
ağlamağla gəlür: خروش

آوازه// آواز avazə: سراغاز/ آواز/ آهنک/
ژغار / آوازه// ف

اوازه آدی avaz adı: زنکله[1]

آوازه که اُپمکدن حاصل اولور ol avaz
ki, öpməkdən hasil ola: چکچاک

او **آواز** که ایرمق‌دن حاصل اوله ol avaz
ki, irmaqdan hasil ola: چکجاک

آوآر avar: شرقه[2]

آودماق avıdmaq: (ارام کردن)

اوغلانجقلر **آوداجق** یمش oğlancıqlar
avıdacaq yemiş: سکته[3]

آورد avurd بج // یج

اوردک ایج یوزی avurdun iç yüzi: یج[4]

آوردی یللو کشی avurdı yellü kişi:بادپر

اَوُردی یُلّلو کشی که صاورو سُیلر avurdı
yeli kişi ki savurur söylər: بادفره

آوردا//آوُردَه avurda: ژم/ژُمنج/
وادرن/پیشار// پیشیار// پیشیاره/
پیشکان/ پیشکاره[5]

آورُنده//اورندو//ارندی avrundı: شنج/
غُنج[7]

اووج// آوج avuc: مُشت / کیفه[8]

اوُجَ اراسی avuc arası: کفک[9]

بر **اووج** bir avuc: حفنه[10]

آه ah: آه// ف// معروف

آه دیمک ah demək: آوَه/ اَوخ/ ای وای

آی ay//iy : ماسه/ پرن/تیر/ شکَنه/ اسکنه[11]

دامِر ایکی dəmir iyi: سَکِز[12]

آی ay: هَور / ماه

ای اغلی ay ağılı: هاله/ سراجه/ شایورد/
سراچه ماه/ بَرَو / شای وَرد ماه

آی ایدیکی ay aydını: مهتاب/بَرَو/ماهناک

ای بدری ay bədri: ماه تمام

بو **ای** bu ay: این ماه

درت **ایلق** dört aylıq: چهار مه

کوز **آیی** küz ayı: برکریزان/خزان/تیرماه

نورُوز **آیی** növruz ayı: زَوَردین

هر **آی** hər ay: هر مه

یاز **آیی** yaz ayı: خور ماه

یای **ایی** yay ayı: تایستن

یکی **ای** yeni ay: ماهکانه

آی کون کلفی ay gün kilifi: تیغ[13]

آی و کون شعاعی ay və gün şüai: تیغ

ای ایدیکی کیجه ay aydını gecə: مهناک

ای کون اغلی aygün ağılı: خرمن آفتاب ماه

---

۱. صحاح فرس: پرده ای از پرده های موسیقی
۲. دهخدا: داغ گوسفند
۳. خوراکی مختصر
۴. دهخدا: جزء درونی رخسار، بج ، درون دهان
۵. دهخدا: ماما
۶. دهخدا: کفل، سرین مردم و حیوانات
۷. دهخدا: سرین، کفل
۸. دهخدا: کف دست، حیفه
۹. دهخدا: کف دست
۱۰. دهخدا: یک مشت از طعام، مشتی
۱۱. دهخدا: وسیله فلزی نجاران برای سوراخ کردن و شیار کردن
۱۲. دهخدا: سیخول و اسگر بمهنی خارپشت/ حلیمی: اسکنه ابزار سوراخ کردن
۱۳. دهخدا: شعاع آفتاب، تابش

ای و کون اغلی ay və gün ağılı: شادروان

ایوک اول کونی ayın əvvəl güni: اورمزد

ایک اون برنجی کونی ayın on birinci güni: خُور

آیک ایکنجی کونی ayın ikinci güni: اسفندمند

آیُک اوتوزنجی کونی ayın otuzuncı güni: ایزان

ایک اون بشنجی کونی ayın on beşinci güni: دَیهَمد

ایک اون سکزنجی کونی ayın on səkkizinci güni: رَشن

ایک آلتنجی کونی ayın altıncı güni: خرداد

ایک طقوزنجی کونی ayın toqquzuncı güni: بادر

ایوک یکرمِ طقزنجی کونی ayın yirmi doqquzunci güni: مارسفند

ایک یدنجی کونی ayın yeddinci güni: مُرداد

ایک یکرم التنجی کونی ayım iyirmi altıncı günü: اشناد// اسناد

ایک یکرمی برنجی کونی ayın yigirmi birinci güni: رام/ باد

ایک یکرمی یدنجی کونی ayın iyirmi birinci güni: باد

ایک یکرمنجی کُونِی Hslhkayın yigirmi beşinci güni: آرَد

ایک یکرمی بشینجی کونی ayın yigirmi beşinci güni: اُرمُزد/ آرَد

اون برنجی **آی** on birinci ay: بهمن

اورته یاز **آیی** orta yaz ayı: مُرداد/ آذر

صوک یاز **ایی** son yaz ayı خردادماه/ ایار

بهمن **آینک** اکنجی کونی Bəhmən ayının ikinci güni: بهمنجه

فرس **آیلرینک** یکرمی یدنجی کونی Furs aylarının yigirmi yeddinci güni:آسمان

هر **آیک** یکرمنجی کونی hər ayın yigirminci güni: بهرام

هر **آیک** دردنجی کونی hər ayın dördünci güni: شهریور

آیا// آیه aya: پنجه/ کف

ایا طاشی aya taşı: مشتاسنک[۱]

ترازو **ایاسی** tərəzi ayası: کفهٔ ترازو

ایار ayar: معجون

ایارجِ ayarcı : معجون

آیاز قول آدی Ayaz-qul adı : آیاز

ایاغ ayaq: قدح

بُیوُک **آیاغ** که طُلو ایدرلر اهل شراب böyük ayaq ki tolu edərlər əhli-şərab: ساتکنی/ ساتکینی[۲]

جانور صورتنده دوزتمش **ایق** canavar sürətində düzətmiş ayaq: تکوک[۳]

---

۱. دهخدا: سنگ فلاخن

۲. دهخدا: قدح و پیاله بزرگی که بدان شراب خورند

۳. دهخدا: صراحیی از طلا و نقره و سفال که بصورت جانوران باشد برای خوردن شراب

اياق// ايق ayaq: پا / ستون/ نشيمن

اياغی بغلو ayağı bağlı: پای‌بند/پايخوست

ايق التی ayaq altı: پاژيره

اَياق آوازی ayaq avazı: شلبوی/شرفاک

ايق باغی ayaq bağı: پای‌بند/پيوند/پيد

اَيَق رَنجی ayaq rənci: نقرس

اياق‌قابی ayaqqabı: پای افزار/ پاچله

اَيق كِرَيسی ayaq kirəsi: پای مزد

ابق منكلی ayaq məngəli: پای افرنجن[1]

اياق يولی ayaq yolı: بادكاه / پاكاه

اياغله بصمق ayağla basmaq: خبيدن

اوج **آيقلو** üç ayaqlu: سه په

دورت **اَيقلو** dört ayaqlı: كُداش/چارپا

ساج **اَياَغی** saç ayağı: سه‌پای/ ديكپايه

طون **اياغ** ton ayağı: فُنج

نردبان **اياغی** nərdiban ayağı: پله/ بَک

اياغطاغی سرچَه برمق ayağdakı serçə barmaq: كابليج[2]

اياغله باصرولمش يير ayağilə basırılmış yer: پای خوست/ بيخوسته

ايق اوزرينه اولن نسنه ayaq üzərinə olan nəsnə: ستيغ

اياغی بربرندن كری قومق ayağı bir-birindən geri qoymaq: ازهم فرادن پای

ايغی نسنه باتوب سرجمک و اينمق sürüçmək və ayağı nəsnəyə batıb sürüçmək və oynamaq: شكوخ

---

١. (پارنجن) خلخال

٢. دهخدا: انگشت كهين پای، انگشت خرد

اوزون **اَيقلو** اوَز üzün ayaqlu üvəz: سارخک[3]

الِ **اياغ** دترين əl-ayaq ditrəyən: فالج[4]

قيون صغر بقا **اياغی** qoyun sığır buqa ayağı: ژنكله[5]

ايت ayıt: هان

ايديش ayıdış: كويش[6]

اَيت اولماسون ayıt olmsun: كو مباش

ايدين// آيدِک// ايدن aydın: رُوشن/ روشنا

ايدكلی aydınlı: رُوشن

ايدكليق aydınlıq: روشنی/ سو/ نور/ فروغ

اَی **ايديكی** ay aydını: مهتاب/بَرَو/ ماهناک

اَی **ايدنلغی** ay aydınlığı: مهتاب/ماهناک / بَرَو

ای **ايديكی** كيجه ay aydını gecə: مهناک

ايدنلق كه يلدرايجی اولا yıldırayı: ليان[7]

طاغدن دوشن **ايدكليق** dağdan düşən aydınlıq: كَرش

اَيراَن ayran: دوغ/ دَغبا// دوغبا

تازَه **اُيراَن** taza ayran: تره دوغ

دوه **اَيراَنی** dəvə ayranı: وژنين[8]

كشی **ايران** kəşi ayran: بينو// پينوک[9]

---

٣. دهخدا: نيش پُشه و كنه(ک.آليازمادا «و فی نسخه اخری «بشه» يازيليب) بو گؤستر كه كاتيبين بير نئچه نوسخه سی اولوب.

٤. دهخدا: سست شدن بدن، فلج

٥. دهخدا: سم شكافته مانند سم گوسفند و گاو و آهو

٦. دهخدا: كلام، سخن

٧. دهخدا: تابان

٨. دهخدا: شير شتر آبدار

٩. دهخدا: دوغ ترش خشک را گويند

قوز ایجندن و **ایرن**دن اولان رچل qoz içindən və ayrandan olan rəçəl: بتکوب

ایردن برو ayrıdan birü: کبج[۱]

اَیرُقِ ayruq: ریواج// ریوانج// ریونج/ ریباج / فریز// فریس/ نجیل/ نجم[۲]

اَیرِم ayrım: پشماکند

اَیرمَق ayırmaq: بَریش//پریش[۳]

ایرمه ayırma: خوی چین

اَیْرو ayru: جدا

ایروق ayruq: دکر// دیکر

ایرولَر ayrular: جُداکان

ایرولق ayrılıq: جدای/ جدایی

ایر کید ار ayrı geyid ər : سیاه پوش

ایغر ayğır: فجل[۴]

ایغی ayağı: تَفت[۵]

اَیاق// ایق ayıq: هشیار/ هوش دار

اَیِقلِق ayıqlıq: هشیاری

ایقسز ayıqsız: کُوت

آیدِ اغجی// ایط ayıdağacı: پَنجه انکشت[۶]

اَیلَق aylaq: مفت/ رایکان/بیستکانی[۷]/ شبتان[۸] / شایکان[۹]

آیلِق aylıq: ماهکانه/ ماهیانه// ماهینه

اَیوَه// اَیو ayva: به// بیه / آبی

ایوه دانا ayva dana: بوی مادران

اَیو ayı: خرس

اَیو قلاغی ayı qulağı: اطراطیقوس

ایو پنجری ayı pəncəri: لوف

اَیواَن ayvan: خم حَر

ایورمه ayurma: نوار[۱۰]

آیین ayin: نهاذ

آیینه ayna: آیینه// ف

آینه جی aynacı: آینه دار

ایینه اچمق ayna açmaq: آیینه اَفروُز

ə- أ

ابد əbəd: جاوید

ابدی əbədi: جاویدان/جاویدی /پاینده

ابدلک əbədilik: جاودانی

ابریشم//اَبرِشم əbrişəm: نخ/ قرز/ ف

اَبرشم اَلک əbrişəm ələk: پرویزن[۱۱]

ابریشم جنسی əbrişəm cinsi: قزین

اَبریشم قاتی əbrişəm qatı: کُناغ[۱۲]

ابریشم قفتان əbrişəm qaftan: بهرمان[۱۳]

ابریشم کلوسی əbrişəm kələvəsi: سکاف[۱۴]

چیک **ابریشم** çiy əbrişəm: قَز

ابرو əbru: (ابرو)

---

۱. بهره ، تفاریق

۲. دهخدا: هر رو‌ییدنی بدون ساقه

۳. دهخدا: پراکنده ، متفرقه

۴. دهخدا: برگ یا علف تربچه

۵. دهخدا: سبدچوبی میوه

۶. دهخدا: رستنی است ، سکسنبویه نیز گویند

۷. دهخدا: جبره ، مواجب

۸. نگهبان مثل آیلاق چادری (چادر تگهبانی)

۹. دهخدا: بیکار ، بیکاری

۱۰. دهخدا: بازبند، بارپیچ، گریختن از تهمت

۱۱. دهخدا: غربال

۱۲. دهخدا: تار ابریشم

۱۳. دهخدا: پارچه ابریشمی رنگین

۱۴. دهخدا: پیله کرم ابریشم

کمان **ابرو** kamanəbru: کمان ابرو// ف

ابله// ابل əbləh: غدنک /دُند/ غت/ دنکل/ خربط/ خوله/هُفت/غرجه/ کالوس/ کالیو/ کُول/ لیوه/ هزاک/ کاسو

ابلهلر شاهی əbləhlər şahi: شاره

ابم ebem: ()[۱]

اَبم کومجی əbəm göməci: خجند/ ملکل/ خورپرست/ ورتاج[۲]/ پنیرک[۳]

اِبم پاچسی əbəm paçası: پایچه

اپسم// ابسم əpsəm: خاموش

اپسم اولمق əpsəm olmaq: تمزدن

اَپسم اول əpsəm ol: خاموش

اپسم اولش əpsəm oluş: تَمزَش

ابوجهل əbucəhl: ابوجهل

ابوجهل قرپوزی əbucəhl qarpızı: کَپُست

ابوجهل قرپوزی اغجی əbucəhl qarpuzı ağacı: درخت مقل

اَت ət: کوشت

اَتلُو ətlü: دَبک[۴]

ات اصجق ət asacaq: چنکال//چنکاله

اَت دوکجک ət dögəcək: کوشت کوب

ات شرحه‌سی ət şürhəsi: شرحه[۵]

ات شورباسی ət şorbası: کوشتابه

اَت قِیمَسی ət qeyməsi: زونج[۶]

ایو **اتلو** eyü ətlü: بَهبود

جلمک **اَتی** çölmək ətı: خشک افزار

سکرلو **ات** sinirlü ət: پی آمیغ[۷]

صقر **آت** sıqır əti: چَردَه[۸]

قورو **اُت** quru ət: نمک سود

یُکرنجی **ات** yigrənci ət: کیمه[۹]

کوزده بتن **ات** gözdö bitən ət: ناخنهٔچشم

قورت که **آته** دوشر qurt ki ətə düşər: کِرم

اتلو قورق آشی ətlü qoruq aşı: طاهریه

اَتَک ətək: دامان// دامن/ کَنار

آری **اتکلو** arı ətəklü: پاک دامن

ایو **اتکلو** eyü ətəklü: پاک دامن

طاغ **اَتکی** tağ ətəgi: راغ/ عطن/ کردر

یکسز **اتک** yinsiz ətək: لپاچه[۱۰]

اَتمَک ətmək: نان/ فحزه/ کشکینه[۱۱]

اتمکجی ətməkci: نانوا / نان بازکن

اتمکلک اون ətməklik un: پزیره/ اَرد

اتمک الاجه‌سی ətmək alacası: پرنان[۱۲]/ بَرنیش

اتمک ترشی ətmək turşı: آبکامه[۱۳]

اتمک تکنه‌سی ətmək təknəsi: لغزناک

اتمک قاتوغی ətmək qatuğı: نان خورش

اتمک کورکی ətmək kürəgi: وردنه

---

۱. به تنهایی دیده نشد

۲. دهخدا: نیلوفر، آفتاب گردگ

۳. دهخدا: (ترکی)خبازی، گیاهی با برگ پهن که همیشه رو به آفتاب دارد

۴. دهخدا: دبنک به معنی گیج و احمق و چاق

۵. دهخدا: تکه-تکه، پاره پاره، پارهٔ گوشت

۶. دهخدا: روده گوسفند که با پنیر و گوشت پر شود

۷. دهخدا: دیده نشد/ گوشت دنبه دار

۸. بوگون دیلیمیزده «چیغیر أت» دئییریک

۹. گوشت فاسد

۱۰. دهخدا: فرجی ، بالاپوش

۱۱. نانی باشدکه از آردجو وگندمو باقلی پزند- صحاح

۱۲. دهخدا: فاسد ، خراب

۱۳. خمیرترش

اتمک یفقه‌سی ətmək yufqası: تنک[1]

ایری **اتمک** iri ətmək: خُشکار[2]

آغ **اتمک** ağ ətmək: کرمه

اووق **اتمک** ovuq ətmək: کرمه

طاری **اَتمَکی** tarı ətməgi: ژُغاره// ژغاله[3]

قوُش **اَتمَکی** quş ətməgi: تودری[4]

کفلو **اتمک** küflü ətmək: کره

یوفقه **اتمک** yufqa ətmək: نان تنک[5]

باقلادن اولان **اتمک** bağaladan olan ətmək: کشکین[6]

طارودان اولان **اتمک** tarudan olan ətmək: کشکین

تَنُوردَن **اَتمَک** چقاره‌جَق tənurdan ətmək çıqaracaq: نانچین[7]

یونمش بغدای اتمکی yuyunmuş buğday ətməgi: نان شسته

یمک یرکن دکلن **اتمک** اوواغی yemək yerəkən dökülən ətmək uvağı:خشاره

اثر əsər: رمق

جان **اثری** can əsəri: رمق/ تَوش[8]

بر **اثر** ترتلن یرده اولر bir əsər ki dürtülən yerdə dütməkdə olur:خلید[9]

ادب// ادپ ədəb: فرهنج// فرهنک

ادبلمک ədəbləmək: یارستن

اَدبسوز ədəbsiz: زیف/بی شرم/کُستاخ

ادوک//اَدِک ədük: مملخت/موزه[10]

اَدکجی ədikci: موزه دوز

ادکسز کشی ədiksiz kişi: موزه مال

اَدُک دکجی ədik dikici: موزه دوز

تمزه دیرلر قزلر کلین اولدوغی وقت کیدکلری **ادکدر** təmzə dirlər qızlar gəlin olduğı vaxt geydikləri ədikdir: موزه بالانین[11]

ادک بورننه طاقلان تمر ədük burnuna taqılan təmir: نوک

ادک بورننده اولان سوریجه ədük burnunda olan sivircə: چنک موزه[12]

ادوکه دیدکلری سزو ədükə dikdikləri sızu: زه‌لحاد// زه‌لخا[13]

اذخر əzxər: کَوهَر[14]

اَر ər: مرد/ مردَم

ارجوکز ərçükəz: مردک

اَرلر ərlər: مردان

ارلک ərlik: (مردانگی، تخم)

اَرلکسُز ərliksiz: نامرد

اَرَن ərən: مردَم/ مرد[15]

---

[1] . دهخدا: نان نازک و لطیف

[2] . دهخدا: نان آرد سبوس

[3] . ک. بالفارسی فی المشکلات حرف الراء مقام اللام

[4] . دهخدا: گیاهی است بیابانی شبیه خردل

[5] .دهخدا: نان لطیف و نازک

[6] . دهخدا: نانی که از آرد باقلاو نخودو گندم پخته شود.

[7] . دهخدا: ابزاری که بدان نان از تنور درآرند

[8] . دهخدا: به زبان پهلوی طاقت

[9] .دهخدا: فرورفتن جیرز باریک و نوک تیز در بدن

[10] . دهخدا: پای افزار، پای پوش، کفش، چکمه(ترکی)

[11] . دهخدا: یوخ، موزه بالین آستر کفش

[12] . دهخدا: نوک برگشته موزه (کفش)

[13] . دهخدا: کفش، پای افزار سرموزه

[14] . دهخدا: نام گیاهی است به عربی

[15] . بورادا اولان «ن» سسی أسکی جمع علامتیدیر

ارنلر ərənlər: مردان

اَرنَه ərənə: مردانه

دوکلی **ارنلر** dögəli ərənlər: همه مردمان

اَرِلک صویی ərlik suyı: آب پشت

ار اقدریجی ər aqıdırıcı: مرداوژن

اَر آلتی ər aləti: خرزه[۱]

ارک التی ərin aləti: حمدان/ لند[۲]

ار عورتی ər övrəti: زنانه

ار قانی ər qanı: خون سیاوش

اَر قَرداَش ər qardaş: دادر

اش **اری** aş əri: توشمال[۳]

ایش **آری** iş əri: کوتوال

حصار **اری** hasar əri: کوتلان

سَمُز **ار** səmüz ər: لنبه

قارت **ار** qart ət: کندواله[۴]

یرامز **ار** ey yaramaz ər: بدمرد

ار قَردَش اغلی ər qardaş oğlı: اندر

ار کورمش عورت ər görmüş övrət:کالم[۵]/ شوی دیده

اَرَه اویکنن عورت ərə öykənən övrət: سعتری [۶]/ سُرای

عورت کورمش **ار** ər övrət görmüş:کالم

عورت و **آرو** övrət və əri: پناج[۷]

۱. دهخدا: آلت تناسلی مرد که سطبر باشد
۲. دهخدا: پسر که مقابل دخترست، آلت تناسلی
۳. دهخدا: خوانسالار، رکابدار مانند توشمال باشی
۴. دهخدا: تنومند ، درشت اندام
۵. دهخدا: بیوه بی همسر، غیر دوشیزه
۶. دهخدا: زن همجنس باز
۷. دهخدا: هم شوی

اوزُم اچندەکی **ارلک** üzüm içindəki ərlik: فتلهٔ اَهنج[۸]

قاون اچندەکی **ارلک** qavun içindəki ərlik: فتله آهنج

ارباب لغه ərbabi lüğət: رِند

ارجند بر شهردور Ərcənd bir şəhərdir:اَرجند

ارژنک مانی نقاشک وزیری هر نقشی که انک خاطرنه کله مانی انی نقش ایدردی و مانی‌نک خوش صورتلو کتابلری و مانی نک محبوبلری و کتابلری اولدغی اولر Mani nəqqaşın vəziri hər nəqşi ki anun xatirinə gələMani anı nəqş edərdi və Maninin xoş sürətlü kitabları və Maninin məhbublarınvə kitabları olduğı olar

ارسلان // آَسلان ərsalan: (مرد افکن)/ ببر

اصلان برجِ Aslan burcı: اسد شیر

انرمش اَسلان anırmış aslan: شیرمست

ارسلان **یتاغی** مشه ərsalan yatağı: غاب[۹]

ارسلان اوزرینه اتفاق ایدوب کوکل برله کتمک ərsalan üzərinə ittifaq edib könül birlə getmək: مری

بر قوش آدیدر **ارسلان** پنجه‌لو و صغر بوینُزی bir quş adıdır arslan pəncəli və sığır buynuzı var: کُرک// کورک

اَرش əriş: تار/ رَش

بز **اَرِشی** bez ərişi: فرت[۱۰]

۸. دهخدا: غلاف دانه، فتله
۹. دهخدا: جنگل، بیشهٔ شیر
۱۰. دهخدا: تار جامه

ارشته//ایرشته//رشته əriştə: رشته/ لخشه[۱]

اَرشته آشی əriştə aşı: سمنو/ اکراً[۲]

ارشی اُجی ərşi ucı: واریج// وازیج[۳]

ارغوان ərğəvan: ارغوان

ارغوان بر چچک bir çiçək: ارغنون

بر قوپو قزیل چچک bir qupu qızıl çiçək: ارغوان

ارکج ərkəc: نَهاز[۴]

ارکک// ایرکک ərkək: نر/ نره/ نرینه

قوینک **ارککی** qoyunun ərkəgi: خباک

اَرکنج ərgənc: کَزیور[۵]

ارکان arkan: کزنکبین

ارلیک ərlik: کُنکره[۶]

ارمغان ərməğanı: سفته/ ره آورد/ دستاویز

یول **ارمغانِ** yol ərməğanı: راه آورد

اروند// الوند همدان طغلرندن بر طاغ Həmədan dağlarından bir dağ: اروند// الوند

اریک//اروک// اَرک ərik: آلو

طاغ **اروکی** dağ ərigi: کوهنج/ کَهیج/ نلک/ تالانک/ آلوی دشتی/ آلوج/ آلوچه

طونبل **اروک** tonbul ərük: شاه بلوط

اریمک// اَرِمک ərimək: کداختن/ کذار

اَرتمک əritmək: کدازانیدن

۱. دهخدا: لاخشه//لاخشته (رشته آش)
۲. دهخدا: جنسی از طعام که آنرا رشته گویند
۳. دهخدا: شاخه درخت رز، چوبندی که تاک انگور بر روی آن اندازند و عرب آنرا عریش گوید.
۴. دهخدا: بزی باشد که پیشرو گوسفندان باشد چون ارکاج (در نسخه اسدی طوسی آمده)
۵. دهخدا:یوخ باید کدیور باشد/حلیمی: سوبای
۶. دهخدا: شرفه، دندانه، سردیوار قلعه و حصار

اریمش ərimiş: بافته

کومش **اریدجک** نسنه gümüş əridəcək nəsnə: پوته

اریمش التون وکمش قویه‌جق بوته ərimiş altun və gümüş qoyacaq buta: کاه[۷]

ازبر əzbər: یاد

ازبرلییجی əzbərləyici : یاد کیرنده

ازبردیمش əzbərdəmiş: یاد

اَزمک əzmək: سودن/ ساویدن

ازلمش əzilmiş: سوده

کش **ازیجک** تکنه kəş əzicək təknə: ترکهار[۸]

مشک ازه‌جک **طاش** müşk əzəcək taş: فهِر[۹]

بر قره اوتدرکه انوکله کافور **ازرلر** داخی کوزه قویارلر bir qara otdır ki kafu şişəsinə qoyarlar ta kafur xarab olmasın: خاکشو// جاکشو

اژدرها əjdərha: اژدها// ف

اَسباب əsbab: (آلت)

اَو **اَسبابی** əv əsbabi: کوچال//کاچال[۱۰]

اسرار əsrar: اسرار// ف

اسرار دوکجک əsrar dögəcə: کنوب

اَسرُک əsrük: مَست/ سَرمست

اَسرُکلر əsrüklər: مستان

اَسِرکَمک əsirgəmək: بخشاییدن/ بخشودن/باور

۷. دهخدا: ظرفی که در آن سیم و زر ذوب میکردند
۸. دهخدا: ظرفی که در آن دوغ را سفت کنند
۹. دهخدا: سنگی که با آن چیزی سایند،سنگ زیرین آسیا
۱۰. دهخدا: لوازم و اسباب خانه، مایحتاج خانه

اسیرکیجی əsirgəyici: نازنین

اَسکِی əski[1]: خُلقان/ ژنده/ کهنه/ پاسیان/ پالاس/ کهن/ زال/ پیر/ شخش/ کلکزو[2]/ سِپنج[3]/ سبخ

اَسکمک əskimək: ژولیدن/ تفس

اسکمش əskimiş: کَروه/ فرسید/ لُرَه

اکسکلمش əskilmiş: فرسوده

اسکیجی əskici: بناکر//پناکر/خرچینه/خربنده / هم لخت کر/ هملختدوز/

اسکی اوت əski ot: ژاژ// ژاژه

اسکی پاره əski para: خرقه

اسَکی پَمبوق əski pambuq: چاپوت

اَسکی بورک əski börk: کفکوک بُرک

اسکی قلعه əski qala: کَندز[4]/کیل کزو

اَسکِی کیسی əski geysi: خُلقان

کورکوک **اسک**مقدن سرقن توی kürkün əskikmaqdan sarıqan tüyi: فرغیش[5]

کرکک **اسکمکدن** صرقن مشی kürkün əskikmaqdan sarıqan meşi: فرغیش[6]

اسکی کورک دلوکندن چقن یوک əski kürk dəlügindən çıxan yün: فرغیش

اَسمک əsmək: وزیدن

اسنلمک əsənləmək درودکردن/ دُرودن

اسنلک əsənlik: درود

اسنَمَک// اسنه‌مک əsnəmək: یازیدن/ آسا/ خامیازه// غمیزه/ خامیان/ یاز/ دهاذره/ یوزه/ فَسَار/ هنجه/ فاژ پهلویجه

اصحاب əshab: عترت

اصل əsl: پرنک/مایه/ قانون/تبار/فذالک/ نژاد

اصلده بیر əsildə bir: هم نسب

بر **اصل** اوت bir əsl ot: خریق/جله/ لادن / خیار شنبر/ تخمکان/مامیران/اَشتوه/قاقلی[7]

بر **اصل** جانور bir əsl canavar: قاقم[8]

بر **اصله** رقص bir əslə rəqs: پنجه

بر **اصل** شادروان bir əsl şadırvan: درنوک[9]

بر **اصِل** شربت bir əslə şərbət: کشکاب

بر **اصل** طوغان bir əsl toğan: خشین

اصل əsıl: تبار/ نژاد

اصِلسِز əsılsız فرومایه/

اصلسوز سوز əsilsiz söz: بَرفند/ غاب[10]

اولو **اصللو** ulu əsillü: بزرک مایه

اعضانک مفصلی əzanın məfsəli: بنده‌کاه

افسانه əfsanə: سروا / سمر

افسون əfsun: فسون// افسون// ف

افسون اولیجی əfsun olıcı: افسونکر

افغان əfğan: ناله

اک ən: (علامت صفت عالی که قبل از آن آید)

اک یوقروغی اغج ən yoğaruğı ağac: درجه[1]

---

[1] . بو معنادا «اوشاق أسکیسی» سؤزوموزده قالیر.
[2] . دهخدا: جاروب مندرس و کهنه
[3] . دهخدا: سرای سپنج منزل موقت
[4] . دهخدا: شهر، بلد
[5] . دهخدا: کهنه ، فرسوده
[6] . حلیمی: پوستی که دراثر فرسایش موهایش بیرون زند

[7] . دهخدا: گیاهی شورمزه شبیه اشنان
[8] . دهخدا: حیوان کوچکی است شبیه به راسو، آس
[9] . دهخدا: نوعی از پارچه گستردنی، جامه یا فرش که پرز داشته باشد
[10] . دهخدا: یاوه ، بیهوده

اکابر بولکی əkabir bölügi: طریقه

اکبه ⇐ هَکَبَه həkbə

اکثر əksər: دکان

اَکج əkəc: (آهنی که به دهان اسب بندند)

سمر **اَکج** səmər əkəci: چارمیخ[2]

اکر əgir: کرته/ کرنه[3]

اَکِر əgir: وژاق/ پُژه[4]

اَکِر طومَه əgir toma: فِرسب[5]/ پالار[6]

اکر əyər: ار// ف

اکرچه əgərçi: اکرچه// ف

اکر دکلسه əgər dəgilsə: کر نه

اکرک əgrəg: کرداب

صو **اکرکی** su əgrəgi: کرداب

اَکرِمک əgrimək: ریشتن[7]

اکرن əgrən: زغال[8]/ نبق

اکری// ایری əgri: بازکون/ کَژ/ کوژ

اکریلک əgrilik: تُلنکی

اکری اغج əgri ağac: کَپوس

اکری شنه əgri şənə: طپان[9]

ایری یول əyri yol: ترویه[10]

اکری کشی که ضعیف المزاج در əgri kişi ki, zəifulmizac ola: انکشتال[11]

اَغزی **اکری**// اَکر ağzı əgri: لوش[12]

الی و اپاغی **اکری** əli və atağı əgri: چنکول

اکری əgri: سرکه[13]

اکری// اکر əgri: شترغاز[14]/ اشتروغ/ خرکَرا/ تراشه/ کَزکَژ

اَکری// اکز əgzi: ترانه[15]/ ترونه// تروبه

اِکسرَی// اِسکُری// ایکسری əgsəri: سک/ مِسمار[16]

اکسو// اکسی// اِوکسو// اوکسی əgsü: آتشکاو/ نیم‌سوخته[17]

اکسی اودن əgsü odun: اسفده[18]

اکسُوک// اَکسُک əksik: کَم / وَید/ کاسته

اَکسِمک əksimək: کاهیدن/ کاستن/ مِکاس

اَکسِلمک əksilmək: کاهیدن/ کاستن/ نهار

اَکسدُرمک əksidürmək: کاهانیدن

اکسوکرک əksikrək: کاهش// کمترین

اَکسُکلو əksiklü: کَمین

اَکسرَک حَاللو əksirək hallu: کمترین

اکسکسوز التون əksiksüz altun: زربا

اکسوک عقل əksük əql: فلیو

اکسه ənsə: آهیانه[19]/ پس/ حیره/ قفا

---

۱. دهخدا: پله، نردبان // مرتبه بلند

۲. دهخدا: جرموق (آتا باغلایان ایری دمیر)

۳. دهخدا: اشترخار، نوعی اترج

۴. دهخدا: پوزه و پزه نیز گویند نوعی درخت بی بر

۵. دهخدا: درخت ستبر که بدو بام را بپوشانند، بالار

۶. دهخدا: ستون ستبر که بدو بام را پوشانند

۷. دهخدا: رشتن و ریسمان کردن

۸. دهخدا: زغال اخته

۹. دهخدا: چکشی که بدان کلوخ را خرد کنند

۱۰. دهخدا: راه پشته پشته و ناهموار، راه پست و بلند

۱۱. دهخدا: مردم ضعیف و بیارناک و صاحب نقاهت

۱۲. دهخدا: کج دهان ، جذامی

۱۳. دهخدا: روترش کردن، اخم کردن

۱۴. دهخدا: ریشه گیاه انکدان/ دوه دابانی

۱۵. دهخدا: نغمه

۱۶. دهخدا: میخ پهن

۱۷. دهخدا: هیزم نیم سوخته

۱۸. دهخدا: اسغده یا اسفته نیم سوز

۱۹. دهخدا: کاسه سر، شقیقه

سیلَه که **اکسیه** اوررلر sillə ki ənsətə vurarlar: تبانجه/ کاج

اَکِشی əgişi: دژکیر[1]

اَکشی əkşi: تَرش/ میخوش

اَکِشمک əkşimək: ترشیدن

اَکشیلک əkşilik: ترشی

اکشجلیک əkşicilik: ترشکک

اکشی آش əkşi aş: سکبا

اَکشی خمیر əkşi xəmir: غَنده/ کُنده

اکشمش خمیر əkişmiş xəmir: زغاله

اکشی یوزلو əkşi yüzlü: ترش روی

اکشی یوغرت əkşi yoğurt: چُغرات

بر نوع **اکشی** رچل در که خوزله و یغردله ایدرلر bir nov əkşi rəçəldir ki qozla və yoğurdla edərlər: بتکوب// بتکور

رچلدر که قوز اچیله سرمسقدن دوزرلر **اکشی** اولور bir rəçəldir ki qoz içilə sarımsaqdan düzərlər ekşi olur: تبکوب

اکک// اکه‌ک əng//ənək: چانه/ زنخ/ زنخدان/ غبغب

اکک چوقوری əng çuxurı: کوزَنخ/زنخدان

اککی التی ششمش اشک əngi altı şişmiş eşşək: کَنجه[2]

اکک التنده‌کی یُمری əngin altındakı yumrı: غبغب

اکه‌کی آلتی شمش ənəgi altı şişmiş: کَنجه

اکل اواز əkəl avazı: شپرانک

[1]. دهخدا: افزار آهنین برای تراشیدن دیگ و تشت

[2]. دهخدا: الاغی که زیر دهانش ورم کرده باشد.

اکلک əklik: چَفت[3]

اکِلمک əgilmək: خم دادن

اَکِلمِش əgilmiş: خَم/ خمیده

اَکلِک əgilik: خَم

اَکلیج əgiliç: اوکشوت[4]

اکلَنمک əglənmək: درنک کردن/ درنکیدن/ مولیدن / درنک

اکلتمک əglətmək: مولیدن

اکلنمه əglənmə: مول مکُن

اکلو کشی əglü kişi: کامران

یولدن اکلک yoldan əgilən: مول[5]

اکلیک ənlik: شنجار/ شنکال[6]

اکلیک// اَکلِک əklik: خونجده[7]/ غنجار[8]

اکلیل الملک// اکلیل ایلملک əklilul mülk: موفلون/ شاخک[9]

اکلیوس بالق əklius balığı: شبوط[10]

اکمک// اکمق əkmək: کاریدن/ کاشتن

اَکدُرمک əkdürmək: کارانیدن

اکلمش əkilmiş: کاشته

اکمش əkmiş: کاشته

اَکمِشدور əkmişdür: کاشته است

اکین əkin: بَرز /کِشت/ کاه بُن / نخیز[1]

[3]. دهخدا: چوب بست، چفت در، سقف خمیده

[4]. تاراما: بوکلم ، قیویریج

[5]. توقف در راه

[6]. دهخدا: گیاهی است خاردار با برکهای پهن قرمز یا سیاه و ریشه سبز، خالوما

[7]. دهخدا: گیاهی که خون را بند آورد

[8]. دهخدا: سرخی باشد که زنان در روی مالند آنرا گلگونه خوانند

[9]. دهخدا: گیاه ناخنک و شاخک شاهسپرم

[10]. دهخدا: ماهی کپور، کول

اکینجی əkinci: کیهان/کشاورز/ کرتینه / برزکر / آبلیسه/ برزا کُن/ یاز/ دهقان

اَکِنلِک əkinlik: باسَره/ کشت زار

اکنجیلر آلتی əkinçilər aləti: شان

اکلمش اکین əkilmiş əkin: کشت کاریزه

اکلمش ییر əkilmiş yer: شهکار/ شیار

اکن اکمک əkin əkmək: کاشتن/ بزریدن

اکن اخر əkin axırı: کوهر

اکن سکوکی əkin sünüki: بندپاتره[1]/ کسموک

تخم **اَکر**[3] tuxum əkər: سنجاب

یَغمور اَکِن yağmur əkin: کشت دراب

یغموره اَکِلَن yağmura əkilən: برباران

اکن یرین اریتماق əkin yerin arıtmaq: خشاوه/ نطاس/عوسب

اکن صویی قرقلنمش əkin suyı qoruqlanmış: تر بیاوردن کشت

تازه بتمش **اکن** taza bitmiş əkin: تژ

یازیلرده صو **اککلنن** یر yazılarda su əklənən yer: تَو

اکندورُک əyindürük: زَوَرنیم[4]

اکندورمک əgindürmək: زَوَرنیم

یوقرویه **اکندرمک** yuqaruya əgindirmək: زُوَر

اَکیر//اَکِر əgir: فژز[2]/سرمه/وَج[1]/سرت

[1] . دهخدا: جاییکه در آن نهال کاشته باشند
[2] . دهخدا: خوشه کوفته نشده گندم و جو
[3] . بورادا چالماق، اوغور لاماق معناسیندا
[4] . دهخدا: پارچه ای که جهت خوشایندگی بر پشت جامه و یقه دوزند و آنرا به ترکی الپاق گویند

اکر ات əgir otı: سرخاب[7]

آل əl: دَست

الی آچق əli açıq: کشاددست

آل آغاجی əl ağacı: چوب دستی

آلِ تیز əlitez: تیزدست

ال اُستی əl üsti: دست افراز

ال الَتِی əl aləti: دست افراز

ال اوره‌جک əl uracaq: دستکاه

ال بچق‌سی əl buçqusı: دست اره

ال بلیزکی əl biləzigi: دست ابرنجن[8]

ال بورشمش əl bürüşmüş: انجوغ کرفته

الی بوش əli boş: مُغلاک/ بی برک

ال بولمش əl bulmuş: دست یافته

الِ تیز əlitez: دیودست

ال دکرمنی əl dəyirməni: دَستاس/مَرداس

ال دوتجی əl tutucı: دست کیر

ال طاشی əl taşı: مشت سنک[9]

ال قرصمق əl qarsmaq: شغه

اله اوکرنمش ələ öğrənmiş: دست آموز

الده اوکرنمش əldə öğrənmiş: دست‌آموز

الی قبرمق əli qabrmaq: شُغه[10]

الچق **اللو** alçaq hallu: زیردست

اوز **اللیلّو** üz əllilü: جَرب دست

[5] . دهخدا: گیاهی که درد شکم را سود دارد و آنرا گیاه ترکی و اگر ترکی خوانند. (آجی اوت)
[6] . دهخدا: گیاهی دارویی، سوسن زرد
[7] . دهخدا: نوعی گیاه/ شبیه گلگونه
[8] . دهخدا: النگو
[9] . دهخدا: سنگ فلاخن
[10] . دهخدا: پینه، پوست سخت در دست و پا

اوُزُن **اَللّی** üzən əlli: چربدست

صاغ **اَل** sağəl: دَست راست

صول **اَل** sol əl: دست چپ

صول **اللی** soləlli: چپ دست

طغان **الویی** toğan əlüyi: دستوانه[۱]

اَلدَن اَله əldən ələ: دَست بدست

الدن کلر əldən gələr: توان

الی قراجه‌لانمش اشلمکدن əli qaracalanmış işləməkdən: شُغه

الی و ایاغی‌اِگری əli və atağı əgri:چنکول

الِ ایاغ دترین əl-ayaq ditrəyən: فالج

اَل اَیَق بوزلمک əl-ayaq büzülmək: تَشنج

الده‌کی باشابارت əldəki başbart: دژنام

الده صغر سوره‌جک اغج əldə sığır sürəcək ağac: کواز

الده صغر سوره‌جک اغج əldə sığır sürəcək ağac: کواز/ غاوشنک

الفضَه əlfəzə: قَیشور[۲]

البتده // البتته əlbəttə: هرآینه/ چخ//جخ

اَلبُرز -طاغ آدی Əlburz tağ adı: اَلبُرز

الجک əlcək: دستبانه[۳]

الغر بر چیچک bir çiçək: نیلوفر

اَلَک ələk: ماشو/ آردبیز

اُلَمک ələmək: پیختن

النمش ələnmiş: بیخته

الک آلتی ələk altı: تبیکه[۴]

الک قاصناغی ələk qasnaq: اخکم[۵]

اَبرشم **اَلَک** ibərşim ələk: پرویزن

قز **الک** qız ələk: پیکن[۶]

قل **الَک** qıl ələk: پیکن

اَلکم سغمل// صغمل// الغم صلغم// ساغمال // سغمال// صغمال//سغمه əlkəm sığmal: زَخش/ پوسه/ کَرکم/کمان آسمان/ نوسه/ آزفنداک/ کمان رستم/ کمان سام/ سام/ سَرکیس / تیراژه

اَللِی əlli: پنجاه// پنجه

النجلو əlincli: بنانج[۷]/ انباغ

الوند همدان طَاغی Həmədan dağı: الوند

امزوک// اَمزُک əmzük: جرّه/ لوله/ پوله

اَمزُکلو əmzüklü: چَرغاتو

اَمزُکلو طاس əmzüklü tas: چَرغاتو

امزکلو عورت əmziklü övrət: دوشیده

اَمسَم əmsəm: درمان[۹]

اَمک əmək: رنج/ رنجه

اَمِک əmik: روزنک سر[۱۰]

اَملَج əmləc: امله[۱۱]

صوده اصلَنمش **اَملَج** süddə islanmış əmləc: امله

۱ . دهخدا: ساعد آهنین که به ترکی قولچاق گویند
۲ . دهخدا: سنگ معناطیس
۳ . دهخدا: دستبند آهنین، ساعد بند
۴ . دهخدا: ابزار نانوایی
۵ . دهخدا: کم غربال و جز آن، چنبر دف و غربال
۶ . دهخدا: غربال تنگ چشم
۷ . دهخدا: دوزن که یک شوهر دارند، (بیرینجی آرواد)
۸ . دهخدا: قطره چکان ، چکه ریز
۹ . محمود کاشغری یازیر کی بو سؤز آیری ایشلنمیر
۱۰ . دهخدا: قسمت نرم سر
۱۱ . دهخدا: یعنی نه سفید و نه سیاه (در لغت شیرامله)

املجوک بر خوش ققلو طارودر یاش عصاره سیدر درلر bir xoş qoqulu darudur baş əmləcün üsarəsidir derlər: سُک[۱]

اَممک əmmək: مکیدن/ مزیدن// میزیدن

ام دیمک اولور əm: مک

اَمجَک əmcək: پستان

امش əmiş: مَکش

امجکدَکرمَسی əmcək dəgirməsi:ناربستان

اغلان **اَمجی** oğlan əmici: شیرخشت

سود **امر**اوغلان sud əmər oğlan:شیرخوره

اممه سن دیو بوزغی بورننه بغلدقلری توربه اناسن bir nəsnədir ki buzağı yüzünə tıqarlar anasın əmməsün deyü: پوزبند

امیر عاشقان// عارفان əmiri aşiqan: خودخُروه / خودخوده/ شاهسپرم

امین کش əmin kişi: اُستوار

انار nar: نار// ف

نار آشی nar aşı: ناربا// ناروا

انبُر ənbür: آکَج[۲]/ راژ/ انبر

اَنج یعنی اوج دمیرلو بر اغجدر آنکله تمرجیلر کوزچیلر کوز چکرلر کوزلق قویرلر ənəc yanı uci dəmirlü bir ağacdır anınla dəmirçilər küzəçilər köz çəkərlər közliq qoyarlar: آکَج[۳]

انجیر əncir: انجیر// ف// معروف

۱ . دهخدا: عصاره آمله خوشبو مقوی دل

۲ . دهخدا: قلاب آهنین یخ گیر، چمگگ

۳ . دهخدا: قلاب آهنین که سقایان و فقاعیان بدان یخ در یخدان افکنند، چنگگ یخ گیر

بر نوعه اواق **انجیر** bir növ uvaq əncir: شاه انجیر

اندازه// اندزه əndəzə: اندازه// ف/ شامان[۴]

اندازه əndüzə: سرو لفجتین[5]

اَندام əndəm: اَندام// ف// اَندم

اندمسز əndəmsiz: دنکل/ غدنک[۶]

خشک **اندام** xüşk əndam: خشکانج

نازک اندام‌لو nazik əndamlı: نازک اندام

اندامک قَبَرَه قَبَرَه اولمسی əndamın qabara-qabara olması: دَمیدکی

اندیز// **اَندوز** əndiz: راسن//راهن[۷]

اندیشه// اندشه əndişə: وسواس/ اندیشه/ ف

اندیشلنمک əndişələnmək: شولودن

اندیشه ایلمک əndişə eyləmək: اندشه/ اندیشیدن/ سِکالش

اندیشه‌لنمک əndişələnmək:شولیدن

اَنزَرُوت ənzərüt: خنجیده[۸]

انکشته əngüştə: انکشتری/ جلیده[۹]

اننمش ənənmiş: اَخته

انوک ənük: چرو[۱۰]

ایت **انوکی** it ənügi: چرو

انیسون ənisün: زنیان/ آنیسون// ف

اَو əv: خانه / کاشانه/ کده

۴ . دهخدا: پیمانه

۵ . دهخدا: سرو کوهی

۶ . دهخدا: مردم ابله و نادان

۷ . دهخدا: زنجبیل شامی

۸ . دهخدا: شب پره، پروانه

۹ . دهخدا: حلقه ای از استخوان مخصوص تیراندازان

۱۰ . دهخدا: توله حیوانات چارپا

اولک əvlik: سُتره[1]

اَو اوزرِی əv üzəri: ورسیج[2]

او آلتی əv aləti: پَک/ کوچال

اَو اَسبابی əv əsbabi: کاچال// کاجال

او اورتەسی əv ortası: پالارخانه/ هباک

اَو اوزرِی əv üzəri: ورسیج[3]

او اوستی əv üsti: سغ/ ورسیج

اَو اوُقی əv oqı: نژه// تژه

اَو اوکی əv öni: طارم

اَو اسّی əv iyəsi: خاندان// خانه‌دان

او باجَسِی əv bacası: آسمانه

اَو بَرخ əv bərxi: مان/ خانمان

او بردق əv bardağı: غور

اَو بَزکی əv bəzəgi: پوپ

اَو چَورَسی əv çəvrəsi: پلندین[4]

اَو دپه‌سی əv dəpəsi: آسمانه

او ستون əv sütunı: آسمانه

او طره‌سی əv turası: سِدره

او قماشی ev qumaşi: ماعون[5]

اَو قَومی əv qovmi: خاندان

او یس əv yiyəsi: کدیور

اش **اوی** aş evi: پُرخو[6]

باغ **اوی** bağ evi: کازه[7]

داغ **اوی** dağ evi: کازه[8]

دکرمن **اوی** dəgirmən evi: آسیاخانه

سرای **او** saray evi: توشمان[9]

سجی **اوی** sucı əvi: میکده

صو **اَوِ** su evi: آبشخور

قامش **او** qamış ev: کاره

قراکو **او** qarannu ev: تارُم/ چوم[10]

قَره **اَو** qara ev: خرکاه/ طارم

قش **اوی** qış evi: بجکم/ فَروار

قوش **اَوی** qış evi: کاشانه

قماش **اوی** qumaş evi: ماعون[11]

کرمید **او** kirəmid ev: ساغ

کشیش **اَوی** keşiş evi: آتشکده

کَششلک **اَوی** keşişlik evi: سومنات[12]

کوز **اوی** köz evi: مَهره

یاز **اَوی** yazı evi: غَرد/ بادغر

یای **اَوی** yay evi: تارم/ تَحکم / غرد

ییلاق **اوی** yaylaq evi: فَروار

باغ ایچنده **او** bağ içində ev: راغ

بر **اَو** bir ev: دَوکج

بر **اَو** bir ev: شَمج[13]

اَو اوُستینَه **اَو** ev üstünə əv: وَرواره[14]

اَوک اغجلری evin ağacları: طارم

---

۱. دهخدا: لباس خانه، بستر
۲. دهخدا: سقف خانه، درگاه خانه
۳. دهخدا: سقف خانه، آستانه و درگاه خانه
۴. دهخدا: پیرامون خانه و چهارچوب درخانه را گویند
۵. دهخدا: اسباب خانه
۶. دهخدا: انباری یا جای ریختن آرد یا غله در خانه
۷. دهخدا: سایه بان از شاخ و برگ در کشتزار
۸. دهخدا: خانه خرگاهی، آلاچیق، کلبه
۹. دهخدا: کوشک، قصر
۱۰. ک. و فی نسخه اخری قره او
۱۱. دهخدا:اسباب خانه (اصلینده بو اوقوماشی اولمالیدیر)
۱۲. دهخدا: بتخانه هندیان در گجرات
۱۳. خانه زیرزمین
۱۴. دهخدا: بالاخانه

اوک اورته اغجی evin orta ağacı: بادر/پالار

اوک اوست اغجی evin üst ağacı: ستون خانه

اَودن اوه əvdən evə: دریم

اودن اوه دیلنمک əvdən əvə dilənmək: دریوزه

اوده باش اولان آدم evdə baş olan adam: پیشکاه

اَوّک چورسنده بکلمک ایچون اغچلار evün çevrəsində bükləmək üçün ağaclar: دریواش[1]

اَولر پنجرسنده اولان سُرچه evlər pənəcərəsində olan sırça: جام

اودن اوه دیلنمک evdən evə dilənmək: دریوزه[2]

یولجلر **اوی** اولدوغی yocular evi: منزلگاه

قوماش قویاجق **او** qumaş qoyacaq ev: کالران

یغموردن قچب دره‌جق **او** yağmurdan qaçıb duracaq ev: باران کریز

اولکه اغرلین **اوین** و دوستن کوزه‌دُر ol ki oğurlayan evin və dostun gözədür: کنغاله[3]

کندو اوتوردوغی **اوی** یوکسک اتدرمک kəndü oturduğı evi yüksək etdirmək:شَخص

اَوّک چورسنده بکلمک ایچون اغچلار evün çevrəsində bükləmək üçün ağaclar: دریواش

بر مَرتَک که انوکله **اَو** اوُرتَرلر bir mərtək ki anunla ev örtərlər: پازار[4]

اَوَت// اَوَد əvət: آری/ لیکن

اوّل əvvəl: آغاز/ بَدو/ نخست/ فیال/ نم

اولکی əvvəlki: نخستین

اول قیش ایی əvvəl qış ayı: کانون اول

اوّل کتاب əvvəli-kitab: فهرست

اول یاز آیی əvvəl yaz ayı: آذر

اَولَک əvələk: کریب//کَری[5]/خَوید/ آفیلن[6]

بوستان **اولکی** bostan əvələgi: ورکار[7]

خیار **اولکی** xiyar əvələgi: وارکار

اهل əhl: (اهل)

بر **اهل** bir əhl: هم کنیت

تواضع **اهلی** təvazö əhli: فروتن

صنعت **اهلی** sənət əhli: پیشه ور

طامو **اهلی** tamu əhli: دوزخیان

خطا و ختن و قیجان **اهلی** Xata və Xütən və Qıycan əhli: تُرک

زندان **اهلی**نه ویریلن طعام zindan əhlinə verilən təam: ژواه

بُیوُک اَیاغ که طُلو ایدرلر **اهل** شراب böyük ayaq ki tolu edərlər əhli-şərab: ساتکینی[1]

---

[1] . دهخدا: چهارچوب در خانه، درواس و درواز
[2] . دهخدا: گدایی در خانه
[3] . دهخدا: خواستگاری کردن باشد عموما و زن خواستن باشد خصوصا

[4] . شاخ و برگی که با آن سقف را پوشانند
[5] . دهخدا: زمین شیار کرده
[6] . دهخدا: افیلون: درمنه کوهی (ح: شبیه اسفناج)
[7] . دهخدا: بوته جالیز مثل خیار، خربزه

بر نباتنک تخمدر که **اهل** اکسیر انک یغیله بعضی ادویه‌نی تنقیه ادرلر bir nəbatın tuxumudur ki, əhli iksir anun yağilə bəzi ədviyələri tənqiyə edərlər: بان

ایر// اکر əyər: زین/ پُرمه

اَکرجی əyərci: زینکر[2]

اَیَرسُوز آت əyərsiz at: ستاغ

ایر اورتسی əyər örtüsi: زین پوش

ایر آلتی əyər altı: ستام

ایر پاره سی əyər parası: قطعه

ایر خشه‌سی əyər xaşası: زین پوش

ایر صغرسی əyər sağrası: چوب زین

ایر قاشی əyər qaşı: کوهه‌زین/ کوهه[3]

اَیَر قُملَری əyər qumları: آذرم[4]

اَیَرک قملری əyərün qomları: چتن[5]

ایر کبچوکی əyər küpçügi: کفجوک[6]

ایر کبچه‌سی əyər keçəsi:یون/ نمدزین

ایر ناجاغی əyər nacağı: تبرزین[7]

اوکوز **اَیَری** öküz əyəri: چناغ

اَیَروک اَرد قَاشی əyərün ard qaşı: پس کوههٔ زین

اَیرُوک اوک قاشی əyərin ön qaşı: پیش کوههٔ زین

بر اول نسنه در که **اکردن** انلو اوله bir ol nəsnədir ki əyərdən enlü ola: بُرکَج[8]

بُر اول نسنه‌دور که **آیرغ** انک اوزرنه قورلر bir o nəsnədir ki əyrəğ anın üzərinə qurarlar: بُرکَج

شول سختیان‌در که **ایرک** خشیامن ا تکینه یمرلر şol saxtyandır ki əyərin xışyamın ətəginə yamarlar: جَناخ[9]

اَیرِم əyrim: نمدزین/خوی خوره/خوی چین

E -اِ

ایت et: هِین[10]

اتمک// ادمک etmək: (کردن فعل کمکی)

اتمه etmə: نهی // حرف نهی

ازق **ایدیجی** azıq edici: مدخِر[11]

آخر **اتمک** axır etmək: انجامیدن

تفتیش **اتمک** qatı təftiş etmək:خشکامار[12]

تفیط **اِتمک** təfit etmək: ریدن

تواضع **اتمک** təvazö etmək: بیوش

جنک **اتمک** cəng etmək: جنکیدن

چنک **اتمک** çəng etmək: اشقلم

حجامت **ایدیجی** həcamət edici: کرا

حرکت **اتمک** hərəkət etmək: مخیدن

حکایت **ایتمک** hikayət etmək:افسانیدن

[1] . دهخدا: قدح و پیاله بزرگی که بدان شراب خورند
[2] . دهخدا: کسی که زین سازد
[3] . دهخدا: برآمدگی جلو و عقب زین اسب
[4] . دهخدا: نمد زین، زینی که دو نیمه باشد
[5] . تاراما: أیرین قاشی
[6] . دهخدا: بال زین
[7] . دهخدا: سلاحی بشکل تبر دوطرفه که در کنار زین اسب آویزان میکردند.

[8] . نوعی پارچه از پشم شتر که روی حیوانات اندازند.
[9] . دهخدا: دامنهٔ زین اسب، غاشیهٔ زین، اسباب زین
[10] . دهخدا: زودباش، بشتاب
[11] . دهخدا: آنچه ذخیره شود
[12] . چیندیرمک

خبر **ایدیجی** xəbər edici: دیده ور

دلک **ادجی** dilək edici: خواستار

دُلکلجُک **ایدیجی** dulkuculuk edici: جابلوس//پُلوس

دلکجکلک **اِیدِجی** dulkuculuk edici: بَلوس

زیان **اتمک** ziyan etmək:کُزاییدن[۱]

سِمِیه **اتمَک** semeyə etmək: دُروَه[۲]

شک **اتمک** şək etmək: کمان بردن

طلب **اتمک** tələb etmək: طلبیدن[۳]

ظن **اتمک** zən etmək کمان بردن/کمانیدن

عدل **ایدیجی** ədl edici: دادکر

عفو **ایدیجی** əfv edici: بخشاینده

غیبت **اتمک** qeybət etmək: یاد

فکر **ایتمک** fikir etmək: اندیشیدن

قبول **اتمک** qəbul etmək: پذیرفتن

قبول **ایدیجی** qəbul edici: پذیرفتار/ پدیرنده

قرار **اتمک** qərar etmək: آرامیدن

قلبلق **ایدیجی** qəlblıq edici: دغلزن[۴]

قوللق **ایدیجیلر** qulluq edicilər: خدم

کار **ادجی** kar edici: کارکر

کوج **ایدیجی** güc edici: ستم کاره

کود **اتمک** güd etmək: پدید (کردن)

لعنت **ایتمک** lənət eyləmək: پیغاره

ملامت **اتمک** məlamət etmək: پیغاره

مردار **اتمک** murdar etmək:کره

ملامت **اتمک** məlamət etmək: پیغاره

منع **اتمک** mən etmək: پرکم// برکم

منع **ایدیجی** mən edici: بازداشت

میل **اتمک** meyl etmək: کراییدن

ناز **ایتمک** naz etmək: قنجه

نظر **اتمک** nəzər etmək: نکاه کردن

نقش **اتمک** nəqş etmək: نکاریدن

نقش **ایدیجی** nəqş edici: نِکارکر

هجو **ایدیجی** həcv edici: زبانتران

هوس **اتمک** həvəs etmək: هوس کردن

یاردم **ایدیجی** yardım edici: یاری کر

یارلق **ایدیجی** yarlıq edici: دستیار/ یاور

انجنوب آه **اتمین** incinib ah etməyən: فغواره[۵]

جنک **ایدیجی** کشی cəng edici kişi: ستنبه[۶]

خراج جمع **ایدیجی** xərac cəm edici: جابی[۷]

طاشله رجم **ایتمک** taşla rəcm etmək: سنکسار

قتی تفتیش **اتمک** qatı təftiş etmək: خشکامار[۸]

مال فکر **ایدیجی** mala fikredici: وشکرده[۹]

---

۱. دهخدا: نیش زدن، گزند رساندن

۲. دهخدا: رقعه و وصله ای که به جامه دوزند

۳. ک. هذا الثلثه مرکبه من العربی و الفارسی

۴. دهخدا: آنکه بر زر قلب سکه زند، گرداننده از سره به ناسره

۵. دهخدا: کسی که از فرط دلتنگی حرف نزند

۶. دهخدا: قوی هیکل، زشت و تنومند

۷. دهخدا: جمع کننده باج و خراج

۸. چیندیرمک

۹. دهخدا: کسی که با چالاکی کار کند، کارپرداز

یغمور طلب **اتمک** yağmur tələb etmək: آمار

عبادت **ایده جک** یر ibadət edəcək yer : صومعه

کلش کیدش **ایتمک** gəliş-gediş etmək: آمدشد کردن

رنکلر اخرنده زیاده‌یه دلالت **ایدر** rənglər axirində ziyadəyə dəlalət edər: فام رنک

اولکه قپو سُوَه**سن** انکله محکم **ایدرلر** ol ki qapu sıvasın anunla möhkəm edərlər: پشکله[۱]

طُرّه که دیوار اوزرینه **ایدرلر** ol tura ki, divar üzərinə edərlər: قابول[۲]

علم که آنوکله **جنک ایدرلر** əmud ki anunla cəng edərlər: لَخت[۳]

قالک قبغلودر که هندوستاندن کلور اغزده طوتر انزالی منع **ایدر** qalın qabıqludur ki Hindustandan gəlür ağızda tutar ənzali mən edər: طالیفسر[۴]

ار// ایر er: بیکاه// بیکاهه[۵]

ایرکن erkən: پکاه

ایرلمق erlamaq: بیکاه// بیکاهه(شدن)

ارته// ایرته ertə: بامداد

ایرته اقلغی ertə aqlığı: دمیده

ارته نمازیِ ertə namazı: نماز بامداد

بوکون**ارتسی** bugün ertəsi:امروزبامدان

یارین **ایرته** yarın ertə: فردا بامداد

ارتیه‌دک اولییان ertəyədək ulayan: شب کیر

اَرکَک// ایرکک erkək: نر/ نره/ نرینه

اِرکَکلِک erkəklik: کشنی[۶]

ارکک اوغلان erkək oğlan: پسر کَخ

ارکک دوه قوشی ürkək dəvə quşı:اجفیل[۷]

ارکک دیو erkək div: زنده پیل

ارکک طوشن erkək tovşan: کُراز

ارکک طوکوز erkək donuz: کُراز

صغرک **ارککی** sığırın erkəgi: خباک

قوینک **ارککی** qoyunun erkəg: خباک

استار estar: ناطل[۸]

اکی **استار** iki estar: ناطل// نیطل[۹]

اش// اِیش eş: همکین/ همنشین/ یار

اشی یوق یرلر eşi yoq yerlər: مَورت[۱۰]

اِشِتمَک//اشدمک eşitmək: شنیدن/ شنودن/ نیوشیدن/ کنبوره

اشتدُرمک eşitdürmək: شنوانیدن

اشت eşit: نیوش

اشدیش eşidiş: شِنوش

ایشیدیجی eşidici: شنوا

خبر **اشتمک** xəbər eşitmək: پژده// بَژده

---

۱. دهخدا: چوبی که‌پشت درببندازند تا بازنشود،پسکله
۲. دهخدا: قسمت بیرون آمده عمارت مثل سایه بان
۳. گرز، طپوز
۴. دهخدا: برگ درخت زیتون هندی
۵. دهخدا: گاه زود ، پگاه زود

۶ ک.//م.: بضم الشین المعجمه و بالنون بخلاف السابقین لانها بسکونها و بالفوقانیه
۷. دهخدا: بزدل، ترسان ، مردم ترسنده
۸. دهخدا: وزنی معادل هفت درهم
۹. دهخدا: پیمانه شراب و شیر
۱۰. دهخدا: درختچهٔ زیبایی است

اشتیاق eştiyaq: صبابت

اشتک eştək: سوزه[۱]

اشیک// ایشک// اشک eşik: آستان//آستانه

آلت **ایشک** alt eşik: آستانه

اشک مَنتَرندَن بر نوع eşik mantarından bir növ: کرنا[۲]

اشک eşşək: خر/ درازکوش/ نهیق[۳]

اشکچی eşşəkçi: خربان

اشک اوتلنه eşşək otlana: ژاژه// ژاژ[۴]

اشک اروسی eşşək arusı: ستوه

اشک تُورپی eşşək turubi: خرزهره

اشک خیار ترب eşşək xiyarı turub: خرخیار

اشک دکرمنی eşşək dəgirməni: خر اس

اشک دکَنی eşşək dikəni: کَنُکَر

اشک سککی eşşək sinəgi: خرمکس

اشک قودوغی eşşək qoduq: خرکرّه

اَشَک کاروانی eşşək karvanı: عیر[۵]

اشک منتری eşşək mantarı: کرنا[۶]

اَشَک یوکی eşşək yüki: خربار

طاغ (**اشکی**) tağ eşşəki: کوه خر

کوچک **اشک** küçük eşşək: کبج

یبان **اشک** yaban eşşək: کُور

اوزون **اشک**اوینی uzun eşşək oyunu:خرسک

اشکه بندروب کزدورُرلر eşşəkə bindirüb gəzdürürlər: خرانبار

اککی التی ششمش **اشک** əngi altı şişmiş eşşək:کَنجه

اوزون **اشک** دیرلر بر ایون اوغلنجقلره مخصوصدر uzun eşşək oyun: خرسک[۷]

اوکجه کیدن **اشک** öncə gedən eşşək:عنک

قویروغی کَسِک **آشک** quyruğı kəsik eşşək: کلته// کلیته

اشمک eşmək: (سرعتله کتمک)

اَشکُون eşkün: رفتار[۸]

اَشکُون آت eşkün at:پُرتک/کامران/بَغانوس[۹]

دایم **اَشکُون** daim eşkün: خُراش[۱۰]

جانوردن قورقوب قتی **اَشمک** canavardan qorqub qatı eşmək: مرزنکوش[۱۱]

ایشنمک eşinmək: (خالی شدن)

ایشنمش دش eşinmiş diş : کژ دندان

اکلَمک ekləmək: آژندن[۱۲]

اوکلمش ekləmiş: چسبیده

اکه egə: بهه[۱۳]

اِکیز// اِیکِیز// اکِز ekiz: هم شکم/ همزاد

اکیز اوغلان ekiz oğlan: پیو

اِکِیز قردش ekiz qardaş: همشکم

ایل// اییل// ال el: روستا/ دیار

---

۱. دهخدا: خشتک جامه

۲. دهخدا: نوعی از سماروغ، نوعی ریواس،

۳. دهخدا: بانگ خر

۴. دهخدا: علف بیمزه

۵. دهخدا: قافلهٔ خران

۶. دهخدا: نوعی از سماروغ

۷. دهخدا: نوعی بازی کودکانه

۸. دهخدا: با ناز حرکت کردن

۹. دهخدا: بغانوش:اسب تندرو و تیزگام

۱۰. دهخدا: داغی است حیوان را، بریدگی زخم

۱۱. این معنی دیده نشد

۱۲. دهخدا: دوختن بسوزن و (محکم کردن بزبان)

۱۳. تاراما. قازاندا پیشیریلمیش قابیرغا یمه یی

الچو elçi: وَخشوَر[۱]

ایلده طوغمش اُغلان eldə toğmuş oğlan: روستازاده

انمک enmək: فروآمدن

انیش eniş: شِیب / نشیب/ فِراز/ راغ

اشغه **انمک** aşağa enmək: فروآمدن

دوز **ینمه** düz yenmə: فلات

انیش یوقوشلو یر eniş yoquşlu yer: کُندورش

انکه enkə: کچین[۲]

ان// این//ایک en: پهنا / قد

اینلو enlü: پهن/ پهناور / پهنا/ تبتک

ایکی قرق بجقلو خالی eni qıraqı bucaqlu xalı: نخ[۳]

اورنکل evrəngül: فاشرا[۴]

اومک evmək//ivmək: هاندن[۵]

اَویشمک ivişmək : پژیدن[۶]

ای ay//ey : ای

ای چلبم تکری ey çələbim tanrı : ای بارخدای

ای عجب ey əcəb : آیا

ای یرامز ار ey yaramaz ər: ای بدمرد

ای ییلی ay yiyəli: ای کندیده

ایرنتو eyrəntü: سرخش[۷]

آیلمک eyləmək: کردن

ایلمشدور eyləmişdür: کرده است

ایلمکی یرار eyləməgi yarar: توان

ایلایجی eyləyici: کُننده

اُن **ایلمک** ün eyləmək: خُروش

الدملیلک **ایلمک** ildəmləlilik eyləmək: شوخیدن[۸]

اندیشه **ایلمک** əndişə eyləmək: اندیشیدن

اچرو **ایلمک** içərü eyləmə: در کردن

بریان **ایلمک** büryan eyləmək: خمیط

پرهیز **ایلمک** pəhriz eyləmək: پرهیزیدن

تأخیر **ایلمک** təxir eyləmək: فرغول[۹]

تعجب **ایلمک** təəcüb eyləmək: شکرفیدن

تفرج **ایلمک** təfərrüc eyləmək: چمیدن

تمام **ایلمک** tamam eyləmək: پرداختن

جمع **ایلمک** cəm eyləmək: کرد آوردن

چاره **ایلمک** çarə eyləmək : کریز کردن

حیله **ایلمک** hilə eyləmək: سِکالش

داد **ایلیجی** dad eyləyici: دادستان

دلکوجلک **ایلمک** dülkücülük eyləmək: نیوشه کردن

دلکجکلک **ایدجی** dulkuculuk edici: جا بلوس

زیان **ایلمک** ziyan eyləmək: کُزاییدن

سلام **ایلمک** salam eyləmək: درود کردن

شکایت **ایلمک** رسمی şikayət eyləmək rəsmi: مستی

---

۱. دهخدا: پیغمبر ، رسول، ایلچی
۲. دهخدا: بازی کن کن // حلیمی: بازی بچه ها
۳. دهخدا: ابریشم
۴. دهخدا: گیاهی باشد مثل عشقه، هزارجشان
۵. شتاب کردن، عجله کردن
۶. دهخدا: عجله کردن
۷. (اوت ادیدر) // دهخدا: یوخ سرخس وار
۸. دهخدا: شلمن و شاد شدن. تاراما: دوستلوق ایلمک
۹. دهخدا: درنگ و تاخیر و اهمال در کارها

شنلک **ایلمک** şənlik eyləmək: ناورد

شِوان **ایلمک** şıvan eyləmək: شمیدن

عادت **ایلمک** adət eyləmək: شکیمه

عذر **ایلمک** üzr eyləmək: پوزیدن

عمارت**ایلمک** imarət eyləmək: آبادان کردن

غراب **ایلیجی** ğırab eyləyici: یبانکر

قبول **ایلمک** qəbul eyləmək: پذیرفتن

قصد **ایلمک** qəsd eyləmək: آهنکیدن

کَپدَه **ایلمک** kəpədə eyləmək:دوخت کردن

کروت **ایلمک** girəvəd eyləmək: جَفته

کلوه **ایلجی** kələvə eyləyici: کلاوه کن

کرش **ایلمک**gürəş eyləmək:کشتی کرفتن

کیک **ایلمک** gen eyləmək: سرنکیدن[۱]

لعنت **ایتمک** lənət etmək: پیغاره

مکر **ایلمک** məkr eyləmək: سِکالش

ملامت **اتمک** məlamət etmək: پیغاره

منع **ایلمک** mən eyləmək: ممانعت

میل **ایلمک** meyl eyləmək: کراییدن

کلوه **ایلجی** kələvə eyləyici: کلاوه کن

نشان **ایلمک** nişan eyləmək: بشکلیدن

نقش **ایلمک** nəqş eyləmək: نکاریدن

وار **ایلمک** var eyləmək: هستیدن

تمر **ایلمک** چکیجی təmir eyləmək çəkici: مَدکش[۲]

دشمن شاد **ایلمک** düşməni şad eyləmək: شادکامه کردن دشمن

۱. شایع کردن

۲. دهخدا: آلت تارکش (آهنگری)

اشه قصد **ایلمک** işə qəsd eyləmək: هلاک

برجنک **ایلین** bir cəng eyləyən: هم‌جنک

سوزده توقف **ایلمک** sözdə təvəqüf eyləmək: فُتودن[۳]

کمسیه موافقت **ایلمک** kimsəyə müvafiqqət eyləmək: فتود

یمرده رفودن **آیلمک** yumurdan rəfüdən eyləmək: کواژه کردن

آیلَه eylə: چونان/ چنان/ همید/ پیشاپیش

آیلَهدور eylədür: چُنانست/ همچون

ایله صَن eylə san: انکار

ایو eyü: روا

آیُولَر eyülər: بهتران

ایو رای eyü rəy: هژیر[۴]

ایو طالع eyü tale: اختر

ایو نظرلو eyü nəzərlü: پاکدامن/ پاکباز

آیو وقت əyü vaqt: خوش وقت

ایو یار iyü yar: سَرَه[۵]

هر نه که اولورسه **ایو** اوله hər nə ki olursa eyü ola: هژیر

او- O

المق olmaq: افرُسه[۶]

اوبا //اوبه//اُبه oba: دودمان/دوده/دیه/بنکاه[۷]

۳. دهخدا: پریشان شدن

۴. دهخدا: پسندیده، نیکو و ستوده

۵. دهخدا: برگزیده/ نیکو

۶. دهخدا: نام بیماری

۷. دهخدا: حانه

اوت//اتُ ot: عیشه/ کیاه/ نبات

اوترمق otarmaq: چرانیدن

اوتلمق otlamaq: چریدن

اوتلایش otlayış: چَرِش

اوتاجی otacı: بزشک

اوتجی otcı: بجشک// بزشک

اوتسوز یر otsuz yer: بادیه

اوتلر جانور otlar canavar: چرنده

اوتلاق otlaq: چرا/چرازار/چرامن/ کَنام

اوتلاق یری otluq yeri: چراکاه/ دیولاج

اوتلق یری otlaq yeri: کیاه زار/ دُراخ

اوتلو یر otlu yer: برومند

اُوت اوُرَاغی ot orağı: خاجسوک[1]

اوت بلدری ot baldırı: دانژه// دانیژه[2]

اوت قوردی ot qurdı: قنک[3]

اوت کومری ot kömüri: ازار

اسکی **اوت** əski ot: ژاژ// ژاژه[4]

اشچیلر **اوتی** aşçilər otı: قانبیل

اشک **اوتلنه** eşşək otlana: ژاژه//ژاژ

اکیر **ات** əgir otı: سرخاب[5]

اوج **اوتی** üç otı: قَمار

اوکوز **ات** öküzotı: خونجیده[6]

اویخو **اوتی** uyxu otı: ارشک

پسک **اوتی** pəsək otı: بُهمی[7]

---

۱. دهخدا: داس آهنی
۲. دهخدا: عدس
۳. دهخدا: فنک زالو
۴. دهخدا: علف بیمزه
۵. دهخدا: نوعی گیاه
۶. دهخدا: قسمی داروی چشم، انگوم

چورَک **اُوتی** çörək otı: سیاهدانه/ بوغَنج / شَونیز/ نَمشک[8]

حَصیر **اوتی** həsir otı: فافیره/ لخ/ بُردی

حنظل **اوُتی** hənzəl otı: کوسته[9]

دوه **اوتی** dəvə otı: کیاهِ شتر

سمز ابک **اوتی** səmiz ibik otı: مرزنکوش

سمز **اوت** səmiz ot: خرفه/[10] ژاژ

سمزلیک **اوتی** sımiz otı: پوخله/ پوزینه

سوکو **اوتی** sevgi otı: قاطانقی[11]

صارو **اوت** saru ot: زریر/[12] اسپرک

صبُر اوتی sabur otı: الوای دشتی[13]

طوراق **اوتی** turaq otı: بادیانه/ شَوید/ شویت/شُبت/شِیت/ دورق/باذوان/ باذستان

قوغلق **اوتی** qoğluq otı: سمار[14]

قووان **اُوتی** qovan otı: بادرنبویه/[15] ترنجان

قاتی **اوت** qatı ot: کَشَنج[16]

کر **ات** kərə ot: کندنا[17]

کَنَه **اوت** gənə otı: بیدانجیر[18]

کوز **اوت** göz otı: وزُخ[19]

کوزنده‌کی **اوتی** gözəndəki otı: اناغالس[1]

---

۷. دهخدا: گیاهی است شبیه به نبات جو
۸. دهخدا: گشنیز
۹. دهخدا: گیاهی است کرستو نیز گویند
۱۰. دهخدا: گیاهی که بپارسی پر پهن گویند، بوخله
۱۱. دهخدا: گیاه دارویی (مهرگیاه)
۱۲. دهخدا: گیاهی زرد رنگ بدان جامه رنگ کنند.
۱۳. دهخدا: نام رستنی است بغایت تلخ چدرو هم گویند
۱۴. دهخدا: علف حصیر
۱۵. دهخدا: یک قسم ریحان است
۱۶. دهخدا: نوعی سماروغ که در جای مرطوب روید
۱۷. دهخدا: گندنای کوهی ، تره کوهی
۱۸. دهخدا: بوتهٔ کرچک
۱۹. دهخدا: نی شیرین

مَزبلَه **اوتی** məzbilə otı : قیصوس[۲]

یینی **اوت** yeyni ot: غوت[۳]

اوت که بتمش دُر ot: رُستمین[۴]

اوتلق کی طَوَاره ویررلر otluq ki tavara verirlər: بَرغست[۵]

حب لملوک بر **اتدر** həbbul müluk bir otdur: ماهودانه

حوض کنارنده بتن **اوت** havuz kənarında bitən ot : لوم

خفتان کورن **اوت** xaftan gürənot:بادافراه[۶]

بر **اوت** bir ot: اسل[۷]

بر اَجی **اوت** bir acı ot: صبر/ فژر[۸]

بر اصل **ات** bir əsl ot: کنشتو[۹]

بر اصل **اوت** bir əsl ot:

خربق/جله/لادن/ تخمکان/ ماميران/ اَشتوه[۱۰]/ قاقلی[۱۱]

بر درلو **اوت** bir dürlü ot: اَفسنتین[۱۲]

بر نوعه **اُتدر** bir növ ot: خیکله

عقل الیجی **اوت** aqıl alıcı ot: داروی هوشبر

دوه یه‌جک **اوت** dəvə yeyəcək ot: کزنه / اشتر غار

بر **اوتدر** ترنج کبی قوقر bir otdur türənc kibi qoqar: کزوان[۱۳]

بر**اوتدر** رنکی خرما رنکنه بکزر bir otdur rəngi xurma rənginə bənzər: پلنک‌مُشک

بر **اوتدر** غریب انجدن دیرلر bir otdur ğərib incidən: انکدان[۱۴]

بر **اوتدر** که بربرنه طولاشور اوزانور bir otdur ki birbirinə dolaşır uzanır:کَشتبرکَشت

بیر **اوتدر** که یاوشانله اچرلر خسته‌لق ایچون bir otdur ki yavşanla içərlər xəstəlıq içün: قلقل[۱۵]

بر **اوتدر** که طباقلر آنوکله سختیان بویرلر bir otdur ki dəbağlar anunla saxtyan boyarlar: پژغند

آق یلغنه بکزر بر **اوت** aq yılğına bənzər bir ot: ریباس

بر **اوتدر** که یَوشنیله ایچرلر اسی خسته لق یچون bir otdur ki yovşan ilə içərlər issi xəstəlıq üçün: قنبیل[۱۶]

اوت یا بکی اشه قویالر ot ya kibi aşa qoyarlar: اُطره[۱۷]

بر **قره اوتدر** که انوکله کافور ازرلر داخی کوزه قویارلر bir qara otdır ki kafu şişəsinə qoyarlar ta kafur xarab olmasın: خاکشو// جاکشو

---

۱. دهخدا: گیاهی زینتی با گلهای ستاره شکل

۲. دهخدا: قیسوس نوعی از لبلاب که بعربی عشقه گویند

۳. دهخدا: گیاهی است مانند پنبه در غایت سبکی

۴. دهخدا: گیاهی که تازه روییده باشد

۵. دهخدا: تره بهاری

۶. گیاهی که قفتان را تمیز کند

۷. دهخدا: خار خرمابن

۸. دهخدا: گیاهی که درد شکم را سود دارد

۹. دهخدا: غورهٔ انگور

۱۰. دهخدا: گیاه خاردار تلخ

۱۱. دهخدا: گیاهی است شورمزه ، نوعی ادویه

۱۲. دهخدا: نوعی بوی مادران کوهی است

۱۳. دهخدا: بادرنجبویه و جزمازج نیز گویند

۱۴. دهخدا:گیاهی با ساقه میان تهی و برگهای سوراخ دار

۱۵. دهخدا: گیاهی است/ حلیمی: مشهور بیر ادویه

۱۶. دهخدا: گویند تخم سرخس است

۱۷. دهخدا: بندچادر یا بادبان، پی که برسوفار تیر پیچند

بر قره **اوتدی** که کافور شیشه‌سینه قویرلر تا کافور خراب اولماسون bir qara otdır ki kafu şişəsinə qoyarlar ta kafur xarab olmasın: جَاکشو/ خاکشو

سکلیون بر **اوتدر** صرو چیچک sekliyün bir otdur saru çiçək: مارچوبه

یاش **اوت** بولوکندن بر بولک yaş ot bölügündən bir bölük: فرغنده// فرغند[1]

اوتاغ// اطاق otaq: کمرا[2]

اوتاغن خاتونی otağın xatunı:خریده[3]

اوتورمق// اُوترمق// اُترمق//اتورمق oturmaq: نشاندن/ نشستن/ نشست[4]

اوترق oturaq: نشیمن

اوتورش oturuş: نِشینش

اوتورمش oturmuş: نشسته

اوترجق دوشک oturacaq döşək: پستر

اوتوراجق یصدق oturacaq yasdıq:بالش نشینی

اوتوراجق ییر oturacaq yer: مرز[5]/مقعد / برنشستی/ نشستگاه/ نشیمن

اوتورمق طورمق oturmaq turmaq: نشست برخاست

اویوندا **اوتورمق** oyunda oturmaq: زخره[6]

اشغه**اتورلمش** aşağa oturulmuş:فرونشسته

یوقارو **اوتُورمق** yuxarı oturmaq: برنشستن

---

۱. دهخدا: گیاه عشقه

۲. دهخدا: اتاقی برای نگهاری چارپایان، چهاردیواری

۳. دهخدا: دوشیزهٔ باشرم و حیا

٤.ک.//م.:فعل بمعنی المصدر و کذا کل مایجی من مثله

۵. دهخدا: مقعد

٦. دهخدا: کسی که مینگرد بازی قمار را

بربرینه یقین **اوتورمَق** bir-birinə yaqın oturmaq: تنکاتنک

کندو **اوتوردوغی** اوی یوکسک اتدرمک kəndü oturduğı evi yüksək etdirmək: شَخص

اوتوز// اُتوز// اوتز otuz: سی

اوتوزده بر otuzda bir: سیوک

اوتوزنجی otuzuncı: سیوم

اوتوز التی otuz altı: سی و شش

اوتوز اوچ otuz üç: سواسه

اوتوز ایکی otuz iki: سیو دو

اوتوز بش otuz üç: سی و پنج

اوتوز درت otuz dört: سی و چار

اوتوز طقوز otuz toqquz: سو نُه

اوتوز یدی otuz yedi: سی و هفت

اوجق ocaq: پرکین[7]

اُوجَق// اُجَق//اوچق ocaq: آتشکده/ آتشدان/ کوره/ کانون/ کِلانه[8]

اوجاق چقوری ocaq çuqurı: کَوآتش

دَمُردن **اوجق** dəmidən ocaq: لکن

کومر **اوجق** kömür ocaq: کانون

اوخ ox: کروکان[9]

اوختار oxtar: کَلاکَر[10]

اوخشامق// اوخشمق// اُخشامق// اُخشَمق// اوغشمق oxşamaq: نوازیدن / نواختن / نُواز/ نواخت/ نوان

---

۷. دیگ بزرگ مسی

۸. دهخدا: کورهٔ آهنگر

۹. دهخدا: رهینه، بیدق

۱۰. دهخدا: هرچه به غذا مزه دهد

اوخشایش oğşayış//oxşayış: نُوازش

کوکل **اُخشایجی** könül oxşayıcı: دلنواز

شول لفظ که چوبانلر انکله کَجِی قغرلر و **اخشرلر** جکن جکن درلر. şol ləfz ki çobanlar anunla keçiyi çağırarlar və oxşarlar. çigin-çigin dirlər: بجبج

اود// اوت od: آذر/ آتش

اود اشلیجک od işləyəcək: بادزن[۱]

اودله اوینایجی odla oynayıcı: آتش‌باز

اود دوترغی od dutruğı: آتش افروز

اوتدن صَرَارمق oddan sararmaq: پرهودن

اوتده صَرَرمق odda sararmaq: پرهودن[۲]

اوده طاپوجی oda tapucı: آفتاب‌بَرست

اوده منسوب oda mənsub: آتشی

اود اویندجی od oynadıcı: آتش باز

اود طپانلر oda tapanlar: فلیوان

اود قُوغی od quğı: خدزه/ آیژ/ اییز/ آیژک[۳]/ ستاره‌چهٔ آتش/ ستارهٔ آتش

اود کوزی od közi: اخکر/ تیره

اوت کومری ot kömüri: ازار

اود کوینکی od köynəgi: بادوژنام[۴]

اود یاقجی od yaqıcı: آتش کون

اود یالوکی od yalını: زبانه/ آتش تاب

قتی **اود** qatı od: تف

اوده طپان کافر oda tapan kafər: کَوُر

اوده طپانلر کشیشی oda tapanlar keşişi: موغ

اوُدَه طپانلر کلیسه‌سی oda tapanlar kilisəsi: آتشکده

اوده طبنن کشیشلر oda tapanar keşişlər: مُغوشک

سونمش **اود** اودنی sönmüş od odunı: اخکر

اوُدوُن// اُودُن// ادن odun: هیزم/ هیمه

اودونجی odunci: هیمه کش

اودونلق odunluq: هیمدان/ هیمستان

اودون بَغی odun bağı: امنه[۵]

اودن پاره odun para: غُرفج

اودون صاتجی odun satıcı: هیمه فروش

اودون یوکی odun yüki: کُنده

اکسی **اودن** egsü odun: اسفده

محکم **اودُن** möhkəm odun: تاغ

سونمش اود **اودنی** sönmüş od odunı: اخکر

اوده oda: کاشانه

اوراق//اوُرَق// اُرَق oraq: داس/داسه/ اسکِدار / دَبوس[۶]

اُوت **اوُرَاَغی** ot orağı: خاجسوک[۷]

کوجک **اوراق** küçük oraq: داسکاله

اوراق ovraq: اوراغ[۸]

اورَق قوشی oraq quşı: زله[۱]

---

۱. دهخدا: همان بادبزن است

۲. دهخدا: زرد رنگ شدن از اثر حرارت

۳. دهخدا: شرارهٔ آتش

۴. دهخدا: بادژنام یا بادژکام سرخی روی باشد

۵. دهخدا: پشته هیزم، توده هیزم

۶. دهخدا: گرز آهنین، چوب دستی

۷. دهخدا: داس آهنی

۸. دهخدا: فاسد و فرسوده، پاره شده

اورتاق// اُرتَق// اوُرتَق ortaq: اَنباز/ برخور

اورتقلر ortaqlar: انبازان

اورتقلق ortaqlıq: انبازی

فایده **اورتاغی** fayda ortağı: همسود

اورته// اُرته orta : صحن/ میان

اورته چاق orta çaq: میانه

اورته یاشلو orta yaşlu: نیم‌جوان/ نیم‌زال

الین **اورتسی** alın ortası: کلال[2]

او **اورته‌سی** əv ortası: پالارخانه/ هباک

باش **اورتاسی** baş ortası: تار/ کلال/ هباک/جزد / بالایی/چُیتر/ چکاد

باشک **اُرتسی** baş ortası : تار/ کلال/ هباک/ چژد/بالایی/چُیتر/ چکاد

چق **اورته** çoq orta: میانکین

کون **اورته** gün orta: هجیر[3]

چری **اورتدسی** çeri ortdası: چَلویز[4]

سرای **اورته‌سی** saray ortası: میان‌سرای

شهر **اورته سی** şəhər ortası: قصبه

طام **اورتاسی** tam ortası: ریختم[5] تژه[6]

قلم **اورتسی** qələm ortası: نال

اورته قیش ایی orta qış ayı: بهمن ماه

اورته یاز آیی orta yaz ayı: مُرداد/آذر

اورته یای آیی orta yay ayı: مردادماه/آبان

اورتاسی قره صارو کل ortası qara sarı gül : خُجسته

یای کونینک کون **اورته‌سی** yay günün gün ortaca: هجیر[7]

اورج چیچکی oruc çiçək: راسو/ شقر[8]

اورُس// اُرُس ors: سندان/خایسک[9] سوهه[10]

اورغان orğan: مرار (بادآورد)[11]

کندر **اورغانی** kəndir orğanı: مراز

کندردن اولان ایپ kəndirdən olan ip: مُرار

اورمان orman: قهستان[12]

اورُوُج// اوُرج oruc: روزه

اورُج دوتجی oruc tutucı: روزه دار

اوزان ozan: خنیاکر

اُوصُرمَق// اُصُرمق osurmaq: تیز/کوز/ اوارزیر

اُوغرِی// اغری oğrı: دزد// دوزد/ رُس

اغریلر آدیدر oğrılar adıdır: شنک و مشنک[13]

اَصلِمِش **اوغری** asılmış oğrı : اوَنک کرفتار

اُوغرلمق// اغرلمق oğurlamaq: دزدیدن

بولدوغین **اوغرلایجی** bulduğun oğurlayıcı: دزدافشار[14]

اوغل// اُغُل oğul : پسر/ پور/ زاد/ فرزند

اوغللر oğullar: فرزندان

اوغل اوغلِ oğul oğulı: فرزند فرزند

---

1. دهخدا: حشره ای سبز شبیه ملخ که غله زار باشد، چزد، جزواسک، زانه حشره
2. دهخدا: تارک سر، میان سر
3. دهخدا: نیمروز ، ظهر
4. سرهنگ
5. دهخدا: بام سقف
6. دهخدا: تیر بزرگی که چوبهای سقف خانه را برآن نهند
7. دهخدا: نیمروز ، ظهر
8. برخی گویند لاله باشد / گلینجیک چیچکی
9. دهخدا: پتک، چکش
10. دهخدا: براده، سونش
11. بورادا چاتما دیکن معنا اولوب اصلی ایپ دئمکیر.
12. دهخدا: مخفف کوهستان، تاراما: جنکل
13. نام دو دزد معروف
14. دهخدا: شریک ومددکار دزد

اوغل اوغلی oğul oğlı: پُسر پسر /نبیره /نواده

اوغل اوقمش oğul oqumuş: بسرخوند

اوغول بالی oğul balı: شهد/شکرشان/ پیره

سلطان **اوغلی** sultan oğlı: شاهزاده

قوجه **اوغلی** ğoca oğlı: پیرزاد

قیز **اوغلی** qız oğlı: نواده

مکرم **اوغل** mükərrəm oğlu: نودره[۱]

ای **اوغل** ay oğul: ای پسر/ جان پذیر

اوغلاق//اغلق//اوغلق oğlaq: بزغاله/ چوپه[۲]

اوغلان// اُغلان// اوغلن oğlan: کودک/ غلام/ پسر / دیدک / مرجان

اوغلانجق oğlancıq: فَرژنک

اوغلانجوقلر oğlancuqlar: بچکان

اوغلانلق oğlanlıq: پسری

اوغلانلو oğlanlu: با بچه

اوغلان آشی oğlan aşı:جاوشیر/شیرخشت

اغلان اَمجی oğlan əmici: شیرخشت

اغلان اُمجی oğlan ümüci: خبیره

اُغلان تختسی oğlan taxtası: سَلم

اوغلان بروسی oğlan burusı: دردزه/ زَه

اوغلان بزی oğlan bezi: رکوک[۳]

اغلان قورقُدُجی oğlan qorqudücı: کُخ[۴]

اوغلان قونقلُغِی oğlan qonaqlığı: زاجسور[۵]

اوغلان یاتاغی oğlan yatağı:پوکان/زهدان

ارکک **اوغلان** erkək oğlan: پسرکَخ

اکیز **اوغلان** ekiz oğlan: پیو

دوشُد **اوغلان** düşüd oğlan : فکانه[۶]

دُشُر **اوغلان** düşür oğlan : فکانه

قرت **اوغلان** qırt oğlan: کنک[۷]

قیزاوغلان qız oğlan: دوشیزه/دخترینه/دخت

محکم **اغلان** möhkəm oğlan: تبنک[۸]

اوغلانجقلر اوینادوغِ جنک oğlancıqlar oynadığı cəng: شش خنج[۹]

اوغلانجقلر آوداجق یمش oğlancıqları avıdacaq yemiş: سکته[۱۰]

اغلنجقلر باشنده چقن باص oğlancıqlar başında çıqan bas: شرینه// شیرینه[۱۱]

اغلنجقلر جکرغی oğlancıqlar çınrağı: کردنای[۱۲]

اوغلنجقلر یوندوغی برداق oğlancığlar yondügi bardaq: خُلشک[۱۳]

اوغلان صفتلو اولمق oğlan sifətlü olmaq: مردآسا شدن کودک

اوغلن طغردن عورت oğlan toğurdan övrət : پیشکاره

---

۱. دهخدا: فرزند عزیز و گرامی

۲. بزغاله نخجوان لهجه سینده

۳ دهخدا: پارچه کهنه ، لته

۴ در ولایت آذربیجان چون خواهند که اطفال را از خوردن طعامی که ایشانرا مضر است منع کنند کویند "کخ است". صحاح الفرس

۵. دهخدا: جشن زایمان و ایام ولادت

۶. دهخدا: بچهٔ نارسیده و ناتمام که از شکم افتد

۷. دهخدا: بیشرم و امرد (مفعوله)

۸. دهخدا: جوان محبوب و بلندبالا و توانا را گویند

۹. دهخدا: گردکانی باشد که درون آنرا خالی کنند به جهت بازی و داخل آنرا با چیز دیگر پر کنند

۱۰. خوراکی محتصر که برای ساکت کردن بچه دهند

۱۱. دهخدا: جوشی که در اندام کودکان بهم رسد

۱۲. دهخدا: هرچیزگردنده که‌نورخود چرخد، میزراق

۱۳. دهخدا: کوزه گلین منقش

اوغلان طوغرکن ترس کلمش oğlan
toğarkən tərsə gəlmiş: پاشکونه
اغلن کوبکن کسن oğlan göbəgin
kəsən: پیشار// پیشیار
ایلده طوغمش **اُغلان** eldə toğmuş
oğlan : روستازاده
کویده طوغمش **اُغلان** köydə toğmuş
oğlan: روستازاده
سود امر **اوغلان** sud əmər oğlan:
شیرخوره
یردَن کوترُلمُش **اُغلان** yerindən
götürülmüş oğlan: برداشته
یوریمکه بشلمش **اُغلان** iməkləməgə
başlamış oğlan: فراخیز آمده
بر چرکن صورت در دوزرلر انکله **اوغلنجقلری** قورقودرلر bir çirkin sürətdir düzərlər
və anunla oğlancığları qorqudarlar: کخ[1]
قوز دکلو یومرو نسنه که **اوغلنجقلر** اوینارلر آکا اوردی درلر qoz dənli yumuru
nəsnə ki oğlancıqlar oynarlar ana
avurdı derlər: شش خنج
مفعوله **اوغلان** دمکدر عرف ماوراالنهر məfulə: تاز[2]
اوق oq : سهمناک
اَوُق// اُق// اوغ oq: آماج/ تیر/رانین/ ناوک[3]
اوقچی oqcı : تیرکر/ نایل

---
۱. دهخدا: موقعی که بخواهند چیزی را کودک نخورد با گفتن این کلمه میترسانند
۲. دهخدا: فرومایه و پست، معشوق فردوسی ده
۳. آلیازمادا بئله بیر ایفاده وار«وفی نسخه لخری اوک»

اوقچوغ oqçuq: تیرکک
اوخلو oqlu: تیردار/ تیردان
اوقلُوق oqluq: تیردان
اوق اَتیجی oq atıcı: تیرانداز
اوق تولُسی oq tovlası: توبره[4]
اوق تولُسی oq tulası: تُول//توله[5]
اق بلکی oq biləgi: ته
اوق دمره نی oq dəmrəni: دَبوس/پیکان
اوق دَوَک oq dəvəgi: دَلوس[6]
اوق قویاجق oq qoyacaq: شکا[7]
اُوق کُزی oq gözi: سوفار[8]
اوق نشانی oq nişanı: بکوک/[9]بَرجاس
اوق یلکی ox yələgi: بر تیر
اَو **اوُقی** əv oqı: نژه// تژه[10]
قوش **اوقی** qovuş oqı: تیرخدنک/ ناوک
تومار **اوق** tumar oq: کروهه[11]
چقرق **اوقی** çıqraq oqı: چرخه تیر[12]
چکره **اوقی** çınra oqı: چرخه تیر
صَبأن **اوقی** saban oqı: هیش[13]
طام **اوقِی** tam oqı: تژه
کَمی **اوُقی** gəmi oqı: تیرکشتی
کمله **اوق** gömələ oqı: کازه

---
۴. دهخدا: کیسه بنددار، خرجین، تاراما: جای تیر
۵. دهخدا: دور شدن تیر
۶. نوک تیز تیر
۷. دهخدا: شغا، تیرکش
۸. دهخدا: بن چوبهٔ تیر که در چله کمان گذاشته شود.
۹. دهخدا: نشانهٔ تیر و هدف
۱۰. دهخدا: چوبی که با آن سقف خانه را پوشانند
۱۱. دهخدا: کمان
۱۲. دهخدا: تناوب ، سیکل ، دور
۱۳. خیش

اوق کبی طوغرو oq kibi toğru: ستیغ[1]

اوزاغه آتلن **اوق** uzağa atılan oq: پرتاب

ایراقه آتَلَن **اوُق** irağa atılan oq: پرتاو

ایکی چاتال تمرنلی **اوق** iki çatal dəmrənli oq: بیله / فیلک[2]

یصی دمرنلو بیوک **اوق** yassı dəmrənlü böyük oq: پیله/ پیلک

اوقلاغو// اوقلاقو// اُقلَغو// اوقلغو//اوقلاقو// اُقلَغُی oqlağu: تیرنان/ غلته/ وردانه/ چوب نان

خطابجی **اوقلاقوسی** xutabçı oqlaqusı: وردانه

اوقومق oqumaq: خوندن//خواندن/نامیدن

اوقتمق oqutmaq: خونانیدن

اقلَمَق oqulamaq: تولیدن[3]

اوقومق و اوفرمک oqumaq və üfürmək: فسون (کردن)

اوغل **اوقمش** oğul oqumuş: بسرخوند

سحر **اوقومق** sihr oqumaq: افسون

اول// او ol: او ف/ آن/ وی

اوکا ana// ona: اورا/ آنرا/ را/ مرو/ ورا/ ویرا / وی/ مرورا

اُولدُر oldur: اوست/ آنَست

اونی// انی onı// ona: اورا

اول اَر ol ər: اَن مرد

او دنیا o dünya : آن جهان

اول قدر ol qədər: چندان/ چندانست

اول کمسه ol kimsə: آنکس

اول کمسه‌لر ol kimsələr: آن کسان

اولکی ol ki: آنکه

اول کشی ol kişi: آنک

اول نسنه ol nəsnə آن چیز/ آنچه

اول وقت ol vaqt: آنکاه

اول وقتده ol vaxtda: درآن‌وقت

اول کونده ol gündə: در ان روز

اول وقت اچنده ol vaxt içində: درآن‌وقت

اولته olta: شص[4] نشبیل[5]

اولمادُق// اولمدق olmaduq: خام/کال

اولمادُق قاون olmaduq qovun: کاله[6]

اولمق// المق olmaq: باشیدن/ بودن/ شدن

اولا که ola ki:فرزد/زرنک/شاید/ بوک[7]

اولدی oldı: شُود

اولسون olsun: باه

اپسم **اولش** əpsəm oluş: تَمزَش

اپسم **اولمق** əpsəm olmaq: تمزدن[8]

اته کبی **المق** ata kibi olmaq: پذرانی

آخر اولمق axır olmaq: انجامیدن

افسون **اولیجی** əfsun olıcı: افسونکر

اویله **اولجی** öylə olıcı: همدم

اچرو **اولمق** içərü olmaq: درشدن

بِیله **اولجی** bilə olıcı: همدم

---

۱ . دهخدا: راست ، بلند، راست ایستاده

۲ . دهخدا: تیری که پیکان آن دوشاخ باشد

۳ . دهخدا: بانگ زدن و به آواز بلند خواندن

۴ . دهخدا: قلاب ماهیگیری

۵ . دهخدا: عموما قلاب ، شست ماهیگیری

۶ . کال قاون

۷ . دهخدا: کاشکی

۸ . دهخدا: خاموش شدن

بُلَشمِش **اُولمَق** bulaşmış olmaq: عُدوب
تُخَمَه **اولمق** tuxma olmaq: خلاشمه[۱]
تمام **اولمق** tamam olmaq: سپری شدن
تنی آله **اولمق** təni ala olmaq: پیسی
جمع **اولمق** cəm olmaq: گرد آمدن
چپار **اُولمَق** çapar olmaq: آبگُراَز[۲]
چپر **اولان** çəpər olan: پرید
حاضر **اولمق** hazir olmaq: آمادن/ آمودن
حاضر **اولن** hazır olan: یاد
حلیم **اولان** həlim olan: بُردبار
دایم **اولوجی** daim olucı: دایم شدن
دَرِک **اولمق** dərin olmaq: شکرفیدن
دنک **اولمق** dəng olmaq: فریختن
دوز **اولمیان** süz olmayan: ناهموار
راحت **اولمق** rahat olmaq: غنود(ن)
طون **اولاجاق** ton olacaq: جامَهَ وار
قرشو **اولمق** qarşı olmaq: پذیره شدن
کاهل **اولمق** kahil olmaq : اندیدن
کَرَک **اولمق** gərək olmaq : بایستن
کوکچک **اولمق** gökcək olmaq: نغزیدن
لایق **اولمق** layiq olmaq: سَزیدن/شاییدن
متغیر **اولمق** mütəğəyyir olmaq: اشفق
محکم **اولمق** möhkəm olmaq: اعتضاد
مسخرلق **المق** məsxərəlıq olmaq: فُغوس
مغرور **اولمش** məğrur olmuş: فنوا[۳]

---

۱. دهخدا: ورم و زخم گلو
۲. غلبه کردن
۳. دهخدا: غرور و فریب

نطاس **اولمش** یر natas olmuş yer: عوسب
هلاک **اولمق** həlak olmaq: تلف/هوش[۴]
یاغلو **اولمق** yağlu olmaq: چربیدن
یکن **اولمق** yinən olmaq: چیره شدن
یورکلو **اولمق** yürəklü olmaq: چیره شدن
یوزسز **اولمق** yüzsüz olmaq: چیره شدن
یوکدن **اولان** yündən olan nəsnə: پشمینه
ایقو ایچرو **اولمق** uyxu içəri olmaq: غنود[۵]
اوغلان صفتلو **اولمق** oğlan sifətlü olmaq: مردآسا شدن کودک
اشدن غافل **اولمق** işdən ğafil olmaq: فَرناس[۶]
بربری اوستنه **اولمق** birbiri üstünə olmaq: برهم شدن
بکلم بکلم **المق** büklən büklən olmaq: چخیدن[۷]
جمع **اولوب** کلمک cəm olub gəlmək: غُنُد[۸]
جست و چلاک **اولمق** cüst və çalak olmaq: چیره شدن
سرای اورتاسنده **اولمق** تراش ایچون saray ortasında olmaq taraş üçün: جَوکس / سرای جو/ درمیان سرای بکشتن برای غارت
شاعرلغه قتی حریص **اولمق** şairlığa qəti həris olmaq: افلاق[۹]

---

۴. پهلوجه
۵. دهخدا: خفتن
۶. دهخدا: غافل ، نادان
۷. .دهخدا: کوشیدن، همهمه شدن
۸. دهخدا: گرد باهم آمده
۹. دهخدا: سخن شگفت و عجیب آوردن شاعر

طاری قتی **اولمق** tarı qatı olmaq: زرساوه

عورت اغر کابنلو **اولماق** övrət ağır kəbinlü olmaq: کدبانو شدن زن

قرش مورش **اولمق** qarış-muruş olmaq: اشفق

قرنی اج **اولن** hənuz qarnı ac olan:ناشتا

قیل قوریجق **اولمق** qıl qıvırcaq olmaq: پشک شدن موی

کوکل بولنمش **اولمق** könli bulanmış olmaq: شوریده شدن مَنش

لقبده بِر**اولمق** ləqəbdə bir olmaq:هم لقب

اولقدن اشغه دونوب سوم **اولان** بوز oluqdan aşağa donub sum olan buz: کلفهشنک[۱]

کشنک حالی دوستلری دلَدوُکی کبی اوُلمق kişinin halı dostları dilədügi kibi olmaq: دوستکای

بر یُمری که کودَدَه عارض **اولور** bir yumrı ki, gövdədə ariz olur: ورغا/ ورغن[۲]

کودده **اولان** یمرجق gövdədə olan yumurcuq: تُندی

هواسی صوق **اولان** شهر havası sovuq olan şəhər: سرده سیر

یمرده رفودن **اَولمق** yumurdan rəfüdən olmaq: کواژه کردن

اوُلُوق//اولق//اُلوق//اُلُق oluq: ناودان/ ناوه/ ناو

۱. دهخدا: یخ مخروطی زیر ناودان

۲. دهخدا: آماس بی درد، دمل

اولقدن اشغه دونوب سوم اولان بوز oluqdan aşağa donub som olan buz:کلفهشنک[۳]

اُومق ovmaq: مالیدن ، (نوازش کردن)

اوش ovuş: مالِش

اوُلمش ovulmuş: مالیده

اُومق ovmaq: فرسودن

اوُلمش ovulmuş: فرسوده

اووق ovuq: ریزه / براده/ خُرده

اوق التون ovuq altun: زرریزه

اووق اتمک ovuq ətmək: کرمه

اوق تولُسی oq tulası: تُول// توله[۴]

اووق دوکلمش ovuq dökülmüş: ریزه

التون **اووغی** altun ovuğı: زرریزه

بَرْمَقْجَه **اوق** barmaqca ovuq: تات

اوق لرین دتمق انکیچون ovuqların dutmaq anunçun: شبست[۵]

اووق اوت اوزرنده کی اوت ovuq ot üzrəindəki ot: ورتاج[۶]

اووق بغرساق که طغرلمش اوله و صوجق اوله ovuq bağırsaq ki toğrulmuş ola və sucuq ola: جهودانه

اوموز// اُموز omuz: دوش/ لاشه

قفتانک **اوموزینه** دیکلن بز qaftanın omuzuna dikilən bez: طِراز[۷]

۳. دهخدا: یخ مخروطی زیر ناودان، قندیل یخی

۴. دهخدا: براده، توبال

۵. دهخدا: چیزی را گویند که بر طبع گران آید/ لبها را گرفتن نشان ناپسند بودن است

۶. دهخدا: پنیرک

۷. دهخدا: نگارگر جامه

قفتان **اموزینه** طلابلر اتدکلری qaftan omuzuna talabılar etdiklәri: طِراز

اون on: ده

اوننجی onuncı: دهم

اونده بر onda bir: ده یک

اون آلتی on altı: شانزده

اون اوچ on üç: سیزده

اُون ایکی on iki: دوانزده

اون ایکی بیک on iki bin: دوانزده هزار

اون بر on bir: یازده

اون برنجی on birinci: یازدهم

اون بیش on beş: بانزده

اون بیک Pәhlәvicә on bin: پَیور پهلوی/ ده هزار/ سِیوَر[۱]

اون دُورت on dört: چهارده

اون سکز on sәkiz: هجده

اون سکز بیک on sәkkiz bin: هجده هزار

اون طرتجی on törtünci: چار(ده)م

اون طقوز on toqquz: نوازده

اون یدی on yedi: هفت‌ده

اون یدی بیک on yeddi bin: هفت‌ده هزار

اون یوز on yüz: ده صد

اوناکی بیک آدم on iki bin addım: فرسنک

اون التی بیک on altı bin: شانزده هزار

اونورغا// اوکورغه/اوکرغه//اکُرقَه/اوکُرقَه onurğa: پشت مهره/ پشمازو/ مُهره

اوکورغه ایلکی onurga iligi: مازه[۲]

بیون **اونورغاسی** boyun onurğası: مهره کردن

اوکورغلو طام اورته‌سی önürğalü tam ortası: خرپشته[۳]

اویانمق// اوینمق// اینمق oyanmaq: بازیدن/ باختن

اویانیق//اویانق//اوُینُق oyanıq: بیدار/ آکاه

اویانقلق oyanıqlıq: بیداری

اویتمق oyatmaq: خَدَر[۴]

اوُیُق// اُُیق oyuq: تندیسه

بوستان **اویغی** bostan oyuğı: محنار[۵]

جانور قوقوراجق **اُُیق** canavar qorqudacaq oyuq: داهول[۶]

اویلق// اُیلُق oylaq: ران/ سرین/ مرز[۷]

اوُیْمَق// اُیمق oymaq: سُفتن[۸]

اچی **اویولمش** içi oyulmuş: ناو[۹]

اغاج **اوُیْمَق** ağac oymaq: یاریدن

اوینامق//اوینمق//اینمق oynamaq: بازیدن

اوینتمق oynatmaq: بازانیدن

اویناش oynaş: مول

اُویون oyun: بازیچه/ لعبه/ بازی/ سدره

اویونجق oyuncaq: بازیچه

اوینجِی oyuncı: بازیکر/ پای‌کوب

---

۱. در صحاح عجم لغت را پهلوی دانسته است.

۲. دهخدا: ستون فقرات، تیرۀ پشت

۳. دهخدا: طاق، ایوان، خیمه

۴. دهخدا: بخواب رفتن عضو بدن

۵. دهخدا: تندیسه، مترسک

۶. دهخدا: مترسک

۷. دهخدا: نشستگاه و مقعد

۸. دهخدا: سوراخ کردن، ساییدن

۹. دهخدا: هرچیز دراز میان تهی

اویُنجِی oynayıcı: لعبت باز

اویوندا اوتورمق oyunda oturmaq:زخره[1]

اوین یری oyun yeri: هنکامه

اودله **اوینایجی** odla oynayıcı: آتش‌باز

اود **اویندجی** od oynadıcı: آتش باز

ایپده **اوینیجی** ipdə oynayıcı: رسن باز

تاس **اویناديجی** tas oynadıcı: تاس باز

حقه‌باز **اویونی** hoqabaz oyunı: منجک

دُور دوت **اوینی** dur tut oyunı: خیزکیر

شطرنج **اوینیِ** şətrənc oyunı: شطرنج باز

شیشه **اوینَدجی** şişə oynadıcı:شیشه‌باز

صرمانا **اویونی** sarımana oyunı: مزیده[2]

صرنجق **اوینی** sıyrıncaq oyunı: چپچله[3]

صورت **اوینَدجی** sürət oynadıcı: صورتباز

طُقُرچین **اوینی** toqurçın oyunı: سیدره[4]

قلیج **اویناديجی** qılıc oynadıcı: شمشیرباز

قلج **اوینَیجی** qılıc oynayıcı: شمشیرباز

قوش **اوینی** quş oyunı: مسته[5]

کج **اوینجی** geç oyuncı: دیرباز

مجوسیلر **اوینی** məcusilər oyunı: دستبند[6]

یورک **اوینمق** yürək oynamaq: زیخ[7]

---

[1]. دهخدا: کسی که مینگرد بازی قمار را

[2]. دهخدا: بازی باشد که آنرا مزاد و خربنده گویند و بازی خیزبگیر را نیز گویند.

[3]. دهخدا: سرخوردن روی یخ

[4]. دهخدا: نوعی بازی

[5]. دهخدا: طعمهٔ پرندگان شکاری

[6]. دهخدا: بازی است مجوس را که دست یکدیگر را گرفته به دور هم میچرخند همچون رقصیدن

[7]. دهخدا: طپش قلبی که از شعف‌وترس عارض شود

اوزون اشک **اوینی** uzun eşşək oyunu: خرسک

بر **ایون** bir oyun: نرد

بر **اویون** آدیدر bir oyun adı: کوهاموی[8]

بر نوعه **اویون** bir növ oyun: چنانه

کوز اغرتمه اوینی göz ağartma oyunı: سکندر[9]

کوکرچین اوندیجی gökərçin oynadıcı: کبوترباز

رقص اوررکن کوتین **اوینمق** rəqs urarkən götün oynamaq: کچول

اویونجک کی طاش اترلر دخی بعضی بعضنه ینه oyuncıq ki taş atarlar daxı bəzi bəzinə yenə: خرِسنک

اوزون اشک دیرلر بر **ایون** اوغلنجقلره مخصوصدر uzun eşşək oyun: خرسک

اول **اویونکه** اغلنجقلر طپراق یغب ایچنده نسنه کزلرلر قسمتنده هرکمه چقرسه غالب اولور ol oyun ki, oğlancıqlar topraq yiğib içində nəsnə kizlərlər qismətində hər kimə çıxsa ğalib olur: خاک نمک

او- U

استاد// اوسته usta: استاذ// ف

---

[8]. دهخدا: بازی که مویی را در گل پنهان کنند و بعد هرکه یابد برنده است، به عربی بقیری خوانند

[9]. دهخدا: نوعی بازی که کف دستها را در زمین نهاده و پاها را بلند کرده راه روند

استاد لفظنک رباسیدر ustad ləfzin

rəbasidir: بیستار

اوسته‌کر ustakar: ماهِر/ بیشه‌کر/ پیشه‌ور

اُستُنج ustunc: اِسبیداج[1]

اشخون uşxun: ریباس/ ریواج[2]

اُغرق uğraq: بنه[3]

الو ulu: بالوش[4]

اوتانمق//اُتَنمَق// اوتَنمَق utanmaq: شرمیدن/ تشویر/ دَهشت

اوتانب utanıb: فغواره[5]

اوتانجی utancı: خجل

اوتانق utanıq: شرمکین

اوتانماقلق utanmaqlıq: تشویری

اوتانامق‌لق utanmamaqlıq: بی‌شرمی

اوتانمز utanmaz: بی باک

اوتمَه// اُتَمه utma: پیش‌خوره / بیشخور[6]

اوتمه بغدای utma buğda: بیش‌خورد

اوج[7] uc: (نوک،سر)

ارشی **اُجی** arşı ucı: واریج[8]

سوکو **اوجی** süngü ucı: نوک نیزه

صُک **اوجی** son ucı: سرانجام

علم **اوجی** ələm ucı: مَطری

قلم **اوجی** qələm ucı: نوک (قلم)

قَنَت **اوُجی** qanat ucı: شهپر

میخ **اوُجِی** mıx ucı: بوری// پوری[9]

نشتر **اوجی** nəştər ucı: یشک

اوجی یصّی تمرن ucı yassı təmrən: پیکان سرپهن

اوج دمرلو اغاج ucı dəmirlü ağac: لت[10]

طاغ **اوجی** انجه‌سی tağ ucı incəsi: تیغ

برمق **اوجیله** کتمک barmaq ucilə gədmək: بشکلیدن

اغج دال که **اوجن** کسلر ağac dalı ki ucun kəsələr: خُشُود[11]

دیواردن ارتق درکک **اوجی** divardan artıq dirəgin ucı: بلوازه

دیواردن چقن اغج **اوجی** divardan çıqan ağacın ucı: بلوازه

بر **اوج** دمرلو اغاجه دخی درلر bir ucı dəmirlü ağaca dəxi dirlər: لت[12]

سکو دمرنی **اوجی** اکی دللو اولا süngü dəmrəni ucı iki dilli ola: ناجخ

سُکو دموری که **اوجِی** ایکی چتال اول süngü dəmiri ki ucı iki çatal ola: ناجخ[13]

آنج یعنی **اوج دمیرلو** بر اغجدر آنکله تمرجیلر کوزچیلر کوز چکرلر کوزلق قویرلر anc yanı uci dəmirlü bir ağacdır

---

[1] . دهخدا: سفید آب

[2] . دهخدا: رستنی که ریباس و ریواس نیز گویند. به ترکی (اوشغون) عثمانیده یوخ

[3] . دهخدا: منزلگاه، مکان، آشیانه

[4] . دهخدا: کافور مغشوشی، بت ، شپش، چیزچرکین

[5] . دهخدا:کسیکه از غایت تکبر و اندوه ساکت باشد

[6] . دهخدا: شکمباره، بسیار خوار

[7] . لوغتده بو سؤز مستقل بیر واحید کمی یوخدور

[8]. دهخدا: شاخه درخت رز، چوبندی که تاک انگور بر روی آن اندازند و عرب آنرا عریش گوید

[9] . دهخدا: نوک هر چیز، نوک ناخن

[10] . دهخدا: عمود ، گرز

[11] دهخدا: شاخی باشد که بپیرایند

[12] . دهخدا: گرز (چوبی با نوک آهنی)

[13] .دهخدا: نیزهٔ دوشاخه، پیکان دوشاخه، تبرزین

anınla dəmirçılər küzəçilər köz çəkərlər közliq qoyarlar: آکَج[۱]

اوجوز// اُوجُز ucuz: اَرزآن/ شایکینه/ کران

اوجزلق ucuzluq: ارزانی

اوجق// **اچوک** uçuq: کُور/ مغاک[۲]

اوُجَه//اُجه uca: آلست/ کونسته/ سرین/ آلُر / برواش/ سِنج[۳]

سَمِزُک **اوجَاسی** səmizün ucası:آلَسْت[۴]

اوجه uca: دمان[۵]

اوجه//یوجا//یوجَه//یُجَه yücə: بُرز/والا/فِراز/ بوغ /اَفراز/افراشته/کیهال/آمروغ/بلند/اَوج/ بالایی

یوجلمک yücəlmək: افراشتن/ افراختن

یوجلتمک yücəltmək: افراشتن/افراختن

یوجه‌رک yücərək: برتر

یوجه‌لک yucalıq: افرنک/برتری/بُرز/آرَنج

یوجلمش yucalmış: افراخته/ آوراسته

یُوجَه اَو yuca ev: رواق

یوجه طاق uca taq: ایوان

یجه کوشک yuca köşk: آشکوی

یوجه یر yuca yer: ربوه

باشی **یوجه** başı yuca: سرافزار

یوجه صفه که درک اوستنده اوله uca sofa ki dirək üstündə olur: ستاوند[۶]

[۱]. دهخدا:قلاب آهنین که سقایان و فقاعیان بدان یخ در یخدان افکنند، چنگگ یخ گیر

[۲]. دهخدا: جای گود، گودال

[۳]. دهخدا: شنج باشد به معنی سرین، کفل

[۴]. دهخدا: کون فربه، کفل، سرین

[۵]. دهخدا:در گاتهای زرتشت به معنی خانه،غضبناک

[۶]. دهخدا: رواق ، ایوان، بالاخانه

اولُ **یوجه** دیوار که برنسنه اوکنه چکرلر ol yuca divar ki bir nəsnə önünə çəkərlər: تَرا

یاز او که جق **اوجده** اوله yazı evi ki çoq ucada ola: باد رد

اُوُچُق// اُچُق// اُجَق uçuq: آنجوغ/ پریزفت[۷]/ کُردند

اوچُق طوتمق uçuq tutmaq: پریزفت شدن

اوچق طتمش uçuq tutmaq:: پریزفت

اوچق طوتمش کشی uçuq tutmaq: پَریژفت

طوطاقده **اوچق** totaqda uçuq: تبخاله

اغزده چقن **اوجق** ağızda çıqan uçuq: انجوغ

استمه صوکنده طوطاقده **اوچق** چخماق isitmə sonunda totaqda uçaq çıxmaq:تبخاله

اوچق که اغزده چقر uçaq ki, ağıda çıqar: تپخال

اغزده چقن **اوجق** ağızda çıqan uçuq: کُردَند

اغزده اولن **اوچق** ağızda olan uçuq: ریش دهن

اوچقور uçqur: فُنج[۸]

اوچماق// اُچماَق// اوجماق// اُچمَق// اوجمق uçmaq: مینو/ بَهشت/ خلد/ قاز

اوچماقلق uçmaqlıq: بهشتی

اوچماق// اُچمَق// اوُچمق uçmaq: پریدن/ پرواز

[۷]. دهخدا: یوخ// تارما: صاری خسته لیگی

[۸]. دهخدا: باد خایه ، فتق، گوشت زاید در فرج زن

اُوچُورمَق uçurmaq: پرانیدن

اوچرلر uçarlar: پُرند

اوچوجی uçucı: پَران

اوچوجی قوش uçucı quş: طیفور

اوُد ud: شرم

اودسُز udsuz: بی شرم

اودسزلک udsuzlük: بی شرمی

اوُدلوُ udlu: شرمکین/ شرمسار

اوُدلوُ کشی udlu kişi: شرمکین

اوُر ur: لوک[۱]

اور ur: غُدد/ بوذ/ دامغول[۲]

بدنده جقان **اُور** bədəndə çıqan ur:جخش[۳]

اورَه uvra: واردن[۴]

اوراراجق uvraracıq: واردان

اوردی urdı: شش‌خنج

قوز دکلو یومرو نسنه که اوغلنجقلر اوینارلر آکا **اوردی** درلر goz dənlü nəsnə ki oğlancıqlar oynarlar , ana urdı derlər: شش خنج[۵]

اُورُز// اُرُز// اُروز[۶] uruz: خانمان[۷]

اورشات uruşat: برالکند[۸]

اُورماق// اُورمق// ورمق// ارمق urmaq: زدن

اورمشدور urmuşdur: زد است

۱ . دهخدا: عشقه ، ناتوان ، عاجز
۲ . دهخدا: غده بی درد
۳ . دهخدا:جخج، گواتر
٤ . دهخدا: وردنه ، به معنی قابله نیز باشد
٥ . دهخدا: گردکانی باشد که درون آنرا خالی کنند و برای بازی با چیز دیگر پر کنند.
٦ . uruz سؤزو ruzi سؤزون آغیز *فورماسیدیر.*
٧ . دهخدا: خانه ، اسباب خانه و منزل مقام
٨ . اورشات رشوت سؤزون آغیز فورماسیدیر

ال **اوره‌جک** əl uracaq: دستکاه// دستکه

بوز **اُورمق** buz vurmaq:زنخ/زِلخ/چَپچله[۹]

سجی **اورمش** sucı urmuş: می زده

صایقل **اوروجی** sayqıl urucı: افروزنده[۱۰]

طعنه **اورماق** tənə urmaq: کُوازه//کواز

قُلَق **اُورمَق** qulaq urmaq: نیوش/ نیوشه

لاف **اورجی** laf urucı: کُندآور[۱۱]

یول اوریجی yol urıcı: راهزن

اولکه اتدوغن **ارمیه** ol ki attuğın urmaya: حکم انداز[۱۲]

رقص **اوررکن** کوتین اوینمق rəqs ururkən götün oynamaq: کچول

یوز اته **اورلن** اوین yavuz ata vurulan uyan: مَخ[۱۳]

اوری // ارو uru: (سراپا)

اورو طورمق uru turmaq: ورخاستن/ خاستن/ برخاستن

اورو بلچقِ uru palçığı: آژند[۱۴]

اوزاق uzaq: دُر (دور)

اوزاغجه uzaqca: دُروار

اوزاغه اَتلن اوق uzağa atılan oq:پرتاب

یول **ازقلق** yol uzaqlıqı: مسافت

اوزلاییجی uzlayıcı: هوسناک

اُوزَمَق uzamaq: بالیدن[۱]

۹ . دهخدا: زمین لغزنده و مرطوب و پرگل و لای
۱۰ . دهخدا: درخشنده، درخشان کننده(زنگ زدودن)
۱۱ . دهخدا: جکیم و دانا باشد
۱۲ . دهخدا: تیرانداز که تیر او خطا نکند
۱۳ . دهخدا: دهنه ، لگام
۱٤ دهخدا: ملاط

اوزَتمُق uzatmaq: پالاییدن[۲]

اُوزَانمَق uzanmaq: (دراز شدن)

اوزن uzan: بال (صیغه امر-درازشو)

اوزادوسنه uzadusına: (درازنای)

اوزادوسنه یارلمش uzadusına yarılmış: سَغ[۳]

چارداق که ستونلری دخی **اوزنلمش** çardaq ki sutünlarl daxı uzanılmış: بام ستون

بر اوتدر که بربرنه طولاشور **اوزانور** bir otdur ki,birbirinə dolaşır uzanır:کشتبرکشت

اوزون uzun: دِراز/درکاه/دیرباز/کرنای/ بال[۴]

اوزونجه uzunca: درازینه

اوُزوُنلِک uzunluk: درازنای

اوزون چبق uzun çubuq: خیزران

اوزون کیجه uzun gecə: شب یلدا

اوزن صاج uzun saç: تنفه

اوزُن صوقق uzun soqaq: برزن

اوزون اشک اوینی uzun eşşək oyunu: خرسک

اوزون اشک دیرلر بر ایون اوغلنجقلره مخصوصدر uzun eşşək dirlər bir oyun oğlancıqlara məxsusdur: خرسک

اوزون اَیقلو اوَز uzunayaqlu üvəz: سارخک[۵]

قنادن اوزون توکلری qanadın uzun tüglәri: شاه بال

قنادک **اوزن** توکی qanadın uzun tügi: شهباز

قندک **اوزون** یلکی qanadın üzün yәlәgi: شاهپر

اوستره ustura: نیشتر

صروجه **اوستره** saruca ustura: ستوره

اوشاق//اوُشَق uşaq : ریز/ مُرد

اوشَجُق قورتچوغزلر uşacıq qurtcuğazlar: خواستران[۶]

اوشق بلیق uşaq balıq: ماهی خرد

اوشق طغرنمش نسنه uşaq toğranmış nәsnә: فُسوس

اُشَغ تَرس کلمک uşağı tәrsә gәlmәk: باشونه[۷]

اُشَغ یتاغی uşağ yatağı: زهدان

اُوص// اُص//اوس us: هنک/ هوش

اُصلوق usluq: فطنت

اوصلو uslu: خردمند/ بَخرَد/ فرزانه/فرهمند / بسابان/ فرهمین/ هوشنک/هوشمند/سودمند

اصلو بازرکان uslu bazirgan: برومند

اصلو کشی uslu kişi: برومند

اوصی کتمش usı getmiş: باذرام/ هوش رفته/ مدهوش

اوصول// اُصُول usul: کَره/ هندام

---

۱. دهخدا: قد کشیدن، دراز شدن گیاه، دورکردن
۲. دهخدا: تناور شدن، بزرگ شدن/ طولانی شدن
۳. دهخدا: پوشش و سقف خانه و گنبد
۴. تاراما: بوی بوصون
۵. دهخدا: پُشه

۶. دهخدا: کرمهای کوچک
۷. دهخدا: واژگونه//باشگونه

اصولسز usulsuz: کُنکَر

اُوصَنمق//اُصَنمَق usanmaq: فرسودن/ نُواز[۱]

اوطَق utaq: غُنوز[۲]

اوغ uğ: پرچم[۳]

اوغری uğrı: شکار باز

اوغنمق uğunmaq: غش (کردن)

اوغور uğur: ره

اوغورسز uğursuz: لَوَس[۴]

بر **اوغوردن** bir oğurda: یکره

اوقه//وقه// اوقیه uqaya//uqa: تُخت[۵]/ناطل[۶]

ایکی **وقیه** iki vəqyə: ناطل// نیطل

اولاشدورِ ulaşdurı: سرمد[۷]

اولاق//اولق//اُلق ulaq: دُواسپه

چپار **اولاق** çapar ulaq: آبکُراَ[۸]

اولدوز ⇐ یلدوز yulduz

اولَلمَق ulalamaq: ناریدن[۹]

اولو// اُلوُ// اوُلی ulu: بهر/ بزرک/ نجد/ کرام/ کرامی/خذاوند/خدایکان/سرفِراز/ والا/ کَو/ کذیور /شکرف /ستنبه/سرور/ کتخدا/ مه/ ناموارہ / سالار/ ورتاج

اولولنماق ululanmaq: کُبر

اولورَق uluraq: مهتر

اولولار ulular: بزرکان/ مهتران/ انکشته

اولولق ululuq: افرنک/ مُنش/ شکوه / بزرکی/ شاه داره/شانه روزی/سَری

اولو اصللو ulu əsillü: بزرک مایه

اولو بک ulu bəg: خدایکاه/ کیو

اولو پادشاهلق ulu padşahlıq: طمطراق

اولو حکیم ulu həkim: رَد

اولو چادر ulu çadır: سراپرده

اولو چکج ulu çəkic: خایسک

اولو خاتون ulu xatun:کدبانو/تیرُم/خِدیش

اولو خواجه ulu xacə: نژد[۱۰]

الوزاده uluzadə: نوده

اولو شهر ulu şəhər: شهرستان

اولو صغر ulu sığır: سِدره

اولو صنمه ulu sanma: درکاه

اولو غم ulu ğəm: آدرنک

اولو قبیله ulu qəbilə: دودمان

اولو قوجه ulu qoca: پیر زال

اولو کوترمک ulu götürmək: زَله[۱۱]

اولو یول ulu yol: شاهراه

زیاده **اولولق** ziyadə ululuq: بزرکواری

کمچیلرک **اُلوسی** gəmicilərin ulusı: ناخداه

اولوقنده uluqında: درکون[۱۲]

اولوماق//اولومق//اولُمق ulamaq: زنج/ زنویدن[۱]

---

۱. دهخدا: (قدیمی) دلجویی
۲. دهخدا: غافل و سست، بیکار و بی شغل
۳. دهخدا: زبانه آتش
۴. دهخدا: بیمزه ، تملق، چرب زبانی
۵. دهخدا: ششصد درهم
۶. دهخدا: هفت مثقال معادل چهل درهم، پیمانه خمر
۷. دهخدا: پیوسته
۸. به مغولی اسب است
۹. دهخدا: نالیدن
۱۰. دهخدا: استاد، مرد بزرگ
۱۱. دهخدا: غم و اندو که به ذات کسی برسد
۱۲. دهخدا: ترک بند، تسمه زین

ارتیه‌دک **اولییان** ertəyədək ulayan: شب کیر[2]

ایتنک **اولوماسی** itin ulaması: زنویه

اولَاشمق// اولشمق ulaşmaq: پیوستن

اولَشُق ulaşuq : پیوند

اوُماج umac: لاکچه[3]/ زروره[4]

اوممق//اومق//امق ummaq: آونیدن/ اوند

اومدورمق umdurmaq: نویذ

اومُوجی umucı: امیذوار/ خبیره[5]

اومود umut: بُدُوش// پُدوس/ اُمیّد// ف

اومیدسوز ümitsiz: نومید

امید طوتمق ümid dutmaq: بینند

اومدی umdı: انوه

اومولو umulu: وار[6]

اغلان **اُمجی** oğlan umucı: خبیره

مراد **اوممق** murad ummaq: کام

نه **اومونلو** nə umanlu: خُنک[7]

اون un : آَرده// آَرد

اونلق unluq: تنیسه/ تژده[8]

اون آشی un aşı: آردینه

اون اوکتمک un ünətmək: انبیس[9]

اون چُوالی un çuvalı: کَوَندَه

اون صاتجی un satıcı: دقاق[10]

اون یوغوروجی un yoğurucı: سریشته کُن[11]

اون یوالغی un yuvalağı: کَندَه خمیر

اتمکلک **اون** ətməklik un: پزیره/ آَرد

سویلن بغدای **اون** قلبری soyulan buğday un qalbırı: تبیره

انله و کندانه ایله و قوز ایچیله و یمرده ایله اولان unla və kəndanə ilə və qoz içi ilə və yumurda ilə olan təam طعام: تفشله[12]

اونتمق/اُنَتمَق unutmaq: فراموش کردن/ فراموش

اونتمقلق unutmaqlıq: فراموشی

اونودولمش unudulmuş: فراموش

اوواق// اواق// اوق ovuq: ریزه/ خرد

اواجق uvacıq: خرد (خرد)، ریزه (ریزه)

اوواغراق uvaqraq: ریزه‌ناک

اُوَجق قوردجغزلر uvacıq qurtcuğazlar: خواستران

اواجق طولو uvacıq dolu: تکرک

اوواجق کلته uvacaq kəltə: سوسمار

اووق اُوردَک uvaq ördək: کودره[13]

اووَق انجو uvaq incu: بُسد[14]

اُوَق دَوَک uvaq dəvək: دَلوس[15]/ بیرژی[16]

---

[1]. دهخدا: آوازکردن سگ و گرگ

[2]. آنکه تا سحر نخوابد

[3]. دهخدا: آشی است معروف، لخشک، تتماج

[4]. آش

[5]. دهخدا: سنجیده، ساخته پرداخته

[6]. دهخدا: رسم و عادت

[7]. دهخدا: خوشایند ، مطبوع

[8]. دهخدا: اجرت راست کردن آسیا

[9]. دهخدا: خرمن غلّه پاک کرده

[10]. دهخدا: آرد فروش

[11]. دهخدا: تخمیره کن

[12] دهخدا: قلیه‌ای باشد که از گوشت و تخم مرغ و زردک و عسل پزند و گشنیز و گندنا در آن کنند

[13]. بورادا فونتیک حادیثه گورونور

[14]. دهخدا: مرجان را گویند

[15]. سطل کوچک ، دلو کوچک

[16]. دهخدا: خرده فروشی (اوق تفک ساتان)

اوواق کول uvaq göl: کُلابه

التون **اوەاغی** altun uvağı: ساو

ایکه **اوواغی** inə uvağı: سوهَه[۱]

بر نوع **اووق** منتر bir növ uvaq mantar:کشخ

اوواق نسنه صاتجی uvaq nəsnə satıcı:

خرده فروش

بر نوع **اواجق** بالق bir növ uvacıq balıq

طریخ[۲]

اَوَق یَغمور که سَکوت آغج ازور یغر

uvaq yağmur: سِرخِشت

بر کوک رنکلو کلدرکه کنارنده قرجه نقطه

لری وار و **اواجق** برکللر وار bir gök

rənglü güldür ki kənarında qaraca

nuqtaları var və uvacıq bərgləri:

پیلکوش

اویانمق//اُیانمق//اوینمق//اینمق uyanmaq:آکاهیدن

اوینَق uyanıq: نونیذ[۳]

اویارمق// اُویَرمق// ایَرمق uyarmaq: آکاهانیدن

اُویان// اویُن// اُیَن// اُیان uyan: لکام/ لغام

اُویان اغزلِغِی uyan ağızlığı: دهنۀ لکام

طمق اویان tamaq uyan: مَخ[۴]

یوز اته اورلن **اوین** yavuz ata vurulan

uyan: مَخ

اویاندی// اویوندو// اویُندو uyundı: طُفیلی

اویلمق uyalmaq: یارستن[۵]

اویُولمِش کمسنه uyulmuş: پیشوا

اویوز//اُیُوز//اویُز// ایُز uyuz: کَر/خرکَر/ کَرکَر

/ کرکین/ کرکاه

اویوزلو uyuzlu: کرکین[۶]

اُویُوزلُق uyuzluq: کِریب[۷]

ایوز باش uyuz baş: خوره

یبوستدن **اویوز** uyuz yübüsətdən:

خشک رنده[۸]

اویوشمق uyuşmaq: (بسته شدن)

اویوشمش uyuşmuş: بسته

اویوشمش قان uyuşmuş qan: خوره‌بسته

کوده **اویشمق** gövdə uyuşmaq: آغشتن

اویومق// اویمق// ایومق// اُیمق uyumaq :

خوابیدن / خسبیدن/ خفتن/ غنود

اویتمق uyutmaq: خسبانیدن/ خوابانیدن

اویخو uyxu: خواب / رُقاد[۹]

اویخوسزلق uyxusuzluq: بیداری

اویور uyur: خفته

ایوغن uyuğan: خواب کزار

اویومش uyumuş: خفته/ پیشه

اویومشدور uyumuşdur: خفته است

اویویجق uyuyıcaq: خسبنده

اویخو اوتی uyxu otı: ارشک

اویور کشی uyur kişi: وسنان[۱۰]

---

۱. دهخدا: براده ، سونش
۲. دهخدا:ماهیسیت خرد که نمکسود کنند،ساردین
۳. دهخدا: مژدگانی، خبردار، بشارت،نوخاسته
۴. دهخدا: دهنه، لگام
۵. دهخدا: جرات کردن، از عهده برآمدن
۶. دهخدا: ویژگی حیوان مبتلا به کچلی
۷. دهخدا: معرب جریب است یعنی جرب و گری
۸. دهخدا: خارش خشک، چرب خشک
۹. دهخدا: خواب شب
۱۰. دهخدا: غنوده و خوابناک

اویقولو کوز uyqulu göz: خواب آلود

اویخو دوشکی uyxu döşəgi: خابجامه

اویخو یری uyxu yeri: خابگاه

ایلک **اویوخو** ilk uyux: سَرخواب

خوش **اویقو** xoş uyqu: شادخواب

ایقو ایچرو اولمق uyxu içəri olmaq: غنود

اویخوده خورلمق uyxuda xorlamaq: بخستن

اویخوده خورلدمق uyxuda xoruldamaq: بَخسب بونیک// بخُسب پویانک

ایخوده کوریلن صورت uyquda görülən sürət: خیال

اغرلق **ایقوده** بَصَر ağırlıq uyquda basar: کابوس/ نیدل

اَرقه‌سی اوزرینه **اویومش** arqası üzərinə uyumuş: ستان

اَرقه‌سی اوستنه **اویومش** arqası üstünə uyumuş: ستان

اورسپی uruspi: قحبه

Ö - او

ادک// **آدک** ödək: وی/نیوش// نیوشه[1]

اوپمک// اُپمک// اوبمک öpmək: بوسیدن/ چکچاک/ بوس/ بوسه

اوپوش öpüş: بوسه/ بوسِش

[1]. دهخدا: با ترس و لرز(استراق سمع کردن)

اوپمک اوازه‌سی öpmək avazəsi: چکچاکه بوسه

آوازه که **اُپمکدن** حاصل اولور ol avazə ki, öpməkdən hasil olur: چکچاک

اوتمک ötmək: (رد شدن، حرکت کردن)

اوتدرمک ötdürmək: زَبکر[2]

اوتکن ötəgən: بانکش[3]

اوج **اوتی** üç ötəyi: قَمار[4]

اغزین **اوتدرمک** ağzın ötdürmək: زَبکر[5]

دونله **اوتن** چکرکه dünlə ötən çəkirgə: سیسری[6]

اُوتُرک// اتَرک ötürük: ریق[7]

اوتردیک// بر طُرفه اوتَوردیک bir tərəfə ötəridək: زاستر[8]

اوتوری// اُوتری// اتری// اوترو// اوتور ötüri: رون[9] بهر

اندن اوتوری andan ötri: از بهر چه

بندن اوتوری bəndən ötri: بهرمن/ازبهرمن

سنک اوستندن اوتوری sənin üstündən ötri: ازآن تو

اوته‌کی//اوتکی//اوتاکی//اتاکی ötəki: پریر[10]

اوته‌کی کیجه ötəki gecə: پرندون/پرندوش

[2]. دهخدا: خالی کردن باد دهان با ضربه یعنی آپوق

[3]. تاراما: چوخ سس چیخاران

[4]. دهخدا: می و قمار و لواط (سه امام)

[5]. دهخدا: دهان پرباد کردن

[6]. کرمک گندم خوار ، سیسرک

[7]. دهخدا: اسهال

[8]. دهخدا: آن طرفتر ، زانسوتر

[9]. دهخدا: سبب، باعث، برای

[10]. دهخدا: پیش، قبل ، روز قبل

اوتکی کون ötəki gün: پریره/ پرپرینه

اوتکی ییل ötəki yil: پریرسال

اوتکی یلق ötəki yıllıq: پریرسالینه

اوتلوکن// اوتلکن// ادلکَن// اُتلکن ötlügən:
چرد//جرد/ سارج[1]

چرتی بوغه çırtıbuğa: سارج / جرد[2]

اوج// اوچ öç: پیمانه

اوج // اوچ öc: بسمان[3] کـرو[4] (خشم)

کوز **اوجیله** بقماق göz öcilə baqmaq:
کرشمه

اُود// اُد öd: زَهره // زَهر

اود یری کسلمش öd yeri kəsilmiş:
ساده کرده[5]

یمرده صاروسی کبی نسنه‌در که صغر **اودنده**
اولور yumurda sarusı kibi nəsnədir
ki sığır ödündə olur: خرزه

اوده‌مک// اودَمک ödəmək: کزاردن/ کُزایش

اودَدمک ödədəmək:کُزارانیدن

اودَک ödək: تاوان

اودنمش ödənmiş: توخته[6]

اوده‌یجی ödəyici: کُزار

اُور ör : چخج// جخش[7]

بدنده چقن **اُور** bədəndə çıqan ör:چخج
/ چَخش

اورتمک/اُرتمک örtmək: نُهفتن/پوشیدن /
کریجه

اورتدرمک örtdürmək: پوشانیدن

اورتو örti: پوشش/ پرده/ کریچ[8]

اورتش örtüş: پوشش/ نمط[9]

اوتورلجک örtüləcək: پوشنه

اورتولوجی örtülüci: پوشنده

اورتلمش اولمق örtülmüş olmaq: خِلید

اُرتلو سز örtülü söz: بجبج

اورتلو یر örtülü yer: لَخت

باش **اورتوسی** baş örtüsi:سرپوش/بُرنُس[10]

باشه **اورتلان** başa örtülən: سرپوش

طام **اورتسی** tam örtüsi: ریختم[11]

کجه **اورتنجک** نسنه gecə örtənəcək
nəsnə جامه خواب

کجه **ارتنجک** دوشک gecə örtənəcək
döşək:جامه خاب

بر مَرتَک که انوکله اَو **اوُرتَرلر** bir mərtək
ki anunla ev örtərlər: پازار[12]

طاش **ارترولمش** یولار taş örtürülmüş
yollar: سخ[13]

اوردک/اُردک ördək: مرغ آبی/ بط آبی/ماغ

اووق **اوردک** uvaq ördək: کودره

اورکج örgüc: کوفازه[14]

---

[1] . دهخدا: همان سار که هزاردستان نیز گویند
[2] . حلیمی: کوده چکرگه یعنی آنکه شب فریاد کند
[3] . دهخدا: چیزی را گویند که کرو میگذارند.
[4] . دهخدا: شرط
[5] . بیماری که در آن روده زرداب گیرد.
[6] . دهخدا: گزاره، ادا کرده (مصدر توختن)
[7] . دهخدا: نوعی تورم در گلو، گواتر
[8] . دهخدا: خانه ای که از نی و غلف درست کنند
[9] . دهخدا: نوعی فرش و گستردنی
[10] . دهخدا: کلاه پشمین
[11] . دهخدا: بام سقف
[12] . تیرکی که با آن سقف خانه را پوشانند
[13] . راههای سنگ چین شده برای تعلیم اسب وحشی
[14] . دهخدا: کوازه چوبی که بدان خر و گاو رانند

اورکُج// اُرکُج// اُرکُچ örküc: کوهان

اورکن// اورغان// اُرغَن örgən: نوار[۱]

اورمک// ارمک örmək: تنیدن

اورمجک örümcək: چغ/کرهتن/دیوپای/ وَرند/ تننده/ غُنده/ تنندو

اورمش örmüş: سُفته[۲]

اورمجک آغی örümcək ağıl: فرت/تبینه/ اَنفَست

اورمجک اوی örümcək evi: تَنهٔ عنکبوت / تبینه/تخته/تکَبَر/ تفنه/کره/ فرت/اَنفَست

اورولمش صاج örülmüş saç: مرغول/کالیده

باغ **اروکی** bağ örügi: جهودانه[۳]

اورندو//اُرُندی//اورندی//اُرُندِ öründü: کزین[۴]

اورنک//اُرنَک örnək: کارنامه/مثال/نُموزش/ نمودار

اوز öz: چره[۵]

اوزدک//اُزدک özdək: تنه/کُنده/نکره/نویه/تابال[۶]

اغج **اوزده کی** ağac özdəgi: پوزهٔدرخت

اوز öz : (خود)

اوزُن کوریجی özün göriyici: خودبین

اوک// اُک ög: هُش[۷]

اوکی کیدیجی ögi gedici: ریون[۸]

---

۱. طناب پهنی که به چادر دوزند/ یاستی شریت
۲. دهخدا: جامه ستبر// بوگون هورمک دییریک
۳. دهخدا: پارچه‌زردی که جهودان برای بازشناخته شدن بدوش خود میدوختند.
۴. دهخدا: چین
۵. دهخدا: وادی ، چراگاه / تاراما: وادی
۶. دهخدا: تنه درخت
۷. دهخدا: هوش ، ذهن، عقل
۸. دهخدا: غلبه کردن گناه بر دل و خواب

اوک// اُک ön: پیش

اوکدن öndən: پیشترک

اوکلولک önlülük: پیش دستی

اوکمزلمک önməzləmək: زک(اُیدن)

اوکدونکی öndəki: پیشین

اوکدونکیلر önündəkilər: باستان

اوکوردی‌رک önürdirək: پیشتر

اوک آلاجه ön alaca: وابستن

اوکجَه کیدجی öncə gedici: پیشرو

اوکجه کیدن اشک öncə gedən eşşək: عنک

اَو اوکی əv öni: طارم

اشوک **اوکی** işün öni: آغازَکار

چادر **اوکی** çadır öni: بارکاه

اوکُت onut: کَدی[۹]/[۱۰] کدیه

اوکچَه//اُوکجَه//اکچه//اُکجَه ökcə: پل/پاشنه

اوکجَه اغاجی ökcə ağacı: اَشر/ آغاره[۱۱]

اوک دکدکلری اغچ ökə tikdikləri ağac: تولبره[۱۲]

اُوکرَنمک// اُکرَنمک ögrənmək: آموزیدن

اوکرَتمک ögrətmək: آموزانیدن

اوکرتلنمش ögrətlənmiş: کزینه

اوکرنجک نسنه ögrənəcək: لحیف

اوکره‌نیش ögrəniş: آموزیش

اکرنمش ögrənmiş: آخته

اله **اوکرنمش** ələ ögrənmiş: دست آموز

---

۹. دهخدا: کوتاه گام برداشتن بجهت سستی
۱۰. دهخدا: درخواست ، سوال ، گدایی
۱۱. دهخدا: چرم و دوال میان رویه و تخت کفش
۱۲. دهخدا: پاشنه و پاپوش کفش، قالب کفش

الده **اوکرنمش** əldə ögrənmiş: دست آموز

آو **اوکرتدکلری** جانور av ögrətdikləri canavar: شکره

ایشه **اوکرنمش** işə ögrənmiş: فرهیخته

اوکرمک ögürmək: نارتنج/ ژیان[۱]

اوکسده öksüdə: دبق[۲]

اُوکسُرمک// اُکسُرمک öksürmək: سُرفیدن/ خفیدن/ خفته/ سُلفه

اوکسرک öksürük: سُرف/ سرفه / خنفج

اُکسُرمه öksürmə: سُرف/ سُلفه

اُوکُم// اکم ögüm: توده

اُوکمک// اکمک ögmək: درودکردن/ دُرودن/ سُتودن/ لافیدن/ لاف

اوکُونمک ögünmək: لافیدن

اوُکـُش ögüş: ستایش

اوکمک ögmək: آفرینش

اوکونوجی ögünüci: لافزن

کندوزن **اوکمک** kəndözin ögmək: کاف

عجب **اوکمک** əcəb ögmək: افدستا[۳]

یَینجک کشی که بیهوده لاف ایدوب **اوُکنور** yeynicək kişi ki bihudə laf edüb ögünür: ایغده[۴]

اوکُندُره/اُکندِرَ/اُکَندرَه ögəndirə: رخین/پُراز / غنازه/ غیاره/ غوشنک/کاوشنک

اوکو ögü: کَلاش[۵]

اوکُوت//اوُکوت//اوکُد//اُکود ögüt//öyüt: پَند / سامان

اوکت دوتجِ ögüt dutucı: پذیرفتار

اوکتدوتمق ögüt tutmaq: پند داشتن

اوکوز// اوکُز// اُکُز öküz: نره کاو

اوکوز ات öküzotı: خونجیده

اوکوز کوبکی öküz göbəgi: رغاوه[۶]

اوکوز کوزی öküz gözi: بهاران[۷]

اوکوز اَیَری öküz əyəri: چناغ

جفت **اوکوزی** çift öküzi: پرژه

فریدونک **اکوزی** Firudinin öküzi: کاورنک

اُوکی// اکی// اوکای ögey: آروغ

اوکی اته ögey ata: پَذَر اندر

اوکی اوغل ögey oğul: پسر اندر

اُوکی انا ögey ana: ماذراندر

اوکی بابا ögey ata: پَذَر اندر

اوکی قرداش ögey qardaş: براذر اندر

اوکی قرنداشی ögey qardaş: اندر

اوکی قیز ögey qız: دخترزن/ دختر اندر

اوکی// اُکی// اُکو// اوک ügi: جغد/کوج/ کوف / کُنگُر/کومن

بر قوشدر **اوکیک** مقداری bir quşdur ügiyik miqdarı: تیره[۸]

---

۱. دهخدا: خشمگین، درنده، با خشم فریاد زدن

۲. دهخدا: چیزی مانند سریشم که بر درخت روید

۳. دهخدا: افتدستا بمعنی ستایش و حمد

۴. دهخدا: سبکسار، بیهوده گوی

۵. دهخدا: عناد، سماجت، نوعی عنکبوت

۶. ناف گاو

۷. دهخدا: بهار به معنی بابونه

۸. پرنده ای در قد و اندازه جغد

اولچک// اُلجوک// اولجک//اُلچک ölçək:
کَویز / پیمان/ پیمانه/ کلنده/ کوپین

اولچمک ölçmək: پیمودن[۱]

اولچوجق ölçücaq: پیمانیده

باغ **اولچکی** bağ ölçəgi: کوبین[۲]

اولمک// اولمق// اُلمک ölmək: مردن

اُلدرمک öldürmək: میرانیدن

اُلدرمشدُر öldürmüşdür: کشته است

اولدریجی öldürəyici: هلهل[۳]

اولش ölüş: شَوِش[۴]

اولم ölüm: مرگ

اولو ölü: مرده

اولو یوییجی ölü yuyucı: مردهشوی

اولیجق یر ölicək yer: مرقد

اولم وقتی ölüm vaqtı: اَجل

اوُلوُ یوُیاجَق تخته ölü yuyacaq taxta:
تنه شوی

غمدن **اوُلدُرمک** ğəmdən öldürmək: قَتال

اون ön: سراغاز / فیال

باش **اوکی** baş öni: تارک سر

قپو **اوکِ** qapı öni: پار

قَپُو **اوُکِی** qapu öni: بارکاه/درکاه/پیشگاه

اولُ یوجه دیوار که بر نسنه **اوکنه** چکرلر ol
yuca divar ki bir nəsnə önünə
çəkərlər: تَرا// تاترا[۵]

۱ . دهخدا: پیمانه کردن
۲ . دهخدا:ظرفی که با نی بافند برای روغن گیری
۳ . دهخدا: زهری که فورا بکشد
۴ . حلیمی: باغ چوبوغی (اؤلوشکو سؤزو)
۵ . دهخدا: دیوار بلند و محکم

اوُنَکو// اَنکو önəgü: ستوه سینه/ شِیب/
نبارش/ جانکش/سترک/ ستیزه/ دَرِیواس
/ ژکاره[۶]/ ستیهه[۷]

اونَکُولنمک önəgülənmək: ستیزیدن/
ستهیدن[۸]

اونَکولک önəgülik: کُربَت[۹]

اونکو یوزلو önəgü yüzlü: لدود// لُد[۱۰]

اویکلمش öykəlmiş: فره

اویکن// اُیکن öygən: شُش/ سُل

اویکنلو öygənlü: شُشتَر

اویکن زحمتی öygən zəhməti: ذاتالریه

اویکُنمک //ایکنمک öykünmək: ورزیش[۱۱]

اَرَه **اویکنن** عورت ərə öykənən övrət:
سعتری[۱۲]/سُرای

اویلَه öylə: هم/ همچنان

اویله اولجی öylə olıcı: همدم

اویله// اُیله öylə: پیشین

اویله نمازی öylə namazı: نماز پیشین

اویکو öygü: کِرنج[۱۳]

او- Ü

اجرت// اجر ücrət və kirə : مزد

۶ . دهخدا: لجوج ، ستیزه کار
۷ . دهخدا: جدل ، کینه ور
۸ . دهخدا: ستیزه و مناقشه کردن، عناد کردن
۹ . دهخدا: حزن، اندوه
۱۰ . دهخدا: دشمن سرسخت
۱۱ . دهخدا: از مصدر ورزیدن یعنی کوشش کردن
۱۲ . دهخدا: زن همجنس باز
۱۳ . دهخدا: سیاه دانه، تخمی سیاه که برروی نان کنند

اجرتسوز بویرولان ایش ücrətsiz
buyurulan iş : شایار
اُزدَک üzdək: دله[1]
اُسکدار üsküdər: سُبُک کذار[2]
الپ ülp: غملول[3]
آتُک **الپی** atun ülpi: غَملول
یان‌باشی **الب** معناسنه yanbaşı ülp
mənasına: کوَست[4]
اُوتمک// اُتمک ütmək: (برشته کردن)
اوتمَه ütmə ستول[5]
اوتو دَمُری üti dəmiri: تله[6]
اوچ// اُج üç: سه
اُوچَر üçər: سِکان
اُوچُنجی üçüncü: سوم
اوُچَر اوُچَر üçər üçər: سکان سَکان
اوچده بر üçdə bir: سه یک
اوچده بری üçdə bir: سه یک
اوج آیقلو üç ayaqlu: سه په
اوج اوتی üç ötey: قَمار[7]
اوج بوجاقلو üç bucaqlu: سه سو
اوچ بیک üç bin: سیه هزار
اوُچ طَرفَلو üç tərəflü: سه سو
اوچ قات üç qat: سه تا

1. دهخدا: جلوری که آنرا قاقم گویند و گربه صحرایی
2. دهخدا: اسکدار یعنی اسب گذار، در اصل این لغت قدیم ترکی است به معنی چاپار (اسگیت+أر) است
3. دهخدا:بومعنا یوخ/ حلیمی: ارکک حیوانین جینسل آلتی
4. دهخدا: کوس ، کوسته//کبست یعنی حنظل
5. دهخدا: برشته (کردن)
6. آلت
7. دهخدا: می و قمار و لواط (سه امام)

اوچ قراط üç qirat: سامون
اوچ یوز üç yüz: سیصد
اوچ یوز بیک üç yüz bin: سیصد هزار
اوتوز **اوچ** otuz üç: سواسه
اون **اوچ** on üç: سیزده
ایکرمی **اوچ** yigirmi üç: بیست سه
بیوکی اوچ **مثقال** böyüki iki misqal: حاما[8]
اوچون// ایچون içün : برای
انک **ایچون** anun içün: برای او
بنم **ایچون** bənim içün: بجان من
سنوک **ایچون** sənin içün: برای تو
تخم **ایچون** قونلمش خیار tuxum içün
qoyulmuş xiyar: غاوشوی
صبر که دوا **ایچون** ادرلر sabr ki dava
içün edərlər: الوا
ییل **کیرمکیچون** اوجه یاپلان او yil
girmək içün uca yapılan ev: بادکیر
یومری تمر که چکوج **ایچون** اوله yumurı
təmir ki, çəküc içün ola: نارکیان
اُورپره‌مک/ اُرپرمک//اوپرمک ürpərmək: فراشا[9]
اورپرمش ürpərmiş: کالیده[10]
توی **اُورپره‌سی** tüy ürpərəsi: فراشا[11]
اورمک// اُرمَک üfürmək: دمیدن/ افسون
اورکمک// اَرکمک ürkmək: هراسیدن/ رمیدن
اورکتمک ürkütmək: هراسانیدن/ رمانیدن

8. دهخدا: حامای کبیر، حامای صغیر دو مثقال است
9. دهخدا: راست شدن موی بر اندام باشد
10. دهخدا: آشفته، پریشان
11. دهخدا: لرزه و سیخ شدن موی بر بدن

ارکج ürkəc: نَهاز/ نخوار

اورکجی ürküci: رُمنده

ارکو ürkü: آشوب

ارکک دوه‌قوشی ürkək dəvə quşı: اجفیل[۲]

ارکوک ürkük: آشوب

اورندولمک// اُرُندلمک// اورندلمک üründüləmək: کُزیدن[۳]

اورندولنمش üründüllənmiş: خنیده/پسند

اَورُندو// اُرَندُو// اُرِندِی ründü: سرین

اوز// از üz: چربش// جربش

اوُزلُو بالچق üzlü balçıq: شُخ/ کل شِخ/ دوسنده[۴]

اوز اللیلّو əllilü üz: جَرب دست

یوزلو بَلچق yüzlü balçıq: خَره

اوُزُن اَللّی üzən əlli: چربدست

اَشک **اوزی** aşın üzi: آبروغَن

اوز// یوز//یز üz: رخ/ رخساره/روی/ وجه/ چهره / دیدار

یوزسُز yüzsüz: دراز زبان

یوزسزلک yüzsüzlük: چیرکی

یوزلک yüzlik : روی پوش

یُوزبَیُوز yüzbəyüz: روبرو

یوزسز اولمق yüzsüz olmaq: چیره شدن

یوزسوز عورت yüzsüz övrət: سلیط[۵]

۱ . دهخدا: ترس ، بیم
۲ . دهخدا: بزدل، ترسان ، مردم ترسنده
۳ . دهخدا: انتخاب کردن
۴ . دهخدا: گل سیاه و چسبنده، شلک
۵ . دهخدا: زن هرزه زبان، زبان دراز

یوز سیلجک yüz siləcək: رومال

یوز صویی yüz suyı: آب روی/ اُسفور

یوزه توکورمک yüzə tükürmək: تفُو

یوزه درتلن yüzi dartılan: بوشا

یوزه یوز yüzyüzə: روبرو

یوزینه توکورمک yüzünə tükürmək: شُه[۶]

یوزی آغ yüzi ağ: سفیدروی

اوزی کیتمک üzi ketmək: افسوس

اوزو یقارو üzü yuqaru: زُوَر

آچوق **یوزلو** açıq yüzlü :کشاده روی

آچق **یوزلولک** açıq yüzlülük: کشاده روی

اکشی **یوزلو** əkşi yüzlü: ترش روی

بیک **یزلو** böyük yüzlü: ستنبه[۷]

انک **یوزی** onun üzi: رُخش

آچوق **یوزلو** açıq yüzlü: کشاده روی

آچق **یوزلولک** açıq yüzlülük: کشاده‌روی

ایکی **یوُزلوُ** iki yüzlü: دو روی

چرکن **یوزلو** çirkin yüzlü: نیزند

قفتان **یوزی** qaftan yüzi: آوره

کولر **یوزلو** gülər yüzlü: خوش روی

کورکلو **یوزلو** görüklü yüzlü: خوش روی

ایکی **یوزلو** خالی iki yüzlu halı: طنفه

یوزَه توتِلَن پچه و بَکزَر نسنه yüzə tutulan peçə və bənzər nəsnə: نقاب

یوزی اوزرنه یصلنمش yüzi üzərinə yaslanmış: بخچ[۸]

۶ . دهخدا: کلمه ای که درمحل کراهت و نفرین گویند
۷ . دهخدا: تنومند، بدهیکل، ستبر
۸ . دهخدا: چیزی را گویند که بر زمین پهن شده باشد

یوزُ اوستنه دشمک yüzü üstünə düşmək: کُزیت

یوز چورمز کشی yüz çevirməz kişi: شستوه[۱]

یوزده چغن جُغِت üzdə çıxan çığıt: بشنج[۲]

یوزه سورته‌جک قزلجه yüzə sürtəcək qızılca: غاژه

بلبل دیدکلری **خوش اوزلو** قوشدر bülbül: هزار

هوا **یوزن** طوتان توز hava üzün tutan toz: نغام

سریوب **یوز** اوستنه دُشمک sürüyüb yüz ustünı düşmək: سُرداندن/ کبوت

کوک **یوزنده**کی آق یول gök yüzündəki aq yol: کهکشان

کوک **یوزی** دولمق gök yüzi dolmaq: بُندام[۳]

اوزر اُتی üzər otı: بستان افروز[۴]

یوزرلیک yüzərlik: سپند / اسپندان

یوزرلک تخمی yüzərlik tuxumı: اسپتان

اوزره// اُزره// اوزر üzrə: بَر/ بَربَر

اوزرینه üzərinə: دربر

اَو **اوزرِی** əv üzəri: ورسیج[۵]

سنک **اوزروکه** sənin üzərünə: بر تو

ایق **اوزرینه** اولن نسنه ayaq üzərinə olan nəsnə: ستیغ[۶]

بر وجه **اوزرینه** bir vəch üzərinə: نسق

ارسلان **اوزرینه** اتفاق ایدوب کوکل برله کتمک ərsalan üzərinə ittifaq edib könül birlə getmək: مری

صو **اوزرنده** اولور برجانور su üzərində olur bir canavar: بوغ

طُره که دیوار **اوزرینه** ایدرلر ol tura ki, divar üzərinə edərlər: قابول[۷]

قاشی **اوزرینه** دوکولن صاچ qaşı alnı üzərinə dökülən saç: کواژنک

کوته **اوزرنه** سورتنمک göti üzərinə sürtünmək: غیژ

کوکسی **اوزرینه** یورین köksi üzərində yürüyən: مَخنده[۸]

اَوَق یَغمور که سَکوت آغج **اوزره** یغر uvaq yağmur ki sögüt ağacı üzrə yağar: سِرخِشت[۹]

هر نسنه دُلبند **اوزرینه** بقلیالر hər nəsnə dülbənd üzərinə baqlayalar: لامه[۱۰]

یانی **اوزرینه** یُوَه‌لنمق yanı zərinə yuvalanmaq: غالیدن[۱۱]

یر **اوزرنده** یصلنمش yer üzərində yaslanmış: بخج

یول **اوزرنه** یاپلان کاربانسرای yol üzərinə yapılan karbansaray: نفل

---

۱. دهخدا: خستگی ناپذیر
۲. دهخدا: تابش و طراوت رخسار و آبرو
۳. دهخدا: پندام بمعنی انسداد و شدت است
۴. دهخدا: گل یوسف، گل تاج خروس
۵. دهخدا: سقف خانه
۶. دهخدا: هرچیز راست و بلند ایستاده
۷. دهخدا: قسمت بیرون آمدهٔ غمارت ، سایه بان
۸. دهخدا: خزنده
۹. دهخدا: شیرخشت شیره و صمغ بعضی اشجار
۱۰. دهخدا: دستمالی که روی دستار یا کلاه می بندند
۱۱. دهخدا: از یک پهلو به پهلوی دیگر غلتیدن

اوزوم// اوزُم// اُزم üzüm: انکور

اوزوم بوطاغی üzüm butağı: شنکلهٔ انکور

اوزُم جوپی üzüm çöpi: اَولُنج[۱]

اوزوم چکردکی üzüm çəkirdəgi: تَکَژ/ چُنجه/ تَکس / تَکیز

اوزوم جبنسی üzüm çəbnəsi: کوخک[۲]

اوزُم دانه‌سی üzüm danası:غژب/ فرشک[۳]

اوزوم سالقمی üzüm salqımı: سپریغ/ بشیزه/پاشیده/وننک/غژم/غوشای

اوزوم صاپی üzüm sapı: وادیج

اوزوم صِقَجَق üzüm sıqacaq: چَرخشت[۴]

اوزم قابی üzüm qabı: تکره

اوزم هره‌کی üzüm hərəki: بزغه[۵]

اوزملو صارماشق üzümlü sarmaşıq: عشقه

اوزمه بکزر üzümə bənzər nəsnə: وارینج

بَنَک **ازومی** bənəg üzümi: بَنج[۶]

تولکو **اوزومی** tülkü üzümi: انکور روباه

چام **اوزم** çam üzüm: رَوچه[۷]

رزاقی **اوزوم** razıqı üzüm: کشمش[۸]

رازقی **اوزم** razıqı üzüm: کشمش[۹]

قوری **اوزوم** qurı üzüm: مویز

صغرکوزی **اوزمی** sığır gözi üzümi: کاوچشم

قُری **اوزُم** صویی qurı üzüm suyı: مویزاب

قوری **اوزوم** صلغمی qurı üzüm salğımı: باشنک

اوزُم اچنده‌کی ارلک üzüm içindəki ərlik: فتلهٔ اَهنج[۱۰]

کج یتشن **اوزوم** gec yetişən üzüm: فرشک[۱۱]

دانه‌لغدک **اوزم** سلقمی dənəlığdan üzüm salğımı: غُزُم[۱۲]

دیردکدن صکره اغجده قلان **اوزم** dərdikdən sonra ağacda qalan: فجای/ فاجام[۱۳]

اوزمک// ازمک üzmək: کسیختن/ کُسستن

اُوزدرمک üzdərmək: کُسلاندن

اُوزلمک üzülmək: کُسستن

اَوزُب اشغا دُوکمک üzüb aşağı dökmək: فِتالیدن[۱۴]

اُوزَنکو// ازنکو// اُزَنکی üzəngü: رکاب

اوزنکو دوتجی üzəngü tutucı: رکابدار

اوُزَنمَک// ازَنمَک üzənmək: زاری (کردن)

---

۱ . دهخدا: خوشه انگور که حیه های آنرا کنده باشند
۲ . دهخدا: تکه ای از خوشه انگور، خوشه انگور
۳ . دهخدا: غوره
۴ . دهخدا: وسیله ای که آب انگور بگیرند
۵ . دهخدا: چوبی باشد که شاخ انگور بر آن اندازند تا بزمین نرسد
۶ . دهخدا: گیاه بزرالبنج، شلتوک، بنگ سانسکریتی
۷ . دهخدا: انگور پیش رس
۸ . دهخدا: نوعی گل و شراب، انگور شراب
۹ . دهخدا: نوعی انگور بیدانه
۱۰ . دهخدا: غلاف دانه
۱۱ . دهخدا: دانه های کوچک انگور که به خوشه چسبیده (و نارس باشند)
۱۲ . دهخدا: دانهٔ انگور جدا شده از خوشه، غزب
۱۳ . دهخدا: باقیمانده خرما و انگور بر درخت
۱۴ . دهخدا: از جای کندن، افشاندن

اوزییجی üzəyici: کازکاره/ زارخور

اوست// اُست üst: زبر/ برهم

اوستن üstün: چیره/ انکاشته

اوستُنکِی üstünki: زبرینُ

ال **اُستی** əl üsti: دست افراز

الین **اوستی** alın üsti: کلال[1]

او **اوستی** əv üsti: سغ/ ورسیج[2]

طَام **اُوستی** tam üsti: بام

قپو اوستی qapu üsti: درگاه/ درکون

اَو **اوُستینَه** اَو əv üstünə əv: ورواره[3]

اوک **اوست** اغجی əvin üst ağacı: ستون‌خانه

اَرقه‌سی **اوستنه** اویومش arqası üstünə uyumuş: ستان[4]

باش **اوستندَ** دورمش baş üstündə durmuş: اسکند

بربری **اوستنه** اولمق birbiri üstünə olmaq: برهم شدن

سنک **اوستندن** اوتوری sənin üstündən ötri: ازآن تو

اولکه بری بری **استنه** بُغزلَرلَر ol ki biri biri üstünə boğazlarlar: خرخراه

طام **اوستنده‌کی** حجر tam üstündəki hücrə: ورواره

شول اغج‌دور که انوکله او **اوستین** اورترلر و اورتویه بصق ادرلر şol ağacdır ki anunla ev üstin örtərlər və ortaya basaq edərlər: سرشاخ

اوستوره// اوستره // اُستُره üstürə: استره/ ف

باش قازیاجاق **استره** baş qazıyacaq üstərə: اُستوره// اُستُره

اوسُجک üvsücək: وارو[5]

اوسکرک üskürük: سکزه[6]

اوسکور üskür: صخر[7]

اوش uş//üş: اینک

اوشده//اوشته//اشده//اِشدَ: آنک / اینک

اوشده‌یم üşdəyəm: اینکَم

اوشده ایلدر üşdə eylədir: این جُنانست

اوشده بویله‌در üşdə böylədir: این‌جُنینست

اوشده بیز üştə biz: اینکِم

اشبودر üşbudur: اینک

اوشُومک// اُشُمک// اوشمک üşümək: چاییدن

اوشومش üşümüş: لرزان شده

اُشنَه üşnə: دُواله[8]

اُوشَنمَک üşənmək: خَستن[9]

جانوردن **اوشنوب** ات قتی یورمک canavardan üşənib atı qatı yürümək: مخید(ن)[10]

اوفوره‌مک // اوفرمک// افورمک// افرمک üfürmək: دمیدن/ افسون/ افسان

اوفورلمش طل üfürülmüş tul: خیک

---

۱. دهخدا: میان سر، تارک سر
۲. دهخدا: سقف حانه که آنرا آسمانه نیز گویند
۳. دهخدا: بالاحانه، خانه تابستانی
۴. دهخدا: بر قفا خفته

۵. سبزیجات اش
۶. دهخدا: ستیزه است که جنگ و خصومت و لجاجت
۷. دهخدا: تخته سنگ ، تورپاق چناق
۸. دهخدا: دارویی خوشبو که در مشک خشک کنند
۹. دهخدا: آزرده شدن، جریحه دار شدن
۱۰. دهخدا: ازجا جنبیدن ، خیزیدن

اف دیمک üf demək: پف

اوکروجک طام ügrücək tam: کُرنج[1]

اوکک// اُکک ünük: (حنجره)

قزل **اوکک** qızılünük: ملاژه[2]/سُرخه[3]

اوکیک// اُکیک ügəyik: فاخته/ فاختک/کوکو

بر قوشدر **اوکیک** مقداری bir quşdur ogeyik miqdarı: تیره[4]

اولکر// اُلکر ülkər: پروین

اولکر یلدزی Ülkər yulduzı: پرن/پروین/ پَرو

اولوُ// الو// اُولی// اُلی ülü: بخش / سَهم/ بهره

اُولُش// الُوش ülüş: بخش / سَهم/ بهره

اومت// اُمُت ümmət: پُروشان[5]/ پردستان[6]

اوُنْ// اُن ün: آواز

اُن ایلمک ün eyləmək: خُروش

پارس **اونی** bars üni: زَغند[7]

چرکن **اونمک** çirkin ünmək: چاو[8]

شهر **اونی** şəhər üni: کوره[9]

طاغ **اون** tağ ünı: یوک[10]

سحر وقتی **اون** چکرلر səhər vaqtı ün çəkərlər: شب کیر

کیجه **اون** چکرلر gecə ün çəkərlər: شبکیر

اکیر پارسک **اونی** anır barsın ünı: رَغند

---

[1] . دهخدا: بیغوله خانه، گن و گوشه خانه
[2] . دهخدا: کام، زبان کوچک
[3] . دهخدا: مری
[4] . پرنده ای در قد و قوارهٔ فاخته
[5] . دهخدا: امت پیغمبر را مطلقا گویند
[6] .دهخدا: بروشنان بمعنی مومن (لغت پهلوی است)
[7] . دهخدا: بانگ تند که ددی چون یوز و پلنگ برزند
[8] . دهخدا: بانگ پرنده از درد و بیم
[9] . دهخدا: ناحیه ، شهرستان
[10] . دهخدا: صدای عجیب

اوکتمک ünətmək: انبیس[11]

اون **اوکتمک** un ünətmək: انبیس

اُوُنکه // اُنکَه ünügə: تُخت[12]

اووَز// اُوَز üvəz: خَرکَز[13]

اووز سکک üvəz sinək: پشه

اوزون اَیقلو **اوَز** üzün ayaqlu üvəz: سارخک[14]

اویَز üyəz: خَرکَز

اویک // ایُک üyük: خَه

اویکونش üykünüş: ورهمین[15]

ایــ -İ

ابراهیم ملتندن بر اولو امامک ادیدر Zadxusət-İbrahim millətindən bir ulu imamın adıdır: زادخواست

ابریق// اِبرِق ibriq: کوب/ تاموره/ آفتابه/ لولیین/ چشکی

بَقِر **ابریق** bağır ibriq: آفتابه// آفتاوه

اِپَک ipək: خز/ کزکژ[16]

اتفاق ittifaq: میره

ارسلان اوزرینه **اتفاق** ایدوب کوکل برله کتمک arsalan üzərinə ittifaq edib könül birlə getmək: مری

اِحتِلام ihtilam: کوشاب[17]

---

[11] . دهخدا: خرمن غلّه پاک کرده
[12] . دهخدا: مسطح، هموار، مستوی، صاف/ تراز
[13] . دهخدا: زنبور بزرگ و کلان، اشکک سانجان
[14] . دهخدا: پُشه
[15] . دهخدا: نان مخلوط از جو و گندم
[16] . م. بالزاء و الکاف فارسی
[17] . دهخدا: دوشاب، آبگوشت و یره گوشت

اِختِیار ixtiyar: آثَر[1]

ادریس İdris : خنوخ[2]

ارکمک irkmək : توختن[3]

ارمک irmək: (آختن)[4]

ارشدرمش irişdirmiş: آخته

اِریک// ارک irin: ریم[5]

قَنلُو **اِرِک** جمع اولمش جراحت qanlı

irin cəm olmuş cərahət: ستیم[6]

اس// یس is: صاحب

او **اسّی** ev issi: مرزبان

اَو **اسّی** ev iyəsi: خانه‌دان

او **یس** ev yiyəsi: کدیور

اِش **اِسِی** iş issi: خداوندکار/ خداوند

صو **اسی** su issi: نهنک

قوری **اسّی** qorı issi: مرزبان

هنر **اسّی** hünər issi: هنرور

اسپرک isparak: اسپرک[7] معروف/ زریر

اسپنق// اشپنق ispinaq: سفاناخ/ اسفناخ

اُستَباغ istibağ: سپیداَب

استغفار// استغفا istiğfar: آمَار

استمک istəmək: جُستن/پژوهیدن/خوستن/پویه

استرم istərəm: بکانه

استمه istəmə: جواذه[8]

---

1. دهخدا: (قدیمی) حدیث و خبر
2. دهخدا: بفارسی خنجوخ و اخنوخ گویند
3. دهخدا: اندوختن ، آرام ارام حاصل کردن
4. دهخدا: برآوردین ، آماده کردن
5. دهخدا: چرک چشم ، چرک
6. دهخدا: خون و چرک ریمی باشد که در جراحت جمع شود تا نشتر نزنند برنیاید.
7. دهخدا: گیاهی زرد رنگ بدان جامه رنگ کنند.

استَیجی istəyici: جویان/ نوند

چاره **استمک** çarə istəmək: چرویده

غلبه **استمک** ğələbə istəmək: استفتاح[9]

دغری یولدن دُنمک **استین** doğrı

yoldan dönmək istəyən: مَکیب

اسدپِ isdəp: لاس[10]

اسدویج[11] isdəvic: سپیدهٔ زمان

اسرکن isirgin: کاکل[12]

اِسزِلق ısızlıq// sazlıq: دیولاخ[13]

اسفناغ isfanağ: شومین[14]

اِسکتی isgiti : دالوزه[15]/دارَپژه[16]

اسکرو iskərü: کلاه

التون **اسکرو** altun iskərü: کلاه زر

اسکرلت sıqırlat: سَقِرلات[17]

اسلمک əsləmək: نموزج// نمیج[18]

اسهال درمانی ishal dərmanı: ریوند[19]

اسهال معجونی ishal məcunı: ماز

اشارت işarət: رمز

اشتک iştək: خشتک

اشته //اشده// اوشده//اوشته// اِشدَ iştə//

işdə// üştə // üşdə: انک/ اینک

---

8. دهخدا: تشنگی و عطش
9. دهخدا: به دنبال پیروزی بودن
10. دهخدا: نوعی ابریشم ارزان، نوازش
11. بو سؤز "اسفیداج"ین آغیز فورماسیدیر، روشور
12. دهخدا: قاقله، گیاهی طبی است، کاکله نیز گویند
13. دهخدا: بیابان وسیع و هولناک و دور از آبادی
14. دهخدا: اسفناج
15. دهخدا: مرغی است کوچک و جهندهِ
16. دهخدا: مرغ کوچک خوش الحان
17. دهخدا: جامه ای پشمین که در فرنگ و روم بافند.
18. دهخدا: آمیخته شدن/ تاراما: باش أیمک، دینله‌مک
19. دهخدا: ریواس

اوشده‌یم üşdəyəm: اینکَم

اوشده ایلدر üşdə eylədir: این جُنانست

اوشده بویله‌در üşdə böylədir:این‌جُنینست

اوشده بیز üştə biz: اینکِم

اشبودر üşbudur: اینک

اِشدَه زحمت چَکمک işdə zəhmət çəkmək: وند

اشده سین iştə sən: اینکی

اشق işıq : خود

باشه کیلن **اشق** başa geyilən işıq: خود[1]

اشکنبه//شکنبه işkənbə: اشکنبه// ف

اشکنجه//شکنجه işkəncə: بچبیج/ بیکار

اشلمک işləmək: کارانیدن

اشلتمک işlətmək: کارانیدن

اشلمش işləməmiş: ساده

اشلامق işılamaq: پرتو(کردن)

اشلیجی işıllayıcı: افروزند

اشم// اَسَم işəm: رانین[2]

اِشُمک işəmək: جامیدن/ شاشیدن/ کُمیزیدن[3]

اصراغی// اسرغی// اصرغی ısrağı: پریر/پیرار

اصراغی کون ısrağı gün: پرندوشنبه/ پَریر

اصرَغی کیجه ısrağı gecə: پرندوش

اصراَغی ییل ısrağı yil: پیرارسال

داخی **اصرغی** کون daxı ısrağı gün:پَرپریریر

اصراف israf: تبذیر

اِصِرمَق// اسرمق ısırmaq: کَزیدن/ کزای

اصرتمق ısırtmaq: کِزانیدن

اصِرجِی ısırıcı:کزنده

اِصِیریجی ısırayıcı: کزنده

اصرغان ısırğan: کوزد/ دندانکیر

اصرغان دکن تخمی isirğan dikəni toxumı: کیکیز[4]

اصرمق صوکی ısırmaq sonı: غاب[5]

اسرغان دکینی ısırğan dikəni: اسفتان

اِصلَمق// اصلامق islamaq: خیسیدن

اِصلَتمق islatmaq: خیسانیدن

اصلَنمق islanmaq: آغاریدن/آغشتن

اصلق islaq: نمدار

صوده **اصلَنمش** اَملَج süddə islanmış əmləc: شیرامله

اِصمَرلَمق// اِسمَرلمق ismarlamaq: کماشتن / سپردن

اضطراب iztirab: خارخار

اقرار iqrar: خَستو

اقلَمَق iqlamaq: تولیدن[6]

اقلوق// اقلِق iqlıq: چغانه[7]

کافر **اقلقی** kafər iqlıqı: چغانه

اقلیم// اِقلِم iqlim: کشور

اقلیم اچوجی iqlim açucı: کشورک

چین بر **اقلیم** Çin-bir iqlim: چین

---

[1]. دهخدا: کلاه خود
[2] دهخدا: شلوار، نوعی زره
[3]. دهخدا: ادرار کردن

[4]. دهخدا: جرجیر، تره تیزک
[5]. دهخدا: لاطائلات
[6]. دهخدا: رمیدن و دور شدن/ جلیمی: آواز اتمک
[7]. دهخدا: نام سازی است (رباب)

اکدا//اکدَه igdə: سنجد/پُسنک/پستنک/کنجد

بیج **آکده** bic igdə: زیرفون[۱]

عناب **اکده‌سی** ənnab igdəsi همسود[۲]

اکرلمک inrilmək: غش (کردن)

اکرَمک//اکرَمَق//اکره‌مک inrəmək:

غُرش(کردن)

ایکر inir: زاوه[۳]

اِکلمک//اِیکلمک inləmək: نالیدن/ مویه

اکلدو inildü: زُخ[۴]

ایکِی ini: زار/ ناله

اکلیجی inləyici: نالان

اکلَیش inləyiş: نالش

اکل اواز inil avazı: شپرانک

اکن inən: بسیار / بسی

اکن سوری inən sivri: نبتیز[۵]

اکندِی// اکندو ikindi: دکر/ آخِرروز

اکندو نمازی ikindü namazı: نماز دیکر

اکنه ignə: سوزن

اکنه‌لیک ignəlik: نیام سوزن

اکنه یوردوسی ignə yurdası: سوفار[۶]

اِلتمک ilətmək: بردن

ایلدیش ilədiş: بَرش[۷]

---

[۱] . دهخدا: نوعی درخت سنجد که ثمر ندارد

[۲] . حلیمی: ایت بورنی دئیئکلری یئمیش

[۳] . زاری

[۴] . دهخدا: بانگ و نالهٔ حزین

[۵] . . بسیار تیز ، بسیار گزنده

[۶] . دهخدا:دهانهٔ تیر/حلیمی: ایگنه وجوالدوزون یوردوسی

[۷] . دهخدا: کارآیی، توان، قاطعیت

الدملیلک ایلمک//الدَملِک ildəmləlilik eyləmək: شوخیدن[۸]

الغامق ilğamaq: بکشتن برای غارت

الغار ilğar. جوکس[۹] سرای جو

الی// الو ılı: کَرم[۱۰]

الی صو ılı su: کرمابه

اَلیجَق صو ılıcaq su: خلیش[۱۱]

امتلا imtila: بشم// مثل پژم[۱۲]

امرَنمک imrənmək: غش (کردن)

او صویی که **امرنمدن** کلور av suyı ki imrənmədən gəlür: آب نشاط[۱۳]

امکلمک iməkləmək: خزیدن

امِکلِمکه باشلامش اوغلان iməkləməgə başlamış oğlan: فراخیز آمده

امکله اولمش iməklə olmuş: فاخیزآمده

ایمکلیو ایکلیوری iməkliyü inliyüri: غژغژان[۱۴]

انانمق// انَنَمَق// اننماق inanmaq: باورکردن/ کرویدن/ باور

انانجی inancı: کرویده

انام کشی inam kişi: اوستام[۱۵]

انتقام intiqam: دِمار

انجمک incimək: رنجیدن

---

[۸] . دهخدا: شادمان و شاد شدن. تاراما:دوستلوق ایلمک

[۹] . دهخدا: چپاوب ، غارت، تاخت

[۱۰] . چاغداش دیلیمیزده «ایلیق» دئییریک

[۱۱] . دهخدا: گل و لای و لچن

[۱۲] . دهخدا: شبنم

[۱۳] . دهخدا: منی

[۱۴] . دهخدا: خزنده ، درحال خزیدن یا سریدن با نشیمن

[۱۵] . دهخدا: معتبر ، معتمد

انجتمک incitmək: انجنیدن/ رنجیدن/ آزردن/ شنجیدن/ آزار

انجتدرمک incitdirmək: رنجانیدن

انجدن – بر اوتدر incidən: انکدان

انجینه‌جک سوز incinəcək söz: طعنه

انجنوب آه اتمین incinib ah etməyən: فغواره[1]

اته‌سن انه‌سن **اِنجِتمش** atasın anasın incitmiş: برمخیذه

اتاسین اناسین **انجیدن** atasın anasın incidən: برمخیذه[2]

غریب انجدان اوت ğərib incidən: انکدان[3]

انجرق incıraq: سکره[4]

انچقُرق// اِنجقُرق// امجقرق incqıraq: زُروغ/ زغنک/ آنجوغ[5]/ اشکوهه/ فواق/ اُشک

انچقرا انچقرا آغلمق inçqıra-inçqıra ağlamaq: غرن

انچقراق اغلمق inçqıraq ağlamaq: غرن[6]

انجقرق طوتمش incqırıq tutmuş: انجوغ کرفته

انجو// انجی incü: مرجان/ مروارش/ مروارید/ دُر

انجو دنسی incü dənəsi: هار[7]

انجو دوزنی incü düzəni: هار

انجو دزسی incü dizisi: رشتهٔ مروارید

---

1. دهخدا: کسی که از فرط دلتنگی حرف نزند
2. دهخدا: فرزند خودسر و نافرمان
3. دهخدا: گیاهی است، انکیان ، گل گنده ، انقون
4. دهخدا: ضلالت و گمراهی ، انجقرق مولوی
5. دهخدا: چین و شکن صورت/ گریه بریده بریده
6. دهخدا: گریه در گلو پیچیده (کردن)
7. دهخدا: گردنبند و حلقه مروارید، مروارید

انجو ذرسی incü zərəsi: دردانه

انجونک ایوسی incinün ayusı: شهریور

انجونک آریسی incinün arısı: شاه دانه

اووَق **انجو** uvaq incu: بُسد[8]

بر دانه **انجو** bir danə incü: فسود

انجیک// انجوک// اَنجک incik: اشتالنک[9]

انجیل ترسالر کتابدر incil: انکلیون

آیِ// ایکی iy : سکز[10]

دآمِر **ایکی** dəmir iyi: سَکِز

ایپ// اب// اپ ip: رشته/ مَر/ رسن/ خُطام[11]

اِپلِیک iplik: خَزَ/ کناغ/رشته/ریسمان/مد

اپلک اکریجی iplik əgirici: دوک ریس

اپلک اوجی iplik ucı: نباغ/ پناغ/ سررشته

اِپ بُکجی ip büküci: رَسَن تاب

ابلیک بوکوجی iblik büküci: تابده

اپلیک کلوه‌سی iplik kəlvəsi: کلافه[12]

اپلیک صارماشیغی iplik sarmaşığı: دَسه

ایپ طوقویجق ip tuquyacaq: دستک

اپ قابی ip qabı: توب رسن

ایب قتی ip qatı: تاب رسن

ایپده اویناديجی ipdə oynayıcı: رسن‌باز

ایب قتی ip qatı: تاب رسن

ایپ طوقویجق ip tuquyacaq: دستک

اینجه **اپلیک** incə iplik: ناخسته[13]

---

8. دهخدا: مرجان
9. دهخدا: استخوان پاشنهٔ پا
10. حلیمی: اسکنه وسیله سوراخ کردن نجاران
11. دهخدا: ریسمان جلو کشتی، زه کمان
12. دهخدا: ریسمان خام که از دوک بر چرخه پیچند
13. دهخدا: نخ نازک

بوکلمش **اپلک** bükülmüş iplik: تافته

چادر **اپی** çadır ipi: طناب

چق **اپلیک** çoq iplik: هق کُرده

خرمه **ایبی** xurma ipi: وراغ/ ورانج

طوزاق **ایپی** tuzaq ipi: رسن دام

قتی انجه **ابلک** qatı incə iplik: نخ

خرما صلقمی **ایپ** xurma salğımı ipi:کنز[1]

خرما ییراغندن **ایپ** xurma yaprağında ip: رزه

ایپلن قلدن اولان بشمق iplən qıldan olan başmaq: سُر

خرمه اغجندن اولان **ایپ** xurma ağacından olan ip: لیف

جلاه‌لر **اپلک** اچاجق cullahlar iplik açacaq: کشک

یکرمی آرشون مقداری اوزون **اپلک** yigirmi arşın uzun iplik: ار عجمی

شول قوشدر که اغجدن **اپلر** جمع ایدر ایچنده یوا ایلر şol quşdur ki, ağacdan iplər cəm edər içində yuva eylər: کیتو[2]

ایپر ipar: بوی مادران[3]

ایپر یوشان ipar yovşan: درمنه/بوی‌مادران

یپار یوشانی yıpar yovşanı: پیک

اِبِک// **ابک** ibik: تاج[5]

ایبک **قوشی** ibik quşı: پویش[6]

---

[1]. دهخدا: بن خوشه خرما

[2]. دهخدا: مرغ سنگخواره

[3]. تاراما: یاوشان دنیلن خوش قوخولو اوت

[4]. دهخدا: علفی که اسب خورد، علف جارو

[5]. دهخدا: تاج پرندگان مثل هدهد

الاجه **ایبک** alaca ibik: بوبو/ هدهد

خُرُوس **اِبِکِی** xoruz ibigi: تاجک/کول

سمز **ابک** اوتی səmiz ibik otı: مرزنکوش

قوش **ابکی** quş ibigi : خفنج/ خوج[7]

ایت // ات it : سَک

ایت اوزومی it üzümi: داردوست/حیکل/ کاکنج/دار بُزین/سپنکور/کاکنه/ سک انکور / انکور روباه

ایت اَغزِ it ağızı: بتغور[8]

ایت انوکی it ənügi: چرو[9]

ایت اوازی it avazı: بختوه//بخنوه [10]

ایتنک اولوماسی itin uluması: زنویه

ایت بالغی it balığı: کفجلیز [11]

ایت بورنی it burnu: نمک سود//نمکسوت / وسترنک/هَسوز/همسود

ایت بونجوغی it buncüğı: خرمهره

ایتدرسکی it dirsəki: آبله چشم/کوهنک

ایت سککی it sinəgi: یمخور[12]

ایت کسمک it kəsmugi: ساجور[13]

ایت یدیجی it yedici: سکبان

ایتن اولوماسی itin uluması: زنویه

قودوز **ایت** quduz it: دیوانه سک

ایتُمک//یتمک itmək: گُم شدن/ یاوه‌شدن

---

[6]. دهخدا: شانه بسر

[7]. دهخدا: خوچ یعنی تاج خروس، فرق مرغان

[8]. دهخدا: بتقوز گِردلگرد دهان/ حلیمی:بورون و منقار

[9]. دهخدا: توله حیوانات چارپا

[10]. دهخدا: تندر

[11]. دهخدا: سک ماهی

[12]. دهخدا: مگس سگ

[13]. دهخدا: تکه چوب که به گردن سگ بندند، قلاده

یتورمک itirmək: گُم کردن/ یاوه کردن

ایتُک itük: گُم

یتیک yitik: یاوه[۱]

اِیتی// اتی iti: دُژن/زَوَش/تَفت/تیز/ دژاهنگ

اتیلک itilik: تیزی

قتی **ایتی** اواز qəti iti avaz: زعار

ایچ // ایج iç: چُوم/ شکفته[۲]

ایچین için : درو

اچی اویولمش içi oyulmuş: ناو[۳]

ایچی اورمق içi urmaq: کُزایش[۴]

ایچ بورمق içi urmaq: کُزایش[۵]

اچی بوش içi boş: کاواک[۶]

ایچ پرده iç pərdə: سراپرده

ایچ طونی iç tonı: شلوار/ شمر/ اَزار

ایچ طُون بَاچَه‌سی iç ton paçası: بادره[۷]

ایچ طون باغِ iç don bağı: شلوار بند

ایچ یاغی iç yağı: پی// پیه/ پاشانه/ چوم[۸]

اچی طولمش قامش içi tolmuş qamış: نال

ایچ طولمش قوز içi tulmuş qoz: ارغ[۹]

ایچی طولو içi tolu: خشخاش

ایچی قووق içi qovuq: سنجین[۱۰]

ایچی قزلجه منطر içi qızılca mantar: شبک

ایچلمک تخمدن içləmək toxumdan: هیضه[۱۱]

دشک **اچی** döşək içi: جغبوت

یاصدوق **ایچی** yasdıq içi: جغبوت/ چیغوت/ آکین/ آکین بالش

یکاق **ایچی** yanaq içi nütüq: کَب

بر کوک که **اچی** طاشی صارولغه مایل bir kök ki içi taşı saruluğa mail: شیربخشیر[۱۲]

اول وقت **اچنده** ol vaxt içində: درآن وقت

اِیچرو// اِجَرو // اِچِرو// اچری içərü: درون/ اندرون/ تنه/ اندر/ دَر

ایچروکی içərüki: اندرونی

اچرو ایلمک içərü eyləmə: در کردن

اچرو اولمق içərü olmaq: درشدن

اچرو کتورمک içərü gətirmək: در آوردن

اچرو کِرمک içərü girmək: درشدن

اچرو کرمک içərü girmək: دَرون آمدن

ایچرو کل içərü gəl: درای

اچرو کلمک içəru gəlmək دَرون آمدن

خرما **ایچی** xurma ipi: وراغ

ایچقرق⇐ انجقراق ıncqıraq

ایچمک//اِچمَک içmək: آشامیدن/نوشیدن/ شراب / نُوش/ لوغ

اِچرمک içirmək: آشامانیدن/ نوشانیدن

ایچ iç : نُوش

اچش içiş: نوشش/ آشامش

---

۱. ضایع
۲. دهخدا: گشاده، واشده
۳. دهخدا: هرچیز دراز میان تهی
۴. دهخدا: آزار و گزند رساندن
۵. دهخدا: آزار و گزند رساندن
۶. دهخدا: پوچ ، میان تهی(از قاوواق ترکی)
۷. دهخدا: پاچهٔ شلوار و تنبان
۸. دهخدا: چربی و پیه
۹. دهخدا: خشکبار که درون آن تلخ باشد
۱۰. دهخدا: درختی که داخل آن پوسیده باشد
۱۱. دهخدا: اسهال (بوگون قارین ایشلمک)دئییرلر
۱۲. دهخدا: بیخی که از هند و کشمیر آورند، شیربخ

اچمکسز içməksiz: نشاف[1]

ایچه‌جک نسنه içəcək nəsnə: نُوش

اچکیجی içkici: شراب خور

اچروز دیمک içərüz demək: انجام کار

آند **ایچمک** and: سوکند(خوردن)

صُکره **ایچلَن** قدَح sonra içilən qədəh: تناغ[2]

صو **ایچه‌جک** یر su içəcək yer: آبخور

بیر اوتدر که یاوشانله **اچرلر** خسته‌لق ایچون bir otdur ki yavşanla içərlər xəstəlıq içün: قلقل/ قنبیل[3]

بر اوتدر که یَوشنیله **ایچرلر** اسی خسته‌لق یچون bir otdur ki yovşan ilə içərlər issi xəstəlıq üçün: قنبیل[4]

آت یا غیرطوار صو **ایچرکن** صقلق ویرمک at ya qeyri, tavar su içərkən sıqlıq vermək: خبک

اِیراق// اراق// ارَق//ایرق//اراغ //ارخ iraq: شُم / دور/ دورادور/ کارین[5]

اِیراق اول iraq ol: بَرد

ایراقَه آتلَن اوُق iraqa atılan oq: پرتاو

ایراقدن کوریجی iraqdan görücı:دوربین

نه **ایراق** nə iraq: چه دور

ایر لامق// اَرلَمق//ارلمک//ایرمق//ایرلمق irlamaq: سرودن//سراییدن/موسیقار/ سرود

[1] . دهخدا: خشکی دهان
[2] . دهخدا: آخرین جام شراب که دررحلت دوستان خورند
[3] . دهخدا: گیاهی است/ حلیمی: مشهور بیر ادویه
[4] . دهخدا: گویند تخم سرخس است
[5] . دهخدا: دور و بعید

ارته irtə: بسراید

ایر// ار irə: سُرای (امر)

ایر // اِر ir : خنیا / رامش

ایرلایجی irləyici: رامشگر/خنیاگر

یرلیجی عورت irlayıcı övrət: شاکونه[6]

ایرمَق// ارماق// ارماغ// ارمَق irmaq: کهریز/ رود/ جو/ جوی/ جویبار/ جویی تاز

ارماجق irmacıq: جویک

ارمق صویی irmaq suyı: آب جوی

دجله **ارماغِی** Diclə irmağı: اروند

یکِی **ایرمَق** yeni irmaq: فرکن[7]

او آواز که **ایرمق**دن حاصل اوله ol avaz ki, irmaqdan hasil ola: چکجاک

شول **ایرماق** که صویونی قویو ویرمیلر şol irmaq ki suyunı quyu vermilər:خورابه

ایرمک// ارمک irmək: رسیدن

ارِشمک irişmək: رسیدن/ دریافتن

ارشدرمک irişdirmək: رسانیدن

ایرشمش irəşmiş : رسیده

ارشممش قاوُن irişməmiş qavun: کال/ سفج[8]

دوشی **ارمش** düşi irmış: خاب دیده

فریاد **ارشدرجی** fəryad irişdirici: فریادرس

فریاده **ایرشیجی** fəryada irişici: فریادرس

قبول **ایرش** qəbul iriş: پذیریش

مدد ارشجی mədəd irişci: فریادرس

[6] . دهخدا: زن مطربه و بازیگر
[7] . دهخدا: جویی را گویند که نو احداث کرده باشند.
[8] . دهخدا: خربزۀ نارس

کیج **ایرشن** یمش gec irişən yemi: سرده

هر نه **ایریشن** رنج hər nə irişən rənc: آدرنک[1]

ایرتمک//ایرتمق irtəmək: پژوهیدن/ پزهان[2]

ایرتَه// ارته irtə: بام[3]

ارته آقلغی ertə aqlığı: سپیده دم

ایرلتو iyrəltü: کیل دارو[4]

ایریک irik: مینان

ایرِی// اری iri: دُرشت

اِرِ یولِ iri yolı: راه سرود

ایری اتمک iri ətmək: خُشکار[5]

اری طَهرَه iyi təhrə: تبهج[6]

بر نسنه **ارمی** یمشق می دیو دکمک bir nəsnə irimidir yumuşaqmıdır deyü dəgmək: پرواس[7]

ایز// اِز iz: اَثَر/ پی/ ته

ایزلمک izləmək: جست و جوی (کردن)

از دوتجی iz dutucı: یاددار

ایس is//iyə: کدیور

او **ایس** əv yiyəsi: کدیور

ایس// اِس iss: دوده

اس کرمش طعام iss görmüş təam: دود کَنده

---

1. دهخدا: رنج و محنت، هلاکت، دمار
2. .. دهخدا: میل شدید، پژوهیدن
3. دهخدا: بامدادان
4. دهخدا: سرخس
5. دهخدا: نان آرد سبوس
6. تاراما: باغ بودامق اوچون آلت
7. دهخدا: لمس، دستمالی

ایستی// اسّی// اصّی//اِستی//اِسّی isti//issi: کرمه/ کرما /رُبون/کَرم

اسلِک issilik: کرما

اسللق issiliq تَوش[8]

اسلیک issilik: کرمی/ چیچله[9]

استلک istilik: تَبش

ایستبل istibal: انکبینه[10]

اِستِمَه istimə: تب/ تب باده/ تاب

اسّی صو issi su: کرمابه

اسی یل issi yel: باد کرمک

اصی ییر issi yer: کرم کاه

دترَر **استمه** ditrər isitmə: تب باده

دِترِدَن **اسِتمَه** ditrədən isitmə: تب لرز

کوندوز **استمَه‌سی** gündüz isitməsi: تب روز

قتی **اسّی** qatı issi: کرماکرم/ کرمسیر

هواسی **اسی** اولان یر qatı issi olan yer: کرمسیر

استمه صوکنده طوطاقده اوچق چخماق isitmə sonunda totaqda uçuq çıxmaq: تبخاله

بر **اوتدر** که یَوشنیله ایچرلر **اسی** خسته‌لق یچون bir otdur ki yovşan ilə içərlər issi xəstəlıq üçün: قنبیل[11]

ایش// اش iş: کار/ فیار/ لاش

اِشلمک işləmək: کاریدن

---

8. دهخدا: طاقت، تاب، حرارت
9. دهخدا: درد و رنج، مرض
10. دهخدا: نوعی حلوا که از عسل درست کنند
11. دهخدا: گویند تخم سرخس است

اشلممش işləməmış: ساده

ایشجی işçi: کارکر/کارکن/ چم/رنجبر

اشسوز işsiz: بیکار/شادکار/اژکهن/مجرک[1]

اشسزلک işsizlik: بیکاری/ مجرک

ایش اَری iş əri: کوتوال

اِش اِسِی iş issi: خداوندکار

اش اوّل iş əvvəli: فلخ

ایش آخری işin axiri: فَرم/ فرجام

ایش بتوریجی iş bitüirici: کارکزار

ایش بلیجی iş bilici: کاردان

ایش بویروجی iş buyurucı: کارفرمای

اش بشاریجق iş başaracaq: باشکوک

ایش دُوزَنِی iş düzəni: کارکاه

اش دوزیجی iş düzəci: کارساز

ایش دُوزیجی iş düzəyici: ساختکار

ایش سورمجی iş sürümci: کارکزار

ایش طوتیجی iş dutucı: کاردار/ کارکیر

اش طونی iş tonı: جامه بازرو[2]

ایش کوج iş-güc: خیاور/ خیاوار/کردار

ایش یری iş yeri: کارکاه

اشوک اولی işün əvvəli: آغازَکار/زفلخ

اشوک اوکی işün öni: آغازَکار

اشوک آخری işün axırı: انجام کار

اشوک قرجاشلغی işin qırcaşlığı: شوریده‌کی کار

ایشه اوکرنمش işə öğrənmiş: فرهیخته

اشه حریص اولان işə həris olan: آرغده

اشه قصد ایلمک işə qəsd eyləmək: هلاک

دلکنی **اشلیجی** diləgini işləyici: کامکار

اغر **ایش** ağır iş: کار زار

ایو **ایش** eyü iş: کار نیک/ خَیر

ایو **اشلو** eyü işlü: نیکوکار

حاکم **ایش** hakim işi: خذیو

دلَک **اِشلو** dölək işlü: ارامکار

سُخره **ایش** süxrə işi: شاکار[3]

صاغ **اِشلو** sağ işlü: درست کار

طاتلو **ایشلو** tatlu işlü: شیرین کار

قوشلق **ایشی** qoşluq işi: چاشتی

قیغولو **ایش** qayğulu iş: غُمکسار

کرسز **اش** karsız iş: شاکار

یاوز **اشلو** yavuz işlü: بدکار/بدباز/بدکردام

اش باشارماز کشی bir iş başarmaz kişi: پادوله

اشی صاغنَه طُتاَن işi sağına tutan: نراسته

اشدن غافل اولمق işdən ğafil olmaq: فَرناس

بر **ایش** اشلمک bir iş işləmək: کرفت

بر **ایشه** اتانلمش کشی bir işə atanılmış kişi: وشکرده[4]

اولکه هر **ایشه** صغنوب یاپشه ol ki hər işə sağınıb yapışa: چیره دست

[1]. دهخدا: بیکار ، سخره
[2]. دهخدا: لباس هرروزه
[3]. دهخدا: کار بی مزد
[4]. دهخدا:شخصی که درکار تجربه داشته باشد

اجرتسوز بویرولان **ایش** ücrətsiz buyurulan iş: شایار

ایک//اِک ig: دوکریسه/دوکریه/دُوک/کَزکَژ[۱]

دوه‌جی **اکی** dəvəci igi: کوتلان

دکرمن **اِکِ** dəgirmən igi: قُطب[۲]

ایکرمی⇐ یکرمی yigirmi

ایکرنج ⇐ یِکرَنمک yigrənmək

اِیکنه// اکنَه ignə: سوزن

ایکنه‌جی ignəci: سوزن‌کر

اکنه‌لک ignəlik: تلّه

اکنه یوردوسی ignə yurdası: سوفار[۳]

اکنه‌یله صَرمَق ignə ilə sarımaq: آژیدن

طوبلو **ایکنه** toplu ignə: سُرخاره[۴]

خاتونلر دوزونه‌جکنه صانچدقلری طولو **ایکنه** xatunlar düzünəciginə sancdıqları tolu ignə: سُرخاره[۵]

اَیَکُو iyəgü: اسپرک[۶]/ پهلو[۷]/ پهلویان[۸]

اِیکَه// اِکَه inə: سوهان

اِیکلَنمَک inələnmək: سوُه[۹]/ سوهه

اکلنمش inələnmiş: سیوده[۱۰]

ایکه اوواغی inə uvağı: سوهَه[۱۱]

۱ . دهخدا: آلت فلزی یا چوبی در نخ ریسی
۲ . دهخدا: ستونه آهنی آسیا
۳ . دهخدا:دهانهٔ تیر/حلیمی: ایگنه و جوالدوزون یوردوسی
٤ . سنجاق سر
٥ . دهخدا: سوزن زرینی باشد که زنان بجهت زینت بر سر زنند و مقنعه را با آن لچک بند کنند
٦ . دهخدا: گیاهی است اسفرک و سپرک تیز گویند
٧ . دهخدا: دو طرف سینه و شکم
٨ . دهخدا: استخوان پهلو ./ تاراما: قابیرغا سوموگی
٩ . دهخدا: یوخ// حلیمی ایگنه اوواغی
١٠ . دهخدا: سوده :ریز شده، سوراخ شده کم
١١ . دهخدا: براده ، سونش

اکدن دوشن یونقه inədən düşən yonğa: سُونش/ براده

ایکی// اکی// اِکِه iki: دو

ایکنجی ikinci: دوُم

اکشر ikişər: دوکان

اکیز ikiz: دوکان

اکشَر اکشَر ikişər: دوکان

اکی اکی iki- iki: دو دو

اکی استار iki estar: ناطل[۱۲]

ایکی بچق iki buçuq: غرما[۱۳]

اکی بیک iki bin: دو هزار

ایکی چتال بیل iki çatal bel: کُنَند[۱۴]

اکی طرفدن iki tərəfdən : دهاده

اکِی قات iki qat: دوتا

اکی قول iki qol: دو بازو

ایکی وقیه iki vəqyə: ناطل// نیطل[۱۵]

ایکی یکاق iki yanaq: دیباجیان

اِیکِی یوز ikyüz: دویست

ایکی یوُزلوُ iki yüzlü: دوپشت/ دو روی

اکی یوز بیک iki yüz bin: دویست هزار

اوتوز **ایکی** otuz iki: سیو دو

اُون **ایکی** on iki: دوانزده

یکرمی **اکی** yigirmi iki: بیست دو

ایکی اول مقدار iki ol miqdar: دوچندان

۱۲ . دهخدا: پیمانه شراب و شیر
۱۳ . دهخدا: وزنی معادل دو دانگ،وزن یک حبه و نیم
١٤ . دهخدا: یسل سر کج
۱۵ . دهخدا: پیمانه شراب ، نام وزنه ای

ایکی قرداش قانی iki qardaş qanı:خون سیاوشان

ایکی یوزلو حالی iki yüzlu halı: طنفه[۱]

ایکی چاتال تمرنلی اوق iki çatal dəmrənli oq: بیله/ فیلک

اون **ایکی** بیک on iki bin: دوانزده هزار

اون **اکی** بیک آدم on iki bin addım yer: فرسنگ

فرجک **اکی** یانی fərəcin iki yanı: اسکتان

ایکی درلو اری‌در بری آق و بری قزیل iki dürlü arıdır biri aq və biri qızıl: بهمن

اکی نسنه ارالغی‌نک کنلکی یر iki nəsnə aralığının gənli yeri: فرحناک دو خیز

ایکی طبقلو کَمی کسه ایچینه دخی نسنه قویرلر iki tabaqlı kəmi kisə içinə dəxi nəsnə qoyarlar: جنحاخ

ایکی نسنه‌نک اراسنک کیک‌لیکی iki nəsnə arasının genligi: فرخنای دو چین

ایلان // یِلَن// یلان yılan: مار/ یفتنج[۲]

ایلانجی yılancı: مار افسای / مار اموز

ییلانلو ییر yılanlu yer: مارناک

یلانجق علتی yılancıq illəti: سرخباد

ایلان بالغی yılan balığı: مارماهی

یلان بوینوزی yılan buynuzı: شاخمار

ایلان مشک ilan müşki: مُشکِمار

یلان یتاغی yılan yatağı: آشیانه

یاوز یلان yavuz yılan: مار کران

یلانه بکزر جانور yılana bənzər canavar: کَریش[۳]

بر **یلان**در زیانسز باغلرده اولور bir ilandır ki bağlarda olur kimsənə ziyan etməz: یفتنج

بریه‌ده بر نوع قصاجق **یلاندر** bəryədə bir növ qısacıq yılandır: کریشه

ایلتمک// التمک ilətməkdi: برد(دن)

ایلتدی ilətdi: بُرد[۴]

ایلرو ilərü: فراپیش

ایلرورک ilərirək: پیشترک/ پیشتر

ایلغون⇐ یِلقوُن yılğun

ایلک// الک ilk: نخست/ اول

ایلک اویوخو ilk uyuxu: سَرخواب

الک یاز آیی ilk yaz ayı: تیرماه

الک یاز آیی ilk yaz ayı: فروردین

الک قش آیی ilin qış ayı: دَی

الک قیش آیی ilin qış ayı: دیدان

الک قیش آیی ilk qış ayı: درماه

الک قیش آیی ilk qış ayı: دیماه

الک کوز آیی ilin küz ayı: ایلول

ایلک// الک ilik: مغز/ مُخ / مازه[۵]

الک ارترمق ilik artırmaq: مغزه

اوکورغه **ایلکی** onurga iligi: مازه

---

[۱] . دهخدا: چیز گرانبها

[۲] . ماری باشد درباغ کردد و هیچ کزند نکند

[۳] . دهخدا: جانوری کوتاه قد و دست و پا دراز که بغایت تند دود

[۴] . دهخدا: چیزی را از جایی به جایی رساندن

[۵] . دهخدا: ستون فقرات

ایلِک// اِلک ilik: آخلوره[۱]/ چُوژه[۲]/ آخکوژه[۳]/ آنکُله[۴]/ کوشه

اِلک دُوکمه ilik dügmə: آخکوز

دوکمه **اِلکِی** dügmə iligi: الر

دوکمنک **ایلکی** dügmənin iligi: چُوژه[۵]

ایلمک ilmək: دُوکریه[۶]

الملمک// علملمک ilmələmək: طرازیدن

علم‌جی ilməçi: طرازکر[۷]

طون **علملمک** ton ilmələmək: طرازیدن[۸]

طوی **الملمک** toy ilmələmək: طرازیدن

علم- جامه یعنی قفتانک اوموزینه دیکلن بزک ilmə qaftanın omuzuna dikilən bəzək: طراز

قفتان اموزینه طلابلر اتدکلری (بزک) qaftan omuzuna talabılar etdikləri bəzək: طراز

یاریق اموزنده طلابلر اتدکلری (بزک) yarıq omuzuna talabılar etdikləri bəzək: طراز

ایلنج// اِلَنج iylənc: نفرین/ شه

ایله ilə: با / همیدون

ایمام// امام imam: پشنماز

[۱]. دهخدا: اخکوزه دگمه کلاه و جامه

[۲]. دهخدا: رخنهای کمر دوک را نیز گویند گه در وقت پنبه رشتن ریسمان چرخ را رد آن اندازند

[۳]. دهخدا: (سوراخ) تکمه، دگمه

[۴]. دهخدا: دکمه، حلقه

[۵]. دهخدا: رخنهای کمر دوک را نیز گویند که دروقت پنبه رشتن ریسمان چرخ را در آن اندازند

[۶]. دهخدا: دوکریسه

[۷]. دهخدا: آرایش دهنده ، طراز کننده/ طرازیدن مصدرده بو ilmələmək معنا ائدیبلر

[۸]. دهخدا: آرایش دادن،آراستن، پیراستن

امتلا// امتله imtala: کذار

امرنمک imrənmək: (انزال شدن)

او صویی که امرنمدن **کلور** av suyı ki imrənmədən gəlür: آب نشاط[۹]

ایمیزغنمق/ امزغنمق//امزقنمق imızğınmaq: نویدن / غنودن / خواب سبک/ غنود

اِمِزقنمش ımızğınmış: خواب آلود

ایمین لک iminlik: ایمنی

ای //اَیِ iy: سکز[۱۰]/ خَله[۱۱]

دامِر **ایکی** dəmir iyi: سَکِز

این in : بکاز//کاژه[۱۲]/ غال/ نغل[۱۳]/ کنام

کازر **ایکی** gazır ini: پرونده[۱۴]

اینجه// اِنجَه// اکجه incə: نِزار/ باریک/ وُم/ نُغُل / هنجار

اکجه اغری incə ağrı: سِل/ کاهش

انجه آواز incə avaz: جزد

اینجه اپلیک incə iplik: ناخسته

انجه حریر incə hərir: پُرند

اینجه صوقاق incə soqaq: کویچه

اینجه یول incə yol: تَرفنج

بیلی **اینجه** beli incə: سُتک

اِنجَه کَتَن بزِی incə kətən bezi شَرْب

قتی **انجه** ابلک qatı incə iplik: نخ

[۹]. دهخدا: منی

[۱۰]. دهخدا: هرچیز نوک تیز که می حلد

[۱۱]. دهخدا: خارپشت انداز/حلیمی: اسکنه ابزار نجاران

[۱۲]. دهخدا: آغل گوسفند'

[۱۳]. دهخدا:آغل گوسفند درکوه و صحرا، بیزیم دیلده هین

[۱۴]. دهخدا: کیسه ای که ابزار کار در آن گذارند

اینجه اچی طولمش قامش içi tolmuş
incə qamış: نال

انجنمک incinmək: (ترسیدن)

انجنور چرکین صورت که کورن çirkin
surət ki görən incinir: بیناره

اینجیک// انجَک incik: پوزه/ پوز[1]

اینک//اَنک inək: ماده کاو / سکچه

اینک مملری inək məmələri: غژُم[2]

اِینَه// اذینه کونی adinə güni: آدینه

ایوiyü: باسامان/ بهیی/ سیغ/ شکرف/ قالون/
نغز/ نیک/ نیکو/وشه/ویسه/زیب/هزیره/ هین

ایلولک iyülik: نیکویی/ نیکین/ بهی

ایودور iyüdür: برازد/ نیکست

ایورک iyürək: نیکتر

ایو اتکلو iyü ətəklü: پاک دامن

ایو اتلو iyü ətlü: بَهبود

ایو افندی iyü əfəndi: خسرو/ خدیو

ایو ایش iyü iş: کار نیک/ خَیر

ایو اشلو iyü işlü: نیکوکار

ایو خو iyü xu : سامان

ایو خولو iyü xulu : سامان

ایو سوزلو iyü söz : چرب سخن

ایو طالع iyü tale: اختر

ایو فال iyü fal: مروا/ ووا

اَیو فکرلو iyü fikirlü: دوربین

اَیو کچر نسنه iyü keçər: سراپرده/ سره

ایو نظرلو iyü nəzərlü: پاک‌دامن/ پاک‌باز

اَیو وقت əyü vaqt: خوش وقت

ایو یار iyü yar: سَرَه[3]

غایت **ایو** ğayət iyü: نفیس/ دارو

ایومک//اِوْمَک ivmək: شتافتن/شتاب /تاخته

اودرمک ivdirmək: شتابانیدن

اَویشمک//**ایوشمک** ivişmək: پژیدن[4]

ایو iv: هان[5]

ایویجی ivici: شتابان

ایوه‌جک ivəcək: شتابزده

ایوَه‌کَن ivəgən: شتابان

ب B

بابادیه چیچَکی// پاپادیه// بَبَدیَه babadya
çiçəgi: کوپک/ بابونه/ بابونج

بَبَادیه اوتی babadiya otı: کوبول[6]

باباسی وار babasıvar: پذرانی

بابوج babuc: صر[7]

بابوج babuc: شُمر[8]

باترمق batırmaq: خلانیدن[9]

باتمق// بتمق batmaq: فرورفتن/ خلیدن

کون **باتسی** gün batısı: خاور

---

۱. دهخدا: ساق درخت و ساق گیاه
۲. دهخدا: دانه انگور (درشت)
۳. دهخدا: برگزیده/ نیکو
۴. عجله کردن
۵. بشتاب صیغه امر از مصدر هاندن
۶. دهخدا: کوپل، شکوفه و بهار درخت را گویند
۷. دهخدا: دلو مسترخی و فروهشته// تاراما: پاپوش
۸. دهخدا: آبگیر، آبدان
۹. دهخدا: بزور داخل کردن، فروکردن چیز باریک

ایغی نسنه **باتوب** سرجمک و اینمق sürüçmək və ayağı nəsnəyə batıb sürüçmək və oynamaq: شکوخ[1]

قره یوزلو بلچق که **باتان** کشی ایاغن کوجله الور qara yüzlü balçıq ki, batan kişi ayağın güclə alır: شلک

باج bac: ف// باج

باج bac: بدرقه[2]

باج الیجی bac alıcı: باژکیر/ بازستان/ باجدار

باجا//باجَه//ابَجا// بَجَه//ابچه baca: روزنه/ روزن/ پردو/ دودکند

باجج baccı: خُفار[3]

بَاجَه آغاجی baca ağacı: روشن[4]

او **باجَسِی** əv bacası: آسمانه[5]

باجدار bacdar: کنارنک[6]

بادام// بادَم badam: بادام/ ف/ لَوز

باداملو حلوا badamlu halva: لوزینه

بادام حَلواسی badam halvası: لوزینه

بادربلو طاووق badırbalu tavuq: کورک[7]

بادرنبو// بادرنبویه badıranbu: تُرنجان[8]

بادِشه padişah: سپه‌اند

بادلجان//بادَرجان//بادنجان//باطلجان badıncan: باتنکان

---

۱. دهخدا: لیزخوردن و افتادن
۲. دهخدا: رهبر قافله
۳. دهخدا: نگاهبانی ، مزد بدرقکی
۴. دهخدا: روزن
۵. دهخدا: اشکوب، سقف
۶. دهخدا: حاکم، والی، مرزبان
۷. دهخدا:مرغ باشد برسر خایه نشسته تا چوزه برآید
۸. دهخدا: اژدرباشی / قووان اوتی

باده ف// معروف badə: باده

باردق//برداق//بردق bardaq: کوزه /پول

برداقچی bardaqçı: کوزه‌کر/دبه‌کر/سفالین

بردق اصمق bardaq asmaq: کوزاویز

پرداق آصاجق bardaq asacaq: کوزاوره

برداق صاتجی bardaq satıcı: سفال فروش

برداق فُرونی bardaq furunı: داش[9]

او **بردق** əv bardağı: غور

دیوار **باردغی** divar barfağı: کُراز[10]

صنقق **باردق** sınqıq bardaq: منده[11]

طاش **برداق** taş bardaq: تغور

کُون **برداق** gön bardaq: دَبه[12]/مَتاره[13]

مسافرلر **باردغی** müsafirlər bardağı: کُراز[14]

یاتوق **برداق** yatuq bardaq: کشنک[15]

صاقسِی جناق و **برداق** saqsı çanaq və bardaq: سفال

بارکیر// بَرکر bargir: بارکی[16]/بارکیر

بارو baru : باره/ بارو[17]/ ف

بیک **بارو** böyük paru: داموز[18]

باریشمق barışmaq: آشتی (کردن)

باریش barış: باریش/ آشتی/ ف

بارشق barışıq: آشتی

---

۹. دهخدا: کوره گوزه کری و آچرپزی، آتش خانه
۱۰. دهخدا: کوزه
۱۱. دهخدا: سبو و کوزه دسته شکسته
۱۲. دهخدا: ظرفی که از چرم خام سازند
۱۳. دهخدا: آفتابه ، ظرف چرمی ، مطهره
۱۴. دهخدا: تنگ و کوزه آب سرتنگ
۱۵. دهخدا: نوعی غله، کسنک
۱۶. دهخدا: اسب باری
۱۷. دهخدا: برج، دژ، قلعه/ پارو برف روبی
۱۸. دهخدا: داموز و داموزه سبدبزرگ و پاروی برف

بازار// بازر bazar : بکه/ بازار// ف

بازار سکسی bazar səkisi: دکانجه[1]

بازار عُورَتی bazar övrəti: زنچه

بازار یری bazar yeri: بازرگاه

جاریه **بازاری** cariyə bazarı: نخاس‌خانه

هفته **بازاری** həftə bazarı: ینپلو[2]

بازارلو بیوک کوی bazarlu böyük köy: کور

طویک **بازار** وقتی toyun bazar vaqtı:موسم

بازرکان bəzirgan: بازرکان// معروف/ ف

بازرکان اشی bəzirgan aşı: آبکامه

اصلو **بازرکان** uslu bazirgan: برومند

بازو bazu: بال/ یال

بازوبند bazubənd: هیکل[3]/بازوبند//ف

باش// بش baş: سر/ کلّه

باشلمق başlamaq: آغازکردن/آغازیدن / آغاز/ دَخش

باشچی başçı: سرپز/ سیمرین

باش اغِ baş ağı: سربند

باش اَغرسی baş ağrısı: دردسر

باش اچُوق başaçuq: سرواز

باشی اچُوق başı açuq: سرواز

باشی اشاغه başı aşağı: نکون/نکونسار/ بازکون/ سرنکون

باش اورتاسی baş ortası: تار/کلال/جزد / هباک / بالایی/ چُیتر / چکاد

باش اورتوسی baş örtüsi: سرپوش/ بُرنُس[4]

باش اوکی baş öni: تارک سر

باش بَرمَق baş barmaq: انکشت سُترک / انکشتر

باش بزی baş bezi: سَراغوش/ سَراغوج

باش تپه‌سی baş dəpəsi: تارک/آهار/آهانه

باش چبان baş çıban: سعفه[5]

باش چناغی baş çanağı: آهیانه

باش چکرمش baş çınramış: سیب

باشی چکزنمِش başı çikzinmiş:سرکشته

باشی چکلنمیش başı çinlənmiş:سرکشته

باشی چزکنمِش başı çizginmiş:سرکشته

باشی چَلقَنمِش başı çalqalanmış:سرکشته

باش خراج baş hərac: کزین/ کُزید

باش چکیجی baş çəkici: سرکش

باش چناغی baş çanağı: آهیانه[6]

باش خراج baş hərac: کزین/ کُزید

باش دکنرمک baş dönərmək: دُوار

باش دوقمش baş doqmuş: سراجهٔ اَفتاب

باش طاغی baş tağı: خشتک

باش طمری baş tamarı: قیفال[7]

باش قَت başqat: شِیب[8]

باشی قتی başıqatı: سُترک

باش قبه başı qübbə: سربهنجه[9]

---

[1] . دهخدا: پیشخوان، تختهٔ جلو دکان

[2] . دهخدا: ترکی است میدان فروش امتعه

[3] . دعا / دهخدا: معبد، عبادت خانه

[4] . دهخدا: کلاه پشمین

[5] . دهخدا: جوش سروصورت

[6] . دهخدا: کاسهٔ سر ، جمجمه

[7] . دهخدا: رگ سروصورت

[8] . دهخدا: سرگشته ، آشفته

[9] . رومی: باشی آچیق

باش قوکاغی baş qonağı: سپوسه‌سر[1]

باش کیمی baş geyimi: سربند

باشه قاقماق başa qaqımaq: پیغاره/سرزنش

باشه اورتلان başa örtülən nəsnə: سرپوش

باشدن باشا başdan başa: سرتسر/سربسر

باشی قلسُوز başı qılsız: چکاد/ چژد

باشی یوجه başı yuca: سرافزار

ایوز **باش** uyuz baş: خوره

بغدای **باشی** buğday başı: خوشه/غوشه[2]

چری **باشی** çeri başı: سِپهبد / سرلشکر/ سرهنگ/ کِربز/ کیارنک/ پهلوان/ سپهدار

صنجاق **بشی** sancaqbaşı: منجوق[3]

صغر**باش** sığırbaşı: کاواره[4]

صُو**باشی** subaşı: شحنه/شمیذ/سپهسالار

صوقاق **باشی** soqaq başı: سکه[5]

طازباش tazbaş: دُغ سَر/ مو سترده

طاز **باشلو** daz başlı: دوخ چَکاد[6]

طاغ **باشی** dağ başı: جزد/ شَخ/ دریچه/ چکاد/ دسکره/ تنک

علم **باشی** ələm başı: مَنجوق

قَحبه **باشی** qəhbə başı: کنغاله[7]

یوقوش **باشی** yoquş başı: سَرسَره

باش اوستندَ دورمش baş üstündə durmuş: اسکند

باش صویه طالدرمق başı suya daldırmaq: ناغت[8]

باش قازیاجاق استره baş qazıyacaq üstərə: اُستُره

باشِ ویرامز کشی başı verəməz kişi: سرافراز

باش یوقری دوتمق baş yuqarı tutmaq: اَقماح[9]

باشدن کچمش قصه başdan keçmiş qissə: سرکذشته

باشدن کچن نسنه‌لر başdan keçən nəsnələr: کالیوه[10]

باشن صویه قومق başın suya qoymaq: ناغوش[11]

باشه کیلن اشق başa geyilən işıq: خود[12]

باشی صویه صوقمق başı suya soqmaq: ناغوش

باشی استه دشمک başı üstə düşmək: شکوخ[13]

باشی اشغه دکمک başı aşağı dönmək: نکون(کردن)

باشی اشغا دیکلمک başı aşağı dikləmək: زیر زیر (نکاه کردن)

---

۱. دهخدا: شورهٔ سر
۲. دهخدا: خوشه خشک گندم
۳. دهخدا: آنچه بر سر علم کنند
۴. دهخدا: گله گاو
۵. دهخدا: کوی، محله، راه هموار
۶. دهخدا: سر بی موی// روخ چکاد است.
۷. دهخدا: امردباز، غلامباره
۸. دهخدا: آنکه سرش بچنبد و بلرزد
۹. دهخدا: سربرداشتن و چشم درپیش افکندن
۱۰. دهخدا: سرگشته
۱۱. دهخدا: سر در آب فرو بردن
۱۲. دهخدا: کلاه خود
۱۳. دهخدا: لیز خوردن، لغزیدن

باشی دکزِنمک مرداردن başı dəgzinmək murdardan: کاتوره[۱]

باشی صویه صوقمق başı suya soqmaq: ناغوش

باش برمقده اوق طوتجق یر baş barmaqda oq tutacaq yer: شست

طاغ **باشنده** سایبان tağ başında sayban: نَسر

طاغ **باشنده** کولکه‌لک tağ başında kölgəlik: نَسر

دغلر **باشنده‌غی** یوکش dağlar başındağı yokuş: پژ[۲] عقبه

اغلنجقلر **باشنده** چقن باص oğlancıqlar başında çıqan bas: شرینه[۳]

امِکلمکه **باشلامش** اوغلان iməkləməgə başlamış oğlan: فراخیز آمده

شکایته بشلق **بشلدی** şikayətə başladı: بشکایت اغاز کرد

یوریمکه **بشلمش** اُغلان iməkləməgə başlamış oğlan: فراخیز آمده

باشابارت//باش برت başbart: دژنام/ ریش/ شیرینه[۴] خوره / هودر[۵]

الده‌کی **باشابارت** əldəki başbart:دژنام

باشارماق // بشارمق başarmaq: برآوردن

بشر başarı: منقبت[۶]

بشرمز başarmaz: بادبُر[۷]

اش **بشاریجق** iş başaracaq: باشکوک

اش **باشارماز** کشی iş başarmaz kişi: پادوله

باشاق başaq: خوشه

باشاقلاما başaqlama: فِجار[۸]

باشاق صپی başaq sapı: داسه

باشق صچی başaq saçı: داس

باشداش başdaş: همال[۹] همسر

باشماق başmaq: کفش/ سندل / لالک

باشمقجی başmağçı: کفشکر/کفشدُز/کاغینه

باشمقجی بوجغسی başmaqcı bucqası: کاغینه

بشمقجیلر قالبی başmaqçılar qalibi: بُغاز

باشماغچی کله başmaqcı gilə: کُندۀ

بشماقچلر لیفی başmaqçılar lifi: ماله[۱۱]

بشمق استر başmaq astarı: کوزر

بشمق بچقوسی başmaq bıçqusı: شفره/ نشکرده[۱۲]

بشمق کونِ başmaq göni: هملخت[۱۳]

ایپلن قلدن اولان **بشمق** iplə qıldan olan başmaq: سُر

---

۱. دهخدا: سرگشته، گیج
۲. دهخدا: کتل ، پشته، تپه
۳. دهخدا: جوشی که در اندام کودکان بهم رسد
۴. دهخدا: شیرینک و جوش در اندام و سر کودکان
۵. دهخدا زشت و زبون

۶. دهخدا: کارنیکو، هنر، تعریف
۷. دهخدا: کسیکه بسیار لاف زند و کاری ازو برنیاید
۸. دهخدا: دیده نشد/تاراما:اورون توپلازقدان سونرا دال ویا صاپدا قالمیش آرتیقلار
۹. دهخدا: همسر، قرین و همتا و شریک و انباز
۱۰. دهخدا: تنۀ درخت، چوب کلفت بعنوان ابزار
۱۱. دهخدا: آلتی که با آن پارچه را آهار می زنند
۱۲. دهخدا: ابزار آهنین کفشگران، گزنه
۱۳. دهخدا: چرم زیر کفش

سزو که بشمقجیلر کونله پشتی اراسنده دکدکلری نسنه sızu ki başmaqçılar gönlə püşt arasına dikdikləri: آغاره

باص bas: شیرینه[۱]

اغلنجقلر باشنده چقن **باص** oğlancıqlar başında çıqan bas: شرینه

باصمق// بَصمق//بسمق basmaq: پهیدن[۲]

بَصمَق basamaq: پایه

آغر **بصماق** ağır basmaq: سکاچه / بَرخفج / تَرخنج / کرنجو/ کابوس

اغر **بصان** دیو ağır basan div: نیدلان/ سکاچه

اياغله **بصمق** ayağla basmaq: خبیدن

دون **بَصقُونی** dün basğunı: شبیخون

قفتان **بصنجغی** qaftan basıncağı: فَراویز[۳]

اغرلق ایقوده **بَصَر** ağırlıq uyquda basar: کابوس/ نیدل

اياغله **باصرولمش** ییر ayağla basırılmış yer: پای خوست/ بیخوسته

پادشاهلر **بصمغچون** یرده سررلر padşahlar basmaq üçün yerdə sərərlər: پای انداز

شول اغجدور که انوکله او اوستین اورترلر و اورتویه **بصغی** ادرلر şol ağacdır ki anunla ev üstin örtərlər və örtüya basağı edərlər: سرشاخ

۱. دهخدا: جوشی که در اندام کودکان بهم رسد
۲. دهخدا: بهیدن: فشار دادن، لگد . پایمال کردن
۳. دهخدا: فرویز//پریز و سجاف جامه، سجاف

باصدرمه// بَصدَرمَه// پَصترِمه basdırma: نمکسو / نمک سود / قَدید[۴]

باطل batil: نابکار/ اژکهن/ بیهوده/ زار/ ف

باطل اشلیجی batil işləyici: انکونی

باطیه badya: باطیه[۵]/ ف

باغ bağ: بَند/ غُل/ بندکاه/ وارنج/ فلج

باغلمق bağlamaq: بند و غل (زدن)

باغلق bağlıq: باررنک[۶]

بقغو baqğu: بند

باغ صاریغی bağ sarığı: کاسو/ پاردو

اغز **باغِ** ağız bağı: دهن بند

انا **بقی** ana bağı: پود[۷]

اياغی **بغلو** ayaq bağlı: پای بند/پایخوست

ایچطون **باغِ** içdon bağı: شلوار بند

ایق **باغی** ayaq bağı: پابنده/ پیوند/ پید

اودون **بَغی** odun bağı: امنه[۸]

بوغاز **باغی** boğaz bağı: کلوبند/ماکول/رس

بوین **باغِی** boyunbağı: کردن بند

تخیل **باغی** taxıl bağı: آغوش[۹]

تین **باغ** tin bağı: وادیج[۱۰]

دِل **باغلیجی** dil bağlayıcı: زبان بند

دِل **باغی** dil bağı: زبان بند

ساج **بَاغی** saç bağı: کیسوبند

۴. دهخدا: گوشت خشک نمکسود
۵. دهخدا: کاسه بزرگ و پیاله بزرگ شرابخواری
۶. دهخدا: سینه بند اطفال، بند قنداق
۷. پوزبند گوساله
۸. دهخدا: پشته هیزم، توده هیزم
۹. حلیمی: بوغدا و تاخیل باغی
۱۰. دهخدا: چفت و چوب بندی که تاک انگور را بر بالای آن اندازند

طون **باغی** ton bağı: پرونده/ تکه

قَپو **باغ** qapu bağı: فَلج[۱]

قدی **باغ** qadı bağ: پیوند[۲]

قول **باغ** qol bağı: پیوند

قربه **باغی** qırba bağı: رباط[۳]

قرن **باغِ** qarınbağı: شکم بند

قلیج **باغی** qılıc bağı: جعن

کوز **باغی** göz bağı: چشم بند

کوز **بَغلَمَق** göz bağlamaq: ریو[۴]

طون **بغلایجق** یر ton bağlayacaq: فناوار[۵]

باغلق که اغلنجغلر بویننه اصرلر bağlıq ki oğlancuğlar boynuna asarlar: باررنک[۶]

سد که ارغ چقرمق ایچون **بغلرلر** sədd ki arğ çıqarmaq üçün bağlarlar: بند روغ

صندوق‌ده اولن تمر **باغ** sandıqda olandəmir bağ: پَش

قاپوده اولن تمر **باغ** qapıda olan dəmir bağ: پُش

باغ bağ: پالیز/ تاک/ رَز/ باغ /ف/ معروف

باغبان bağban: باغبان// ف / رزبان

باغجی ار bağcı ər: پالیزبان

باغچه bağça: چمن/ مُرغزار/ ف

باغچه یری bağça yeri: پالیزگاه

باغ اروکی bağ örügi: جهودانه[۷]

باغ اولچکی bağ ölçəgi: کوبین[۸]

باغ اوی bağ evi: کازه[۹]

باغ بودَندوسی bağ budandısı: آزخ[۱۰]

باغ بوداه‌سی bağ budası: نوبک[۱۱]

باغ بودمق bağ budamaq: فرخو

باغ تَخرَسِی bağ taxrası: رزانکور/رزبُر[۱۲]

باغ چُبُوغی bağ çübüğı: شَوُش/ رَز

باغ چارداغی bağ çardağı: چفتهٔ رز

باغ چرکی bağ çirəgi: خَرک[۱۳]

باغ حره‌کی bağ hirəgi: خوهن

باغ دکیجی bağ dikici: رزدوز

باغ صاروغی bağ sarığı: کاسو/ پاردو[۱۴]

باغ فلسلمک bağ fəlsiləmək: پیراستن تاک/ فرخویدون// فَرخو

باغ کلمی bağ küləmi: ترینه[۱۵]

باغ یپرغی bağ yaprağı: اسبوس

تین **باغ** tin bağı: وادیج[۱۶]

حاصل **باغ** hasıl bağ: برومند[۱۷]

قَپو **باغ** qapu bağı: فَلج[۱۸]

---

۱. دهخدا: زنجیر در، کلیدان در
۲. دهخدا اتصال محکم
۳. دهخدا:رشته ایکه غضروف واستخوان را بهم پیوند دهد
۴. دهخدا: فریب، مکر، ریا، افسون/ همان ریب است
۵. دهخدا:دیده نشد/ جای شلوار بند
۶. دهخدا: سینه بند اطفال، بند قنداق
۷. دهخدا: پارچه زردی که جهودان برای بازشناخته شدن بدوش خود میدوختند.
۸. دهخدا: ظرفی از نی مانند کفه ترازو برای روغنگیری
۹. دهخدا: کلبهٔ صحرایی
۱۰. دهخدا: زگیل
۱۱. دهخدا: شاخه و نهال
۱۲. دهخدا: وسیله ای مانند داس برای بریدن تاک انگور
۱۳. حلیمی: نوعی حشره مانند آخوندک
۱۴. دهخدا: چوبی که زیر درخت میوه دار گذارند
۱۵. دهخدا: نوعی طعام فقرا ، ترخینه نیز گویند
۱۶. دهخدا: باغ انگور
۱۷. دهخدا: میوه دار، باثمر، بارور
۱۸. شاخه درخت پس از حرص کزدن

باغ ایچنده او bağ içində ev: راغ

باغ باغچه بکلیجی bağ-baxça bəkləyici: دشتوان/ دشتمن

باغ جبوغ کم بوداندوغی وقت bağ çubuğı kim budandəğı vaqt: آزغ[۱]

بقلر اچنده طوغری اچق یول baqça içində doğrı açıq yol: چمن[۲]

باغر// بَغر bağır: جکر

یاغ **بغر** yağ bağır: جکر آکنده / لکانه

یای **بغری** yay bağrı: خانهٔ کمان

باغرداق bağırdaq: پرتله[۳]

باغرماق bağırmaq: خراطیون[۴]

یر **باغرماغی** yer bağırmağı: خراطیون

باغشلمق bağışlamaq: بخشودن/ بخشیدن

بغشلیجی bağışlayıcı: بخشایشکر

نسنه **بغشلامق** nəsnə bağışlamaq: بخشایش

باغلق// بغلق bağlıq: دزک[۵]

باغلق که اغلنجغلر بویننه اصرلر bağlıq ki oğlancığlar boynuna asarlar: باررنک[۶]

باقر// بقر bağır: مس

بَقرَجَ baqırca: صاد[۷]

بقر چولمک baqır çölmək: آلتابه/ هرکاره

بقردن اولن baqırdan olan: مسین

بَقِر ابریق bağır ibriq: آفتابه

باقلا// بقلی paxla//baqla: پُلک[۸]

دلوجه بقلی dəlücə baqla: یوهه[۹]

باقلادن اولان اتمک bağladan olan ətmək: کشکین[۱۰]

بُاقلاغو// بقلوا baqlağu//baqlavu: اشکل[۱۱]

باغلاغو bağlağu: تفشره[۱۲]

باقلامق// بغله‌مق baqlamaq: (بند کردن)

چنق **بغلیجی** çanaq bağlayıcı: کاسه بندر

بَقلَنمش بیز یوکی bağlanmış bez yüki: پرونده[۱۳]

باقم//بقم baqım: برنیان[۱۴] بَقم شجر معروف

بَقَم اَغجِ baqım ağacı: جوب سرخ

باقم اَغجی baqım ağacı: دار برنیان

باقماق//بقماق//بقمق baqmaq: نکاه کردن/ نکرستن/ نکریدن

بقمه‌جی baqmacı: هل‌مل

باقش baqış: نِکرش

باقه‌جاق یر baqacaq yer: دیدکاه

چوره **بقمق** çevrə baqmaq: اَقماح

---

۱. دهخدا: آنچه از شاخه های درختان ببرند

۲. دهخدا: راه راست ساخته شده درمیان درختان

۳. تاراما: بئشیک باغی

۴. دهخدا: کرم خاکی

۵. دهخدا: دستارچه، دستمال، درک

۶. دهخدا: دست پیچ اطفالی که در گهواره میخوابانند

۷. دهخدا: دیگ رویین یا مسین

۸. در لهجه شهر مرند puluk لوبیا یا باقلای وحشی

۹. باقالای وحشی

۱۰. دهخدا: نانی که از آرد باقلا و نخود و گندم پخته شود.

۱۱. دهخدا: پای بند ستور

۱۲. دهخدا: قلیه ای از سبزی و گوشت پزند

۱۳. دهخدا: پارچه ای که قماش و غیره را درآن پیچند

۱۴. دهخدا:چوب بقم که ازآن رنگ سرخ میگیرند و پشم و ابریشم بدان رنگ کنند.، دارنهال

کوز اوجیله **بقماق** göz öcilə baqmaq: کرشمه

کوز قُیرغیله **بغمق** göz qırağilə bağmaq: آغیل[۱]

باقی baqi: همیشه

باقیه جان baqıya can: رمق

باک تخمی ban tuxumi: پوخله[۲]

بال bal: انکبین/ نُوش

بال اروسی bal arusı: کبت[۳]

ایستبل istibal: انکبینه[۴]

اوغول **بالی** oğul balı: شهد/ شکرشان/ شان/ بیره

کومج **بالی** gömәc balı: شهدسان/ شان

موم **بالی** mum balı: شهد

موملو **بال** mumlu bal: شهلات/ شان/ شفان/ شکرشان

بالاس balaz: بالاس[۵]/ ف

بالامود// بَلَمُت// بَلَمِط// بلمد// بلمود bәlәmüt: کرنج[۶]/ بزغند[۷]/ خوردهٔ آدیم[۸]

بالته // بَلتَه balta: تبر

بالتهجی baltacı: تبرزن

بلتیجی baltayıcı: کارافزول[۹]

قازما **بالته** qazma balta: کَننده

بالچق// بَلچق balçıq: خِلاب/ کِل

بلجقجی balçıqcı: کِلکر

بلجقلق palçıqlıq: کِلزار

بالچق تکنهسی balçıq tәknәsi: لغزناک

اورو **بلچقِ** uru palçığı: آژند[۱۰]

اوُزلُو **بالچق**// یوزلو بَلچق üzlü balçıq: شُخ/ دوسنده/ کل شج/ خره

صمانلی **بلچق** samanlı balçıq: کهکل[۱۱]

صوق **بالچق** suvaq balçıq: کلی تَنُک[۱۲]

قَرَه **بالجق** qara balcıq: لژن/ خَکیش/ لوش / غلیرن

قزل **بلجق** qızıl bılcaq: کِل سرخ

کوتلکن **بالجق** kötülgәn balçığı: ورطه[۱۳]

بالچق طپراقدن طاشدقلری balçıq vә topraqdan taşıdıqları: پاروچه[۱۴]

قره یوزلو **بلچق** که باتان کشی ایاغن کوجله الور qara yüzlü balçıq ki, batan kişi ayağın güclә alır: شلک

بالچق کی چناق چولمک دوزرلر balçıq ki çanaq çölmәk düzәrlәr: داسه

صوا اراسنداغی **بالچق** sıva arasındağı balçıq: آژنده

---

۱. دهخدا: نگریستن از گوشهٔ چشم از روی خشم
۲. دهخدا: بوخل که خرفه باشد یعنی پرپهن
۳. دهخدا: زنبور عسل
۴. دهخدا: نوعی حلوا که از عسل درست کنند
۵. دهخدا: ابریشم صاف و نرم
۶. دهخدا: سیاه دانه، شونیز
۷. دهخدا:دانه ای است پسته مانند که مغز ندارد و بوسیله آن پوست حیوانات را دباغی کنند.
۸. روغن دباغی
۹. دهخدا: کماشته و کارگزار
۱۰. دهخدا: ملاط
۱۱. مخفف کاه کل است
۱۲. دهخدا: گل نازک
۱۳. دهخدا: لجنزار، منجلاب، گرداب (عربی است)
۱۴. دهخدا: ظرفی که در آن گل و لای میبرند

بالجقدن دوزولن کمانکُره طاشی balçıqdan düzülən kaman kərə taşı: غالوک[1]

قزل **بلجق** که اکله طون و دری بویرلار qızıl balçıq ki, anunla ton və dəri boyarlar: لاک

بالدّر//بلدر baldır: پوژ/ نفول/شتالنک/ لِنک

بلدری قَرَه baldırı qara: پرسیاوشان[2]

اوت **بلدری** ot baldırı: دانژه[3]

قوُش **بالَدرلوُ** quş baldırlu: دوال پای[4]

کپچه **بالدری** kəpçə baldırı: لـنک

بالدرآن//بالدرن//بلدرن baldıran: شوکران[5] پوخله

بالش balış: (ف)

کرده بالش girdə balış: طبرخون[6]

بالغ baliğ: رسیده

بالغ اولمش baliğ olmuş: رسیده

بالغ اولممش baliğ olmamış: نارسیده

بالغ اولمین baliğ olmayan: نارسیده

بالِق// بلق// بلیق balıq: ماهی

بالق آغِی balıq ağı: شست[7]

بالقجی قوشی balıqçıl quşı: پوتیمار[8]

بالق درسی balıq dərisi: پشیزه[9]

بالق شوروه‌سی balıq şovası: ماهیابه

---

1. دهخدا:مهره ای از جنس شنگ یا گل، مهرهٔ کمان گُروهه
2. . دهخدا: مل (اوت آدی)
3. دهخدا: عدس
4. دهخدا: کسی که پایش نرم و باریک باشد، دغلباز
5. دهخدا: گیاهی سمی
6. دهخدا: بیدسرخ
7. دهخدا: دام ماهی
8. دهخدا: مرغ ماهی خوار
9. دهخدا: پولک، فلس ماهی

بالق طوزاغی balıq tuzağı: نشبیل[10]

بالق یَخنسی balıq yaxnısı: ماهیابه/ماها[11]

احتیان **بالغی** ahtıyan balığı: اربیان[12]

اکلیوس **بالق** əklius balığı: شبوط[13]

اوشق **بلیق** uşaq balıq: ماهی خرد

اواجق **بالق** uvacıq balıq طریخ[14]

ایت **بالغی** it balığı: کفجلیز

جمر **بالق** cımır balıq: ماهی کده

چبوق **بالق** çubuq balıq: وال

چوکا **بالیق** çuka balığı: ماهی شیم[15]

چومچه **بالق** çümçə balığı: کفچلیزک// کفچه‌لیزه / چپچله

صازان **بالغی** sazan balığı: ماهی کول/ ماهی کوره

طکز **بالق** tonuz balıq: دلفین

قالقان **بالق** qalqan balığı: ماهی کُرد

قورمش **بالِق** qurumuş balıq: ماهیانه

مرکب **بالق** mürəkkəb balıq: سلیبا

برکوچوجک **بالقدی** ارقسنده نقطه لر وار bir küçücük balıqdır arxasında noqtalar var: شیم[16]

برنوعه بیوک **بالقدر** که بحر مظلمدن شام دکزنه چقر bir növ böyük balıqdır ki,

---

10. دهخدا: قلاب ماهی
11. باید ماهی و با باشد یعنی آش ماهی
12. دهخدا: ملخ دریایی، میگو
13. دهخدا: ماهی کپور، کول
14. دهخدا:ماهیسیت خرد که نمکسود کنند،ساردین
15. دهخدا: ماهی فلس دار با نقطه های سیاه در پشت
16. دهخدا: نوعی ماهی سفید با خالهای سیاه در پشت

bəhri-Məzləmdən Şam dənizinə çıqar: تُن

بیوک **بالقدر** که کمیلر یودر böyük balıqdır ki, kəmiləri yudar: وال

صویه دوشوب قورتلان **بالق** suya düşüb qurtaran balıq: دلفین

بالقچر// بلقچل balıqçır: ماهی خور

بلقچر قوشی balıqçıl quşı: پوتیمار

بلقچل قوشی balıqçıl quşı: پوتیمار[۱]

بَانُب آوازی// باب// بابم bənb avazı: بم[۲]

بانبول قوردی banbul qurdı: کاغنه[۳]

پای// بای pay: بخش

بای bay: فراخ دست/خواجه/توانکر/بانوا/توانا

بایلق baylıq: توانکری/ نوا/ بهرکی

یمشق **بای** yumuşaq bay: لاد[۴]

بای‌قوش// بیقوش bayquş: کُنکُر/ بوم/ چُغل/ چوذ/ خنج/ کوچ/ جغد[۵]

بیقوشه بَکزَر بر قوش bayquşa bənzər bir quş: چغو[۶]

بایات// بَیات bayat: کاردو[۷]

بایر bayır: توی/ (بیابان)

قرق **بایر** qırq bayır: هزارتوی[۸]

---

۱ . دهخدا: مرغ ماهی خوار

۲ . دهخدا: عمل و صدای زدن با دست بر سر کسی

۳ . دهخدا: کرمی است سرخ و زهردار و نقطه های سیاه بیشتر در پالیزها پیدا شود

۴ . دهخدا: دیبای نازک و لطیف

۵ .صحاح فرس: کوف بود یعنی بوم و بزبان آذربایجان کنکر خوانند

۶ . دهخدا: مرغی است از جنس بوم

۷ . دهخدا: مقراض بزرگ برای بریدن پشم

۸ . دهخدا: هزارلا ، شکنبه گوسفند و حیوانات

ببالر babalar: رجاله

ببک bəbək: مردمک

کوز ببکی göz bəbəgi: دیده/ رغاوه/ مردمک چشم/ کاک/ کیک

بتمک bitmək: رُستن / دمیدن[۹]

بتورمک bitürmək: رویانیدن

بتجک bitəcək: روستنی

آزوسی **بتمش** azusı bitmiş: همرف[۱۰]

تازه **بتمش** اکن taza bitmiş əkin: تژ

کوزده **بتن** ات gözdö bitən ət: ناخنهٔچشم

اوت که **بتمش**دُر ot: رُستمین[۱۱]

قویرق **بتن** یر quyruq bitən yer: دُمغزه[۱۲]

حوض کنارنده **بتن** اوت havuz kənarında bitən ot: لوم

قمده **بترجک** اغجی qumda bitərcək ağacı: شورتاغ

صُولر قراکَنده **بتن** تازه چمن sular qıtaqında bitən tazə çəmən: کزم

صوده **بتن** دوا اوتلری suda bitən dava otları : نقوع[۱۳]

بتمک bitmək: (تمام کردن) کزاردن

بترجی bitirici: کزار

ایش **بتوریجی** iş bitürici: کارکذار

بُتوُن bütün: دُرست

---

۹ . دهخدا: سر از خاک درآوردن گیاه

۱۰ . دهخدا:یوخ/ حلیمی: گوسفندی که همه دندانهایش درامده باشد.

۱۱ . دهخدا: گیاهی که تازه روییده باشد

۱۲ . دهخدا: بیخ دم ، دم غازه هم گویند

۱۳ . دهخدا: ادویه و میوه که در آب تر کنند

بتی// بت biti: نامه

بتی قویجق biti qoyacaq: نامدان

بتی منشوری biti mənşuri: کشاد نامه

قاضی **بتسی** qazi bitisi ترزده[1] قباله

بجتلمک// بجدلمک becətləmək:

واریدن[2] ریستن[3]

بَجَنَق bacanaq: هم داماد

بِجی bici: سُقدی[4]

بچقُو// بجغو// بچقی buçqu: اَرّه/ غُل

ال **بچق‌سی** əl buçqusı: دست اره

باشمقجی **بوجغسی** başmaqcı buçqusı:

کاغینه[5]

بشمق **بچقوسی** başmaq bıçqusı:نشکرده/

شفره[6]

نعلبند **بچقوُسی**nalband bıçqusı:دهره[7]

بچمک// بجَمک biçmək: دِرویدن// درودن

بچدرمک biçdirmək: دِروانیدن/ دراوانیدن

بچرمک biçirmək: دِروانیدن

بچین biçin: درو

بیچن یر biçən yer: بادِ خور

تخیل **بجدرمک** taxıl biçdirmək: درو زن

یاش یونجه که **بچله** yaş yunca ki biçilə:

اسفِست

بچه beçə: با بچه

بخت baxt: کاو/ نشمن

بختلو bəxtli: فرخ

نه **بختلو** nə bəxtlü : خُنک

بخشایش bəşayiş: بخجور[8]/ بخشش

بخشیش//بخشش bəxşiş: دادشاذ/ ف

پختی// بختی pəxti: ابسرد[9]/ اَبِسَر

بخور buxur: بخور// ف

بخورجی buxurcı: بخوردان

بَخیل baxıl: زُفت/ سُفله/ ختنبر/ زکور/

سیاه کاسه/ سیه کار/ مندور/ حسود

بخللک bəxillik: زُفتی

بداندیش bədəndiş: خیره

بدخلقلو bəd xulqlu: (نا)شنک

بدخو bədxu: دژکاه/ بشوتن

بدخولک bədxuluq: دُژ

بدخلو bədəxlü: شنک[10]

بدر bədr: ماه تمام

ای **بدری** ay bədri: ماه تمام

بدرک bədrik: لوله[11]

خاتون **بدریکی** xatın bədriki: تَبرم[12]

بدره bedrə: یوکان[13]

بدعت büdət: نواور

---

[1] . دهخدا: قباله
[2] . دهخدا: بلعیدن، فرو دادن
[3] . دهخدا: تافتن، رشتن، ریسمان کردن
[4] . حلیمی: سُغدی بیر نوع قلیه دیر.
[5] . ابزار آهنی دم تیز برای بریدن چرم
[6] . دهخدا: ابزار آهنی کفشگران برای تراشیدن چرم
[7] . دهخدا: نوعی حربهٔ دسته دار شبیه ساطور
[8] . دهخدا: بختیار، خوشبخت
[9] . دهخدا: گوشت پخته سزد شده (لغت ترکی است)
[10] . دهخدا: شاهد شوخ و ظریف و شیرین
[11] . دهخدا: هرچیز دراز توخالی مثل لوله کوزه و چشمه، پنبه ای که ریسیده شده/ تاراما: پنبه لوله شده
[12] . دهخدا: زن محترم و بزرگ
[13] . دهخدا: سطل بی دسته (بوگون vedrə)

بدل bədəl: کوهری

بدن bədən: دَنه//تنه/ بدن// ف

بدنده جقان اُور bədəndə çıqan ur:

چَخش[۲]

بدنی قوری bədəni qurı: خشکانج[۳]

بدَوی bədöy at: تازی

بدَوی آت bədöy at: تازی

برابر bərabər: ساد/ پیشاپیش/ تنکاتنک/

هنجار/ یکسان / ف

برابرنجه bərabərincə: دمادم

برابر چلشمک bərabər çəlişmək: مِر[۴]

برات barat: یافته[۵]

برترمق burturmaq: اژنک (کردن)[۶]

قاقیجق قاش **برترمق** qaqıcaq qaş

burturmaq: اژنک

برتلچق bırtılçaq: صفراغون[۷]

بَرتوق بر نوعه اغجدر مصر ولایتنده bartuq

: شابانک[۸]

بَرخ bərx: مان[۹]

اَو **بَرخ** əv bərxi: خانمان/ خانه‌دان

برخوردار bərxurdar: برخوردار// ف

برخوردار اول bərxürdar ol: درخوردار شو

برزین ابراهیم امامرلندن برکشی Bərzin-İbrahim

imamlarından bir kişi: برزین

برَسَمه//وَرسمه// ورصمه bərsəmə: سِیسَنبَر[۱۰]

برشدوریجی birişdirici: (آفریننده)

سز **برشدوریجی** söz birişdirici: سخن

آفرین

برشق barşaq: سُپشه[۱۱]

بُرغُو burğu: پشنک[۱۲]

بَرقلو bərqlü: تابناک

بِرَقمق bıraqmaq: افکندن/ فکندن[۱۳]

براغلمشدر bırağılmıçdır: افکند است

صویه **برغلن** صال suya burağılan

sal:عمَد[۱۴]

یوک دبینه **براغیلن** خالی یر yük dibinə

burağılan xalı yer: صدر

برک bərk: اُستوار

برکتمک bərkitmək: استوار (کردن)

برک اغج bərk ağac: نازون[۱۵]

اول سبد که یانه **برکدوب** کمره طاشرلر

ol səbəd ki yanına bərkidüb kəmrə

taşırlar: داموز

قیلله برنسنه **برکتمک** qılla bir nəsnəyi

bərkitmək: آژندن[۱۶]

---

۱. بارو
۲. دهخدا:جخج، گواتر
۳. دهخدا: لاغر، نحیف و استخوانی
۴. دهخدا: مرور کردن
۵. بخشش ، عطا
۶. دهخدا: چین انداختن بر پیشانی و روی
۷. دهخدا: مرغی به مقدار گنجشک،عصفورالصباغ
۸. دهخدا: گیاه دارویی که در مصر روید، برنوف
۹. دهخدا: خانه را گویند

۱۰. دهخدا: گیاهی شبیه نعناع با عطر خوش
۱۱. دهخدا: مثل شپش، شپشه
۱۲. دهخدا: دیلم، آلت گلگران
۱۳. ک..م.: یجوز زیاده الالف فی الاول هذا الخمسه کما مر فی فصل الالف
۱۴. دهخدا:چوبهای بهم پیوسته که با آن از نهرها گذرند
۱۵. دهخدا: درخت سخت
۱۶. دهخدا: ملاط گرفتن

برماق// بَرمَق barmaq: اَنکُشْت

بَرْمَقْجَه اوق barmaqca ovuq: تات

باش **بَرمَق** baş barmaq: انکشتسُترک

بویک **برمق** böyük barmaq: انکشتر

سرِجَه **بَرمَق** serçə barmaq: انکشت کمین / کالبذ/ کابلیج

شهادت **برماغی** şəhadət barmağı: خداخون

صِنق **بَرمَق** sınıq barmaq: ورکالوج[۱]

کیجی **برماق** kiçi barmaq: کرنج/ کهین / کالوجپ

برمق اوجیله کتمک barmaq ucilə gədmək: بشکلیدن

بش **برمق** اوتی beşbarmaq otı: بنطافلون

باش **برمقده** اوق طوتجق ییر baş barmaqda oq tutacaq yer: شست

ایاغ‌طاغی سرچَه **برمق** ayağdakı serçə barmaq: کابلیج[۲]

برم قوشی یعنی یرتجلر الندن النمش قوش پارسی birəm quşı yəni yırtıcılar əlindən alınmış quş parası: الغرس

برنج burunc: برنج// ف

برنج کبی بونجق burunc küpi buncuq: شَبَه[۳]

برنج// **برج** birinc: کُرنج[۴]

برنج قوردی birinc qurdı: کاغنه

بریان **برنجِ** buryan birici: کوداب

دانه **برنجی** birinc//pilov: پلاو// پیلُو

سودلو **برنج** südlü birinc: شیرین برنج

صارو **بِرنج** sarı birinc: زَرده‌برنج

لاپه **بیرنجی** lapa birinc: شیله[۵]

برواز parvaz: فراویز[۶]

بُروج buruc: بُروج// ف

بُرَه// بُری bürə: لُرس[۷]/ کُتک[۸]

برەلنمش bürələnmiş: مالیده[۹]

بری // برو bəri: (غیر ، طرف)

اندن **برو** که andan bəri ki: از ان انکه

ایردن **برو** ayrıdan bərü: کبج[۱۰]

زنادن **بری** zinadan bəri: پاک دامن

یارن دکل **بری** کون yarın dəgil bəri gün: پس فردا

یارن دکل **بری** کونکی yarın dəgil bəri günki: پس فردانیه

بریان büryan: بریان// ف// معروف

بریان ایلمک büryan eyləmək: خمیط[۱۱]

بریان برجِ buryan birici: کوداب[۱۲]

تاوه **بریان** tava büryan: تابه بریان

بریان التندغی آش buryan altındakı aş: کوداب[۱]

---

۱. دهخدا: انگشت شکسته

۲. دهخدا: انگشت کوچک دست و پا باشد

۳. دهخدا:کوز شبه،کوزهٔ برنجین،مس زرد/حلیمی:یونجوق

۴. دهخدا: برنج خوردنی

۵. دهخدا: برنج آش

۶. دهخدا: سجاف جامه ، لبه، حاشیه

۷. دهخدا: سیلی، طپانچه

۸. دهخدا: ضربه، چوب دستی

۹. دهخدا: مشت و مال شده، تنبیه شده، تلف شده

۱۰. حلیمی: آیرو آیرو دیمک اولور تفریق معناسینا

۱۱. دهخدا: بز بریان شده

۱۲. دهخدا: آشی که ار برنج و گوشت پزند

بریه bəryə: بادیه/ باطیه / سانکین

بریه اغجی bəryə ağacı: بشترغ[2]

بَز biz: دَژه //دَژینه // دوژینه[3]

بزاستان bazastan: تیم[4]

بزدم büzdüm: دُم غزه[5]

بزرخانه bəzrixana: غنک[6]

بزر قطون bəzriqatun: سَپپوس/ فسلیون/ اسپنون/ اِسپیوش

بزر قوتوسی bəzri qotusı: قمع[7]

بَزلَمَج bazlamac: خامسوز[8]

بَزَمک// بیزه‌مک bəzəmək: پیراستن/ آراستن/ آراییدن

بزک bəzək: چَفت/آرایش/ لام/ بُراه/ تاوان / زیور/ کمه/ستام/ اشتوانه / پیرایه

بَزَکلُو bəzəkli: با زیور

بزلمش bəzəlmiş : اراسته

بَزَیش bəzəyiş : آرایش

بزنمش تخت bəzənmiş taxt : سریر

بزنمش مجلس bəzənmiş məclis: بَدرام

اَو **بَزکی** əv bəzəgi: پوپ[9]

جهان **بزیجی** cahan bəzətici: کیتی

بزه‌یجی کندوزین bəzəyici kəndözün: رعین

کندوزنی **بزایب** ار کشیلنمک kəndözini bəzəyib ər kişilənmək: لَک

بزمک bizəmək: مَید[10]

بُسارَق busaraq: هَر[11]

بَسباَسَه basbasa: چارکون[12]

بسرک büsrək: بخت[13]

بسرک دوه büsrək dəvə: بخت

بَسدل// **بستل** basdil: فراته// فلاته[14]

بسکودر که دله بلنور büsküdür ki dillə bilinir: بَلوز[15]

بسلمک bəsləmək : پروردن/ پرورده کردن

بسلتمک bəslətmək: پرورانیدن

بسو bəsü : پروار/ پرورش

بسلنمش bəslənmiş: پرواره/پرورده/پرورش

بسلو bəslü: پروسی/پرواری

بسلیجی bəsləyici: پروردکار

بُشتَوآن puştavan: پَتیار[16]

بُشتَه büştə: خم حَر

بشمک bişmək: پختن/ پزیدن

بشُرمک bişirmək: پژانیدن/ پژیدن

بشرتمک bişirmək: پژانیدن

---

۱ .دهخدا: آشی که از گوشت و برنج پزند

۲ . خاری که در بیابان روید مثل خار مغیلان

۳ . دهخدا: درفش کاویانی، بیز که از آلات کفشگران است حیوانات زنبور و پشه

٤ . دهخدا: بازار ، بازارستان (امروزه تیمچه)

۵ .دهخدا: بیخ دم

٦ . دهخدا: هاون سنگین

۷ . دهخدا: علتی است مانند تخمه

۸ . دهخدا: نان فطیر

۹ . دهخدا: تاج، کاکل

۱۰ . دهخدا: جنبیدن، حرکت کردن (بیزله مک)

۱۱ . دهخدا: راندن و خواندن گوسفندان/ تار اما: قیزماق

۱۲ . دهخدا: نوعی درخت است ، پسپاسه هم گویند

۱۳ . دهخدا: شتر بزرگ قوی، شتر خراسانی

۱٤ . دهخدا: حلوا، در آذربایجان باسدق (باسلق) گویند.

۱۵ . فریبنده ،چرب زبان باید از بلوس//چبلوس باشد

۱٦ . دهخدا، هر چیز که در نظر زشت و قبیح آید، بلا

بشورجِ bişürici: طبّاخ

بشمش bişmiş: بُخته/ نضیج

پشمش الچو pişmiş alçu: ساروج

چولمکد **بشن** اش çölməkdə bişən aş: قدیر عربیدر

بشی که یاغ اچنده بشوررلر bişi ki, yağ içində bişürürlər: غَریاسنک[۱]

مَحبوسیلر ایچون **بشن** یمک məhbuslar üçün bişən yemək: ژواه

بشیک// بشک beşik: کهواره

بشِک باغرداغی beşik bağırdağı: بازپیچ

بشیک جنبری beşik çənbəri: کزاوه/ بازنج[۲]

بصره‌بالی Bəsrə balı: ترنکبین/کزنکبین/ورتیج

بطال batal: نُمونه/ نواور/ لانه

بطمن batman: من

بَعدُ bəd: هَنُز// (هنوز)

بعضی bəəzi: پاس

بغاچه دیدیلر buğaca: سُکارُو[۳]

بغا// بغه bağa: سنک پشت

قَپلی‌بغَه qaplıbağa: لاک پشت/ کشف

بَغدمق baqdamaq: سَرند[۴]

بغر bağır: سعفه[۵]

بَغرتَلق قوشی// بغروتلق bağırtlaq quşı: اسپرود/ سنکخوره[۶]

بَغردَق bağırdaq: برتنک[۷]

بغرساق// بَغِرسَق//بغرصق bağırsaq: روده/خیم[۸]

بغرصق اغرسی bağırsaq ağrısı: بَرنش

بغرساق یاغی bağırsaq yağı: پاشام پیه

دولمه **بغرسق** dolma bağırsaq: آکَنَج

قُیون **بغرسغِ** qoyun bağırsağı: آکَنَج

کودن **بغرسق** ködən bağırsaq: رودکان

یاغلی **بغرسق** yağlı bağırsaq: جکرآکند

یاغ **بغری** yağ bağırı: جکرآکند/ لکانه

یوغن **بغرسق** yoğun bağırsaq: روذه کانی

اووق **بغرساق** که طغرلمش اوله و صوجق اوله ovuq bağırsaq ki toğrulmuş ola və sucuq ola: جهودانه

بغرمق bağırmaq: نعره (زدن)

بغلان Bəğlan: بغلان

بَغلمق bağlamaq: بستن

بقلو baqlu: بسته/ مستمند

باغلانمش bağlanmış: پیوسته

هرنسنه دُلبند اوزرینه **بقلیالر** hər nəsnə dülbənd üzərinə baqlayalar: لامهٔ

بَقلَنمش بیز یوکی bağlanmış bez yüki: پرونده[۱۰]

بق poq: (کوه، سرکین)

---

[۱] . دهخدا: نان تنک در روغن بران کرده

[۲] . دهخدا: روپوش گهواره

[۳] . دهخدا: هرآنچه روی اخگر آتش پزند، نوعی نان

[۴] . دهخدا: ریسمانی باد که طفلان در ایام عید از جایی آویزند و برآن نشسته در هوا آیند و روند، سابور و کازو هم خوانند

[۵] . دهخدا: دمش سر / در لغت جوش سر معنی شده

[۶] . دهخدا: سنگ خوارک مرغی به بزرگی گنجشک

[۷] . دهخدا: بند گهواره ، تنگ زیرین اسب

[۸] . دهخدا: آنچه از روده و شکنبه می تراشیدند

[۹] . دهخدا: دستمالی که روی دستار بندند

[۱۰] . دهخدا: پارچه ای که قماش را درآن پیچندرزمه

یغون **بق** yoğun poq: سنده
بقا// بغا buqa: (گاومیش نر)
بقا اياغی buqa ayağı: ژنکله[۱]
بغا یَپرَغی buğa yaprağı: زبان بره[۲]/ اسپیوش
بقال baqal: عکه/ قَژله/ کشک
قره **بقال** qara baqal: عکه[۳]
بقاللر طبله سی baqallar təbləsi: تَبوک[۴]
بقره baqra: بکره[۵]
بَغلَوَه دیدیلر baqlava: تفشله[۶]
بَقَنق baqanaq: ژنکله[۷]
بک// بیک bəg: خان/ سهپبد/ میر
بکلر bəglər: شاهان
بکلربکی bəglər bəgi: شاهنشاه
بکلیک bəglik: داهیم/ پادشاهی
اولو **بک** ulu bəg: خدایکاه/ کیو
چری **بکی** çeri bəgi: سِپهبد
دربند **بکچی‌سی** dərbənd bəkçisi: دروازیان
قلعه **بیکی** qala bəgi: دزدار/ دَز
قلعه **بکجسی** qala bəkçisi: دزدار
شهرلرده بیرام کونی **بکلر** کلدکی ایلدکلری بزک şəhərlərdə bayram güni bəglər gəldigi eylədikləri bəzək: آذین

مرصع بوین بونجغی که فارس **بکلری** بوینلرنه اصرلر mürəssə boyub buncağı ki Fars bəgləri boyublarına asarlar: بَزَکَر
بک bən: چینه[۸]
طوزاق **بِکی** tuzaq bəni: چینه[۹]/ خروهه
بک که طوزاغه قورلر bən ki tuzağa qorlar: چینه
بر قوشچوغزی **بک** قورلر bir quşcuğazı ben qorlar: چینه
بک bün: افسون[۱۰]
بکلو bünlü: شَکَنه[۱۱]
بک bün: خال/ توته[۱۲]
بَکدَش// بکداش bəndəş: مانند/ همبر/ فام/ نُش/دَس/ویس/قاش/فَشّهم اورد/ همال
بکدش دکل bəndəşsüz: ناهمتا
بکدش سُز bəndəşsüz: ناهمتا
بکدشی یوق bəndəşi yoq: فرید[۱۳]
بَکرمَک bəgirmək: چلیدن[۱۴]
بکریجی bəgirici: غُران
بکز bəniz: چهره/ رخسار/ دِیس
بکزه‌یش bənizeş: مانند‌ه
آق **بَکِزلو** ağbənizlü: سپید پوست
صارو **بکزلو** saru bənizlü: رُبّس/ ربوس

[۱] . دهخدا: سم شکافته مانند سم گوسفند و گاو و آهو
[۲] . دهخدا: گیاهی که شبیه زبان بره است
[۳] . دهخدا: زاغ پیسه
[۴] . دهخدا: نوعی طبق چوبی
[۵] . دهخدا: چرخ چاه
[۶] . دهخدا: تشیله و تفشیره و تفشره ، قلیه سبزیجات
[۷] . دهخدا: سم شکافته (دو شاخه) مثل سم گوسفند
[۸] . حلیمی: پرنده ای که در تله بعنوان طعمه گذارند
[۹] . دهخدا: دانآ پرندگان
[۱۰] . دهخدا: عشوه، کرشمه
[۱۱] . دهخدا: عشوه، کرشمه
[۱۲] . دهخدا: تراخم ، جوش پلک
[۱۳] . دهخدا: بی نظیر، بی همتا
[۱۴] . باخشم زیرلب سخن گفتن، غر زدن

بکزمک bənzəmək: مانستن

بَکزر bənzər: مانند

بکزرکه bənzərinə: مانا

بکزره‌کی bənzərki: مانا که

بکزه‌یش bənzəyiş: مانده

چناره **بکزر** بر اغج çinara bənzər bir ağac: لبخ[1]

آت بازاری واکا **بکزینلر** at bazarı və ana bənzəyənlər: شور

بر اوتدر رنکی خرما رنکنه **بکزر** bir otdur rəngi xurma rənginə bənzər: پلنک مُشک

چوغانه **بکزر** بر اوت درکه انوکله کیسی یورلر çovğana bənzər bir ot ki anunla geysi yurlar غوشِنه

چوغانه **بکزر** بر اوتدُر اندن کلکر ایدرلر çovğana bənzəe bir otdur andan gilkir edərlər: خلخان

بر دوادر زعفرانه **بکزر** bir dəvadır zəfərana bənzər: دمام[2]

کوکرچنه **بکزر** بر قوش gögərçinə bənzər bir quş: تیسه

بر درلو قوشدر قمریه **بکزر** bir dürlü quşdur qumrula biki: موسیجه

آق **یلغنه** بکزر بر اوت aq yılğına bənzər bir ot: ریباس

بَکسِمَد bəksiməd: کاک[3]

بُکلَم bükləm: ششخنج/ شکنج/شکن/ شنک / نورد/ چین/ انجوغ

بکلم بکلم المق bükləm bükləm olmaq: چخیدن[4]

بکلمک büklənmək: چم(دریواس کردن)

اَوُک چورسنده **بکلمک** ایچون اغچلار əvün çevrəsində büklənmək üçün ağaclar: دریواش[5]

بَکْمَزْ bəkməz: دوشاب/ کوداب

بکمز بَستلی bəkməz bastılı: فراته[6]

بکمز دقج bəkməz doquc: ماخ[7]

بَکمَز دوشابی bəkməz doşab: کوشاب

بکمز صاتجی bəkməz satıcı: دَباس[8]

بَکنمک bəgənmək: پسندیدن

بکنلمش bəgənilmiş: پسندیده

بکلنمش bəgənlənmiş: پَسند

بَکلمک bəkləmək: (باسبانی کردن)

بکجی bəkci: باسبان

بکچیلیک bəkçilik: پاسبانی

بکلیجی bəkləyici: پاسبان

سنور **بکلیجی** sınır bəkləyici: مرزَبان

باغ باغچه **بکلیجی** bağ-baxça bəkləyici: دشتوان/ دشتمن

بکی ⇐کبی gibi

---

[1]. دهخدا: اسم عربی درخت عظیمی است شبیه به چنار و ثمرش کوچک و سبز و شیرین است

[2]. دهخدا: دارویی که برچشم و پیشانی کودک مالند

[3]. دهخدا: نانی که از آرد خشکه وشیر و روغن پزند

[4]. دهخدا: کوشیدن، ستیزه کردن، همهمه شدن

[5]. دهخدا: چهارچوب درخانه، درواس و دریواس

[6]. دهخدا: نوعی حلوا درآذربایجان باسدق(باسلق) گویند

[7]. دهخدا: خسیس و پست، سیم و زر قلب، دو رو

[8]. دهخدا: دوشاب گر

بل bel: هاسُم

بلی بکلمش قوجه beli bükülmüş qoca: سُغده

بلا bəla: بچبیج/ آزمایش/ بُتیار

بلادر bəladır: انقردیا[1]

بُلبُل bülbül: هزاردستان/ زنده واف/ کُعیب/ هزار/ بلبل// ف

بلبلجه bülbülcə: چوچه

بلبل آوازلو bülbül axazlu: هزار

بلبل دیدکلری خوش اوزلو قوشدر bülbül: هزار

هزار دستان کبی بر خوش آوازلو قوشجغز hezardəstan kibi bir xoşavazlu quşcuğaz: سارک

بِلدِر// بالدر bildir: پار/ پیرارسال/ پارسال

بلدرکی bildirki: پارساله/ پارینه

بلدرکی ییل bildir: پارسال

بلدرچین// بلدرجین// بلدرجن bildirçin: ورتیج / سُمانه/ لاروه

بلورمک// بلرمک bəlürmək: دمیدن[2]

بلرتمک bəlirtmək: دمیدن

بلرمش bəlürmüş: دمیده

بلرژک// بلَزِک// بلازک// بلزوک// بلزیک// بلرزوک biləzik: اَبرنجن/یاره/ افسان/ قلب/ سواره

ال **بلیزکی** əl biləzigi: دست ابرنجن

بَلَش bələş: رایکان

بلغاری bulğarı: مَشکزه[3]

بلغور bulğur: دلیده/ بلغور// ف

بلغور شورباسی balğur şorbası: حمزه

بلک bələn: کریوه[4]

بِلَک bilək : اَرش// اریش/ بَند دست/ سردست

بله‌یی درت biləyi dört: بلست چهار[5]

اق **بلکی** oq biləgi: ته

بلاک bələn: داسه[6]

بلَک// بیلک belək: پُشته

بلکمک bəlinmək: رمیدن

بَلِکلمک bəlinləmək: هراسیدن

بَلِکلَنمک bəlinlətmək: هراسانیدن

بَلکَو// بِلکِی biləgü (daşı): شان/ آسیابه/ افسان[7]

بللو// بلّو bəllü: اشکار/ بوشا/ بَدید/ پیدا/ روشناس/ هویدا/ شناس/

بلکلمک bəlinləmək: جخشیدن[8]

طای **بلکلمک** tay bəlinləmək: جخشیدن

بَلَمُت bələmüt: کاج

بلمک bilmək: دانستن

بلمزلنمک bilməzlənmək: اژکن

بِلِجی bilici: دانا / رَد

بلسز bilisiz: کپو[9]

بلّو billü: دانش

---

[1]. درمان

[2]. دهخدا: وزیدن نسیم، پف کردن، پدیدار گشتن

[3]. دهخدا مشک خرد، مشکیچه، حلیمی مشک چرمی

[4]. دهخدا: زمین بلند، تپه، زمین داری کتل

[5]. وجب

[6]. دهخدا: خارسرهای خوشه جو و گندم

[7]. دهخدا: آسیانه سنگ فسان آن سنگی است که بادان کارد و شمشیر تیز کنند

[8]. دهخدا: (چیزی را از علامت و نشان وی) شناختن

[9]. دهخدا: نادان

بلکو bilgü: دانش

بلکلو biliklü: دانشکر/ دانشور

بلمز bilməz: فَرناس/ نادان

بلور bilür: فرهیخته

بلورسز bilürsiz: کُم

بلیش biliş: آشنا/ لیش

بِلِش سُز bilişsüz : ناهار

بلشلیک bilişlik: آشنایی

بلیسز bilisiz: کاغه[1]

بِلِکن biləgən: دانا

بلیک bilin: سره[2]

بلنسز bilənsiz: ناجار

بللو کشی billü kişi: کُزیر[3]

بلورسُز صَاغِش bilürsiz sağış: پنَند[4]

ایش **بلیجی** iş bilici: کاردان

چپرله **بلجی** çaparla bilici: یام[5]

چوق **بلور** çox bilir: رِند

قیمت **بلجی** qiymət bilici: سمسار

نسنه **بلمز** nəsnə biməz: کالیوه

بلنمک bələnmək: دریم[6]

بِلو bilü: پرواز

بلوج: صحراده اترنلردن بر طایفه‌در səhrada oturanlardan bir tayfadır: بلوج

بَلُوط//بلود//بَلت//پلید palıt: خوی خرد/ تاغ

[1] . دهخدا: ابله، احمق
[2] . دهخدا: خالص، درست
[3] . دهخدا: چاره، علاج، پیشکار، پاکار
[4] . دهخدا: عدد مجهول
[5] . دهخدا: اسب یدک چاپار در ایستگاه پیک ها
[6] . دهخدا: پرگوشت خوش اندام

بَلُوط اَغجی palıt ağacı: سندیان[7]

بیوک پلید böyük palıd: کَندور

بلوکور bəlünür: وتر[8]

بلی bəli: آری

بلیک belən: پیشکش / غریوَن[9]

بلیک// بِلِک bilik: کیش/ ترکش[10]

بَن bən: من

بکا bana: بمن/ مرا

بنم ایچون bənim içün: بجان من

بنوم قَرشُوم bənim qarşum: برابر من

بنم کبی bənim kibi: جو من

بنم یانم bənim yanım: نزد من

بنم یاقنم bənim yaqınım: نزد من

بنم// بنن bənin//bənəm: منم

بنوم bənüm: آن من/ از ان من

بنومچون bənimçün: از برای من/ از بهرمن

بَنمدور bənümdür: اَز آن منست

بنمله bənimlə: بمن

بنده bəndə: در من

بندن bəndən: ازمن

بندن اوتوری bəndən ötri : از بهرمن

بندَن یکا bəndən yana : سوی من

بنم اوزرومه bənim üzərümə: بر من

یتر **بکا** yetər bana: بس بود بر من

بنا// بینا bəna: کارکیر/ هنجار[1]

[7] . دهخدا: درخت بلوط
[8] . دهخدا: ترسانیدن و ک کردن حق کسی
[9] . دهخدا: پیشکش، غربون، تحفه
[10] . دهخدا: تیردان، جوله

بُنجُق buncuq: والاد[2]

بند bənd: سد

بندن صزب آقن صو bəndən sızıb aqan su: چورابه

صو **بندی** su bəndi: پرغاب/ بزغ/ بسته / ورغ/ چمن

پندو pəndü: (پرستار)

بیمار **پندوسی** bimar pəndüsi: زغبر[3]

بنده bəndə: بنده/ برده

بنده اول bəndə ol: فَرخار

بنده‌کی bəndəgi: والا

بنر کلو punar gülü: اُستخوطوس[4]

بنفشه bənöfşə: سبزدانه/ فَرفَر/ بنفشه// ف

بنفشه رنکلی bənəfşə rəngli: بنفشی

کل **بنفشه** gül- bənöfşə: اندوزه

بَنَک ازومی bənəg üzümi: بَنج[5]

بنک اغجی bənəg ağacı: بنجپایه

بنمک binmək: برنشستن

بندرمک bindirmək: (برنشاندن)

بینجک binəcək: ارغن[6]

بنوت binüt: ارغُن[7]

اشکه **بندروب** کزدورُرلر eşşəkə bindirüb gəzdürürlər: خرنبار//خرانبار

بنوش//منوش//منش bənəvəş: ونمشک[8]

بنوش اغجی bənəvəş ağacı: بانفش

بنوش اغجینک یمشی bənəvəş ağacının yemişi: پنجشکریان/ لسان عُصفر[9]

بُنیاَد bunyad: بنلاد/[10]بنیاد// ف

بنیادک اَوَک صراسی bunyadın ön sırası: والاد[11]

بُو// بوی bö: غُنده/[12]کارتنه// دیلموک

بوی یعنی آدم صوقوجق böy

بو اوتی bö otı: فالجیقن[13]

بو bu: این

بوکا buna : بدین

بونده bunda: درین/اینجا/ ایجک

بنلرده bunlarda: اینهارا

بورلرده buralarda: اینجاها

بودر budur: اینست/ اینکَست

بکون bugün : اِمرُوز

بونوک bunun: آن این/ از اَن این

بونْدَنْدُر bundandur: ازینست

بونُکدُر bunundur: اَز آن اینست

بونکله bunla: بدین

بونلره bunlara: اینهارا/ اینانرا/ اینان/ ایشان

بونلَردَه bunlarda: اینجاها

---

[1] . دهخدا: سنگ بنا، نخ تراز

[2] . دیوار مهره سی

[3] . باخان ، مراقبت ائدن

[4] . دهخدا: نوعی نعناع، نعناع رومی

[5] . دهخدا: گیاه بزرالبنج، شلتوک، بنگ سانسکریتی

[6] . ک. دشت قپچاق لغتلرندندر

[7] . دهخدا: اسب تند و تیز/ حلیمی: قیپچاق سوزو

[8] . دهخدا: درخت بنه که میوه آنرا ونوشک گویند

[9] . دهخدا: زبان گنجشگ

[10] . دهخدا: بنای عمارت و دیوار، پشتیبان، بنیان

[11] . دهخدا: هریک از ردیفهای دیوارگلی،پوشش خانه

[12] . دهخدا: عنکبوت (تورکجه بؤجک سؤزونون کؤکی)

[13] . تاراما: زهرلی اوت

بونلروک bunlarun: از آن اینان/ اینانرا

بونلر bunlar : ایشان

بونلَروکدور bunlarundur: ازآن اینانست

بونلره bunlara: اینانرا

بونلری bunları: اینانرا

بونجیلین buncılayın: این‌چنین/چنین

بوندن bundan: ازین

بونده‌کی bundakı: اینجایی

بو ای bu ay: این ماه

بو قدر bu qədər: چندین

بو قدردور bu qədərdur: چندینست

بو کیجه bugecə: امشب

بو کمدر bu kimdir : اینکیست

بوندن صکره bundan sonra: بعد از ان

بوندن یوقاروروق bundan yuqaruraq:بالاترین

بوکون ارتسی bugün ertəsi: امروزبامدان

بُوبَر// ببَر bübər: فلفل

بوبرتک bübürtək: سپند

بوت// پُوت//بت but: نوبک/ استرنک[۲]

بت فرغانلر دلنجه büt Fərğanlar dilincə: فُغ[۳]

بُوتخانه putxana: هیکل/ مشکوی/بهار / مشکو/ بتخانه// ف

بتکده butkədə: بتکده// ف

بوت اوی but evi: زَند/بتخانه/بتکده/ فَرخار

۱. دهخدا: شاخه و نهال (بوداغ کیمی)
۲. دهخدا: مهرگیاه، سترنک و محبوب القلوب گویند
۳. دهخدا: محبوب، صنم
۴. دهخدا: کوشک و آرامگاه بود

بر **بتخانه** در ترکستانده اولور bir butxana Türkistanda: کنک

شمن **بوته** طَپُوجیلَر şaman buta tapucılar: شمن

بوترَق// بتراق// بتوراق// بترق// پُترَق// بیترق butraq: دُوژه// دوزه[۵] دیو سَپِسُت[۶]

بوته// **پوته** buta: نشان/ آماج

پوته دشان puta düşən: اماج

بوته buta: بوته[۷]/ ف

بوته قندوغی buta qanduğı: پوته‌کان[۸]

اریمش التون و کمش قویه‌جق **بوته** ərimiş altun və gümüş qoyacaq buta: کاه[۹]

بوجَاق//بُوجق//بُجق bucaq: کُنج/ زاویه/کوشه / پیغوله

بوجاقده اوتوریجی bucaqda oturayıcı: کوشه‌نشین

اَلتِی **بوجاقلو** altı bucaqlu: شش پهلو

اوج **بوجاقلو** üç bucaqlu: سه سو

بیش **بوجقلو** beş bucaqlu:پنج پهلو

درت بوجاقلق dört bucaqlıq: چار کوشه

دورت بوجاقلو dört bucaqlu: چهارسو

بوجق// **بچق** buçuq: نیم

ایکی **بچق** iki buçuq: غرما[۱۰]

التی **بچق** درهم altı buçuq dirhəm: استا

۵. دهخدا: گیاه خاردار به‌بزرگی فندق که به جامه چسبد
۶. دهخدا: یونجه خودرو
۷. دهخدا: بوتهٔ زرگری
۸. دهخدا: بوتهٔ زرگری
۹. دهخدا: ظرفی که درآن سیم و زر ذوب می کردند
۱۰. دهخدا: وزنی معادل دو دانگ، وزن یک حبه و نیم

بجق ربع buçuq rüb: تَسو[1]

بر **بوجق** دنک bir bucuq danək: غراما[2]

بر **بچق** وقیه bir buçuq vəqiyyə: قوانوس

بوجک böcək : (حشره)

بوق **بوجکی** boq böcəgi: کَوزَد/ سرکین کردان

بوجک در صولرده اولور bir növ böcəkdir sularda olur: کَبودر[3]

قُلاغَه کیرَن **بوجوک** qulağa girən böcək: کوشخیه

بر نوع **بوجکدر** چق ایقلو بر یرینه طولاشور و یابشر عربجه حمارقبان[4] درلر bir böcəkdir çoq ayaqlu bir-yerinə dolaşır və yabışır ərəbcə həmarquban dirlər: خرکُش

بوخاری آردی buxarı ardı: پیغوله/ سازاک[5]

بوداق// بُداق// بوطاق// بودَق// بوطَق// بُدَق// بوداغ butaq: شاخسار/ شاخ/ نَرد/ ستاغ/ شعبه/ خشکمازه/ مازه[6]

بودامق budamaq: فرخویدن[7]

بودانمق budamaq: فرخو (کردن)

بوطنجق butancıq: غُندبُر[8]

اوزوم **بوطاغی** üzüm butağı: شنکلهٔ انکور

باغ **بودمق** bağ budamaq: فرخو[9]

باغ **بودَندوسی** bağ budandısı: آزخ[10]

باغ **بوداه‌سی** bağ budası: نوبک[11]

دکک **بودمق** dənək budamaq:فرخوا[12]

باغ جبوغ کم **بوداندوغی** وقت bağ çubuğı kim budandəğı vaqt: آزغ

بور bor: هَسیب[13]

بورانی// بُرانی buranı: تباهه

بورتارمق// بُرتَرمق// بورترمق burtarmaq:دَژم[14]

قاقیجق قاش **برترمق** qaqıcaq qaş burtarmaq: اژنک

بُورج// بُرج borc: تاوان/وام/ افام// فام[15]/ بارُد

بورجلو borclu: وامدار

بورج// برج bürc: ربض/ بارو/ بُرج// ف

حصار **بورجی** hasar bürc: بارو

کوکرجین بَرجِی gögərcin bürci: ورده

اولدر که هر**برجی** طقوز تقسیم ادرلر و هر بر قسمینه یلدز تعین ادرلر oldur ki, hər burci toqquz təqsim edərlər və hər bir qisminə yulduz təyin edərlər: نُهبر

---

[1] . دهخدا: پهلوی تسوک ومعرب تسوج وزن و مقدار برابر چهارجو

[2] . دهخدا: وزنی معادل نیم گرام، یک جبه و نیم

[3] . دهخدا: نوعی کرم کوچک آبزی

[4] . دهخدا: کرمیست که پاهای بسیار دارد و بفارسی خرک گویند

[5] . دهخدا: دالان ، دهلیز، رواق

[6] . دهخدا: شاخه چیده شده

[7] . دهخدا:پیراستن و بریدن شاخه های زائد درخت

[8] . الت هرس باغ

[9] . دهخدا: بریدن شاخه های زاید تاک و درختان

[10] . دهخدا: زگیل

[11] . دهخدا: شاخه و نهال

[12] . دهخدا: بریدن شاخه های زائد تاک

[13] . تاراما: اوتسوز ییر، سرت ییر

[14] . دهخدا: خشمگین و آشفته شدن چهره

[15] . دهخدا: قرض، دین

اولدر که هر **برجک** دره‌جه‌لرن اوچر
اوچر قسمت ایدرلر oldur ki, hər
bürcün dərəcələrin üçər-üçər
qismət edərlər: دُرَیحان

بورجاق// بورجق burçaq: کُلول[1]/ میشو / کشنه[2]/ سلک

بورچق سپورکسی buçaq süpürgəsi: اشتوم[3]

بوُرجَق// بورچَق// بُرجق burcaq: پُلک[4]

بورسُق//پُرسق porsuq: راسو/ سیاه گوش/ شغور / اشغور/ اشغر[5]/اشغاره

بورُشمک bürüşmək: انجوخدن[6]

بورشمش تن bürüşmüş tən: آنجوخ

بورشمش یوز bürüşmüş üz: آنجوخ

ال **بورشمش** əli bürüşmüş: انجوغ کرفته

بوروشمق// بورشمق// بُرُشمق buruşmaq: آنجوغ/ خوسیدن[7]/ کِرِنج[8]

بوروشوق burşuq: کاج//کِرِنج/انجوغ

بورشق یوزلو آدم buruşuq yüzlü adam: تند

آلین **بروشوغی** alın buruşuğı: انجوغ پیشانی

قاش **بُرشُغی** qaş burşağı: اژنک[9]

قاقیدقده چاتلان قاش برشغی qaqıdıqda çatlan qaş burşağı: اژنک

قاقیجق اولن قاش **برشیغی** qaqıcaq olan qaş burşağı: اژنک

قاقماغله قاش **بُرشُغی** qaqımağla qaş burşağı: اژنک

بورغو// برغو burğu: بِنچ// پِنج[10]

بَنَک ازومی bənəg üzümi: بَنج[11]

بنک اغجی bənəg ağacı: بنجپایه

بورق هندی buraq hindi: تَنکار[12]

بورک börək: چوش پره[13]گوشت آکنده

بورک//بُرک//بولک börk: کلاه / بَرطله/ کَلاخ[14]

أسکی **بورک** əski börk: کفکوک بُرک

قیزل **بُرک** qızıl börk: کَلاخ سرخ / برطیل

بورلقان// بورلغن// بورلغان//بورلقن burulğan: کرداب/ غَرقاب

بورمق burumaq: خوسیدن[15]

دلی **بورمق** dili bururmaq: خوسیدن

دل بوررسور dili burursur: زبان کَز[16]

بورماق//بورمق burmaq: کج (کردن، پیچیدن)

بورما burma: جعن[17]

---

1. دهخدا: نوعی حبوبات
2. دهخدا: رستنی بدبو که بعضی سماروغ گویند
3. دهخدا: جاروئی که از ساقه غله سازند
4. دهخدا: کلیه ، گرده
5. دهخدا: گورکن
6. دهخدا: چین و چروم پیدا کردن پوست/ بوگونکی دیلیمیزده «بوزوشمک büzüşmək»
7. دهخدا: درهم کشیدن
8. دهخدا: چروکیده
9. دهخدا: چین پیشانی و روی
10. دهخدا: گیاه بزرالبنج، شلتوک، بنگ سانسکریتی/ حلیمی آنرا بوکری ترکی میداند
11. دهخدا: گیاه بزرالبنج، شلتوک، بنگ سانسکریتی
12. دهخدا: دارویی که بدان طلا و نقره و مس و برنج را بدان پیوند کنند
13. بوگونکی دوشبره
14. دهخدا: سربند
15. دهخدا: خشکیدن
16. دهخدا: هرچیز تند و تیز که زبان را بگزد
17. دهخدا:درهم گشیدگی و فروهشتگی پوست وجسم

بویُن **بورن** boyun buran:کاسکینه/کرایه[۲]

قرنی **بورمق** qarnı burmaq: پیچش شکم

قولق **بورماق** qulaq burmaq: کوشمال

بورنمق bürünmək: (پوشیدن)

برمجک bürümcək: مِعجَر[۳]

بورنجُک bürüncük: پاشامه/ سیرش[۴]

بورنمش کردک bürünmüş gərdək: کُلبه

بورُندُورُق//بورندُرُق// بُرُندُرُق burunduruq: مهاره / بُرس[۵]

بوُروُن// بُورُن// برون// بُرن burun: بینی

بُرون اچی burun içi: خیشوم

بورون اوازی burun avazı: فِش

بورون سمکی burun sümügi:خلم/خُله[۶]

بورون صویی burun suyı: آب بینی

بورون قنادی burun qanadı: پیلۀ بینی

ایت **بورنی** it burnu: نمک سود/ وسترک/ همسود/ هَسوز

طاغ **بُرنی** tağ burnı: تیغ

قوش **بورنی** quş burnı: تُک/ تک مرغ/ شِند / کلُنت/ پنجال مرغ

کرده **برون** girdə burun: کردنه[۷]

یصِّی **بورنلو** yassı burunlu: پوج بینی[۸]

---

۱ . دهخدا: مرغی است سیاه رنگ مایل بسرخی

۲ . دهخدا: مرغی است سیاه رنگ و سست پرواز

۳ . دهخدا: روسری، باشامه، چارقد

۴ . دهخدا: روبنده (عروس)

۵ . دهخدا: مهار شتر

۶ . دهخدا: مخاط بینی

۷ . بیرنوع اتمک

۸ . دهخدا: به نقل از شعوری درشت و ناهموار. درینجا کوفته دماغ یا دماغ کنده است

یرتجی **بُرنی** yırtıcı burnı: بتقوز[۹]

یرتجلر **بورنی** yırtıcıların burnı: پوژ

یرتجلر **منقاری** yırtıcıların minqarı:پوژ

یرتجلرک **بورنی** yırtıcıların burnı: بنغوز

یرتجلرک منقاری yırtıcıların minqarı: پنغوز

بُرنی قزل سرچه burnı qızıl serçə: سرخ چنک

قراجه **بورنی** قزلجا قرغه qaraca burnı qızılca qarğa: زاغ

بوزغی **بورننه** بغلدقلری توربه اناسن اممەسن دیو buzağı burnuna baqladıqları torba anasın əmməsün deyü: پوزبند

ادک **بورننه** طاقلان تمر ədük burnuna taqılan təmir: نوک

بشماق **بورننه** طاقلان تمر başmaq burnuna taqılan təmir: نوک

بوُرِی buri: نفیر/ بوق/ سپیدمهره/ لبیشه/ ف

بوری زن burizən: بوری زن معروف

جنکده چالنان **بوری** cəngdə çalınan burı: کاو دَم

اوغلان **بروسی** oğlan burusı: دردزه/ زَه

بوری// برو buri: لوله

قرین **بورسی** qarın borusı: ریخ/کوازش

اوغلان **بروسی** oğlan burusı: دردزه/ زَه

کوبک بورو göbək buru: کُذایش

بوز // بَز boz//bəz: غده[۱۰]

---

۹ . دهخدا: بتفوز//بتغوز //بنپوز گرادگرد دهان، پوز

۱۰ . چاغداش دیلیمیزده «vəz» شکلینده ایشلکدیر.

بوز// بُز buz: یخ/ یخدان

بزِلو buzlu: یخ

بوزلق buzluq: بوکان/یخجال/ یخدان

بوز اُورمق buz vurmaq: زنخ/ زِلخ/چَچِله [۱]

بوز اوینی buz oyunı: سرنا

بوز چکجک دمور büz çəkicək dımür: آکَج [۲]

اولقدن اشغه دونوب سوم اولان **بوز** oluqdan aşağa donub sum olan buz:کلفخشنک// کلفهشنک [۳]

چنکلدر که انکله **بوز** چکرلر çəngəldir ki anunla buz çəkərlər: کَج

شول نسنه در فقاعیلر انکله **بوز** چکب **بوزلغه** قویرلر şol nəsnədir fəqailıər anınla büzə çəkib büzəlığa qoyarlar

بوز boz: (سپید)

بوزَرمق bozarmaq: ژولیدن

بوز آت boz at: کَمیت/ جرمه [۴]

بوز طوغان boz toğan: دورباش

صاچ **بوزَرمق** saç bozarmaq: ژولیدن

دمور **بوز** آت dəmür boz at: اَخضَر

بوزا buza: غدو [۵]

بوزاغو buzağu: مکس کیر [۶]

بوزاغو// بُزاَغو// بزغو// بُزَهغو//بوزغو buzağu: کوساله

---

۱. دهخدا: زمین لغزنده و مرطوب و پزگل و لای

۲. دهخدا: کلنگ سرتیز فقاعیان بدان یخ کشند

۳. دهخدا: یخ مخروطی زیر ناودان، قندیل یخی

۴. دهخدا: اسب خنگ ، اسبی که موی او سفید باشد

۵. دهخدا: مسکری که از ارزن سازند مثل آبجو

۶. نوعی حشره

بوزاغی اُوتِی buzağı otı: سَرمَه

داغ **بزاغسی** dağ buzağısı: رنک

کَیک بوزاغوسی geyik buzağısı: آهوبره

بوزغی بورننه بغلدقلری توربه اناسن اممه‌سن دیو bir nəsnədir ki buzağı yüzünə tıqarlar anasın əmməsün deyü:پوزبند

بُوزجَه// بوزچه bozca aş: نقشیره [۷]

بوزجَه آشی bozca aşı: مستینه/ دوغبا

بوزطغان//بوزدوغن//بوزدَغان//بوزطغن bozdağan: لتپاره [۸]/ ششپر [۹]

التی ییراقلو **بوزدوغان** altı yapraqlu bozdoğan: ششپر

بوزلمک büzülmək: تَشنج [۱۰]

اَل اَیَق **بوزلمک** əl-ayaq büzülmək: تَشنج

بوزلمق bozulmaq: خبط [۱۱]

بوزوق bozuq: خَراب/ یباب/ تَبست

بوستان// بستان bostan: پالیز/پالیزکاه/سبزی /تیما [۱۲]/ورکار بوستان

بوستانجی bostancı: پالیزبان

بوستان اویغی bostan oyuğı: محنار [۱۳]

بوستان خیاری bostan xiyar: ورکار

بوستان اولکی bostan əvələgi: وارکار [۱۴]

---

۷. دهخدا: عدس سبز

۸. دهخدا: مردم ابله و کاهل و نادان ، لت و پار

۹. دهخدا: گرز آهنین

۱۰. دهخدا: انجوغ گرفتن، درهم کشیده شدن

۱۱. دهخدا: لغزش ،خطا ، ناهنجار بودن

۱۲. دهخدا: دشت، بیابان

۱۳. دهخدا: تندیسه ، مترسک

۱۴. دهخدا: بوته جالیز مثل خیار، خربزه

بستانجیلر و حمامجیلر کَمره قوردەجَقلری یر hammamcılar və bostancılar kəmrə quruducuğları yer: شوله[۱]

بوستان bustan: کوهستان

بوش boş: فارغ/ تهک/ تهی/رَت/ سرواز/کاواک/ یله[۲]

بوش بوکر boş bögür: تهیگاه

بوش قدح boş qədəh: جام

الی **بوش** əli boş: مُغلاک/ بی برک

اچی **بوش** içi boş: کاواک[۳]

بوصو// بُصُو// پصو// بُسو// بُسُو// بوسو busu: نَخیز[۴]/ کَمین

بوصو یری busu yeri:کمینگاه/کمین/ نهاله

بسولو یِر buslu yer: نخیز

بوصو قورمق pusu qurmaq: کمین کردن

بوصون// بوسک busun: قان/ یالبال/ بال

بوی **بوصون** boybusun: بال

بوطراق butraq: خار سه کوشه

بوطروم//بوطُرُم//بودرم buturum: سمچه/ سمج[۵]

بوغ// **بُغ** buğ: بُخار/ تف/ بوغ// ف

بوغچه buğça: تف/ بوغ

اَش **بوغی** aş buğı: تف دیک

چولمک **بوغی** çölmək buğı: تف دیک

قویو **بوغندن** طنجنمق quyu buğundan tıncınmaq: هور

بوغاز// بوغَز// بُغز// بُغاز boğaz: کَلو/ خَبه/ کردن بند

بوغزلمق boğazlamaq: بسمل کردن

بُغَزلَنمش boğazlanmış: بسمل/ خَبه

بوغز ات boğaz at: کونسته[۶]

بوغز اغرسی boğaz ağrısı: خناق

بوغاز باغی boğaz bağı: ماکول/ رس/کلوبند

بوغاز دودُکی boğaz dügügi: نای کلو

بوغز بوغمق boğazı boğmaq: خبزک

بوغاز دَلِکی boğaz dəligi: نای کلو

بوغز دوتجی boğaz dutucı: کلوکیر

بوغز شیشی boğaz şişi: چَخش/ چخج[۷]

بُغَز سَنجوسی boğaz sancısı: برنیش[۸]

یاروسی **بوغزلمش** yarısı boğazlamış: نیم بسمل[۹]

آدم **بوغازینَه** کیدن سُولُک adam boğazına gesən sülün: مَکل[۱۰]

بوغزدن ایچرو اخن صو boğazdan içərü axan su: زلال

براصل **بوغز** بویون boğaz boyunı:کوفجان

اولکه بری بری استنه **بُغزلَرلَر** ol ki biri biri üstünə boğazlarlar: خرخراه

بوغجه// بوغج boğca: کَج/ کُخ[۱۱]

---

۱. دهخدا: محل خشک کردن سرگین گرمابه
۲. دهخدا: رها کرده، آزاد، ول
۳. دهخدا: پوچ ، میان تهی(از قاوواق ترکی)
۴. دهخدا: کمین
۵. دهخدا: نقب، سرداب، راه زیرزمینی
۶. دهخدا: استخوان کفل
۷. دهخدا: گواتر
۸. دهخدا: پیچش ، برنش
۹. دهخدا: نیم کشته، ذبح ناقص
۱۰. دهخدا: زالو
۱۱. دهخدا: لفظی برای ترساندن کودکان، مترسک

بر **بوغچه** طون bir boğça ton: یک بوغچهٔ جامه

بُوغدَای//بغدای// بُغدَی buğday: کندم

بغدای آکلو buğday əklü:کندم‌کون/اُدمه[۱]

بغدای باشی buğday başı:خوشه/غوشه[۲]

بوغدای بتی buğday biti: شبشهٔ کندم

بغدای رنکلو buğday rənglü: کندم کون

بغدای صالقمی buğday salqımı: سوک[۳]

چرپی **بوغد** çırpı buğda:چَشِش//جشیش[۴]

بُغدای اِچِندَه قرەمَق buğday içində qaramuq: دیوِ سپُست

بغدای اونیله اریه اونی قریشق اتمک buğday unilə arpa unı qarışıq ətmək: فرغنده

دَلُوجَه که **بُغدایدن** آزَر dəlücə ki, buğdaydan azar: شیلم[۵]

سویلن **بغدای** اون قلبری soyulan buğday un qalbırı: تبیره

یونمش **بغدای** اتمکی yuyunmuş buğday ətməgi: نان شسته

یارو دوکلمش بغدایدن بشن آش yarı döyülmüş buğdaydan bişən aş: پزغول

بوغدُم buğdum: سمج[۶]

بوغره// بوغر// بُغرَه buğra: کُشُن

بوغماق// بوغمق// بُغمَق//بوقلمق boğmaq: رس/ چنبر/ خفه / خفک/ خبه کردن

بوغلمق boğulmaq: خفیدن/ خفید

بوغرلمش boğurulmuş: خفه

بوغمق boğmaq: کلوبند

بوغز **بوغمق** boğazı boğmaq: خبزک

بوغه buğa: نره کاو

بوغین// بُغُن// بوغن boğun: بندکشاد[۷]

صَمان بوغُنِی saman boğını: نایژه[۸]

بوق//بغ buq: ریم[۹]

دمر **بوقی** təmir buğı: ریم آهن/ توبال

بوق// بق pox: سرکین

بوقلق buqluq: شوله[۱۰]

بوق بوجکی boq böcəgi: کَوزَد/ سرکین کردان

قُوش بُغی quş poğı: پیخال[۱۱]

بوقاغی// بُقاغو// بوقاغو// بقغی// بوققو// بقغو buqağı: زاولانه/ بند آهنین/ بندکاه/ غُل/ اشکل[۱۲]

بوک// بک bük تند/ باس/ هراسه

بکچلو یول bükçülü yol: سماک[۱۳]

صرب **بکجه** اولان یر sərb bükcə olan yer: تُندی[۱۴]

---

۱. دهخدا: گندم گونی
۲. دهخدا: خوشه خشک گندم
۳. دهخدا: خار خوشهٔ گندم، داسه
۴. دهخدا: بلغور پخته، کبیده گندم، گندم نیم کوفته
۵. دهخدا: چچم، گندم دیوانه
۶. دهخدا: راه زیرزمینی‌سردلب،آغل گوسفند درکوه
۷. دهخدا: مفصل، عضله/ حلیمی: اکلم
۸. دهخدا: هرچیزی مانند نی/ درینجا ذرات گاه نی مانند
۹. دهخدا: چرک جراحت (براده ، خرده)
۱۰. دهخدا: محل خشک کردن سرگین گرمابه
۱۱. دهخدا: فضله مرغ، فضله پرندگان
۱۲. دهخدا: پای بند ستور ، بخو (ترکی است)
۱۳. دهخدا:راه نیک و محفوظ (راه قمر
۱۴. راه تند و تیز (با شیب)

بوکَت bügət: چمن بند[1]

بوکرک// بُکرَک bögrək: پُلک/ کُرده

بُکرَلجه bögrəlcə: پُلک[2]

بکرک یتاغی bögrək yatağı: تهیگاه

بُکرَک یری bögrək yeri: کُرده‌کاه

بوکرولجه//بوکُرلُجه// بُکرلجه bügrülcə: لوبیا / دسمو[3]

بوکک// بُکوُک bükük: پوزبند

بوکمک//بکمک bügəmək: (مانع شدن)

بوکلمش دیوار bügəlmüş divar: فلغند[4]

بوکمک//بکمک bükmək: تافتن/تاب(یدن)

بوکلمش اپلک bükülmüş iplik: تافته

اِپ **بُکجی** ip büküci: رَسَن تاب

ابلیک **بوکوجی** iblik büküci: تابده

بوکمک//بکمک bükmək:تاب(دادن)،تاکردن

بوکوکلمک büküklәmәk: کچون

بوکری bükri: کژپشت/ کوژ

بوکلمش bükülmüş: جفته[5]

بوکلمش دیوار bükülmüş divar: فلغند[6]

بز **بوکلمی** bez büklәmi: شنکله جامه

بلی **بکلمش** قوجه beli bükülmüş qoca: سُغده

بوکوجی// بُکُجی// بکوجی// بوکجی// بکی جی büküci: جادو//جاذوی//جازوی//جاذو

بوکوجیلک büküсülük: جاذویی

بوکور// بوکر// بُکور// بکر bögür: تهیگاه/ .کُشت[8]

بوش **بوکر** boş bögür : تهیگاه

بوکورتلن// بوکَرتُلان// بوکُرتلَن bögürtlən: درّا / کیهه/ خَرتوت/ تُلی[9]

بول// بُل bol: فراوان// فـرَوان

بوللق bolluq: کُشُن

یمشی **بول** yemişi bol: پَیرار[10]

بولاماج// بولَماج// بوله مج// بُلَمَاج// بولمج bulamac: کاچی/ اَردهاله/ سپوسا/ سمنو/ لَکتار/ عصیده[11]

بولوت// بولت// بُلوت// بُلُت bulut: ابر/ میغ/ استرنک/ نژم// نزم

بولوتلو کون bulutlu gün: میغ ناک

بولوتسز کون bulutsuz gün: روز بی‌میغ

یغمورلو **بولوت** yağmurlu bulut: نیلکون

پولوج// بولج// پولج puluc: سست اندام

بولماق// بولمق bulmaq: دریافتن/ یافتن

بولونمش bulunmuş: یافته

ال **بولمش** əl bulmuş: دست یافته

مُرَاد **بُولِج** murad bulucı: کامیاب

بولدوغین اوغرلایجی bulduğun oğurlayıcı: دزد افشار

---

[1] . تاراما: صو بندی
[2] . دهخدا: کلیه ، گرده
[3] . دهخدا: لوبیا فرنگی
[4] . دهخدا: پرچین ، بالای دیوار
[5] . دهخدا: خمیده، دوتا
[6] . دهخدا: پرچین ، بالای دیوار
[7] .ک./م.: الدلاله علی المعنی المصدری قیاس فی کل کلمه مستقله یتصل بآخره یاء
[8] . دهخدا: پشت، شکم، پهلو، کمر
[9] . دهخدا: درخت تمش
[10] دهخدا: یوخ/ بعضی لوغتلرده یمیش بیلی ده یازیلیر
[11] . دهخدا: حلوا ، کاچی

نه **بولورسه** اُغُرلَیان nə bulursa oğurlayan: دُزد افشره

بولک bulan: فغاک[۱]

بولانمق//بولنمق//بلنمق bulanmaq: تیرمشدن

بَولَشمق bulaşmaq: آلودن

بولاشدِرمق bulaşdırmaq: آلاییدن

بولشدُرِش bulaşdırış: آلایش[۲]

بولشمش bulaşmış: آلوده

بولَشُق bulaşuq: خیره[۳]

بولاشق bulaşıq: توزی

بولاما bulama: آتاله[۴]

بولنمش bulanmış: آلوده

بولنمش اولمق bulanmış olmaq:شوریده شدن

بولانق bulanıq:خیره/نیزند/تیره رنک/نقام

بولانق رنکلو bulanıq rənglü: خشین

قانه **بولشدرلمش** qana bulaşdırılmış: خون آلوده کرده

کوکل **بولنمش** اولمق könli bulanmış olmaq: شوریده شدن مَنش

کوکلی **بولانمش** könli bulanmış: ناخوش منش

کوکلی **بولنمق** könül bulanmaq: شورش

بولمک//بلمک bölmək:گروه و بخش (کردن)

بولوک bölük: کروه/ بخش/ زمره/ جوق

اکابر **بولکی** əkabir bölügi: طریقه

صاج **بولوکی** saç bölügi: کیسو

قوش **بولوکی** quş bölügi: جُغاله[۵]

بر **بولک** آدم bir bölük adam: چیل[۶]

طوزوغی **بولودوکی** یر tuzuğı bölüdügi yer: مبهن[۷]

دُرت **بلوکدن** بر **بلوک** dört bölükdən bir bölük: تَسو[۸]

قِزلجُق علاجک بر **بلوکی** qızılcıq əlacının bir bölügi: نارمشک

یاش اوت **بولوکندن** بر **بولک** yaş ot bölügündən bir bölük: فرغنده[۹]

بون. bön: زبون/ ابله/ ساده دل

بُون کشی bön kişi: سخیف/ کهیله

بُون. bun: غم

بونداش bundaş: غُمکسار

بونامش bunamış: فرتوت/ پیر زال

بونجوق// بونجق//بنجق buncuq: مُهره/ مورش/[۱۰] خَرز/ سخ/ پیلور/ شبه[۱۱]

الاجه **بونجق** alaca boncıq: بیجاده[۱۲]

ایت **بونجوغی** it buncüğı: خرمهره

کوز **بونجوغی** göz buncüğı: خرمهره

---

۱. دهخدا: حرامزاده ، احمق و نادان
۲. دهخدا: ناپاگی، آلوذگی
۳. دهخدا: شگفت زده
۴. بولاماج آشی

۵. دهخدا: دسته پرندگان، خیل پرندگان
۶. دهخدا: یک گروه از مردم با ویژگیهای مشترک
۷.. دهخدا: جای درخانه که از مهمانان پذیرایی کنند.
۸. دهخدا: وزنی برابر چهارجو
۹. دهخدا: گیاه عشقه
۱۰. دهخدا: مهره، خرز//خرزه
۱۱. دهخدا: کوزشبه، کوزهٔ برنجین
۱۲. دهخدا: نوعی سنگ قیمتی، گهربا

برنج کبی **بونجق** burunc küpi buncuq: شَبَه[۱]

مرصع بوین **بونجغی** که فارس بکلری بوینلرنه اصرلر mürəssə boyub buncağı ki Fars bəgləri boyublarına asarlar: بَزَکَر

بوی//**بو** böy: کارتنه/ دیلموک[۲]

بوی یعنی آدم صوقوجق böy: دَیلمُک

بو اوتی bö otı: فالجیقن[۳]

بوی boy: بالا[۴]/ بال/ تابال[۵]

بوی بوصون boybusun: قان/یالبال/بال

بوی boy: درد/ رنج

بوی// بَول buy: شنبلید/ شنبلیله/ شنبل/ اشبغول / هلبه

بویا// بویه// بیا boya: رنک

بویمق boyarlar: رنک زدن

بُویاجِی boyacı: رنک زن/ رنکرز

بویاغ boyağ: رنک

بویاغی قره کون boyağı qara gön:کزبوبا

قره **بویه** qara boya: روبین/ زاج/ کخج

قزل بویا qızıl boya: روناس/ فُوَه/ روین

شول اغج در که **بویجلر** بز انوکله **بویرلر** ağac ki boyacılar bezi anunla şol boyarlar: پژند[۶]

بر اوتدر که طباقلر آنوکله سختیان **بویرلر** bir otdur ki dəbağlar anunla saxtyan boyarlar: پژغند

قزل بلجق که اکله طون و دری **بویرلار** qızıl balçıq ki, anunla ton və dəri boyarlar: لاک

قرا **بوینُک** کوکی qara boyanun köki: قلقند[۷]

بویان// بوین buyan: بادروک/ بوپانک / بویک[۸]

بویان کوکی buyan köki: کویه[۹]

بویانمش boyanmış: سوس[۱۰]

بویرمق// بیورمق// بیُرمق buyurmaq: فرمودن/ فرمان (دادن)

بویورلمش buyurulmuş: فرموده

بویرق buyruq: فرمان/ مرسوم

بویرجی buyurucı: فرمان ده

بیوریجِی buyurucı: فرمان به

بیوریش buyuruş: فرمایش

بویرق دوتجی buyruq dutucı: فرمان بُردار

بویروغن یرینه یتوریجی buyuruğun yerinə yetürici: قهرمان[۱۱]

اجرتسوز **بویرولان** ایش ücrətsiz nuyurulan iş: شایار

ایش **بویروجی** iş buyurucı: کارفرمای

بُویُک buyuk: غیبه[۱۲]

---

۱. دهخدا: کوزشبه، کوزهٔ برنجین، مس زرد
۲. دهخدا: رتیل، جانوری شبیه به عنکبوت
۳. تاراما: زهرلی اوت
۴. دهخدا: انداز و مقدار ، قد و قامت
۵. دهخدا: تنهٔ درخت
۶. نعمت اللـه رومی: فین آغجی
۷. دهخدا: زاج کبود ، زاج سرخ
۸. دهخدا: بومادران
۹. دهخدا: گیاهی شیرین که مردمان خورند
۱۰. دهخدا: طبیعت، اصل
۱۱. کارفرما
۱۲. دهخدا: تیردان، ترکش، پولکهای روی جوشن

بویمک// بُیمک böyümək: کُراز(یدن)[1]

بوینوز// بوینُز// بُینوز// بینز buynuz: شاخ/ سُرُو / شاخسار

صغر **بوینُزی** sığır buynuzı: موغ/ شُغ

کچی **بوُینوُزی** keçi buynuzı: خَرنُوب/ تَرنش[2]

بوینُزدان سُرنا buynuzdan zurna: سرغین

بوینُزدن دوزلمش قدح buynuzdan düzəlmiş qədəh: بالُغ

بر صغر **بینوزی** کبی قدحدر که التوندن کمشدن ایدلر bir sığır buynuzı kibi qədəhdir ki, altından güçüşdən edərlər: خُشوک

دلوجه کچی **بوینوزی** اغج dəlüçə keçi buynuzı ağacı: ارغوان[3]

بویوک//بویُک//بُیُوک//بُیُک böyük: کلان/ بزرک / پیوزه[4]/ بخته/زنده/شکرف/سترک

بویکوجک böyükcük:کلان تر

بیوک انا böyük ana: مادر بزرک

بیک بارو böyük paru: داموز[5]

بویک برمق böyük barmaq: انکشتر

بویک بیچاق böyük bicaq: شفره/ دشنه/ رده بور/ کرده بُر

بیوک پلید böyük palıd: کَندور

بویُک پَلَنک böyük pələng: کندوله[6]

بُویک پهلوان böyük pəhləvan: تهم

بویُک تُقمَق böyük toqmağı: کوزینه

بویک تنلو böyük tənlü: ستنبه

بویک توت böyük tut: شه توت

بویک چادر böyük çadır: سراپرده

بویک چبان böyük çıban: لَک

بیوک چَکُوج böyük çıküc: کذینه

بویک چَناق böyük çanaq: زِکنج

بویک دکرمن böyük dəgirmən: خرسنک

بویوک دوشک böyük döşək: شادروان

بویوک دوکوز böyük donuz: واراژ

بویک دوه böyük dəvə: هَیون

بویک صَغرَق böyük sağraq:ناخور/دغول[7]

بیوک عورت böyük övrət: تیرام[8]

بویک قَبَرجُق böyük qabarcıq: شوغ

بیوک قَپاَن böyük qapan: کرستون/ فرسطون[9]

بویک قدح böyük qədəh: صحن

بُیُوک قلبور böyük qalbır: پیکن[10]

بیوک قنت böyük qanad: شهپر

بویک کسر böyük kəsər: تَش

بیک کل böyük kəl: هیذ

بویک کول böyük köl: دریاچه

بُیُوک کَودَلی böyük gövdəlü: تناور

بیوک کوده böyük gövdə: خشکانج[1]

---

[1] . دهخدا: بالیدن، نمو کردن

[2] . دهخدا: درختی با شاخه های گرع دار، اقاقیا، آکاسیا ، یمش یمش/ ترنش

[3] . دهخدا: درختی باشد بغایت سرخ و رنگین

[4] . دهخدا: فربهی

[5] . دهخدا: داموزه پاروی برف

[6] . دهخدا: خمی باشد از گل غله در آن کنند،کندوک

[7] . دهخدا: ساغری بود بزرگ بدان آب کشند

[8] . دهخدا: ترکیست، خاتون بانوی بزرگ حرم پادشاه

[9] . دهخدا: به لغت رومی قپان را گویند

[10] . غربال گندم

بیک یزلو böyük yüzlü: ستنبه[۲]

بویوک یلان böyük yılan: ماره

چق **بیوک** çoq böyük: بَوش

قرنی **بیوک** qarnı böyük kimsə: خربط

بیوکی اوچ مثقال böyüki iki misqal: حاما

بویک اغج چناق böyük ağac çanaqı: جفنه[۳]

بویوک سُوری اتدن süri: فسیله[۴]

بویوک صوغن اغج böyük soğan ağacı: فریب

بیک کبه قرین böyük küpə qarın: دره

فیلک **بیوک** دشی filin böyük dişi: ناب

قنادک **بویک** توکی qanadın böyük tügi: شهپر

بُیوُک آیاغ که طُلو ایدرلر اهل‌شراب böyük ayaq ki tolu edərlər əhli-şərab: ساتکنی[۵]

بویک قپو ایچنده‌کی کوچجک قپو böyük qapu içindəki küçücük qapu pəncərə: پنجره دریچه

بیوک کوپ که اچنه تخیل قویرلر böyük küp ki içinə taxıl qoyarlar: خنبه

بویک کوپدر ارپه بغدای قویجق böyük küp arpa buğday qoyacaq: کَنور[۶]

---

۱. دهخدا: بسیار لاغر
۲. دهخدا: تنومند، بدهیکل، ستبر
۳. کاسه بزرگ
۴. دهخدا: گلهٔ اسب ، رمه
۵. دهخدا: قدح و پیاله بزرگ شراب خوری
۶ دهخدا: کندوله بود یعنی تنباک غله

کچوجک کوکلک بیوک کوکلک التنه کیرر کردن صقلاسون ایچون küçücük gönlək böyük gönlək altına geyərlər kirdən saqlasun üçün: شاماک[۷]

صوده اولو باشلی **بیوک** قوش suda ulu başlı böyük quş: خُشینار[۸]

بویک// بُیُک// بُیوک//پیک.büyik: خشتک // خشتجه/ شون[۹]/ شهدشان

بویلو boylu: بُرس[۱۰]

بویله böylə: اندون/ چنین/ همچنین/ همچو

بویله‌در böylədir: چُنانست

بیله دور böylədür: چُنینست

بویله اولسون böylə olsun: همچون این باد

بویون//بوُیُن//بیون//بُین boyun: کردن/یال[۱۱]

بویونلق boyutluq: پانیدانی[۱۲]

بیون اونورغاسی boyun onurğası: مهره کردن

بوین باغِی boyun bağı: کردن بند

بوُین بورن boyun buran: کاسکینه[۱۳]/ کرایه[۱۴]

بُوین چکیجی boyun çəkici: کردن کش

بیون ویرمک boyun vermək: رام

---

۷. دهخدا: جامه کوتاه ، سینه بند، جامه کوچک
۸. دهخدا: معادل فارسی نداده و از شعوری خشینار را نقل کرده/ تاراما: صونا قوشی
۹. دهخدا: تریز پیراهن ، دامن پیراهن
۱۰. دهخدا: چوب مهار (شتر، اسب)
۱۱. دهخدا: گردن
۱۲. دهخدا: ضمانت، کفالت
۱۳. دهخدا: مرغی است سیاه رنگ مایل بسرخی
۱۴. دهخدا: مرغی است سیاه رنگ و سست پرواز، کرانه و اخیل

بیونک اشغه طمری boyunun aşağı tamarı: کتوو

بوینی قصه ششتا boynı qıssa şeşta: عود

خروسک **بوینی** توکلرندکی دخی دیرلر xoruzun boynu tüklərinə daxı derlər: چکن

بُیوک قَرَن اغرسی boyun qarın ağrısı: خامیاز

مرصع بوین بونجغی که فارس بکلری **بوینلرنه** اصرلر mürəssə boyub buncağı ki Fars bəgləri boyunlarına asarlar: بَزَکَر

بویوندرق// بویندروق// بیوُندرُق// بیندُرُق boyunduruq: چوغ// چغ/ یوغ/ غباره[۱]

بها bəha: ازر//ارز

بَهَالُو bahalu: کران

بهایه دکمش bahaya dəgmiş: اَرزش

بَهَایه دَکمَک bəhayə dəymək: ارزیدن

از **بهالو** az bəhalu: اندک مایه

قماش المدن **بهاسنی** ویرن qumaş almadan bahasını verən: زبون[۲]

بهادور//بهادر bahadır: آور/ تیو/ دلاور/دلیر/ کاوه/ کُرد/ کَو/ نبرده/ نیو/ یال

بهادرلق bahadırlıq: ناوردآورد/ ناوراد

صف یرتجی **بهادر** səf yırtıcı bahadır:صَفدر

اول **بهادر** که صفلری یرتر səf yırtıcı bahadır: صَفدر[۳]

---

[۱]. دهخدا: چوبی باشد که بدان گاو و خر رانند

[۲]. مانند مثل: آش نخورده و دهن سوخته

بهار bahar: بهار// ف

بهاران baharan: بهاران

بهار یلی bahar yeli: باد بهار

بهارک اول ایی baharın əvvəl ayı: زفرودین

بهارک اورته آیی baharın orta ayı: اَردِبهشت

بَهبود Bəhbud: بَهبود علم شخص

بهتان böhtan: بهتان// ف// معروف

بهرام برکون آدی Bəhran birgün adı:بهرام

بهرام Bəhran kur: بهرام کور

بهرام هر آیک یکرمنجی کونی hər ayın yigirminci güni: بهرام

بهشت behişt: خُلد/ بَهشت

بهلوی- مغان لغتی muğan lüğəti: بهلوی

بهمن آینک اکنجی کونی Bəhmən ayının ikinci güni: بهمنجه

بهمن علم شخص Bəhmən: بهمن[۴]

بی[۵]: حرف نفی‌در hərfi-nəfydir

بیچاره beçara: بیچاره// ف

بی‌اندام: اندامسز əndamsız

بی باک bibak: دَند

بی حرمت bəhürmət: آزار

بی میوه beymivə: مُغل[۶]

---

[۳]. دهخدا: جنگاور، دلیر، صف شکن

[۴]. پسر شاه اردوان

[۵]. ک/م.:بالکسر ایضا ولکن هذا بالعربی و الاولان بالفارسی

[۶]. دهخدا: بد اصل

بی هوش bihuş: شَمِیدَ

بیاض bəyaz: سپید

بیت//بت bit: اُسپُش/ سُپُس/ شُپُش/ بالوش/ف

بیت سرکه‌سی bit sirəgəsi: رُشکه/ رشک[۱]

بوغدای بتی buğday biti: شبشهٔ گندم

تخیل **بتی** taxıl biti: دیوچه/سُپشه/فُسافس

بیت beyt: ف

شاه **بیت** şahbeyt: ستایشگاه/ ف

بیج bic: طبله خور[۲]

بیج اَکده bic igdə: زیرفون[۳]

بیجاق// بیچاق// بچاق// بِچَق// بجق bıçaq: کارد/ آروغ/ خمله// .ستیز[۴]

بچقچی bıçaqcı: کاردگر

بچق صاپی bıçaq sapı: دستاگرد/دستاکارد

بجق پرازوانه‌سی bıçaq pərazvanəsi: پرازوانه[۵]

بجق دیپچکی bıçaq dipcügi: پرازوانه

درنق **بجقی** dırnaq bıcaqı: ناخن بُر/ ناخن گیر/ ناخن بیرا

بویک **بیچاق** böyük bicaq: کرده بُر/ دشنه

---

۱. دهخدا: تخم شپش

۲. صفت مفتحور

۳. دهخدا: نوعی درخت سنجد که ثمر ندارد

۴. لغتده پهلویچه یازیلیر

۵. دهخدا: آهن پاره درازی که بر تیغه کارد و یا شمشیر و خنجر باشد ، برازوان

بیر// بر bir: یک

برلک birlik: یکتا/ یکانگی

بریسی birisi: یکی

برر birər: یکان

برر برر birər-birər: یکان یکان

برزدن birazdan: لَخت

برزلیجه birazlıca: لَخت

بر از bir az: برخی/ بَرخ/ لَخت/ لختی

برلو رنگلو birlü rənglü: خودرنگ

بر اهل bir əhl: هم کنیت

بر بر bir-bir : یکان یکان /یک یک/ یکایک

بر اوغوردن bir oğurda: یکره

بر پاره bir para: یکپاره

بِر دَم bir dəm: یکدم

بر دورلو bir dürlü: یک گونه/ همرنگ

بر ربع bir rüb: تَسو[۶]

بیر رنج. bir rənc: کلیبا// کلسیا

بر سطر bir sətir: یکرده

بر شراب bir şərab: ذوبا

بر قات bir qat: یکتا/ طاق

بر قاچ bir qaç: یکچندی

بر قچ گون bir qaç gün: یک چندبار

بر قماش bir qumaş: برک[۷]

بر کرّه bir kərrə: یکبار

بر کزدنلک bir kəzdənlik: یکبارگی

---

۶. دهخدا: پهلوی تسوک ومعرب تسوج وزن و مقدار برابر چهارجو

۷. دهخدا: پارچه ای ضخیم از پشم شتر

بر کزون bir kəzün: یک باسرک[۱]

بر کوزلو bir gözlü: یک چشم

بر لاغجی کشی bir lağıcı kişi:پادوله

بر نیچه bir neçə: چندین

بر وزنده bir vəznidə: هم سنگ

بر یاشار bir yaşar: یکساله

بر وجه اوزرینه bir vəch üzərinə: نسق

التیده **بر** altıda bir: شش یک

اوچده **بر** üçdə bir: سه یک

اون **بر** on bir: یازده

اون **برنجی** on birinci: یازدهم

درتده **بر** dördə bir: چهاریک

دورتده **بری** dördə bir: چاریک

سکزده **بر** səkkizdə bir: هشت یک

سد **بیر** sud bir: همشیر

صنعتی **بر** sənəti bir: هم پیشه

کنبد **بر** günbəz bir: هم کنیت

کنیسه **بر** kənisə bir: هم کنیت[۲]

نسبده **بر** nəsəbdə: هم نسیب

نصیبی **بر** nəsibi bir: هم بهره

یدیده **بر** yeddidə bir: هفت یک

یکرم **بر** yigirmi bir : بستُ یک

یوکده **بیر** yükdə bir: هم بار

بربرنه اشمش birbirinə aşamış: آغار[۳]

بری برینه صارلمق birbirinə sarılmaq:تَنج[۴]

۱ . دهخدا: یا بارگی، همگی، تماما
۲ . دهخدا: هم لقب
۳ . دهخدا: آمیخته و سرشته
۴ . دهخدا: درهم پیچیدن

بربری اوستنه **اولمق** birbiri üstünə olmaq: برهم شدن

بربری اوستنه یغمق bir-biri üstünə yıqmaq: غژیدن[۵]

بربریله مصاحب اولان bir birilə müsahib olan: همال[۶]

بربرینه صَقلَمق birbirinə sıqılmaq: تجج[۷]

بربرینه طولشمق birbirinə dolaşmaq: پیچاپیچ

بربرینه قرشمش bir-birinə qarışmış: فروهخنه/ آشِر

بربرینه یقین اوتورمَق bir-birinə yaqın oturmaq: تنکاتنک

بری بری اردنجه biri biri ardınca: پیاپی/ فراوان

بر اوتدر که **بربرنه** طولاشور اوزانور bir otdur ki,birbirinə dolaşır uzanır:کَشتبرکَشت

بر اول نسنه در که اکردن انلو اوله bir ol nəsnədir ki əyərdən enlü ola.: بُرکَج[۸]

بُر اول نسنه دور که اَیرغ انک اوزرنه قورلر bir o nəsnədir ki əyrəğ anın üzərinə qurarlar: بُرکَج

بر نباتنک تخمدر که اهل اکسیر انک یغیله بعضی ادویه نی تنقیه ادرلر bir nəbatın

۵ .بر روی هم گذاشتن و افتادن'
۶ . دهخدا:همتا،دوست، شریک،قرین (بلکه بو سؤزون کؤکو həməl اولا.
۷ . جمع شدن لشکر
۸ . نوعی پارچه ازپشم شتر روی حیوانات می اندازند.

tuxumudur ki, əhli iksir anun yağilə bəzi ədviyələri tənqiyə edərlər: بان[1]

شادی که عجم ولایتنده یلده **برکره** şadi: رَش

ایاغی **بربرندن** کری قومق ayağı bir- birindən geri qoymaq: ازهم فرادن پای

بیرام// بیرم bayram: جَشن

شهرلرده بیرام کونی **بکلر** کلدکی ایلدکلری بزک şəhərlərdə bayram güni bəglər gəldigi eylədikləri bəzək: آذین/ آذرین

بیرچک birçək: زلف

بیره// بوره// بره birə: کژرن / کیک[2]

بیره بولی birəbolı: طبرخون[3]

بیره ق bayraqı: (بیرق)[4]

شطرنج **بیره‌قی** şətrənc bayraqı: پیاده

بیز// بز bez: کِرباس/ رُکوی[5] کَیش[6]

بز اَرِشی bez ərişi: فرت[7]

بز بوکلمی bez büklәmi: شنکله جامه

بز پاره‌سی bez parası: خرقه

بز تورباه bez torba: خلیته[8]

بز چنبر bez çənbəri: آهنجه[9]

بیز دزجی bez düzəci: دسته کرباس

بیز قَاوی bez qavı: خف[10]

بزدک دوکم bezdən dügüm: فلرز[11]

بزدن چقن bezdən çıqın: فلرزنک[12]

اوغلان **بزی** oğlan bezi: رکوک[13]

باش **بزی** baş bezi: سَراغوش/ سَراقوج

صَیِق **بیز** sıyıq bez: سخت[14]

قتی **بیز** qatı bez: سخت

قفتان **بزی** qaftan bezi: آبره

نقشلو **بیز** naqışlu bez: بسته

بز صارجق اغج bir sarıcaq ağac: چوب نورد

اِنجَه کَتَن **بزِی** incə kətən bezi: شَرْب[15]

بَقلَنمش **بیز** یوکی bağlanmış bez yüki: پرونده[16]

بِیز// بز biz: ما

بِزُز biziz: ماییم

بِزُمْ bizüm: از آن ما

بِزومدور bizündür: از ان ماست

بیزه bizə: مارا

بیزی bizi: مارا

بزم اوزریمزه bizim üzərimizə: برموزه

بَیز// بز bəz: غُدد/ دژهلم[17]

بیز// بز bez: درفش//رفش/ دُژه//دُزینه

بیزار bizar: شه/ بیزار معروف

---

[1] . دهخدا: بیدمشک
[2] . دهخدا: حشره ای که ازخون انسان تغذیه کند،کک
[3] . دهخدا: بیدسرخ، عناب
[4] . دهخدا: آنچه امروزه پرچم گویند مویاسب و دم گاواست که برعلم بندند (و این رسم ترکان است.) در لغت اسدی گفته شده:
بر سر **بیرق** به لاف پرچم گوید منم
طرۂ خاتون صبح بر تتق روزگار
[5] . دهخدا: وصله، پاره
[6] . دهخدا: روسری ، مقنعه
[7] . دهخدا: تار جامه
[8] . دهخدا: کیسه کتانی
[9] . دهخدا: از ادوات بافندگی

[10] . دهخدا:هرچیز خشک که‌زود آتش میگیرد تورک منشالی
[11] . دهخدا : دستار دستمال، کیسه
[12] . دهخدا : دستار دستمال، کیسه
[13] . دهخدا: پارچه کهنه ، لته
[14] . دهخدا: درشت، زمخت ، سفت
[15] . دهخدا: پارچه کتانی نازک و لطیف
[16] . دهخدا:پارچه‌ای که قماش یا چیزدیگر درآن پیچند
[17] . دهخدا:غده های پشت گوش و زیر بغل

بیش// بش beş: پَنج

بشنجی beşinci: پنجمین

بشده بر beşdə bir: پنجیک

بش بش beş-beş: پنجکان

بیش بوجقلو beş bucaqlu:پنج پهلو

بیش یوز beş yüz: پانصد

اوتوز **بش** otuz üç: سی و پنج

اون **بش** on beş: بانزده

یکرمی **بش** yigirmibeş: بیست پنج

بش برمق اوتی beşbarmaq otı: بنطافلون[۱]

بِیُق bıyıq: سُبلت/ بُروت/خط

بیقدَق bıyıqdaq: خط آور[۲]

بیق دوه bıyıq dəvə: سبلت دمیده[۳]

بیک// بک bin: هزار

بیک بیک bin bin: هزار هزار

بیک قات bin qat: هزارتو

هزار **بیک** قات həzar bin qat: قیه

بیک کره bin kərə: هزار بار

بیک کره **بیک** bin kərə bin: هزار بارهزار

بکلر بیک binlər bin: هزاران هزار

التمش **بیک** altmış bin: ششصدهزار

اون اکی **بیک** آدم on iki bin addım// iki addım yer: فرسنک

اون التی **بیک** on altı bin: شانزده هزار

اون یدی **بیک** on yeddi bin:هفت‌ده هزار

اون **بیک** on bin: ده هزار/ سِیوَر[۴]

اوچ **بیک** üç bin: سیه هزار

اوچ یوز **بیک** üç yüz bin: سیصد هزار

اون سکز **بیک** on səkkiz bin: هجده هزار

سکسن **بیک** səksən bin: هشتاد هزار

یدی یوز **بیک** yeddi yüz bin: هفت‌صد هزار

یدی هزار yeddi bin: هفت هزار

یتمش **بیک** yetmiş bin: هفتاد هزار

بیکار bekar: شاکار

بیکار //پکار//بکار binar: چشمه

بیکار لوله‌سی binar lüləsi: لوله

قره بنر کلو qara punar gülü: اُستخوطوس

شول نسنه در کم دره دن و **بیکاردن** صو چکرلر şol nəsnədir kim, dərədən və pinardan su çəkərlər: دغول[۵]

بیل // بَل bel: بیل// ف// معروف

بیل کتورن bel götürən: فلاد[۶]

دَمُر **بیل** təmir bel: درفش

ایکی چتال **بیل** iki çatal bel: کُنَند[۷]

بیل bel: کمر

بیلی اینجه beli incə: سُتک[۸]

بلی بکلمش قوجه beli bükülmüş qoca: سُغده

بیل دیمکدر bil: هان

۱. دهخدا: پنج انگشت
۲. دهخدا: تازه ریش و سبیل درآوردن
۳. دهخدا: دمیده به معنای روییده
۴. پهلویجه
۵. دهخدا: ساغری بود بزرگ بدان آب کشند
۶. دهخدا: بیهوده ، حرف هرزه
۷. دهخدا: پسل سر کج
۸. دهخدا: کمر باریک

بیله // بِلَه bilə: با / باهم / هم

بِله اولجی bilə olıcı: همدم

بله دیجی bilə deyici: هم خوه

بیله دوغمش bilə doğmuş: همزاد

بِله ییان bilə yeyə: هم خوره

بِله ییجی bilə yeyici: هم خوره

بله اَندلو andlı: هم سوگَند

بیله دیجی bilə deyici: هم خوه[1]

آتله **بله** بیاق یورین atla bilə yayaq yürüyən: همعنان[2]

دریه که کیجه **بله** یاتورلر dəryə ki gecə bilə yaturlar: شبی

بیم bim: باس[3]

بیمار پندوسی bimar pəndüsi: زغبر

بیمار کورک bimar gürən: زغبر

بیمارخانه bimarxana: بیمارستان

بیمارستان bimaristan: هروانه

بین beyin: دِماغ / مغز

بیونی boyunı: کندامویه[4]

بیهوده bihudə: ف

بَیهوده ایش bihudə iş: کُزاف

بیهوده سوز bihudə söz: غاب/ فالاد/ فلاده / کُزاف

بیهوش bihuş: شَمِیدَ

پیشکش peşkeş: بِلک

---

[1] . دهخدا: هم خواه ، هم خوی

[2] . دهخدا: دو سوار که پهلوبه پهلو حرکن کنند.

[3] . دهخدا: هراس، ترس

[4] . دهخدا: موی مادرزاد

بِشی bişi: روغن جوش

پ p

پابوج// پابج// بابوج// باپچ pabuc: پاپوش/ پالک// پالیک/ پای افزار

پاپادیه چچکی papadiya çiçəgi: کوپک/ بابونه / بابونج

پاچه//پاجه//پَچَه//بَچه paça: چشم بند/روبند/ روی پوش / ف

اِبم **پاچسی** əbəm paçası: پایچه[5]

ایچ طُون **بَاچَه‌سی** iç ton paçası: بادره[6]

عورت‌طونی **پاچه‌سی** övrət tonı paçası: پایچه

پادشاه// پادشه padşah کیا// کیانا// کیابا/ خسرو / کاوبان / کیهان / پادشاه// ف

پادشاهلر// شاهلر şahlar: کیان

پادشاه آدی əhəmtən- adı: تهمن

پادشاه نشانی padşah nişani: طغرای

پادشاهلر توقیعیpadşahlar tövqii: دستینه

پادشاهلر چلبی padşahlar çələbi: دستینه

پادشاهلر مکتوبی padşahlar məktubi:دستینه

اولو **پادشاهلق** ulu padşahlıq: طمطراق

کوشک **پادشاه** köşk: خوازه

بر **پادشاه** آدی padşah: کی

---

[5] . دهخدا: دهانه هریک از دوپای شلوار، پاچه شلوار

[6] . دهخدا: پاچهٔ شلوار و تنبان

پادشاهلرینک شولانی padşahların şöləni: شیلان[۱]

پادشاه او کنده دز قویوب یُوکِنمَک‌دن عبارتدر padşah o gündə diz qoyub yiginməkdən ibarətdir: چوک

پاردیج pardıc: کاسو[۲]

پارسَ bars: یوز

پارَسجی barsacı: یوزدار/یوزبان/ یوزدان

پارسلق barslıq: یوزدان

پارس اونی pars unı: زَغَند

اکیر **پارسک** اونی anır barsın unı:رَغند

پارسی Parsi: دری

پارسی اوی Parsi evi : تاجیک

پارشق paraşaq: شیشله[۳]

پاره para: لَخت/ لت/ لَتره/ پاره// ف

پاره‌لمق paralamaq: انجنیدن

پاره‌لنمق paralanmaq: شیشله

پاره پاره paə-parə: تبیره/ لَتره لتره/ پاره / ترانه/ لتالت/ مندک

اسکی **پاره** əski-para: خرقه

ایر **پاره‌سی** əyər parası: قطعه

اودن **پاره** odun para: غُرفج[۴]

بر **پاره** bir para: یکپاره

بز **پاره‌سی** bez parası: خرقه

---

۱ . دهخدا: (ترکی) مهمانی عام (باید شؤلن باشد)

۲ . دهخدا: باردیج چوب درازی که پارچه ای بر سر آن کنند و نان پزان با آن تنور ونان را صاف کنند.

۳ . دهخدا: سست، ضعیف، شل/ حلیمی: سوراخی که موش یا حسرات در پارچه ایجاد کنند

۴ . دهخدا: هر هیزمی که زود آتش گیرد

دورت **پاره** dörf para: چارپاره/سواد[۵]

قوش **پارسی** quş parası: الغرس

کورک **پارَه‌سی** kürk parsi: غراش[۶]

مسواک **پاره‌سی** misvak parası: قصمه

پاره پاره اُولمش parapara olmuş: لُرَه

تخته **پاره‌لری** که اغجدن قوپررلر taxta parələri ki ağacdan qopararlar: پاشنین

بر **نسنه**‌دن کسلن پاره bir nəsnədən kəsilən parə: کرج[۷]

پاس // باس pas: موریانه

پاس//پَس pas:کِرَه[۸]/ زنکار/ زنک

باسلانمش baslanmış: ازوغ کرفته

پاس آچدرمق pas açdırmaq: زدودن

پاس آچمق pas açmaq: زداییدن/ زدودن

پاسی اچلمش pası açılmış: افروخته

دمیر **پاسی** təmir pası: ژنک‌آهن

پاسیبان//باسبان//پاسوان pasiban: باسدار//ف

پاشا paşa: پاشا// ف

پالان//پلان palan کُلُج/ پالان// ف// معروف

پالانجی palancı: پالانی

پالاندوز palanduz: پالانی./ پلاندوز

پالانلو آت palanlu at: کودن

پالان اغجی palan ağacı: چارمیخ پالان

پالان آتی palan atı: کودن/ ماخچی[۱]

---

۵ . چهار طرف ، اطراف

۶ . دهخدا: زعراش، خرده ریزهای پوست

۷ . دهخدا: گریبان

۸ . دهخدا: مسکه، روغن

پالان دوزوجی palan düzici: پالانی

دوه **پلان** dəvə palanı: هَوید

پالُودَه // پالوز paluda: فالوده// پالوده/ ف[1]

پالیت palıt: کاج

پامق//پَمُق//پمبق//پنبق//پمبوق//پموق pamuq: پنبه

پموقجی pamuqçı: پنبه کَن

پاموقلانمش pamuqlanmış: پاغنده[2]

پموق تمری pamuq təmiri: جوفکین

پَمُق چوقال pamuq çovqal: خفتان

پموق چقره‌جق pamuq çıqracaq: شاوین/ چوفکین/ چوپکین[3]

پَامُق ددمک pamuq didmək: فاخیدن[4]/ فرخمیدن

پموق دکلری pamuq dənləri: فلخود[5]

پموق سپدی pamuq səpədi: ساوین/ ساوین پنبه[6]

پمق قوزاغی pamuq qozağı: کوزه پنبه

پموق قوزه‌سی pamuq qozası: غوزه

پموقلی قَفتَان pamuqlu qaftan: توزی[7]

پنبه چقرمق pənbə cıqarmaq: فلخود[8]

آتِلمِش **پَنبُق** atılmış panbuq: پاغند

اسَکی **پَمبوق** əski pambuq: چاپوت

۱. دهخدا: اسب دو رگه از نژاد عربی و ترکی
۲. دهخدا: گلوله پنبه زده شده که زنان ریسند
۳. دهخدا: ابزاری که با آن پنبه را از پنبه دانه جدا کنند.
۴. دهخدا: پنبه را از پنبه دانه جدا کردن
۵. دهخدا: پنبه دانه، غلاف پنبه
۶. دهخدا: سبدی که پنبه های ریسیده را درآن گذارند
۷. دهخدا: قبا و جامه تابستانی نازک که از کتان باشد
۸. دهخدا: پنبه دانه

پای pay: بَرخ[9]

پاییز payız: خریف

پَتَت patat: پا زاوه[10]

جُلهالَرک آیغله بَصدقَلَری **پَتَت** cullahların ayağla basdıqları patat: پا زاوه

پختی paxtı: افسرده// آب افسرده[11]

پر pər: ف/ پره (دندانه)

دکرمن **پری** dəgirmən pəri: پرۀ آسیا

کلید **پرسی** kilid pərəsi: پره/ دندانه

پرازوانه pərazvanəsi: پرازوانه[12]

بجق **پرازوانه‌سی** bıçaq pərazvanəsi: پرازوانه (چاقو)

پرپرم pərpərəm: خَرفه/رُجله[13]/پرپهن/فرفیر[14]/فرفیون/ فرفهن[15]

پرتلمک pörtülmək: لتره (شدن)[16]

پرتلمش pörtülmüş: لَتره لتره

پرچُک//بُرچَک//برجک[17] pürçək: پرچم/برجم[18]

قویروغی **پرچملو** صغر quyruğı pürçəmlü sığır: غاژغاو

پرده// برده pərdə: تُتق/ سراپرده/ف

۹. دهخدا: حصه، قسمت، بهره، نصیب
۱۰. پایه آلت جلاهان
۱۱. دهخدا: گوشت و آب گوشت پخته سرد شده
۱۲. دهخدا: آهن پاره درازی که بر تیغه کارد و یا شمشیر و خنجر باشد که برون قبضه فرو کنند
۱۳. دهخدا: نام گیاهی است با ساقه سرخ، خرفج
۱۴. دهخدا: تیهو و به معنی بنفشه هم امده
۱۵. دهخدا: گیاهی است دارویی با برگ پهن،فربیون
۱۶. دهخدا: پاره پاره کردن، دریدن، تکه تکه کردن
۱۷. چاغداش دیلیمیزده "آغ بیرچک" دئییریک.
۱۸. دهخدا: موی حیوانات که سر بیرق آئیزان میکنند.

برتجی bərdəci: پرده دار

پرده دوتجی pərdə dutucı: پرده دار

عنکبوت **پرده‌سی** ənkəbut pərdəsi: تبینه[۱]

پَرسَنک pərsəng: بارسنج/ بارسنجن

پرکار pərkər: پرک[۲]

پَرکَل pərgəl: وانساز/ پرکار

پَرکَل دایره‌سی pərgəl dairəsi: پرهون

پرکنج داشی pürgənc daşı: بادبُر[۳]

پرلاغُوج// پرلاغُج// پِرلَغُج pırlağuc: فرفره/ فرفر کودکان/ بادفره/ کردنای/ بادپره

پیرلانغج//پِرلَنقُج//پِرلَنغِج pırlanğuc: بادپره

پرتاو اوقی purnav oqı[۴]: پرتیره

پرنقو اوقی pıranqu oqı: تیر پُرتاب

پرواز pərvaz: قاز[۵]

قپو **پروازی** qapu parvazı: پلندین[۶]

پروانه pərvanə: فراژنو/چراغ بره/ جراغ پایه/ف

پرویز Pərviz: پرویز/ معروف

پره pərrə: (پره)

کلید **پرسی** kilid pərrəsi: پره

پرهیز pəhriz: پرهیز/ ف

پرهیزکار pərhizkar: پارسا/ ازیر

---

۱. دهخدا: تننده ، عنکبوت

۲. پوست کننده و به تکه های کوچک تبدیل شده

۳. دهخدا: چیزی باشد از چوب و سنگ که اطفال ریسمانی در آن پیچند و از دست رها کنند تا بر زمین کردان شود/ میزیراق

۴. حلیمی: تیری که به دوردست پرتاب شود

۵. اوچما

۶. دهخدا: چوب بلایین در خانه، چهارچوب در خانه

پرهیز ایلمک pəhriz eyləmək: پرهیز کردن / پرهیزیدن

پری pəri: اَرد/ ارداو/ جن/ پری/ ف

پریشان اولان pərişan olan: کشفته[۷]

پس pis: غس[۸]

پسک اوتی pəsək otı: بُهمی[۹]

پُسور اَو püsür ev: تواره[۱۰]

پشتی// پشتِ püşti: نخاس[۱۱]

سزو که کونله **پُشت** اراسنه دکرلر sızu ki gönlə püşt arasına dikərlər: آغاره

بشمقجیلر کونله **پشتی** اراسنده دکدکلری نسنه sızu ki gönlə püşt arasına dikərlər: آغاره[۱۲]

پِشکیر// پیشکیر pişkir: دستار/ دستارخون[۱۳]

پشکرجک pişkircik: دستارچه

پشکش// پیشکش peşkeş: پس‌آهنک/ غریون[۱۴]

پشمینه حلوا pəşminə halva: کبیتا[۱۵]

پشیمان حلوا pəşimən halva: پَرکینج

پشه pəşə: سارخک

پشیمان peşiman: ازمان/ اَبومان/ هاژه/ ف

---

۷. دهخدا: افسرده، پژمرده

۸. دهخدا: مرد سست و ناکس

۹. دهخدا: گیاهی است شبیه به نبات جو

۱۰. دهخدا: خانه ای که از نی و علف سازند. pus سؤزو قدیم تورکجه ده آغاج معناسیندادیر.

۱۱. دهخدا: دوالی که درمیان دو قطعه چرم دوزند

۱۲. دهخدا: دوال یا تسمه که در میان رویه و تخت کفش دوزند

۱۳. .دهخدا: سفره دراز ، نواله

۱۴. دهخدا: غربون نیز گویند تحفه و هدیه

۱۵. دهخدا: حلوایی که از مغز بادام و پسته و گردکان و کنجد پزند.

پشمانلغه درلر peçmanlıq: کیفر

پشیمان حلوا pəşimən halva: پَرکینج[1]

پلاس palaz: شال / پلاس// ف

اق **پلاس** palas: شال

پلنک pələng: تیمنده/ کنور[2]

بویُک **پَلَنک** böyük pələng: کندوله[3]

پنجر : pencər: سوسن (پیلکوش)

ایو **پنجری** ayı pencəri: لوف[4]

پنجره// پنجرَ pəncərə: بادِ خور/ دریچه/ روزن / مَنظر/ بالکانه

اَولر **پنجرسنده** اولان سُرچه evlər pənəcərəsində olan sırça: جام

کوشکک کوچوجک **پنجره‌سی** köşkün küçücük pəncərəsi: پاچنک

بویک قپو ایچنده‌کی کوچجک قپو **پنجره** böyük qapu içindəki küçücük qapu pəncərə: دریچه

پنجشنبه pəncşənbə: پنجشنبه// ف

پندو pəndü: زغیر[5]

بیمار **پندوسی** bimar pəndüsi: زغیر

پنهان pünhan: پنهان// ف

پنیر// پینر pəynir: پنیر// ف

پنیر مایه‌سی pənir mayası: پنیرمایه

دُلمه **پنیر** düləmə pənir: چُغرات[6]

پنیل‌جک bəniyülcik: پوله[7]

پورسق// پرسق// بُورسَق// پوسُق porsuq: راسو/ اُشغُر/ شغاره / شغر / سیاه کوش

پوزه‌ونک// پوزونک// پُزوَنک// پژونک püzəvəng: دلاله/ دلال

پوزه‌ونک دوتوجی püzəvəng dutucı: دلاله[8]

پوزه‌ونک دوتمق pəzəvəng tutmaq: پروندیدن/ پرونده کردن/ پروند کردن

پوس// **پُس** püs: صمغ/ شلم[9]

پس ایلین pus eyləyən: صمغ کُن

اغج **پوسی** ağac pusı: شلم

پوست pust: جِلد

پوس// پس püs: کوشخیته[10]

پوفلمق püfləmək: زبکر

پوفلدرمق// بفلدورمق püflədirmək: زَبکر[11]

پوفلتمق püflətmək: زبکر

پیلایش pılayış: بویش

اغزُن**پوفلدرمق** ağzın püflədirmək: زَبکر

پوکی// بُکی büni: نیرک// نیرنک

پول// پُل pul: پَشیز/ پول// ف

پولاد//پلاد// بولت pulad: پولاد// ف

پولاد دَمُر pulad təmir: پلالک

---

[1] . دهخدا: نوعی حلوا، حلوا شکرینه
[2] . دهخدا: کندوله بودیغی تنباک غله/حلیمی: پالچیغدان اولان کوپ کی ایچینه بوغدای و ارپا قویورلار.
[3] . دهخدا: خمی باشد از گل که غله در آن کنند،
[4] . دهخدا: پیلگوش گیااست
[5] . دهخدا: تخم کتان را گویند
[6] . دهخدا: ماست چکیده (ترکی است)،

[7] . دهخدا:هندوانه لهیده و فاسد/حلیمی: قودور قوردی
[8] . دهخدا: زن دلال ، زن واسطه
[9] . دهخدا: صمغ و انکوم درخت
[10] . رومی: گوشتخیه بوجکدر ، قولاغا گیرن بوجک
[11] . دهخدا: آپوق، خالی کردن باد دهان با ضربه دست

پولاد دمری pulad dəmiri:پولاد/پالانک

پولاد هندیدر pulad hindi: روهینا

بر خاص **پولاددر** و دیدیلر هندیدر Hindi pulad: روهن

پونله punla: سنکدانه[۱]

پونچی punçı: سنکدانه

پهلوان pəhləvan: تکین/کَرد/والان/تهم/یل/ف

بُویک **پهلوان** böyük pəhləvan: تهم

جهان **پهلوان** cahan pəhləvan:یالونیک[۲]

پیاله piyala: جم

پیاله چنکی piyala çənəgi: دستکانی[۳]

پیاله صوکِی piyala süni: جرعه[۴]

پیچ piç: صُبره[۵]

پیر pir: ف

غایتده **پیر** ğayətdə pir: یفن[۶]

پیروزه pirüzə: فیروزه// ف

بر ماوی طاش که یوزکلره قاش اولنور bir mavi taş ki yüzüklərə qaş olunur: **فیروزه**

پیشه peşə: ف

پیغام peyğam: پیغام/ ف / پیغم

پیغامبر peyğəmbər: خُشور//وَخشوَر/ پیامبر

پیغمبر یارنلری peyğəmbər və yaranları: یاران

---

۱. دهخدا: نوعی از غله
۲. دهخدا: بهادر و پهلوان
۳. دهخدا: پیاله شراب
۴. دهخدا: (تقدیم) شراب
۵. دهخدا: توده غله و غیره، انبار گندم
۶. دهخدا: پیر کلانسال فرتوت

پیک//پیک peyk: اسکِدار/خسک/فَیج/ نوند/ف

پیلایش pılayış: بویش

پیل سُکوکی// فیل pil sünüki: عاج

پیمک piyimək: دُم کرفتن

پیمش piyimiş: دُم کرفته

پینه//.بینه//پنه pinə: هملخت[۷]//پینه[۸]// ف

پنجی pinəci: هم لخت کر

پیوسته peyvəstə: سَرمد

پیوند peyvənd: پاوند

پیه pəyə : (جای نگهداری سرگین حیوانات)

سچانلو **پیه** sıçanlu pəyə: موشناک[۹]

ت p

تا بمعنی الطاق (ادات)

تابان⇐طبان taban

تابله tabla: تبیله

تابعین tabein: یاران

تابوت tabut: تابوت ف

تاتار// طاطار Tatar: تاتار// ف // مغول

تاج tac: افسر/ اورنک / تاج// ف

برمرصع **تاجدر** که عجم پادشاهلری باش‌لری اوزرینه اصرلر کاه کاه کیرلو bir mürəssə tacdır ki, Əcəm padşahları başları üzərinə asarlar, gah gah geyərlər: کرزن

---

۷. دهخدا: چرم زیر کفش، تخت چرم
۸. دهخدا: وصله
۹. دهخدا: جاییکه موش بسیار در آنجا باشد

کُلدَن و ریحاندن بر **تاجدر** عشرتده کیرلر güldən və reyhandan bir tacdır işrətdə geyərlər: پساک[۱]

تاخل//تخیل//تَخل taxıl: دَخل[۲]/ شنکونَر[۳]

تخیل باغی taxıl bağı: آغوش[۴]

تخیل بتی taxıl biti: دیوچه/دیوک/ سُپشه/ فُسافس[۵]

تخیل بجدرمک taxıl biçdirmək: درو زن

تخیل چچکی taxıl çeçini: انبیس[۶]

تخل چکرکەسی taxıl çəkirkəsi: تَزد[۷]

تاخل صَپی taxıl sapı: نایژه[۸]

تخیل صورمق taxıl savurmaq: آنک زدن

سوکونمش **تخیل** soyunmuş taxıl: نایژه[۹]

تخیل قویاجق یر taxıl qoyacaq: انبار

تأخیر ایلمک təxir eyləmək: فرغول[۱۰]

تاراج tarac: شن

تارُومار// تارمار tarumar: آدرنک[۱۱]

تاریخ tarix: تاریخ

حزیران بر آیک آدیدر روم **تاریخنده** آنک اون دوردنجی کونی سرطان برجنه bir ayın adıdır Rum tarixində anun on dördüncu güni Sərətan bürcünə...

حزیران **تاریخی** فُرس عادتنجه یوز یکرمی یلده بر کره ارتُردقلری آی tarixi Furs adətincə yüz yigirmi yildə bir kərə artdıqları ay: بیهیزک[۱۲]

تازه// تزه taza: شاداب/ تازه.. ف

تازه‌جه təzəcə: نارین[۱۳]

تازَه اُیرآن taza ayran: تره دوغ

تازه چمن که **تازه‌لغی** کتمز yaza çəmən ki tazalığı getməz: فرزد[۱۴]

تازه بتمش اکن taza bitmiş əkin: تژ

تازی تر tazəyi tər: آبدار

تازیانه tazyana: طبرخون

تاس tas: تاس// ف

تاس اویناديجی tas oynadıcı: تاس باز

تأسم tasım: اندرز[۱۵]

تاسه tasa: تالواسه[۱۶]

تاسه دوتمق tasa dutmaq: تاسه کرفتن

تاسه‌لنمق// تاسَلَنمق tasalanmaq: تاسیدن[۱۷]

تاصمه//تصمه//تسمه tasma: دوال/ پُراز/ فتراک / یرنداق[۱۸]

اَق **تصمه** aq tasma: یرنداق

تَاغ tağ: فَرغانج[۱۹]/توغ// تاغ[۱]

---

۱. دهخدا: تاجی از گل و ریاحین
۲. دهخدا: حاصل
۳. دهخدا: این را ندارد، شنگله به معنای خوشه گندم
۴. حلیمی: بوغدا و تاخیل باغی
۵. دهخدا: ساس
۶. دهخدا: خرمن غلهٔ پاک کرده
۷. دهخدا: ملخ سیاه
۸. دهخدا: این معنی را ندارد، / د. اوت بالدیری
۹. غله پوست کنده
۱۰. دهخدا: درنگ و تاخیر و اهمال در کارها
۱۱. دهخدا: محنت، رنج، خدوک، غم و اندوه ، دمار
۱۲. دهخدا: بهیزک یعنی کبیسه
۱۳. دهخدا: تر و تازه، آراسته، لغت مغولی (ترکی) به خزانهٔ محتوی جواهرات و زر سرخ گویند
۱۴. دهخدا: سبزه است درنهایت سبزی و تازگی
۱۵. دهخدا: بو معناسی یوخ/ د. اؤلچو، عادت ، اصول
۱۶. دهخدا: غمگین، مضطرب، اندوهگین
۱۷. دهخدا: غمگین شدن، مضطرب شدن، دلگیرشدن
۱۸. دهخدا: ترکی است تسمه و دوال باد
۱۹. دهخدا: دیده نشد/ نعمت رومی: اوزوم باغی

تالواسه talvasa: تالواسه// ف

تَاوُق// توُق tavuq: ماکیان

تاوه ⇐ طوه tava

تباهی təbahi: داس پهلویجه

تبت بر ولایت ادیدر که آکانسبت اولور Tibət: تبت

تبراق⇐طوبرق tobraq

تبروک//تبرک təbərük: یادکار

تَبریز Təbriz: تَبریز// ف// اسم شهر

تَبسَرمک//تپسرمک//دبسرمک təbsirmək:

هوس کردن/ پرتمیدن[2]/ هواسیدن[3]/

تفسیدن[4]/ تبخاله

تبسی təbsi: تفشی[5]

تَبسِی// تپسی təpsi: نقلدان

تبقُر tabqur: زبرتنک[6]

تبله təlbə: خروهه[7]/ پادام

تبه ⇐ دپه dəpə

تبه‌شیر təbəşir: تباشیر[8]

تتری tətiri: پزغند[9]

تِتِز tetez: رَخج[10]

تُتسُو// دتسو//دستو tutsu: دود

تُتسُو یقه‌جَق tutsu yaqacaq: عودساز

دستو ینقسی tustu yanqısı: عودسوز

تنماج⇐ طتماج tutmac

تجربه təcrübə: اروند

تَختtaxt: تَحت// ف

تحسین təhsin: فری[11]

تحفه töhfə: نعاغ/ کلوند[12]

تخت taxt: اورنک /کاه/ نشیمن/ لت

بزنمش **تخت** bəzənmiş taxt: سریر

کلیمدن **تخت** gilimdən taxt: اَندوک[13]

تخنمق toxtamaq: (سرناسیدن)

تختلمش toxtalmış: سَرناس

تختمش toxtamış: سَرناس[14]

تخته taxta: سکاک / تخته// ف

تخته او taxta ev: طارم

اُغلان **تختسی** oğlan taxtası: سَلم[15]

صُوَیَجَق **تَختَسی** suyacaq taxtası:

دُرزاده[16]

تخته‌دن یاپلان انبار taxtadan yapılan

anbar: پَرخو

تخته پاره‌لری که اغجدن قوپررلر taxta

parələri ki ağacdan qopararlar:

پاشنین

تَخرَا// طهره taxra: رزبُر[17]/ دهره

---

۱. دهخدا: کوه درین صورت ترکی است/ هیزم

۲. دهخدا: تبخاله پیدا شدن برلب

۳. دهخدا: خشک شدن لب از ترس و بی آبی

۴. دهخدا: گرم شدن و سوختن از تف آفتاب

۵. دهخدا: حرارت و خشک شدکی

۶. دهخدا: تنگ زین اسب ، حیوان سواری و باری

۷. دهخدا: جانوری که در دام می بستند تا طعمه باشد

۸. دهخدا: گیاهی با ساقه بلند و میان تهی

۹. دهخدا: عشقه ، برگ سماق، بزغنج//بزغن

۱۰. دهخدا: ناکس و فرومایه، بدخوی و کج خلق

۱۱. دهخدا: کلمه تحسین، خوشا، آفرین

۱۲. دهخدا: هدیه

۱۳. دهخدا: اندول تخت مانند باشد از گلیم که بر چهارچوب محکم کنند و بر روی آن نشینند چنانکه در زنگبار معمول است (ماخذ حلیمی)

۱۴. بهبود یافتن ، پیر شدن

۱۵. شاگرد اوغلان

۱۶. دهخدا: تخته ای که آسیابان در پیش آب گذارد تا بطرف دیگر رود، درزاده آسیا نیز گویند

۱۷. دهخدا: داس کوچک برای بریدن شاخه زاید تاک

باغ **تَخرَسِی** bağ taxrası: رزانکور/رزبُر

اری **طَهرَه** iyi təhrə: تبهج[۱]

تخمکان toxumkan: تخمیانه/کَرنای/ پربهن[۲]

تخمکان//تخمکن tuxumkan: پوخله//بخله

تخمکین طوخمی toxumgin toxumı: تخمیان

تُخمَه tuxma: ناکوار[۳]

تُخَمَه اولمق tuxma olmaq: خلاشمه[۴]

تخمه علتی tuxma: ناکوار

تدبیر tədbir: رامش/ رای

مخالف **تدبیرلر** müxalif tədbir: جدکان

تر// در tər: خوی[۵]/ نارین[۶]

درلک dərlik: کوهرتاب[۷]

دَر سلجک tər siləcək: خوی چین

او صویی که **ترندن** کلور av suyı ki tərindən gəlür: آب نشاط

تُراج turac: دُراج

تراز taraz: (سنجش)

تراز طوتمق taraz tutmaq: سنجیدن

ترازو // تَرَز tərəzi: ترازو// ف// معروف

ترازو ایاسی tərəzi ayası: کفهٔ ترازو

ترازو دلی tərəzi dili: مرزُبان

ترازو عمودی tərəzi amudı: شاهین

ترازو کفه‌سی tərəzi kəfəsi: پلّه

قپان **ترازوسی** qapan tərəzisi: تاره

یاپو **ترَزسی** yapu tərəzisi: شاهول

یاپوجی **ترازوسی** yapu tərəzisi: شاهول

تراش taraş: الغار[۸]/ جوکس

سرای اورتاسنده اولمق **تراش** ایچون saray ortasında olmaq taraş üçün: جَوکس

تراش taraş: تراش (تراشیدن مصدری)

قلم **تراش** qələm taraş: مبرات/ قلم تراش

تربض tərbüz: آغشته[۹]/ پسارده[۱۰]

صوارلمش یر که **تربض** درلر suvarılmış yer ki tarbiz derlər: آغشته / پسارده[۱۱]

تَرتُر tırtır: کره‌تن[۱۲]

ترتیب tərtib: قانون/ آیین

ترتیب سفر tərtıbi səfər: بَسیج

ترخان tərxanı: (معاف، آزاد)

کوکجک**ترخانی** gökcək tərxanı:شاد کونه[۱۳]

ترخانه//ترخنه tərxana: بالان/پالال/ ترینه /کامه/ آبکامه/ ترخینه /ترخانه// ف

ترخانه اشی tərxana işi: تَزد/ کامه

تَرخون tərxun: اَرنه بیز /ترخینه / اینانوثت/ نوشت/ ترخون// ف

---

۱. تاراما: باغ بودامق اوچون آلت

۲.. دهخدا: خرفه

۳. .دهخدا: سوء هاضمه، امتلاء، تخمه

۴. دهخدا: ورم و زخم گلو

۵. عرق بدن

۶. دهخدا: تر و تازه

۷. دهخدا: پیراهنی که زنان در موسم گرما پوشند و بدن نما باشد

۸. دهخدا: ترکیست تاخت (در ترکی ایلغامق گویند)

۹. دهخدا: نمناک ، نمکرده، خیسانده

۱۰. دهخدا: لگدمال، پاسپرده/حلیمی: زمین آبیاری نشده

۱۱. دهخدا: لگدمال، پاسپرده /حلیمی: زمین آبیاری نشده

۱۲. دهخدا: عنکبوت،کارتن،کارتنه/حلیمی: آغ قوردی

۱۳. گوینده لک و سازنده لک ائدن عورت

تَرَجَه// دَرَه‌جه tərəcə: پنجره

اولر **تَرَجَسنده** اولن سِرجَه evlər tərəcəsində olan sırca: جام

ترس tərəs: سرگین[۱]

تَرسلیک tərslik: تراره[۲]

دمر **ترسی** dəmür tərəsi: توپال[۳]

طَوَار **تَرَسی** tavar tərəsi: سرکین

قوش **ترسی** quş tərəsi: پیخال

ترس tərsə: پاشکونه/ اشکونه

اُشَغ **تَرس** کلمک uşağı tərsə gəlmək: باشونه

قفتانی ترس کیمک qaftanı tərsə geymək: واژکونه (پوشیدن جبه)

اوغلان طوغرکن **ترس** کلمش oğlan toğarkən tərsə gəlmiş: پاشکونه

ترشی turşi: ریچال/ پُتلاد/ آبکامه

ترشی صویی turşu suyı: آبکامه

اتمک **ترشی** ətmək turşı: آبکامه[۴]

تَرک tərək: توخجه[۵]

ترکش tərkəş: کیش / شغا[۶]

تُرکی tərki: فتراک/ قنجوغه[۷]/ قَنجیق

ترکی قایش tərki qayış: درکون[۸]

ترک Türk: ترک// ف// معروف

ترکلک türklük: رُستار[۹]

ترکی آت türki at: برزون[۱۰]

ترکی چغرمق türki çağırmaq: سرود(ن)

ترلَه tarla: ترکز[۱۱]

تُرنج turunc: ترج// تُرنج[۱۲]// ف

بر اوتدر **ترنج** کبی قوقر bir otdur türənc kibi qoqar: کزوان[۱۳]

تروقز//ترقز ⇐ طراقوس taraqus

تُروندَه//تُرفَندَه//طورفانده//طرفانده/ طُرفَندَه türvəndə:نوبَر/نوباوه/پاکوره/سرده/ترونده[۱۴]

تَرَه tərə: تره// ف

تَره لک tərəlik: تره زار

تَرَه خراسانی tərə Xorasan: بارنکبویه[۱۵]

تره صاتجی tərə satıcı: تره فروش

تره یغی tərə yağı: مسکه

حلوا **ترسی** halva tərəsi: رَخ

شهتره şahtərə: شاهتره/ شیطره

بر **تَرَه‌دُور** ریحان کبی bir tərədür reyhan kibi: بادرو[۱۶]

تره‌بوزان dərəbüzən: منجیر[۱۷]

تری təri: آبدار

---

۱. دهخدا: مدفوع حیوانات، اضافات

۲. دهخدا: جای ریختن سرگین و مزبله

۳. دهخدا: ریزه زر و سیم و امثال آن

۴. دهخدا: خمیرترش که از نان خشک حاصل کنند.

۵. دهخدا: طاقچا

۶. دهخدا: تیردان

۷. دهخدا: قنجغه، فتراک، ترگون

۸. دهخدا: ترک بند، تسمه زین، ترگون

۹. دهخدا: سعادتمند ، پیروز

۱۰. دهخدا: ستور و اسب تاتاری، اسب ترکی

۱۱. دهخدا: مزرعه کاشته و درو شده و شخم خورده

۱۲. دهخدا: بالنگ،

۱۳. دهخدا: بادرنجبویه است، جزمازج نیز گویند

۱۴. دهخدا: میوهٔ نوبر و نارس (باکره هم معنی دهد)

۱۵. دهخدا: بارنکبوی و بادرنکبویه گیاهی برای عطر سازی، گل حنا

۱۶. دهخدا: تره کوهی، بادرنگبویه

۱۷. دهخدا: محوطه شبکه دار جلوی در ، مشبک

تریاق tiryaq: تریاق// ف

تریاک tiryak: تریاک معروف

تزک təzək: غوشای[1]

تزگاه یری təzgah yeri: کارگاه

تَزکرَه təzəkrə: سبد

تسُبغَه tosbağa: لاک پشت

تسبیح قوردی təhbih qurdı: بُزک/ بزفل

تسو təsü: طسوج

تشویش təşviş: خارخار

تصغیر təsğir: مغاک

تعالی təala: باری

اللا **تعالی** allah təala: خدا/ ایزد/دادار/ داور/ شیزر/ کردکار/ کرکر/ یزدان/ خدیو

تکری **تعالی** tanrı: جهانیان

حق **تعالی** Həqq təala: باری

تعجب təəcüb: شُکفت

تعجب ایلمک təəcüb eyləmək: شکرفیدن

تعزیه təziyə: غوغاک/ سکول/ کوخک/ حاش

تعویذ təviz: چشم پَنام// چشم مَنام[2]

تُغه toğa: دفه[3]

تفت təft: سنبه[4]

تفتیش اتمک qatı təftiş etmək: خشکامار[5]

تفتیک təftik: تفتیک// ف

تفرج ایلمک təfərrüc eyləmək: چمیدن

---

[1] . دهخدا: خوشه گندم و جو و انگور

[2] . دهخدا:چیزی که برای دفع چشم زخم درست کنند

[3] . دهخدا: آلت جولاهان که وقت آهار دادن بدان تار جامه هموار کنند

[4] . دهخدا: آلتی که بدان سنگ آسیاب تیز کنند

[5] . دهخدا: تفحص ، پی جویی

تفک tüfək: ترخجه[6]

تفنک tüfəng: توخجه[7]

تفیط اِتمک təfit etmək: ریدن

تقصیر təqsir: دربخ[8]

تَقَیه təqyə: طاقیه/کلاه/ پَرَکی[9]

تقیه‌جی təqyəçi: کلاه دوز

تقیه ترکی təqyə türki: ترک

دکرمی **تقیه** dəgirmi təqyə: کلاه کرد

قزل **تقیه** qızıl taqya: بَرطله[10]

تک tək: طاق

تکبر təkəbbür: دَنه/ مَنش

تکبرلک mütəkəbbirlik: منی

مالیله و قومیله **تکبرلک** ایدن کمسه malilə və qovmilə təkəbbürlük edən kimsənə: انبازده

تکرک tükrək: غُنجار//غنجاره[11]

تکرکنمک təkərkənmək: غال[12]

تَکَرلنمک təkərlənmı: دانیدن[13]

ترکرلنمش təkərlənmiş: بخج[14]

تکرلنمشدور təkərlənmişdür: غلطیده است

---

[6] . دهخدا: هسته انگور

[7] . دهخدا: طاقچه،محلی در دیوار برای چیدن چیزی

[8] . دهخدا: دریغ

[9] . دهخدا: کلاه درویشان؛ سعدی گوید:
حاجت به کلاه **پرکی** داشتنت نیست
درویش صفت باش و کلاه تتری دار

[10] . دهخدا: کلاه قرمز

[11] . دهخدا: سرخاب که به صورت مالند

[12] . دهخدا: غلتیدن ، چرخیدن

[13] . دهخدا: غلطانیرن

[14] . پهن

یر اوزرنده **توکرلنمش** yer üzərində təkərlənmiş: بخج[1]

یر اوزرنده یصلنمش yer üzərində yaslanmış: بخج

تکلتی təkləti: خوی خوره/ خوی چین[2]

تَکَلَه// تکَه‌لَه// دکله təkələ: لپاچه/ کرته[3]/ وشاق[4]/ بغلتاق[5]

تَکلَه قفتان təkələ qaftan: کرته[6]

تکمک⇐دکمک dikmək

تَکنَه//دَکَنه təknə: ریز/ ناوه/ترکهار/ لاک[7]

اتمک **تکنه‌سی** ətmək təknəsi: لغزناک

بالچق **تکنه‌سی** balçıq təknəsi: لغزناک

چامور **تکنَه‌سی** çamur təkənəsi: ناوه

خمر **تَکنَه‌سی** xəmir təkənəsi: ناوه[8]

کش ازیجک **تکنه** kəş əzicək təknə: ترکهار[9]

تَکَه təkə: کُشن بز/ نَهاز[10]

تَکیَه təkyə: پیغوله[11]

تکیه لنه جک təkyələnəcək: پشتی‌بان

تلف tələf: تلاتوف// تلف// ف

تُلُق tuluq: مَشک

[1] . دهخدا: چیزی را گویند که بر زمین پهن شده باشد
[2] . دهخدا: تکلتو(ترکی است) ، نمدزین
[3] . دهخدا: جامه کوتاه بی آستین، پیراهن، نیم تنه
[4] . دهخدا: نیم تنه
[5] . دهخدا: طاقیه و کلاه فرجی، قبای بدون آستین
[6] . دهخدا: جامه‌ای که زیرجامه ها پوشند ، قبای یک لا
[7] . دهخدا: لاوک، تغار چوبی
[8] . دهخدا: ظرف چوبی توخالی مثل زنبه و تغار
[9] . دهخدا: ظرفی که در آن دوغ را سفت کنند
[10] . دهخدا: پیشرو رمه و گله گوسفند
[11] . دهخدا: گنج و گوشهٔ خانه، بیغوله

تُلُم tulum: خی[12]

تماشا tamaşa: تماشا// ف

تمام tamam: برم/ بردم/ آزاده/بَرز/ اسپری

تمام tamam: دُرست

تمام اولمق tamam olmaq: پرداختن/ سپری شدن/ سپری

تمام ایلمک tamam eyləmək: پرداختن

تمام کشی tamam kişi: زادمرد

خلقه **تمام** xalqı tamam: ازاد خلق

دشی **تمام** دوزَن طوار dişi tamam düzən tavar: همرف

تمر⇐دمور dəmür

تمرکی ⇐ دَمرَه‌کُو dəmrəgü

تمرن ⇐دمرن dəmrən

تمر هندی təmür hindi: صبار[13]

تمزه ادکدر təmzə ədikdir: موزه بالانین

تمزه دیرلر قزلر کلین اولدوغی وقت کیدکلری ادکدر təmzə dirlər qızlar gəlin olduğı vaxt geydikləri ədikdir: موزه بالانین

تمسُک ایده‌جک təməsük edəcək:دستکاه

تموز// اورته یای آیی orta yay ayı تموز

تمیز təmiz: پاکیزه

تَن tən: تَن//: ف

تن آلا təni ala: پیسی[14]

تنی آلَه اولمق təni ala olmaq: پیسی

[12] . دهخدا: خیک
[13] . دهخدا: انجیر هندی ، تمر هندی
[14] . دهخدا: بیماری پوستی

تنی چمقشمق təni çımqışmaq: فراشیدن[۱]

الا **تنلو** alatənlü: پیسی

بورشمش **تن** buruşmuş tən: آنجوخ[۲]

بویک **تنلو** böyük tənlü: ستنبه

سَمُز **تنلو** səmiz tənlü: لنبه

تنبل کشی tənbəl kişi: لتنبر[۳]

تنبلت// تنبَلِید// تبلد tənbəlıd: خُنُود[۴]

تنجره təncərə: تنکیره/ هرکاره/ پاتیله

تندوره təndürə: تنوره معروف

تمر **تندوره** dəmir təndirə: تنوره[۵]

تنزیه tənzih: حاشا

تنشق⇐ دَنشِق danışıq

تنف//طنب//طناب tənəbi: طناب

چادر **تنفی** çadır tənəfi: سراپرده

چادر **طنبی** çadır tənəbi: طناب

تنک// تکک tənək: میو[۶]

تکک چُبوغی tənək çubuğı: تاک

تنکری//تکری tanrı: خدا / اندون/ بِیرُبا

تکری تعالی tanrı: جهانیان

تکری سخلسن tanrı saxlasın: داراد

تکری یارِقله tanrı yarı qıla: خدایاری‌دهد

تکری دوه‌جوکی tanrı dəvəcügi: سکم[۷]

---

۱. دهخدا: لرزیدن و خود را بهم کشیدن در ابتدای تب
۲. دهخدا: چین و چروم پیدا کردن پوست
۳. دهخدا: مردم شکم پرست و پرخور، هیچکاره
۴. دهخدا: بار اندکی که برپشت ستور بارکش نهند تا قابل نشستن سوار بر آن باشد
۵. درپوش آهنی تنور
۶. دهخدا: تاک درخت انگور و مو
۷. دهخدا: شبگیر و چرغد

ای چلبم **تکری** ey çələbim tanrı: ای بار خدای

تَنُور tənur: کَملی[۸]

تنور təndir: تنور// ف// معروف

تندر چنکالی təndir çəngəli: غُرمج[۹]

تنور سُپُرجَک سپرکه tənur süpürəcək süpürgə: تنّوراشوب

تَنُوردَن اَتمَک چقاره‌جَق tənurdan ətmək çıqaracaq: نانچین

تنه tənə: نهنبن[۱۰]

تواضع اتمک təvazö etmək: بیوش

تواضع اهلی təvazö əhli: فروتن

توان təvan: کَرد

توانی اورتلو او tavanı örtülü ev: دار مامونیه

توب// طوپ// طپ top: کوی

توبراق⇐ طپراق

توبز // تپوز⇐طوپوز topuz

توت// تود tut فرصاد/توت ف

اجی بر **توتدر** acı bir tutdur: شرنک[۱۱]

بویک **توت** böyük tut: شه توت

قزل **توت** qızıltut: خَرتوت

توتمق ⇐ طوتماق tutmaq

توتن tütün: خنجیر[۱۲]

توتون//توتن//تتن//دتن//دتون tütün: دود

---

۸. دهخدا: لغت سلسکریت جامه پشمینه درشت و خشن
۹. دهخدا: چنگال کجی که با آن نان یا گوشت را از تنور درآرند
۱۰. دهخدا: سرپوش تنور و دیگ و کوزه ، تنورک
۱۱. دهخدا: هرچیز تلخ
۱۲. دهخدا: بوی گند و تیزی که از سوختن برآید

دوتنسز یالک dutunsuz yalın: ماریج[۱]

دتونچقن یر tütün çıqan yer:دودآهنک[۲]

توتونچقجق یر tütün çıqacaq yer: دود آهنک

توتیا tutiya: کَنجده/ توتیا// ف

تُوج tuc: روب[۳]/ روی[۴]

توُج tuc: زاهری[۵]

تُوج tuc: شَبَه[۶]

توخَاج//دوقج//دقج toxac: سُپوخ[۷]/شنکینه[۸]

بکمز **دقج** bəkməz doqac: ماخ[۹]

توخُم// تخم tuxum: پذر/ تُخم

تخم چنار tüxümi- çinar: لَسانُ العصَافِر

توخُم خیاری tuxum xiyarı:غاوش/باشنک

تخمکین **طوخمی** toxumgin toxumı: تخمیان

خودرلو **تخم** xudurlu tuxum: تخمیانه

خیار **توخومی** xiyar toxumı: غاوشو

عصفور **تخومی** asfur toxumı: کاژیره[۱۰]/ کاکیان/ کاچینه

کتن **تُخمی** kətan toxumı: بَزرَک کتان

---

[۱] . دهخدا: شعله بدون دود، زبانه آتش
[۲] . دهخدا: دودکش
[۳] . دهخدا: هندی نقره
[۴] . دهخدا: فلزی از مس به قلع آمیخته
[۵] . دهخدا: بوی خوش، گیاه خوش بو
[۶] . دهخدا: مس زرد، گهربای سیاه یعنی شوه و شبق
[۷] . دهخدا: مهمیز، پیکان، نوک/ تاراما: توخاچ
[۸] . دهخدا: چوبی که دروقت جامه شستن با آن کوبند/ چوبی که با آن چارپایان را می رانند
[۹] . دهخدا: خسیس و پست، سیم و زر قلب، دو رو
[۱۰] (آصبُر) اوت

یوزرلیک**تخمی** yüzərlik tuxumı:اسپتان[۱۱]

یبان کشورنک **تخمی** yaban köşürün tuxunı: دوقو[۱۲]

بر نباتنک **تخمدر** که اهل اکسیر انک یغیله بعضی ادویه‌نی تنقیه ادرلر bir nəbatın tuxumudur ki, əhli iksir anun yağilə bəzi ədviyələri tənqiyə edərlər: بان

تخم ایچون قونلمش خیار tuxum içün qoyulmuş xiyar: غاوشوی

تودُرِی tudəri: خُبه[۱۳]

توران Turan: توران// ف// معروف

تُورپ // ترپ// ترب turb: ترب// ف

اشک **تُورپی** eşşək turubi: خرزهره

اشک خیار **ترب** eşşək xiyarı turub: خرخیار

تورنج// تُرَنج türənc: بادرنک[۱۴]

توربا//توروا//تربه//توبره//تُبرَه torba: قبه/ توبره

بز **تورباه** bez torba: خلیته[۱۵]

بوزغی اغزینا بغلدقلری **توربه** اناسن اممه‌سن دیو buzağı ağzına bağladıqları torba anasın əmməsin deyü: پوزبند

تورون torun: نواده / نوکرده[۱۶]

توره// تُرَه// طره törə: آیین / قانون

---

[۱۱] . دهخدا:تخم اسپیوش یا بزرقطونا،اسپغول هم گویند
[۱۲] . دهخدا: تخم زردک دشتی
[۱۳] . قوش اتمکی اوتی
[۱۴] . دهخدا: نوعی خیار، خیار بالنگ
[۱۵] . دهخدا: کیسه کتانی
[۱۶] . نبیره

تورَه// تُوَر// طره türrə: طُرّه[1]

توره törı: دِرّه

تَوُز// طاوُس tavuz: ماکیان

توز toz: کَرد/ غُبار

توزلو tozlu: کرد آلود/ نقام[2]

توز اولمش tozlu: کرد آلود

توزه بولنمش toza bulanmış: کردآلود

توزا بولاشمش toza bulaşmış: کردکون

توز رنکلو toz rənglu : کرد الود/ کردکون

طوز طاغی toz tağı :کوهامون

طوزوغی بولودوکی یر tozuğı bölüdügi yer : مبهن[3]

هوا یوزن طوتان **توز** hava üzün tutan toz: نغام

توزاده‌جک اغجی tuzadacık ağacı: قسط[4]

توسن tösən: بدپشت[5]

توسن صغر tösən sığır: تاول

توسُنلنُمق tusunlanmaq: (ازجا پریدن)

یرتجی اواز ایدوبن توسُنلنُمش yırtıcı avaz edübən tusunlanmış: زَغَند[6]

توغا tovğa: دوغبا[7]

توفنک// تُفَک tüfək: زُبطانه[8]

توُق⇦ طوق tox

توقاج toqac : فدرنک[9]

توقماق//تُقمَق toqmaq: کرتک/ اُمشته[11]

توقماق دِوشکی toqmq deşəgi: آژینه[12]

بویُک **تُقمَق** böyük toqmağı: کوزینه[13]

حلاج **توقماغی** həllac toqmaöı: شفشه[14]

کازر **توقماغی** kazur toqmağı:پزامند

توقمق toqumaq: کرتینه[15]

تُوقَه// تووه// توق tuqa: کمرساز[16]

توک// توی//تو tüy: (موی)

توی اُورپره‌سی tüy ürpərəsi: فراشا[17]

تویلی آت tüyli at: اَسمَر

مردار **تو** murdar tüy: کندامویه[18]

قنادک بویک **توکی** qanadıb böyük tügi: شهپر//شهبر

قنادن اوزون **توکلری** qanadın uzun tüglər: شاه بال

خروسک بوینی **توکلرنه** دخی دیرلر xoruzun boynu tüklərinə daxı derlər: چکن

کورکوک اسک‌مقدن سرقن **توی** kürkün əskikmaqdan sarıqan tüyi: فرغیش[19]

---

[1] . دهخدا: کناره ، گوشه
[2] . دهخدا: ذرات گرد و غبار در هوا
[3] . دهخدا: مضیف و آنجای ازخانه که درآن از مهمانان پذیرایی کنند، محل رستگاری
[4] . دهخدا:گیاهی طبی،کوشنه / حلیمی: ادویه آدی
[5] . دهخدا: ستور نا ارام
[6] . دهخدا: آواز و صدای بلند حیوان
[7] . دهخدا: آش دوغ
[8] . دهخدا: نیزه میان تهی برای شکار مرغان
[9] . دهخدا: فدرنگ باشد کلون در، چوب کازران
[10] . دهخدا:تخماق ترکی است، میخکوب چوبی سنگین
[11] . دهخدا: آلتی فلزی برای کوبیدن کفش و چرم
[12] . دهخدا: آلت فولادی با دسته چوبی شبیه تیشه
[13] . دهخدا: چکش کلان و میخکوب
[14] . دهخدا: چوبی که حلاجان با آن پنبه زنند
[15] . دهخدا: تار عنکبوت، کرتنه نیز گویند
[16] . دهخدا: تنگ اسب، سازنده کمر و تنگ
[17] . دهخدا: لرزه و سیخ شدن موی بر بدن
[18] . دهخدا: موی مادرزادی
[19] . دهخدا: کهنه ، فرسوده

اسکی کورک دلوکندن چقن **توک** əski kürk dəlügindən çıxan tük: فرغیش

بر جنوردر **توکندن** ایو کیسلر اولور و اول کیاسیلره دخی درلر bir canavardır tükündən eyü geysilər olur və ol geysilərə dəxi derlər: خز

توکورمک//تُکُرَمک tükürmək: (خیویدن)[1]

تُکُرَک tükürük: خزو[2]/ خیو[3]/ ریق[4]

کمسه‌نک یوزینه **توکورمک** kimsənin yüzünə tükürmək: شُه[5]

شول کمسیه درلر که سویلسه اغزندن **توکور** صچرر şol kimsəyə dirlər ki söyləsə ağzından tükür sıçrar.: بفج[6]

توکورلو// توکرلی// توکرلو tükürlü: نام زاد[7]

توکوی töküy: ریخن[8]

تولَه //تُلُو//طولا tula: توله[9]

طولسیلیق tulasılıq: تُول

اوق **تولُسی** vuq tulası: تُول

تولغه tulğa: ترک[10]

توغولغه tuğulğa: ترک[11]

تولکو// دلکُو dilkü: روباه/ دمنه

دلکوجکلک dülkücülük: جابلوسی

۱. دهخدا: آب دهن انداختن
۲. دهخدا: قهرکردن و سیاست کردن کسی را
۳. دهخدا: آب دهان، خدو
۴. دهخدا: آب دهن
۵. دهخدا:کلمه ای که برای کراهت و نفرین گویند
۶. دهخدا: کف دهان، آب دهان
۷. دهخدا: مخصوص ومعین شده
۸. دهخدا: رِخن بمعنی درهم ریخته
۹. دهخدا: براده ، توپال
۱۰. دهخدا: کلاهخود مغفر
۱۱. بو سؤز چاغداش دیلیمیزده «dəbilğə» ده ایشلکلیر

دلکجیلک dülkücülük: لامانی

دلکجکلنمک dilənciklik: لُوس

دُلکلجُک ایدیجی dulkuculuk edici: جابلوس/ بلوس

دلکوجلک ایلمک dülkücülük eyləmək: نیوشه کردن

دلکجکلکاِیدِجی dulkuculuk edici: بَلوس

تولکو اوزومی tülkü üzümi: انکور روباه

دلکی کجی dülki güci: روبه دوز

دلکی کورکی dülki kürki: روبه دوز

تولوزلق یر toluzluq yer: لَخت[12]

تومار tumar: طومار

تومار اوق tumar oq: کروهه[13]

تُومان// تمان tuman: تنبان/ تُبان/ رانین[14]

تومروم// تُمروم// تومرُم tümrüm: کُنده

تون شهر ادی Tun-şəhər adı: تون

تُوو// تو دیمک اولور tüv//tü: تغو/ تُف

توال tuval: اقلیما/ شخت[15]

التون و کمش **توالی** altın və gümüş tuvalı: اقلیما/ شخت

تویقار // تویقر//تویغر toyqar: بکوک[16]

تویقار قوشی toyqar quşı: مکوک

تویله قوشی töylə quşı: شواظ[17]

۱۲. دهخدا: مقدار، بخش، حصه، قدر
۱۳. دهخدا: کمان
۱۴. دهخدا: شلوار
۱۵. دهخدا: خرد و باریک از هر چیزی
۱۶. غازدان بویوک قوش/ تاراما: چاییرقوشی
۱۷. دهخدا: شوار //شوات نوعی از مرغ است سرخاب و بوقلمون را نیز گویند

تهمت töhmət: همید

تهمتلو töhmətlü: تهمتدار

تیرکَش// تَرکَش tirkəş: تیردان

تیرکَشلو tirkəşlü: تیردان

تیز// تز tez: زود/ هین/ تَفت

تیزرک tezrək: زودتر

تیزلک tezlik : دَنه

تیز اول tez ol: هـین

اَلِ **تیز** əlitez: تیزدست/ دیودست

سکی **تیزلکی** sügni tizligi: نوک (سلاح)

قتی **تیز** qatı tez: ترس

تیزتیز کلوب کتمک tez-tez gəlib getmək: تکاپوی

تیز یقینه دونن کمان tez yəqinə dönən guman: راخ [1]

تیزه teyzə: خوهر مادر

تیل til: شش خنج[2]

تیماج timac: تیماج[3]ف// معروف

تیمار tumar: تیمار// ف

تیمارخانه timarxana: بیمارستان

تین باغ tin bağı: وادیج[4]

ث s

ثانی اورتا کوز آیی orta küz ayı: تشرین

۱. دهخدا: غصه، اندوه، رنج
۲. دهخدا: گردکانی باشد که درون آنرا خالی کنند به جهت بازی و داخل آنرا با چیز دیگر پر کنند.
۳. دهخدا: چرم بودار که بلغاری نیز گویند
۴. دهخدا: چفت و چوبدستی که تاک انگور را بر بالای آن اندازند، باغ انگور

ثواب səvab: پاداش

ج c

جاذو// جازوی cadı: ارداو/ جاذو// ف

جادولق cadulıq: نیرنج/ فرهست

جاریه بازاری cariyə bazarı: نخاس خانه

جاسوس casus: خبرکیر/ لشکربزوه/ ف

جاکان که اندن حصیر ایدرلر cakan ki, andan həsir edərlər: بَک

جام cam: جام// ف

جاملو camlu: جامین

جام شرابی cam şərabi: رطل

جامکان.camәkan: جامکان[5]// ف

جامه‌دان camadan: نقافه

جان can: روان/ هوش / جان// ف

جانسز cansız: ناروان

جانلو canlu: جاندار

جانین canın: جانی

جان اثری can əsəri: رمق/ تَوش

جان باز canbaz: جان باز// ف

جانِ چقه canı çıqa: جانش ورآید

جان چکیشجی can çəkişci: جانکش

جان چَکِجی can çəkici: جانکش

جان طرتمق can tartmaq: آهنجیدن[6]

جان طوتمق can tutmaq: آهنک کردن

جانان canan: مبهن/ جانان

۵. دهخدا: جامه خانهٔ حمام
۶. دهخدا: بدر آوردن

جانور// جناور//جنور canavar: آوله/جاندار/ف

اوتلر **جانور** otlar canavar: چرنده

یرتجی **جانورلر** yırtıcı canavarlar: ددکان

بر **جانور** bir canavar: پالوده

بر **جانور** bir canavar: سمور

بر اصل **جانور** bir əsl canavar: قاقم[1]

بر **جانوردر** که صرتلانی اولدرر bir canavardır ki sərtlanı öldürür: نَمش

جانور صورتنده دوزتمش ایق canavar sürətində düzətmiş ayaq: تکوک

اول **جانور**در قیرقنر بیجان کبی درسنی کورک ایدرلر و اول کورکه دخی سنجاب دیرلر ol canavardır qırqınır bican kibi dərisini kürk edərlər və ol kürkə səncab derlər: سنجاب

جانوردن اوشنوب ات قتی یورمک canavardan üşənib atı qatı yürümək: مخیذ// مخید(ن)[2]

جانوردن قورقوب قتی آشمک canavardan qorqub qatı eşmək: مرزنکوش

بر **جنور**در توکندن ایو کیسلر اولور و اول کیاسیلره دخی درلر bir canavardır tükündən eyü geysilər olur və ol geysilərə dəxi derlər: خز

یره سرونور یورر ایقلوجا **جانور**در yerə sürünür yürür ayaqlıca canavardır: خرک زمین[3]

---

[1] . دهخدا: حیوان کوچکی است شبیه به راسو ، آس

[2] . دهخدا: جنبیدن، بدنیال کسی رفتن

[3] . دهخدا: نوعی کرم خزنده

جاهل cahil: قوج/ لَوَند/ هزاک/ قوح

جبرائیل Cəbrail: سُروش

جبنه[4] çəbənə: (هسته)

اوزوم **جبنسی** üzüm çəbənəsi: کوخک[5]

جبه// چَبَه cəbbə: کوم/ کومه[6]

جبه// چبه cübbə: زره

جبه‌جی cübbəci: زره‌کر

چبه دوزجی cübbə düzəci: زره‌کر

جدالدن یوز چورمز کشی cədəldən yüz çevirməz kişi: نستوه[7]

جَدوار cadvar: ماه پروین[8]

مغرب ولایتنده بتن **جدوار** Məğrib vilayətində bitən cidvar: اَنتلَه[9]

جدول cədvəl: جدول// ف// معروف

جذام cuzam: پیس/ خوره/ وادی

جُراتلو cürətlü: جیر/ چیره

جراحت cərahət: خیم/ شَخود

جَرکَه// چَرکه// جرکَ cərgə: نرکه[10]

جزمک// چزمک//چوزمک cizmək: نکاشتن

جزیره cəzirə: آبخو[11]

جغان// چغان// جِغَن cuğan: زُفت/ حسود

چغانلق cuğanlıq: زُفتی

---

[4] . بوگون دیلیمیزده «چدنه» دئییریک

[5] . دهخدا: تکه ای از خوشه انگور، خوشه انگور

[6] . دهخدا: پشته، توده

[7] . دهخدا: خستگی ناپذیر

[8] . دهخدا: ریشه گیاهی بشکل صنوبرکه طب است

[9] . دهخدا: اسم بیخیست،زدوار،جدوار یعنی ماه پروین

[10] . دهخدا: صف کشیدن مردم و حیوانات و بدین معنی گویند ترکی است

[11] . ک. بحذف الراء من آخره اذا صله آبخور

جُغت//چغت çiğıt: بَشنج

یوزده چغن **جُغِت** üzdə çıxan çiğıt: بشنج

جفت cüft: جِفت// ف / بار ذره[۱]

جفت cüft: (برابر)

جفت سز cüft//cüftsiz: ناشنا[۲]

جق مثلا غلامجق کبی cıq-ğulamcıq kibi:

چه[۳]

جقه cıqa: دُرج[۴]

جکر ciyər: جکر// ف

جکری cigəri: جکری// ف// معروف

جکر اغرسی cigər ağrısı: کباد[۵]

جکرکوشه cigər guşə: جکرکوشه// ف

جکر یلانجی cigər yılancı: بخجکین/

بخلکون//بجکلیون[۶]

جلا // جله cila: پرند/ پرنک[۷]

جلا ورجی cila verici: جلاکر

جُلاب culab: جُلاب// ف

جلّاد cəllad: جاندار/ دژخیم

جلبان cılban: خفنج[۸]

قره **جلبان** qara cılban: خفنج

جَلُت cəlüt: زُفت/ حسود

جَلُتلُک cəlütlük: زُفتی[۹]

۱. صاپان دمره سی

۲. دهخدا: بی خیر ، بی اطلاع

۳. ک.//م.: بفتح الفارسی حرف التصغیر نحو غلامچه.
چه بکسر الفارسی حرف الاستفهام نحو چه کونه

۴. عطردان،دوکدان،درجک، طبلۀ زنان، جواهردان

۵. دهخدا: درد جگر

۶. چتک قوزی، چتک اوتی ./ جگر پاره سی

۷. دهخدا: برق شمشیر، برق و جلا

۸. قاراچیان دئییرلر//عقرب سیاه/ هزارپا سیاه رنگ

۹. دهخدا: حسادت

جلد cəld: چالاک/ چابک

جلق cıllıq: آونرنده[۱۰]

چُلق// جُلُق çuluq: کراک[۱۱]

بر درلو قوش bir dürlü quş: کرک[۱۲]

جلنار culnar: نارخو[۱۳]

جلین cılayın: (چنین،چنان)[۱۴]

انجلین ancılayın: انچنان/چنان/همچنان

انجلیندور ancılayındur: همانست/

همینست/ آن جُنانست

بونجلین buncılayın: این‌چنین/همچنین

جم cəm: جم// ف

جماز قرغه cəmmaz qarğa: کلاغ بیشه

جماع cəma: باه / آمیغ/ کان/ قَربان/ صُحبت

جماع آوازی vəma avazı: خنج/ خنچه

جماع وقتنده شهونی کلمکه یقین اولان

cəma vaqtında şəhvəti gəlməgə

yaqın olan: ربوخه

اول عورت که **جَماعه** دویمَز ol övrət

ki cəmaə doymaz: غَرغنجه

جَماعَت cəmaət: جَوق

جمدیک cəmdik: نزیج[۱۵]

جمر بالق cımır balıq: ماهی کده[۱۶]

جمره cımara: تلنکی[۱۷]

۱۰. دهخدا:یوخ/ تا. برنوع خسته‌لیک (قبرجوق کیمی)

۱۱. دهخدا: بلدرچین، دم جنبانک

۱۲. دهخدا: مرغی است پرخط و خال، بلدرچین

۱۳. دهخدا: گل انار، گلنار. اصلش جلنار عربی است.

۱۴. به تنهایی بکار نمیرودو با ضمایر همراه است.

۱۵. دهخدا: اسب یدک، اسبی ه برای جاه و جلال در
جلو مردمان بزرگ می کشند.

۱۶. دهخدا: فارسیده جُمری بی اصل، سفله

۱۷. دهخدا: گدا ، نیازمند/ تاراما: شخص کم اهمیت

جمریلک cımaralık: تلنکی

کُلخان **جَمرَه**سی külxan cımarası: تلنکی[۱]

جمشید **اوی** Cəmşid evi: جم

جمع cəm: فراهم

جمع اولمق cəm olmaq: کرد آمدن/ غُنُد / فَراز/ خرانبار

جمع اولوب کلمک cəm olub gəlmək: غُنُد

جمع ایلمک cəm eyləmək: کرد آوردن

خراج **جمع** ایدیجی xərac cəm edici: جابی[۲]

جن cin: جن// ف

جنکی cinni: کابوس

جنیلر آتی cinilər atı: جان

جنت cənnət: خُلد/ مینا/ مینو

جنتدن چقن صو cənnətdən çıqan su: زلال

جندره cındıra: صقال[۳]

جندره جی cındıracı: چلاکر

جنس cins: (اصل، نوع ،مال)

ابریشم **جنسی** əbrişəm cinsi: قزین

بر نوعه اوتدر ریباس **جنسندن** bir növ otdur ribas cinsindən: هلندور

بر نوع قماشدر اطلس **جنسندن** bir növ qumaşdır atlas cinsindən: سیفور

هر **جنسی** بربرن قرشمق hər cinsi bir-birinə qarışmaq: اوباش

جنطانه cüntiyana کوشاد[۴]

---

۱. کارگر گرمخانه حمام
۲. دهخدا: جمغ کننده باج و خراج
۳. دهخدا: برطرف کردن زنگ ، جلا

جَنک cəng : ناوردآورد/ پیکار/رزم/نبرد/ چالِیش

جنک اتمک cəng etmək: جنکیدن

جنک یری cəngyeri: حربکاه/ آوردکاه

جنکک نشانی cəngin nişani سومه[۵]

جنک ایدیجی‌کشی cəng edici kişi: ستنبه[۶]

بر**جنک** ایلین bir cəng eyləyən: هم‌جنک

جنکده چالدقلری قتی بیوک طول cəngdə çaldıqları qatı böyük davul: کوس

جنکده چالنان بوری cəngdə çalınan büri: کاودم

عمود که آنوکله **جنک** ایدرلر əmud ki anunla cəng edərlər: لَخت[۷]

اوغلانجقلر اوینادوغِ **جنک** (تیل) oğlancıqlar oynadığı cəng: شش‌خنج[۸]

جنکن çingən: لولی

جنکنلر çingənlər: لولیان[۹]

جنکی çəngi: خنیاکر

جنهم خدمتکارلری cəhənəm xidmətkarları: زبانیه

جواب cavab: پاسخ

جوان مرد cavanmərd: جود

جوبی cübi: (پانید)[۱۰]

اغ **جوبی** ağ cübi: فانیذ// پانید

---

۴. دهخدا: ریشهٔ تلخ، جنطیانا نیز گویند(چدنه ترکی)
۵. دهخدا: نشان مرد در حرب
۶. دهخدا: قوی هیکل، تنومند
۷. گرز، طوپوز
۸. دهخدا: گرددکانی که درون آنرا خالی کرده پر از سرب کنند و بدان بازی کنند
۹. دهخدا: کولی ها
۱۰. دهخدا: شکرقلم، نوعی حلوا / شکرپنیر هم گویند

جَور cövr: ستم

جوز çivzi: خال

جَوز یاغی cəvüz yağı: پاسا پیه

جَوزا برجی covza bürci: برج کوز/ دوپیکر

جوزا یلدزی covza yıldızı: دوپیکر

جوشن cövşən: خفتان/ یلمه/ کُبر

جوشنجی covşənci: زره‌کر

جوشن برطوندر که جنکده کیرلر çovşən -bir tondur ki cəngdə geyərlər: کُبر

جوقه// چوقه// چوخه çuqa: سَقِرلات[1]

جُوَل// چوَل çöl: چوال/ اَولُنج

جَولان covlan: طرید/ جولان

جولاه// جلها// جُولَه// چُله// جلاح// جُلاه// جلهه// جله// چولهه// جلحه çulah: پای باف/ چولامه/ جلاه/ بافنده/ کوفشانه

چولحه چوقوری çulha çuqurı: پاچال

چولحه لر آلتی culhalar aləti: فلخمه[2]

چولحه لر لیفی culhacılar lifi: ماله

چولخَه چَریشی çulha çərəşi: بَت[3]

چلاه توقماغی cullah toqmağı: مدق[4]

جُلاهکیُماغی cullahın yumağı:دَسه[5]

جُلحَه چُقوُرِی culha çuqurı: آکَر/ اوکر

جُلهالَرک اَیغله بَصدقلَری پَتَت cullahların ayağla basdıqları patat: پا زاوه

جلاه‌لر ایلک اچاجق cullahlar iplik açacaq: کشک

جولک//چَلَک çələk: شهپر

جومردcümərd:کشاددست/راد/ لاد/ عطاور/ کُچکُچ

جوهر cövhər: (جَوهر)

کوک رنکلو **جوهر** gök rənglü cövhər: جَمسَت[6]

جوی cuy: شَمر[7]

جهان cahan: کیتی/ کیهان/ جهان[8]

جهان بزیجی cahan bəzətici: کیتی

جهان پهلوان cahan pəhləvan: یالونیک

جهان دوتجی cahan tutucı: جهان کیر

بو **جهان** bu cahan: این جهان

جهت cəhət: سو/ سوی

جهنم cəhənnəm: ویل

جهود cuhud: جهود// ف

جهودلر cuhudlar: جهودان

جهودلرکلیسلسی cuhudlar kəlisası:کُنش

جهودلرمعلمی cuhudlar müəllimi:میشنه

قاضی **جهودان** qazi cuhudan:هیربد[9]

جِیندِرمک// جِندَرمَک// چندِرمک cindirmək: پُژوه(کردن)/ پژوده(کردن)

---

[1] . . دهخدا: پشمینه معروف، سقلات جامهٔ صوف اغلب این لفظ ترکی است.

[2] . دهخدا:مشتهٔ که برزه کمان زنندتا پمبه حلاجی شود

[3] . دهخدا: آهار جولاهان

[4] . دهخدا: ابزاری که بدان چیزی را بکوبند

[5] . دهخدا: گلولهٔ ریسمانی

[6] . دهخدا: جوهری است کم قیمت به رنگ کبود، کمست و جمشت نیز گویند

[7] .دهخدا: آبگیر، جوی خرد

[8] .دهخدا: جهن نام پسر چهارم افراسیاب /پس از قتل افراسیاب کیخسرو حکومت ترکستان را به خال خود جهن تفویض کرد .

[9] . دهخدا: قاضی و مفتی زردشتی، موبد، پیشوای دین

چ ç

چابُق çapuq: تیزیج/ تیریز / تیرز[1]

چاپا // چَپَه// چاپه çapa: کلند/ کُلنک

چاپاق//چَاپُق//چپاق//چباق//چَبَق//چَپق çapaq: ژفک//زفک/خیم/ریمه/پخ/ کیغ[2]/ ششک[3]

کوز **چَپاغ** göz çapağı: بیخ

چاپراز //چبراز çapraz: دُوَر

چاپمق// چپمق çapmaq: تازیدن/ تاختن

چپر çapar: تاز

چپر اولان çapar olan: پرید

چابک çabuk: بُوش/ پشکول[4]

چابُک دَپرَه‌نَن çabuk dəprənən:کرمخیز

چپلق ات çaplıq at: جهنده

یغما ایچون ایل اوزرینه **چپمق** yağma üçün el üzərinə çapma: ترک تاز

چاتال // **چتال**// چَتَل çatal: کاز[5]

ات **چتالِ** at çatalı: قزاکند[6]

ایکی **چتال** بیل iki çatal bel: کُنَند[7]

ایکی **چاتال** تمرنلی اوق iki çatal dəmrənli oq: بیله / بیلک/ فیلک[8]

سُکو دموری که اوجِی ایکی **چتال** اول süngü dəmiri ki ucı iki çatal ola: ناجخ[9]

---

۱. دهخدا: گودی زیر بغل جامه، چاپوق ترکی، وصله

۲. چرک چشم قیغ تورکجه

۳. دهخدا: چرک چشم

۴. دهخدا: جلدی،تیزدستی،چستی (چابک ترکی است)

۵. دهخدا: مقراض بریدن طلا و نقره، انبر ، گازانبر

۶. دهخدا: زره و جامه جنگ که روی اسب اندازند

۷. دهخدا: بیل سر کج

۸. دهخدا: تیری که پیکان آن دوشاخ باشد

۹. دهخدا: نیزهٔ دوشاخه، پیکان دوشاخه، تبرزین

چاتلمق// چتلمق çatlamaq: ترکیدن/ کفیدن

چاتلدرمق çatlatdırmaq: کفانیدن[10]

چتلدو çatıldu: تراک

چتلیوب یارلمق çatlayıb yarılmaq:تراک[11]

قاقیدقده **چاتلان** قاش برشغی qaqıdıqda çatlan qaş burşağı: اژنک

چاتمه دکنی çatma dikəni: بادآورد

چاچ//اچچ//اجچ//چاج çaç: انبس/ انبیس[12]/اژ

چاچ ختنده بر شهر آدیدر ایو یایلر اکا نسبت اولنور که کمان چاجی درلر Xütəndə bir şəhər adıdır.Əyü yaylar ana nisbət olunur ki, kamani Çaçi dirlər: چاچ

چادر çadır: خیمه/بارگاه//بارکه/ ایوان/ بزم/ قبه/ چادر// ف

چارچادر çarçadır: چادر

چادر اپی çadır ipi: طناب

چادر اوکی çadır öni a: بارکه

چادر تنفی çadır tənəfi: سراپرده

چادر دکجی çadır dikici: خیمه دوز

چادر طنبی çadır tənəbi: طناب

چادر قلکی çadır qalını: نوار

اولو **چادر** ulu çadır: سراپرده

بویک **چادر** böyük çadır: سراپرده

عرب **چادری** Ərəb çadırı: کیان

کونلِک **چَادِر** günlik çadır: فخم/تَخم[13]

---

۱۰. دهخدا: شکافتن

۱۱. دهخدا: شکافتن از مدر ترکیدن

۱۲. دهخدا: خرمن و غله و حبوب پاک و کوفته شده

۱۳. چادر نثارچینان ، پخم و فخم نیز آمده

چارپاره çarpara: چارپاره معروف

چارداق// چاردق// چَردَق// چَرداَق çardaq:
سِدره/ سرداوَه/ وردان[۱]

باغ **چارداغی** bağ çardağı: چفتهٔ رز

چارداق که ستونلری دخی اوزنلمش çardaq ki sutünlarl daxı uzanılmış: بام‌ستون

چارشف//چرشف//چارشب//چارشَو çərşəf:
پستر اهنک/ دُواج

چارشق çarşaq: اندرونه

چارطاق çartaq: چُیتر/ آشکوی[۲]

چارُق// چَرِق çarıq: لیمه/ پالیک

چارکاو çirkav: خلاب[۳]

چارمیق//چرموق//چارمق// چرمق çarmıq:
چارمیخ[٤]

مسمر اَکج mismar ənəc: چارمیخ[۵]

چاره// جار َه çarə: کُزیر

چاره‌سوز çarəsiz: ناکزیر/موتان/لاجرم

چاره‌سزلک çarəsizlik: بی چاره‌کی

چاره‌لک çarəlik: لوسانه[۶]

چاره استمک çarə istəmək: چرویده

چاره ایلمک çarə eyləmək: کریز کردن

چار دوشیجک çarə döşəyəcək: وفایه

چاریق// چَرق//چارق çarıq: شمم[۷]

چاسوس çasus: خاراور

دَکَنلو**چاسوس** dikənlü çasus:خاراور[۸]

چاش çaş: (حیران، سرکشته)

چاش قایته çaş qayıta: کاه کیر[۹]

شاشی// شاشو şaşı: کَلَک

چاشد çaşıd: آییشه[۱۰]

چاشنی çaşnı: اورنک/ نمیج[۱۱]

چاشنی// چشنی çaşnı: مَزه/ نُمونه/چاشنی

چاشنکیر çəşnigir: چاشنی کیر// ف

چاغالا//چاغلی çağala: چغاله/ اخکوک/[۱۲]
اَخکوژنه[۱۳]

چاغرمق// چغرمق çağırmaq: شخولیدن/
آوازدادن/ آوازیدن

چاغرمق çağırmaq: سراغاز/ غُرش

ترکی **چغرمق** türki çağırmaq: سرود

زارلغله **چاغِرمَق** zarlığla çağırmaq: افغان

شنلکله **چاغِرمق** şənliklə çağırmaq:
خروشیدن

قتِ **جغرمق** qatı çağırmaq: غُرنبید

چاغشیر//چاغشر//چقشور//چَقشیر//چغشیر//چغشر çağşır: آشم/ چَخجیر/دورآنین/رانین[۱۴]

چاغلمق// چَغلمق çağlamaq: شاریدن[۱۵]

چاغلاک çağlayan: شران

---

۱. دهخدا: اطاقی که جلو آن باز باشد
۲. دهخدا: قصر و مکان عالی، کوشک بلند
۳. .هخدا: زمین پرگل ، لجنزار، چرکاب
٤. دهخدا: صلیب وار میخ کردن برای شکنجه
۵. آتا باغلایان ایری دمیر
۶. دهخدا: چاپلوسی، تملق
۷. بضم شین پای افزار مسافران بود و در روستای آذربایجان نیز دارند و آنرا چارخ کویند.
۸. دهخدا: درخت خارآور ، پرخار
۹. دهخدا: اسبی که گاه گاه رم بکند(اسب چموش)
۱۰. دهخدا: جاسوس ، اپیشه//ابسته//آیشه
۱۱. دهخدا: تخت، کرسی، مسند، نمئزش
۱۲. دهخدا: چاقاله (بو سؤز تورک منشالیدیر)
۱۳. دهخدا: خرما نارس
۱٤. دهخدا: شلوار
۱۵. دهخدا: روان شدن، جاری شدن با صدا

چاق// چَق çaq: (زمان)

اورته **چاق** orta çaq: میانه

چاقال çaqal: فِیاوَار/ فِیاور[۱]

چاقیرطوغن// چغِرطُغان//چقِرطغن çaqırtoğan: چرغ[۲]/ چزده

چاقشر دکنِ çaqşır dikən: خار زرد

چاقِل // چاغل çaqıl: طش[۳](سنک ریزه)

چقللو یول çaqıllu yol: سنکلاخ

چاغل یر çaqıl yrt: سنکلاخ

چاقلداغ//**چقلدغ** çaqıldaq: تزده[۴]

دَکِرمَن **چاقلداغی** dəgirmən çaqıldağı: تزدهٔ آسیا

چاقماق//چاقمق// چَقمَق//چقماق çaqmaq: آتش‌زنه

چاقماق قَاوی çaqmaq qavı: خف[۵]

چاقمق طاشی çaxmaq daşı: زَند/سنکی آتش

چالمق// چلمق çalmaq: پرک (کردن)

چالندو çalındu: پرک[۶]

پرکار pərkər: پرک

چالمق// چَلمق çalmaq;: (نواختن)

چالغو çalğu: ساز/ چَر[۷]

چالیجی çalıcı: رامشکر/باربُد/پارد/ساززن

---

۱. دهخدا:شغل، پیشه/ تاراما:اسبی که دست و پایش سفید باشد

۲. دهخدا: پرنده ای شکاری به اندازهٔ کلاغ، باز

۳. دهخدا: باران ریزه

۴. دهخدا: مزد آسیاب گندم

۵. دهخدا: هرچیز خشک که زود آتش گیرد، آتشزنه

۶. پوست کنده (تورکجه سیریلماق معناسیندا)

۷. دهخدا: ساز و آواز موسیقی، نغمه، غنا

چلغو آواز çalğu avazı: رَخ

چالغو اوازه‌سی çalğu avazəsi: زمزمه

چلغو آلتی bir əsl çalğu aləti: قانون

چلقو آلتی bir çaığı aləti0: زِنج

چلجی آوازی çalıcı avazı: نوا

جلغ **چَلمَق** calğı çalmaq: نواخت

چالجی زخمه‌سی çalıcı zəxməsi:غوش/ شکافه

چالغو قلی çalğu qılı: روذه

چلدقلری چنک çəng: سَنج / کام/ خنیا

بر **چلغو** bir çalğu: چغانه

بر چالغو bir çalğu: ارغنون

بر درلو **چلغو** bir türlü çalğı: شاه رود

چنک **چالان** çəng çalan: آورکوش

چنک **چالجی** çəng çalıcı: چنکی

قلچ **چالمق** qılıc çalmaq: آختن

چالغوچالجی آلت çalğu çalıcı alət:زخمه

ساز آلتی کم **چالارلر** saz aləti kim çalarlar: چنک

جنکده **چالنان** بوری cəngdə çalınan bur;: کاو دَم

جنکده **چالدقلری** قتی بیوک طول cəngdə çaldıqları qatı böyük davul: کوس

خسرو پرویزک **چالجسی** Xosrov Pərvizin çalıcısı: باربُد

دیو **چالمش** کشی div çalmış kişi: پری افسای[۸]/ پَرسای/ پری زفت

---

۸. دهخدا: افسونگر

چالش çalış: بُنیوش[۲]

چالق çalıq[۳]: بَد

چالق آت çalıq at: بَد سوار[۴]

چالقانمق çalqanmaq: (سرگشته شدن)[۵]

چَلقَنمِش çalqanmış: سرکشته

باشی **چَلقَنمش** başı çalqalanmış:سراسمه

چالغانی یورمک çalqanı yürümək: جلوه

چالمق//چلمق çalınmaq: پرک (کردن)

چالندو çalındu: پرک

چَالوُ çalu: پَرچین[۶]

چالی çalı: خارون[۷]

چام //جام çam: نُوژ/ ناژ[۸]

چام اغجی çam ağacı:کاج/کیژ/ ناج/مَرخ/ سارق / صنوبر/ نوج

چام اوزم çam üzüm: رَوچه[۹]

چام صاقزی çam saqızı:راتیانج/راتیانه[۱۰]

هندوستان **چامی** Hindistan çamı: دیودارد

چامور// چامر// چمُر//جُمره//جَمور çamur: لوش/ تُول/ خَلاه/ خِلاب/.لُنج/ لای/ لالی

چامور تَکنَه‌سی çamur təkənəsi: ناوه[۱۱]

---

۱ . دهخدا: مخفف پری افسای/ ح.:اوچوق دوتان کشی
۲ . از مصدر نیوشیدن بمعنی پذیرفتن، تلاش کردن
۳ . چاغداش دیلیمیزده چالیق-چاپیق ترکیبینده، یاراماز
۴ . دهخدا: مقابل چابک سوار، اسب سرکش
۵ . چتغداش دیلیمیزده چالخالانماق دئییریک
۶ . دهخدا: فروبردن میخ در چیزی، پرچ کردن
۷ . دهخدا: سزکش ، فرار کننده
۸ . دهخدا: کاج، صنوبر
۹ . دهخدا: انگور پیش رس، خرمای پیش رس
۱۰ .دهخدا: صمغ درخت کاج
۱۱ . دهخدا: ظرف چوبی حمل گل یا خاک ساختمان

قزل **چمُر** qızıl çamur: لاک

یتاق **چامور** yataq çamurı: لوش[۱۲]

چانق çanıq: خرمدان[۱۳]

چاودار çavdar: چودار/ کنکران

چاو çav: آوازه

چاووش//چاوُش//چَوُش çavuş: روزبان/ ف

چاوشلروک های هوی çavuşlarun hay huyı: بردابرد[۱۴]

چاوشیره بکزر çavşıra bənzər: کماشیر[۱۵]

چای çay: جویباری/ رود

چایر çayır: چمن

چلبر **چایری** çalbır çayırı: پشکول[۱۶]

چپ çəp: بازوان

چَپ چوره// چَپ جَورَه cəb-çəvrə:پیرامون

چپ جوره çöb-çörə: تُس[۱۷]

چپار//چابر //چَبَر// چپر çapar: تاز

چپار اولاق çapar ulaq: آبکُرا[۱۸]

چپرله بلجی çaparla bilici: یام[۱۹]

چِبَان çıban: دمل/ خُراج/ ریش/ آبله/ ناخنه

جبان یری çıban yeri: اَثَر

باش **چبان** baş çıban: سعفه[۲۰]

بویک **چبان** böyük çıban: لَک

---

۱۲ . دهخدا: لجن، لوشن
۱۳ . دهخدا: کیسه چرمی پول که در پهلو بندند
۱۴ . دهخدا: آشوب، غوغا
۱۵ . دهخدا: صمغ کرفس کوهی باشد مانند جاوشیر
۱۶ . یلان چچکی
۱۷ . دهخدا: گوز بیصدا
۱۸ . به زبان مغولی اسب را گویند
۱۹ . دهخدا: اسب یدک چاپار در ایستگاه پیک ها
۲۰ . دهخدا: جوش سروصورت

چوق رنکلو **چبان** çoq rənglü çıban: هزار چشمه

چبق çapıq: فرهانج[1]

چبوق//چُبُق//چُپُق çupuq: میوه[2]/شوشه[3]/آژنج

چبوق بالق çubuq balıq: وال

باغ **چُبُوغی** bağ ç übüğı: شَوُش/ رَز

تکک **چُبوغی** tənək çubuğı: تاک

باغ **جبوغ** کم بوداندوغی وقت bağ çubuğı kim budandəğı vaqt: آزغ[4]

چَپَل çəpəl: تلاتوف/ فوز/ فژ/ پلشت[5]

چپمق çıpmaq: پاختن[6]

چربی بوغد çırpı buğda: جشیش[7]

چپه çapa: چاه یوز[8]

چَپیق çapıq: فَرغانج[9]

چِت çit: تریان// ترنیان[11]

چِت قَلبُر çıt qalbur: تریان

چتوک çətük: غس[12]

چَتوکه پِس پش دیمک çətük ki piş deməkdir: غس کردن

چتیک قوز çətik qoz:سکارنه/کوز سکارنه[13]

چتین // چتک çətin: (سخت)

چتین قوزی çətin qozı:بخکلول/بحکلویون[14]

چتکقوز cətin qoz: شُکوله[15]/تخکلول[16]

چچ// چج// جج çeç: چاش[17]

چخشاغو çığşağu: اخکلندو[18]

چر çər: (لوازمات)

چَرچی çərçi: پیلور

چر التِ çər aləti: زیش[19]/خَنور[20]

چرا çıra: سارق[21]

چراغ//چراق çırağ: پیه سوز / پروانه/ف

چراغبا çıraqba: چراغین[22]/چراغ پایه/ چراغ بره[23]

چراغ قویجق çırağ qoyacaq:چراغدان

کوکجک **چراق** göyçək çıraq: شمیذ

چراغ اتدکلری التک باشی çırağ etdikləri alətin başı: چراغدان

چرتلق اغجی çırtlıq ağacı: تاک[24]

چرتلق یمش çırtlıq yemişi: تاکدانه[25]

---

۱. دهخدا: شاخهٔ پاخوش (شاخه ای که ریشه میگیرد)

۲. دهخدا: شاخه میوه دار را گویند،تاک درخت انگور

۳. دهخدا: ریزهٔ هر چیز

۴. دهخدا: آنچه از شاخه های درختان ببرند

۵. دهخدا: چرکین ، پلید

۶. دهخدا: پاک کردن (چیرپماق)

۷. دهخدا: گندم نیم کوبیده، بلغور

۸. دهخدا: قلاب یا چنگگ که با آن دلو و سایر را از چاه درآرند

۹. دهخدا:ماده(خر و گاو) فربه،بعضی گویند ترکیست

۱۰. تاراما. سیخ (فشرده) معناسیندا بورادا نارین فلبیر

۱۱. دهخدا:طبقی باشد از شاخهای بید ببافند و آنرا جهیز خوانند، سبد بزرگی که از ترکه سازند

۱۲. دهخدا: آوازی که با آن گربه را میرانند/ تا: گربه

۱۳. گردوی سیاه شده و پوسیده

۱۴. دهخدا: مردم پوست کلفت و سخت رو

۱۵. دهخدا: مغز فندق سخت

۱۶. دهخدا: گردوی سخت که تخکلوز و تخکلون هم گویند

۱۷. دهخدا: غلهٔ پاک کرده، انبار غله پاک کرده

۱۸. دهخدا: بازیچه اطفال ، جغجغه

۱۹. پهلویجه

۲۰. دهخدا: هرنوع ظروف سفالی مانند کاسه، کوزه؛ حلیمی: ظروف خانه مثل تبر و چاقو

۲۱. دهخدا: پارچه ای که در آن لباس بندند و نام دیگرش بقچه است (ترکی است)

۲۲. شمعدان

۲۳. چراغدان

۲۴. دهخدا: باغ انگور

۲۵. هسته انگور

چرتلیک[1]/جرتلک//چُرتلک//چورتلک çərtlik: ناودان

چِرخِتَه çirəxtə: رُغَنین[2]

چَردِ بوغه//چَرت بغه//چرتی بغه çırtıbuğa: چرد// جرد[3]/ سارج

چرداق//چَردَق//جردق çardaq: چارطاق/ طاق/ ورواره/ چوسق

چَرَز çərəz: نُقل

چرزدن çərəzdan: چرزدان /ف

چَرشَف// چارشَف çərşəf: چادرشب

چرشنبه çərşəmbə: چارشنبه معروف

چُرغَد çırğıd: سکم[4]

چرغد çırğıd: شب کیر[5]

چرک çirək: خَرک[6]

باغ **چرکی** bağ çirəgi: خَرک[7]

چرک çirk: زفر/ زفک[8]/ف

چیرکین çirk: زفک

چرکن دودق çirkin dodaq: لفج[9]

چرکس Çərkəs: چرکس// ف// معروف

چِرْتمق cırtamaq: چَرست[10]

چِرلَمق// جرلَمق çırlamaq: شُریدن[11]

۱. بیر اولچکدیر بوغدایی اولچمک اوچون
۲. دهخدا: روغنین نانی که در روغن پخته شود
۳. دهخدا: همان سار که هزاردستان نیز گویند/ حلیمی: کوده چکرگه یعنی آنکه شب فریاد کند
۴. تاراما: جیرجیر بوجکی/ جیرجیرک
۵. دهخدا: سوسک حمام ، چز نیز گویند
۶. حلیمی: نوعی حشره
۷. حلیمی: نوعی حشره مانند آخوندک
۸. دهخدا: چرکی که در گوشه چشم جمع شود
۹. دهخدا: لب ستبر ، لب شتر
۱۰. دهخدا: دندان قروچه
۱۱. دهخدا: ریختن اب (شیریلداماق)

چرمَلَق çırmalaq: چرخست[12]

چرمین çarmın: پروانه

چرویش//چروش çərviş: چَریش/ چربوی[13]

چری çəri : سپاه// سپه/ لشکر/ یل

چری اردسی çeri ardısı: پس آهنک

چری اورتدسی çeri ortdası: چَلویز[14]

چری اوکی çeri öni: پش آهنک

چری باشی çeri başı: کُریز/ سِپهبد/ سرلشکر / سرهنک/ کیارنک/پهلوان/سپهدار

چری بکی çeri bəgi: سِپهبد

چری چکجی çeri çəkici: سپه کش

چری قولاغوزی çeri qulağuzi: پروانه

چری یَراغی çəri yarağı: سازلشکر

چَری یری çəri yeri: لشکرکاه

چریش// چرش çiriş: سیرش / آهار

کرش اغجی kiriş ağacı: تژه[15]

چزمک// جزمک çizmək: تنبیدن[16]

دیو کتوریجی چکدوکی **جزی** div gətürici çəkdigi çizi: مندل[17]

چَشِت çaşıt: خاراور[18]

دَکَنلو چاسوس dikənlü çasus: خاراور

چشم çeşm : ف

چَشمک çeşmək: پشمه[19]

۱۲. دهخدا: چرخی که بدان شیره انگور گیرند
۱۳. ایچ یاغی
۱۴. سرهنگ
۱۵. چوبی برای هم زدن روغن
۱۶. دهخدا: حرکت کردن، طپیدن، لرزیدن، رشتن
۱۷. دهخدا:دایره‌ای که افسون‌خوانان بدور خود کشند.
۱۸. دهخدا: درخت خار آور بعربی العضات گویند
۱۹. گوز اوتی

سخت **چشم** sәxti-çeşm: شوخ[1]

کوزی شطر gözi şatır: شوخ چشم

چشمه çeşmә: چشمه// ف

چشمه آخری çeşmә axırı: آبکاه

چشمه زن çeşmәzәn: چشمه زن[2]

چشمه صویی çeşmә suyi: سرشک[3]

چشمه لولَه‌سی çeşmә lülәsi: زِیش[4]

چغر çığır: تاش[5]

چقللو یول çıqıllu yol: سنکلاخ

چفت// **جفت** çift: اَیمُد[6]

جفت اوکوزی çift öküzi: پرژه[7]

چفت قیشی çift qayışı: پُراز[8]

چفت// **جفت** çәft: ناشتا

چفته çәftә: کَوژ

چاقال//چَقَل//چقال//چغل çaqal:شغال/دمنه

چق چق çaqçaq: چکجاک

چَقِر دکنی çaqır dikәni: بادآورد؟ بادآور

دکَن چقرجق dikәn çaqırcaq: خارچینه

چقردوغان//چغرطوغن//چقرطغان çağırtoğan:

جَرز[10]

چَقرق// چقرق çaqraq: پنبه دانه

[1] . گوز قیغی
[2] . داروی چشم ، گوز دکمز نیکان
[3] . اب چشمه ، آب تمیز مثل اشگ چشم
[4] . دهخدا: نای و نی و لوله کوچک
[5] . سنگ ریزه
[6] . دهخدا: گاوآهن ، خیش
[7] . گاوی که به گاوآهن بندند
[8] . دهخدا: دوالی که چوب را بگردن گاو محکم کند
[9] . دهخدا: گیاهی خاردار و سفیدرنگ(چاقشر دیکن)
[10] . قوش

یمق**چقرامق** yumaq

çaqramaqı:چوبک[11]

پموق**چقره‌جق**pamuq çaqracaq:چوبکین[12]

چقِرق//چغرق//چغره çıqraq: چرخه/ چاهیوز[13]

چقرق اوقی çıqra oqı: چرخه تیر[14]

چقرق قنادی çıqraq qanadı: فَراش[15]

چَقِرقلو قَونمَه çıqraqlu qonma: دولاب[16]

قوغَا **چقِرغی** quğa çıqrağı: چاهیوز

یاغ **چقرغی** yağ çıqrağı: افشورکَر

چقن // چکک çıqın: فلرز[17]

بزدن **چقن** bezdәn çıqın: فلرزنک[18]

چک çәn: (شفسه)

حلاج **چَکی** hәllac çәni: بلخم /فلخم[19]

چکت// چکِد çigid: پنبه دانه/ فلخود

چکدی ارتمق çigidi arıtmaq: فلخودن[20]

چکد چقرمق çigidi çıqarmaq: فلخود

چکچک çәkçәk: جافجاف

چکدم çәkdәm: مرزنکوش/ هزبه[21]

صرو **چکدم** saru çigdәm: شنبلیذ

چَکِردَک çәkirdәk: نوا/ آسته[22]

[11] . دهخدا: اشنان ، چوبه ، چوب کوچک
[12] . دهخدا: ابزاری که با آن پنبه را از پنبه دان جدا کنند، چوبکش
[13] . دهخدا: قلابی که با آن از چاه دلو درارند
[14] . دهخدا: محور چرخ
[15] . دهخدا : پر پروانه ، بال چرخه
[16] . دهخدا: چرخ چاه که آب کشند
[17] . دهخدا : دستار دستمال، کیسه
[18] . دهخدا : دستار دستمال، کیسه
[19] . دهخدا: مشتهٔ حلاجی که بر زه کمان می زنند
[20] . دهخدا: پنبه دانه از پنبه برآوردن
[21] . دهخدا: نوعی گل سفید از خانواده نعناع
[22] . دهخدا: هسته

چکردک **آغری** çərdəkin ağırı: تَسو/حبّه

چکردکسز **اوزوم** çəkirdəksiz

üzüm:کشمش

خرما **چکردکی** xurma çəkirdəgi: کاردو

اوزوم **چکردکی** üzüm çəkirdəgi: تَکیز/
تَکَژ / تَکس/ تکش / چُنجه

طتلو **چکردک** tatlu çəkirdək: کیخال

چَکُردَن çagurdan: سنکل زن[1]

چَکرکَه çəkirgə: ملخ / خایک

تخل **چکرکه‌سی** taxıl çəkirkəsi: تَزد[2]

کورق **جکرکه** koruq çəkirgə: جَز[3]

دونله اوتن **چکرکه** dünlə ötən çəkirgə:
سیسری[4]

چکرمق çınramaq: (روان شدن آب)

چکرمش çınramış: سیب[5]

چکره اوقی çınra oqı: چرخه تیر

چقره اوقی çıqar oqı: چرخه تیر[6]

چکزنمِش// چزکنمِش çikzinmiş: سرکشته

باشی **چکزنمِش** başı çikzinmiş: سرکشته

چکل ترکستانده بر غایت کورکی چوق شهردر و قمو پوته طپرلر و انده برمعظم بتخانه‌نک آدیدر
Türkistanda bir ğayət göriki çoq şəhərdir və qamu buta taparlar və anda bir müəzzəm butxanənin adıdır: چکل

1. دهخدا: کرم نوعی غله که شنکل باشد، سنکزن
2. دهخدا: ملخ سیاه
3. دهخدا: سوسک حمام، چرغد و شبکیر گویند
4. دهخدا: کرمک گندم خوار ، سیسرک
5. دهخدا: روان گردیدن آب، چینراماق صو سسی چیخارماق معناسیندا شیقیلداماق
6. دهخدا: محور چرخ

چکمک çəkmək: کشیدن/ آهَنج

چَکمِشدور çəkmişdür :کشیده است

چکلش çəkiliş: کَشِش

چکلمش çəkilmiş: آهخته/پتک پهلویجه

چکلی çəkəli: کشان

جکمه‌دک çəkmədən: خیسته[7]

چکو **ابی** çəkü ipi: کشه[8]

باش **چکیجی** baş çəkici: سرکش

بُوین **چکیجی** boyun çəkici: کردن کش

جان **چکیشجی** can çəkişci: جانکش

جان **چَکِجی** can çəkici: جانکش

چری **چکجی** çeri çəkici: سپه کش

دکن **چَکیجی** dikən çəkici: خارکش

طوبرق **چکجی** topraq çəkici:خاک‌کش

طوبرق**چکجک** topraq çəkəvək:خاک‌کش

طپرق **چکمک** topraq çəkmək:خاک‌کش

طشاغی **چکنمش**taşağı çəkilmiş:خایه‌کنده

قلج **چَکمک** qılıc çəkmək: آختن

کوکل **چکیجی** könül çəkici: دلکش

یوک **چکیجی** yük çəkici: پشکول/ بارکش

چکلمش دیش کوکی çəkilmiş diş köki:
دنکلاله[9]

حسرت **چکوب** غصلنمق həsrət çəküb
ğüssələnmaq: آزمان خوردن

سُرمه **چکمک** اغج sürmə çəkmək
ağacı: سرمه جوب

7. دهخدا: (ترکی) خسته، مجروح
8. دهخدا: تنگ چهارپایان، بند گوسفند
9. دهخدا: سختی، قندیل

صو**چکچک** طوار su çəkəcək tavar:آباش

طپراق **چکدکلری** کلیم topraq çəkdikləri gilim: زنبر[1]

کیجه اون **چکرلر** gecə ün çəkərlər: شبکیر

یوک **چکن** اتلر yükçəkən atlar: بالاد

بر نوع قاتی دمردر صویی کندویه **چکر** bir növ qatı dəmürdür suyı kəndüyə çəkər: سِنَه

دیو کتوریجی **چکدوکی** جزی div gətürici çəkdigi çizi: مندل[2]

اولُ **یوجه** دیوار که برنسنه اوکنه چکرلر ol yuca divar ki bir nəsnə önünə çəkərlər: تَرا[3]

سحر وقتی اون **چکرلر** səhər vaqtı ün çəkərlər: شب کیر[4]

چُکُندُر çuğundur: چغندر/ صوطل[5]

چَکَه// چَکاَ çənə: زفر/ چانه/ لچی// لجی

چکیج//چَکوُج// چَکُج// چکوج//چکچ çəkic: پتک / خایسک/ مقرعه[6]

اولو **چکج** ulu çəkic: خایسک

بیوک **چَکُوج** böyük çıküc: کذینه

تمر ایلمک **چکیجی** təmir eyləmək çəkici: مَدکش[7]

چکیک//چَکُوک//چکُک çəkik:ماکوک[8]/مکوک

---

۱. دهخدا: خاک کش، زنبل، زنبه
۲. دهخدا:دایره‌ای که افسون خوانان بدور خود کشند.
۳. دهخدا: دیوار بلند و محکم
٤. نوعی حشره، کسی که تا صبح نخوابد
٥. دهخدا: شلغم بری
٦. دهخدا: هرچیز که بدان کوبند
۷. دهخدا: ابزاری که بدان تار میگشند، حداد
۸. دهخدا: افزار جوللاهگان/ تاراما: تارلا قوشی

چکیک قوشی çəkik quşı: خُول/ دالیژه/ چکاوک/ هوژه[9]

چکین//چکن// جکن çigin: دوش

چُل çul: چُل// ف[10]

چل یاپو çil yapu: کارکیر[11]

چلب çələb: خدای

ای **چلبم** تنکری çələbim tanrı:ای بارخدایا

چلبور// چلبیر// جلبر çılbur: عنان[12]

چلبور تمرسی çılbur təmrəsi: پالاهنک

چلبر çalbır: پشکول[13]

چلبر چایری çalbır çayırı: پشکول[14]

چلریک çəlirik[15]: پشکوی

چلشمک çəlişmək: (متناقص شدن)

برابر **چلشمک** bərabər çəlişmək: مِر[16]

چلک çiyələk: کَهج[17]

چلنک طارسی çələng tarısı: کاورس[18]

چَلَه قَمِشیِ çələ qamışı: نای فت

چَلَک çələk: شهپر//شاپر/ شاه بال

چلیک çəlik: دودله/ زرجول[19]

چلیک// جلک// چَلِک çəllək: آهن

چَلنکَر çələngər: چلانکر[1]

---

۹. دهخدا: چکاوک، سرخاب، چکاوه
۱۰. دهخدا: اسب ساق سفید
۱۱. دهخدا: سنگ محکم و ستون سنگی
۱۲. دهخدا: لگام ، دهنهٔ اسب
۱۳. دهخدا: زحمت کش، چابک، جلد
۱٤. یلان چچکی
۱٥. گوز پاریلتیسی (چلرمک فعلیندن)
۱٦. دهخدا: مرور کردن
۱۷. دهخدا: توت فرنگی که به ترکی چیالک گویند
۱۸. دهخدا: دانه ای تلخ مزه از نوع ارزن
۱۹. دهخدابازی کودکانه که چالیک و الک دولک گویند.

چَلِک حَدِج çəllək hədəci: ابزار
چمدِلمک//جِمدِلِمک çimdilmək: نشکنج[2]
چمدک çimdik: نخجیل[3]
چمقشمق çımqışmaq: فراشیدن[4]
تنی **چمقشمق** təni çımqışmaq: فراشیدن
چمشیر çamşır: شمشاد
جمشیر اغاجی çamşır ağacı: شمشاد
چمن çəmən: سبزه/ مُرغزار/ ماغ/ مرز/ چمن
چمن ایچنده او çəmən içində ev: راغ
تازه **چمن** که تازه‌لغی کتمز taza çəmən ki tazalığı getməz: فرزد
صُولر قراکَنده بتن تازه چمن sular qıtaqında bitən tazə çəmən: کزم
چنار çinar: اَرُس/ چنار// ف// معروف
چنار اغجی çinar ağacı: دلُب
چناره بکزر بر اغج çinara bənzər bir ağac: لبخ
چناق// چَنَق çanaq: کاسه / پخ
چناقجی çanaqcı: کاسه بند/ تاس باز
چنق بغلیجی çanaq bağlayıcı:کاسه بندر
جَناق دِبِ çanaq dibi: غاب[5]
چناق سقسی çanaq saqsı:سفالین کاسه
چنق صاتجی çanaq satıcı: سفال فروش
چنق صوکی çanaq sonı: غاب[6]

---

[1] . دهخدا: چیلانکر کسی که ادوات آهنی سازد (بو سؤزون منشایی چلینک و أر بیرلشمه‌سیندندیر)
[2] . دهخدا: نیشگون
[3] . دهخدا: نیشگون
[4] . دهخدا: لرزیدن و خود را بهم کشیدن در ابتدای تب
[5] . دهخدا: غذای پس مانده

چنق قوشی çanaq quşı: کتوم
چناق یلایجی çanaq yalayıcı: کاسه‌لیس
باش **چناغی** baş çanağı: آهیانه[7]
بویک **چَناق** böyük çanaq: زِکنج[8]
طاشل **چناق** taşlı çanaq: کاسه سفالین
قرجه **چناق** qırca çanaq: خَنور[9]
قره **چَنَقلو** qara çanaqlu: سیاه کاسه
کباب **چنغی** kabab çanağı:کاسه کباب
چَناق اتدکلری آغج çanaq etdikləri ağac: خلنج
چنق صِنقُن دوزیجی çanaq sınıqın düzəyici: کاسه بند
بویک اغج **چناق** böyük ağac çanaqı: جفنه[10]
صاقسِی **جناق** برداق کبی saqsı çanaq bardaq kibi: سفال
چنبرçənbər: آهنجه/ چنبر// ف
بز **چنبر** bez çənbəri: آهنجه[12]
چندرمق çındırmaq: (بروز دآدن)
چندرجی çındırıcı: بروزه
خبر **چندرجی** xəbər çındırıcı:خبربروزه[13]
چندری cındırı: مَطری[14]

---

[6] . دهخدا: از شب پیش مانده، بیات، گوشت بیات
[7] . دهخدا: کاسه سر ، استخوان بالای مغز سر
[8] . دهخدا: کاسه سفالین بزرگ
[9] . دهخدا: هرنوع ظرف سفالی
[10] . دهخدا:ظرف بزرگ چوبین برای درست کردن خمیر
[11] . دهخدا: قلاده، کمند، طوق، گردنبند
[12] . دهخدا: از ادوات بافندگی
[13] . جاسوس (خبربرده)
[14] . دهخدا: پرداخت کردن پارچه، مطرا

چنک çəng: سَنج / کام/ خنیا/نوا

چنک ابریشمی çəng əbrişəmi:
شتالنک[۱]

چنک اتمک çəng etmək: اشقلم

چنک اوازی çəng avazı: نوا

چنک چالان çəng çalan: آورکوش

چنک چالجی çəng çalıcı: چنکی

چنک قلی çəng qılı: رود/ روده

چلدقلری **چنک** çəng: سَنج / کام/ خنیا

نوعی بود از نوا چون **چنک** saz aləti: عنقا

چنک çənək: دَستکانی[۲]

چنک قدحی çənək qədəhi: دَستکانی

پیاله **چنکی** piyala çənəgi: دستکانی

قوغَه چِغرِچق **چنکلر** quğa çığaracaq
çənglər: چاهیوز

چنکاوه Çəngavə: چنکاوه[۳]علم شخص

چنکل çəngəl:کمند/ چنکل// ف// معروف

تندر **چنکالی** təndir çəngəli: غَرنج[۴]

چنکلدر که انکله بوز چکرلر çəngəldir
ki anunla buz çəkərlər: کَج

چُنکَه çöngə: کُند[۵]

چوال//جوال çuval: تنک/کوال/خیم[۶]/شیراز

چوالدوز//جوالدُز çuvaldız: بندوز /چوالدوز

چوال کوشەسی çuval gəvşəsi: شیدار[۷]

اون **چُوالی** un çuvalı: کَوَندَه[۸]

چوبان//جُبان//چُبان çoban:شبان/رموان/ف

چوبانلر دودوکی çobanlar düdügi: شاهین

چوبان آلدنقجی çoban aldanqıcı:
شبّان فریب

چوبان سوُزَکی çoban süzəki: بلشکی[۹]

شول لفظ که **چوبانلر** انکله کچی قغررلر و
اوخشرلر. şol ləfz ki çobanlar anunla
keçiyi çağırarlar və oxşarlar. çigin-
çigin dirlər.: بجبج

جوبوق//چوبُق//چبق çubuq: (شاخچه)

چوبُق صویی çubuq suyı : زوکاب[۱۰]

حلاج **جوبوغی** həllac çubuğı: شفشه[۱۱]

کَسلَن **چُبُق** kəsilən çubuq: مازه

بر نوعه اوزون **چبق** در که اندن قلخان
ایدرلر bir növ uzun çubuqdur andan
qalxan edərlər: خیزران

باغ **جبوغ** کم بودان‌دوغی وقت bağ
çubuğı budandəğı vaqt: آزغ

چوپ//چُپ//جب//چوب çöb: خَس/خاک

چوبلیک//چوبلُک//جبلُک// چُپلُک çöblük:
سُلقور/ کردان/ خاکدان/ کَرهدان

اوزُم **جوپی** üzüm çöpi: اَولُنج[۱۲]

سلغم **چوبی** salğım çöpi: کاناز/ کنز

۱. تار چنگ
۲. دهخدا: شراب خوری
۳. دهخدا: نام قهرمانی در گرشاسب نامه
۴. دهخدا:چنگال کجی که با آن نان از تور درآرند
۵. مقابل تیز ، برنده، چونکه لمک (ضعیفله مک)
۶. دهخدا: چوال پنبه ای

۷. دهخدا: قسمی پنیر
۸. دهخدا:چوالی باشد از گیاه بافند و بدان گاه کشند
۹. دهخدا: گیاهی که به سهولت به اشیاء مجاور می چسبد، بلسک، بلشکه نیز گویند/ قاز اوتی
۱۰. دهخدا: آب سیاه، مرکب سیاه
۱۱. دهخدا: چوبی که با آن حلاجان پنبه زنند
۱۲. دهخدا: خوشه انگور بدون حبه انگور

کوزه دوشن **چوب** gözə düşən çöp : خاشهٔ چشم / خشک

چوت// جوت//جود çüt: نیل[۲]

چوتلق قوشی çutlaq quşı: کوج[۳]

چوت یپراغی çüt yaprağı: وسمه[۴]

چوراق// چُورَق// چرق çoraq: شوره[۵]

چوراقلق çoraqlıq: شورستان

چوُرَق یری çoraq yeri: کویر

شول **چورق** یر که ایراقدن صو کب کورنور şol çoraq yer ki iraqdan su kibi görünür: سراب

چورچوب//چُرچُب//چیرچوب//چُرچُب// چرجب // چوپ چورçörçöb: خَس/خاشه/ دُمچه/ خاشاک

چَوُردُک çövürdük: دینارویه[۶]

چورزمک çivirzimək: فور[۷]

چورک//چرک çörək: کُلیچه/سُکارُو[۸]/ شان

چورَک اُوتی çörək otı بوغَنج/ شَونیز/ سیاهدانه/ نَمشک[۹]

چَورُم çəvrüm: سنار[۱۰]

چورمک çevirmək: (کردیدن)

چورشمک çevrişmək: پلملیدن[۱۱]

---

۱. دهخدا: چوب بن خوشهٔ خرما

۲.. نوعی گیاهی است.

۳. حلیمی-بایقوش/ پرنده اقاقیا

۴. دهخدا:برگ نیل زنان درآب خیس کنند و به ابرو کشند

۵. بو سؤزون کؤکونده «چور» دایانیر

۶. دهخدا:گیاهی که برگ آن به کرفس ما/ طُراق اوتی

۷. دهخدا: جوشیدن خشم ،جوشیدن دیگ و چشمه

۸. دهخدا: نانی که روی زغال افروخته بپزند

۹. دهخدا: گشنیز

۱۰. دهخدا: جای کم عمق دریا که کشتی به گل نشیند

۱۱. دهخدا: باخود سخن گفتن/ تاراما: دوندرمک

کونش **چورک** günəş çevirən: سراجهٔ آفتاب

یوز **چورمز**کشی yüz çevirməz kişi: نستوه[۱۲]

قوش **چورجک** دمور quş çevirəcək dəmir: کردنا

قوش **چورهجک** شیش quş çevirəcək şiş: کردنا

کباب چورهجک شش kabab çevirəcək şiş: کردنای

چوره// چورو//جور çevrə: کِرد

چَب **چوره** cəb-çəvrə: کرداکرد

چوره بقمق çevrə baqmaq: آقماح

آو **چَورَسی** əv çəvrəsi: پلندین[۱۳]

یول **چوره سی** yol cəvrəsi: چهارسوی راه

اَوُک **چورسنده** بکلمک ایچون اغچلار əvün çevrəsində bükləmək üçün ağaclar: درپواش[۱۴]

چوریمک//چُرمک//چورمک çürümək: پوسیدن

چُرتمک çürütmək: پوسانیدن

چرکلک çürüklük: تباهی

چوروک çürük: تباه / پوسیده

چوروک قوز çürük qoz: اُرغ

چوست//چست//جست çüst: روان

چوستلق çustluq: تیزه کری[۱۵]

جست و چلاک cüst və çalak: چیره

---

۱۲. دهخدا: خستگی ناپذیر

۱۳. دهخدا:پیرامون خانه و چهارچوب درخانه را گویند

۱۴. دهخدا: چهارچوب در خانه، درواس و درواز

۱۵. چیره گری

جست و چلاک اولمق cüst və çalak olmaq: چیره شدن

چست دپرنمک çüst dəprənmək: روان(بودن)

چوغاج // چوغَج çuğac: آفتاب

چوغاج یر çuğac yer: آفتاب کاه

چُوغان// چغان// چوغَن çovğan: اشنان[۱]

چوغانه بکزر بر اوت درکه انوکله کیسی یورلر çovğana bənzər bir ot ki anunla geysi yurlar: غوشینه

چوغانه بکزر بر اوتدُر اندن کلکر ایدرلر çovğana bənzəe bir otdur andan gilkir edərlər: خلخان[۲]

چوغن çuğan: ناکس

چوق//جوق//چق çoq: دُشناد/ بسیار / بسی/ بس/ فزوچه/ کشن/ بفخم/ بسا /انبوه / نُهمار /وَستاد/ وسفاد/ چهان / وغیش

چوغراق çoqraq: انبوهناک

چوقدانکی çoqdanki: دیرینه

چوقلق çoqluq: انبوهی/ بَوش/ بسیاری

چق اپلیک çoq iplik: هق کُرده

چق اورته çoq orta: میانکین

چوق بلور çox bilir: رِند

چق بیوک çoq böyük: بَوش

چق سویلمک çoq söyləmək: مهب

چق ییجی çoq yeyici: ماکول

چوق ییان çoq yeyən: لتنبر

---

۱. چوبک

۲. دهخدا: گیاهی مانند اشنان از آن شخار گیرند

چوق رنکلو چبان çoq rənglü çıban: هزار چشمه

چوقال// چُقَل// چقال// چوقَل جنک کوننده کیرلر çuqal cəng günündə geyərlər: کَبد/قزاکند/کژاکند/جوشن/خفتان/برکستوان/ کِرک[۳]

آت **چُوقَلی** at çuqalı: برکستوان[۴]

چوقال قوللغی çuqal qolluğı: دستوانه[۵]

چوقور //چُقُر //چُقور//چوقر çuqur: غور/ نغل / آخور /کَو[۶]

چقورجق çuqurcuq: مغاکچه

چُوغُر ییر çuğur yer: کویر/ مغاک/غبج/ غبژی / غبجی/ غفژ/ غفج[۷]

آشچی **چقوری** aşçı çuqurı: پاچال

اوجاق **چقوری** ocaq çuqurı: کَوآتش

اکک **چوقوری** əng çuxurı: کوزَنخ/زنخدان

چولحه **چوقوری** çulha çuqurı: پاچال/[۸] اوکر/ اکر

چقور یرده قلان سیل صویی çuqur yerdə qalan sel suyı: لوره

طاغ دبنده **چقر** یر dağ dibində çuxur yer: طَرخ[۹]

چوقه çuqa: پرزه[۱۰]

---

۳. جوشن

۴. دهخدا:زره و روپوش که درجنگ روی اسب اندازند

۵. دهخدا: ساعدبند آهنین

۶. دهخدا: زمین پست و مغاک

۷. دهخدا: تالاب، آبگیر

۸. دهخدا: گودال چولاهان

۹. دهخدا: تالاب

۱۰. جامه، البسه دامن بلند

چوقه و نه کم اکا بکزر واریسه کیچک çuqa
və kim ana bənzər varisə kiçik :پرزه

چَوُک//چابک çevük: چست/ جلد/ چابک

چوکا بالیق çuka balığı: ماهی شیم

چوکَمک çökmək: (ته نشین شدن)

چوکلکçöklik: چُغرات[۱]

یاغک صزرَجَق دبنَه **چوکَر** yağın
sızaracaq dibinə çökər: دوغَه

چوکَن// چُکَن//چوکان//جوکن çövgən:
چوکان

چول çul: شال

چَولک//جَولک çəvlək: سنار[۲]

چولک صو su çevligi: کرداب

چوللق çullaq: کاسکینه/خوکنه/کشنک[۳]

چُوللُق قوشی çullaq quşı: چفنک/خُول
//خولیز/ دایژه/ زول

چولمک// چُلمَک çölmək خَنور/دیک/خاک
روبه/ نهنبن[۴]

چلمکچی çölməkçi: دیک بند/ سفالین

جلمک آتی çölmək əti: خشک افزار

چولمک بوغی çölmək buğı: تفدیک

چلمک طتیجی çölmək tutıcı: دیک کیر

چولمکدستی çölmək dəsti:سفال فروش

چولمک طوتجق çölmək dutacaq:دیک‌کیر

چلمک قپاغی çölmək qapağı:دیک افراز

---

۱. دهخدا: ماست چکیده (شاید کلمه چکیده از همین گرفته شده باشد. چؤکمک ته نشین شدن است)
۲. دهخدا: جایی در دریا
۳. دهخدا: گاودانه، کسنی، کسنک، غله است
۴. دهخدا: سرپوش دیگ و کوزه و تنور و مانند آن

چلمک هَوُجی çölmək havucı:دیک‌افزار[۵]

طاش **چلمک** taş çölmək: دیک سنکین

چولمکچی قوشی çolməkçi quşı: دالبز

چولمکچی قویوسی çölməkçi quyusı:
دالیزه

چولمک قیغاسی دیکمک çölmək
qıyğası dikmək: جوش دیک خشم

چولمکد بشن اش çölməkdə bişən
aş: قدیر

چولیک// چولک çevlik: شبار/ کرداب

چوماق//چُماق//چُمق//جوماق//چومَق çomaq:
تبرزین/لَخت/ لت/دَبوس/کُرز /سَرباس

دَمُر **چوماق** dəmir çomaq:کوپال

طوپوز **چوماغی** topuz çomağı: دَبوس[۶]

قاضی **چماغی** qazi çomağı: خفجه

التی پپرقلو **چومق**altı yapraqlu çomaq:
ششپر

چوماق که انونکله قویون و صغر سوررلر ağac ki
anunla qoyun və sığır sürərlər: کُراز

چومچه çömçə: کفچلیزک/ کفچه لیزه[۷]

چومچه بالغی çömçə balığı:چپچله/ کفچه
لیزه

چون çün: بهر/ برای

چونکی çünki: باری

انوک **ایچون** anuniçün: بهر او/ برای او
/ برای آنک/ زیرا/ را/ رون

---

۵. دهخدا: ادویه و علاوه گردنیها
۶. دهخدا: گرز ، عمود
۷. دهخدا: قاشق چوبی

چونمک çönmək: (شباریدن)[1] کرد(یدن)

یکاق **چوره‌سی** yanaq çəvrəsi : لُنج

چِوِی// جوی çevi: فانه[2] بغاز// بغازه[3]

چَویک çəvik: غَرقاب[4]

چویک//چَوُک çevik: چالاک/ چابک

چِه çeh: پَشک / شبنم

چهره çöhrə: سُفره

چیان çıyan: ژیان

چَیان çayan: صدپایه[5] خفنج

چیچک// چچک//جچک çiçək: آبله

کلنجک **چیچکی** gəlincək çiçəyi: شقر[6]

چیچک// چَچَک// ججک çiçək: شکوفه/ شِنج/ انشخون

چچکلنمک çiçəklənmək: شُکفتن

چچکلو یر çiçəklü yer: شکوفه دار

چچک اچلمق çiçək açılmaq: شِکفتن

چیچک قبجوغی çiçək qabcuğı: کفرا[7]

اورج **چیچکی** oruc çiçəki: راسو[8]

بابادیه **چیچَکی** babdya çiçəgi: کوپک/ بابونه/ بابونج

تخیل **چچکی** taxıl çeçini: انبیس[9]

خرما **چیچکی** xurma çiçəgi: کاردو

[1] . دهخدا: گردیدن آب

[2] .دهخدا:چوبی که دروگران درمیان چوبهای بزرگ نهند

[3] . دهخدا:قطعه چوبی که کفش دوزان بین قالب گذارند

[4] . دهخدا: گرداب

[5] . دهخدا: هزارپا

[6] . دهخدا: شغر پینه و آبله در پا

[7] . دهخدا: پوست و غلاف شکوفه خرما

[8] . دیده نشد/ برخی گویند همان لاله باشد

[9] . دهخدا: خرمن غلهٔ پاک کرده

قزیل **چچک** qızıl çiçək: ارغوان

قَون **چِجَکِ** qavan çiçəki: ریباج[10]

قووان **چیجکی** qovan çiçəgi: شویلا/ بَرنجاسف//[11]بلنجاسف/ بوی مادران/قیصوم

کونیک **چچکی** günəyik çiçəgi:سوسنبر[12]

نار **چچکی** nar çiçəgi: کل فام/ کُلنار

یبان **چیچکلری** yaban çiçəkləri: وسترک

ارغوان بر **چچک** bir çiçək: ارغنون

بر **چیچک** bir çiçək: امیرعاشقان

بر آق **چیچک** bir aq çiçək: سمن

بر اصلی **چچکدر** bir əsliçiçəkdir: مَنشور

بر دبلی **چیچک** bir dipli çiçək: کلبن

بر درلو صارو **چچک** bir dürlü saru çiçək: کاودم

برنوعه **چیچک** در هرکز رنکی صولمز bir növ çiçəkdir hərgiz rəngi solmaz: جهان زنده

سکلیون بر اوتدر صرو **چیچک** sekliyün bir otdur saru çiçək: مارچوبه

صارو **چچکدر** کافور کبی قوقار saru çiçəkdir kafur kibi qoqar: کافورسپرم

چَیِر çayır: ماغ[13]

[10] . دهخدا: ریواس / قاوان: قوزی قولاغی

[11] . دهخدا: یک قسم ریحانست معرب آن بادرنجویه

[12] . دهخدا: نعناع طبی که همان سیسنبر است

[13] . هخدا: نوعی مرعابی با پرهای سیاه

چیرکین//چرکن çirkin: زِشت/ خفرنق/فعاکن/ رَخج/ دَردپیس/ کست / شِپَست/ بیناره/ پژوین/ جِرم/ نواور/ شمغنده
چرکن اونمک çirkin ünmək: چاو[۱]
چرکین قخُولو çirkin qoxulu: شمغند[۲]
چرکن دودق çirkin dodaq: لفج[۳]
چرکن ققو cirkin qoqu: شَفت[۴]
چرکن یوزلو çirkin yüzlü: نیزند
قاتی **چرکن** qatı çirkin: اوار
بر **چرکن** صورت در دوزرلر انکله اوغلنجقلری قورقودرلر bir çirkin sürətdir düzərlər və anunla oğlancığları qorqudarlar: کخ
چرکین صورت که کورن قورقار çirkin surət ki görən qorqar: بیناره
چرکین صورت که کورن انجنور çirkin surət ki görən incinir: بیناره
چَیز//جیز ceyiz جهید/ چهیز[۵]
چیقمق//چقمق çıxmaq: برون آمدن
چِقَرمَق çıxarmaq: برون آوردن/برآوردن
چَک çık: دَرای
جقه کل çıqa gəl: درای
چقه کلمک çıxa gəlmək: برآمدن
جانِ **چقه** canı çıqa: جانش ورآید
دبله **چقمش** dibilə çıqmuş: پَیخشت[۶]
دبندن **چقمش** dibdən çıqmuş: پَیخشت
سرکدن **چقن** sirkədən çıxan: کَزه
کوکندن **چقرمق** kökdən çıqarmaq: پَیخشت
کوک **چقره‌جق** kök çıqaracaq: بُنکَن
توتون **چقن** یر tütün çıqan yer:دودآهنک
توتون **چقجق** یر tütün çıqacaq yer: دود آهنک[۷]
جنتدن**چقن** صو cənnətdən çıqan su:زلال
صو **چقن** یر su çıqan yer: زِماب
صو **چقرق** یر su çıxaraq: طَرخ
قوغَه **چِغرِچق** چنکلر quğa çığaracaq çənglər چاهیوز
کمی **چقدوغی** یر kəmi çıxdığı yer: فَرغز[۸]
اغج اوجی دیواردن **چقر** ağacın ucı divardan çıqar: بلوازه
اغلنجقلر باشنده **چقن** باص oğlancıqlar başında çıqan bas: شرینه
تَنُوردَن اَتمَک **چقاره‌جَق** tənurdan ətmək çıqaracaq: نانچین[۹]
دیواردن **چیقن** اغج اوجی divardan çıqan ağacın ucıh: بلوازه
سد که ارغ **چقرمق** ایچون بغلرلر sədd ki arğ çıqarmaq üçün bağlarlar: بندروغ

---
۱. دهخدا: بانگ پرنده از درد و بیم
۲. دهخدا: بدبو ، گندیده
۳. دهخدا: لب ستبر مانند لب شتر
۴. دهخدا: گنده
۵. دهخدا: جهیزیه
۶. دهخدا: از بن کندن بود بیکبارگی
۷. دهخدا: دودکش
۸. دهخدا: جاییکه آب کمی درآن مانده باشد
۹. دهخدا: انبری که بدان نان از تنور درآورند

طوار دینغندن **جغن** اود tavar dıynağından çığan od: آتشی سُم

اسکی کورک دلوکندن **چقن** یوک əski kürk dəlügindən çıxan yün: فرغیش

چِیک// چِک çig: خام

چیک ابریشم çiy əbrişəm: قَز

چکُک//چیک çəkük: چکاوک/ چکاو

چَیَل// چل çil: فرخور// فَرفور// فَرقور[۱]

چیل قوشی çil quşı: چکاد/ فَرفر[۳]

چِل آت çıl at: اَبرش[۴]

چیلاف çılaf : موش خور

چیلاق//جَیلَق//چَیلَق çaylaq: خاذ/زغن/ پُند[۵]

بر نوعه **چیلق** در bir növi çaylaqdır: ورکاک[۶]

چین بر اقلیم Çin-bir iqlim: چین

چکْره‌مق//چکرَمق çınramaq: تالیدن[۷]

چکراغی//جکرغی//چنقراغی// چینغراغی çınrağı: زنکله[۸]

اغلنجقلر **جکرغی** oğlancıqlar çınrağı: کردنای[۹]

اغزی اچق **چینغراغی** ağzı açıq çınrağı: ژنکلیچه[۱۰]

---

۱ . دهخدا: تیهو مرغی شبیه به کبک

۲ .لغت در دهخدا نیست شاید چکاو//چکاوک باشد.

۳ . دهخدا: تیهو ترکان آنرا بلدرچین خوانند

۴ . دهخدا: اسب با خالهای سرخ و سفید و دنگارنگ

۵ . دهخدا: زغن (قوش)

۶ . دهخدا: مردخوار، شیرگنجشک

۷ . تاراما: شینقیرداماق (صدای زنگوله دادن)

۸ . دهخدا: زنگوله ، زنگل

۹ . دهخدا:هرچیز گردنده که دورخود چرخد، میزراق

۱۰ . دهخدا: زنگوله دهان گشاد

چَینَمک çeynəmək: خاییدن/ خَیایَد(ن)/ ژاویدن / خیایر[۱۱]

چینمیش çeynəmiş: خایسته

چینه‌یش çeynəyiş: خایش

چَینَیُوب یین اوغلان çəynəyüb yeyən oğlan: خایسته[۱۲]

چیوِی// چِوِی çivi: میخ چوبین

ح H

حاجت// حاجت که دیلرسین hacət: نیاز/ اِیفَت

حاجتلو hacətlu: مستمند/ نیازمند

حاجیلر یولی hacılar yolı: راه کهکشان

حاشلاما haşlama: سمط[۱۳]/روذه

حاصل hasil: باری/ فتوح

حاصل اکلمش یر hasil əkilmiş yer:خَوید

حاصل باغ hasıl bağ: برومند[۱۴]

حاضر hazir: سُغده[۱۵]

حاضر اول azir ol: ها

حاضر اولمش hazır olmuş: آماده

حاضر اولمق hazir olmaq: آمادن/ آمودن

حاضر اولن hazır olan: یاد

حاضر طعام hazir təam: وارش/ واغل

حاضر ییجک hazir yeyəcək: خوان[۱۶]

حاکم // حکم hakim: داور

---

۱۱ . دهخدا: چیزی را با دندان نرم کردن

۱۲ . دهخدا: زیر دندان نرم شده

۱۳ . طعام

۱۴ . دهخدا: میوه دار، باثمر، بارور

۱۵ . دهخدا: حاضر و آماده، مهیا و آسغده نیز گویند

۱۶ . دهخدا: (قدیمی) غذا، هرچه بر روی طعام خورند

حاکم ایش hakim işi: خذیو

عادل **حاکم** adil hakim: دادندر/ دادار

حال hal: ف// معروف

اَکسرَک **حَاللو** əksirək hallu: کمترین

الچق **حاللّو** alçaq hallu: زیردست

رونق **حال** rovnəqi hal: نوا

حامله عورت hamilə övrət: آبستن

حایضه عورت haizə övrət: سمغنده[۱]

حایل hail: بادُروزه[۲]

حبا لملوک بر اتدر həbbul müluk bir otdur: ماهودانه[۳]

حبّه // حببه həbbə: تِف// تو

بر چکردک آغری bir çəkirdək ağırı: حبّه[۴]

حتی hətta: تا بمعنی

حج حج həc ف// معروف

حجاب hicab: سراپرده

حجامت həcəmət: رتشلخ[۵]

حجامت ایدیجی həcəmət edici: کرا[۶]

حجامت شیشه سی həcəmət şişəsi: کبه[۷] کوپه

حَجامت یری həcəmmət yeri: کیبه//کیه

حجر həcər: قَیشور[۸]

حجره hücrə: دَرج/کاشانه/کریچه/کریج/کویچه

کوچجک **حجره** küçücük hücrə: کُلبه

حَدسُز یولُک hədsiz yülük: نُهنبین[۹]

حدیث hədis: سروا[۱۰]

حذر həzər: حذر// ف

حرار hərar: غراوه[۱۱]

حرام haram: شفود[۱۲]

حرام زاده haramzada: کویافت/ سندره / پسندره/ دُغول/ فغاک/خشوک/ سند/ ف

حرامی hərami: راهزن/ رهزن/ کوج

حرب یول hərb yolı: دزغاله

حَربَه hərbə: خشته/ زوپین/ شِل

حَربَه xarba: کتاره[۱۳]

حربی hərbi: دُشخوار[۱۴]

حرص hirs: بویه/ شُرَه[۱۵]

حرصلو hirslü: آزور

حرکت hərəkət: تَوش/ مخیذ/ حست[۱۶]

حرکت اتمک hərəkət etmək: مخیدن

سوری **حرکتی** süri hərəkəti: حست

شیرین **حرکتلو** محبوب şirin hərəkətlü məhbub: شنک

خشمله **حرکته** کلن یرتجی xişmilə hərəkətə gələn yırtıcı: آرغده

حرمت hörmət: ارج

---

۱. دهخدا: بدبوی، شمغنده
۲. دهخدا: جامه کهنه، جامه مبتذل
۳. دهخدا: میوهٔ درخت شباب و بعربی معشوق میگویند
۴. دهخدا: واحد اندازه گیری به وزن یک یا دو جو
۵. دهخدا: عربی است بفارسی شاخ کشی و شیشه کشی
۶. دهخدا: سرتراش و حجام
۷. دهخدا شاخ حجامت ، برآمدگی
۸. دهخدا: سنگ پا
۹. دهخدا: درپوش دیک و تنور و سایر
۱۰. دهخدا: سخن، شعر
۱۱. آغزی کئن کوپ
۱۲. دهخدا: هرچیز نهی شده در مذهب و نامشروع
۱۳. دهخدا: لغت هندی به معنی قداره
۱۴. دهخدا: مشکل، سخت، دعوا
۱۵. دهخدا: آزمندی ، طمع
۱۶. دهخدا: حرکت چاروا و ستور

حرمتلو hörmətli: ارجمند/ کرام/ کرامی

حرمتسوز hörmətsiz: خوار

حُرمتلو طُوتمق hörmətlü tutmaq:آزرمیدن

حرمتلو کشی hörmətlü kişi: روشناس[1]

بی **حرمت** bəhürmət: آزار

حره‌ک hərək: خوهن[2]

باغ **حره‌کی** bağ hərəgi: خوهن

حریر// حریره hərir: پرنیان/ بزند/ کژ اکند

انجه **حریر** incə hərir: پُرند

نقشلو (**حریر**) naqışlu hərir: ریشیده

بر نوع **حریر** bir növ hərirə: خاره//خارا

یوغون **حریر** yoğun hərir: خارا

حریص həris: آزمند/ پشکول

اشه **حریص** اولان işə həris olan:آرغده

حریف hərif: شخص

حزیران بر آیک آدیدر روم تاریخنده آنک اون دوردنجی کونی سرطان برجنه bir ayın adıdır Rum tarixində anun on dördüncu güni Sərətan bürcünə...: حزیران

حساب hesab: شَمار

حساب دفتری hesab dəftəri: آنکاره

حساب ییری hesab yeri: شمارکاه

حسرت həsrət: ازمان

حسرتلنمک həsrətlənmək: آزرمانیدن

حسرت چکوب غصلنمق həsrət çəküb ğüssələnmaq: آزمان خوردن/ آزمانیدن

حُسن hüsn: طلاوت[3]

حشرات həşərat: خزنده

حشرات ارضک بر نوعی həşərənin bir növü: شب کَز

حشم həşəm: خیشاوند

خشملر həşəmlər: خویشاوندان

حصار hasar: دِز/ بدن/ کُنکره/ حصار ف

حصار اری hasar əri: کوتلان

حصار بدنی hasar bedni.: کُنکره[4]

حصار بورجی hasar bürc: بارو

حصار قله‌سی hasar qalası: دزغاله

حصبه// حسپه// حصبا həsbə: سرخچه

حصه hissə : بخش/ سَهم/ بهره

حصیر həsir: بوریا/ دوخ / زیغ/ ف

حَصیر اوتی həsir otı: فافیره/ لخ/ بُردی

حصیر قمشی həsir qamış: غیشه

جاکان که اندن **حصیر** ایدرلر cakan ki, andan həsir edərlər: بَک

حضض həzəz: حذل/کولان[5]

حق hax: فخ[6]

حق həqq: شان/ هده

حق تعالی Həqq təala: باری

حق جل جلاله Həqq: خذای

حق خوفی اوله həqq xofi: هده

---

[1] . دهخدا: سرشناس، مشهور

[2] . دهخدا: قمع (قلع و قمع)،

[3] . دهخدا: خوبی، نیکویی (تراوت)

[4] . دهخدا: آنچه بر سر حصار و دیوار قلعه سازند

[5] . دهخدا: گیاهی است که در اب روید، بوریا شربت و ادویه / حلیمی: بیر اوت آدیدیر

[6] . دهخدا: تله، نژنگ

حق سوزی həqq sözi: هده

دکرمن **حقی** dəgimən haqı: تزده[۱]

حقنه haqna: حقنه[۲]معروف

حُقه آدی hoqqa adı: شاشکاه/ شکافته

حقه باز hoqabaz: منجک/ حقّه باز ف

حقه‌باز اویونی hoqabaz oyunı: منجک

حقیر həqir: مغلاک

حُک hük: (گیاهی باشد)

دلوجَه حُک dəlücə hük: دنقة[۳]

حکایت//حکایه hekayət: افسانه/داستان/سمر

حکایت ایتمک hikayət etmək: افسانیدن

حکایت دفتری hekayət dəftəri: آنکاره

حکم hökm: داوری

حکمت hikmət: فرزان

حکیم həkim: موبذ

حکیم آدلو həkim adlu: برهمن

اولو **حکیم** ulu həkim: رَد[۴]

حلاج həllac: حلاج

حلاجلر آلتی həllaclar aləti: فلخمه[۵]/فلخم

حلاج توقماغی həllac toqmaöı: شفشه[۶]

حلاج جوبوغی həllac çubuğı: شفشه

حلاج چَکی həllac çəni: فلخم[۷]

حلاج دکانی həllac dükanı: مذقه

حلاج یایی həllac yayı: درونه

حَلاج یاینک طُتَغی həllac yayın tutağı: دستانه

حلاجک کله اغاجی həllacın gillə ağacı: کندش پیچ

حلال həlal: شَغاد/ شفاد/ شایان

حلال زاده halalzada: حلال زاده// ف

حلقه halqa: چنبر/ وهنک[۸]

قپو **حلقه‌سی** qapu halqası: آلانه/ فلخم

حلوا//حلوه halva: حلقه چین/ پُشمه/ شیرینی

حلواجی halvacı: شیرین کار

حلواجی قز halvacı qız: پانید/ فانیذ[۹]

حلواجی قزانی halvacı qazanı: پاتیله

حلواجی قَزَغانی halvacı qazğanı: پاتیله

حلوا ترسی halva tərəsi: رَخ

حلوا قزانی halva qazanı: پاتیله

حلوا قَزَغانی halva qazanı: پاتیله

حلوای خشک halvayi-xüşk: مالکانه

آق **حلوا** aq halva: ناطف/ پرکینج

بادام **حَلواسی** badam halvası: لوزینه

بادامِلو **حلوا** badamlu halva: لوزینه

پشیمان **حلوا** pəşimən halva: پَرکینج

پشمینه **حلوا** pəşminə halva: کبیتا[۱۰]

---

۱. دهخدا: مزد، اجرت

۲. دهخدا: اماله، وارد کردن دارو از مقعد

۳. دهخدا: تلخ دانه که در گندم روید

۴. دهخدا: دانا و خردمند

۵. دهخدا: مشتهٔ حلاجان

۶. دهخدا: چوبی که حلاجان با آن پنبه زنند

۷. دهخدا: مشتهٔ حلاجی که بر زه کمان می زنند

۸. دهخدا: حلقه چوبی سر ریسمان

۹. دهخدا: شکرقلم

۱۰. دهخدا: حلوایی که از مغز بادام و پسته و گردکان و کنجد پزند

خانه‌کی **حلوا** xanegi halva: افروشه/ افروشته/ افراشته/ عصیده

قُوزلُو **حلوا** qozlu halva: کوزینه/پُرکُنج

بر درلو **حلوا** bir dürlü: مالوس[۱]

شیرازی بر درلو **حلوا** Şirazi bir dürlü halva: شیرازی

بر نوع **حلوا** bir növ halva: مازیانه[۲]

بر درلو **حلوا** bir dürlü halva: کولانج[۳]

حُلَه hülə: چولاه[۴]

حلیم اولان həlim olan: بُردبار

حماقت himaqət: منی

حمام hamam: گرمابه

حمامجی hamamcı: گرمابوان/گرماوکان

حمام طاسی hamam tası: هیز[۵]

حمایل həmayil: چشم/ تعوید

حمایلو həmayil: چشم بَنام/ تعوید[۶]

حمله həmlə: نبرد/ خروش/ تک

حمیلی həmili: بازوبند

حنظله اجی بر اوتدر hənzələ acı bir otdur: شرنک[۷]

حنظل اوُتی hənzəl otı: کوستو//کوسته[۸]

حوض hovuz: صِهرنج/ جارو/ آبدان

۱. دهخدا: نوعی حلوا
۲. دهخدا: به نقل از زمخشری نوعی حلوا
۳. دهخدا: حلوایی که آنرا لابرلای گویند
۴. دهخدا: نساج
۵. دهخدا: بدکار،مخنث/ حلیمی گوید در مقام تشبیه گویند طاس حمام زیرا چیر بی ارزشی شمارند
۶. دهخدا: دعای چشم خوردن باید چشم پناه باشد
۷. دهخدا: هرچیز تلخ
۸. دهخدا:گیاهی است کرستو نیز گویند، حنظل

حوض کنارنده بتن اوت havuz kənarında bitən ot: لوم

حیا həya: شرم

حیات həyat: شولیده

حَیران hayran: کِیت/ دروا/ آسمه/ بالاس/ دنک/سرکشته/شیدا/شیفته/کیج/ آغیشته

حِیز// حیض hiz: تردامن/ مابون[۹]

حیف heyif: اَسپرس/ دریغ/ افسوس

حیف‌سَمَسی heyifsəməsi: افسوس

حیلَه : hilə ترفند/ چاره/ دستان/ کیمیا / نتیل/ نیرنج/ رنک

حیله ایلمک hilə eyləmək: سِکالش[۱۰]

حیلهکار hiləkar: دمنه‌کان[۱۱]

حیوان یاشی heyvan yaşı: ساله

خ x

خاتون xatun: فنج/ بانو

خاتون بدریکی xatın bədriki: تَبرم[۱۲]

اوتاغن **خاتونی** otağın xatunı: خریده[۱۳]

اولو **خاتون** ulu xatun:کدبانو/تیرُم/خِدیش

خوب **خاتونلر** xub xatun: خُرام

۹. دهخدا: مبتلا به آبنه، مفعول، مخنث
۱۰. دهخدا: چاره جویی ، اندیشه
۱۱. دهخدا: آدم مکار (از کلیله و دمنه)
۱۲. دهخدا: زن محترم و بزرگ
۱۳. دهخدا: دوشیزهٔ باشرم و حیا

خاتونلر دوزونه‌جکنه صانچدقلری طولو ایکنه xatunlar düzünəciginə sancdıqları tolu ignə: سُرخاره[۱]

کندو **خاتوننده‌ن** غیری **خاتونه** دکمک kəndi xatunundan ğeyri xatuna dəgmək: دغل زن

خاج // خَچ// خج xaç: چلیپا/ خاج

خادم xadim: خیرو[۲]

خارپره xarpara: بالَنَفج[۳]

خارچین xarçın: قرفه[۴]

خاشاک xaşak: پوک/ خاش

خاشخاش// خشخاش xaşxaş: کوکنار/ ف

اق **خشخاش** aq xaşxaş: کوکنار سپید

قره **خشخاش** qara xaşxaş: کوکنار سیاه

خاکی xaki: مردری

خالچه xalça: قالیچه

خالص xalis: ناب/ سارا/ ویژه

خالص مشک xalis müşk: مشک تاب

خالی xali: سرواز[۵]

خالی// قالی xalı: تنبسه// طنبسه

سرای **خالسی** saray xalısı: شادروان

صچاقلو **قالی** saçaqlu xalı: تبسته[۶]

کوکجک **خالی** gökcək xalı: تنفه

۱. دهخدا: سوزن زرینی باشد که زنان بجهت زینت بر سر زنند و مقنعه را با آن لچک بند کنند

۲. دهخدا: یوخ، حلیمی: خادم حرم

۳. دهخدا: گیاهی از خانواده نعناع تخم آن دارو است

۴. دهخدا: پوست درختتی است شبیه به دارچین

۵. دهخدا: روشن، صریح، بدون پرده

۶. دهخدا: قالی کوچک ریشه دار و طرازدار

قزنکی **قالی** qizəngi xali: طنبسه// تبسته/ تنفسه// طنفه

محکم **خالی** möhkəm xalı: مشکز

ایکی یوزلو **خالی** iki yüzlu halı: طنفه

خام// خم xam: نارسیده

خام قاوون xam qavun: خفاجه

خام یمش xam yemiş: کال[۷]

خان xan: سلطان

خان کبیر xani-kəbir: خاقان

خان کبی xan kibi: خاقان

خانمان xanuman: میهین

خانه//خَنه xane: (ف)

خانه‌کی xanegi: (خانکی)

خانه‌کی حلوا xanegi halva: عصیده/ افروشه

رواق **خانه** rəvaqi-xanə: خیری[۸]

شراب **خانه** şərabxana: سُپار

کتخدای **خانه** kətxudayi-xanə: کدایور

مکتب**خانه** məktəbxana: دبستان/دپایه

طوپخنه topxana: ضربخانه

میخانه meyxana: میکده/ سکیخانه[۹]

خاین xain: مابون/ خاین// ف

خاینلق xainlıq: غَور

خاین کشی xain kişi: نااستوار

خبر xəbər: پیام/ پیغام / سروا/ سبوسوا/ ف

خبرجی xəbərci: پیغامبر/پیمبر/نوند/نبی

۷. بو سؤز تورک منشالی اولمالیدیر.

۸. دهخدا: ایوان، طاق، رواق، صفه

۹. بو سؤزون منشایی (سجی خانه) اولمالیدیر.

خبرجی‌لیک xəbərçilik: پیغمی

خبردار xəbərdar: آگاه / نویذ

خبر اشتمک xəbər eşitmək: پژده// بَزده

خبر ایدیجی xəbər edici: دیده ور

خبر چندرجی xəbər çındırıcı: خبربروزه[1]

خبک xəbək: سمنه[2]

خبک دوه xəbək dəvə: سمنه

خبه xibə: خوته[3]

خبیث xəbis: پلید

ختل// قتل// قاتل xətil: شاه دیوار

خَتِل اَغجِی xətil ağacı: پادیر[4]/ نشک/ پشتی بان

ختلان ختن ولایتنده بر یرک آدیدر Xutlan:ختلان

ختن بر مملکت Xütən bir məmləkət: ختن

خجیل xəcil: فغواره/ شرمسار

خجند شهر اد Xucənd-şəhər adı:: خجند

خدا xuda : آفرین/ ایزد

خذا تعالی allah:یزدان/شَیرز/خدای عزوجل

خدمتکار xidmətkar: هَرید/کَویر/چاکر/ ف

خدمتکارلر xidmətkarlar: خَوَل[5]

محبوسلر **خدمتکاری** məhbuslar xidmətkarı: ژوار[6]

خراب xarab: ویران/ تباه

خراب قلعه xarab qala : کلات

---

[1] . جاسوس (خبر بروز دادن) اولمالیدیر
[2] . دهخدا: دانه ای و گیاهی که فربهی آورد
[3] . دهخدا: نوعی گیاه دارویی
[4] . دهخدا: دیرک،چوبی که پشت دیوار شکسته گذارند
[5] . دهخدا: نوکر ، حشم ، خدم
[6] . دهخدا: خدمتکار زندانیان، پرستار بیماران

هر نسنه‌نک **خرابی** hər nəsənin xarabı : سقط

خرابات xərabat : بتکده// بتکره/ پکره

خراج xərac : گُزارش//گزَرش/ سا// ساو/ زاک / پاژ/ کِزیت/ هُز/ هزینه / زر/ آمانی

خراج جمع ایدیجی xərac cəm edici:جابی

خراج کذار xəracgüzari: زنهاری/ زنهار[7]

باش **خراج** baş hərac: کزین/ کُزید

خَرار xarar: غرار[8]

خراسان xurasan: سفوف[9]/ بر ولایت

تَرَه **خراسانی** tərə Xurasani: بارنکبویه

خراسانیلر قتنده یدی مثقال اغری بردرهم Xurasanilər qatında yeddi misqal ağrı dirhəh: شیبانی[10]

خربره xırbıra: پُرخو[11]

خرپشته xərpüştə: خرپشته// ف

خرخیک خورزم مملکتنده مشهور صحرادر Xarəzm məmləkətində məşhur səhradır: خرخیک

خَردل xardal: رِیواس/ سپیددان/ سپندان[12]

خُردمُرد xurdmurd: کُنج کُنج[13]

خُردَه یلدوزلر xırda yıldız: فرارون[14]

---

[7] . دهخدا: کسی که امان طلبد
[8] . درلهجه تبریز خارال//خرار//خرال بمعنی چوال کلف
[9] . دهخدا: داروی خشک بیخته، دانه خوراسانی
[10] . دهخدا: درمی بوده بخراسان (صحاح الفرس)
[11] . دهخدا: جایی در گنج خانه که غله انبار کنند، کنور
[12] . دهخدا: خردل و آن تخمی است دوایی
[13] . دهخدا: کوچک و خرد
[14] . دهخدا: کواکب سعد و نحس

خرفه xurfa: فرفه

خرقه xirqə: دلق

خَرک xərək: شِنج[1]

خرکله// خرکل xərgəllə: خرکله

خرکله‌جی xərgəlləci: رموان[2]

خرمان//خرمن xırman: اندر/پویه/چاش/ راژ[3]

خِرْمَن دُوکَن xırman dögən: خِرمن‌کوب

خرمن قاپوسی xırman qapusı: ژاژ

خرمان نتاسی xırman natası: تینوس[4]

خرمن یری xırman yeri: خرمن کاه

خُروُس xurus: خُروه/ عُطرُفان[5]/ عطرفون/

خروس xoruz: ف

خُرُوس اِبکِی xoruz ibigi: خوچه/تاجک

خروسک بوینی توکلرندکی دیرلر xoruzun boynu tüklərinə derlər: چکن

خزان xəzan: ف

خزان فصل xəzan fəsli: تیر

خزان وقتی xəzan vaqtı: مهرکان

خزرمه xəzrəmə: آهک

خزینه xəzinə: کنجینه/ کَنج/ خزینه/ ف

خزینه دار xəzinədar: کنجور

خزینه اچندن که کلور xəzinə içində nə gəlür: کنجینه

خسته xəstə بیمار/ رنجور/ خسته// ف

۱. دهخئا: کفل-سرین
۲. دهخدا: به نقل از شعوری «رمه وان» است
۳. دهخدا: توده غله پاک شده و از دانه برآمده
۴. دهخدا: انبار گندم و محصول خرمن
۵. دهخدا: عترفان گیاهی است طبی

خسته لک xəstəlık: رنج/رنجه/ بیماری

خسته قارورَسی xəstə qarurası: شیار

خسته‌لقدنقلقن xəstəlikdən:بیمارخیز

خسته‌لکدن الن دیزینه اوران‌آدم xəstəlıqdan əlin dizinə urmuş adam: چنکلوک

صقلغه دونمش **خسته** saqlığa dönmüş xəstə: دَرواخ

بیر اوتدر که یاوشانله اچرلر خسته‌لق ایچون bir otdur ki yavşanla içərlər xəstəlıq içün: قلقل[6]

بر اوتدر که یَوشنیله ایچرلر اسی **خسته‌لق** یچون bir otdur ki yovşan ilə içərlər issi xəstəlıq üçün: قنبیل[7]

خسرو پادشاه Xosrov: شهریار/خسرو// ف

خسرو پرویز و شیرنک خلوت خانه‌سی Xosrov və Şirinin xəlvətxanəsi:مشکو

خسرو پرویزک چالجسی Xosrov Pərvizin çalıcısı: باربُد/ پارد

خسرو پرویزک سازنده‌سی Xosrov Pərvizin sazəndəsi: باربُد

خشیل// خَشِل xəşil: بت[8]/ آهار/ شَوی[9]

خشم xişm: رَژ/ طیره/ غژم/ وژ/ خَشم// ف

خَشملو xişmlü: خشمکین/ ژیان

خشمله حرکته کلن یرتجی xişmilə hərəkətə gələn yırtıcı: آرغده

خشنکیر xəşəngir: خوان لیکر[1]

۶. دهخدا: گیاهی است/ حلیمی: مشهور بیر ادویه
۷. دهخدا: گویند تخم سرخس است
۸. دهخدا: صمغ گیاهی است،عربان اشق نامند، ادویه
۹. دهخدا: گوشت بریان شده، بریان

خشنود xuşnud: خرسند/ خُشنود // ف

خشه xəşə: پوش[۲]

ایر خشه‌سی əyər xəşəsi: زین پوش

شول سختیان‌در که ایرک خشیانن انکینه یمرلر şol saxtyandır ki əyərin xəşənin anunla yamarlar: جَناخ

خَشینَه xəşinə: خردادماه

خصم xəsm: خویش

خُصیَه xosyə: خایه / کُزغ[۳]

خضض həzəz: خذل(أخضل)

خط xətt: کشه[۵]

خطا و ختن و قیجان اهلی Xata və Xütən və Qıycan əhli: تُرک

خطاب//خَطَب// خطَپ xutab: (نان روغنی)

خطابجی xutabçı: (قطاب پز)

خطابجی اوقلاقوسی xutabçı oqlaqusı: وردانه

خَطَب اَغجی xətəb ağacı: کودبان[۶]

خطمی xətmi: آذریون/ خیرو/ شنبوی / غسل

بر **کل** (خطمی) bir gül: خیری// خیرو

خفتان⇐ قفتان qaftan

خفدک xəfdək: خفدک معروف[۷]

خفیف xəfif: فَز

خلا xala: خوهَر پدر

خَلا xələ: پاکاه[۸]

خلته xəltə: خلیته[۹]

خُلخ شهر ادیدر کوزلدر şəhər adıdır: خُلخ

خلخال xalxal: ابرنجن/ اورنجن[۱۰]

خلعت xələt: خلعت// ف

خلعت المق xələt almaq : تشریف

خلق xulq: خو//خوی

خلقی ایو bəd iyü: شنک[۱۱]

بدخلقلو bəd xulqlu: (نا)شنک

خلقه تمام xalqı tamam: ازاد خلق

خِلَک xilək: نَورد

خلیفه لقمه‌سی xəlifə loqması: نواله[۱۲]

خَمچُک xəməçük: دخترک[۱۳]

خمسه مسترقه یعنی شول بش کندر کم محاسبلر قتنده اکسوک کلور şol beş günidir kim mühasiblər qatında əksik olur: خمسه مسترقه[۱۴]

خمسۀ مسترقنک اول کونی xəmsəyi müstəçrəqənin əvvəl güni: اهنود

خمسه مسترقنک اکنجی کونی xəmsəyi müstəçrəqənin ikinci güni: اشتود[۱۵]

---

۱. دهخدا: خوالیگر آشپز و طباخ
۲. دهخدا: لغت قدیمی به معنی زین پوش، غاشیه
۳. دهخدا:گیاهی که آنرا بربازو بندند بدران نیز گویند
۴. اوت ادیدر
۵. خطی که با قلم دیگر کشند
۶. دهخدا: چوب جهاز شتر
۷. دهخدا: حالت خفگی، در ترکی معاصر بصورت خیتدک xitdək بکار میرود.

۸. دهخدا: آخور، اصطبل/ حلیمی: مستراح
۹. دهخدا: کیسه ، خریطه، کیسه کتانی
۱۰. دهخدا: النگو، دستبند
۱۱. دهخدا: زیبا، ظریف؛ شوخ و شنگ
۱۲. دهخدا: نصیب
۱۳. دهخدا: عروسک/ حلیمی: اویون بعضی یئرلرده کوکلا
۱۴. پنج روزی که در محاسبات کبیسه بکار میرود
۱۵. دهخدا: روز دوم خمسه مسترقه قدیمی

خمسهٔ مسترقنک دورنجی کونی xəmsəyi müstərqənin dördünci güni: هشتویش

خمسهٔ مسترفه نک بشنجی کونی xəmsəyi müstərqənin beşinci güni: وخشت

خمسهٔ مستقرقه دیدکلری کونلر xəmsəyi müstəqrəqə dedikləri günləri: فوردکان / فوردیان

خمیر xəmir: خمیره//خمیرمایه/ خمیر// ف

خمیر یوماغی xəmir yumağı: زغاره[1]

خمیر مایه‌سی xəmır mayası: مایه

خمیر یلغی xəmır yalığı: کَندَه‌خمیر

اکشمش **خمیر** əkişmiş xəmir: زغاله

اَکشی **خمیر** əkşi xəmir: غَنده// کُنده

خَمَر تکنه‌سی xəmir təkənəsi: ناوه[2]

خنا xına: رقان/ رقون[3]

خنثی xünsa: نرماذه

خَنجر xəncər: دشنه / دهره/ ف

خندق//قندق//خندک xəndəq: کَنده/ ف

خَنطُل xənzəl: کستیمه[4]

خو// خوی xu: سرشت/ خُو

ایو **خو** əyü xu: سامان

ایو **خولو** əyü xulu: سامان

خواجه xacə: خواجه

اولو **خواجه** ulu xacə: پزاد/ نژد/ نژند

خوان // خون xan: سماط٬ تیرز//ترز

۱. دهخدا: نانی که از آرد ارزن تهیه شود
۲. دهخدا: ظرف چوبی توخالی مثل زنبه و تغار
۳. دهخدا: عربی است به معنای زعفران و حنا
۴. دهخدا: کسیمه نیز گویند خار شتر، اشترگیا
۵. دهخدا: سفره

خوان سالار xansalar: خوالیگر[6]

خوب xub: نِکار / خوب// ف

خوب خاتونلر xub xatun: خُرام

خوب روی xubruy: تکل[7]

خودبین//خُدبین xudbin: کنده دماغ

خور xor: نکوره / هاژ[8]

خورَته xorata: وشیه[9]

خورد xurd: شُمشیر

خورسند xursənd: خُور//خوار

خورلمق// خُرلمق xorlamaq: نکوهیدن

خورلنمش xorlanmış نکوهیده

خورلایش xorlayış: نکوهش

خورلمق// خُرلمق xorlamaq: بخستن[10]

اویخوده **خورلمق** uyxuda xorlamaq: بخستن

اویخوده **خورلدمق** uyquda xoruldamaq: بَخسب بوینک/ بخُسب پویانک

خورما// خرما//خرمه xurma: تفه/خرما//ف

خرمه ایپی xurma ipi: وراغ/ ورانج

خرمه چکردکی xurma çəkirdəgi: کاردو/کس

خرما چیچکی xurma çiçəgi: کاردو[11]

خرمه سلقمی xurma salğımı کَناز[12]

خرما شرابی xurma şərabı: نبید[13]

۶. دهخدا: آشپز
۷. دهخدا: مردجوان، نوخاسته
۸. دهخدا: سرگشته ، متحیر (هاج و واج)
۹. دهخدا: استهزا، امروزه خورده گرفتن گویند
۱۰. دهخدا: صداکردن دماغ در خواب
۱۱. دهخدا: شکوفهٔ نخستین خرما، بار اول خرما
۱۲. دهخدا: بن خوشهٔ خرما آنرا کاناز و کنز نیز گویند
۱۳. دهخدا: شراب ، می ، صهبا

خرما شربتی xurma şərbəti: نبید

خرما قبی xurma qabı: تلوله

قورق **خورما** quruq xurma: اخکوک/اخکوژه[1] / اَخکوژنه

خرما صلقمی ایپ xurma salğımıipi: کاناز

خرما ییراغندن ایپ xurma yaprağında ip: رزه[2]

خرما ایله بشمش هره اشی xurma ilə bişmiş hərrə aşı: آصیه[3]

خرما اغجندن اولان لیفه xurma ağacından olan lifə: لیف

خرما اغجندن اولان ایب xurma ağacından olan ip: لیف

خرمانک یشل قروغی xurmanın yaşıl qoruğı: اخکوک/ اَخکوش[4]

خرمانک کوک قوروقی xurma quruqı: اخکوک

بر اوتدر رنکی **خرما** رنکنه بکزر bir otdur rəngi xurma rənginə bənzər: پلنک مُشک[5]

یاش **خرما** قورجین سَبَد yaş xurma qoracıyan səpəd: کوار / کواره[6]

خوزان یر xozan yer: خرابک[7]

خوش xoş: خوش// ف// معروف

خوشلق xoşluq: ناز

خوش اویقو xoş uyqu: شادخواب

خوش خوش xoş xoş: بخ بخ/ بجبج

خوش دکل xoş dəgil: ناخوش

خوش سوز xoş söz: پلوس[8]

خوش طوتمق xoş tutmaq: نوان/نُواز[9]

خوش قوخو xoş qoxu: خوش بو

خوش کلمک xoş gəlmək: خوشیدن

خوش کوکللق xoş könüllüq: خوش منش

خوش یل xoş yel: بادخوش

کوکلو **خوش** könlü xoş: مَنش

مایه **خوش** mayexoş: ترش شیرین

میخوش meyxoş: ترش شیرین

بلبل دیدکلری **خوش** اوزلو قوشدر bülbül dedikləri xoş üzlü quşdur: هزار

خوش عبارت که هرکشی سوز اراسنده عادتنه کوره تلفظ ایدر xoş ibarət ki hər kişi söz arasında adətinə görə tələfüz edər: باستار[10]

خوشاب xuşab: خوشاب/ ف

خوشاب صو xoşab: خوشاو

خوف xovf: ترس

حق **خوفی** اوله həqq xofi: هده[11]

خوی xuy: خوی

اری **خوللق** arı xuyluq: وژ[1]

---

[1] . دهخدا: (شعوری) خرمای خام
[2] . دهخدا: ریسمانی که بنایان براستی آن دیوار سازند
[3] . دهخدا: آش که از گندم و خرما کنند، آشام خرما
[4] . دهخدا: میوهٔ نارس و سبز(بویژه زردآلو)، چغاله
[5] . دهخدا: نوعی گیاه معطر مانند سنبله
[6] . دهخدا: سبدی چون گهواره که انگور بدان آورند
[7] . دهخدا: زمین نامزروع، دشت
[8] . دهخدا: چرب زبانی ، خوش آمد گویی، چاپلوسی
[9] . دهخدا: جنبان، متحرک
[10] . تکیه کلام
[11] . دیلیمیزده «هده گلمک» قورخوتماق وار. فارسجادا بو معنایا راستلاشمادیق

ارو **خویلو** arı xuylu: وژ

یرامز **خویلوق** yaramaz xuyluq:بدخوی

خیار xiyar: خیار ف// معروف

خیارک xiyarək: اغره[۱] خیارک// ف

خیارک کنجی xiyarın gənci: چرو

خیارشَنبر xiyarşənbər: بَکیر

خیار اولکی xiyar əvligi: وارکار// ورکار[۳]

خیار توخومی xiyar toxumı: غاوشو[۴]

تخم **خیاری** xiyar toxumı: غاوشو/غاوش

شین **خیاری** şin xiyarı کاولجک/شِنخیار

یبان **خیاری** yaban xiyarı: پژند

الک دشی **خیار** ilk dişi xiyar: زهِ خَیار[۵]

اشک **خیار** ترب eşşək xiyarı turub:

خر خیار

خیارا xiyara : بریون/ اُغره[۶]

خیال xiyal: نُمایش

خیال باز xiyalbaz: شب باز/ خیال باز

خیانت xiyanət: غیش[۷]

خیر xeyr: خیر

صوکنه خیر اولسون دمَک sonuna

xeyr olsun demək: بالستن

صوکنه خیراتی اولسون دمَک sonuna

xeyratı olsun demək: بالشتن

خیرو- مُور چیچکلو xeyrü: لخنیس[۸]

خیروک xeyrük: تملول[۹]

خیلی xeyli: خیلی// ف// معروف

خیمه xeymə Pəhləvicə: تاژ پهلویجه

خینلر چادری xinələr çadırı: تَخم/ فخم[۱۰]

د d

داخی// دخی daxı: دیکر/ دکر/ نیز

دخی اوتکی کون daxı ötəki gün: پریرپریر

داخی اصرغی‌کون daxı israğı gün: پَریرپریر

دخی بر کیجه: daxi bir gecə: شبی

بر درلو **دَخی** bir dürlü daxı: دکرکون

داخی شول نسنه‌در که بر نسنه‌نک اردنجه

کله مست و هست کبی şol nəsnədir ki

bir nəsnənin ardınca gələ məst və

həst kibi: داس

داد//دات//دد//طاد//طت//طات//طط dad: مَزه

/ لذت/ چاشنی

طاطمق tatmaq: چشیدن

طاطدرمق taturmaq: چشانیدن

طادسز tadsız: ناخوش/ بی مزه

طاتسِزلق tatsızlıq: بی نوی

طَتلُو tatlu: بامزه/شیرین/ عَذب/ بُیازش

طتلولق tatlu nəsnə: شیرینی

ددیش tadış: چشش

---

۱. دهخدا: مهرورز

۲. دهخدا: ورمی که در گردن پیدا شود،

۳. دهخدا: بوته خربزه و هندوانه و خیار

۴. دهخدا: آن خیار که برای تخم نگهدارند

۵. دهخدا: خیار نوبر

۶. دهخدا: ورمی که که در گردن پیدا شود، گواتر

۷. دهخدا: غم و اندوه بسیار

۸. دهخدا: گیاهی خودرو با گلهای بنفش ، خیری

۹. (اورومیلر خیروک دیرلر-حلیمی)

۱۰. دهخدا: چادری (آلت) که نثارچینان برسر دو چوب بندند تا بدان از هوا نثار (میوه) ستانند

طاتلو ایشلو tatlu işlü: شیرین کار

طتلو چکردک tatlu çəkirdək: کیخال

طتلو دل tatlu dil: شیرین زبان/شیوا زبان

طادلو سوز tatlu söz: کیاخن

طاد طوتجی tad tutucı: چاشنی‌کیر

داد dad: لُس// لوس[۱]

داد ایلیجی dad eyləyici: دادستان

دار فلفل dari-filfil: دار بلبل[۲]

دارا علم شخصی و صیغۀ مبالغه Dara: دارا

دارو // طارو daru: ف

شکردن دوزلمش معروف **طارُو** şəkərdən düzəlmiş məruf daru: ریخته[۳]

عقل کدرن **دارو** aqıl gidərən daru: داروی هوشبر

بر خوش ققلو **طارودر** باش منجوک عصاره سیدر درلر bir xoş qoqulu darudur baş müncül üsarəsidir derlər: سُک

داروش بر علم bir elm: داروش

داری ⇐ طاری taru

داز// طاز daz : تاس/ داز// ف

طاز باشلو daz başlı: دوخ چَکاد

داش //دش//طاش//طش taş: سنک/ آجستن

طاشچوغز taşcuğaz: سنکجه[۴]

طاشلِق taşlıq: سنکستان

طاشلو taşlu: سنکستان/ سنکبار/ سنکلاخ

طاشلوجه امرود taşluca əmrud: تاغ[۵]

داشلو یول yaşlu yol: کنده‌وش/ سنکلاخ

طاش ارترولمش یولار taş örtürülmüş yollar: سخ[۶]

طاش برداق taş bardaq: تغور

طاش چلمک taş çölmək: دیک سنکین

طاش دیبک taş dibək: هاون

طاش سرای taş saray: سرایچه

طاش قزندوسی daş qazıntısı: سُونش

طاش یرقی taş yaraqı: آنین[۷]

طاشل چناق taşlı çanaq: کاسه سفالین

اق **طاش** aq taş: مرمر

ال **طاشی** əl taşı: مشت سنک

ایا **طاشی** aya taşı: مشتاسنک[۸]

پرکنج **داشی** pürgənc daşı: بادبُر

چاقمق**طاشی** çaxmaq daşı:سنکی‌آتش/ زَند

راستق **طاشی** rasttaq taşı: سرُب

سرخ **طاشِ**sarq taşı: کَمَست[۹]

سنباده **طاشی** sənbadə taşı: سنباده

صپان **طاشی** sapan taşı:فلاخن/قلاسنک

طاغ **طاش** اَتکی tağ taş ətəgi: کردر[۱۰]

قلک (**طاش**) qalın (taş): خرسنک

قتی **طاش** qatı taş: سنکخاره

قیمتی **طاش** qimətli taş: شَوَه

---

۱. دهخدا: فروتنی، (قدیمی) چاپلوس
۲. دهخدا: ثمره درخت املج هندی که آمله گویند
۳. دهخدا: ریختن یعنی کوبیدن (شکر کوبیده)
۴. سنگ خرد و ریز
۵. دهخدا:چوبی بقوت که آتش آن ده شبانه روز بماند.
۶. راههای سنگ چین شده برای تعلیم اسب وحشی
۷. دهخدا: خم کوچک سفالی که دوغ درآن بریزند
۸. دهخدا: سنگ فلاخن
۹. دهخدا: نوعی جواهر کم ارزش برنگ سرخ
۱۰. دهخدا: زمین پشته پشته

کوپک **طاشی** köpük taşı: فینک[۱]

مغناطیس **طاشی** miğnatis taş: آهن‌کش

یشم **طاشی** yəşm taşı: یشب

طَشلَه دَپلمَک taşla dəpləmək: سنکسار

طاشله رجم ایتمک taşla rəcm etmək: سنکسار

طشله قیو طلدرمق taşla quyu doldurmaq: پرزیدن

مشک ازه‌جک **طاش** müşk əzəcək taş: فِهر[۲]

اول معروف قیمتلو **طاش** که روحک قوتنِ ol məruf qiymətli taş ki ruhun qüvvətini saqlar: صقلر باد زهر

بر **طاش** bir taş: مرازی

بر **طاش** که آنکله آغو دفع ادرلر bir taş ki anunla ağu dəf edərlər: پاژهر

بر اق **طشدر** bir aq taşdır: تفیر[۳]

بر نوعه **طاش** bir növ taş: دَهنَه

یاپنک بر صرقونن **طاشی** yapının bir sarqınan taşı: اَخیز[۴]

داش daş-: هم (پسوند است)

آداش addaş: همنام

باشداش başdaş: همسر/همال

بکدَش bəndəş: هنبر// همبر[۵]

بکداش bəkdəş: مال/ مانند

بکدش‌سُز bəkdəşsüz: ناهمتا/فرید

بونداش bundaş: غمکسار

دلدَش dildaş: همزبان

رازداش razdaş: دمساز/دمتان

سرداش sirrdaş: هم راز

قرداش qardaş: برادر

قرنداش qarındaş: برادر(هم شکم)

کوندش gündəş: خنیاکری

یلداش yoldaş: همتا/ یار/دیس

یاشداش yaşdaş: ساد[۶]

داستان dastan: مرداش/ نیرنج/ داستان// ف

داغ// طاغ//طغ dağ: کوه/ ریک/ بیو/ اویان

طاغلق tağlıq: کوهستان/ قهستان

طاغلق یر tağlıq yer: کوهسار

طاغلو tağlu yer: کوهسار

طاغلو یبر tağlu yerl: کوهسار

طاغ اَتکی tağ ətəgi: کردر/راغ/عطن[۷]

طاغ اروکی dağ ərigi: نلک/کوهنج/کَهیج/ تالانک/آلوی دشتی/آلوج/آلوجه/ آلوچه

طاغ (اشکی) tağ eşşəki : کوه خر

طاغ اَلمَسی tağ alması: کَتَل

داغ اوی dağ evi: کازه[۸]

طاغ اون tağ ünı: یوک[۹]

طاغ باشی dağ başı: چژد/ شَخ/ دریچه/ چکاد/ دسکره/ تنک

طاغ بُرنی tağ burnı: تیغ

---

۱. دهخدا: سنگ قیشور// فینج/ سنگ مرجانی

۲. دهخدا: سنگی که با آن سایند، سنگ زیرین آسیا

۳. دهخدا: نوعی سنگ نرم و سپید و سنگ ریزه

۴. دهخدا: قالب خشت، مهرهٔ دیوار

۵. دهخدا: هم نشین، هم پهلو، برابر

۶. درین لغت برابر معنا شده است، همسال

۷. دهخدا: جایگاه گوسفندان نزدیک آب

۸. دهخدا: خانه خرگاهی، آلاچیق، کلبه

۹. دهخدا: صدای عجیب

طاغ دپه‌سی tağ dəbəsi: دَز//دَزینه//شخ

طاغ دبی tağ dibi: بن کوه

طاغ کچسی tağ keçisi: بز کوهی

طاغ یرغی tağ yarığı: کاف

باش **طاغی** baş tağı: خشتک

دره‌لو **طاغ** dərəlü dağ: اروند

سَرَندب **طاغی** Sərəndib dağı: دهُو

صرب **طاغ** sırb tağ: تندی کوه

طوز **طاغی** toz tağı:کوهامون

طاغ اوجی انجه‌سی tağ ucı incəsi: تیغ

طاغ اتکنده اولن قوز یرلر tağ ətəgində olan qüzey yerlər: شخ[1]

طاغ باشنده سایبان tağ başında sayban:نَسر

طاغ باشنده کولکه‌لک tağ başında kölgəlik: نَسر[2]

دغلر باشنده‌غی یوکش dağlar başındağı yokuş: پژ[3]/ عقبه

طاغ دَپَسنده‌کی یول tağ dəpəəsindəki yol: دزغاله[4]

طاغ دبنده چقر یر dağ dibində çuxur yer: طَرخ[5]

طقدن کلن یَنقو که عرب اکا صدا دیرلر tağdan gələn yinğü ki ərəb ana səda derlər: نوف[6]

طاغدن کلن یغمور tağdan gələn yağmur: نوف

طاغدن دوشن ایدکلیق dağdan düşən aydınlıq: کَرش

طقدن کلن یَنقو که عرب اکا صدا دیرلر tağdan gələn yinğü ki ərəb ana səda derlər: نوف

دافنی اغاجی// دفنه// دفنی dəfni ağacı: دند/ غار / دهمشت[7]

دال// دل// طال// طل dal: (پشت)

قولاق **دالی** qulaqdalı: چنک

دال// دل// طال// طل dal: شاخ

اغج **دال** که اوجن کسلر ağac dalı ki ucun kəs ərlər: خُشُود / خو[8]

دانا dana: موبذ

دانشمند//طانشمند danişmənd: دانشخور/ برهمن/ حبر /ف

دانه dana: چام[9]

دانا // دانه dənə: دانه// ف// معروف

دانه برنجی birinc//pilov: پلاو/ پیلُو

ایوه **دانا** ayva dənə: بوی مادران

اوزُم **دانه‌سی** üzüm danası:غَزب/فرشک[10]

انجو **دنسی** incü dənəsi: هار

بر دانه **انجو** bir danə incü: فسود

---

۱. دهخدا: سرکوه، تیغ کوه

۲. دهخدا: پشت به آفتاب ، سایبان

۳. دهخدا: کتل ، پشته، تپه

۴. دهخدا: راهی از میان دو کوه /دهخدا گوید از درغ بمعنی سد و بند + آله،اما منشا ترکی دارد، زیرا «دره» ترکی است.دارغلاماق یعنی تنگ شدن.

۵. دهخدا: مخفف اصزرخ بمعنی آبگیر و تالاب

۶. دهخدا: صدای کوه را گویند

۷. دهخدا: درخت غار، دهمست نیز گویند

۸. پهلویجه اغج دالی

۹. تکه تکه ، دانه دانه، محله محله

۱۰. دهخدا: خوشه های انگور را گویند، غوره

پموق **دکلری** pamuq dənləri: فلخود[1]

یاغسُز **دانه** yağsız dənə: پولاو/ پیلاو

دانه چَادِر یعنی براوت dənə çadur:پیره‌زد[2]

دانه‌لغدک اوزم سلقمی dənəlığdan üzüm salğımı: غُرُم[3]

دایره// طایره// دایر dairəsi: برهون[4]

پَرکَل **دایره‌سی** pərgəl dairəsi: پرهون

دایرینماق dayrınmaq: ماچان[5]

دایم daim: جاوید/ هماره/ همیشه

دایمی daimi: ایدر

دایم دَشکُون daim düşkün: خُراش[6]

دایم اولوجی daim olucı: پایدار/دایم شدن / وصوب

دایه daya: ماریده/ دایه

دپ//دب//دبلی dəb: (اصل، نوع)

بر **دبلی** چیچک bir dəbli çiçək: کلبن

دباغ// طباق dabbaq: بشل/ خونکر[7]

دَباغلر آلَتِ dabağlar aləti: بَرغَنج

دبقاللر انباری dabaqlar anbarı:خنبره

دباغ دَرسی dabağ dərisi: خام

بر اوتدر که **طباقلر** آنوکله سختیان بویرلر bir otdur ki dəbağlar anunla saxtyan boyarlar: پژغند

دپرتمک// دبرتمک dəbrətmək: کاوهیدن[8]

دَپرنمک dəprənmək: جنبیدن

دَبرندرمک dəbrəndirmək: جنبانیدن

دبرانجی dəprənici:جنبه/جنبنده/ خستره[9]

دپره نجیلر dəprəncilər: جنبنده کان

دپره‌نیش dəprəniş: مخیذ/ جنبش

چابُک **دَپرَه‌نَن** çabuk dəprənən: کرم‌خیز

چست **دپرنمک** çüst dəprənmək: روان

دَبلَک dəblək: طبلک[10]

دبلک düblək: طنبُل[11]

دِپنکُو//دَبنکو//دپنکی//دَبنکِی dipəngü:جناق[12] / بال زین[13]

اوکوز اَیَری öküz əyəri: چناغ

دَبَه// دَپه dəbə: قَنج/ فنج/ فنجه/ غرغر/ باد خایه/ بادکند

دپللیک dəbəlik: اُدره[14]

دپچک dipçük: میهن// میهین[15]

بجق **دپچکی** bıçaq dipcügi: پرازوانه[16]

دپلمک dəpləmək: بسمیل[17]

دَپمَک// دبمک dəpmək: لَج/ لکد/ کِج

اغزی اچنه **دپمک** ağız içinə dəpmək: لَج[18]

---

۱. دهخدا: پنبه دانه، غلاف پنبه

۲. دهخدا: تره اسپرغم که اطبا بادرونه نویسند

۳. دهخدا: دانهٔ انگور جدا شده از خوشه، غزب

۴. دهخدا: هر چیز دایره مانند، دایره پرکار

۵. دهخدا: جای پست، پایین مجلس، درگاه، کفش کن

۶. دهخدا: فریاد و خروش (خلاش) بمعنی غلغله

۷. دهخدا: دباغ و طباخ (بمعنی آشپز؟)

۸. دهخدا: جنباندن، حرکت دادن

۹. دهخدا: خزنده

۱۰. دهخدا: دُپلک، طبل خرد

۱۱. دهخدا: دهل و طبلک ل→ ر

۱۲. دهخدا: دامنهٔ زین اسب، غاشیهٔ زین، اسباب زین

۱۳. دهخدا: بازوی زین،که دوپهلوی اسب را پوشاند و رکاب از زیر آن آویخته گردد

۱۴. دهخدا: بیماری دبه خایه-غری

۱۵. مکان قرار گرفتن

۱۶. غلاف چاقو

۱۷. دهخدا: بریدن سر حیوان

۱۸. دهخدا: لگد ، ستیزه کردن

دپه‌لمک/ /دَپَلَمک dəpələmək: کُشتن

دپلدی dəplədi: کُشت

دپلکن dəpləgən: لکدزن

طَشلَه دَپلمَک taşla dəplənək: سنکسار

دَپَه // دبه//تپه dəpə: هُباک/ آهانه/ بالا/ دِز

دپه‌جوک dəpəcük: توده/پُشته/تارک/تل

دپه ساچی dəpə saçı: کاکل

اَو **دپه‌سی** əv dəpəsi: آسمانه

باش **دپه‌سی** baş dəpəsi: تارک/آهار/آهانه

قم **دپه** qum dəpə: خامه[1]

طاغ **دپه‌سی** tağ dəbəsi: دَز//دَزینه//شخ

طاغ **دَپَسنده‌کی** یول tağ dəpəəsindəki yol: درغاله

دتره‌مک// دِتِرَمک ditrəmək: لرزه/ لرزیدن

دترَتمک ditrətmək: لرزانیدن

دتره‌مش ditrəmiş: لرزان شده

دتره‌مه ditrəmə: لرزه / لقوه[2]

دتریش titrəyiş: لَرزش

دترَر استمه ditrər isitmə: تب باده

دِتردَن اسِتمَه ditrədən isitmə: تب لرز

الِ ایاغ **دترین** əl-ayaq ditrəyən: فالج

دُتسو ⇐ **تُتسُو** tustu

دِتمک//ددمک ditmək: فاخیدن[3]/کفیدن[4]

د**تدُرمک** ditdürmək: کفانیدن

پَامُق **ددمک** pamuq didmək: فاخیدن

---

[1] . دهخدا: (قدیمی) تل ریگ ، توده

[2] . دهخدا: بیماری لرزش دست و بدن، پارکینسون

[3] . دهخدا: پنبه را از پنبه دانه جدا کردن

[4] . دهخدا: شکافتن، ترکیدن، از هم باز شدن

ددلمَک didəlmək: ژولیدن/شیشله/ فرسودن

دیدلمش didimiş: شیشله

دجال dəcəl: قوچ[5]

دجله ارماغِی Diclə irmağı: اروند

دده dədə: نیا/ پدر پدر/ پدربزرک

درَ ⇐تر tər

دُر معناسنه dir mənasına-: است

درّ dürr: خوشاب[6]

در دانه dürrdana: دردانه// ف

دَر// طار// طَر dar: تنک

طرقماق tarıqmaq: تاسه[7]

طارسنمق tarsınmaq: تاسه

طارلمق tarılmaq: تاسه/خارخار/پرخاش

طَارلق tarlıq: تنک نای/ تنکی/ پُرخاش

طارلغه کلمش tarlığa gəlmiş: بخسیده[8]

طار صوقق tar soqaq: کویچه

طار کوکلو tar könüllü: دلتنک

دل **طرلغی** dil darlığı: پخَس

کوکل **درلغی** könül darlığı: پخَس/ضجره

اغزی درچق بردق ağzı daracıq bardaq: کُراز[9]

بر نوعه کوکلکدر قصه‌جق و یکلری **طراجق** bir növ gönləkdır qıssacıq və yanları daracıq: لاینی[10]

---

[5] . دهخدا: ترکی گوسفند شاخدار جنگی را گویند

[6] . دهخدا: خوش آب و رنگ، یکتا و آبدار باشد

[7] . دهخدا: اندوه و ملالت (کشیدن)

[8] . دهخدا: رنجیده، پژمرده

[9] . دهخدا: شیشه و کوزهٔ سر تنگ، ظرف سفالین بیدسته

[10] . دهخدا: جامه کوتاهی که درویشان پوشند

طرلغنمق برکشی سوزندن tarlığınmaq
bir kişi sözündən: آریغ[1]

دراب علم شخصی Darab: دراب

دُراج durrac: تدک[2] دُراج// ف

دُراخ durax: دُراخ[3]// ف

درباس // دره باس dərbas: تافسیا[4]

دربند//دروند dərbənd: دزغاله[5]/ شِعب[6]

دربند بکچی‌سی dərbənd bəkçisi: دروازیان

کافرله مسلمان اراسنده اولان **دربند**
kafirlə müsəlman arasında olan dərbənd: بدروشت[7]

دربند// دروند Dərbənd: دربند// ف

درتلمق dartılmaq: دواخ[8]

دَرد // درت dərd: رنج

درتسوز dərtsüz: لَمتُر[9]

دَردلُو dərtli: دردمند/ دردناک

دُرُتمک// دتمک dürtmək: مالیدن/خلیدن

بر اثر **ترتلن** یرده اولر//دُرتلن//درتمکدن اولور
bir əsər ki dürtülən yerdə dütməkdə olur: خلید[10]

درتمک درت بویی darmaq dört boyı: قیراط

1. دهخدا: دلسردی،کراهت از قول یا فعل کسی
2. دهخدا: مرغی که آنرا دراج گویند
3. دهخدا: دلاخ یعنی کلان سرین در اینجا ل=ر
4. دهخدا: بیغت رومی صمغ سداب دشتی برگش شبیه رازیانه است
5. دهخدا: قلعه یا حصار دور شهر
6. دهخدا: ناحیه، محله (کوچه)
7. دهخدا: بد راه ، بد روش
8. دهخدا: حالت برخاستن از بیماری، نقاهت
9. دهخدا: تنبل ، بی رگ
10. دهخدا: فرورفتن جیرز باریک و نوک تیز در بدن

دَرج dərc: دَرج// ف// معروف

درجه dərəcə: بامبره[11]

درزی dərzi: درزی// ف

درزی کیسه‌سی dərzi: تل

دَرزِ نُورَد dərzi nəvərdi: نُوارَد[12]

درست dürüst: روا / والا

دِرسَک dirsək: آرَنج/کوع/ وارنج

ایت **درسکی** it dirsəki: آبله چشم/کوهنک

درغُوس ⇐ طراقوس taraqus

درق // طرق// طراق// طَارَق daraq: شانه

طارقلق taraqlıq: شانه‌دان

دَمِر **دَرِق** dəmir daraq: شانهٔ دست

درقچه daraqça: چوب جامه شوی

دِرلمک dərilmək: کرد آمدن/ آمادن

درلمش dərilmiş: خیده[13]

دریمه dərimə: مپیچ

درلیک dərilik: کُرنه[14]

دُرَم duram: نورد

درم// درَهم dirəm: دانک

یدی **درم** yeddi dirəm: ناطل

بر **درم** آدیدر و دیدیلر که بر مثقال bir dirəm adıdır və dedilər ki bir misqal: بندقه[15]

یوز یکرمی سکز **درم** yüz yigirmi səkkiz dirəm: رطل

11. دهخدا: لیاقت، شان، درجه
12. دهخدا: (قدیمی) پارچه ، بساط
13. دهخدا: خمیده ، کج
14. دهخدا: نوع خار که شتر خورد
15. دهخدا: مقدار وزنی به اندازهٔ درهمی. یک مثقال

درمان dərmanı: (دارو)

اسهال **درمانی** ishal dərmanı : ریوند[۱]

درمانده dərmandə: بیخته/ پیخسته/ ف

دُرمک dürmək: نَوَردیدن[۲]

دُردُرمک dürdürmək: نَوَردانیدن

درک dürək: نورده

درمه dürmə: مپیچ

درمک// درامک dərmək: چیدن

یمش **دره‌جک** yemiş dərəcək səpəd: سپدچین

دیردکدن صکره اغجده قلان dərdikdən sonra ağacda qalan: فجای/ فاجام[۳]

درنک dərnək: انجمن/ هنکامه

درنَک یری dərnək yeri: هنکامه

قوشلر **درنَکی** quşlar dərnəgi: جُغاله[۴]

لخوسه **دیرنکی** loxusa dərnəgi: زاجسور[۵]

درون dərun: جوف

درویش dərviş: خُستوانه[۶]/ مغلاک/ تُلی

دَرَه dərə: جویبار// جویباری/ رود / وادی

دروینجه dərəvincə: خِوه[۷]

دره‌لو طاغ dərəlü dağ: اروند

دره کنارنده بتن اوت dərə kənarında bitən ot: لوم

درچق کمی چقدوغی یر dərəcıq kəmi çıxdığı yer: فَرغز[۸]

درهم Dirhəm: درم

التی بچق**درهم** altı buçuq dirhəm:استا

درهَم dirhəm: آزار

دری diri: زنده

دِرَلمک dirilmək : زیستن

دِرِلک dirilik: رَیت/ زندکانی/ رُتب[۹]

دَری dəri: پوست/ جِلد

دریدن dəridən: خرق[۱۰]

دَرِیدَن کاغذ dəridən kağaz: رق

درسی کیک dərisi gen: کُج[۱۱]

بالق **درسی** balıq dərisi: پشیزه[۱۲]

دباغ **دَرسی** dabağ dərisi: خام

اول جانور که **درسنی** کورک ایدرلر ol canavar kı, dərisini kürk edərlər: سنجاب

قزل بلجق که اکله طون و **دری** بویرلار qızıl balçıq ki, anunla ton və dəri boyarlar: لاک

قوزی **دریسندن** اولان کُورکه دیرلر quzı dərisindən olan kürkə dirlər: غُفه[۱۳]

دری// طاری//طارو// طری// طَرُو darı: ارزن/ کاورس[۱۴]

---

۱. ریواس

۲. دهخدا: درهم پیچیدن ، برچیدن، طی کردن

۳. دهخدا: باقیمانده خرما و انگور بر درخت

۴. دهخدا: گروهی از مرغان، خیل مرغان

۵. دهخدا: جشن زایمان و ایام ولادت

۶. دهخدا: خرقه، جامهٔ درویشان

۷. دهخدا: درهٔ تنگ میان دو کوه یا تپه

۸. دهخدا: جاییکه آب کمی درآن مانده باشد

۹. دهخدا: مرتبه

۱۰. دهخدا: چرمی

۱۱. دهخدا: گیاهی که بدان استخوان شکسته را بندند

۱۲. دهخدا: پولک، فلس ماهی

۱۳. دهخدا: پوستین برهکه بغایت نرم باشد

۱۴. دهخدا: نوعی از غله که ریزه و باریک باشد

طاری اَتمَکی tarı ətməgi: ژغاله/ زغار

طاری سالقمی tarı salqımı: سوک

طرو قوشی darı quşı: غلج

چلنک **طارسی** çələng tarısı: کاورس[2]

صورت **طاروسی** sürət tarusı: کاورس

طاری قتی اولمق tarı qatı olmaq: زرساوه

طارودان اولان اتمک tarudan olan ətmək: کشکین

طارودن بشررلر و قت اونی یاغله بشررلر و قت اولور بشررلر و چکدرولر darıdan bişirirlər və qat unı yağilə bişirirlər və qat olur bişirirlər və çəkdirirlər: غرمج

برخوش ققلو **طارو**در یاش املجوک عصاره‌سیدر درلر bir xoş qoqulu darudur yaş əmləcün üsarəsidir derlər: سُک[3]

دریچه//درچه //درَجَه dəriçə: روزن/ روزنه/ پنجره

اولر **ترَجَسنده** اولن سِرجَه evlər tərəcəsində olan sırca: جام

بویک قپو ایچنده‌کی کوچجک قپو پنجره böyük qapu içindəki küçücük qapu pəncərə: دریچه

دریغ dəriğ: ازمان// اژمان

دَریک//دَرک//درین dərin: مغ/نُغُل//نغول/ ژرف

دَرِک اولمق dərin olmaq: شکرفیدن

دریلمک//درلمک//دیرلمک dərilmək: خرانبار[4]

---

۱. ک. بالفارسی فی المشکلات حرف الراء مقام اللام

۲. دهخدا: دانه ای تلخ مزه از نوع ارزن

۳. دهخدا: عصاره آمله خوشبو مقوی دل

درِیمک//درمک dirimək: فرستادن/کیبیدن[5]

درنمک dirinmək: کیبیدن

درنمه dərinmə: مَکیب

درمه dirimə: مَکیب[6]

درینجک//درنجک dərincək: واشامه[7]/سرپوش[8]

دریه dərya: شبی[9]

دریه که کیجه بله یاتورلر dərya ki gecə bilə yatırlar: شبی

دُز diz: بود[10] ف

دزدار dizdar: کوتوال[11] دزدار// ف

دستارچه dəstarcə: سَپردک//سبردرک[12]/درک

دستکاه ⇐ تزکاه təzgah

دستُوانه dəstüvanə: نکاب[13] ف

دَستور dəstur: دَستور

دسته dəstə: دسته// ف

کول **دسته‌سی** gül dəstəsi: کلاله

دَسِی//دستی dəssi: آسمانه/پستو/ دُخنه/ سبو

سنق **دَسی** sınıq dəsti: منده[14]

یشل **دستی** yaşıl dəsti: سبوی سبز

بر اصل قپدر **دستی** bir əsil qabdır: قف[15]

---

۴. دهخدا: فتنه، آشوب، تجمع

۵. دهخدا: یک سو رفتن و تحاشی کردن،کج رفتن

۶. دهخدا: به یک سو رفتن و رنجیده خاطر شدن

۷. دهخدا: روسری ، مقنعه، سرانداز

۸. دهخدا:روسری،باشامه//باشومه(منشاء ترکی دارد)

۹. دهخدا: جامه ای که شب برتن کنند

۱۰. دهخدا: منزل ، مسکن (قلعه)

۱۱. دهخدا: قلعه بان ، نگهبان دژ

۱۲. دهخدا: حوله ، دستمال

۱۳. دهخدا: دستکش پوستی

۱۴. دهخدا: کوزه شکسته/تاراما: قولپی سینیق بارداق

۱۵. دهخدا: تنگ، قرابه

دسمال// دستمال dəsmal: وزک/ ف

دَشَق daşaq: کُلخ[1]

دشلق daşlıq: دُراخ[2]

دشمک deşmək: (شکافتن)

دِشِق deşiq: کَناج[3]

دَگِرمن**دشیجی**dəgimən deşiyici:آسیازن[4]

دشوار düşvar: تند/ تَرفنج

دشوار یول düşvar yol: ترویه/ تَرتَنج/ کنده‌وش

دِشِی dişi: ماده / مرمازه/ ماذینه

دشی پیل dişi pil: زول

دشی فیل dişi fil: زنده پیل

دشی سَرچَه dişi serçə: جوانیک

دشی کجی dişi keçi : بزخمید/ غَنز

دغری//طوغری//طوغرو//طُغر//طُغرو// طُغری doğru: راست / سهی/ ستیغ / اَندام

طوغری آغَج toğrı ağac: ناروَن

طغرو سوزلو toğru sözlü: صدوق

طغری اغج بوداغی toğrı ağac budağı: خاذه[5]

طوغری یولدن دُونمک استین doğrı yoldan dönmək istəyən: مَکیب

اوق کبی **طوغرو** oq kibi toğru: ستیغ

دغلمق// طَغِلمق dağılmaq: پراکندن

طاغوق tağuq: کراشیده/ پریشان

طاغوق‌لق taquğluq : پریشانی

طاغلش tağılış : تلف

طاغلمش tağılmış: کالیده[6]

داغلو dağılu: داغنه[7]

طَغُنُق dağunuq: پریشان

داغنلو یر dağınlu yer: تاغستان

دَف dəf: تبوراک// تبورک/ دف ف

دف پُولی dəf pulı: زنک دف/ ژنک

دفاف dəfaf: دفاف معروف[8]

دَفتر dəftər: آور/ آورچه/ آواره/ چریده/ کُراسه

دفتردار معروف dəftərdar: دفتردار

حساب **دفتری** hesab dəftəri: آنکاره

حکایت **دفتری** hekayət dəftəri: آنکاره

دقان duxan: دم[9]

دقمق⇐ طفمق tıxmaq

دقنَمق daqınmaq: شَییدن[10]

دقورجن//طوقورجن//طقرجن//طقُرجن toğurcın: دودله[11]

دک dək-: تا (ادات)

فلان وقته**دک** filan vaxtadək: تا

دکان dukan: دکان ف// معروف

حلاج **دکانی** həllac dükanı: مذقه

دکیرمن// **دَکِرمَن** dəgirmən: آسیا /آس

---

۱. دهخدا: نوعی از نبات طبی است، کف عروس

۲. دهخدا: چاخچور، شلوار بلند

۳. دهخدا: تختهٔ گرد که میانش سوراخ دارد و در سر ستون خیمه قرار می دهند، کلید چوبین

۴. دهخدا:آسیاآژن،نقار (کسیکه روی سنک را بکند)

۵. دهحدا: چوب بلند و راست

۶. دهخدا: درهم شده و آمیخته

۷. دهخدا: داغینه: کهنه ، مستعمل

۸. دهخدا: دف نواز، دف ساز

۹. دم و دود «دخانیات» بو سؤزدن آلینیبدیر

۱۰. دهخدا: ساز چنگ و سلاح پوشیدن

۱۱. دهخدا: بازی الک دولک و پله چوب

دکیرمنجی dəgimənci:آسیابان/برآسیا/آسیازن

دکرمن اِکِ dəgirmən igi: قُطب[1]

دکرمن اوی dəgirmən evi: آسیاخانه

دکرمن پری dəgirmən pəri: پرهٔ آسیا

دَکِرمَن چَقِلداَغی dəgirmən çaqıldağı: تزدهٔ آسیا[2]

دکرمن حقی dəgimən haqı: تزده[3]

دکرمن درک dəgirman dirəyi: ناوسار[4]

دَکِرمن دشیجی dəgimən daşıyıcı: آسیا زن/ آسیابان

دکرمن سبکی dəgirmən söbəgi: پُست[5]

دکرمن سَپدی dəgirmən səpədi: دلوآسیا

دکرمن صواغی dəgirmən suvağı: درزاده[6]

دکرمن مُزدی dəgimən müzdi: تزده

اشک **دکرمنی** eşşək dəgirməni: خر اس

ال **دکرمنی** əl dəyirməni: دَستاس/مَرداس

بویک **دکرمن** böyük dəgirmən: خرسنک

صو **دَکِرمنی** su dəgirməni: آسیاب

ییل **دکرمنی** ydl dəgirməni: آسیاباد

طوارله دوندوریلان **دکرمن** tavarla döndərilən dəgirmən: خراس

دَکِرمی//دَکرمَه dəgirmi: کِرد/ غَند

دکرمی تقیه dəgirmi təqyə: کلاه کرد

---

۱ . دهخدا: ستونه آهنی آسیا

۲ . دهخدا: اجرت آسیا ساختن و تیزنمودن آسیا

۳ . دهخدا: اجرت آسیا

۴ . دهخدا: دیرک آسیا

۵ . دهخدا: آرد گندم و جو نخود بریان شده

۶ . دهخدا: تخته ای باشد که آسیابانان پیش آب گذارند تا آب بطرف دیگر نرود

دَکِرمی یَصدُق dəgirmi yasdıq: کردهبالش

امجک **دَکرمَسی** əmcək dəgirməsi: تاربستان

دِکرن digrən: زَنبَد/[7] زنبر/ زنبره

دکک dənək: تاک (درخن رز)

دکک بودمق dənək budamaq: فرخوا[8]

دکک که یاتورلر dəgək: فرهانج// فرهنج[9]

دَکَک کُوزی dəgək gözi: ستانه[10]

دکل dəgil: (نیست مقابل هست)[11]

اکر **دکلسه** əgər dəgilsə: کر نه

خوش **دکل** xoş dəgil: ناخوش

لایق **دکل** layiq dəgil: ناسزا

یارن **دکل** برکون yarın dəgil biri gün: پس فردا

یارن **دکل** بری کونکی yarın dəgil bəri günki: پس فردداینه

دکلنمک diklənmək: فتود[12]

دِکلَنمَک dinlənmək: آسودن// آساییدن/ آرام

دِکلَندُرمک dinləndirmək: آساییدن

دکلنمش dinlənmiş: آسوده/ راحت

دیکلنِش dinləniş: آسایش

دکمه **یصدق** dinmə yasdıq: نازبالش

دَکمک// دیمک dəymək: بسودن[13]

---

۷ . دهخدا: زنبیل است برای حمل گل و خاک

۸ . دهخدا: بریدن شاخه های زائد تاک

۹ . دهخدا: شاخ درخت که ببرند

۱۰ . دهخدا: درگاه، آستانه (دکک تین دیمکدیر)

۱۱ . بو «ایمک» مصدردن یازانیر و خبر کاتئگوریاسینی تشکیل ائدیر. اونو مثبت فورمی –دیر اولور.

۱۲ . دهخدا: کسی را گویند که در کار و گفتار غره شود

۱۳ . دهخدا: لمس کردن، دست مالیدن، سفتن

دکشمک dəgişmək: (تبدیل کردن)

دکشنک اصل dəgişənin əsli: کوهر

بهایه **دکمش** bahaya dəymiş: اَرزش

کوز **دیمک** göz dəymək: نکران

بر نسنه ارمی یمشقمی دیو **دکمک** bir nəsnəyi irimi yumuşaqmı deyü dəgmək: پرواس[۱]

دِکمک// تِکَمک dikmək: دوختن

دَکَندَلمَک dikindələmək: آزیدن[۲]

دکمِشدور dikmişdür: دوخته است

دِکِلمِش dikilmiş: دوخت/ دوخته

اَدُک **دکجی** ədik dikici موزه دوز

التون **دکجی** altın dikici: زردوز

باغ **دکیجی** bağ dikici: رزدوز

چادر **دکجی** çadır dikici: خیمه دوز

سرمه **دکجی** sarma dikici: زردوز

کلاه **دکیجی** külah dikici: کلاه دوز

کز **دِکمک** göz dikmək: نکران

مَشک **دکجی** məşk dikici: مُشک دوز

سزو که بشمقجیلر کونله پشتی اراسنده **دکدکلری** نسنه sizü ki başmaqçılar gönlə püşt arasına dikdikləri: آغاره

سزو که کونله پُشت اراسنه **دکرلر** sizü ki gönlə püşt arasına dikərlər: آغاره[۳]

دکلَمک dinləmək: کوش داشتن/کوش کردن

دکمجی dinməci: ینوشه[۴]

سوز **دکلج** söz degiləcək: ملند[۵]

دکن dəkin: چام[۶]

دَکَنَک dəgənək: باهو[۷]

دکَه// دِکِ // دِکِی dikə: نواله[۸]

دِل dil: زُبان/ زُفان

دلبند dilbənd: ترجمان

دلدَش dildaş: همزبان

دلسوز dilsiz: کُنک/ لال

دیلی dilli: عبریه

دلی بورمق dili burumaq: خوسیدن[۹]

دلی دوتق کشی dəli dutaq kişi: کُنکور

دله دوشمک dilə düşmək: غلغل(کردن)

دِل باغلیجی dil bağlayıcı: زبان بند

دِل باغی dil bağı: زبان بند

دل طرلغی dil darlığı: پخَس[۱۰]

دل بوررسور dili bürürsür: زبان کَز[۱۱]

دلک سویلیجک یری dilin söyləyəcək yori: لهجه

ترازو **دلی** tərəzi dili: مرزُبان

طتلو **دل** tatlu dil: شیرین زبان/ شیوا زبان

قَپان **دلی** qapan dili: ناره

کلید **دلی** kilid dili: پره

---

۱. دهخدا: لمس، دستمالی

۲. سوزن آجین کردن

۳. دهخدا: دوال میان رویه و زیره کفش

۴. دهخدا: شنویدن، گوش کردن

۵. دهخدا: آنکه میشنود و اطاعت میکند

۶. دهخدا: چم و خم، قار و ناز (تکین امروزی)

۷. دهخدا: چوبدستی کلفت

۸. دهخدا:تکه ای از خمیر آرد گندم که گلوله کنند به شتر دهند.(لغت «تیکه» بمعنی لقمه ترکیست)

۹. دهخدا: خشکیدن

۱۰. دهخدا: غم و اندوه، بخس

۱۱. دهخدا: هرچیز تند و تیز که زبان را بگزد

صغر**دلی** اوتی sığır dili: کاوزبان

سکو دمرنی اوجی اکی **دللو** اولا süngü dəmiri ki ucı iki dilli ola: ناجخ

دلاک dəllək: مالش‌کَر

دلال dəlal: دلال// ف// معروف

دلاور dilavər: قهرمان

دلبر dilbər: دلبر// ف// معروف

دلبردک dilbərdək: دیک بردیک[۱]

د**لکُو**⇐تولکو dilkü

دلکو dülkü: اَژنک[۲]

دَلمق// طالماق// طَلمَق// طالمق dalmaq: فرورفتن/ غوطه (خوردن)

طالدرمق daldırmaq: (فروکردن)

باش صویه **طالدرمق** başı suya daldırmaq: ناغت[۳]

صویَه **طالماق** suya talmaq: غوطه

دلمک dölәmәk: رام (کردن)

دلک dölәk: رانیاد[۴]

دلَک اِشلو dölәk işlü: ارامکار

دلمک dәlmәk: سُفتن[۵]

دَلیک dәlik: آهون/مرز[۶]/رسوخ /سوراخ

دلکلُو دُودُوک dәliklü düdük: شین[۷]

دُلکلی کبجه dәlikli kәpçә: کفچلیز[۸]

بوغاز **دَلِکی** boğaz dәligi: نای کلو/ نای

دوبر**دلوکی** dübәr dәlügi: مرز/انجیره[۹]

دیوار **دلیکی** divar dәligi: آهون/کاف

نشان دلکی nişan dәligi: لک

اسکی کورک **دلوکندن** چقن یوک әski kürk dәlügindәn çıxan yün: فرغیش

دُلمه پنیر dәlәmә pәnir: چُغرات[۱۰]

دَلُو dәlü دیوانه/آلُفته/ کالیوه/شیدا/ بدهوش

دلوجه dәlicә: یوهه/ یهه/ یوه[۱۱]

دلوجه طغان dәlicә toğan: یوهه

دلوجه dәlücә: رِند/ ارغوان[۱۲]/زیوان[۱۳]

دَلُوجَه که بُغدایدن آزَر dәlücә ki, buğdaydan azar: شیلم[۱۴]

دَلوجَه حُک dәlücә hük: دنقله[۱۵]

دلوجه کچی بوینوزی **اغج** dәlüçә keçi buynuzı ağacı: ارغوان

دلورمک//دَلُرمک dәlürmәk: شوریدن/آشفتن/ اَشُندن

دَلُرتمک dәlürtmәk: شورانیدن

دلی dәli: آشفته/ اَرغده[۱۶]

دلرمش dәlirmiş: شیفته

---

۱. دهخدا: مرگ موش ، دوایی سمی،(سیچان اوتی)
۲. دهخدا: چروک، چین روی
۳. دهخدا: آنکه سرش بچنبد و بلرزد
۴. دهخدا: رامیاد به معنی تمکین ، مطیع و منقاد
۵. دهخدا: سوراخ کردن، ساییدن
۶. دهخدا: مقعد، سوراخ کون
۷. دهخدا: کسی را عیب کردن و به زشتی نسبت دادن، مرد کثیرالجماع
۸. دهخدا: چمچهٔ بزرگ سوراخ دار
۹. دهخدا: سوراخ مقعد
۱۰. دهخدا: ماست چکیده (ترکی است)،
۱۱. دهخدا: نوعی باز شکاری
۱۲. دهخدا: درختی است بغایت سرخ و رنگین، درختی است که گلهای سرخ اورد.
۱۳. دهخدا: دانه ای سیاه رنگ که در گندمزار روید و خوردنش دیوانگی آرد.
۱۴. دهخدا: چچم، گندم دیوانه
۱۵. دهخدا: تلخ دانه که در گندم روید
۱۶. دهخدا: خشکگین، غضبناک

دِلیم dilim: شکله/ کَرَج[1] [2]

دم dəm: ف

دَمبَدَم dəmbədəm: دمادم

بِر **دَم** bir dəm: یکدم

بو **دم** bu dəm: ایدر

دمر// دمور// طمر tamar: ترک/ رک

باش **طمری** baş tamarı: قیفال[3]

قولده اشغی **طمر** qolda aşağı tamar: باسلیق[4]

بیونک اشغه **طمری** boyunun aşağı tamarı: کتوو

دُمُر// دمور// تَمُر dəmür: آهن

تمرجلر təmircilər: ماران

دمورجی dəmirci: آهنکر/ کاوبان

دمرلو dəmirlü: آهنین

دمورلو بویه dəmirli boya: زُنج[5]

دمردن اولان نسنه dəmirdən: آهنین

دآمِر ایکی dəmir iyi: سَکِز[6]

تمر ایلمک چکیجی təmir eyləmək çəkici: مَدکش

تمربوقی təmir buğı:ریم آهن/نخجد/توبال

دمیر پاسی təmir pası: ژنک آهن

دَمُر بیل təmir bel: درفش

دمر ترسی dəmür tərsi: توپال[7]

تمر تندوره təmir təndirə: تنوره

دَمُر چوماق dəmir çomaq:کوپال[8]

دَمِر دَرِق dəmir daraq: شانۀ دست

دمر دکنی dəmür dikəni: شلوهج

تمر دیکن dəmir dikən خارجنک/ سه کوشه/ شلوهک/ شکوهه[9]

دَمُر شِیش dəmür şiş: بابزن/ بَلسک

دمُر صُوی dəmir suyı: دوص[10]

تمر قاپوجی dəmir qapucı: آهن کش

تمر قیناق təmir qaynaq: هل هل

دَمُر قوردی dəmür qurdı: موریانه

دمر کَسَجَک dəmir kəsəcək: کاز/ آهن بر

دَمر کوکلک dəmir günlük: زره/ کیر

دَمُردن اوجق dəmidən ocaq: لکن

سُکو **دَمُری** sünü dəmüri : سنان[11]

صبان **دموری** saban dəmüri: سُپار/ آهن شیار/ کاو آهن/ ایمَد

کبابجی **دموری** kababçı dəmiri: سیخ

دمور بوز اَت dəmür boz at: اَخضَر

اوج **دمرلو** اغاج ucı dəmirlü ağac: لت[12]

قوش چورجک **دمور** quş çevirəcək dəmir: کردنا[13]

۱. دهخدا: تکۀ لباس که جایی گیر کند و پاره شود، تکه کوچک خربوزه یا هندوانه

۲. دهخدا: چاک پیراهن

۳. دهخدا: رگ سزوصورت

۴. دهخدا: سیاهرگ ، رگ پشت و پای(زمخشری)

۵. دهخدا: زاج سفید

۶. اسکنه نجاران

۷. دهخدا: ریزه زر و سیم و امثال آن

۸. دهخدا: گرز

۹. دهخدا: خار آهنین، خسک، خار مغیلان

۱۰. دهخدا: آبی که آهنگر آهن را دران سرد کند

۱۱. دهخدا:قطعه آهن نوک تیز که برسرچوب دستی کنند

۱۲. دهخدا: عمود ، گرز

۱۳. دهخدا: سیخ کباب

کبابجی **دمُر** شیش kababçı dəmir şişi: سیخ

ادک بورننه طاقلان **تمر** ədük burnuna taqılan təmir: نوک

صندوق‌ده اولن **تمر** باغ sandıqda olandəmir bağ: پُش

بر نوعه قتی **دمر** birnöv qatı dəmür: شابوران[1]

قاتی **دمر**در صوبی کندویه چکر bir növ qatı dəmürdür suyı kəndüyə çəkər: سِنَه[2]

بشماق بورننه طاقلان **تمر** başmaq burnuna taqılan təmir: نوک

کورک اِچندن یَل چخَجَق اوج قَوق **دمور** kürək içindən yal çıxacaq uçı qovaq dəmur: سکاراهنج[3]

یومری **تمر** که چکوج ایچون اوله yumurı təmir ki, çəküc içün ola: نارکیان

دمره‌ن// دمرک dəmrən: فیال[4]

تمرنجی dəmrənci: بَیکانکر

اوق **دمره‌نی** oq dəmrəni: دَبوس/ پیکان

اوجی یصّی **تمرن** ucı yassı təmrən: پیکان سرپهن

ایکی چاتال **تمرنلی** اوق iki çatal dəmrənli oq: بیله/ فیلک[5]

پموق **تمری** pamuq təmiri: جوفکین[6]

۱. دهخدا: نوعی آهن بسیار سخت

۲. دهخدا: دیده نشد/حلیمی: آهنی مانند پولاد

۳. دهخدا: آهنی باشد سرکج که بدان نان از تنور و گوشت از دیگ برآرند

۴. دهخدا: تیری که پیکان آن دو شاخ است

۵. دهخدا: تیری که پیکان آن دوشاخ باشد

دَمرَه‌کُو//دمرَکو//تمرکی dəmrəgü: بریوت/ بریون[7]/ سُغ/ کُردند

دَمُزلق// طامیزلق// طَمزلق damızlıq: مایه/ ماست مایه

دمغه//طامغه//طَمغَا//طمقه damğa:مُهر/داغ

دَمماق// طاممق// طممق dammaq: چکیدن

دمزرمق//طمزرمق damzırmaq: چکانیدن

طاملا tamla: چکه/ قطره/ چکاله

یَغمور **طمله‌سی** yağmur tamlası: سرشک

یَغمور قطره‌سی yağmur qətrəsi: سرشک

دُمَن dümən: خله کشتی[8]

-دن (بالقصر بمعنی من) dan,-dən- از

دنب dünb: رکبان[9]

دُنبَک dünbək: طنبُل[10](ل← ر)

دوپلکجی düpləkçi: کُنکُر[11]

دَنشمق//طنشمق//تنشمق danışmaq:کنکاج

دَنشِق danışıq: کنکاج[12]

دنک dang: دانک // ف

بربوجق **دنک** bir bucuq danək:غراما/غرما[13]

بر **دنک** یعنی التی‌دن بری dang altıdan biri: دانک

دنک اولمق dəng olmaq: فریختن[14]

۶. دهخدا: چوبکش، افزاری باشد که پنبه را از پنبه دانه جدا کند. در لغت چوبکین است

۷. دهخدا: علتی باشد مانند خارش(زگیل)

۸. دهخدا: پاروی کشتی

۹. دهخدا: دم، دنب، دنبال

۱۰. دهخدا: طنبور، طنبر نوعی ساز

۱۱. نوازنده طبل کوچک یا طنبوره

۱۲. دهخدا: مشورت (امروزه کنکاش گویند)

۱۳. دهخدا: وزنی معادل نیم گرام، یک جبه و نیم

۱۴. دهخدا: پریشان خاطر کردن

دنممق// طِنمَمَق dinməmək: هاژ/ هاژه[1]

دنمه dinmə: خاموش

دنیا dünya: ف

دنیا فایده‌سی dünya fadası: کاله

دنیا قوشی dünya quşı: کاله

دنیا نبیلری dünya nəbiləri: نهادین

او **دنیا** dünya: آن جهان/ معروف

دنیز// دَکز dəniz: دریا

دکز سلوکی dəniz sülüni: غلج[2]

دَکِز قُلاغِ dəniz qulağı: خلیج

دنیز کناری dəniz kənarı: یالو

بر نوعه بیوک بالقدر که بحر مظلمدن شام **دکزنه** چقر bir növ böyük balıqdır ki, bəhri-Müzləmdən Şam dənizinə çıqar: تُن

دَواَ//دوه dava: دارو/ دُبید

دوا که قرنه قرونبه‌دو dava ki qarını qurunbadır: عَقول[3]

عقل کدرن **دارو** aqıl gidərən daru: داروی هوشبر

بر درلو **دوه** bir dürlü dava: نان‌خواه[4]

صوده بتن **دوا** اوتلری suda bitən dava otları: نقوع

دواق//طُواَق//طواغ duvaq: روی‌پوش/پُرکز[5]/ نهنبن[6]

دوبر// دبُر dübür: کُون/ کونه

دوبردلوکی dübər dəlügi: مرز/انجیره[7]

دوت ⇐توت tut

دوترق ⇐طُترق tutruq

دوتساق ⇐ طوتساق dutsaq

دوتغون⇐طوتغون tutğun

دوتق⇐طوتق tutaq

دوتمق⇐ طوتمق tutmaq

دوتن⇐توتون tütün

دوتی⇐طتو tutu

دودق//دوطَق//طوطاغ//طوطَق//طودق dotaq: لب

دودَغ یَلَه dodaqı yala: سه‌لنج[8]

دودغی یلمه dodağı yalama: سلیخ[9]

چرکن **دودق** çirkin dodaq: لفج

دوه **دودغی** dəvə dodağı: لفج[10]

صغر **دودغی** sığır dodağı: نزخفج[11]

قلک **طوطاغ** qalın dodaq: لفج

طوطاقده اوچق totaqda uçuq: تبخاله

دودوک// دودک// دُدُک duduk: نی/ رنای

دودکچی düdükçi: نی‌زن/ نای بان

بوغاز **دودُکی** boğaz düdügi: نای‌کلو

چوبانلر **دودوکی** çobanlar düdügi: شاهین

دلکلُو **دُودُوک** dəliklü düdük: شین[12]

---

۱ . دهخدا: متحیر، سرگشته (از هاج و واج است)
۲ . دهخدا: زالو
۳ . دهخدا: داروی که شکم فروبندد، داروی قابض
۴ . دهخدا: تخمی است خوشبوی که روی نان ریزند
۵ . دهخدا: طوق زرین و مرصع/ تاراما: روسری
۶ . دهخدا: سردیگ و تنور و سر کوزه، روبند
۷ . دهخدا: سوراخ مقعد
۸ . دهخدا: لب شکری ، سلنج
۹ . دهخدا: پوست برکندن ، پوست کنده
۱۰ . دهخدا: لب ستبر ، لب شتر
۱۱ . دهخدا: دیده نشد
۱۲ . دهخدا: کسی را عیب کردن و به زشتی نسبت دادن

دوراغ⇐ طورق turaq

دوُرپی// دُرپی dürpi: چوب سای[1]

دورد//دُرت//دُردت//طرت dörd: چهار

دُوردُنجی dördünci: چهارم/ چارمین

دورتاَیقلو dört ayaqlı: کُداش/ چهارپا

درت ایلق dört aylıq: چهار مه

درت بوجاقلق dört bucaqlıq: چارکوشه

دورت بوجاقلو dört bucaqlu: چهارسو

درت بیک dört bin: چهار هزار

دُورت کونلک dört günlük: چهار روزه[2]

درت یللق dört yıllıq: چهارساله

دورت یوز dört yüz: چهارصد

درت یوز(بیک) dört yüz: چهارصدهزار

درتده بر dörtdə bir: چهاریک

دورتده بری dörtdə bir: چاریک

دورت پاره dörf para: سواد/ چارپاره

دورت یان dörf yan: سواد[3]

اوتوز **درت** otuz dört: سی و چار

اون **طرتجی** on törtünci: چارم

اون **دُورت** on dört: چهارده

درت یوز آدم dört yüz addım: میل

دُورت قللو طنبوره dört qıllü tanbura: رَباب/ شوشک[4]

دورت یاشلی دوه dört yaşında dəvə: جَدَر[5]

دورت یاشنده دوه dörd yaşında dəvə: جد

دُرت بلوکدن بر بلوک dört bölükdən bir bölük: تَسو[6]

درت یشارق دوه dört yaşaraq dəvə: جدر

دورتمک//دُرتمک//طرتمک dürtmək:سپوختن[7] / سُپوخ

بر اثر که **دُرتلن** یرده **درتمکده** اولور bir əsər ki dürtülən yerdə dütməkdə olur: خِلید(ن)[8]

دورشمک// دُرُشمک//دروشمک dürüşmək: ورزیدن[9]/ کوشیدن/کرسیدن/ وشکردن[10]

دوزشمک düzüşmək: چخ//جخ[11]

درش ürüş: کُوش

دروشش dürüşüş: کوشش/ ورزش

کی **دُورشمک** key dirişmək: وشکردن

دورلو//دُرلو dürlü:کونه/فام/کون/ وسفاد/ آرنک

دُرلو دُرلو dürlü-dürlü: کوناکون

درلو **یشماق** dürlü yaşmaq: فام

درلو یشماق dürlü yaşmaq: فام

---

[1] .دهخدا: رنده چوب، سوهان
[2] . ک. اصله چهارروزه و علی هذا المعنی یضاف کل عدد الی الیوم نحو پنج روزه والی الشهرنحو شش ماهه، و الی السنه نحو چهارساله و قس علی هذا.
[3] . دهخدا: قدیمی) پیرامون شهر و حوالی آن
[4] . دهخدا: ساز چهار تار را گویند
[5] . دهخدا: شتر ماده چهارساله را گویند
[6] . دهخدا: یکقسمت از ۲۳ قسمت
[7] . دهخدا: چیزی را به زور در چیز دیگر فروکردن
[8] . دهخدا: فروبردن چیزی نوک تیز در بدن یا چیز دیگر
[9] . دهخدا: انجام دادن ، به کار بستن
[10] . دهخدا: به چالاکی کوشیدن، کاررا چابک انجام دادن
[11] . دهخدا: چخیدن به معنی کوشیدن،کوشش کردن

نه **دورلو** nə dürlü: چکونه

بر **دورلو** bir dürlü: یک کونه

بر **درلو** اغج bir dürlü ağac: کَوَن

بر **درلو** دَخی bir dürlü daxı: دکرکون

بر **درلو** دوه bir dürlü dava: نان خواه

بر **درلو** رنکلو bir dürlü rəng: یک رنک

بر دورلو ککلیک bir dürlü kəklik:سهرداره

بر **درلو** میمون bir dürlü meymun:نسناس

بر **درلو** صارو چچک bir dürlü saru çiçək: کاودم[1]

درلوخنکی‌حلوا dürlü xanəgi halva: لابرلا[2]

درلو درلو رنکلر dürlü-dürlü rənglər: لونالون/ بوقلمون[3]

دُرلو دُرلو سوزلر یرشدورب سویلیجی dürlü dürlü sözlər yaraşdırıb söyləyici: رنکاور[4]

بر **درلو** قوشدر قمری کبی bir dürlü quşdur qumri kibi: موسیقال[5]

بر **درلو** قوشدر قمریه بکزر bir dürlü quşdur qumrula biki: موسیجه[6]

کلستانی کَمخَدر **درلو درلو** کورینور gülüstani kimxadır dürlü-dürlü görünür: بوقلمون

[1] . دهخدا: بوق، نفیر/ درینجا گل شبیه بوق، گا بوقی
[2] . دهخدا: نوعی جلوا یا شیرینی
[3] . دهخدا: رنگارنگ ، متلون
[4] . دهخدا: کسی که هردم خود را به رنگی برآورد
[5] . دهخدا:مرغی افسانه ای،موسیقار/ حلیمی: اوکیک
[6] . دهخدا: پرنده ای شبیه فاخته

دورمق//درمق// طُرمق //طورمق durmaq: خیزیدن / ایستادن / ایستیدن

طورغوزمق duquzmaq:ایستانیدن/خیزانیدن

طور tur: بیست استادن لفظندن

طورش turuş: ورخیزش

طرو درمق duru durmaq: پاییدن

درجق ییر turacaq yer: جایکاه/ جای

اورو **طورمق** uru turmaq:خاستن/برخاستن

سحردن **طورجی** səhərdən durucı: سحرخیز

کیجه **دوریجی** gecə durucı: شبخیز

اوتورمق **طورمق** oturmaq turmaq: نشست برخاست

دُور دوت اوینی dur tut oyunı: خیزکیر

سحر وقتنده **دورجی** səhər vaqtında durucı: سحرخیز

سملجیوب نزاعَه **دُرمق** sümücub nizaa turmaq: شکوختن

صو **طوراجق** اَو su turacaq əv: سردابه

یغموردن قچب **درەجق** او yağmurdan qaçıb duracaq ev: باران کریز

دورُمک dürmək: نُورد(یدن)[7]

دورُدی دیمک اولور dürdi: نُورد

دوز//دُز düz: فِراز[8]

دوز اولمیان süz olmayan: ناهموار

طوز طاغی düz tağı: کوهامون[1]

[7] . دهخدا:پیمودن،طی‌کردن، پیچیدن(قدیمی) بو معنادا بوگون دورمک (لقمه) دیلیمیزده ایشلکدیر.
[8] . دهخدا: بالا، اوج، بلندی، نشیب

دوز ینمه düz yenmə: فلات[1]
دوز ییر düz yer: هامون/فدفد/هموار(ره)
دوبدوز düpdüz: همواره/ هموار/ یکون
دوزاق⇐طوزاغ tuzağ
دوز// طوز duz: نمک
طوزاغ tuzağ: دزاغ[2]
طوزاقلو tuzaqlu: شورکین
دوزلا duzla: نمکدان/ نمکزار/ نمکسار
طوزلی tuzlu: شور/ شوره / شورکین/ نمکین/ دوغنینه/ شورستان/ نمکسار
طوزلُق tuzluq: نمکدان/ نمکزار// نمکدار
طوزاکلنمش ات tuzanlanmış ət: نمک سوذه
بر نوع **طوزدُر** nir növ tuzdur: تَنکار[3]
دوزمک// دُزمک düzmək: ساختن/ چیدن
دوزلمش düzülmüş: چیده
دزکن düzgün: سان[4]
اصما **دوزمک** asma dirmək: جَفتن[5]
اش **دوزیجی** iş düzəci: کارساز/ساختکار
کلید **دوزوجی** kilid düzüci: قفل کر
کمی **دوزجی** gəmi düzəci: کَشتی کر
یلان **دزمک** yalan düzmək: تزویر
یوزک**دوزجی** yüzük düzüci: انکشتری کن

بوینُزدن **دوزلمش** قدح buynuzdan düzəlmiş qədəh: بالُغ[6]
بر چرکن صورت در **دوزرلر** انکله اوغلنجقلری قورقودرلر bir çirkin sürətdir düzərlər və anunla oğlancığları qorqudarlar: کخ[7]
شکردن **دوزلمش** معروف طارُو şəkərdən düzəlmiş məruf daru: ریخته[8]
کوزل نسنه لردن و درلو قاشلردن **دوزلمش** یولار gözəl nəsnələrdən və dürlü qaşlardan düzəlmiş yular: کرزن[9]
سلَه که سُکوُت آغَجندَن **دوزرلر** sələ ki sögüt ağacından düzərlər: چپی[10]
دوزَمک// دُزمک düzmək: سامان (دادن)
دوزتمک düzətmək: سامان (دادن)
دوزَن düzən: نهاذ/ سان/ سامان/بَچم[11]
دوزنلک düzənlik: میره[12]
دوزنلکلر düzənliklər: همساز
دزلمش düzülmiş: ریشه[13]
انجو **دوزنی** incü düzəni: هار[14]
بیز **دزجی** bez düzəci: دسته کرباس

---

۱. دهخدا: کوه مسطح، نوعی بازی
۲. دهخدا: یوخ/ (تاراما) دوز الده ایدیلن ییر
۳. دهخدا: نوعی نمک که به ذوب طلا کمک کند
۴. دهخدا: (قدیمی) طرز، روش
۵. دهخدا: داربست ساختن از برای تاک
۶. دهخدا: پیاله شراب از جنس شاخ حیوانات
۷. دهخدا:موقعی که بخواهند چیزی را کودک نخورد با گفتن این کلمه میترسانند
۸. دهخدا: ریختن یعنی کوبیدن (شکر کوبیده)
۹. دهخدا: نیم تاج مرصع
۱۰. دهخدا: دیده نشد خطای کاتب است این باید چبین بمعنی سبد چوبی باشد.
۱۱. دهخدا: با نظم، مرتب، آراسته (منشایی تورکدور بیز دیلیمیزده دووم«بیچیم»دئییریک)
۱۲. اتفاق
۱۳. دهخدا: رگه، پایه، اصل
۱۴. دهخدا: گردنبند مروارید،رشته مروارید

پالان **دوزوجی** palan düzici: پالانی

جبه **دوزجی** cübbə düzəci: زره‌کر

سلاح **دوزتمک** silah düzətmək: هیج[1]

نمازلغی دوزجی namazlıq düzüci: مُصلی

دوز بر **دوزنه** bir düzənə: یکسان

دشی تمام **دوزَن** طوار dişi tamam düzən tavar: همرف[2]

خاتونلر **دوزونه‌جکنه** صانچدقلری طولو ایکنه xatunlar düzünəciginə sancdıqları tolu ignə: سُرخاره[3]

چارداق که ستونلری دخی **دوزنلمش** çardaq ki süyunları daha düzənilmiş: بام‌ستون

دوست dost: آشنا/ فغ/ دوست/ ف

دوستلق dostluq: مِر

دوست دوتوجی dost tutucı: دوستدار

اولکه اغرلین اوین و **دوستن** کوزه‌دُر ol ki oğurlayan evin və dostun gözədür: کنغاله[4]

دوش// دُش// طوش döş: (نسل، فرزند)

دول دوش döl- döş: زَه و زاد// زه زاد[5]

دوش// دُش düş: خاب// خواب

دوشی ارمش düşi irmiş: خاب دیده

دوشاب doşab: کوداب

بَکمَز **دوشابی** bəkməz: کوشاب

---

۱. دهخدا: راست بازکردن چیزی مثل علم و نیزه و ستون
۲. گوسفندی که دندانهایش کاملا درآمده و کامل شده
۳. دهخدا: سوزن زرینی باشد که زنان بجهت زینت بر سر زنند و مقنعه را با آن لچک بند کنند
۴. دهخدا: غلام باره، آنکه پنهانک دوست را بیند
۵. دهخدا: زن و فرزند و اهل و عیال

دوشاق//طُشَق//طوشق duşaq: کیشن/شکال[6]

دوشُرمک//دُشرمک dəvşürmək: کرد آوردن/ چین/[7]انبوسیدن/ انبودن[8]

دوشکی//دشکی//دشکو deşəgi: آژینه/[9]آژنه

توقماق **دِشکی** toqmq deşəgi: آژینه[10]

دَکِرمن **دشیجی** dəgimən deşiyici: آسیابان/ آسیا زن/ (آژینه)

دوشمان//دُشمَن duşman: بتیان/ بُتیار/ف

دشمنلر düşmənlər: دشمنان

کزلو **دوشمن** gizlü duşman: کاشح[11]

دشمن شاد ایلمک düşməni şad eyləmək: شادکامه کردن دشمن

دشمن طوتولان نسنه düşmən tutulan nəsnə: بتیاره/ بتیار[12]

دوشمک// دُشمک düşmək: افتادن/ افتیدن

دوشرمک düşürmək: فتادن (فتاندن)

دوشُد اوغلان düşüd oğlan: فکانه[13]

دُشُر اوغلان düşür oğlan: فکانه

پوته **دشان** puta düşən: اماج

دله **دوشمک** dilə düşmək: غلغل(کردن)

دایم **دشکُون** daim düşkün: خُراش[14]

---

۶. دهخدا: پای بند ستور ، پالهنگ
۷. دهخدا: گردآوری کردن، اندوختن، روی هم چیدن
۸. . دهخدا: روی هم گذاشتن، انباشتن
۹. دهخدا: آسیازنه، نوعی گلنگ
۱۰. دهخدا: آلت فولادی با دسته چوبی شبیه تیشه که با آن سنگ آسیا را تیز می کردند
۱۱. دهخدا: دشمنی پنهان
۱۲. دهخدا: هرچیز که درنظر زشت و قبیح نماید
۱۳. دهخدا: بچهٔ نارسیده و ناتمام که از شکم افتد
۱۴. دهخدا: فریاد و خروش / افتاده

صوشده **دوشرمک** savaşda düşürmək: آوَرد (شدن)[1]

باشی استه **دشمک** başı üstə düşmək: شکوخ[2]

سریوب یوز اوستنه **دُشمک** sürüyüb yüz ustünı düşmək: سُرداندن/ کبوت

قورت که آته **دوشر** qurt ki ətə düşər: کِرم

قورت که اشه **دوشر** qurt ki aşa düşər: کِرم

طاغدن **دوشن** ایدکلیق dağdan düşən aydınlıq: کَرش

کوزه **دوشن** چوب gözə düşən çöp: خاشۀ چشم / خشک

یوزُاوستنه **دشمک** yüzü üstünə düşmək: کزیت[3]

اکدن **دوشن** یونقه inədən düşən yonğa: سُونش/ براده[4]

صویه **دوشوب** قورتلان بالق suya düşüb qurtaran balıq: دلفین

دوشه‌مک//دوشمک//دُشمک döşəmək:کستردن / فراشیدن/ کستریدن

دوشتمک döşətmək: کسترانیدن

دُوشجک düşəcək: آخال[5]

دوشر یر döşər yer: کوذیم

دوشک döşək: فِراش/ نهالین/ پوپ

دشک اچی döşək içi: جغبت/ جغبوت

طوشک قویجق töşək qoyacaq: جامدان

دوشوجی döşüci: کسترانده

دُوشَنَجَک نسنه döşənəcək: پوپ

اوترجق **دوشک** oturacaq döşək: پستر

اویخو **دوشکی** uyxu döşəgi: خابجامه

بویوک **دوشک** böyük döşək: شادروان

چار **دوشیجک** çarə döşəyəcək: وفایه

نقشلو **دوشک** naqışlu döşək: شادروان

یر **دوشجک** نسنه yerə döşəcək: زیغ[6]

کجه دوشنجک **دوشک** gecə döşənəcək döşək: جامه خاب

دوغرمق//طوغرمق//طُغرِمق doğramaq: آغشتن[7] / انجیدن[8]

اووق بغرساق که **طغرلمش** اوله و صوجق اوله ovuq bağırsaq ki toğrulmuş ola və sucuq ola: جهودانه

دوغمق//دغمق// طُوقُمق//طغمق doqmaq: / زادن/ زاییدن (بالا آمدن)

طُوغرَمَق doğurmaq: زاییدن

طوغرویجی toğuruyıcı: زاینده

طوغورُجی doğurucı: زال کیر

طوغدوغی او doğduğı ev: خانه زاد

باش **دوقمش** baş doqmuş: سراجۀ آفتاب

بیله **دوغمش** bilə doğmuş: همزاده/ همزاد

کون **دوغسی** gün doğusı: خُور/ خاور

---

[1] . دهخدا: کوشیدن بجنگ
[2] . دهخدا: لیز خوردن، لغزیدن
[3] . دهخدا: خراج ، معرب جزیه
[4] . دهخدا: ریزه های فلز، سخاله، سناو
[5] . دهخدا: افکندنی/ دور افکندنی اشغال
[6] . دهخدا: حصیر و بوریا که از دوخ بافند
[7] . دهخدا: آمیختن، سرشتن، خرد کردن
[8] . دهخدا: ریزریز کردن، تکه تکه کردن

کون **طوغن** gün doğan: خُور/ خاور

کوز **طوغوسی** یل küz toğusı yel:باد قبرق

طوغورمز عورت doğurmaz övrət:سَترنک[1]

ایلده **طوغمش** اُغلان eldə toğmuş oğlan: روستازاده

اوغلن **طغردن** عورت oğlan toğurdan övrət: پیشکان

کویده **طوغمش** اُغلان köydə toğmuş oğlan: روستازاده

قصر که یوکی اولمیه بعضلر در که هرکز **دغمز** qısır ki yüki olmaya bəzilər der ki hərgiz doğmaz: سِتَروَن

دوغمق ⇐ طُوقُمق toxumaq

دوقج⇐توخاج tuxac

دوکر // دکر dügər: لبند[2]

دوکر آغجی dügər ağacı: فَرْسب[3]

دُوکلَک//دُکلَک düglək: کالبار/سفج/ سفچه[4]

دُوکَلی// دکِلی// دُکَلِ dögəli: همه

دوکلسی dügəlisi: همکان/ همکنان

دوکلی ارنلر dögəli ərənlər: همه مردمان

دکلی رخت dükəli rəxt: خانمان

بو **دکلو** bu dükəlü: این همه

دوکمک// دُکمک dögmək: کوفتن/ لت[5]

دُوکدُرمک dögdürmək: کوبانیدن

---

[1] . دهخدا: دیده نشد/ شاید سترون است و اشتباه کاتب. در لغت سترون و ستاغ هم آمده است

[2] .. دهخدا: دیده نشد/ تاراما: قالین دیرک / مورتک

[3] . دهخدا: درخت ستبر که بدو بام را بپوشانند

[4] . دهخدا: خربزه خام و نارسیده

[5] . دهخدا: کتک زدن، کوفتن

دَکَجَک dögəcik: چنبه[6]

دُوکَج dögəc: چنبه

دکو dögü: خَرده

دوکولمش dögülmüş: کوفته

اَت **دوکجک** ət dögəcək: کوشت کوب

خِرْمَن **دُوکَن** xırman dögən:خِرمن کوب

سَرمسَاق **دوکَجِی** sarımsaq dögüci: سیرکوب

قاپو **دوکنی** qapu dögəni: فَرْسب[7]

کسَک **دُوکوجِ** kəsək dögüci: کُلوخ‌کوب

اغجدن سرمُسَق **دکجی** sarımsaq döküci: جُواز/ سیرکوبه/ سیرکوب

یارو **دوکلمش** بغدایدن بشن آش yarı döyülmüş buğdaydan bişən aş:پزغول

دُوکمَک// دکمک dökmək: ریختن

دُکدُرمک dökdürmək: ریزانیدن

دکر dökər: ریزه

دوکوجی döküci: ریزان/ ریخته‌کر

دُکمه: dökmə: ژنکله[8]

دُوکُلمش dökülmüş: فرسوده/ ریخته

دوکلن dökülən: ریزان

دوکلمش دش dökülmüş diş: کَروه

دوکلمش صاچ dökülmüş saç: کلال َ[9]

دکمه یصدق dökmə yasdıq: نازبالش

دکوجی یصدق döküci yasdıq: نازبالش

---

[6] . دهخدا: چوب بزرگ و ستبر، چماق

[7] . دهخدا: درخت ستبر، شاه تیر ، تیر بزرگ

[8] . تگرگ / لوغتده «دلوجه که یغز»

[9] . دهخدا: تارک سر است، کلاک نیز خوانند

اسرار دوکجک əsrar dögəcə :کنوب[1]

صو **دوکجک** یر su dökəcək yer: آب‌ریز

قرند یل **دوکلک** qarında yel dökülən: قولنج

قاشی اوزرینه **دوکولن** صاچ qaşı alnı üzərinə dökülən saç: کواژنک

معده‌دن اشغه **دکولن** mədədən aşağa dökülən: فلیوان[2]

دوکوز//دکز//طوکوز//طُکُز donuz: خوک/ کاس

طوکزک ارککی erkək donuz: کراز

طوکوز ازوسی tonuz azusı: یشک[3]

طکز بالق tonuz balıq: دلفین

طُکوزلان بوجکی donuzlan böcəyi: کَزود

طوکوز قلی tonuz qılı: هلب/ کاسمو

طکوزلان قوردی tonuzlan qurdı:کوزد/ خبزدو

ارکک **طوکوز** erkək donuz: کُراز

بویوک **دوکوز** böyük donuz: واراژ

دوکوم// دوکم//دُکوم// دُکم dügüm: کِرَه/بند

بزدک **دوکم** bezdən dügüm: فلرز/فلرزنک[4]

دُوکمه//دُکمَه dügmə: جوزکره[5]/کزکره/رزه/ آنکُله/ بندینه

دوکمه الِکِی dügmə iligi: الر

دوکمنک ایلکی dügmənin iligi: جُوزَه[6]

---

۱ . دهخدا: انبان

۲ . دهخدا: بیهوده ، بی فایده، بیکاره

۳ . دهخدا: دندان بزرگ بود از ان ددان

۴ . دهخدا: ابزاری که در آن چیزی بندند و در خراسان و ماوراالنهر فلرز و فلغز گویند.

۵ . دهخدا: گره ای به شکل دکمه

دوکمه دشی dügmə dişi: کوزکره[7]

دکملو سپرکه dügməli süpürgə:حاشا[8]

الِک **دُوکمه** ilik dügmə: آخکوز

سلمن **دوکمه** sülmən dügmə: اَخکوژه[9]

کل **دوکمه‌سی** gül dügməsi: چاوله پهلویجه

اول اوت که استانبولده **دکملو** سبرکه درلر ol ot ki ,dügməli süpürgə:حاشا/حاش[10]

دوکنمک dükənmək: دمار[11]

دوکننجه قِرمق dükənincə qırmaq: دمار آوردن

دکدنجه قِرمق dükədincə qırmaq:دمار آوردن

دوکُون//دوکن//دکون//دُکُن dögün: نغل/ داغ/ عرس[12]/سور/ مُهر/ عروسی/ میزد[13]

دوکون چیچکی dügün çiçəgi: کُبیکج[14]

قوش **دوکونی** quş dügüni: چاوچاو[15]

دول// دُل döl: (نسل، فرزند)

---

٦ . دهخدا: رخنهای کمر دوک را نیز گویند که دروقت پنبه رشتن ریسمان چرخ را در آن اندازند

۷ . دهخدا: گره ای که از قیطان درست کنند

۸ . دهخدا: آویشن، گیاه طبی

۹ . دهخدا: دکمه کلاه و جامه

۱۰ . بورادا استانبول سوزی یالنز فرانسه آلیازماسیندا وار.البته سؤزلوکون یازیلماسیندان چوخ سونرا استانبول فتح اولونوبدور و بوسؤز ایلگین سؤزلوکده اولمامالیدیر

۱۱ . دهخدا: هلاک شدن ، تباه و محوشدن، انتقام

۱۲ . دهخدا: مهمانی ، جشن

۱۳ . دهخدا: مجلس شراب و بزم

۱٤ . دهخدا: نوعی کرفس صحرایی، گیاهی شبیه گشنیز

۱۵ . دهخدا: سروصدای پرندگان کوچک مثل گنجشک

دول دوش// دُش// طوش döl döş : زَه و زاد// زه زاد[۱]

دولاب dolab: دولاب [۲]ف

دولبند// دُلبَند dülbənd: سرپایان/ ستاربست/ شاره/ دستار/ واشامه/کوهرتاب/ ف

دلبندجک dülbəndcik: دستارچه

هرنسنه **دُلبند** اوزرینه بقلیالر hər nəsnə dülbənd üzərinə baqlayalar: لامه[۳]

دَولَت dövlət: همیدون/بَخت/اَرج/جاه/ کَره

دولتسوز dövlətsüz: بَدبخت/ وارون/ بلاده / بلایه[۴]

دَولَتلو dölətli: نیک بخت/بختیار/بادولت

صاحب **دولت** sahibi-dövlət:خدایکان

دولشمق//طولاشمق//طولشمق//طُلَشمَق// طلاشمق tolaşmaq: نَهجیز/نهچیز/ پیچ کشت

بربرینه **دولشمق** birbirinə dolaşmaq: پیچاپیچ

طولاشق tolaşıq: دَرهم/ پیچاپیچ

طولشمش dolaşmış: پیچاپیچ/ پیچ

طولشمش دور dolaşmışdur: پیچ

بر اوتدر که بربرنه **طولاشور** اوزانور bir otdur ki,birbirinə dolaşır uzanır: کَشت برکَشت

دُولَک//دُلَک dölək:رام/زفر/آهسته/وشکرده[۵]

دولک آت dölək at: نرم رو

دولک düvlək: ابوجهل

قرغه **دولکِ** qarğa düvləgi: کپست/ کبستو

دولکج//دولیکج dəvləgəc: شُغانه/غِلیواج/خاد[۷]

دولکر// دُلکَر dülkər: درودکر/ اِیزور

دولکه dülkə: غَفنج[۸]

دولمق//طولمق//تلمق dolma: انباشته (شدن)

دولدُرمق doldurmaq:انباشتن/آکندن/آمیغتن

طولو tolu: پُر/ اغَند پُر

طبطلو tobtolu: پُراپُر

طُولمش tolmuş: آکَنده

طولدرلمش toldurulmuş: بابه

طولمه dolma: انباشته

طلو طلو tolu tolu: پُراپُر

دولمه بغرسق dolma bağırsaq: آکَنَج

طولو قدح tolu qədəh: پیاله/ جام

طولمش قویی tolmuş quyı: انباشته

طولدورلمش صوجق toldurulmuş sucuq: اکندن

ایچی **طولو** içi tolu: خشخاش

قوجق **طولوسی** qucaq tolusı: باراغوش

ایچ **طولمش** قوز içi tulmuş qoz: ارغ

اینجه اچی **طولمش** قامش içi tolmuş incə qamış: نال[۹]

---

۱. دهخدا: زن و فرزند و اهل و عیال

۲. دهخدا:یگجه و اشکاف کوچک که دربیواردرست کنند

۳. دهخدا: دستمالی که روی دستار یا کلاه می بندند

۴. دهخدا: زن بدکاره، تباه کار

۵. دهخدا: چابک، چالاک، کوشا، باتجربه

۶. دهخدا: زغن، پرنده موش ربا

۷. دخئا: خات، پرنده گوشت ربا کوچکتر از زغن

۸. دهخدا: ظرف چوبی برای برداشتن اب از چشمه

۹. دهخدا: نی ، نی میان خالی و کاواک

طشله قیو **طلدرمق** taşla quyu doldurmaq:
پرزیدن
کوک یوزی **دولمق** gök yüzi dolmaq:بُندام
بر نسنه ایچنه **طالدردقلری** (اکین) bir
nəsnə içinə toldurduqları:
جبغت/جبغوت/ جغبت / جغبوت
دولنمک dölənmək: (آرامش یافتن)
دولنجک یر dölǝncǝk yer: آرامکاه
دولو dolu: دار[1]
دولو//طولو//طلو dolu: تکرک/سنکچه/سنکک /
یخجه
دلوجه doluca: دنکلاله/ ژنکلاله[2]
اواجق **طولو** uvacıq dolu: تکرک
دلوجه که یغر doluca ki yağar: دنکلاله
طُلُو که یَغَا tolu ki yağa: سنکچه/تکرک
دون // طون// طُن ton جامه/ پایچه/ پاچه
دوُنلُق donluq: جامکی/ جامواری
طون اَغی ton ağı: نیفه
طون اولاجاق ton olacaq: جامَهَ وار
طون ایاغ ton ayağı: فُنج
طون باغی ton bağı: پرونده/ تکه
طون علملمک ton ilmələmək: طرازیدن[3]
طون قویاجق ton qoyacaq:جامه دان
طون یقاسی ton yaqası: چُژ/ نیفه
طوُن یوُیِجی ton yüyüci: جامه شوی

ایچ **طونی** iç tonı: شلوار/شمر/ اَزار/
ششخنج[4]
اش **طونی** iş tonı: جامه بازرو[5]
زیر **طونی** zir tonı: زیرجام
شولال **دون** şolal don: بخیه[6]
کجه‌نک **دونی** gecə donı: بیر[7]
کورشچیلر **طونی** gürəşçilər tonı: تنبان
کوزل **طون** gözəl ton: کیسوبند
یَمالو **طُون** yamalı ton: ژنده
ایچ **طُون** بَاچَه‌سی iç ton paçası: بادره[8]
ایچ **طون** باغِ iç don bağı: شلوار بند
بر بوغچه **طون** bir boğça ton:یک بوغچهٔ
جامه
طون بغلایجق یر ton bağlayacaq
yer:فناوار[9]
عورت **طونی** پاچه‌سی övrət tonı
paçası: پایچه
بر **طوندر** که هر دمده بر درلو رنکله کورنور
بوقلمون کبی bir tondur ki hər dəmdə
bir rənglə görünür buqələmun kibi:
انکیبون/ اکیبون
قزل بلجق که اکله **طون** و دری بویرلار
qızıl balçıq ki anunla ton və dəri
boyarlar: لاک

[1] . دهخدا: چوب ، (چوب اعدام)
[2] . دهخدا: دنگاله - آبی که در سرناودان یخ زند
[3] . دهخدا: آرایش دادن ، آراستن
[4] . دهخدا: شلوار و ازار
[5] . دهخدا: لباس هرروزه
[6] . دهخدا: شلال یعنی بخیه بزرگ (ترکی است)
[7] . دهخدا: لباس شب، البسه خوابیدن
[8] . دهخدا: پاچهٔ شلوار و تنبان
[9] . دهخدا: دیده نشد / جای شلوار بند

هرکون کیجک **طون** hərgün geyəcək
ton: بادُروزه
هرکون کیین **طون**hərgün geyən ton: بِذَر
دون// دُن dün: دی
دونکی dünki: دیکینه/ دینه
دون بَصقُونی dün basğunı: شبیخون
دون کیجه dün gecə: دوشینه/ دوش
دونله اوتن چکرکه dünlə ötən çəkirgə:
سیسری[1]
دون همت dun himmət: باخ
دونکل döngəl: ازکیل
دونکل درلر بر یمش döngəl: ازکیل
دونمق//دوکمق//طوکمق//طکمق donmaq:
فسردن/ افسردن/ فلخمیدن
دُوندُرمق dondurmaq: افسرانیدن/کرای
دونوق donuq: فَسر
طوکمش tonmuş: افسرده/ انبسته
طوکمش صو dönmüş su: آب افسرده
اولقدن اشغه **دونوب** سوم اولان بوز oluqdan
aşağa donub sum olan buz:
کلفهشنک[2]
دونق// طُنُق// طونق donuq: تیره / تند
دونق یوزلو tonuq yüzlü: تندروی/ ترش
روی
طونق یوزلولک tonuq yüzlülük: ترش
روی/ تندروی

دُونمک// دنمک dönmək: کَشتن/ کردیدن
دُوندرمک döndərmək:تافتن/کردانیدن[3]
دکزمک dönüzmək: کردانیدن
دکزیمک dönüzimək: کردیدن/ کاتوره
دکزندُرمک dönüzündürmək:کردانیدن
دکزِنش dönziniş: کَردش
دَکرِش dönəriş: کَردش
دونش dönüş: کَردش
دُونکَن dönəgən: کردان
طُکوزلان بوجکی dönüzlən böcəyi:کزود
دکوزلان قوردی dönüzlən qurdı:خبزدَوک[4]
/سرکین کردان
باشی مرداردن **دَکزِنمِش** başı murdardan
dönzinmiş: کاتوره[5]
باش **دکنرمک** baş dönərmək: دُوار
یولدن **دنمک** yoldan dönmək: مول[6]
روزکارک **دونمسی** ruzgarın
dönməsi: کردش روزکار
باشی اشغه **دکمک** başı aşağı dönmək:
نکون
دغری یولدن **دُنمک** استین doğrı yoldan
dönmək istəyən: مَکیب[7]
صقلغه **دونمش** خسته saqlığa dönmüş
xəstə: دَرواخ

---

[1] . دهخدا: کرمک گندم خوار ، سیسرک
[2]

[3] . دهخدا: برگرداندن
[4] . دهخدا: جعل و کوکال یا سرگین کردان، خبزدو
[5] . دهخدا: سرگشته، حیران، سرگردان
[6] . دهخدا: تاخیر کردن
[7] . دهخدا:

طوارله **دوندوریلان** دکرمن tavarla
döndərilən dəgirmən: خراس
تیز یقینه **دونن**کمان tez yəqinə dönən
guman: راخ [1]

دوه dəvə: اشتر/ شتر/ کُشُن/ دُواله
دوه‌جی dəvəci: شتربان/ جمازدوان/ساربان
دوه‌جی اکی dəvəci igi: کوتلان
دوه اوتی dəvə otı: کیاهِ شتر
دوه اَیراَنی dəvə ayranı: وژنین [2]
دوه آغلی dəvə ağılı: شوغاه[3]/ شبکاه
دوه پلان dəvə palanı: هَوید
دَوَه تابانی dəvə tabanı: سپل / شترغاز/ اشتروغ / سوَل[4]/ ژافه
دوه دکنی dəvə dikəni: اشترغار
دوه دودغی dəvə dodağı: لفج
دَوَه قوشی dəvə quşı: شترمرغ
ارکک **دوه** قوشی ürkək dəvə quşı: اجفیل [5]
دوه قیغی dəvə qığı: شتر پلوک/ پلوک
دوه کوپوکی dəvə köpügi: لُغام[6]
دَوَه‌لَردَن بردَوَه dəvələrdən bir dəvə: دُواله
دوه هودی dəvə həvidi: هَوید[7]
دوه یوکی dəvə yüki: شتربار
بسرک **دوه** büsrək dəvə: بخت[8]

بویک **دوه** böyük dəvə: هَیون
خبک **دوه** xəbək dəvə: سمنه[9]
قربان **دوه‌سی** qurban dəvəsi: بدنه
کویلُو **دوه** köylü dəvə: روستار
یورغه **دوه** yorğa dəvə: هَیون
یورک (**دوه**) yürük (dəvə): جنینه[10]
یُک **دوسی** yük dəvəsi: شتربار
ییل **دوه‌سی** yel dəvəsi: جمازه
دوه یه‌جک اوت dəvə yeyəcək ot: کزنه / اشتر غار
دورت یاشلی **دوه** dört yaşında dəvə: جَدَر [11]
درت یشارق **دوه** dört yaşaraq dəvə: جدر
ییقولنمش **دوه** یوکی yıyıqlanmış dəvə yüki: نَشخوار
بر نوع دکن در آنی **دوه** قتی یر bir növ dikəndir anı dəvə qatı yer: کِرته
دوه‌جوک dəvəcük: بزک/ بزفل
تسبیح قوردی təhbih qurdı: بُزک/ بزفل
تکری **دوه‌جوکی** tanrı dəvəcügi: سکم[12]
دوه‌ک// دوک//دک dəvək: سعوط[13]/ داس[14]/ تاک/ تک[15]/ فرهنج
اوق **دَوَک** uvaq dəvək: دَلوس[16]

---

۱. دهخدا: غصه، اندوه، رنج
۲. دهخدا: شیر شتر آبدار
۳. دهخدا: جای خوابیدن حیوانات
۴. دهخدا: ناخن پای شتر
۵. دهخدا: بزدل، ترسان ، مردم ترسنده
۶. دهخدا: لغم کفک دهان شتر
۷. دهخدا: تکه نمد که گرد کوهان شتر می یندند
۸. دهخدا: شتر بزرگ قوی، شتر خراسانی
۹. دهخدا: آغاز فربهی شتر
۱۰. نوعی شتر است.
۱۱. دهخدا: شتر ماده چهارساله را گویند
۱۲. دهخدا: شبگیر و چرغد، سنکم‌سوسک سیاه حمام
۱۳. دهخدا: شاخ درخت که ببرند / تاراما: آصما دال
۱۴. دهخدا: (قدیمی) سیخهای دراز و نازک خوشه گندم و جو، سوک، اخکل
۱۵. دهخدا: درخت انگور
۱۶. سطل کوچک ، دلو کوچک

دویت// دوید dəvit: دوات/ حبردان

دویت لقه‌سی davıt laqası: کرسف

دویت قرشدراجق dəvit qarışdıracaq: محراک[1]

دویشمک döyüşmək: غلغله (کردن)

دویش döyiş: بُنیوش

دویمَق duymaq: (حس کردن)

منت **دویجی** minnət duyucı: سپاسدار

دویمَق doymaq: (سیرشدن)

اول عَورت که جَماعه **دویمَز** ol övrət ki cəmaa doymaz: غَرغنجه[2]

ده//**دا** حرف بمعنی فیه da, -də-: دَر

دَهر dəhr: دیرند[3]

دهل dühül: محمل[4]

دهلیز dəhliz: بالان/ دهلیز// ف

دیانمق// دَینمق// طاینمق// طیانمق dayanmaq: تکیه کردن، پشتی (کردن)

طاینجق tayancaq: پشتی بان

دیانَجَق یصدق dayanacaq yasdıq: بالش تکیه/ پشتی

دیوار **طایاق** اولان اغج divara tayaq olan ağac: باریه

دیب// دب// دیپ dib: بُن / تَک

دپی dipi: دمه[5] دمدمه

دِیبی dibi: کُن

دبلو diblü: بیخاور

دبله چقمش dibilə çıqmuş: پَیخشت

دبیله قوپْمِش dibilə qopmuş: پَیخشت

دبندن چقمش dibdən çıqmuş: پَیخشت

دبندن قوپمش dibdən qopmuş: پَیخشت

جَناق **دِب** çanaq dibi: غاب[6]

دیش **دبی** diş dibi: اَرَه

سلقم **دبی** sakğım dibi: کناز/ کاناز[7]

صو **دبی** su dibi: پایاپ

طاغ **دبی** tağ dibi: بن کوه

کوک سوسان **دبی** gök süsən dibi: ایرسا[8]

بر **دبلی** چیچک bir dipli çiçək: کلبن

طاغ **دبنده** چقریر dağ dibində çuxur yer: طَرخ

طینق **دبنده** اقلق tıynaq dibində ağlıq: ملک

یوک **دبینه** براغیلن خالی یر yük dibinə burağılan xalı yer: صدر

ریحانلرک و اغجلروک **دبندن** قوپریلان اغجق reyhanların və ağacların dibindən qoparıla ağacıq: مساک[9]

دیبک// دبَک dibək: دَستاس[10]

اغج **دیبک** ağac dibək: هاون

طاش **دیبک** taş dibək: هاون

دیرسک// درسَک dirsək: وارن// وارین[1]

---

[1]. دهخدا: ابزار هم زدن مرکب دوات
[2]. دهخدا: زن شوخ و پر شهوت
[3]. دهخدا: روزگار
[4]. دهخدا: کجاوه
[5]. . دهخدا: دک، لب و کنار چیزی

[6]. دهخدا: غذای پس مانده
[7]. دهخدا: بن خوشه خرما یا انگور
[8]. دهخدا: ریشه سوسن کوهی که کبودرنگ است
[9]. دهخدا: جای و محل قرار گرفتن چیزی
[10]. دهخدا: آسیاب دستی

ایت **درسکی** it dirsəki:آبکچشم/کوهنج

دیرک//دِرَک dirək: اُستون/شاخ/نوبک/آورده

دکرمن **درک** dəgirman dirəyi: ناوسار[3]

صوی **درک** su dirəgi: فَرغز[4]

دیواردن ارتق **درکک** اوجی divardan artıq dirəgin ucı: بلوازه

یوجه صفه که **درک** اوستنده اوله uca sofa ki dirək üstündə olur: ستاوند[5]

دیرمق//درمق//طَرَمق dırmaq:خِراش/ شخا[6]

درقمق//طرقماق//طرقمق dırıqmaq:شَخود[7] / شخودن

دِرمَلَمق//طرملامق//طرمَلَمق dırmalamaq: خراشیدن/ شخودن/ پُرخاش/خنیدن/ خراشه

دِرمِق dırmıq: آشوب

دِرمُق dırmuq: خراش// خراشه

دِیرناق//درنَق//طِرنَق//طوینق dırnaq: ناخن/ سنُب

درنق بجقی dırnaq bıcaqı: ناخنکیر/ناخن بُر

طرنق کَسَجک tırnaq kəsəcək: ناخن بیرا/ کالنک[8]

طرنق یونجق tırnaq yonacaq: سمتراش

[1]. دهخدا: آرنج
[2]. دهخدا: شاخه و نهال
[3]. دهخدا: دیرک آسیا
[4]. دهخدا: فرغر،جوی کوچک که کمی آب در آن ماند
[5]. دهخدا: رواق ، ایوان، بالاخانه
[6]. دهخدا: خراش و خراشیدن (جیرماق امروزی)
[7]. دهخدا: با ناخن کندن و خراشیدن
[8]. دهخدا: نوعی از کارد نعلبندان

طغاز **طرناغی** toğaz tırnağı: شنبیره[9]

طینق یونجق اورق tıynaq yonacaq oraq: دهره[10]

طینق دبنده اقلق tıynaq dibində ağlıq: ملک

طرنقاوجیله کتمک dırnaq ucilə gətmək: بشکلید

طوار **طرنغنده** طبق علتی tava tırnağında tabaq illəti: ستوراب

درنغله قاشیوب یارەلمق tırnaqla qaşıyub yaralamaq: خُشُود

دیز // درز diz: زانو

دیزک شهر ادی Dizək-şəhər adı: دیزک

دیزه deyzə: خاله

دیش// دش diş: دندان/ دندانه/ مایه

دش آغرسی diş ağrısı: ضُراس[11]

دیش دبی diş dibi: اَرَه

دش قورداغی diş qurdağı: خلال[12]

دش قورجلاق diş qurcalağı: خلال

آزو **دشی** azu dişi: ناب[13]

انحتار **دش** anaxtar dişi: مدنک[14]

ایشنمش **دش** eşinmiş diş: کژ دندان

دوکلمش **دش** dökülmüş diş: کَروه

دوکمه **دشی** dügmə dişi: کوزکره[1]

[9]. نوعی ابزار است (؟)
[10]. دهخدا: نوعی حربه دسته دار شبیه داس
[11]. دهخدا: درد دندان، کندی دندان
[12]. دهخدا: چوب باریکی که غذای مانده را خارج کن
[13]. دهخدا: دندان نشتر، دندان بزرگ حیوانات
[14]. دهخدا: کلید چوبین و دندانهٔ کلید

قووق **دش** qovuq diş: کَرَو/ کروه[2]

کلید **دشی** kilid dişi: پره

مفتاح **دشی** miftah dişi: دندانه

فیلک بیوک **دشی** filin böyük dişi: ناب

مفتاح دندانه‌سی miftah dəndanəsi:مدنک[3]

دشی تمام دوزَن طوار dişi tamam düzən tavar: همرف

دیکچر dikçir: خیکجه

دیکمک//دکمک dikmək: نشاندن/ آجستن

دیک dik: نشان (امر)

اغج **دکمک** ağac dikmək: آجستن[4]

اغج **دنکلمک** ağac dinkləmək:آجستن

باشی اشغا **دیکلمک** başı aşağı dikmək: نکون/ زیر زیر (نکاه کردن)

یکیلَه **دکلمش** باغ yenilə dikilmiş bağ: نو اجسته

دکمه اغج dikmə ağac: درخال/ دارخال[5]

دکلجک اغج dikiləcək ağac: درخال/ دالخال

قفتانک اوموزینه **دیکلن** بز qaftanın omuzuna dikilən bez: طِراز/علم جامه

دیکین// دکن dikən: بشترغ[6]/ نیش/ خار

دِکنلک dikənlik: دُراخ

۱ . دهخدا: گره ای که از قیطان درست کنند
۲ . دهخدا: دندان میان تهی و فرسوده
۳ . دهخدا: دندانهٔ کلید
۴ . دهخدا: نشاندن درخت،
۵ . دهخدا: نهال نو نشانده ، درخت جوان
۶ . دهخدا: نوعی خار سمی

دَکَنلو چاسوس dikənlü çasus: خاراور[7]

دکنلو یر dikənlü yer: دیولاج

دکَن اصرغَان dikən isırğan: انجره

دکَن چقرجق dikən çaqırcaq: خارچینه

دکن چَکیجی dikən çəkici: خارکش

دکینی isırğan dikəni: اسفتان

اشک **دکَنی** eşşək dikəni: کَنُکَر

تمر **دیکن** dəmir dikən: خارجنک/ سه کوشه

چاتمه **دکنی** çatma dikəni: بادآورد

چاقشر **دکنِ** çaqşır dikəni: خار زرد

چَقِر **دکنی** çaqır dikəni: بادآورد[8]/ بادآور

دوه **دکنی** dəvə dikəni: اشترغار

سنجان **دکنی** sancan dikəni: عوسج/ خفجه / غرقد[9]

قالوغن **دکنی** qaluğan dikəni: بادآورد[10]

قرط **دکنی** qart dikəni: پژغم[11]

قوری **دیکن** quru dikən: خنجک[12]

کنکر **دکنی** kəngər dikəni: ژاژ// ژاژه

ینذَق **دکنی** yanduq dikəni: رافه[13]

یر **دکنی** yer dikəni: کَون

اصرغان **دکن** تخمی isirğan dikəni toxumı: کیکیز

۷ . دهخدا: درخت خارآور ، پرخار
۸ . دهخدا: گیاهی است خاردار و سفیدرنگ
۹ . دهخدا: درختی است خاردار، نوعی از عوسج
۱۰ . دهخدا: خارخسک ، بوته خار شوک
۱۱ . دهخدا: اقاقیا ، عصاره قرط (اقاقی) عقاقیا
۱۲ . دهخدا: خارخسک ، درمنه
۱۳ . دهخدا: گیاهی شبیه موسیر که پخته و خورند

بر نوع **دکن** در آنی دوه قتی یر bir növ dikəndir anı dəvə qatı yer: کِرته

دیلاق// دلاق dıllaq: مسنک[1] کندمک

دیلمک//دلمک diləmək:خواستن/بلوس/نیایش

دیلنمک dilənmək: درویزه[2] دریوزه

دلیش diləyiş: خواهش

دیلک dilək: آرزو/ دمامه/ اِیفَت/ خواسته / خواهش/ ریژ/ شفاعت/ خواستار

دیلنجی dilənci: کرویه[3]/زبان خواه/ کدُیه / کشه

دلَنجیلر dilənсilər: نرکال

دلنمش dilənmiş: سُفته[4]

دلک ادجی dilək edici: خواستار

دلک دلیجی dilək diləyici: خواستار

دلک یتوریجی dilək yetürici: کام‌کذار

دلکنی اشلیجی diləgini işləyici: کامکار

کوکل **دیلک** könül diləgi: پویه[5]

اودن اوه **دیلنمک** əvdən əvə dilənmək: دریوزه

دیمک// دمَک demək: کنبوره[6]

دەین deyən: آنک

دیدکِن **دُتمز** dedigini tutmaz: بادفور

ازبر **دیمش** əzbər demiş: یاد

بیله **دیجی** bilə deyici: هم خوه

نه درلو **دیدوکک** کبی nə dürlü: چه/چگونه

اتمجه **دیدکلری** سز atmaca söz: چیستان

دین din: کیش/ دین// ف

دین دوتجی din dutucı: دیندار

دین صقلیوجی din saqlayıcı: دیندار

دینن صقلیجی dinin saqlayıcı: دیندار

دیناق dinaq: کندُخانه[7]

دِینَق dıynaq: سمند[8]

طوار **دینغندن** جغن اود tavar dıynağından çığan od: آتشی سم

دِنمَمَق// طنممق dinməmək: هاژه[9]

دیو div: آهرمن/ بیناره/ زَه/ دیو// ف

دیو بیابانی div biyabani: غول

دیو یابانی div biyabani: غول

دیو یوزلو div üzlü: دنکل[10]

ارکک **دیو** erkək div: زنده پیل

دیو چالمش کشی div çalmış kişi: پری افسای[11]پری زفت

دیو کتوریجی چکدوکی جزی div gətürici çəkdigi çizi: مندل[12]

دیوار divar : رخنه/ دیوار// ف

دیوار باردغی divar barfağı: کُراز[13]

---

[1]. دهخدا: لحم زائد فرج زنان، چُچُله
[2]. دهخدا: دریوزه و گدایی (کردن)
[3]. دهخدا: به فارسی کرویا است یعنی نانخواه (گدا)
[4]. دهخدا: چیزی که از دیگری بعاریت بگیرند.
[5]. دهخدا: رفتار ، دو
[6]. دهخدا: همهمه ، غوغا
[7]. دهخدا: رختخواب (محل استراحت)
[8]. سم حیوانات، چنگال درپرندکان جایناق هم گویند
[9]. دهخدا: متحیر، سرگشته
[10]. دهخدا: ابله / روبرو نشستن در مجلس به این معنی ترکی است.
[11]. دهخدا: افسونگر، صاحب تسخیر، تسخیرکننده جن
[12]. دهخدا:دایره‌ای که افسون خوانان بدور خود کشند.
[13]. دهخدا: کوزه

دیوار دلیکی divar dəligi: آهون/ کاف

دیوار صیواسی duvar suvası: انداد

دیوار کنارلری divar kənarları: پرچین

دیوار مهره divar məhrəyi: آخیز

دیور یاپوچی divar yapıcı: باخسه زن

بوکلمش **دیوار** bükülmüş divar: فلغند[۱]

مهره دیوار möhrə: باخسه /الاد/ مهره

دیواردن ارتق درکک اوجی divardan artıq dirəgin ucı: بلوازه

اغج اوجی **دیواردن** چقر ağacın ucı divardan çıqar: بلوازه[۲]

دیوار طایاق اولان اغج divara tayaqı olan ağac: باریه

اول که اَو **دیوارلرنده** ایدرلر ol ki ev divarlarında edərlər: رف[۳]

طُرّه که **دیوار** اوزرینه ایدرلر ol tura ki, divar üzərinə edərlər: قابول[۴]

اولُ یوجه **دیوار** که بر نسنه اوکنه چکرلر ol yuca divar ki bir nəsnə önünə çəkərlər: تَرا[۵]

دِیوان divan: آوان/ دیوان// ف

دیوانه divana: آشفته/ استره/ بَرسام/ شغته

ذ Z

. دهخدا: پرچین ، بالای دیوار[۱]

. دهخدا: سر تیر پوشش خانه که از دیوار بیرون آمده باشد[۲]

. دهخدا: طاقچه که در دیوار اتاق درست کنند.[۳]

. دهخدا: قسمت بیرون آمدهٔ عمارت مانند سایه بان[۴]

. دهخدا: دیوار بلند و محکم[۵]

ذخیره// زخیره zəxirə: الفغده

ذره zərrə: **ف**

صودن صچرَین **ذره‌لر** sudan sıçrayan zərrələr: بَشنج[۶]

ذَکَر zəkər: نره

ذکر zikr: کیر/ قضیب

ر R

راحت rahat: آسای/ راحت/ ف

راحت اولمق rahat olmaq: غنود(ن)

رازداش// رازدَش razdaş: دَمَتان/دمساز/ هم‌راز

رازلو razlu: ناموس

رازیانه raziyana: بادیار/ باذستان/ باذوان/ بادیانه/ کامون/ شِیت/ رازیانج/ ف

راستق// راسُق rastıq: واسمه/ وسمه[۷]

راستق طاشی rasttaq taşı: سرُب

راستلق rastlıq: اَندام

راضی razi: خُشنود

رامک ramək: غش مشک[۸]

رای ray: سلطان

بر **سلطان آدی** bir sultan: رای

ربع rüb: چاریک

بر **ربع** bir rüb: تَسو[۹]

بجق **ربع** buçuq rüb: تَسو

. دهخدا: از مصدر پشنجیدن بمعنی پاشیدن (آب)[۶]

. دهخدا: برگ نیل یا رنگی شبیه نیل[۷]

. دهخدا: گیاهی که در مشک آمیزند، غشامشک[۸]

. دهخدا: پهلوی تسوک‌ومعرب تسوج وزن و مقدار برابر چهارجو[۹]

رَچَل// رجل rəçəl: ریچال/ ریچال [1]

رچللو rəçəllü: ریچار/ ریچال

بر نوع اکشی **رچل** در که خوزله و یغردله ایدرلر bir nov əkşi rəçəldir ki qozla və yoğurdla edərlər: بتکوب [2]

قوز ایجندن و **ایرن** دن اولان **رچل** qoz içindən və ayrandan olan rəçəl: بتکور

بر **رچلدر** که قوز اچیله سرمسقدن دوزرلر اکشی اولور bir rəçəldir ki qoz içilə sarımsaqdan düzərlər ekşi olur: تبکوب

رحم rəhim: بوکان

رحمت rəhmət: بخشاینده

رُخام ruxam: رزم

رخت rəxt: بُنه

دکلی **رخت** dükəli rəxt: خانمان

رذاچوقلر rədaçuqlar: ششخنج [3]

رزاقی اوزوم razıqı üzüm: کشمش [4]

رازقی اوزم razıqı üzüm: کشمش [5]

رِزق rizq: روزی

رزق مقسوم یعنی علوفه ulufə: راتب

راسِتق//رَستق//راسُتق rastuq: راسُخت/رو سختج / روی سخت

رُستم آتی Rüstəm atı: رَخش

رستم قرداشی Rüstəm qardaşı: زَواره

رستمک باباسی Rüstəmin babası: زال/ دستان

رسم// رسیم rəsm: نهاذ/ آیین/ رُوشن/ سان

شکایت ایلمک **رسمی** şikayət eyləmək rəsmi: مستی

سپمک//سبمک səpmək: آب تاختن/شاشیدن

سَپَلَمک səpələmək: شاشیدن

رسوا rusva: رسوا// ف

رسوای rusvay: رسوای ف

رسوایلق rusvaylıq: ملامت

رشته ⇦ ارشته əriştə

رشوت// رشوَه rüşvət: یاره [7]

اورشات[8] ürşət: بوالکفد [9]

رعایت riayət: پاس

رَعیت rəiyyət: زیردست

رفدن یمرده urufdən yumurda: کواژه [10]

رَفَدن بِشمِش یُمردَه rəfədən bişmiş yumurda: نیم برشت

رقاص rəqqas: پای کوب

رقص اوررکن کوتین اوینمق rəqs urarkən götün oynamaq: کچول [11]

بر اصله **رقص** bir əslə rəqs: پنجه

رقیب rəqib: ناشی

رنج rənc: چَخش/ کفا/ تاب/ درد/ کُزند/ ف

رنجلو rəncli: دردمند

---

[1] . دهخدا: مربا
[2] . دهخدا: ریچالی که از کوزمغز و شیر سازند
[3] . دهخدا: شلوار و ازار
[4] . دهخدا: نوعی گل و شراب، انگور شراب
[5] . دهخدا: نوعی انگور بیدانه
[6] . دهخدا: وسمه/ روی سوخته
[7] . دهخدا: باج ، خراج
[8] . رشوت سؤزونون آغیز فورماسیدیر
[9] . دهخدا: رشوت و پاره باشد
[10] . دهخدا: تخم مرغ آب پز
[11] . دهخدا: جنباندن سرین همگام رقص

رنجور rəncur: رنجور// ف

اَیَق **رَنجی** ayaq rənci: نقرس

بیر **رنج**. bir rənc: کلیبا

بر **رنج** bir rənc: قولنج

هرنه ایریشن **رنج** hər nə irişən rənc: آدرنک[1]

اول **رنج** که بخاراده و یمنده اولور ol rənc ki Buxara və Yəməndə olur: رشته

رند rind: وُسفاد// وشتاد[2]

رَنده rəndə: رَنده// ف// معروف

رندلمک rəndələmək: بخاوند

قرندک **رنده‌سی** qırından rəndəsi: کشتره[3]

رنک rəng: فام/ کون/ ف

رنکسز rəngsiz: نا رنک

الا **رنک** ala rəng: کلکون

کوک **رنکِ** gök rəngi: کبود

یکاق **رنکی** yanaq rəngi: کوزهٔ رخ

سُوجی **رنکلو** süci rənglü: مَیکون

یشیل **رنکلو** yaşıl rənglü: سبزارنک

بر **درلو** رنکلو bir dürlü rəng: یک رنک

کوک **رنکلو** جوهر gök rənglü cövhər: جَمسَت[4]

رنکسز و نقش سوز نسنه rəngsiz və nəqşsiz nəsnə: هیولی[5]

رنکلر اخرنده زیاده‌یه دلالت ایدر rənglər axirində ziyadəyə dəlalət edər: فام رنک

شول **رنک** قزله مایلدور اکا خصاب درلر şol rəng qızıla maildır ona xesab dirlər: خصاب

بر طوندر که هر دمده بر درلو **رنکله** کورنور بوقلمون کبی bir tondur ki hər dəmdə bir rənglə görünür buqələmun kibi: انکیبون/ اکیبون

چوق **رنکلو** چبان çoq rənglü çıban: هزار چشمه[6]

روا rəva: روا// ف

رَواَق ravaq: ستاویز[7]

رواق خانه rəvaqi-xanə: خیری

رودکی شعرنک روایی Rudəki şeirinin raviyi: مج[8]

روزکار ruzigar: جهان/ کدایور/ کَویر/ ف

روزکارک دونمسی ruzgarın dönməsi: کردش روزکار

روسپی// روسبی// رُسبی ruspi: کنغاله/ جَلَپ/ جاف/ جافجاف/ غَژّ

رُسبی بارَه rüsbibarə: کنغاله[9]

روسپی عورت ruspi övrət: لَوَند

رُوشن rövşən: رُوشن// ف

---

[1] . دهخدا: رنج و محنت، هلاکت، دمار

[2] . دهخدا: مثل وستاد بمعنی بسیار/ حلیمی: زرنگ

[3] . دهخدا: تیشه درودگری

[4] . دهخدا: جوهری است کم قیمت به رنگ کبود، کمست و جمشت نیز گویند

[5] . دهخدا: هیولا مادهٔ هر شئی را گویند

[6] . دهخدا: سرطان ، زخمی که از هزارجا سرزند

[7] . دهخدا: رواق و پیشخانه، محل خرید و فروش

[8] . دهخدا: راوی و روایت کننده

[9] . دهخدا: غلامباره

رومیلر Rumilər: رومیان

حزیران بر آیک آدیدر **روم** تاریخنده آنک

اون دوردنجی کونی سرطان برجنه bir ayın

adıdır Rum tarixində anun on

:dördüncu güni Sərətan bürcünə.

حزیران

رونَق rövnəq: وج/ ورج/[1] فر

رونق حال rovnəqi hal: نوا

ریالی// ریالو riyalı: پژفند[2]

ریالی سوز riyalı söz : پَرفند// پژفند

رَیحان reyhan: سپرغم// سپرم/ شاهسپرم

بر تَرَهدُور **ریحان** کبی bir tərədür

reyhan kibi: بادرو

کُلدَن و **ریحاندن** بر تاجدر عشرتده

کیرلر güldən və reyhandan bir

tacdır işrətdə geyərlər: پساک

ریحانلرک و اغجلروک دبندن قوپریلان اغجق

reyhanların və ağacların dibindən

qoparıla ağacıq: مساک[3]

ریباس // ریواس ribas: خردل

بر نوعه اوتدر **ریباس** جنسندن bir növ

otdur ribas cinsindən: هلندور

ریهان کتوردکلری نسنه reyhan götürdikləri

nəsnə: دستاویز[4]

رئیس rəis: (رئیس)

کمیجلر **رئیسی** gəmicilər rəisi: ناخداه

۱. دهخدا:ارزش، اعتبار، وج دارویی است اگر ترکی

۲. دهخدا: مکر و حیله

۳. دهخدا: جای و محل قرار گرفتن چیزی

۴. دهخدا: وثیقه ، هرآنچه رهینه گیرند

ز Z

زاج// ساج zac : لَخج / زاک/ زاج ف

زاج یمنی zaci- Yəməni: شُب یمانی[5]

زارلَق zarlıq: داز/ زاره

زارلغله چاغِرمَق zarlığla çağırmaq:افغان

زاری zari: زاوه/ زاری ف

زاغنوس zağanus: طغری[6]

زال اتهسی Zalın atası: ژر/ زر

زالک اتاسی Zalın atası: ژر/ زر

زامق zamıq: تُول[7]

زانابق//زُنبَق//زنبوق zanbaq: نسترین/نسترن / زنبق// ف

زاهد zahid: بسابان

زاهدلر zahidlər: پارسیان

زاهدلک zahidlik: پرهیزکاری

زبان zəban: (زبان)

فصیح **زبان** fəsih zəban: سلاق[8]

کاو**زبان** gozban: بوغلَصتَن[9]

زَبرجد zəbərcəd: زَبرجد// ف

زبور Zəbur: زبور// ف// معروف

زبون zəbun: سُست/ سکاسغبه/ آب دندان

زبون کشی zəbun kişi: غرچه[10]

زنادن صقنن zinadan sıqınan: پاکویار

۵. دهخدا: زاج سفید یا زنج به عربی شب یمانی

۶. دهخدا: شاهین و مرغ شکاری

۷. صمغ

۸. دهخدا: مرد قوی سخن، خطیب، سخن گوی

۹. دهخدا: لغت یونانی به معنای گیاه گاوزبان

۱۰. دهخدا: کودن، نادان، پست، زبون

زحل // فلک زحل Zuhəl: کیوان

زحمت zəhmət: کُربَت/ اورمان[1]

ات**زحمتنی** بلن at zəhmətini bilən: بیطار

اویکن **زحمتی** öygən zəhməti: ذات‌الریه

زَحمَه zəhmə: زغنک[2]

زخم zəxm: یاره/ یازه[3]

زخمه zəxmə: چَکو / سکافه[4]

چالجی **زخمه‌سی** çalıcı zəxməsi: غوش

زردآلو zərdalu: مِشمش/ کشمش/ زرنخ/ ف

زردالو قوریسی zərdalu qurusı: غوالنک[5]

زردوز zərdüz: زردوز// ف

زرده zərdə: زرده// ف

زرق zərq: ترفند[6]

زرکشلر التون و کمش چکب انجلغدکلری دُکلی چوق دمُر zərkəşlər altın və gümüş çəkib incəlitdikləri dögəli çox dəmir: غلج/ شفتاهنج[7]

زرنیخ// زرنخ zərnix: زرنه/ زرنی/ زرنیخ

صاری **زرنیخ** sarı zərnix: زرنه

زره التندن کیدکلری کوکلک zireh altında geydikləri könlək: غُلاله[8]

زعفران zəfəran: رقان/ رقون/ کرسم

زعفرانلو صَمصَمه zəfiranlı samsama: زُناج

---

۱. دهخدا: اشکال، رنج
۲. دهخدا: باد گلو، جستن گلو، قواق، سکسکه
۳. دهخدا: خراج، رشوت
۴. دهخدا: سکافره، مضراب، شکافه
۵. دهخدا: زردآلوی خشک شده
۶. دهخدا: مکر، جلبه، تزویر، دروغ
۷. دهخدا: به‌معنی آهن سوراخدار استادان زرکش باشد
۸. دهخدا: لباسی که زیر لباس دیگر پوشند

زعفرانلو سنبوسه zəfiranlı sanbusa: زُناج[9]

بر دوادر **زعفرانه** بکزر bir dəvadır zəfərana bənzər: دمام[10]

زغار// زغر// صغر zağar: سکچه[11]/چپه

زغل zəğəl: قرانیا[12]

زفت zift: زکور/ سیاه کازران/ ف

زکیت zəkiyət: فطنت

زُلبَیه zülbəyə: زلابیه

زلزله zəlzələ: بومهن

زُلف zülf: کلاله/ کلالَ/ زلف// ف

زلفک قورمی zülfün qıvrımı: هاز

قِورجَق **زلف** qıvırcıq zülf: مرغول[13]

زلیجیک// زِلوجک// زلوچک zilücik: زیلوچه

زُمار zumar: زُمار// ف// معروف

زمانه zəmanə: روزکار/ زمانه

زمرد zümürüd: زمرد// ف

زنادن بری zinadan bəri: پاکدامن/پاکابوی

زنّار// زننار zünnar: کُستی[14]/ زنّار// ف

زنبیل zənbil: کابوک/زنبیل/زنبر/ زنباره[15]/ف

یاغجیلر **زَنبلی** yağcılar zənbili: قُفه

زنج zənc: صنج[16]

زَنج بر مملکت zən məmləkət: زَنج

---

۹. دهخدا: چرب روده گوسفند با دنبه و برنج پرکرده
۱۰. دهخدا: دارویی که برچشم و پیشانی کودک مالند
۱۱. دهخدا: کرم خاکی
۱۲. دهخدا: درختی است کوهی ، اووز یمیشی
۱۳. دهخدا: زلف مجعد
۱۴. دهخدا: در آیین زردتی کمربند مقدس
۱۵. معرب کلمه زنبله است به معنای زنبیل ر ل
۱۶. دهخدا: قاشقک،سنج، چنک،یک نوع الت موسیقی

زُنج zünc: زُنج// ف// معروف

زنجبیل zəncəbil: زنجبیل// ف

زنجبیل شرابی zəncəbi şərabi: شَنکوَیز

زنجفر zəncəfir: قنبار[1]

زنجفره zəncəfirə: زِنجفر// ف

زنجور zəncur: زنجور// ف

زنجیر zəncir: ورزی/ زنجیر// ف

زندان zindan: زندان// ف// معروف

زندانجی zindancı: زَوَار/ زندانبان

زندان اهلی‌نه ویریلن طعام zindan əhlinə verilən təam: ژواه[2]

زنددُر و **زند** و **بازند** اکه کتابدر صحف ابراهیم ده Zənd və bazənd: آستا (اوستا)

ژنده قفتان qaftan: لپاچه[3]

زنک بر مملکت Zəng-bir məmləkət: زنک

زنکی zəngi: زنکی// ف

زنک النلو Zəng alınlu: زنکبار

زنکیلر ولایتی Zəngilər vilayəti: زنکبار

زواله// زوله// زُله zəvalə: کَندَه خمیر/ نواله/ نوشه/ فرزاذه[4]

زواله کسجی zəvalə kəsici: زواله کر

زورلو zorlu: ستنبه

زورنا//زورنه//زُرنه//ذرنَه//ضورنه//ضُرنَه zurna: ترانه/ تیزنای / سورنای/ صور

کوچک **زورنا** küçük zurna: کاودوم

بوینُزدان **سُرنا** buynuzdan zurna: سرغین[5]

زورنافه//زورناپا zürnapa: اشتر کاو پلنک جانور که بوینی دوه بوینی کبی اوزندر و ایقلری صغر ایقی کبی و کوده سی پلنک کوده سی کبدر canavar ki boyunı dəvə boyunı kibi uzundur və ayaqları sığır ayağı kibi və gövdəsi pələng gövdəsi kibidir: **زرنافه**

زَوزَک zəvzək: اسرار/ بنک

زوله// زِولَ zəvlə: سمه[6]

زوهره// زهره یلدزی Zöhrə ulduxı: زاوش/ زواس/ ناهید

زَهر zəhər: کَبَست[7]

زهی زهی// زهی زهی دیمک zeh zehi: خهخه// خه خه

زهی zehi: زه//زهی// ف/ خهی/ کلمه تعجب / کلمۀ تحسین

زیاده ziyada: افزون

زیاده اولولق ziyadə ululuq: بزرکواری

زیان ziyan: کُزند/ زیان// ف

زیان اتمک ziyan etmək: کُزاییدن[8]

زیان ایلمک ziyan eyləmək: کُزاییدن

زیبا ziba: بوغنج/ باخ/ بهیج/ چُغرات

زیبق// زَبَق zıbıq: مچاچنک// مچاجنک[9]

---

[1] . دهخدا: جوز هندی
[2] . دهخدا: قوت و غذای زندانیان و اسیران، رواه
[3] . دهخدا: بالاپوش پاره
[4] . دهخدا: قطعه بزرگی از خمیر مایه
[5] . دهخدا: سرنا که آنرا نای ترکی نیز خوانند
[6] . دهخدا:آلتی که با آن جولاهگان آهار برپارچه کشند.
[7] . دهخدا: حنظل، هرچیز تلخ
[8] . دهخدا: گزند رساندن
[9] . دهخدا: ذکر چرمی

زیتون// زیتوک zeytün: زیتون// معروف
زیتوک ثغلی zeytun səğəli : زیتار[۱]
زیر اشی zirə aşı: زیره باج/ زیروا
زیر طونی zir tonı: زیرجام
زیرا zira: ایرا
زیرزمین// زرزمین zerzəmin: سُم/ سنب خانه / سرداب
زیرک zirək: اَزیر/ تیزدل/ فروهیده/ نَوَنده/ ف
زیره‌کی zirəki: کیاست
زیرک آدَم zirək adam: کُربِز[۲]
غایت **زیرک** ğayət zirək: دوربین
زیره‌زبر zirüzəbər: کتره[۳]
زیلو// زیلی// زُلی zilü zili: دویسه/ زیلو
زیلوجه zilücə: زیلوچه
زِیلی// زلی zili: سیلی// سلی
زینت zinət: پیرایه/ بیرایه

ژ J

ژواغار بر کشیش ادیدر Zavağar: ژواغر// ژواغار[۴]
ژیوه jivə: چیوه/ ژبره/ سیماب/ ژیوه// ژوه ف

س s

ساپ ⇐ صاپ sap
ساپه// سپا sapa: ساده
ساج. بر اغاج sac bir ağac: کاج
ساچ ⇐ صاچ saç
ساج saç: دیک
ساج اَیاَغی saç ayağı: سه په/ دیکپایه
سارا نام زن ابراهیم Sara: سارا
سارمساق⇐صارمسق// sarımsaq
ساری ⇐ صارو sarı
سر کوجک قوش sarı kücük quş:شَخش[۵]
ساز saz: (بیابان)
سزلک sazlık: بیابانی
سزِلق sazlıq: دیولاخ[۶]
سأز قامشی saz qamışı: بوریه[۷]
ساز saz: (الت موسیقی)
ساز التی کم چالارلر saz aləti kim çalarlar: چنک
بر **ساز** bir saz: ارغنون
سازنده sazəndə: سازنده معروف
خسرو پرویزک **سازنده‌سی** Xosrov Pərvizin sazəndəsi: باربُد
ساعت saat: دَم/ پاژه
ساعت شیشه‌سی saat şişəsi: پنکان[۸]
ساعت نامه saatnamə: تشنه
سَاغِش sağış: نَود[۱]

---

۱. دهخدا: تنفاله زیتون به فارسی دُرد روغن
۲. دهخدا: مکار،حلیه گر، زیرک، دانا
۳. دهخدا: پاره، دریده
۴. دهخدا: نام یکی از پیشوایان مغان

۵. دهخدا: مرغک کوچک خوش آواز
۶. دهخدا:(از دیو+لاخ) بیابان وسیع و هولناک
۷. دهخدا: حصیربافته از نی
۸. دهخدا: ساعت آبی

ساغمق⇐ صاغمق sağmaq

ساقر⇐ صاغر saqər

ساقسی ⇐ صاقسی saqsı

ساقی saqi: شراب ده

ساکن sakin: خاموش

سالار salar: کزیر

سالقم⇐صلقم salqım

سایبان//سایابان sayban: کاژ/ چتر/ قابول[۲]

سَایَه saya: آلانه[۳]

سایه قَفتَان// صایه saya qaftan: دوتا[۴]

سایه کَجَسی⇐صایا کیجه‌سی saya gecəsi

سبب səbəb: بُرشک[۵]

سببسز səbəbsiz: خِیر[۶]

سَبَد// سَپَد səbəd: سفط[۷]/ سله/ کواره/

سبدچی səbədçi: سله باف

پموق**سپدی** pamuq səpədi: ساوین پنبه[۸]

دکرمن **سَپدی** dəgirmən səpədi: دلوآسیا

قُواَن **سَپدِ** qovan səpədi: کَند

کرج **سپدی** kirəc səpədi: کریج[۹]

کوچک **سپد** küçük səpəd: کندُخانه

یمش **سپدی** yemiş səpədi: کواره/کوار[۱۰]

نجس ورلن **سپد** nəcis vurulan səpəd: کُلُج

یمش دره‌جک **سپد** yemiş dərəcək səpəd: سپدچین

یمش قویجق **سپد** səpəd yemiş qoyacaq: سپدچین

نجس طرتلن **سپد** nəcis dartılan səpəd: کُلُج[۱۱]

اول **سبد** که یاننه برکدوب کمره طاشرلر ol səbəd ki yanına bərkidüb kəmrə taşırlar: داموز

یاش خرما قورجین **سَبَد** yaş xurma qoracıyan səpəd: کوار/ کواره[۱۲]

سبزه səbzə: درغشت[۱۳]

سِبسی//سپسی söbüsi: کنجاره/ کنجاله[۱۴]

سِبسِی//سپسی sibsi: نای/ شین[۱۵]/غرو

سبک// سپک söbək: تلّه[۱۶]

دکرمن **سبکی** dəgirmən söbəgi: پُست[۱۷]

سُبکی söbəki: خفجه[۱۸]/عوسج[۱۹]

سبیک// سبک söbigə: سوفجه[۲۰]

سپاهی// سباهی sipahi: اسپاه[۲۱]/نوا //

---

۱. دهخدا: شمار ، عدد (از فعل صایمق)
۲. دهخدا: قسمت بیرون آمدۀ عمارت مثل سایه بان
۳. وسیله: بهر (خاطر)
۴. دهخدا: جامه دوتاه دار/ تاراما: اوستدن کئییلن پالتار
۵. دهخدا: پرشک: بدبین، شکاک
۶. دهخدا: بیهوده، بی سبب
۷. (لهجه سبد)
۸. دهخدا: سبدی که پنبه های ریسیده را درآن گذارند
۹. دهخدا: پاره ای از چیزی (مثل هندوانه و خربزه)
۱۰. دهخدا: سبدی که میوه وانگور در آن کنند و دو عدد آنرا بریک الاغ کنند و ازجایی بجایی برند
۱۱. دهخدا: سبد بزرگی که با آن پهن حیوانات را جمع کنند
۱۲. دهخدا: سبدی باشد چون گهواره انگور بدان آورند
۱۳. دهخدا: سبزه و سبزه زار، محرف ورغست و برغست
۱٤. دهخدا: ثغل ، تفاله
۱۵. دهخدا: نوعی ار نای/ تاراما: دودوک
۱٦. دهخدا: ابزار است، میله روی سنگ آسیا
۱۷. دهخدا: آرد گندم و جو نخود بریان شده
۱۸. دهخدا: نام درختی است پرخار بعربی عوسج خوانند
۱۹. دهخدا: گیاهی خاردار با گلهای رنگارنگ
۲۰. دهخدا: خرده و ریزه هر چیز، ریزۀ زر یا فلزات
۲۱. دهخدا: لشکر، سپاهی

سپرجان sopurcan: چفرسته[1]

سوپورمک//سُپورمک//سُپُرمک süpürmək: رُفتن/ روبیدن/ رفت و روب

سپُرتمک süpürtmək: روبانیدن

سُپُورکَه süpütgə: جارو/ جاروب

سپرکجی süpürkəci: جاروب زن

سوپورندو süpüründi: خاک‌روبه/رُفته/ خَس / کبا

سُپرکه اوتی süpürgə otı: نخج[2]

دکملو **سپرکه** dügməli süpürgə: حاش[3]

مسجد **سوپروندوسی** məscid süpüründüsi: سواره[4]/ دوخ[5]

سپرکه دوزه‌جک اوت süpürgə düzəcək ot: نمج[6]/ نمیج

شول اری اوتدور که آنی **سپورکه** ایدرلر şol iri otdur ki anı süpürgə edərlər: لَخج[7]

تنور **سُپُرجَک سپرکه** tənur süpürəcək süpürgə: تنّوراشوب

اول اوت که استانبولده دکملو **سبرکه** درلر ol ot ki dügməli süpürgə: حاشا/ حاش[8]

---

١. دهخدا:ماسوره،ریسمانی که دور دوک پیچیده باشد
٢. دهخدا: گیاهی که ازآن جارو درست کنند، جارو
٣. دهخدا: آویشن، گیاه طبی
٤. دهخدا:بومعنادا یوخ/ نیم چکمه ترکی است
٥. دهخدا: گیاهی که از آن حصیر بافند/ صحاح الفرس: در اران و موقان و ولایات «قنطره» گویند و در بیشتر مواضع خاصه در تبریز و نخجوان وقتی که آن گیاه خشک شود و بیک اندازه پاره کنند و کبریت در هر دو سر او مالند و فروشند. و در بعضی نسخه ها «دخ» است
٦. دهخدا: جاروب، نی
٧. دهخدا: کخج گیاهی که از آن جاروب سازند
٨. بورادا استانبول سؤزو سونرا علاوه اولونوبدور.

سپسَتان sebistan: مخاطه[9]

سَپقون ⇐ صپقین sapqun

سپمک// سبمک səpmək: پیراستن

سَپَلَمک səpələmək: پیراستن// پیراییدن

سپلتمک səpələtmək: پیرانیدن[10]

سبله səpələ: تکیه

سبمک// **سپمک** səpmək: شاشیدن

سَپَلَمک səpələmək: شاشیدن[11]

سپه دارلر sepəhdarlar: سِپهبد

سپهسالار sepəhsalar: سِپهبد

سِتمَه sitmə: جَواز[12]

سِتورَت sitürət: مُصَلّب[13]

ستون sütun: ف

او **ستون** əv sütunı: آسمانه

سجّاده səccadə: شلیخ// تشلیخ

سجاق⇐صاچق sacaq

سجق sıcaq: (کرما)

سجق یاغی sıcaq yağı: ملغم[14]

سجین sicin: پیشانی بند

سُچ ⇐صوج suç

سچان⇐ صچان sıçan

سچرمق ⇐ صچرمق sıçramaq

سَچی آرتمق saçı arıtmaq: فلخودن[15]

---

٩. دهخدا: آویشن دارو
١٠. دهخدا: پراندن، پرتاب کردن
١١. دهخدا: فرو ریختن و سرازیرشدن آب
١٢. دهخدا: ظرفی که در آن از حبوبات روغن گیرند.
١٣. دهخدا: جامه با نقش چلیپا
١٤. دهخدا: روغن مرهم (که در جای سوخته نهند)
١٥. دهخدا: پنبه دانه را از پنبه جدا کردن

سحبان شعرادن بر کمسه‌نک ادیدر که فصاحتده و بلاغتده نهایته یتمش Səhban-şair adı: سحبان[۱]

سحر səhər: پگاه/ ف

سحر وقتی səhər vaqtı: سحرگاه

سحردن طورجی səhərdən durucı: سحرخیز

سحر وقتنده دورجی səhər vaqtında durucı: سحرخیز

سحر وقتی اون چکرلر səhər vaqtı ün çəkərlər: شب‌گیر[۲]

سحر اوقومق sihr oqumaq: افسون/ افسان

سخت چشم səxt çeşm: شوخ[۳]

سَختیان saxtyan: کوزکانی/ تیماج[۴]/ ف

سختیان یصدق saxtyan yasdıq: بالش چرمین

شول **سختیان**در که ایرک خشیامن انکینه یمرلر şol saxtyandır ki əyərin xəşəyin anunla yamarlar: جَناخ[۵]

بر اوتدر که طباقلر آنوکله **سختیان** بویرلر bir otdur ki dəbağlar anunla saxtyan boyarlar: پژغند[۶]

سخره səxrə: مجرک[۷]/ ف

سُخره ایش süxrə işi: شاکار[۸]

سخی səxi: جود/ جوانمرد/ جومرد

سخیف səxif: زنباره

سد sədd: نزا

سد که ارغ چقرمق ایچون بغلرلر sədd ki arğ çıqarmaq üçün bağlarlar: بندروغ

سدره یمشی sidrə yemişi: کُنار

سدوک//سُدُک//سیدک südük: شاشه/کُمیز/ آهک / جامین

سِدوکِه دوتلن کمسه sidügi dutulan kimsə: اُسَر[۹]

یارسه **سدوکی** yarasa südügi: شیرزق[۱۰]

سِر sirr: راز

سرداش sirrdaş: هم راز

سراسیمه sərasimə: ناپروا

سراغوج sarağuc: سرپوش

سرای saray: دار/ سَرای// ف

سرای او saray evi: توشمان[۱۱]

سرای اورته‌سی saray ortası: میان سرای

سرای حالسی saray xalısı: شادروان[۱۲]

طاش **سرای** taş saray: سراجه/ سرایچه

شول یاپودر که **سرایه** بکزر و طور لاله اولر اوله şol yapudur ki saraya bənzər və tovrı lala əvləri ola: کلاته[۱۳]

---

۱. دهخدا: خطیبی که در زمان صدر اسلام میزیسته
۲. نوعی حشره، کسی که تا صبح نخوابد
۳. دهخدا: چرک
۴. دهخدا: پوست بز دباغی شده، این لفظ ترکی است.
۵. دهخدا: دامنهٔ زین اسب، غاشیهٔ زین، اسباب زین
۶. دهخدا: دانه‌ای پسته مانند بدان پوست دباغی کنند.
۷. دهخدا: بیکاری
۸. دهخدا: کار بی مزد

۹. شاش بند
۱۰. دهخدا: مدفوع و ادرار خفاش
۱۱. دهخدا: کوشک، قصر
۱۲. دهخدا: سراپرده، فرش و بساط گران مایه
۱۳. دهخدا: هرشهر و حصار که بر بالای کوه و پشته بلند ساخته باشند

سرای اورتاسنده اولمق تراش ایچون saray ortasında olmaq taraş üçün: جوتس[1]

سرتاق sırtaq: لپاچه[2]

سُرُتقن//سرتغن// صورتغن sorutğan: شرزه[3]

سرتلان ⇐ صرتلان sırtlan

سرِتماج⇐ صَرتمَج sırıtmac

سُرنمک sürünmək: سود/ خزیدن

سورتنمک// سرتنمک sürtünmək: خزیدن

سرجق ⇐صارجق sarıcaq

سرچَان// سرجان sırçan: ماسوره/ دوبخچه[4]

سَرچَه// سرجه serçə:تُز/صعوه/کنجشک/چکک

سَرچَه آوازی sərçə avazı: چاوچاو[5]

سرِجَه بَرمَق serçə barmaq: انکشت کمین / کالبذ/ کابلیج[6]

بُرنی قزل **سرچه** burnı qızıl serçə:سرخ چنک

دشی **سَرچَه** dişi serçə: جوانیک

ایاغطاغی **سرچَه** برمق ayağdakı serçə barmaq: کابلیج

سورچمک//سرچمک//سُرجمک sürüçmək: شکوخ[7]/ سکرفیدن[8]

سورچه‌کن آت sürüçəkən at: سکرفنده[9]

---

[1] . در میان سرای بکشتن برای غارت
[2] . دهخدا: بالاپوش، فرجی
[3] . دهخدا: زورمند، بی باک، تند و تیز
[4] . دهخدا: گلوله ای از رشته و ریسمان
[5] . دهخدا: سروصدای گنجشک
[6] . دهخدا: انگشت کوچک دست و پا باشد
[7] . دهخدا: لیزخوردن، لغزش (بوتایدا سوروشمک دئییریک)
[8] . دهخدا: سکندری خوردن ستور
[9] . دهخدا: اسب و استر سکندری خور

سرچه sırça: کاچره// کاچیره[10]

سِرچَه sırça: آبکینه/کشکوفه/ هُور/ مینا/ مینه

سرچَه‌جِ sırçacı: ابکینه کَر

سرچه قدح sırça qədəh: جام

اَولر پنجرسنده اولان **سُرچه** evlər pənəcərəsində olan sırça: جام

سرچه انباری sürçə anbarı: چرخشت[11]

سرخ طاشِ sorx taşı: کَمَست[12]

سُرخاب بر چای bir çay: سُرخاب

سُرخاب برشهرادی bir şəhər adı: سُرخاب

سُرخاب[13]پهلوان ادی pəhləvan adı: سُرخاب

سُرخاب تبریزده بر تفرج کاه Təbrizdə bir təfərrucgah-Surxab: سُرخاب

سرخست sirxüst: شیرخشک

سَرخَشت sərxəşt: فیدوم[14]

سرخوش sərxoş: می زده/ ف

سرسم sərsəm: خیره/ کبد

سرغلی sarığlı: انکیان[15]

سرقمق⇐ صارقُمق sarqmaq

سرقون// سیرغون surqun: کبوده

سرقون اغجِ surqun ağacı: کبودِ[16]

---

[10] . دهخدا: گیاهی است از تیره مرکبات
[11] . دهخدا: آنجایی که انگور برای شراب بپالایند
[12] . دهخدا: نوعی جواهر کم ارزش برنگ سرخ
[13] . دهخدا: نام پسر افراسیاب، نام پسر رستم سهراب
[14] . دهخدا: یوخ، حلیمی: معروف ادویه
[15] . دهخدا: نوعی درخت است
[16] . دهخدا: کبوده: درختی بلند و بی بر، بید مشک

سرک یولنه کلن صو sərin yoluna gələn su: آبسردی

سرکذشت sərgüzəşt: کاسو/ کالیو

سرکردان sərgərdan: ستوه/کانون/کاتوار/ف

سرکشته sərgəştə: کِیب[1]

سرکه sirgə: تخم

بیت**سرکه**سی bit sirəgəsi: رُشکه /رشک[2]

سرکه sirkə: اشکی/ خَل/ سَک/ ف

سرکدن چقن sirkədən çıxan: کَزه

سِرکَلو آش sirkəlü aş: سکبا

سرکلو صوغن sirkəlü soğan: اَجار

سَرکن sərgin: ریخ/ دُستون[3]

سَرکن sərkin: سرمه/ سرنک/ سرمق[4]

سرکنکبین sirkəngəbin: سرکنکبین// ف

سکنکبین səkəngəbin: سکنجبین

سُرکی//سرکه//سرکو sürgi: ماله/ برن[5]/سکه[6]

سرمایه sərmayə: مایه/ ف

از **سرمایه‌لو** az səmayəlü: اندک مایه

سرمایی sərmayi: سرمایی// ف

سرمساق⇐ صرمسق sarımsaq

سَرمست sərməst: می زده/ ف

سَرمَشِق⇐ صارماشیق sarmaşıq

---

[1] . دهخدا: از راستی به کژی شده، پیچیدگی، حیران

[2] . دهخدا: تخم شپش

[3] . دهخدا: سرگین جانوران

[4] . دهخدا: سرمج،سرمک،سلمه نام گیاهی که از آن جامه بافند، نام تره هندی است معرب سرمه، گرد سیاهرنگ که برای سیاه کردن مژه ها بکار میرود.

[5] . دهخدا: ماله زراعت

[6] . دهخدا: آلتی برای شیار و هموار کردن زمین

سرمق ⇐صارماق sarmaq

سرمق ⇐صرماق sarımaq

سرمک sərmək: (انداختن، گستردن)

سیرک sərən: تنُک[7]

سَرکن[8] sərgən: سرمه

اول پادشاهلر بصمغچون یرده **سررلر** ol padşahlar basmaq üçün yerdə sərərlər: پای انداز

سُرمه sürmə: سُرمه// ف

سُرمدان sürmədan: سُرمدان// ف

سُرمه چکمک اغج sürmə çəkmək ağacı: سرمه جوب

سرمه قویجق sürmə qoyacaq: سُرمدان

سُرمَه کلید sürmə kilid: ریزنان/رزفین[9]

سرنا ⇐زورنا zurna

سَرَندب طاغی Sərəndib dağı: دهُو[10]

سره sərə: نیم بدست[11]

سریمک sürimək: خزیدن[12]

سُرُنمک sürünmək: خزیدن

سُرُندُو süründü: فرخسته[13]

سریوب یوز اوستنه دُشمک sürüyüb yüz ustünı düşmək: کبوت/سردادن[14]

---

[7] . دهخدا: پهن کردن

[8] . حلیمی:جاییکه میوه را برای خشک شدن پهن کنند.

[9] . دهخدا: حلقهٔ در که زنجیر بدان بندند

[10] . دهخدا: آدم چون از بهشت برآمد به کوه سراندیب فرو آمد

[11] . تاراما: ایشاره بارماغی و باش بارماغی آراسیندا اولان آرالیق

[12] . دهخدا: حرکت کردن با کشیدن بدن روی زمین

[13] . دهخدا: بر زمین کشیده و خسته

[14] . سُریدن باشد بمعنی لیز خوردن

سروی// سَرو sərv: ناج/ عرعر / سَرو// ف

سرو اغجی sərv ağacı: ناژ

بر نوع **سَرو** اَرُوج اغاجی‌در bir növ sərv aruc ağacıdır: دارو

سره sərə: (ترب)

کیک **سرسی** geyik sərəsi: قردمانا[1]/ترب

سریر sərir: سربان[2]

سُرین sürin: است/ پَرواش/ سرون

سریون فی بعض الکتب sarpun: پَرخو[3]

سَرکُله sərgülə: شَیطره/ شیطرنج[4]

سِزمَق⇐ صزمق sızmaq

سزمق sızmaq: لک و پک[5]

سزمک sezmək: رنج (یدن)

سزو sizü: آغاره[6]/ نخاس[7]/ اشر

سزوکه کونله پُشت اراسنه دکرلر sizü ki gönlə püşt arasına dikərlər: آغاره[8]

سزو که بشمقجیلر کونله **پشتی** اراسنده دکدکلری نسنه sizü ki başmaqçılar gönlə püşt arasına dikdikləri: آغاره

ادوکی دیدکلری **سزو** ədükə dikdükləri sizü: زه لخاد[9]

سست süst: سبک/ فاتِر

[1] . دهخدا: ترب صحرایی، خردل صحرایی
[2] . دهخدا: پرتگاه و نشیب، سربار
[3] . دهخدا:جای ریختن غله یا ارد درخانه ودکان ازگل
[4] . دهخدا: شاه تره، گیاهی دارویی
[5] . دهخدا: هرچیز گنده و ناتراشیده
[6] . دهخدا: دوال کفش
[7] . دهخدا: دوالی میان دوچرم مانند زیر کفش
[8] . دهخدا: دوال که کفشگر بر درز میان رویه و زیر کفش کند
[9] . دهخدا: کفش، پای افزار سرموزه

سشنبه sişənbə: سه شنبه// ف

سطر sətir: رده

بر **سطر** bir sətir: یکرده

سطرنج sətrənc: سَترنک

سطرنج پیاده‌سی şətrənc piyadası:پیاده

سغرتماج⇐صغرتماج sığırtmaç

سِغرجق⇐ صِغِرجُق sığırcuq

سَغری⇐صَغری sağrı

سغلغه ⇐ صقلغه saqlığa

سفته siftə: پیش مزد/ ارمون[10]

سُفره//صوفره//صیفره süfrə: خُوان دست/تیرز

سفره ویرجی süfrə verici: سخر کند

سفله süflə//siflə: تبک[11]

سَق saq: کاسکینه[12]

قَرَجَه**سَق** qaracasaq:خرجال /چال[13]

سَقا// صقا səqqa: آبکش/ آباش

سقر⇐ صقر sıqır

سقرقه⇐ صَقِرقَه saqırqa

سُقرَه ⇐ صغره suqra

سَقسَغان⇐ صقسغان saqsağan

سَقسی ⇐صاقسی saqsı

سقط səqət: اَخال[14]

سقف اغاجی saqaf ağacı: همورد

سَقق⇐ صاقق saquq

[10] . دهخدا: بیعانه، پیش بها
[11] . ابریشمی که کنار البسه و کلاه دوزند
[12] . دهخدا:مرغی باشدسبزرنگ مایل به‌سرخی سبزک نیز گویند (نوعی اردک)
[13] . دهخدا: هوبره، غاز/در لغت کاسکینه هم آمده
[14] . دهخدا: افکندنی، فضول، نابکار

سَقَق⇐ صقق saqaq

سقل⇐ صَقَل saqqal

سِقلَق ⇐ صقلیق sıqlaq

سَقلَمَق⇐ صقلمق saqlamaq

سقمق ⇐ صقمق sıqmaq

سقندو sıqındu: آونیا/ عصاره/ افشره

سکبان səgban: سکبان// ف

سکر sinir: پی[1]

سکرلو ات sinirlü ət: پی آمیغ[2]

سکر sınır: تروسه/ ترویه[3]

سَکر⇐ شکَر şəkər

سَکردن səgirdən: مازو/[4] پشت‌مازه/کونسته[5]

سَکرَک segrək: تخمیانه[6]

سَکرِمک səgirmək:جَستن/جهیدن/آلیزیدن[7]

سِکرِتمک səgirtmək: تکیدن/ تاختن/ جَستن / دویدن/ تازیدن

سَکرتدُرمک səgirtdirmək: دوانیدن/ جهانیدن

سکردر səgirdir: تاز (حالت امری)

سکرکن səgirkən: چهنده

سَکرِمِش دور səgirmişdir: چَهِید است

قتی **سکرکن** qatı sıgirkən: شیرشرزه

سَکز səkiz: هشت

[1]. دهخدا: عصب، رشته

[2]. دهخدا: دیده نشد/ گوشت دنبه دار

[3]. دهخدا: راه تنگ و باریک

[4]. دهخدا: تیره پشت انسان، ستون مهره ها

[5]. دهخدا: استخوان کون

[6]. دهخدا: بزر،هرگونه تخم که باشد/ کتان توخومی

[7]. دهخدا: لگد زدن، جفتک انداختن

سکزنجی səkkizinci: هشتم/ هشتمین

سکز سکز səkkiz səkkiz: هشکان هشکان

سکزبیک səkkiz bin: هشت هزار

سکزده بر səkkizdə bir: هشت یک

سکزیوز səkkiz yüz: هشتصد

اوتوز سکز otuz səkiz: سی و هشت

اون سکز on səkiz: هجده/ هشت ده

اون سکز بیک on səkkiz bin: هجده هزار

یکرمی **سکز** yigirmi səkkiz: بیست هشت

سَکسار sənsar: دله[8]

سکسان sınsın: دو برادران[9]

سکسان// سکسن səksən: هشتاد

سکسن بیک səksən bin: هشتاد هزار

سَکسُوک// سکسک sənsün: تاخ/ تاغ[10]

سَکسُوک اغجی sənsün ağacı: ناخ/ تاغ

سُکسُون süksün: هیره/[11] قفا/ پس

سَکک sənək: سبو[12]

سکل sigil: پازه/مهک/آژخ/ بالو/[13] کندمه

سِکِلمَک siniləmək: زنودن/ زنویدن[14]

سکلیون بر اوتدر صرو چیچک sekliyün bir otdur saru çiçək: مارچوبه

سکمک sinimək: کواریدن/ نُوش(یدن)[15]

[8]. دهخدا: جانوری که قاقم گویند و گربه صحرایی

[9]. دهخدا: دو مرغند شکاری کوچکتر از عقاب و عجم آنرا براز گوید به معنی غلیواج است و دو ستاره روشن در صورت فلکی دب اصغر

[10]. دهخدا: درختی که هیزم کنند وآتش آن بسیار بماند.

[11]. دهخدا: ریه شش قفاحیره (عربی است)

[12]. دهخدا: کوزه سفالی، آبخوری

[13]. دهخدا: زگیل

[14]. دهخدا: ناله کردن، زوره کردن

[15]. دهخدا: کوارا شدن

سِکُرتمک sinürtmək: کوارانیدن

سکورمک sinürmək: کوارانیدن/کواریدن

سکرش siniriş: کوارش

سکریجی sinirici: کامه[1]

سکک sinən:هنی[2]

طعام **سکرمک** təam sinirmək: تخمه[3]

کیج **سکیجی** gec sinici: دیرکوار

کج **سکیجی** طعام gec sinici təam: دژکوار

چوق یمکدن طعام **سکممک** çoq yeməkdən təamı sinməmək: ناکوار[4]

یمک **سکرجی** معجون yemək sinirici məcun: کوارش

یمک **سکرنجی** نسنه‌لر صویی yemək sinirənci nəsnələr suyı: آبکامه[5]

سکی‌مز آلتون siniməz altın: زرساو[6]

سکو// سُکی sünü: سَنکه[7]

سکه// سکَ sikkə: مُهر/ میخ[8]

سکّه‌سوز التون sikkəsiz altun: زرسا

سُکی// سُکُو səki دکانجه[9]

بازار **سکسی** bazar səkisi: دکانجه

سکی// سکوکبی بر اوت sunı: خَزَند/[10]اخژند

---

[1] . غذای ترش مزه که سریع هضم شود، مطلوب
[2] . دهخدا: گوارا، خوش گوار
[3] . دهخدا: فساد غذا در معده و بدی‌گوارش از پرخوری
[4] . دهخدا: چیز بدهضم،نامسبوع،سوء هاضمه، امتلا
[5] . دهخدا: آش و یخنی ترش ، غذای آبکی
[6] .دهخدا: ریزه های زر، طلای غیرقابل استفاده
[7] . دهخدا:خارپشتی‌که‌خارهای خود را مانند تیر اندازد
[8] . آلت ضرب سکه
[9] . دهخدا: پیشخوان،تختهٔ جلودکان برای عرضهٔ کالا
[10] . دهخدا: گیاهیست مانند اشنان، چوبک اشنان

سلاق salaq: سلاق/[11]معروف

سلام salam: درود

سلام ایلمک salam eyləmək: درود کردن

سلام ورمک salam vermək: دُرودن

سلامت səlamət: آمان

سلبُر salbur: کالیار/[12]شُلوه/ سُره/ سرموزه

سلری salrı: غبغب

صقق یعنی اکک التنده‌کی **سلری** saqaq yəni əngin altındakı salrı: غبغب

سلطان sultan: خدایکان/ شاه/ خاقان/ خان

سلطان اوغلی sultan oğlı: شاهزاده

سلطانلرسلطانی sultanlarsultanı: شاهنشاه[13]

سلطانفسلکن sultan fəsilkən:شاهسپرغم[14]

بر **سلطان** آدی bir sultan: رای[15]

سُلُق⇐ صولق sulaq

سلقم⇐ صالقم salqım

سِلکمک// سِکلمک[16] silkəmək: افشاندن[17]

سلمک salmak: افتاندن

سِلمک silmək: مالیدن

دَر **سلجک** tər siləcək: خوی چین[1]

---

[11] . دهخدا: خطیب / در ترکی معنی خبر دارد
[12] . دهخدا: پاپوش و نعلین
[13] ک./م.: یجوز حذف الف احدهما منه و هما قبله و کذا من امثالها
[14] . دهخدا: ریحان بزرگ برگ است
[15] . دهخدا: در هندی سلطان را گویند
[16] . بورادا (ک=ل) یئردئییشمه‌سینی گؤروروک
[17] . دهخدا: (تکان دادن و) ریختن

قلم **سلجک** یر qələm siləcək yer: فراعه[۲]

سُلمَن// سلمین// سلمان sülmən: نَورد[۳]

سُلمُنجی sülmünci: نَوردکر

سلمن دوکمه sülmən dügmə: اَخکوژه[۴]

کره‌در یعنی جلهالر بز سرجق **سلمن** girədər

:yəni culhalar bez sarıcaq sülmən

چوب نورد

سَلِنجاق⇐صالنجق salancaq

سلندو//سلندی//سَلِندِ selindü: خاشه/ خاشاک / رودآور/ روداورد

سلو səlvi: کَنوش[۵]

سُلوغن ⇐صولو قان sulu qan

سُلوکَن// سُلکَن sülügən: اِسرِنج/ سیرنج[۶]

سله sələ: سَنکور[۷]

فقاجلر **سله‌سی** که اکا فوقه قویارلر fuqacılar

:sələsi ki ana fuqa qoyarlar: سَنکور[۸]

سلَه که سُکوُت اَغَجندَن دوزرلر sələ ki

:sögüt ağacından düzərlər: چپی[۹]

سلیک səlik: پشتواره[۱۰]

سُماق sumaq: تُتُم/ تُم/ تبری/ سماق// ف

سمر//صمر səmər: هَوید[۱] پالانی/ بالان

سمر آکج səmər əkəci: چارمیخ[۱۲]

سمرمک səmrimək: ستاوه (کردن)

سمر səmri: ستاوه[۱۳]

سمیز//سموز// سَمِز səmiz: فربه/ فربی/ لَمتُر/ سمنه/ خربط

سمز ابک اوتی səmiz ibik otı: مرزنکوش[۱۴]

سَمُز ار səmiz ər: لنبه[۱۵]

سمز اوت səmiz ot: خرفه/ ژاژ/ ژاژه[۱۶]

سمزلیک اوتی sımiz otı: پوخله/ بودینه[۱۷]

سَمُز تنلو səmiz tənlü: لنبه

سَمِزُک اوجَاسی səmizün ucası: آلَسْت[۱۸]

قاتی **سمز** qatı səmiz: ماز[۱۹]

سمز اوزون یوغن کشی səmie uzun

:yoğun kişi: شنک[۲۰]

سمسار simsar: کهبد[۲۱]

سمسمه⇐ صَمصَمه samsama

سُمُک sümük: خنْب[۲۲]

سملجیمک sümülcümək: شکوخیدن

سمجلیوب نزاعه دورمق sümülcüyüb

: nizaa turmaq: شکوختن[۲۳]

---

[۱] دهخدا: عرق گیر، زیرجامه، خوی خورد

[۲]. دهخدا: گیاه کون/ نوعی گیاه برای پاک کردن قلم

[۳]. دهخدا: غلتک دستگاه جولاهان

[۴]. دهخدا: دکمه کلاه و جامه ، (قدیمی) پارچه

[۵]. دهخدا: درخت سرو

[۶]. دهخدا: سنج ، آلتی برای نواختن

[۷]. دهخدا:سبد بزرگ پهن،عموما سبدی که مار درآن کنند

[۸]. دهخدا: سبد، زنبیل، کماج

[۹]. دهخدا: دیده نشد خطای کاتب است این باید «چبین» بمعنی سبد چوبی باشد.

[۱۰]. دهخدا: کوله بار، پشتاره //پ

[۱۱]. دهخدا: تکه نمدی که گرادگرد کوهان شتر گذارند

[۱۲]. دهخدا: جرموق (آتا باغلایان ایری دمیر)

[۱۳]. دهخدا: حیله ، فریب ، تیرنک، مکر

[۱۴]. دهخدا: گیاهی خوشبو از خانوادهٔ نعناع

[۱۵]. دهخدا: فربه ، چاق

[۱۶]. دهخدا: گیاهی بی مزه خاردار و خودرو ، کنگر

[۱۷]. دهخدا: قسمی گیاه معطر شبیه به نعناع

[۱۸]. دهخدا: کون فربه، کفل، سرین

[۱۹]. دهخدا: پیچ و شکن

[۲۰]. دهخدا: شاهد شوخ و شیرین حرکات

[۲۱]. دهخدا: خزنه دار، صراف

[۲۲]. دهخدا: بیماری بینی (خلط بینی)

[۲۳]. دهخدا: بسر درآمدن بود، لغزیدن، زمین خوردن

سملجیب نِزاعَه دتدرمق sümülcüyüb
nizaa dutdurmaq: شکوخیدن
سموک sämük: زمخک[۱]
سُموک// سُمُک sümük: خلم/ خِم
بورون **سمکی** burun sümügi:خلم/خُله[۲]
سَمَه sәmә: سرسام[۳]
سِمِیه اتمَک semeyә etmәk: دُروَه[۴]
سن sәn: تو
سَکا sana: تُرا
سنی sәni: ترا
سَنُوکلَه sәnünlә: با تو/ به تو
سنکدر sәnindir: آن تو
سَنَکدور sәnindür: اَز آن تست
سنمیسن sәnmisәn: تویی/ توی
سنک sәnin: ازآن تو
سنک اوزروکه sәnin üzәrünә: بر تو
سنک اوستندن اوتوری sәnin üstündәn
ötri: ازآن تو
سنوک ایچون sәnin içün: برای تو
سنک قتنکده sәnin qatında : نزد تو
سن لازم اول یعنی ملازمت ایله sәn lazim
ol: فالزم
سن sin: زاد[۵]
سناه senah: سنا[۶]

---

۱ . دهخدا: مرد بخیل و ناکس باشد
۲ . دهخدا: مخاط بینی
۳ . دهخدا: حیرت ، سرگشتگی
۴ . دهخدا: رقعه و وصله ای که به جامه دوزند
۵ . دهخدا: عمر ، سن (مثلا مسن ، جوان)
۶ . دهخدا: گیاه طبی، اوت **ادی**

سنباده طاشی sәnbadә taşı: سنباده
سنبان علم شخص Sәnban: سنبان
سنبزه sәnbizә: ساج[۷]
سنبل sünbül: مرزنجوشه/مونجوشه/ ناردین[۸]
کوزی بورنن **سنبل** gözi bürünәn
sünbül: تَم[۹]
سنبوسه sanbusa: زُناج
زعفرانلو سنبوسه zәfiranlı sanbusa: زُناج[۱۰]
سُنَت sünnәt: ختنه
سنتجی sünnәtci: ختنه کر
سنت سز sünnәtsiz: ختنه نکرده
سنتراج sunturac: کمند[۱۱]
سنج کبی در sinc: غنج[۱۲]
سنجاب sincab: سنجاب
اول جانوردر قیرقنر بیجان کبی درسنی
کورک ایدرلر و اول کورکه **سنجاب** دیرلر ol
canavardır qırqınır bican kibi
dәrisini kürk edәrlәr vә ol kürkә –
sәncab derlәr: سنجاب
سنجاف sәncaf: سنجاف معروف
سنجاق // سَنجَق sancaq: رایَت[۱۳]
سنجاق باشی sancaqbaşı: مُنجوق[۱۴]

---

۷ . دهخدا: بالاپوش
۸ . دهخدا: سنبل رومی که زردرنگ باشد
۹ . دهخدا: میوهٔ درخت سماق
۱۰ . دهخدا: چرب روده گوسفند که با دنبه و برنج پر شده در روغن بریان کنند.
۱۱ . دهخدا: ریسمانی که برای مهار حیوان بکار رود/ ت.: ابزاری برای بریدن ناخن حیوان بکار رود
۱۲ . دهخدا: سرین، کفل
۱۳ . دهخدا: پرچم، بیرق، علم
۱۴ . سر علم

سنجان ⇐صانجمق sancmaq

سنجفره// سنجفر//زنجفر sǝncǝfirǝ: شنکرف[۱]

سنجمق ⇐ صانجمق sancmaq

سند بر ولایت bir vilayǝt: سند

سندک sindik: چیوه/ زیبق[۲]

سِندو⇐ صندو sındı

سنق دَستی sınıq dǝssi: منده[۳]

سُنکَر sungǝr: ابر/ غیمه[۴]

سنله sinlǝ: کُور/ مرزغن/ خفج/ سویدان

یهودیلر **سنله‌سی** yǝhudilǝr sinlǝsi:مرغزن

سنمق ⇐صناماق sınamaq

سنمق ⇐صنمق sınmaq

سنور⇐ صنور sınır

سُنِه süni: اردُش

سو⇐ صو su

سوبکه// سَبیکَه sübǝkǝ: شوشه[۵]

سوجق sacaq: دیک پایه

سُوجی//سُجی//صوجی süci: سکی/ بَکماز/ مل/ می/ یال

سجی اورمش sucı urmuş: می زده

سجی اوی sucı ǝvi: میکده

سُوجی رنکلو süci rǝnglü: مَیکون

۱ . دهخدا:زنجرف یا شنجرف رنگی سرخ که بدان نویسند
۲ . دهخدا: سیماب، جیوه
۳ . دهخدا: کوزه شکسته/تاراما: قولپی سینیق بارداق
۴ . دهخدا: ابر، مهی غلیظ، اسفنج
۵ . دهخدا: لوح یا علامت سر گور، نظامی :
نهی دست بر **شَوشهٔ** خاک من
به یاد آری از گوهر پاک من
۶ . بلکه آلینمایر (مثلا در عرق سگی)البته یک معنی سکی سرکه است یعنی عرقی که سرکه شود

سُجی صاتجی süci satıcı: می فروش

سوجی طوتوجی süci tutucı: شرابدار

سوجی قپاغی süci qabağı: چمانه[۷]

سوجی مجلسی süci mǝclisi: بزم

سوجی قَبی sucı qabı: چمانه

دوتاغان **سُجی** tutağan sucı: مستکانه

دوتغون **سُجی** dutğun sucı: مستکاره

صافی **سُجی** safi süci: می ناب

سوجق sucuq: جکر آکنده

سود// سُد süd: قُله/ شیره/ شیر/ شیرنه

سودلک südlük: شیردار

سدبیر süd bir: همشیر

سودلو اش südlü aş: تابینه

سود اغزی süd ağızı: دهیره/ دهین[۸]

سود امراوغلان süd ǝmǝr oğlan:شیرخوره

صوده اصلَنمش اَملَج süddǝ islanmış ǝmlǝc: شیرامله

سوده یغرت قتمق südǝ yoğurt qatmaq: شیردوغ

بر نسندر که **سدله** یوغرت قرشدرمقدن اولور südlǝ yoğurt qarışdırmaqdan olur: شیردوغ/ شیرین دوغ

کورَمَز یعنی یوغرت ایله **سود** قرشمش kürǝmǝz yǝni yoğurt ilǝ sud: شیردوغ/ کوره ماست

سودلوکن//سُدلوکَن südlügǝn:شبرم/لاغیه[۹]

۷ . کدویی که دران شراب خورند
۸ . دهخدا: ماده شتر کم شیر
۹ . دهخدا: گیاهی است شیردار و بسیار گرم

برنوعه **سودلوکن** bir növ südlügən:شبرم[1]

سورتمک//سرتمک sürtmək: سودن[2]

یوزه **سورته‌جک** قزلجه yüzə sürtəcək qızılca: غاژه

سورقون‌اغجی surqun ağacı:انبان‌کبود/کبود[3]

سورمک// سُرمک sürmək: راندن[4]

سرلمش یر şürülmiş yer: شَدیار[5]

ایش **سورمجی** iş sürümci: کارکزار

مراد **سُورُجی** murad sürüci: کامران

یر **سورمک** yer sürmək: اکار[6]

یر **سورمک** yer sürmək: اکار[7]

الده صغر **سوره‌جک** اغج əldə sığır sürəcək ağac: کواز/ غاوشنک

کوته اوزرنه **سورتنمک** göti üzərinə sürtünmək: غیژ

یره **سرونور** یورر ایقلوجا جانوردر yerə sürünür yürür ayaqlıca canavardır: خرک زمین[8]

سورنا ⇐صورنه zurna

سوری// سُری// سُرو süri: رَمه/کَله/ سیله[9]

سوری حرکتی sürünün hərəkəti: حست

صغر **سوروسی** sığır sürüsi: کوپاره

---

[1] . گیاه گاوکشک

[2] . دهخدا: لمس کردن، مالیدن

[3] . دهخدا: کبوده: درختی بلند و بی بر، بید مشک

[4] . دهخدا: راه بردن چهارپایان (برای شخم زمین)

[5] . دهخدا: زمین شخم شده

[6] . دهخدا: شیار دادن زمین ، دشتبان و کشاورز

[7] . دهخدا: شیار دادن زمین ، زارع و دشتبان

[8] . دهخدا: نوعی کرم خزنده

[9] . دهخدا: گله و رمه اسب و آهو و امثال آنها

قوش **سورسی** quç sürüsi: خفاله

قویون**سروسی** qoyun sürüsi:میشینه/سبکه

بویوک **سُوری** اتدن süri: فسیله[10]

قیون و کیک **سورسی** qoyun və keyik sürüsi: سیله

سِوری// سور sivri: سرتیز

سوری سکک sivri sinək: خَرپَشه/سادک

اکن **سوری** inən sivri: نبتیز[11]

سیککلرنک **سورسی** sinəklərin sivrisi: دوژنه

ادک بورننده اولان **سوریجه** ədük burnunda olan sivricə: چنک موزه[12]

سُوز// سز söz: کُفت/کوی/سخن/کُفتار/سروا

سزبرشدوریجی söz birişdirici:سخن‌آفرین

سوز کلجی söz gəlici[13]: کفت‌کوی

سز کلدی söz gəldi: رُند

سزو کزلو sözü gizlü: راز

سوز دکلج söz degiləcək: ملند[14]

سوزصاو sözsöv: کفت کوی/ کفتُ کو

سوز کلجی söz gəlici: کفت‌کوی/ کفتُکو

اُرتلو **سز** örtülü söz: بجبج

اصلسوز **سوز** əsilsiz söz: پژفند/ غاب[15]

انجینه‌جک **سوز** incinəcək söz: طعنه

ایو **سوزلو** əyü söz: چرب سخن

---

[10] . دهخدا: گلهٔ اسب

[11] . دهخدا: شمشیر و کارد و چاقوی بسیار تیز

[12] . دهخدا: نوک برگشته موزه (کفش)

[13] . دانیشیق دیلده «سوْز گلیشی» دئییرلر.

[14] . دهخدا: آنکه میشنود و اطاعت میکند

[15] . دهخدا: یاوه ، بیهوده

حق **سوزی** haqq sözi: هده

خوش **سوز** xoş söz: پلوس[1]

ریالی **سوز** riyalı söz: پژفند

صاغ **سوزلو** sağ sözlü: درست کفتار

طادلو **سوز** tatlu söz: کیاخن

کرکمز **سوز** gərəkməz söz: سخن نافرجام

محال **سُوز** mahal söz: پژفند/ تروند[2]

هرزه **سوز** hərzə söz: یاژه/فند/بیهوده/ فلاد

یالان **سوز** yalan söz: فند/ آنیسان[3]

یوز **سوز** yavuz söz: سُترک

یونسز **سز** yönsüz söz: فلاده/ بیهوده

سوزده توقف ایلمک sözdə təvəqüf eyləmək: فُتودن

بر **سوزی** بغایت صُرمق bir sözi bəğayət sormaq: خشکمار کردن[4]

اتمجه دیدکلری **سز** atmaca söz: چیستان

سوزکی süzəki: بلشکی

چوبان **سوُزَکی** çoban süzəki: بلشکی[5]

سوزمک// سزمک süzmək: رانج[6]

سُوزمک// سزمک süzmək: پالودن[7]

سُزدُرمک süzdürmək: پالانیدن

سوزَک süzək: پالودکی

سُزُک süzük: پالونه[8]

سُوزکُج süzkəc: کوپین[9]

سوزلمش süzülmüş: پالوده

سوزلمش یوغرت süzülmüş yoğurt: دورق[10]

سوزمه یوغرت süzmə yoğurt: شیراز[11]

کمش که **سوزلمش** اوله gümüş ki süzülmüş ola: نقره

سوسَم süsəm: کنجد/ خشخاش

سوسم یاغی susam yağı: کنجد کاغ

سوسن//سوسان süsən: پَیغَلوس/ ف

کوک **سوسان** دبی gök süsən dibi: ایرسا[12]

سوفه süfə: خُشینار[13]

سُوُق⇐ صوق sovuq

سوقمَا soqma: سرموزه[14]

سوقمق⇐ صوقمق soqmaq

سوکک// سُکک// سکوک sünük: استخوان

اکن **سکوکی** əkin sünüki: بندپاتره/ کسمک[15]

پیل **سُکوکی** pil sünüki: عاج

فیل **سُکوکی** fil sünüki: پیلاسته/ پیلسته[16]

سکوک صندقدن صکره اکری بته sünük sındıqdan sonra əgri bitə: دشبد[17]

سُوکلَمَه// سکلمه sökülmə: کباب

---

[1]. دهخدا: چرب زبانی، مخفف چاپلوس
[2]. دهخدا: بیهوده و وعدهٔ دروغ
[3]. دهخدا: نرمی، آرامی، آهستگی
[4]. دهخدا: پی جویی و تفحص کردن
[5]. دهخدا: گیاهی که به اشیاء مجاور می چسبد، بلسک، بلشکه نیز گویند/ قاز اوتی و پاپیشقان
[6]. دهخدا: خرماییست سیاه، خرمای املس،جوز هندی
[7]. دهخدا: پاک کردن، صاف کردن، غربال کردن
[8]. دهخدا: کفگیر
[9]. دهخدا: چوب کازران، چکش آهنگران و مسگران
[10]. دهخدا:دوراغ،دهخدا گوید اصلش دوغ راغ است؟
[11]. دهخدا: ماست چکیده
[12]. دهخدا: ریشه سوسن کوهی که کبودرنگ است
[13]. دهخدا: خشینسار نیز گویند نوعی از مرغابی است
[14]. بیرنوع باشماق
[15]. دهخدا: خوشه کوفته نشده گندم و جو
[16]. دهخدا: عاج که دندان فیل باشد
[17]. دهخدا: استخوان معوج و بدشکل

سوکلون// سُکلوُن// سُکُلُن süglün: تذرو[1]

سوکل sükül: دریواش[2]

قاپو **سوکلی** qapu süküli: دریواش

سوکمک// سُکمَک söymək: دشنام/ بلابه[3]

سوکنمق soyunmuş: نایژه (پوست گرفتن)

سوکونمش تخیل soyunmuş taxıl: نایژه[4]

سوکمک sükmək: داو[5](یافتن)

سوکی//سوکو//سکو//سُکی süni//süngi: نیزه / حربه[6]

سکلو sünülü: نیزه دار

سوکو اوجی sünü ucı: نوک نیزه

سکی تیزلکی süni tizligi: نوک (سلاح)

سُکو دَمُری sünü dəmüri: سنی/سنان[7]

قصاجق **سُکی** qısacuq süni: مک[8]

سُکو دموری که اوجِی ایکی چتال اول süngü dəmiri ki ucı iki çatal ola: ناجخ[9]

سکو دمرنی اوجی اکی دللو اولا süngü dəmiri ki ucı iki dilli ola: ناجخ

سُوکی// **سُکِی** süni: مَخ[10]

صغر **سکی** sığır süni: زغاله[11]

سوکود//سوکوت//سکوت//سُکُت sögüt: بید

---

1. دهخدا: قرقاول، ترنگ
2. دهخدا: دریواس چهارچوب در
3. دهخدا: هرزه گوی
4. غله پوست کنده
5. دهخدا: فرصت یافتن،نوبت یافتن،نوبت در(نرد)
6. دهخدا: سلاح حرب مانند شمشیر، خنجر، سرنیزه
7. دهخدا: قطعه آهن نوک تیز که برچوب دستی کنند
8. دهخدا: زوبین، نیزه کوچک
9. دهخدا: نیزهٔ دوشاخه، پیکان دوشاخه، تبرزین
10. دهخدا: لگام، دهنه، لجاک
11. دهنه چوبی که به بینی گاومیش زنند

قوخولو **سوکود** qoxulu sögüd: بیدمشک

سلَه که **سُکوُت** اَغَجندَن دوزرلر sələ ki sögüt ağacından düzərlər: چپی[12]

بر نوعه **سود** اردج اغاجی‌در bir növ sögüt, ardıc ağacıdır: دیودار[13]

سولبک// سُلپُک solpuk: پلمرده[14]

سولک//سُلُک//سلوک sülün زالو/ مالیز/ زرو/ زروک/ دیوچه

سولک دوتوجی sülün tutucı: زَلو کیر

دکز **سلوکی** dəniz sülüni: غلج[15]

سولُکَن// سُلوکَن//سُلِکَن sülügən: مویز[16]/ مویژِ/ اسرنج[17]

سوم[18] som: (بوتونلکله، بوتونو ایله)

اولقدن اشغه دونوب **سوم** اولان بوز oluqdan aşağa donub som olan buz: کلفهشنک[19]

سومان چین ولایتنده بر یردر Suman-bir yer: سومان

سَومَک səvmək: دوست داشتن

سَونجی sevinci: شادکام

سونش sevinmiş: شادکام

سَوُنمش sevinmiş: شادکام

سوکو اوتی sevgi otı: قاطانقی[1]

---

12. دهخدا: دیده نشد خطای کاتب است این باید چبین بمعنی سبد چوبی باشد.
13. دهخدا: نوعی سروتناور و بلند، صنوبر هندی
14. دهخدا: پژمرده و افسرده
15. دهخدا: زالو
16. دهخدا: گیاهی باشد مانند عشقه بر درختان پیچد
17. دهخدا: سفیداج سوخته،خاکستر قلع سوخته
18. یکپارچه ، کل
19. دهخدا: یخ مخروطی زیر ناودان، قندیل یخی

عورت **سون** عورت övrət sevən övrət: سعتری[۲]

سونمک sönmək: (خاموش شدن)

سونمش اود اودنی sönmüş od odunı: اخکر

سَونمک səvinmək: شادی (کردن)/ تجج[۳]

سَونَن کمسنه səvinən kimsə: شادان

سُوَه// صوه sövə: پشکله/ قلاب

قاپو **صوه‌سی** qapu sıvası: بازو/ آلن[۴]

اولکه قپو **سُوَه‌سن** انکله محکم ایدرلر ol ki qapu sıvasın anunla möhkəm edərlər: پشکله[۵]

سوی soy: ریس[۶] پهلوی

سویکمک söykəmək: تَکیه (زدن)

سویکاکی söykəgü: مسند/ تَکیه

سویلمک//سُیلمک söyləmək:کفتن/فنه[۷]

سُویلتمک söylətmək: کویانیدن

سُلک söylək: کُفتار

سویله söylə: کوی

سویلَنمشدور söyləmişdür: کفته است

چق **سویلمک** çoq söyləmək: مهب[۸]

هرزه **سویلمک** hərzə söyləmək:غنشیدن[۹]

هرزه **سُویلَجی** hərzə söyləyici:آبده[۱۰]

دلک **سویلیجک** یری dilin söyləyəcək yori: لهجه

دُرلو دُرلو سوزلر یرشدورب **سویلیجی** dürlü dürlü sözlər yaraşdırıb söyləyici: رنکاور[۱۱]

سویلرکن اغزدن صو آقجی silərkən ağızdan su aqıcı: مفج/ نفج[۱۲]

سونمق// سوکونمق soyunmaq:(برهنه شدن)

سویلمق soyulmaq:(برهنه شدن)

سوکونمش تخیل soyunmuş taxıl:نایژه[۱۳]

سویلن بغدای اون قلبری soyulan buğday un qalbırı: تبیره

سیاح .səyyah: راه شاه

سیاست siyasət : سیاست// ف

سیام Siyam ماورانهرده برطاغدر bir tağdır:سیام

سیدُک sidük: پیشیاره[۱۴]

سیدک// سدک sidik: ژیوه

سیدی غازی بنیری saydı ğazi biniri: تُفیرا[۱۵]

سَیر seyr: کشت

---

۱. دهخدا: گیاه دارویی (مهر گیاه)
۲. دهخدا: زن همجنس باز
۳. دهخدا: اشتیاق شدید
۴. دهخدا: آلنی چوب بازوی در باشد و ظن غالب این است که ترکی باشد
۵. دهخدا:چوبی که پشت در ببیندازند تا باز نشود
۶. دهخدا: میدان تاخت و تاز از اسپرسب پهلوی
۷. دهخدا: نام نوایی ، قرساق (بنظرم منشاء ترکی دارد چه روده در آلات موسیقی بکار رود)
۸. درهیچ لغتی یافت نشد شاید معرب محابا باشد
۹. دهخدا: به زشتی سخن گفتن
۱۰. دهخدا: سخن غریب
۱۱. دهخدا: کسیرا گویند که هردم خود را برنگی برآورد
۱۲. دهخدا: پستان نو برآمده که پیراهن را بلند کند. (درینجا معنا نه بلکه تشبیه بکار رفته)
۱۳. غله پوست کنده
۱۴. دهخدا: خوانچه و طبق
۱۵. دهخدا: سنگ نرم سپید و سنگ ریزه

شول اتفاق‌سوز واقع اولان **سَیرانه** درلر
şol ittifaqsız vaqe olan seyrinə
dirlər: کُل کشت

سِیرتماج ⇐ صِرتمَج sırtmac

سیرکنمک sirkənmək: داو (یافتن)[۱]

سیرینجق sıyrınacaq: نسو[۲]

سیز// سِز siz: شما

سزلره sizlərə: شمارا

سیزدکلو sizdənlü: همتان

سزُوک sizün: از آن شما

سِزوکدور sizündür: ازان‌شان/ازان‌شماست

سِیزَه sizə: شمارا

سیق⇐صیق sıq

سیقل sıqal : سماب[۳]

سیکک// سکک sinək: مکس

سیککلرنک سورسی sinəklərin sivrisi: دوژنه[۴]

اشک**سککی** eşşək sinəgi: خَرپَشه/خرمکس

ایت **سککی** it sinəgi: یمخور[۵]

سغر **سیکک** sığır: دوژنه

سوری **سکک** siviri: خَرپَشه/ سادک

سیل sel: هِین/ توجبه/ سیل ف

سیل صویی seyl suyi: سیل/ سیلاب

سیل یولی sel yolı: سیلاب/ کوره / لوره/ فرکند/ آبکند

---

۱. دهخدا: نوبت یافتن، فرصت یافتن
۲. دهخدا: چیز نرم و هموار و لغزنده را گویند
۳. سیقالماق اوخشاماق معناسیندا فعال بیر سؤزدور
۴. دهخدا: دوزنه، نیش ، پشه
۵. دهخدا: مگس سگ

سیلَه// سله sillə: تبانجه/ کاج[۶]

سله که اکسیه اوررلر sillə ki ənsəyə vurarlar: تبانجه/ کاج

سیم Sim بر شهر ادیدر که جمله خلقی سپاهی سی و شاهی عورتلر ایدی اول شهره یقین یرده بر اولو اغاج واریدی هرکز اکا خزان بورنمزدی انلردن بریسی قچن اوغلان استسه اول اغاجه سورونوردی طقوز ایدن صکره بر قز دخی ظهوره کلوردی اول اغجی انلر قیل ایدنمشلردی اسکندر ذوالقرنین ابی حیوان جست و جو ایدرکن اول شهره اوغرادلمغه یقیندر. Bir şəhər adıdır ki, cümlə xalqı sipahisi və şahı övrət idi. O şəhərə yaqın yerdə bir ulu ağac var idi hətgiz ana xəzan burunməzdi. Anlardan birisi qaçan oğlan istəsə ol ağaca sürünürdi doquz ayadan sonar bir qız zühura gəlirdiş Ol ağacı anlar qıl edinmişlərdi. İskəndər Zülqərneyn abi-həyat cüstucu edərkən ol şəhərə uğradılmağa yəqindir.: سیم

سیم کوفت sim küft: بشار[۷]

سیمرغ simürğ: سیرَنک/ سیمرغ/ ف

سِین// سن sin: کوُر

سِین قَزجی sin qazıcı: کورکن

سینه‌بند sinəbənd: سینه پوش/ ف

سینی sini: تشت‌خوان/ ف

سَیوآن⇐ صَیوان sayvan

---

۶. دهخدا: سیلی، پس گردنی
۷. دهخدا: سیمکوب ، زرکوب

ش ş

شاب// شاپ şab: زمه/ بتیاره/ پتیار[۱] شب[۲]

شاباش şabaş: کلمهٔ تحسین

شاپلا// شابَله// شاپلَه şapala : تبانجه[۳]

شاد// شاذ şad : شاد ف/ خرم

شادلق şadlıq: پژهان/ سور/پرخو/ نُزهت

شادلنمش şadlanmış: شادکام

شادان şadan: شادان ف// معروف

شادمان// شادُبان şadman: شادمان/ ف

شادی şadi: خفنج

شادیلق şadilıq : دَنه/ کُروز

شاد وخرم صالنان şad xurrəm sallanan: کش[۴]

شادی که عجم ولایتنده یلده بر کره şadi: رَش

شادروان şadırvan: شادروان[۵]/ف

براصل **شادروان** bir əsl şadırvan: درنوک[۶]

شارشو şarşu: چارسو

شاشی// شاشو şaşı: چشم کُشته/ کاج/ لوج/ کاژ / کلاژه / کَلَک

شاعرلغه قتی حریص اولمق şairlığa qəti həris olmaq: افلاق[۷]

شاف: şaf: شاف[۸]ف

[۱]. دهخدا: هر چیز که در نظر زشت و قبیح آید

[۲]. دهخدا: نوعی زاج که آنرا زاج بلور خوانند

[۳]. دهخدا: نوعی زاج

[۴]. دهخدا: خوش و شادان و نازکننده

[۵]. دهخدا: سراپرده، پرده جلو بارگاه سلطنتی

[۶]. دهخدا: نوعی از پارچه گستردنی، جامه یا فرش که پرز داشته باشد

[۷]. دهخدا: سخن شگفت و عجیب آوردن شاعر

شاکرد şagird: چاکَر/ تلمید/ شاکرد ف

شاکردانه şagirdana: یلاوه[۹]/ پلاوه/ نوداران/ دستاران

شال şal: پلاس[۱۰]

شام شهر آدی Şam-şəhər adı: شام

شاوغر ماوراء النهرده بر ولایتدر Şavğər-Mavəra-I nəhdə bir vilayət: شاوغر[۱۱]

شاه// شه şah: ف

شاه بیت şahbeyt: ستایشگاه/ ف

شهتره şahtərə:شاهتره/شیطره/بنینه/بنیسه

شهلر اوتورەجق یره درلر şahlar oturacaq yerə derlər: ایوان

شاهلره لایق نسنه şahlara layiq: شایگان

ابلهلر **شاهی** əbləhlər şahi: شاره

شاه بکی şah biki: شاهوار

شاه şah: کِشمیر

شاهد şahid: کواه

شاهین şahin: شاهین/ ف

شب برات şəbi-bərat: شب برات/ ف

شب یلدا صباحی کیجه‌سی şəbi-yəlda sabahı: سَده

شبان روزی şəbənruzi: شبان روزی/ ف

شبانه کبی şəbanə kibi: شبیَه

شبّق// مُشبق şəbbəq: مُنجیر[۱۲]/مشبک

مشبق قاپو müşəbbəq qapı: غلبکن[۱]

[۸]. دهخدا: دارویی که بمیل در چشم کنند.

[۹]. دهخدا: انعام، مژدگانی

[۱۰]. دهخدا: جامهٔ پشمی خشن و ستبر

[۱۱]. دهخدا:نام بلاد ترک است

[۱۲]. دهخدا: محوطه شبکه دار مقابل در

شَحنَه şəhnə: سالار

شدت şiddət: کُربت[۲]

شر şər: باژکیر/ شر/ف

شراب şərab: باده/ دُرد[۳]/ شنکونَر/ می

شرابی şərabi: (بر درلو رنک)

شراب خانه şərabxana: سُپار[۴]

جام **شرابی** cam şərabi: رطل[۵]

زنجبیل **شرابی** zəncəbi şərabi: شَنکوَیز

صَباَح شرابِ sabah şərabı:غَارَج/ غارجی[۶]

بر **شراب** bir şərab: ذوبا[۷]

اولکه صباح وقتنده **شربت** (اچرلر) ,ol ki

sabah vaqtında şərbət içər: غارجی

شربت şərbət: رژه

شربت طاسی şərbət tası: پنکان[۸]

خرما **شربتی** xurma şərbəti: نبید[۹]

بر اصِل **شربت** bir əslə şərbət: کشکاب

شرحه şürhə: شرحه[۱۰]

ات **شرحه‌سی** ət şürhəsi: شرحه

شِرْدَن şırdan: کیپا/ لیپا[۱۱]

شردن کیپا کبی şırdan kipa kibi: لیپا

۱. دهخدا: در مشبک که از چوب درست کنند
۲. دهخدا: غم، اندوه، حزن
۳. دهخدا: لرد ، ته مانده شراب و سرکه
۴. دهخدا: دستگاهی که با آن آب انگور گیرند
۵. دهخدا: پیمانهٔ بزرگ شراب
۶. دهخدا: شرابی که صبح خورند، صبوحی
۷. دهخدا: دیده نشد
۸. دهخدا: کاسه، پیاله
۹. دهخدا: در عربی شراب خرما را گ.یند
۱۰. دهخدا: تکه-تکه، پاره پاره، پارهٔ گوشت
۱۱. دهخدا: شکنبهٔ گوسفند که در آن گوشت و لپه و جز آن کنند

شَرَفَه şərəfə: شَرف[۱۲]

شرق // شرق جانبی şərq: باختر

شریک şərik: برخور

ششتا şeşta: طنبوره[۱۳]

بوینی قصه **ششتا** boynı qıssa şeşta: عود

شُشتَر شهر ادی Şüştər-şəhər adı: شُشتَر

شِشمک şişmək: آماسیدن/ آماهیدن

ششدرمک şişdirmək: آماسانیدن

شیشورمک şişirmək:آماسانیدن/آماهانیدن

شطر şatır: سخت چشم/ شوخ[۱۴]

کوزی **شطر** gözi şatır: شوخ چشم

شطرنج// سطرنج şətrənc: پخ/ شترنک

شطرنج اوینیِ şətrənc oyunı: شطرنج باز

شطرنج باز şətrəncbaz: شطرنج باز/ ف

شطرنج بیره‌قی şətrənc bayraqı: پیاده

شطرنج فرزی şətrənc fərzi: فرزین[۱۵]

شعر şeir: چامه/ چکامه/ شعر/ غزل

شعرا اکثر مشرق معناسنه استعمال ایدرلر şuəra
əksər məşriq mənasında istimal
edərlər: خاور

رودکی **شعرنک** روایی Rudəki şeirinin
raviyi: مج[۱۶]

شُعلَه şölə: پرتو/ تاب/ شعله معروف

کونش **شعلسی** günəş şöləsi: ژنک

شفاعت şəfaət: ژغار/ خواهش

۱۲. دهخدا: کنگرهٔ قصر
۱۳. شش تار
۱۴. دهخدا: شخ مخفف شوخ است یعنی چرک بدن و جامه
۱۵. دهخدا: مهرهٔ وزیر در شطرنج
۱۶. دهخدا: راوی و روایت کننده

شفتالو şəftali: شفتالو/ شفتالود/ ف

سوسُز **شفتالو** susuz şəftalı: تالانک[1]

بر نوعه **شفتالو** bir növ şəftalu: دراقن[2]

بر یانی اق و بر یانی قزل **شفتالو** bir yanı aq və bir yanı qızıl şaftalu: شفترنک[3]

شفقت şəfəqət: مِهر

شفقتلو şəfəqətlü: دادَر/ مهربان

شفقتلولق şəfəqətluluq: مهربانی

شفیع şəfi: ورفان// ورخان[4]

شقاقل şaqal: شقاقل[5] معروف

شک şək: شک// ف

شک اتمک şək etmək: کمان بردن

شک شبهه şək-şübhə: کُمان/ افسانه

شکایت şikayət: کِله/ مُست

شکایتجی şikayətçi: دادخواه

شکایت ایلمک رسمی şikayət eyləmək rəsmi: مستی

شکایته بشلق بشلدی şikayətə başlıq başladı: بشکایت اغاز کرد

شکر// **سکر** şəkər: پانیذ/ پیره/ قند/ ف

شکرجینلر şəkərçinlər: تخم/ فخم[6]

شکرلیک şəkərlik: شکرستان

شکر قاشی şəkər qaşı: نیشکر

اق **شکر** aq şəkər: طبرزد[7]

نَبات **شَکری** nabat şəkəri: اَبلوج

شکردن دوزلمش معروف طارُو şəkərdən düzəlmiş məruf daru: ریخته[8]

شکر şükür: سپاس/ شِکَر// ف// معروف

شکرسز şükürsüz: ناسپاس

شکن şikən: ماز

شکنبه işkəmə: شکنبه// ف

شکنجه işkəncə: پاهک/ کیستاره/ ف

شلاق şıllaqa: لکد

شلغم şəlğəm: شلغم// ف

شلوار// شلور şalvar: آشم/ رغین/ ششخنج[9]

شَمامَه şamama: دژینه/ دستمبویه[10]

شمشاد اغجی şimşad ağacı: بقس

شمشیر(جوهری) şəmşir: پرِند[11]

شمشیرجی şəmşirci: پرنداورد

شمعدان şamdan: لکن/ شمعدان

شمن şaman: شمن

بوته طَپُوجیلَر buta tapucılar: **شمن**

شن// شین şən: شاد

شنلیک şənlik:شادمانه/ یکه/ طَرَب/رود[12]

شنلک ایلمک şənlik eyləmək: ناورد

شن آدم şən adam: شادخور

---

[1] . دهخدا: شلیل

[2] . دهخدا: زردآلو و شفتالو وآن لغتی است شامی

[3] . دهخدا: نوعی از شفتالو، شلیل

[4] . ک. فی بعض النسخ مقام الخاء

[5] . دهخدا: گزر دشتی، گزر//جزر بری

[6] . دهخدا: چادری که در عروسیها گردانند تا شاباش درآن ریزند ،چادریکه با آن تا میوه گیرند

[7] . دهخدا: بسیار شیرین

[8] . دهخدا: ریختن یعنی کوبیدن (شکر کوبیده)

[9] . دهخدا: شلوار و ازار

[10] . دهخدا: نوعی طالبی

[11] . دهخدا: فروغ شمشیر، آب شمشیر، تیغ جوهردار

[12] . دهخدا: ساز ، حلیمی: عیش و شادی

شک کونلری şən günləri: برقندان[۱]

شنلکله چاغِرمق şənliklə çağırmaq: خروشیدن

شنبه şənbə: شنبه/ ف// معروف

شنه şənə: (شانه)[۲]

اکری **شنه** əgri şənə: طپان[۳]

شوخ// شوغ// شُخ şux: (جذاب)

بر **شوخجه** قورد bir şuxca qurd: دوزک[۴]

شور یلدُزلر که سیرنده اورنده اولا şor yıldızlar ki seyrində urundə olan: فرارون[۵]

شوربا // شوروا // شوروه şorba: با/ شوربا//ف

شوروالر şorvalar: باها

ات **شورباسی** ət şorbası: کوشتابه

بالق **شوروەسی** balıq şovası:ماهی آوه[۶]

بلغور **شورباسی** balğur şorbası:حمزه[۷]

کلم **شورباسی** kələm şorbası:کرنبو[۸]

شُورلدَەمق şoruldamaq: شر(شرکردن)

شُورلدَەین şoruldayan: شُر

شُورلدَەیَن صو şoruldayan su: شُران

شوشه şüşə: سوفجه[۹]

شَوق şövq: رُخش[۱۰]

کون **شوقی** gün şövqi: شعار(شعاع)

شول şol: (این،آن)

شول اغجدور که انوکله او اوستین اورترلر و اورتویه بصغی ادرلر şol ağacdır ki anunla ev üstin örtərlər və örtüyə basağı edərlər: سرشاخ

شول اغجدر که بویجلر بز انوکله بویرلر şol ağac ki boyacılar bezi anunla boyarlar: پژند

شول اغج که قپو اوکنه قورلر şol ağac ki, qapu önünə qorlar: فانیذ

شول اغجکه اوچور نسنیه محکملکچون قورلر şol ağac ki uçur nəsnəyə möhkəmlik üçün qorlar: دَرِیواس[۱۱]

شول اری اوتدور که آنی سپورکه ایدرلر şol iri otdur ki anı süpürgə edərlər: لَخج

شول ایرماق که صویونی قویو ویرمیلر şol irmaq ki suyunı quyu vermilər: خورابه[۱۲]

شول آز نسنەد کی انی نظره کتوربلر şol az nəsnədi ki, anı nəzərə gətürürlər: شفک[۱۳]

شول بش کندر کم محاسبلر قتنده اکسوک کلور şol beş gün kim mühasiblər qatında əksik olur: فروردیان[۱۴]

شول اتفاق‌سوز واقع اولان سَیرانه درلر şol ittifaqsız vaqe olan seyrinə dirlər: کُل کشت

---

۱. دهخدا: جشن ومهمانی آخر ماه شعبان،سنگ انداز
۲. دهخدا: چوبی چند انگشتی برای باد دادن خرمن
۳. دهخدا: چکشسی که بدان کلوخ را خرد کنند
۴. دهخدا: کفشدوز
۵. دهخدا: کواکب سعد و نحس
۶. درینجا معنی آش ماهی. آوه بمعنی آبدار است.
۷. دهخدا: تره تیزک/ درینجا معنی آش بلغور است
۸. دهخدا: کرنبا بمعنی آش کلم است، با یعنی آش
۹. دهخدا: خرده و ریزه، شوشهٔ سیم و زر
۱۰. دهخدا: روشنی و شعاع و پرتو و رخشندگی

۱۱. دهخدا: چهارچوب در، چهار طرف در خانه
۱۲. دهخدا: آب کمی که از بند بسته شده تراوش کند
۱۳. دهخدا: فرسوده و ازهم رفته
۱۴. دهخدا: به معنی فروردگان پنج روز آخر سال

شول چورق یر که ایراقدن صو کبی کورنور şol çoraq yer ki iraqdan su kibi görünür: سراب

شول خرم یر که انده درلو درلو مرغللر اولور şol xürrəm yer ki anda dürlü-dürlü mərğüllər olur: مَرغ (زار)

شول دوشدور که کوز دَکمِش صَنولر کِمسَدَن دفع ایدر şol duşdur ki göz dəgmiş sanırlar kimsədən dəf edər: سپند[1]

شول رنک قزله مایل‌دور اکا خصاب درلر şol rəng qızıla maildır ona xesab dirlər: خصاب[2]

شول سختیان‌در که ایرک خشیانی انکینه یمرلر şol saxtyandır ki əyərin xəşəyin anunla yamarlar: جَناخ[3]

شول قوشدر که اغجدن اپلر جمع ایدر ایچنده یوا ایلر şol quşdur ki, ağacdan iplər cəm edər içində yuva eylər: کیتو[4]

شول یازِ اویله دزلر که قپوی اچوق اولر یلدن اوتری şol yazı evə derlər ki qapuyı açuq olar yeldən ötri: بادغر[5]

شول قُرد که اغج یَر قُورِدَر şol qurd ki ağacı yer qurdur: درخت سُنب

---

۱. دهخدا: مخفف اسپند
۲. دهخدا: شکوفهٔ خرما
۳. دهخدا: دامنهٔ زین اسب، غاشیهٔ زین، اسباب زین / چرم زین پوش
٤. دهخدا: کیبو ودینار نیز گویند مرغی است کوچک
۵. دهخدا: خانه تابستانی ، بادگیر

شول کمسیه درلر که سویلسه اغزندن توکور صچرر şol kimsəyə dirlər ki söyləsə ağzından tükür sıçrar. بفج

شول کمسه یره مزلره تابع اوله şol kimsə ki,yaramazlara tabe ola: ریش کاو[6]

شول نسنه‌در که فقاعیلر انکله بوز چکب بوزلغه قویرلر şol nəsnədir fəqailər anınla büzə çəkib büzəlığa qoyarlar: آکَج[7]

داخی **شول** نسنه‌در که بر نسنه‌نک اردنجه کله مست و هست کبی şol nəsnədir ki bir nəsnənin ardınca gələ məst və həst kibi: داس

شول نسنه در کم دره‌دن و بیکاردن صو چکرلر şol nəsnədir kim, dərədən və pinardan su çəkərlər: دغول[8]

شول یاپودر که سرایه بکزر و طور لاله اولر اوله şol yapudur ki saraya bənzər və dorı lala əvləri ola: کلاته[9]

شول لفظ که چوبانلر انکله کَجِی قغرلر و اخشرلر جکن جکن درلر// شول لفظ که چوبانلر انکله کچی قغررلر و اوخرلر. şol ləfz ki çobanlar anunla keçiyi çağırarlar və oxşarlar. çigin-çigin dirlər.: بجبج

شولال // شُلال// شولل şolal: بخیه

شولال دون şolal don: بخیه[1]

---

٦. آدم لاابالی
٧. دهخدا: قلاب آهنین که فقاعیان بدان یخ گیرند
٨. دهخدا: ساغری بزرگ که بدان آب کشند
٩. دهخدا:قصرسلاطین که گردبگرد آن خانه‌ها باشند

شولان şölən: شیلان[2]

پادشاهلرینک **شولانی** padşahların şöləni: شیلان

شوم şum: لیچ/ لُج[3]

شوم şum: شومخ[4]

شوم şum: وارون[5] ف

شونیز کوکی şüniz köki: سیسارون[6]

شه şih: بخجد[7] توپال

شهادت برماغی şəhadət barmağı:خداخون[8]

شهر şəhər: شهر// ف

شهرستان şəhristan: شهرستان// ف

شهر اورته‌سی şəhər ortası: قصبه

شهر اونی şəhər üni: کوره[9]

شهر زقاقی şəhər zuqaqı: دریوزه

شهَر یوره‌سی şəhər yörəsi: کلاته[10]

اولو **شهر** ulu şəhər: شهرستان

خجند **شهر** اد Xucənd-şəhər: خجند

طَبَر **شهر** آدی Təbər-şəhər adı: طَبَر

طبرستان **شهر** ادی Təbəristan-şəhər adı: طبرستان

هواسی صوق اولان **شهر** havası sovuq olan şəhər: سرده سیر

---

۱. دهخدا: شلال یعنی بخیه بزرگ (ترکی است)
۲. دهخدا: (ترکی) مهمانی عام (باید شؤلن باشد)
۳. دهخدا: لگد ، لگدکوب (شوملاماق مصدری)
۴. دهخدا:گیاهی ازطایفهٔ جعفری/حلیمی:چورک اوتی
۵. دهخدا: وارونه / بخت نحس
۶. دهخدا: ساقهٔ بوتهٔ سیاه دانه
۷. دهخدا: ریم آهن، تفاله آهن
۸. دهخدا: انگشت سبابه، انگشت شهادت
۹. دهخدا: ناحیه ، شهرستان
۱۰. دهخدا: قلعه کوچک، ده

شهرلرده بیرام کونی و بکلر کلدکی ایلدکلری بزک şəhərlərdə bayram güni və bəglər gəldigi eylədikləri bəzək:آذین

شهزاده şəhzadə: نَوین// نویین[11]

شیانی خراسانیلر قتنده یدی مثقال اغری درهم Xurasanilər qatında yeddi misqal ağrı dirhəh: شیانی

شیداب علم شخصی Şidab: شیداب[12]

شیراز بر مملکت Şiraz-bir məmləkət: شیراز

شیرازلو Şirazlu: شیرازی

شیرازی بر درلو حلوا Şirazi bir dürlü halva: شیرازی

شیرلوغن یاغی// شرلغون// شرلغن şırluğan yağı: شیره روغن/ شیربخت[13]

شیره şirə: شیره/ شره/ ف

شیرین şirin: ف

شیرین حرکتلو محبوب şirin hərəkətlü məhbub: شنگ[14]

شیش//شش şiş: آماه/آماس/بربانج/ورم/آمو

بوغز **شیشی** boğaz şişi: چخج[15]/چَخش

کُودَه **شیشی** gövdə şişi: آماس

شیش// شش şiş: سیخ

دَمُر **شِیش** dəmür şiş: بابزن/ بَلسک

---

۱۱. دهخدا: بزرگزاده منشاء مغولی دار. سعدی فرماید:
سخن شیرین بود پیر کهن را
ندانم بشنود **نویین** اعظم
۱۲. دهخدا: نام حکیمی بود(شاید شیداسب پسرگشتلسب)
۱۳. دهخدا: روغن کنجد
۱۴. دهخدا: زیبا، خوشگل، شنگول
۱۵. دهخدا: گواتر

قوش چورەجک **شیش** quş çevirəcək
şiş: کردنا/ کردنای
کبابجی دمُر**شیش** kababçı dəmir şişi:
سیخ[1]
کباب چورەجک **شش** kabab çevirəcək
şiş: کردنای/ کردنا
شِیشک// شِشک şişək: شاک[2]
شیشه şüşə: پلوازه/ قنینه[3] شیشه/ ف
شیشه اوینَد**جی** şişə oynadıcı: شیشەباز
حجامت **شیشەسی** hicamət şişəsi: کبّه/ کوپه[4]
ساعت **شیشەسی** saat şişəsi: پنکان[5]
شیطانه اتدقلری یلدز şeytana atdıqları ulduz: ستارۀ دیوانداز
شیلجه اغج یین قورد şilcə ağac yeyən qurd: فنک[6]
شیلکه şöylə ki: ایذون[7]
شیلَه şillə: لکد/ لُرس[8]
شیله şiylə: مرو[9]
شیمدی// شِمدی şimdi: اکنون/ کنون/ اینک
شمدلیکده şimdilikdə: حالیا
شین خیاری şin xiyarı: کاونجک/ بادرنک[10]

شینک şinik: کونیز/ کَویز[11]
شیواَن// شوواَن şivən: شیون/ شوان[12]
شِوان ایلمک şıvan eyləmək: شمیدن
شیوه şivə: یالونیک[13]

ص s

صاپ// صاب// صپ sap: دسته
اوزوم **صاپی** üzüm sapı: وادیج[14]
باشاق **صپی** başaq sapı: داسه[15]
بچق **صاپی** bıçaq sapı: دستاکارد
تاخل **صابی** taxıl: نایژه[16]
سلغم **سیبی** salğım sapi: کاناز/ کنز[17]
یولار **صابی** yular sabı: پالاهنک
قرب اتدکلری **صاب** qırb etdikləri sap: جِل[18]
قرب اولان **صاپ** qırb olan sap: سپاری[19]
صابر sabir: باسامان
صابون sabun: صابون معروف
صابونجی sabuncı: صابونکر
صاتِر satır: کوشت کوب
صاتمق// صَتمَق satmaq: فروختن
صاتمه satma: نِیب[1]

---

[1]. دهخدا: سیخ کباب
[2]. دهخدا: بز پیر،أسکی تورکجه ده ایکی یاشلی قویون
[3]. دهخدا: صراحی، ظرف شراب
[4]. دهخدا: شاخ و شیشه حجامت
[5]. دهخدا: ساعت آبی
[6]. دهخدا: زالو
[7]. دهخدا: ایدون، بدین طریق، اینچنین
[8]. دهخدا: سیلی، طپانچه
[9]. دهخدا: نوعی از ریاحین مروخوش نیز گویند
[10]. دهخدا: نوعی از خیار کوچک و تازه
[11]. دهخدا: نام وزنه ای، پیمانه
[12]. دهخدا: گریه و زاری و فغان
[13]. دهخدا: شیوه خوبان
[14]. دهخدا: شاخه درخت رز، رشته انگور
[15]. دهخدا: خسهای سرتیز برسر دندانه های گندم
[16]. دهخدا: هرچیزی کهمانند نی باشد
[17]. دهخدا: بن و بیخ خوشهٔ خرما
[18]. دهخدا: ساق گشت
[19]. دهخدا: ساقهٔ گندم یا جو

صاتون المق satın almaq: خریدن

صاتون النمش satın alınmış: خریده

اودون **صاتجی** odun satıcı: هیمه فروش

اون **صانجی** un sanıcı: دقاق[۲]

برداق **صاتجی** bardaq satıcı: سفال فروش

بکمز **صاتجی** bəkməz satıcı: دَباس[۳]

تره **صاتجی** tərə satıcı: تره فروش

چنق **صاتجی** çanaq satıcı: سفال فروش

سُجی **صاتجی** süci satıcı: می فروش

قوخولر **صاتجی** qoxular satıcı: بوی فروش

کلینلک **صاتجی** gəlinlik satıcı: بردسی

هِریسه **صاتجی** hərisə satıcı: هِرسه‌فروش[۴]

یاوز **صانجی** yavuz sanıcı: بدخواه

اوواق نسنه **صاتجی** uvaq nəsnə satıcı: خرده فروش

صاتو بازار اقچه‌سی satu bazar aqçası: اربون[۵]

یوغرت **صَتاجَق** ظرف yoğurt satacaq zərf: کُیِفَر[۶]

صَاج⇐ساج sac

صَاج// ساج// ساچ saç: کیسو

ساج بَاغی saç bağı: کیسوبند

صاج بولوکی saç bölügi: کیسو

صاچ بوزَرمق saç bozarmaq: ژولیدن

---

۱. جزء دوم ترکیب مثل سیب و نیب (الما صاتمه)
۲. دهخدا: آرد فروش
۳. دهخدا: دوشاب گر
۴. دهخدا: حلیم فروش
۵. دهخدا: بیعانه
۶. دهخدا: تغار

اورولمش **صاج** örülmüş saç: مرغول[۷]

اوزن **صاج** uzun saç: تنفه

باشق **صچی** başaq saçı: داس[۸]

دپه **ساچی** dəpə saçı: کاکل

دوکلمش **صاچ** dökülmüş saç: کلالَ[۹]

قیورجق**صاجی** qıvırcaq sacı:جعد/کالیده[۱۰]

صاری‌قوق **صاج** sarquq saç: فرخال[۱۱]

قاشی اوزرینه دوکولن **صاج** qaşı alnı üzərinə dökülən saç: کواژنک

صاچق//صچق//سَچَق//سَچاق// سجاق saçaq: ریشه/ دُریشه/ پُرند[۱۲]

صچاقلو قالی saçaqlu xalı: تبسته[۱۳]

صاچمق//صچمق//سجمق saçmaq: افشاندن

صاچرمق saçramaq: کُروز[۱۴]

صچش saçış: باشش

صاچو saçu: بشار[۱۵]

صاحب دولت sahibi-dövlət: خدایکان

صاحب طالع sahibi-tale: سالخداه[۱۶]

صاحب طرف sahibi tərəf: کُنارنک[۱۷]

صارقمق// سرقُمق sarqmaq: (خم شدن)

صاریقوق صاج sarquq saç: فرخال[۱۸]

---

۷. دهخدا: دارای پیچو تاب، مجعد
۸. خوشه گندم
۹. دهخدا: تارک سر است، میان سر
۱۰. دهخدا: موهای ژولیده
۱۱. دهخدا: موی فروهشته، خلاف موی جعد
۱۲. دهخدا: حریر ساده، نوعی پارچه ابریشمی
۱۳. دهخدا: قالی و کلیم ریشه دار و طرازدار
۱۴. دهخدا: نشاط و شادی و غیش و طرب
۱۵. دهخدا: زرکوفت ، نثار
۱۶. دهخدا: نیک بخت ، سال خدا، دارای شرف
۱۷. دهخدا: حاکم، والی، مرزبان
۱۸. دهخدا: موی فروهشته، خلاف موی جعد

صارماق// صارمق// صرمق// صرماق// سَرمَق sarmaq: پیجیدن

صارماشیق sarmaşıq: میویژه/ ویشه/فرغج / پیچیده/پیچاپیچ/خبیره/قسوس/لَبلاب

اپلیک **صارماشیغی** iplik sarmaşığı: دَسه[۱]

اوزملو **صارماشق** üzümlü sarmaşıq: عشقه

باغ **صاریغی** bağ sarığı: کاسوا/ پاردو

یپرقسوز **صرمشق** yapraqsız samaşıq: سرِند[۳]

بر نوعه **صرمشق**در حسن یوسف دیرلر bir növ sarmaşıqdır Hüsni-Yüsif derlər: فاشرشین

بز صارجقاغج bir sarıcaq ağac: چوب نورد

یاپنک بر **صرقونن** طاشی yapının bir sarqınan taşı: اَخیز[۴]

صارمسق//صرمصاق//صرمسق//صارموسق//صارومسق // سارمساق//سَرمسَق sarımsaq: سیر

سارمساقلق sarımsaqlıq: سوسار[۵]

سَرمسَاق دوکَجِی sarımsaq dögüci: جواز[۶]

سَرمسَق دوکَجَک sarımsaq dökəcək: سیرکوب

اغجدن **سرمُسَق** دوکجی sarımsaq döküci: جُواز/ سیرکوب

بر رچلدر که قوز اچیله **سرمسقدن** دوزرلر اکشی اولور bir rəçəldir ki qoz içilə sarımsaqdan düzərlər ekşi olur: تبکوب[۷]

صارو// صاری// صری// صرو//سر sarı: زرد

صَرارمق//صَرَمق sararmaq: پرهودن[۸]

صاروجه saruca: زردک[۹]

صاروشین sarışın: زردچرده

صاریلق sarılıq: زریر[۱۰]

صَرو اَت saru at: سمند

صَارو آرِی saru arı: ستوه

صارو اوت saru ot: زریر/ اسپرک[۱۱]

صارو اغج saru ağac: شورتاغ/ سپرک/ زردچوبه

صارو آغجی sarı ağac: زرده چوپ

صارو بِرنج sarı birinc: برنج زرد

صارو بکزلو saru bənizlü: رُبّس/ ربوس

صارو چچکدر کافور کبی قوقار saru çiçəkdir kafur kibi qoqar: کافورسپرم

صرو چکدم saru çigdəm: شنبلیذ[۱۲]

صارِو صو sarı su: زرداب

صاریِ صولو sarı su: زرداب

صارو قاواق saru qavaq: چنار

---

۱. دهخدا: ابریشمی که به عرض کار در نورد بماند

۲. دهخدا: پارچه ای که برسرچوبی کنند با آن تنوررا تر کنند

۳. دهخدا: ارجوجه ، تاب

۴. دهخدا: قالب خشت، مهرهٔ دیوار

۵. دهخدا: دیده نشد. بنظرم باید سیرسار باشد و سوم بمعنی گنگر هم ملاحظه شده.

۶. دهخدا: هاون چوبی را گویند که سیر درآن کوبند

۷. دهخدا: ریچالی است که از کغز گوز و سیر و ماست کنند و ترش باشد.

۸. دهخدا: زرد رنگ شدن در اثر حرارت

۹. دهخدا: زردفام، زردرنگ، هویج

۱۰. دهخدا: گیاهی زردرنگ که بدان جامه رنگ کنند

۱۱. دهخدا: گیاهی زرد رنگ بدان جامه رنگ کنند.

۱۲. زنبور زرد درشت

صارو قمیش sarı qamış: بوریا

صارو کدی sarı kədi: شب تاب[1]

صارو کل saru gül: نسرین/ آذرکون

سر کوجک قوش sarı kücük quş: شَخش[2]

صاری زرنیخ sarı zərnix: زرنه

صَرُو آری sarı arı: غلفج/[3] غلفیج

صاروجه آرِی saruca arı: منج ستوره/ستونه

صروجه اوستره saruca ustura ستوره

صروجه کچجک قوشدر sarıca kücücük quşdur: تکژ

اوتدن **صَرَارمق** oddan sararmaq: پرهودن[4]

اوتده **صَرَارمق** odda sararmaq: پرهودن

یمورده **صاروسی** yumurda sarusı: زردخایه

اورتاسی قره **صارو** کل ortası qara sarı gül: خُجسته[5]

بر درلو **صارو** چچک bir dürlü saru çiçək: کاودم

قَنَدِ **صاری** قوش qanadı sarı quş: زَج[6]

بر کوک که اچی طاشی **صارولغه** مایل bir kök ki içi taşı saruluğa mail: شیربخشیر[7]

سکلیون بر اوتدر **صرو** چیچک sekliyün bir otdur saru çiçək: مارچوبه

صاروغ// صاریغ sarığ: کاسو[8]

باغ **صاروغی** bağ sarığı: کاسو/ پاردو[9]

صازان بالغی// صازن // سَزان sazan balığı ماهی کول/ ماهی کوره

صاع sa: وسق/ پیمانه

التمش **صاع** altmış sa: وسق[10]

صَاغ sağ: انوشه/ تَندرست/ تنومند/ راست

صاغلق sağlıq: تندرستی

صاغ اِشلو sağ işlü: درست کار

صاغ اَل sağəl: دَست راست

صاغ سوزلو sağ sözlü: درست کفتار

صَاغ یان sağ: راست

صاغه طوتن sağa tutan: راسته

اشی **صاغنَه** طُتَاَن işi sağına tutan: راسته

صقلغه دونمش خسته saqlığa dönmüş xəstə: دَرواخ[11]

صاغر// ساقر sağır: آبه/ مجمر/ تفاغ[12]

صاغرَق// صَغرَق sağraq: صاغر

بویک **صَغرَق** böyük sağraq: تاخور/دغول[13]

صغرغی قویجق صلق sağrağı qoyacaq salıq: کلاجود[14]

طاپو **صاغرغی** tapu şağrağı: کلاجود[15]

---

1. دهخدا:گربه سیاهی که چشمهای وی درشب میدرخشد
2. دهخدا: مرغک کوچک خوش آواز
3. دهخدا: زنبور عسل، زنبور سرخ
4. دهخدا: زردرنگ شدن از تابش آفتاب
5. دهخدا: همیشه بهار
6. دهخدا: یک نوع مرغ زرد
7. دهخدا:بیخی که هند وکشمیر آورند.شیربخ هم گویند
8. دهخدا: پارچه ای که بر ر چوبی بندند و آنرا خیس کرده تنور را با آن پاک کنند تا خمیر بهتر بچسبد
9. دهخدا: چوبی که زیر درخت میوه دار گذارند
10. دهخدا: بار شتر به مقدار شصت صاع، تبریز باتمانی
11. دهخدا: کسیکه از بیماری برخاسته و تندرست شده
12. دهخدا: قدح بزرگ شراب خوری (از استخوان)
13. دهخدا: تنگ ، ظرف آب سرتنگ
14. دهخدا:طبق کوچک پهن ازطلا ونقره درآن پیاله گذارند
15. دهخدا: طبقچه ویا طبق کوچک پهن

شول نسنه در کم دره‌دن و بیکاردن صو چکرلر şol nəsnədir kim, dərədən və pinardan su çəkərlər: دغول[۱]

صاغمق// صغمق// صغماق sağmaq: موییدن

سَقَق saquq: مویه

صاغو// ساغو// سغو sağu: مویه/ نوحه/ خنیا

صاغوصاغمق sağu sağmaq:نوحه/موییدن

صاغیجی sağıcı: خنیاکر

صغو صاغیجی sağu sağıcı: خنیاکر

صاغمق// صغمق// ساغمق// سَغمَق sağmaq: دوشیدن/ لوغیدن/ لوغ[۲]

صاغدرمق sağdırmaq: دوشانیدن

صاغش sağış: دوشِش

صاغلور sağılur: دوشیده

صَغمِشدور sağmışdür: دوشیده است

صاغیر// صغر sağır: کَر/ کرکر[۳]

صاف saf: زده/ ویژه/ رواق[۴]

صافی سُجی safi süci: می ناب

کوکل **صافی** könül safi: ساده دل

هر نسنه‌نک **صافسی** balın safisi: رواق

صاقز// **صقز**// صغز// سقز saqız: علک[۵]

صقزلق اغجی saqızlıq ağacı: کنهان[۶]

چام **صاقزی** çam saqızı: راتیانج/ راتیانه[۷]

قزلق **صاقزی** qızlıq saqızı: بُناست[۸]

کنکر **صاقزی** kəngər saqızı: کنکرزد/ ونیزه / کَندر

صاقسی//صقسی//سقسی//صخسی saqsı: سفال / سفالینه / خزف

چناق **سقسی** çanaq saqsı: سفالین کاسه

صاقسِی جناق برداق کبی saqsı çanaq bardaq kibi: سفال

صخسیدن اولان قبقجق saxsıdan olan qabqacaq: تغور/ سفالین

صاک san: (ترخال//پیخال)

قوش **صاکی** quş sanı: تُرخال[۹]

صال sal: (دامنه و نوک کوه، تابوت)[۱۰]

صال اغجی sal ağacı: نشک[۱۱]

صویه برغلن **صال** suya burağılan sal: عمَد[۱۲]

صالح salih: باسامان

صالح‌لک salehlik: باسامانی

صالقم// صلقم//صلغم//سَلقم// سالغم// سلغم salqım: خوشه غَرش[۱۳]/ ورکوش[۱۴]

سلقم دبی sakğım dibi: کناز

سالقم کوپه salğam küpə: ورکوش

سلغم چوبی salğım çöpi: کاناز[۱۵]

سلغم سیبی salğım sapi: کاناز/ کنز[۱]

---

۱. دهخدا: ساغری بود بزرگ بدان آب کشند.
۲. دهخدا: دوشیدن به زبان ماوراءالنهر
۳. کاملا ناشنوا
۴. دهخدا: خالص ، صاف
۵. دهخدا: صمغ درخت
۶. دهخدا: درختی که برگش مانند برگ بنه است
۷. دهخدا: صمغ صنوبر
۸. دهخدا: صمغی باشد که آنرا کندر گویند
۹. دهخدا: سرگین پرندگان
۱۰. در «دیوان لغت ترک» کلک معنا شده است
۱۱. دهخدا: صنوبر، درخت کاج، ناژ
۱۲. دهخدا: چوبهای بهم پیوسته که با آن از نهرها گذرند
۱۳. خوشهٔ گندم، دهخدا غرشی نوشته
۱۴. دهخدا: گوشواره بلند
۱۵. دهخدا: چوب بن خوشهٔ خرما

سَالقِم کوپی salqım küpi: جَلاب

اوزوم **سالقمی** üzüm salqımı: پشیزه/ غژم /وننک / پاشیده/غوشای/ سپریغ

بغدای **سالقمی** buğday salqımı: سوک[2]

خرمه **سلقمی** xurma salğımı: کَناز

خرما **صلقمی** ایپ xurma salğımı ipi: کنز

طاری **سالقمی** tarı salqımı: سوک[3]

قولق **صلغمی** qulaq salqımı: آویزه

صالنمق// صلنمق salınmaq: لنجه[4]

صالِنجَق salıncaq: نرموره/ چُملول/ غُنج/لنجه/خنجیل/کواچه/کواچو/بادپیچ[5]

صَالَنمق// صَلنمق// سالنمق sallanmaq: خُرام / خرامیدن/ کُراز

صَلَنجَق sallanacaq: خُرام/ کُراز

صلنه صلنه sallana-sallana: چمنده/ خرام

نازیله **صالنجی** nazilə sallancı: جُمان[6]

صلنه صلنه کتمک sallana sallana getmək: تشمیر[7]

صالنوب نازیله کتمک sallanıb nazilə getmək: کرازیدن/ تَشَمُّر

صالنوب کزن محبوب sallanıb gəzən məhbub: کش

شاد و خرم **صالنان** şad xurrəm sallanan: کش[8]

قولتوق **صالنن** کوزل qoltuq sallanan gözəl: کَش

صالی salı: رها

صالی ورمک salı vermək: رهاکردن

صالی ویرمش salı vermiş: رها کرده

صامصه// صمصمه samsama: سنبوسه

زعفرانلو **صَمصَمه** zəfiranlı samsama: زُناج[9]

صانجی sancısı: (درد، مرض)

بُغَز **سَنجو**سی boğaz sancısı: برنیش[10]

کوکس **صانجی**سی kökus sancısı: برسام[11]

صانجمق/صَنجمق/سَنجَمق sancmaq: تولیدن/ خلیدن[12]

صنجدرمق sancdırmaq: خلانیدن

صنجامش sancamış: پاشانه

صنجو صَنجمق sancı sancmaq: پیوسیدن

سنجان دکنی sancan dikəni: غرقد[13]/خفجه

کوکس **صانجی‌سی** kökus sancısı: برسام

خاتونلر دوزونه جکنه **صانچدقلری** طولو ایکنه xatunlar düzünəciginə sancdıqları tolu ignə: سُرخاره[14]

---

۱. دهخدا: بن و بیخ خوشهٔ خرما
۲. دهخدا: خار خوشهٔ گندم، داسه
۳. دهخدا: خار خوشه گندم یا جو
۴. دهخدا: لنجیدن رفتاری باشد از روی ناز و عشوه
۵. دهخدا: تاب ، ریسمانی که از درخت آویزان کنند
۶. دهخدا: از مصدر چمانیدن خرامنده و چمنده
۷. دهخدا: دامن بالا زدن، جامه فرافاهم کردن
۸. دهخدا: خوب و خوش رفتار با ناز و تکبر
۹. دهخدا: جگرآکند که در زعفران سرخ شود
۱۰. دهخدا: پیچش ، برنش
۱۱. دهخدا: سینه درد، ورم سینه
۱۲. دهخدا: فرو کردن چیز نوک تیز
۱۳. دهخدا: درختی است خاردار، نوعی از عوسج
۱۴. دهخدا: سوزن زرینی باشد که زنان بجهت زینت بر سر زنند و مقنعه را با آن لچک بند کنند

صانمق// صَنمق sanmaq: انکاریدن

صنکی sankı: کو

صانو sanu: انکار

صانمش که sanmış ki: اِدَند

ایله **صَن** eylə san: انکار

اولو **صنمه** ulu sanma: درکاه

یَوز **صنمق** yavuz sanmaq:کَید/سکالیدن [1]

صاو// صو sav: کو / کفت

سوزصو sözsöv: کفتُ کو

صَاوُرمق// صورمق savurmaq: دامیدن [2]

صوریجی savurayıcı: ریزن

تخیل **صورمق** taxıl savurmaq: آنک زدن

صای saya : (براق، درخشنده)

صایقل اوروجی sayqıl urucı: افروزنده [3]

صایا//سایه saya: (مهم، قابل احترام)

صایا کیجه‌سی saya gecəsi:شب سده// سَده [4]

صایقلمق// صیقلمق sayıqlamaq: سرسام (کردن)

صایقلغن sayıqlağan: سرسام

صایمق//صیمق//صَمق saymaq: شمردن/شمار

صایجی sayıcı: شمارکیر

صاغش sağış: شَمار/ مَر [5]

بلورسُز **صَاغِش** bəllirsiz sağış: پنَنَد [6]

صباح sabah: صباح// ف

صَبَاح شرابِ sabah şərabı: غَارَج/غارجی [7]

صباح نمازی sabah namazı: نماز بامداد

صبا ییلِی səba yeli: باد برین [8]

شب یلدا **صباحی** کیجه‌سی şəbi-yəlda sabahı gecəsi: سَده

ازجق طعام که **صباح** ینور azacıq təam ki qoşluq yerlər: نهاری [9]

صَبان// صَبَن saban: سینج/ [10] جفت/ شیار/ اتمید/ پرچم / غباره [11]

صَبان اغَجی sapan ağacı:چوپشیار/ کمند

صَبآَن اوقی saban oqı: هیش [12]

صبان دموری saban dəmüri: سُپار/ آهن شیار/ کاو آهن/ آیمُد

صپان//صَبآَن sapan: بلخم/ فلاسنک/طپانچه

صپان آَکَکی saban ənəgi: رنجین [13]

صپان طاشی sapan taşı: فلاخن/ قلاسنک

صپان قلیجی sapan qalayıcı: رنجین

صبح وقتی sübh vaqtı: پکاه

صَبُر که دوا ایچون ادرلر sabur: الوا [14]

صبُر اوتی sabur otı: الوای دشتی

---

[1]. دهخدا: تزویر کردن، کید یعنی بدسکالیدن

[2]. دهخدا: برباد دادن خرمن، تخم افشاندن

[3]. درخشان کننده، جلا دهنده

[4]. شب یلدا

[5]. شمار تعداد

[6]. دهخدا: عدد مجهول

[7]. دهخدا: شرابی که صبح خورند، صبوحی

[8]. دهخدا: باد ونسیم صبحگاهی

[9]. دهخدا: اندک طعامی که بامداد خورده شود

[10]. دهخدا: آهن قلبه ، گاو آهن

[11]. دهخدا: چوب دستی شبانان

[12]. خیش است

[13]. دهخدا: بندهای فلاخن یا قلاب سنگ

[14]. دهخدا: نام رستنی است بغایت تلخ نام دیگر آن بفارسی چدرو است

صَبر səbir: شِکیب/ ف

صبرسُوز səbirsiz: ناشکیبا

صبرلق səbirlıq: سامان

صبرلو səbirlü: شکیبا

صبرلولق səbirluluq: شکیبایی

صَبَلُوج ویرمَق sapaluc vurmaq:چب دان[۱]

صپقین// صبقین// سَپقون sapqın: زوپین/ شل

صچان// سچَن// سچان sıçan: موش

سچانجل sıçancıl: ورکاک[۲]

سچانلو پیه sıçanlu pəyə: موشناک[۳]

کوزسوز **سچان** gözsüz sıçan: کورموش

صچمق sıçmaq: ریدن

صجمق sucımaq: الیدن[۴]

صچرمق//سچرمق sıçramaq: جَستن/افغند[۵]

صو **صچرین** یر su sıçrayan yer: زِماب

صودن **صِچرَیَن** ذره لر sudan sıçrayan zərrələr: بَشنج[۶]

صحرا səhra: دَشت/ هامون/ راغ/ کردر

صحف ابراهیم تفسیری کتابی təfsir kitabı: ایارده/ وستا

صدر sədr: بیشکار

صدف در sədəf: فرید[۷]

صرا // سر sıra: (ردیف)

بنیادک اوک **صراسی** bunyadın ön sırası: والاد[۸]

صرب sərb: پلک/ تند/ تندرام

صرب اغری sərb ağrı: غور[۹]

صرب بکجه اولان یر sərb bükcə olan yer: تُندی[۱۰]

صرب طاغ sırb tağ: تندی کوه

صَرب یول sərb yol: شرفنج

صرتلان//سرتلان//سرتلاک//سرتلک sırtlan: کَفتار

بر جانوردر که **صرتلانی** اولدرر bir canavardır ki sərtlanı öldürür: نَمش

صرتمق sırıtmaq: کَمار/ کماریدن[۱۱]/ کماشتن/ فرهیختن

صِرتمَج sırıtmac: داهول[۱۲]/مرورتاب[۱۳]

صرقمق sırqamaq: آویخته (کردن)

صرقق sırqaq: آویخته

صرقه sırqa: کُپه[۱۴]

صرقن sarıqan: کیهج[۱۵]

صرَمَق// سرمق sarımaq: آزیدن/ پیچیدن

صردرمق sarıdırmaq: پیچانیدن

صرلمق sarılmaq: تنج[۱۶]

---

۱. دهخدا: اغوا کردن ، فریب دادن
۲. دهخدا:مرغی درنده یعنی شیرگنجشگ و مردارخوار
۳. دهخدا: جاییکه موش بسیار در آنجا باشد
۴. دهخدا: لگد انداختن، جفتک انداختن
۵. دهخدا: از جای جستن، جست و خیز
۶. دهخدا: از مصدر پشنجیدن بمعنی پاشیدن (آب)
۷. دهخدا: گوهر یکتا و گران بها
۸. دهخدا: هریک از ردیفهای دیوار گلی
۹. دهخدا: زنج و آزار سخت
۱۰. راه تند و تیز (با شیب)
۱۱. دهخدا: منصوب کردن ، نصب کردن ، گاشتن
۱۲. دهخدا: مترسک
۱۳. دهخدا: دیرباور، بدگمان
۱۴. درینجا کعنی ورگوش یا گوشواره میدهد
۱۵. دهخدا: کوهیج آلوی کوهی، کوهج نیز گویند
۱۶. دهخدا: درهم پیچیدن

صرنمق sarınmaq: تنج (یدن)

صرمه sarıma: مَکیب[۱] مپیچ

صرمه و **صرلمه** sarılma: مَکیب[۲]

صرما کش sarıma kəş: زر وشکر[۳]

صرمانا اویونی sarımana oyunı: مزیده[۴]

صربمه sarıma: مپیچ

صرلمش sarılmış: خبیره/ کُرده

صرما کش sarıma kəş: زر رشکر[۵]

نعلین **صرمی** nəleyn sarımı: اَشِر/ آغاره[۶]

بری برینه**صارلمق** birbirinə sarılmaq:تَنج

بز **صارجق** اغج bez sarıcaq ağac: چوب نورد

اکنه‌یله **صَرمَق** ignə ilə sarımaq: آژیدن

یره **صرمق** yerə sarmaq: پیچ[۷]

کره‌در جلهالر بز **سرجق** سلمن girədər yəni culhalar bez saracaq sülmən: چوب نورد

صرنجق اوینی sıyrıncaq oyunı: چبچله[۸]

صِزمَق// سزمق sızmaq: تراویدن/ تلاویدن

صزندی sızındı: آبزه/زَهاب/زَه[۹]/تراب[۱۰]

۱. دهخدا: منحرف شدن، کج رفتن و از راه گشتن
۲. دهخدا: منحرف شدن، کج رفتن و از راه گشتن
۳. شیرینی ادی
۴. دهخدا: بازی باشد که آنرا مزاد و خربنده گویند و بازی خیزبگیر را نیز گویند.
۵. شیرینی ادی
۶. دهخدا: چرم و دوال میان رویه و تخت کفش
۷. دهخدا: اسم از مثدر پیچیدن
۸. دهخدا: سرخوردن روی یخ
۹. دهخدا: زادن ، زایش، (حلیمی) منی، تراوش
۱۰. دهخدا: ترشح

کمش **صزدراجق** gümüş sızdıracaq: پوته

بندن **صزب** آقن صو bəndən sızıb aqan su: چورابه[۱۱]

صغر// زغر sığır: کاو/ مطروش

صغرتماج sığırtmaç: کاوبان

صغرباش sığırbaşı: کاواره[۱۲]

صغر ایاغی qoyun ayağı: ژنکله[۱۳]

صغر بوینُزی sığır buynuzi: مُغ/ شُغ[۱۴]

صغر دلی اوتی sığır dili: کاوزبان

صغر دودغی sığır dodağı: نزخفج[۱۵]

سغر سیکک sığır sinək: دوژنه

صغر سکی sığır süni: زغاله[۱۶]

صغر سوروسی sığır sürüsi: کوپاره

صغر قویروغی sığır quyruğı: ماهیز[۱۷] زهرج[۱۸]/ماهی زهرج[۱۹]

صغر کودوجی sığır güdüci: کاوبان

صغر کوزی sığır gözi: (بابونه، گل مینا)

صغر منتر sığır mantar: کور کندم

اولو **صغر** ulu sığır: سِدره

صو **صِغِری** su sağırı: کماشه/ کاومیش

عِرَاق **صِغِرِی** iraq sığırı: کاو

۱۱. دهخدا: آبی که از زیر سد جاری شود
۱۲. دهخدا: گله گاو
۱۳. دهخدا: سم شکافته مانند سم گوسفند و گاو و آهو
۱۴. دهخدا: شاخ حیوان
۱۵. دهخدا: دیده نشد
۱۶. لگام گاو ، دهنه چوبی که به بینی گاومیش زنند
۱۷. دهخدا:گیاهی که‌درارضی غیربایر و جاده ها روید.
۱۸. دهخدا: داروی ماهی
۱۹. دهخدا: گیاهی که چون در آب ریزند ماهیان سست شوند و به ترکی سقر قویروقی گویند

فریدون **صغری** Fridun sığıri: پرمایون[1]

کنج **صغر** gənc sığır: تاول[2]

یَبان **صِغِری** yaban sığırı: کوزن

صغرک ارککی sığırın erkəgi: خباک[3]

صغرکوزی اوزمی sığır gözi üzümi: کاوچشم[4]

الده **صغر** سوره‌جک اغج əldə sığır sürəcək ağac: کواز[5]

صغر سوره جک اغج sığır sürəcək ağac: غاوشنک[6]

یابان **صغری** که قویروغن قوتاز ایدرلر yaban sığırı ki, quyruğun qotaz edərlər: غژ غاو[7]

بر **صغر** بینوزی کبی قدحدر که ا لتوندن کمشدن ایدلر bir sığır buynuzı kibi qədəhdir ki,altından güçüşdən edərlər: خُشوک[8]

سقر قدح کی **صغر** بوینوزندن ایدرلر سرخوشلق اخرنده انوک ایله اچرلر sığır qədəhi ki sığır buynuzundan edərlər sərxoşluq axırında anun ilə içərlər: یالوغ[9]

قویروغی پرچملو **صغر** quyruğı pərçəmlü sığır: غاژغاو

بر قوش آدیدر ارسلان پنجه‌لو و **صغر** بوینُزی bir quş adıdır arslan pəncəli və sığır buynuzı var: کُرک/ کورک

صغرا sağra: کَزکَژ[10]

ایر **صغرسی** əyər sağrası: چوب زین[11]

صغِری// صغر// سغری sağrı: کَیمخت//کمخت[12]/ کفل/ پوست‌لیان[13]/ کونسته[14]

صغرتمق sığırtmaq: (چوبان)

بویوک صغرتمق اغج böyük sığırtmaq ağacı: فریب

صغرجق// سغُرجُق sığırcıq: سار

صغرجق قوشی sığırcaq quşı: سُتربانک[15]

الا **صِغِرجُق** ala sığırcuq: باشترک[16]

اَلاجه **صغرجُق** alaca sığırcuq: کاخول/ باشترک[17]

صغرچین sığırçın: کَرموش[18]

صُغُلجان soğulcan خراطین/ خاک کرمَه/ کل خواره

---

۱. دهخدا: گاوی که فریدون را شیر داد و پرورد
۲. دهخدا: گاو جوان
۳. دهخدا: آغل گوسفند و سایر
۴. نوعی انگور است
۵. دهخدا: چوبی که بدان گاو و خر برانند
۶. دهخدا: آن چوب بود که بدو گاو رانند
۷. دهخدا: گاو قطاس باشد یعنی ابریشم گاو که از دم آن برای ساختن منگوله و پرچم استفاده کنند.
۸. دهخدا: درینجا پیاله‌ای که از شاخ گاو سازند
۹. دهخدا: (ترکی) پیاله ای که از شاخ کرگدن سازند
۱۰. دهخدا: درختی کوتاه و بوته مانند
۱۱. برجستگی چوبی جلو و پشت زین
۱۲. دهخدا:پوست دباغی شده کفل اسب و الاغ،ساغری (ماخوذ از ترکی)
۱۳. دهخدا: پوست نرم شده
۱۴. دهخدا: هر طرف کفل را گویند
۱۵. دهخدا: دم جنبانک
۱۶. دهخدا: نوعی سار
۱۷. دهخدا: نوعی سار مثل کاخول
۱۸. دهخدا: موش کور، شبکور

صغماق sığmaq: فشردن/ پلوغ / فشار

صِقدُرمق sıqdırmaq: افشرانیدن

صغش sığış: فشار

صغنجه sığınca: خُنَس[۱]

صِغمَق sığmaq: کنجیدن

صِغِرمَق sığırmaq: کنجانیدن

صغنی کیک sığını gen: کوزاوره[۲]

صِغِنماق// صغنمق sığınmaq: پناهیدن/ آمانی

صغناجق sığınacaq: پناه

صغندی sığındı: پناه

صغناجق یر sığınacaq yer پناه‌گاه/جایگاه[۳]

مرداردن **صَغنمَاین** آدم murdardan sıqınmayan adam: تلاتوف[۴]

صَغنمق sağınmaq: پُرهیز

اولکه هر ایشه **صغنوب** یاپشه ol ki hər işə sağınıb yapışa: چیره دست

صغین کیک sığın keyik: کاوزن[۵]

صَف // صاف səf: رده / رسته

اول بهادر که **صفلری** یرتر ol bahadır ki səfləri yırtar: صَفدر

صاف یرتجی بهادر səf yırtıcı bahadır: صَفدر

صفائی səfayi: سروا[۶]

---

۱. دهخدا: گرفتاری ، درماندگی
۲. دهخدا: صراحی شیشه ای (گردن دراز)
۳. ک.م. یجوز حذف الالف الثانی و کذا فی نظایرها مثل شه و مه فی شاه و ماه و علی هذا القیاس
۴. دهخدا: پلید، چرکین، کثیف
۵. دهخدا: گوزن (بیابانی)
۶. دهخدا: افسانه، حدیث

صفت sifəti: (ف)

صفتلر sifətlər: نعوت[۷]

صفت امر əmr sifəti: پَسند

اوغلان **صفتلو** اولمق oğlan sifətlü olmaq: مردآسا شدن کودک

صفدرلمش sıfdarlamış: سُفته[۸]

صفرای کسجی səfray kəsici: نهاری[۹]

صُفرَه // سُفرَه süfrə: تـبریز[۱۰]

صفه səfə sofa: بجکم / صفه[۱۱]

یوجه **صفه** که درک اوستنده اوله uca sofa ki dirək üstündə olur: ستاوند[۱۲]

صقر آت sıqır ət: چَردَه[۱۳]

صقرقه// سقِرقَه//صَغِرقه saqırqa: پارد[۱۴]

صُقرَه// سُغرَه//سقره suqra: سوزه[۱۵]

صقسغان//صقسقان//صقسقن//سقسقان//سقسغن //سَقسَغَان saqsaqan: پیسه/ عکه/کشک /کلاژه/ قچل/.قَژله/ غَلبه/ کجله

صقق//سَقَق saqaq: غبغب

سَقَق یعنی اکک التنده‌کی یُمری saqaq – yəni əngin altındakı yumrı: غبغب

صقل// سَقَل saqqal: ریش

صقالی قبه saqqalı qübbə: بَلمَه ریش[۱۶]

---

۷. دهخدا: جمع نعت ، صفت ، خصلت، ویژگی
۸. دهخدا: تحفه و چیزی که شخصی برسم تکلف فرستند.
۹. دهخدا: اندکی مایه طعام بود که بخورند
۱۰. دهخدا: سفره، میز و کرسی
۱۱. دهخدا: هشتی، تالار، ایوان / پای اوی
۱۲. دهخدا: رواق ، ایوان، بالاخانه
۱۳. دهخدا: رنگ مایل به سیاهی
۱۴. دهخدا: یوخ؛ تاراما: کنه ، گردباد
۱۵. دهخدا: خشتک جامه
۱۶. دهخدا: ریش بلند و انبوه

قبه **صقل** qaba saqqal: بلمه ریش[۱]

کچی **سقالی** keçi saqqalı: ریش بز

صَقلَمَق//سقلمق saqlamaq: نگاه داشتن/پاس

صقلایجی saqlayıcı: نگهبان/ نِگهدار

صقلیودوتمق saqlayu dutmaq:نگاه‌داشتن

تکری **سخلسن** tanrı saxlasın: داراد[۲]

دین **صقلیوجی** din saqlayıcı: دیندار

دینن **صقلیجی** dinin saqlayıcı: دیندار

صقلیق// صقلق// سقلق sıqlaq: چرد[۳]

صقلیق// صقلق// سقلق sıqlıq: شخولنده[۴]

صقلیق ویرمک sıqlıq vermək: شفلیدن[۵]

آت یا غیرطوار صو ایچرکن **صقلق** ویرمک at ya qeyri, tavar su içərkən sıqlıq vermək: خبک[۶]

صِقمق//سقمق sıqmaq: فشردن/ ترنجیدن[۷]/ تنجیدن

صقندی sıqındı: اَفشره/ عصاره/ آونیا

اوزوم **صِقَجَق** üzüm sıqacaq: خَرخشت[۸]

بربرینه **صَقلَمق** birbirinə sıqılmaq: تجج[۹]

یاغ **صقه‌جق** yağ sıqacaq: کیستان

ینجوب **صقمق** yencib sıqmaq: ترنجیدن

صقنمق saqınmaq: عصمت/ پرهیز(کردن)

---

۱. دهخدا: ریش پهن و دراز
۲. دهخدا: نگهدار باد
۳. دهخدا:حشره ای شبیه ملخ و کوچکتر ازآن، صدای شبیه سوت(سیقلاماق یا سیزلامق دان یارانیبدیر)
۴. دهخدا: سوت زدن
۵. دهخدا: صفیرزدن به حیوانات برای اب خوردن
۶. دهخدا: آواز (دادن هنگام آب خوردن حیوانات)
۷. دهخدا: سخت درهم کشیده شدن
۸. دهخدا: آنجایی که انگور برای شراب بپالاید
۹. جمع شدن لشکر

صاقنجی‌لک saqıncılık: پرهیزکاری

صَغنمَاق//سقنمق//صقنمق sıqınmq:(دوری گزیدن)

مرداردن صَغنمَاین **آدم** murdardan sıqınmayan adam: تلاتوف[۱۰]

صغو// سغو// سَغِی[۱۱]sağu: (فام، رنگ)

قره‌صغو qarasağu: سیاه فام/ قِیر

قَرَه مُهرَه که قزلسقو اولا qara möhrə ki qızılsağu ola: خماهن[۱۲]

صَلاَجَه salaca: کاهو[۱۳]

صلاجه اغجی salaca ağacı: جنازه[۱۴]

صلح sülh: آشتی

صُلُق suluq : داموز[۱۵]

صلق salıq: کلاجود[۱۶]

صغرغی قویجق **صلق** sağrağı qoyacaq salıq: کلاجود

صَلمَا salma: بوغرا / بوغراق[۱۷]

صَلَمق salmaq: کرایستن/ کُراییدن[۱۸]

صَلمَه salma: یله[۱۹]

صلمه کندرمک salma göndərmək: یله

صَلْیَر salyar: لُعاب

---

۱۰. دهخدا: پلید، چرکین، کثیف
۱۱. بو سؤز بوگون موستقیل ایشنمیر و رنگلرده چالاری گؤستریر . ایند دئییریک قره سوو
۱۲. دهخدا: نوعی سنگ آهن به رنگ تیره
۱۳. دهخدا: به پارسی قدیم تخته و تابوت را گفتندی
۱۴. صالاجا درواقع چوب تابوت است
۱۵. دهخدا: پاروی بزرگی که با آن برف روبند
۱۶. دهخدا: طبق کوچک پهن از طلا یا نقره که در آن پیاله گذارند
۱۷. دهخدا: یک نوع نانخورش
۱۸. دهخدا: قصد کردن، میل کردن، متمایل شدن،رها کردن
۱۹. دهخدا: رها کرده، آزاد، ول

صمان// صَمَن saman: کاه / خَس

صَمانلِق samanlıq: کاهدان/کاودان

صمانلی بلچق samanlı balçıq: کهکل[1]

صمان یولی saman yolı: راه کهکشان

صَمان بوغُنِی saman buğı: نایژه[2]

صمر⇐ سمر səmər

صمُردوغن// صُمَردَغَن samırdağan:ژکان[3]

صمغ səmğ: زد[4]

صمغ کنکر səmği kəngər: کنکرزد[5]

صندوق// صَندُق sandıq: بیشکار/ تبنکو/دُرج

صندقچه sandıq: دُرج

کُچُجُک **صَندوق** küçücük sandıq: درج

صندوقده اولن تمر باغ sandıqda olan dəmir bağ: پُش[6]

صندل sandal: چندن/ صندل/ ف

صندل اغجی sandal ağacı: چندن

صندلوس sandalus: سندلو

اولکه تحریف ایدرلر صندلوس درلر ol ki təhrif edərlər sandalus derlər: سندروس[7]

صِندو//صندی// سِندی//سِندو sındı: دوکارد[8]

صِندی sındı: کازکاره[9]

صنعت sənət: پیشه/ دستکار/ کردار

---

1. مخفف کاه کل است
2. دهخدا: این معنی را ندارد، / تارامه. اوت بالدیری
3. دهخدا: کسی که زیرلب حرف زند یا غرولند کند
4. دهخدا:مادۀ چسبناک که از درخت می تراود
5. دهخدا: صمغ کنگر
6. دهخدا: بند فلزی که به صندوق زنند، بست
7. دهخدا: سرو کوهی
8. دهخدا: مقراظ بزرگ (برای چیدن پشم گوسفند)
9. دهخدا: جایی وسورلخی درکوه،زمین برای گوسفندان

صنعتلو sənətlü: بیشوَر

صنعت اهلی sənət əhli: پیشه ور

صنعتی بر sənəti bir: هم پیشه

صَنماق// صَنمق sanmaq: کُمان/انکاشتن/پنداشتن

صانو// صَنو sanu: سکال[10]

صناماق// صنامق// صِنَمق// سنمق sınamaq: وند / آزمودن/ آزمایش

صنانمش sınamış: آزموده

صَنایش sanayış: آزمایش

صِنمَق//صممق//سنمق sınmaq: اشکستن/ شکستن

صنمش sınmış: شکسته

سِنیق sınıq: شکان/ شکن

صِنق بَرمَق sınıq barmaq: ورکالوج[11]

صنقق باردق sınqıq bardaq: منده[12]

صنق دَسی sınıq dəssi: منده

چنق **صِنقُن** دوزیجی çanaq sınıqın düzəyici: کاسه بند

صنوبرهندی sənübəri-Hindistan: دیودارد[13]

صنور//صنر// سُنور// سکر sınır: سرحد/ مرز/ مَرج / مرزُبوم/ تروشه

سنور بکلیجی sınır bəkləyici: مرزَبان

---

10. دهخدا: اندیشه ، فکر، خو ، منش
11. دهخدا: انگشت شکسته
12. دهخدا: سبو و کوزه دسته شکسته
13. دهخدا: دیودار است یعنی سرو هندی، نوعی سرو

صو// صوه//سو su: آب/ بلق/ تابال/ آمو/ اَودَز[1]

صورمق suvarmaq: آب (دادن)

سلین sulayın: آبدار

صوبسولی subsulı: کریغ

صوجی sucı: شَمر[2]

صُوسز susuz: تشنه/ نشاف

صوسزلق susuzluq: تشنکی

صولو sulu: آبناک/ شَمر/ فَرغز/ آبدار

صَولَق sulaq: صِهرنج/ آبدان

صَولَوق sulaq: چپه[3]

صوغن suğan: کوزُره[4]

صو ارغی su arğı: فرکن/ چوغ[5]

صو اکرکی su əgrəgi: کرداب

صو اَوِ su evi: آبشخور

صو اسی su issi: نهنک

صُوباشی subaşı: شحنه/ شمیذ/ سپهسالار

صو بندی su bəndi: پرغاب/ برغ/ بزغ بسته/ ورغ/ چمن

صو دبی su dibi پاياپ

صوی درک su dərəgi : فَرغر[6]

صو دَکِرمنی su dəgirməni : آسیاب

صو دوکجک یر su dökəcək yer:آب‌ریز

صو صچرین یر su sıçrayan yer: زِماب

صو صِغِری su sağırı :کاموس/ کماشه/ کاومیش // کاوموش

صو صوَریجی su suvarıcı آبیار

صو قبرجوغی su qabarcuğı:کوبله/غُنچه

صو قسمتی su qismәti : بَست

صو کردەمسی sü kərdiməsi: بندو/ پند/ کیکیج/ کیکیز[9]

صو موجی su mövci: کوه/ نره/خیزاَب

صو یولی su yolı: آبراهه/ کاریز/ کرز

صو چقرق یر su çıxaraq: طَرخ[11]

صو چقن یر su çıqan yer: زِماب

صوده یوزمک suda yüzmək: شناه/ شناو/ شفاع/ سِناب/ شناوکردن

صولانمش نسنه sulanmış: آغشته

صُولر قراکَنده بتن تازه چمن sular qıtaqında bitən tazə çəmən: کزم[12]

صُویَجَق تَختَسی suyacaq taxtası:دُرزاده[13]

صویه دوشوب قورتلان بالق suya düşüb qurtaran balıq: دلفین

صویَه دَلمق suya talmaq: غوطه

صویه قَنمِش suya qanmış: سیراب

صویه منسوب suya mənsub: آبی

صوی درک suyı dərin: فَرغز

---

[1]. آبدست
[2]. دهخدا: تالاب ، آبگیر، حوض کوچک
[3]. دهخدا: پارو
[4]. دهخدا: ظرف آب گردن دراز سفالین، کوزوره
[5]. دهخدا: جوی
[6]. دهخدا: جویک که آب از ان گذشته و کمی مانده

[7]. دهخدا: حباب
[8]. دهخدا: تره تیزک ، شاهی، پندو
[9]. دهخدا: تره تیزک را گویند،
[10]. دهخدا: موج آب (قدیمی)
[11]. دهخدا: تالاب، مخفف اصطرخ
[12]. دهخدا: سبزه ای باشد که بر کنار جوی روید
[13]. دهخدا: تخته ای که آسیابان در پیش آب گذارد تا بطرف دیگر رود، درزاده آسیا نیز گویند

سوسُز شفتالو susuz şəftalı: تالانک[۱]

صوسز یر susuz yer: کردر[۲]

صولو قان sulu qan: خونابه/ خوناب

صولی قلیج sulu qılıc: غَفج[۳]

صولو یر sulu yer: شکرسان

اَرِلک **صویی** ərlik suyı: اَب پشت

اسّی **صو** issi su: کرمابه

اَلیجَق **صو** ılıcaq su: خلیش[۴]

ترشی **صویی** turşu suyı: آبکامه[۵]

چشمه **صویی** çeşmə suyi: سرشک[۶]

چوبُق **صوی** çubuq suyı: زوکاب[۷]

چولک **صو** çevlik su: کرداب

خوشاب **صو** xoşab: خوشاو

دمُر **صُوی** dəmir suyı: دوص[۸]

سیل **صویی** seyl suyi: سیل/ سیلاب

شُورلدَه‌یَن **صو** şoruldayan su: شران

صارِی **صولو** sarı sulu: زرداب

طُرو **صُو** turu su: خوشاب

طوکمش **صو** dönmüş su: آب افسرده

قُرت **صویی** qurut suyı: رخبین[۹]

کل **صویی** gül suyı: کُلاب

لطیف **صُو** lətif su: خوشاب

یاوز **صو** yavuz suyı: اشغور[۱۰]

صو ایچه‌جک یر su içəcək yer: آبخور

صو طوراجق اَو su turacaq əv: سردابه

صو قرشمش قان su qarışmış qan: خونابه

صو چکجک طوار su çəkəcək tavar: آباش

قرو بلچقلو **صو** quru balçıqlu su: لوشناک

یر التنده **صو** yer altında su: سردابه

صو اوزونده اولور برجانور su üzərində olur bir canavar: باَغ

صودن صِچرَین ذره لر sudan sıçrayan zərrələr: بَشنج[۱۱]

صوده اولو باشلی بیوک قوش suda ulu başlı böyük quş: خُشینار[۱۲]

صو یولنده باقی قلن **صو** su yolunda qalan su: فرغر

صوده بتن دوا اوتلری suda bitən dava otları: نقوع[۱۳]

صوارلمش یر که تربض درلر suvarılmış yer ki tarbuz derlər: آغشته[۱۴] پسارده[۱۵]

صویه برغلن صال suya burağılan sal: عمَد[۱۶]

---

۱ و دهخدا: میوه ای شبیه به شفتالو، شلیل
۲ . دهخدا: بیابان، زمین پشته پشته، زمین کوه و دره
۳ . دهخدا: شمشیر آبدار
۴ . دهخدا: گل و لای چسبیده، باتلاق
۵ . دهخدا: نوعی خورش ، آش
۶ . اب چشمه ، آب تمیز مثل اشگ چشم
۷ . دهخدا: آب سیاه، مرکب سیاه
۸ . دهخدا: آبی که آهنگر آهن را دران سرد کند
۹ . دهخدا: قره قروت(ترکی است)، کشک

۱۰ . دهخدا: راسو
۱۱ . دهخدا: از مصدر پشنجیدن بمعنی پاشیدن (آب)
۱۲ . دهخدا: معادل فارسی نداده و از شعوری خشینسار و خشینار را نقل کرده/ تاراما: صونا قوشی
۱۳ .دهخدا:آبیکه از خیساندن میوه خشک یا دارو حاصل آید.
۱۴ . دهخدا: نمناک ، نمکرده، خیسانده
۱۵ . دهخدا: لگدمال / حلیمی: زمین آبیاری نشده
۱۶ .دهخدا: چوبهای بهم پیوسته کهبا آن از نهرها گذرند

باشی **صویه** صوقمق başı suya soqmaq
: ناغوش[1]

صویه دوشوب قورتلان بالق suya
düşüb qurtalan balıq: دلفین

او **صویی** که امرنمدن کلور o suyı ki
imrənmədən gəlür: آب نشاط[2]

آت یا غیرطوار **صو** ایچرکن صقلق ویرمک at
ya qeyri tavar su içərkən sıqlıq
vermək: خبک

برنوع قاتی دمردر **صویی** کندویه چکر bir növ
qatı dəmürdür suyı kəndüyə çəkər:
سِنَه

بندن صزب آقن **صو** bəndən sızıb
aqan su: چورابه

صوات//صوت//صوه sıvat تابال/بال/پالونه[3]

صواد//صِوات//صِوت sıvat: آبخور/ آبخوره /
آبشخور

صَوَاش// صوش savaş : نبرد/ ناوراد/ پیکار/
جنک/ جنکی/ رَز

صوشچی savaşçı: پیکارکش[4]

صوشده دورشمک savaşda dürüşmək:
آوَرد

صَوش (کوننده کیرلر) savaş (günündə
geyərlər): کژ اکند[5]

صواشکورمش savaş görmüş:کندآور[6]

مردانه **صوش** کورمش بهادر کشی savaş
görmüş bahadır kişi: کندآور

صواش ییری savaş yeri: کارزارکاه

صواق suvaq: اندود / شور[7]

صوق بالچق suvaq balçıq: کلی تَنُک[8]

دکرمن **صواغی** dəgirmən suvağı: درزاده[9]

صوج// سُچ suç: جرم/ کنه

سُچلو suçlu: کنه کار

صُوجُق//صوچُق sucuq: آکَنده./جکرآکنده/
روغنی / روده

طولدورلمش **صوجق** toldurulmuş
sucuq: اکندن

اووق بغرساق که طغرلمش اوله و **صوجق** اوله
ovuq bağırsaq ki toğrulmuş ola və
sucuq ola: جهودانه

صَوجُمق// صُجمق sucumaq: سکیزیدن[10]

صوچم sucumaq: سکیزیدن

صوچمق// صُجُمَق sucumaq: چخ[11]

صوراحی// صراحی surahi: قنینه[12]/خامه

صورت sürət: پیکر/ هیکل/ دِیس / فَشّ

صورت اوینَدجی sürət oynadıcı: صورتباز

صورت دوزوجی sürət düzəci: پیکرکر

صورت طاروسی sürət tarusı: کاورس

صورت ورمک sürət vermək: هستیدن

---

[1] . دهخدا: چیزیرا به آب فرو کردن،غوطه خوردن
[2] . دهخدا: منی
[3] . دهخدا: شماق پالا (ترکی است)، ؛بکش
[4] . دهخدا: جدلی، پیکار کشنده
[5] . دهخدا: لباسی که آکنده از ابریشک باشد
[6] . دهخدا: بهادر، دلاور
[7] . دهخدا: ملاط (محل جمع شدن آب)
[8] . دهخدا: گل نازک
[9] . دهخدا: تخته ای باشد که آسیابانان پیش آب گذارند تا آب بطرف دیگر نرود
[10] . دهخدا: جست و خیز کردن، جفتک انداختن
[11] . دهخدا: سعی و کوشش کردن
[12] . دهخدا: ظرف شراب

ایخوده کوریلن **صورت** uyquda görülən sürət: خیال

بر چرکن **صورت** در دوزرلر انکله اوغلنجقلری قورقودرلر bir çirkin sürətdir düzərlər və anunla oğlancığları qorqudarlar: کخ[1]

چرکین **صورت** که کورن قورقار çirkin surət ki görən qorqar: بیناره

چرکین **صورت** که کورن انجنور çirkin surət ki görən incinir: بیناره

صُورُتقن ⇐ سُرُتقن sorutğan

صورغج sorğuc: کلوبه[2]

صورق راق soruqraq: لته[3]

صورقون surqun: البان کبوه[4]

صولق// سُلُق//سُلک sulaq لَکام

صُورمق//صرمق sormaq: پرسیدن/جستو جوی

صوردرمق sordurmaq: پرسانیدن

صورقون sorqun: بُسان[5]

بر سوزی بغایت **صُرمق** bir sözi bəğayət sormaq: خشکمار کردن[6]

صورنه// صُرنه// سورنا zurna: کَرنای/ صُور[7]

بوینُزدان **سُرنا** buynuzdan zurna: سرغین

صَوش savuş: شمیذ[8]

صوصاق// صوسَق//صوصق// سوسق susaq: سطل/[9] غَفنج[10]

صُوصَلق susalıq: هوشازده[11]

صُوصَلِق اولان دَوَه susalıq olan dəvə: هوشازده// هوشاز

صوغان// صوغَن// صُغَن//صُغان soğan: پیاز

سرکلو **صوغن** sirkəlü soğan: اَجار

یبان **صوغانی** yaban soğanı: پُلوس/زیره

صوغلجان// سُغلجان soğulcan: سند

صُوف آلتلرندن بر آلَت sof alətlərindən bir alət: غروَاشه[12]

صوفیلر طونی sufilər tonı: ژنده

صوقاق//سُقاَق//سُوقَق//سُقَق soqaq: کوچه

صوقاق باشی soqaq başı: سکه[13]

اوزُن **صوقق** uzun soqaq: برزن

اینجه **صوقاق** incə soqaq: کویچه

صوقرغی suqrağı: تز[14]

صوقمان// صُقمان suqman: خرکَش[15]

صوقمق//صقمق//سوقمق//سقمق soqmaq: خلیدن[16]

صوقدرمق soqdurmaq: خلانیدن

---

[1]. دهخدا:موقعی که بخواهند چیزی را کودک نخورد با گفتن این کلمه میترسانند

[2]. دهخدا: طوق ، قلاده، خط دور گردن پرندگان

[3]. دهخدا: پارچه کهنه و ژنده

[4]. نوعی بید

[5]. پرسان است

[6]. دهخدا: پی جویی و تفحص کردن

[7]. دهخدا: شیپور، بوق

[8]. دهخدا: سرگشتکی، اندوه ، سرگردان، آشفتگی

[9]. دهخدا: پنکان با دسته، طاس حمام

[10]. دهخدا: ظرف چوبی برای کشیدن آب از چشمه

[11]. دهخدا: بسیار تشنه

[12]. دهخدا: لیف جولاهگان و شوی مالان

[13]. دهخدا: کوی، محله، راه هموار

[14]. دهخدا: مرغکی بود کوچک در گلستانها / حلیمی: عربها صعوه و در اصفهان ترند و در ولایت ما قرجان گویند

[15]. دهخدا: جانوری است خاکستری رنگ و بیشتر در قبرستانها باشد

[16]. دهخدا: فرو بردن

صوق// سوق soq: کُن (صیغهٔ امر)
باشی صویه **صوقمق** başı suya soqmaq: ناغوش
بوی یعنی آدم **صوقوجق** böy: دیلموک[۱]
صوقولدامق soquldamaq: ضربان
صُوقُی// صوقو// صقو suqu: غن[۲]
صُوقُی طاشی suqu taşı: غن[۳]
صُوک//صُک son:پایان/انجام/پَس/جُرعت/دنبال
صُک اوجی son ucı: سرانجام
چنق **صوکی** çanaq sonı: غاب[۴]
صوک قیش آیی son qış ayı: اسفندارماه
صوک کوز آیی son küz ayı: اُسپوش
صوک یاز ایی son yaz ayı: خردادماه/ ایار
صوک یای ایی son yay ayı شهریور
صوکنه خیر اولسون دمَک sonuna xeyr olsun demək بالستن
صوکنه خیراتی اولسون دمَک sonuna xeyratı olsun demək: بالشتن
صوکره // صُکره sonra: قلاجو/سَبَس/پسین
صوکره‌غی sonrağı: پسین
صُکره ایچلَن قدَح sonra içilən qədəh: تناغ[۵]
اَندَن**صکره** andan sonra:آنکاه/ زان‌پس
صوکِی// صُکی sunı: جرعه
پیاله **صوکِی** piyala sunı: جرعه

صول sol چپ
صولوق// صُولُق solaq: چَبَه[۶]
صول اَل sol əl: دست چپ
صول اللی soləlli: چپ دست
صولمق// صلمق solmaq: پژمردن
صولدرمق soldurmaq: پژمریدن/پژمرانیدن
صولدی soldı: فرساید/ فرسُد[۷]
صولمش solmuş: پژمرده/ پلمرده/ انجوجه / آنجوخ/ فرسیده
صولق// سُلُق// سُلک sulaq: لَکام
صُونغَن sonuğan: دمابر[۸]
صوُوق// صُوق// سوق sovuq: سرد/ خُنک/ سرما / مایع / تنُک
صوق‌راق sovuqraq: لته
صوق صو sovuq su: آبسرد
سُوُق وقت sovuq: سرما
صُوُق ییل sovuq yel: فراغ/ بادسرد
قاتی **صوق** qatı sovuq:زمهریر/شجام/شَخُد[۹]
هواسی **صوق** اولان‌شهر havası sovuq olan şəhər: سرده سیر
اغج قورودان قتی **صُوق** ağac qurudan qatı sovuq: شَجام
هواسی **صوق** اولان شهر havası sovuq olan şəhər: سرده سیر
صوه// سووا sıva: زیره[۱۰]

---

۱. دهخدا: رتیل، جانوری شبیه به عنکبوت
۲. دهخدا: سنگ عصاری یا تیر عصاری
۳. دسته سنگی هاون
۴. دهخدا: از شب پیش مانده، بیات، گوشت بیات
۵. دهخدا: آخرین جلم شراب
۶. دهخدا: چپ دست
۷. دهخدا: پوسیده شده، پوساند
۸. دهخدا: تنگی نفس
۹. دهخدا: شخته، سرمای سخت (ترکی است)
۱۰. دهخدا: مقابل رویه، جزء زیرین کفش

صوه⇐ سوه sövə

صویلمق// صولَمق soyulamaq: کواژه‌کردن[۱]

سوکونمش تخیل soyunmuş taxıl: نایژه

صیا // سیا// سایه saya: ساده/ ساد[۲]

صایه قَفتَان saya qaftan: دوتا

صیرو sayru: رنجور/ بیمار

صیروجغی sayrucağı: بیمارترین

صیرو بکزلو sayru bənizlü: بیمارکونه

صَیرولقدَن طورمش sayrulıqdan turmuş: بیمارژون[۳]

نفس **صیرولغی** nəfəs sayrılığı: دما

صُیَغ suyağ: تندباز[۴]

صیق//سیق//سِق//صق//صِوق sıq:سُفت/هنگفت

سخن sıxın: ریخ[۵]

صَیِق بیز sıyıq bez: سخت

صــندو// صَندُ //سندی sındu: کاز[۶]

صیوا// صِوَا // صوه sıva: اندود / اندروز[۷]

صوامق sıvamaq: اندودن/ دوسیدن[۸]

صوتدرمق sıvatdırmaq: دوسانیدن

صوایجی sıvayıcı: دوسکر// دوستکر

صواجی sıvacı: دوسکر// دوستکر

صِوا بلجِغی suva balçığı: آژند[۹]

صوا صوجی sıva sıvacı: آونده

دیوار صیواسی duvar suvası: انداد

صوا اراسنداغی بالچق sıva arasındağı balçıq: آژنده[۱۰]

صَیواَن// سَیوان sayvan: سایه‌بان

ض Z

ضای zay: غرفه

ضد zidd: اَخشیج[۱۱]

ضعیف zəif: آلوده

ضورنه ⇐ زورنا zurna

ضیافت عامه ziyafət: آجلغی

ط T

طاباق //طبق tabaq (کاسه)

طاباقجی tabaqcı: کاسه‌بند

ایکی **طبقلو** کَمخا کسه ایچینه دخی نسنه قویرلر iki tabaqlı kimxa kisə içinə dəxi nəsnə qoyarlar: جنحاخ[۱۲]

طاپقر tapqur: برتنک[۱۳]

طَاپمق//طپمق//طابمق//دپمق tapmaq:پرستیدن

اوده **طاپوجی** oda tapucı: فلیوان

---

۱. دهخدا: کندن و پاک کردن پر مرغ و موی گوسفند
۲. دهخدا: یکسان،برابر،هموار،/ حلیمی: قفتان بینقش
۳. دهخدا: دسته ای از سپاهیان بیمار و علیل
۴. دهخدا: یک نوع مرغ درنده
۵. . دهخدا: سست (گردیدن)
۶. دهخدا: گازانبر
۷. دهخدا: اروج و گچ
۸. دهخدا: چسبیدن چیزی به چیزی، بشلیدن،پیوستن

۹. ک.اکثر ارباب هلک دیو نقل ادرلر حق بودر که کِرَجله کِلی بر یره اوررلر هلک اراسنه دوکرلر اکه آژند درلر. بله که مطلقا او دیلنجه آژند درلر.
۱۰. دهخدا: گل میان دو خشست
۱۱. دهخدا: هریک از عناصر چهارگانه
۱۲. دهخدا: خمجاج کیسه و خریطه ای که مسافر در آن شانه و جعبهٔ آتش زنهٔ خود را گذارد.
۱۳. دهخدا: تنگ زیرین ستور، بند گهواره

اود **طپانلر** oda tapanlar: فلیوان[1]

شمن **دَپوجِلَر** buta tapucılar: شمن[2]

اوده **طپان** کافر oda tapan kafər: کَوُر

اوده **طپانلر** کشیشی oda tapanlar keşişi:موغ

اوُدَه **طپانلر** کلیسه سی oda tapanlar kilisəsi: آتشکده

طاپنجه//طپانچه//طبانجه//طپانجه// طبنجه tapança: سلّه/ سیلی/ طاپنجه/خیز/ قبزه[3]

طاپو// طپو tapu: (خدمت ، احترام)

طاپو **صاغرغی** tapu şağrağı: کلاجود[4]

طاتیماق tatımaq: دریغ (کردن)

طات// طاد ⇐ داد dad

طار⇐ دَر dar

طارتمق//طَرتمق tartmaq: سنجیدن/ لنجیدن/ آهیختن/آهنجیدن

طارتلمش tartılmış : سخته یعنی موزون

جان **طرتمق** can tartmaq: آهنجید

نجس **طرتلن** سپد nəcis dartılan səpəd: کُلُج

طَارطاغَان//طارطغان tartağan: تارُمار/غازغاز / تندوخوند[5] داس و دلوس/ ترت مرت

طارله// ترلَه tarla: ترکز[6]

طارله قوشی tarla quşı: چرده[7]/مکوک

[1] . دهخدا: بی خبر، بیهوده
[2] . دهخدا: هراسان و آشفته/ کاهن(مصوب فرهنگستان)
[3] . بو تورک سؤزو«قاپاز» اولمالیدیر
[4] . دهخدا: طبقچه ویا طبق کوچک پهن
[5] . دهخدا: تندوخند ، تارومار، زیروزبر، ازهم پاشیده
[6] . دهخدا: مزرعه کاشته و درو شده و شخم خورده
[7] . دهخدا: حشره ای شبیه ملخ

طاری // طرو darı: (دانه)

طرو قوشی darı quşı: غلج

طاز taz: تَویل/ دُغ

طازباش tazbaş: دُغ سَر/ مو سترده

طازباشلو dazbaşlı: دوخ چکاد

طاس tas: پنکان/ طاس معروف

اَمزُکلو **طاس** əmzüklü tas: جَرغاتو[8]

حمام **طاسی**hamam tası: هیز[9]

شربت **طاسی** şərbət tası: پنکان

فقاجی **طاسی** qafacı tası: پنکان[10]

کام **طاسی** kam tası: سطل[11]

کوچک **طاس** küçük tas: پنکان

طاش// طش taş: آسا[12]یعنی مانند

طاش⇐ داش daş

طاش taş: بیرون/ برون

طاشره // طَشرَه taşra: بیرون/ برون

اغز **طاش** ağız taşı: پوز

یکاق **طاشی** yanaq dışı: لُنج

بر کوک که اچی **طاشی** صارولغه مایل bir kök ki içi taşı saruluğa mail: شیربخشیر[13]

طشره چکلمش tışra çəkmiş: آخته

طشره کتورمک tışra gətirmək:برون‌آوردن

[8] . دهخدا: جرعه ریز ظرفی که دارو در دهان ریزند
[9] . دهخدا: بدکار،مخنث/ حلیمی گوید در مقام تشبیه گویند طاس حمام زیرا چیر بی ارزشی شمارند
[10] . دهخدا: پیالۀ مسی ته سوراخ که پیمانه است
[11] . دهخدا: پنکان با دسته، طاس حمام
[12] . دهخدا : (شکیلچی دیر کبی) خواجه تاش مثالنده
[13] . دهخدا: بیخی که هند و کشمیر آورند.شیربخ نیز گویند

طشره کلمک tışra gəlmək: بدرآمدن/ برون آمدن

طاصلاق taslaq: کول[1]

طاطار⇐// تاتار Tatar

طاغ ⇐ داغ dağ

طاغرجق tağırcaq: پُشک[2]

طاق taq: دام/ خَم/ کمرا[3]

طاق اَیوان taqi eyvan: خَم

طاقت: taqət : تاب/ یارای/ نیو/ تو / برتو/ پروا/ پایاپ/ توش پهاویجه

طاقمق // طقمق taqmaq: (چسبانیدن)

ادک بورننه **طاقلان** تمر ədük və başmaq burnuna taqılan təmir: نوک

طال ⇐ دال dal

طالماق⇐دلمَق dalmaq

طالع tale: بَخت/ روز

طالع سز talesiz: بیروز

طالعسزلک talesizlik: بی روزی

ایو **طالع** iyü tale: اختر

صاحب **طالع** sahibi-tale: سالخداه[4]

یوز **طالعلو** yavuz talelu: بد اختر

طالقا// طالغه dalğa: (موج)

طالقالق dalğalıq: آشوب/ فتنه

طالماق ⇐ دَلمق dalmaq

طالو talu: شانه[5]

طَام tam: بام

طَام اُوستی tam üsti: بام

طام اورتاسی tam ortası: تژه

طام اورتسی tam örtüsi: ریختم[6]

طام اوقِی tam oqı: تژه[7]

طام قراکی tam qırakı: تژه

اوکروجک **طام** ügrücək tam: کُرنج[8]

طام اوستنده‌کی حجر tam üstündəki hücrə: ورواره[9]

طامیزلق⇐دَمُزلق damızlıq

طامغه⇐دمغه damğa

طامله ⇐ دَمماق dammaq

طاممق⇐دَمماق dammaq

طامو// طَمُو tamu: دوزخ/ زَرَند/[10] زرنک

طامو اهلی tamu əhli: دوزخیان

طامیزلق⇐دَمُزلق damızlıq

طان طمی tan tamı: کجت

طانشمند//دانشمند tanışmənd: برهمن/حبر/ دانشخور/ ف

طانُق// طنق tanıq: کواه

طاوخانه tavxana: تابخانه[11]

طاوله tavula: طویله

طاووس//طاوُس// تَوُز tavuz: ماکیان/ ف

---

[1] . دهخدا: ابله، احمق، مکر و فریب
[2] . دهخدا: موی مجعد، کاکل تابدار
[3] . دهخدا: طاق خانه، گنبد، اتاقی برا نگهداری حیوان
[4] . دهخدا: نیک اختر،سعادتمند
[5] دهخدا: استخوان کتف
[6] . دهخدا: بام سقف
[7] . دهخدا: تیربزرگی که چوبهای سقف خانه را برآن نهند
[8] . دهخدا: بیغوله خانه، کُن و گوشه خانه
[9] . دهخدا: بالاخانه، خانه تابستانی
[10] . دهخدا: دوزخ، جهنم
[11] . دهخدا: خانه شیشه بندی برای ورود نور آفتاب

طاووس قویرغی tavus quyruğ: دُمچه

طاووق tavuq: مرغ

بادربلو**طاووق** badırbalu tavuq: کورک[۱]

طاوول//طَوِّل//دول//تول tavul: دُهل/ طبل/ تبیر // تبیره/ ترانه/ شندف

طاولچی tavulçı:دُهل‌زن/دُهلبان/لوس‌زن[۲]

طول باز tavulbaz: دهل باز

بر درلو **طاوول** bir dürlü tavun: سندف[۳]

طای tay: کُرّه

طای بلکلمک tay bəlinləmək: جخشیدن[۴]

طایفه tayfa: ساس

طایلسان//طَیلَسان taylasan: تالسان[۵]/ساج[۶]/ لام[۷]/ لامامه/ طیفه/ ف

طاینماق//طاینمق//طینمق tayınmaq: نسبو/ لغزیدن/ چَپچله

طایندرمق tayındırmaq: لغزانیدن

طاینجاق tayınacaq:لخشن/[۸]لغزان/نسبو

طاینمش tayınmış: لغزیده

طاینش tayınış: لغزش

طِینمشدور tayınmışdur: لغزیده است

طایانمق⇐دیانمق dayancaq

طایی// طایُو tayı: خالو

طباشیر təbəşir: تبه‌شیر// ف

طبّاغ// دباغ təbbağ: پزنکر[۹]

طباق⇐ دباغ dabbaq

طپان topan: بهنه

اول کدیکی نسنه غازلر ایچنده طوپ اُینرلر طپان درلر ol kədi ki nəsnə ğazarlar içində top oynarlar,topan derlər: بهنه[۱۰]

طبان//طپان//طپن//تابان taban: افراخته[۱۱]

طبان //تابان taban: (پاشنه)

دَوَه **تابانی** dəvə tabanı: اشترغاز/ سپل/ اشتروغ/ ژافه / سوَل[۱۲]

قجغلنب و **طبانی** قشنانک حرکتِ کلدوکی وقت ادمک حرکتی و کلدوکی qıcıqlanur və tabanı qaşınanın hərəkəti və güldügi: غلغلیج[۱۳]

طَبَر شهر آدی Təbər-şəhər adı: طَبَر

طبرستان شهر ادی Təbəristan-şəhər adı: طبرستان

طبع təb: مَنش/ کزنکبین

طبق tabaq: علت (مرض)

طوار طرنغنده **طبق**علتی tava tırnağında tabaq illəti: ستوراب[۱۴]

طبل təbil : تبرک[۱۵]

طبل باز təbilbaz: طبل باز/ ف

---

۱. دهخدا: مرغ باشد بر سر خایه نشسته تا چوزه برآید
۲. دهخدا: چاشنی گیر (معنی مجازی)
۳. دهخدا: نوعی طبل ، شندف
۴. دهخدا: چیزی را از علامت و نشان وی شناختن
۵. دهخدا: لباس مخصوص تالشان
۶. دهخدا: بالاپوش
۷. دهخدا: نوعی کلاه فقیران ، ژندهٔ درویشان
۸. دهخدا: لغزان

۹. به مغنی آشپز باشد، طبخ کننده
۱۰. دهخدا: نوعی چوگان که سرآن پهن و مانند کفچه بوده و با آن گوی بازی می کرده اند(میزراق)
۱۱. دهخدا: از مصدر افروختن
۱۲. دهخدا: ناخن پای شتر
۱۳. دهخدا: غلغلک
۱۴. دهخدا: دیده نشد/ نوعی بیماری در ناخن گوسفندان
۱۵. اصل آن طبلک به معنی طبل کوچک است

طبله// توله təblə: بُتوک/ تبوک[۱]

بقاللر **طبله سی** baqallar təbləsi: تَبوک

قُیُمجلر **تولَسی** quyumcular təbləsi:تبتک

طبیب təbib: بزشک

بر نوع **طبیب** bir növ təbib: سپستان[۲]

بر آغج آدیدر که **طبیبلر** قتنده معروفدر bir ağac adıdır ki təbiblər qatında mərufdur: آزاد درخت

طبیعت təbiət : سوس/ سرشت/ سیرناس

قتی **طبیعتلو** qatı təbiətlü: رَوُش

طَتُق tatuq: تاخ[۳]

طِراز شهر آدی Təraz-şəhər adı: طِراز

طراقوس//طَرِقس//طرقوس//طِره قَس//طره قاز//طِرقَز//درغوس//طبرقز//تَرَقسی taraqus: پژوند/ پزاوند[۴]/زرفین/فندل/ کُرَه /فدرنک[۵]

قُپو **درغُوسی** qapı dıraqusı: پزاوند/زرفین

طرت⇐ دورد dörd

طرتنجی⇐ دُورتُنجی dördünci

طُرتُق tartuq: سنجه[۶]

طرف tərəf: سو// سوی/ پهلو

اَلت **طرفلو** altı tərəflü: شش پهلو

اوُچ **طَرفَلو** üç tərəflü: سه سو

اکی **طرفدن** iki tərəfdən: دهاده

صاحب **طرف** sahibi tərəf: کُنارنک[۷]

یومرو **طرف** yumuru tərəf: تُلد[۸]

بر**طُرفه** اوتَوردیمک bir tərəfə otur:زاستر[۹]

طرفه türfə: فسیام/ بلَنجه/ بولکنجک[۱۰]

طَرَق⇐درق daraq

طرقماق⇐درقمق dırıqmaq

طرنفیل tərənfil: طرنفیل معروف

طرنَق⇐ دیرناق dırnaq

طُره tura: قابول[۱۱]

طُرّه که دیوار اوزرینه ایدرلر ol tura ki, divar üzərinə edərlər: قابول[۱۲]

او **طره‌سی** əv turası: سِدره[۱۳]

طرمق⇐دِرمُق dıramuq

طریق// طریقه təriqə: شیوه

طَشَق taşaq: خایه

طشاغی چکنمش taşağı çəkilmiş: خایه کنده

قندز **طشغی** qonduz taşağı: هرژفدنک[۱۴]

طشمق taşmaq: خروش (کردن)

طشمق taşımaq: (بردن)

دَکِرمن **دشیجی** dəgimən daşıyıcı: آسیابان

---

۱. دهخدا: نوعی طبق چوبی
۲. دهخدا: نوعی گیاه طبی، سگ پستان، اطبا کلب
۳. دهخدا: آق خرک، تاغ// تاق درختی که زود آتش گیرد؛ به معنی بی اشتها که از زبان ترکی عاریه شده و معرب توخ است
۴. دهخدا:چوبی که درپس درگذارند تا درگشوده نگردد
۵. دهخدا: چوبی گنده و سطبر که درپس دراندازند،
۶. دهخدا: سنگی را گوینده که چیزها بدان وزن کنند. دارتماق آلتی
۷. دهخدا: حاکم، والی، مرزبان
۸. دهخدا: هر چیز آماسیده
۹. حلیمی: زانسوتر لفظیندن تخفیف اولونوبدور
۱۰. دهخدا: هرچیز عجیب و غریب و طرفه
۱۱. دهخدا: قسمت بیرون آمدهٔ عمارت مانند سایه بان
۱۲. دهخدا: قسمت بیرون آمده عمارت مانند سایه بان
۱۳. سایه بان خانه
۱۴. بیدستر

بالچق طپراقدن **طاشدقلری** balçıq və topraqdan taşıdıqları: پاروچه[۱]

اول سبد که یاننه برکدوب کمره **طاشرلر** ol səbəd ki yanına bərgidub kəmrə taşırlar: داموز[۲]

طعام təam: بسان/ فحزه/ میره

طعام سکرمک təam sinirmək: تخمه[۳]

طعام قوقمق təam qoqumaq: کنده شدن طعام

حاضر **طعام** hazir təam: وارش[۴]/ واغل[۵]

کج سکیجی **طعام** gec sinici təam: دژکوار[۶]

انله و کندانه ایله و قوز ایچیله و یمرده ایله اولان **طعام** unla və kəndanə ilə və qoz içilə və yumurda ilə olan təam: تفشله[۷]

زندان اهلی نه ویریلن **طعام** zindan əhlinə verilən təam: ژواه[۸]

چوق یمکدن **طعام** سکممک çoq yemək-dən təamı sinməmək: ناکوار[۹]

ازجق **طعام** که صباح ینور azacıq təam ki qoşluq yerlər: نهاری[۱۰]

---

۱. دهخدا: ظرفی که در آن گل و لای میبرند
۲. دهخدا: سبد، زنبر
۳. دهخدا: بدهضمی طعام ،ناگوار شدن طعام
۴. دهخدا:ناخوانده بر طعام کسی آینده،مهمان ناخوانده
۵. دهخدا: غذای پخته و آماده
۶. دهخدا: غذایی که قابل هضم نباشد، بدگوار
۷. دهخدا: قلیه ای که از گوشت و تخم مرغ و عسل و زردک پزند و گشنیز در آن کنند
۸. دهخدا: غذای زندانیان و اسیران
۹. دهخدا: چیز بدهضم، نامسبوع، سوء هاضمه، امتلا
۱۰. دهخدا: اندکی طعام که بخورند و گویند نهاری کنیم

ازجق **طعام** که قشلق یه‌لر azacıq təam ki qoşluq yerlər: نهاری

طَعنَه təənə: کواژه[۱۱]/ کواره/ تفشه

طعنه اورماق tənə urmaq: کُواژ//کواز

طغان// طغن tağan: تاوه

نشانلو **طغان** nişanlu tağan: باتونه[۱۲]

طغَار// طَغر tağar: تغار[۱۳]

طَغَرجُق tağarcıq: اَنکَشت/ انبان[۱۴]

طَغَر tağar: دستی[۱۵]

طَغِلمق⇐ دغلمق dağılmaq

طغلو آق toxulu aq: خشین[۱۶]

طُقُرچین اوینی toqurçın oyunı: سیدره[۱۷]

طِقمق// طوقمق//دقمق tıxmaq: انکنیدن[۱۸]/ آکندن، فشار(دن)

طاقلمش tıqılmış: بابه[۱۹]/ پران

طقوز// طُقز// طغز toquz: نُه

طقوزنجی toqquzünci: نهم

طوقزده بر toqquzda bir: نه‌یک

طُقُوز (وقیه) toquz: صدفه[۲۰]

طقوز یوز doqquz yüz: نهصد

اوتوز **طقوز** otuz toqquz: سو نُه

---

۱۱. دهخدا: سرزنش کردن و طعنه زدن
۱۲. دهخدا: کوزهٔ (ظرف) پر از آب
۱۳. دهخدا: ظرف گلین که آب و غذا در آن پرکنند
۱۴. دهخدا: کیسه بزرگ، خیک، مشک
۱۵. دهخدا: ظرفی که با دست میتوان برداشت
۱۶. دهخدا: سیاه رنگ تیره که دران سپیدی باشد
۱۷. دهخدا: نوعی بازی
۱۸. دهخدا: آکندن، پرکردن
۱۹. دهخدا: دوشک و متکا که با پشم پرکرده باشد
۲۰. دهخدا: از اوزان است برابر نه وقیه

اون **طقوز** on toqquz: نوزده

یکرمی **طقوز** yigirmi toqquz: بیست نه

طکله// دنله tanla: بامداد / بام

دونله اوتن چکرکه danla ötən çəkirgəl: سیسری[1]

طل tul: خیک

اوفورلمش **طل** üfürülmüş tul: ژاله/خیک

طل⇐ دال dal

طلاب talabı: (بزک)

قفتان اموزینه **طلابلر** اتدکلری qaftan omuzuna talabılar etdikləri: طِراز[2]

طَلاَق// طلَق tıllaq: سَپُرز[3]/ چکلیز/خُروسه[4]

طَلَب talab: کُنده

طلب صرجق talab sarıcaq: کنده پیچ

طلب اتمک tələb etmək: طلبیدن[5]

طَلَبمق talabımaq: طبیدن[6]/ طلبیدن

طلس talas: مَوج

طلسم tilsim: طلسم// ف

طَلمَه قفتان tolama qaftan: یلمه[7]

طلیسه təlisə: کُنده [8]

طماق// طَمَق tamaq: کام/ ملاژه /کپه/ هُور

طمق اویان tamaq uyan: مَخ[9]

طمع tamah: آز/ پُیوس/ انجخت[10]

طَمَق// تمق tamaq: کُره[11]

طمزرمق ⇐ دمماق dammaq

طمله //طامله ⇐ دمماق dammaq

طِن tin: کرداکرد/ کرد

اغزک **طِنی** ağızın tini: پُدفوز[12]

طناز tənnaz: تسخر[13]/ سِنوس

طنجمق tıncımaq: (تنگ نفس و بیحال شدن)

قیو بوغندن **طنجنمق** quyu buğundan tıncınmaq: هور

قویو بغندن **طنجقمق** quyu buğundan tıncıqmaq: هور

طنز tənz: افسوس/ فسوس/ سخن

طَنِزه // طِنزَ tınza: خه

طنشق⇐ دَنشِق danışıq

طنمق⇐ دِنمَمَق dinməmək

طنوبره// طنبره// طنبورَه tanbura: طنبور

دُورت قللو **طنبوره** dört qıllü tanbura: رَباب/ شوشک[14]

طوار// طَوَر//دوار// دَوَر tavar: آخیه[15]/ خوشاو/ سُتور/ خانمان[16]

طوار اَروسی tavar arısı: مُنج سُتور[17]

---

[1]. دهخدا: سیسرو و سیسرک نیز گویند کرمی که در انبار افتد و گندم را ضایع کند

[2]. دهخدا: نگارگر جامه

[3]. دهخدا: طحال

[4]. دهخدا: چچوله، چوچوله، خروسک

[5]. ک. هذا الثلثه مرکبه من العربی و الفارسی

[6]. دهخدا: تپیدن باشد که حرکت کردن و برجستن است

[7]. دهخدا: قبا دراز و معرب آن یلمق// یلمه است، (جوشن تاتاری نیز گویند)

[8]. مکانی که صیاد در آن پنهان شود مثل چاه یا چادر

[9]. دهخدا: دهنه، لگام

[10]. دهخدا: خواهش و میل و توقع

[11]. دهخدا: مشقت و سختی

[12]. دهخدا: گرداگرد دهان، لب، لفج

[13]. دهخدا: طنز و استهزا

[14]. دهخدا: ساز چهار تار را گویند

[15]. دهخدا: میخ آخور ، جای بستن ستور

[16]. دهخدا: اسباب زندگی، مال و منال

[17]. دهخدا: زنبور ، (معین) مگس

طوار آخری tavar axırı: اصطبل

طوار آغلی tavar ağılı: خباک[1]

دور تَرَسی tavar tərəsi: سرکین

طوار دینغندن جغن اود tavar dıynağından çığan od: آتشی سم

طوار طرنغنده طبق علتی tava tırnağında tabaq illəti: ستوراب

طوار کودوجی tavar güdüci: ستوربان

طوار نشتری tavar neştəri: نیش

طوار یتاغی tavar yatağı: کویه/ غوشاد[2]

دوار یارغی davar yarığı: کراز[3]

یوک **طَواری** yük tavarı: بارکی[4]

طواری کیزلمک یر tavarı gizləmək yer : نهاندان

طوارله دوندوریلان دکرمن tavarla döndərilən dəgirmən: خراس[5]

اوتلق کی **طَوَاره** ویررلر otluq ki tavara verirlər: بَرغست[6]

دشی تمام دوزَن **طوار** dişi tamam düzən tavar: همرف/ نهرف[7]

آت یا **غیرطوار** صو ایچرکن صقلق ویرمک at ya qeyri, tavar su içərkən sıqlıq vermək : خبک

---

[1]. دهخدا: چهاردیواری بدون سقف محل نگهداری حیوانات

[2]. دهخدا: جایگاه گاو و گوسفند، شبغاره

[3]. دهخدا: چوب دستی کلفت ، پل کش

[4]. دهخدا: باره، اسب باری، حیوان باربر

[5]. دهخدا: آسیابی که با نیروی خر (گوسفند) کار کند

[6]. دهخدا: تره بهاری

[7]. دهخدا: اسبی(گوسفد) که همه دندانهایش برآمده باشد

طُواَق ⇐ دواق tuvaq

طوپالاق//طپلاق//توپَلاَق//تُوبَلَق//تبالق//توپَلَق topalaq: مشک زمین[8]/سُعد/ ویک

طوبالاق topalaq: سُفله[9]/ دون

طوبرق//طُبرَق//طپرق//توبراق//تپراق// تپرق topraq: خاک

طپرقمق topraqmaq: ریهیدن[10]

طپراقلق topraqlıq: خاکدان/ خاکسار

بلله **طبراق** اَتمق bellə topraq atmaq: رندیدن[11]

طوبرق چکجی topraq çəkici: خاک‌کش

طوبرقچکجک topraq çəkəvək: خاک‌کش

طپرق چکمک topraq çəkmək: خاک‌کش

طپراق الیجک topraq əliyəcək: خاک‌بیز

طپراق اتمق topraq atmaq: ریهیدن

طپراق چکدکلری کلیم topraq çəkdikləri gilim: زنبر[12]

اغ **توبراق** bir nov ağ topraq: قیمولیا

قره **طپراق** qara topraq: خلیس[13]

برنوع**طپرقدر** bir növ topraqdır: شاموس[14]

اول اویونکه اغلنجقلر **طپراق** یغب ایچنده نسنه کزلرلر قسمتنده هرکمه چقرسه غالب اولور ol oyun ki, oğlancıqlar topraq yiğib içində nəsnə kizlərlər

---

[8]. دهخدا: گیاهی بغایت خوشبوی (درمان بیتگی)

[9]. دون / الچق کیشی

[10]. دهخدا: ریختن خاک نرم از بلندی

[11]. دهخدا: صاف و هموار کردن

[12]. همان زنبیل است با ابدال ل⇐ر

[13]. دهخدا: خلیش گل و لای درهم آمیخته و چسبنده

[14]. دهخدا: گلی که از جزیرآ ساموس آرند(طبی است)

qismətində hər kimə çıxsa ğalib olur : خاک نمک

بالچق **طپراقدن** طاشدقلری balçıq və topraqdan taşıdıqları: پاروچه[1]

طوبلو ایکنه toplu ignə: سُرخاره[2]

طوبی toba: بشکوی[3]

طوبی‌لک tobalik: ویک[4]/ خُنک[5]

طُوپ// طپ//توپ top: کُو/ کوی

طوپچی topçı: رعدانداز/ نفت انداز

طوپخنه topxana : ضربخانه

طوبطلو// طُپطُلو//طبطولو//طبطلو toptolu: مالامال/ پُراپُر/ آکنده

طُوپُق// طُبُق// طپق// طُپوق// توبق topuq: شتالنک// اشتالنک/ پُژول/ فُجل

طوپقده اولن کف و کِیر topuqda olan küf və kir: کلخج

طوپوز//تبوز//توپز//تپوز topuz:تبرزین/دَبوس[6]

طوپوز چوماغی tapuz çomaq: دَبوس

طوطق ⇐ دودق dodaq

طوتماق// طوتمق//طتمق// دوتمق// دُتمق tutmaq: کرفتن/ داشتن/ بسودن

دوتدرمق dutdurmaq: کرانیدن

طوتماقلق tutmaqlıq: بازداشتی

طوتمَرم tutmaram: هیمه زفت

طوتوجی tutucı: دارنده

طوتجق tutacaq: کیرا

دوتجک dutacaq: مثابت[7]

دوتش dutuş: کیرش[8]

طوتُق tutaq:دسته/دستانه[9]/دستاهنک[10]

طتو tutu: کروکان

دوتوجی dutucı: دلاله[11]

دوت‌کرن dutgilən: کیر(صیغه امر)[12]

طوتجی اود tutacı od:کیرا

دوتراق dutraq: پرزه[13]

دوترُق tutruq: فروزینه[14]/آتش افروز

طُترو tutru: آتش افروز/ آتش انکیز

طوتساق tutsaq: رُبون/دست کیر/کرفتار

طوتقون tutqun: کِرفت/ کیرا/ کرفتار

دوتاغان سُجی tutağan sucı: مستکانه

دوتغون سُجی dutğun sucı: مستکاره

دیدکِن **دُتمز** dedigini tutmaz: بادفور[15]

از **دوتجی** iz dutucı: یاددار

ال **دوتجی** əl tutucı: دست کیر

اورُج **دوتجی** oruc tutucı: روزه دار

---

[1] . دهخدا: ظرفی که در آن گل و لای میبرند
[2] . دهخدا: سنجاقی که به موی سر میزنند
[3] . دهخدا: یاوه گوی و پرحرف و آنکه سخن بدرازا کند
[4] . دهخدا: تعجب از تو
[5] . دهخدا: مطبوع ، خوشایند، خوشا بحال
[6] . دهخدا: گرز آهنین،چوبدستی که سرآن کلفت باشد (ترکی معرب همان توپوز است) فردوسی:
ز باد **دبوس** تو کوه بلند
شود خاک نعل سرافشان سمند

[7] . دهخدا: حد، اندازه
[8] . دهخدا: گیرا (از مصدر گرفتن)
[9] . دهخدا: دستکش، موزهٔ دست، (تاراما) دسته
[10] . دهخدا: ابزار کشتکاری، دست افزار
[11] . دهخدا: زن واسطه
[12] . بورادا «ل⇐ ر» عوضلنمه سی وار
[13] . دهخدا: پرز جامه و فرش ، شیاف
[14] . دهخدا: آتش پرک، چخماق، آتش زنه
[15] . کسی که روی حرفش نیایستد

اوچُق **طوتمق** uçuq tutmaq: پریزفت شدن[۱]

انجقرق **طوتمش** incqırıq tutmuş: انجوغ کرفته

اود**دوترغی** od dutruğı:آتش‌افروز/آتش‌انکیز

اوکت **دوتجِ** ögüt dutucı: پذیرفتار[۲]

اوکت **دوتمق** ögüt tutmaq: پند داشتن

ایش **طوتیجی** iş dutucı: کاردار/ کارکیر

پرده **دوتجی** pərdə dutucı: پرده دار

بویرق **دوتجی** buyruq dutucı: فرمان بُردار

پوزه‌ونک **دوتوجی** püzəvəng dutucı: دلاله[۳]

پوزه‌ونک **دوتمق** pəzəvəng tutmaq: پروندیدن/ پرونده کردن/ پروند کردن[۴]

تاسه **دوتمق** tasa dutmaq: تاسه کرفتن

تراز **طوتمق** taraz tutmaq: سنجیدن

جان **طوتمق** can tutmaq: آهنک کردن

جهان **دوتجی** cahan tutucı: جهان کیر

چلمک **طتیجی** çölmək tutıcı: دیک کیر

حُرمتلو**طُوتمق** hörmətlü tutmaq:آزرمیدن

خوش **طوتمق** xoş tutmaq: نوان/نواز

دوست **دوتوجی** dost tutucı: دوستدار

دین **دوتجی** din dutucı: دیندار

سوجی **طوتوجی** süci tutucı: شرابدار

صقلیو**دوتمق** saqlayu dutmaq:نکاه‌داشتن

صاغه **طوتن** sağa tutan: راسته[۶]

طاد **طوتجی** tad tutucı: چاشنی‌کیر

عار **دوتمق** ar dutmaq: ننک داشتن

عیار **طوتوجی** əyar tutucı: عیارکیر

قوت **طوتمق** qüvvət tutmaq: اعتضاد

قورقه[۷]**دتمق** qulaqa dutmaq: نیوش[۸]

قلاق **دتمق** qulaq dutmaq: کوش داشتن

کوِر[۹]**طُتُلمَق** kivir tutulmaq: خلاشمه[۱۰]

کُورَش **دوتمق** güreş dutmaq:کشتی‌کرفتن

کُوز **طوتمق** göz tutmaq: تَم[۱۱]

کوکل **طوتیجی** könül tutıcı: دلدار/ دلکیر

کین **دوتوجی** kin dutucı: کین دار/کینه

لکن **دوتجی** ləgən dutucı: لقَن‌کَرُ

نفت **طوتیجی** nəft tutucı: نفت انداز

یاص **دوتمق** yas dutmaq:سوک داشتن

یلانی **طوتغون** yalanı tutğun: طلسم

یقارو **دتمق** yuqaru dutmaq: ورداشتن

یر **طوتوجی** yer tutucı: جایکیر

یول **توتمق** yol tutmaq: هنجار[۱۲]

دُور**دوت** اوینی dur tut oyunı:خیزکیر[۱۳]

اشی صاغنَه **طُتاَن** işi sağına tutan: راسته

---

۱. دهخدا: دیده نشد/ تارما: صاری خسته لیگی

۲. دهخدا: قبول کننده (نصیحت)، فرمان بردار (پند)

۳. دهخدا: زنی که برای مردان زن پیدا کند

۴.دهخدا: پژونه کنایه ازمروم پس درنشین ودیوث باشد

۵. دهخدا: جنبان، متحرک

۶. دهخدا: عادل و راستگو، دادگر

۷. بورادا «ل⇐ ر» عوضلنمه سی وار. یعنی بو قولاق اولمالیدیر.

۸. دهخدا: شنونده و گوش دارنده

۹. حفره ، سوراخ/ تاراما: گدیک و دلیک یولی

۱۰. دهخدا: ورم و زخم گلو

۱۱. نظر کردن، تماشا کردن، شاید ریشه تماشا باشد.

۱۲. دهخدا: جاده ، راه، طریق

۱۳. دهخدا: نوعی بازی است خیز و بگیر نیز گویند

باش یوقری **دوتمق** baş yuqarı tutmaq: آقماح[1]

دشمن **طوتولان** نسنه düşmən tutulan nəsnə: بتیاره/ بتیار[2]

دلی **دوتق** کشی dəli dutaq kişi: کُنکور[3]

سِدوکِه **دوتلن** کمسه sidügi dutulan kimsə: اُسَر

حلاج یاینک **طُتَغی** həllac yayın tutağı: دستانه/ دستبانه[4]

سملجیب نِزاعَه **دتدرمق** sümülcüyüb nizaa dutdurmaq: شکوخیدن[5]

اوق‌لرین **دتمق** انکیچون ovuqların dutmaq anunçun: شبست[6]

کینه **دوتنه** ده درلر kinə dutana da derlər: کیفر[7]

طوتقال// طُتقال// طوتقَل// طُتقل tutqal: کَبَد / سریشم/ سیرش

طونلق tutluq: اجرا[8]/ ادرار

طوتماج//تُتماج tutmac:لاخوشه/لاکچه/تُتماج[9]

بر درلو **تتماج** bir dürlü tutmac: سرداغ[10]

طوتی// طتی// طتو//دوتی//دوتو tutı: نوا[11]/ کرو/ کروکان

طورغی//طُرغَا//طورقی turğay:چکاوک/خلیک/ژَوله

طُرغَا قوش turğay quşı: چکاوک/خلیک/ ژَوله

طُرغَی دیکلری قوش turğay: ژوله[12]

طورفانده ⇐ تُروَندَه türvəndə

طُورُق//طَرَاق//طُرَق//دوراغ turaq: شیراز[13]/ دراخ

طوراق اوتی turaq otı: بادیانه/ شَوید/ شوی / شِیت/ دورق/ باذوان/ باذستان

طورک علم شخص Türək-şəxs adı: طورک[14]

طورمق ⇐ دورمق durmaq

طورنا// طورنه// طُرنا// طرنَه turna: کُلنک/ غویه / کوشالنک/ کُرَنک

طورنج turunc: اُترج

طوره türə : قابور[15]

طوری// طور// طرو turı: (تمیز، ساکن)

طوری آت turı at: کَمیت /کُمین[16]

طُرو صُو turu su: خوشاب

شول یاپودر که سرایه بکزر و **طور** لاله اولر اوله şol yapudur ki saraya bənzər və turı lala əvləri ola: کلاته[17]

---

[1] . دهخدا: سربرداشتن و چشم درپیش افکندن
[2] . دهخدا: هرچیز که درنظر زشت و قبیح نماید
[3] . کسی که زبانش گنگ باشد
[4] . دهخدا: دستوانه، دستکش
[5] . دهخدا: سکندری خوردن ، زمحک
[6] . تکه چرمی برای گزفتن تیر در کمان
[7] . دهخدا: مجازات، مکافات
[8] . دهخدا: مقرری سپاهیان و ماموران، ادرار، جیره
[9] . دهخدا:قسمی از آش است خوراک معروف ترکان
[10] . دهخدا: نوعی آش که از ارزن پزند
[11] . دهخدا: گرو ، رهن
[12] . دهخدا: چکاوک
[13] . دهخدا: نانخورش، ماست چکیده، دوراغ
[14] . دهخدا: نام سپهسالار خاقان ترک
[15] . دهخدا: مخارجهٔ عمارت//رواق
[16] . دهخدا: اسب سرخ فش و دم سیاه
[17] . دهخدا: هرشهر و حصار که بر بالای کوه و پشته بلند ساخته باشند

طوز⇐دوز duz

طوزاق// طوزَق// طُزَق// طزاغ// دُزق//دوزخ// دوزق tuzaq: دام/ چالی/ شبکۀ/ فخ[1]

طوزاق ایپی tuzaq ipi: رسن دام

طوزاق بِکی tuzaq bəgi: چینه[2]/خروهه

بالق **طوزاغی** balıq tuzağı: نشبیل[3]

بر درلو **طوزاقدر** انوکله کل طوتر bir türlü tuzaqdır anunla kəl tutar: نخجل[4]

بک که **طوزاغه** قورلر و بر قوشچوغزی بک قورلر bən ki tuzağa qorlar və bir quşcuğazı ben qorlar: چینه[5]

طوزوق tuzuq: (زیبایی، شادی)

طوزوغی بولودوکی یر tuzuğı bölüdügi yer: مبهن[6]

طوسون tosun: بدرام[7]

طَوشان// طَوشن//طاوشن tovşan: خرکوش

طوشانجیل tovşancıl: اژدهام/اژدن/غلیواژ

طوشانجل یواسی tovşancıl yuvası:آله

ارکک **طوشن** erkək tovşan: کُراز

طوشق⇐ دوشاق duşaq

طوشک ⇐دوشک döşək

طوطی tuti: طوطیک// ببغا[8]/ ف

طوطیلر tutilər : طوطیان

---

[1] . دهخدا: تله
[2] . دهخدا: دانه که پرندگان از زمین برچینند
[3] . دهخدا: قلاب ماهی
[4] . دهخدا: نخجیر/ تله برای گرفتن حیوانات درشت
[5] . دانۀ مرغان / طعمه که در دام گذارند
[6] . دهخدا: جایی از خانه که از مهمانان پذیرایی کنند
[7] . دهخدا: سرکش و وحشی، خوش و خرم و آراسته
[8] . دهخدا: بلبل خوشخوان ، عندلیب

طوطیجق tutıcıq: طوطک/ طوطیک

طوغان//طغان//طغن//طوغن toğan: باز / شاهین/ کُرنج/ یوهه/ خشین[9]

طوغانچِی toğancı: بازبام/ بازدار

طغان الویی toğan əlüyi: دستوانه[10]

طغان یاروسی toğan yavrusı: بازبچه

طوغان یوواسی toğan yuvası: آلانه

آلا**طغان** ala toğan: ستوچه

بوز**طوغان** boz toğan: دورباش

دلوجه **طغان** dəlicə toğan: یوهه

طوغان کبی بر قوش toğan kibi bir quş : فرغوی[11]

بر اصل **طوغان** bir əsl toğan: خشین

طوغمق⇐دوغمق doqmaq

طوغرمق⇐ دوغرمق doğrımaq

طوغری ⇐دغری doğru

طوغرمق⇐دوغرِمق doğramaq

طوق// تُوق toq: سِیر

توقلو// توقلی// تقلو toxlı: شیرمست[12]

طوق// تُوق toq: چنبر/ کردن بند

طواق tuvaq: نُهمار[13]

طُواَق//طواغ//دواق tuvaq: روی‌پوش/نهنبن/پُرکز[14]

طوقسن// طقسان// طقسَن toqqsan: نود

طقسان بیک toqsan bin: نودهزار

---

[9] . دهخدا: نوعی باز با چشم سیاه و پر کبود در پشت
[10] . دهخدا: ساعد آهنین که به ترکی قولچاق گویند
[11] . دهخدا: مرغی کوچک از جنس باشه، ترکی قرغی
[12] . دهخدا: شیرخوارۀ سرحال
[13] . دهخدا: بسیار، فراوان ، زیاد
[14] . دهخدا: طوق زرین و مرصع، (تاراما) روسری

طقسان یوز بیک طقوز یوز بیک toqsan tüzbin toqquz yüz bin: نه صد هزار

طوغمق ⇐ دوغماق doqmaq

طوقشمق// طُقُشمَق toquşmaq: آسیب

قتی **طوقشمق** qatı toquşmaq: کوس

طوقماق// توقمَق// تقمق// توقماق toqmaq[1] کوزین/کوزیان/ کوذبان/ کوذجان/ آژینه

توقماق دوشکو toqmaq düşəgi:آژینه[2]

چلاه **توقماغی** cullah toqmağı: مدق

طُوقُمق// طقمق// طغمق// دقِمق// دوغمق// دغمق toxumaq: بافتن/ تافتن/ تنیدن

طوقونمش toqunmuş: بافته

طوغومشدر töğumuşdur: بافته است

طوقوجی toxucı: نستاج/ نسج[3]

ایپ **طوقویجق** ip tuquyacaq: دستک

طوقنمق//دُقُنمق toqunmaq: شخشیدن[4]

طوقورجق// طقرجق toğurcıq: دودله[5]

طوقورجین//طوقورجن// طُقرجِن// طُقُرچین // دقورجن// طقُرجن toqurcan: دُوله/ سه داه[6]/ سه پرده/ سیدره[7]

طوقه toqa: کرسف[8]

طوکره// طُکر tonra: کلخج[9]

طوکمق ⇐ دونمق donmaq

طوکوز ⇐دوکوز donuz

طول عَورَت tul övrət: بیوه/ تبیر/ تور

طولاق//طُولَق//طُلَق//طلاق tulaq: پای افزار/ پاتابه[10]/ پرتله

طولدرمق ⇐ دولدُرمق doldurmaq

طولاشمق ⇐دولشمق dolaşmaq

طُولمق ⇐ دولمق dolmaq

طولمق tulmaq: (پوسیده و تلخ شدن)

ایچ **طولمش** قوز içi tulmuş qoz: ارغ[11]

طولما قفتان//طَلمَه tolama qaftan: یلمه[12]

طولو ⇐دولو dolu

طولوم//تولُم// تُلُم//تولوم tulum: مَشک/ خیک

طولی//تلو//تولو tulı: تُول// توله[13]

طولسیلیق tulasılıq: تُول/ توله

اوق **تولُسی** oq tulası: تُول/ توله

طوم tum: ناو/ ناودان

طومالان// طُملاَن tumalan: سماروغ[14]

طومالان مانتار tumalan mantar: سماروغ

طومان// طُمان// طومَن// طمن tuman: هُر/ تارمیغ/ نژیم/ دمه[15]

طوملو tumlu: هُر[16]

---

[1] . دهخدا: توخماق ترکی است.
[2] . دهخدا: آلت فولادی با دسته چوبی شبیه تیشه
[3] . دهخدا: بافت، بافته، بافنده
[4] . دهخدا: فرولغزیدن ، لیزخوردن (و برخوردن)
[5] . دهخدا: بازی الک دولک و پله چوب
[6] . دهخدا: نوعی بازی بازی الک دولک
[7] . دهخدا: نوعی بازی بازی الک دولک
[8] . دهخدا: کرفس
[9] . دهخدا: گلولهٔ چنگالی، گلوله خمیر، چرک

[10] . دهخدا: نواری که به ساق پا می پیچند، پاپیچ، پالیک، چارق (ترکی است)
[11] . دهخدا: خشکبار که درون آن تلخ باشد
[12] . دهخدا: قبا دراز و معرب آن یلمق// یلمه است ، (جوشن تاتاری نیز گویند)
[13] . دهخدا: مصدر تولیدن (دور شدن)
[14] . دهخدا: قارچ (عربی)، خایه دیس
[15] . دهخدا: بخار و دم/ باد و برف و سرما
[16] .دهخدا:دانه‌ای که میان گندم رویدو خوردن آن ضرر دارد

طومَه toma: (تیرک)

اَکِر **طومَه** əgir toma: فِرسب[1]/پالار[2]

طون⇐دوُن don

طونبل tonbul: (فربه، تنومند)

طونبل اروک tonbul ərük: شاه بلوط

طونجمق tuncımaq: تاسه[3]کردن)

طونجوقمش tuncuqmuş: تاسیده[4]

طونجقدُرمق toncuqdurmaq: تنسانیدن

طونجقمق toncuqmaq: تنسیدن[5]

طونق⇐دونق donuq

طونق tonaq: تتق[6]

طونق tonaq: شیرشرزه

طَوَه// تاوه// تَوَه// توبه tava: تابه// ف

تاوه بریان tava biryani: تابه بریان

طوی// تویی// طویی toy: جُرز[7]

طوی قوشی toy quşı: خرچال/ چال[8]/ شواد/ پژوند

طوی toy: (شادی،جشن)

طوی الملک toy ilmələmək: طرازیدن[9]

طویکبازار وقتی toyun bazar vaqtı:موسم

طُویجَه// طوجه toyca: رزد[10]/رند[11]

طویمق// طیمق tuymaq: آکاهیدن

طویدرمق tuydurmaq:انجالیدن/آکاهانیدن

طُیرمق tuyurmaq: آکاهانیدن

طویَمِش tuyamış: نویذ/ نونیذ[12]

طویق tuyaq: باز[13]

طهارت ایچون صو قراکنده اشدکلری taharat üçün su qırakında işdikləri: کیلو[14]

طَهرَه// تخره təhər: دهره

اری **طَهرَه** iyi təhrə: تبهج[15]

باغ **تَخرَسِی** bağ taxrası: رزانکور/رزبُر

طَیاَق tayaq: دُرباش[16]

طَیلَسَان taylasan: ساج[17]

طَینق//طوینق taynaq: سُم

طینق یونجق tırnaq yonacaq: سمتراش

قوش **طینغی** quş taynağı: شِند[18]

طَینُمق taynumaql: نُس/ نول[19]

ظ z

ظالم zalim: آسمانه/ بیداد

ظرف zərf: (ظرف)

---

۱. دهخدا: درخت ستبر که بدو بام را بپوشانند، بال
۲. دهخدا: ستون بزرگ
۳. دهخدا: بیتابی، اضطراب، نگرانی
۴. دهخدا: مضطری، اندوهگین، مشوش
۵. دهخدا: آزرده شدن، پریشان خاطر گردیدن
۶. دهخدا: خیمه، سراپرده یاچادر بزرگ
۷. دهخدا: پرنده ای است که به هوبره مشهورست و ترکان توغدری گویند.
۸. دهخدا: نوعی مرغابی هوبره، غاز، کبک
۹. دهخدا: ترتیب کردن، آرایش دادن، پیراستن
۱۰. دهخدا: شکم پرست ، پرخور، عیار
۱۱. دهخدا: لاابالی
۱۲. دهخدا: بشارت ، خبر خوش، مشتلق
۱۳. دهخدا: ذهن باز، دارای قدرت درک بالا
۱۴. دهخدا: جای کناررودخله که مردمان خود را میشویند
۱۵. تاراما: باغ بودامق اوچون آلت
۱۶. دهخدا: مخفف دورباش نیزه کوچک دوشاخه، کتک
۱۷. دهخدا: بالاپوش،چادرسبز یا سیاه
۱۸. دهخدا: چنگال پرندگان، به ترکی جایناق
۱۹. دهخدا: پوز، گرادگرد دهان، فرنج

ظرف یوغرت صَتاجَق yoğurt satacaq
zərf: کُیفَر

ظفر zəfər: پیروز/ وَیل

ظفرلو zəfərlü: فیروز/ فروز

ظلم zülüm: بیداد/ آوار/ آورجه

ظلمدن اغلمق zülümdən ağlamaq: کُرزش[1]

ظلمدن اکلمک zülümdən inləmək: کرزش

ظن اتمک zən etmək: کمان بردن/ کمانیدن

ع A E Ə İ Ö O

عاجز aciz: فرومانده/بیخته/پیخسته/ستوه/لُوس

عاجزلق acizlik: لُوس

عاجز قالمش aciz qalmış: درمانده

عادت adət: خُو/ رَوش/ ینک

عادتلر adətlər: تبار

عادت ایلمک adət eyləmək: شکیمه

خوش عبارت که هرکشی سوز اراسنده **عادتنه** کوره تلفظ ایدر xoş ibarət ki hər kişi söz arasında adətinə görə tələfüz edər: باستار[2]

عادل حاکم adil hakim: دادار

عار ar: ننک

عارلنمق arlanmaq: ننک داشتن

عارلو arlu: ننکین

۱. دهخدا: تضرع و زاری، تظلم
۲. دهخدا: اشاره به شخص یا چیز مجهول، فلان

عار دوتمق ar dutmaq: ننک داشتن

عاریت ariyət: سبخ

عاشق aşiq: پژول[3]/ معروف عاشق

عاشوره آشی aşura aşı: هفت دانه[4]

عاقبت aqibət: بافدم[5]

عاقبت امور aqibət: فَدم

عاقل aqil: رَد/ فروهیده[6]

عاقللو// عقللو qaıllı: هوشمند

عالم alim: ازیر / کندا

عالم که اندن روایت ادرلر alim ki andan rəvayət edərlər: موبد

عبادت ایدەجک یر ibadət edəcək yer: صومعه

عبارت ibarət: ف

خوش **عبارت** که هرکشی سوز اراسنده عادتنه کوره تلفظ ایدر xoş ibarət ki hər kişi söz arasında adətinə görə tələfüz edər: باستار

عدد مجهولدن **عبارتدر** ədədi-məchul: پَنَد[7]

عبوس əbus: کالح[8]

عبیر əbir: عبیر/ ف// معروف

عَبیثران abisran: کافورسپرم[9]

عجب əcəb: افد/ افسون

عجبلمق əcəbləmaq: شکفتن/شکرفیدن

۳. دهخدا: درهم، پژمرده
۴. دهخدا: آش عاشورا، آش شله قلمکار
۵. دهخدا: سرانجام، در آخر
۶. دهخدا: دانا، خردمند
۷ دهخدا: این کلمه مجعول است و در لغت شعوری به معنی عدد مجهول است/ حلیمی: عدد مجهول و مصراعی از شمس فخری ذکر کرده است.
۸. دهخدا: بسیار ترشرو
۹. دهخدا: ریحان کافوری

عجب سوز əcəb söz: چیستان

نه **عجب** nə əcəb: حبّذا

بر کلمه مرکبدر افدن که **عجب** معناسنه در و ستادن که اوکمک معناسنه در یعنی

عجب اوکمک əcəb ögmək: افدستا[1]

عجم Əcəm: عجم

عَجَمی əcəmi: غتفره[2]

عجم بکلری کیدکی مرصع تاج Əcəm bəgləri geydikləri mürəssə tac: دیهم

عجم مملکتی Əcəm məmləkəti: پارس

شادی که عجم ولایتنده یلده بر کره şadi:رَش

عدد مجهولدن عبارتدر ədədi-məchul:پنَند

عدل ədl: داد

عدل ایدیجی ədl edici: دادکر

عذر//عزر üzür: پوزش

عذر ایلمک üzr eyləmək: پوزیدن

عِرَاق صِغرِی iraq sığırı: کاو

عرب Ərəb: عرب

عرب چادری Ərəb çadırı: کیان

عربی آت Ərəb atı: تازی

عربیلر ییری ərəbilər yeri: مصطبه[3]

طقدن کلن یَنقو که **عرب** اکا صدا دیرلر tağdan gələn yinğü ki ərəb ana səda derlər: نوف

عرش ərş: کُرزمان[4]

---

۱. دهخدا: افتدستا بمعنی ستایش و حمد

۲. دهخدا: ابله، احمق ، نادان

۳. دهخدا: میخانه و میکده

۴. دهخدا: آسمان

عرقیه ərəqiyyə: خوی چین[5]

عُریان üryan: برهنه

عرشی اُجی ərşi ucı: وازیج[6]

عزت izzət: جاه

عزیز əziz: اَرجمند

عَسَسəsəs : شب رو/ کنارنک/ عَسَس/ ف

عشر əşr: پاز/ باج

عشر الیجی əşr alıcı: بازستان[7]/بازخیمه

عشرت// عشره işrət: بَزم/ کور

عشرت مجلسی işrət məclisi: میزد

عشوه işvə: فریب

عصا əsa: تَخله[8]

عصَاَبه əsabə: پنجه بند[9]

عصاره در قماش و جامه اورنده مهرلر bir üsarədir: شاه صینی[10]

هر نسنه نک **عصیده** اولمش صویی hər nəsnənin usidə olmuş suyı: رُب

عَصبُر// عَصفُر əsbər: بَهرَم[11]

عصفور تخومی asfur toxumı: کاژیره[12]/ کاکیان/ کاچینه

عطا əta: دادشاذ/ داشاز/ بِلک/ داشن

عطارقاینه‌جوغی əttar qaynacuğı:کُلبه[13]

---

۵. دهخدا: زیر پیراهن و عرق گیر در انسان

۶. دهخدا: شاخه درخت رز، چوبندی که تاک انگور بر روی آن اندازند و عرب آنرا عریش گوید.

۷. دهخدا: کسی که عشور زمین و باغ و اشجار ستاند

۸. دهخدا: نعلین و عصا

۹. دهخدا: پارچه ای که به پیشانی بندند، دستار

۱۰. دهخدا: عصاره حنای چینی گویند از چین آرند

۱۱. دهخدا: کاجیره، بهرمان

۱۲. (آصبُر) اوت

۱۳. دهخدا: دکان

عطارد Utarod: تیر/ ف

عُطارد یلدزی Utarud yıldızı: زادوش

عظمت əzəmət: بَوش[۱]

عفو ایدیجی əfv edici: بخشاینده

عقبه اولان یر əqəbə olan yer: پَز[۲]

عقرب əqrəb: کژدُم

عقرب نیشتری əqrəb neştəri: نیش کژدم

عقل aqıl : اورنک/ خِرَد/ سُروش/ هُش/ فرهنج

عقل əql: هلاک

عقللو aqıllı: خردمند

عقلسوز// عقلسز aqılsız: خیره/مدهوش/ کُول / بیهوش/ پلاده/ شمیده/ کوک/ کانا/ هُفت/ بی‌خرد

عقل الیجی اوت aqıl alıcı ot: داروی هوشبر

عقل کدرن دارو aqıl gidərən daru: داروی هوشبر

عقوبت uqubət: بادافراه**عقیده** əqidə: عقیده

عقیق əqiqi: عقیق/ ف// معروف

علاج əlac: دارو

علامت əlamət: دُهل

علت illət: چَخش[۴]

تخمه **علتی** tuxma: ناکوارد[۵]

طوار طرنغنده طبق **علتی** tava tırnağında tabaq illəti: ستوراب

ناسوره **علتی** nasura illəti: ریشه

یلانجق **علتی** yılancıq illəti: سرخباد[۶]

علف ələf: چرامین/ شوهق

علف قویجق ələf qoyacaq: ملعقه[۷]

عَلَم ələm: موخ/ دُرفش

علم‌جی ilməçi: طرازکر[۸]

علم باشی ələm başı: مَنجوق[۹]

علم اوجی ələm ucı: مَطری

علم elm: فرزان/ فرنان

علم موسیقدن بر مقام elmi musiqidən bir muğam: نوا

علملمک⇐الملمک ilmələmək

علوفه ulufə: راتب/[۱۰]رزق مقسوم

عمارت imarət: آبادان

عمارتلو imarətlu: آبادانی

عمارتلیک imarətlik: آبادانی

عمارت ایلمک imarət eyləmək:آبادان کردن

عمامه əmamə: مِشوَد

عُمُر ömür: زاد/ ف

عمرلق ömürluq: ارزانی[۱۱]

عمل دار əməldar: کاردار

[۱]. دهخدا: خودنمایی، کر و فر
[۲]. دهخدا: کتل، پشته ، پژ
[۳]. دهخدا: عقوبت، جزا، جریمه
[۴]. دهخدا:علتی مانند گواتر و دبه،به‌ترکی مرض است
[۵]. دهخدا: سوء هاضمه، امتلاء، تخمه

[۶]. بیماری ناشی از گزیدن مار ، تب سرخباده
[۷]. دهخدا: کفجه آهنی
[۸]. دهخدا: آرایش دهنده ، طراز کننده/ طرازیدن مصدرده بون ilmələmək معنا ائدیبلر
[۹]. دهخدا: آنچه بر سر علم کنند
[۱۰]. دهخدا: مستمری، مواجب، مقرری
[۱۱]. دهخدا: ارزنده

عمود که آنوکله جنک ایدرلر əmud ki anunla cəng edərlər: لَخت[۱]

ترازو **عمودی** tərəzi amudı: شاهین

عُناب ənnab: سنجد کرکانی[۲]

عناب اکده‌سی ənnab igdəsi: همسود[۳]

عناصر اربعه ənasiri-ərbəə: کیانا/ اَخشیج

عنبُر (انبر) ənbür: آکَج[۴]/ راژ/ انبر

عنبر ənbər: شاه بو

عنبر ققوسنه دخی درلر ənbər qoqusu: شاهتره

عنبر قوقوسی ənbər qoqusı: شاهبوی

عنصر ünsür: سرشت

عنقا ənqa: سیمرغ

عنکبوت‌پرده‌سی ənkəbut pərdəsi:تبینه[۵]

عود ud: ف

عود أغاجی ud ağacı: رفتاد/کبا/ داربو[۶]

عود هندی ud Hindi: هست دهان

عَورت avrat: زن/ لبوت/ پیره زن

عورتجک övrətcik: زَنک

عورت اری övrət əri: شوی/ شَوهر

عورت سون övrət sevən: سُرای[۷]

عورت فرجی övrət fərəci: شرم‌زن/ شُله

---

۱. گرز-طپوز

۲. حلیمی: سبجد گرگانی عُناب

۳. حلیمی: ایت بورنی دئیئکلری یئمیش

۴. دهخدا: قلاب آهنین یخ گیر، چمگگ

۵. دهخدا: تننده ، عنکبوت

۶. دهخدا: چوب عود

۷. دهخدا: حرم، حرمخانه،حرمسرا

عورت کورمش ار övrət görmüş ər: کالم[۸]

عورت کوکلکی övrət könləyi: درع[۹]

عورت کیه‌جکی övrət geyəcəyi: زنانه

عَورتلر قِزِلجه‌سی övrətlər qızılcası: سُرخجه/ سرخه[۱۰]

عورت و آرو övrət və əri: پنانج[۱۱]

ار **عورتی** ər övrəti: زنانه

امزکلو **عورت** əmziklü övrət: دوشیده

بأزأر **عُورَتی** bazar övrəti: زنچه

بیوک **عورت** böyük övrət: تیرام[۱۲]

حامله **عورت** hamilə övrət: آبستن

حایضه **عورت** haizə övrət: سمغنده[۱۳]

دوغرمز **عورت** doğurmaz övrət: سترنک[۱۴]

روسپی **عورت** ruspi övrət: لَوَند

طول **عَورَت** tul övrət: بیوه/ تبیر/ تور

لوخُسَه **عورت** loxusa övrət: زاچ[۱۵]

یرلیجی **عورت** irlayıcı övrət: شاکونه[۱۶]

عورت طونی پاچه‌سی övrət tonı paçası: پایچه

عورت اغر کابنلو اولماق övrət ağır kəbinlü olmaq: کدبانو شدن زن

---

۸. دهخدا: بیوه بی همسر، غیر دوشیزه

۹.دهخدا: جامه ای است که از زره آهنین بافته میشود

۱۰. دهخدا: حصبه نوعی بیماری

۱۱. دهخدا: هم شوی

۱۲. اولو خاتون

۱۳.دهخدا: بدبوی

۱۴. دهخدا: دیده نشد/ شاید سترون است و اشتباه کاتب. در لغت سترون و ستاغ هم آمده است

۱۵. دهخدا: زن نوزائیده

۱۶. دهخدا: زن مطربه و بازیگر

عورت اوغلن طغردن oğlan toğurdan övrət: پیشکان

عورت ار کورمش ər görmüş övrət: شوی دیده/ کالم

عورت سون **عورت** övrət sevən övrət: سعتری

عورت اَرَه اویکنن ərə öykənən: سعتری[۱]

ملر که عورتلر یوزلرینه سررلر mələr ki övrətlər yüzlərinə sürərlər: آلکونه[۲]

فَکر یعنی قزلجه که **عورتلر** یوزلرینه سورترلر fəkər yəni qızılca ki övrətlər yüzlərinə sürərlər: بلغونه/ پلکونه[۳]

عَوض əvəz: پاداش/ کوهری/ کُیِفَر/ نَوش/ نوید

عوض ویرمک əvəz vermək: نوید دادن

عهد əhd: پیمان

عیار əyyar: رزد[۴]/ رند/ بلیله

عیار طوتوجی əyar tutucı: عیارکیر

عیال əyal: بُنه[۵]

عیب ayıb: شَنار/ شَکار/ آهو[۶]

عیبلامق ayıblamaq: بوستین[۷]

عید id: عید ف

غ ğ

غاشیه ğaşiyə: زین پوش/ دفنوک[۸]

غافل ğafil: فَرناس/ پرواش/ فَرناش

اشدن **غافل** اولمق işdən ğafil olmaq: فَرناس[۹]

غالب ğalib: پیروز/ فیروز

غالب کشی ğalib kişi: چیره

غایت ğayət: (بسیار، نهایت)

غایت ایو ğayət iyü: نفیس/ دارو[۱۰]

غایت زیرک ğayət zirək: دوربین

غایتده پیر ğayətdə pir: یفن[۱۱]

غایتده خوب ğayətdə xub: شهدانه

غایتد کوزقلو ğayətdə gözüklü: خُلخ[۱۲]

غایتده اولو کشی که جمیع اولولق اسبابی انده اولا ğayətdə uku kişi ki cəmii ululuq əsbabı anda ola: خورابه

بر سوزی **بغایت** صُرمق bir sözi bəğayət sormaq: خشکمار کردن[۱۳]

غراب ایلیجی ğırab eyləyici: یبانکر[۱۴]

غرست ğərəst: لغز[۱۵]

غرغر ایدیجک ğorğor edəcək: غُرو

غرور ğurur: ف// معروف

غریب ğərib: بیواره

غریب انجدان اوت ğərib incidən: انکدان[۱]

---

۱. دهخدا: زن همجنس باز
۲. دهخدا: سرخاب، غازه، گلگونه
۳. دهخدا: سرخاب
۴. دهخدا: حریص و پرخور
۵. دهخدا: خانه، منزل، مایملک، دارایی
۶. دهخدا: نقص،ناپسند، نامقبول
۷. دهخدا: بدی و شرارت (م. بالعربی یازیلیبدیر)

۸. دهخدا: روپوش زین اسب
۹. دهخدا: خواب آلود، نادان
۱۰. مرد نیکو
۱۱. دهخدا: پیر کلانسال فرتوت
۱۲. دهخدا: چوخ کوزل، خوشبو
۱۳. دهخدا: پی جویی و تفحص کردن
۱۴. خودخواهی کردن
۱۵. پارسیان استعمال کننده درآن سخن بوشید باشد (لغت اختری)

غزی ğəzi: غَرو[۲]/ نای

غسل ğüsl: تن شوی

غصه ğüssə : اندوه / پُرهان/ فَژم/ نژه/ کذار / سُک/ اژکان/ غمان/ نَهیب

غُصلُو//غصه‌لو//غصه‌لی qüssəlü: غمنده/ اندوهناک/مندور/ نژمند/ اَشِر/ هاژه/ دژم/ نَژد / زُخ/ غمکین/ پژمان/بیمار/ شکوار/ خشمکین / اندهکین

غصه‌لنمق qüssələnmk: اندیشیدن

غصه‌لورق ğüssəlüraq: غمناک

غُصلو اولدغی یرده لغت معناسین وررلر غمناک کبی یعنی **غملو** Ğussəlu olduğı yerdə lüğət mənasın verirlər ğəmnak kibi yəni ğəlu: ناک

həsrət çəküb **غصلنمق** حسرت چکوب ğüssələnmaq: آزمان خوردن

غضب ğəzəb: طیره[۳]

غضبلو qəzəblü: خشمکین

غلام‌باره ğulambara: غلام باره[۴]/ ف

غَلَبَه ğalaba: خراروش/ خَلالوش/ غُرَنبه/ غُلغل / غلغله/ کنبوره/ فلوز

غلبه‌لق ğalabalıq: کُشن.[۵]

غلبه استمک ğələbə istəmək:استفتاح[۶]

غلبه یول ğalaba yol: انبُه[۷]

---

۱. دهخدا: گیاهی است ، انکیان

۲. دهخدا: نی میان تهی ، تورکجه سپسی دئییرلر

۳. دهخدا: خشم و غضب

۴. دهخدا: بسیار علاقمند، دوستدار مثل زن باره

۵. دهخدا: اسیار، انبوه، فراوان

۶. دهخدا: به دنبال پیروزی بودن

۷. دهخدا: مخفف انبوه است

غله ğəllə: بوک[۸]

غله قویلنمش quylanmış ğəllə: پوک

غله قیوسی ğəllə quyusı: بوک

غم ğəm: غمان/ اندوه/ خارخار/ غم// ف

غملو ğəmlü: اندوهناک/ غمکین

غم ییجی ğəm yeyici: غمخوار

غمدن اوُلدُرمک ğəmdən öldürmək:قَتال

غمدن صولمق ğəmdən solmaq: پخَس[۹]

اولو **غم** ulu ğəm: آدرنک[۱۰]

غماز ğammaz: جِلویز/ لشخن‌چین/سختیان

غَمزه ğəmzə: غَمزه ف// معروف

غَمزه ğəmzə: خرکش[۱۲]

غُمکسار ğəmgusar: ف

غنجه ğönçə: غنجه/ ف

غنی ğəni: فراخ دست

غنیمت ğənimət: غنیمت/ ف// معروف

غُوغا // غوغه ğövğa: خراروش/غُلغل/غلغله / غوغا/ غُرَنبه

قتی **غوغا** qatı ğövğa: خَلالوش[۱۳]

غیبت qeybət: زشتیاد

غیبت اتمک qeybət etmək: یاد

غیر// غیری ğeyr//ğeyri: (جدا/ دکر)

---

۸. دهخدا: پوشال/ حلیمی: چاهی که در آن غله نگه دارند و روی آن خار و خاشاک ریزند تا یافته نشود. در واقع معنی اصلی آن خار و خاشاک است.

۹. دهخدا: پژمرده و رنجور ، تخس

۱۰. دهخدا: رنج، محنت، آفت

۱۱. دهخدا: برگزیده، منتخب

۱۲. بومعنا دهخداده یوخ/ بیرنوع جانور صوقمان دیرلر

۱۳. دهخدا: سروصدا، شور و غوغا

غیریلر ğeyrilər: جُدان/ دکران

غیرت ğeyrət: آمو/ رک/ عار

ف F

فاخر طون faxir ton: پَر

فارس عجم ولایت Əcəm vilayəti: فارس

فارسی بلمز ادم Farsi biləz adam: تازیک

فرس ایلرینک اکنجی کونی fərəs aylarının ikinci güni: بهمن

فرس ایلرینک اوتوزنجی کونی Furs aylarının otuzuncu güni: انیران[۱]

فرس ایلرینک اون بشنجی کونی Furs aylarının on beşinci güni دی به مهر

فرس ایلرینک سکزنجی کونی Furs aylarının səkkizinci güni: دیبادر[۲]

فرس ایلرینک یکرمی سکزنجی کونی Furs aylarının yigirmi səkkizinci güni زامیاد[۳]

فرس آیلرینک یکری اوچنجی کونی Furs aylarının yigirmi üçünci güni: دیبادین

فرس ایلرینک یکرمی التنجی کونی furs ilkərinin iyirmi altıncı güni: اَشتا

تاریخی **فُرس** عادتنجه یوز یکرمی یلده بر کره ارتُردقلری آی tarixi Furs adətincə yüz yigirmi yildə bir kərə arturdıqları ay: بیهیزک[۴]

فارغ fariğ: آزاده

فاسِد fasid: تَبست[۵]

فاسق fasiq: بی سامان/ خراباتی

فال fal: فال ف// معروف

فالجی falcı: اخترکو/ کندای / فال کو

ایو **فال** eyü fal: مروا/ وَوا

یوز **فال** yavuz fal: مرغوا

فان fan: ترفند

فایده fayda: فرجام/ ساز

فایده‌سوز faydasız: نافرجام

فایده لو faydalu: ورخان

فایده اورتاغی fayda ortağı: همسود

فایده ایچون یوک چکن اتلر fayda üçün yük çəkən atlar: بالاد[۶]

دنیا **فایده‌سی** dünya fadası: کاله[۷]

فتنه fitnə: آسیب/ شور/ آشوب

فتنه انکیز fitnə-əngiz: آشوب انکیز

فتیل fətil: آهَنج[۸]

فتیل// فتیله fitilə//fitil: فتیله/پلیته[۹]/رشته

فحش föhş: ژاژه[۱۰]

فخر fəxr: نازش

فخرلایجی fəxrlayıcı: نازنده

---

۱. دهخدا: روز سی ام هر ماه را در اوستا انغره رئوچه است. ابوریحان در سغدی «نغر» و در خوارزمی «اونرغ» آورده در پهلوی و پارسی به معنی غیر ایرانی است.
۲. دهخدا: روز هشتم از هرماه خورشیدی، دی باذر
۳. دهخدا: روز بیست و هشت از هرماه خورشیدی
۴. دهخدا: بهیزک یعنی کبیسه
۵. دهخدا: تباه و سست
۶. دهخدا: اسب تندرو، جنیبت، اسب پالانی
۷. دهخدا: بمعنی کالا یعنی اسباب و متاع باشد
۸. دهخدا: بها اندک، فدیه اندک، جانبها
۹. خالق اراسیندا«پیلته» کیمی ده ایشلکدیر.
۱۰. دهخدا: سخنان هرزه ، علف بیمزه

فدا fida: پرخین[۱]

فدان//فطن//فطان fidan ağacı: نهال/نویه[۲]

فدان لمش fıdanlımış: برنهال

فدان اغجی fidan ağacı: نهال

فراغت fərağət: فراغ/ پروا

فراوان firavan: فراوان// ف

فرج fərəc: کُس/ شُله/ شرم زن

فرج قیسی fərəc qıyısı: اسکه

فرجک اکی یانی fərəcin iki yanı: اسکتان

عورت **فرجی** övrət fərəci: شرم زن/شُله

فرجه fırça: پُشنجه[۳]

فرزین fərzin: فرزانه

فرشته firiştə: سُروش / فرشته// ف

فرفیون fərfiyun: فربیون/ بَرتاد[۴]/ برسون[۵]

فرقدان یلدوزی fırqdan yuduzı: دو برادران[۶]

فریاد fəryad: غریو/ غریوان/ بالا

فریاده ایرشیجی fəyada irişici: فریادرس

فریاد ارشدرجی fəryad irişdirici:فریادرس

فرید fərid: یکانه

فریدون شهر ادی şəhər adı: فریدون

فریدون پادشاه ادی padşah adı: فریدون

فریدونک اکوزی Firudinin öküzi:کاورنک

فریدون صغری Fridun sığıri:پرمایون[۷]

فریضه fərize: فرموده

فساد fəsad: داسه

فِستِق fıstıq: پسته / چلغوزه / یکران

فستقلر fıstıqlar: پستان

فسق fisq : فسق معروف

فسکی fəsəki: زَیکَر[۸]

فسلکن fəsilkən: سپرغم// سپرم/ شاهسپرم / بادام تره/ باره نبوی/ شنکرف

سلطان**فسلکن** sultan fəsilkən:شاه اسپرغم

فسوس کاری fususkari: فسوس کاری// ف

فصیح fəsih:چیره/زبان آور/شیوا زبان/سلاق

فصیح زبان fəsih zəban: سلاق[۹]

فصل fəsil: (فصل)

خزان **فصل** xəzan fəsli: تیر

یای **فصلی** yay: تابستان

فضل fəzl: فَره[۱۰]

فطرت fitrət: کُروَز[۱۱]

فغان fəğan: شُمان/غریو/غریوان/فغان// ف

فَق// فقه faq: تله[۱۲]

فقاع//فقه fuqa: فقاع/ فوکان[۱۳]

فقاجی طاسی fəqacı tası: پنکان[۱۴]

---

۱. دهخدا: قلابی که بدان گوشت از دیگ بردارند
۲. دهخدا: شاخ تر و تازه
۳. دهخدا: ماهوت پاک کن
۴. دهخدا: دارویی برای گزیدگی سگ و جانوران هار
۵. دهخدا: نوعی بیماری
۶. دهخدا: دوستاره روشن بر سینهٔ دب اصغر
۷. دهخدا: مادهٔ گاوی که فریدون را شیر میداد

۸. دهخدا: آیوق است دست زدن بر دهان کسی تا باد آن بجهد، زابگر و زبگر و زیر نیز گویند
۹. دهخدا: مرد قوی سخن، خطیب، سخن گوی
۱۰. دهخدا: شوکت، شکوه
۱۱. دهخدا: عیش و طرب و شادمانی
۱۲. دهخدا: نیرنگ، دام
۱۳. دهخدا: شرابی که از جو و مویز گیرند
۱۴. دهخدا: پیالهٔ مسی ، تاس شراب

شول نسنه در **فقاعیلر** انکله بوز چکب بوزلغه قویرلر: şol nəsnədir fəqailıər anınla büzə çəkib büzəlığa qoyarlar: آکج[۱]

فقیر// فَقر faqır: عترات / مُغلاک[۲]

فقیر fəqir: کندآور[۳]

فکَر fəkər: غنجاره[۴]

فَکر یعنی قزلجه که عورتلر یوزلرینه سوررلر fəkər yəni qızılca ki övrətlər yüzlərinə sürərlər: بلغونه/ پلکونه[۵]

فکر fikir: اندیشه/ بوشا/ رامش/ رای/ عاده/ فول

فکر ایتمک fikir etmək: اندیشیدن//اندشیدن

مال**فکر** ایدیجی mala fikredici: وشکرده[۶]

أیو **فکرلو** əyü fikirlü: دوربین

نسنه اوقمقد و حرکتده **فکرلو** کشی nəsnə hərəkətdə fikirlu kişi oqumaqda və: نوان[۷]

فلان filan: (فلان)

فلان وقته‌دک filan vatqtadək: تا

فلان یلکی filan yilki: بهمان

فلسلمک fəlsiləmək: پیراستن/ فرخویدن[۸]

باغ **فلسلمک** bağ fəlsiləmək: پیراستن تاک/ فَرخو

فلسدو fələsdü: فُسافس[۹]

فلک fələk: چرخ / سپهر/گَردون/ طارم

یک **فِلَک** yig fələk: خُنت[۱۰]

فلک قمرک مثلثندن عبارتدر fələk qəmərin mümsələsindən ibarətdir: جَوزهر[۱۱]

فلوری Felüri: دینار

قزل **فلورنی** qızıl floreni: پرپره[۱۲]

فناوار بر شهر ادیدر Fanavar-şəhər adı: فناوار

فندوق// فندق fındıq: چلغوزه / فندق/ ف

فنَار// فنر fanar: فانوس

فوت fovt: هلاک

فورون//فرون furun: فرُن/ ف/ معروف

برداق **فُرونی** و بوکا بکزر نه وارسه bardaq furunı və buna bənzər nəsnə varsa: داش[۱۳]

کرپیج **فورونی** kərpic furunı: شاخوره

کل فرونی gül furuni: تبانجیر

فوطه// فوته fitə: فوته[۱۴]/ف

فوق fuq: کابوک[۱۵]

فوق لق fulluq: کابوک

فوقه//فقا// فقه fuqa: سَنکور[۱۶]

فقاجلر سلەسی که اکا **فوقه** قویارلر fuqacılar sələsi ki ana fuqa qoyarlar: سَنکور[۱۷]

---

۱. دهخدا: چنگک، قلاب آهنی
۲. دهخدا: تهیدست، مفلس و درویش حال
۳. دهخدا: حکیم و دانا
۴. دهخدا: سرخاب/ قزل سرمه/
۵. دهخدا: سرخاب
۶. دهخدا: کسی که با چالاکی کار کند، کارپرداز
۷. دهخدا: نالان، جنبان
۸. دهخدا: بریدن شاخه های زائد درخت
۹. دهخدا: ساس (حشره)/ تاختا بتی
۱۰. دهخدا: مدار آسمانی
۱۱. دهخدا: دو نقطه تقاطع فلک حامل و مایل قمرست
۱۲. دهخدا: پول، پشیزریا، بعضی دینار گفته اند
۱۳. دهخدا: کوره پخت خشت و خم و کوزه و کاسه
۱۴. دهخدا: لنگ حمام
۱۵. دهخدا: لانه مرغ و کبوتر
۱۶. دهخدا: سبد، زنبیل
۱۷. دهخدا: سبد، زنبیل، کماج

فقاجی طاسی fəqacı tası: پنکان[۱]

فَیک// فک// فکک fik fing fig: فول/آفنه[۳]

فیل // پیل fil: پیل

فیلجی filci: پیلبان

فیل سُکوکی fil sünüki: پیلسته[۴]

پیل سُکوکی pil sünüki: عاج

فیل قولاغی.fil qulağı: پیلکوش

فیلک بیوک دشی filin böyük dişi: ناب

دشی **پیل** dişi pil: زول

دشی **فیل** dişi fil: زنده پیل[۵]

فیلسوف filsuf: کندا[۶]

فیلسوفلرک خاص مستعدلری filosofların xassı müstəidləri: جندال[۷]

ق Q

قاب qab: غلاف/ نَیاب/ تف

قابجیق qabacuq: تلوسه[۸]

قابسز اریه qasız arpa: برهنه جو

اوزم **قابی** üzüm qabı: تکره

اپ **قابی** ip qabı: توپ رسن

چیچک **قبجوغی** çiçək qabcuğı: کفرا[۹]

خرما **قبی** xurma qabı: تلوله

سوجی **قَبی** sucı qabı: چمانه

نار **قب** nar qabı: نارپوست

یاغ **قابی** yağ qabı: روغندان

یورک **قاب** yürək qabı: پرده دل

قاب‌قاجاق// قَب قجق// قپقجق qabqacaq: آونده/چینر/خَنور/ خَنفر[۱۰]

قاب قجق قویجق qabqacaq qoyacaq nəsnə: باردان

صخسیدن اولان **قبقجق** saxsıdan olan qabqacaq: تغور/ سفالین

قابا// قبا// قبه qaba: زرغن/ دَوزک[۱۱]

قبه صقل qaba saqqal: یلمه ریش[۱۲]

قبه قولاق qaba qulaq: قرابه[۱۳]

باش **قبه** baş qaba: سربهنجه[۱۴]

قابرمق//قَبَرمَق//قپارمق qabarmaq: شُغه[۱۵]

قَبَرجُق qabarcuq: آبله/پَشترم / شوغ

قَبَرَه قَبَرَه qabara-qabara: دَمیدکی

الی **قبرمق** əli qabrmaq: شُغه

بویک **قَبَرجُق** böyük qabarcıq: شوغ[۱۶]

اندامک **قَبَرَه قَبَرَه** اولمسی əndamın qabara-qabara olması: دَمیدکی[۱۷]

قابِل qabil: پدیرای

---

۱. دهخدا: کاسه، پیاله، طاس
۲. حبوبات نخود
۳. کورک// حبوبات
۴. دهخدا: عاج که دندان فیل باشد
۵. دهخدا: فیل بزرگ/ تورکجه یشلی فیل اولمالیدیر.
۶. دهخدا: جکیم، کاهن
۷. دهخدا: عوام الناس
۸. دهخدا: غلاف کارد و شمشیر
۹. دهخدا: پوست و غلاف شکوفه خرما
۱۰. دهخدا: اسباب خانه
۱۱. دهخدا: هرچیز بزرگ و سبک
۱۲. دهخدا: ریش پهن و دراز
۱۳. دهخدا: قسمی شیشه شراب شکم فراخ
۱۴. رومی: باشی چیپلق
۱۵. دهخدا: پینه، پوست سخت در دست و پا
۱۶. دهخدا: سنگین شدن دست و پای و آنرا به‌ترکی ایشتی گویند (صحاح فرس)، مثل شغه
۱۷. دهخدا:هر نوع جوش چون آبله و آماس و برآمدگی

قابله // قَبله qabilə: باراج/ بیشکار

قابورجق//قپرجق//قَبُرجق qaburcaq: بویدان[۱]

قاپلامق qaplamaq: (فراگرفتن)

قراکو **قاپلامق** qaranu qaplamaq: وسق

قاپمق//قابمق//قپمق qaomaq: آویز/ربودن[۲]

قاپدُرمق qapdurmaq: رباییدن

کوکُل **قَاپجی** gönül qapıcı: دلربا

تمر **قاپوجی** dəmir qapucı: آهن‌کش

قاپو// قپو qapu: دَر / باب/ ایوان

قاپوجی qapucı: دربان

قپوجیلر qapucılar: قافله

قاپوق qapaq: نهبین/ نهنبن[۳]

قاپو اچچی qapu açıcı: دهلیز

قپو اچمق qapu açmaq: فاکردن در

قپو اردینه قونن اغج qapu ardına qonan ağac: غارشک

قپو اوستی qapu üsti: درگاه/درکون/سِدِره

قپو اوکِ qapı öni: پار

قپو اوکجه‌سی qapu ökcəsi: باشنهٔ در

قَپُو اوُکِی qapu öni:بارگاه/درگاه/پیشگاه

قپو آغجی qapu ağacı: پشتی بان

قَپو باغ qapu bağı: فَلج[۴]

قپو یشمغی qapu başmağı: لبِ در

قپو پروازی qapu parvazı: پلندین[۵]

---

[۱]. دهخدا: طبق، ظرفی که در ان عطریات کذارند

[۲].مصدر قاپیدن بمعنی ربودن از ترکی اخذ شده است

[۳]. دهخدا: سرپوش دیگ و کوزه و تنور

[۴]. حلقه در

[۵]. دهخدا: چوب بلایین در خانه، چهارچوب در خانه

قُپو درغُوسی qapı dıraqusı:زرفین/ پزاوند[۶]

قپو حلقه‌سی qapu halqası:آلانه/ فلخم

قاپو دوکنی qapu dögəni: فَرْسب[۷]

قاپو سوکلی qapu süküli: دریواش[۸]

قاپو صوه‌سی qapu sıvası: بازو/ آلن[۹]

قاپو قاشی qapu qaşı: فَرْسب

قپو کورکی qapu kürəki: رزه/زفرین[۱۰]

قاپو میخی qapı mıxı: پَش

قپو یشمغی qapu yaşmağı: لبِ در

قپودن قپویه qapudan qapuya: دربدر

خرمن **قاپوسی** xırman qapusı: ژاژ

قلعه **قَپُوسی** qala qapusı: دروازه/ کوتوال

مُشَبَق **قابی** müşəbbəq qapı: غلبکن[۱۱]

قاپوده اولن تمر باغ qapıda olan dəmir bağ: پُش

اولکه **قپو سُوَه سن** انکله محکم ایدرلر ol ki qapu sövəsin anunla möhkəm edərlər: پشکله[۱۲]

بویک **قپو** ایچنده‌کی کوچجک **قپو** پنجره böyük qapu içindəki küçücük qapu pəncərə: دریچه

قات // قت qat: نخ

اَبریشم **قاتی** əbrişəm qatı: کُنغ[۱]

---

[۶]. چوب پشت در برای بستن

[۷]. دهخدا: درخت ستبری که بدو بام را بپوشانند

[۸]. دهخدا: دریواس چهارچوب در

[۹]. دهخدا: آلتی چوب بازوی در باشد و ظن غالب این است که ترکی باشد

[۱۰]. دهخدا: آن آهن که بر درها زنند و حلقه در آن افکنند

[۱۱]. دهخدا: در یا پنجره مشبک

[۱۲]. دهخدا:پسکله،چوبی که پشت دربیندازند تا باز نشود

ایب **قتی** ip qatı: تاب رسن

قل **قاتی** qıl qatı: تارمو

قتی انجه ایلک qatı incə iplik: نخ

مشتری یلدزی اوچنجی **قات** کوکده Müştəri ulduzı-üçüncü qat gökdə: اُرمُزد

قات// قت qat: تا / لولو/ هجیر

قَت قَت qat qat: جام جام

اوچ **قات** üç qat: سه‌تا

ایب **قتی** ip qatı: تاب رسن

اکِی **قات** iki qat: دوتا

بر **قات** bir qat: یک تا/ شَخ/ طاق

بیک **قات** bin qat: هزارتو

هزار بیک **قات** həzar bin qat: قیه

قاتی// قتی// قدی qatı: سخت/ شخ

قتلنمق qatılanmaq: سختن

قاتلق qatılıq: مشقت/ سختیان/کفا

قاتلمش qatılmış: اَنبسته[۲]

قاتی ازغون qatı azğun: فُرناس/ کناغ

قتی اُشکون qəti üşkün: سرفتار// سررفتار

قاتی اوت qatı ot: کَشَنج

قتی اود qatı od: تف

قتی اسّی qatı issi: کرماکرم/ کرمسیر

قتی ایتی اواز qəti iti avaz: زعار// ژغار

قدی باغ qadı bağ: پیوند[۳]

قتی بیز qatı bez: سخت

۱. دهخدا: تار ابریشم
۲. دهخدا: چیزی که سفت و بسته شده باشد
۳. دهخدا اتصال محکم

قتی تیز qatı tez: ترس

قاتیپراکنده qatı pərakəndə: مُرت/خونَد / تَنوَند[۴]

قتِ جغرمق qatı çağırmaq: غُرنبید

قاتی چرکن qatı çırkin: اوار

قتِی چرکین صورت qatı çirikin: فَرخنج

قتی سکرکن qatı sıgirkən: شیرشرزه

قاتی سمز qanı səmiz: ماز

قاتیصوق qatı sovuq: شجام/زمهریر/شَخُد[۵]

قتی طاش qatı taş: سنکخاره

قتی طبیعتلو qatı təbiətlü: رَوُش

قتی طوقشمق qatı toquşmaq: کوس

قتی غوغا qatı ğövğa: خَلالوش

قتی قره qatı qara: سیاهی سیاه

قتی قاره طاش qatı qara taş: خارا

قتی قاری qatı qarı: زال

قتی قزل qatı qızıl: سرخه‌سرخ/ مُدمات

قاتی یای qatı: چرخ

قَتی قُوجَه qatı qoca: زال/ژر/کنده‌پیر

قتی مطیع qatı müti: مطواع

قَتِی یِر qatı yer: زراغن[۶]

قتی یغمور qatı yağmur: ژاله/ تکرک

قتی یورمک qatı yürümək: مخید(ن)[۷]

باشی **قتی** başı qatı: سُترک[۸]

۴. دهخدا: پاشیده و منتشر
۵. دهخدا: شخته، سرمای سخت (ترکی است)
۶. دهخدا: زمین سخت،زراغنک (قوملوییر) نیز گویند
۷. دهخدا: به دنبال کسی رفتن
۸. دهخدا: قوی هیکل ، تنومند

قتی تفتیش اتمک qatı təftiş etmək: خشکامار

قتیقراکو کیجه qatı qarannü gecə: دیجور

براغج که **قتی** اولر bir ağac ki qatı olur: ارزن

برنوع **قاتی** دمردر صویی کندویه چکر bir növ qatı dəmürdür suyı kəndüyə çəkər: سِنَه[۱]

بر نوعه **قتی** دمر bir növ qatı dəmür: شابورقان[۲]

قات// قت qat: نزد

قتنه qatına: دربر

سنک **قتنکده** sənin qatında: نزد تو

بر آغج آدیدر که طبیبلر **قتنده** معروفدر bir ağac adıdır ki təbiblər qatında mərufdur: آزاد درخت

خمسه مسترقه یعنی شول بش کندر کم محاسبلر **قتنده** اکسوک کلور şol beş gün kim mühasiblər qatında əksik olur: فروردیان[۳]

خراسانیلر **قتنده** یدی مثقال اغری بر درهم Xurasanilər qatında yeddi misqal ağrı dirhəh: شیبانی[۴]

قاتمق qatmaq: (ریختن، پاشیدن)

قاتلنمق qatlanmaq: پاشیدن/ باشیدن

۱. دهخدا: دیده نشد/حلیمی: آهنی مانند پولاد
۲. دهخدا: نوعی آهن بسیار سخت
۳. دهخدا: چمج روز آخر سال فارسیان
۴. دهخدا: درمی بوده بخراسان (صحاح الفرس)

سوده یغرت **قتمق** südə yoğurt qatmaq: شیردوغ

قره نسنه‌دی مسکه **قاترلر** qara nəsnədir məskə qatarlar: غشه[۵]

قاتیر// قاتر// قَتیر// قَتِر qatır: اَستَر

قاتیق// قاتـق qatıq: صباغ[۶]

اتمک **قاتوغی** ətmək qatuğı: نان‌خورش

قاچ// قچ صاغش صورمق qaç: چند

قچه qaça: چنده

قچن qaçan: آکوش/ کی

بیر **قچ** bir qaç: یکچند

بر **قچ** کون bir qaç gün: یک چندبار

قاچمق// قَچمَق // قجمق qaçmaq: کریختن/ کریز/ کیز/کریغ/ کیغ/ کال

قچرمق qaçırmaq: کریزانیدن

قاچیجی qaçıcı: رَمان

قچغون qaçğun: کریز

قچاجق یر qaçacaq yer: کریزگاه/جای کیریز

یغموردن **قچب** دره‌جق او yağmurdan qaçıb duracaq ev: باران کریز

قادین//قطین//قاطن//قَطون// قادن// قاطون qadın: خاتون./ فنج/ بانو

اوتاغن **خاتونی** otağın xatunı: خریده[۷]

اولو **خاتون** ulu xatun: کدبانو/تیرُم/خِدیش

خوب **خاتونلر** xub xatun: خُرام

۵. دهخدا: برگ نی صحرایی، عنبرینه
۶. دهخدا: گوشتی که با نان خورند
۷. دهخدا: دوشیزهٔ باشرم و حیا

خاتونلر دوزونه‌جکنه صانچدقلری طولو ایکنه
xatunlar düzünəciginə sancdıqları tolu ignə: سُرخاره[۱]

کندو **خاتوننـدن** غیری **خاتونه** دکمک
kəndi xatunundan ğeyri xatuna dəgmək: دغل زن

قادین طوزلوغی// قَطون دزلغی// قَدُن طزلغی// طوزلغی qatın tuzluğı: زرشک

قار// قَر qar: برف

قارلق qaelıq: برفدان

قارپوز// قَرپوُز//قرپُز qarpuz: هندوانه/خربوزه/ خربوزه هندو

قارپوز سالغمی qapuz salğımı: پاشیده

ابوجهل **قرپوزی** əbucəhl qarpızı: کَبِّست

ابوجهل **قرپوزی** اغجی əbucəhl qarpuzi ağacı : درخت مقل

کلک **قرپوز** kələk qarpız: سفجه[۲]

قارت// قرت// قرط qart[۳]: کندواله

قارت ار qart ər: کندواله[۴]

قرط دکنی qart dikəni: پژغم[۵]

قارتال// قارطال// قرتال// قَرتَل qartal: کراک / کُنکور/ دال/ داله/ استخوان رند

قرتال دیدکلری بر قوش qartal dedikləri bir quş: استخوان رند

قارجاشمق// قرجَشمق qarcaşmaq: بشولیدن[۶]

قارجاشمش qarcaşmış: شوریده

قارجاشیق qarcaşıq: پشولیده/شوریده

قاَرِشمق//قرشمق qarışmaq:شوریدن/شیفتن / آمیختن / آمیزیدن/ آمیغ/ شورش

قرشدرمق qarışdırmaq: آمیزانیدن

قارشیش qarışış: آمیزیش

قرشق qarışıq : پیچاپیچ / شیرَم

قرشمدق qarışmaduq: بی‌آمیغ

قرش مورش اولمق qarış-muruş olmaq: اشفق[۷]

بربرینه **قرشمش** bir-birinə qarışmış: فروهخنه/ اَشِر[۸]

هر جنسی بربرن **قرشمق** hər cinsi bir-birinə qarışmaq: اوباش[۹]

دویت **قرشدراجق** dəvit qarışdıracaq: محراک[۱۰]

کوَرَمَز یعنی یوغرت ایله سود **قرشمش** kürəməz yəni yoğurt ilə sud: شیردوغ/ شیرین دوغ/ کوره ماست

قارشوا // قرشو qarşı: فِراز

قارشلامق qarşılamaq: پذیره شدن/پدیره

قرشودار qarşu dar: فراز رو

قرشودن قرشویه qarşudan qarşuya: در بدر

قرشو اولمق qarşı olmaq: پذیره شدن

---

۱. دهخدا: سوزن زرینی باشد که زنان بجهت زینت بر سر زنند و مقنعه را با آن لچک بند کنند
۲. دهخدا: خربوزه نارس
۳. بوگون دانیشیق دیلیمیزده «قات» قالین معنادا وار.
۴. دهخدا: تنومند ، درشت اندام
۵. دهخدا: اقاقیا ، عصاره قرط (اقاقی) ، عقاقیا
۶. دهخدا: آشفته و پریشان شدن
۷. دهخدا: بیم ، ترس
۸. دهخدا: از مصدر آشردن -درهم کردن، زیرزبر کردن
۹. دهخدا: از مصدر اوباشتن بمعنی انباشتن، پر کردن
۱۰. دهخدا: ابزار هم زدن مرکب دوات

قارق// قرق qarıq: تَژ[۱]

صو **قرغی** su qarığı: تژ

قارقی// قَرغُو// قَرقو// غرقی qarğu: غرو[۲]

قارقی قلم qarğu qələm: غرو

قارلغوج//قرلاغوج//قرلاغج// قَرلَغج// قارلغج// قرلغوج// قرلنغیچ qarlağuc: فَرَستُروُغ/ فَرَسترغ/ پَرستُک/ پرستو/ فراشترک/ فرشتوک/ فرشترک/ فراشتک// فرشتک / فرشک/ فاسترک/ وطواط/ پالویه

قارن//**قرین**//قرن qarın: شکنب/کرش/ادره/ شکم/ شکمبه/ لهید

قرنلو qarınlu: شکمدان

قرینجه qarınca: روبن

قرنلردیجی qarınlardıcı: شکمران[۳]

قرن اغرسی qarın ağrısı: شکم درد/ قداد /خامیار

قَرِن اغرسی اوتی qarın ağrısı otı: فوژ

قرین بورسی qarın burusı: ریخ/کوازش

قرن باغِ qarınbağı: شکم بند

قرنی بورمق qarnı burmaq: پیچش شکم

قرنی بیوک qarnı böyük kimsə: خربط

کبه **قرن** kübə qarın: دده

یوموشاق **قارن** yumuşaq: رنجن/ ریخن[۴]

بیک کبه **قرن** böyük küpə qarın: دره

بُیوک **قَرَن** اغرسی boyun qarın ağrısı: خامیاز

قرند یل دوکلک qarında yel dökülən: قولنج

دوا که **قرنه** قرونبه‌دو dava ki qarını qurunbadır: عَقول[۵]

اولکه **قارنده** نسنه کسلمش اوله ol ki qarnında nəsnə kəsilmiş ola: بَرنیس

هنوز **قرنی** اج اولن hənuz qarnı ac olan: ناشتا

قاروره qarura: تفسیره[۶]

خسته **قاروَره**سی xəstə qarurası: شیار

نسنه‌نک **خاروره**سی nəsnənin qarurası: پیشار/ پیشیار

قارون Qarun-şəxs: قارن/ قارون علم شخص

قاری // قَری qarı: پیرزن

قریجک qəricik: تفشی[۷]

قاتی **قَارِی** qatı qarı: زال

قاقی **قری** عورت qaqı qarı: شهپره

قاز qaz: بط/ خربط/ قاز// ف

قازان//قزان//قزن//قَزَغان// قزغان qazan: دیکدان / لَوید[۸]

قَزَنجِی qazançı: روی کر

حلوا **قزانی** halva qazanı: پاتیله[۹]

حلوا **قَزَغانی** halva qazanı: پاتیله

---

۱. دهخدا: جوانه / حلیمی: سبزینه که تازه زده باشد
۲. دهخدا: نی میان تهی / قلم نتراشیده
۳. دهخدا: مسهل، داروی مسهل
۴. دهخدا: اسهال، شکم نرم
۵. دهخدا: داروی که شکم فروبندد، داروی قابض
۶. دهخدا: آش عدس
۷. دهخدا: درگیر، شیوع، وقوع، بروز
۸. دهخدا: دیگ مسی بزرگ
۹. دهخدا: دیگ حلواپزان

حلواجی **قزانی** halvacı qazanı: پاتیله

حلواجی **قَزَغانی** halvacı qazğanı: پاتیله

قازغان qazğan: خارنان

قازمق// قزمق qazmaq: کندن

قازما qazma: پشنک

قازیجی qazıcı: کَننده

قازیاجاق qazıyacaq: محک

قَزندو qazındu: رندش[۱]

قازوق qazıq: (کنده شده)

قازما بالته qazma balta: کَننده

قازوق قاقمق qazuq qaqmaq: چقسیدن / چقیدن[۲]

اغج **قازیجی** ağac qazıc: کَنده‌کر

سِین **قَزِجی** sin qazıcı: کورکن

طاش **قزندوسی** daş qazıntısı: سُونش

یر **قزمق** yer qazmaq: کاویدن

یر **قزیجی** yer qazıcı: کومش[۳]

قَاسق // قسق qasıq: زهار[۴]

قاسق قلی qasıq qılı: رُنبه/بانَه/ژمکان/ کاس موی

قاش// قَش qaş: ابرو

اَچق **قَشلُو** açıq qaşlu: اَبلَج[۵]

قاشی اوزرینه دوکولن صاچ qaşı alnı üzərinə dökülən saç: کواژنک

۱. براده

۲. دهخدا: میخ فرو کردن، خصومت کردن

۳. دهخدا: چاه کن، مقننی، کموش

۴. دهخدا: شرمگاه، زیرشکم، گرداگرد آلت تناسل

۵. دهخدا: گشاده رو، نیکو روی

قاش// قش qaşı: نکین

ایر **قاشی** əyər qaşı: زین کوهه/ کوهه

شکر **قاشی** şəkər qaşı: نیشکر

قاپو **قاشی** qapu qaşı: فَرْسب[۶]

یُوزُک **قاشی** yüzük qaşı: نکین

اَیروک اَرد **قَاشی** əyərün ard qaşı: پس کوهۀ زین

اَیرُوک اوک **قاشی** əyərin ön qaşı: پیش کوهۀ زین

بر ماوی طاش که یوزکلره **قاش** اولنور bir mavi taş ki yüzüklərə qaş olunur: فیروزه

کوزل نسنه‌لردن و درلو **قاشلردن** دوزلمش یولار gözəl nəsnələrdən və dürlü qaşlardan düzəlmiş yular: کرزن[۷]

قَاشِمق// قشِمق qaşımaq: خاریدن

قشرغی qaşırağı: شانه

قشغو qaşığu: بُرس

قاشِق qaşuq: ملعقه

درنغله **قاشیوب** یاره‌لمق tırnaqla qaşıyub yaralamaq: خُشُود[۸]

قجغلنب و طبانی **قشنانک** حرکتِ کلدوکی وقت ادمک حرکتی و کلدوکی qıcıqlanıb və tabanı qaşınanın hərəkəti və güldügi: غلغلیج

قاصرغه//قصرغا//قَصُرغه//قصرقه qasırğa:دُوله/ کردَباد/ بادکرد/تندباد/ دیراباز/ زوبعه/ هیل

۶. دهخدا: دذخت ستبری که بدو بام را بپوشانند

۷. دهخدا: نیم تاج مرصع

۸. دهخدا: از مصدر حشودن یعنی پیراستن

قاصر قمش qasır qamışı: ملاه[۱]

قاصناق// قَسنَق// قصنق qasnaq: چنبر[۲]

قاصناقجی qasnaqcı: سفالین

الک **قاصناغی** ələk qasnaq: اخکم[۳]

قاصنی//قاسنی// قَصنی qasnı: انکژد/ کسنی[۴]

کسنی تخمِ kasnı toxumı: کیهیج

قاضی qazi: داور

قاضی بتسی qazi bitisi:چک/قباله/ترزده[۵]

قاضی جهودان qazi cuhudan: هیربذ

قاضی چماغی qazi çomağı: خفجه

قاضی لقمه‌سی qazi loqması:پژماورد[۶]

قاطمار// قَتمَر// قاتمَر qatmar: روغنینه[۷]

قاعده qayda: نهادی

قافله qafilə: قافله// ف

قاقم qaqım: آس[۸]

بر اصل جانور bir əsl canavar: **قاقم**

قاقماق//قاقمق//قَقمق qaqımaq: خَشم/ رَژ/ طیره شدن/ غراسیدن/ غرامیدن

قغرمق qaqırmaq: خشم (گرفتن)

قاقلنمق qaqılanmaq: پاشیدن/ باشیدن:

قاقمش qaqımış: اَرغده[۹]

۱. دهخدا : گیاهی که از آن حصیر سازند، دوخ
۲. دهخدا: چنبر غربال و دف، طوق، کمند
۳. دهخدا: کم غربال و جز آن، چنبر دف و غربال
۴. دهخدا: مخفف کاسنی گیاهی است تلخ
۵. دهخدا: قباله
۶. لقمه ای که در آن گوشت و پیاز و تحم مرغ و سایر در نان کنند و خورند.
۷. دهخدا: نان روغنی
۸. دهخدا: جانوری که مویی و پوستی نرم دارد، راسو، فنک ، فنه، فرسان
۹. دهخدا: غضبناک، خشمگین

قاقِمَقلِق qaqmaqlıq: طیرکی[۱۰]

قاقیغان qaqığan: خشمکین/ خشمناک/ شرزه/ ژیان/تیز

قاقیجی کچمک qaqıcı keçmək: جوش دیک خشم

قاقمشکشی qaqımış kişi:دژاکاه/طیره

قنات **قاقجی** کوکرجین qanat qaqıcı gögərcin: بال زن

قاقیدقده چاتلان قاش برشغی qaqıdıqda çatlan qaş burşağı: اژنک[۱۱]

قاقی قری عورت qaqı qarı övrət: شهبره[۱۲]

قاقیجق اولن قاش برشیغی qaqıcaq olan qaş burşağı: اژنک

قاقیجق قاش برترمق qaqıcaq qaş burtarmaq: اژنک

قاقیوب کوز اوجیله بقمق qaqıyıb göz ucilə baqmaq: چشم آغیل[۱۳]

باشه **قاقماق** başa qaqımaq:پیغاره/سرزنش

قازوق **قاقمق** qazuq qaqmaq:چقیدن[۱۴]/چقسیدن

یاووز **قاقغن** yavuz qaqığan: شیرشرزه

چولمک **قیغاسی** دیکمک çölmək qağası dikmək جوش دیک خشم

۱۰. دهخدا: خشم و غضب
۱۱. دهخدا: چین پیشانی و اندام و روی
۱۲. دهخدا: زن کلانسال
۱۳. دهخدا: نگاه از گوشه چشم از روی خشم و غضب
۱۴. دهخدا: میخ فرو کردن، خصومت کردن

قنات **قاقجی** کوکرجین qanat qaqıcı
gögərcin: بال زن
شول لفظ که چوبانلر انکله کَجِی **قغرلر**
و اخشرلر جکن جکن درلر. şol ləfz ki
çobanlar anunla keçiyi çağırarlar və
oxşarlar. çigin-çigin dirlər: بجبج
قاقیا آنک عصاره‌سیدر aqaqlya anun
usarəsidir: پَزغم/ بزغم[1]
قاقیرداق//قاقِردَق//قَقردَق qaqırdaq: چزدره[2]
قاکلی// قَکلِی// قَکلو qanlı: کَردون
قالب//غالب qalib: دغل/شکنجه/کالبد/ شان[3]
قالبازان qalıbazan: دغلزن
بشمقجیلر **قالبی** başmaqçılar qalibi: بُغاز
قیمجیلر **قالبی** quyumcular qalibi: تبنک[4]
دیدیلر **قالبدر** که التونی و کمشی و باقری
اریدور اکا دوکرلر dedilər qalibdir ki
altını və gümüşi və baqırı əridie ana
dökərlər: تبنک
قالبر// قالوبر// قَلبُور// قلبر qalbır: ماشوب[5]
قالج qalıc : غارج// قالج[6]معروف
قالدرمق//قلدرمق qaldırmaq:برآوردن/برداشتن
یوقارو **قلدرمق** yuqaru qaldırmaq: برنهادن
قالخان// قلقان qalxan: سپر

[1] . دهخدا: علفی که شیره آنرا عقاقیا گویند
[2] . دهخدا: پاره دنبه و پیه بریان کرده بدون روغن
[3] . حلیمی: قالب کفاشی
[4] . دهخدا: قالب زرگر یا ریخته گر
[5] . دهخدا: الک ، غلبیر
[6] . دهخدا: شراب صبوحی

بر نوعه **اوزون چبق**در که اندن **قلخان**
ایدرلر bir növ uzun çubuqdur andan
qalxan edərlər: خیزران
قالقمق// قلمق qalqmaq: خزیدن
خسته‌لقدن **قلقن** xəstəlikdən
qalqan: بیمارخیز
قالقان بالق qalqan balığı: ماهی کُرد
قالک qalın: ستبر / استبر/ دَبک/ هنکفت
قلک (طاش) qalın (taş): خرسنک
قلک طوطاغ qalın dodaq: لفج[7]
قلک ططغده درلر یوقرو و قورلمش اوله
qalın dodaq: لفج
قالک قبغلودر که هندوستاندن کلور
اغزده طوتر انزالی منع ایدر. qalın
qabıqludur ki Hindustandan gəlür
ağızda tutar ənzali mən edər:طالیفسر
قالمق// قَلمق qalmaq: ماندن
قالمش qalmış: مانده
قلنمش qalınmış: مانده
عاجز قالمش aciz qalmış: درمانده
صو یولنده باقی **قلن** صو su yolunda
qalan su: فرغر
قالوغن// قَلُوغان// قلغان qaluğan: چرخه[8]
قالوغن دکنی qaluğan dikəni: بادآورد[9]

[7] . دهخدا: لب ستبر ، لب شتر
[8] . دهخدا: چرخله و کافیلو گیاهی با ساقهٔ سست و باریک، گیاهی از جنس‌کنگر و بادآورد که بترکی «بوقناق» گویند، چرخه، کاسنی
[9] . دهخدا: گیاهی خاردار و سفیدرنگ/ چقر دکنی

قالون هندستانده بر جزیره آیدر-Qalun
Hindistanda cəzirə adı: قالون
قالیه// قلیه qalya: قالیه// ف [1]
کازرلر **خالسی** kazurlar xalısı: شخانه[2]
قالیه که انوکله کازرلر بیز یورلار qalya ki anunla kazirlar bez boyarlar: شخار[3]
قالِیک// قالِک//قلک qalın: کابین[4]/پسنده[5]
قاماشمق//قماشمق qamaşmaq: حیران (شدن)
قُماش qamaş: خیره
قاماشمش qamaşmış: حیران
کوزی **قُماش** gözi qamaş: خیره
کوزی **قماشماق** gözi qamaşmaq: خیره
قامجی//قَمچی//قَمجِی qamçı: تازیانه
قامش//قمیش//قَمِش. qamış: کلک/ دُخ/ دوغ / نای / نی
قَامِشلق qamışlıq: نیستان
قامش او qamış ev: کازه[6]
قامِش لوله qamış lülə: ماکوب/ مکوک
چُلَه **قَمِشیِ** çula qamışı: نای یافت[7]
حصیر **قمشی** həsir qamış: غیشه
ساَز **قامشی** saz qamışı: بوریه
صاری **قمیش** sarı qamış: بوریا[8]

---

۱. دهخدا: زاج سیاه
۲. دهخدا:مادهای مانند شخار که در رنگرزی بکار برند
۳. دهخدا: قلیا که از اشنان گیرند/ حلیمی قره بویا
٤. دهخدا: مهریه ، تاراما: باشلیق
٥. تاراما: قیز طرفینه ویریلن باشلیق
٦. دهخدا: آلاچیق، سایه بان از شاخه و علف
۷. نی شکافته
۸. دهخدا: فرشی که از نی شکافته بافند، حصیر

قاصر **قمش** qasır qamışı: ملاه[9]
اینجه اچی طولمش **قامش** içi tolmuş incə qamış: نال[10]
قان// قَن qan: خون
قَنلُو اِرِیک qanlı irin : ستیم[11]
قانلو صو qanlı su: خونابه/ خوناب
قان آلیجِی qan alıcı: رکزن / کرا
قانه بولشدرلمش qana bulaşdırılmış: خون آلوده کرده
ار **قانی** ər qanı: خون سیاوش
اویوشمش **قان** uyuşmuş qan: خورهبسته
صولو **قان** sulu qan: خونابه/ خوناب
صو قرشمش **قان** qanlı suğğsulu qan: خونابه
قولدن **قان** الجِ qoldan qan alıcı: فَقاد
قانچق qançıq: داز[12]
قانع qani: همداستان/ خُشنود پهلویجه
قانون qanun: دستور/ رسم/ فهرست/ فذالک
قاو // قَو qav: پوده/ سوخته/پیغه/ خشکمازه
قَولق qavlıq : خمچاخ[13]/خمجاج[14]
بیز **قَاوی** bez qavı: خف[15]
چاقماق **قَاوی** çaqmaq qavı: خف[16]

---

۹. دهخدا : گیاهی که از آن حصیر سازند، دوخ
۱۰. دهخدا: نی میان تهی
۱۱. دهخدا: خون و چرک ریمی باشد که در جراحت جمع شود تا نشتر نزنند برنیاید
۱۲. دهخدا: گچکار و بنا
۱۳. ک.// م.: بالجیم الفارسی فی بعض الکتب بتقدیم المیم و فی بعضها بتقدیم الجیما
۱٤. دهخدا: کیسه ای که مسافر درآن سنگ آتشزنه گذارد
۱٥. تورک منشالی
۱٦. دهخدا: هرچیز خشک که زود آتش گیرد، آتشزنه

قاواق// قواق qavaq: (سپیدار)

قُوَق اغجی qavaq ağacı: سپیدار/ سپیداره

صارو **قاواق** saru qavaq: چنار

قَاوت// قوُت qavut: پِست[1]

قاوزا qavza: کفه[2]

قَاوق// قَوُق qavuq: صِهرنج[3]/ آبدان/ شاشه دان/ کمیزدان[4]/ محل آب

قاولیجه qavlıca: بادکنده

قَون چِجَکِ qavan çiçəki: ریباج[5]

قاوون// قاون// قَوُن qavun: خربوزه

ارشممش **قَاوُن** irişməmiş qavun: سفج[6]

قاون طوزلق qavun tuzluq: جاوشیر[7]

اولمادُق **قاون** olmaduq qovun: کاله[8]

خام **قاوون** xam qavun: خفاجه

یوموشاق **قاوون** yumuşaq: پوله[9]

قاون اچنده‌کی ارلک qavun içindəki ərlik: فتیلهٔ [10]آهنج

قایتمق qayıtmaq: (برگشتن)

چاش **قایته** çaş qayıta: کاه کیر[11]

قایرماق qayırmaq[12]: (اهمیت دادن)

اولکه هیچ نسنه‌دن **قایرماز** ol ki, heç nəsnədən qayırmaz: لُمتَر[13]

قایسی//قیسی qaysı: تالانک/مشلوز/زردالو/قاج

بریانی اق و بریانی قزل **قیسی** bir yanı aq və bir yanı qızıl qaysı: شفترنک/تالانک[14]

قایش// قَیش qayış: فتراک/ ماکوک/ دوال

ترکی **قایش** tərki qayış: درکون[15]

چفت **قیشی** çift qayışı: پُراز[16]

قایغنه//قیغَنَه//قیقنه qayqana: خایکینه[17]

قاین// قین qayın: (برادر همسر)

قاینجی qayıncı: خوسره[18]

قین‌اتا qaynata خوش/ خُسُر/خَشو/خُسوره

قاین‌اتا qayınana: خَسر/ خسرینه / خُسو

قایین اغاجی qayın ağacı: غوش/خدنک[19]

قایناق // قَینَاق// قینق qaynaq: چنک

تمر **قیناق** təmir qaynaq: هل هل

قوش **قایناغی** quş qaynağı: چنک‌مرغ/چنکال

قاینامق//قینامق// قَینمق qaynama : غولیدن/ جوش /جوشیدن/ کواژه کردن(تخم مرغ)[20]

قینتمق qaynatmaq: غولانیدن/جوشانیدن

---

۱ . دهخدا: آرد گمدم و جو یا نخود برشته شده
۲ . دهخدا: هریک از دو طرف ترازو
۳ . دهخدا: صهریج: حوض، مغاک، مخزن آب
۴ . دهخدا: مثانه
۵ . دهخدا: ریواس / قاوان: قوزی قولاغی
۶ . دهخدا: خربزه خام نارس
۷ . دهخدا: صمغی باشد معرب گاوشیر
۸ . خربزه کال
۹ . دهخدا: خراب ، لهیده
۱۰ . دهخدا: غلاف دانه، فتله
۱۱ . دهخدا: اسبی که گاه گاه رم بکند (اسب چموش)
۱۲ . قایغیلانماق، ایلگیلنمک

۱۳ . این واژه لتنبر بمعنی کاهل و تنبل و پرخور است.
۱۴ . دهخدا: نوغی شفتالو
۱۵ . دهخدا: ترک بند، تسمه زین، ترگون
۱۶ . دهخدا: دوالی که چوب را بگردن گاو محکم کند
۱۷ . تار اما سؤزلوگونده یوخور. عثمانلی دیاریندا یئیلمیر.
۱۸ . دهخدا: برادر زن، برادز شوهر
۱۹ . دهخدا: درختی با چوب سخت که از آن نیزه و تبر و زین و مانند آن سازند
۲۰ . دهخدا: آب پز کردن تخم مرغ

قَینایش qaynayış: جوشش

قینمش الچو qaynamış yalçu: ساروج

قینامش کومش qaynamış gümüş: زرساو

قایناممش مشک qaynamamış müşk:غالیَه [۱]

قینمش قوملو کِرج qaynamış qumlu kirəc: ساروج[۲]

قبرلیق qəbirlıq: کورستان

قَبزَه//خبز//خپاز//خپز qabaza: طپانچه

قبق qabıq: (پوست، جلد)

قبغلو qabığlu: (دارای پوست)

قالک **قبغلو**در که هندوستاندن کلور اغزده طوتر انزالی منع ایدر. qalın qabıqludur ki Hindustandan gəlür ağızda tutar ənzali mən edər: طالیفسر[۳]

قَبَق qabaq: کدو

سوجی **قپاغی** sucı qabağı: چمانه[۴]

قوری **قبق** qurı qabaq: کدو

قپق//**قبغ** qapaq: سرپوش

چلمک **قبغی** çölmək qapağı:دیک افراز

کوز **قپاغی** göz qapağı: بِلک/پیله‌چشم

قبلاق// قبلق qablaq: سِنج/ بَیلکوش[۵]

قبلاق ییراغی qablaq yaprağı:سِنج/بَیلکوش

قَپلان// قَبلاَن// قپلَک// قبلک qaplan: پلنک

قبله یلی qiblə//Qəbələ yeli: باد قبله

قبله ییلی// یلی// یولی qiblə yeli: فَرودین[۶]

قبمق qabmaq: فُپوس[۷]

قبول qəbul: پذیر

قبول اتمک qəbul etmək: پذیرفتن

قبول ایدیجی qəbul edici: پذیرفتار/پدیرنده

قبول ایرش qəbul iriş: پذیریش

قبول ایلمک qəbul eyləmək: پذیرفتن

قبه qübbə: طارم[۸]

باش **قبه** başı qübbə: سر بهنجه[۹]

صقالی**قبه** saqqalı qübbə: بَلمَه ریش[۱۰]

قبیله qəbilə: تبار/ پنکاه// بنکاه/ ساس/ دودمان

اولو **قبیله** qəbilə: دودمان

قپان// قاپَن qapan: کُبان[۱۱]

قپانجی qapancı: دیک افزار

قپان ترازوسی qapan tərəzisi: تاره[۱۲]

قَپان دلی qapan dili: ناره

بیوک قَپاَن böyük qapan:کرستون/فرسطون

قَپلیبغَه// قَبلوبَغه// قَبل‌بغا// قَپِل‌بِغه// قپلوبغا qaplıbağa: سنک پشت/ لاک پشت/ کشف

قَتراَن اَغَجی qatran ağacı: شربین[۱۳]

قتق qatıq: اِدام[۱۴]

قَتلِق qatlıq: آبکیر[۱۵]

---

۱. دهخدا: ماده خوشبو مرکب از عنبر و مشک و بان

۲. دهخدا: آهک و خاکستر آمیخته

۳. دهخدا: زیتون هند، دارکیسه

۴. دهخدا: کدویی که دران شراب خورند

۵. دهخدا: گل سوسن، گل زنبق

۶. دهخدا: مخفف فروردین/ آذربایجاندا جنوبدان أسن ایستی ییلی بئله آدلاندیرماق چوخ ایشلکدیر.

۷. دهخدا: فوبوس تجسم ترس است

۸. دهخدا: خرگاه، سراپرده، گنبد

۹. یافت نشد / باید سر برهنه باشد/ باشی آچیق

۱۰. دهخدا: ریش دراز و انبوه

۱۱. دهخدا: کپان قپان ترکی است

۱۲. دهخدا: این معنی را ندارد/ رومی: قپان بزرگ

۱۳. دهخدا: درخت قطران نوعی صنوبر است

۱۴. دهخدا: نان خورش، خورش

۱۵. دهخدا: دلاک حمام / لیف جولاهان

قَجمَق qıcımaq: کلخرجه[۱]

قجقلامق qıcıqlamaq: کتم تو[۲] غلفیج

قیچق//قجق qıcıq: غلغلیج/ غلیمج[۳]/ غدغه / کتمتسوان/ کلخرجه

قجقلنمک qıcıqlanmaq: غلغلیج (شدن)

قجقلنور و طبانی حرکتِ و کلدوکی qıcıqlanur və tabanı qaşınanın hərəkəti və güldügi: غَلغلیج[۴]

قجغلنب و طبانی قشنانک حرکتِ کلدوکی

وقت ادمک حرکتی و کلدوکی qıcıqlanur və tabanı qaşınanın hərəkəti və güldügi: غلغلیج

قجقلندوغی وقت ادمک حرکتی و کلدوکی qıcıqlanduğı vaqt hərəkəti və güldügi: غَلغلیج

قجِی qıcı: تُره[۵]

قجِی qıcı: سرم[۶]

قَحبه باشی qəhbə başı: کنغاله[۷]

قدح// قزح qədəh: چناغ/اصاغر/پیمانه/زول/ زیغال /کپش/ چشم/ مکوک/ ف

بوش **قدح** boş qədəh: جام

بویک **قدح** böyük qədəh : صحن

چنک **قدحی** çənək qədəhi: دَستکانی

۱. دهخدا غلغلک (دادن)
۲. دهخدا: غلغلک دادن
۳. دهخدا: امروز آنرا غلغلک گویند
۴. دهخدا: غلغلک
۵. دهخدا: سوسن کوهی، مانند علفی باشد که ترکان «قجی» گویند و چون دنبهٔ گوشت فربه را با آن خورند بهم کرده، عظیم لذیذ باشد
۶. دهخدا: درد کون
۷. دهخدا: امردباز، غلامباره

سرچه **قدح** sırça qədəh: جام

طولو **قدح** tolu qədəh: پیاله/ جام

بوینُزدن دوزلمش **قدح** buynuzdan düzəlmiş qədəh: بالُغ[۸]

بر صغر بینوزی کبی **قدحدر** که التوندن کمشدن ایدلر bir sığır buynuzı kibi qədəhdir ki, altından güçüşdən edərlər: خُشوک

صُکره ایچلَن **قدَح** sonra içilən qədəh: تناغ[۹]

قدر qədr: اَرج

اول **قدر** ol qədər: چندان/همچند/ نود

بو**قدر** bu qədər: چندین

بوقدردور bu qədərdur: چندینست

کندو**قدرنجه** kəndü qədrincə: درخور تن

قدرت qüdrət: مُکنت/ هجیر

قدس مبارک Quds adıdır: دژهخت کنک/آیلیا

قدمگاه qədəmgah:آبخانه/آشیکاه/شَلَه/کوهدان

قدیم qədim: پاسیان/ باستان/ دیرینه

قر qır: کران[۱۰]

قر qıra: (خربوزه نارس)

قرآش qıra aşı: زیروا[۱۱]

قَرَا// قره qara: سیاه

قرَمَق qaramış: شُغه[۱۲]

قرالقلر qaralıqlar: سیاهان

۸. دهخدا: شاخ گاوکیان تهی که درآن شراب خورند
۹. دهخدا: آخرین جام شراب
۱۰. دهخدا: سنگین، ثقیل، کرانبها (دلت)
۱۱. دهخدا: آش زیربا، نوعی آش
۱۲. دهخدا: پینه بستن ، کبره زدن

قره‌جه qaraca: سیاهچه[1]

قره‌چلر qaraçılar: لولیان

قراچی qaraçı: درّاغه[2]

قَرَجَه‌سَق qaracasaq: خرچال/ چال[3]

قره‌صغو qarasağu: سیاه فام/ قِیر

قره ات و بو رنکی ات qara at: شبدیز

قره‌رک کوک ات qararaq gök at: شبدیز

قَرَه اَغاج qaraağac: دردار

قَره اَو qara əv: خرکاه/ طارم

قَرَه بالجق qara balcıq: لژدان/ لژن/ لوش/ خَکیش/ غلیرن

قَره‌بَتَق qara bataq: ماغ[4]

قره‌بولق qara bulaq: ماغ

قره بقال qara baqal: عکه[5]

قره یوزلو بلچق که باتان کشی ایاغن کوجله الور qara yüzlü balçıq ki, batan kişi ayağın gücla alır: شلک[6]

قره بنر کلو qara punar gülü: اُستخوطوس

قَرَه بُوز اَت qara-boz at: شولک[7]

قَرَه بویَنُک آغِی qara boyanın ağı: قلقدیز[8]

قرا بوینُک کوکی qara boyanun köki: قلقند[9]

قره بوینک قزلنه سوری دیرلر qara boyanın qızıına süri derlər: سوری[10]

قره بویه qara boya: روبین/ روین/ زاج/ کخج

قَرَه توت qaratut: خَرتوت/ شَجرُور

قره جلبان qara cılban: خفنج[11]

قره چَنَقلو qara çanaqlu: سیاه کاسه

قره خشخاش qara xaşxaş: کوکنار سیاه

قره رنک qara rəng: خنفشار/ خشنسار[12]

قَرَه صقز qara saqız: شاماکه/ تِکِت/ کُرف

قره طاش qara taş: سنکخاره/ سنکلاره

قره طپراق qara topraq: خلیس

قَرَه قَرغَه qara qarğa: لَحج

قره قوق qara qovuq: کاس تلخ[13]

قَرَه قُولَق qaraqulaq: سیاه‌کوش

قره کل qaragil: شلک

قره کولک qara gülək: میعه[14]

قره کونلو qaragünlü: سیاه روز

قره کین qara geyən: سیاه پوش

قَرَه مُهرَه که قزلسقو اولا qara möhrə ki qızılsağu ola: خماهن

قره نسنه‌دی مسکه قاترلر qara nəsnədir məskə qatarlar: غشه[15]

قَرَه یاغیز qara yağız: شاماله/ سیاه چرده

قره‌یغز qarayağız: کِشمیر[1]

---

[1] . دهخدا: قسمی از آهوی ماده
[2] . دهخدا: نوعش از جامه مشایخ ، فوطه
[3] . دهخدا: هوبره، خرچال، غاز، کبک
[4] . دهخدا: نوعی مرغابی با پرهای سیاه
[5] . دهخدا: زاغ پیسه
[6] . دهخدا: گل سیاه و چسبنده که چون پای درآن بند شود بدشواری برآید.
[7] . دهخدا: اسب تیزرو، اسب جلد و تند
[8] . دهخدا: زاج سفید
[9] . دهخدا: زاج کبود ، زاج سرخ

[10] . دهخدا: نوعی از ریاحین سرخ است، سرخ رنگ
[11] . عقرب سیاه/هزارپا سیاه رنگ
[12] . دهخدا: نوعی بزرگ از اردک
[13] . دهخدا: کاسنی تلخ
[14] . دهخدا: حب فلاطن، صمغ آبنوس که خوشبوست
[15] . دهخدا: برگ نی صحرایی، عنبرینه

قره یَندق qara yandıq: خار سپید

قره یونجه qara yonca: دیوسپست/کرکمان

بلدری **قَرَه** baldırı qara: پرسیاوشان[2]

قتی **قره** qatı qara: سیاهی سیاه

قتی **قاره** طاش qatı qara taş: خارا

قره‌رک کوک ات qararaq gök at: شبدیز

اورتاسی **قره** صارو کل ortası qara sarı gül: خُجسته

قَرَجَه**سَق** qaracasaq:خرجال/چال/[3]اسکینه

قراجه بورنی قزلجا قرغه qaraca burnı qızılca qarğa: زاغ

یلسی قویروغ **قره** ات yalısı quyruğı qara at: اشقر[4]

قرَمَق əli qaramaq: شُغه[5]

قراجه‌لانمش qaracalanmış: شُغه

اَل **قرَمَق** əli qaramış: شُغه

الی **قراجه‌لانمش** اشلمکدن əli qaracalanmış işləməkdən: شُغه

قرار qərar: هال

قرارسز qərarsız: ناشکیبا

قرارکاه qərargah: بوذ[6] مَاب/ بدواز

قرار اِیتدُرمک qərar etdirmək: آرامانیدن

قرار اتمک qərar etmək: آرامیدن/ آل

قرار یری qərar yeri: آرامگاه

قرارکاه qərargah: بروبوم[7]

قرآرم qırarım: کُنده‌کَر[8]

قراط qirat: سامون[9]

اوچ **قراط** üç qirat: سامون

قراغو/قِرَغو[10]/[11]قرغه qırağu: پژه/پشرم/بشک[12]

قراغوچه qırağuca: ژاله

قراک//قرک qıraq//qıran: کَران/کرانه/ کَنار / کناره/ فرا

کوت **قراکی** göt qıranı: نشستگاه

کوز **قُیرغیله** بغمق göz qırağilə bağmaq: آغیل[13]

صُولر **قراکَنده** بتن تازه چمن sular qıtaqında bitən tazə çəmən: کزم[14]

قراکو// قَرَکو// قره کو qaranu: تاریک/ داج[15]

قرانلو qaranlu: اودرغ

قراکوجوک qarannucuq: تاریکک

قَرَاکوُلُق qaranuluq: تاریکی/ تاری/ تیرَ

قراکو او qarannu ev: تارُم/ چوم[16]

قراکو قاپلامق qaranu qaplamaq: وسق

کیجه **قراکوسی** gecə qarannüsı: دیجور

---

۱. دهخدا: کون و کچول

۲. . دهخدا: مل (اوت آدی)

۳. دهخدا: هوبره، خرچال، غاز

۴. دهخدا: اسب سرخ فش

۵. دهخدا: پینه بستن ، کبره زدن

۶. م.: بالدال المعجمه ولکن الواو مفتوح فی الثانی و ساکنته فی الاول

۷. دهخدا: سرزمین، ملک، اقلیم

۸. دهخدا: کنده زن، پایبند زن

۹. دهخدا:یوخ/ حلیمی: از اوزان سه قیراط و نیم

۱۰. آلیازمادا بئله بیرایضاح وار:«و فی نسخه لخری قرغه»

۱۱. دهخدا: پشته، تپه، کتل، شرکوه، زمین پست و بلند

۱۲. دهخدا: شبنم

۱۳. دهخدا: نگریستن از گوشهٔ چشم از روی خشم

۱۴. دهخدا: سبزه ای که در کنار حوض و جوی روید

۱۵. دهخدا: تاریک، شب بسیار تاریک

۱۶. . ک. و فی نسخه اخری قره او

یولن **قراکولوغی** yolun qaranluğı: تارمیغ[1]

قتی **قراکو** کیجه qatı qarannü gecə: دیجور

قرامُق/ قره‌مَق qaramuq: دیوک/ دیوِ[2]

بُغدای اِچِندَه **قره‌مَق** buğday içində

qaramuq: دیوِ سپُست[3]

قرامُق/ قَره‌مَق// قَرَمُق qaramuq: سیاه چه/ کژُم / آلوچه/ آلوی دشتی

قراواش// قَره‌وش//قَراوَش//قَرَوش qaravaş: برده/کنیزک/کَنیز/چاکَر/ پرستار

قول **قراوش** qul qaravaş: نَخاس[4]

قول قراوش(بازاری) qulqaravaş: نخاس خانه

قراول// قَرَوُل// قُورُوآل// قراوول qaravul: چُنک / دیده ور/ یزک

قره‌غُول qarağul: تلایه

قَره‌وُل// قراول// قَرَوُل qaravul: طلایه

قرب qırb: (ساقۀ گندم و س. که دسته شود)

قرب اولان صاپ qırb olan sap: سپاری[5]

قرب اتدکلری صاب qırb etdikləri sap:جل[6]

قربه qırba: رباط

قربه باغی qırba bağı: رباط[7]

قرپندی// قِرپندو// قِربندی qırpındı: پُوده

کورک **قربندوسی** kürk qırpındısı: زغریماش[8]

قرت qırt: (بمعنی قرتی در فارسی)

قرت اوغلان qırt oğlan: کِنک[9]

قرت آر qırt ər: کنکاله[10]

قرجاشلق qırcaşlığı: شوریده کی

اشوک **قرجاشلغی** işin qırcaşlığı: شوریده کی کار

قِرجلدِمِق qırcıldamaq:چرست کردن/ چرست[11]

قرجلدتمق qurculdatmaq: چرستیدن

قرجه چناق qırca çanaq: خَنور[12]

قَرَجَه‌سَق// قرجسق qaracasaq: چال[13]

قردش qardaş: پیش نماز/ پشنماز

قرداش//قَردَش//قرنداش// قرطاش qardaş:برادر

قَرداشلر qardaşlar: برازران

قرداشلق qardaşlıq: برادری

قرداش اوغلی qardaş oğlı: برادر زاده

قرداش طوقوشماق qardaş toquşmaq: برادر خوانده

قردش اوغلی qardaş oğlı: اَفدَر[14]

قَردَش قانی qardaş qanı: شیان[15]

اَر **قَردَاش** ər qardaş: داذر/ دادر

---

[1]. دهخدا: مه غلیظ، بخار هوا در زمستان

[2]. دهخدا: کرم، زالو، بید

[3]. دهخدا:اسپست علفی که به ترکی یونجه گویند

[4]. دهخدا: برده فروش، فروشنده ستور

[5]. دهخدا: خوشه گندم و جو

[6]. دهخدا: هرچیز درشت و خشک (دسته خوشه گندم)/ در ترکی افسار را گویند مثل آت جولی

[7]. دهخدا: نسج که باعث پیوند است (بند دسته گندم)

[8]. دهخدا: خرده ریزهای پوست

[9]. دهخدا: بیشرم و امرد (مفعوله)

[10]. دهخدا: روسپی

[11]. دهخدا: دندان قروچه

[12]. دهخدا: هرنوع ظرف سفالی

[13]. دهخدا: هوبره، خرچال، غاز، کبک

[14]. دهخدا: برادر زاده و خواهر زاده

[15]. دهخدا: پاداش، مکافات، جزا

ار **قَردَش** اغلی ər qardaş oğlı: اندر

اِکِیز **قردش** ekiz qardaş: هم‌شکم

آتا **قرداشی** ata qardaşı: براذرپذر

انه بر **قَردَش** ana bir qardaş: مادرزاد

انا **قرداشی** ana qardaşı: براذر مادر

رستم **قرداشی** Rüstəm qardaşı: زَواره

قز **قرداش** qız qardaş: دخترک/ خواهر

یدی **قرداش** yeddi qardaş: هفتورنک

اتا بر **قرداش** ata bir qardaş: پسندر

قز **قَردَش** اغلی qız qardaş oğlı: اندر

قُرُدَن qurudan: یبروج[۱]

قَرش qarış: بَلسک[۲]

قَرش qarış: نفرین

قِرش// قریش qarış: وژخ/ وژه/ بدست/ اَرش[۳]

یرم **قرش** yarım qarış: نیم بذشت/ سره

بر اغج که بر **قریش** یا دخی زیاده اوله bir ağac ki bir qarış ya daxi ziyadə ola: کلته چوب[۴]

قرصمق qarsmaq: شغه[۵]

ال **قرصمق** əl qarsmaq: شغه

قرط دکنی qart dikəni: پژغم[۶]

قرعه qura: بُشک[۷]

قرغا// قَرغَه// قرقَه qarğa: زاغ/ کلاغ

قرغه دولکی qarğa düvləgi: کبستو/کَپَست

---

[۱]. دهخدا: گیاهیکه میوه و ریشه آنها مثل صورت آدمست
[۲]. دهخدا: سیخ آهنی برای جدا کزدن نان از تنور
[۳]. دهخدا: ساعد، از آرنج تا سر انگشت
[۴]. دهخدا: چوبدستی گنده و ستبر و کوتاه درویشان
[۵]. دهخدا: پینه زدن دست در اثر کار سخت
[۶]. دهخدا: عصاره قرط (اقاقی)، اقاقیا ، عقاقیا
[۷]. دهخدا: زلف و موی مجعد را گویند

قرغه قَوُنی qarğa qavunı: کبست/کبستو[۸]

آلا **قرغه** ala qarğa: غُلَبَه[۹]

الاجه **قرغه** alaca qarğa: پیسه

جماز **قرغه** cəmmaz qarğa: کلاغ بیشه

قَرَه **قَرغَه** qara qarğa: لَحج

قزلجا **قرغه** qızılca qarğa: زاغ

کوکجه **قرغَه** gökcə qarğa: خرچال/ چال/ کاسکینه

قراجه بورنی قزلجا **قرغه** qaraca burnı qızılca qarğa: زاغ

مردار ین **قرغه** murdar yeyən qarğa: خلواج[۱۰]

قَرغش// **قریش** qarğış: نفرین/ شه[۱۱]

قرغو qırğu: باشه[۱۲]/پژم/کُراغه[۱۳]/چوبینه[۱۴]

قرق qırıq: نهینه[۱۵]

قِرق qırq: چهل

قِرق ایق qırq ayaq: چهل پای

قِرق ایقلو qırq ayaq: چهل پای

قرق بایر qırq bayır: هزارتوی[۱۶]

قرق قوش qırıq quşı: کاسکینه[۱۷]/کرایه

---

[۸]. دهخدا: کبست و کبسته نیز گویند حنظل، زهرگیاه
[۹]. دهخدا: کلاغ پیسه (قجله صحاح)
[۱۰]. دهخدا: غلیواج، مرغی گوشتخوار
[۱۱]. دهخدا: کلمهٔ نفرین
[۱۲]. دهخدا: مرغی کوچک مانند باز به ترکی قرغو// قرغوی گویند. ابوالعباس گوید:
قرغوی را بکشت درآن وقتی
کز صحبتش گریغ همی جستم
[۱۳]. دهخدا: یوخ / حلیمی: آتماجا
[۱۴]. دهخدا: مرغی شبیه مرغابی با منقار دراز
[۱۵]. دهخدا: مردم لئیم
[۱۶]. دهخدا: هزارلا ، شکنبه گوسفند و حیوانات
[۱۷]. دهخدا: مرغی سبزمایل به‌سرخی با تاجی روی سر

قرقشه qarqaşa: پُرخاش

قرقلق qırqlıq: دوکارد/ بَرنیس[۱]

قِرمق qırmaq: دمار آوردن[۲]

قیرماز qırmaz: بی باک

دکدنجه **قِرمق** dögdincə qırmaq: دمار آوردن

قرندک رندەسی qırından rəndəsi: کشتره [۳]

قرنجه// قَرجَه qarınca: مور / مورچه

قرنجەجق qarıncavıq: مورچه

قرەجو qaraçav: خرَەچوب[۴]

قره قوق qara qovuq: کاس تلخ[۵]

قرەکو// قَرَکُو qərənü: تار

قَرَه کُولُق qarannuluq: تاریک

قِریجه// قَرِجَه qarıça: بازو

قریش qırış: شه[۶]

قریلصه qırılsa: پُوده

قزاق qazaq: چوب بار

قز الک qıl ələk: پیکن[۷]

قزامق qazamaq: هروک[۸]

قزامق// قَزِمُق// قزموق qızamuq:سرخچه/ سرخه / سرخژه[۹]

۱ . دهخدا: مقراظ بزرگ (برای چیدن پشم گوسفند)
۲ . دهخدا: هلاک کردن ، تباه کردن
۳ . دهخدا: تیشه درودگری
٤ . دهخدا: خرک بناها
٥ . دهخدا: کاسنی تلخ
٦ . دهخدا: کلمه نفرت و بیزاری
۷ . دهخدا: غربال تنگ چشم
۸ . دهخدا: زرشک
۹ . دهخدا: حصبه

قزانمق// قَزَنمَق/قزه نمق qazanmaq: توختن/ اندوختن/الفختن/الفغدن/الفنجیدن/ اَلفَنج / کوال/ توژ/ توز

قَزَانلمش qazanılmış: اندوخته/ الفخته / الفنجیده

قزق qazıq: میخ چوبین

قزیل//قزل qızıl: وشنی/ماردی/ سرخ/ سرخی

قزلساغو qızıl sağu: سرخ فام / میکون

قزل التون qızıl altun: پرپره[۱۰]

قیزل بُرک qızıl börk: کَلاه سرخ/ برطیل

قزل بلجق qızıl bılcaq: کِل سرخ

قزل بویا qızıl boya: روناس/ روینلس/ فُوَه / روین/ روینه/ رویینه

قزل تقیه qızıl taqya: برطیل/ بَرطله[۱۱]

قزل توت qızıltut: خَرتوت

قزیل چچک qızıl çiçək: ارغوان

قزل چَمُر qızıl çamur: لاک

قزل فلورنی qızıl floreni: پرپره

قزل کل qızıl gül: سرشک

قِزِل یاقوت qızıl yaqut: بهرمان[۱۲]

قزلجا قرغه qızılca qarğa: زاغ

قزله مایل qızıla mail: خصاب

قتی **قزل** qatı qızıl: سرخه‌سرخ/ مُدمات

کَی **قزل** key qızıl:سرخی سرخ

قزل یللو آت qara yallı at: اشقر[۱۳]

۱۰ . دهخدا: پول، پشیزریا، بعضی دینار گفته اند
۱۱. دهخدا: نوعی کلاه تاتاری که در زیردستار نهند
۱۲ . دهخدا: یاقوت سرخ
۱۳ . دهخدا: اسب سرخ مایل به زرد یا سفید

بُرنی **قزل** سرچه burnı qızıl serçə: سرخ چنک

برنوع **قزل** کلدر birnöv qızıl güldür: سوری

بر یانی اق و بر یانی **قزل** شفتالو bir yanı aq və bir yanı qızıl şaftalu: شفترنک

قزل بلجق که اکله طون و دری بویرلار qızıl balçıq ki, anunla ton və dəri boyarlar: لاک[1]

قزل اوکک qızılünək: ملاژه[2]/ سُرخه[3]/ راه کذر طعام

قزلجا// قزِلجَه qızılca: فِکَر/غنجاره/ سرخک/ اسفیداج/ اِسفیدباج/ اِسفِداج/ بلغونه/ بلکونه

عورتلر درتندکی **قزلجه** که یوزه سورترلر sürərlər //övrətlər dürtündigi qızılca: غَنجار[4]/ غازه/ کلکونه

یوزه سورته‌جک **قزلجه** yüzə sürtəcək qızılca: غازه[5]

ایجی **قزلجه** منطر içi qızılca mantar: شبک[6]

عَورتلر قِزلجه‌سی övrətlər qızılcası: سُرخه[7]

فَکر یعنی **قزلجه** که عورتلر یوزلرینه سورترلر fəkər yəni qızılca ki övrətlər yüzlərinə sürərlər: بلغونه/ پلکونه[8]

قرجه بُرنی **قزلجه** قرغه qaraca burnı qızılca qarğa: زاغ

قزلجق qızılcaq: زغاله/ زغل[9]

قِزلجُق qızılcuq: نارمشک[10]

قِزلجُق علاجک بر بلوکی qızılcıq əlacının bir bölügi: نارمشک

قِزلِقسوز// قزلقسز qızlıqsız: غَزید[11]

قزلق صاقزی qızlıq saqızı: بُناست[12]

قَزمَق qazmaq: رندیدن[13]

قِزدرمق qazdırmaq: کندانیدن

قَزمَه qazma: تَرشت[14]

یر **قزمق** yer qazmaq: کاویدن

یر **قزیجی** yer qazıcı: کومش[15]

قِزمق qızmaq: تسبیدن/ تفریدن

قِزدُرمق qızdurmaq تافتن/ تف/ تاب

قیزمش qızmış: تفته/ تَفت

قِزغون qızqın: تف

قزغونلق qızğunlıq: کرمش/ تُوش[16]

قزشمق qızışmaq: سوزش

---

[1]. دهخدا: قرمز دانه (در رنگرزی بکار رود)
[2]. دهخدا: کام، زبان کوچک
[3]. دهخدا: مری
[4]. دهخدا: سرخی باشد که زنان در روی مالند
[5]. دهخدا: سرخاب
[6]. نوعی قارچ تو سرخ
[7]. دهخدا: سرخژه نوغی بیماری ویروسی
[8]. دهخدا: سرخاب
[9]. زغال اخته
[10]. دهخدا: نارهندی، درختی دارای برگهای داراز و باریک و سرخ رنگ با گل سفید خوشبو
[11]. دهخدا: سخت آواز/ تاراما: بدون بکارت
[12]. دهخدا: صمغی باشد که آنرا کندر گویند
[13]. دهخدا: تراشیدن، خراشیدن
[14]. دهخدا: بیل، ابزاری که بدان شاخه درخت میبرند.
[15]. دهخدا: چاه کن، مقننی، کموش
[16]. دهخدا: تاب، طاقت، حرارت

قِزِش qızış: تابش

قزلق صاقزی qızlıq saqızı: بُناست[1]

قزموق// قَزمُق qızamuq: سرخیزه/ سرخیجه[2]

قزنکی خالی qizəngi xali: طنفه/ طنبسه/ تبسته[3]/ تنفسه

قساج qısac: تخته جامه[4]

قساق qısaq: ماسه

قِسرَاق// قسرق qısraq: رمکان[5]

قسطا بر حکیم bir həkim: قسطا

قِسقُو// قسقی qısqusı: خوهل (خَم)

کب **قسقسی** küp qısqusı: خوهل/ خواهل[6]

قسم qisim: اندازه

قسمت qismət: شَکه[7]

صو **قسمتی** su qisməti: بَست[8]

قسیک qəsik: تُلی

قشاغلمق// قشغیلمق// قشغولمق qaşğılamaq: یخشودن[9]

قجغلنب و طبانی **قشنانک** حرکتِ کلدوکی وقت ادمک حرکتی و کلدوکی qıcıqlanur və tabanı qaşınanın hərəkəti və güldügi: غلغلیج

۱. دهخدا: صمغی باشد که آنرا کندر گویند
۲. دهخدا: سرخچه که نوعی حصبه باشد
۳. دهخدا: قالی کوچک و گلیم ریشه دار و طرازدار، سجاده ریشه دار
۴. تخته لبلس شویی ، چوبی که با آن لباس کوبند
۵. دهخدا: موی زهار
۶. دهخدا: کج و ناراستی، خم
۷. دهخدا: حشمت، هیبت
۸. دهخدا: دست افزار سرتراشان و حجامان
۹. دهخدا: تیمار کردن اسب

قشنک qəşəng: لعبت

قصاب // قَصّب qəsəb: قصاب

قصاب یَغرغی qəssan yağrağı: خوان کوشت[10]

قصاج// قیساج// قصج// قساج// قِسَج qısac: سکار اهنک// شکار آهنج/ انبر// انبره

قصاجق سُکی qısacuq süni: مک[11]

قصد qəsd: آهنک / کُنده/ یازان

قصدا qəsdən: بلی

قصد ایلمک qəsd eyləmək: آهنکیدن

اشه **قصد**ایلمک işə qəsd eyləmək: هلاک

قصر// قِسِر qısır: ستاغ[12]/ سِتَروَن/ ستُرنک

قصر عورت qısır övrət: سِتَروَن

قصر که یوکی اولمیه بعضلر در که هرکز دغمز qısır ki yüki olmaya bəzilər der ki hərgiz doğmaz: سِتَروَن

طوغورمزعورت doğurmaz övrət: سَترنک[13]

قصراغ// قَسرَق// قصرَق qısraq: مادیان[14]

قصرسق qısırsaq: ماله

قصق qısıq: تنکاتنک[15]

قصلج qıslac: تنکاتنک

قَصنِی// قَزنی qasnı: انکزد/ پارزد/ بیرزد/ کاسنی[16]

۱۰. چوبی که در قصابی روی آن گوشت خرد کنند.
۱۱. دهخدا: زوبین، نیزه کوچک (سه شاخه)
۱۲. دهخدا: نازا
۱۳. دهخدا: دیده نشد/ شاید سترون است و اشتباه کاتب. در لغت سترون و ستاغ هم آمده است
۱۴. دهخدا: اسب ماده
۱۵. جای تنگ و کوچک
۱۶. ک./م.: بالفتح و بالفوقانسه فی الثانی و فی الاول، صمغی باشد

قصه qissə: فسانه

باشدن کچمش **قصه** başdan keçmiş

qissə: سرگذشته

قصَه qıssa: کوتاه/ کوته

قصه کجه qissa gecə

بوینی **قصه** ششتا boynı qıssa şeşta: عود

بر نوعه کوکلک در **قصه‌جق** و یکلری

طراجق bir növ gönləkdır qıssacıq

və yanları daracıq: لاینی[۱]

قصیده qəsidə : چکامه// چغامه/ چامه

قصیدهٔ مدحه انتقال ایده جک qəsidə

mədhi intiqal edəcək: ستایشکاه

قَطایِف qataif: فَرَحش/ فرخشته/ فرخشه[۲]

قَطران// قطرن qatran: کَتران/ قار

کنه **قطران** kənə qətran: قطران

قَطون طوزلوغی// قادین دزلغی// قَدُن طزلغی//

طوزلغی qatun tuzluğı: زرشک/ انبربارس/

شیرخشت

قطیعه qətiyə: قطعیه معروف[۳]

قطیفه qətifə: مخمل

قطیفه چیچکی qətifə çiçəgi: بستان‌افروز[۴]

قفا // قفه qafa: کلّه

قفا برجورک qafa bürücürək: توبرتو[۵]

قفا سکوکی qafa sünüki: تفاغ

قفای لوت qafayı lüt: جله[۶]

قفا کموکن دوتمق qafa kəmügin

dutmaq: نخشیدن[۷]

قفتان//خفتان//قفتن qaftan: نیمتنه/ شاماک[۸]

قفتالک qaftanlık: جوشک / جوشن

قفتان بزی qaftan bezi: آبره

قفتان بصنجغی qaftan basıncağı: فَراویز[۹]

قفتان یکی qaftan yini: آستین (جبه)

قفتان یوزی qaftan yüzi: آواره / آوره[۱۰]

ابریشم **قفتان** əbrişəm qaftan: بهرمان[۱۱]

پموقلی **قَفتَان** pamuqlu qaftan: توزی[۱۲]

طَلمَه **قفتان** tolama qaftan: یلمه[۱۳]

قفتانی ترس کیمک qaftanı tərsə

geymək: واژکونه (پوشیدن قبا)

قفتانک اوموزینه دیکلن بز qaftanın

omuzuna dikilən bez: طِراز/علم جامه

قفتان اموزینه طلابلر اتدکلری qaftan

omuzuna talabılar etdikləri: طِراز[۱۴]

خفتان کورن اوت xaftan görən ot: بادافزاه[۱۵]

قفردُق qaqırduq: جردق[۱۶]

قَقمَق qaqmaq: (زدن)

کُوز **قَقمَق** göz qaqmaq: غَمزه[۱]

---

۱. دهخدا: جامه کوتاه درویشان

۲. دهخدا: نوعی شیرینی ، لوزینه

۳. دهخدا: نام فرقه ای از شیعیان

۴. دهخدا: گل تاج خروس

۵. دهخدا: پوست توبرتو، قشر متبصل

۶. دهخدا: خالی شدن پیش سر از مو

۷. دهخدا: شکستن سر و شکافتن کاسهٔ سر

۸. دهخدا: سینه بند زنان

۹. دهخدا: فرویز//پریز و سجاف جامه، سجاف

۱۰. دهخدا: رویه لباس

۱۱. دهخدا: پارچه ابریشمی رنگین

۱۲. دهخدا: قبا و جامه تابستانی نازک کتان

۱۳. دهخدا: قبا دراز و معرب آن یلمق// یلمه است، (جوشن تاتاری نیز گویند)

۱۴. دهخدا: نگارگر جامه

۱۵. حلیمی: گیاهی است که خفتان را پاک کند

۱۶. دهخدا: گرده نان، نان درشت

قَقیمق// ققمق qaqımaq: خدوک[2]

قَقُشَق qaquşaq: رِشیت//رشت[3]

ققغانلک qaqığanlıq: دُژ

ققر qaqır: تک

ققرلاک qaqırlak: تک

ققندوغندن طبطلو اولان qaqınduğundan tobtolu olan: خشم آلود

قلاب qulab: پشکله[4]

قلاباق// قلابق qalabaq: کرذُن/ برطله/ برطیل[5]

قلان qulan: اَسمَر

قلانج// کلاج qulanc: لابرلا[6]

قلای qalay: قلعی

قلایلو qalaylu: روینه

قلای که چویدله ایدرلر qalay ki çividilə edərlər: تاش[7]

قلایق بازاری//خلایق//غلایق// قَلَیَق xəlayıq bazarı: نخاس خانه[8]

قلب qülp: کوشه[9]

قَلِب qəlb: قالب

قلبلق ایدیجی qəlblıq edici: دغلزن[10]

قلبودان qalbudan: زر رشته[11]

قَلبوُر//قَلبُر qəlbür: خلال/غربیل/تَریان/ترنیان[12]

بُیُوک **قلبور** böyük qalbır: پیکن[13]

چِت **قَلبُر** çıt qalbur: تَریان

سویلن بغدای اون **قلبری** soyulan buğday un qalbırı: تبیره

قُلتُق qultuq: پُژغول[14]

قلچق qılçıq: غلغلیچ[15].

قلجُق// قِلچِق qılçuq: داسه/ خاروه/ اَخکل[16]

قلیج‌جق qılıççıq: اَخکل

قلعه // قوله qala: محروسه/ دِزِ

قلعه بیکی qala bəgi: دزدار/ دَز

قلعه بکجسی qala bəkçisi: دزدار

قلعه قَپُوسی qala qapusı: دروازه/کوتوال[17]

اسکی **قلعه** əski qala: کُندُز/ کیل/ کزو

حصار **قلعه‌سی** hasar qalası: دزغاله

خراب **قلعه** xarab qala: کلات

قلم qələm: خامه/ کلک/ قلم// ف

قلم اوجی qələm ucı: نوک/ نال

قلم اورتسی qələm ortası: نال

قلم تراش qələm taraş: مبرات/ قلم تراش

قلم قویجَق qələm qoyacaq: خامدان

قلم یوندوسی qələm yondası: برایه[18]

قارقی **قلم** qarğu qələm: غرو[1]

---

۱. دهخدا: چشم برهم زدن
۲. دهخدا: آشفته، آزرده، پریشان، خشمگین
۳. دهخدا: چیزی که از پوسیدگی از هم فرو ریزد
۴. دهخدا: بسکله کلون پشت در
۵. دهخدا: برطل کلاهی است کرزن به معنی نیم تاج
۶. دهخدا: حلوایی است که آنرا کلاج گویند، قطائف
۷. دهخدا: کلف باشد که بر روی اندام پدید آید، عوام ماه گرفتگی خوانند/ در فرهنگ حلیمی ملال و در فرهنگ نعمت الله رومی هلال نوشته شده.
۸. دهخدا:بازار برده‌فروشان /باخ: نخاس: قول قراوش
۹. دسته و دسته چاقو
۱۰. دهخدا:آنکه بر زر قلب سکه زند
۱۱. دهخدا: تار زر ، گلابتون
۱۲. طبقی باشد که از شاخ بید بافند
۱۳. دهخدا: غربال گندم
۱۴. دهخدا: برغول یا بلغور گندم و جو نیمه کوفته
۱۵. دهخدا: دغدغه باشد / غلغلک
۱۶. دهخدا: خسهای سرتیز خوشه گندم و جو، خارک
۱۷. دهخدا: نگهبان قلعه ، قلعه بان
۱۸. دهخدا: تراشه چوب

کسلمش **قلم** kəsilmiş qələm: یراعه[۲]

یونولمادق **قلم** yonulmadıq qələm: خامه

قلم سلجک یر qələm siləcək yer: فراعه[۳]

قلم یوغونی غیری ینک اولسون qələm yoğunı ğeyrisinin olsun: کره

قلمق qılmaq: (انجام دادن، کردن)

قلا qıla: بسراید

تکری یارِ **قله** tanrı yarı qıla: خدایاری‌دهد

محیر **قلان** mühəyyər qılan: تیب[۴]

قلندری qalındarı: شاماک[۵]

قله qüllə: کوچه

قَلَی qalay: اَرزیز[۶]

قَلَیجیِ qalayıcı: ارزیزکر

قلیج//قلنج// قلج// قلچ qılıc//qılınc: شمشیر/ آسه/ خارو/ تیغ/ پالارک/ خُو/ شِمشیرکار

قلیج‌جوک qılıccük: خارو

قلیج اوینادجی qılıc oynadıcı: شمشیرباز

قلج اوینَیجی qılıc oynayıcı: شمشیرباز

قلیج باغی qılıc bağı: جعن

قلج چالمق qılıc çalmaq: آختن

قلج چَکمک qılıc çəkmək: آختن

قلج صویی qılıc suyı: آب تیغ

صپان **قلیجی** sapan qalayıcı: رنجین[۷]

صولی **قلیج** sulu qılıc: غَفج[۸]

کوچوجک **قلج** küçücük qılıc: نیمچه

کوهرلو **قلیج** gövhərlü qılıc: پرندآور[۹]

هندی **قلیج** Hindu qılıcı: پلالک/ روهن

قلیه// قَالیَه// قیله qəlyə: نعشله/ نعشیله[۱۰]

قَیله کزر qəlyə közər: تفشله[۱۱]

یمردالو **قَلیَه** yumurtalu qəlyə: تباهه[۱۲]

قُم qum: (چوب)

اَیَر **قُملَری** əyər qumları: آذرم[۱۳]

اَیَرک **قملری** əyərün qomları: چتن[۱۴]

قمَار qumar: فنوس/ مسنک/ منک

قمارباز qumarbaz: قمارباز// ف

قمری qümri: فاخته

بر درلو قوشدر **قمری** کبی bir dürlü quşdur qumri kibi: موسیقال

بر درلو قوشدر **قمریه** بکزر bir dürlü quşdur qumrula biki: موسیجه[۱۵]

قمز qımız: وژنین[۱۶]

قَموُ qamu: همه

قنات//قَنَت//قند qanat: پَر/پره/تابال/بال/بوسک

قَنَت اوُجی qanat ucı: شهپر

---

۱ . دهخدا: نی میان تهی / قلم نتراشیده

۲ . دهخدا: قلم، نی لبک

۳ . دهخدا: گیاه کون/ نوعی گیاه برای پاک کردن قلم

۴ . دهخدا: سرگته، متحیر

۵ . دهخدا: سینه بند زنان، لباس کار، شماخچه./ قلندری در ترکی نوعی پارچه است

۶ . دهخدا: ارزه کاهگل است / درینجا معنی قلع دارد

۷ . دهخدا: بندهای فلاخن یا قلاب سنگ را گویند

۸ . دهخدا: شمشیر آبدار، سندان آهنگری

۹ . دهخدا: شمشیر گوهردار، تیغ آبدار،شمشیرتابان

۱۰ . دهخدا: مرغ سرخ کرده با پیاز و ماش و تخم مرغ (ایندی قوروت قلیه وار)

۱۱ .دهخدا: قلیه‌سبزیجات، تفشیله و تفشیره هم گویند

۱۲ . بو سؤز عثمانیده یوخدور

۱۳ . دهخدا: نمد زین، زینی که دو نیمه باشد

۱۴ . دهخدا: چتین جزء برآمدهٔ زین// أیرین قاشی

۱۵ . دهخدا: کرغی است شبیه به فاخته، قمری

۱۶ . دهخدا: شیر شتر آبدار

قنات قاقجی کوکرجین qanat qaqıcı gögərcin: بال زن

قنادن اوزون توکلری qanadın uzun tüglǝri: شاه بال

قنادک اوزن توکی qanadın uzun tügi: شهباز

قنادک بویک توکی qanadın böyük tügi: شهپر

قندک اوزون یلکی qanadın üzün yǝlǝgi: شاهپر

قَنَدِ صاری قوش qanadı sarı quş: زَج[1]

بیوک **قنت** qanad böyük: شهپر

بورون **قنادی** burun qanadı: پیلهٔ بینی

چقرق **قنادی** çıqraq qanadı: فَراش[2]

قِنامق// قَینمق qaynamaq: غولیدن[3]

قِناتمق//قَنَتمق qaynatmaq: غولانیدن[4]

قناره qanara: قناره/[5] ف

قناعت qǝnaǝt: خرسند

قَنجُغَه qancuğa: فتراک[6]

قَنجیق //قنجق qancıq: ترکون

قنجق ایت qancıq it: ماج/ ماچان

قِندره qındıra: دهله[7]

قنداره // قِندره qındıra: دوخ/[8] سواره[9]

۱ . مرغیست زرد پر

۲ . دهخدا : پر پروانه ، بال چرخه

۳ . دهخدا: سرزنش کردن، گله کردن

۴ . دهخدا: به گریز و هزیمت واداشتن، گریزانیدن

۵ . دهخد ا: چنگگ، گوشت آویز

۶ . دهخدا: ترکبند زین

۷ . دهخدا: پل چوبی قنطره نیز نویسند

قُندُوز// قندز//قوندز qonduz: سَکاب/ سک آبی/ قُندس/[10] قُندوز معروف

قندز طشغی qonduz taşağı: هرژفنک[11]

قُندُز قَیری qonduz qırı: خزمیان[12]

قندز qunduz: کُندس[13]

آغو **قندز** ağu qunduz: کُندس[14]

قندق// خندق qǝndǝq: شهبارو[15]

قندق کسمک qǝndǝq kǝsmǝk: کندهچاه

قندوق qanduq: پوته

بوته **قندوغی** buta qanduğı: پوتهکان[16]

قندق qonduq: ریدک[17]

قَندَه qanda: کجا / کدام

قَندهدُر qandadur: کجاست

هر **قندهدور** hǝr qandadur: هرجاییست

هر **قندهکی** hǝr qanda ki: هرجا که

قندهار Qǝndǝhar: قندهار نام شهریست

قندیل qǝndil: قندیل معروف

۸ . دهخدا: گیاهی که از آن حصیر بافند/ صحاح الفرس: در اران و موقان و دیگر ولایات «قنطره» گویند و در بیشتر مواضع خاصه در تبریز و نخجوان وقتی که آن گیاه خشک شود و بیک اندازه پاره کنند و کبریت در هر دو سر او مالند و فروشند و در بعضی نسخه ها «دخ» است

۹ . دهخدا:بومعنادا یوخ/ نیم چکمه ترکی است

۱۰ . دهخدا: (معرب از ترکی) قُندس سگ آبی

۱۱ . بیدستر

۱۲ . دهخدا: خایهٔ سگ آبی/ ح.جند بی دست،اوغلان آشی اوت

۱۳ . دهخدا: بیخ گیاهی است طبی که عطسه آورد

۱۴ . دهخدا: گیاهی سمی

۱۵ . دهخدا: خندقی که گرداگرد شهر یا قلعه باشد/ در اصل باید شهربارو باشد

۱۶ . دهخدا: بوتهٔ زرگری

۱۷ . دهخدا: پسک، غلام بچه بی ریش

قنطار qantar: پوزینه[۱]

قنطارمه qantarma: لَکام

قنق طاروسی qanaq tarusı: کاورس[۲]

قنمق qınamaq: نکوهیدن

قنا qına: هینه[۳]

قنمق qanımaq: (سیر شدن، پر شدن)

صویه **قَنمِش** suya qanmış: سیراب

قنو بر یر آدی Qanu-bir yer adı: قنو[۴]

قَنی qanı: کُو

قنقی qanqı: کدام

قَنقِدور qaqıdur: کدامست

قنقیسی// قنقسی qanqısı: کدامین

قنقسیدور qanqısıdur: کدامین است

قواغ qovağı: غژغژه

یبان قواغی yaban qovağı: غزغژه[۵]

قواق//قَوَق quvaq ağca: سپید(دار)/ عرعر

قواق اغاجی qovaq ağacı:

پَدَه/سَترنک/غرَب

آق **قواق** aq qovaq: استرنک[۶]

اقچه **قواق** aqca qovaq: سپیدپوش/ پَدَه[۷]

قُوَان// قوون qovan: کَندو

قوانلق qovanlıq: کندوخانه/ کَندو

قوانلق یر qovanlıq: کندوخانه

قوان اَرُوسِی qovan arusı: مُنج[۸]

قُوَان سَپِدِ qovan səpədi: کَند

کلید **قُوَانی** kilid qovanı: کلیددان

قوانوس qovanus: قوانوس// ف[۹]

قوپر// قبر// قپر qupur: (تیردان)

قَبُرجَق qaburcaq: دُرج[۱۰]

قوپر یُولی qupur yolı: زیر[۱۱]

قوبو qubu: هِل[۱۲]

قوپرمق//قَبَرمق//قَپَرمق qoparmaq: برکندن

قبرتمق//قپردمق qopartmaq: انکیزانیدن[۱۳]

ریحانلرک واغجلروک دبندن **قوپریلان**

reyhanların və ağacların اغجق

dibindən qoparıla ağacıq: مساک[۱۴]

قوپمق qopmaq: خشتن/ پیخستن[۱۵]

قوپورمق qopurmaq: چیدن

قوپو qupu: (نوع، بخش)

دبیله **قوپْمِش** dibilə qopmuş: پَیخشت

دبندن **قوپمش** dibdən çıqmuş: پَیخشت

قل **قوپوراجق** qıl qopuracaq: موی‌چین

بر **قوپو** قزیل چچک bir qupu qızıl

çiçək: ارغوان[۱۶]

قوپوز// قپوز qopuz: بربط

---

[۱] . دهخدا: پوست گاو پر از زر

[۲] . دهخدا: دانه اس تلخ مزه از نوع ارزن،گال، شوشو

[۳] . دهخدا: بیچارگی ، بدبختی

[۴] . در برخی لهجه های آذربایجان "قنو" بمعنی جوی

[۵] . دهخدا: مرغ دشتی

[۶] . دهخدا: درخت یبروح الصنم

[۷] . دهخدا: درختی است بی بر مانند سپیدار

[۸] . دهخدا: زنبور عسل

[۹] . دهخدا: واحد اندازه گیری یک اوقیه و نیم

[۱۰] . دهخدا: دوکدان،عطردان و صندوقچه زیورالات

[۱۱] . دهخدا: دهلیز، دالان (باریک)

[۱۲] . دهخدا: درختی با گلهای سفید درهندوستان روید

[۱۳] . دهخدا:متعدی انگیختن، برانگیختن

[۱۴] . دهخدا: جای و محل قرار گرفتن چیزی

[۱۵] . دهخدا: لگدمال کردن

[۱۶] . دهخدا: گلی سرخ رنگ و پیوسته به ساقه

قوپوزچی qopuzçı: بربط زن

قُوَت// قوه qüvvət: نیرو/ دوخت/ زوُر/ سُپُست / قِزیل/ نیرو/ فر/ خو

قوتلو qüvvətüü: کُرد/نیرومند/توشمان/ زورمند/ زَوَش/ پاَبَات/ کندواله/ کُربِز

قوتلو کشی qüvvətlü kişi: کلندره

قوت طوتمق qüvvət tutmaq: اعتضاد

قوت qut (qurd): فنک[۱]

قوت qut: نویذ

قوتلو qutlu: فرزانه/ فرخ/ بَرومند/ حوسه /خُجسته/فرخنده/میمون/همایون/استرک

قوتاز qotaz: میان بند

یابان صغری که قویروغن **قوتاز** ایدرلر yaban sığırı ki,quyruğun qotaz edərlər: غاژ غاو[۲]

قوجمق// قُجمق//قوچمق qucamaq: آغوش/ دَراغوش/ آغوشیدن/ درآغوش کردن

قوجقلامق qucaqlamaq:درآغوش‌کردن

قوجاق qucaq: آغوش

قوجوش qucuş: آغوش / دَراغوش

قوجق طولوسی qucaq tolusı: بار اغوش

قوجه qoca: خواجه/ ف/ پیر

قوجه اوغلی ğoca: پیرزاد

اولو **قوجه** ulu qoca: پیر زال

بلی بکلمش **قوجه** beli bükülmüş qoca: سُغده[۳]

قوچ qoç: میش نر

قوچان دیدکلری قوش quçan: ترند[۴]

قوچَق qıcıq: غَلیمج[۵]

قودوق// قودُق// قودک// قُدُق qoduq: کُرّه

اشک **قودوغی** eşşək qoduq: خرکرّه

قودوز quduz: دیوانه

قودوزایت quduz it: سکی دیوانه/ دیوانه‌سک

قودوز قوردی quduz qurdı: کاغینه[۶]

قودی qodı[۷]: سخن

قودیجی qoduyıcı: سخن چین

قُور qor: اخکر/ زغن/ والاد

کوز **قوری** köz qorı: اخکر

قوراقلق quraqlıq: قحط

قوربان// قربان qurban: نیم لنک/کماندان[۸]

قربان دوه سی qurban dəvəsi: بدنه

قوربَغا// قوربغه//قُربَغَه//قُربَغا qurbağa: چاز/ وزغ / جزغ/ پک/ غوک

قربغه (لر) qurbağalar: غوکان

قربغا اُوتمک qurbağa ütmək: چغزیدن[۹]

قُربَغَه یوسنی qurbağa yovsunı: چغزابه/ پزغمسه

قُورتَرمق// قرترمق qurtarmaq: رهاکردن

---

۱. دهخدا: زالو، کرمی بود بزرگ و سبز

۲. دهخدا: گاو قطاس باشد یعنی ابریشم گاو که از دم آن برای ساختن منگوله و پرچم استفاده کنند.

۳ حلیمی: پیری که کمرش خم شده/ در پیرسغدی آمده

۴. دهخدا: مرغکی است کوچک و کم پرواز به عربی صعوه گویند (سرچه و یوند قوشی)

۵. دهخدا: غلمیج به معنای قلقلک است

۶. دهخدا:کرمی سرخ و زهردار، کرم شبچراغ

۷. بو سؤز چاغداش دیلیمیزده «دئدی قودی»-دا وار.

۸. دهخدا: تیردان، ترکش، گمان یئری

۹. دهخدا: زاری کردن، ناله کردن

قُورتِلمق// قرتلمق qurtulmaq: رستن/ رهیدن / پرداختن

صویه دوشوب **قورتلان** بالق suya düşüb qurtalan balıq: دلفین

قورت qurut: ترف

قرات صویی qurut suyı: رخبین[۱]

قورتلمق qurtulmaq: رستکار(شدن)

قورتلق qurtuluq: رها

قورتولمش qurtulmuş: رسته/ رستکار

قرتلش qurtuluş: رسته

قورجلامق diş qurcalamaq: (آمیزیدن)[۲]

دش **قورجلاق** diş qurcalağı: خلال[۳]

قورد// قورت// قوت// قرت qut//qurt: کِرم/ کُرک/ سرحان/ کریج/ کیر/ لوم

قُرتجُغز qurt: کِرم(ک)

قورت قوش qurtquş: دده‌کان

اوت **قوردی** ot qurdı: قنک[۴]

بانبول **قوردی** banbul qurdı: کاغنه

تسبیح **قوردی** təhbih qurdı: بُزک/بزفل

دوه‌جوک(**قوردی**) dəvəcügi: بزک/ بزفل

دمُر **قوردی** dəmür qurdı: مریانه// موریانه

قودوز **قوردی** quduz qurdı: کاغینه//کاغنه[۵]

کوکل **قردی** gügül qurdı: کناغ[۶]

کلنجک **قوردی** gəlincik qurdı: باغوجه

---

۱. دهخدا: قره قروت(ترکی است)، کشک

۲. دهخدا:برهم‌زدن(بوگون دیلیمیزده qurddalamaq)

۳. دهخدا: چوب باریکی که غذای مانده را خارج کن

۴. دهخدا: کرم فنک زالو، کرمی بود دراز و سبز

۵. دهخدا:کرمی سرخ و زهردار، کرم شبچراغ

۶. دهخدا: کرم پیله، کرم ابریشم

یلدوز **قوردی** yulduz qurdı: شب تاب

یمش **قوردی** yemiş qurdı: قنک

قورت که آته دوشر qurt ki ətə düşər: کِرم

قورت که اشه دوشر qurt ki aşa düşər: کِرم

اوشَجُق **قورتچوغزلر** uşacıq qurtcuğazlar: خواستران[۷]

اُوَجق **قوردجغزلر** uvacıq qurtcuğazlar: خواستران

بر شوخجه **قورد** bir şuxca qurd: دوزک[۸]

قورتلر اولدغی میشه qurtlar olduğu meşə: چیلان[۹]

اغج یین یشیلجه **قورد** ağac yeyən yaşılca qurd: فنک[۱۰]

ادویه ییوب و دلوک ایدن **قورد** ədviyə yeyüb dəlük edən qurd: سوس

کوکجه **قرت** که اغجلرده یاتر gökcə qurt ki ağaclarda yatar: بنتوحه[۱۱]

قورداشنی//قُرداَشنی// قونت اشنی qurdaşanı: یُشترم/ بشترم[۱۲]/مُغنده[۱۳]/ ایپر/ لَقش[۱۴]

قوردالامق qurdalamaq: (آمیزیدن)[۱۵]

دش **قورداغی** diş qurddağı: خلال[۱]

---

۷. دهخدا: کرمهای کوچک

۸. دهخدا: کفشدوز ، موزه دوزک

۹. حلیمی: بیشهٔ محل کرکان

۱۰. دهخدا: زالو

۱۱. دهخدا: مرغابی بزرگ، هوبره

۱۲. دهخدا: نوعی بیماری پوستی

۱۳. دهخدا: دمل بود که برنم مردم آید

۱۴. دهخدا: (بیماری) جرب

۱۵. دهخدا: برهم زدن(بوگون دیلیمیزده qurddalamaq)

قوردالی qurdalı: چنک[۱]

قورشون //قُرشُون//قرشن qurşun: سرب/آنک

قورصاق// قورسق// قُرسَق// قُرصَق qursaq: طغدان/ معده/ چینه دان/ کمیژه/ چریه[۳]

قوش **قورصاغی** quş qursağı : سنکدان/ کُوار/ کژار/ ژاغر

قوروق/ قورق/ قورغ/قروغ qoruq: فَتج/ اخکور[۴]

قورق خورما quruq xurma: اخکوک

قورق قوز qoruq qoz: پوزه

خرمانک کوک **قوروقی** xurmanın kök qoruqı: اخکوک[۵]

قُورقمق// قرقمق// قُوقمق qorqmaq: ترسیدن/ هراسیدن/ باسیدن/ نهاریدن/ زلیفن[۶]

قورقوتمق qorqutmaq: ترسانیدن/ زلیفن/ هراسانیدن

قُرخُلو qorqulu: هولناک/ترسناک /سهمناک

قورقش qorxuş: تَرسِش

قورقنج qorqunc: نوژان[۷]

قورقنجق qorqunc: نوژان

قُرقنجی qorquncı: زنده[۸]

قُورقو qorqu: بیم/ باس/ نَهیب / ترس/ سَهم/ هول/ دَهشت/ هِراس/ هراسه

قورقولوراق qorquluraq: ترسناک

قورقوجی qorqucı: سهمکین/ ترسیده

قُورقَق qorqaq: هراسان/ ترسان

قورقمه qorqma: مترس

قورقمز qorqmaz: مترس

قورقنج آواز qorqunc avaz: زعار/ ژغار[۹]

اغلان **قورقُدُجی** oğlan qoquducı: کُخ[۱۰]

قورقسی یوقدر qorqusı yoqdur:ترس ندارد

قورقوکمسه دن qorqu kimsədən: بترس

اول که **اُغلَنجقلری** قورقودُرلر ol ki oğlancuqları qorqudurlar اَفرنجه[۱۱]

جانوردن **قورقوب** قتی اَشمک canavardan qorqub qatı eşmək: مرزنکوش

قورَمق qıvramaq: تاب (دادن)

قورلمق qıvrılmaq: خم دادن

قورلمش qıvrılmış: چَفت/ خَم

قِورُم qıvırım: شِکنج/چین/کِرَه/تاب/خَم

کرُسنَه **قورلمش** gerüsinə qıvrılmış: واهم جسته

زلفک **قورمی** zülfün qıvrımı: هاز[۱۲]

قورمق qurmaq: ورکار[۱۳]

بوصو **قورمق** pusu qurmaq: کمین کردن

قَوُرمق qavurmaq: تفریدن/ تافتن

قورنا qorna: آخور کرمابه

---

۱ . دهخدا: چوب باریکی که غذای مانده را خارج کن

۲ . دهخدا: قلالب، چنگگ

۳ . قوش چکرکی حلیمی

۴ . دهخدا: اخکوز ، خرمای نرسیده

۵ . دهخدا: میوه سبز نارس، چغاله

۶ . دهخدا: تهدید بود یعنی ترسانیدن

۷ .دهخدا: صدا و بانگ بلند

۸ . دهخدا: عظیم و بزرگ ، مرده و میت

۹ . دهخدا: فریاد سهمناک، آواز بلند

۱۰ . در ولایت آذربیجان چون خواهند که اطفال را از خوردن طعامی که ایشانرا مضر است منع کنند کویند "کخ است". (صحاح الفرس)

۱۱ . حلیمی: چیزی که با آن کودکان را ترسانند

۱۲ . دهخدا: گیسوی تابداده و بافته

۱۳ .دهخدا: هرمیوه که درخت ندارد، حلیمی ایلده ایکی دفعه بیتن میوه اوت و یمیش

قُورُوق// قورُق// قروق qoruq: غوره

قوروق آشی qoruq aşı: غوربا / غوروا

اتلو **قورق** آشی ətlü qoruq aşı: طاهریه

قورومق// قرومق// قورمق// قُرُمق qorumaq:

مسیدن/ مچیدن / باسیدن[1]

قورُجی qorucı: دشتوان

اکن صویی **قرقلنمش** əkin suyı

qoruqlanmış: تر بیاوردن کشت

قوری/قورو/قُرو/قری quru: خشک/جاف/ قاق[2]

قورومق qurumaq: خشک (شدن)

قوریلمش qurılmış: آنبسته

قورمش بالِق qurumuş balıq: ماهیانه

قورو اُت quru ət: نمک سود

قرو اتمک quru ətmək: خشک نانه

قوری اغج qurı ağac: طبرخون[3]

قوری اوزوم qurı üzüm: مویز

قوری اوزوم صلغمی qurı üzüm salğımı:

باشنک

قُری اوزُم صویی qurı üzüm suyı: مویزاب

قوری قبق qurı qabaq: کدو

قوری دیکن quru dikən: خنجک[4]

قرو یو(نجه) quru yunca: قت

بدنی **قوری** bədəni qurı: خشک اندام

زردالو**قوریسی** zərdalu qurusı:غوالنک[5]

---

۱. دهخدا: حفاظت کردن، پاس داشتن

۲. دهخدا: ترکی است بمعنی گوشت خشک کرده/ ترکی معاصر زردآلوی خشک یا قیسی را گویند

۳. چوبی باشد سرخ که بعضی آنرا طفالغو گویند، چوبستی

۴. دهخدا: خارخسک ، درمنه

۵. دهخدا: زردآلوی خشک شده؟ در ترکی قاخ گویند

قرو بلچقلو صو quru balçıqlu su: لوشناک

دوا که قرنه **قرونبه**دو dava ki qarını

qurunbadır: عَقول[6]

میعه سایلنک **قرومشی** miə sailənin

qurumuşı: اصطراک

قوریدَن qurudan: شابیزک[7]

قوری// قُزی// قُری qurı: خمیرخوش

قوز qüzey: (شمال)

قوز یر qüzey yer: نشرم[8]

قُوز// جَوز cəvüz// qoz: کُنج/ چارمغز/

کردکان / کوزکاه/ کوزکان/ کوز

قوزلُق qozluq: کَوزستان/ کوزکاه/ کوزکان

قُوزلُو حلوا qozlu halva: کوزینه/پُرکُنج

قوز وقتی qoz vaqtı: کوزکاه

جَوز یاغی cəvüz yağı: پاسام پیه

چتک **قوز** cin qozı: تخکلول[9]

چتیک **قوز** çətik qoz: سکارنه/کوزسکارنه[10]

چوروک **قوز** çürük qo: اُرغ[11]

چیتن **قوزی** çətin qozı: شُکوله[12]/ بَخکلول

/ بحکلویون[13]/ بخلکون

قَوُوق **قوز** qovuq qoz: آژخ[14]/ بوژه[15]

---

۶. دهخدا: داروی که شکم فروبندد، داروی قابض

۷. دهخدا: معرب شابیزج است گیاهی که خوردن و بوییدنش بیهوشی آرد

۸. دهخدا: جایی که آفتاب نمی رسد

۹. دهخدا: گردوی سخت که تخکلوز و تخکلون هم گویند

۱۰. گردوی سیاه شده و پوسیده

۱۱. دهخدا: خشکبار که درون آن تلخ باشد

۱۲. دهخدا: مغز فندق سخت

۱۳. دهخدا: مردم پوست کلفت و سخت رو

۱۴. دهخدا: یوخ، تاراما: چوروک قوز

۱۵. دهخدا: پوده به معنی پوسیده (گردو توخالی)

کوکنار **قوزی** kuknar qozı: چلغوزه[۱]

ایچ **طولمش** قوز içi tulmuş qoz: ارغ

قوز دکلو یومرو نسنه که اوغلنجقلر اوینارلر آکا اوردی درلر درلر qoz dənlü yumuru nəsnə ki oğlancığlar ana vurdı derlət: شش‌خنج

قوز ایجندن و ایرن‌دن اولان رچل qoz içindən və ayrandan olan rəçəl: بتکوب[۲]

بر رچلدر که **قوز** اچیله سرمسقدن دوزرلر اکشی اولور bir rəçəldir ki qoz içilə sarımsaqdan düzərlər ekşi olur:تبکوب

بر نوع اکشی **رچل** در که **خوزله** و یغردله ایدرلر bir nov əkşi rəçəldir ki qozla və yoğurdla edərlər: بتکوب

قوزاغ// قوزه qozağ: کوزه/ غوزه[۳]

پمق **قوزاغی** pamuq qozağı:کوزه پنبه

پموق **قوزه‌سی** pamuq qozası: غوزه

کوکل **قوزاسی** gügül quzası: پیله

قوزق qozuq: قرظ[۴]

قوزلوغن qozluğan: پریون[۵]

قوزی// قزی quzı: برّه

قوزی قولاغی quzı qulağı: تُرشه/ راسن[۶]/ ریباج

قوزی دریسندن اولان کُورکه دیرلر quzı dərisindən olan kürkə dirlər: غُشه

قوس قزح یعنی الکم سغمل əlkəm sığmal qovsi qəzəh: سریر/ سَرکیس

قوسقون/ قُسقُون/ قسغون qusqun: باردُم/کاشو[۷]

قوش// قُش quş: مُرغ/ جَرز

قوشلر درنَکی quşlar dərnəgi: جُغاله[۸]

قوش آوازی quş avazı: چاو

قوش آوی qış əvi: کاشانه

قوش ابکی quş ibigi: خفنج/ خوج[۹]

قوُش اَتمَکی quş ətməgi: تودری[۱۰]

قوش اوینی quş oyunı: مسته[۱۱]

قوُش باَلدرلوُ quş baldırlu: دوال پای[۱۲]

قوش بُوقی quş poğı: پیخال[۱۳]

قوش بورنی quş burnı: تُک/ تک مرغ/ شِند / کلُنت/ پنجال مرغ

قوش بولوکی quş bölügi: جُغاله[۱۴]

قوش ترسی quş tərsi: پیخال[۱۵]

قوش دوکونی quş dügüni: چاوچاو

قوش سورسی quç sürüsi: خفاله[۱۶]

قوش صاکی quş sanı: تُرخال[۱۷]

---

۱. دهخدا: میوهٔ درخت صنوبر

۲. دهخدا: نوعی خوراک است از مغز گردو، شیر و ماست درست کنند

۳. دهخدا: غلاف پنبه

٤. دهخدا: درختی با برگ پهن که کاربرد طبی دارد

٥. دهخدا: گری پوست

٦. دهخدا: سوسن کوهی

۷. دهخدا: پاردم و قوشقون و پاره چرمی که زیر زین اسب می بندند

۸. دهخدا: گروهی از مرغان، خیل مرغان

۹. دهخدا: خوچ یعنی تاج خروس، فرق مرغان

۱۰. دهخدا: گیاهی است بیابانی شبیه خردل

۱۱. دهخدا: مقدار گوشت که به پرنده شکاری میدادند

۱۲. دهخدا: کسی‌که پایش نرم و باریک باشد، دغلباز

۱۳. دهخدا: فضلهٔ پرنده

۱٤. دهخدا: دسته پرندگان، خیل پرندگان

۱٥. دهخدا: سرگین پرندگان

۱٦. دهخدا: دسته پرندگان، خیل پرندگان

۱۷. همان پیخال است یعنی فضله پرنده

قوش طینغی quş taynağı: شنید[۱]

قوش قورصاغی quş qursağı: سنگدان/ کُوار / کژار/ ژاغر

قوش قویروغی quş quyruğı: دُنب/ دُمچه

قوش قایناغی quş qaynağı: چنگال مرغ

قوش یمی quş yemi: چنه/ دانه

قوش یومرداسی quş yumurdası: تخم‌مرغ

آرو قوشی aru quşı: کاسکینه[۲]

او قوشی av quşı: شکره[۳]

اورَق قوشی oraq quşı: زله[۴]

ارکک دوه **قوشی** ürkək dəvə quşı: اجفیل[۵]

اوچوجی **قوش** uçucı quş: طیفور[۶]

اکیت (قوشی) anıt: کومن[۷]/ سرخاب[۸]

ایبک **قوشی** ibik quşı: پویش[۹]

بَغرتَلق **قوشی** bağırtlaq quşı: سنگخوره[۱۰]

تویقار **قوشی** toyqar quşı: بکوک[۱۱]

تویله **قوشی** töylə quşı: شواد/ شواظ[۱۲]

چکیک **قوشی** çəkik quşı: خُول/ دالیژه/ چکاوک/ هوژه[۱۳]

۱. دهخدا: چنگال مرغان
۲. دهخدا: مرغی است سبز رنگ به سرخی مایل
۳. دهخدا: هر مرغ شکاری مثل شاهین و باز
۴. دهخدا: حشره ای سبز شبیه ملخ که غله زار باشد، چزد، جزواسک، زانه حشره
۵. دهخدا: بزدل، ترسان ، مردم ترسنده
۶. دهخدا: هرجانور که توانایی پرواز دارد، پرنده
۷. دهخدا: جغد یا مرغی شبیه به بط
۸. دهخدا: نوعی مرغابی، خرچال
۹. دهخدا: شانه بسر
۱۰. دهخدا: سنگ خوارک مرغی به بزرگی گنجشک
۱۱. دهخدا: پرستوک
۱۲. دهخدا: شوار// شوات نوعی مرغ است سرخاب و بوقلمون را نیز گویند
۱۳. دهخدا: چکاوک، سرخاب، چکاوه

چل **قوشی** çil: فرخور/ فرقور[۱۴]

چنق **قوشی** çanaq quşı: کتوم

چوتلق **قوشی** çutlaq quşı: کوج[۱۵]

چُولُلق **قوشی** çullaq quşı: چفنک/ خُول/ ژول/ خولیز / دایژه

دوَه **قوشی** dəvə quşı: شترمرغ

صغرجق **قوشی** sığırcaq quşı: سُتربانک[۱۶]

طُورغَی **قوش** turğay quşı: چکاوک/خلیک

طارله **قوشی** tarla quşı: چزده[۱۷]/مکوک

طرو **قوشی** darı quşı: غلج

طوغان **قوشی** toğan quşı: فرغوی

طوی **قوشی** toy quşı: خرچال[۱۸]/ شواد/ پژوند

قیز**قوشی** qız quşı: دالیزه/سربانک/کشنک[۱۹]

قرق **قوش** qırıq quşı: کاسکینه[۲۰]

قورت **قوش** qurtquş: دده‌کان

قوغی **قوشی** quğı quşı: چوپینه[۲۱]

کل **قوشی** kəl quşı: کتوم

کوکچه **قوش** gökçə quş: کبوک[۲۲]

لورِ **قوشی** luri quşı: استخوان رند[۲۳]

لوند **قوشی** yond quşı: سسک[۲۴]

۱۴. دهخدا: تیهو بالاسی، فرغوی
۱۵. دهخدا: یوخ/ حلیمی-بایقوش
۱۶. دهخدا: دم جنبانک
۱۷. دهخدا: حشره ای شبیه ملخ
۱۸. دهخدا: هوبره، مرغی است بزرگ نوعی مرغابی
۱۹. دهخدا: گاودانه ، غله ای با مزه عدس و ماش
۲۰. دهخدا: مرغی سبز مایل به سرخی با تاجی روی سر
۲۱. دهخدا: مرغی شبیه مرغابی ، کاروانک، همای
۲۲. دهخدا: مرغی کبودرنگ، چکاوک و فاخته نیزگویند
۲۳. دهخدا: مرغ استخوان خوار، مجازا هما
۲۴. دهخدا: پرنده کوچک ظاهرا لاسکوی مثل بلبل است

مشهور **قوش** bir quş: لوری

یوز **قوشی** yavuz quşı: سنکلان

یَلوَه **قوشی** yalva quşı: زَلج

یوند **قوشی** yund quşı: رَغوه/ زردسر/ زردپر/ سنکلانک/ ستربانک[۱]/ صعوه[۲]

آلا کجیکن **قوش** ala gücügən:ستوچه[۳]

برکُچوچک **قُوش** bir küçücük quş:

سارنج سر کوجک **قوش** sarı kücük quş: شَخش[۴]

صروجه کچجک **قوشدر** sarıca kücücük quşdur: تکژ

قوه اسحاق **قوش** qüvvətul-İshaq: چال

قوش **چورجک** دمور quş çevirəcək dəmir: کردنا[۵]

قوش **چورهجک** شیش quş çevirəcək şiş: کردنا

ککلوک دیدکلری **قوش** kəklük dedikləri quş: کبوله

کوکرچنه بکزر بر **قوش** gögərçinə bənzər bir quş: تیسه[۶]

بر **قوشدر** اوکیک مقداری bir quşdur ogeyik miqdarı: تیره

بر **قوش** آدیدر bir quş adıdır: قُقنُس

برم **قوشی** یعنی یرتجلر الندن النمش **قوش** پارَسی birəm quşı yəni yırtıcılar əlindən alınmış quş parası: الغرس

اول **قوش** که اوغرلین آون کوروب بویلار ol quş ki oğurlayın ovun görüb boylar: جماش

بر درلو **قوشدر** قمری کبی bir dürlü quşdur qumri kibi: موسیقال

بر درلو **قوشدر** قمریه بکزر bir dürlü quşdur qumrula biki : موسیجه

بر صاروجه لو کوجچک **قوش** bir sarucalı küçücük quş: تُز[۷]

بر **قوش** آدیدر ارسلان پنجه‌لو و صغر بوینُزی bir quş adıdır arslan pəncəli və sığır buynuzı var: کُرک/ کورک

شول **قوشدر** که اغجدن اپلر جمع ایدر ایچنده یوا ایلر şol quşdur ki, ağacdan iplər cəm edər içində yuva eylər : کیتو[۸]

بر **قوشد** کی قربالق ارقه سی یشیل bir quşdu key qurbalıq arqası yaşıl: ورکک[۹]

بر **قوشدر** که صوده یوزر bir quşdur ki suda: خنفشار// خشنسار[۱۰]

صوده اولو باشلی بیوک **قوش** suda ulu başlı böyük quş: خُشینار[۱۱]

---

۱ . دهخدا: سار ، دم جنبانک

۲ . دهخدا: مرغی است کوچکتر از گجشک، سنگانه و آبدارک گویند/حلیمی: در ولایت ما قرجان و در اصفهان ترند گویند

۳ . دهخدا: قسمی از شاهین که متلون باشد

۴ . دهخدا: مرغک کوچک خوش آواز

۵ . دهخدا: سیخ کباب

۶ . دهخدا: پرنده ای شبیه کبوتر

۷ . دهخدا: مرغی بود کوچک

۸ . دهخدا: مرغ سنگخواره

۹ . دهخدا: کرکس

۱۰ . دهخدا: نوعی بزرگ از اردک

۱۱ . دهخدا: معادل نداده و از شعوری خشینسار و خشینار را نقل کرده/ تاراما: صونا قوشی

مردار ییجی **قوش** murdar yeyici: ژکاک
طوغان کبی بر **قوش** toğan kibi bir quş : فرغوی[۱]
قوشاق//قُوشَق//قُشاق//قشق qovşaq: کَیّان
قوشاق// قُشق//قُشَاق//قُوشَق//قواشق quşaq: میان بند/ کمر/ چنبر
قور قوشَق qurquşaq: کمرزرین
قور قرشاق qur qurşaq: کمرساز
قوشلق//قُشْلُق qoşluq vaqtı: چاشت// چاشد
قوشلق ایشی qoşluq işi: چاشتی
قوشلق آشی qoşluq aşı: چاشته
قوشلق وقتی qoşluq vaqtı: چاشتکاه[۲]
ازجق طعام که **قشلق** یه‌لر azacıq təam ki qoşluq yerlər: نهاری
قوشماق qoşmaq: تاخته (کردن)
ات **قوشجی** at qoşucı: تَرک تاز
قوشولمش آت qoşulmuş at: تاخته
قوصره qavsara: جله[۳]
قُوصَق آغْرِسی qusaq ağrısı: ذَرب[۴]
قوصماق qusmaq: اشکوفه[۵]
قوصماق// قوُصمَق// قوسمق// قُسمق// قصمق qusmaq: هراش/ قی (کردن)
قسدرمق qusdurmaq: وارنیدن/ وارانیدن
قسرمق qusurmaq: وارانیدن

قُوغ quğ: ستارچه// ستاره‌چه/ آیژه/ وایزک[۶]
اود **قُوغی** od quğı: ستاره چۀ آتش
قوغلق اوتی qoğluq otı: سمار[۷]
قوغَه quğa: دیوسپست[۸]
قوغَا//قوغه// قُغا// قغه quğa: دلو/ دول/ دهوه
قوغَا چِغرِچق چنکلر quğa çığaracaq çənglər: چاه یوز[۹]
قوغَا چِقرِغی quğa çıqrığı: چاه یوز[۱۰]
قوغی قوشی quğı quşı: چوپینه[۱۱]
قوغَه qoğa: اَییز[۱۲]
قُوَاق// قووق qovaq: عرعر
قُوَاق اغجی qovaq ağacı: سپیدار
قوقومق // قوقمق qoqmaq: بوییدن
قوخو qoqu: خنجیر/ بو// بوی/ سکنج
قوقلو qoqulu: بویا
قُوقمِش qoqumuş: غشاک
قوخولر صاتجی qoxular satıcı: بوی فروش
قوخولو سوکود qoxulu sögüd: بیدمشک
قوقر اغزی qoqar ağzı: کنده دهن/ سکنج
قوقو آلمش qoqu almış: انبوی/ بوی کرفته
چرکین **قخُولو** çirkin qoxulu: شمغند[۱۳]
چرکن **ققو** cirkin qoqu: شَفت[۱۴]

---

۱. دهخدا: مرغی کوچک از جنس باشه، ترکی قرغی
۲. ک.م. یجوز حذف الالف الثانی و کذا فی نظایرها مثل شه و مه فی شاه و ماه و علی هذا القیاس.
۳. دهخدا: جله چون سماروغ باشد، حلیمی: سبد
۴. دهخدا: مرضی از امراض جگر و آن سنگ پیدا کردن کبد باشد
۵. دهخدا: قی و استفراغ

۶. دهخدا: شرارۀ آتش
۷. دهخدا: علف حصیر
۸. دهخدا: یونجه خودرو
۹. دهخدا: قلابی که بدان چیز به چاه افتاده را برآرند
۱۰. چرخ چاه
۱۱. دهخدا: کاروانک، جفنک، همای
۱۲. دهخدا: شراره، جرقه
۱۳. دهخدا: بدبو ، گندیده
۱۴. دهخدا: گنده

خوش **قوخو** xoş qoxu: خوش بو

طعام **قوقمق** təam qoqumaq:کنده شدن طعام

عنبر **قوقوسی** ənbər qoqusı: شاهبوی

یره که **قوخور** yara ki qoxur : غشیه[۱]

خوش **ققلو** جانورلر درسی xoş qoxulu canavarlar dərisi: زباد[۲]

صارو چچکدر کافور کبی **قوقار** saru çiçəkdir kafur kibi qoqar: کافورسپرم

عنبر **ققوسنه** دخی درلر ənbər qoqusu: شاهتره

قوقمق//قخومق qoqumaq: شمیدن/[۳] زُلیفَر

قوقلمق qoqulamaq: شمیدن/ زُلیفَر

قوقنج qorqunc: سهمناک

قوکاق// قکاق// قُوکَق qonaq: سَپوسه[۴]

باش **قوکاغی** baş qonağı: سپوسه سر

قوکشی// قونشی// قُنشِی qonşı: همسایه

قوکشیلر qonşılar: همسایه‌کان

قول qol: بازو / پیوند

قُول باغی qolbağı: دستینه/ پیوند

اکی **قول** iki: دو بازو[۵]

چوقال **قوللغی** çovqal qolluğı: دستوانه[۶]

قولده اشغی طمر qolda aşağı tamar: باسلیق[۷]

---

۱. دهخدا: بوی بد دهان (و زخم)

۲. دهخدا: روغن معطر که از حیوان بدست آید

۳. دهخدا: ترسیدن

۴. دهخدا: شوره سر انسان

۵. دهخدا: ابزاری است مر دهقانان را

۶. دهخدا: ساعدبند آهنین

۷. دهخدا: سیاهرگ ، رگ پشت و پای(زمخشری)

قولدن قان الجِ qoldan qan alıcı: فَقاد

قول// قل qul: پرستار/ چاکَر/ غلام/ ارَش/ رهی/ برده/ بنده/ آهسته

قوللق qulluq: خدمت

قوللقجی qulluqcı: داه[۸]

قوللقچیلر qulluqçılar: حَشَم

قوللق ایدیجیلر qulluq edicilər: خدم

قول قراوش qul qaravaş: نَخاس[۹]

قول قراوش(بازاری) qulqaravaş: نخاس‌خانه

کشی **قوللری** bir kişi qulları:خوجه‌تاشان

قول qovl: رَهی/ پیمان

قولاغوز//قولَغُوز//قلاغوز//قُلَغُز//قلاغز qılağuz: راهبر راه اورد/راهکذار/بدرقه/رهنمای/ورکار

چری **قولاغوزی** çeri qulağuzı: پروانه[۱۰]

قولاق// قولق// قُلَق//قلاغِ qulaq: کوش

قُلَق اُورمَق qulaq urmaq: نیوش/ نیوشه[۱۱]

قولق اغرسی qulaq ağrısı: کران کوش[۱۲]

قولق بورماق qulaq burmaq: کوشمال

قولاق چرکی qulaq çirki: شوخ/ زهرکوش

قولاق دالی qulaqdalı: چنک

قولق دیبی qulaq dibi: بناکوش

قولقصلغمی qulaq salqımı: آویزه

قلق طوتمق qulaq tutmaq: کوش داشتن/ بیوش/ نیوش/ نیوشه

---

۸. دهخدا: پرستار، کنیزک

۹. دهخدا: برده فروش

۱۰. راهنمای سپاهیان

۱۱. دهخدا: شنونده از مصدر نیوشیدن

۱۲. دهخدا: کنارهٔ گوش ولی در ترکی درد گوش است

قولاق یوموشاغی qulaq yunuşağı: نرمه کوش

قولقه[2]دتمق qulaqa dutmaq: نیوش

اَیو **قلاغی** ayı qulağı: اطراطیقوس[3]

دَکِز **قُلاغِ** dəniz qulağı: خلیج[4]

فیل **قولاغی**.fil qulağı: پیلغوش/ پیلکوش

قرَه **قُولَق** qaraqulaq: سیاه کوش

مَرچَم **قولاغی** mərçəm qulağı:کوش‌ماهی

قوزی **قولاغی** quzı qulağı: تُرشه/ تروشه / راسن/ ریباج[5]

قولق دوتمق کمسه حقمه ایومی سیلر یرمزمی سیلر qulaq dutmaq kimsə haqıma eyümi söylər yaramazmı söylər:پُیوس

قُلاغَه کیرَن بوجوک qulağa girən böcək: کوشخیه

قولق qavlaq: (شتر پشم ریخته)

قولق درلر که یوکدن قولمشدر qavlaq derlər ki yükdən qalmışdır: ابتره[6]

قولامق qovlamaq: داو[7]

قوو qov: داو[8]

قولان// قُلان// قولک/ قُلَک/ قولاک/ قولون qulan: کُرّه/ اسب کُره/ کور / عِلج/ سمند[9]

قولن آت qula at: یکران[10]

اشورمه **قولاک** aşurma qulan: زبرتنکا

قولاک یوخاری آدی qulanın yuxarı adı: زیرتنک[12]

قولان qulan: شل[13]تنک/ زبرتنک

قولاوُز// قُلَوُز// قلاوُز qulavuz: رهبر/ راهبر

قولای qolay: پروا[14]

قولتوق// قلتوق// قُولتُق qoltuq: بغل

قولتق ایچی qoltuq içi: کِش[15]

قولتوق صالنن کوزل qoltuq sallanan gözəl: کَش[16]

قولاج//قولج//قلج//قلاج qolac: باز/ آرش[17]

قولُنج//قولَج qulunc: دَبَه/ بادکَنج/ سست‌اندام

بر **رنج** bir rənc: قولنج

قوم qohum: خیشاوند/ خویش/ تبار

قوملر qohumlar: خویشاوندان

قوم و قبیله qovm-qəbilə: دوده

اَو **قَومی** əv qohum: خاندان

بر **قومدر** قان دکوجی کمسه‌دن قورقمزلر bir qomdur qan töküci kimsədən qorqmaz: ترکی غربی

قومدر که اتراکدن قان دوکجی اوله و کمسدن قورقمیه qovmdur ətrakdan ki

---

[1] . دهخدا: شنوایی کلمه دگرکون شئه نیوش است

[2] . بورادا «ل⇐ ر» عوضلنمه سی وار. یعنی بو قولاق اولمالیدیر.

[3] . دهخدا: گیاهی طبی است که گل آن شبیه بابونه

[4] . دهخدا: قسمتی از دریا که در خشکی پیش رود

[5] . دهخدا: اسم فارسی ریباج است

[6] . . دهخدا: لاغر و نزار

[7] . دهخدا: داو دادن در بازی نوبت یافتن

[8] . دهخدا: حق تقدم در بازی، نردده نوبت

[9] . دهخدا: اسب زردرنگ

[10] . .دهخدا: اسب نجیب و اصیل ، اسب زرد و بور

[11] . دهخدا: تنگ دوم زین اسب

[12] . دهخدا: تنگ زین است (متضاد ربرتنگ)

[13] . دهخدا: یراق زین اسب که برای زینت بدوزند

[14] . دهخدا: بیم و هراس، میل و رغبت

[15] . دهخدا: پهلو ، سینه، کنار

[16] . دهخدا: نیکو، زیبا

[17] . دهخدا: از آرنج تا سر انگشت ، ساعد

qan döküci ola və kimsədən
qorqmıya: غُز

قوم// قُم qum: ریک

قوملو یر qumlu yer: زراغن/ ژراغنک[۱]

قم دپه qum dəpə: خامه[۲]

قمده بترجک اغجی qumda bitərcək
ağacı: شورتاغ[۳]

قینمش **قوملو** کِرج qaynamış qumlu
kirəc: ساروج[۴]

قوما//قومَ//قومه quma: انباغ[۵]/هوسین/ وسنی

قملو qumalu: بنانج[۶]

قومبره// قُنبَره// قُمبَره qumbara: خنبره[۷]

قوماش//قُماش//قمش qumaş: خوسته/ رَخت/
دغل/ کالا / کاله/ آخریان/کاسد

قماش اوی qumaş evi: ماعون[۸]

قوماش صوکی qumaş: آخریان

او **قماشی** ev qumaşi: ماعون[۹]

بر **قماش** bir qumaş: برک[۱۰]

بر نوعه **قماش** bir qumaş: خارا

قوماش قویاجق او qumaş qoyacaq ev:
کاله‌دان[۱۱]

---

۱ .دهخدا: ریگستان
۲ . دهخدا: (قدیمی) تل ریگ ، توده
۳ . دهخدا: قسمی گیاه زرد که در ریگستان روید
۴ . دهخدا: آهک و خاکستر آمیخته
۵ . دهخدا: همباز، شریک
۶ . دهخدا: دو زن که یک شوهر داشته باشند
۷ . دهخدا: خمره ، خم کوچک با دهان تنگ(بو سؤز فارس دیلینه داخیل اولوبدور)/ ک. یجوزه المیم مقام النون
۸ . دهخدا:اسباب خانه (بو او قوماشی اولمالیدیر)
۹ . دهخدا: اسباب خانه
۱۰ . دهخدا: پارچه ای ضخیم از پشم شتر

قماش المدن بهاسنی ویرن qumaş
almadan bahasını verən: زبون[۱۲]

بر نوع **قماشدر** اطلس جنسنده bir növ
qumaşdır atlas cinsindən: سیفور

قویمق// قُومَق qoymaq: کذاشتن / نهادن/
هشیدن/ماندن/ هشتن

قدرمق qodurmaq: کذارانیدن[۱۳]

قوی qoy: بکذار

قُیَجَق qoyacaq: کذاشتن / نهادن

قو دیمک qo: بَتا / بهل/ بل/ نِه

آد **قومق** ad qomaq: نامیدن

ازیق **قویجق** azıq qoyacaq : توشدان

اوق **قویاجق** oq qoyacaq: شکا[۱۴]

بتی **قویجق** biti qoyacaq: نامدان

چراغ **قویجق** çırağ qoyacaq: چراغدان

سرمه **قویجق** sürmə qoyacaq: سُرمدان

طوشک **قویجق** töşək qoyacaq: جامدان

طون **قویاجق** ton qoyacaq nəsnə:
جامه‌دان

علف **قویجق** ələf qoyacaq: ملعقه

قلم **قویجَق** qələm qoyacaq: خامدان

قاب قجق **قویجق** qabqacaq qoyacaq:
باردان

کل **قویاجق** gül qoyacaq: کلندان

کلید **قویلجق** kilid qoyacaq: کلیددان

---

۱۱ . دهخدا: سبدی که گلوله پنبه و نخ درآن نهند
۱۲ . مانند مثل: آش نخورده و دهن سوخته
۱۳ . دهخدا: اجازه عبور دادن
۱۴ . دهخدا: شغا، تیرکش

ماسلق **قويجق** maslıq qoyacaq:جُرعدان[1]

یوقارو **قومق** yuxarı qoymaq: برنهادن

یک **قويجق** yük qoyacaq: باردانی

یوک یاب **قوياجق** yük yap qoyacaq: باردان

باشن صویه **قومق** başı suya qoymaq: ناغوش[2]

تخیل **قوياجق** یر taxıl qoyacaq: مطموده

صغرغی **قويجق** صلق sağrağı qoyacaq salıq: کلاجود[3]

قل التنه **قونولن** نسنه qıl altına qonulan nəsnə: خَرک[4]

قپو اردینه **قونن** اغج qapu ardına qonan ağac: غارشک[5]

قوماش **قوياجق** او qumaş qoyacaq ev: کالهدان

یمش **قويجق** سپد yemiş qoyacaq səpəd: سپدچین

یرینه نایب **قويج** کمسه yerinə naib qoyucı kimsə: مَناب[6]

بک که طوزاغه **قورلر** و بر قوشچوغزی بک **قورلر** bən ki tuzağa qorlar və bir quşcuğazı ben qorlar: چینه[7]

اياغی بربرندن کری **قومق** ayağı bir-birindən geri qoymaq: ازهم فرادن پای

قون qon: پیوند[8]

قوناق// قونق// قُنق qonaq: مهمان

قونقلق qonaqlıq: مهمانی/ بزم

قونق یری qonaq yeri: منزلگاه

اوغلان **قونقلُغِی** oğlan qonaqlığı: زاجسور[9]

قوندَق// قُندق qondaq: شاونی[10]

قونشق قوخوسی qonşaq qoxusı: کَند

قونق // قُنق qonuq: منزل / میز

قونوقچی qonuqçı: میزبان

قونوقلق qonuqluq: نزل

قونمش qonmuş: توخته[11]

قونمه qonma: دُخ/ دوخ[12]

چَقِرقلو **قَونمَه** çaqırıqlu qonma:دولاب[13]

قونمه اوت qonma ot: نمج[14]

قووان // قوان//قون qovan: (بومادران)

قووان اُوتی qovan otı: بادرنبویه/ ترنجان

قووان چیجکی qovan çiçəgi: بَرنجاسف[15]/ بلنجاسف/ بوی مادران/ شویلا

قُوَوق// قُوُق qovuq: پوج

قووق دش qovuq diş: کروه[1]

۱. دهخدا: یوخ، تاراما: ماسلف یعنی خشخاش
۲. دهخدا: سر به آب فروبردن مردم و مرغ
۳. دهخدا: طبق کوچک پهن از طلا یا نقره که در آن پیاله گذارند
۴. دهخدا: قطعه چوبی که روی کاسه ساز گذارند
۵. چفت چوبی پشت درد
۶. دهخدا: به جای کسی ایستادن، نایب مناب
۷. دانهٔ مرغان / طعمه که در دام گذارند

۸. دهخدا: تبار، خویشاوند (قونوم قونشی سؤزو)
۹. دهخدا: جشن زایمان و ایام ولادت
۱۰. دهخدا: چادری که بر روی گهواره اطفال پوشند
۱۱. دهخدا: گزارده، ادا شده، کرد آمده
۱۲. دهخدا: صف ، رده ، حصیر، گیاه حصیر
۱۳. دهخدا: چرخ چاه که آب کشند
۱۴. دهخدا: رطوبت / ترکی گیاهی که جارو بافند
۱۵. دهخدا: یک قسم ریحانست معرب بادرنجویه

قَوُوق قوز qovuq qoz: آژخ[1]/ پوزه[2][3]

ایچی **قووق** içi qovuq: سندین// سنجین[4]

قره **قوق** qara qovuq: تلخ/ کَروه

قوه اسحاق دیدیکلری قوش qüvvətul-İshaq:
چال

قَوِی qəvi: ستنبه/ شکرف/ هزبر/ جَلد/ پشکول[5]

قویرق quyruq: بنده

قویروق// قویروغ// قویرق// قُیرُق// قُیرُق//قویرغ//قیرغ
quyruğ: دُنب/ دُم / دنبه/ دنباله/ دنبال/
دنباور/ بنده

قویرقلو quyruqlu: دمدار

قویرقلو یلدز quyruqlu ulduz: کوزچهره[6]

قویروغیکسوک quyruğı kəsük: دم‌بریده

صغر **قویروغی** sığır quyruğı: ماهیز[7]/
زهرج[8]/ ماهی زهرج[9]

طاووس **قویرغی** tavus quyruğ: دُمچه

قوش **قویروغی** quş quyruğı:دُنب/ دُمچه

کوز **قویروغی** göz qutruğı: دنباله چشم

قویرق بتن یر quyruq bitən yer:دُمغزه[10]

قویروغی پرچملو صغر quyruğı
pərçəmlü sığır: غاژ غاو

[1] . دهخدا: دندان میان تهی و فرسوده
[2] . دهخدا: یوخ، تاراما: چوروک قوز
[3] . دهخدا: پوده به معنی پوسیده (گردو توخالی)
[4] . دهخدا: درختی که داخل آن پوسیده باشد
[5] . دهخدا: چابک، چالاک، زحمت کش
[6] . دهخدا: ستاره دمدار
[7] . دهخدا:گیاهی که دراراضی غیرمزروع روید.
[8] . دهخدا: داروی ماهی
[9] . دهخدا: گیاهی که چون در آب ریزند ماهیان سست شوند و به ترکی سقر قویروقی گویند
[10] . دهخدا: بیخ دم ، دم غازه هم گویند

یابان صغری که **قویروغن** قوتاز ایدرلر
yaban sığırı ki, quyruğun qotaz
edərlər: غژغاو[11]

قویروغ قره ات quyruğı qara at: اشقر

قویروغی کَسِک اَشک quyruğı kəsik
eşşək: کلته// کلیته

قویساق quyısaq: فه

قویمجی// قیومجی// قیمجی quyumcı: زرکر

قیومجی قالبی qalibi quyumcı: تلتک

قُیُمجلر تولَسی quyumcular təbləsi: بتک

قیمجیلر قالبیquyumcular qalibi:تبنک[12]

قیمجیلر قالبی که التونی وکمشی و باقری
اریدور اکا دوکرلر quyumcular qalibi: تبنک

قویون//قُویُن//قیون//قیُن qoyun:کوسفند/میش

قویون اغلی qoyun ağılı: خباک[13]

قوینک ارککی qoyunun erkəgi: خباک

قُیون بغرسغِ qoyun bağırsağı: آکَنَج

قویون سروسی qoyun sürüsi:میشینه/سبکه

قوین قیغی qoyun qığı: پشک[14]

یَبَان **قوینی** yaban qoyunı: غرم[15]

قیون صغر بقا اایاغی qoyun sığır buqa
ayağı: ژنکله[16]

قیون و کیک و سرمه و چنار سوری qoyun
və keyik və çinar sürüsi: سیله[1]

[11] . دهخدا: گاو قطاس باشد یعنی ابریشم گاو که از دم آن برای ساختن منگوله و پرچم استفاده کنند.
[12] . دهخدا: قالب زرگر یا ریخته گر
[13] . دهخدا:چهاردیواری بدون سقف برای نگهاری حیوان
[14] . دهخدا: پشکل، سرگین
[15] . دهخدا: میش کوهی، قوچ کوهی
[16] . دهخدا: سم شکافته مانند سم گوسفند و گاو و آهو

آغوز که **قویوندن** اولور ağuz ki qoyundan olur: قُله

قُویی// قُیی// قوی// قُیُو quyı: چاه

قویلمق quyılamaq:(در چاه کردن)

غله **قویلنمش** ğəllə quyılanmış: پوک

قویو اَردَجَق quyu arıdacaq: چاهویز[۲]

قوی دبنده‌کی بلچِق quyu dibindəki balcıq: لژن[۳]

قوی بلچِق quyu balcıqı: لژن

قیو بوغندن طنجنمق quyu buğundan tıncınmaq: هور

قویو بغندن طنجقمق quyu buğundan tıncıqmaq: هور

چولمکچی **قویوسی** çölməkçi quyusı: دالیزه[۴]

طشله **قیو** طلدرمق taşla quyu doldurmaq: پرزیدن

طولمش **قویی** tolmuş quyı : انباشته

غله **قیوسی** ğəllə quyusı: پوک[۵]

قویو ویرمک quyu vermək: (رها کردن)

شول ایرماق که صویونی **قویو ویرمیلر** şol irmaq ki suyunı quyu vermilər:خورابه[۶]

قِورمق qavırmaq: میچودن[۷]

قَهر qəhr: تُهمت

قهرمان علم شخص şəxs adı: قهرمان

قیا // قیه qaya: کمر / صدفه

قیا قوروغی qaya qoruğı: لوفا[۸]

قیا کوکرجینی qaya gögəcini: ورده[۹]

قیاسه qıyasa: خوژه[۱۰]خوچه

قیاق qıyaq: چیر[۱۱]

قیامت qiyamət güni: رستاخیز

قیامت کونی qiyamət güni: رستاخیز

قیر qır: (خایه)

قُندُز **قَیری** qonduz qırı: خزمیان[۱۲]

قیر// **قر** قار لفظنک امالسی در qara ləfzin imaləsidir: قِیر زفت[۱۳]

قرغیل qırğıl: دوموی/ دوموبه[۱۴]

قرقل کشی qırqıl kişi: کیمه[۱۵]

قیرقنمق qırqınmaq: (قر دادن)

اول جانوردر **قیرقنر** بیجان کبی درسنی کورک ایدرلر و اول کورکه سنجاب دیرلر ol canavardır qırqınır bican kibi dərisini kürk edər-lər və ol kürkə səncab derlər: سنجاب

قیرمزی رککلو qırmızı rənglü: لاله کون

قرمزی یکاق qırmızı yanaq: لاله رخ

۱. دهخدا: گله و رمه اسب و آهو و امثال آنها
۲. دهخدا: قلابی که از چاه دلو یا سایر برون آرند
۳. همان لجن است
۴. دهخدا: مرغی است کوچک، پرستوک
۵. دهخدا: پوشال/ حلیمی: چاهی که در آن غله نگه دارند و روی آن خار و خاشاک ریزند تا یافته نشود. در واقع معنی اصلی آن خار و خاشاک
۶. آبی که از بند یا رود جدا کنند
۷. دهخدا: بریان کردن، برته کردن
۸. دهخدا: خیری، غلقم، حنظل، درلوی گیاهی
۹. دهخدا: برج کبوتران
۱۰. دهخدا: تاج خروس ، خوچه
۱۱. دهخدا: مسلط ، غالب و مجازا ظالم
۱۲. دهخدا: خایه سگ آبی
۱۳. رنگ سیاه مثل قیر
۱۴. دهخدا: سیاه و سپیدی موها، ریش دورنگ
۱۵. دهخدا: یوخ/ تاراما. ساققالی اغ کیشی، یاشلی

قیز// قز qız: دختر

قزچوغز qızcuğaz: دخترک

قِزلقسوز qızlıqsız: غزید

قزلق صاقزی qızlıq saqızı: بُناست[۱]

قز آغجی qoz ağacı: تاغ[۲]

قز الک qız ələk: پیکن[۳]

قیز اوغلان qız oğlan: دوشیزه/ دخترینه

قیز اوغلی qız oğlı: نواده

قزقرداش qız qardaş: دخترک/ خواهر

قز قَردَش اغلی qız qardaş oğlı: اندر

قیز قوشی qız quşı:

کشنک[۴]/دالیزه/سربانک[۵]

حلواجی **قز** halvacı qız: پانید[۶]

قیزمق qızmaq: چقیدن[۷]

قَیش qayış: پژاژ

قیش باز qayışbaz: دوال باز

قیش// قش qış: زمستان/ شتا

قش اوی qış evi: بجکم[۸]/ فَروار

قیش یلی qış yeli: باد زمستان

قشک اخرایی qışın axır ayı: اسفندارمد

قشک اول آیی qışın əvvəl ayı: خزیران

اورته **قیش** ایی orta qış ayı: بهمن ماه

صوک **قیش** آیی son qış ayı اسفنداره

۱. دهخدا: صمغی باشد که آنرا کندر گویند
۲. دهخدا: درختی که آتش چوب آن دیر ماند
۳. دهخدا: غربال تنگ چشم
۴. دهخدا: گاودانه ، غله ای با مزه عدس و ماش
۵. دارکوب
۶. دهخدا: شکرقلم
۷. خصومت کردن
۸. دهخدا: خانه تابستانی

قیصر روم پادشاهی Qeysər-Rum padişahi

قیق// قِغ qığ: پُشک/ پشتک/ پشکل

دوه **قیغی** dəvə qığı: شتر پلوک/ پلوک

قوین **قیغی** qoyun qığı: پشک

قَیغَنَه qayğana: عجّه/ خایه ریز/ خایه سوز

قیغو qayğu: اندوه/ باک/ پژمان/ پژه/ دژم/کُرُم

قیغوسوز qayğıuız: تنومند/ ایمن

قیغولو qayğılü: دژم/فرمکین/ اندُهناک/

پژمان/ هنجاره/ فَرم/غمناک/ مستمند

قیغولو ایش qayğulu iş: غُمکسار

قیل// قل qıl: مو/ موی/ تار

قلّی qıllı: دیژان

قل الَک qıl ələk: پیکن[۹]

قل اَو qıl əv: خامه

قل قاتی qıl qatı: تارمو

قل قوپوراجق qıl qopuracaq: موی‌چین

باشی **قلسُوز** başı qılsız: چژد/ چکاد

چالغو **قلی** çalğu qılı: روذه

چنک **قلی** çəng qılı: رود

طوکوز **قلی** tonuz qılı: هلب/ کاسمو

قاسق **قلی** qasıq qılı: رُنبه/بانَه/کاسمو[۱۰]

دُورت **قللو** طنبوره dört qıllu tanbura:

شوشک / رَباب

قل التنه قونولن نسنه qıl altına

qonulan nəsnə: خَرک[۱۱]

۹. دهخدا: غربال تنگ چشم، غربال گندم
۱۰. دهخدا: موی زبر و خشن
۱۱. دهخدا: قطعه چوبی که روی کاسه ساز گذارند

قیل قوریجق اولمق qıl qıvırcaq: پشک شدن موی

قیماق qaymaq: تور

قیمت qiymət: اَرج/ اَرز/ آخَش

قیمتلو qiymətlu: روایش[۱]

قیمت بلجی qiymət bilici: سمسار

قیمتی طاش qimətli taş: شَوَه[۲]

از **قیمتلو** az qiymətli: بخَس[۳]

قیمَه qıyma: کوشت (خرد شده)

قیمَلو آش qıymalı aş: کوشت آوه

اَت **قِیمَسی** ət qıyması: زونج[۴]

قین// قِن qın: نیام/ غلاف/ نَیاب/ پوست

قینه qına: در بر

یورک **قنی** yürək qını: پرده دل

قنندن چقمش ارپه qınıdan çıqmış arpa : سُلت[۵]

قنندن چقمش بغدای qınıdan çıqmış buğday: سُلت

قِیندرمق// قِندُرمق qındurmaq: آغالیدن/ اوزولیدن[۶]

قندرش qındırış: آغالیش

قیورمق// قورمق qıvırmaq: خم دادن[۷]

قیورجق qıvırcıq: شَکَنه/ دست شکن

۱. دهخدا: رواج فروش متاع با قیمت
۲. دهخدا: شبه سنگی است سیاه و سبک
۳. دهخدا: کم، اندک (بها)
۴. دهخدا: روده گوسفند که با پنیر و گوشت پر شود
۵. دهخدا: جو بی پوست
۶. دهخدا: برانگیختن، تحریک کردن بجنگ و غیره
۷. دهخدا: چین و شکن دادن زلف

قِورجَق زلف qıvırcıq zülf: مرغول[۸]

قیورجق صاجی qıvırcaq sacı: جعد/ غف / مرغول/ کالیده[۹]

قیل **قوریجق** اولمق qıl qıvırcaq olmaq: پشک شدن موی

کرُسنَه **قورلمش** gerüsinə qıvrılmış: واهم جسته

قیی // قی qıyı: کَنار/ کَران

فرج **قیسی** fərəc qıyısı: اسکه[۱۰]

ک K

کابان بر پادشاه ادی که ضحاک زماننده صغرتماجه نشبت ایدرلردی و یری واریدی bir padşah adı ki, Zəhakın zamanında sağırtmaca təşbih edərlərdi və yeri var idi:کابان

کابین// کابن kəbin: کابین

عورت اغر **کابنلو** اولماق övrət ağır kəbinlü olmaq : کدبانو شدن زن

کات ماوراء النهرده بر شهرآدیدر kat şəhər adı: کات

کادنی اغاجی kadnı ağacı: کذر//کدر[۱۱]

کار // کَر kar: (کار، فایده)

کاردان kardan: کاردان معروف

کار ادجی kar edici: کارکر

کارکیر کارکیر// ف kargir

۸. دهخدا: زلف مجعد
۹. دهخدا: موهای ژولیده
۱۰. دهخدا: دو کرانهٔ شرم زنان
۱۱. گیاهی طبی

کرسز اش karsız iş: شاکار[۱]

بیکار bekar: شاکار// شاه کار

کارطاش kartaşı: روسختج[۲]// راسخت

کاروان// کروان Karvan: قافله/ کاربان// ف

کاروانسرای karbansaray: کاربان سرای / تیم / رباط/ // ف

اَشَک **کاروانی** eşşək karvanı: عیر[۳]

یول اوزرنه یاپلان **کاربانسرای** yol üzərinə yapılan karbansaray: نفل

کاره kara: کوزکاه

کازر// کَزُر gazur: کازر// کازور//ف[۴]

کازر ایکی gazır ini: پرونده[۵]

کازرتوقماغی kazur toqmağı:کوزینه[۶]/ زامند

کازرلر خالسی kazurlar xalısı: شخانه[۷]

قالیه که انوکله **کازرلر** بیز یویرلار qalya ki anunla kazirlar bez boyarlar: شخار[۸]

کاسد kasıd: کوپله[۹]

کاسَرود Kasrud: کاسَرود نام رود[۱۰]

کاش// کش kəş: کاش

کاشکه// کشکی kəşki: کاش/کاج

کاغد kağaz: کاغد// ف

دَرِیدَن **کاغذ** dəridən kağaz: رق[۱۱]

---

۱. دهخدا: کار بیمزد که‌کسی را به زور به ان وادارند
۲. دهخدا: روی سوخته، مس سوخته
۳. دهخدا: کاروان شتر ، خر اهلی یا وحشی
۴. دهخدا: رختشو، رختشوی
۵. دهخدا: کیسه ای که ابزار کار در آن گذارند
۶. دهخدا: چکش کلان، میخکوب/ چماق رختشویان
۷. دهخدا:ماده ای مانند شخار در رنگرزی بکار برند
۸. دهخدا: قلیا که از اشنان گیرند/ حلیمی قره بویا
۹. دهخدا: طاق و قبه‌سلخته شده از گل برای جشن
۱۰. دهخدا: نام رودی در افغانستان

کافر//کاور//کَوُر kafər gavur: ترسا/موغ/کَوُر ناکرویده / کَبر/ کافر// ف

کافرلر kafərlər ترسایان

کافرلق kafərlıq: ترسایی

کافر اقلقی kafər iqlıqı: چغنه// چغانه

کافرلر کتابی kafər kitabı: زنده

کافرلر مذهبی kafirlər məzhəbi: نغوشاک

کافرلر مشهدی kafərlər məşhədi: دُخمه / ستودان[۱۲]

کافرله مسلمان اراسنده اولان دربند kafirlə müsəlman arasında olan dərbənd: بدروشت

کافرلر مقبره‌سی kafərlər məqbərəsi: ستودان

کافرلرکتابندن بر ورق پاره kafirlər kitabından bir varaq para: نَسک

کافور kafur: کافور// ف// معروف

بر قره اوتدرکه انوکله **کافور** ازرلر داخی کوزه قویارلر bir qara otdır ki kafu şişəsinə qoyarlar ta kafur xarab olmasın: خاکشو// جاکشو

بر قره اوتدی که **کافور** شیشه‌سینه قویرلر تا کافور خراب اولماسون bir qara otdır ki kafu şişəsinə qoyarlar ta kafur xarab olmasın: خاکشو[۱۳]

صارو چچکدر **کافور** کبی قوقار saru çiçəkdir kafur kibi qoqar: کافورسپرم

---

۱۱. دهخدا: پوستی که بر وی خط نویسند
۱۲. دهخدا: مقبرهٔ زرتشتیان
۱۳. دهخدا: خاکشیر، تخمی است سیاهرنگ و ریز

کاکل kakil: کاکل// ف

کام kam: کروخ[1]

کام طاسی kam tası: سطل[2]

کاوزبان gozban: بوغلَصتَن[3]

کاهل kahil: اژکهن[4]/ کیار/ نمیر/ کاهل// ف

کاهلنمک kahillənmək: اروندیدن

کاهل اولمق kahil olmaq: اندیدن[5]

کاهنج kahınc: کُلندر[6]

کباب kabab: کباب// ف

کباب چنغی kabab çanağı:کاسه کباب

کبابجی دموری kababçı dəmiri: سیخ

کباب چورەجک شش kabab çevirəcək şiş: کردنای

کبابجی دمُر شیش kababçı dəmir şişi: سیخ

کبابه kababə: قرفسیا/ قرفسیون/کبابه[7]// ف

کبچوک kəpçük: کفجوک[8]

ایر **کبچوکی** əyər kəpçügi: کفجوک

کَبَرَه//کَبَر[9] kəbərə: کَیَر

کبریت kirbit:کبریت// ف

کبلک göbələk: زنج[10]

کبلکن kibilkin: خراباتخانه

کبی// بکی kibi :چو// چون/ وار/ همچو/ وَش کبی معناسنه مهوش دیرلر

بنم **کبی** bənim kibi: چو من

شاه **بکی** şah biki: شاهوار

شبانه **کبی** şəbanə kibi: شبیَه

قار **کبی** qar kibi: دنکلاله[11]

کنش **بَکی** günəş gibi: شید[12]

اته **کبی** المق ata kibi olmaq: پدرانی

اوق **کبی** طوغرو oq kibi toğru: ستیغ[13]

سکی **کبی** براوت sunı kibi bir ot:خزند[14]

شردن کیپا **کبی** şırdan kipa kibi لیپا[15]

طوغان **کبی** بر قوش toğan kibi bir quş: فرغوی[16]

کلر **کبی** بر جانور kələr kibi bir canavar: سمندل[17]

نه درلو دیدوکک **کبی** nə: چه// چکونه

بر اوتدر ترنج **کبی** قوقر bir otdur türənc kibi qoqar: کزوان[18]

بر تَرَەدُور ریحان **کبی** bir tərədür reyhan kibi: بادرو[19]

صاقسِی جناق برداق **کبی** saqsı- çanaq bardaq kibi: سفال

---

[1] . دهخدا: حمام
[2] . دهخدا: طاس دسته دار، ظرف فلزی دسته دار
[3] . دهخدا: لغت یونانی به معنای گیاه گاوزبان
[4] . دهخدا: تنبل
[5] . دهخدا: ازروی شک و گمان سخن گفتن
[6] . دهخدا: چوب بزرگ ناتراشیده
[7] . دهخدا: هندی دارو ، ادویه
[8] . دهخدا: بال زین
[9] . کبرمک مصدریندن شیشمک معناسیندا
[10] . دهخدا: بیماری، مرض/ خسته لیکدیر
[11] . دهخدا: قندیل
[12] . دهخدا: آفتاب، روشنایی نور
[13] . دهخدا: راست، بلند، راست ایستاده
[14] . دهخدا: گیاهی مانند اشنان
[15] . دهخدا: شیردان، شکنبهٔ گوسفند که پر کنند و پزند
[16] . دهخدا: مرغی کوچک مانند باز به ترکی قرغو
[17] . دهخدا:مرغی است بهند که در آتش نمیسوزد
[18] . دهخدا: بادرنگبویه، درخت بنه
[19] . دهخدا: تره ای که بوی ترنج میدهد

بر درلو قوشدر قمری **کبی** bir dürlü quşdur
qumri kibi: موسیقال

ییمش و صرمشق **کبی** بر اوتدرکه صرمشور
و yemiş və sarmaşıq kibi bir otdur
ki sarmaşır və qurudur: فرغند[1]

شول چورق یر که ایراقدن صو **کب** کورنور şol
çoraq yer ki iraqdan su kibi görünür:
سراب

اول جانوردر قیرقنر بیجان **کبی** درسنی
کورک ایدرلر و اول کورکه دخی سنجاب
دیرلر ol canavardır qırqınır bican
kibi dərisini kürk edərlər və ol
kürkə səncab derlər: سنجاب

داخی شول نسنه در که بر نسنه نک
اردنجه کله مست و هست **کبی** şol
nəsnədir ki bir nəsnənin ardınca
gələ məst və həst kibi: داس[2]

بر سغر بینوزی **کبی** قدحدر که آلتوندن کمشدن
ایدلر bir sığır buynuzı kibi qədəhdir
ki, altından güçüşdən edərlər:خشوک

هزاردستان **کبی** خوش اوازلوجه قوشجه‌غز
hezardəstan kibi bir xoşavazlu
quşcuğaz: سارک[3]

صارو چچکدر کافور **کبی** قوقار saru
çiçəkdir kafur kibi qoqar: کافورسپرم

بوقلمون **کبی** بر درلو رنکله کزر بر طونکه
هردمده bir tondur ki hər dəmdə bir
rənglə görünür buqələmun kibi:
آنکسون

زرافه ددکلری جانور که بوینی دوه بوینی **کبی** و
ایقلری صغر ایاغی **کبی** zürafə dedikləri
canavar ki boynu dəvə boynu kibi
ataqları sığır ayağı kibi: شترکاو(پلنک)

اوت یا **بکی** اشه قویالر ot ya kibi aşa
qoyarlar: اطره

یمرده صاروسی **کبی** نسنه در که صغر
اودنده اولور yumurda sarusı kibi
nəsnədir ki sığır udunda olur: خرزه

کشنک حالی دوستلری دلَدوُکی **کبی**
اوُلمق kişinin halı dostları dilədügi
kibi olmaq: دوستکای[4]

مانا **کبدر** ولکن بو اولمغه قتی قریبده
مستعلمدر و مانا عامدر mana kibidir
vəlakin bu olmağa qatı qəribdə
müstəməldir mana amdır: همانا

کپچه//کپجه//کَبجَه kəpçə: کفجه[5]/کفجوک/
لِنک/معلقه

کپچه بالدری kəpçə baldırı: لـنک

دَلُکلی **کبجه** dəlikli kəpçə: کفچلیز[6]

کَپَدَه//کبده kəpədə: دوخت

کپَدَه ایلمک kəpədə eyləmək: دوخت
کردن

کُپری köpri: کمر/ پل/ خدک

کپک kəpək: سپسه/ سَپوس

---

[1]. دهخدا: گیاهی که بر درخت پیچد، عشقه
[2]. کلمه ای که درپی کلمه دیگر آید با اندکی تفاوت
[3]. دهخدا: مرغی است کوچک و خوش آواز
[4]. دهخدا: رفاقت، عمل وست
[5]. دهخدا: ملاقه
[6]. دهخدا: چمچهٔ بزرگ سوراخ دار

کپک تریره‌سی kəpək tərirəsi: سبزه‌اب[۱]
کبیسه کسوردن جمع ایدوب ییل آخرنده اوتن کون küsürdən cəm edüb yil axırında ötən gün: کبیسه
کتاب kitab: ف
کافرلر **کتابی** kafər kitabı: زنده[۲]
نقاش **کتابی** nəqaş kitabı: اوژنک
کافرلر **کتابندن** بر ورق پاره kafirlər kitabından bir varaq para: نَسک[۳]
کتان//کَتَن kətan: زغبر / لیف/ ف
کتن تُخمی kətan toxumı: بَزرَک کتان
اِنجَه **کَتَن** بزِی incə kətən bezi: شَرْب[۴]
کتخدا kətxuda: خِدیش/کرتینه/خداوندکار
کتخدای خانه kətxudayi-xanə: کذیور
کتمک//کدمک getmək: بشکلیدن[۵]/بشکلید
اوکی **کیدیجی** ögi gedici: ریون[۶]
صلنه صلنه کتمک sallana sallana getmək: تشمیر[۷]
برمق اوجیله **کَدمک** barmaq ucilə gedmək: بشکلید
تازه چمن که تازه‌لغی **کتمز** yaza çəmən ki tazalığı getməz: فرزد[۸]
کتورمک// کتُرمک gətirmək: آوردن

کتوریش gətiriş: آوریش
کتورج gətürici: آور
دیو **کتوریجی** چکدوکی جزی div gətürici çəkdigi çizi: مندل[۹]
کته kətə: چنکال خواست[۱۰]
کثره kəsrət: بَوش[۱۱]
کجیکن// کجکن gücügən: ستوچه[۱۲]
آلا**کجیکن** ala gücügən: ستوجه
کجیمک// کجمک gicimək: خاریدن
کجشمک gicişmək: خارش
کجیک gicik: خارش
کِجکَن gicikən: کزنه
کچکل kəçkül: رکوه[۱۳]
کَچِم// کَجِم keçim: کَچون[۱۴]
کچمک// کَجَمک keçmək: رَواج/ نهار
کُچمک keçmək: کذشتن/ کذاشتن
کُچرمک keçürmək: کذرانیدن
کچَر keçər: روانه/ فراوان/ روایش[۱۵]
کجرلک keçərlik: رواج[۱۶]
کچمز keçməz: اپرخ
کچید keçid: عُبور/ کذرکاه
کجر اقچه keçər aqça: سَرَه[۱۷]

---

[۱] . تاراما : یوصون
[۲] . منظور زند و پازند است
[۳] . دهخدا: هرقسمت از بیست و یک قسمت اوستا
[۴] . دهخدا: پارچه کتانی نازک و لطیف
[۵] . دهخدا:خراشیدن، سوراخ کردن با چیزی تیز/ بر انکشت یا ناخن رخنه درانداخت و نشان کرد.
[۶] . دهخدا: غلبه کردن گناه بر دل و خواب
[۷] . دهخدا: دامن بالا زدن، جامه فرافاهم کردن
[۸] . دهخدا: سبزه است در نهایت سبزی و تازگی
[۹] . دهخدا:دایره‌ای که افسون خوانان بدور خود کشند.
[۱۰] . دهخدا: طعامی که چنگال نیز گویند، نوعی حلواست، مالیده گر
[۱۱] . دهخدا: جماعت مردم درهم آمیخته از هر صنف
[۱۲] . دهخدا: نوعی شاهین که متلون باشد
[۱۳] . دهخدا: کوزه آبخوری (کشکول)
[۱۴] . کیم کچیم سؤزوند قالیب.أسکی معنا جوشن اولوب
[۱۵] . دهخدا: رواج
[۱۶] . دهخدا: روان
[۱۷] . دهخدا: خالص در مقابل ناسره بمعنی قلب

کچمز اقچه keçməz aqça: نبهره/ ناسره

کچمز التون keçməz altın: باخ

کچمز کمیش keçməz gümüş: باخ

کچجک یر keçəcək yer: راهکذار

کچد یری keçid yeri: کذرکاه

قاقیجی **کچمک** qaqıcı keçmək: جوش دیک خشم (بسر آمدن)

یزقدن **کچمک** yazıqdan keçmək: بخشایش

یولدن **کچمک** yoldan keçmək: نُکوب[1]

باشدن **کچن** نسنه‌لر başdan keçən nəsnələr: کالیوه[2]

باشدن **کچمش** قصه başdan keçmiş qissə: سرکذشته

کُچُوله küçülə: فاط[3]

کچی keçi: بز

کچی بوینوزی keçi buynuzı: خَرنُوب[4]/ ترنش

کچی سقالی keçi saqqalı: ریش بز

دشی **کچی** dişi keçi: بزخمید/ غَنز

طاغ **کچسی** tağ keçisi: بزکوهی/ رنک

دلوجه **کچی** بوینوزی اغج dəlüçə keçi buynuzı ağacı: ارغوان

شول لفظ که چوبانلر انکله **کچی** قغررلر و اوخشرلر. şol ləfz ki çobanlar anunla keçiyi çağırarlar və oxşarlar. çigin-çigin dirlər.: بجبج

[1] . دهخدا: از راه برگشتن
[2] . دهخدا: سرگزدان
[3] . دهخدا: گیاهی دارویی از بلاد ترکستان به اطراف برند
[4] . دهخدا:درختی با شاخه‌های گرع دار، اقاقیا،آکاسیا، یمش یمش/ ترنش

کدبانو kədbanu: بانوا

کدرمک gidərmək: (دفع کردن، دور کردن)

عقل **کدرن** دارو aqıl gidərən daru: داروی هوشبر

کدوک//کدیک//کَدِک gədük: آهون[5]/ رخنه

کَدی kədi: پوشک/ کربه

صارو **کدی** sarı kədi: شب تاب[6]

کذیده güzidə : فایق

کر kər: کتان[7]

کر gər: کر ادات فاعل و ادات شرط

کِر kir: شوخ[8]

کر kor: کاژ[9]

کر ات kərə ot: کندنا[10]

کراز// کراَس kiras kiraz: کُلنار/ آلوبالو

کرامون Karamun: کرامون[11]/علم شخص

کربز gürbüz: نیو[12]

کِرپِی// کرپی// کرپِ kirpi: خارپشت/ خربق/ خَرپُشه/ سیرو/ خدنک/ چَز

کربیج//کرپچ//کربچ//کرپج kərpic: آجُر/خِشت

کرپیج فورونی kərpic furunı: شاخوره

کربیج کَسیجی kərpic kəsici: خشتزن

یوغرلمش **کرپچ** yoğrulmuş kərpiç: آژه[13]

[5] . دهخدا: راه زیرزمینی
[6] . دهخدا: کرم شبچراغ / یلدوز قوردی
[7] . دهخدا: ریسمانی که بدان بر درخت برآیند
[8] . دهخدا: چرک جامه
[9] . دهخدا: لوچ
[10] . دهخدا: گندنای کوهی ، تره کوهی
[11] . دهخدا: زن غازان خان (تاریخ غازانی،ص.۱٤)
[12] . دهخدا: دلیر، شجاع، جربزه
[13] . دهخدا: آهک

کِرپیک kirpik: َغمزه

کِرپیکلر kirpiklər: مُژکان

کَرتَه‌کلَه//کَرتَکلَه kərtənkələ: کرباسه/غَنده

کَرتَلِیک kirtlik: کَده// کُزه / ملاژه[۲]

کُرتن kürtün: پشماکند[۳]

کرته‌کلی gərtəkli: دَوله

کرَج kirəç: صاروج// صالوج/ کَج

کرجچی kirəcçi: کَچپز

کرج سپدی kirəc səpəti: کریج

کِرج قینمش قوملو qaynamış qumlu kirəc: ساروج

کرخ شهر ادی şəhər adı: کرخ[۴]

کردابه Girdabə: کردابه علم شخص

کردک gərdək: کُلبه

بورنمش **کردک** bürünmüş gərdək: کُلبه

کَردَمَه kərdimə: تره‌زار/ تَرَه‌تیز/کیکج/ کیکن / کیهیج/ کیکیز/ وَندَه[۵]

صو **کَرده‌مسی** su kərdiməsi:کیکز/پندُ

کردَه girdə: کردَه// ف

کرده بالش girdə balış: طبرخون[۶]

کرده برون girdə burun: کردنه[۷]

کرده کوه کردستانده بر یر Kürdüstanda bir yer: کرده کوه

کررس kiras: قراسیا[۸]

کرُز gürz: سَرپاس[۹]

کَرز kəriz: کاریز

کرسی kürsi: کرسی// ف

کرش kəriş: کژاوه[۱۰]

کرش اغجی kiriş ağacı: تژه[۱۱]

کرشمه kirişmə: غُنج[۱۲]

کرشمه‌لی kirişmə: غُنج

کرفس kərəfs: براجیل

کرک kürək: فه‌لا/فهفه[۱۴]

کَرَک gərək: اِیفَت/ باید/ درواېست/ شور

کَرَک اولمق gərək olmaq: بایستن

کرکمز gərəkməz: کومباش

کرکمز سوز gərəkməz söz: سخن نافرجام

کرک ایلتمش کرده gərək ilətmiş kürdə: کردون کرده

اول که نیچه **کرکسه** یوریه ol ki necə gərəksə yürüyə: لَوَند

کرکت//کرکد kirkit: وفر/ وفره[۱۵]

کرکدن gərgədən: کرکدن// ف// معروف

کرکس kərkəz: کرکس// ف

کُرکم kürküm: کُرکم// ف [۱]

---

۱. دهخدا: جانوری شبیه مار ولی پا دارد، سوسمار
۲. دهخدا: کام ، زبان کوچک، قیرتلاق
۳. دهخدا: روکشی برای پشت چهارپایان
۴. دهخدا: نام شهری (فهرست شاهنامه)
۵. دهخدا: تره تیزک، ترتیزک
۶. دهخدا: بیدسرخ، عناب
۷. دهخدا: وردنه/ بیرنوع اتمک

۸. دهخدا: آلو، قراصیا درختی چون آلو که بار آن شبیه انگور سیاه است، آلبالو
۹. دهخدا: گرز گران، سرپاس به معنی کلاه خود
۱۰. دهخدا: کجاوه
۱۱. چوبی برای هم زدن روغن
۱۲. دهخدا: ناز ، کرشمه
۱۳. دهخدا: چوب پهنی که بدان کشتی را رانند، پارو
۱۴. دهخدا: درمانده به سخن
۱۵. دهخدا: آلتی است مر جولاهکانرا/حلیمی : خالچا توخوماغدا ایشلنن داراق

کَرَم kərəm: کَرَم// ف

کَرم یعنی باغ bağ: وارنج[۲]//وارن

کرمش kırımış: مَست

کَرِنمک gürünmək: غرّیدن

کرو کوزی girü gözi: سنکبویه[۳]

کِرَوَت// کرود kirəvət: تخت/ شفته

کرود// کروت girəvəd: جفته[۴]

کروت ایلمک girəvəd eyləmək: جَفته (کردن)

کَرَوَزْ kərəvəz: رومیان

کَرَوز kərəvəz: کفجلیز

کَرَوَزْ//کرموز kərəvəz: کَرسَب/ کرفس

کرویه kərvəyə: تقرده[۵]

کَرَه // کر kərə: کره

کَرَه یاغی kərə yağı: مسکه

کر ات kərə ot: کندنا[۶]

کَرّه kərrə: بار

بر **کرّه** bir kərrə: یکبار

بیک **کره** bin kərə: هزار بار

بیک **کره بیک** bin kərə bin: هزار بارهزار

شادی که عجم ولایتنده یلده بر**کره** şadi ki, əcəm vilayətində ildə bir kərə: رَش

کره// کرَا// کری kirə: کرایه/ مزد

کرەجی kirəci: کِراکش / مزدور

آَیق **کِرَیسی** ayaq kirəsi: پای مزد[۷]

کرەدر// کَراَدِر// کَرَدِر girədər: نُورد[۸]

کره در جلهالر بز سرجق سلمن girədər yəni culhalar bez sarıcaq sülmən: چوب نورد

کردیر اغجی girədir ağacı: چوب نورد

کَرَه مید kərəmid: خشت پخته

کرمید او kirəmid ev: ساغ

کری// کرو geri: فرا

کرُسنَه قورلمش gerüsinə qıvrılmış: واهم جسته

اياغی بربرندن **کری** قومق ayağı bir-birindən geri qoymaq: ازهم فرادن پای

کـرِی// کریه kərəy: اُستُره[۹]

کریش// کرش kiriş: زه/ وتر[۱۰]

کریم kərim: راد

کرینمک// کَرنمک gərinmək: فنجیدن[۱۱] یازیدن/ فاژه/ آسه/ پیاستو/ فنجا

کرنشمک gərnəşmək: فنجا[۱۲]

کز// کَرّه kəz: بار

بر **کزون** bir kəzün: یک باسرک[۱۳]

بر **کزدنلک** bir kəzdənlik: یکبارکی

---

۱. دهخدا: زعفران، حلیمی: زرده چوب، ساری کوک

۲. دهخدا: بندگاه

۳. دهخدا: سنکسبویه//سنگسویه نوعی ادویه

۴. دهخدا: داربست درخت انگور (آصمه چارداغی)

۵. دهخدا: زیرهٔ رومی نام دارو

۶. دهخدا: گندنای کوهی ، تره کوهی

۷. دهخدا: حق القدم

۸. جلاه التی

۹. دهخدا: آلتی که بدان سر تراشند/ «دیوان لغت ترک» یلیکو به معنی استره این را اوغوزان ندانند. اوغوزان kərəy میگویند.

۱۰. زه کمان

۱۱. دهخدا: مورمور شدن، خمیازه کشیدن

۱۲. دهخدا: کش و واکش بدن، دهن دره

۱۳. دهخدا: یا بارگی، همگی، تماما

کُزتمک gözətmək: پاس (داشتن)

کزک kəzək: نوبت

کُزکمک gözükmək: نمودن

کَزمَک gəzmək: درویزه[1]

کزدورُمک gəzdirmək: (کردانیدن)

کزما gəzmə: کزما// ف

کزش gəziş: کردش

صالنوب **کزن** محبوب sallanıb gəzən məhbub: کش[2]

اشکه بندروب **کزدورُرلر** eşşəkə bindirüb gəzdürürlər: خرانبار

کَزَنکو gəzəngü: ترنجبین

کژ kəj: کاز

کُسبه// کُسب küsbə: کنجاره/ کنجال[3]

کُستاخ gustax: اُستاخ/ کُستاخ// ف

کستانه// کَستَنه//کسدانه kəstanə: شاه بلوط/ کسدانه

کَسَک kəsək: کلوخ

کسکلو ییر kəsəklü yer: کل هُوَن

کسَک دُوکوجِ kəsək dögüci: کُلوخ‌کوب

کَسمک kəsmək: بریدن[4]

کسدک kəsdin: ببرید

کَسَر kəsər: تیشه/ تیژه/ لَپوس[5]

---

۱. دهخدا: گدایی کردن ، استدعا کردن

۲. دهخدا: خوب و خوش رفتار با ناز و تکبر

۳. دهخدا: ثغل ، تفاله

۴. این لغت بصورت «کسمه» یعنی موی زلف وارد زبان پارسی شده. حافظ گوید:
عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز،
شکسته **کسمه** و بر برگ گل گلاب زده

۵. دهخدا: همه اقسام اسلحه

کسرلک kəsərlik: فراسته

کسکین kəskin: زَوَش

کسکن kəsəgən: تیز/ بُران

کسلمش kəsilmiş: بریده/ پاره پاره

کسَمَز kəsməz: کُند

کسلمش قلم kəsilmiş qələm: یراعه

کَسلَن چُبُق kəsilən çubuq: مازه[6]

اقچه **کسجی** aqça kəsici: درم زن

اغزی **کسیک** ağzı kəsik: کشفک[7]

درنق **کسجک** dırnaq kəsəcək: ناخن بیرا

دمر **کَسَجَک** dəmir kəsəcək: کاز/آهن بر

زواله **کسجی** zəvalə kəsici: زواله کر

صفرای **کسجی** səfray kəsici: نهاری

قندق **کسمک** qəndəq kəsmək:کنده‌چاه

قویروغی **کسوک** quyruğı kəsük: دم‌بریده

یان **کسیجی** yan kəsici:کیسه بُر/کنعال[8]

قویروغی **کَسِک** اَشک quyruğı kəsik eşşək: کلته[9]

اغج یره‌جق بویک **کسر** ağac yaracaq böyük kəsər: تَش[10]

اولکه قارنده نسنه **کسلمش** اوله ol ki qarnında nəsnə kəsilmiş ola: بَرنیس[11]

اغلن کوبکن **کسن** oğlan göbəgin kəsən: پیشیار

---

۶. شاخه خشک بریده شده

۷. سم حیوان

۸. دهخدا:مردی که از پی زنان بلند شود، آزمند شکار

۹. دهخدا: حیوان پیر و سالخورده از هرنوع

۱۰. دهخدا: تیشه درودگری

۱۱. دهخدا: مقراض بزرگ

بر نسنه‌دن **کسلن** پاره bir nəsnədən kəsilən parə: کرج

کسموک// کَسمُک kəsmük: کفه// بندپاتره

ایت **کسمک** it kəsmugi: ساجور[۲]

کَسَنک kösnük: قبافد[۳]

کسو küsü: تاب[۴]

کسه kesə: کیسه

کُسَه kosa: کوسه// ف [۵]

کش keş: اردُش

کَش//کیش//کشک kəş : کَنخ/کتخ[۶]/ ماستینه/ بینو/ پینوک[۷]/ هلیاک/ لیولنک[۸]

کش ازیجک تکنه kəş əzicək təknə: ترکهار[۹]

کشی ایران kəşi ayran: بینو/ پینوک[۱۰]

صرما **کش** sarıma kəş: زر رشکر[۱۱]

کَشُور//کُشیر//کَشُر//کشِر köşür: زردەزمین/ زرده / ستاک/ کزر[۱۲]

یبان **کشورنک** تخمی yaban köşürün tuxunı: دوقو[۱۳]

کِشکورمک//کشکرمک kuşkurmək: غوریدن[۱۴]

۱. دهخدا: خوشه کوفته نشده گندم و جو
۲. دهخدا: تکه چوب که به گردن سگ بندند، قلاده
۳. أره و یا عورته چوخ هوسلی اولان شخص
۴. دارغیلیق تاب
۵. دهخدا: مردی که فقط چانه ا ری داته باد
۶. دهخدا: دوغ خشک شده را گویند
۷. دهخدا: کک، قروت
۸. دهخدا: قره قروت، کشک سیاه، ترف
۹. دهخدا: ظرفی که در آن دوغ را سفت کنند
۱۰. دهخدا: دوغ ترش خشک را گویند
۱۱. شیرینی ادی
۱۲. دهخدا: هویج
۱۳. دهخدا: تخم زردک صحرایی ، تخم جزر دشتی
۱۴. دهخدا: تحریک کردن، اغوا کردن

کشنیز//کِشنِج//کشنیج kişnic: کشنیز/ تقده

کشنمک kişnəmək: شخولیدن[15]

اَت **کشنه‌دوکی** at kişnədügi:شنه/شیهه

آت **کِشنَمک** at kişnəmək: شنه/ وشنه

اَت **کشنَمکی** at kişnəməgi: وشنه/شنه

کشی kişi: کنجه[۱۶]

انام **کشی** inam kişi: اوستام[۱۷]

کشیش//کشش keşiş: ژوانمار

کشیش اَوی keşiş evi: آتشکده

اوده طپانلر **کشیشی** oda tapanlar keşişi: موغ

اوده طبنن **کشیشلر** oda tapanar:مُغوشک[۱۸]

کَششلک اَوی keşişlik əvi: سومنات[۱۹]

کعبه kəbə: بکه

کف küf: کلاژ /کلاشکره/ کُلوج[۲۰]

کفلو اتمک küflü ətmək: کره

طوپقده اولن **کف** و کِیر topuqda olan küf və: کلخج[۲۱]

کفن kəfən : کفن// ف

کفه kəfəsi: بله

ترازو **کفه‌سی** tərəzi kəfəsi: پلّه[۲۲]

کَک لِیک// کَکلوک kəklik: کبک

لوامی **ککلیک** lavamı kəklik: کَبک در

۱۵. دهخدا: فریاد کردن، بانگ زدن
۱۶. کشی صاحب معناسیندا
۱۷. دهخدا: معتبر ، معتمد
۱۸. دهخدا: راهب ترسایان
۱۹. دهخدا: بتخانه هندیان در گجرات
۲۰. دهخدا: نان روغنی بزرگ
۲۱. دهخدا: چرک بدن
۲۲. دهخدا: کفهٔ ترازو

بر دورلو **ککلیک** bir dürlü kəklik: سهرداره

ککلوک دیدکلری قوش kəklük dedikləri quş: کبوله

ککرت kügürt: کوکرد

کَکرمک gəgirmək: آرغ/ زُروغ

ککره gəgirə: تلخه[۱]

کَکَز kənəz: آسان/ زُب/ خنک

ککزلک kənəzlik: آسانی

کَکِز// کاکز gəniz: خیشوم[۲]

ککشک gənşək: سست

کککل kəngəl: وشیه[۳]

کل gül: کلستان/ کلشن/ چابله/ کُل//ف

کُول gül: مورد[۴]

کل اغجی gül ağacı: کلبن

کل بنفشه gül- bənöfşə: اندوزه

کل دوکمه‌سی gül dügməsi: چاوله پهلویجه

کل صویی gül suyı: کُلاب

کل فرونی gül furuni تبانجیر

کل قویاجق gül qoyacaq: کلندان

کل ناصر güli-Nasir: آلر

کل ناصر gül nasir: کل نسرین/ نسترین/ نسترن/ آلر

کُلاب gülab: کُلاب// ف

کلبدان gülabdab: کلابدان//کلبدان//ف

اورتاسی قره صارو **کل** ortası qara sarı gül: خُجسته

اق **کل** aqgül: مرزنکوش

صارو **کل** saru gül: نسرین/ آذرکون

بر **کل** (خطمی) bir gül: خیری/ خیرو

بر کوک رنکلو **کلدر**که کنارنده قرجه نقطه‌لری و اواجق برکللر و اردر bir gök rənglü güldür ki kənarında qaraca nuqtaları və uvacıq bərgləri: پیلکوش[۵]

کَل kəl: کَل[۶]// ف// معروف

بیک **کل** böyük kəl: هیذ[۷]

کل قوشی kəl quşı: کتوم

بر درلو طوزاقدر انوکله **کل** طوتر bir türlü tuzaqdır anunla kəl tutar: نخجل[۸]

کل kol: کران

کل gil: (ف)

چوغانه بکزر بر اوتدُر اندن **کلکر** ایدرلر çovğana bənzəe bir otdur andan gilkir edərlər: خلخان[۹]

کل قوشی kəl quşı: کتوم

کلاج // قلانج kulanc: لابرلا[۱۰]

کلار gəlir: کَنج

کلامده ارتق kəlamda artıq (söz): مَر

کلاه kulah: قُرفه/ کلاه// ف

کلاهجی külahçı: کلاه دوز

---

[۱] . دهخدا: صفرا ، زرداب،
[۲] . دهخدا: پردهٔ بینی، بن بینی، درون بینی
[۳] . دهخدا: مزاح ، مسخره
[۴] . دهخدا: درحتی همیشه سبز با گلی سپید و برگ خوشبو ، درخت آس

[۵] . دهخدا: نوعی سوسن، سوسن آسمانگون نیز گویند
[۶] . دهخدا: نرینهٔ حیوانات مثل گاو نر و بز نر
[۷] . دهخدا: چهار شاخ/ درینجا حیوانات درشت اندام
[۸] . دهخدا: دیده نشد/ تلهٔ جیوانات نر
[۹] . دهخدا: گیاهی مانند اشنان از آن شخار گیرند
[۱۰] . دهخدا: حلوائی که کولانج نیز گویند، قطائف

کلاه دکیجی külah dikici: کلاه دوز

کلبتون//کلبتین//کلبتن kəlbətün: انبر/ تکج/ راژ/ کلبتن/[1]/ ف

کلبشکر gülbəşəkər:کل باشکر//کلبشکر/[2]/ف

کَلَبه// کلوه kələbə: کُنده[3]

کلب kələb: کَلاب جمع کلب

کلبچه kələbçə: کَلابه

کلبه شکر kələbə şəkər: بَروریش[4]

کلته kələtə: کلاته/[5]/ کلات

کلته اکله// کلته کله// کلته کلی kəltəkələ: وزل/ وزاغه/ روله/ کرباسو/ وزغ

یاشل **کَلته‌کَلَه** yaşıl kəktəkələ: مالوس[6]

اوواجق **کلته** uvacaq kəltə: سوسمار

کوُک **کَلتَه** gök kəltə: غَنده[7]

یشل **کلته** yaşıl: طط/ کربش/ کَرباس

کلتر kəltər: ساوین[8]

کلر kələr: چرندو/کَرباسِ/ دَژه/سوسمار/ طط/ آقشته

کلر کبی برجانور kələr kibi bir canavar: سمندل

بر قوشدر و اود ایجنده اولر bir quşdur və od içində olar: سمندر

کلَر kilər: نهان‌خانه

۱. صحاح‌فرس‌بمعنای انبرنوشته، منشاء این واژه ترکیست.
۲. دهخدا: گلقند، معجونی از برگ گل و شکر
۳. دهخدا: پایبند ، دستبند از چوب
٤. شریک دزد
٥. دهخدا: ده و قلعه کوچک (در بالای تپه یا بلندی)
٦. دهخدا: چلپاسه سبزرنگ، مارمولک سبزرنگ
۷. دهخدا: عنکبوت
۸. . دهخدا: سبد پنبه زده شده

کُلَف küləf: نسترن

کلف[9] kələf: شعاع

آی و کون **شعاعی** ay gün şuai: تیغ

آی کون **کلفی** ay gün kilifi: تیغ[10]

کُلُک gülük: کاغینه[11]

آلَه **کلُک** ala gülük: کاغنه

کلک قرپوز kələk qarpız: سفجه/[12]/اسفج

کلکن نسنه gəlikən: آماه[13]

کلکه kölgə: ساد[14]

کَلَم kələm: کَرنَب/ کست/ لهانا/ ف

کلم شورباسی kələm şorbası: کرنبو

کلمک gəlmək: آماذان/ آمدن

کلش gəliş: آیش

کلش کیدش ایتمک gəliş-gediş etmək: آمدشد کردن

کله‌جک ییل gələcək yil: دیکرسال

کلن ییل gələn yil: آینده سال

کله‌سی یل gələsi yil: دیکر سالینه

الدن **کلر** əldən gələr: توان

ایچرو **کل** içərü gəl: درای

چقه **کلمک** çıxa gəlmək: برآمدن

جقه **کل** çıqa gəl: درای

خوش **کلمک** xoş gəlmək: خوشیدن

سز **کلدی** söz gəldi: رُند

۹. حلیمی: داغ دپاسی
۱۰. دهخدا: تیغ آفتاب، تابش ، شعاع
۱۱. دهخدا:کرمی است سرخ و سیاه و زهردار شب تاب
۱۲. دهخدا: خربوزه نارس
۱۳. دهخدا: آماس، ورم
۱٤. دهخدا: یکسان، برابر، همواره

سوز **کلجی**[1] söz gəlici: کفت کوی

جمع اولوب **کلمک** cəm olub gəlmək: غُنُد

تیزتیز **کلوب** کتمک teztez gəlib getmək: تکاپوی

خزینه اچندن که **کلور** xəzinə içində nə gəlür: کنجینه

طاغدن **کلن** یغمور tağdan gələn yağmur: نوف[2]

طقدن **کلن** یَنقو که عرب اکا صدا دیرلر tağdan gələn yinğü ki ərəb ana səda derlər: نوف

او صویی که امرنمدن **کلور** o suyı ki imrənmədən gəlür: آب نشاط[3]

بر اواز که اغلاماغله **کلور** bir avaz ki ağlamağla gəlür: خروش

کلمه külәmə: ترینه

باغ **کلمی** bağ külәmi: ترینه[4]

کِلِندِر gilindir: بلبله[5]

اغج **کِلندر** ağac gilindir: کماس[6]

کلنک gülüng: کاژ[7]

کُلَنکبین güləngəbin: کلنکبین// ف

کلو külәv: کُلوج[8]

کِلُودرَه gilüdirə: جُفته[9]

کلوه kələvə: کلاف/ کلافه[10]/ ف

کلوه ایلجی kələvə: کلاوه کن

ابریشم**کلوسی** əbrişəm kələvəsi: سکاف[11]

اپلیک **کلوه‌سی** iplik kələvəsi: کلافه

کله kələ: کوار[12]/ کواره

کَلَه gillə: کُنده/ کندش[13]

باشماغچی **کله** başmaqcı gilə: کُنده[14]

حلاجک **کله** اغاجی həllacın gillə ağacı: کندش پیچ

کلَه gilə: کیله/ کیلج[15]

کله‌بک//کَلَبَک//کلپک//کَلبوک kələbək: پروانه/ زمُلج/ فَرفور/ باغوجه/ ایرق/ زنج/ کیپو/ کواژه

کُلیچَه//کلیجه küliçə: بهنانه[16]/ چنکال خواست[17]

کلید kilid: قفل/ فلج//غلج[18]//غامِج/ کفره/ مزنک[19]

کلید پرسی kilid pərrəsi: پره

کلید دشی kilid dişi: پره

کلید دلی kilid dili: پره

کلید دوزوجی kilid düzüci: قفل کر

کلید قُوآنی kilid qovanı: کلیدانه/ کلیددان

کلید قویلجق kilid qoyacaq: کلیددان

---

۱. دانیشیق دیلده «سؤز گلیشی» دئییرلر.
۲. دهخدا: صدای کوه را گویند
۳. دهخدا: منی
۴. دهخدا: یوخ/ باغ ییغینی
۵. دهخدا: کوزه لوله دار، صراحی، کوزه شراب
۶. دهخدا: نوعی کوزه چوبی دهن گشاد
۷. دهخدا: لوچ ، احول
۸. دهخدا: نانی که خمیر آن از دیوار تنور ریخته باشد
۹. دهخدا: داربست درخت انگور

۱۰. دهخدا: گلولهٔ نخ
۱۱. دهخدا: پیلهٔ کرم ابریشم
۱۲. دهخدا: سبد حمل میوه
۱۳. دهخدا: پنبه زده شده برای ریسیدن
۱۴. دهخدا: پایبند، چوب بزرگ
۱۵. دهخدا: پیمانه ، واحد، آغاج قره گیله
۱۶. دهخدا: نان سفید باشد
۱۷. دهخدا: نان گرم و روغن و یرینی درهم مالیده
۱۸. دهخدا: گره، گره محکم
۱۹. دهخدا: کلید چوبین

کلیسا// کلیسیا// کلیسه// کلسه kəlisa : کنیسه/ دیر/ کلسیا// ف

یهودیلر **کلیساسی** yəhudilər kilisəsi : مرغذن

نصرانلر و یهودیلرک **کلیسه‌سی** kilsə: کنشت

اوُدَه طپانلر **کلیسه‌سی** oda tapanlar kilisəsi: آتشکده

کلیم gilim: کلیم// ف// معروف

کلیمدن تخت gilimdən taxt: اَندوک[۱]

کچوجک **کلیم** küçücük kilim: شال

کَلِین//کلن gəlin: دُغد/ عروس/ بیوکان/ نیوک

کلنجوک gəlincük: عروسک/ راسو

کلینلک صاتجی gəlinlik satıcı: بردعی[۲]

کلنجک چیچکی gəlincək çiçəyi: شقر[۳]

کلنجک قوردیکه الاجه و آغولو اولور gəlincik qurdı ki alaca və ağulu olur: باغوچه

کمان güman: کمان

کَمانَه gümana: واخ[۴]

تیز یقینه دونلن **کمان** tez yəqinə dönən güman: راخ[۵]

کمان kaman: رژه

کمان ابرو kamanəbru: کمان ابرو// ف

کمان طولو kaman tülü: هُر

کمان کره kaman kərə: کمان کروهه

کمخا//کمخه kimxa: دیبا (کمخا)[۶]

کمخه‌جی kimxaçı: دیاباف(دیباباف)

کلستان **کمخه** gülüstan kimxə: آکلیون[۷]

کلستانی **کَمخَه**در درلو درلو کورینور gülüstani kimxadır dürlü-dürlü görünür: بوقلمون

ایکی طبقلو **کَمخا** کسه ایچینه دخی نسنه قویرلر iki tabaqlı kimxa kisə içinə dəxi nəsnə qoyarlar: جنحاخ[۸]

کمر kəmər: میان بند/ طاق[۹]

کمره kəmrə: داموز/ سرگین

اول سبد که یاننه برکدوب **کمره** طاشرلر ol səbəd ki yanına bərgidub kəmrə taşırlar: داموز[۱۰]

بستانجیلر و حمامجیلر **کَمره** قوردَه‌جَقلری یر hammamcılar və bostancılar kəmrə quruducuğları yer: شله/ شوله[۱۱]

کَمُورمک// کمرمک gəmürmək: چلیدن[۱۲]

کمسه// برکمسه bir kimsə: کسی/ کَس

کمسدور kimsədür: کیست

کمسلر kimsələr: کسان/ کَیان

کمسلردر kimsələrdir: کسانند

بو **کمسه** bu kimsə: این کس

---

۱. دهخدا: اندول تخت مانند باشد از گلیم که بر چهار چوب محکم کنند و بر روی آن نشینند چنانکه در زنگبار معمول است (ماخذ حلیمی)

۲. پشماکند فروش (گلیم فروش)/ رومی: برد //بردع الاجه قماش که بژ رنگلو اولور

۳. دهخدا: شغر به معنی پینه و آبله در پا است

۴. دهخدا: یقین است که در برابر گمان باشد

۵. دهخدا: غصه، اندوه، رنج

۶. دهخدا: نوعی جامهٔ منقش که در خانبالغ میبافته‌اند

۷. دهخدا: قسمی پارچه منقش مخمل مانند

۸. دهخدا: خمجاج کیسه و خریطه ای که مسافر در آن شانه و جعبهٔ آتش زنهٔ خود را گذارد

۹. دهخدا: طیلسان، طاقه، ردا، رواق

۱۰. دهخدا: سبد ، زنبر

۱۱. دهخدا: محل خشک کردن سرگین گرمابه

۱۲. دهخدا: فشردن، به دندان گرفتن و جویدن

کِملَر kimlər: کَیان

مخنت **کمسه** müxənnəs: هیز

نه **کمسدور** nə kimsədür: چه کسیست

هر **کمسه** hər kimsə : هرکس

یاد **کمسه** yad: بیکانه

کمسنه در که انولقدن بر یرده قله اياغی بغلو اولا// تغلقانله ایغی بغلو// تغللقانیله kimsənədir ki ananlıqdan bir yerdə qala ayağı bağlu ola:بامَس[1]

کمسیه موافقت ایلمک kimsəyə müvafiqqət eyləmək: فنود[2]

شول **کمسیه** درلر که سویلسه اغزندن توکور صچرر şol kimsəyə dirlər ki söyləsə ağzından tükür sıçrar.: بفج[3]

قورقو بر **کمسه**دن qorqu bir kimsədən: بترس

یرینه نایب قویج **کمسه** yerinə naib qoyucı kimsə: مَناب

کمند kəmənd: خام/ کمانه/ کمند// ف

کمنون kimnün: زیره

کَموک//کَمُک kəmük: استخوان/ تَکس/ کلشو

قفا**کموکن** دوتمق qafa kəmügin dutmaq: نخشیدن[4]

کَمِی gəmi: کشتی

کَمجِی gəmici: کشتی بان

کمیجلر رئیسی gəmicilər rəisi: ناخداه

کمچیلرک اُلُوسی gəmicilərin ulusı: ناخداه

کَمی اوُقی gəmi oqı: تیر/ تیرکشتی

کمی دوزجی gəmi düzəyici: کَشتی کر

کَمِی کورکی gəmi kürəgi:خَله/ فهمۀ کشتی

کمی لنکری gəmi ləngəri: لنکر

کجوجک **کَمی** küçücük kəmi: زورق

کمی چقدوغی یر kəmi çıxdığı yer:فَرغز[5]

کمی سُردکلَری اَغج gəmi sürdükləri ağac: خلۀ کشتی[6]

کمی سورجک اَغج gəmi sürəcək ağac: فهمۀ کشتی

کمیرک// کَمرَک gəmirək: چرندو[7]

کنار kənar: آکوش[8]

دنیز **کناری** dəniz kənarı: یالو

دیوار **کنارلری** divar kənarları: پرچین

کُناه// کنه günah: بزه/ جُرم/ خزده/ کِرفت/ کناه// ف// معروف

کناهلو gunahlı: بِزمند

کُنبَد günbəz: کنبد// ف

کنبد بر günbəz bir: هم کنیت

کنج gənc: (جوان)

کنج صغر gənc sığır: تاول[9]

---

۱. دهخدا: عاجز، فرومانده، پا در بند

۲. دهخدا: کسی که در گفتار و تکلم تانی کند

۳. دهخدا: کف دهان، آب دهان

۴. دهخدا: شکستن سر و شکافتن کاسۀ سر

۵. دهخدا: جاییکه آب کمی در آن مانده باشد

۶. دهخدا: چوب بلندی که بدان کشتی رانند، پارو

۷. دهخدا: غضروف، استخوان نرم خوردنی

۸. دهخدا: بغل

۹. دهخدا: گاو جوان

کنج یکت gənc yigit: تکل/ نوخاسته

خیارک **کنجی** xiyarın gənci: چرو

کنج gənc: (کنج)

کِزلو **کنج** gilü gənc: شایکان

کند künd\\küt: لال

کَندِر kəndir: کُند/ کَنب/ کَنو/ خَله[1]

کندرجی kəndirici: دارنده

کندر اورغانی kəndir orğanı: مَراز/مرار

کندر تخمی kəndir toxumı: کندانه/ شاه دانه/ کنودانه

کندردناولان ایپ kəndirdən olan ip:مُرار[2]

کندنا gəndənə: کندنا// ف[3]

کَندی// کَندو kəndi: خویش/خود/خویشتن

کندوسی kəndisi :خویشتن

کَندوزُندَن kəndözündən: از سر خود

کندو قدرنجه kəndü qədrincə: درخورتن

کندویی کورجی kəndüyi görüci: خودبین

کَندُزن کورجی kəndözün görüci: کیج/ خودبین/ کَنددماغ

کندزنِ کورن kəndözün görən: کیج

کَندِن کوروجی kəndin görüci: خودبین

کندوزن اوکمک kəndözin ögmək: کاف

کندوزین بزه یجی bəzəyici kəndözün: رعین

کندو اوتوردوغی اوی یوکسک اتدرمک kəndü oturduğı evi yüksək etdirmək:شَخص

کندو خاتونندن غیری خاتونه دکمک kəndi xatunundan ğeyri xatuna dəgmək: دغل زن

کندودن رنکلو که کمسه المش اولمیه kəndündən rənglü ki, kimsə almış olmaya: خودرنک

کندوزنی بزایب کشیلنمک kəndözini bəzəyib kişilənmək: لَک[4]

کندور// کندر kündür: چوب نورد/ خله

کُندوز gündüz: نهار[5]

کنده kündə: تنه

کنز اغجی kənəz ağacı: کُناز[6]

کَنک بر شهر ادی کنه انده وار bir şəhər adı kənə anda var: کَنک

کنک بر بتخانه در ترکستانده اولور bir butxana Türkistanda: کنک

کَنکَر kəngər: انکیان[7]/ انکدان/ ژاژ

کنکر دکنی kəngər dikəni: ژاژه

کنکر صاقزی kəngər saqızı: ونیزه/ کَندر/ کنکرزد/ کُندور

صمغ **کنکر** səmği kəngər: کنکرزد

کَنکَل kəngəl: مزاح/ لاغ[8]

کنویر//کنور//کنو kənvir: شهدانه/ بزهان[9]

---

[1]. دهخدا: گیاهی که از آن ریسمان تابند
[2]. دهخدا: ریسمان محکم
[3]. دهخدا:سبزیی باشد خوذدنی،گندنای کوهی تر باشد
[4]. دهخدا: احمق، ابله
[5]. دهخدا: روز، یوم (در لغت لیل و النهار)
[6]. دهخدا: بن خوشه خرما یا انگور
[7]. دهخدا: گیاهی است؛ انگدان و انجدان نیز گویند
[8]. دهخدا: مسخر گیف شوخی سعدی فرماید: (ترکی)
وگر مرد لهو است و بازی و **لاغ**
قوی تر شود دیوش اندر دماغ
[9]. دهخدا: شاهدانه

کِنَه// ینه ginə: باز/ نیز/ تارد[1]
کَنَه kənə: پُند[2]
کَنَه kənə: پارد/ نارد[3]
کنه اغجی gənə ağacı: بیدانجیر[4]
کَنَه اوت gənə otı: بیدانجیر
کنه قطران kənə qətran: قطران
کنیسه kənisə: نقمت
کنیسه بر kənisə bir: هم کنیت[5]
کُنِی güni: رشکه/ رَشک[6]
یوق **کنی** yavuq güni: رشکه
کواس kəvəs: بقلی[7]
کُوپ//کوب//کُب//کپ küp: خُم/خُنب /زَرنَب / خُنت/ کاب
کوپجُک küpcük: بستوقه/ غولین/ تقنغ[9]
کوپه‌جک küpəcük: پستو/ خمره/ خمبره
کب قسقسی küp qısqusı: خواهل[10]
کوپ قپاغی küp qapağı: سرخُم
کوپ قرندوسی küp qarandusı: خُم
سَالقِم **کوپی** salqım küpi: جَلاب
برنج **کبی** بونجق burunc küpi buncuq: شَبَه[11]

[1] . دهخدا: هنگام، دفعه ، یک بار
[2] . دهخدا: گلوله پنبه حلاجی شده
[3] . دهخدا: حشره که خون مکد
[4] . دهخدا: بوتهٔ کرچک
[5] . دهخدا: هم لقب
[6] . دهخدا: حسادت / پاخیلیق
[7] . دهخدا: منسوب به بقل که تره فروش باشد
[8] . دهخدا: کوزهٔ دو دسته، سبوی دهن گشاد
[9] . دهخدا: قفیز باشد برای پیمدن غله
[10] . دهخدا: کج و ناراسیتی، خم
[11] . دهخدا: کوزشبه، کوزهٔ برنجین، مس زرد

بویک **کوپدر** اریه بغدای قویجق böyük küp arpa buğday qoyacaq: کنور/پلنک
بیوک **کوپ** که اچنه تخیل قویرلر böyük küp ki içinə taxıl qoyarlar: خنبه
بویک **کوپدر** اریه بغدای قویجق böyük küp arpa buğday qoyacaq: کَنور[12]
بیک **کبه** قرین böyük küpə qarın: دره
یاشل **کوپَجُک** yaşıl güpcək: سبوی سبز / تغاره
کوپ// کوب// کُب küp: موری[13]
کوبجر küpcər: ورکاه[14]
کوبک köpük: کَف
دوه **کوپوکی** dəvə köpügi: لُغام[15]
کوبک// کُبَک göbək: ناف
کوبک بورو göbək buru: کُذایش
کوبک مُشکی göbək müşki: نافه مشک
اغلن **کوبکن** کسن oğlan göbəgin kəsən: پیشیار
اوکوز **کوبکی** öküz göbəgi: رغاوه
کوپوک//کُپُک//کوپُک köpük: کفک/ تَفش[16]
کوپک طاشی köpük taşı فینک[17]
دوه کوپوکی dəvə köpügi: لُغام[18]
کوپه//کُپه//کُبَه küpə: ورکوش/ کوشواره

[12] . دهخدا: جای غله
[13] . دهخدا: لوله سفالی راه آب، تنبوشه
[14] . دهخدا: گلخن حمام
[15] . دهخدا: کفک دهان شتر
[16] . دهخدا: کف دهن
[17] . دهخدا: سنگ قیشور// فینج/ سنگ مرجانی
[18] . دهخدا: لغم کفک انداختن شتر از دهان

سَالقِم **کوپه** salqam küpə: ورکوش[1]

کوپه//کبه küpə: استنبه/ ستنبه[2]

کبه قرن kübə qarın: دره

بیک **کبه** قرن böyük küpə qarın: دره

کوت göt: کون//کونه[3]/است/ کُون/ کُن

کوت قراکی göt qıranı: نشستگاه

کوته اوزرنه سورتنمک göti üzərinə sürtünmək: غیژ

رقص اوررکن **کوتین** اوینمق rəqs urarkən götün oynamaq: کچول

کوت//کت göt: کُوت[4]

کوتَک kötək: دُرباش[5]

کوتک// کتک götük: موری[6]/ موریه[7]

کوتَل kötəl: بالاد[8]

کوُتَل آتی kötəl atı: بالای/ بالانی[9]

کوتلکن kötülgən: ورطه[10]

کوتلکن بالجق kötülgən balçığı: ورطه

کوتورمک//کتورمک götürmək: برداشتن

کوتُرُم götürüm: افکار/ بردار

اولو **کوترمک** ulu götürmək: زَله[11]

بیل **کتورن** bel götürən: فلاد[12]

یقارو کتورمک yuqaru götürmək: فراختن

یوک **کوتورجی** yük götürüci: بارکیر/ بُردبار

یوک **کتوروجی**لیک yük götürücülik: بردباری

یردَن **کوترُلمُش** اُغلان yerindən götürülmüş oğlan: برداشته

ریهان **کتوردکلری** نسنه rehan götürdikləri nəsnə: دستاویز[13]

کُوتی// کُتی köti: خَش/ ناکس

کوتی کشی که مفسد و طغان اولا köti kişi ki, müfsid və tağan ola: شفک[14]

کوثر kövsər: کفشیر[15]

کوج köc: کوچ// ف

کوج//کج güc: ستم/ بیداد /توان/ خیاوار[16]

کُوجلو güclü: توانا

کوجلولک güclülük: توانایی

کوچسز güçsüz: ناتوان

کوج ایدیجی güc edici: ستم کاره

کوج یتمک güci yetmək: توانیدن/توانستن / تیو/ توان/ تن زدن

کوج یول güc yol: برفنج[17]

ایش‌کوج iş-güc: خیاور/ خیاوار/ کردار

کوجک//کجک//کِچِک// کِجِی//کچی kiçik: خرد/ خورده/ مرد/ بچه

کوچجک küçücük: بچه/ کوچک

---

[1]. دهخدا: گوشوارۀ درازی که تا به دوش برسد
[2]. دهخدا زشت و کریه و یغر
[3]. دهخدا: کونسته به معنای کفل و سرین آدمی باشد
[4].دهخدا: کفل و سرین مردم را گویند.ترکی است
[5]. دهخدا: مخفف دورباش، کتک آلینما
[6]. دهخدا: لوله سفالی یا چوبی
[7]. دهخدا: تنگ کوچک دسته دار
[8]. دهخدا: اسب تندرو، اسب پالانی، یدک، اسب کتل
[9].دهخدا: اسب غیراصیل، اسب بارکش، اسب کتل
[10]. دهخدا: لجنزار، منجلاب، گرداب (عربی است)
[11]. دهخدا: غم و اندو که به ذات کسی برسد
[12]. دهخدا: بیهوده ، حرف هرزه
[13]. دهخدا: وثیقه ، هرآنچه رهینه گیرند
[14]. دهخدا: جلف
[15]. دهخدا: ظرف مسی که لحیم شده باشد، قلع و لحیم
[16]. دهخدا: محنت
[17]. دهخدا: راه باریک و دشوار

کوچکلو küçüklü: با بچه

کچلمک kiçilmək: نهار[۱]

کُچوجُک küçücük: نافرجام/ مُرد[۲]

کُوچُوجُک küçücük: خُردیکک/ شاط

کوجک اوراق küçük oraq: داسکاله[۳]

کوچک اشک küçük eşşək: کبج

کوچجک اوغلان küçücük oğlan: بچه

کوچجک حجره küçücük hücrə: کُلبه

کوچک زورنا küçük zurna:کاودم

کوچک سپد küçük səpəd: کندُخانه[۴]

کُچُجُک صَندوق küçücük sandıq: درج/ صندوقچه/ صندوقه

کوچک طاس küçük tas: پنکان[۵]

کوچوجک قلج küçücük qılıc: نیمچه[۶]

کوچوجک کولجک kücücül gölcük:شَمر[۷]

کجوجک کَمی küçücük kəmi: زورق

کچوجک کلیم küçücük kilim: شال

کُچُوجُک لکن küçücük ləgən: لکنچه

کوچوجک نهاله küçücük nahala:نهالیچه

کوچوجک یصدق küçücük yasdıq:بالشک

بویک قپو ایچندەکی **کوچ‌جک** قپو پنجره böyük qapu içindəki küçücük qapu pəncərə: دریچه

۱. دهخدا: قدیمی کاهش تن، لاغری
۲. در کلمه خرد-مرد مانده است
۳. دهخدا: داس کوچک علف بر
۴. دهخدا: سبد کوچک
۵. دهخدا: طاس مسی
۶. دهخدا: شمشیر کوتاه
۷. دهخدا: آبگیر، تالاب

کوشکک **کوچوجک** پنجرەسی köşkün küçücük pəncərəsi: پاچنک

صروجه **کچجک** قوشدر sarıca kücücük quşdur: تکژ

کچوجک کوکلک بیوک کوکلک التنه کیرر کردن صقلاسون ایچون küçücük gönlək böyük gönlək altına geyərlər kirdən saqlasun üçün: شاماک[۸]

کوچمن köçmən: توخته[۹]

کوچوکی ایکی مثقال küçüki iki misqal: حاما[۱۰]

کُوجِی// کُجِی güci: بفتری// بفره[۱۱]

کوچیمن//کُجَیمَن gücimən: سربلند/ وفایه[۱۲]

کودن ködən // küt: کُند/ کوردل/ ف

کودن بغرسق ködən bağırsaq: رودکان

کود güd: پدید

کود اتمک güd etmək: پدید (کردن)

کودمک güdmək: (نکهبانیدن)

کودوجی güdüci[۱۳]: (نکهبان)

صغر **کودوجی** sığır güdüci: کاوبان

طوار **کودوجی** tavar güdüci: ستوربان

کوده gödə: کوتاه/ کوچک[۱۴]

کوده ات gödə at: توسن

۸. دهخدا: جامه کوتاه ، سینه بند، جامه کوچک
۹. دهخدا: از مصدر توختن اداشده ، گزارده
۱۰. دهخدا:حامای کبیروصغیر از اوزان دو و سه مثقال
۱۱. دهخدا: آلتی است مر جولاهکانرا/حلیمی : خالچا توخوماغدا ایشلنن داراق
۱۲. تاراما: قادین باش اورتوسو،گلینلرین باشلارینا اورتدویی سوسلو اورتو
۱۳. بو سوزون قدیم معناسی چوباندیر
۱۴. کوتاه قد

کوده gövdə: تن

کوده‌لو gövdəlü: تناور

کوده اویشمق gövdə uyuşmaq: آغشتن

کُودَه شیشی gövdə şişi: آماس

کودلو کشی gövdəlü kişi: لَنتَر

بُیُوک **کَودَلی** böyük gövdəlü: تناور

بیوک **کوده** böyük gövdə: خشکانج

کودده اولان یمرجق gövdədə olan yumurcuq: تُندی

بر یُمری که **کودَدَه** عارض اولور bir yumrı ki, gövdədə ariz olur: ورغا/ ورغن[1]

کوِر[2]**طُتُلمَق** kivir tutulmaq: خلاشمه[3]

کوربز görbüz: زبردست

کورستان//کرستان gurustan: وغزن

کورش// کُرَش güraş: کُشتی

کُورشجی güraşci: کُشتی‌کیر

کورشچیلر طونی güraşçilər tonı: توبان[4]

کورش ییری güraş yeri: کُشتی کاه

کرش ایلمک güraş eyləmək: کشتی کرفتن

کُورَش دوتمق güraş dutmaq: کشتی کرفتن

کورق جکرکه koruq çəkirgə: جَز[5]

کورَک// کُرَک kürək: پارو / ماسه/ زفرین

اتمک **کورکی** ətmək kürəgi: وردنه

قپو **کورکی** qapu kürəgi: رزه/ زفرین[6]

کَمِی **کورکی** gəmi kürəgi: خَله/فهمهٔ کشتی

کُورَک// کُرک kürk: پوستین/ غفه

کُورکجی kürkçi: پوستین دوز/ واتکر

کورک پارَه‌سی kürk parsi: غراش[7]

کورک قربندوسی kürk qırpındısı: زغریماش[8]

دلکی **کورکی** tülki kürki: روبه دوز

بر نوعه **کورُک** bir növ kürək: حواصل

کورکوک اسک‌مقدن سرقن توی kürkün əskikmaqdan sarıqan tüyi: فرغیش[9]

کرکک اسکمکدن صرقن مشی kürkün əskikmaqdan sarıqan meşi: فرغیش[10]

اسکی **کورک** دلوکندن چقن یوک əski kürk dəlügindən çıxan yün: فرغیش

قوزی دریسندن اولان **کُورکه** دیرلر quzı dərisindən olan kürkə dirlər: غفه[11]

اول جانور که درسنی **کورک** ایدرلر ol canavar kı, dərisini kürk edərlər: سنجاب

کورَک// کورکی görük//görki: زیب

کُورَکلو görüklü: درخور/کاسو/زیبا/ اورند

کورکلو یوزلو görüklü yüzlü: خوش روی

احمق **کورکلو** ahmaq görüklü: کالیوه

کورکی gürki: تَکل[12]

کورمک// کرمک gürmək: (خشم گرفتن)

---

۱. دهخدا: آماس بی درد، دمل
۲. حفره ، سوراخ/ تاراما: گدیک و دلیک یولی
۳. دهخدا: ورم و زخم گلو
۴. دهخدا: شلوار کوتاه کشتی گیران
۵. دهخدا: سوسک حمام، چرغد و شبکیر گویند
۶. دهخدا: آن آهن که بردرها زنند و حلقه در آن افکنند
۷. دهخدا: زعراش، خرده ریزهای پوست
۸. دهخدا: خرده ریزهای پوست
۹. دهخدا: کهنه ، فرسوده
۱۰. حلیمی: پوستی که دراثر فرسایش موهایش بیرون زند
۱۱. دهخدا: پوستین برهٔ بسیار نرم
۱۲. دهخدا: گوسفند شاخدار جنگی، قوچ

کورله‌مک gürləmək: غریدن

کورلدی gürüldi: دمدمه/غو/غیو/عو/عَیو[۱]

کوره آت gürə at: حرون[۲]

کورکن کوز gürkən göz: غرس[۳]

کوک **کورلمک** gök gürləmək: رعد

کوک**کورلدوسی** gök gürüldüsi:تندر[۴]

کوک **کورمسی** gök: تندر

خفتان**کورن**اوت xaftan gürən ot:بادافزاه[۵]

کورمک//کُرمَک//کرمق görmək: نکاه کردن/ دیدن/ دیده/ روشناس

کور gör: بین

کوروجی görüci: بینا / دیده‌ور/ دیده بان

کوررلر görərlər: بینند

کورش görüş: بینش

کورشمشدر görışmişdir: کشته است

کورَمَز görəməz: نابینا/ نابی

کورمز görməz: نابینا

کورمش görmüş: دیده

کورمُشدور görmüşdür: دیده است

کورُنمَز görünməz: نابدید

ایراقدن **کوریجی** iraqdan görücı: دوربین

کندویی**کورجی** kəndüyi görüci: خودبین

کَندُزن **کورجی** kəndözün görüci:کَندماغ

کندزنِ **کورن** kəndözün görən:کیج

کَندِن **کوروجی** kəndin görüci: خودبین

کوُندُوز **کُورمَز** gündüz görməz: روزکور

کیجه **کورمین** gecə görməyən: شبکور

ایخوده **کوریلن** صورت uyquda görülən sürət: خیال

عورت **کورمش** ار övrət görmüş ər:کالم[۶]

مردانه صوش **کورمش** بهادر کشی savaş görmüş bahadır kişi: کندآور

چرکین صورت که **کورن** قورقار çirkin surət ki görən qorqar: بیناره

چرکین صورت که **کورن** انجنور çirkin surət ki görən incinir: بیناره

کورن// کُرَن gürən: راهن[۷]

کورن اغجی gürən ağacı: راسن[۸]

کُورُه‌ک// کورک// کُرک kürək: دَم[۹] دمه

یوغون **کورک** yoğun kürək: کره[۱۰]

کورک اِچندن یَل چخَجَق اوج قَوق دمور kürək içindən yal çıxacaq uçı qovaq dəmur: شکاراهنج[۱۱]

کورَه‌مَز//کُرَمز//کوَرَمَز kürəməz: کوره ماست

کوَرَمَزیعنی یوغرتیله سود قرشمش kürəməz yəni yoğurt ilə sud: کوره ماست

---

۱. دهخدا: غریو، فریاد
۲. دهخدا: اسب سرکش، اسب نافرمان
۳. دهخدا: تندخویی، خشم، غضی
۴. دهخدا: رعد، صاعقه
۵. گیاهی که قفتان را تمیز کند
۶. دهخدا: بیوه بی همسر، غیر دوشیزه
۷. دهخدا:یکنوع درخت، که به ترکی قزلجوق گویند
۸. دهخدا: سوسن کوهی، زنجبیل شامی/ نباتیست که بوی او چون بوی شیر باشد و گویند که مانند علفی باشد که ترکان «قجی» گویند و چون دنبهٔ گوشت فربه را با آن خورند بهم کرده، عظیم لذیذ باشد (صحاح فرس)
۹. دهخدا: آلت دمیدن در کوره اهنگری
۱۰. دهخدا: کوره آهنگران
۱۱. دهخدا: آهنی باشد سرکج که بدان نان از تنور و گوشت از دیگ برآرند

کوز// کُز köz: کنجه[1]

کوزلق közlıq: (آتشدان)

کوز قوری köz qorı: اخکر

اود **کوزی** od közi: اخکر/ تیره

کوز göz: دُرباش[2]

اُوق **کُزی** oq gözi: سوفار

کوز// کُز küz: خزان[3]

کوز آیی küz ayı: برکریزان/ خزان/ تیرماه

کوز اوی köz əvi: مَهره

کوز کونلری küz günləri: مهرماه

کُوز کُونی küz güni: مهرکان/پاریز/ پالیز

کوز وقتی küz vaqtı: پاییز/ خریف

کوز یلی küz yeli: باد پاییز

کوز طوغوسی یل küz toğusı yel: باد قبرق

کوزک اخر آیی küzün axır ayı: ازار

صوک **کوز** آیی son küz ayı اُسپوش

کوز اخرنده اولان اوزون کیجه küz axırında olan uzun gecə: یلدا

کُز آیینک اون سکزنجی کونی küz ayının on səkkizinci güni: خزان

کوز//کُز göz: دیده/ چشم/ کاینه / جمش

کوزەمک gözəmək: مشبک[4]

کُوزلُک gözlük: چشمک

کوزُوجی gözüci : دیدبان// دیده بان

کوزسوز gözsüz: کُور/ نابینا

۱. دهخدا: کباب گوشتی که به سیخ کشند (چنجه)
۲. دهخدا: نیزه کوچک دوشاخه
۳. پاییز
۴. تاراما: دلیگی اوٗرترک قاپاتماق

کوزسوز سچان gözsüz sıçan: کورموش

کوزقلو gözüklü: خُلخ[5]

کوز أغرسی göz ağrısı: رَمَد/ سَبَل[6]

کوز اوت göz otı: وزُخ[7]

کوز باغی göz bağı: چشم بند

کوز بَغلَمَق göz bağlamaq: ریو/ ریوه[8]

کوز ببکی göz bəbəgi: مردمک چشم/ مردم کاک/ کیک / دیده/ رغاوه

کوز بونجوغی göz buncüğı: خرمهره

کوز چَپاغ göz çapağı: بیخ[9]

کوز دیمک göz dəymək: نکران

کز دِکمک göz dikmək: نکران

کُوز طوتمق göz tutmaq: تَم[10]

کوز قپاغی göz qapağı: پیله چشم/ پیله/ بِلک چشم

کُوز قَقمَق göz qaqmaq: غَمزه[11]

کوز قویروغی göz qutruğı:دنبالهچشم

کوز باتمق gözə batmaq: ریوه/ ریو

کوز یاشی göz yaşı: ارَس/اَشک/سرشک

کوز یشرمق göz yaşarmaq: خوچیدن[12]

کوزی شطر gözi şatır: شوخ چشم[13]

کوزی طونق gözi tonuq: خیره

۵. دهخدا: چوخ کوزل، خوشبو
۶. دهخدا: یکی از امراض چشم
۷. دهخدا: نی شیرین
۸. دهخدا: ریا ، مکر
۹. دهخدا: پیخ (پوخ ترکی است) فضله، چرک
۱۰. حلیمی: کوز پرده سی
۱۱. دهخدا: چشم برهم زدن
۱۲. دهخدا: بد دیدن بواسطهٔ ضعف چشم
۱۳. دهخدا: بیشرم ، گستاخ ، بی حیا

کوزی قُماش gözi qamaş: خیره

کوزی قماشماق gözi qamaşmaq: خیره

کوز یشرمق göz yaşarmaq: خوچیدن[۱]

اُوق **کُزی** oq gözi: سوفار

اوکوز **کوزی** öküz gözi: بهاران[۲]

اویقولو **کوز** uyqulu göz: خواب آلود

کوزل **کوز** gözəl göz: موژان

بر **کوزلو** bir gözlü: یک چشم

صغر **کوزی** sığır gözi: (پاپادیا، گل مینا)

کوز اغرتمه اوینی göz ağartma oyunı: سکندر[۳]

کوز اوجیله بقماق göz öcilə baqmaq: کرشمه

کوز قُیرغیله بغمق göz qırağilə bağmaq: آغیل[۴]

کوزده بتن ات gözdö bitən ət: ناخنهٔچشم

کوزه دوشن چوب gözə düşən çöp: خاشهٔ چشم / خشک

صغر **کوزی** اوزمی sığır gözi üzümi:کاوچشم[۵]

غایتد **کوزقلو** ğayətdə gözüklü: خُلخ[۶]

کوزی بورنن سنبل gözi bürünən sünbül: تَم[۷]

کوزر// کُزر gözər: تیزه کوز[۸]/پیکن/کوزر[۹]

کوزر که انوکله ارپه و بغدای اوارلر gözər ki anunla arpa və buğday ovarlar تیرِکوز

کوزکو güzgü: جام[۱۰]

کوزکو کتورجِ güzgü götürüci: آینه‌دار

کوزکوز gözgöz: ریشیده[۱۱]

کوزل// کُزل gözəl: زیب/خوب/ لیان/ مهوش/ شَنکل/ کش/ هژیره

کوزللیک// کوزلک// کُزَه لِک// کُزلِلِک gözəllik: بُراه / اوژنک/ ارج/ ژکار

کوزل یاغ gözəl yağ: خوهن[۱۲]

کوزل طون gözəl ton: کیسوبند

کوزل کوز gözəl göz: موژان

کوزل کیسی gözəl geysi: بزجامه

قولتوق صالنن **کوزل** qoltuq sallanan gözəl: کَش

کوزُلمه// کُزلَمه gözləmə: تو برتو[۱۳]

کوزلی közli: روغنینه[۱۴]

کوزنده‌کی اوتی gözəndəki otı: اناغالس[۱۵]

کوزنک علم شخص Küzənk: کورنک

کوزه küzə: رُفوه

کوزه‌مک küzəmək:رفو(کردن)/مشبک[۱۶]

کوزچی küzəçi: روبینه

---

۱ . دهخدا: بد دیدن بواسطهٔ ضعف چشم

۲ . دهخدا: بهار به معنی بابونه

۳ . دهخدا: نوعی بازی که کف دستها را در زمین نهاده و پاها را بلند کرده راه روند

۴ . دهخدا: نگریستن از گوشهٔ چشم از روی خشم

۵ نوعی انگور است

۶ . دهخدا: چوخ کوزل، خوشبو

۷ . دهخدا: میوهٔ درخت سماق

۸ . دهخدا:خوشه گندم و جو کوبیده نشده،غربیل و الک

۹ . دهخدا: غربیل، الک (درشت چشم)

۱۰ . آیینه، جام جم

۱۱ . دهخدا: ریشه دستار، رنگ و رو رفته/ د: هورمه

۱۲ . دهخدا: روغن، عصار

۱۳ . نوعی شیرینی و نان

۱۴ . دهخدا: نان روغنی

۱۵ . دهخدا: گیاهی زینتی با گلهای ستاره شکل

۱۶ . رفو

کوزلیجی küzələyici رفوکر

کوزَه‌یجی küzəyici: رفوکر

کوزه küzə: کوزه// ف

کُوسترمک//کسترمک göstərmək: نمودن

کوستریش göstəriş: نُمایش

یول **کوسترجی** yol göstərici : راه نمون

کوسته بک göstəbək: کورموش

کوستک//کُسدَک göstək: شکال/شکیل/کیشن

کوسَکُو//کُسَکو//کُسکی//کوسَکی kösəgü: آشوب / آتشکاو[1]/ تنّوراشوب[2]

کوسی kösi: کلاته[3]

کوسَه//کُسه kösə: ششنج/ ششخنج[4]

کوسه‌رَک kösərək: سوک[5]

کوش küş: نهره[6]

کَوشِمک gəvşəmək: نشخوار کردن/ ژاویدن

کَوشِ gəviş: نشخوار/ نِشوار

کوشک//ککشک gəvşək: کرخ/ سست

کوشک//کُشک köşk: آشکوی/کاخ/ستاغ/ف

کوشک پادشاه köşk: خوازه

کوشکک کوچوجک پنجره‌سی köşkün küçücük pəncərəsi: پاچنک[7]

کوشوار guşvar: کوشوار

کوشواره guşvara: خلد

---

[1] . دهخدا: ریسمانی که برپای حیوان بندند تا نگریزد

[2] . میلهٔ آهنی برای بهم زدن آتش

[3] . دهخدا: کلاتهٔ آهنگر، کوزهٔ آهنگر، آتشدان آهنگر

[4] . دهخدا دیده نشد/ حلیمی: نوعی بازی کودکانه

[5] . حلیمی: کوسه کشی (مرد بی ریش)

[6] . دهخدا: ابزاری که کره را از دوغ جدا کند

[7] . دهخدا: دریچه، روزن، سوراخ دیوار

کوشه köşə: کوشه// ف

جکرکوشه cigərgüşə: جکرکوشه// ف

چوال**کوشه‌سی** çuval güşəsi: شیدار/شیراد[8]

کوفته güftə: کوفته// ف

کُفتلو آش güftəli aş: کوشت آوه

کوفجان بر طایفه‌نک آدیدر کرمان طغلرنده اولور Kufcan-bir tayfanın adıdır ki,Kirman tağlarında olur: کوفجان

کوک kök: بُن/ بیخ/ تبار

کوکلو köklü: بیخاور[9]

کوکندن چقرمق kökdən çıqarmaq: پَیخشت

کوک چقره‌جق kök çıqaracaq: بُنکَن

قرا بوینُک **کوکی** qara boyanun köki: قلقند[10]

بر **کوک** که اچی طاشی صارولغه مایل bir kök ki içi taşı saruluğa mail: شیربخشیر[11]

کوک gök: لاک[12]

کوکجه//ککچه gökçə: دَبق[13]

کوک سوسان دبی gök süsən dibi: ایرسا[14]

کوُک کَلتَه gök kəltə: غَنده[15]

خرمانک **کوک** قوروقی xurma gök qoruqı: اخکوک[1]

---

[8] . دهخدا: دیده نشد / حلیمی: چوال کوشه سی

[9] . دهخدا: با ریشهٔ بسیار، بزرگ بیخ

[10] . دهخدا: زاج کبود ، زاج سرخ

[11] . دهخدا: بیخی که هند و کشمیر آورند.شیربخ نیز گویند

[12] . اوت / بورادا یاشیل رنگ معناسیندا

[13] . دهخدا: سریشم-دانه سبزرنگی که بر تنهٔ درختان روید در فارسی مویزه و مویزک نیز گویند

[14] . دهخدا: ریشه سوسن کوهی که کبودرنگ است

[15] . دهخدا: عنکبوت

کوکجه قرغَه gökcə qarğa: چال/ کاسکینه
کوکجه کوکرچین gökcə gökərçin: ورنا
کوکجه قرت که اغجلرده یاتر gökcə qurt ki ağaclarda yatar: بنتوحه[2]
کوک//کک gök: کژزمان/ مینا/کبود/ آسمان
کوکچه قوش gökçə quş: کبوک[3]
کوک رنکِ gök rəngi: کبود
کوک رنکلو جوهر gök rənglü cövhər: جَمسَت[4]
کوک کورلمک gök gürləmək: رعد
کوک کورلدوسی gök gürüldüsi: تندر
کوک یوزندهکی آق یول gök yüzündəki aq yol: کهکشان
کوکدکی یل gökdəki aq yol: کهکشان
کوک یوزی دولمق gök yüzi dolmaq: بُندام
قرمرک **کوک**ات qararaq gök at: شبدیز[5]
بر **کوک** رنکلو کلدر که کنارنده قرجه نقطهلری و اواجق برکللر واردر bir gök rənglü güldür ki kənarında qaraca nuqtaları var və uvacıq bərgləri: پیلکوش[6]
مشتری یلدزِی اوچنجی قات **کوکده** Müştəri ulduzı-üçüncü qat gökdə: اُرمُزد
کوکجک kükcük: فَسر[7]

کوکجک// کوکچک gökcək: جُست/ سیغ/ نغز/ راست/ زیبا
کوکچکلیک gökcəklik: تُراز/زیبایی/شکوه
کوکچک اولمق gökcək olmaq: نغزیدن
کوکجکترخانی gökcək tərxanı:شاد کونه[8]
کوکجک چراق gökçək çıraq: شمیذ
کوکجک خالی gökcək xalı: تنفه[9]
کوکجکلر کشی göyçəklənər kişi: رنک آور
نه **کوکجک** nə göyçək حبّذا[10]
کوکرجین//کوکرچین//ککرجن gögərcin: کبوتر/ ورشان/ کبوتر بان
کوکرچین اوندیجی gökərçin oynadıcı: کبوترباز
کوکرجین بَرجِی gögərcin bürci:ورده[11]
قیا **کوکرجینی** qaya gögəcini: ورده
کوکجه**کوکرچین** gökcə gökərçin:ورنا[12]
قنات قاقجی **کوکرجین** qanat qaqıcı gögərcin: بال زن
کوکرچنه بکزر بر قوش gögərçinə bənzər bir quş: تیسه
کُوکَرُمک// ککرهمک kükrəmək: غرّیدن
کوکُس// کُکُس// کوکز köks: سینه/ بَر

---

[1] . دهخدا: میوهٔ نارس و سبز(بویژه زردآلو)، چغاله
[2] . دهخدا: مرغابی بزرگ، هوبره
[3] . دهخدا: کبودرنگ، چکاوک و فاخته نیز گویند
[4] . دهخدا: جوهری است کم قیمت به رنگ کبود
[5] . دهخدا: سیاه فام ، شب رنگ
[6] . دهخدا: سوسن منقش
[7] . کوچک و فشرده
[8] . گوینده لک و سازنده لک ائدن عورت
[9] . دهخدا: فرش، زیلو و بساط زیبا
[10] و دهخدا: چه نیکو، چه خوش
[11] . دهخدا: کبوترخانه
[12] . دهخدا: فاخته و کبوتر کبودرنگ

کوکس صانجی‌سی köküs sancısı: برسام[1]

کوکسی اوزرینه یورین köksi üzərində yürüyən: مَخنده[2]

کوکل gügül: ابریشم/ کَزکَژ/ قَز[3]

کوکل قوزاسی gügül quzası: پیله

کوکل قردی gügül qurdı: کناغ[4]

کُوکُل könül: دل/ کف/ مَنش / مهرکاه

کوکللو könüllü: دلدار

کوکل اجیجی könül açıcı: شنک/دلکشای

کوکل اچوغی könül açuğı: شنکله

کوکل اُخشایجی könül oxşayıcı: دلنواز

کوکل القیجی könül alqıcı: دلبر

کوکل الیجی könül alıcı: دلاور/ دلپذِر

کوکل آرام könli aram: بنیش دل

کوکُل آلجی könül alıcı: دلستان

کوکل بولنمش اولمق könli bulanmış olmaq: شوریده شدن مَنش

کوکلی بولانمش könli bulanmış: ناخوش منش

کوکلی بولنمق könül bulanmaq: شورش

کوکل چکیجی könül çəkici: دلکش

کوکلو خوش könlü xoş: مَنش

کوکل درلغی könül darlığı: پخَس/ضجره

کوکل دیلک könül diləgi: پویه

کوکل صافی könül safi: ساده دل

کوکل طوتیجی könül tutıcı: دلدار/ دلگیر

کوکُل قَاپجی könül qapıcı: دلربا

خوش **کوکللق** xoş könüllüq: خوش منش

بر کمسنک قولندن و فعلندن کوکلی کلن کوکجک نسنه bir kimsənin qovlundan və felindən könlünə gələn göyçək nəsnə: آزیغ

ارسلان اوزرینه اتفاق ایدوب **کوکل** برله کتمک arslan üzərinə ittifaq edib könül birlə getmək: مری

کوکلک//کوملک//کُکلک gönlək//gömlək: کُرته/ پیراهن/ ساماکچه[6]

کوکلک یوی gönlək yiv: خشتجه[7]

دَمر **کوکلک** dəmir günlük: زره/ کیر

عورت **کوکلکی** övrət könləyi: درع[8]

محکم **کوکللی** möhkəm könülli: پالاپال

زره التندن کیدکلری **کوکلک** zireh altında geydikləri könlək: غُلاله[9]

کچوجک **کوکلک** بیوک کوکلک التنه کیرر بر نوعه **کوکلک** در قصه‌جق و یکلری طراجق bir növ gönləkdır qıssacıq və yanları daracıq: لاینی[10]

---

۱. دهخدا: ورم سینه، سینه درد
۲. دهخدا: خزنده
۳. دهخدا: ابریشم خام بدقماش و معرب کژ
۴. دهخدا: کرم پیله، کرم ابریشم
۵. دهخدا: پژمرده، غمگین، ضعیف

۶. دهخدا: شاماکچه پیراهن بی آستین / سینه بند
۷. . کوینگین تیکیش یئری ، درز پیراهن
۸. دهخدا: جامه ای است که از زره آهنین بافته میشود
۹. معین: آنچه زیر لباس پوشند
۱۰. دهخدا: جامه کوتاهیکه درویشان و فقیران پوشند

کردن صقلاسون ایچون küçücük gönlək
böyük gönlək altına geyərlər kirdən saqlasun üçün: شاماک[۱]

کوکم güküm: آنین[۲]

کوکم اغجی gügəm ağacı: راسن[۳]

کوکنار// کوکَنَر//اُکنر kuknar: یَلغَز[۴] کوکنار

کوکنار قوزی kuknar qozı: چلغوزه[۵]

کوکُوَن gönün: خرمکس/ خرکز

کوکیر gögir: کف کیر

کول göl: آبکیر/ ورغ/ دریاچه

کُولجَک gölcək: آبکیر/ ژَی[۶]کُواب

اوواق **کول** uvaq göl: کُلابه

بویک **کول** böyük köl: دریاچه

کوچوجک **کولجک** kücücül gölcük: شَمر

کول// کُل kül: خاکستر

کولش külüş: سوخته

کلخان külxan: آتش تاب/تون/ توباتون/ قحان/ کلخان // ف

کلخانجی külxancı: آتش‌تاب/کُلخَن‌تاب / تونی

کلخانجیلر külxancılar: تونیان

کُلخان جَمرَسی külxan camrası: تلنکی

کل دکجک یر kül dökəcək yer: خاکستردان

کول gül: شنک[۷]

۱. دهخدا: جامه کوتاه ، سینه بند، جامه کوچک
۲. دهخدا: خم کوچک سفالی (بوگون آذربایجاندا «گویوم» (güyüm) کیمی تلفوظ اولونور)
۳. دهخدا: یکنوع درخت، به ترکی قزلجق گویند
۴. دهخدا: صورتی از یلغوز (تنها) ترکی، اسب
۵. دهخدا: صنوبر، مثوهٔ درخت صنوبر
۶. دهخدا: شمر، آبدان

کلدان güldan: کلدان// کلدن// ف

کوللّک güllük: کُلزار/ کلستان/ کلشن

کلستان gülüstan: کلستان// ف

اورنکل evrəngül: فاشرا[۸]

کول دسته‌سی gül dəstəsi: کلاله[۹]

کلستان کمخه gülüstan kimxə: اَکلیون[۱۰]

قزل **کل** qızıl gül: سرشک[۱۱]

یاپراقسز **کول** yapraqsız gül: شنک

قره بنر **کلو** qara punar gülü: اُستخوطوس

بر نوعه **کل** آدیدر bir növ gül: لعل کون

بر نوعه **کلدر** bir növ gül: سنجدبوی

بر نوعه **کلدر** bir növ gül: صدبرک[۱۲]

کُولمَک// کلمک gülmək: خندیدن/ خنده

کُلدُرمک güldürmək: خندانیدن

کولجی gülüci: خندان

کولکن güləgən: خندان

کله کله gülə gülə: غلغلیج[۱۳]

کُلک کلنج gülük gülünc: شماتت[۱۴]

کولر یوزلو gülər yüzlü: خوش روی

کُولک gülək//küvlək: کاودوش/ کاودوشه[۱۵]

کُولَک کوندن سو(د) صاغجق gülək göndən sud sağacaq: کادوش

۷. دهخدا: شاهد شوخ و شیرین رفتار
۸. دهخدا: گیاهی باشد مثل عشقه، هزارجشان
۹. دهخدا: دسته گل، کاکل
۱۰. دهخدا: قسمی پارچه منقش مخمل مانند
۱۱. دهخدا: گل سرخ
۱۲. دهخدا: گل زرد پر برگ
۱۳. دهخدا: غلغلک
۱۴. دهخدا: شاد شدن از مکروهی دشمن
۱۵. دهخدا: ظرفی که در آن شیر دوشند

کولک gülək: میعه

قره **کولک** qara gülək: میعه[۱]

کولکَه kölgə: آلانه/ سایه

کولکه لیک kölgəlik: سایه بان/کاذه/کُرته

کولنک//کُلُنک külüng: میتین[۲]/کلنک//ف

کولک// کُلُک gölük: اُستور[۳]

کومج//کُمَج gömәc: کاردو/ شان[۴]/ سغ[۵]

کومج بالی gömәc balı: شهدسان/شان

اَبم **کومجی** əbəm gömәc: خجند/ ملکل/ خورپرست/ ورتاج[۶]/ پنیرک[۷]

کومز kümiz: پرِند[۸]خجند

کومَس//کُمَس küməs: کابوک/کپوک[۹]/ کُماشه[۱۰]

کوموش//کموش//کومش//کُمِش gümüş:سیم/نقره

کومشلو gümüşlü: سیمین

کُموِشدن gümüşdən: سیمین

کمشتوالی gümüş tuvalı: اقلیما/شخت[۱۱]

کمش صزراجق gümüş sızdıracaq: پوته

کچمز **کمیش** keçməz gümüş: باخ

قینامش **کومش** qaynamış gümüş: زرساو

یانمش**کومش** yanmış gumuş: سکاف[۱۲]

کمش که سوزلمش اوله gümüş ki süzülmüş ola: نقره

کومش اریدجک نسنه gümüş əridəcək nəsnə: پوته

کوملدُرک//کُمُلدُرُک// کومکدرک gömüldürək: پربنده// پربند[۱۳]

کومله/کُملَه gömələ: کنده‌چاه/کازه[۱۴]

کمله اوق gömələ oqı: کازه

اوج **کومله‌سی** avcı göməlǝsi: نهاله

کومور// کومر// کُمُر kömür: ژکال// زنکال/ زغاله/ زغال/ زغار/ اخکر/ زوال/ اَنکَشت

کومر اوجق kömür ocaq: کانون

اوت **کومری** ot kömüri: ازار

کوُن gəvən: دهله[۱۵]/قتاد/ خَشت

کُون// کن gön: چَرم

کُون برداق gön bardaq:دَبِه[۱۶]/متاره[۱۷]

کوندن یصدق göndən yasdıq: بالش چرمین

بشمق **کونِ** başmaq göni: هملخت[۱۸]

پنبه ایق قابنک التی دلویجک دکدکلری **کونه** دیرلر pənbə ayaq qabın altı dəlinəcək dikdikləri gönə dirlər: پنبه کِست[۱۹]

---

۱. دهخدا: حب فلاطن / نوعی صمغ
۲. دهخدا: تیشه ای که با آن سنگ تراشند
۳. دهخدا: چارپا مثل اسب و استر
۴. دهخدا: خانهٔ زنبور
۵. عسل موم دار
۶. دهخدا: نیلوفر، آفتاب گردگ
۷. دهخدا:گیاهی با برگ پهن که همیشه رو به آفتاب دارد
۸. دهخدا: حریر ساده
۹. لانه مرغ
۱۰. دهخدا: سیم و نقره
۱۱. دهخدا: خرد و باریک از هر چیزی
۱۲. دهخدا: نقرهٔ سوخته
۱۳. دهخدا: تسمه که با آن زین را به سینهٔ اسب بندند
۱۴. دهخدا: آلاچیق، خانه خرگاهی، کمیگاه صیادان
۱۵. دهخدا: گیاهی خاردار که گون نیز گویند
۱۶. دهخدا: ظرفی که از چرم خام سازند
۱۷. دهخدا: آفتابه ، ظرف چرمی ، مطهره
۱۸. دهخدا: چرم زیر کفش، تخت چرم
۱۹. چرم دوخته شده زیر کفشی که سوراخ شده است

سزو که **کونله** پُشت اراسنه دکرلر sızu ki gönlə püşt arasına dikərlər: آغاره[۱]

سزو که بشمقجیلر **کونله** پشتی اراسنده دکدکلری نسنه sızu ki başmaqçılar gönlə püşt arasına dikdikləri: آغاره

کُولَک کوندن سو(د) صاغجق gülək göndən sud sağacaq: کاودوش

کون// کُن gün: روز

کونلیک güçlük: روزینه/ روزیانه

کون اورته gün orta: هجیر[۲]

برکون birgün: روزی

بکون bugün: اِمرُوز

بوکونکی bugünki: امروزینه

اصراغی **کون** ısrağı gün: پرندوشنبه/پَریر

بولوتلو **کون** bulutlu gün: روز بامیغ

بولوتسز **کون** bulutsuz gün: روز بی‌میغ

دُورت **کونلک** dört günlük: چهارروزه[۳]

شک **کونلری** şən günləri: برقندان[۴]

قره **کونلو** qaragünlü: سیاه روز

قیامت **کونی** qiyamət güni: رستاخیز

کُوز **کُونی** küz güni: مهرکان/پاریز/ پالیز

کوز **کونلری** küz günləri: مهرماه

یارنکی **کون** yarınğı gün: فرداروز

---

۱. دهخدا: دوالی که کفشگر در درز میان رویه و زیره کفش کند

۲. دهخدا: نیمروز ، ظهر

۳. ک. اصله چهارروزه و علی هذا المعنی یضاف کل عدد الی الیوم نحو پنج روزه، و الی الشهر نحو شش ماهه، والی السنه نحو چهارسله وقس علی هذا.

۴. دهخدا:جشن و مهمانی آخر ماه شعبان، سنگ انداز

یکشنبه **کونی** yekşənbə güni: آهوَن

هرکون hərgün: هرروز

هرکونکی hər günki: پاروزه/ بادروزه

یای کونینک **کون** اورته‌سی gün ortaca: جیر[۵]

کون// کنک gün: هَور/ آفتاب

کون اورته gün orta: هجیر[۶]

کون اغلی gün ağılı: سراجه/ خرمان[۷]

کون باتسی gün batısı: خاور

کون دوغسی gün doğusı: خُور/ خاور

کون شوقی gün şövqi: شعار(شعاع)

کون طوغن gün doğan: خُور/خاور

کوندرمک//کُندرمک göndərmək: کسیل

کوندرلمش göndərilmiş: فرشته

صلمه **کندرمک** salma göndərmək: یله[۸]

کوندُز// کُندُز// کُندوز gündüz: روز

کوندوزکی gündüzki: روزینه/ روزیانه

کوندوز استمَه‌سی gündüz isitməsi: تب روز

کوُندُوز کُورمَز gündüz görməz: روزکور

کوندش gündəş: خنیاکری

کونش// کُنَش günəş: کُلیجه// کلیچه[۹]/

کونش// کُنَش günəş: خُور/ مِر/ مَهُر/ خاور/ خُرشید/ آفتاب/ پری

---

۵. دهخدا: نیمروز ، ظهر

۶. دهخدا: نیمروز ، ظهر

۷. کنایه از هاله دور ماه

۸. رها کردن اسب بدون یراق و زین

۹. نیم تنه

کونش بربر دلنجه gəviş: شیذ[1]

کنش بَکی günəş gibi: شید[2]

کونش چورک günəş çövürən: سراجهٔ أفتاب

کونش شعلسی günəş şöləsi: ژنک

کُونلِک//کنلک günlik: سراپرده/تَخم[3]/ فخم

کونلِک چَادِر günlik çadır: فخم/تَخم[4]

کونلک// کنلک günlük: کُندر/ کُندُرر/ نیژه[5]/ خاره/ نشیره[6]/ کندرو

کُونُو günü: پُرهان[7]

کونِلُو günlü: رَشکیر/ رشکین[8]

کونوجی günüci: رشکین

کُوَنمک//کوانمک güvənmək: برخوردار(شدن)

کُوَنجی güvənici: برخوردار[9]

کونیک// کنه یک//کُنَیک günəyik: چرخله[10]/ کاسنی[11]

کونیک چچکی günəyik çiçəgi: سِیسَنبَر/ سوسنبر / آفتاب بَرست

کونیی güney: (جنوب)

کونیی یر güney yer: آفتاب کاه

کُوَه güvə: میته/ دیوک/ دیوچه[12]

---

[1] . دهخدا: خورشید (در زبان بربری)
[2] . دهخدا: آفتاب، روشنایی نور
[3] . دهخدا: چادر میوه چینان، سایه بان
[4] . چادر نثارچینان ، پخم و فخم نیز آمده
[5] . دهخدا: کندر و لبان و خوش بوی (گیاه)
[6] . دهخدا: صمغی سفید وخوش بو که دود میکنند.
[7] . دهخدا: خوش رفتار
[8] . دهخدا: غیور، باغیرت ، رشک
[9] . دهخدا: مستفیض، بهره ور، بهره مند، مطمئن
[10] . دهخدا: گیاهی از جنس کنگر و بادآورد که بترکی «بوقناق» گویند، چرخه، کاسنی
[11] . دهخدا: ساعت آفتابی (آفتابگردان)
[12] . دهخدا: کرمکی که اندر پشم افتد، بید

کَوهَر gövhər: پَیُو/ کَوهَر// ف

کوهرجی gövhərci : پرنداورد

کوهرلو قلیج gövhərlü qılıc: پرندآور[13]

کوی köy: دیه/ ده/ روستا/ کند

کوُیلوُ köylü: دهقان/ رُستار/ روستایی

کویلولک köylülük: روستایی

کویکو köyəgü: دهبان

بر**کویلو** birköylü: هم ده

کوی یولی köy yolı: زیوار[14]

کویلُو دوه köylü dəvə: رُستار

کویده **طوغمش** اُغلان köydə toğmuş oğlan: روستازاده

بازارلو بیوک **کوی** bazalu böyük köy: کور

کویکو//کُیکو//کویه کی güyəgü: بیوکان/ دلاد/ شاه (داماد)/ خُسرانکر/ عروس/داماد

کویکوجک güyəgücük: عروسک

کویکو اوتی güyəgü otı: آویش/خَلندوز[15]

کویکو کوککی gütəkü kəkügi: آبیشن

کویمک//کُیمک//کیومک küymək: پاییدن/ مهلت[16]

کویجی küyici: پایدار

کویوجی küyüci: پوشنده

کوینمک//کُینَمک// کونمک göynəmək: سوزش /سوختن/ فنجیدن[17]

کوُیندرمک göyündürmək: سوزانیدن

---

[13] . دهخدا: شمشیر گوهردار، تیغ آبدار،شمشیرتابان
[14] . دهخدا: کوچه وبرزن در روستا و شهر
[15] . دهخدا: خلندر به معنی مرزنجوش
[16] . دهخدا: صبرکردن/ حلیمی:زیر نظرداشتن اطراف
[17] . دهخدا: مورمور شدن اعضای بدن

کوکل‌لنمک göynəllənmək: سوزش

کویندرمه göyündürmə: سوزا

کوینمشدر göynəmişdir: سوخته است

کوینش göynəyiş: سوزش

کویوجی göyüci: سوزان

کوینک göynük: سُوز/ سوزش

کوینمش الجی göynəmiş alçı: صاروج[1]

اود **کوینکی** od göynəgi: بادوژنام[2]

کویه küyə: بینوا

که ادات و رابطه ədat və rabitə: که

کهربا kəhruba: کهربا/ بیچاده

کُهربار gövhərbar: کُهربار// ف// معروف

کهکشان kəhkəşan: کهکشان// ف

کی key[3]: (بسیار)

کی دُورشمک key dirişmək: وشکردن[4]

کَی قزل key qızıl: سرخه سرخ

کیپه kipə : قبه / هزارخانه[5]

کیتمک// کِتمک getmək: رَفتن/ شدن

کِدِش gediş: رفتار

اوزی **کیتمک** üzi ketmək: افسوس

اوصی **کتمش** usı getmiş: باذرام/مدهوش

اوکی **کیدیجی** ögi gedici: ریون[6]

برمق اوجیله **کتمک** barmaq ucilə gədmək: بشکلیدن[7]

تازه چمن که تازه‌لغی **کتمز** yaza çəmən ki tazalığı getməz: فرزد[8]

تیزتیز کلوب **کتمک** tez-tez gəlib getmək: تکاپوی

کلش **کیدش** ایتمک gəliş-gediş etmək: آمدشد کردن

ارسلان اوزرینه اتفاق ایدوب کوکل برله **کتمک** ərsalan üzərinə ittifaq edib könül birlə getmək: مری[9]

کِیج// کِج gec: دیر

کچرک geçrək: دیرینه

کج اوینجی geç oyuncı: دیرباز

کیج ایرشن یمش gec irişən yemi: سرده[10]

کیج سکیجی gec sinici دیرکوار

کج سکیجی طعام gec sinici təam: دژ کوار[11]

کج یتشن اوزوم gec yetişən üzüm: فرشک[12]

کیجه// کجه gecə: شَو// شب

کیجه کِی gecəki: شبانه/شبانکاه

کیجه‌لیک gecəlik: شبستان/شبانی/شبانه

---

۱. دهخدا: آهک رسیده ویا پخته

۲. دهخدا: سرخی روی، بادژفام//بادژوام نیز گویند

۳. بو سؤز مستقل ایلنمه ییب و ترکیبده وار، چوخ

۴. دهخدا: به چالاکی کوشیدن، کارها را چست و چابک انجام دادن

۵. دهخدا: شیردان پخته

۶. از دست دادن عقل و هوش

۷. دهخدا: خراش دادن چیزی با ناخن

۸. دهخدا: سبزه است درنهایت سبزی و تازگی

۹. دهخدا: خصومت، نزاع، جدل

۱۰. دهخدا: ساقی/ درینجا میوه ای که دیر برسد

۱۱. دهخدا: هرغذایی که قابل هضم نباشد

۱۲. دهخدا: دانه های کوچک انگور که به خوشه چسبیده (و نارس باشند)

بوکیجه bugecə: امشب/ اینشب

کجلِک طعام gecəlik təam:شبانه/شبانگاه

کجه‌نک دونی gecə donı: بیر[۱]

کیجه دوریجی gecə durucı: شبخیز

کیجه طعامی gecəlik təam: شبانه

کیجه قراکوسی gecə qarannüsı: دیجور[۲]

کیجه کورمز gecə görməz: شبکور

کیجه کورمین gecə görməyən: شبکور

کیجه وقتی gecə vaqtı: شبانگاه/ ششبت

کیجه یتاغی gecə yatağı: شبتان[۳]

کیجه یتاجق یر gecə yatacaq yer: شبتان

کجه یورویوجی gecə yürüyüci: شب رو

اوزون **کیجه** uzun gecə: شب یلدا

اوته‌کی **کیجه** ötəki gecə: پرندون [۴]

اصرَغی **کیجه** israğı gecə: پرندوش[۵]

بو **کیجه‌کی** bu gecəki: امشبینه

دون **کیجه** dün gecə: دوشینه[۶]/ دوش

صایا **کیجه‌سی** saya gecəsi: شب سده

قصه **کجه** qissa gecə: شب دیجور

یارِن **کِیجَه** yarın gecə: فرداشب

کجه یورویوجی gecə yürüyüci: شب رو

کجه اورتنجک نسنه gecə örtənəcək nəsnə: جامه خواب

کجه دوشنجک و ارتنجک دوشک gecə döşənəcək və örtənəcək döşək: جامه خاب

دریه که **کیجه** بله یاتورلر dəryə ki gecə bilə yaturlar: شبی[۷]

کیجه اون چکرلر gecə ün çəkərlər:شبگیر[۸]

کوز اخرنده اولان اوزون **کیجه** küz axırında olan uzun gecə: یلدا

شب یلدا صباحی **کیجه‌سی** şəbi-yəlda sabahı gecəsi: سَده

کیچه//کَچَه keçə: نمد

ایر**کیچه‌سی** əyər keçəsi: یون/ادرم/ نمد زین

بر اَین **کَجَه**دُر اورتسن دلب کیرلر. bir əyin kecədir ortasın dəlib geyərlər: کُرته[۹]/ سینه‌پوش

کیچی//کچی//کجی// هر نسنه‌نک کچسی kiçi: خُرد / که/ مُرغوز/ کهین

کجیرک kiçirək: کوچَکتر

کیچیلر kiçilər: کهتران

کیچی برماق kiçi barmaq: کهین/ کالوج[۱۰]

کیدی gidi: قالطابان[۱۱]

کیر//کِر kir: چرک / پُشک/ کِرَه/ کلوج

کیرلو kirli: شوخ کیر/ ریزماک/ شوخکین

---

۱. دهخدا: لباس شب، البسه خوابیدن
۲. دهخدا: شب تاریک، بسیار تاریک
۳. محل نگهبانی شبانه
٤. روز قبل ، روز گذشته
٥. شب قبل ، شب گذشته، پریشب
٦. دهخدا: شب گذشته، دیشب
۷. دهخدا: جامه ای که شب برتن می کنند
۸. دهخدا: سحرگاه، وقت سخر
۹. دهخدا: نیم تنه، پیراهن
۱۰. دهخدا: انگشت کوچک
۱۱. دهخدا: قرمساق

کیرلورک kirlürək: شوخناک[1]

کیر بولی kir bolı: طبرخون[2]

چوغانه بکزر بر اوتدُر اندن **کلکر** ایدرلر çoğana bənzəe bir otdur andan gilkir edərlər: خلخان[3]

طوپقده اولن کف و **کِیر** topuqda olan küf və kir: کلخج[4]

کیرپی//کیرپو//کربی//کرپی kirpi: چیزو/چیترو/ ریکاسه/ ریکاشه/دیکانه/ سکاسه/کشنجان

بر نوعه **کربی** در اوزون تولو bir növ kirbidir üzün tuylu: سکر[5]

بر نوعه اوزون تولو **کرپیدر** bir növ üzün tuylu kirbidir: شگُر

بر نوعه اوزون تلو **کرپی** bir növ uzuün telli kirpi: تَسی/ تشی[6]

کیرپیک// کرپک kirpik: مژه

کیرپک دوکلمک kirpik dökülmək: فرو ریزدن مژه

کیرج//کرَج//کراج kirəc: آهک/ژکاسه/فیلجه

کیرج فرونی kirəc furunı: داش[7]

کیرجه// کرَجَه//کرچه kirəçə: خاتون[8]

کَیرَک gəyrək: پرندو[9]

کیرمک//کرمک// کورمک girmək: درکردن

کرنک **کرمک** یول girən girmən yol: تریوه[10]

قُلاغَه **کیرَن** بوجوک qulağa girən böcək: کوشخیه

ییل **کیرمکیچون** اوجه یاپلان او yil girmək içün uca yapılan ev: بادکیر

یل **کرَجک** پنجره yel girəcək pəncərə: بادخون[11]

کیرو// کرو//کری gerü پس / فا/ وا/ فرا/ سِپَس/ واپس/ پسترک/ پسین

کیرورک gerürək: پسترک/ فراتر

کیرو قَالمِش gerü qalmış: وامانده

کرُسنَه قورلمش gerüsinə qıvrılmış: واهم جسته

اياغی بربرندن **کری** قومق ayağı bir-birindən geri qoymaq: ازهم فرادن پای

قلیج **کیرو** صچرمق زحمتدن qılıc gerü sıçramaq: نَبوَت[12]/واپس جستن شمشیر از وهم

کیز// کِز giz: نهان

کیزلمک gizləmək: نهان (کردن)/ نُهفتن

کزلنمک gizlənmək: نهانیدن/ نُهفتن

کیزلو gizlü: نهفته/نهفت/ نهان/ مکون/ باطن/ متواری

کِزلَیجی gizləyici: رازدار

کیزلو اغلمه gizlü ağlama: غزیه[13]

---

[1] . کثیف تر / شوخ بمعنی چرک است
[2] . دهخدا: بیدسرخ ، عناب
[3] . دهخدا: گیاهی مانند اشنان
[4] . دهخدا: چرک بدن
[5] . دهخدا: خارپشت بزرگ، چکاسه
[6] . دهخدا: خارپشت
[7] . دهخدا: کورهٔ آجرپزی، کورهٔ کوزه گری، کوره
[8] . بلکه بو کرالیچه (ملکه) سوزدن منشالنیر
[9] . دهخدا:پریشب نقل از شعوری/ د. یوموشاق کمیک
[10] . دهخدا: راه پشته پشته، راه ناهموار
[11] . دهخدا: راه گذر باد
[12] . دهخدا: کارگر نشدن شمشیر
[13] . صدای فریاد

کزلو اغلامق gizlü ağlamaq: کنارنک[۱]

کزلو دوشمن gizlü duşman: کاشح[۲]

کِزلو کنج gilü gənc: شایکان

کزلو مال gizli mal: کَنج

کِزلو نسنه gilü gənc: شایکان

کیزلو اغلایش gizlü ağlayış: غژنک[۳]

کِزلو کنج gilü gənc: شایکان

کیزلنجک او gizlənəcək əv: نهان خانه

سزو **کزلو** sözü gizlü: راز

طواری **کیزلمک** یر tavarı gizləmək yer: نهاندان[۴]

اول اویونکه اغلنجقلر طپراق یغب ایچنده نسنه **کزلرلر** قسمتنده هرکمه چقرسه غالب اولور ol oyun ki, oğlancıqlar topraq yiğib içində nəsnə kizlərlər qismətində hər kimə çıxsa ğalib olur: خاک نمک

کیسه kisə: خرمدان/ خریط/ صره

درزی **کیسه**سی dərzi kisəsi: تل

کیسی geyisi: جامه

کیسولو geyislü: قباور[۵]

کیسی یکی geysi yini: سوژه[۶]

کسی طوتوجی geysi tutucı: جامه دار[۷]

اَسکِی **کیسی** əski geysi: خُلقان[۸]

کوزل **کیسی** gözəl geysi: بزجامه

بر جنوردر توکندن ایو **کیسلر** اولور و اول **کیاسیلره** دخی درلر bir canavardır tükündən eyü geysilər olur və ol geysilərə dəxi derlər: خز

کیش//کش kiş//kəş: کشک

کیشی// کشی kişi: آدمی

کشیلنمک// کشلنمک kişilənmək: لَک

کشیلر kişilər: مردُم

کشیانه kişiyana: مردمانه

کِشِی عَیالی kişi əyalı: مردم زاده

کشنک بویی kişinin boyı: قد

اوُدلوُ **کشی** udlu kişi: شرمکین

آلچَق **کشی** alçaq kişi: دون/ فروتن

ادکسز **کشی** ədiksiz kişi: موزه مال

اکلو **کشی** əglü kişi: کامران

امین **کش** əmin kişi: اُستوار

اول **کشی** ol kişi: آنک

اوُدلوُ **کشی** udlu kişi: شرمکین

اصلو **کشی** uslu kişi: برومند

اویور **کشی** uyur: وسنان[۹]

انام **کشی** inam kişi: اوستام

اویور **کشی** uyur kişi: وسنان

بللو **کشی** billü kişi: کُزیر

بو **کشیلر** bu kişilər: این کسان

بُون **کشی** bön kişi: سخیف/ کهیله

تنبل **کشی** tənbəlkişi: لتنبر[۱]

---

۱. دهخدا: قوی دل
۲. دهخدا: دشمنی پنهان
۳. دهخدا: صدای گریه و زاری
۴. درینجا محل پنهان کردن اموال و دارایی
۵. قبا بر است.
۶. دهخدا: ختک پیراهن و جامه
۷. مسئول نگهداری لباس در حمام
۸. دهخدا: جامهٔ کهنه
۹. دهخدا: غنوده و خوابناک

تمام **کشی** tamam kişi: زادمرد

حرمتلو **کشی** hörmətlü kişi: روی شناس

خاین **کشی** xain kişi: نااستوار

زبون **کشی** zəbun kişi: غرچه[۲]

غالب **کشی** ğalib kişi: چیره

قاقمش**کشی** qaqımış kişi:دژاکاه/طیره

قوَتلو **کشی** qüvvətlü kişi: کلندره[۳]

قرقل **کشی** qırqıl kişi: کیمه

کودلو **کشی** gövdəlü kişi: لَنتَر

لاغجی **کشی** bir lağıcı kişi: پادوله

همتسز **کشی** himmətsiz kişi: ماخ

یاداقلو **کشی** yadaqlu kişi: شاک[۴]

یکت **کشی** yigit kişi: برنایی

یِیَه‌کَن **کِشِی** yeyəgən kişi: رَژد

یینی **کشی** yeyni kişi: غوت

آوردی یللو**کشی** avurdı yellü kişi: بادپر

اَوُردی یُلُّو **کشی** که صاورو سُیلر avurdı yeli kişi ki savurur söylər: بادفره

اکری **کشی** که ضعیف المزاج در əgri kişi ki, zəifulmizac ola: انکشتال[۵]

کشنک حالی دوستلری دلَدوُکی کبی اوُلمق kişinin halı dostları dilədügi kibi olmaq: دوستکای

بر ایشه اتانلمش **کشی** bir işə atanılmış kişi: وشکرده[۶]

باشِ ویرامز **کشی** başı verəməz kişi: سر افراز

بر **کشی** قوللری bir kişi qulları خواجه تاش/ خوجه ناشان

اش باشارماز **کشی** bir iş başarmaz kişi: پادوله

جنک ایدیجی **کشی** cəng edici kişi: ستنبه

دلی دوتق **کشی** dəli dutaq kişi: کُنکور

دیو چالمش **کشی** div çalmış kişi: پری افسای[۷]/ پری زفت

سمز اوزون یوغن **کشی** səmie uzun yoğun kişi: شنک

غایتده اولو **کشی** که جمیع اولولق اسبابی انده اولا ğayətdə uku kişi ki cəmii ululuq əsbabı anda ola: خورابه[۸]

کوتی **کشی** که مفسد و طغان اولا köti kişi ki, müfsid və tağlan ola: شفک

کوکجکلنر **کشی** göyçəklənər kişi: رنک آور

نسنه اوقمقدر و حرکتده فکرلو **کشی** nəsnə hərəkətdə oqumaqda ya fikirlu kişi: نوان

هر نسنه که **کشی** مشغول اوله hər nəsnə ki kişi məşğul ola لهو

---

[۱]. دهخدا: مردم شکم پرست و پرخور، هیچکاره

[۲]. دهخدا: نامرد و مخنث و حیز

[۳]. دهخدا: مرد قوی و مجکم

[۴]. دهخدا: شک کننده/ یاداماق مصدری مضطرب اولمق

[۵]. دهخدا: مردم ضعیف و بیارناک و صاجب نقاهت

[۶]. دهخدا: پیشکار و کارپرداز با تجربه و چالاک

[۷]. حلیمی: اوچوق دوتان کشی

[۸]. حلیمی: کشاورزی که جمیع اسباب او مهیا باشد

یَینجک کشی که بیهوده لاف ایدوب اوُکنور yeynicək kişi ki bihudə laf edüb ögünür: ایغده[1]

یوز چورمز **کشی** yüz çevirməz kişi: نستوه[2]

مردانه صوش کورمش بهادر **کشی** savaş görmüş bahadır kişi: کنداَور

کندوزنی بزایب **کشیلنمک** kənözini bəzəyib kişilənmək: لَک

کیک//اکین//اِکِن gen: فراخا/ انبوه/فراخ/نجیز

ککیمک genimək: فراختن

کیکلک genlik: فراخا / فراخی

کیک ایلمک gen eyləmək: سِرنکیدن[3]

کیک یازی gen yazı: خرجنک

کنش یول geniş yol: لحب[4]

درسی **کیک** dərisi gen: کُج[5]

صغنی **کیک** sığını gen : کوزاوره[6]

کنش قوجق ایلایش geniş qucaq eyləyiş: دراغوش

اکی نسنه ارالغی‌نک **کلکی** یر iki nəsnə aralığının gənli yeri: فرحناک دوخیز

کیک keyik: آهو/ کاکیان

کِیک بوزاغوسی geyik buzağısı: آهوبره/ اَهوان/ ریک[7]

کیک سرسی geyik sərəsi: قردمانا/ترب[8]

کیک سورسی geyik sürüsi: سیله[9]

صغین **کیک** sığın keyik: کاوزن[10]

کُیکن اوینی göykən oyunı: چبچله[11]

کیکُو güyəgü: شاه (داماد)/ خسرانکر

کیکو اوتی güyəgü otı: خلندور/ آویشن/ صعتر[12]

کویکو کوککی güyəgü köklügi: آبیشن

کیم//کم kim: که

کمی kimi: که

کیمدر kimdür: کیست

کیم geyim: خفتان/ زره

باش **کیمی** baş geyimi: سربند

کیمک geymək: پوشیدن

کَیدُرمک geydirmək: پوشانیدن

کیه سی geyəsi: پوشش

کینجک geyincək: پوشنه

باشه**کیلن**اشق başa geyilən işıq: خود[13]

قره **کین** qara geyən: سیاه پوش

زره التندن **کیدکلری** کوکلک zireh altında geydikləri könlək: غُلاله

صَوش (کوننده کیرلر) savaş (günündə geyərlər): کژ اکند[14]

---

۱. دهخدا: سبکسار، بیهوده گوی

۲. دهخدا: خستگی ناپذیر

۳. شایع کردن

۴. دهخدا: راه روشن و فراخ

۵. دهخدا: گیاهی که بدان استخوان شکسته را بندند

۶. دهخدا: صراحی شیشه ای (گردن دراز)

۷. حلیمی: داغ کچسی

۸. دهخدا: ترب صحرایی، خردل صحرایی

۹. دهخدا: گله و رمه اسب و آهو و امثال آنها

۱۰. دهخدا: گوزن (بیابانی)

۱۱. دهخدا: بازی سرخوردن روی یخ

۱۲. دهخدا: پودینهٔ کوهی

۱۳. دهخدا: کلاه خود

۱۴. دهخدا: لباسی که آکنده از ابریشک باشد

عورت **کیه‌جکی** övrət geyəcəyi: زنانه

قفتانی ترس **کیمک** qaftanı tərsə geymək: واژکونه (پوشیدن جبه)

هرکون **کیجک** طون hər günki geyəcək ton: بادُروزه[1]

هرکون **کیین** طون hərgün geyən ton: بِذَر

کچوجک کوکلک بیوک کوکلک التنه **کیرر** کردن صقلاسون ایچون küçücük gönlək böyük gönlək altına geyərlər kirdən saqlasun üçün: شاماک[2]

کیمک giymək: (منحرف شدن)

یولدن **کیه** yoldan giyə: مول[3]

کین kin: نجیز/ غژم/ کینه/ کین// ف

کینَلو kinəlü: کینوَر

کین دوتوجی kin dutucı: کین دار/کینه

کینه دوتنه ده درلر kinə dutana da derlər: کیفر

کینه ادات نسبت مثل نَمکینه ədati-nisbəst məsəl nəməkinə: کینه

کینه kinə: اژنک[4]/ تفه/ وژ[5]

کیوه// کُوَه gəvə: بیو// پَیو

کِیپا gipa : سختو[6]

L ل

لابد labud: هرآینه

لاپه lapa: شیو[7]/ شیب

لاپه بیرنجی// لَپّا// لَپه lapa birinc: شیله[8]

لاتیس هندوستانده بر جزیره آدیدر Lanis: لاتیس

لاجورد lacvərd: سبزرنک/ لاجورد// ف

بر رنک bir rəng: لاجورد

لاجه laca: تندیسه

لاد بر اوغلو زماندر Lad: لاد

لادن ladan: لادن// ف

لارنک larəng: لارنک[9]معروف

لاغ lağ: لاغ[10]

لاغجی کشی lağıcı kişi: پادوله

لاف laf : فقع/ کَب/ لند/ مشنک / هلاک

لاف اورجی laf urucı: کُندآور[11]

لاله lalə: الایه / لاله// ف// معروف

لایق layiq: خُور / درخور/چیر/ خاور/ روا/ سزا/ بابَت/ شایسته/ نُورد

لایق‌رق layiqraq: لایق تر

لایقسُز layiqsüz: ناسزا

لایقلو layiqlu: فرزام

لایق اولمق layiq olmaq: اندرخور شدن/ اندرخوردن/ سَزیدن/ شاییدن

---

[1] . دهخدا: هرروزه (احتیاج روزمره مثل پوشاک)
[2] . دهخدا: جامه کوتاه ، سینه بند، جامه کوچک
[3] . دهخدا: درنگ و تاخیر، فاسق
[4] . دهخدا: چین ناشی از غضب
[5] . دهخدا: خشم و قهر و غضب ، کین
[6] . دهخدا: معرب سختور روده انباشته با گوشت و برنج بریان شده در روغن

[7] . دهخدا: سرازیری، شیب (پایین)
[8] . دهخدا: برنج آش
[9] . دهخدا: پس خورده طعان، طعامی که مردم فرومایه از مهمانیها بردارند
[10] . دهخدا: بازی،شوخی،مسخرگی/ سعدی فرماید:
وگر مرد لهو است و بازی و لاغ
قوی تر شود دیوش اندر دماغ
[11] . دهخدا:حکیم و دانا باشد

لایق دکل layiq dəgil: ناسزا

هر **لایق** نسنیه درلر layiq: برازد

لپه ləpə: شُو

لجام licam: لَکام

لحظه ləhzə: زغنک[1]

لَخَنه// لحنه laxna: خای[2]

لذت ləzzət: چاشنی

لذتسوز ləzzətsüz: بی مزه

لش leş: لاش/ لاشه

لشکر ləşkər: لشکر// ف

لشکر جمعی طوتدوغی یر ləşkər cəmi tutduğı yer: کُرنک/ کوران

لشکرک طتدکی یر جمع اولدقده ləşkərin tutduğı yer cəm olduğda: کوران

لطف lütf: سپاسه

لطیف صُو lətif su: خوشاب

لطیفه lətifə: وشیه

لعل ləl: لال[3]/ ف

بر نوعه **کل** آدیدر bir növ gül: لعل کون

بر نوعه کلدر **لعل‌کون** دیرلر bir növ güldür ləkgun dirlər: عروس پرده

لعنت lənət: فریه[4]/ سَنه

لعنت ایتمک lənət eyləmək: پیغاره

لعنت ایلمک lənət eyləmək: پیغاره

---

[1]. دهخدا: یک چشم بهم زدن (از نظر زمان)

[2]. از مصدر خاییدن بمعنی جویدن/ لذت و مزه

[3]. دهخدا: به عربی لعل بدخشان است

[4]. ک. بالکسر و بالمثناء التحتانیه و ما مر بالفتح و بالموحده التحتانیه

لغم// لقم ləqəm: نَقب/ آهون[5]

لقب ləqəb: نبزه[6]

لقبده بِر اولمق ləqəbdə bir olmaq: هم‌لقب

لقمه loqma: نواله/ هُز

خلیفه **لقمه‌سی** xəlifə loqması: نواله

قاضی **لقمه‌سی** qazi loqması: پژماورد[7]

لَک lək: لَک// ف// معروف

لکلک ləklək: لکلک// ف

لُکُنْ ləgən: آخیز/ طشت / تاس/ لکن// ف

لکن دوتجی ləgən dutucı: لقَن‌کَرُ

کُچُوجُک **لکن** küçücük ləgən: لکنچه

لموَن liman: بندَرکاه[8]

لنکر ləngər: لنکر// ف

کمی **لنکری** gəmi ləngəri: لنکر

لَواَشَه//یَواَشه lavaşa: لواش/لاش/ ورس[9]/ ف

لوت lüt: لوت// ف

قفای **لوت** qafayı lüt: جله[10]

لوخُسَه عورت loxusa övrət: زاچ[11]

لخوسه دیرنکی loxusa dərnəgi: زاجسور[12]

لور lur: قریسه/ لور[13]/ ف / لُرَه // لوره[14]

لوری luri: داله// دالوده / طایفه لوری

---

[5]. دهخدا: رخنه، راه و مجرائی که زیرزمین کنند

[6]. دهخدا: مرد که بسیار بر مردمان لقب نهد

[7]. دهخدا: نوعی طعام از گوشت و تخم‌مرغ، نرگس خوان

[8]. بو سؤزده کاتب خطاسی وار بو لیمان اولمالی

[9]. دهخدا: میوه سرو کوهی

[10]. دهخدا: خالی شدن پیش سر از مو

[11]. دهخدا: زن نوزائیده

[12]. دهخدا: جشن زایمان و ایام ولادت

[13]. دهخدا: زمینی که سیلاب آنرا کنده باشد

[14]. دهخدا: کنده بود گل در او مانده از آب سیل. بوگون دیلیمیزده لیرسو کیمی وار

لورِ قوشی luri quşı: استخوان رند[۱]

لوک lök: پشکوی[۲]

لوکُن lögün: صالوج/ ساروج

لولَر// کرکر lülər: لولَر[۳]

لوله lülə: دُریشه / زیش

لوله نی lüləyi-nay: نایژه[۴]

بیکار **لوله‌سی** binar lüləsi: لوله

چشمه **لولَه‌سی** çeşmə lüləsi: زِیش[۵]

قامِش **لوله** qamış lülə: ماکوب// مکوک

لوند قوشی yond quşı: سسک[۶]

لهانا lahana: کرنب/ کلم[۷]

کلم شورباسی kələm şorbası: کرنبو[۸]

لهیم// لَهِم ləhim: خَرُد[۹]/ کَبَد/ کفشیر[۱۰]

لیسان leysan: مکوک

لیف// لیفه lif :(ف)

بشماقچلر **لیفی** başmaqçılar lifi: ماله[۱۱]

خرما اغجندن اولان **لیفه** xurma

ağacından olan lifə: لیف

لیقه ا// لِقَا // لقه liqa: زُوانه[۱۲]

مرکب **لقاسی** mürəkkəb lıqası: لاس

دویت **لقه‌سی** davıt lıqası: کرسف

۱. دهخدا: مرغ استخوان خوار
۲. دهخدا:شتر تک کوهانه
۳. دهخدا: از اسماء خدا/ ترکی لرلر ویا گرگر است
۴. اوت بالدری
۵. دهخدا: نای و نی و لوله کوچک
۶. دهخدا:پرنده‌ای کوچک لاسکوی که مثل بلبل است
۷. دهخدا: کلم
۸. دهخدا: کرنبا بمعنی آش کلم است، با یعنی آش
۹. دهخدا: گل سیاه لزج و چسبنده
۱۰. دهخدا: لحیم زرگری و مسگری و امثال آن، طوتغال
۱۱. دهخدا: آلتی که با آن پارچه را آهار می زنند
۱۲. پنبه داخل مرکب

لیک leyk: لیک معروف

لیک lik-: لاخ[۱۳] بمعنی موضع باشد

لیکن lakin: لیکن// لکن/ ف

لیلک leylək[۱۴]: لقلق

لیمون limon: لیمون// ف// معروف

لیوشه اغاجی// لیواشه اغجی lüyşə ağacı: بُرس[۱۵]

م H

ماتراق// ماترَق// مترق matıraq: زوبین/ چوب دستی

ماتقاب// متقَب// متقاب// ماطقاب matqab: مته/ ماهه/ بُرمه/ مه ر

ماتقاب یایی matqab yayı: کَمانه/ واخ

ماتم matəm: شیون

ماراسه marasa: داه[۱۶]

مارتین برر بری عورتدر انلردن حکایت اولنور bir ər biri övrət , anlardan hikayət olunur: مارنین[۱۷]

مارول// مارل/ مرول/ مرل marol: کیپو/ کاهو/ کوک/ کما

مارواش marvaş: غُمکسار

مازو mazu: مازو// ف// معروف[۱۸]

ماسره masara: نایجه

۱۳. دهخدا: این کلمه در آخر بخی کلمات آید و شبیه لیک ترکان است مثل «داشلیک»
۱۴. دهخدا: به ترکی لکلک را گویند
۱۵. دهخدا: چوبی که بر بینی اسب کنند
۱۶. دهخدا: پرستار، حدمتکار، کنیز
۱۷. مارنین و مارنینه هند ناغیلی
۱۸. دهخدا: شیرهٔ درخت بلوط

ماسلق // مصلیق maslıq: اسرار

ماسلق قویجق maslıq qoyacaq: جُرعدان [۱]

ماسُورَه//مَصُره//ماسُرَه masura: دوکچه/ ماشه / سنیژه[۲]/ ماسوره

ماشه maşa: ماشه// ف[۳]

ماکوک // مکوک məkik: مکوک[۴]

ماططاق//ماططَق matataq: پرسیان/ میشنای[۵]

مال mal: خانمان/ خواسته

ماللو mallu: مالدار

مال فکرایدیجی mala fikredici: وشکرده[۶]

کزلو **مال** gizlü mal: کَنج

مالیله و قومیله تکبرلک ایدن کمسه malilə və qovmilə təkəbbürlük edən kimsənə: انبازده[۷]

ماما mama: قابله/ پیشکاره/ پیشیاره/ قَفه

مامجق mamacıq: مامک

مَامُو mamu: پیسَکان// پیشکان[۸]

مانا کبدر ولکن بو اولمغه قتی قریبده مستعملدر و مانا عامدر// مثل مانا mana kibidir nəlakin bu olmağa qatı qəribdir müstəməldir mana amdır: همانا

مانتار//مَنتَر//منطر mantar: سَلمه/ اکارش[۹]/کما/واخ

۱. دهخدا: یوخ، تاراما: ماسلف یعنی خشخاش
۲. دهخدا: ریسمانی که جولانگاهان در پهنا زیاده آورند و دور اندازند چله و تونه نیز گویند
۳. دهخدا: انبر
۴. دهخد: ابزاری در بافندگی و چرخ خیاطی
۵. دهخدا: گیاهی است، میش بهار
۶. دهخدا: کسی که با چالاکی کار کند، کارپرداز
۷. دهخدا: متکبر از مکنت و دولت و از خانوادگی
۸. در لغتنامه به معنای قابله تشریح شده است
۹. دهخدا: اکارس بمعنی نوعی قارچ و سماروغ، گیاهی که به تازی آنرا کما خوانند.

اشک **منتری** eşşək mantarı: کرنا[۱۰]

صغر **منتر** sığır mantar: کور کندم

طومالان **مانتار** tumalan mantar: سماروغ

بر نوعه **منتردر** bir növ manatar: چلّه

بر نوع اووق **منتر** bir növ uvaq mantar: کشخ

ایجی قزلجه **منطر** içi qızılca mantar: شبک

مانجیلق// مَنجَلـق// مانجلق// مَنجِنیق mancalıq: منجنیق/ بلکن/ پیلکن[۱۱]

مانند manənd: آسا[۱۲]

ماوی mavı: (کبود)

بر**ماوی** طاش که یوزکلره قاش اولنور bir mavi taş ki yüzüklərə qaş olunur: فیروزه

ماهسام بر یروک آدی Mahsam-bir yerin adı: ماهسام

ماهیچه mahiçə: ماهیچه// م

مايیس mayıs: نیسان

مایل mail: (مانند)

قزله **مایل** qızıla mail: خضاب[۱۳]

مایه // مایه کش mayeyi kəş: پَینُو[۱۴]

میخوش meyxoş: ترش شیرین

مایَه خوش mayexoş: ترش شیرین

خمیر **مایه‌سی** xamır mayası: خمیرمایه

۱۰. دهخدا: نوعی از سماروغ
۱۱. دهخدا: گنکره دیوار
۱۲. شکیلچی دیر کبی
۱۳. دهخدا: موادی که با آن موی سروصورت یا پوست بدن را بدان رنگ میکردند، گلگونه
۱۴. دهخدا: کشک، دوغ ترش شده که خشک شده

مُبارَک mübarək: خُجسته/ فرخ/ فرخنده/ میمون/ همایون

مبارک اوله mübarək ola: فرزانه

مبارک کردن mübarək kərdən: تَهنیت

مبالغه mübaliğə: غُلو

متحیّر mütəhəyyir: خیر خیر/ هاژ

مترس mətərs: مترس// ف

متغیر اولمق mütəğəyyir olmaq: اشفق[۱]

متکبر mütəkəbbir: کندآور

متکبرلک// مکتبر mütəkəbbirlik: منی

مفتل// مَتِبل məftül: زه

متوضا//متوضه//متوضی mütavəzza: آشیکاه/ کوهدان

مثقال misqal: مثقال معروف

وزَنده بر **مثقال** vəzndə bir misqal: دینار

بیوکی اوچ **مثقال** böyüki iki misqal: حاما[۲]

یتمش ایکی **مثقال** yetmiş iki misqal: قوطیل

بر درم آدیدر و دیدیلر که بر **مثقال** bir dirəm adıdır və dedilər ki bir misqal: بندقه[۳]

شیانی خراسانیلر قتنده یدی **مثقال** اغری درهم Xurasanilər qatında yeddi misqal ağrı dirhəh: شیانی[۴]

مثل məsəl: فسله/ افسانه/ چیستان/ پُرد[۵]

مثل misil: نمونه

مثلدر شول کمسه‌دنک یره‌مزلره تابع اوله məsəldir şol kimsədən ki, yaramazlara tabe ola: ریش کاو

مجال macal: یارای/ زاور[۶]

مجلس məclis: انجمن/ مجلس// ف

بزنمش **مجلس** bəzənmiş məclis: بَدرام

سوجی **مجلسی** süci məclisi: بزم

عشرت **مجلسی** işrət məclisi: میزد

مجنون məcnun: آشفته

مجوس məcus: آذرکشسب

مجوسی məcusi: آذرکشسب

مجوسیلر اوینی məcusilər oyunı: دستبند[۷]

مجوسلر مذهبندن بر مذهب məcuslər məzhəbindən bir məzhəb: نغوشا

مجوسیلرک بر بیکنک آدیدر məcusilərin bir böyügünün adıdır: مرس

محابا// محابه mühaba: آرام// آزرم/ مکیس[۸]

محاسب mühasib: ف

خمسه مسترقه یعنی شول بش کندر کم **محاسبلر** قتنده اکسوک کلور şol beş gün kim mühasiblər qatında əksik olur: فروردیان[۹]

---

۱. دهخدا: کم کردن چیری

۲. دهخدا: حامای کبیر سه مثقال، حامای صغیر

۳. دهخدا: مقدار وزنی به اندازهٔ درهمی. یک مثقال

۴. صحاح فرس: درمی بود بخراسان و عیار آن ده هفت و (بوزن یک درهم)

۵. دهخدا: لغز ، چیستان

۶. دهخدا: پرستار، خدمتکار

۷. دهخدا: بازی است مجوس را که دست یکدیگر را گرفته به دور هم میچرخند همچون رقصیدن

۸. دهخدا: دقت در معامله، حق مزد محصول

۹. دهخدا: فروردگان پنج روز آخر سال فارسیان باشد آنرا خمسه مسترقه گویند

محافه//محفه//محافه//معفه//مَیفَه məhafə:
کجاوه / مهاره/ کژاوه

محال mahal: پژفند/ تروند

محالسُوز mahal söz: بَرفند/ تروند[۱]

مَحَبت möhəbbət: مِهر/ مودت

محبوب məhbub: دلدار/ شاهد

شیرین حرکتلو **محبوب** şirin hərəkətlü
məhbub: شنک

صالنوب کزن **محبوب** sallanıb gəzən
məhbub: کش

محبوس məhusilər: (محبوس)

محبوسلر خدمتکاری məhbuslar
xidmətkarı: ژوار[۲]

مَحبوسیلر ایچون بشن یمک
məhbuslar üçün bişən yemək: ژواه[۳]

محتسب mütəsib: دادکر

محتشم möhtəşəm کاو/ کاوه

محفه məhəfə: کژاوه[۴]

محکم möhkəm: اُستوار/ دَبک/ سعب/ سَفت/
کندواله/ پالاپال

محکم اغلان möhkəm oğlan: تبنک[۵]

محکم اودُن möhkəm odun: تاغ

محکم اولمق möhkəm olmaq: اعتضاد

محکم خالی möhkəm xalı: مُشکژ[۶]

محکم کوکللی möhkəm könülli: پالاپال

اولکه قپو سُوَه‌سن انکله **محکم** ایدرلر ol
ki qapu sövəsin anunla möhkəm
edərlər: پشکله[۷]

محله məhəllə: برزن/ کوی/ محله// ف

مُحنت möhnət: آسیب

محیر قلان mühəyyər qılan: تیب[۸]

مخالف müxalif: دُرکور// دژکوار/ نیسان

مخالف تدبیرلر müxalif tədbir: جدکان

مخلوق məxluqdur

برنوع **مخلوقدر** bir növ məxluqdur:
نسناس

برنوع **مخلوقدر** bir növ məxluqdur:
سکسار

بر نوعه **مخلوقدر** bir növ məxluqdur:
نیم چمد

مخمور maxmur: می زده

مخنث müxənnəs: حیز

مخنثلر müxənnəslər: حیزان

مخنت کمسه müxənnəs: هیز

مخنث‌لق ایدن اوغلنلره استعمال
اولندی بونی اکثر عوام مائلی هرزلر غلط
عام قبیلندن‌در müxənnəs: هیز

مُد mod: مُد// ف[۹]

مداره mudara: مداره[۱۰]// معروف

مدت خلوت müddəti-xəlvət: چلّه

---

۱. دهخدا: بیهوده و وعدهٔ دروغ
۲. دهخدا: خدمتکار زندانیان، پرستار بیماران
۳. دهخدا: قوت و غذای زندانیان و اسیران
۴. دهخدا: تختی برای حمل بر دوش مسافر و مریض، هودج و تخت روان هم گویند
۵. دهخدا: جوان محبوب و بلندبالا و توانا را گویند
۶. دهخدا: این لغت نیست و مشرز بمعنی شیرازه است
۷. دهخدا: چوبی که پشت دربیبندازند تا باز نشود
۸. دهخدا: سرگته، متحیر
۹. دهخدا: واحد اندازه گیری
۱۰. دهخدا: نوعی دلو پوستی

مدت نفاس müddəti-nifas: چلّه

مدد mədəd: چاره

مدد ارشجی mədəd irişci: فریادرس

مدد درمک mədəd dirmək: فریاد

مذهب məzhəb: (مذهب)

مجوسلر **مذهبندن** بر **مذهب** məcülər məzhəbindən bir məzhəb: نغوشا

مُراد murad: کام/ کامران

مراد اوممق murad ummaq: کام

مُرَاد بُولِجِ murad bulucı: کامیاب

مراد سُورُجی murad sürüci: کامران

مرتک mərtək: پردو/ فَروار/ وارخ/ تیره

او **مرتکی** ev mərtəgi: درخت خانه[1]

بر **مَرتَک** که انوکله اَو اوُرتَرلر bir mərtək ki anunla ev örtərlər: پازار[2]

مرجان mərcan: بُسد[3]

مرجمک// مردمک mərcimək: عدس/ انز/ انزه/ تفشیره/ نزک/ نَسک/ دانجه/ دانژه/ دانیژه/ مَرجو/ مُنجُو/ نرسک

مرجمک آشی mərcimək aşı: تفشیره[4]

مرجمک داشی mərcimək daşı: شادنه[5]

مَرچَم قولاغی mərçəm qulağı: کوش ماهی

مُرجوَ murçuva: هلیون[6]

مردار murdar: قژاکن/ فژاکن/ فژاکن/ فَژ/ فَژه/ پژوین / پلید[7]/پندو/ مُنجلاب/ مردار// ف

مردارلق murdarlıq: کندبویه

مردار اتمک murdar etmək: کره

مردار تو murdar tüy: کنداموبه[8]

مردار قُقو murdar qoqu: غشاک[9]

مردار ققولو murdar qoqulu: فرغور

مردار ین قرغه murdar yeyən qarğa: خلواج

مردار ییجی قوش murdar yeyici quş: ژکاک

مرداردن صَغنمَاین آدم murdardan sıqınmayan adam: تلاتوف[10]

مرداردن **یغلنمز** آدم murdardan yığlanmaz adam: تلاتوف

مرداردن **یِغلنن** آدم murdardan yığlanan adam: تلاتوف

مردانه صوش کورمش بهادر کشی savaş görmüş bahadır kişi: کندآور[11]

مردونلو mərdivanlu: مُقَرنس[12]

مرده سنک mürdəsəng: مرداسنک[13]// ف

مرزه کدن نشان mərzə gedən nişan: درفش[14]

مَرزَی// مرزَه mərəzə: مرازی[15]

---

[1]. دهخدا: چوبی که در زیر درخت میوه دار برپا دارندتا برآن تکیه کرده و نشکند

[2]. تیرکی که با آن سقف خانه را پوشانند

[3]. دهخدا: وسد نیزگویند مرجان و حجر شجری نیز گویند

[4]. دهخدا: عدس سبز پخته

[5]. دهخدا:سنگی سرخونگ برای معالجه چشم بکار رود

[6]. دهخدا: مارچوبه، مارگیا

[7]. ک./م.: بالفارسی وبالفتح وبحاله الیحتا نیتان بعد اللام

[8]. دهخدا: موی مادرزادی

[9]. دهخدا: بوی گند، بوی بد

[10]. دهخدا: پلید، چرکین، کثیف

[11]. دهخدا: دلیر، شجاع و جنگجو

[12]. دهخدا: گچ بری پله پله

[13]. دهخدا: جوهری باشد سبی مرداسنج نیز گویند

[14]. دهخدا: پرچک، علم

[15]. دهخدا: داروی آمیخته با توتیا

مَرسِین//مرسن mərsin: آذریون//مورَد[1]

مرسین یمشی mərsin yem işi:موردانه[2]

مرصّع mürəssə: (مرصع)

مرصع بوین بونجغی که فارس بکلری بوینلرنه اصرلر mürəssə boyub buncağı ki Fars bəgləri boyunlarına asarlar: بَزکَر

بر **مرصع** تاجدر که عجم پادشاهلری باش‌لری اوزرینه اصرلر گاه گاه کیرلو bir mürəssə tacdır ki, Əcəm padşahları başları üzərinə asarlar, gah gah geyərlər: کرزن[3]

مُرغزار mürğzar: ماغ[4]

مَرغول mərğül: مَرغ[5]

مُرکَب mürəkkəb: حبور//حبُر/زُکاب/شوره/مداد

مرکبلر mürəkkəblər: سیاهان

مرکب بالق mürəkkəb balıq: سلیبا

مرکب لقاسی mürəkkəb lıqası: لاس[6]

مرمر mərmər: مَرمَر// ف / رخام

مرو mərv: زغبر[7]

بر اوتدر طبیبلر **مرو** در bir otdur təbiblər mərv der: زغبر

مروحه mərühə: بادبیزن[8]

---

[1]. دهخدا: درختی سرسبز با گلهای سفید و خوشبو به تازی آس گویند

[2]. باید مورد//مورت دانه باشد

[3]. دهخدا: نیم تاج مرصع که ملوک پیشین بالای سر خود بجهت تبرک می آویختندو گاه برسر مینهند.

[4]. دهخدا: نوعی مرغابی با پرهای سیاه

[5]. دهخدا: پیچ و تاب موی ، جعد

[6]. دهخدا:نوعی ابریشم نامرغوب(که داخل مرکب میگذارند)

[7]. دهخدا: نوعی از ریاحین

یل ایلیه‌جک **مروحه** yel eyləyəcək mərühə: بادبیزن

مُروُز قبیله یمن ولایتنده Muruz qəbilə Yəmən vilayətində: مُروُز

مرهم məlhəm: مرهم// ف// معروف

مریخ Merix: بهرام

مریخ دیدکلری بر یر آدی Merix dedikləri bir yer: پاقو[9]

مزاج mizac: سرشت

مزار məzar: کرکر

مزبله məzbilə: بُنه

مَزبلَه اوتی məzbilə otı: قیصوس[10]

مزر mizrə: بوکان[11]

مزُر müzür: نغنغ[12]

بر بیوک **مزُر** که یاروسی درت (یوک) bir böyük müzür ki yarısı dörd: نغنغ[13]

مزکلدک məzgəldək: تذرو[14]

مَزمَان mazman: مرتاو[15]

مسافرلر باردغی müsafirlər bardağı:کُراز[16]

مستحب müstəhəb: نذب

مستراح müstərah: آبشتنکاه/ آبخانه

---

[8]. همان بادبزن امروز است

[9]. دهخدا: منزل بهرام، منزل عطارد

[10]. دهخدا: قیسوس نوعی از لبلاب بعربی عشقه گویند

[11]. دهخدا: رحم، زهدان

[12]. دهخدا: پیمانه غله برابر چهار خروار

[13]. دهخدا: پیمانه و قفیزی را گویند که بدان غله پیمایند و هر نغنغ چهار خروار است.

[14]. دهخدا:مرغی سخت رنگین است شبیه خروس/ تاراما: وحشی اوردک

[15]. دهخدا: بدگمان، دیرباور

[16]. دهخدا: تنگ و کوزه آب سرتنگ

مسَجد məscid: مزکت/ مزکد

مسجد سوپروندوسی məscid süpüründüsi: سواره[۱] دوخ[۲]

یهودیلر **مسجدی** yəhudilər məscidi: مرغزن

مَسخَرَه məsxərə: افسوسکر/ بلَنجه/ بولکنجک[۳]

مسخره مَسخَرَه لک məsxərəlıq:

افسوس/مجرل/فُپوس

مسخرلق المق məsxərəlıq almaq:

فُغوس

مسخره لغه آلمق məsxərəlığa almaq:

خنده خریش

مسطَر müstər: خط کش

مسکنلک miskinlik: مَسکنت

مسمر اَکج mismar ənəc: چارمیخ[۴]

مِسواَک misvak: اراک

مِسواَک اغجی misvak ağacı: اراک

مسواک پاره‌سی misvak parası: قصمه

مسیره məsirə: ربض[۵]

مش meş: (پوست)

کرکک اسکمکدن صرقن **مشی** kürkün əskikmaqdan sarıqan meşi: فرغیش[۶]

---

۱. دهخدا:بومعنادا یوخ/ نیم چکمه ترکی است

۲. دهخدا: گیاهی که از آن حصیر بافند/ صحاح الفرس: درارّان و موقان و دیگر ولایات «قطره» گویند و در بیشتر مواضع خاصه در تبریز و نخجوان وقتی که آن گیاه خشک شود و بیک اندازه پاره کنند و کبریت در هر دو سر او مالند و فروشند. و در بعضی نسخه ها «دخ» است

۳. دهخدا: هرچیز عجیب و غریب، طرفه

۴ آتا باغلایان ایری دمیر

۵. دهخدا: دیوار و قلعه دور شهر

۶. حلیمی: پوستی که دراثر فرسلیش موهایش بیرون زند

مُشَبَک müşəbbək: غلپکین[۷]

مشبق قاپو müşəbbəq qapı: غلبکن

مشتری یلدوزی Müştəri yıldızı: اورمزد/ زُواش/ برجیس/ هُرمُز

مشتری یلدزِی اوچنجی قات کوکده Müştəri ulduzı-üçüncü qat gökdə: اُرمُزد

مُشتُلُق muştuluq: نویذ/ مژده/ مژده کانی

مشتلق لر muştuluqlar: مژدکان

مشتلایجی muştalayıcı: مژده ده

مشته müştə: مشته[۸]معروف

مَشربَه məşrəbə: صِهرنج/ آبدان/ ناقوره[۹]

مَشَعله یری məşələ yeri: ورکار[۱۰]

مشغله məşğələ: تالاج/ لاج/ خَلالوش[۱۱]

هر نسنه که کشی **مشغول** اوله hər nəsnə ki kişi məşğul ola: لهو

مشق məşq: دَرج

مشقت məşəqqət: کبد[۱۲]

مَشک məşk: مُشک//ف

مشکجی məşkçi: مُشک دوز

مَشک دکجی məşk dikici: مُشک دوز

مُشک müşk: مُشک// ف// معروف

مشکلو یر müşklü yer: مشکبار

---

۷. دهخدا: دری شبکه دار که درپیش درها نصب کنند

۸. دهخدا: آلت فلزیی که در مشت گیرند و در صحافی و سایر بکار برند

۹. دهخدا: جام آبگینه، پیالهٔ بلورین

۱۰. دهخدا: درکار و مشغول کار / همکار

۱۱. دهخدا: شور و غوغا، آشوب، سروصدا، خراوش

۱۲. دهخدا: دردناک گردیدن جگر

مشک ازه‌جک طاش müşk əzəcək taş: فِهر[۱]

قاینامش **مشک** qaynamamış müşk: غالیَه[۲]

خالص **مشک** xalis müşk: مشک تاب

مشکان muşkan: مَردوش[۳]

مشکل muşkul: مرزوش[۴]

مشکل müşkil: دشوار

مشله یر mişələ yer: ورکار[۵]

مشهد məşhəd: وغزن[۶]

مشهدلر məşhədlər: مرزغن[۷]/ خفج/ سویدان

کافرلر **مشهدی** kafərlər məşhədi: دُخمه/ ستودان

مشهور məşhur: خنبیده/ نامور/ شهره

مشهورلک məşhurlük: شهره

مشهور قوش məşhur quş: لوری// ف

مصاحب müsahib: همال[۸]

بربریله **مصاحب** اولان bir birilə müsahib olan: همال

مصاندره// مُصَندره musandara: طاقیه[۹]

مصیقل// مُصَایقل müsiqəl : جلیده/ زدوده

مَصطَکی məstəki: کیّه[۱۰]

---

۱. دهخدا: سنگی که با آن چیزی سایند،سنگ زیرین آسیا
۲. دهخدا: ماده خوشبو مرکب از عنبر و مشک و بان
۳. دهخدا: گونه ای تره که گندنای شامی نیز گویند
۴. دهخدا: مرزنجوش
۵. زمینی که دوبار بکارند
۶. دهخدا: گورستان و زمینی که درآن مرده دفن کنند
۷. دهخدا: گورستان
۸. دهخدا: همتا، دوست، شریک،قرین
۹. دهخدا: کلاه مخروطی درویشان
۱۰. دهخدا: علک الروم، گونه ای سقز

مصطکی صقزی məstəki saqqızı: علک رومی

مصلی mısla: خروهه / پادام[۱۱]

مصلی müsəlla: نمازگاه

مصندره məsəndərə: چَرخشت[۱۲]

مصیبت müsibət: سوک

مضاربه müzaribə: قراض

مطرب mütrib: رامشکر

مطلق اقجه mütləq aqca: دینار

مطیع müti: رانیاد

قتی **مطیع** qatı müti : مطواع

معاذ الله məazallah: بَرکست/ زَکس

معتبر mötəbər: فرزانه

معتمد mötəmid: اوستام

معجب müəccəb: کِلِج

معجون məcun: دُبید/ معجون// ف

معدن mədən :کان

مَعدَه‌نوس// معدنوس maydanus: بازرو[۱۳]/ سذاب[۱۴]/ بویانک[۱۵]/ معدنوس// ف

معده‌دن اشغه دکولن mədədən aşağa dökülən: فلیوان[۱۶]

مَعرفتلو mərifətlu: پُر دانی

معروف məruf: ف

---

۱۱. دهخدا: مرغ قربانی پای دام (میصماق فعلیندن)
۱۲. دهخدا: چرخی که با آن آب انگور یا شراب گبرند
۱۳. دهخدا: نوعی تره
۱۴. دهخدا: گیاهی دارویی که برای گریزاندن حشرات نیز استفاده شود، پیگن و پیغن نیز گویند
۱۵. دهخدا: جعفری
۱۶. دهخدا: بیهوده ، بی فایده، بیکاره

بر آغج آدیدر که طبیبلر قتنده **معروفدر** bir ağac adıdır ki təbiblər qatında mərufdur: آزاد درخت

معشوق// معشوقه məşüq: دلارام/ فغ/ نازنین

معشوقلر məşüqələr: دوستکان

معمور məmur: آباد/ آبادان

معنی məni: چم[1]

مَغَارَه mağara: اهوبُر/ آکنان/ آهون/ بکاز/ دَهار / سوراخ کوه/ غار / مغاره// ف

مغرب جانبی məğrib: باختر

مغرب ولایتنده بتن جدوار Məğrib vilayətində bitən cidvar: اَنتلَه[2]

مغرور məğrur: قنود

مغرور اولمش məğrur olmuş: فنوا[3]

مغناطیس// مقناطیس// مغلادز meğnatis: ف

مغناطیس miğnatis taş: آهن‌ربا/آهن کش

مغنی müğənni: چم/ مغنی/ ف

مِفتاح miftah: کلید

مفتاح دندانه‌سی miftah dəndanəsi:مدنک[4]

مفتاح دشی miftah dişi: دندانه

مُفتی müfti: وجرکز[5]

مفسد müfsid: جِلویز / نابکار

مفعوله اوغلان دمکدر عرف ماورالنهر məfulə: تاز[6]

یفعل‌لمک yəfəlləmək: کاییدن

مقام muqam: کاشانه

علم موسیقدن بر **مقام** elmi musiqidən bir muqam: نوا

یوکسک **مقام** yüksək məqam: کاخ

مقبره məqbərə: کورستان

کافرلر **مقبره‌سی** kafərlər məqbərəsi: ستودان

مقدار miqdar: چندان

ایکی اول **مقدار** iki ol miqdar: دوچندان

یکرمی آرشون **مقداری** اوزون اپلک yigirmi arşın uzun iplik: ار عجمی

بر قوشدر **اوکیک** مقداری bir quşdur ogeyik miqdarı: تیره

مقراض miqraz: فتیل آهنج/ کاردو

مقرمه məqrəmə: دویسه[7]

مقص maqas: بَرنیس[8]

مقل مکی müqli Məkki: خَشل[9]

ابوجهل قرپوزی اغجی əbucəhl qarpuzı ağacı: درخت مقل[10]

مکار məkkar: ریمن

مکان məkan: بام

مکتب məktəb: دپای

مکتبخانه məktəbxana: دبستان/ دپایه

---

[1]. دهخدا: شرح، عادت

[2]. دهخدا:اسم بیخیست‌زدوار و جدوار یعنی ماه پروین

[3]. دهخدا: غرور و فریب

[4]. دهخدا: دندانهٔ کلید

[5]. دهخدا: وچرکر بمعنی فتوی دهنده، قاضی

[6]. دهخدا: فرومایه و پست، معشوق فردوسی ده

[7]. دهخدا: دوریشه است یعنی نوعی پارچهٔ کتانی

[8]. دهخدا: مقراض بزرگ، قیچی (ترکی ست)

[9]. دهخدا: نوعی دارو است بیه صمغ، داروی بواسیر

[10]. دهخدا: صمغ درختی با طعم تلخ که مصرف دارویی دارد

مکتبر müktəbər: ستنبه

مکتوب məktub: نامه

مکتوب جواز məktub cavaz: کذرنامه

پادشاهلر **مکتوبی** padşahlar

nişanı:دستینه

مَکَر məgər: مَکَر// ف

مکر məkr: دستان/ترفند/ تُنبل/ریوه/ مکاید

مکر ایلمک məkr eyləmək: سِکالش

مکرم اوغل mükərrəm oğlu: نودره

مکیک//مکوک məkik: تِرست/ مکوک/ ف

ملامت اتمک məlamət etmək: پیغاره

ملایم mülayim: هموار

ملحمه məlhəmə: سَخج[2]

ملر که عورتلر یوزلرینه سررلر mələr ki övrətlər

yüzlərinə sürərlər: آلکونه

فکر که عورتلر یوزلرینه سوررلر fekər ki

övrətlər yüzlərinə sürərlər: پلکونه[3]

ملزم məlzəmə: بَسیج

ملط məlit : ملط[4]مثله

ملق mılaq: چنکال

ملک mələk: سُروش

مملکت məmləkət: خانمان

خرخیک خورزم **مملکتنده** مشهور صحرادر

Xərxik Xarəm məmləkətində

səhradır məşhur: خرخیک

---

[1]. دهخدا: آلت جولاهگان که بدان ریسمان بافند،درترکی امروز ماکی (لهجه مرند)
[2]. دهخدا: تنگی نفس
[3]. دهخدا: گلگونه که زنان به روی مالند
[4]. دهخدا: گل مالیدن بر دیوار

ختن بر **مملکت** Xütən bir məmləkət:

ختن

زنک بر**مملکت** bir məmləkət Zəng:زنک

ممه məmə: پستان

اینک **مملری** inək məmələri: غژُم[5]

نار **مملی** nar məməli: نار بستان

مناسب münasib: هموار

مَناوَر چیندغی بر شهرک آدی Mənavar-

Çinndəki bir şəhər adı: مَناوَر[6]

مَناوَر بر شهردر ختن قتنده Mənavar-

bir şəhərdir Xütən qatlnda: مَناوَر

مُنَبار// منبر manbar: زُوَنج[7]

منت minnət: اِسباس/ سپاس

منت دویجی minnət duyucı: سپاسدار

مَنتُو mantu: شب[8]

منجم münəccim: ستاره شناس/ کوشیار

مند ادات نسبت مثل دردمند ədat: مند

مندر mındır: بالش نشینی/ چاربالش

مَندیل// مَندل məndil: دستارچه/ فذانک

منزلکاه عاریت mənzilgah ariyət: سِپَنج[9]

منشور mənşur: (کشاد)

بتی **منشوری** biti mənşuri: کشاد نامه

منصب mənsəb: جاه

مَنطل mandal: شنکینه[1]

---

[5]. دهخدا: همان غزب است یعنی دانهٔ انگور (درشت)
[6]. دهخدا: شهری نزدیک چین (لغت اسدی)
[7]. دهخدا: روده گوسفند پرشده از گوشت و پیه که پزند و خورند/ به لفظ دیگر ترکی صوجوق باشد
[8]. دهخدا: نوعی از زاج باشد زاج بلور گویند
[9]. دهخدا: خانه موقت

منع mən: دریغ/ زجر

منع اتمک mən etmək: برکم[۲]

منع ایدیجی mən edici: بازداشت

منع ایلمک mən eyləmək: ممانعت

قالک قبغلودر که هندوستاندن کلور اغزده طوتر انزالی **منع** ایدر. qalın qabıqludur ki Hindustandan gəlür ağızda tutar ənzali mən edər: طالیفسر[۳]

منقاش manqaş: موی چینه

منکوش//منکش//مَنَوَش//بَنَوش mənüş:کوشوار[۴]

منکش یمشی mənüş yemişi: خنجک[۵]

مَنَوَش اغجی mənəvəş ağacı: ونمشک[۶]

منوش درلر بریمش mənəvəş: ونمشک

بنوش اغجینک یمشی bənəvəş ağacının yemişi: پنجشکریان/ لسان عُصفر[۷]

منکل məngəl: افرنجن[۸]

ایق **منکلی** ayaq məngəli: پای افرنجن[۹]

منکنه məngənə: چَرخشت/ سِیار/ کبستان

منکوا علم شخصی Məngü: منکوا[۱۰]

منی məni: خنجه / خُله/ اَب پشت

---

۱. دهخدا: چوبی که بدان خر و گاو رانند/ ح. کلون در
۲. دهخدا: بازداشتن و منع
۳. دهخدا: برگ درخت زیتون هندی
۴. دهخدا:گوشوارک نام درختچه‌ای است در ارسباران و شمال روید.
۵. دهخدا: درختی کژ بر کوه روید، میوه درخت بنه، چتلانغوش (ترکی است).
۶. دهخدا: میوهٔ درخت بنه، ونوشک نیز گویند
۷. دهخدا: زبان گنجشگ
۸. دهخدا: النگو، دستبند
۹. دهخدا: پارنجن خلخال است
۱۰. دهخدا: یکی از اسماء الهی درزبان ترکی (بنکو= ابدی)

موافق müvaffiq: دمساز/ سازکار

موافقلق müvafiqlıq: ساری/ سازکاری

موج mövc: آسیب

صو **موجی** su mövci: خیزاَب//کوه/ نره[۱۱]

مور//بوز//مُر رَنک mor rəng: دیژه//دیزه[۱۲]

مُور چیچکلو خیرو mor çiçəklü xeyrü: لخنیس[۱۳]

مُورَد murad: دُرد[۱۴]

موزه muza: زادخواست[۱۵]

موزج mövizəc: میویزه[۱۶]

موسیقی musiqi: ف

علم **موسیقدن** برمقام elmi musiqidən bir muğam: نوا

موشمله muşmula: ازکیل

موشمولی یمش muşmula: ازکیل

موصلق muslaq: لَکام

موصندره// مصاندره// مُصَندَرَه müsəndərə: طاق/ طاقیه

مولانا دمک اولار mövlana: باری خدای

موم mum: موم// ف// معروف

موم بالی mum balı: شهد

موملو بال mumlu bal: شهلات / شان/ شفان/ شکرسان// شکرشان

اَق **موم** aq mum: کافور/ موم کافوری

---

۱۱. دهخدا: موج آب (قدیمی)
۱۲. دهخدا: اسب سیاه مایل به خاکستری
۱۳. دهخدا: گیاهی خودرو با گلهای بنفش ، خیری
۱۴. دهخدا: لِرد، دارتو، ته نشین مایعات
۱۵. دهخدا: کودکی که از بیماری بزرگ نشود،کوتوله
۱۶. دهخدا: نباتی شبیه نخود سیاه، مویزج هم گویند

مومین mömin: کرویده

مُهر möhür: دَژه / مُهر// ف

مهره‌لیجی möhürələyici: مهره‌زن

مهراب Mehrab : مهراب علم شخص

مهره məhrə: والاد[1] ولادنه/ ولاده/ ولایه

مهره دیوار məhrəyi divar: باخه/لاد//ف

دیوار **مهره** divar məhrəyi: آخیز

مهلت möhlət: زمان

مهیا mühəyya: سُغده[2]

مهیار Məhyar: میتر/ مهیار علم شخص

می mey: سکی/ می

میخانه meyxana: میکده/ سکیخانه[3]

میخوش meyxoş: ترش شیرین

میانه meyana: چُمانه[4]

میانجی miyancı: سمسار[5]

میخ mıx: میخ// ف

میخ اوُجی mıx ucı: بوری// پوری[6]

آت **میخی** at mıxı: ستام[7]

قاپو **میخی** qapı mıxı: پُش

میخوش meyxoş: ترش شیرین

مَیدَان meydan: اِسپرَش/اِسرِش/اَورَس/سَپرش

میشَه//مشه meşə: بیشه/تیماس/ کوهستان

میشلک meşəlik: قهستان

---

[1]. دهخدا: شالوده، پی، چینهٔ دیوار

[2]. دهخدا: آسغده باشد به معنی آماده و مهیا

[3]. سجی خانه

[4]. دهخدا: ظرفی که در آن شراب خورند، کدویی که در آن شراب خورند

[5]. کاشغری بو سؤزو «مینجلق» وساطت کیمی یازیر.

[6]. دهخدا: نوک هر چیز ، نوک ناخن

[7]. دهخدا: لگام، یراق و دهنهٔ اسب

قورتلر اولدغی **میشه** qurtlar olduğu

meşə: چیلان// جیلان

ارسلان یتاغی **مشه** ərsalan yatağı: غاب[8]

میعهٔ miə sailə: لُبن

میعهٔ سایله miə sailə: لُبن[9]

میعه سایلنک قورومشی miə sailənin qurumuşı: اصطراک[10]

قره کولک qara gülək: میعه[11]

میکائل Mikail: بَشتَر

میل meylآزرم / پروا / میل// ف

میل اتمک meyl etmək: کراییدن

میل اتدرمک meyl etdirmək: چسبیدن/ چسبانیدن

میل ایلمک meyl eyləmək: کراییدن

مَیل دُوتمَق meyllə tutmaq: آزرم داشتن

مِیلّه دتمق meyllə tutmaq: آزرم داشتن

میل mil: میل[12]

بر فرسخ یرده دکلن **میل** bir fərsəxdə dikilən mil: سازی/ ساری

میلاد milad: میلاد// ف

میمون meymun: کپی/ پوزینه/ حمدونه

بردرلو **میمون** bir dürlü meymun: نسناس

مینه meynə: فرزه[13]

یشیل **مینه** yaşıl meynə: فرزه[1]

---

[8]. دهخدا: جنگل، بیشهٔ شیر

[9]. دهخدا:بیخ خوشبویی که به‌ترکی قره‌کولک نیز گویند

[10]. دهخدا: میوه شجری که ازان تسبیح کنند

[11]. دهخدا:عسل البنی،حصی لبان،صمغ و سقز آبنوس

[12]. لوغتده «دورت یوز آددیم» معنا اولوبدور.

[13].دهخدا:نوعی از سبزه تر و تازه باشد/ او تایدا «مو، تنک» آغاجینا دئییرلر

ن N

نا : حرف نفی na: نا

نابکار nabəkar: شنک

ناچار naçar: ناکام

ناحق nahaq: بیهوده

ناخوش naxoş: غشاک[2]

نادان nadan: غدنک/غذنک/ فَرناس/ فرناز/ کاغه/ لَوَند

ناجاغ// نَجاغ// نَجَغ nacağ: تبر

ایر **ناجاغی** əyər nacağı: تبرزین[3]

ناخ nax: ناخ معروف

نار nar: انار// نار/ ف

نارلق narlıq: نارستان

نار آشی nar aşı: ناربا

نار چچکی nar çiçəgi: گل فام/ گُلنار

نار دنه nardənə ناردانک/ ناردنک// ف

نار قب nar qabı: نارپوست

نار مملی nar məməli: نار بستان/کاعب

اولکه **نار** اغجلر اوله olki nar ağaclar ola: کاعب[4]

نارنج narinc: نارنج ف // معروف

نارنج narinc: نارنک

ناز// نز naz: شیوه/کرشمه/غُنج/ خنج/ ناز// ف

نازلایجی nazlayıcı: نازنده

نازلو nazlu: نازنک

نازلنمق nazlanmaq: نازیدن

ناز ایتمک naz etmək: قنجه

نازیله صالنجی nazilə sallancı: جُمان

صالنوب **نازیله** کتمک sallanıb nazilə getmək: کرازیدن/ تَشَمُّر

نازک nazik: جُست/چُغرات/چَفت/نازنین/هوازی

نازک انداملو nazik əndamlı: نازک اندام

ناسوره علتی nasura illəti: ریشه

ناشی naşi: ناشی// ف

ناظُر nazir: دستوان[5]

ناکس nakəs: خَس/ خاش/ پیغاره/ دنس[6] پهلوی

ناکهان nəgahan: ناکهان// ف

ناله nalə: غریو/ هَرّ

اسکندر İskəndər: اسکندر// نام پادشاه

نام خدای// خدا// اللـه تعالی allah təala ایزد// ازید

نام ضحاک Zəhak: اژدهاک/ ازهراک

نایب naib: شحنه/ سالار

نبات nəbat: (نبات، گیاه)

نَبات شَکری nabat şəkəri: اَبلوج[7]

بر **نباتنک** تخمدر که اهل اکسیر انک یغیله بعضی ادویه نی تنقیه ادرلر bir nəbatın

---

۱ درینجا معنی تاک نورس است

۲ . دهخدا: بوی بد دهان، ناخوش

۳ . دهخدا: سلاحی بشکل تبر دوطرفه که در کنار زین اسب آویزان میکردند.

۴ . دهخدا: نار پستان، پستان برآمده

۵ . دهخدا: دشتبان

۶ . دهخدا: آلوده به ریم، آلودگی

۷ . دهخدا: معرب آبلوچ است یعنی شکرسفید، قند سفید

tuxumudur ki,əhli iksir anun yağilə bəzi ədviyələri tənqiyə edərlər: بان

نته// نتا netə: چکونه/ چه کونه/ چون

نِتَه‌دور netədür: چونست

نته‌سین netəsin: چونی

نیتسز netəsiz: چونید

نیته‌ییز netəyiz: چونیم

نه **نته‌دور** nə nətədür: چه چیزست

نثار nisar: بشار

نجس nəcis: کوه/ مرخشه / سکاله

نجس طرتلن سپد nəcis dartılan səpəd: کُلُج[1]

نجس ورلن سپد nəcis vurulan səpəd: کُلُج

نیچون// نجون nəçün: چرا

نخود noxud: نخود// ف

نَداس//نطَس//نتاس nadas: شومیز[2]/کوفجان[3]

خرمان **نتاسی** xırman natası: تینوس[4]

ندیملک nədimlik: شوخ[5]

نرد nərd: داو/ نرد بازی معروف// ف

نرد اویونجی‌سی nərd oyuncusı: داو

نردبان nərdivən: مرقات/نردبان//ف//معروف

مردونلو mərdivanlu: مُقَرنس[6]

نردبان اياغی nərdiban ayağı: پله/ بَک

۱. دهخدا: سبد بزرگی که سرگین حیوانات راجمع کنند
۲. دهخدا: زراعت کننده، زارع
۳. دهخدا: برزیگر
۴. دهخدا: انبار گندم و محصول خرمن
۵. دهخدا: خوشگل و ظریف،درینجا معنی ندیمه است
۶. دهخدا: گچ بری پله پله

نرکس nərgis: موژان/ نرکس// ف

نِزاعَ nizaa: (ف)

سملجیب **نِزاعَه** دتدرمق sümülcüyüb nizaa dutdurmaq: شکوخیدن[7]

نَزکَب nəzkəb: سَراغوج/ سَراغوش/ سرپوش/ کُلوته[8]

نسب nəsəb: نژاد

نسبده بر nəsəbdə: هم نسیب

نسترن nəsrin: نسرین// ف

نَسنَه nəsnə: چیز/ چیزی

نسنه بغشلامق nəsnə bağışlamaq: بخشایش

نسنه بلمز nəsnə biməz: کالیوه[9]

نسنه یِمَدُک nəsnə yemədən: ناهار[10]

کِزلو **نسنه** gilü gənc: شایکان[11]

یتمز **نسنه** yetməz: ناجار

یکدن اولن **نسنه** yündən olan: پشمینه

نسنه اوقمقد و حرکتده فکرلو کشی nəsnə oqumaqda hərəkətdə fikirlu kişi: نوان

نسنه‌نک خارورەسی nəsnənin qarurası: پیشار// پیشیار

هر لایق **نسنیه** درلر layiq: برازد

بر **نسنه** ارمی یمشق می دیو دکمک bir nəsnəyi irimidir yumuşaqmıdır deyü dəgmək: پرواس[1]

۷. دهخدا: درغلطیدن، لغزیدن (و منازعه کردن)
۸. دهخدا: کلاه گوشه دار که بجهت طفلان دوزند
۹. دهخدا: احمق، نادان، سرگشته
۱۰. دهخدا: ناشتا، غذای مختصر خورده، گرسنه
۱۱. دهخدا: بادآورد مثل گج شایگان درینجا پنهانست

بر **نسنه**دن کسلن پاره bir nəsnədən kəsilən parə: کرج[۲]

بُر اول **نسنه** دور که اَیرغ انک اوزرنه قورلر bir o nəsnədir ki əyrəğ anın üzərinə qurarlar: بُرکَج[۳]

هر **نسنه**نک خرابی hər nəsənin xarabı: سقط

رنکسز و نقش سوز **نسنه** rəngsiz və nəqşsiz nəsnə: هیولی

هر **نسنه** دُلبند اوزرینه بقلیالر hər nəsnə dülbənd üzərinə baqlayalar: لامه[۴]

هر **نسنه** که سورلمیه و اوزلمیه hər nəsnə ki sovrulmaya və üzülməyə: ورکار[۵]

هر **نسنه**نک دشی hər nəsnənin dişi: ناب

هر **نسنه** نک عصیده اولمش صویی hər nəsnənin usidə olmuş suyı: رُب

کوزل **نسنه لردن** و درلو قاشلردن دوزلمش یولار gözəl nəsnələrdən və dürlü qaşlardan düzəlmiş yular: کرزن[۶]

یر دوشجک **نسنه** yerə döşəcək nəsnə: زیغ[۷]

ریهان کتوردکلری **نسنه** reyhan götürdikləri nəsnə: دستاویز[۸]

نشادر// نشه‌درnişadır: نوشادر

نشاسته nişasta: نشاسته// ف// معروف

نشان nişan: رقم/ هدف/ آماج/ اَثَر/ توشمان/ چنکال خواست/ ف// معروف

نشانلو طغان nişanlu tağan: باتونه[۹]

نشان ایلمک nişan eyləmək:بشکلید/نامزد

نشان فرسنک که یوللرده قورلر nişan fərsəng ki yollarda qorlar: سار

اوق **نشانی** oq nişanı: بکوک/ بَرجاس

پادشاه **نشانی** padşah nişani:طغرای[۱۰]

جنکک **نشانی** cəngin nişani: سومه[۱۱]

نشانه nişana: دلیل/ پُرچاش/ خبکال[۱۲]

نشان دلکی nişana dəligi: لک[۱۳]

نشتَر nəştər: نیزه

نشتر//نیشتر neştər نیسو/نیش/ نیشتر/ نیشه

نشتر اوجی nəştər ucı: یشک[۱۴]

طوار **نشتری** tavar neştəri: نیش/ نش

عقرب **نیشتری** əqrəb neştəri: نیش کژدم

نَشواد علم شخص Nuşvad: نَشواد[۱۵]

نصرت nüsrət: دَهار[۱۶]

---

۱. دهخدا: لمس، دستمالی

۲. دهخدا: گریبان

۳. تکه پارچه ای از پشم شتر که زیر زین می بستند

۴. دهخدا: دستمالی که روی دستار یا کلاه می بندند

۵. دهخدا: بوته ای که میوه میدهد/حلیمی: محصولی که سالی دوبار بدست آید

۶. دهخدا: نیم تاج مرصع

۷. دهخدا: حصیر و بوریا که از دوخ بافند

۸. دهخدا: وثیقه ، هرآنچه رهینه گیرند

۹. دهخدا: کوزهٔ (ظرف) پر از آب

۱۰. دهخدا: این لفظ ترکی است بمعنی طره

۱۱. دهخدا: نشان مرد در حرب

۱۲. دهخدا: نشانه که مانند سوراخی باشد / حلیمی:بوتا

۱۳. دهخدا: خال و نشان

۱۴. دهخدا: دندان تیز جانوران درنده/ تیز و برنده

۱۵. دهخدا: نام پهلوان تورانی است

۱۶. دهخدا: یاری ، مدد ، کمک

نصیب nəsib: بَرخ/ برک/ پای مرد/ تیر/ سهمناک

نصیبلو nəsiblü: بَدقوز/ بانوا

نصیبی بر nəsibi bir: هم بهره

نصیحت nəsihət: پوزش

نَطّاس// نطس// نداس natas: شیار/ شهکار/ شدیار/ شدکار[۱]/ سینج/ ترکَز

نطاس اولمش یر natas olmuş yer: عوسب

نظام nizam: بجم[۲]

نظر nəzər: نکاه

نظر اتمک nəzər etmək: نکاه کردن

آری **نظرلو** arı nəzərlü: پاک دامن

ایو **نظرلو** eyü nəzərlü: پاکدامن/ پاکباز

یاوُز **نظرلو** yavuz nəzərlü: تردامن

نعره nəərə: ژغار/ دهاز

نعره وران nərə vuran: مُنجیر

نعل nal: نعل// ف// معروف

نعلبند nalbənd: نعلبند// ف

نعلبند بچقوُسی nalband bıçqusı: دهره[۳]

نعلین nəleyn: تَخله[۴]

نعلین صرمی nəleyn sarımı: اَشِر/ آغاره[۵]

نعمت nemət: خفنج/ خوان/ نوا/ ناز

نعمتلو nemətlü: حوسه

نعنا// نَعنَه nana: پوذینه/ متنجوشه

نفاق nifaq: جبوسی[۶]

۱. دهخدا: زمین شیار و شخم شده / شوملانمش ییر
۲. دهخدا: با نظم و قا
۳. دهخدا: دهار،داره ، نوعی آلت تیز که سرش مانند داس خمیده است و آلت نعلبندان است
۴. دهخدا: عصا و نعلین
۵. دهخدا: چرم و دوال میان رویه و تخت کفش

نفت neft: نفط/ نفت// ف

نفت اتیجی nəft atıcı: نفت انداز

نفت طوتیجی nəft tutucı: نفت انداز

نفس nəfəs: دَم

نفس صیرولغی nəfəs sayrılığı: دما

نفس ارزوسی nəfs arzusı: ریژ[۷]

نفقه nəfəqə: هزینه

نقاب niqab: روی بند

نقاره naqara: نقاره// ف// معروف

نقاش naqaş: نِکارکر/ پیکرکر

نقاش کتابی nəqaş kitabı: اوژنک

نقد nağd: دستادست/ پیشادست[۸]

نقش nəqş: نِکار/ نیرنک

نقشسز nəqşsiz: ساده[۹]

نقشلو (حریر) naqışlu hərir: ریشیده[۱۰]

نقشلو بیز naqışlu bez: بسته[۱۱]

نقشلو دوشک naqışlu döşək: شادروان[۱۲]

نقش اتمک nəqş etmək: نکاریدن

نقش ایدیجی nəqş edici: نِکارکر

نقش ایلمک nəqş eyləmək: نکاریدن/ نکاشتن

رنکسز و **نقش** سوز نسنه rəngsiz və nəqşsiz nəsnə: هیولی[۱۳]

۶. دهخدا: مرد ناکس
۷. دهخدا: هوس، مراد، کام
۸. دهخدا: معامله نقد
۹. دهخدا: ساده
۱۰. دهخدا: رنگ و رو رفته
۱۱. دهخدا: ملفوفه، لنگهٔ بار/ درینجا پارچه طرح دار
۱۲. دهخدا: فرش و بساط گران مایه ، سراپرده
۱۳. دهخدا: همان هیولا است

نکاح nikah: کابین

نکندلمک nigəndələmək: آختن[۱]

نِکنده nigəndə: بخیه[۲]

نماز namaz: نماز// ف

نمازلک naçaz: جای نماز

نماز یری namaz yeri: جای نماز

یتسو **نمازی** yatsu namazı: نمازخفتن

نماز قلجق ییر namaz qılacaq yer: جای نماز

نمازلغ دوزجی namazlıq düzüci: مُصلی دوز

نَملو nəmlü: نمکین/ نمدار

نمونه nünunə: نمونه

نوا nəva: ژغار[۳]

نوای مطرب nəvayi-mütrib: برکوکان

نوعی بود از **نوا** چون چنک saz aləti: عنقا

نَوآلَه nəvalə: نویذ/ نواد/ نَوش

نوبت növbət: پاس/ نوبت// ف

نوبتجی növbətci: پاسبان

نوبنچی‌لیک növbətçilik: پاسبانی

نوخاسته növxastə: تکل[۴]

نودر علم شخص nüdər: نودر[۵]

نور nür: سنا[۶]

نورلو nurlu: تابناک

۱. دهخدا: کوک کردن (شولالاماق فعلین هم معناسی)

۲. دهخدا: کوک روی پارچه

۳. دهخدا: فریاد ، بانگ

۴. دهخدا: جوان بلند قد

۵. نام پسر منوچهر که بدست افراسیاب گرفتار شد

۶. دهخدا: روشنایی

نور وریجی nur verici: شب افروز

نُورَد nəvərd: نُوارَد[۷]

دَرزِ نُورَد dərzi nəvərdi: نُوارَد

نوروز Novruz: نوروز// ف

نورُوز آیی növruz ayı: زَوَردین[۸]

نوژ عورتلر آدیدر Nuj övrətlər adıdır: توژ

نوشادر nuşadır: نوشادر// ف

نوع növ: کون

بر **نوعه** سودلوکن bir növ südlügən: شبرم[۹]

بر **نوعه** سود اردج اغاجی‌در bir növ sögüt, ardıc ağacıdır: دیودار[۱۰]

بر **نوعه** شفتالو bir növ şəftalu: دراقن

بر **نوعه** اوزون **چبق**در که اندن قلخان ایدرلر bir növ uzun çubuqdur andan qalxan edərlər: خیزران

بر نوع **مخلوقدر** bir növ məxluqdur: نسناس

برنوع **مخلوقدر** bir növ məxluqdur: سکسار

بر نوعه **مخلوقدر** bir növ məxluqdur: نیم چمد

نوکر nökər: هرهفت[۱۱]

نه nə: چه// چکونه

ندن nədən: از چه

نه‌دور nədür: چیست

نه ایراق nə iraq: چه دور

۷. دهخدا: (قدیمی) پارچه ، بساط

۸. دهخدا: ماه اول بهار، فروردین

۹. دهخدا: گیاه گاوکشک، گیاه طبی با شیره سمی

۱۰. دهخدا: نوعی سروتناور و بلند، صنوبر هندی

۱۱. دهخدا: کولی

نه بختلو nə bəxtlü: خُنک

نه اومونلو nə umanlu: خنک[1]

نه دورلو nə dürlü: چکونه/ چه‌کونه

نه عجب nə əcəb: حبّذا[2]

نه کمسدور nə kimsədür: چه کسیست

نه کوکجک nə göyçək: حبّذا

نه درلو دیدوکک کبی nə dürlü: چه/ چکونه

نه نته دور nə nətədür: چه چیزست

نه وقت وار تک həm vaqt: هملخت

نه بولورسه اُغُرلَیان nə bulursa oğurlayan: دُزد افشره[3]

هر **نه** hər nə: هرچه

نهاله nahala: نهالیچه[4]

کوچوجک نهاله küçücük nahala: نهالیچه

نهالی nahalı: نهالی[5]/ ف

نهالیجه nahalıçə: تبیه

نی ney: دستوانه

نیبال تبتولایتنده بر یردر که مشکک ایوسی انده اوله Nipal-Tibət vilayətində bir yerdir ki, müşkün eyüsi anda ola: نیبال

نیجه // نچه necə: چون

نیجه‌سن necəsin: چونی

نیجه‌یم necəyəm: چونم

نیچه// نچَه neçə: چندان/ چنده/ بسا

اِی نیچه ay necə: ای بسا

نیچه‌دور neçədür: چندست

نیچه وقت neçə vaqt: چند

بر **نیچه** bir neçə: چندین

نیز دیمکدر niz: هان

نی nay: نای

لوله **نی** lüləyi-nay: نایژه[6]

نیزه nizə: واخ

نیل Nil: نیل ف// معروف

و V

وار// واردر var: هست

وارلِق varlıq: هستی

وارلی bir daxı varalı: هست

وار ایلمک var eyləmək: هست کردن

وارمق// ورمق varmaq: کراییدن[7]

واله vala: بالاس[8]/ لاد[9]

واه دیمک vah demək: وه

وای vay: ویک/ ویلی/ ویله/ وای// ف

وجه vəch: (وجه)

بر **وجه** اوزرینه bir vəch üzərinə: نسق

وَخش بلخ ولایتنده بر شهر آدی Vəxş- Bəlx vilayətində bir şəhər: وَخش

وَر ادات نسبت و حرف شرط ədat : وَر

---

۱. دهخدا: خوشا بحال ، نیک و خرم باد، خوشا
۲. دهخدا: چه خوش ، چه نیکو
۳. دله دزد ، دزد آفتابه
۴. دهخدا: گمینگاه صیاد
۵. دهخدا: چیزی که برآن نشینند، بستر،تشک
۶. اوت بالدری
۷. دهخدا: قصد و آهنگ کردن
۸. دهخدا: پارچه صاف و کهنه، ابریشم نرم و صاف.
۹. دهخدا: چینهٔ دیوار، دیوار

ورارود Vərarud: ورارود ماوراءالنهر اقلیمی

وراز طیر ولایتنده بر قبیله Varaz-bir qəbilə : وراز

وُردا ⇐ آوردا avurda

ورم vərəm: هَرّ[۱]

ورمق// اُورمق urmaq: زدن

اورمشدور urmuşdur: زد است

نعره **وران** nərə vuran: مُنجیر[۲]

نجس ورلن سپد nəcis vurulan səpəd: کُلُج

قوز دکلو یومرو نسنه که اوغلنجقلر اوینارلر آکا **اوردی** درلر qoz dənlü yumuru nəsnə ki oğlancığlar ana vurdı derlət:شش خنج[۳]

وزن vəzn: سنک[۴]

بر **وزنده** bir vəznidə: هم سنک

وزیر vəzir: دَستور / اچی/ رزه/ وزیر// ف

وشاق// وشق vaşaq: کُژاغ[۵]

وشغه vəşğə: اشق[۶]/ کزاغ

وصیت vəsiyyət: اندرز

وضع vəz: نهادی

وطن vətən: بروبوم

وظیفه vəzifə: روزانه/ روزکانه/ وَرستاد

وفاسزلق vəfasızlıq: غَور

[۱]. دهخدا: روان شدن شکم چندانکه بمیرد، مرض هرار
[۲]. دهخدا: مرد سخت
[۳].دهخدا: برای گردو بازی داخل کردگان را خالی کنند و با سرب پر کنند
[۴]. دهخدا: مقیاس اندازه گیری وزن
[۵]. دهخدا: گیاهی که صمغ آنرا عربان اشق خوانند
[۶]. دهخدا: صمغی گیاهی، کزاغ نیز گویند

وَقوَاق اغجی//وق‌وق vaqvaq ağacı: سَترنک بر مشهور **اغج** ادیدر bir məşhur ağac: واقواق[۷]

وقت vaqt: هنکام/ کاه/ دَم

وقتسز vaqtsız: بیکاه/ ناکاه

اخشم **وقتی** axşam vaqtı: شب هنکام

اول **وقت** ol vaqt: آنکاه// آنکَه

اول **وقتده** ol vaxtda: درآن وقت

اولم **وقتی** ölüm vaqtı: اَجل

اَیو **وقت** əyü vaqt: خوش وقت

خزان **وقتی** xəzan vaqtı: مهرکان

سحر **وقتی** səhər vaqtı: سحرکاه

صبح **وقتی** sübh vaqtı: پکاه

صوق **وقت** sovuq: سرما

قوز **وقتی** qoz vaqtı: کوزکاه// کوزکان

کوز **وقتی** küz vaqtı: پاییز/ پالیز/ خریف

کیجه **وقتی** gecə vaqtı: شب هنکام

نیچه **وقت** neçə vaqt: چند

فلان **وقته**دک filn vatqtadək: تا

طویک بازار**وقتی** toyun bazar vaqtı: موسم[۸]

اول **وقت** اچنده ol vaxt içində: درآن وقت

سحر **وقتنده** دورجی səhər vaqtında durucı: سحرخیز

باغ جبوغ کم بوداندوغی **وقت** bağ çubuğı kim budandəğı vaqt: آزغ[۱]

[۷]. دهخدا: درختی افسانه ای که میوه اش شبیه صورت انسان باشد و در هند روید
[۸]. دهخدا: وقت و زمان چیزی (خرید جهیزیه عروس)

نه **وقت** وار تک həm vaqt: هملخت

سحر **وقتی** اون چکرلر səhər vaqtı ün çəkərlər: شب کیر

تمزه دیرلر قزلر کلین اولدوغی **وقت** کیدکلری ادکدر təmzə dirlər qızlar gəlin olduğı vaqt geydikləri ədik: موزه بالانین

اولکه صباح **وقتنده** شربت (اچر) ol ki, sabah vaqtında şərbət içər: غارجی[2]

وقیه[3] vəqiyyə: اوقیه

بر بچق **وقیه** birbuçuq vəqiyyə: قوانوس[4]

وکیل vəkil: کارکزار/ وکیل معروف

ولایت vilayət: ولایت

ختلان ختن **ولایتنده** بر یرک آدیدر Xutlan

شاوغر ماوراء النهرده بر **ولایتدر** Şavğər-Mavəra-l nəhdə bir vilayət: شاوغر[5]

زنکیلر **ولایتی** بر اقلیم‌در Zəngilər vilayəti: زنکبار

سومان چین **ولایتنده** بر یردر Suman-bir yer: سومان

شادی که عجم **ولایتنده** یلده برکره şadi: رَش

ویرمک// ورمک vermək: دادن

ویر ver: ده/ داه

وِیرِش veriş: دَهش[6]

ویرمش vermiş: داده

ویرمشدور vermişdür: داده است

ویره‌سی verəsi: ناجار/ نسیه/پسادست

ویریجی verici: دهنده

ویر انی ver anı: دیش[7]

ارقه **ویره‌جک** arqa verəcək: پشتی‌بان

اواز **ویرمک** avaz vermək: آوازدادن

بیون **ویرمک** boyun vermək: رام (شدن)

جلا **ورجی** cila verici: جلاکر

سفره **ویرجی** süfrə verici: سُخر کند[8]

سلام **ورمک** salam vermək: درودکردن

صالی **ورمک** salı vermək: رهاکردن/رهانیدن

صالی **ویرمش** salı vermiş: رها کرده

صَبَلُوج **ویرمَق** sapaluc vermaq: چب‌دان[9]

صقلیق **ویرمک** sıqlıq vermək: سفلیدن[10]

صورت **ورمک** sürət vermək: هست کردن

عوض **ویرمک** əvəz vermək: نوید دادن

نور **وریجی** nur verici: شب افروز

یمش **ویرمین** اغج yemiş verməyən ağac: نشک

اوتلق کی طَوَاره **ویررلر** otluq ki tavara verirlər: بَرغست[11]

زندان اهلی‌نه **ویریلن** طعام zindan əhlinə verilən təam: ژواه

---

[1] . دهخدا: آنچه از شاخه های درختان ببرند
[2] . دهخدا: صبوحی، شراب صبحگاهی
[3] . دهخدا: هفت مثقال
[4] . دهخدا: یک اوقیه و نیم است (مقیاس وزن)
[5] . دهخدا: نام بلاد ترک است
[6] . دهخدا: عطا، بخشش، انعام، احسان
[7] . دهخدا: به معنی بده او را ، دهش
[8] . دهخدا: مقهور کردن
[9] . دهخدا: اغوا کردن ، فریب دادن
[10] . دهخدا: صفیرزدن به حیوانات برای اب خوردن
[11] . دهخدا: تره بهاری

ویرمک آت یا غیرطوار صو ایچرکن صقلق at ya qeyri, tavar su içərkən sıqlıq vermək: خبک

ویرن قماش المدن بهاسنی qumaş almadan bahasını verən: زبون[1]

ویرمیلر شول ایرماق که صویونی قویو şol irmaq ki suyunı quyu vermiyələr: خورابه[2]

ویران viran: ویران// ویرانه// ف

H ـ ه

هاون// هَوَان// هَوَن havan: کابیله[3]/ ف

هَوَنک həvəng: آونک

هاوندسته‌سی havan dəstəsi: هاون‌دسته / جُواز[4]

هایقرماق// هایقرمَق hayqırmaq: نعره

هجو ایدیجی həcv edici: زبانتران

هَده// حده hədə: شفتاهنج[5]

هَده دَموری hədə dəmüri: شفتاهنج

التونجیلرک **حده** دیدکلری دمور hədə dəmüri: شفتاهنج

هدهد hudhud: بوبو/ پوبه/ پوپک/ بوبک

هذیان// هده‌یان// هدیان həzyan: خَله[7]

هَر hər: هَر

هر آی hər ay: هر مه

هر قنده‌دور hər qandadur: هرجاییست

هر قنده‌کی hər qanda ki: هرجا که

هرگاه hərgah: هرگاه

هر کمسه hər kimsə: هرکس

هر کون hərgün: هرروز

هرکونکی hər günki: بادروزه

هر نه hər nə: هرچه

هر یدی hər yedi: هرهفت

هر لایق نسنیه درلر layiq: برازد

هر آیک دردنجی کونی hər ayın dördünci güni: شهریور

هر جنسی بربرن قرشمق hər cinsi bir-birinə qarışmaq: اوباش[8]

هرنسنه دُلبند اوزرینه بقلیالر hər nəsnə dülbənd üzərinə baqlayalar: لامه[9]

هر نسنه که سورلمیه و اوزلمیه hər nəsnə ki sovrulmaya və üzülməyə: ورکار[10]

هر نسنه‌نک دشی hər nəsnənin dişi: ناب

هر نسنه نک عصیده اولمش صویی hər nəsnənin usidə olmuş suyı: رُب

هر نه ایریشن رنج həmə irişən rənc: آدرنک[11]

هر نه که اولورسه ایو اوله hər nə ki olursa eyü ola: هِزبَر

هرکون کیین طون hərgün geyən ton: بِذَر

---

[1]. مانند مثل: آش نخورده و دهن سوخته
[2]. آبی که از بند یا رود جدا کنند
[3]. دهخدا: هاون باشد
[4]. دهخدا: هاون چوبی سنگین برای کوبیدن سیر
[5]. دهخدا: قسعه آهن سوراخدار، شفتاهنگ
[6]. دهخدا: شانه سر، (تورکدن آلینمادیر)
[7]. دهخدا: بیخود، یاوه و هرزه

[8]. دهخدا: مردم مختلف و درهم آمیخته
[9]. دهخدا: دستمالی که روی دستار یا کلاه می بندند
[10]. دهخدا: بوته ای که میوه میدهد/حلیمی: محصولی که سالی دوبار بدست آید
[11]. دهخدا: رنج و محنت، هلاکت، دمار

هر کون کیجک طون hər günki geyəcək ton: بادُروزه

هر نسنه که کشی مشغول اوله hər nəsnə ki kişi məşğul ola: لهو

هرنه دنلسه اشدوب ایو فهم ایده‌ک کشی hərnə dinləsə eşidib eyü fəhm edən kişi: کوش سرای

هر نه دنلسه ایشدوب فهم ایلیان کشی hərnə dinləsə eşidib fəhm eyləyən kişi: کوش سرای

هرجایی hərcayi: جاف/ جافجاف[1]

هَرزَه hərzə: یاوه/ یاژه/بازرم/ ژاژه/ سقط/ف

هرزه سوز hərzə söz: یاشه/فند/ بیهوده

هرزه سویلمک hərzə söyləmək: غنشیدن[2]

هرزه سُویلَیجی hərzə söyləyici: آبده

هِرَک// حَرَک hirək: ترکَز[3]/ پَشنج

اوزم **هره‌کی** üzüm hirəgi: بزغه[4]

باغ **حره‌کی** bağ hirəgi: خوهن

هرکز hərgiz: هرکز// ف

هرّه// **هر** hərrə: سپوسا// سپوسوا[5]

هره اشی hərrə aşı: سمنو

خرما ایله بشمش **هره اشی** xurma ilə bişmiş hərrə aşı: آصیه[6]

هریسه// هرسه hərisə: سَپوس/ سپوسا/سپوسوا

هِریسهصاتجی hərisə satıcı: هِرسه فروش[7]

---

١. دهخدا: زنی که به یک شوهر قناعت نکند

٢. دهخدا: هرزه گویی کردن

٣. دهخدا: مزرعه کاشته و درو شده و شخم خورده

٤. دهخدا: چوب بندی که شاخه تاک را روی آن اندازند

٥. دهخدا: سپوسا نوعی آش

٦. دهخدا: آش که از گندم و خرما کنند، آشام خرما

هزاردستان// هزار دستاره həzar dəsyan: هزاره/ زندران

هفته بازاری həftə bazarı: ینپلو[8]

هَکَبَه//اکبه əkbə//həkbə: تنیسه/خورچین[9]/ تلیه[10]/کنجه

هل hül: بیته[11]

هلاک həlak: آدرنک/ داس/داسه/ ویل/ ف/ هوش پهلوجه

هلاک اولمق həlak olmaq: تلف/ هوش

هلال halal: خلال// هلال

هلیک//هَلِک//حَلک həlik: آژند/ دوبازو/ ملاط

هلکجوک//هَلکَجُک həlkəcük: کازیره[12]/هرکاره[13]

هله hələ: هله// ف

هم صحبت həmsöhbət: همنشین

همان ساعت həman saat: همانا

همای humay همای// ف

همایون humayun: فرخ

همت himmət: مُنش

حمتسز himmətsiz: ژُکور[14]

همتسز کشی himmətsiz kişi: ماخ[15]

---

٧. دهخدا: حلیم فروش

٨. دهخدا: ترکی است میدان فروش امتعه

٩. دهخدا: بو سؤزو حکبه کیمی بیلیر و یازیر عربجه دیر آنجاق من هیچ بیر عرب لوغتینده اونو تاپمادیم. بو أسکی تورک سؤزودور باشدا «ه//أ» قدیم فونتیک حالدیر.

١٠. دهخدا: حکبه خورجین چرمی لوازم و ابزار

١١. دهخدا: پیته باشد جر جندر ، جنده (ترکی است)

١٢. دهخدا: دیگ کوچک (سنگی)

١٣. دهخدا: در خراسان دیگ سنگی را گویند

١٤. دهخدا: دون ، زفت و بخیل

١٥. دهخدا: پست و خسیس(امروزه بجایش مُخ میگویند)

دون **همت** dun himmət: باخ

اَشَغَه **همتلو** aşağa himmətlü: دون

همدان Həmədan: همدان

هَمَشَه// همیشه həmməşə: ابد/ همیدون

هَمیان həmyan: بُدره[1]

هند Hind: هند// ف

هِندستان قوزی Hindustan qozı: رانج/ چلغوزه / نارچیل

هندوستان بکلرینک تختی //هند پادشاهلرنک تخت Hindistan bəglərinin taxtı: کَت

هندوستان چامی Hindistan çamı: دیودارد

هندوستان قماشلرندن برقماش‌در Hindustan qumaşlarından bir qumaşdır: تلک

هندیقلیج Hindu qılıcı: پلالک/روهن/روهینا

صنوبر**هندی** sənübəri-Hindistan: دیودارد

قالک قبغلودر که **هندوستاندن** کلور اغزده طوتر انزالی منع ایدر. qalın qabıqludur ki Hindustandan gəlür ağızda tutar ənzali mən edər: طالیفسر

قالون **هندستانده** بر جزیره آیدر Qalun-Hindistanda cəzirə adı: قالون

هندوشکا hinduşka: پیروج[2]

هندک həndək: یعنی خندق

هنر hünər: فرهنک/ پیشه/ هنر// ف

هنرجی hünərci: هنرور

[1]. دهخدا: کیسه پول ، کیسه زر/ بو سوز هم و تورکجه یان سوزلرین بیرلشمه سیدیر

[2]. دهخدا: بوقلمون ، پیل مرغ

هنر اسّی hünər issi: هنرور

هَنُوز// هنز hənuz: نُوز

هنوز قرنی اج اولن hənuz qarnı ac olan: ناشتا

هنکامه hənganə: آنکامه

هوا hava: ف

هواسی صوق اولان‌شهر havası sovuq olan şəhər: سرده سیر

هوا یوزن طوتان توز hava üzün tutan toz: نغام[3]

هَوُج havuc: افزار[4]

چلمک **هَوُجی** çölmək havucı: دیک‌افزار

هود həvid: هَوید[5]

دوه **هودی** dəvə həvidi: هَوید

هوریز// هورَز// هوروز hüriz: کمیزدان[6]

هوس həvəs: هوس// ف

هوس اتمک həvəs etmək: هوس کردن

هوش hüş: انجوغ/ انجوخ[7]

هوش huş: کِیب[8]

هوشنک بر پادشاه ادی Hüşəng: هوشنک

هیبت heybət: شُکفت/مهیبت/ شکوه/هیکل

هیبتسز heybətsiz: شکونه[9]

هیبتلو heybətkü: نَژد/نِژند/ اورند/[10]آمروغ

[3]. معین: ذرات گرد و غبار پراکمده در هوا

[4]. دهخدا: ادویه

[5]. دهخدا: تکه نمد که گرد کوهان شتر می یندند

[6]. دهخدا: مثانه

[7]. دهخدا: چین و شکن روی و اندام باشد

[8] دهخدا: در هم و پیچیدگی

[9]. دهخدا: سرنگوه، زیر و زبر کرده

[10]. دهخدا: فر و شکوه و شوکت

هیچ// هج heç: ایچ// هیچ// ف// مَکیب[۱]

هیکل heykəl: تعوید[۲]

هیله (حیله) hilə: ریو

هیولا// هیولی// هیول heyvəli: نیرنک[۳]

ی Y

یا // **یَه** ya : یا حرف عطف

یابا// یَبَا// یبه yaba: شلفه[۴]/ شانهید[۵]/ هید/ شانه/ افسو[۶]/ سه شاخه/ انکُشته

یابان//یبن// بیابان yaban: دَشت

یَابَانی yabanı: دشتی

یبان اشک yaban eşşək: کُور

یبان اتوغی yaban atığı: غَژغَژ[۷]

یبان چیچکلری yaban çiçəkləri: وسترک

یبان خیاری yaban xiyarı: پژند

یَبان صِغِری yaban sığırı: کوزن

یبان صوغانی yaban soğanı: پُلوس/ زیره

یبان قواغی yaban qovağı: غزغژه[۸]

یَبَان قوینی yaban qoyunı: غرم[۹]

یبان یری yaban yeri: بیابان

یبان کشورنک تخمی yaban köşürün tuxunı: دوقو[۱۰]

یابان صغری که قویروغن قوتاز ایدرلر yaban sığırı ki, quyruğun qotaz edərlər: غژغاو[۱۱]

یاپراق //ییراق //یَپرَق //یبرق yapraq: پُرکَز/برک / نَرد[۱۲]

یاپراقسز اغج yapraqsız ağac: بی برک

یاپراقسز کول yapraqsız gül: شنک[۱۳]

ییرقسوز صرمشق yapraqsız samaşıq: سِرند[۱۴]

باغ **ییرغی** bağ yaprağı: اسبوس

چوت **ییراغی** çüt yaprağı: وسمه[۱۵]

قبلاق **ییراغی** qablaq yaprağı: بَیلکوش[۱۶]/ سِنج

التی **ییراقلو** بوزدوغن altı yapraqlu bozdoğan: ششپر[۱۷]

خرما **ییراغندن** ایپ xurma yaprağında ip: رزه[۱۸]

التی **ییرقلو** چومق altı yapraqlu çomaq: شیشپر

یاپِشمق// یابشمق// ییشمق yapışmaq: چفسیدن/ چسبیدن/ دوسیدن

---

۱. بعضیلر هیچ معناسنه درلر، از مصدر کبیدن
۲. دهخدا: اغوا کردن و خو دادن مردم به چیزی
۳. دهخدا: رنگ باشد که نگارگران زنند، زغال نقش
۴. دهخدا: چنگالی که بدان غله را دسته کنند
۵. دهخدا: شانه هید سه شاخه‌ای که غله را بدان باد دهد
۶. دهخدا: چنگال
۷. دهخدا: غژغژه یا غزغز مرغ جنگلی، مرغ دشتی
۸. دهخدا: مرغ دشتی
۹. دهخدا: میش کوهی، قوچ کوهی
۱۰. دهخدا: تخم زردک صحرایی ، تخم جزر دشتی
۱۱. دهخدا: گاو قطاس باشد یعنی ابریشم گاو که از دم آن برای ساختن منگوله و پرچم استفاده کنند.
۱۲. دهخدا: تنهٔ درخت، ساقه درخت
۱۳. دهخدا: گیاهی که با آن حصیر بافند
۱۴. دهخدا: ارجوجه ، تاب
۱۵. دهخدا: برگ نیل زنان در آب خیس کنند و به ابرو کشند
۱۶. دهخدا: گل سوسن، گل زنبق
۱۷. دهخدا: کوچکتر از چکاق کرز شش پر
۱۸. دهخدا: طناب که آنرا رجه نیز گویند

یاپشدرمق// یَپشدُرمق yapışdırmaq: دوسانیدن/ چسبانیدن/ چفسانیدن

اولکه هر ایشه صغنوب **یاپشه** ol ki hər işə sağınıb yapışa: چیره دست

یاپمق// یابمق// یبمق// یپمق yapmaq: واکردن / برآوردن / پوشیدن

یاپدرمق yabdırmaq: پوشانیدن

یاپُو yapu: برآورده[1]

یاپوچی yapucı: دزار[2] دوسنده[3] بناکر/ کوپال/ داورآر

یاپه یاپه yapa-yapa: آهیز

یاپو ترَزسی yapu tərəzisi: شاهول[4]

یاپوجی ترازوسی yapu tərəzisi: شاهول

چل **یاپو** çil yapu: کارکیر[5]

دیور **یاپوچی** divar yapıcı: باخسه[6]

یایوق **یاپمق** yayuq yapmaq: غویه زدن[7]

یاپنک بر صرقونن طاشی yapının bir sarqınan taşı: اَخیز[8]

یول اوزرنه **یاپلان** کاربانسرای yol üzərinə yapılan karbansaray: نغل[9]

شول **یاپودر** که سرایه بکزر و طور لاله اولر اوله şol yapudur ki saraya bənzər və torı lala əvləri ola: کلاته[10]

تختەدن **یاپلان** انبار taxtadan yapılan anbar: پَرخو[11]

یاتمق//یتمق//یدمق yatmaq: خسبیدن/خفتن / اَونار[12]

یاتتمق yatıtmaq: خسبانیدن

یاتُرمق yatırmaq: خسبانیدن

یَتسُو yatsu: خفتن

یتاق چامور yataq çamurı: لوش[13]

یتسو نمازی yatsu namazı: نماز خفتن

یَتجَق یر yatcaq yer: مرقد

ارسلان **یتاغی** مشه ərsalan yatağı: غاب[14]

اوغلان **یاتاغی** oğlan yatağı:پوکان/زهدان

اُشَغ **یتاغی** uşağ yatağı: زهدان

کیجه **یتاغی** gecə yatağı: شبتان[15]

کیجه **یتاجق** یر gecə yatacaq yer: شبتان

بکرک **یتاغی** bögrək yatağı: تهیکاه

طوار **یتاغی** tavar yatağı: کویه/ غوشاد

دریه که کیجه بله **یاتورلر** dəryə ki gecə bilə yaturlar: شبی

کوکجه قرت که اغجلرده **یاتر** gökcə qurt ki ağaclarda yatar: بنتوحه[16]

---

۱. دهخدا: بنای مرتفع

۲. دهخدا: بنا و معمار

۳. دهخدا: چسبنده، زمین لیز

۴. دهخدا:شاغول//شاقول

۵. دهخدا: سنگ محکم و ستون سنگی

۶. دهخدا: مهرهٔ دیوار

۷. دهخدا: چوب روغن کشی زدن

۸. دهخدا: قالب خشت، مهرهٔ دیوار

۹. دهخدا: کنده ای باشد از برای رهگذران تا به شب خانه اندر شوند در دشت و دامن کوه

۱۰. دهخدا: هربنا که بربالای کوه و پشته بلندساخته باشند

۱۱. دهخدا:جائی باشد درکنج خانه‌ها سازند و پر از غله کنند

۱۲. دهخدا: خواب آلودگی، غنودگی

۱۳. دهخدا: لجن، لوشن

۱۴. دهخدا: جنگل، بیشهٔ شیر

۱۵. محل نگهبانی شبانه

۱۶. دهخدا: مرغابی بزرگ، هوبره

یاتُوق برداق// یَتُق // یاتق yatuq bardaq:
کشفنه/ کشفک/ کشنک/[1] کشنک/[2] کشف[3]

یاد yad: بیکانه

یاد کمسه yad: بیکانه

یاداقلو کشی yadaqlu kişi: شاک[4]

یار yar: حریف/ یاور/ یار// ف

یاران yaran: دادَر[5]

یاری yarı: یاری

یارِلق yarlıq: یاری

یارلق ایدیجی yarlıq edici : دستیار/ یاور

ایو **یار** iyü yar: سَرَه[6]

تکری **یارِ**قله tanrı yarı qıla: خدایاری‌دهد

اشی یوق **یرلر** eşi yoq yarlar: مَورت[7]

یارا // یارَه// یَره// یارَ yara: زخم/ ریش/ یاره/ کلوسه/ شنجود[8]

یاره‌لمق yaralmaq: یخشودن/ینجودن[9]

یرنمق yaranmaq: ینجودن

یرتمق yaratmaq: زخم (کردن)

یرالو yaralı: خسته/ کیفر/ شنجود

یاراصیق yarasıq: کاسو[10]

یرمز یارلو yaramaz yaralu: بدخیم

یره که قوخور yara ki qoxur: غشیه

---

[1]. دهخدا: گاودانه، حلیمی: یاصی بارداق
[2]. دهخدا: گاودانه
[3]. دهخدا: سیم و نقرهٔ سوخته، سواد زرگری
[4]. دهخدا: شک کننده/ یاداماق مصدریندن‌مضطرب اولمق
[5]. دهخدا: برادر به لهجهٔ ماورالنهر، شفیق
[6]. دهخدا: برگزیده/ نیکو
[7]. دهخدا: نوعی درختچه با برگهای همیشه سبز
[8]. دهخدا: زخم، جراحت
[9]. دهخدا: پاره کردن، خردخرد کردن
[10]. دهخدا: بو معنا یوخ ، زخم بند

درنغله قاشیوب **یاره‌لمق** tırnaqla qaşıyub yaralamaq: خُشُود[11]

اول **یردر** که اچنده چِرکِ اوله ol yaradır ki içində çirk ola: چَغُز[12]

یاراصه//یاَرَسَه//یَراسَه//یرصه//یرسه yarasa:
شبپره/ شب پرک/ خربیواز/ خیور[13]

یارسه سدوکی// یراسه yarasa südügi:
شیرزق[14]

یارپُوز//یَرپُوز yarpuz:پوژینه/باذرو/ غلیجن[15]

یارتمق//یَرَتمَق yaratmaq: آفریدن/خلقت/نَشر

یارِدِش//یرادِش// یَرَدش yaradış: آفرینش

یارادیجی// یارَدجی// یردجی// یره‌دجی yaradıcı: آفریدکار/ فاطر

یارالش yaralış: آفرینش

یرادلمش yaradılmış: افریده//آفریده‌کان

یارچی// یرچی yarçı: سرنکیدن

یارچلشمق yarçılaşmaq: سِرنکیدن[16]

یارچلنمق yarçılanmaq: سرنکیدن

یاردم yardım: یاری

یَردمجی yardımcı: دستیار/ یاور

یاردم ایدیجی yardım edici: یاری کر

یاردم ویرمک yardım vermək:یاری دادن

یاردم ویریجی yardım verici: یاری ده

یارشماق yarışmaq: تاخته[17]

---

[11]. دهخدا: پیراستن، با خارندن زخم کردن
[12]. دهخدا: زخم سربسته و چرکین
[13]. دهخدا: خیوز مرغ عیسی باشد که شبپره را گویند
[14]. دهخدا: مدفوع و ادرار خفاش
[15]. دهخدا: نوعی نعناع
[16]. دهخدا: مباحثه و منازعه کردن(دهن به دهن شدن)
[17]. دهخدا: به سرعت

یارشمَق// یرَه‌شمَق yaraşmaq: برازیدن

یراشور yaraşır: سزد/ زیبد

یراشیق yaraşıq: رونق/ زیبد

یارشقلق yaraşıqlıq: سازکاری

دُرلو دُرلو سوزلر **یرشدورب** سویلیجی dürlüsözlər yaraşdırıb dürlü söyləyici: رنکاور[۱]

یارق//ایراق//یَرَق yaraq:برک/پژه/بسیج/ ساز[۲]

ییراق **دوزتمک**yaraq düzətmək:هچ/هیج

چری **یَراغی** çəri yarağı: سازلشکر

طاش **یرقی** taş yaraqı: آنین[۳]

طوار **یارغی** davar yarığı: کراز[۴]

یول **یراغی** yol yarağı: ساز راه[۵]

یارلغَمق//یَرلغَمق yarlığamaq: آمرزیدن/خشایش

یارلغه یجی yarlığayıcı آمرزکار

یارمق// یرمق yarmaq: شکافتن/ کافتن

یارلمق yarılmaq: ترکیدن/ تراکیدن

یارلمش yarılmış: شکافته

یاریق yarıq: رخنه/ شکاف/ ماز

یَرلِمش yarılmış: کَفت[۶]

چتلیوب **یارلمق** çatlayıb yarılmaq:تراک[۷]

طاغ **یرغی** tağ yarığı: کاف[۸]

اغج **یره‌جق** بویک کسر ağac yaracaq böyük kəsər: تَش[۹]

اوزادورسنه **یارلمش** uzadursına yarılmış: سَغ[۱۰]

یارمَه// یرمه yarma: غَرنج[۱۱]

یارمَه آشی yarma: غُرمج

یاریق//یارق//رَق//یراق yarıq: طرز/نیمچه[۱۲]

یارق باشی yarıq başı: تارک[۱۳]

یاریق اموزینه طلابلر اتدکلری yarıq omuzuna talabılar etdikləri: طِراز[۱۴]

یارو// یَری yarı: پوچ[۱۵]

یارو دوکلمش بغدایدن بشن آش yarı döyülmüş buğdaydan bişən aş: پزغول

یاروسی بوغزلمش yarısı boğazlamış: نیم بسمل[۱۶]

یاره‌مق//یَرَمق//یَرَه مَق yaramaq: شایستن

یارار yarar: شایسته/ روا

یرامز yaramaz: نافرجام/ بد/ بددل/ بزدل/ دَردپیس/ بلابه/ لیام

یرامزراق yaramazraq: بدتر

یرمزلق yaramazlıq: تیمار

یرامز آت yaramaz at: هجین

---

۱. دهخدا: کسیرا گویند که هردم خود را برنگی برآورد
۲. دهخدا: توشه، اسباب، لوازم
۳. دهخدا: خم کوچک سفالی که دوغ درآن بریزند
۴. آغل گوسفند
۵. دهخدا: اسباب سفر
۶. چاتلامیش
۷. دهخدا: شکافتن از مدر ترکیدن
۸. دهخدا: شکاف، چاک، رخنه
۹. دهخدا: تیشهٔ بزرگ
۱۰. دهخدا: پوشش و سقف خانه و گنبد
۱۱. دهخدا: ارزن کوفته
۱۲. دهخدا: نیم تنه ، زره
۱۳. دهخدا: کلاهخود
۱۴. دهخدا: نگارگر جامه
۱۵. دهخدا: میان تهی
۱۶. دهخدا: نیم کشته، ذبح ناقص

یرامز ار ey yaramaz ər: بدمرد
یره مز اصللّو yaramaz əslli: بدنژاد
یرامز اوغل yaramaz oğul: ناخلف
یرامز ایش yaramaz iş:کاربد/پلانه/فحش
یرامز ایشلو yaramaz işlü: کنش
یرمز خو yaramaz xu: سمنیج/ دُژ
یرامز خولو yaramaz xulu: دژآهنک
یرامز خویلوق yaramaz xuyluq: بدخوی
یَرَه مَز دینلو yaramaz dinlü: بدکیش
یرامز سوز yaramaz söz: چرُبک/ لغو[۱]
یرمز سوزلو yaramaz sözlü: کنک[۲]
یرامز عمل yaramaz əməl: پلانه
یرامز کوکللو yaramaz könüllü: بددل
یره ماز کمش yaramaz gümüş: ماخ
یرامز کمسنه yaramaz kimsələr: لیام
یَرَمَز نظرلو yaramaz nəzərlü: تردامن
یرمز یارلو yaramaz yaralu: بدخیم
ایلمکی **یرار** eyləməgi yarar: توان
یرامز ایش اشلجی yaramaz iş işləyici: کمانه
ای **یرامز** ار ey yaramaz ər: ای بد مرد
اصلی **یرامز** آت yaramaz at: هجین[۳]
یرمز سوزلو آدم yaramaz sözlü adam: کَنک

مثلدر شول کمسه دنک **یره مزلره** تابع اوله məsəldir şol kimsədən ki, yaramazlara tabe ola: ریش کاو
قولق دوتمق کمسه حقمه ایومی سیلر **یرمزمی** سیلر qulaq dutmaq kimsə haqıma eyümi söylər yaramazmı söylər: پُیوس
یاریم//یارم//یَرِم yarım: نیم/ نیمه/ شکله[۴]
یَارِمجه yarımca: نیمچه
یرم قرش yarım qarış: نیم بذشت
یارین// یارن// یرن yarın: فردا
یارنکی yarınki: فردانیه
یارین ایرته yarın ertə: فردا بامداد
یارِن کِیجَه yarın gecə: فرداشب
یارنکی کون yarınğı gün: فرداروز
یارن دکل بری کون yarın dəgil biri gün: پس فردا
یارن دکل بری کونکی yarın dəgil bəri günki: پس فردانیه
یاز yaz: (بهار)
یازلا yazla : جای بهاری[۵]
یاز آینوک آخری yaz ayın axırı: شهریورماه
یاز آیی yaz ayı: خور ماه
اورته **یاز** آیی orta yaz ayı: مُرداد/ آذر
صوک **یاز** ایی son yaz ayı خردادماه/ ایار
یازمق// یزمق yazmaq: نوشتن / نبشتن
یازدرمق yazdırmaq: نویسانیدن

---

۱. دهخدا: سخن بیهوده
۲. دهخدا: مبهم، صامت
۳. دهخدا: فرومایه و ناأصل از اسب و ستور

۴. دهخدا: تلکه ای از خربزه یا هندوانه
۵. ییلاق یری ترجمه

یازو yazu: خط

یازیجی yazıcı: دبیر[1]

یازیش yazış: نویسش

یازی// یازو yazı: هامون[2]

یاز اَوِی yazı evi: غَرد/ بادغر[3]

یازو ییر yazu yer: هامون

یازیلرده صو اکگلنن یر yazılarda su əklənən yer: تَو[4]

یاز او که جق اوجده اوله yazı evi ki çoq ucada ola: باد رد

یاسمن yasəmən: یاسمین// ف

یاش yaş: ساله

یاشامق yaşamış : (عمر کردن)

یاشامش yaşamış: روز دیده

یاشلی yaşlı: سال خورده/ رَد

یاشداش yaşdaş: ساد[5]

اورته **یاشلو** orta yaşlu: نیم‌جوان/ نیم‌زال

بر **یاشار** bir yaşar: یکساله

درت**یشارق** دوه dört yaşaraq dəvə:جدر[6]

دورت **یاشنده** دوه dörd yaşında dəvə: جد

یاشده بویک اولان yaşda böyük olan: بزاد برآمده

یاش// یَش yaş: تر/ نم

یاشلق yaşlıq: تری

یاشلو yaşlü: نمکین

یاش ارپه yaş arpa: خَوید

یاش اغج yaş ağac: دِرخت

یاش یر yaş yer: ژغار/ نمکین

یاش یمش yaş yemiş: غُنجال[7]

کوز **یشرمق** göz yaşarmaq: خوچیدن[8]

یاش یونجه که بچله yaş yunca ki biçilə: اسفِست[9]

یاش اوت بولوکندن بر بولک yaş ot bölügündən bir bölük: فرغنده/ فرغند[10]

یاش خرما قورجین سَبَد yaş xurma qoracıyan səpəd: کوار// کواره[11]

یاشیل//یاشل//یشیل yaşıl: سبز/سبزه/ شاداب

یشیلاق yaşıllıq: سبزه/ سبزی

یشل دستی yaşıl dəsti: سبوی سبز

یشیل رنکلو yaşıl rənglü: سبزارنک

یاشلطاش yaşıl daş:زمرد/یشم/ سویشم[12]

یاشیل کلته yaşıl kəltə: کربش/ کَرباس

یاشل کَلته کَلَه yaşıl kəktəkələ: مالوس

یاشل کوپَجُک yaşıl güpcək: سبوی سبز/ تغاره

یشیل مینه yaşıl meynə: فرزه[1]

---

[1]. دهخدا: نویسنده، کاتب، منشی
[2]. دهخدا: زمین هموار، دشت
[3]. دهخدا: خانهٔ تابستانی
[4]. آبی که در دشت جمع شود.
[5]. دهخدا: یکسان، هموار/ تاراما: هم سن ، برابرسال
[6]. دهخدا: شتر چهار ساله
[7]. دهخدا: میوه ترش و نارس ، میوه کال
[8]. دهخدا: بد دیدن بواسطهٔ ضعف چشم
[9]. دهخدا: یونجه، اسپست
[10]. دهخدا: عشقه، نباتی که بر اشجار پیچد
[11]. دهخدا: سبدی باشد چون گهواره که انگور بدان آورند
[12]. دهخدا: سنگ سبز، عقیق

یاشل یر yaşıl yer: راود

خرمانک **یشل** قروغی xurmanın yaşıl qoruğı: اخکوک/ اَخکوش[۲]

اغج ییِن **یشیلجه** قورد ağac yeyən yaşılca qurd: فنک[۳]

یاشمق// یشمق yaşmaq: دهن بند/ روبند/ فَدام/ پوژبند

درلو **یشماق** dürlü yaşmaq: فام[۴]

قپو **یشمغی** qapu yaşmağı: لبِ در

یاص//یص//یاس yas: ماتم/شیون/ اوسو/سوک

یاصلو yaslı: سوکوار

یاص دوتمق yas dutmaq: سوک داشتن

یَاصدُق// یصدق// یصدوق yasdıq: آکین/ پشتی / بالش/ بالین/ بَالشت

یاصدوق ایچی yasdıq içi:جغبوت/آکین بالش

اوتوراجق **یصدق** oturacaq yasdıq: بالش نشینی

دَکِرمی **یَصدُق** dəgirmi yasdıq:کِرده بالش

دکمه **یصدق** dinmə yasdıq: نازبالش

دکوجی **یصدق** döküci yasdıq: نازبالش

دیانَجَق **یصدق** dayanacaq yasdıq:پشتی

سختیان **یصدق** saxtyan yasdıq: بالش چرمین

کوندن**یصدق** göndən yasdıq:بالش‌چرمین

کوچوجک**یصدق** küçücük yasdıq:بالشک

یاصی//یَصی//یَصو yassı: پهناور/پوچ[۶]

یصلنمق yaslanmaq: (پهن شدن)

یصلوک yassılıq: بهنایی

یستی اغج yastağac: تختۀ نان

یَصّی آغاج yassı ağac: خونَه

یاصی اغاجی yassı ağac: خون آلوده‌کرده

یصِّی بورنلو yassı burunlu: پوچ بینی[۷]

یصی دمرنلو بیوک اوق yassı dəmrənlü böyük oq: پیلک[۸]

اوجی **یصِّی** تمرن ucı yassı təmrən:پیکان سرپهن

یر اوزرنده **یصلنمش** yer üzərində yaslanmış: بخج[۹]

یاق// یاغ// یَغ yağ: مغز/ روغن/پیه

یاغجی yağcı روغن کر

یاغلو yağlu: چرب/ روغنی

یاغجیلر زَنبلی yağcılar zənbili: قُفه

یاغسُز دانه yağsız dənə: پولاو/ پیلاو

یاغلی بغرسق yağlı bağırsaq: جکرآکند

یاغلو اولمق yağlu olmaq: چربیدن

یاغ بغری yağ bağır: جکرآکند/ لکانه

یاغ چقرغی yağ çıqrağı: افشورکَر

یاغ صقه‌جق yağ sıqacaq: کیستان

---

۱. دهخدا:نوعی از سبزه تر و تازه باشد/ او تایدا «مؤو، تنک» آغاجینا دئییرلر
۲. دهخدا: زردآلوی نارسیده، چغاله
۳. دهخدا: زالو
۴. دهخدا: مانند، گون، رنگ / درینجا روبند رنگی
۵. دهخدا: پشم و پنبۀ درون لحاف و تشک
۶. دهخدا: درشت و ناهموار و عاری از لطافت
۷. درینجا کوفته دماغ یا دماغ کنده است
۸. دهخدا: نوعی پیکان پهن یا دوشاخه، بیلک
۹. دهخدا: چیزی را گویند که بر زمین پهن شده باشد

یاغ قابی yağ qabı: روغندان

ایچ **یاغی** iç yağı: پی/ پیه/ پاشانه/ چوم[۱]

بغرساق **یاغی** bağırsaq yağı: پاشام پیه

تره **یغی** tərə yağı: مسکه

جَوز **یاغی** cəvüz yağı: پاسام پیه[۲]

سجق **یاغی** sıcaq yağı: ملغم[۳]

سوسم **یاغی** susam yağı: کنجد کاغ

کَرَه **یاغی** kərə yağı: مسکه

کوزل **باغ** gözəl yağ: خوهن

یاغکصزرَجَق دبنَه‌چوکَر yağın sızaracaq dibinə çökər: دوغَه

یاغر yağır: ریش[۴]

یاغرآت yağırat : سمند[۵]

یاغرن//یغرین// یغرن yağrın: شانه/ یال[۶]

یاغلِق// یَغلِق yağlıq: سپردرک[۷]/درک/ دستار

یَاغمَق// یغمق yağmaq: باریدن

یاغدرمق yağdırmaq: بارانیدن

یاغجی yağıcı: بارنده

یاغیچیلیق yağıçılıq: بارنده کی

یَغش yağış: بارندکی

یَغمور yağmur: باران/ شران

یَغمُورلِق yağmurlyq: بارانی

۱. دهخدا: چربی و پیه
۲. روغنی که از سابیدن پا حاصل شود
۳. دهخدا: روغن مرهم (که در جای سوخته نهند)
۴. دهخدا: زخم (بدن حیوانات)
۵. دهخدا: اسب زرد رنگ
۶. دهخدا: گردن باشد
۷. دهخدا: مندیل، دستار، حوله

یغمورلو بولوت yağmurlu bulut: نیلکون

یَغمور اَکِن yağmur əkin: کشت دراب

یَغمور قطره‌سی yağmur qətrəsi: سرشک[۸]

یَغمور طمله سی yağmur tamlası: سرشک

یغموره اَکِلَن yağmura əkilən: بر باران

یغمور طلب اتمک yağmur tələb etmək: آمار[۹]

یغموردن قچب دره‌جق او yağmurdan qaçıb duracaq ev: باران کریز

اَوَق **یَغمور** که سَکوت آغج اوزره **یغر** uvaq yağmur ki sögüt ağacı üzrə yağar: سِرخِشت[۱۰]

طاغدن‌کلن**یغمور** tağdan gələn yağmur: نوف[۱۱]

دلوجه که **یغر** doluca ki yağar: ژنکلاله[۱۲]

طُلُو که **یَغَا** tolu ki yağa: سنکچه/ تکرک / سنکک/ یخجه

قتی **یغمور** qatı yağmur: ژاله/ تکرک

یللی **یغمور** yelli yağmur: شتاب باران

یاغیز// یغز yağız: (چرده)

قَرَه **یاغیز** qara yağız: شاماله/ سیاه‌چرده

یاقوت yaqut: یاکند/ پاکند/ یاقوت// ف

قِزِل **یاقوت** qızıl yaqut: بهرمان[۱۳]

یاقمق// یَقَمق yaqmaq: (آتش زدن)

۸. دهخدا: قطره (باران)
۹. دهخدا: استقصا ، طلب (باران)
۱۰. دهخدا: شیره‌ای که از بعضی اشجار تراوش میکند
۱۱. دهخدا: صدای کوه را گویند
۱۲. دهخدا: دنگاله نیزگویند آبی که در سرناودان یخ زند
۱۳. دهخدا: یاقوت سرخ

یاقجی od yaqıcı: آتش (زن)

اود **یاقجی** od yaqıcı: آتش کون

تُتسُو **یقه‌جَق** tutsu yaqacaq: عودساز

یاقین//یاقن//یقین//یقن yaqın: نزدیک/ نزد

بنم **یاقنم** bənim yaqınım: نزد من

بربرینه **یقین** اوتورمَق bir-birinə yaqın oturmaq: تنکاتنک

یانمغه **یاقن** اولمش yanmağa yaqın olmuş: بهود[۱]

جماع وقتنده شهوتی کلمکه **یقین** اولان cəma vaqtında şəhvəti gəlməgə yaqın olan: ربوخه[۲]

یقین yəqin: (اطمینان)

تیز **یقینه** دونن کمان tez yəqinə dönən guman: راخ[۳]

یال yal: تیغ سر

قزل **یللو** آت qara yallı at: اشقر[۴]

یالان // یلان yalan: دروغ

یلانجی yalancı: دروغ زن

یلان دزمک yalan düzmək: تزویر

یالان سوز yalan söz: فند/ آنیسان

یلانی طوتغون yalanı tutğun: طلسم

یالداقلانمق yaldaqlanmaq:(چاپلوسی کردن)

یالداقلانمش yaldaqlanmış: لیوه[۵]

یلدقلنوب الدایجی yaldaqlanıb aldayıcı: کَردکار

یالمق//یلامق//یلَمق yalamaq: لیسیدن/نُشود[۶]

یالتمَق yalatmaq: لیسانیدن

یلمج yalamac: لَعوق[۷]

چناق **یلایجی** çanaq yalayıcı: کاسه‌لیس

دودغی **یلمه** dodağı yalama: سلیخ

یالوک// یالک// یَلِک// یلکی yalın: زبانه

یالِکلَندُرمق yalınlandırmaq: افروختن/ افروزانیدن

یالکلنمق yalınlanmaq: افروختن

یالکاندروق yalınlandırmaq: افروختن / افروزانیدن

یالکلانمش yalınlanmış: افروخته

اود **یالوکی** od yalını: زبانه/ آتش تاب

دوتنسز **یالک** dutunsuz yalın: ماریج[۸]

یالکوز// یلکوز// یَلکُز// یلوکوز yalnuz: تنها

یَالوارمق // یلوَرمَق // یلورمق yalvarmaq: لابه کردن/ لابیدن/ لابه

یالمق yalmaq: لوت (کردن)، سلیخ کردن[۹]

یالوک yalın: لوت[۱۰]

یالنجق yalıncıq: تهک/رَت/غوشت/لوت

یالنجاقلر yalıncaqlar: برهنکان

دودَغ **یَلَه** dodaqı yala: سه‌لنج[۱]

---

۱. دهخدا: هرچیز نیم سوخته که زرد رنگ شده باشد
۲. دهخدا: خوش آیندی از جماع
۳. دهخدا: غصه، اندوه، رنج
۴. دهخدا: اسب مایل به زرد، سفید و سرخ
۵. دهخدا: لوس ، ننر، هرزه گرد

۶. دهخدا: آنچه با زبان لیسیده شود، لیسیدنی
۷. دهخدا: حلوای رقیق که به انگشت لیسند، آنچه با دهان لیسیده شود
۸. دهخدا: شعله بدون دود، زبانه آتش
۹. دهخدا: پوست برکندن ، پوست کنده
۱۰. دهخدا: عور، لخت

دودغی **یلمه** dodağı yalama: سلیخ[2]

یالک هر نسنه نک صافسی yalın hər nəsnənin safisi: رواق[3]

یام yam: دُراخ[4]

یاما//یَمَا//یَمَه yama: پرکاله/ ژنک/ رُفوه/وژنک / ورنک/ دَروه

یامامق yamamaq: رفوه (کردن)

یَمالو طُون yamalı ton: ژنده

شول سختیاندرکه ایرک خشیامن انکینه **یمرلر** şol saxtyandır ki əyərin xışyamın anunla yamarlar: جَناخ[5]

یان// ین yan: پهلو/کُشت/ اسپرک/کَرکَر

یانلری yanları: پهلویان

یان اغرِسِی yan ağrısı: ذاتُ جنب

یان کسیجی yan kəsici: کیسه بُر/کنعال[6]

آلت **یانی** alt yanı: شِیب

بنم **یانم** bənim yanım: نزد من

دورت **یان** dörf yan: سواد[7]

صَاغ **یان** sağ: راست

یَنَه ارتق yana artaq: نیم خورد

یانی اوزرینه یُوَه‌لنمق yanı zərinə yuvalanmaq: غالیدن[8]

بر نوعه کوکلکدر قصه‌جق و **یکلری** طراجق bir növ gönləkdır qıssacıq və yanları daracıq: لاینی[9]

اول سبد که **یاننه** برکدوب کمره طاشرلر ol səbəd ki yanına bərkidüb kəmrə taşırlar: داموز[10]

یان‌باشی yanbaşı: پَرواش/ سرین/ سیسه/ کوَست/ اُست[12]

یانجوق// یانجیق// یانجق yancıq: انباک[13]/ خمچاخ// خمجاج[14]/ اخرچنک

یانمق//ینمق yanmaq: سوختن

یانش yanış : سوزش

یانغی yanqu: توف/ پژواک

یانمش yanmış: افراخته/ سوخته

یانمز اغج yanmaz ağac: تاخ/ تاغ

یانمش کومش yanmış gumuş: سکاف[15]

تستو **ینقسی** tustu yanqısı: عودسوز

یانمغه یاقن اولمش yanmağa yaqın olmuş: بهود[16]/هُوذ

بر اصل اغجدر که **ینمز** bir əslə ağacdır ki yanmaz: تاخ[17]

---

۱. دهخدا: کسیکه لب پایین یا بالایش چاک باشد
۲. دهخدا: پوست برکندن ، پوست کنده
۳. دهخدا: خالص، صاف کرده شده
۴. دهخدا نیست/منجه بوتورکی سوزدور ایستگاه معناسیندا
۵. دهخدا: دامنهٔ زین اسب، غاشیهٔ زین، اسباب زین
۶. دهخدا:مردی که از پی زنان بلند شود، آزمند شکار
۷. دهخدا: قدیمی) پیرامون شهر و حوالی آن
۸. دهخدا: از یک پهلو به پهلوی دیگر غلتیدن
۹. دهخدا: جامه کوتاهی که درویشان و فقیران پوشند
۱۰. دهخدا:سبد بزرگی که دوطرفش چوب بندند وسرگین برند
۱۱. دهخدا: کوس ، کوسته//کبست یعنی حنظل
۱۲. دهخدا: سرین، کفل
۱۳. کیسه
۱۴. دهخدا: کیسه‌ای که مسافران سنگ آتش‌زنه گذارد
۱۵. دهخدا: نقرهٔ سوخته
۱۶. دهخدا: هرچیز نیم سوخته که زرد رنگ شده باشد
۱۷.دهخدا: درختی شبیه درخت گزکه چوبش دیرسوزست

طقدن کلن **یَنقو** که عرب اکا صدا دیرلر
tağdan gələn yinğü ki ərəb ana səda derlər: نوف

یاواش// یَوَش// یَوَاَش yavaş: رام/ بُردبار

یاواشه yavaşa: آویشه/ لَواشَه[۱]

یاورشه yavurşa: لاش// لاشه

یاوری//یَوری//یَورو yavrı: بچه/ جُوزَه

طغان **یاروسی** toğan yavrusı: بازبچه

یاووز// یاوز// یَوُز yavuz: شینا/ ژیان/ دشوار/ بد/ اَخشج/ پژُم/ اَهُشر/ دلاله/ رَوُش/ پشرم

یاووزلق yavuzluq: بدری[۳]

یاوز اَت yavuz at: هیدخ/ خنک/ توسن

یاوز اشلو yavuz işlü: بدکار/ بدباز/ بدکردام

یوز سوز yavuz söz: سُترک

یاوز صانجی yavuz sanıcı: بدخواه

یَوز صنمق yavuz sanmaq: کَید/سکالیدن

یاوز صو yavuz suyı: اشغور[۴]

یوز طالعلو yavuz talelu: بد اختر

یوز فال yavuz fal: مرغوا[۵]

یاووز قاقغن yavuz qaqğan: شیرشرزه

یوز قوشی yavuz quşı: سنکلان

یاوُز نظرلو yavuz nəzərlü: تردامن

یاوز یلان yavuz yılan: مار کران

یوز اته اورلن اوین yavuz ata vurulan uyan: مَخ[۶]

یاوشاق yavşaq: شیله[۷]

یاوشان// یُوشَن//یوشان yovşan: درمنه[۸]

اپیر **یوشان** ipar yovşan: بوی مادران

بیر اوتدر که **یاوشانله** اچرلر خسته‌لق ایچون
bir otdur ki yavşanla içərlər xəstəlıq içün: قلقل[۹]

بر اوتدر که **یَوشنیله** ایچرلر اسی خسته‌لق ایچون bir otdur ki yovşan ilə içərlər issi xəstəlıq üçün: قنبیل[۱۰]

یاووق// یوُق yavuq: (نزدیک، بسیار)

یوق کنی yavuq güni: رشک/ رشکه[۱۱]

یاولاق yavlaq: مایه[۱۲]

یاولق yavlıq: دَهشت

یاووقولنمق//یاوَیقلنمق//یاوُقلنمِق//یوقلنمق// یاوقولنمق yavuqlanmaq: ویدکم کردن

یاووقولنمش yavuqlanmış: کُم/ یاوه/ ویدا/وَید[۱۳]

یوقلانمشدر yavuqlanmışdır: وید کم

یای yay: تابستان

یایلق yaylıq: تابستانی

یای اَوی yay evi: تارم/ تَحکم / غرد

۱.دهخدا: ریسمانیکه حیوان را دران نهند تا حرکت چموش نکند.
۲. دهخدا: مردم فرومایه، رذل
۳. دهخدا: بارانی که قبل از سرمای زمستان بارد
۴. دهخدا: راسو
۵. دهخدا: فال بد
۶. دهخدا: لگام (که بر اسب سرکش بندند)
۷. دهخدا: پیله، (حلیمی) بیت بالاسی
۸. دهخدا: علفی که اسب خورد، علف جارو
۹. دهخدا: گیاهی است/ حلیمی: مشهور بیر ادویه
۱۰. دهخدا: گویند تخم سرخس است
۱۱. دهخدا: غیرت، حسد
۱۲. دهخدا: اصل و اساس، بورادا چوخ معناسیندا
۱۳. دهخدا: گم (مقابل پیدا)، اندک

یای ایی yay ayı: تابستن

یای فصلی yay: تابستان

یایک صوک آیی yayın son ayı: آب ماه

یای کونینک کون اورته سی gün ortaca: هجیر[۱]

اورته **یای** آیی orta yay ayı: مردادماه/ آبان

صوک **یای** ایی son yay ayı شهریور

یای yay: کمان/ نیم لنک[۲]

یایجی yayycı: کمان کر

یای بغری yay bağrı: خانهٔ کمان

یای توزی yay tozı: توژ/ توز

یای قبضه‌سی yay qəbzəsi : عجس

یای کریشی yay kiriş: زه

یای کزی yay gözi: رخنه

یای یابن yay yabanı: خَملوش

حلاج **یایی** həllac yayı: درونه

قاتی **یای** qatı yay: چرخ

ماتقاب **یایی** matqab yayı: کَمانه/ واخ

حَلاج **یاینک** طُتَغی həllac yayın tutağı: دستانه

یایا // یایه yaya: پیاده

یبالق yayalıq: پیادکی

یَایاَق// ییاق yayaq: پیاده

یایاق یورین خاج yayaq yürüyən xaç: خچکوک[۳]

یایلا yayla : مربع

یایلاق//یایلق//ییلاق yaylaq: کوهستان

یایوق// یَیُق// ییوق yayuq: آنین[۴]

یُیورمَق yayurmaq: آنین[۵]

یایوق// یاَیُق// یَیُق// یَیُوق yayıq: کاودوش/ کُوش[۶]/ غویه[۷]/ نهره

یایوق یاپمق yayuq yapmaq:غویه زدن

یپار ⇐ ایپر ipar

یبوستدن اویوز yübüsətdən uyuz:خشک‌رنده

یتاق چامور yataq çamurı: لوش[۸]

یِتمِش yetmiş: هفتاد

یتمش ایکی مثقال yetmiş iki misqal: قوطیل

یتمش بیک yetmiş bin: هفتاد هزار

یتمک yetmək: رُست[۹]

یتورمک yetürmək: برآوردن

یتَر yetər: بس

یتلمش yetilmiş: رسیده

یتر بکا yetər bana: بس بود بر من

یتمز نسنه yetməz: ناجار

یتشممش اکر ادم و غیری yetişməmiş əgir adam: نارسیده

دلک **یتوریجی** dilək yetürici:کام کذار

کوج **یتمک** güci yetmək: توانستن/ تیو/ توان/ تن زدن

۱. دهخدا: نیمروز ، ظهر
۲. دهخدا: کمان دان، تیردان
۳. دهخدا: یوخ
۴. دهخدا: نیم خم سفالین که درآن دوغ کنند، تغارچه
۵. دهخدا: تکان دادن ظرف دوغ و س./چاخالاماق
۶. دهخدا: ابزاری برای گرفتن روغن از ماست
۷. دهخدا: چوب روغن کشی
۸. دهخدا: لجن ، لوشن
۹. دهخدا: مصدر مرخم روییدن، رسیدن

کج **یتشن** اوزوم gec yetişən üzüm:
فرشک[1]

بویروغن یرینه **یتوریجی** buyuruğun yerinə yetürici: قهرمان[2]

یتمک ⇐ ایتمک itmək

یخنی yəxni: اسُپرد/[3]آبسرد/[4] القرس

یخنی کش yəxni keş: کوشت آهنج

بالق **یَخنسی** balıq yaxnısı:ماهیابه/ماها[5]

یَدَک yidək: پلاده / پالاتی/ جنیبت[6]

یدلج yedilici: رانیاد[7]

یدمک yedmək: (همراه داشتن)

یَدَک yedək: بُالاذ[8]/پالاتی/ جنیبت[9]

ایت یدیجی it yedici: سکبان[10]

یدّی yeddi: هفت/ هفته

یدنجی yeddinci: هفتم/ هفتمین

یدی درم yeddi dirəm: ناطل/ نیطل

یدی قرداش yeddi qardaş: هفتورنک

یدیلر یلدوزی yeddilər: هفتورنک

یدی هزار yeddi bin: هفت هزار

یدیده بر yeddidə bir: هفت یک

یدی یدی yeddi yeddi: هفتکان

---

[1]. دهخدا: دانه های کوچک انگور نارس
[2]. . کارفرما
[3]. دهخدا: آبگوشت منجمد
[4]. دهخدا: گوشت پخته / شیخ نظامی گنجوی گوید:
مخورغم به صیدی که ناکرده ای
که **یخنی** بود هرچه ناخورده ای
[5]. باید ماهی و با باشد یعنی آش ماهی
[6]. دهخدا: اسب یدک، اسب خاص پادشاه
[7]. دهخدا: رامیاد به معنی تمکین ، مطیع و منقاد
[8]. دهخدا: اسب بارکش، اسب یدک
[9]. دهخدا: اسب یدک کش
[10]. دهخدا: نگهبان سگ

یدی یوز yeddi yüz: هفتصد

یدی یوز بیک yeddi yüz bin: هفتصدهزار

اوتوز **یدی** otuz yedi: سی و هفت

هر **یدی** hər yedi: هرهفت

اون **یدی** on yedi: هفت‌ده/ هفده

اون **یدی** بیک on yeddi bin: هفت‌ده هزار

یکرمی **یدی** yigirmi yeddi: بیست هفت

یراقان// یَرَقان// یورغان yarqan: زرین

یرتمق yırtmaq: دریدن

یَرتَماج yırtmac: چاک/ تیریز[11]

یرتیجی yırtıcı: دد/ دَژَه/درنده/ شخولنده

یرتجیلر yırtıcılar: دده کان

یرتجی اوازی yırtıcı avazı: رَغند

یرتجی بُرنی yırtıcı burnı: بتقوز[12]

یرتجلر بورنی yırtıcıların burnı: پوز

یرتجی جانورلر yırtıcı canavarlar: ددکان

یرتجلر منقاری yırtıcıların minqarı: پوز

یرتجلرک بورنی yırtıcıların burnı:بتغوز

یرتجلرک منقاری yırtıcıların minqarı:
پتغوز

یرتجی اواز ایدوبن توسُنلنُمش yırtıcı avaz edübən tuslanmış: زَغَند[13]

یرتجی جانورک چغرمسی yırtıcı canavarın çığırması: زَغَند

خشمله حرکته کلن **یرتجی** xişmilə hərəkətə gələn yırtıcı: آرغده[1]

---

[11]. دهخدا: چاپوق لباس(ترکی است)
[12]. دهخدا: بتفوز//بتغوز //بنپوز گرادگرد دهان، پوز
[13]. دهخدا: غرش جانوران درنده

اول بهادر که صفلری **یرتر** səf yırtıcı bahadır: صَفدر[2]

صاف **یرتجی** بهادر səf yırtıcı bahadır: صَفدر

یرسو yersü: نشمن[3]

یرق yaraq: بِنج/ پِنج[4]

یَرَقلَمَق yaraqlamaq: آمادن/ بسیچیدن

یَرَقلَنمَق yaraqlanmaq: پسجیدن

یَرقلَنمش yaraqlanmış: آماده/ جبیره

یرلیجی ⇐ایرلایجی irlayıcı

یَرَمسُق yaramsuq: کالیو[5]

یرمق yırmaq: باز[6]

یرنداق yarandaq: یشمه[7]

یزق yazıq: بزه

یزقلو yazıqlu: بزه کار

یزقدن کچمک yazıqdan keçmək: بخشایش

یشم طاشی yəşm taşı: یشب[8]

یشی yeşi: مکس کیر[9]

یغجمور yağcumur: چنکال خواست[10]

یغر پادشاهک آدیدر// خاقان آدیدر Yağar padşahın adıdır: یغر[11]

یغرق// یغرک yağrıq: خَرک[12]/خون

قصاب **یَغرغی** qəssab yağrağı: خوان کوشت[13]

یغرین// یغرن yağrın: شانه/ کَفت[14]

یغمق yığmaq: غژیدن[15]/ توده(کردن)

یغین yığın : توده

بربری اوستنه **یغمق** bir-biri üstünə yıqmaq: غژیدن[16]

یوک **یغاجاق** yük yığacaq: باردانی

یغلنمق yığılanmaq: پرهیزکردن/ پرهیزیدن

مرداردن **یغلنمز** آدم murdardan yığlanmaz adam: تلاتوف[17]

مرداردن **یِغلنن** آدم murdardan yığlanan adam: تلاتوف

یَغما // یغماج yağma: تاراج/ غارت/ یغما

یغما ایچون ایل اوزرینه چپمق yağma üçün el üzərinə çapma: تُرک تاز

یقا // یقه yaqa: کریبان/ باذوان/ زَه/ چرخ

یقه قورەسی yaxa qurusı: کاج/ شَخ

طون **یقاسی** ton yaqası: چُژ[18]/ نیفه

یِک yeg//yey: به

---

۱. دهدا: برآشفته، خشمناک، دژم
۲. دهخدا: برهم زنندۀ صف دشمن، صف شکن
۳. دهخدا: مسند ، کرسی، اورنگ، طالع
۴. دهخدا: دو زن که یک شوهر داشته باشند و ناخن
۵. دهخدا: ابله، سرگشته، ناشنوا،عقب مانده ذهنی
۶. دهخدا: گشاده شدن،وازشدن/ تاراما:آزجیق بیرتماق
۷. دهخدا: پوست خام سپید، پوست خام بود که بمالند و ترکان یرنداق گویندش(صحاح فرس)
۸. دهخدا: معرب یشم است، سنگ یشم
۹. ایری کلنه کلر
۱۰. دهخدا: نان گرم روغن و شیرینی
۱۱. دهخدا: نام یکی از پادشاهان چین (به معنای ستبر است از فعل یوغورماق ترکی معرب است)
۱۲. دهخدا: در نجاری سه پایه ای که برای بریدن چوب روی آن قرار گیرد
۱۳. چوبی که در قصابی روی آن گوشت خرد کنند.
۱۴. دهخدا: کتف
۱۵. دهخدا: بر روی هم گذاشتن ،
۱۶. دهخدا: بر روی هم افتادن دو چیز
۱۷. دهخدا: کسی که خود را کثیف نگاه دارد
۱۸. دهخدا: تیغه ای که بند شلوار را داخل کرده بندند

یکلر yeglər: بهان

یکرک yegrək: بیهق/ بهین/ بهترین/ بهتر

یک‌لک yeylik: بهی

یک فِلَک yig fələk: خنت[۱]

یکا yana: سوی/ زی

اندن **یکا** andan yana: بر او

بر **یکا** bir yana: یکسان/ یکسو

یکاق// یَکَق yanaq: رُخ/ رخسار/ فرازرخ

یکاق ایچی yanaq içi: کَب

یکاق چورەسی yanaq çəvrəsi: لُنج[۲]

یکاق رنکی yanaq rəngi: کوزهٔ رخ

یکاق طاشی yanaq dışı: لُنج

یَکاق یومرسی yanaq yumurusı: افرازرخ

یکاق یورەسی yanaq çəvrəsi: لُنج

ایکی **یکاق** iki yanaq: دیباجیان

قرمزی **یکاق** qırmızı: لاله رخ

یکان yegən: افدر/ اَودر[۳]

یکانه// یکان yeganə : خدیو[۴]

یکتا yekta: کُرنه

یکدانه yekdana: کوشواره

یک دانه انجوه yekdanə incü: کوشوار

یکرمی عددر yigirmi: بیست

ایکرمی اوچ yigirmi üç: بیست سه

یکرم التی yigirmi altı: بیست شش

یکرمی اکی yigirmi iki: بیست دو

۱. دهخدا: مدار آسمانی (آسمان بالایی)
۲. دهخدا: دوطرف دهان از بیرون، لپ
۳. دهخدا: عم،برادر پدر،(حلیمی) قارداش اوغوللاری
۴. دهخدا: خداوند

یکرم بر yigirmi bir: بستُ یک

یکرمی بش yigirmibeş: بیست پنج

یکرمی سکز yigirmi səkkiz: بیست هشت

یکرمی طقوز yigirmi toqquz: بیست نه

یکرمی یدی yigirmi yeddi: بیست هفت

یِکرَنمک yigrənmək: فرسودن

ایکرنج igrənc: خفرنق[۵]

یکرنجی yigrənci: تلاتوف /کُخ[۶]

یکرنک yigrən: نفرین

یُکرنجی ات yigrənci ət: کیمه[۷]

یکسری⇦اِکسرَی əgsəri

یکشنبه yekşənbə: یکشنبه// ف// معروف

یکشنبه کونی yekşənbə güni: آهوَن

یک فِلَک yig fələk: خُنت[۸]

یکلتج yanıltıcı: چیستان/ پُرد

یکلک yeklik: یکانکی

یکلو yüklü: اَوبار/ اوکار/ آبستن

یوکلولک yüklülük: آبستن/ آبستنی

یِکِن// یِکین yenən: پیروز

یکنلک yenənlik: پیروزی/ چیرکی/غلبه

یکن اولمق yenən olmaq: چیره شدن

پادشاه او کنده دز قویوب **یُوکِنمَک**دن عبارتدر padşah o gündə diz qoyub yenənməkdən ibarətdir: چوک[۹]

۵. دهخدا: خفریق زشت و بدهیکل
۶. دهخدا: زشت و ناپسند، کرمو
۷. گوشت فاسد
۸. دهخدا: مدار آسمانی (جهان بزرگ)
۹. حلیمی: دشت و قپچاق و تورکستان دیللریندندیر. فارسی نامه لرده چوق استعمال اولونور.

یکی// یکو yeni: نو

یکی ای yeni ay: ماهکانه

یِکِی ایرمَق yeni irmaq: فرکن[۱]

یکیلَه دکلمش باغ yenilə digilmiş bağ: نو اجسته

یکیله طُورَن نسنه yenilə törən:نو اهین[۲]

یکیت// یکت yigit: جوانمرد/جومرد/ جوان/ برنا/ شباب

یکتلر yigitlər: جوانان / شُبان

یکتلیک yigitlik: جوانی/ برنایی

یکت کشی yigit kişi: برنایی

کنج **یکت** gənc yigit: تکل[۳]

یلاف yulaf: دو سر[۴]

یَلاق yalaq: قلاجو[۵]

یلان⇐ ایلَان ılan

یِلپزه// یِلپُزَ yelpaza: باد افراه

یلپُومَه yalpuma: سرف/ سُرف سُرف[۶]

یَلچوُ ⇐آلچو alçu

یِلدِرمَق// یلدره مق//یلدرامق yıldırmaq: خُنت/خِت/تاب/تابیدن/رَش/رَخش/درخش / درخشیدن/ رخشیدن

یلدرتمق yıldırtmaq: درخشانیدن

یِلدِرِم yıldırım: اَزرخش/ آتش باز/ بارو/ بَختو/ بخنوه/ رَش/ برق سکوکاک/ تندر

یلدرایجی yıldırayıcı: درخش/خِت/ رخشا / تابنده/درخشان/رخشان/ تابان

یلدرایش yıldırayış: درخش/ تابش

یلدری yıldırı: وهج[۷]

ایدنلق که **یلدرایجی** اولا yıldırayıcı: لیان[۸]

یلدوز// یلدز ulduz: اختر/ ستاره

یلدوز قوردی yulduz qurdı: شب تاب

التون **یلدوزلو** altun yulduzlu: زراندود

جوزا **یلدزی** covza yıldızı: دوپیکر

خُردَه **یلدوزلر** xırda yıldız: فراورن[۹]

زهره **یلدزی** Zöhrə ulduxı: زاوش/ ناهید

عُطارد **یلدزی** Utarud yıldızı: زادوش

فرقدان **یلدوزی** fırqdan yuduzı:دوبرادران[۱۰]

قویرقلو **یلدز** quyruqlu ulduz:کوزچهره

یدیلر **یلدوزی** yeddilər: هفتورنک

شیطانه اتدقلری **یلدز** şeytana atdıqları ulduz: ستارهٔ دیواناژ

شور **یلدُزلر** که سیرنده اورنده اولا şor yıldızlar ki seyrində urundə: فراورن[۱۱]

یِلقِون // یلغون// یِلغُن// یلقن yılğun: کَزِ[۱۲]

یلقن قوز اغجی yılqun ğuz ağacı: کز مازک[۱۳]

---

۱. دهخدا: جویی را گویند که نو احداث کرده باشند.
۲. دهخدا: نوایین یعنی نو پدید آمده
۳. دهخدا: جوان بلندقد
۴. دهخدا: گیاهی شبیه گندم که در گندمزار روید، گندم دیوانه (چاودار)
۵. دهخدا: جام و ظرفی چرمی برای آب و شراب
۶. دهخدا: سرفه کنان / تورکجه ده مرض آدیدیر.
۷. دهخدا: درخشندگی ، روشنایی، شعله زدن آتش
۸. دهخدا: درخشان، تابان
۹. دهخدا: کواکب سعد و نحس
۱۰. دهخدا: دوستاره روشن بر سینهٔ دب اصغر
۱۱. دهخدا: کواکب سعد و نحس
۱۲. دهخدا: درختی کوتاه و بوته مانند از ساقه آن گز انگبین گیرند
۱۳. دهخدا: ثمر درخت گز، درخت گز

یُلغون قوزاغی yılqun quzağı: عذبه[۱]

آق **یِلقِون** aq yılqun: شورکز

آق **یلغنه** بکزر بر اوت aq yılğına

bənzər bir ot: ریباس

یلق که خمیردن اولور yalıq: کَندَه خمیر

اون **یلغی** un yavalığı: کَندَه خمیر

خمیر **یلغی** un yavalığı/yalıq: کَندَه‌خمیر

یلک yilin: سینه پوش/ کُرته[۲]/ شیر زمت[۳]

بر اَین کَجَه‌دُر اورتسن دلب کیرلر. bir əyin

کُرته kecədir ortasın dəlib geyərlər

بر اَین کبه‌دُر اورتسن دلب کیرلر. bir əyin

کُرته kəbədir ortasın dəlib geyərlər

یلک yelək: بادبیزن

یلک yələk: پَر/ کوغ

اوق **یلکی** ox yələgi: بر تیر

یِلکَن yelkən: بادبان

یلله‌مک//یلمک//یللمک yelləmək: تیزیدن/ تیز/ تیزدادن/ کوزیدن

یلم قره yelimqara: آهیانه[۴]

یَلمان yalman: نَوک[۵]

یلمق yılmaq: ورکردن[۶]

یَلمک yilmək: لاک/ لک و پک / پَک[۷]

یلیک yilik : پَک

یُلُمک yülümək: سُتردن[۸]

یورکن yürükən: اُستُره[۹]

یولکن yülükən: اُستُره

یلمک yelmək: کالوج[۱۰]

یلوارمق yalvarmaq: بادافزاه[۱۱]

یِلوَه yalva: کرجفو[۱۲]

یَلوَه قوشی yalva quşı: زَلج

یلی yalı: (موی کردن)

آت **یَلِوسی** at yalısı : پُش[۱۳]

یلسی قره ات yalısı qara at: اشقر

قزل **یللو** آت qara yallı at: اشقر

یَلیق yalıq: بِنچ[۱۴]

یمدرمک yemdirmək: خورانیدن (علف)

یم yem : علف

یُمری// یمرو yumrı: دره/ کرد

یَکاق **یومرسی** yanaq yumurusı: افراز رخ

کودده اولان **یمرجق** gövdədə olan

yumurcuq: تُندی

بر **یُمری** که کوددَه عارض اولور bir yumrı

ki, gövdədə ariz olur: ورغا/ ورغن[۱۵]

---

۱. دهخدا: شاخه درخت، خش و خاشاک

۲. دهخدا: جامه ای که زیر جامه ها پوشند

۳. دهخدا: یوخ / حلیمی: ممه نین سوت اولان یئری

۴. دهخدا: جمجمه سر

۵. ایتی شئیلرین اوجی

۶. برپا کردن

۷. دهخدا: هرچیرز کنده و ناهموار را گویند

۸. دهخدا: تراشیدن، زدودن

۹. آلتی که با آن ریش می تراشیدند

۱۰. دهخدا: انگشت خرد که خنصر باد،انگت کهین پا

۱۱. دهخدا: جزا و مکافات بدی

۱۲. دهخدا: پودنه، وشم پرنده ای شبیه تیهو که به ترکی بلدرچین گویند

۱۳. دهخدا: موی گردن و کاکل اسب

۱۴. اوت

۱۵. دهخدا: آماس بی درد، دمل

هر **یُمری** که کوده ده ظاهر اولا hər yumurı ki gövdədə zahir ola: اُغره[۱]

سَقَق یعنی اکک التندەکی **یُمری** - saqaq yəni əngin altındakı yumrı: غبغب[۲]

یمک yemək: خوردن/ خوریدن

ییجی yeyici: خورنده

یمش emiş : بَر/میوه/سوس/نمنک/ بار

یمشلو yemişlü: میوه دار/ بَرومند/شمر

یمیشجی yemişcı: شَمر

یمکسز yeməksiz: نشاف

ییَەسی yeyəsi: خوردنی

ییەصو yiyəsü: بزین

ییش yeyiş: خورش

ییکن yeyəgən: خورا

یمش آلتی yemiş aləti: فدام

یمشی بول yemişi bol: پَیرار[۳]

یمش سپدی yemiş səpədi: کواره[۴]

یمش قوردی yemiş qurdı: فنک

یِیَەکَن کِشِی yeyəgən kişi: رَزد[۵]

یِیجَک یُوکی yiyəcək yüki: خوربار[۶]

یمکدناَرتَمَ yeməkdən artama:نیم خورد

اَردُج **یمشی** arduc yemişi: اَبهل[۷]

خام **یمش** xam yemiş: کال[۸]

۱. دهخدا: ورمی که که در گردن پیدا شود، گواتر

۲. حلیمی: تورکیجه سقق و شلم دیرلر

۳. دهخدا: یوخ/ بعضی لوغتلرده یمیش بیلی ده یازیلیر

۴. دهخدا: سبدی باشد چون گهواره که انگور بدان آورند

۵. دهخدا: شکم پرست، پرخور

۶. زنبیل

۷. دهخدا: از گونه های سروکوهی

۸. بو سؤز تورک منشالی اولمالیدیر.

سدره **یمشی** sidrə yemişi: کُنار

قوش **یمی** quş yemi: چنه/ دانه

مرسین **یمشی** mərsin yem işi: موردانه

منکش **یمشی** minkiş yemişi: خنجک[۹]

موشمولی **یمش** muşmula: ازکیل

یاش **یمش** yaş yemiş: غُنجال[۱۰]

چوق **ییکن** çoq yeyəgən: نمیر/ رُبوس

چق **ییجی** çoq yeyici: ماکول

چوق **ییان** çoq yeyən: لتنبر[۱۱]

حاضر **ییجک** hazir yeyəcək: خوان

غم **ییجی** ğəm yeyici: غمخوار

منکش **یمشی** mənüş yemişi: خنجک[۱۲]

نسنه **یِمَدُک** nəsnə yemədən: ناهار

یمک معناسنه در yemək: کران

یمش درەجک سپد yemiş dərəcək səpəd: سپدچین

یمش قویجق سپد yemiş qoyacaq səpəd: سپدچین

یمک سکرجی معجون yemək sinirici məcun: کوارش

یمک سکرنجی نسنه لر صویی yemək sinirənci nəsnələr suyı: آبکامه

یمش ویرمین اغج yemiş verməyən ağac: نشک[۱۳]

۹. دهخدا: درمنه ، خارخسک

۱۰. دهخدا: میوه ترش و نارس ، میوه کال

۱۱. دهخدا: مردم شکم پرست و پرخور

۱۲. دهخدا: درختی کژ بر کوه‌روید، میوه‌درخت بنه، چتلانغوش (ترکی است).

۱۳. دهخدا:درخت کاج، صنوبر

چوق **یمکدن** طعام سکممک çoq yeməkdən təamı sinləmək: ناکوار[۱]

دونکل درلر بر **یمش** döngəl: ازکیل

کیج ایرشن **یمش** gec irişən yemi سرده[۲]

منوش درلر بر **یمش** mənəvəş: ونمشک[۳]

بنوش اغجینک **یمشی** bənəvəş ağacının yemişi: پنجشکریان/ لسان عُصفر[۴]

اوغلانجقلر آوداجق **یمش** oğlancıqlar avıdacaq yemiş: سکته[۵]

مردار **ین** قرغه murdar yeyən qarğa:خلواج

دوه **یەجک** اوت dəvə yeyəcək ot:کزنه[۶]

بر نوع دکن‌در آنی دوه قتی **یر** bir növ dikəndir anı dəvə qatı yer: کِرته

اول **یمک** که بشورب کیده‌نک اردنجه التورلر و عشرت وقتنده یخدقلری آتس اسسی ol yemək ki bişirib gedənin ardınca ilətürlər və işrət vaqtında yaxdıqları atəş issi: پروازه[۷]

اغج **یین** یشیلجه قورد ağac yeyən yaşılca qurd: فنک[۸]

ازجق طعام که قشلق **یەلر** azacıq təam ki qoşluq yerlər: نهاری

مَحبوسیلر ایچون بشن **یمک** məhbuslar üçün bişən yemək: ژواه[۹]

مردار **ییجی** قوش murdar yeyici quş:ژکاک

یمک در yəmin: مول مکُن[۱۰]

یمن الاجەسی Yəmən alacası:برد یمینی[۱۱]

یمنی حریر yoğun hərir: خارا

زاج **یمنی** zaci- Yəməni: شُب یمانی

اول رنج که بخاراده و **یمنده** اولور ol rənc ki Buxara və Yəməndə olur: رشته

ینجمک yencimək: ترنجیدن[۱۲]

ینجوب صقمق yencib sıqmaq: ترنجیدن

ینجه‌لنمش yenclənmiş: بخسوده[۱۳]

ینجلمش yencilmış: پخسوده

ینـدَق yandıq: اشتروغ/کرته/ رافه[۱۴]

ینـدَق دکنی yanduq dikəni: رافه

قره **یَندق** qara yandıq: خار سپید

یُندَک yöndək: همواره

ینورباش//ینرباش yınur baş:خوره/شیرینه[۱۵]

ینشق yanşaq: نوکفاره[۱۶]

ینقو// ینغو yanğu: آوی/ ماهو/ آوا

طقدن کلن **یَنقو** که عرب اکا صدا دیرلر tağdan gələn yinğü ki ərəb ana səda derlər: نوف[۱۷]

ینک// یک// ییک yin: آستین

یکسز اتک yinsiz ətək: لپاچه[۱]

---

۱. دهخدا: چیزبدهضم،نامسبوع،سوء هاضمه،قورولداملق
۲. دهخدا: نوعی از خربزه
۳. دهخدا: میوهٔ درخت بنه، ونوشک نیز گویند
٤. دهخدا: زبان گنجشگ
٥. خوراکی مختصر
٦. دهخدا: گیاهی از خانواده نعناع
۷. دهخدا: طعامی که در سفروشکارو گردش بردارند
۸. دهخدا: زالو
۹. دهخدا: طعام زندانیان و اسیران
۱۰. دهخدا: درنگ مکن (سوگند است)
۱۱. دهخدا: نوعی پارچه کتان
۱۲. دهخدا: سخت درهم کشیده شدن
۱۳. دهخدا: افسرده، پژمرده، رنجیده
۱٤. دهخدا: گیاهی شبیه موسیر که پخته و خورند
۱٥. دهخدا: جوش، بیماری سر و دماغ
۱٦. کاشغری:وراج/ بوشبوغاز،چوخ دانیشان
۱۷. دهخدا: صدایی که در کوه می پیچد، پژواک

یک اسنِغبه[۲]yin asınğaba: استیم[۳]

قفتان **یکی** qaftan yini: آستین

کیسی **یکی** geysi yini: سوژه[۴]

ینکج yengəç: خدنک[۵]

ینکَج yenkəc: خرچنک

ینمه⇐ انمک enmək

ینمه yenmə: (شیب)

دوز **ینمه** düz yenmə: فلات

ینَه// کنه yenə: باز

یِو yiv: درز

کوکلک **یوی** gönlək yivi: خشتجه[۶]

یَو yavı//yavu: مَید[۷]

یوا yava: یزک[۸]

یواشه// لواشه yavaşa: لَواش

یواشه اغاجی yavaşa ağacı: بُرس[۹]

یوالق// یلق yuvalaq: کنده خمیر

اون **یوالغی** un yuvalağı: کَندَه خمیر

یلق که خمیردن اولور yuvalağı:کَندَهخمیر

یوپورمق//یوپرمق// یُپُرمَق yopurmaq:لک‌وپک

یلپ **یوپورمق** yelib yoparmaq: تکوپو[۱۰]

---

[۱] . دهخدا: فرجی ، بالاپوش

[۲] . این لغت باید «آستین غبا» در زبان عامه باشد

[۳] دهخدا: آستین جامه

[۴] . دهخدا: خشتک

[۵] چوب زیر اسیاب

[۶] . کوینگین تیکیش یئری ، درز پیراهن

[۷] . دهخدا: به معنی غیر است

[۸] . دهخدا: ترکی قدیمی جلودار، پیش قراول. سعدی:

سعدیا لشکر سلطان غم ملک وجود

هم بگیرد که دمادم **یزکی** می آید

حذرکار مردان کار آگه است

یزک سد روئین لشکرکه است

[۹] . دهخدا: سرو کوهی، میوه سرو کوهی

یوتمق// یُتمق// یودمق// یوتمق yutmaq :

فرو بردن/ اوباشتن/ اوباریدن/ اَوبار[۱۱]

اوتمَه utma : بیش‌خورد/ بیشخور[۱۲]

یودومق yudumaq: اَوبار(یدن)

یوجا⇐ اوجا uca

یورتمه yurtma: نوند[۱۳]

یوردو//یورد yurdu: (قاب، مکان، ییر)

اکنه **یوردوسی** ignə yurdası: سوفار[۱۴]

یُورغا// یُورقه//یرغه// یورغه yorğa: راهوار/

خنک / نوند/ تک

یورغه آت yorğa at: فازه/ تکاور[۱۵]

یورغه دوه yorğa dəvə: هَیون[۱۶]

یورغون yorqun: پای خواست

یورق yuraq : فاخ

یورقان// یورغان// یورغنyorğan: شب پوش/

پستر اهنک/ کژ اکند

یورک// یره‌ک// یرک yürək: دل

یورکسوز yürəksüz: بی‌دل/بددل/ بزدل

یورَکلو yürəklü: چیره

یورکلولک yürəklülük: چیرکی

یورک اوینمق yürək oynamaq: زیخ[۱۷]

یورک قاب yürək qabı: پرده دل

---

[۱۰] . دهخدا: تکاپوی

[۱۱] . دهخدا: هضم

[۱۲] . دهخدا: شکمباره، بسیار خوار

[۱۳]. دهخدا: اسب یا شتر تیزرو، سوار تندرو

[۱۴]. دهخدا: دهانۀ تیر/حلیمی: ایگنه و جوالدوزون

یوردوسی

[۱۵]. دهخدا: اسب تندرو

[۱۶]. دهخدا: شتر تندرو، شتر بزرگ

[۱۷]. دهخدا: چپش قلب از شعف یا ترس

یورک قنی yürək qını: پرده دل

یورکلو اولمق yürəklü olmaq: چیره شدن

یورک (دوه) yürük (dəvə): جنینه[1]

یورومک//یوریمک//یورمک//یُرمک yürümək:

رَویش

یورر yürür: روانه

یورش yürüş: رَویش/ رَوش

یورویش yürüyiş: رَویش

یوروکن yürügən: فِراح رو/ رفتار/ تیز/

تیزکام / شِیب

چالغانی **یورمک** çalqanı yürümək: جلوه

قتی **یورمک** qatı yürümək: مخید(ن)[2]

کجه **یورویوجی** gecə yürüyüci: شب رو

یوریمکه بشلمش اُغلان imək ləməgə

başlamış oğlan: فراخیز آمده

اول که نیچه کرکسه **یوریه** ol ki necə

gərəksə yürüyə: لَوَند

یره سرونور **یورر** ایقلوجا جانوردر yerə

sürünür yürür ayaqlıca canavardır:

خرک زمین[3]

یوزکَج yüzkəc: سنار[4]

یورومق//یورمق yormaq: انجالیدن[5]

یورُلمق yorulmaq: ماندن

یورلمز yorulmaz: ناروان

یورُلمُش yorulmuş: فرومانده/ افکار

---

[1] . نوعی شتر است.
[2] . دهخدا: به دنبال کسی رفتن
[3] . دهخدا: نوعی کرم خزنده
[4] . دهخدا: جایی در دریا که گودی آن کم باشد، بندر
[5] . دهخدا: خسته و مانده کردن

یورغون yorğun: مانده

یورَمق yormaq: آوریدن[6]

یوریجی yorucu: اخترکو

یزجی yozucı: اخترکو

یوره[7]// یورَ yörə: (اطراف)

شهَر **یوره‌سی** şəhər yörəsi: کلاته[8]

یکاق **یوره‌سی** yanaq çəvrəsi: لُنج

یوز ⇐ اوز üz (رویه)

قفتان **یوزی** qaftan yüzi: آوره[9]

یوز yüz: صد

یوز بیک yüz bin: صدهزار

یوز بکلر yüz binlər: صدهزاران

اِیکِی **یوز** ikyüz : دویست

التی **یوز** altı yüz: ششصد

اون **یوز** on yüz: ده صد

اوج **یوز** üç yüz: سیصد

اوچ **یوز** بیک üç yüz bin: سیصد هزار

دورت **یوز** dört yüz: چهارصد

درت **یوز**(بیک) dört yüz: چهارصدهزار

درت **یوز** آدم dört yüz addım: میل

سکز **یوز** səkkiz yüz: هشتصد

یدی **یوز** yeddi yüz: هفتصد

یدی **یوز** بیک yeddi yüz bin: هفت

صدهزار

---

[6] . دهخدا: روایت کردن ، نقل کردن
[7] . در زبان معاصر درکلمه «یان-یوره» بکارمیرود
[8] . دهخدا: قلعه کوچک، ده
[9] . دهخدا: رویه لباس

یوز یکرمی سکز درم yüz yigirmi səkkiz dirəm: رطل

یوزیکرمی رطل yüz yigirmi rətil: قنطار [۱]

یوزرلیک//یوزرلک//یُزَرلِک yüzərlik: سپند/ اسپندان/ سُرواد/ سپندان

یوزرلیک تخمی yüzərlik tuxumı: اسپتان

یوزک// یُزُک yüzük: لامامه/ انکشتری

یوزک دوزجی yüzük düzüci: انکشتری کن

یُوزُک قاشی yüzük qaşı: نکین

برماوی طاش که **یوزکلره** قاش اولنور bir mavi taş ki yüzüklərə qaş olunur: فیروزه

یوزمک yüzmək: سناب زدن

یوزیجی yüzüyici: ینوشه

یوزکج yüzkəc: شِناور / شنا/ سنابر

صوده **یوزمک** suda yüzmək: شفاع/ شناه / شناو/ سِناب/ شناوکردن

یوشان//یاوشان//یوشَن yovşan:خنجک [۲]/شبشه

یپار **یوشانی** yıpar yovşanı: پیک

ایپر **یوشان** ipar yovşan: درمنه [۳]/بومادران

بر اوتدر که **یَوشنیله** ایچرلر اسی خسته‌لغ ایچون bir otdur ki yovşan ilə içərlər issi xəstəlıq üçün: قنبیل [۴]/ قلقل [۵]

یوشمِش yoşumış: زبون

یوصون//یوسون//یوسن//یوسک yovsun:سمه [۶] / اُشنه [۷]/ جامه غوک [۸]

قُربَغَه **یوسکی** qurbağa yovsunı: پزغسمه/ چغزابه

اغج اوزرینه تیل تیل سچق بتر یوصون دیرلر ağac üzərinə til-til saçaq bitər- yovsun: اُشنه

یوغرت// یُغرت yoğurt: ماست/ چوغری

یوغرتلو اش yoğurtlu aş: ماستاوه

اکشی **یوغرت** əkşi yoğurt: چُغرات

سوزلمش **یوغرت** süzülmüş yoğurt: دورق

سوزمه **یوغرت** süzmə yoğurt:قَنبَریس/ شیراز

یوغرت صَتاجَق ظرف yoğurt satacaq zərf: کُیفَر

کوَرَمَز یعنی **یوغرت** ایله سود قرشمش kürəməz yəni yoğurt ilə sud: شیردوغ/ شیرین دوغ/ کوره ماست

سوده **یغرت** قتمق südə yoğurt qatmaq: شیردوغ

یوغُرمق//یُغورمق//یُغُرمق yoğurmaq: سرشتن [۹]/ آشوردن [۱۰]/ آغاریدن/ غنجه کردن

یوغورلمش yoğrış: سرشت

یُوغُرش yoğrış: سرشت

یوغرلمش کرپچ yoğrulmuş kərpiç: آژه

اون **یوغوروجی** un yoğurucı: سریشه‌کُن [۱۱]

---

[۱] . دهخدا: وزنی در حدود صد رطل -چهل هزار دینار

[۲] . دهخدا:چتلانغوش (ترکی اولمالیدیر)، درمنه، بوکلک

[۳] . دهخدا: علفی که اسب خورد، علف جارو

[۴] . دهخدا: تخه تخم سرخس گویند

[۵] . دهخدا: گیاهی است/ حلیمی: مشهور بیر ادویه

[۶] . دهخدا:آلتی که با آن جولاهگان آهار برروی پارچه کشند.

[۷] . دهخدا: اشنان گیاهیست خوشبو که بدان شستشو کنند

[۸] . دهخدا: سبزیی باشد شبیه پشم که بر روی آب رسد

[۹] . دهخدا: خمیر کردن، تخمیر کردن

[۱۰] . دهخدا: آمیختن، زیر و زبر کردن، برهم زدن

[۱۱] . دهخدا: تخمیره کن

یره **یوغُرمق** yerə yoğurmaq: آغار

یوغُون//یوغن//یغن//یغُون yoğun: ستبر/زَفت/ کلان/کول/ کَبز/ بندکاه/ هنکفت/ مندور

یوغونلق yoğunluq: زُفتی

یوغون اواز yoğun: بم

یغون بق yoğun poq: سُنده

یوغن بغرسق yoğun bağırsaq: روذه کانی

یوغون حریر yoğun hərir: خارا

یوغون کورک yoğun kürək: کره

یوغون اغجدر که چوبانلر و مسافرلر کوتوررلر bir yoğun ağacdır ki, çobanlar və misafirlər götürürlər: باشو[۱]

سمز اوزون **یوغن** کشی səmie uzun yoğun kişi: شنک[۲]

یوغونی yoğunı: کفه[۳]

یوفقه// یفقه yufqa: باریک/ تنک[۴]

یوفقالمق yufqalamaq: باریک (کردن)[۵]

یوفقالمش yufqalamış: ساده

یوفقه اتمک yufqa ətmək: نان تنک

اتمک **یفقه‌سی** ətmək yufqası: تنک

یوق yoq: نَه/ هیچ/ لاش

یوقدر yoq: نیست

یوخسه yoxsa: ورنه[۶]/ وکرنه

یق دیه‌جک یرده شاید دیمک yoq deyəcək yerdə şayəd demək: نیسته

اشی **یوق** یرلر eşi yoq yerlər: مَورت[۷]

یوقا // یُوقه//یُقه yuxa: نان تنک/ تنک

یوقارو//یوقرو//یُقارو//یُقَرو//یُقار//یوقری yuqaru: زوَر[۸]/ وَر/برفرود/ بَر/ بَربَر/ فِراز/ زَبَر/فرا/ بالا

یقرورغی yuqarurağı: بالاتر

یوقروقی yuqaruqı: زوَرین

یوقارورق bundan yuqaruraq: بالاترین

یوقروکی yuqarukı: زبرین

یوقرویجی yuqaruyıcı: زبرین

یقارو دتمق yuqaru dutmaq: ورداشتن

یوقارو قومق yuxarı qoymaq: برنهادن

یوقارو قلدرمق yuqaru qaldırmaq: برنهادن

یقارو کتورمک yuqaru götürmək: فراختن

یوقارو اوتُورمق yuxarı oturmaq:برنشستن

یوقرویه اکندرمک yuqaruya əgindirmək: زُوَر

اوزو **یقارو** üzü yuqaru: زُوَر/ زَبَر

اک **یوقروغی** اغج ən yoğruğı ağac: درجه[۹]

باش **یوقری** دوتمق baş yuqarı tutmaq: اَقماح[۱۰]

یوقامق// یاغمق// یُقَمَق// یوقَمق yuqamaq: پشلیدن/ [۱۱]بسودن[۱]

---

۱. دهخدا: چوبدستی، عصا، دگنگ

۲. دهخدا: شاهد شوخ و شیرین حرکات

۳. دهخدا: خوشهٔ غله که خرد نشده باشد.

۴. دهخدا: نان نازک و لطیف

۵. نازک کردن خمیر

۶.ک.//م.:اصله وکرنه و یجوز حذف واوه ایضا مع اشاره الفه

۷. دهخدا: درختچهٔ زیبایی است

۸. دهخدا: بالا، زبردستی

۹. دهخدا: پله، نردبان // درچه: دریچه

۱۰. دهخدا: سربرداشتن و چشم درپیش افکندن

۱۱. دهخدا: چسبیدن، درآویختن

یوقسول//یخسول//یُخسُل//یقسل//یوقسل//یغسول
//یوخسُل yoqsul: کدا/درویش/ تَنکدست

یوقوش//یوقش yoquş: تژ/ راغ/ سَرَه/صحن/
کریوه/ سربان/ فِراز

یوقوش باشی yoquş başı: سَرسَره

انیش **یوقوشلو** یر eniş yoquşlu yer:
کُندورش[2]

دغلر باشندەغی**یوکش** dağlar başındağı
yokuş: پژ[3]/ عقبه

یوک// یُک yük: بار/ پَر/ پنکاه/ سُرقوج

یک الدیجِ yük aldayıcı: باربردار

یک آت yük at: بالای[4]

یوک چکیجی yük çəkici: پشکول[5]/ بارکش

یُک دوسی yük dəvəsi: شتربار

یُوک سربری yük sərbəri: سربار

یک قویجق yük qoyacaq: باردانی

یوک طَواری yük tavarı: بارکی

یوک کوتورجی yük götürüci: بارکیر/ بُردبار

یوککتوروجی‌لیک yük götürücülik: بردباری

یوک یاب yük yab: باروبنه

یوک یغاجاق yük yığacaq: باردانی

اَرقَه **یُوکی** arqa yüki: پشت باره

اَشَک **یوکی** eşşək yüki: خربار

اودون **یوکی** odun yüki: کُنده

دوه **یوکی** dəvə yüki: شتربار

یِیجَک **یُوکی** yiyəcək yüki: خوربار[6]

یوکده بیر yükdə bir: هم بار

یوک دبینه براغیلن خالی یر yük dibinə burağılan xalı yer: صدر

یوک یاب قویاجق yük yap qoyacaq: باردان

بَقلَمش بیز **یوکی** bağlanmış bez yüki:
پرونده[7]

ییقولنمش دوه **یوکی** yıyıqlanmış dəvə yüki: نَشخوار

فایده ایچون **یوک** چکن اتلر fayda üçün yük çəkən atlar: بالاد[8]

قصر که **یوکی** اولمیه بعضلر در که هرگز دغمز qısır ki yüki olmaya bəzilər der ki hərgiz doğmaz: سِتَروَن[9]

یوک// یُک yün: پَشم/ صوف

یکلو yünlü: پشمین/ پشماکند

یوکدناولان yündən olan nəsnə: پشمینه

اسکی کورک دلوکندن چقن **توک** əski kürk dəlügindən çıxan tük: فرغیش

قولق درلر که **یوکدن** قولمشدر qavlaq derlər ki yükdən qalmışdır: ابتره[10]

یوکروک// یوکرُک// یُکرُک yügürük: نوند[11]

یوکسک// یُکسَک yüksək: پشته

یوکسک مقام yüksək məqam: کاخ

---

۱. دهخدا: لمس کردن، دست مالیدن
۲. دهخدا: زمین پشته پشته، شیب دار
۳. دهخدا: کتل ، پشته، تپه
۴. دهخدا: اسب جنیبت ، یدک یا بارکش است
۵. دهخدا: زحمت کش، چابک، جلد

۶. زنبیل
۷. دهخدا: پارچه‌ای که قماش یا چیز دیگر درآن پیچند
۸. دهخدا: پالاد، اسب یدک، اسب بارکش
۹. دهخدا: نازا، ستاغ
۱۰. . دهخدا: لاغر و نزار
۱۱. دهخدا: اسب تیزرو

یوکسک یر yüksək yer: کاخ

کندو اوتوردوغی اوی **یوکسک** اتدرمک kəndü oturduğı evi yüksək etdirmək: شَخص

یوکسوک// یُکسُک yüksük: انکشتوانه

یوک یاب//یک یاپ//یُک یپ yük yap: باربنه

یوک یاب قویاجق yük yap qoyacaq: باردان

یول yol: راه/ نسق/ هنجار/ لِکاش/ نجد

یولجی yolcı: راهبان/ راهکذار

یولداش yoldaş: یار/ همتا/ همرو/ همراه/ همنشین/ همکین/ بدرقه/ دیَس

یولداشسوز yoldaşsız: ناهمتا

یول ارمغانِ yol ərməğanı: ره آورد

یول ازقلق yol uzaqlıqı: مسافت

یول اوریجی yol urıcı: راهزن/ رهزن

یول توتمق yol tutmaq: هنجار

یول چوره سی yol cəvrəsi: چهارسوی راه

یول کوسترجی yol göstərici: راه نمون

یول یراغی yol yarağı: ساز راه

یولدن اکلک yoldan əkilən: مول[1]

یولدن دنمک yoldan dönmək: مول

یولدن کجمک yoldan keçmək: نُکوب

یولدن کیه yoldan giyə: مول

یولن قراکولوغی yolun qaranluğı: تارمیغ[2]

ایری **یول** əyri yol: ترویه[3]

ایاق **یولی** ayaq yolı: بادکاه[4]

اولو **یول** ulu yol: راه شاه/ شاهراه

اینجه **یول** incə yol: تَرفنج[5]

بکچلو **یول** bükçülü yol: سماک[6]

چقللو **یول** çıqıllu yol: سنکلاخ

حاجیلر **یولی** hacılar yolı: راه کهکشان

حرب **یول** hərb yolı: دزغاله

داشلو **یول** yaşlu yol: کندەوش/ سنکلاخ

دشوار **یول** düşvat yol: ترویه

سیل **یولی** sel yolı: سیلاب/ کوره/ لوره/ فرکند/ آبکند

صَرب **یول** sərb yol: شرفنج[7]

صمان **یولی** saman yolı: راه کهکشان

صو **یولی** su yolı: آبراهه/کاریز

غلبه **یول** ğalaba yol: انبُه

قوبر **یُولی** qubur yolı: زیر[8]

کوی **یولی** köy yolı: زیوار

یول اوزرنه یاپلان کاربانسرای yol üzərinə yapılan karbansaray: نفل

یولجلر اوی اولدوغی yocular əvi: منزلکاه

کوکدکی اق **یل** gökdəki aq yol:کهکشان

صو **یولنده** باقی قلن صو su yolunda qalan su: فرغر[9]

طاغ دَپَسندەکی **یول** tağ dəpəəsindəki yol: درغاله[1]

---

[1]. توقف در راه

[2]. دهخدا: مه غلیظ، بخار هوا در زمستان

[3]. دهخدا: راه پشته پشته و ناهموار، راه پست و بلند

[4]. دهخدا: مستراح و کنارآب

[5]. دهخدا: راه باریک و دشوار

[6]. دهخدا:راه نیک و محفوظ (راه قمر)

[7]. دهخدا: راه درشت و ناهموار

[8]. دهخدا: دهلیز، دالان

[9]. دهخدا:جوی که آب از آن عبورکرده وآب کمی مانده

کرنک کرمک **یول** girən girmən yol: تریوه

طاش ارترولمش **یولار** taş örtürülmüş yollar: سخ[۲]

کوک یوزنده‌کی آق **یول** gök yüzündəki aq yol: کهکشان

یولاَر// یلار// یولر yular : سرافزار/ افسار / مهار

یولار صابی yular sabı: پالاهنک

کوزل نسنه لردن و درلو قاشلردن دوزلمش **یولار** gözəl nəsnələrdən və dürlü qaşlardan düzəlmiş yular: کرزن[۳]

یولاف yulaf: سُلت[۴]

یویمق yuymaq: مسخ[۵]

یُولُمَک yülümək: بَرَند[۶]

حَدسُز **یولُک** hədsiz yülük: نُهنبین[۷]

یوماق// یُمَق// یومق// یموق// یُماق yumaq: کروی/ کُلوله/ کلیچه/ کروهه[۸]/ کبه/ کلول[۹]/ زواره/ زغاره

جُلاهک **یُماغی** cullahın yumağı: دَسه

خمیر **یوماغی** xəmir yumağı: زغاره

یومردا //یمورده //یمرده yumurda: تُخم/ تخم مرغ/ خایه/ خایه مرغ/ مرغانه/ هزار خانه

یمردالو قَلیَه yumurtalu qəlyə: تباهه[۱۰]

یمرده رفودن اَولمق yumurdan rəfüdən maq: کواژه کردن

یمرده رفودن اَیلمک yumurdan rəfüdən eyləmək: کواژه کردن

یمرده صاروسی کبی نسنه‌در که صغر اودنده اولور yumurda sarusı kibi nəsnədir ki sığır ödündə olur: خرزه

یمورده صاروسی yumurda sarusı:زردخایه

رفدن **یمرده** urufdən yumurda: کواره[۱۱]

رَفَادن بِشمِش یُمردَه rəfədən bişmiş yumurda: نیم برشت

قوش**یومرداسی** quş yumurdası:خایه‌مرغ

ییدن **یمرده** yiyidən yumurta: کنده‌لاش

یومرُق// یُمرَق yumuruq: مُشت/ کُنده

یومری// یومرو yumurı: رواله/ کِرد

یومروجق yumurucuq: کروهه[۱۲]/ نُورد

یومرو طرف yumuru tərəf: تُلد[۱۳]

کودده اولان **یمرجق** gövdədə olan yumurcuq: تُندی

بر **یُمری** که کودَدَه عارض اولور bir yumrı ki, gövdədə ariz olur: ورغا/ ورغن[۱۴]

یومری تمر که چکوج ایچون اوله yumurı təmir ki, çəküc içün ola: نارکیان

هرنسنه که **یُمری** اولا hə nəsnə ki yumurı ola: زَواله

---

۱ . دهخدا: راهی که از میان دو کوه بگذرد

۲ . راههای سنگ چین شده برای تعلیم اسب وحشی

۳ . دهخدا: نیم تاج مرصع

۴ . دهخدا: جو بی پوست، غله برهنه

۵ .دهخدا: تغییر صورت، تغییر هئیت/تاراما: سیلمک

۶ . رنده کردن/ تاراما: تراش ائتمک

۷ . دهخدا: درپوش (از مصدر نهنبیدن یعنی پنهان کردن)

۸ . دهخدا: گلوله ریمان، دوکچی

۹ . دهخدا: نخ پنبه ای رشته شده

۱۰ . قلیه بیر خورک کیمی عثمانیده یوخدور

۱۱ . دهخدا: تخم مرغ آب پز شده

۱۲ . دهخدا: گلولهٔ خمیر و پنبه و رسمان و امثال آن

۱۳ . دهخدا: هر چیز آماسیده

۱۴ . دهخدا: آماس بی درد، دمل

یومق// یُمق yumaq: شستن

یودُرمق yudurmaq: شویانیدن

یونمش yuvunmuş: شسته

یمق چقرامق yumaq çıqramaqı:چوبک[۱]

اولو **یوییجی** ölü yuyucı: مردهشوی

طوُن **ییویجی** ton yüyüci: جامه شوی

اوُلوُ **یوُیاجَق** تخته ölü yuyacaq taxta: تنه شوی

یونمش بغدای اتمکی yuyunmuş buğday ətməgi: نان شسته

یوموش //یُمُش//یومش yumuş: (وظیفه،کار)

یوموش اوغلانی yumuş oğlanı: پروانه[۲]

یمش اوکر yumuş ögür: دما[۳]

یوموشاق// یُمُشق//یومشق yumuşaq: نرم

یومشتمق yumuşatmaq: پیکیدن

یومشلتمقyumuşaltmaq: پیکیدن

یومشلمق yumuşalmaq: پیکیدن

یومشق اواز yumuşaq avaz: غرنک[۴]

یمشق بای yumuşaq bay: لاد[۵]

یوموشاق قاوون yumuşaq: پوله[۶]

یوموشاق قارن yumuşaq: ریخن[۷]

قولاق **یوموشاغی** qulaq yunuşağı: نرمه کوش

۱. دهخدا: ریشه گیاه اشنان
۲. دهخدا: یوخ ، (تاراما) خدمتکار
۳. دهخدا: دم، نفس / حلیمی: نفس صیرولغی
۴. دهخدا: صدایی‌که هنگام گریستن درگلو پیچد، نوحه
۵. دهخدا: دیبای نرم و نازک
۶. دهخدا: خراب ، لهیده
۷. دهخدا: اسهال، شکم نرم

نم چکب **یمشنمش** نسنه nəm çəkib yumuşanmış nəsnə: آغیشته[۸]

بر نسنه ارمی **یمشق** می دیو دکمک bir nəsnəyi irimidir yumuşaqmıdır deyü dəgmək پرواس[۹]

یُون// یُن yön: سامان/ سان

یونسز سز yönsüz söz: فلاده/یاشه/بیهوده

یونلو yönlü: باسامان

یونت yont: بستان افروز[۱۰]

یونجه yonca: سُپُست / دیوسَپسُت/دُمچه

قره **یونجه** qara yonca: دیوسپست/کرکمان

قرو **یو(نجه)** quru yunca: قت[۱۱]

یاش **یونجه** که بچله yaş yunca ki biçilə: اسفِست

یوند قوشی// یونت قُشی// ینت// یُند yund quşı: رَغوه/زردسر/زردپر/سنکلانک/صعوه/[۱۲] ستربانک[۱۳]

یونمق// یُنمق// یوکمق// یمق yonmaq: تراشیدن/ سُتردن

یونقه yonğa: سُونش/ تراشه/ برایه

یوننمش yonunmuş: نابسوده[۱۴]

یونولمادق قلم yonulmadıq qələm:خامه

قلم **یوندوسی** qələm yondası: برایه[۱]

۸. دهخدا: نم کرده با نم و تری
۹. دهخدا: لمس، دستمالی
۱۰. دهخدا: گل یوسف، تاج خروس
۱۱. دهخدا: اسپست یا یونجه خشک
۱۲. دهخدا: مرغی است کوچکتر از گنجشک، سنگانه و آبدارک گویند/حلیمی: در ولایت ما قرجان و در اصفهان ترند گویند
۱۳. دهخدا: سار ، دم جنبانک
۱۴. دهخدا: دست نخورده

طینق **یونجق** tırnaq yonacaq: سمتراش

اکدن دوشن **یونقه** inədən düşən yonğa: سُونش/ براده

اوغلنجقلر یوندوغی بردق oğlancığlar yonduğı bardaq: خکشک[۲]

یونه yona: خوی چین[۳]

یووَا// یووَه//یوَه// یُووَ yuva: آشیانه/ بندکاه/ لانه / کاسنی

طوشانجل **یواسی** tovşancıl yuvası: آله

طوغان **یواسی** toğan yuvası: آلانه

یوه‌لمق// یولمق yuvalamaq: غلتیدن

یوه‌لنمق yuvalanmaq[۴]: غلتانیدن

یوه‌لندرمق yuvalandırmaq: غلتانیدن

یووالانماق yuvalanmaq: غلط[۵]

یووقی yovuqı: هیزینه[۶]

یانی اوزرینه یُوه‌لنمق yanı zərinə yuvalanmaq: غالیدن[۷]

یه ya: هل

یوه yava: خُنَس[۸]

یهودیلر مسجدی yəhudilər məscidi: مرغزن

یهودیلر کلیساسی yəhudilər kilisəsi: مرغذن

یهودیلر سنله‌سی yəhudilər sinləsi: مرغذن

ییر // یر yer: جای/ زمی/ زمین

---

۱. دهخدا: تراشه چوب
۲. دهخدا: کوزهٔ سفالین منقش و رنگین
۳. دهخدا: مرشخه اسب، عرق گیر ، نمدزین
۴. بورادا گیری آسیمیلاسی باش وئریب
۵. دهخدا: اسم مصدر از غلطیدن بمعنی دراز کسیدن
۶. سنگ غلطک که روی بام می غلطانند
۷. دهخدا: از یک پهلو به پهلوی دیگر غلتیدن
۸. دهخدا: درماندگی، گرفتاری، کم شدگی، بیصاحب

یرسز سز yersiz söz: فحش

یرلو یرنده yerlü yerində: اَندام

یر او yer evi: سنُب[۹]

یر باغرماغی yer bağırmağı: خراطیون[۱۰]

یر دکنی yer dikəni: کَون

یر دوشجک yerə döşəcək: زیغ[۱۱]

یر سورمک yer sürmək: اکار[۱۲]

یر طوتوجی yer tutucı: جایکیر

یر قزمق yer qazmaq: کاویدن

یر قزیجی yer qazıcı: کومش[۱۳]

یره صرمق yerə sarmaq: پیچ[۱۴]

یره یوغُرمق yerə yoğurmaq: آغار

اوتلاق **یری** otlaq yeri: کیاه زار/ دُراخ

اوتلو **یر** otlu yer: برومند

اوتلوق **یری** otluq yeri: چراکاه/دیولاج

اوتوراجق **ییر** oturacaq yer: مرز/مقعد/ برنشستی/ نشستکاه/ نشیمن

اوین **یری** oyun yeri: هنکامه

اویخو **یری** uyxu yeri: خابکاه

اولیجق **یر** ölicək yer : مرقد

اصی **ییر** issi yer : کرم کاه

ایش **یری** iş yeri: کارکاه

بازار **یری** bazar yeri: بازرکاه

---

۹. دهخدا: آغل زیرزمینی
۱۰. دهخدا: کرم خاکی
۱۱. دهخدا: حصیر و بوریا که از دوخ بافند
۱۲. دهخدا: شیار دادن زمین ، زارع و دشتبان
۱۳. دهخدا: چاه کن، مقننی، کموش
۱۴. دهخدا: از مثدر تاب دادن و پیچ و تاب پیدا کردن

باغچه **یری** bağça yeri: پالیزکاه

بسولو **یِر** busulu yer: بَخیز[۱]

بُکرک **یری** bögrək yeri: کُرده‌کاه

جبان **یری** çıban yeri: اَثَر

جنک **یری** cəngyeri: حربکاه/ آوردکاه

چاغل **یر** çaqıl yrt: سنکلاخ

چچکلو **یر** çiçəklü yer: شکوفه دار

چَری **یری** çəri yeri: لشکرکاه

چُوغُر **ییر** çuğur yer: کویر/مغاک/ غفج[۲]

حَجامت **یری** hicamət yeri: کییه

حساب **ییری** hesab yeri: شمارکاه

خرمن **یری** xırman yeri: خرمن کاه

خوزان **یر** xozan yer: خرابک[۳]

داغنلو **یر** dağınlu yer: تاغستان[۴]

درنَک **یری** dərnək yeri: هنکامه

دکنلو **یر** dikənlü yer: دیولاج

دُوز **ییر** düz yer:هامون/فدفد/هموا(ر)ره

سرلمش **یر** şürülmiş yer: شَدیار[۵]

صغناجق **یر** sığınacaq yer جایکاه/جای‌پناه

صواش **ییری** savaş yeri: کارزارکاه/کارزار

صولو **یر** sulu yer: شکرسان

طاغلق **یر** tağlıq yer: کوهسار

طاغلو **ییر** tağlu yerl: کوهسار

قَتِی **یِر** qatı yer: زراغن

قچاجق **یر** qaçacaq yer: کریزکاه

قوانلق **یر** qovanlıq: کندوخانه

قوز **یر** qüzey yer: نشرم[۷]

قوملو **یر** qumlu yer: ژراغنک

قونق **یری** qonaq yeri: منزلکاه

کونیی **یر** güney yer: آفتاب کاه

کچجک **یر** keçəcək yer: راهکذار

کچد **یری** keçid yeri: کذرکاه

کسکلو **ییر** kəsəklü yer: کل هون

کورش **ییری** gürəş yeri: کُشتی‌کاه

مشکلو **یر** müşklü yer: مشکبار

مَشَعله **یر** məşələ yeri: ورکار[۸]

نماز **یری** namaz yeri: جای نماز

یاش **یر** yaş: نمکین

یاشل **یر** yaşıl yer: راود

یبان **یری** yaban yeri: بیابان

یازو **ییر** yazu yer: هامون

یَتجَق **یر** yatcaq yer: مرقد

یوکسک **یر** yüksək yer: کاخ

یر التندن کیدن صو ارغی yer altından gedən su arğı: کاریز

یر آلتندن آقن صو ارغی yer altından axan su arğı: کریز/کاریز

یر اوزرنده ترکرلنمش yer üzərində təkərlənmiş: بخج[۹]

---

۱. دهخدا: گمینگاه

۲. دهخدا: آبگیر، تالاب

۳. دهخدا: زمین نامزروع، دشت

۴. مکان درب و داغان (داغان منشاء ترکی دارد)

۵. دهخدا: زمین شخم شده

۶. ک.م. یجوز حذف الالف الثانی و کذا فی نظایرها مثل شه و مه فی شاه و ماه و علی هذا القیاس

۷. دهخدا: جایی که آفتاب نمی رسد

۸. دهخدا: درکار و مشغول کار / همکار

۹. دهخدا: چیزی را گویند که بر زمین پهن شده باشد

یر اوزرنده یصلنمش yer üzərində yaslanmış: بخج[۱]

توتون چقن **یر** tütün çıqan yer: دود آهنک[۲]

توتون چقجق **یر** tütün çıqacaq yer: دود آهنک

حاصل اکلمش **یر** hasil əkilmiş yer: خَوید[۳]

صو صچرین **یر** su sıçrayan yer: زِماب

طون بغلایجق **یر** ton bağlayacaq: فناوار[۴]

قویرق بتن **یر** quyruq bitən yer: دُمغزه[۵]

کمی چقدوغی **یر** kəmi çıxdığı yer: فَرغز[۶]

نطاس اولمش **یر** natas olmuş yer: عوسب

نماز قلجق **ییر** namaz qılacaq yer: جای نماز

یره سرونور یورر ایقلوجا جانوردر yerə sürünür yürür ayaqlıca canavardır: خرک زمین[۷]

یرینه نایب قویج کمسه yerinə naib qoyucı kimsə: مَناب

بویروغن **یرینه** یتوریجی buyuruğun yerinə yetürici قهرمان[۸]

یردَن کوترُلمُش اُغلان yerindən götürülmüş oğlan: برداشته

---

۱. دهخدا: چیزی را گویند که بر زمین پهن شده باشد

۲. دهخدا: دودکش

۳. دهخدا: غله زار

۴. دهخدا:دیده نشد/ جای شلوار بند

۵. دهخدا: بیخ دم ، دم غازه هم گویند

۶. دهخدا: جاییکه آب کمی در آن مانده باشد

۷. دهخدا: نوعی کرم خزنده

۸. کارفرما

چقور **یرده** قلان سیل صویی çuqur yerdə qalan sel suyı : لوره

هواسی اسی اولان **یر** havası issi olan yer: کرمسیر

دلک سویلیجک **یری** dilin söyləyəcək yorı: لهجه

یوک دبینه براغیلن خالی **یر** yük dibinə buraǧılan xalı: صدر

صوارلمش **یر** که تربض درلر suvarılmış yer ki tarbuz derlər: آغشته[۹] پسارده[۱۰]

یلان böyük yılan: ماره

بویوک **یلان** böyük yılan: ماره

یلمک yilmək: لک و بک

ییقولنمش دوه یوکی yıyıqlanmış dəvə yüki: نَشخوار

ییل // یل yel: باد

یللی یغمور yelli yağmur: شتاب باران

ییل دکرمنی ydl dəgirməni: آسیاباد

ییل دوه سی yil dəvəsi: جمازه

صبا **ییلِی** səba yeli: باد برین

اسی **یل** issi yel: باد کرمک

خوش **یل** xoş yel: بادخوش

قیش **یلی** qış yeli: باد زمستان

ییل کیرمکیچون اوجه یاپلان او yil girmək içün uca yapılan ev: بادکیر

---

۹. دهخدا: نمناک ، نمکرده، خیسانده

۱۰. دهخدا: لگدمال، پاسپرده /حلیمی: زمین آبیاری نشده

یل ایلیه‌جک مروحه yel eyləyəcək
mərühə: بادبیزن[1]
یل کرَه‌جک پنجره yel girəcək
pəncərə: بادخون[2]
ییل// یل yil: سَنه/ سال
یِللِق yillik: سالینه/ سالیانه[3]/ سالکان
یِلِک yillik: سالیان
اصراَغی **ییل** israğı yil: پیرارسال
بر **یل** bir yil: یکسال
بو **یلکی** bu yilki: امسالینه
بو **ییل** bu yil: امسال
بلدرکی **ییل** bildir: پارسال
درت **یللق** dört yıllıq: چهارساله
کله‌جک **ییل** gələcək yil: دیکر سالینه
کلن **ییل** gələn yil: آینده سال
کله‌سی **یل** gələsi yil: دیکر سالینه
فلان **یلکی** filan yilki: بهمان
کوز **یلی** küz yeli: باد پاییز
کچن ییل **دکک** keçən yil dəkin: پَیرار
قرند **یل** دوکلک qarında yel dökülən: قولنج
کوز طوغوسی **یل** küz toğusı yel: باد قبرق
ییلاق yaylaq: سرماسرد
ییلاق اوی yaylaq evi: فَروار
یای اوی yay evi: فَروار

۱. دهخدا: همان بادبزن است
۲. دهخدا: راه گذر باد
۳. ک// م. هذا المعنی فی هذا الاسلوب قیاسی فی کل ما یدل علی الزمان کما تری فی محله

ییلانعیج// یِیلَنغوج//ییلنقج//ییلانغج// ییلنغج//
یَیلَنقُوج//ییلنقیج yıylanğüc: دستمبویه/شَمامَه
یِیَلَمق yıylamaq: بوییدن
ییلن کمسنه yayılan kimsənə: دنه کرفته[4]
ییمش و صرمشق **کبی بر اوتدر** که
صرمشور و قرودور yemiş və sarmaşıq
kibi bir otdur ki sarmaşır və
qurudur: فرغند
ییلمک//یلمَک yilmək: پوییدن/ تک (زدن)
/ تکاپو(دادن)/ شمیدن[5]پویه/خَبب
یلتمک yilətmək: افژولیدن[6]
یُلدُرمک yildirmək: پویانیدن[7]
یلر yilər: دوخته[8]
یلک yilək: خدوک[9]
یلمَه yilmə: خَبب/ تک[10]
یلیجی yilici: دوان/ دَونده
یلکَن yilgən: پویان[11]/پویا/ پُرتک/
تکاور[12]
یلکن آت yilgən at: پُرتکه/ سکسک[13]
یلپ یوپورمق yilib yoparmaq: تکوپو[14]
یلمکدن صکره **یلمک** yilməkdən
sonra yilmək: تک از پس تک

۴. دهخدا: ادم متکبر
۵. دهخدا: رمیدن، بیهوش شدن، آشفته شدن
۶. دهخدا: برانگیختن،
۷. دهخدا: دوانیدن، به پویه بردن ستور
۸. دهخدا: پیوسته
۹. دهخدا: حسد و قهرخشم، ترس
۱۰. دهخدا: نوعی از دویدن، پویه دویدن
۱۱. دهخدا: روان، دونده، پوینده
۱۲. دهخدا: اسب دونده
۱۳. دهخدا: اسب بد راه وار
۱۴. دهخدا: تکاپوی

آشغا یوقاری **یلمک** aşağı-yuqarı yilmək: تکاپوی[1]

ییمق// یمق yuymaq: سُتردن[2]

ییمک// ییمق yiyimək: کندیدن

ییمش yiyimiş: کُنده[3]

ییه yeyə: کنده

ایکرنج iyrənc: خفرنق[4]

ایلنج// اِلَنج iylənc: نفرین/ شه

ییدن **یمرده** yiyidən yumurta: کندهلاش

ییان// یین yeyən: خوان

ییه‌جک نسنه yiyəcək nəsnə: خورش

بیله **ییان** bilə yeyə: هم خوره

بِیله **ییجی** bilə yeyici: هم خوره

یینی// یین yeyni: سبک

یینلیک yeynilik: بختکاره[5]

یینی اوت yeyni ot: غوت[6]

یینی کشی yeyni kişi: غوت

یَینجک کشی که بیهوده لاف ایدوب اوُکنور yeynicək kişi ki bihudə laf edüb ögünür: ایغده[7]

ییه// اس// یس yiyə: صاحب

او **یس** əv yiyəsi: کدیور

---

[1] . دهخدا: آمدو شد به تعجیل و شتاب
[2] .دهخدا: زدودن ، پاک کردن
[3] دهخدا: تنه، تکه چوب
[4] . دهخدا: خفریق زشت و بدهیکل
[5] . دهخدا: سبکی ، خفت
[6] . دهخدا: گیاهی است مانند پنبه در غایت سبکی
[7] . دهخدا: سبکسار، بیهوده گوی

da dilimizin standardlaşmasının çox əski zamana gedib-çıxmasını göstərir.

Azərbaycan ədəbiyyatının lüğət baxıımından həmin dövrün Farsca və Türkcə yaradıcılığını öyrənmək və misal göstərmək üçün , demək olar ki, əlimizdə çox tutarlı qaynaq sayılır.

Yuxarıdakılardan əlavə lüğətdə elə hallara rastlaşırıq ki, Farsca bir sözün izahı bir cümlə şəklində verilibdir. Demək lüğətdə sintaksis münasibətləri müşahidə etmək üçün də yetərli materiallara rastlaşırıq.

Fəxrəddin Hinduşah Fars dilini yuxari səviyyədə öyrənmək üçün zəmanənin elminə lazim olan bütün terminləri yerləşdiribdir. Biz lüğətdə müsiqi, tib, ciğrafiya, toponimiya, tarix, ədəbiyyat , astronomiya və s. elmi terminlərə rast gəlirik.

Məncə lüğətin ən maraqlı cəhəti onda olan Azərbaycan dilinə məxsus olan sözlərdir. "Sihahi Əcəm"-i hazılayanda elə sözlərə rastlaşırıq ki, onlar TDK –nın Tarama Sözlüyündə yoxdur. Bu və başqa nədənlər göstərir ki, Azərbaycan dili ilə Əski Türk Dili arasında difresiyalaşma o dövrdən çox qabaqlarda başlamış idi.

"Sihahi Əcəm"-in mükəmməl versiyasının elm aləminə təqdimatı gələcək dilçilik araşdırmalarımız üçün yeni qapılar açacağına ümid edirəm.

Firuz Refahi Ələmdari
Tehran
2024

olubdur. Ankarada kataloglanan və köçürmə tarixi 701-ci il olan əlyazma səhvənən Pir Məhəmməd Bərgəvi adında kataloglaşır və bu səhv sonralar İran kitabxanalarına da daxil olur. Bizim əsas götürdüyümüz nüsxə ilə Leiden Kitabxanası əlyazması 878 və 868-ci ildə köçürüblər. Birgəvi 925-ci ildə dünyaya göz açıbdır və belə əsərlər yazmağa macalı çatmırdı. Bundan əlavə bəzi əlyazmalar məsələn İstanbul Universiteti əlyazmasının katalogunda onu Məhəmməd Şəmsin adına yazıblar kı, doğru deyildir.

Biz işimizin elmi dəyərini nəzərə alaraq toplam 15 əlyazmadan faydalanmışıq. Bütün bu əlyazmalarda katiblərin müdaxiləsinə rastlaşırıq. Doğrudur ki, müdaxilə kəmiyyətcə azdır, ancaq bu müdaxilələr sözlərin çox mənalılığdan, ləhcələrin və ya yerlilik təsirindən iraq qalmır. Biz lüğətdə elə hallara rastlaşırıq ki, bir yuva sözünə yeddi məna çaları göstərilir. Təbii ki, bu Fəxrəddin Hinduşahın qələmi ilə baş verə bilməz idi.

"Sihahi Əcəm" Oğuz qrupu Türk ləhcələrinə, və o cümlədən, Azərbaycan dili üçün olduğca dəyərli sayılır. Müqayisədə demək olar ki, nə qədər "Divan Lüğəti Türk" Türk dillərinə əhəmiyyəti varsa o qədər də "Sihahi Əcəm" Oğuz Ləhcələrinə və Azərbaycan dilinə əhəmiyyətlidir. Lüğətdə dilimizin tarixi dürümü, lüğətlərimizin məna inkişafi, heyvanat və bitkilərin coğrafi varlığı və adları, tibbi dərman bitgiləri və xorəklərin adlanması və bəzi hallarda tərkibi kimi məlumatlara rast gəlirik.

"Sihahi Əcəm" Azərbaycan Türkcəsi ilə Fars dili arasında olan tarixi əlaqələri araşdırmaq üçün əvəzsiz bir mənbə sayılır. Maraqlı hal budur ki, lüğətdə olan Farsca sözlərin səksan faizini çaqdaş fars ədiblərinə tanış dəyil və onlar mənaları anlama üçün sözlüklərə müraciət etmək zorundadırlar. Əksi durumu Türkcə sözlərdə müşahidə edirik. Türkcə sözlərin səksan faizi , bəlkə də bir az çozu, çaqdaş Azərbaycan dili ilə üst-üstə düşür və mənası aydındır. Mənası aydın olmaya və ya arxaikləşmiş sözlərin sayı çox azdır. Bu

Bu əlyazma "sihahul Əcəm"-in Kəbir versiyası keçmiş hökümət zamanında "Sena Məclisi" yəni Yuxari Palata Məclisi kitabxanasında imiş. Pəhləvi hökümənti süqut edəndən sonra həmin kitabxananın kitabları "Məclisi Şurayi İslami" kitabxanasına verilir. Hazırda həmin kitabxanada 17955 nömrə altında saxlanılır. Əlyazma 158 varqdır. Əlyazma üzərində 980-ci hicri tarixi yazılıbdır. Deməк bu avtograf nüsxə dəyil və başqa nüsxə üzündən köçürülmüşdür. Əlyazmanın özəllikləri belədir: Əlyazmada başlıqlar qırmızı mürəkəb ilə yazılıbdır. Bablar son hərfin tərtibi ilə tənzim olunur. Hər babda sözlərin birinci hərfi əsasında fəsillər müəyyənləşir. Əlyazmanın sonunda katibin adı yoxdur. Əlyazmda başdan səhifə düşməsi yoxdur, ancaq müqəddimədən sonra Əlif babından B babının Xa fəslinə qədər səhifə düşməsi var. Sonundan ya Babının Ç fəsildən sonra səhifə düşməsi var. Ortada səhifə düşməsinə rastlaşmırıq. Sonunda Müxtəsər Versiyadan Ş babından son baba qədər əlavə olunubdur. Bu əlyazmanın etiketində iki ad yazılıbdır. Biri "Əlsihahul –Əcəm" və "Sihahi Əcəmiyə".

"Sihahi-Əcəm"-in hər iki versiyasında Müqəddimə eynidir. Hər iki versiya iki hissədən ibarətdir. Birinci hissədə isimlər və ikinci hissədə Feillər və onların hanlanması yerləşir. İki versiya yalnız kəmiyyət cəhətdən fərqlənirlər. Bundan əlavə bəzi sözlərin oxunuşuna ya qramatik özəllikləri Ərəbcə izahlar var ki, iki versiyada da eyni gedir. Biz bu əlyazma ilə Tehran Milli Kitabxanasında olan 5-5204 nömrəli əlyazmanı əsas götürmüşük. İki əlyazmada gedən Ərəbcə izahların bəzisinə ətək yazısında işarə etmişik ki, iki versiyanın ortaqlığını dəqiqləşdirək. Bir də Tehran Milli Kitabxanası əlyazmasının tarixi 878-ci il tarixi qeyd olunubdur. Bu əlyazma 902-ci ildə köçürülmüşdür və katib köçürdüyü nüsxənin tarixini də yeni köçürmüş kitabına əlavə edibdir.

"Sihahi-Əcəm"-in kataloglanmasında da maraqlı əhvalata rast gəlirk. Bilirik ki, birinci dəfə bu kitab Türkiyədə kataloga daxil

Əcəm" lüğətinə işarə edir və yazır:"Nəgah bu qərib bəndə yəni Niməullah ibni Əhməd ibni Mübarəki Ruminin xatirinə gəldi Fars dili lüğətlərindən sözləri toplayıb bir kitab hazırlayım ki, bu fəqirdən yadigar qalsın, bəlkə kimsənin işinə yararlansın. Sonra çalışaraq bir çox lüğətnamədən, o cümlədən, Əqnumi-Əcəm, Lütfülla Həliminin Qasimiyyəsi, Vəsilətul Məqasid və Qarahisari Lüğəti və Sihahi Əcəmin Müxtəsəri Qədim və Sihahi-Əcəmi Cədidi Kəbirindən və s. Lüğətlərdən sözləri topladım".

Bundan əlavə 990-ci hicri ilində Mola Salih ibni Məhəmməd Misirdə yazdığı "Əl dürrətul Qəziyyə fi Lüğəti Türkiyyə" adında yazdığı Ərəbcə-Türkcə lüğətində "Sihahi-Əcəm" adına bir qaynağı kimi işarə edir.

Bunlara əlavə, Həsən Əfəndi Farsca-Türkcə yazdığı "Lisani Əcəm" lüğətnaməsində "Sihahi-Əcəm" lüğətinin Səğir (müxtəsər) və Kəbir (mükəmməl) adı ilə Məhəmməd Hinduşah Naxçıvani adına işarə edir. Demək, o iki lüğətçi şəxsiyyətdən və "Sihahi-Əcəm" lüğətinin iki versiyasından xəbər verir.

Yuxarıdakılara əlavə Məhəmməd ibni İbrahim İsmət yazdığı "Töhfeyi-Şahidi Şərhi" əsərində "Sihahi-Əcəm" lüğətinə dəfələrlə işarə edir və onu adlandırır.

Bu işarələrin hamısı göstərir ki, Fəxrəddin Hinduçah 677-ci ildə "Sihahi-Əcəm"i yazandan sonra onun ikinci versiyası və daha mükəmməlini hazırlayıbdır. Bu versiyanın nə zaman və harada yazılmasından hələlik xəbərimiz yoxdur. Tarixdən bilirik ki, Fəxrəddin Hinduşah 728-ci hicri ilində vəfat edibdir. Demək lüğətinin ikinci versiyasını yazmaq üçün 40 ildən çox vaxtı olmalıdır.

Biz illər boyu həmin əsərin tədqiq etməsini və əlyazmaların axtarışında olmuşuq. Nəhayət bizim axtarışlar nəticə verdi və biz "Sihahi-Əcəm"in ikinci versiyasını əldə etdik. Bu əlyazma bizim qulağımızın dibində idi və biz ondan xəbərsiz.

Tarixi qaynaqlarda "Sihahi-Əcəm" adına az rastlaşırıq, səbəbi budur ki, onun oğlu Məhəmməd Münşi Nəxcivani də həm dövlət vəzifəsində olub, həm alim olub, həm də lüğət müəllifi kimi məşhurdur. Onun Farsca yazdığı "Sihahul Furs" lüğəti də tarix boyunca lüğətçilərin diqqətini cəlb edibdir. Bütün əski lüğətçilər "Hinduşah" və "Sihah" adına lüğətlərində işarə ediblər və həmin lüğətlərdən faydalanıblar. Ancaq heç birində "Sihahi-Əcəm" və "Sihahi-Furs" arasında olan fərqə və müəlliflərinə işarə etməyiblər. Belə bir fakt səbəb olub ki, çaqdaş dövrümüzə qədər bu anlaşılmazlıqlar davam edibdir. İranda Həmədanli Əli Əkbər Dehxuda əski lüğətlər əsasında "Dehxuda Lüğət"-ini hazırlayanda bu nöktəyə diqqət edib və işarə edir ki, ata və oğul ikisi də lüğətçi olublar. Həmin dövrdə tədqiqatçi Əli Taəti Tehranda mülkiyyətində olan "Sihahi-Furs" lüğətini aşkar edir və üzərində bir doktorluq tezi yazaraq elm aləminə təqdim edir. 1962-ci ildə Tehranda nəşr olunan "Sihahi Furs" bütün mübahisələrə son qoyur və Hinduşahların iki lüğət yazdıqlarını yekünlaşdırır. Bundan Əlavə Qulamhüseyn Bəydili Bakıdan vətənə dönərkən Həmid Zərrinəzadənin aşkar etdiyi "Sihahi-Əcəm" lüğətinin Bratislava nüsxəsini Tehranda nəşr edir. Bratislava əlyaması nüsxələr arasında mənim bugünə qədər gördüyüm ən naqis əlyazma sayılır. Q.Bəydili bu əlyazmanı yeganə nüsxə olaraq tələsik, qeyri-elmi şəkildə çapa buraxır. Onun apardığı işin əhəmiyyəti ondadır ki, artiq elm aləminə Hinduşahların iki lüğət yazdıqları daha təsbit olunur. Baxmıyaraq ki, nəşrdə xatalar çoxdur, ancaq nəşrin əhməiyyətini azaldmır. Bunun üçün mən həmin əsərin yenidən baxılmasına çox meyli idim. Başqa yöndən Tehranda həmin əsərin Hinduşah Naxçıvaniyə aid olmaması və çox qeyri-elmi mülahizələrin ortaya atılması məni həmin işin yenidən araşdırmağıma həvəsləndirirdi.

Əski qaynaqlarda birinci dəfə Nimətullah Əhməd Rumi 945-ci hicridə yazdığı lüğətində qaynaqlarına işarə edərkən "Sihahi-

Fəxrəddin Hinduşah Naxçıvani və Sihahi-Əcəm Lüğəti

Bu kitab-"Sihahi- Əcəm" lüğətinin yeni tapılmış mükəmməl versiyası əsasında hazırlanıbdır.

Lüğətçilik tarixi İranda və Azərbaycanda çox qədim tarixə söykənir. İlk Farsca-Farsca və Farsca- Türkcə lüğət müəlliflərinin, demək olar ki, hamısı Azərbaycanlı olublar. Birinci Türkcə-Farsca yazılan lüğət mənzum şəkildə olubdur və onun hazırlamasında uşaq şakirdləri nəzərə tutulub idi. Lüğətin müəllifi Husaməddin Xoyi öncə bir Ərəbcə -Farsca mənzum lüğət hazırlamış və bu işindən razi olaraq ikinci mənzum lüğətini Farsca-Türkcə hazırlamğa qərar alır. Özü bu haqda yazır: "Çünki, ixvanlara bir töhfə hazırlamağdan başım ayıldı, könüldən mənə istək oldı ki, başqa növdə bir kitab hazırlayım Farsca, Türkcə və bəzi Pəhləvi sözlərə...". Beləliklə, birinci Türkcə-Farsca lüğət uşaqlar üçün yazıldı. Bu dilçilik tariximiz üçün çox önəmli və dəyərli başlanqıc idi.

Hinduşah Naxçıvani ö dövrün ənənəsi əsasında Ərəbcə təhsil alır. Atası Səncər Nəxcivani ona və üç qardaşına yaxşı təhsil verir. Fəxrəddin sonra Bağdada gedir və orada məşhur Müstənsəriyyə Mədrəsəsində təhsilini davam etdirir. O, sonralar həmin Mədrəsədə müdərris olaraq çalışır. Müstənsəriyyə Mədrəsəsində çalışdığı vaxtda bir çox önəmli elmi əsərlərin üzünü Mədrəsənin kitabxanası üçün köçürdür. Bundan əlavə Fəxrəddin Hinduşah da qardaşları kimi dövlət vəzifələrində olur və Luristan Atabəyləri hökümətində fəaliyyət edir. Hinduşah Ərəb xəlifələri haqqında tərcümə və təlif etdiyi "Təcarübəl-Sələf" əsərini Luristan Atabəyi adına hazırlayır. O, Ərəb dilində "Məvaridul-Ədəb" əsərini də həmin dövr Atabəylərinə ithaf edir. Fəxrəddin Hinduşahın ən önəmli və dəyərli əsri "Sihahi-Əcəm" hicri 677-ci ildə yazılıbdır.

were quoted as "Sahah" and "Nakhjivani". And many old literary books referred to them as a single body. Until recent years it was supposed that there is one lexicographer and one book, since Dr. A. Taati published "Sahahul Fors" as his Phd thesis and later on Mr.G.Beygdeli published Bratislav manuscript of "Sihahul Ajam" at Tehran. Nowadays we know exactly about the father and the son and their dictionaries.

For the first time, "Sahahul Ajam" was referred at Nematullah Rumi`s dictionary as two varaints- Old Short and New Complete. There are other references to this point. Today, not only we know there is more than a hundred scribes of "Sahahu Ajam" around the world, but also we know that the dictionary was compiled twice. The short version of this Dictionary was published once in Turkiye and once in Republic of Azerbaijan and it was subject for Phd thesis in both countries.

Recently I discovered "unabridged" copy variants of "Sahahul Ajam" at Parliament Library of Iran at Tehran and decided to publish it. In order to have an academic survey, I gather other scribes from different libraries of Turkiye, France, Vatican, Netherland, Poland and Iran.

"Unabridged" version includes more than 12000 words comparing "Abridged" version which has around 3000 words. In order to attract attention of more researchers I`ve arranged Turkic-Persian form of the said Dictionary.

I expect that this study will pave the way for further researches about "Hindushah Nakhjivani" and his "Sahahul Ajam" in future.

Firuz Refahi Alamdari
Tehran
2024

Introduction

Unabriged version of XIII th. century Persian-Turkic Dictionary "Sihahul Ajam" is being published for the first time.

The great scholar of Iran Azerbaijan Hindushah Nakhjivani lived at thirteenth century. Although little is known about his life, but he narrates some parts of his life through his books. We know that he was born in a village near Nakhjivan city (at the moment part of Azerbaijan Republic). His father and three brothers all served at high rank state administrations. He studied at Mustansaria school where he became a tutor, later. We know that at that period he copied many famous books for the library of the school.

Furthermore, we know that he served for Luristan Atabakan Dynasty and his three edited books were dedicated to Sultan of Atabakan Dynasty. At that period science language of Iran was Arabic and current language at administaration was Persian. Hindushah wrote his books in Arabic and Persian. Three books named "Mavaridul Adab" in Arabic, "tajaribul Salaf" in Persian and famous Persian-Turkic dictionary of "Sahahul-Ajam" in Persian and Azeri Turkic language has reached to our time. Furthermore, he is famous as poet. His penname "Hindu" is known to us through poems cited in different Tazkiras and Jonks (compiled poems).

"Sahahul Ajam" is the first bilingual dictionary composed in Iran. Although the first scholar who wrote Persian-Turkic glossary is Husameddin Khoyi. But his dictionary written in poem was aimed for children. Therefore, all linguists believe that "Hindushah Nakhjivani" is supposed to be the founder of Lexicography of Iranian Turks.

Although "Sihahul Ajam" was referred in most of the bilingual dictionaries of middle century, but it was neglected in linguistic studies of Iran. Fakhreddin Hindushah`s son Mohammad Monshi being a statesman also wrote many scientific works, following his father. He, also, compiled and edited a Persian dictionary called "Sahahul Fors". This dictionary not only gave meanings in Persian, but also quoted poems of famous poets as examples for his glossary. For many years works of father and son

©All rights resereved to Firuz Refahi Alamdari

Fakhreddin Hindushah Nakhjivani: **Sihahul Ajam**
Persian-Azeri Turkic Dictionary

XIII əsr Azərbaycan Alim və şairi Fəxrəddin Səncər oğlu Hinduşah Nəxcəbaninin Sihahi Əcəm adında yazdığı Farsca-Türkcə lüğəti yeni tapılmış Kəbir versiyasi ilə Müxtəsər versiyası, 14 əlyazma nüsxəsi əsasında hazırlanıbdır. Nəşrə oricinal əlyazmayalardan çıxarılmış Türkcə-Farsca formatı da əlavə olunubdur.

XIIIth. century Persian-Turkic Dictionary of Azerbaijani scholar Fakhreddin Hindushah Nakhjivani is published in compelete form for the first time based upon 14 manuscripts including one Kabir Version (unabridged) uncovered at Tehran Parliment Library and 13 Short Versions.

❁❁❁❁

FIRUZAN
Compiled and surveyed by Firuz Refahi Alamdari
Cover design by Leili Refahi Alamdari
Page design by Firuzan Publication.
Published by Firuz Refahi Alamdari
Manufactured in the USA
First edition 2024
İSBN: 979-8-9877107-3 -9
Firuzrefahi@gmail.com

Bu çalışmanı çox əziz dostum və qardaşım,
Naxçıvanın igid oğlu və böyük alimləri
dünyasını tez dəyişən Nazim Babaoğlu
və atası Səfərəli Babayevin ,
əbədi xatirələrinə ithaf edirəm.

Fəxrəddin Hinduşah Naxçıvani

(1245–1328)

Sihahi Əcəm

Kəbir və Müxtəsər

1288 M.

Onbeş Əlyazma Əsasında

FIRUZAN
2024

Fakhraddin Hindushah Nakhjivani

Sihahi Ajam

Unabriged Version

Surveyed by:

Firuz Refahi Alamdari